جلد چهارم

دانشگاه هاروارد

پروژه تاریخ شفاهی ایران

به کوشش حبیب لاجوردی

HARVARD
IRANIAN ORAL HISTORY
PROJECT

پروژه تاریخ شفاهی ایران

جلد چهارم

گفتگو با

ابوالحسن ابتهاج

مصاحبه با آقای ابوالحسن ابتهاج

فرزند میرزا ابراهیم خان ابتهاج‌الملک و برادر غلامحسین ابتهاج

ورود به بانک شاهنشاهی ایران در ۱۹۲۰

خدمت به عنوان معاون بازرس کل بانک شاهنشاهی تا زمان استعفا در ۱۹۳۶

استخدام در وزارت مالیه در ۱۹۳۶ به عنوان ناظر شرکت ها

ریاست بانک رهنی ۴۲-۱۹۴۰ و ریاست بانک ملی ۵۰-۱۹۴۲

سفیر ایران در فرانسه ۵۲-۱۹۵۰

مدیر عامل سازمان برنامه ۵۹-۱۹۵۵

دستگیری و زندان ۶۱-۱۹۶۰

تاسیس بانک خصوصی ایرانیان

روایت‌کننده ــ آقای ابوالحسن ابتهاج
تاریـــــخ ــ سی‌ام نوامبر ۱۹۸۱
محل مصاحبه ــ شهرکن ــ فرانسه
مصاحبه‌کننده ــ حبیب لاجوردی

نوار شماره ــ ۱

س ــ عرض کنم که من فکرکنم اگر شروع کنیم به یک خلاصه‌ای از تاریخچه زندگی‌تان که شما کجا متولد شدید وتحصیلاتتان کجا بوده تابرسیم به بانک ملی و۱۳۱۶ که الان صحبتش بود و موضوع برنامه ریزی آقای داور و بیائیم تا آنجا که خست نشوید

ج ــ خب من متولد رشتم . پدرم کرگانی بود و مادرم رشتی . تاریخ تولد من اتفاقاً دیروز بـــود ۲۹ نوامبر

س ــ تبریک عرض میکنم

ج ــ ۲۹ نوامبر۱۸۹۹ منتهی درگذرنامهٔ من وقتی که تاریخ ایرانی را تبدیل میکردند به تاریـــــخ فرنگی اشتباه کردند و به ۱۹۹۸ نوشتند اما عرض کردم ۱۸۹۹ . تحصیلات من در سن تقریباً دوازده سالگی بود م که برادرم و مـرا پدرم فرستاد به پاریس . رفتیم دریـــه‌لیسه بود یـــم دپاریس و بعد در . . . یکسال در فرانسه بودیم ما تغییر نظر دادند و فرستادند به بیـــروت به سیریان پروتستان کالج که بعد تبدیل شد به امریکن کالج بله ؟

س ــ یونیورسیتی اوبیروت

ج ــ هزارونهصد وچهل و هزارونهصد وچهارده تابستانش آمدیم به ایران برای مرخصی جنگ شروع شده بود یگرنتوانستیم به اروپا برگردیم نه برادرم نه من . دریک دفعه‌ای دو دفعه امریکائی رشت تحصیل میکردم . بعد پدر مرا فرستاد به . . . اینجا من دیگر تنها بودم دیگر برادرم با من نبود تهران . در تهران در درس خصوصی میگرفتم هم فارسی هم حساب هم انگلیسی در تهران در دریکی ازدو دبیرستان . . . دو دبیرستان فرقی نمیکرد بنابراین من هیچوقت نتوانستم تحصیلاتم را به یک ترتیب منظمی تمام بکنم و آنچه که یادگرفتم یک چیزهائی است که نمیدانم اینها معتقد اتی بوده یا چیزهائی بوده که در ذهـــن بوجود آمده حالا چطوری این را بتونم توضیح بدهم نمیدونم . در ۱۹۲۰ در رشت بـــــود ، قشون سرخ آمدند ایران را تصرف کردند و من و برادرم پیاده فرارکردیم .

س ــ همان نهضت جنگلی همون موقع‌ها بود بله جنگل بود .

ج — بد رما حتکلیها گشتند و روسها یکروزی یکی ازدیستان من آمد بمنزلمان گفتند که برویـــد برای اینکه د ارند بلشویکها میآیند . ماهم باعجله من و برادرم با یك نفر مستخـدم پیاده راه افتاد یم . یك جمعیت فوق العاده ای هم از ایرانیان فراریکه د نـــــد تمام این راه رشت به قزوین مث یك خیابون شهر بود . براز جمعیت بود . همـــه پیاده میرفتند یه عده ای نسبتا" مجهز بودند مثل" فوزیکیـه یه اسبی د اشتند و یـه الاغی د اشتند و ما پای پیاده . بین ورین توی راه وقتیکه گرسنمون شد اصلا" هیچ چیز ند اشتیم بخوریم . یك نفر بود آنجا رشتی ما را شناخت مارا د عوت کرد که د اشـــت گنه می پخت . تمام قهوه خانه‌ها راهم تخلیه کرده بود ند مردم فرارکرده بود نـــد برای اینکه بلشویکها میآمد ند . بنابراین هیچ چیز نبود توی یك قهوه خانـــــه ای که تخلیه شده بود یه خانواده رشتی گیر د م کرده بود ند و ما را د عوت کرد نـــد نمك ند اشتند . گفته بدون نمك را ما خورد یم و راه افتاد یم تا رود بار که نزد یك منجیـــل هست رسید یم آنجا قاطر پیدا شد با قاطر رفتیم کوههای گ . . . کوههای خیلی خیلی مشکلی بود . بعد از آنجا به قزوین رفتیم . .

س— جاده ای پس نبود ؟

ج — جاده نه جاده بود د یگه از جاده نرفتیم برای اینکه اینها گفتند که از جاده نمیشـــه رفت برای اینکه روسها میرسند و از ترس اینکه صدای توپ هم میشنید یم وقتی که همین حورکه میآمد یم و جمعیت هم میآمد براد اینکه بالاخره روسها آمد ند رشت را اشغـــال کرد ند . از منجیل باقاطـــــر رفتیم به یك دهی که د رشمال قزوین واقع اســـت . شب منزل کد خدا آنجا خوابید یم و ازبس خسته بود یم بهیچوجه متوجه نشد یم صبـــح که باشد یم د ید یم تمام بد نمان را کنه زده و این تمام بد نمون جوش کرده امـــا از بس خسته بود یم توجه نکرد یم آمد یم قزوین و آنموقعی بود که وضع اسفناك قشـون شکست خورده ایران را د ر آنجا د ید یم که این سپاهیان ایران که قرار بود نـــد پای برهنـــه مظلوك تور کوچه های قزوین ولو بودند . این مقد مه ای بود که گذشت تا د ر آنجا د اشت تهیه میشد . از آنجا خود مان را رساند یم به تهران و د ولت وقت

د رهرد مهاجرین رشت مهاجرین گیلان هم اسمش را گذاشته بودند یک مقرراتی وضع کرده بود یک کمکی میکردند بهرکدام یک مبلغی میدادند ماهم با همان زندگی میکردیم و یکروزی یکی از اشخاصی یکی از دوستان من که د ربانك شاهی کارمیکرد تحویلد اربانك شاهی بود همکاشیربانك شاهی بود بمن گفتش که یه محلی د ر بانك شاهی هســـت ممکنه شما بیائید تقاضا بکنید رفتم و امتحان د ادم و تقاضا کردم و قبول شـــــد م . ضیاء سپهد ارروشتی نخست وزیر بود . او ارتباط د اشت با پد ر من . پد ر من با او خیلی خیلی نزد یك بود و او خواست کمك بکنه . مرا فرستاد پیش سرد ار همایونی بـود که رئیس قزاق خانه شده بود بجای ساراسلسکی . ساراسلسکی یك روسی بود کـــه فرمانده بریگاد قزاق بود . د راین جنك شمال که شکست خورد ند گویا گفتند که ایـــن ساراسلسکی با روسها ساخته و بنابراین او را معزول کرد ند و سرد ار همایون را کـه افسر یك بریگاد یك د یگری بود د ر ایران که غیراز قزاق بود . او را کرد ند رئیس بریگاد د قزاق یعنی فرمانده قوائی د رایران د رواقع . سپهد ارمعرفی کرد ه به او که من برم آنجا به من یه شغلی بد هند . یکروزی رفتم آنجا تو همان قزاق خانه تهران که سرچهارراه قزاق خانه است د ر . . د رتهران یك که (؟) بعد ها . رفتم آنجـــا و د یدم یه ترتیبی و همچنین معلوم نیست اینجا اینجا ایی اداره برای چی هســـت چه کار میکنه ؟ کسی . دوسه روز اینجا بی تکلیف موندم و ن کردم بله رفتم د رهمیـن بانك شاهی و آنجا استخد ام شد م و سبه د ار وقتی که اطلاع پید ا کرد که ـ یعنـــی اطلاع پید انکرده بود یکروز نهار پیشش بود م روز جمعه گفتش که خب حالا شما آنجا مشغول هستید ؟ گفتم نه . گفت برای چی گفتم اصلاً رفتم آنجا معلوم نیستش که این قزاق خانه میدانید د رحال حی جیز بود پاشیدن و پاشیدکی بود و بعد هـــا کود تا که شد سرد ارهمایون و تمام این بساط بهم خورد . اصلاً چیزی نبـــود حکومتی نبود تشکیلاتی نبود . گفتم نه آنجا د یدم خیلی بی تکلیفم رفتم د ربانـــك شاهی استخد ام شد م . گفت حالا جغد ر میگیری ؟ گفتم که سی تومن . گفـــت نه مقصود م اینست که د رآمد ت جغد ر است . گفتم که سی تومن . گفت آخه د خل وبخل

من همخیلی‌هم‌به من خورد با خیلی بی‌ادبی نزاکتی گفتم که‌من اهل این چیزها نیستم با همین زندگی میکنم . با ماهی سی تومان شروع کردم و بعد از دوسال شعبه رشت باز شد . بانك شاهی در رشت شعبه داشت و شعبه بواسطه همین اختشاشات بسته شد . دوسال بعد باز شد و من منتقل شدم به شعبه‌رشت بعنوان معاون در ۰ ۰ تا ۱۹۲٤ در رشت بودم. بیست‌وچهار ما انتقال دادند به تهران و بالاترین مقامی‌که به ایرونی در بانك داشت چیف اینتر پتر چیف اینترپتر آن زمان به شخصی بود باسم مبصرالدوله لقب مبصرالدوله مهدیخان‌مبصرالدوله که این سی و چند سال بود در بانك بود این بالاترین مقام ایرونی را در آنجا داشت . این میرفت به مرخصی مرا گذاشتند اکتینگ چیف اینترپتر . در واقع چیف اینترپتر ترجمه نبود این پیشکار مثلاً بانك بود پیشکار ایرونی بود . بدا وریکه یك روزی ملك مری رئیس‌کل بانك بود مراحواست گفتند که شما باید بروید پیش ولیعهد . ولیعهد هم محمد حسن میرزا بود برادر احمد شاه در نیاوران . گفت باتو کار دارد یا بانك کار دارد و بروید و . رفتم وارد شدم تو همین گلخنی که گاخ نیاورانی که بعد گاخ

قسمت پائین

س— قسمتی که آن مشرف یك شیشه‌بندی داشت که بعد همان راهم دختر شاه کرده‌بودند

ج — این ساختند اما این استخوانبندی این ساختمان بود که یك منظر خیلی خیلی زیبائی دارد به جنوب که تا تمام آن دشتی که زیر نیاوران **واقع است از آنجا** بعد است خیلی خیلی زیبائی بود . محمد حسن میرزا که ولیعهد بود وقتی وارد شدم اول از من پرسید شما رشتی هستید؟ میدونست معلوم میشه . گفتم بله . گفت شما با میرزا کریم خان نسبت دارید . میرزا کریم‌خان پدر رشتی بود که مخالف قاجاریه بود و یکی از اشخاص بود که در نهضت ضد قاجاریه دست داشت با رضا شاه همکاری کرد و به آدم خیلی جسوری بود و قاجاریه خیلی از این مذمت میکردند مثل اینکه میترسیدند . گفتم نه من میرزا کریم خان را می‌شناسم اما خب قوم و خویش نیستم

بعد صحبتی شد گفتم که شما سردار سپه را با رضا خان را یا سردار سپه بخاطر ندارم گفت اینو مشناس نگفتم نه ندیدم. گفت به آدم خیلی قد بلندی است وقتی من با ایشان صحبت میکنم سرم را می بایستی بالا نگه دارم و گفتند که خوشبختانه این اختری که بیرون آمده بود بین ما و این سردار سپه رفع شد. بران اینکه به عدالت سعایت کرده بودند و این یه کارهائی میخواست بکنه اما اخیراً رفع شد و قرآن را . . به قرآن قسم خورد آمد نسبت به شاه احمد شاه و وفاداریش را. دیگه حالا اطمینان داریم. این چند ماهه قبل از انقراض سلطنت قاجاریه بود. بادیگه من به مرخصی رفتم وقتی که میخواستم بیایم برگشت و من کارم را بانک دایر شد مرخصی گرفتم رفتم باریس. یه روز تو ریولی برخورد کردم به محمد (؟) به محمدحسن میرزا. شناختمش این هم مرا شناخت گفت آقا شما اینجا چه میکنید الان چه کاره دارید. گفتم هیچی چی. گفت بیه خورده باهم راه بریم. راه رفتیم و رفتیم تو شانزه لیزه یه نیمکتی نشستیم و گفتم که یادتان میاد من چی بهتان گفتم. گفتم کاملاً یادم میآید. گفت دیدی که این آدم شما خیانت کرد. به قرآن اضافه کرده بود و قسم خورده بود که وفاداریشه وبعد اینطور رفتار کرد. گفت که مرا در ایران چه میگویند. گفتم بله میگویند ولیعهد سابق گفت عنوان من چیه؟ گفتم ولیعهد سابق بعد نشستیم و گفتم که احمد شاهی میگنه؟ گفت احمد شاه هیچی چی کتاب میخوانه وقتی را صرف مطالعات میکنه در این ضمن رولز رویس احمد شاه از شانزه لیزه رد شد. گفت حدس زده است گفت که . . گفتم که خب وضع مالیش خطوره؟ گفت که وضع مالیش را خودش بیک شرط بیان میکنه که میگوید که به شخصی را گفتند و شرلوک هلمز را آوردند برای اینکه کشف بکند این موضوع را. شرلوک هلمز آمد و این جسد یارو را نگاه کرد و بعد از یه چند لحظه بلند شد و گفتند این شخص یه وقتی کاره بارتر خیلی خوب بوده و الان وضع مالیش خوب نبود اما آنقدر نبود که به نان شب محتاج بشه. پرسیدند آخه شما سطور میتونید به همچین باین زودی با یک نگاه به جسد این

تشخیص میدید . گفتش که لباسی که پوشیده بود لباس یك خیاط خانه درجه یکه اما مال بیست سی سال پیشه . این معلوم میشه که الان استطاعت نداشته که پیش اون خیاط بره لباس دیگری بدوزه اما آنقدر هم فقیر نبوده که این لباس را بفروشه . احمد شاه راجع به خودش هم همین را میگه . میگه من یك رولزرویز که دارم رولز رویس که دارم رولزرویس مال مدل چندین سال پیشه و یه کسی اگر بخواد راجع به من قضاوت بکنه و روانشناس باشه همین قضاوت را میکنه که درمورد آن شخصیت کرده بودند گفتم . شعر مورد مثل خوبی زده . گفت نه احمد شاه خیلی خوبه خیلی خوبه خیلی اطلاعاتش خوبه و دائماً مطالعات میکنه . بالاخره من شانزده سال در بانك شاهی بودم . شعبه رشت که تختم باز شد رفتم آنجا معاون بودم و چهارسال در شعبه رشت بودم . بعد خواستند مرا به آن ترتیب آنجا بودم در تهران بودم و میرالدوله رفت و من شدم آن مقام را گرفتم و اما ناراضی بودم برای اینکه میدانم که چرا من نباید به مقام بالائی برسم گفتم خب دیگه این حیزی است که اینطور هست . میدونید اصلاً بانك شاهی که تاسیس شده بود . یه بانك انگلیسی بود همینطوری که سالهای بعد که رفتند که (؟) ۱۹۴۴ رفتم به قاهره ــ رفتم به دیدن رئیس نشان بانك این ایجنت یه انگلیسی بود دیکسن هم بود اسمش . راجع به اوضاعشان یادداشون صحبت میکردم بعد گفتند که مصریها لیاقت اینو ندارند . گفت بله بهشون مستخدمین ما یا یونانی اند یا ارمنی . این عقیده را هم بانك شاهی نسبت به ایرونیها داشت تا آنوقت و بعد هم اگه بخاطر بیارم میتونم بهت بگم که کسی اون مصری که رئیس نشان بانك ایجنت شد موقعی که باهم در صندوق کار میکردیم زکی صدر در زمان اون نجیب قبل از اینکه ناصر نجیب را خلع بکنه اینو آوردند بعنوان اولین رئیس مصری نشان بانك ایجنیت . تمام اختیارات با اونها بود . حق نشر اسکناس در مصر با اون نشان بانك ایجنیت در ایران با امپریال بانك اف پرشیا معاف بود از مالیات مثل بانك شاهی

معاش بود از حقوق کمرکی . تمام لوازم احتیاجات خود ش را و روسای ایل ائاثیه معاش را ــ تمام احتیاجات خانه شان را تمام معاش از کمرک وارد میکرد و بصورتیکه وقتیکه من رئیس بانک ملی شدم ما برای وارد کردن اسکناس که از واترلو آن ساخت میآوردیم و (؟) کمان میکنم حقوق کمرکی میبرد اختیم بانک شاهی تمام حوائجش را بدون کمرک میآورد ما که بانک ملی بودیم حقوق کمرکی می برد اختیم . بلاآخره بعد از شانزده سال . . من در این دوره جیز پیرآمد الغای کاپیتالیسیون در زمان رضا شاه . یکی از کارهای برجسته ای که کرد کاپیتالیسیون را الغا کرد و وزیر دارائی دارائی ــ علی اکبرخان داور یه مرد بسیار بسیار برجسته ای که من پسر من هم باسم داور گذاشتم بیاد همین ــ واقعاً یکی از ایرونیهای برجسته ای است که در عمرم شناختم یا این نزدیک شدم یعنی راجع به کارهای بانک شاهی . وقتیکه کاپیتالیسیون بود بانک شاهی مثل اتباع انگلیس و اتباع روس تمام رسیدگی به دعاوی برعلیه بانک شاهی یا از طرف بانک شاهی برعلیه دیگران در یک محکمه ای در وزارت خارجه مطرح میشد . دیوان عجیبی جیزی دیوان خارجی بود یه جیزی بود یه محکمه بود در وزارت خارجه که برای خارجی هائی که ــ اما خارجیهائی که باصطلاح روسها بانک روس و بانک شاهی اینها دعاوئی که داشتند در آنجا مطرح میشد . وقتی که کاپیتالیسیون ملغی شد برای اولین بار میبایست بره به دادگستری و من دیدم سمتی داشم که آنوقت بمن دادند از بس که من غرغر کردم و اعتراض کردم و اینها بمن سمتی که دادند معاون بازرسی کل شدم و تمام این مسائل مربوط به محاکمات و به مسائل حقوقی و دعاوی و اینها ــ زیر نظر من بود . بطوریکه من دائماً مراجعه میکردم به وزیر دادگستری مرحوم داور و بایستی ترتیب خیلی بهمد یکی نزد بیاید شدیم از جمله مسائلی که در این موقع پیش آمد یکی این ادعائی شد برعلیه بانک شاهی از طرف ورثهٔ سپهسالار مرحوم سپهسالار و ادعائی کردند که نگفتند موقتاً عرضحالی که داده بودند برای اینکه مطرح بشود هزینه تمبرش زیاد نشه محدود کرده بودند به پنجاهم سهم هزارتومن آن زمان ولی ممکنشد در حدود شش میلیون لیره ادعا دارند

برطبق بانک ملاحی و به برتهای هم که به اعضاء رئیس بانک این وقت بود ـ بود بخط خود نوشته شده بود و باعضاء او بود یک جواهراتی هم در بانک گرو گذاشته بودند در مقابل این قرضه و این وثیقه دادند که بانک ملاحی این جواهرات سپهسالار را که در بانک گرو بوده اینها را بانک ملاحی فروخته و الان در برتیش میوزیم هست اینها و شش میلیون لیره قیمتش هست علی الحساب ما سیصد هزار لیره محصلین سیصد هزار تومن مطالبه کردند که تقاضای حکمیت هم کردند . حکم خودمون راهم دادیم تعیین کرده بودند وزیر دادگستری . سرحکم وثوق الدوله من هم حکم بانک ملاحی شده ام . من همه‌جا که مراجعه کردم به دادگستری بانک اثری از این پیدا نشد که اینها به محصلین چیزی به بانک گذاشته در بانک تودیع کرده باشند به آن تاریخ ـ تاریخ نداشت . سپهسالار هم در آن زمان وزیر گمرکات بود . این به اسم وزیر گمرکات کنصرالسلطنه سپهسالار آنوقت نصرالسلطنه بود و جمنیز الدوله وزیر مالیه . هیچ اثری از آن پیدا نشد . شروع کردم به تحقیق از ایرونیها ـ از ایرونیهای قدیم . پیرغلامان رفتم . پیرغلامان رفتم پیرغلامها پیر صاحب اختیار از همه اشخاصی که به خاطر دارم و به عده‌ٔ دیگه اینها هستند که اشان اطلاع نداشتند . بالاخره رفتم پیش حاج مخبرالسلطنه که نخست وزیر بود . به او که گفتم گفت که من چیزی به خاطر ندارم امّا یک آقای مرآت السلطنه‌ای هست در وزارت دارائی او ممکنست بداند . به او مراجعه کردم او رئیس حالصه بود در آن زمان . او گفت که من هم اطلاعی ندارم اما اگر بروید پیش یک نفر که به اسم اسعد را الان به خاطر ندارم به خاطر خواهم آورد گفت این رئیس بیوتات که اون همکه اطلاع داشته باشه . محمد کاوش را هم به من داد . محمد کاوش در وزارت خارجه‌ئی که وزارت خارجه قدیم تو حیاط اون وزارت خارجه یک اطاق کوچکی بود که اون بیوتات در آن جا کار میکرد . رفتم پیشش بهش گفتم که یک محصلین چیزی هست . گفت بله من دارم . گفتم خیلی هست . گفت این جواهرات سلطنتی است که مظفرالدین شاه از بانک قرض کرد و جواهرات را گرو

گذاشت و بعد پولش را داد و جواهرات را پس گرفت. گفتم اینرا ممکنست برای من پیدا کنید. گفتش کمیاب است بعد چهارروز بعد تلفن زد که پیدا کردم. رفتم بیشتر یک طومار ایران از جیزهائی است صائلی است که من بارها به دمکاران خودمان بعد گفتم تذکر دادم. خطوری سابق به همچی جیزی را که مال چند ین سال پیش است یکنفر آدم اینرا آنالیز پیدا کرده من داد در صورتیکه با تشکیلاتی که بعد ایران پیدا کرده بود گفتم این مال دوسال پیشه شما میخواهید کسی را پیدا بکنید نمیتوانید پیدا بکنید برای اینکه نه بایگانیتون صحیحه نه حسابدارتون. این یکی از طومارهائی که بهسیاق نوشته شده بود و لوله میشد. یه لوله‌ای که خدا میداند چند متر بود این را درآورد و من هم یک کمی هم سیاق بلد بودم نشان دادکه در این حاشیه یک این طومار نوشته شده بود که در فلان تاریخ جهد هزارتومن مظفرالدین شاه از بانک شاهی قرض کرده و این جواهرات را گرو گذاشته و زیرش در همتاریخی آنرا پس داد و جواهرات را گرفت. این تاریخ را که یادداشت کردم دیگه قضیه روشن شد. فوراً آمدم از روی تاریخ اون لجر اون روز را درآوردم معلوم شد آنجا همت منتهی حون این را محرمانه خواستند نگه دارند این را این دو وزیر یکو وزیر مالیه یکی وزیر کمرکات مخصوصاً آمده بودند پیش بورک رئیس بانک شاهی و رئیس بانک شاهی هم به دست خود ش به خط خود ش این را نوشته بود آن رسید رابه اینها داده بود و این محرمانه بود همچنکر تو بانک نمیدانست. یک معامله‌ای هم بود یک فرضه‌ای هم بود که این قرضه الان یادم نیست باسم کی نوشته بودند این قرضه را پرداخته بود و جواهرات را گرفته بود. این را پیدا کردند و روزی که جلسه حکمیت بود در مجلس دادور رفتم هنوز وثوق الدوله نیامده بود. به دادور نشون دادم گفت که عجب حیزهربیی است. من به اینها میگم که این عرضحالشان را پس بگیرند و اگر پس نگرفتند من استعفا میدهم از دادوری آنجا در این ضمن وثوق الدوله رسید و اونهم که مطلع شد اونهم گفتش که خب..

س— یعنی این قرضی بوده که شاه کرده بوده حالا این طرف بحساب خود ش میخواست اینها پس بگیره این جواهرات را ؟

ج — این جزو اسنادی بود که توی اوراق این نصرالسلطنه سپهر ارموندہ بود . وقتی که سالها گذشته بود از توشون این تو ورقه توی اوراق او یه همچین چیزی را پیدا کرده بودند و من خیال میکنم با علم باینکه این مربوط به او نیست آمدند یه عرضحالی دادند که بعنوان اینکه این جواهرات مال مورث مابوده

س— یعنی جواهرات شاه مال مورث بوده

ج — جواهرات شاه مال سپهسالار بوده و بایست الان پولش رابدید . از دادورپرسیدم که اگه اینو من پیدا نکرده بودم چی میشد . بدون شك محکوم میشدیم . خوب اینها چیزهائی دارند ریز ایی‌چیزهائی تایحدهائی هم (؟) داشتند الان درست به خاطرم نداره که این تاچه حد داشتند این جزئیات این جواهرات را— اما به مقدارجواهرات . . . در هزارو سیصد وشانزده یا هزاروسیصد ویانزده من از بانك استعفا دادم

س— بانك شاهی

ج — بانك شاهنشاهی — اینطور شد . بعد از اینکه موارد بسیاری پیش آمد . یکی از موارد بسیار جالب هم این بود که تازه کاپیتالیسیون ملغی شده بود و اولین فتح طلب (؟) بجای سفته‌ای که بعد معمول شد یه فتح طلبی میبایستی آنوقت هم مینفتند پروتست بایستی واخواست بشه . اینرا بانك شاهنشاهی فرستاد ویك محکمه‌ای هم درست کردند برای بخصوص محکمه تجارت . یه علی آبادی نامی هم رئیس محکمه تجارت بود . بردند به محکمه تجارت که این را پروتست بکنند واخواست بکنند . گفت نمیشه رد کرده بود بعنوان اینکه نمیشه یك طلب را از چند نفر در آن واحد مطالبه کرد محیل ومحال علیه میگفتند آنوقت برات کیرو برات کیرنده . وقتی این قضیه پیش من آمد من این را بردم پیش داور . گفتم آقا شما آمدید کاپیتالیسیون را ملغی کردید بسیار کارخوبی هم کردید اما اثر بنابراینکه این طرز قضاوتتان این باشه این که افتضاح داره . قانون تجارت دنیا تمام دنیا بعلت اینکه امضاءهای متعدد میگیرند برای اعتبار آن سند . این آدم استدلال کرده بود که در قانون شروع نمیشود یك دین را از دو نفر

مطالبه کرد وشیکه از یک نفر مطالبه کرد یه آنها **بری الضمنه** میشوند . این را تعجب کرد لفت حالا من چه بگم گفتم آخه به آدمی که داشتید رئیس محکمه که این اندازه هیچ آشنا نیست . کوشی را برداشت تلفن کرد به علی آبادی خیلی تند صحبت کرد که یعنی خجالت این بود که آخه آبروی ما را شما می برید شما این جه کاریست کرد یه . قانون تجارت را اگه نگاه کنید می بینید که ماده فلانش میگه که حق داره به تمریک ازمراجعه . . از امضاء کنندگان مراجعه بکنه . این حل شد . این اولین گیجر که ما داشتیم بر بعد از امضای کاپیتالیسیون . خیلی گرفتاری زیاد برداشتند بخوریکه به روزی این قانون تجارت را که من میخواندم راجع به همین همین در همین موضوعی که پیش آمد دیدم که به ماده مینویسد که غیر از ده روز نمیشه وانخواست کرد مرتست کرد به ماده دیگه میگه بعد از ده روز نمیشه اینو حرف میشه گفت مجتهد بخوانید بر امروز که میشه مرتست کرد . نگفت غیر بلکه همین حیزی باشه . خواند دیگه دوم خواند عجیبه حضور نداره این اور نداره . خب این قانون تجارت را من الان دارم **تجدید نظر میکنم و طرحش** همیشه ونتو تهیه شده به شما میدهم که شما نظر بدید . نگفت من خیلی خوشوقت میشم . هفته گذشت یکروز زنگ زدند که اور باید که شما **بیائید** رفتم وزارت دادگستری که در آن محل تخلی ندید . در هنوز صفیح الدوله بود **همچی جائی و آن** منشر باشی صدوقی هم بود که آخرین بود این رئیس دفتر بود . یه خلوت کرده بودند رفتم تو . یه حیزی را بمن دادند ماشین شده بود قانون تجارت جدید . گفت اینرا شما بخوانید نظر بدید . گفتم خیلی خب چند روز؟ **گفت الان** گفتم الان چجوره آقا . داشتم روز میزدم دیدم که پشت آخرین **صفحه اش امضاء** دارد **هیئت امضاء** خرید داور . گفتم شما که امضا را امضاء کردید که گفت این کمیسیون قوانین دادگستری استکمیسیون دادگستری است . این قانونو است که باید آزمایش شود بعد از آزمایش بعد از یه هفته می بریم اصلاح را بیاورید صد نسخه . آن امضاء کنندگان شما هم آنجا نشسته بودند نظر منشی باشی یه

نظر بدید . گفتم آقا اینجا که نمیشه . گفت چاره دیگه ندارم. تمام کارهای ایران با این عجله است . رفتم آنجا این منشی باشی هم تو رئیس دفتر تلفن زنت میزد . آدم میآمد میرفت سرو صدا من در یکساعت هیچی نتونستم بگم یه سرسری یه نگاهی کردم بهت گفتم که بدین ترتیب نمیشه اظهار عقیده کرد . اینهم یك نمونه‌ای ــ باوجود یکه یه مرد بسیار بسیار برجسته‌ای بود اما این نشون میده که طرز کار در ایران چه بوده با آنچنان عجله که کسی خود نرد وتا ماده را توجه نداشت و الان هم این کار را ــ تقصیر هم نداشت فشار کار جاوزی بود برای این آدم بطوری که این را میخواهم بگم تجربه شخصی من اینه که یك نفر در ایران اگر حاضر بود مسئولیت قبول بکنه تمام اطرافیان همکارها دستکاههای دیگه تمام مسائل به دوش این آدم میفرستند برای اینکه فرار از مسئولیت بکنند و این آدم بد بختی که باحسن‌نیت میخواست کاریکه اونقدر کار دش بار میشد که امکان نداشت بتونه ازعهده بر بیاد و نتیجه‌اش این میشد که یه عده اشخاص هیچ کار نمیکردند هیچوقت دچار خبطی هم نمیشدند هیچوقت مورد مواخذه قرارنمیگرفتند اما اشخاصی‌که دارای ابتکار بودند دارای جرات تصمیم گرفتن بودند همیشه هم ممکن بود مرتکب یه اشتباهی بشوند اینها می بایستی یه روزی دچار زحمت بشوند برای اینکه جرات این تصمیم گرفتن را داشتند یکی از معایب بزرگ ایران این‌بود که مجازات نبود برای کار نکردن . کارنکردن زرنگی ــ یکی در این مورد هم این را باید بگم وقتی که داور خودش را گذاشت یه سردری بود سردر معاون وزارت دارائی بود این شد قائم مقام تکفیل شد .

س ــ محمود بد ر یا پدرتر ؟

ج ــ بدر ــ این جوانه را میگید ؟ نه این پدر این . این پدر این بود بله . پسرتر در انگلستان تحصیل کرده بود ؟

س ــ بله بله

ج ــ نه پدر اون ــ این یه جلساتی در دفتر او تشکیل شد برای اینکه وزیر دارائی خودکشی کرده من هم حالا بهمدم میرسم به اون که من چطور در آن دستگاه بودم . یکی

از حرفهائی که بزگفت که ــ حالا تازه دو روزه سه روزه که دارد خودکشی کرده گفت دونوع خرهست الاغ هست. یك الاغی است که خیلی الاغه که بارش را می برد هرقدر هم رویشش بگذارید میبرد. خرهائی هست که زرنگند. این خر زرنگه یك باری را که میگذارند رویشش این میماند ازه خودش را شروع میکنه به غلـــــت زدن اونقدر رفلت میزنه که این مرد یکه مجبوره خرکچیباید بار این را ببرد اره بذاره رو رویش آن الاغی که خره. گفت من جزو اون الاغ خرها نمی خواهم باشـــــــم. خودش را معرفی کرد. گفت میخواهم من نمی‌خواهم مسئولیتها را خـــــود م قبول بکنم یعنی دارودی که تا پریروز زنده بود و ایـــن کارها را میکرد اون یه خر احمقی بود. من خر زرنگ می خواهم باشم که در ایـــران قبول کردن مسئولیت و قبول کردن کار و انجام این کار یك نوع خریتـــی است. آدم باید یه طـــوری کار بکنه که مسئولیتی نداشته باشه. بعرض برســـد ــ مقرر فرمودند. این عبارتهـــا. دارو یکی از اشخاص برجسته‌ای بود که من دیدم معذالك میگم به حدی کـــار روی دوشش ریخته بود نـــدکه این یه بخت نمی تونست برسه.

س ــ چه شد خودکشـــی کرد؟

ج ــ برای اینکه احساس کرد که رضا شاه خواهد کشتش.

س ــ صحیح

ج ــ حالا من به آنجا هم میرسم. بعد از مدتها این همکاری نزد یك به من یه‌روزی گفت که شما چرا نمی آئید کار بکنید برای من. من آره میایم ــ با کمال میـــل میآیم. از کی بیام؟ گفت از فردا. گفتم از.. بعرض رساندید؟ گفت نـــه - گفتم چرا نه. گفت می‌ترسم قبول نکنـــه. گفتم آقای دارو آقا من این که میگـــم حاضرم ترك بکنم بیام

س ــ یانك شاهی را ترك بکنید؟

ج ــ یانك شاهی را ترك بکنم بیام این یه کاریست که اخیراً احساس میکردم و صحبت میکردم با چند نفر. دونفر ضمجله دونفر یکیش لقمان الملك بود که نزد یك بود به‌من

یکی هم امین الملك بود دکتر چشم بود . این هم گیلانی بود یه آدم . . هرد وتا اشخاص بسیار بسیار نازنین . هرد وگفتند میادا این کار را بکنید . شما کاری که دارید مهمترین کاریست که در مملکت موجود است مردم آرزو میکنند که یه همچین سمتی در بانك شاهی داشته باشند . شما ول کنید بیائید تو دستگاه فردا شما را بپرزنتان بکنند تکلیفتان چیه . گفتم آقای داور من این مطالب را میگفتند . گفت زیاد هم بد نمیگند . گفتم من دانسته این کار را دارم میکنم اما این صحیح نیست . شما اگر به شاه نگید فردا وقتی اطلاع پیدا میکنه به تسون یگه یه کسی که توی بانك شاهی سالهاست کار کرده شما چطور میتونید بیارید اینه کار کارهای مهم بهش بدید اونوقت دیگه شما چاره‌ای ندارید . من از آنجا از آن کارم افتاده‌ام مجبورید خرجم رابدید . گفت راست میگید خیلی خب میگم . در حدود یکماه شاید بیشتر از یکماه طول کشید . یکروز بعد از این مدت زنگ زد و رفتم . گفت تا امروز من مجال نکرده بودم فرصت نکرده بودم یه موقع مناسبی پیدا کنم . امروز سر حال بود و این مطلب را بیان کردم گفتش که به کسی که شانزده سال تو بانك انگلیس بوده بانك شاهی را میگفتند بانك انگلیس ــ میشه اطمینان داشت این عبارت داورو گفت من ریش و سبیلمو گروگذاشتم همه چیز را گفتم . گفتم میشه برای اینکه این آدم در سالهاست با من سروکار داشته درعین حالیکه هیچوقت خیانت نکرده تو بانك شاهی همیشه منافع مملکتش راهم درنظر داشته . او هم گفت بسیار خوب .

س ــ تا آنجا فرمودید که آقای داور رفت پهلو رضا شاه . . .

ج ــ آها اونوقت

س ــ اجازه گرفت که سرکار . . .

ج ــ که ریش و سبیلمو گروگذاشتم که این آدم درعین حال که نسبت به بانك شاهی هیچوقت خیانت نکرده همیشه خیلی خدمت کرده به مملکتش و شروع کردم به کار . شغلی که به من دادند شرکتهای دولتی راکه عده شان از (؟) که یکیش شرکت مرکزی بود . شرکت مرکزی خود آن شرکت مرکزی علی وکیلی هم

رئیسش بود قسمت عمده کارهای مملکت را داشت. تمام معاملات مبادلات بـــا شوروی را جنس به جنس اون بود شرکت کالا بود شرکت کشاورزی بود شرکت حمل و نقل بود ماشین الات کشاورزی بود سرتا سر ایران

س- همه دولتی بودند این شرکتها؟

ج - تمام دولتی بودند تمام این کارها را میکرد. مثلاً ورود اتومبیل را انحصار کرده بود نمایندگی جنرال موتورز و کرایسلر را گرفته بود و که دولت اداره میکنـه. اینه من موقعی که تو بانک شاهی بودم بمن گفت گفتم نکنید این کار را. گفتم نکنید چون نمی تونیـــه ازعهده بر بیائید. گفت اینها اجحاف میکنند خیلی سوء استفاده میکنند از این و از این گفتم نمیتونید اداره بکنید دولت نمیتونه این کار را بکنه. گفت من میکنـــــم

س- کی بود که میگفت من میکنم؟

ج - داور

س- مرحوم داور

ج - و من شدم نماینده د بازرس دولت در تمام این ــ حالا نه فقط نماینده دولت دلـــم میخواست این اصلاً تصمیم داور را می دیدی. یك تصویب نامه ای گذراند که من حـق رسیدگی ــ بازرسی و مدیریت این شرکتها. تمام این اختیارات به من یکفرد داده بود برای تمام این شرکتهای دولتـی

س- تصویب نامه دولت بود؟

ج - تصویب نامه..

س- پس این موجوده

ج - موجوده ــ در هزارو سیصد و همان پانزده که هزارو نهصد و سی وشش. اونوقت بازرس دولت در بانك کشاورزی با این اختیارات کـه این تصمیم هـــا در تمـــام شرکتهای دولتی. دفتر من هم توی بانك کشاورزی در خیابان لاله زار ابتهاج سلطنه محـــوی هم رئیس آنجا بود. پدر این محوی معروف و که راجع به این محوی هم تکه ای دارم که بهتان میگم. پسرش را آورد م در بانك ملی چه کاری کرد در بانك ملی. من یکـ انـــه

ماشین‌نویس‌د اشتم و مرد قدوسی‌نام. من و این قدوسی میبایست تمام این کارهـــا را میکرد یه‌واول کاری هم که بمن گفت بکنید گفت رسیدگی بکنید به این شرکـــت کالا. شرکت کالا بود تو خیابون سپه رئیسش‌هم کاشف‌بود. کاشف یکی‌از تجاری بـــود که اون زمان خودش یکی‌از تجار معروف‌بود

س— که بعد امریکا رفـــت؟

ج — امریکا رفت؟

س— مقیم امریکا شد یه آقای کاشفی

ج — نه این کاشف‌شاید یه کاشف‌دیگری بود این اما خیلی معتبر بود خیلی معتبر بـــود دوست‌دار و هم بود. از دوست‌های قدیمیش‌بود. من تأکید تأکید که اینو پـــول میخواد باز ازمن و من نمی‌دونم وضعش‌از چه قراره که بهش بدهم ندهم شما نظرید یه من رقم ببینم "کالا" چه میکنه. دیدم هیچی نه دفتری است نه حسابی هست نـــه کتابی هست هیچی نیست. اینها از براصل در اصفهان بود یه چیزهائی می‌خرید و می‌آورد تهران می‌فروختند. خواستم رسیدگی‌بکنم که اینها چه کردند چـــه چیزهائی را آوردند هیچی نبود. یکنفر یه عده‌ای را شروع کردم از بانك شاهـــی بیارم. اشخاصی که در بانك شاهی با من کار کرده بودند. یه سه چهار نفر را آوردم. یکیش آموختـــه که خیلی خیلی برجسته بود خیلی خیلی خوب بود بـــرای حسابداری من نظیر او را در حسابداری ندیدم هیچکس در ایران. یکی غلامرضـــا چی‌چیز اونهم یه آدمی بود بعد به بانك طی آوردم. یه عده‌ای را سه چهارنفری را آوردم رئیس‌بانك شاهی رفت پیش‌د اور که اگر این کار را بخواهید بکنید

س— شکایـــت

ج — ما اصلاً دیگه هیچکس براموں باقی نمیمانه. داور هم به من گفتش که دســـت نگهدارید. گفتم آقا من دست نگهدارم من چی بزنم تو خیابان لاله زار بایستـــم هرکسی از آنجا عبور میکنه دستش‌را بگیرم‌بزنم بالا عضوم بکنـــم. گفتم آخه مـــن شما این کارها را که به من مرجعه کردید من باچی انجام بدهم. یه دونه ماشین‌نویس

مرد د ارم. کسی هم نمی‌شناسم که حسابد اری بلد باشه د ر د ستگاههای د یگه شما به من بد یه. من نیازد ارم. گفتش که خب حالا د یگه آمده این چیزها را گفته و من هم بهش گفتم که نه ما همچین نیتی ند اریم که مال بانک شاهی را بخواهیم متزلزل بکنیم. من این عده‌ای راکه آورده بودم یه عده برمیگرد ند. آذری که بسیار بسیار لایق بود. یکی محسن خرّم نمید ونم یك چهار پنج نفر را آورد یم یکی هم چی چیز زاخـــاریان ارضی بود که اونهم کارویارش خوب بود تا این اواخر هم د رشرکت شیلات هد یر بـــود. بالاخره شروع کرد یم به کار یه روزی به د اور گفتم که همان تقریباً هفته اول بود گفتـــم که بعقیده من شما بعضی از این کارهائیکه کرد ید برای این اگه بخواهید اد اره بکنید باید آدم د اشته باشید و آدم ند ارید. بنابراین یه فکری بکنید نمیشه باسپرد ن یـــه د ستگاهی به علی‌وکیلی و اون یکی را به چی‌چیز کاشف اسمش‌را فراموش‌کرد م یکی د ر بلوچستان مثلاً ماشین کـاورزی یکی‌د ر آذربایجان. گفتم‌اصلاً غیرممکنه این د ستگـــاه بتونه اد اره بکنه یا این اشخاصی‌که متصد یش‌هستنه ــ آدم نیست. گفتش‌خد ابیامرزه مرحوم ســـتوفی الممالك. مستوفی الممالك میگفتش‌که ما چون آدم ند اریم د ســـت نباید بزنیم به کار. من عقیده‌ام برعکس‌بود. اینست‌که من میگم باید کار بکنیم و آدم هم تهیه بکنیم. این تقریباً یه حد ی طول میکشه. یکروز قبل از مرگش

س ــ مرگ ؟

ج ــ مرگ د اور. وقتی کمیسیون خبرمیکرد ند د ر ایران بطور کلی ــ تلفن میکرد ند کـــه خواهش‌میکنیم فلان ساعت تشریف‌بیاورید کمیسیون هست. هیچوقت هم نمیگفتنـــد به آدم کمیسیون موضوعش‌چی هست‌که آدم یه چیزی با خود ش‌ببره حاضر بکنه وقتـــی وارد میشد بنشینه آنوقت معلوم میشد که چیه. تلفن کرد ند که بیائید ــ رفتم یه عـده‌ای بود ند. علی امینی رئیس‌گمرك بود آنوقت

س ــ همین د کتر علی امینی؟

ج ــ بله بله ــ صاد ق وثیقی آدم بسیار بسیار نازنینی بود. اون کفیل اد اره تجارت بـــود خیلی مرد شریفی بود. یعنی آنوقت اد اره تجارت وزارت نشده بود. هژیر بود. هژیر

بعنوان آنوقت سمتش‌چی بود هژیر؟ رئیس‌قمانش‌بود . و د یگرگمان میکنم از وزارت د ارائی هم شاید یکی هد یرکل‌بود شاید یاگلشائیان یا الهیارصالح . الهیارصالح هد یرکـــل بود آنوقت و خلاصه نشستیم د ورتا د ور و د اور هم خیلی با سیمای گرفته خیلـــی مغشوش‌گفت که شرکتها را باید یکی‌یکی ببینیم که اشان را د اشته باشیم این را ند اشته باشیم منحل کنیم. بعد ها معلوم شد که رضا شاه د اد و فریاد کرده که اینا چیه و اینها را باید منحل بکنید حالا شروع کرد از الفبا از اوّل . شرکت ساختمان بود کـــه رام رئیسش‌بود . پد ر این رام

س— پد ر هوشنگ رام

ج — پسراو — آنرا خط کشید .

س— که منحـل؟

ج — منحل .

س— چرا رضا شاه میخواست اینها منحل بشه ؟

ج — شکایت میکرده — اصلاً عقب بهانه میگشت بهـش ایراد بگیره

س— به د اورکه خلعش‌کنه

ج — د اور را— آنوقت یك د فعـــه گفتش‌که خد ابیامرزه مستوفی الممالك مرحوم را . مستوفی‌الممالك عقیده‌اش‌این بود که تا آد م ند اشته باشیم د ست به کارهای جد ید نباید بزنیم

س— این را د اور . .

ج — د اور . حالا یکسال و خرده‌ای بعد از اینکه من وارد شد م . قرارد اد من یکسالـــه بود تجد ید شده بود که د اور خود کشی کرد یا نزد یك انعماض‌بود که د رزمان بـــــد رتجد ید شد . د رست بخاطر ند ارم اما تقریباً یکسال گذشته بود . توی همان اطاق پشت‌همان میز مطلبی راکه به من گفته بود که خد ابیامرزه‌مستوفی‌الممالك اوعقیده‌اش‌این بود اما صـــــن این عقیده را ند ارم امروز عکسش‌را گفت . هیچکس‌د یگر شاید متوجه نبود چطور؟ چطور شد اینطور شد

س— د رظرف یکسال ؟

ج — د رظرف یکسال . جلسه‌ای د اشتیم توی د فتر من . د فترمن هم توی خانه مشیرالد وله بود خیابان جلو سفارت انگلیس . آنجا را اجاره کرده بود ند — د فتر من آنجا بود که جلسات را آنجا تشکیل میدادیم — علاء هم بعنوان وزیر تجارت که تازه آمده بود آنهم شرکت میکرد . جلسه‌ای د اشتیم و آنوقت جلسه بعد را گفت د ر د فتر من خواهدبود .

س— د فتر . .

ج — د فتر نظارت بر شرکتها— که علاء صبح‌ها میآمد آنجا بعد ازظهرها میرفت توی‌وزارتخانه یعنی صبح‌ها تاساعت ده بود ده ونیم میآمد و بعد میرفت وزارتخانه . آنروز جلسه آنجا د ر همین د فتر من تشکیل شد . نشستیم نشستیم علاء بود —هژیر بود — وثیقی بود — علی وکیلی بود یانه نمیدونم یخاطر ند ارم . نیامد ور . من گفتم تلفن بکنیم منزل‌د ور که چطور شد . آمد گفتش‌که حسن خان میخواد خود ش‌با شما صحبت بکنه . پیشخدمتش‌بود . وقتی رفتم پای تلفن گفت آقا فوراً بیائید اینجا . همه‌مان د سته جمعی پاشدیم رفتیم خانه‌اش — زیاد د ور هم نبود توی خیابان پهلوی نزد یك خانه مرتضی‌خان گمان کنم بود . همین یزد ان پناه . آنجا خیال‌میکنم بود . وارد شدیم د ید یم غوغائی است . توی حیاط‌جمعیت پر — شیون — د ختراش‌د اد گریه فریاد کنیم چیه — گفتند خود ش‌را کشت . من رفتم که بروم توی اطاق ببینم که د رستنه یك تامینانی‌وایستاده‌بود آنجا نمیشه . د اد و فریاد کرد م.گفتند نمیشه . بعد آنوقت شنیدیم که . . آهان شرکوه الملك آمد تا وقتی‌آنجابودیم

س— رئیس‌د فتر رضا شاه

ج — رئیس‌د فتر رضا شاه و بعد از یك مد تی رفت و معلوم شد ناه‌ای نوشته بود به شاه که من خودم را میکشم و بچه‌هایم را می‌سپارم به شما . متأثر تا بعد رفتیم آقای بد ر شد کفیل . حالا د ر این د وره

س— خب تعجب کرد ؟ عکس العمل راجع بخود کشی آقای د اور چی بود بین شماها؟

ج — هیچ چیز . .

س— انگیزه‌اش روشن بود برایتان یا نامعلوم بود؟

ج — نه هیچ نامعلوم بود برای اینکه فقط بعد حدس میزدیم که آن دستوریکه داد برای انحلال معلوم میشه که بهش توپیده بودن . آنچه که مسلم هست هیچوقت بـــه او با آن خشونت و با آزهنك احترام رفتارنکرده بوده که آنروز کرده و این مسلـــم شده براش که این راخواهد کشت . چـرا؟ برای اینکه یك تری آنکه بود که کمـــك کرد به آمدن رضا شاه .

س— تیمورتاش

ج — تیمورتاش بود و نصرت الدوله بود و داور . این سه نفر خیلی موثر بودند خیلی . تیمورتاش را که در زندان کشتند . نصرت الدوله را که از بین برد . داور را هم این آخری هم . من قبل از اینکه اداره بدهم راجع به تیمورتاش هم یك چیز بگویم . موقعی که تیمورتاش را کشتند ایروم محمدحسین خان ایروم سرلشکر رئیس شهربانـــی بود . من موقعی که برگشت بودم و توی بانك شاهی بودم این فرمانده تیپ مستقـــل شمال شده بود . قبل از اینکه این بیاد آنجا یك کنسول شوروی بود باسم آپره سون این خیلی خیلی مرد جسوری بود و در تمام مسائل دخالت میکرد . بطوریکه یکروز یك وکیل عدلیه را این خواسته بود این وکیلی بود که برعلیه یك ــ یکی از اتباع شوروی عرض حال داده بود در دادگستری تحقیقش میکرد . این مرد یکه را خواسته بود توی قنسولگری بهش فحاشی کرده بود ــ کتکش زده بودند و برده بودند توی زیر زمین قنسولگری زنده انی اش کرده بود . این هتاکیش باین جا رسیده بود که من جوش می‌خوردم وقتی این چیزهـــا را می‌شنیدم . هیچ کارهم نمی‌توانستیم بکنیم برای اینکه اصلاً حکومت در بین نبـــود هیچ چیز نبود که این به این فکرها باشد . آیزم آمد شد رئیس تیپ مستقل شمـــال . اولین کاری که کرد گفت هرکس پا به کنسولگری شوروی بذاره توقیف میشه . هرکسی کـه بیرون میآمد توقیف میکرد . یکی رفت و آمد موقوف بود . از این کارها کرد یکی وضـع عوض شد . من برای این فوق العاده سمپاتی پیدا کردم . به حدی با هم نزدیـــك شدیم که ما دائماً همدیگر را می‌دیدیم . دائم دائم . دیگه دومت نزد یك جـــون جونی شدیم . تهران وقتیکه رئیس شهربانی شد من دیگه اصلاً بدیدنش نمی رفتـــم

یکی د وجود پیدا شد که رفتم. یك مورد ش این بود که یك د لال بغداد ی بود که د رواقع تعیین نرخ ارز ایران ــ پول ایران ریال به ارزهای خارجی د ر د ست این بود . برای اینکه آنوقت یك سیستم عجیبی د اشتیم. یك نرخ د اشتیم نرخ رسمی ــ یك نرخ د اشتیم بابت گواهینامه صد ور. یعنی یك کسی که یك جنسی را صاد ر میکرد یك گواهینامه میگرفت که اینقد ر جنس صاد ر کرده ــ آنوقت این گواهینامه قیمت د اشت . لیره مثلاً آنچه که بخاطر د ارم ــ لیره د وازده تومان بود . نرخ لیره خیال میکنم هشت تومان بود . نرخ گواهینامه صد ور میرسید د وازده تومان بطوریکه لیره مثلاً بیست تومان ــ بیست و یك تومان بود که قسمت . . .

روایت کننده ــ آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریـــخ ــ سی اپنوامبر ۱۹۸۱

محل مصاحبه ــ شهرکان ــ فرانسه

مصاحبه کننده ــ حبیب لاجوردی

نوارشماره ــ ۲

در ضمن صحبت به آیرم گفتم. گفت یك سرهنگـــی راالحضار کـــرد گفت این مرد یکـــه را بخواهید بهش بگویید که بـــرزد تیمیـــد . دیدیم خب اقـــلاً این دیگه یك قدمـــی است برای از بین بردن این بازارسیاه. بازارسیاهی که بازار اصلـــی است که تمیـــن نرخ ریال ایران در دست یك نفر دلال باشـــه . بعد از چندی گذشت دیدم این آدم هنوز هم هست . رفتم پیشش گفتم این چطور شد . یکجوری صحبت کرد معلوم بود که آمـــده پول داده. من دفعه اولی بود که نسبت به آیـــرم ظنین شـــدم. آنروز آن وضع مرگ تیمورتاش بود که توضیح میداد گفتش که ــ من خیلی متاسف شده بودم از مرگ تیمورتاش برای اینکـــه تیمورتاش یك شخصیتی داشت که تو ایرانـــی من ندیدم . با اینکـــه عیب های زیـــادی داشت . خیلی شهوتی بود خیلی نسبت به زنها ضعف داشت بطوریکه یقه هرکســـی را می ــ گرفت که زن یکی از سفرا که مسن هم بود تعریف میکـــرد که یکروز یقه من را هم گرفـــت . بطور صحبتهای خصوصی میشد این اصلاً بی اختیاربود . این خیلی از این جهت خیلی خیلی ضعف داشت ولی یك آدم خیلی خیلی وطن پرست بود . بسیار مردوطن پرستی بود بســیار. این را من دیگه دیدم وقتی در بانك شاهی بودم میدیدم کارهائی که میکرد نسبت به خارجیها. گفتش که الان که تیمورتاش رفت الان دیگه یه نفر دیگه باقی مانده غیرزمن .

س ــ آیـــرم دیگه

ج ــ بله ــ و آن سردار اسعد است . یك مدتی باید سردار اسعد را

وشمال رفته باشید که (؟) رضا شاه (؟) آمده بود . بزور گرفتندش
بردندش به زندان و از زندان هم آنچه که میگویند میگویند کشتندش . گمان میکنم
حقیقت هم داشته باشد . بنابراین یك نفر داور مانده بود و آن تخمیری که بود
که برای اولین دفعه بود موضوع اش چه بود معلوم نیست ممکنه که مربوط به گندم
باشه ولی دیگه از جمله کارهائیکه وزارت دارائی آنوقت میکرد که مرحوم داور بدبخت
این میآمد که گندم به همه جا برسانه . هیچ اصلا ارتباطی به وزارت دارائی
نداشت اما همانطور که گفتم که یك نفر آدمی پیدا شده بود که تمام مسئولیت هاحاضر
بود قبول کرد همه بارشان را می اندختند روی دوش این . این احساس کرد و خودش
را کشت . من خب بحدی افسرده شدم ـ مأیوس شدم دیگه فوق العاده ـ من
برای خاطر شخص داور بود که بانك شاهی را ول کرده بودم آمدم اما خب قرارداد
من با میکم تجدید شده بود یا همان روزها تجدید شد برای یکسال دیگه . در این
ضمن امیرخسروی در بانك طی به من ـ امیرخسروی را من میشناختم باهاش
(؟) میکردم . جزو افسرانی بود که با رضا شاه آمده بودند در موقع کودتا
و او بود و مرتضی خان بود که همیشه میگفتند مرتضی خان همین سرلشکر یزدان پناه ـ آن
بدبخت بیچاره چیز بود که اعدامش کردند ـ ایرج مطبوعی ـ اسماعیل خان شفا ـ
اینها چند نفر بودند که از نزدیکان رضا شاه بودند و من باهاشان دوست بودم ـ
با همه یکرمه اشتراک داشتیم . به من رضا اللهخان امیرخسروی تکلیف کرد که بیروم
معاون بانك طی بشوم . فوراً قبول کردم . یك شرحی نوشت به . . .
حالا راجع به علاء بگویم . علاء که از لندن ـ من علاء را از دور میشناختم ـ
ناهمهائی که بعضی وقتها چندی به چندی مینوشت به اشتر آو نایبز مثلاً مینوشت
که راجع به ایران مقالاتی نوشته بودند و او جواب مینوشت . من این مقالات را که
خوانده بودم خیلی خیلی برایش احترام داشتم . یکروزی آمد به ملاقات من در ساختمان
همان در همان بانك کشاورزی و گفتش که بمن تکلیف کرده اند او کل تجارت ـ یعنی
وزارت بازرگانی الان . گفت من قبول کردم به یك شرط که شما با من کار بکنید

یعنی دستگاهی که تا حالازیر نظر او بوده با وزارت بازرگانی باشه و زیر نظر علاء گفتم من از خدا میخواهم برای اینکه من از دور به شما ارادت داشتم خیلی هم خوشوقت میشوم . این بود که رفتیم در همان اداره منزل مشیرالدوله که چند ساعت صبح میآمد و بعد دیگه بقیه اوقاتش را در وزارت بازرگانی میگذراند . یك چنـد روز بعد از این یک فعه برخورد کردم به سهیلی و معتمدی ــ علی‌معتمدی ــ اینهـا البته از مدیران کل ــ رؤسای وزارت خارجـه بودند . گفتند توچطوریا علاء کارمیکنی گفتم چی بگم . گفتند بسیار بسیار مشکله با این آدم کار کردن . گفتم اتفاقاً من بهیچ وجه اشکالی نمی‌بینم . چیه قبلاً بگـر . گفتند هیچی آقا اصلاً مثلاً ــ نشسته‌ای میآمد به کارمند ان میگفتش که بیکاری؟ ورو اریه دیکشنری را ترجمـه بکنید . گفتم من هیچوقت بیکار نیستم که بمن بیاد همچین حرفی بزنه . صبـح میآمد اینجا من بهش میگفتم که من این کارها این کارها را کرده‌ام و این کارها این کارها را میکنم . یک فعه نشد که نظر مخالف داشته باشه بعد پاشید میرفـت سرکارش . همین طور که بعدها با شاه ــ من هیچوقت به شـاه نمی‌گفتم که اجازه بدهید من اینکار را بکنم . میگفتم این کارها را کردم این کارها را عم خیال داریم میکنم همین ــ یادداشتهائی را هم که داشتم قیقاً میگفتم اینکارها اینکارها را کردم و این کارها را در نظر داریم بکنم . موارد پیدا شد که اختلاف پیش‌آمد که آنهـا را هم یك چند تائیش را ذکر خواهم کرد . در بانك ملی بودم . همان آدم آنجاو که دیدم بانك ملی تازه آلمانیها رفته بودند .لیندن بلاد محکوم شده بود توزند ان فوگل معاون آلمانیش رفت در بیروت خودکشی کرد ــ خودش را انداخت به دریـا و افتضاح شده بود دیگه افتضاح و آنوقت رضا شاه تصمیم گرفته بود که یك نفرظـفر بیاره که این کارها را بکند . یك مدت کوتاهی هم بین لیندن بلاد و امیرخسروی بنظرم یه مدت خیلی کوتاهی بود که مثل اینکه علاء آنجا بود یقین ندارم خیال میکنم . رضاقلی‌خان هم آمده بود ــ امیرخسروی هم آمده بود بعنوان حضرت اجل آنوقت رسم بود به این تیمسارها میگفتند حضرت اجل بعنوان حضرت اجل یك دیکتاتوری شده بود ــ سنگ

ازش می‌ترسید . این د ر به همچین اوضاعی بمن تکلیف کرد که من بیام معاون بشم رقم قبول کردم و بود م تا موقعی که امیرخسروی شد وزیر د ارائی . امیرخسروی هد یرکل بود ــ محمدعلی فروزین که وزیر د ارائی بود و سفیر ایران بود ه آنوقت وزیر مختار ایران بوده د ر آلمان و جزو مهاجرین بود و از اشخاص خیلی خیلی معروف و د رضمن طیّون و اینها امّا یك آد م محتاطی یك آد می که وقتی که همینطور ما نشسته بود یم من نمی‌شنید م صحبت که میکرد . اشاره‌ای فلان و . من حوصله‌ام سرمیرفت من اصلاً نمیتوانستم تحمل بکنم یك آد می که آنطور خونسرد اینطور بی اعتنا بهه چیز این شه رئیس بانك ملی . یکی از چیزهائی که رضا شاه بهش معتقد بود این بود که وقتی یك نفر میرفت حتماً شخص د وم جایش رابایستی بگیره یك نفر د یگه از خارج نمی آورد . گمان نمیکنم از این عد ول میکرد ازاین اصل . تقریباً تا آنجائی که من بخاطر د ارم همیشه همین را رعایت میکرد . بنابراین وقتی که امیر خسروی را برد وزیر د ارائی کرد بنظرش خیلی طبیعی میآمد که شخص د وم که قائم مقام بود بشه رئیس بانك . این بیچاره چیزی که نمید انست اصلاً از بانکد اری هیچ چیز خود رضاقلی‌خان بیچاره هم چیزی نمید انست ــ امیر خسروی نوسین رقم ند اشت . این که میگم ایرانیها هیچوقت توجه به رقم ــ رقم‌پرایشون بی‌معنی است . یکی از آن اشخاص امیرخسروی بود ــ خزانه د ار قشون بود . رئیس بانك سپه بود رضا شاه فرستاده بود این را (؟) کرده بود برای اینکه مثل اینکه رئیس بانك ملی یکند فرستاده بود ش به فرانسه یك چند هد تی . بسیار مرد نازنینی بود . یك آد م عجیب بود د ر جرأت . جرأت کار عجیب و غریب میکرد . ولی مطلقاً برایش رقم اهمیت ند اشت . هیچی‌ها . این از جمله کارهائی که کرده بود من وقتی آمد م توی د ستگاه فهمید م . وقتی آمد م توی بانك و با د اور همکاری میکرد م وقتی فهمید م وحشتم زد طوری فریاد زد م توی کمیسیون که د اور گفت آقا منقلب نشوید کمی صبرکنید . اینکه گفتم این سیستم ارزی ما یکوقتی این بود که میبایست صاد رکننده تصد یق صد ور بگیرد ــ تصد یق صد ور را بفروشه تا بتونه یك نفر د یگه وارد کننده ارز بخره و وارد بکنه من توی جلسات د وم یا سوم که د ر حضور اور تشکیل شد اطلاع پید اکرد م که ارز فروخته شده بد ون تصد یق

صدور. یعنی اساس آن سیاست این بود اول باید صادرشده باشه ارز موجود باشه تا به یك نفر اجازه ورود بدهند. یکروز اطلاع پیدا کردم که تصمیم گرفته بودند که خب چه اهمیت داره ما که میدونیم این تصدیق صدور خواهد آمد ما عجالتاً این کار را میکنیم. من وقتیکه این را شنیدم یك فریاد ــ که چطور میشه همچین چیزی برای من بحدی شك آور بود که من باور نمی‌توانستم بکنم. بعد آمدم به بانك ملی و اطلاع پیدا کردم که یکروز کارهای عجیبی که شد کنترل کسی در ایران این را بدونه این بود که یك مقداری نقره داشت بانك ملی. یك مقداری هم ارز داشت. ارزی که از شرکت نفت میخرید. ارزی که از شرکت نفت می‌خرید رضاشاه دستور داده بود که باید کنار گذاشته بشه برای یك حساب مخصوص. ذخیره ــ خودش دستور میداد که این به چه مصرف برسد. بعضی وقتها به مصارف خرید اسلحه میرسانند در هرحال بنظر او یك اندوخته‌ای بود. تو بانك ملی که آمدم اطلاع پیدا کردم که امیرخسروی یکروز وضعی پیش‌آمده بود در ارز ایران که بواسطه‌همین کارهائی که کرده بودند. یعنی ارزی راکه نبود فروخته بودند دچار ضیقه ارزی شده‌بودند. این پیش‌خودش فکرکرده بوده که یك کاری باید بکنه که ارز بدست بیاروهو یکی ازعجایبی که کرده بود این بود که شروع کرده بود به ارز آزاد فروختن. آنوقت لیره بود پایه پول ایران. خیال میکنم که نمیدونم یقین ندارم خیال میکنم نه تومان بود شروع کرده بود به فروختن آن ارز و آن اندوخته‌ها به آن قیمت به امید اینکه اینقدر میفروشم تا میخواهی میفروشم که تنزل وقتی کرد پس میخرم. یك عده‌ای مثل لاوی بود نماینده جنرال موتورز را داشت

س ــ لاوی یا لابی

ج ــ لاوی برادران لاوی ــ کلیمی‌های

س ــ که اخیراً هم اسمشان سرزبان بود

ج ــ اسمشان در یك جائی بود ــ مثل اینکه همان لاوی (؟) که میگفتند اینها واسطه نمیدونم گرفتن رشوه بودند در مهمات. من این را والله باور نمیکنم. آنها را نمیدانم

حالا اما آنها از تجار معتبر بودند که نمایندگی جنرال موتورز را داشتند و کتانه کـــه نمایندگی کرایسلر را داشت. اینها حق داد که بانك ملی ارز عرضه کرد خرید بکند. آن اند وخته تمام شد بانك ملی هم نشست بانتظار اینکه اینها بیایند پس بفروشنـــد (؟) که بیایند بفروشند. آن وضع وضع خطرناکی ایجاد شده بود که اگر رضاشاه اطلاع پیدا میکرد بدون شك اعدام دیگرد امیرخســـروی را. برای نجات خودش اینها می نشینند فکر میکنند که یك مقداری نقره برد ارند حمـــل بکنند به لندن بفروشند و جای او را پرکنند و این را از وزیر دارائی داور اجـــــازه می گیرد و این را میفرستد آن کار را می کنند. من گفتم

س — نقره از کجا گیر آورده بودند؟ جزو ذخایر بانك ملی بود؟

ج — بود — جزو ذخایر بانك ملی بود. آنچه ذخایر بانك ملی یعنی این نقره‌هائی بود که جمع آوری کرده بودند. کیسه‌های دویست و پنجاه تومنی سابق هریك کیسه نقـــره معادل دویست و پنجاه تومان برد. چه دوریالی چه یکریالی چه پنج ریالی در حدود در زمانی که من آمدم در حدود ششصد تن نقره داشت بانك ملی. اینها این نقـــره میفرستند و می فروشند وجایش ارز می‌گذارند و رضا شاه هم هیچوقت اطـــلاع نداشت چرا برای اینکه این هیـــات به‌مدیانگی داور — داور میدونه که این آدم بد بخـــت یك خبطی کرده که اگر یارو بفهمه اعدامش خواهد کرد. این سکوت میکنه هیچی نمیگـــه در صورتیکه یك ایرونی دیگه بود فوراً میرفت ازترس جان خودش هم میرفت میگفت و این را

س — خبرچین هم در دستگاه نبوده

ج — چطوری این را توانستند مخفی بکنند. من تو بانك ملی اطلاع پیدا کردم وقتی آمـــدم خب میگـــم یك آدم عجیبی بود به همچین کارهائی میکرد کارهـای خطرناك که

س — داور

ج — نه نه امیرخسروی — امیرخسروی اینکار را کرده بود. وقتی آمد او آن ارز را فروخـــت یك ابتکاری او بخرج داده بود که میخواست چیز بکنه. خب من وقتیکه این چیزها راآنوقت

صحبت میشد بهش میگفتم من باهاش توتو آیـــــه میکردم بهش میگفتم آقا این کارهـا را نباید کرد این کارها را نباید کرد و گوش میداد همه چیز را قبول میکرد . در صورتیکه دیگران مثل سگ ازش می‌ترسیدند برای اینکه فحاشی میکرد ــ کتک میزد میگویند مثـــل یک سربازخانه رفتار میکرد . نه فقط افغان‌ها می‌ترسیدند این فرزین و زند و اینهـــــا هم می‌ترسیدند برای اینکه رفتار خشونت آمیز نسبت به عموم بود . من وضع بانک ملی راکـــه دیدم ــ دیدم بسیار بسیار خراب است . ما یک حساب پایاپای داشتیم با آلمانهـا زمان جنگ بود ــ این از اختراعات شاخ بود که با کشورهائی مثل یک عده کشورهـــــا میآمد معامله مبادله جنسی میکرد . آنوقت یک صندوق هم درست کرده بودند در برلن (؟) این صندوق پایاپای بود . اول میآمدند جنس می‌خریدند ازایران . پنبه را که اصلاً هیچکس نمی‌خرید . کشورهای غربی نمی‌خریدند برای اینکه مطابـــق استاندارد نبود ــ تمیز نبود . اینها هرکثافتی بود می‌خریدند بقیضهائی ام کـــــه دیگران خریدارنبودند . خب اینها ایرانیها از خدا می‌خواستند . این را می‌فروختند این پنبه‌اش‌را وزن می‌داشت میبرد پنبه میخرید پوست میخرید ــ دانه‌های روغنی میخریـد کنیرا میخرید ــ اینها را می‌خرید ایران طلبکار میشد از آن صندوق برلن . آنوقت ایران میبایستی بره خودش جنس بخره . آنجا دیگه هرچیز لشـــان میخواست روی آن قیمت می‌گذاشتند برای اینکه شما جنستان را برید این یکی از ــ چیزهای خیلی زیرکانه دکتر شاخ بود ــ این اختراع دکتر شاخ بود . به بنوسیلـــه اینها تمام بازارهای کشورهائی مثل ایران را بدست گرفته بودند ــ قبضه کرده بودند . برای اینکه مفید نبودند که جنس مطابق استاندارد باشه ــ می‌بردند ــ میخریدنـــد احتیاج داشتند و بعد میفرستادند راحت چون اگر جنس نمی‌خرید خب نخره چـــــه بهتر مفت بردند دیگه . اگر جنس بخواهید بخرید اون به شما دیگـــه مـی‌کرد .

س ــ قیمت نداشت دگه جنسشان ــ قیمت بین المللی مثلاً ؟

ج ــ یک موقعی بود که اینها چاره دیگه‌ای نداشتند . میبایست همانی هست که هست و پول داریم

ارزشی د هیم . استد لال وارد کننـــده این بود که آقا ارز تعهد یم ما از صند وق پایاپای می‌خریم مثل اینکه صند وق پایاپای غیراز اینده . آنوقت یك عده‌ای بـــك کارهائی میکرد ند که باور کرد نی نیست. پنبه را می‌فرستاد ند به هامبورگ ــ بنـد ر آزاد هامبورگ ــ این میرفت توی بحساب پایاپای آلمان صند وق پایاپای آلمـــان . د رگمرك ازش عوض اینکه تعهد ارزی بگیرند تعهد صند وق پایاپای میگرفتنـــد که این د رظرف مثلاً" یکس‌ماه میبایست این مارکش ریخته بشه بحساب پایاپای. تـوی بانك مطلقاً" حساب نبود ــ پرونده نبود . پرونده فرض بکنید که بود اقیان اتفاقاً" بود اقیان بود جزو اشخاصی کهصاد رکنند ه عمده بود . این میرفت توی پرونـــده بود اقیان یك ورق کاغذ بود . هرکسی این ورق کاغذ را ورمیداشت اثری د ر هیچ جا باقی نبود . تعهد اگر توی بانك بود سر وعده اگر کسی میخواست مطالبه بکنـد میبایست مطالبه بکند که آقا چطور شد این ریخته نشد تاریخته بشه . پس بنابرایـن ظاهراً" این تعهد ی را که سپرده اینجا د رمارك د رآنجا هست . آنوقت مامیبایستی وقتیکه میخواد یکنفر وارد بکه میآمد ازهمان مارك صند وق حواله میگرفـت و این خیلی آسانتر بود از اینکه بیاد به ارز بگیره برای اینکه این را ما ارز نمی‌دانستیم. ایرانیها اینجور سئوال میکرد ند که این د یگه چیه ما چه د اد یم پنبه د اد یم ــ پرســـت د اد یم ــ خشکبار د اد یم ــ ارز فرستاد یم . من که آمد م یك همچین وضعیتی راد ید م خواستم بد ونم کـه حسابهایش را جمع بکنم . هرکاری کرد م ماهـها تلاش کرد یـــم غیر ممکن بود برای اینکه بعضی پرونده‌هـــا اصلاً" نبود وجود ند اشت . حســاب براپش د رست کنیم حساب د رست کرد م حسابی که د فتر د اشته باشه ــ د فتر کـــل د اشته باشه ــ موازنه د اشته باشه ــ بخونه با مال گمرك بخونه ــ با صنـــــد وق (؟) بخونه . متین د فتری آمد نخست وزیر شد . یکروزی بمـن تلفن زد که آلمانها میگویند که اختلاف هست بین صند وق آلمان ــ صند وق پایاپای آلمان و بانك ملی . بانك ملی هم برای این کار انجام این عمل مقطـــوع یـك مبلغی د ر سال میگرفت که آنوقت گمان میکنم صد هزارتومان میگرفت . و د ر مقابـل این صد هزارتومان هیچ کاری نمیکرد ــ هیچ کاری نکرده بود . یکنفر از آلمانهای اسمش هم بگذ ار بعداً" یادم میآید تیسنر بنظـــرم اسمش بود . این د ر آن

زمان د رموقعیکه آلمانها بودند اینها بودند توی بانك کارمیکرده و بعد د رآن موقعی که من معاون شده بودم این توی سفارت آلمان کارمیکرد . من به متین د فتری د اد وفریاد که آقا چـــــه افتضاحیه . آلمانها میگویند این اختلا ف هم چقـ ر بیست وچند مثل اینکه میلیون مـــارك یه همچیـن چیزی به چند میلیون مـارك . گفتم غیرممکن است همچین چیزی ابـــد ا" اینطور نیست . او هم اطمینان د اشـــت وقتـی آلمانها گفته بودند که آن مقـ ار هست حق بـــــا آنها است . گفتم مطلقا" اینطور نیست . این حسابهائیکه الان ماد فتر د اریم حســـاب د اریم همه چیز مرتب است . گفتم بهشان بگویید که بیایند آنجا ما رسیدگی بکنیم. قراربگذاریـــم با آنها . هم از نظر به شرکتهای . . . چند تا شرکت بزرگ د اشتند که اسمهایشان راتمـــام من الان فراموش کرده‌ام . اما اینها آمدند خود این یارو این کسی هم که د ر سفارت آلمـــان کارمیکرد که سابق د ر بانك ملـــی ــ آمدند و یکی یکی نشستیم و شروع به حســـاب کردیم . د ید یم که صاد رکننده‌ها کی ها بودند ــ این و این و این ــ وارد کننده‌هـــا چند تاشرکتهای بزرگ که آلمانیهـــا د اشتند که مقاطعه کاری میکرد ند واینها را یکایك رسیدگی کرد یـــــم چند ین جوررسیدگی میکرد یم ــ آخرین شب تا نصف شب رسید یم باینکه تمام این حسابهـــا روشن شد ومعلوم شد که حسابهای بانك ملی د رست بوده و بانك آنها غلطـــه . نماینـــده شرکتهای آلمانی که آنها شرکتهای تمام شرکتهای ا، ولتی بود یك صورتمجلسی نوشتنـــــد . نزد یکهای نصف شب که شد این یارو همان تیمسار گفتش که من باید بروم الان یك تلگـــراف رمزی بفرستـم میروم این راا ضـــا" میکنم میفرستم و برمیگرد م. رفت ماننشستیم و صـــورت جلسه را حاضرکرد یم و همه اضا" کرد یم و (؟) بود یکی از شرکتهای بزرگشان (؟) بود اینها ایـــن را اضا" کرد نـــد بعد نشستیم که این آقـــا برگـــرده برنگشـــت . تلفن زد یم گفتنـــد نیست رفته . معلوم شد که این آدمی که این حرفهـــا را رفته به او زده روی ایـــن اطمینانی است که یکوقتـــی که د ربانك ملـــی بود که هیـــچ

حسابی د ربین نبوده و این را همینطوری گفته و به اطمینان اینکه خب بالاخره ماهم چیزی که ند اریم که ثابت کنیم که این د روغه . وقتی این را فرستاد م برای هیئت د ولت متین د فتری تعجب کرد ند که چطوراین د فعه یک د فتر ایرانی حسابهایش د رسته و آنها غلط میگفتند . آنوقت فرزین آمد شد رئیس بانک و من بزود ی اصلا" با فرزین شاخ به شاخ شد م برای اینکه اصلا" با این آد م اصلا" باد یوار مثلا" حرف می‌زد . د یگه اصلا" من باهاش سلام وعلیک هم نمیکرد م . توی د فترش نمی‌رفتم . توی د فتر اطاق خود م نشسته بود م هیچ کاری هم بهش ند اشتم . امیرخسروی مرا خواست و گفتش که این رفته به شاه گفته

س ــ فرزین ؟

ج ــ فرزین ــ که این آد م آد م د رستی آد م لایقی آد م فلانی اماد یکتاتور خیلی رویه تیجورتاش را د اره

س ــ شاه یعنی

ج ــ بله بله ــ همین کافی بود که آد م بگه به تیجورتاش شبیه تیجورتاش آنهم با اون سابقه‌ای که با تیجورتاش د اشت . او گفته بوده به امیرخسروی که این چطوره ؟ اونگفته خیلی خوبه گفته خب یك کار د یگه بهش بد هید . مرا کرد ند رئیس بانک رهنی . منهم گفتم منهم از خد ا میخواستم که بروم برای اینکه با این فرزین که اصلا" اینجوری نمیشه کارکرد . من آنجا هستم اصلا" باهاش سروکار ند ارم یعنی نمیتونم باهاش حرف بزنم . رفتم بانك رهنی و د وسال د ربانك رهنی بود م و بعد از د ربانك رهنی قضایای شهریور پیش آمد ــ شهریور هزارو سیصد و بیست که اینهم واقعه‌ای است که فراموش نمیکنم . یك چند تا بصاکوچولود ر تهران اند اخته بود ند مهد ونیه سرو صد اش شده بود

س ــ کی‌ها اند اختند ؟ انگلیسها یا روسها؟

ج ــ روسها بنظرم اند اخته بود ند . روسها بنظرم . چیزهای مهمی نبود اما همین سرو صد ا بانك ملی تعطیل شده و همه رفتند ــ هژیر کلاهش را هم فراموش کرد

که برد ارد . سوار شده بود رفته بود ند طرفراه اصفهان . راه اصفهان شنیده م
مثل خیابان لاله زار شده بود . اتومبیلهائی که از تهران فرارمیکرد میرفـــت
د اد و فریاد کارمند ان بانك رهنی بلند شد . گفتند بانك طی بسته ماهم برویـم
گفتم هرکس برود یگه برو د یگه نیاید برگردد ــ همه سرجایشان گفتم باید بنشینیـد
چی شده . توی خانه ام ساعت سه بعد از نیمه شب عبد اله د فتری که معـــاون
بانك طی بود آمد سه بعد از نصف شب مرا بید ارکرد خونه ام که آقا شمـــا نمیرید
گفتم کجا نمیرید گفت همه رفتند د ارند میروند اصفهان . گفتم خیرمن نمیرم . گفتم اگرشما میخواهید
برید بروید . او معاون بانك رهنی بود

س ــ از چی می ترسید ند ؟

ج ــ آهـ ن روسها . روسها د ارند میآیند اشغال میکنند تهران را ــ کلك همه را میکنند
میکشتند

بله میکشند . ترس طوری بود که (؟) موقعی که از ایران میرفت گفتش کـــه
من تنها جائی که ماند چیز شما بود برای اینکه واقعاً میگویند جاده اصفهـــان
همینجور اتومبیلهائی بود که از تهران د اشتند میرفتند

س ــ من شنیده م حتی کاخ رضا شاه هم نگهبانانش

ج ــ همه میرفتند آذربایجان که مرد یگه نظامی ها فرارکرد ند ــ استاند ار فرار کرد د رتهران
سربازها را نظام وظیفه را مرخص کرده بود ند که خود اینها موجب چیز شده بـــود
که نزد یك بود مثل اینکه شاه چیز را بکشه

س ــ نخجـــوان

ج ــ نخجوان را ــ که وزیر جنگ بود بنظرم . بنظرم (؟) وزیر جنگ بود که پاگنش
را کنده بوده و میخواست بکشد ش . یك شرب الیهود عجیبی شده بود د رتهـــران

ما کسه سرجای خود مان نشستیم و دیدیم هیچ خبری هم نیستش و بعد از چنسد ی آمدند ــ کابینه فروغی تشکیل شد و توی کابینه فروغی مشرف نفیسی شد وزیر دارائسی علی امینی هم بنظرم معاون وزارت دارائی بود . اینها تکلیف کردند به من کسه من بشوم رئیس بانک ملی . من با مشرف دوستسی داشتم از قدیم . با علسی امینی همچنین . موافقت کردم . گفتم قبول میکنم . بعد یکروزی مشرف مرا خواست و گفتش که با فروغی صحبت کرده و فروغی میگه که الان که تازه رضا شاه رفته و شایع هستش کسه یك مقداری هم از جواهرات سلطنتی را برده این الان شاید مصلحت نباشه که یکنفسری راکه یك جوانی راکه کسی نمی‌شناسه بیارند رئیس بانک ملی بکنند . الان خوسه که علاء بیاد رئیس بانک ملی بشه برای اینکه فرزین رئیس بانک ملی بود فرزین شد وزیسر دربار و علاء بیاد جای فرزین ــ ابتهاج هم بیاد قائم مقام بشه و بعد از یك چنسد ی برای علاء آگر وسان میخواهیم که بره واشنگتن که او بشه رئیس بانک ملی . من ایسن حرف را که توی دفترش زد چنان پرخاش کردم که مشرف اصلاً گذاشت رفت از چیزه . گفتم خجالت نمیکشید . من که نمیاد م بانك ملی را از شما بخواهم شما فرستادید بمسن تکلیف کردید من قبول کردم حالا میخواهید که من بروم زیر عبای علاء و از این پواشکسی آنوقت که او بره از آنجا ظاهر بشوم اینقدر شما بیعرضه و ترسو هستید . بعسه بهشان گفتم نه نمیام . این موضوع از بین رفت .

س ــ حمل جواهرات سلطنتی هیچ حقیقت هم داشته ؟

ج ــ هیچی مطلقاً مطلقاً . بعد که آمدم رئیس بانك ملی شدم . بعد قوام‌السلطنه آمد نخست وزیرشد .

س ــ بعد از سهیلی . فروغی بود و سهیلی بود و بعد قوام السلطنه

ج ــ فروغی بود و سهیلی بود و بعد قوام السلطنه . حالا اینجا در زمان کابینه سهیلی بایسد بگویم

س ــ در جائی لیست میگذارم الان از کلیه نخست وزیران و وزرایشان برای کمك بما صحبت کنید

ج ــ پس این جریان را داشته باشیم که من میخواهم بعد ادامه بدهم و صحبت خودم را راجع به ریاست بانك ملی بگویم

د رباتک رهنی هستم هنوز . عضو انجمن تربیت بدنی بودم . علاء رئیس انجمن تربیت بدنی بود . امان‌الحیرزاجهانبانی هم عضو انجمن تربیت بدنی بود . تدیّن هم عضو انجمن بود . یکروزی توی این جلسه انجمن امان‌الحیرزا جهانبانی از من راجع به قیمت طلا سئوال کرد . گفتم به امان‌الحیرزا خیلی خوب میدانست گفتم قیمت طلا را به چه مناسبتی میخواهید . گفت یك مذاکراتی در بین هست با متفقین ــ انگلیسها که ما ازشان طلا بگیریم اینها ــ نفره بگیریم یك همچی چیزی . ما میخواهیم نرخ را بدونیم . گفتم که اگر یکنفر الان با بسته و بگوید در مقابل ارزی که ارتش انگلیس بفروشه به بانك ملی ما طلا میخواهیم میشه گرفت . گفت غیرممکنه . گفتم من . . .

آن جلسه صبح بود توی انجمن تربیت بدنی ــ فردا هژیر بمن تلفن کرد ــ هژیر وزیر بازرگانی بود . تلفن کرد که در هیئت وزیران جهانبانی به همچین ــ جهانبانی وزیر صنایع بود .

س ــ جهانبانی وزیر جنگ بود

ج ــ وزیر جنگ بود . گفت دیشب در هیئت وزیران جهانبانی همچین چیزی گفت راستــه؟ گفتم بله

س ــ که میشه از انگلیسها طلا گرفت

ج ــ طلا گرفت . گفتم بله . گفت پس شما اینکار را بکنید خواهش میکنم . گفتم از طرف کی بکنم؟ از طرف خودم؟ آخه نخست وزیر سهیلی است . سهیلی باید بکنه . گفتــه سهیلی نمیکنه . که آقا بیائید اینجا . با سهیلی دوست بودم ــ آشنا بــودم تونو آیــه میکردم باهاش . رفتم وزارت خارجه ــ وزیر وزارت خارجه هم بود مثل اینکه

س ــ نقی وزیر خارجه بود

ج ــ پس در وزارت خارجه بود مثل اینکه

س ــ بلــه

ج ــ در وزارت خارجه بود . گفتش که تو شنیدم همچین کاری تو میتونی بکنی؟ گفتم بلــه

گفت نمیتونی

وزیر. ارائی آنجا بود . ما گفتیم نقره . تا نقره را گفتیم چنان این عکس‌العمل نشان د اد که امکان‌ند اره . گفتم من با (؟) صحبت نمی‌کنم . من میگم میتونم ایـــن کار را بکنم. من (؟) صحبت نخواستم. من باآن کسی صحبت میکنم آیلیـــن بود که بعد ها شد وایـز پریزید نت بانك جهانی د رزمان جیم بلك

س— وآیلیـــن

ج — آیلین . ویلیام آید ر . او سفیـــر اقتصـــاد ی سفارت انگلیس بود و د وست من بـــــود بریج بازی میکرد خوب . خیلی خوب بریج بازی میکرد من آنوقت بریج بازی میکـــــرد م خیلی باهمه یگر بریج بازی میکرد یم و مرد بسیار بسیار منصف منطقی تشخیص د اده بود ش گفتم یا بـــورات صحبت نمیکنم. گفت خیلی خب پس برو صحبت کن . تماس بگیـــر مید ونم نمیتونید بد هید . من هم رفتم تلفن کردم به آیلین که من با شما کـــاری د ارم آمد فترمن د ر بانك رهنی . شروع کرد م توضیح د ادن . استد لال من این بـــــود منطق من این بود . شما آمد ید ایران را تصرف کرد ید به زور . الان هم میخواهید لیبره برای تمام مخارجش می‌بایستی د ر واقع بانك ملی فاینانس بکنه . ارز مید اد ند لیبره می‌فروختند ریال میگرفتند . اینکار راهم میکنید . شما که د ر روز ـــ آن رقم آنوقت یاد م بود ـــ اینقـ ر د ارید خرج جنگ میکنید برایتان هیچ اهمیت د اره که یك شند ر قـــاز ش را د ر ایران که به زور اشغال کرد ید و یك ملتی را متنفر کرد ید همه نسبت به شمـــــا نفرت پید ا کرد ند ـــ هیچ برایتان فرق میکنه ؟ استد لال من د ر این زمینه بود . گفتش که آقه آقا ما اگر اینکار بکنیم با هرچه بکنیم ـــ با برزیل چه بکنیم ـــ با هندچه بکنیم . گفتم والله من صخندگوی آنها نیستم من با آنها چکار د ارم . من راجع به مملکت خودم د ارم صحبت میکنم. این استد لال چند بن‌ساعت طول کشید . این مذاکرات . به سهیلی وقتی که گفتم ـــ گفتم که بسیارخوب من اما میروم با وزیر د ارائیتان که بهش هم عقیده ند ارم بد ر ـــ گفتم با او میروم صحبت میکنم که او هم بد اند و آنوقت جریان را هم بـــاو

اطلاع میدهم. گفت تو حاضری اینکار را بکنی؟ میدونست نظر من. گفتم بله من میکنم. به علاء گفتم که من به این آدم هیچ نظر خوبی ندارم دوتائیمان بریم دوتائی رفتیم گفتیم به ــ من گفتم به فرزاد من اینکار را خواهم کرد گفت غیر ممکنه نمیشه. گفتم حالا من میروم من عقیده دارم میشه. دفعه اول که صحبت کردیم زمینه من دیدم زمینه مثبت است میشه این کار را کرد ولی هنوز تمام نشده موکول شد به جلسه دوم به علاء گفتم تلفن کردم که اگه یکوقت آمد صحبت کردیم امیدواری دارم که بتونم اینکار را بکنم

س ــ به کی گفتید ؟ علاء

ج ــ به علاء که رئیس بانک ملی بود. جلسه دوم چند روز بعد آمد در دنباله آن. دیدم صحبت از چهل درصد میکنه. گفتم تمام صددرصد گفت من گفتم چهل. درصد گفتم نه صددرصده. برای اینکه شما میگفتید موضوع اصولی است وقتی موضوع اصولی باشه دیگه بهل درصد و صددرصدش برای شما فرقی نمیکنه. گفت نه اینطور نیست. گفتم جلسه سوم در دفتر آقای علاء در بانک ملی. به علاء گفتم که چهل درصد حاضر شده بده. به بدرهم گفتم ــ بدرگفت نمیشه غیرممکنه. جلسه سوم آمدند توی دفتر علاء و گفتم آیلیف هم الان میآید من میخواهم شط خودتان بهش بگوئید. آیلیف آمد نشست و گفتم به علاء که من با ستر آیلیف صحبت کردم و چهل درصد موافقت کرده. من موافق نیستم. اوگفتش که این کار را من نمیدونم چطور شد حاضر شدند بکنند و من همین روزها باید بروم لندن ــ من نمیدونم آنجا چی بگم. گفتم من باشما میآیم. من میآیم لندن من خودم با چرچیل صحبت میکنم. شما هم باشید. من چرچیل را متقاعد میکنم که اینکار به نفع شماست که این کار را بکنید. این مطلب را هم به اطلاع آقای چیز رساندیم بدر. یکروزی یك کاکل پارتی بود علی امینی داده بود. علی امینی آنوقت چکاره بود نمیدانم سمتی داشتند اشت. اول چیز بود عضدی بود ــ عضدی وزیر راه بود. عضدی وزیر راه نبود؟

س ــ عضدی در کابینه قوام السلطنه وزیر راه بود ــ در کابینه سهیلی هم بود (؟)

ج ــ بود ــ عضدی آمد به من گفتش که ابتهاج کار امشب میآید در هیئت وزیران گفتم چطور من از همه جا بی خبر. گفت که بدر آمده گفته که من اینکار را تصام کردم و امشب هم هیئت وزیران تصویب نامه اش را میآره. گفتم محض رضای خدا رأی ندهید. من صد در صد میگیرم. نکنید این کار را

س ــ چهل درصد را میخواستند . .

ج ــ بله ــ تصویبنامه را بردند و تصویب شد و آورد و تمام شد . قوام السلطنه آمد نخست وزیر شد . عضدی به من گفتش که تو (؟) رفتی پیش نخست وزیر؟ عضدی حالا بازهم وزیر راه قوام السلطنه هم هست. گفتم نه. گفت چرا نه . گفتم من پیش به کسی نخست وزیره میرم بدیدنش که یا باهاش آشنائی داشته باشم و یا باهاش به کاری داشته باشم. من با قوام السلطنه در عمرم فقط یک دفعه با تلفن با هم صحبت کردیم آنهم یادم نیست راجع به چه موضوعی بوده . نه من با او کاری دارم نه باهاش آشنائی دارم. اگر او میل داشته باشه با کمال میل . یکی دو روز بعد تلفن زدند که قوام السلطنه شما را میخواهد . رفتم دفعه اول حالا ملاقاتم با قوام . توی کاخ سفید یك اطاق کوچك تاریکی داشت .

س ــ کاخ سفید کجاست ؟

ج ــ کاخ ابیض ــ ابیض میگفتند یکی از کاخهای قدیمی بود . کاخهای قدیمی قاجار در همان گلستان است آنجا این کاخ نخست وزیری آنوقت بجای نخست وزیری بخصوصی نبود . رفتیم دیدیم این مذاکرات ما بیش از دو ساعت طول کشید . من یحدی از قوام السلطنه خوشم آمد او هم همچنین . طوری شد که اصلاً یك تفاهمی بین ما بوجود آمد . او گفت شنیدم که شما قراربود که تمام بگیرید طلارا . و او را برد م (؟) چهل درصد . گفتش که حالا هم تصویبنامه را ــ تصویبنامه را هم برده بودند داده بودند لایحه اش را هم داده بودند به مجلس . گفت که

حالا شما خواهش میکنم که شما بروید دوباره این را .گفتم‌غیرممکنه یك همچین کاری بکنم. گفتم این که افتضاح داره برای اینکه دولت این را امضاء کرده داده به مجلس من برم بگم چی؟ گفت این کار برای خاطر مملکت است . گفتم آخه چطوری؟من بـــه کی بگم آخه . گفت دیگه هرچی میخواهید بگویید بکنید اما این را از شما میخواهم خواهش میکنم. گفتم خب سعی میکنم بشه . رفتیم آپارتمان مخالف بود . گفتم آقای عزیـز شما خوب عید انید و من هم عید ونم که شماعید دردصد بمن عید ادیـد .. شما عید انید که چطور شد که این کار شد . یك شخص‌ترسو ـ نالایق بد طینتی خواست این بـــل بگیره ـ خواست این را به نفع‌خودش‌تمام بکنه شما هم از این سوء استفاده کردیـد . این است قضیـــه . الان رئیس‌دولت از من خواهش‌کرده که من برگردم بهمـــان جائی که بودم . داد ـ فریاد که آقا این مگه معمه این یعنی چه ؟ـ چطور شـــد گفت تمام‌شده بود این کار . تمام‌شده شما چرا اینطور اسباب‌زحمت برای مـــا فراهم میکنید ؟ گفتم نیست این عقیده منه ـ عقیده منه روی همان استدلالی که اول کردم این چیه در مقابل مخارج روزانه‌ای که شما دارید میکنید. ؟ آقا مذاکـــرات دوباره شروع‌شد . شش‌ماه به شش‌ماه چهل درصد دیگه باید بدهند شش‌ماه به شش ماه حساب بکنند بقیه‌اش‌لیره باشه . من این را برگرداندم کردم شصت درصد ســـه ماه به سه ماه و چهل درصد دیگه در مقابل طلا تضمین شده در مقابلش

س ـ طلا تضمین شده‌اش

ج ـ در مقابل طلا ـ به قیمت طلا تضمین شده باشه به نرخ . بطوریکه در ۱۹۴۹ لیـره که تنزل کرد از یك لیره ۸۰/ ٤ بنظرم رسید به ۱۰/ ٤ یك همچی چیزی .

س ـ به دلار

ج ـ به دلار ـ من تمام تفاوتش‌را گرفتم . دوازده میلیون لیره تفاوتش‌را گرفتم. لایحـــه را پس‌گرفتیم قوام‌السلطنه ـ لایحه جدیدی داد به مجلس . خب این را وقتی‌قوام‌السلطنه دید دیگه من هرچی میگفتم چشم بسته قبول میکرد . بعد پیغام داد به من که‌میل داره

که من رئیس‌بانک ملی بشم. آهان حالا قبل از اینکه این بشه دیگه آنوقت در تمام این مسائل قوام السلطنه بامن مشورت میکرد در تمام مسائل پولی ـ مالی. اینجا بود که من پیشنهاد کردم که قانون پشتوانه ایران عوض‌بشه و بشه صد در صد پشتوانه یا طلا یا ارز. استدلال من این بود که ما وقتی که ـ این قبل از اینکه قرارداد اضاء بشه ـ قبل از اینکه قرارداد ببندند با انگلیسها ـ بهش‌گفتم که (؟) روسها هم همینکار را میکردند ـ ما میتونیم بگیم که قانون ما این را مطالبه میکنه و نمیتونیم جز این ـ ما نمیتونیم همینجوری اسکناس‌بدهیم پشتوانه نداشته باشیم. هیات وزیرانش‌توی یك اطاق تشکیل شده بود. این توی دفتر خودش پهلوی آن اطاق نشسته بود و من . گفت‌خب‌شما بگوئید من دیکته کردم این لایحه را ورداشت‌نوشت برد در هیئت‌وزیرانش تصویب‌شد برد مجلس‌قانون شد. بنابراین ایران شد دارای صددرصد پشتوانه. تنها ملکت‌در روی زمین با علم باینکه تنها ملکت در روی زمین است اما برای اینکه هیچکس‌نتوانه اسکناس منتشر بکنه جز اینکه در مقابلش اینجور طلا داشته باشه یا چیز تضمین شده به طلا بعد آنوقت: میرسم به موقعی که خواستم اینرا عوض‌بکنم و چه گرفتاری پیدا کردم که برای کارهای برنامه

س ـ پس‌این مدت که اینها اسکناسها را انتشار داده بودند قبل از این جریان بود

ج ـ کی‌ها انتشار داده بودند؟

س ـ دولت ـ در آن زمان یا اوایل جنگ مقدار زیادی‌اسکناس

ج ـ تا آن زمان که من تا ـ من در ۱۳۲۱ در تاریخ ریاست بانك ملی من هست‌توی اصول و این چیزها هست.

س ـ بله ـ نگاه میکنم

ج ـ من تا آن تاریخ که رییس‌بانك شدم به مقداری اسکناس‌چاپ کرده بودند و میدادند و این مخلوط بود حسابهای اسکناس‌با حسابهای بانك ملی. بطوریکه طرازنامه بانك ملی هیچ نشان‌نمیداد که چقدر از بابت اسکناس‌منتشره بانك ذخیره دارد چقدر متعلق

به خودشه ــ چقدر متعلق به پشتوانه اسکناس. من تفکیک کردم. اسمش را گذاشتم قسمت بانکی و قسمت نشر اسکناس. قسمت نشر اسکناس که هر هفته منتشر میکردنـــد چاپ میکردند نشان میداد که چقدر ما طلا داریم ــ چقدر ارز داریم و چقدر اسکناس منتشر کردیم. بطوریکه هرهفته مردم ایران میدیدند که ما در مقابل اسکناسی که منتشر کردیم یا طلا داریم یا ارز البته هیچکس هم باور نمیکرد. حالا در دنیاله این قضیه این را تمام بکنم. یکروزی تلفن کردند به من از طرف نخست وزیری که شما نخست وزیـر در مجلس شما بیائید مجلس. من تعجب کردم. بنده را در مجلس برای چی میخواد قوام السلطنه؟

س ــ

ج ــ قوام السلطنه ــ بانك رهنی هم توی خیابان اسلامبول تا آنجا راهی نیست. فـــورا" رفتم و رسیدم و گفتم بفرمائید. در را باز کردند ــ من که وارد شدم خیال کردم جلسه مجلس است. میخواستم برگردم دیدم که صـــدا میکنه قوام السلطنه. متوجـــه نشدم جلسه خصوصی بود. آن ردیف یك صندلی گذاشته بودند قوام السلطنه بـــا یك عده از وزرایش و صندلی هم جیده بودند اینجا جلسه خصوصی توی همچیـــن اطاقی تشکیل میشد. گفت بفرمائید. گفتش که لایحه چیز مطرحه ــ همین موافقتنامه مالی با انگلیس.

در کابینه سهیلی جیسی که بعد لرد جیسی شد این در آن زمان عضو وار کابینت چرچیل شد. کابینت چرچیل یك کابینه پنج نفری تشکیل داد که اسمش را گذاشت وار کابینـــت توی این پنج نفر جیسی را که وزیر استرالیا بود وزیر خارجه استرالیا بود گذاشت توی این کابینه ــ وار کابینت ــ که سرهمین کار هم نخست وزیـر استرالیا الان اسمش یـــادم نیست دلخور شد از چرچیل که این وزیر ماســـت شما میخواهید بهتر بکاری بدهیـــد بدون اینکه با من صحبت بکنید آمدید این کار را کردید خب چرچیل هم میدانید کـــه یك آدم قدیمی بود. گفت این را اصلا" اعتنـــا نکرد و گفتش که لازم اســـــت. برای این سمت که این را در قاهره بگذارد وزیر مقیم وار کابینت که صبر آب وار کابینـــت

متمرکز د ر قاهره برای تصمیم گرفتن راجع به تمام خاورمیانه که د رموقع جنگ که مغایرات مکالمات ــ مذاکرات بسیار مشکله و بعضی وقتها خیلی طول میکشه ــ یکنفـــر د ر محل باشه که بتوانه تصمیمات بگیره بنابراین با اختیارات تام این را فرستادگذاشت د ر قاهره . یکروزی به من آیلیـــف گفت آقا این آدم د اره میاد به ایران و شما باید حتماً با این آدم ملاقات کنید . گفتم آخه من رئیـــس بانك رهنی ام من بیـــام با چیسی صحبت کنم راجع به مسائل سیاسی . گفت والله اگر میخواهید ایـــران را بشناسانید این عقیده ضعشما باید بروید یعنی هیچکس غیر از شما نمی‌توانـــد . گفتم آخه این یکخورده مشکل است . اما خب حالا من ببینم چه میتوانم بکنـــم . به سهیلی نخست وزیر تلفن کرد م . به سهیلی تلفن کرد م که یك همچین چیـــزی هست . گفتش که با کمال میل . شما ــ ببینم قوام السلطنه بود یا سهیلی بود یا قوام السلطنه بود یا سهیلی ــ اما گفتم آقا من مناسب این نیستش که من یکنفری بروم میروم اما آقای علاء هم با من بیاد . برای اینکه آقای علاء گاورنر بانك ملی است که باعث ناشر اسکناس است ضم رئیس بانك رهنی ام به این ترتیـب یك نسبتی به یك مناسبتی پیدا میکنه که میشه این را توجیه اش کرد ــ قبول کردند . بـــه علاء هم گفتیم د ونفری رفتیم و رسیدیم گولارد بود و چیسی و یکنفر هم آنجانشسته بود یاد د اشت برمیداشت . من سالهای سال سعی کرد م یك کپی از آنرا بگیرم به مـن ند اد ند . که ند اد ند که ند اد ند . گفتند ند اریم . د رصورتیکه آدم نشسته بـــود آنجا یاد د اشت بر میداشت . وارد شد یم و آقای علاء یك خوش آمد ی گفـــت و به چیسی و بعد گفتش که فلانی حالا یك مطالبی را اظهار میکند . آقا من شـــروع کرد م . د یگه گفتم آنچه را .. قوام السلطنه ــ برای اینکه آنروزی که بنابـــود بروم پیش چیسی همانروزی بود که به من تلفن کرد که بیائید توی مجلس

س ــ توضیح بد هید

ج ــ بد م که توضیح ــ گفتم آقای (؟) من الان باید بروم اینجا و آنهم ساعت یازده

گفت خب تا آنوقت شما شروع بکنید بعد شما میروید آنجا و برمیگردید ما همین جا هستیم ــ برمیگردید به اینجا . من آنجا اینها دیگه بهم مخلوط شد اما چـــون به هد یگر ارتباط پیدا میکند . در آن مجلس خصوصی دیدم حشر است که مـــا طلارا نمیخواهیم . ما یکی از وکلائی که با حرارت مخالفت میکرد و از مخالفیـــن من بود و معلوم میشد که مرا از جاسوس انگلیسها میدانست ــ بعد ها معلوم شد ــ معلم فارسی شاه بود

س ــ کاووسی

ج ــ اهل کاشان ــ نخیر نخیر ــ الان میگویم . . .

س ــ خب این را بعد ا" بفرمائید . .

ج ــ یگد اریه این دکتر . جوانی که اواخر ــ نراقی اسم کوچکش راهم فراموش کرده ام

س ــ عباس نه

ج ــ عباس نــه ــ نه این وکیل مجلس بود . این آقا پاشد و یك نطق غرائی کرد که ما طلا میخواهیم چه کنیم . این طلا به این (؟) طلا ــ طلا را کی بما میدهـــد کی بما طلا میدهد . طلا بد رد چی ما میخوره مگه اینکه بعد از مرگ ما گنیـــه ی از طلا درست بکنند . پشت سرهم گفتند . گفتند که شما آقایون بال میکنید که انگلیسم را دعوت کردید که آمدند اینجا و حالا که آمدند برای مخارج قشونشان پول میخواهند بهشان میگوئید که بماچـــرا نمیدهید ــ چه ون چرا میبندند و برمیگردند . بر ــ میگردند به مملکتشان میگویند که ما رفتیم میخواستیم یك کارهائی در ایران بکنیـــم ایرانیها چون بما پول ندادند ما برگشتیم . گفتم میدونید چی میکنند ؟ گفتم همـــان کاری را میکنند که آلمانها در فرانسه کردند .

روایت کننده ـ آقای ابوالحسن ابتهاج
تاریخ ـ سی ام نوامبر ۱۹۸۱
محل مصاحبه ـ شهرکان ـ فرانسه
مصاحبه‌کننده ـ حبیب لاجوردی
نوارشماره ـ ۳

س ـ فرمودید که آلمانها در فرانسه چه کار کردند؟

ج ـ فرمانده نظامی پاریس اعلان کرد که از امروز نرخ فرانک فرانسه نسبت به مارک آلمان اینجه . الان یادم نیست اما آنوقت یادم بود . یك نرخ خیلی عجیبی به نفع مارک . این است نرخ رسمی فرانک فرانسه و هرکس که مارک قبول نکند اعدام است . گفت هنوز هم همین کار را اینجا خواهند کرد . گفتم به دعوت من و شما که اینها نیامدند اینجا ـ برای تفریح که نیامدند که شما بهشان بگوئید که ما نمیدهیم چند انشان را بیندند و برگردنند . گفتم تشکر بکنید از آن اشخاصی که این کار را کردند . حالا خودم نگفتم . این کاری که شده بی نظیره مرد یکه‌ایست آمده به زور وارد مملکت ما شده ـ مملکت ما را اشغال کرده . الان میآید میگوید که من حاضرم تمام لیره‌هائی که به شما میدهم ریال کاغذ که از شما میگیرم آنوقت مثال زدم گفتم الان قیمت پرتقال مثلاً چقدر شده بود . این را به این نرخ بخرید یك چیز عجیبی آخه ـ تورم شروع‌شده بود . به این نرخ هم اجناس‌را بخرم آنوقت هرسه ماه به سه ماه به شما طلا میدهم چهل درصدش‌هم ارز میدهم در آنجا تضمین شده‌به طلا . شما میگویید که ماقبول نمیکنیم. گفتم که روزی خواهد رسید که تمام این آقایونی که الان توی این اطاق تشریف دارند تأسف‌خواهند خورد که چرا صد برابر این چیزی راکه ارزی که الان به ما میدهند وخواهند دادنگرفتیم ازشان . الان موقع جنگه ـ ما هیچ راه نداریم جز یك راه ـ کشتی هائی که میآید و قاهره همین کیسی تعیین میکند برای ما یك مرکز میدل ایست سنتر

س ـ ساپلای سنتر

ج ـ ساپلای سنتر ـ این تعیین میکه که چقدر به ما قماش بده ـ چقدر نفت بده

چقدر چای بدهند ــ چقدر لاستیک بدهند ــ این چند تا چیز چقدر دوا ، یك مثقال بیش از این کسی دیگه نیست که بما بدهد راهی نیست که بما بدهد . اینها را دارند به ما میدهند ما الان نمیتوانیم خرج بکنیم . اگر بخواهیم خرج بکنیم تورم ایجاد میشه . ما این را نمیتوانیم ما این را میگیریم میگذاریم روزی خواهد رسید که با جیب مملو از طلا میرویم در هریك از بازارهای دنیا هرچی که دلمان میخواهد میخریم. حالا این را شما مخالفت میکنید . اثر عجیبی بخشید . عجیب عجیب . که داشتی آهه گفت من میخواهم لبت را ببوسم اما یك ایراد دارم . اینهائی که اینجا نشسته بودند پشت سر تو دولتی‌ها چرا یك کلمه نگفتند ــ چراگذاشتند تو صحبت بکنی . گفتم نه این ایراد وارد نیست . برای اینکه رئیس‌دولت قوام السلطنه خودش گفته که من صحبت بکنم . آخه بعد از آن سهیلی که مذاکرات چیز شد این آهه دیگه . گفتم خودش پشت سر من نشسته . تمام مطالب را بمن گفت . گفت شما بیائید مرافعه بکنید کاری راکه کردید . حالا اگر هژیر و اینها صحبت نکردند که چی صحبت میکردند یا نمیکردند . گفت نه آخه یك کلمه وزیر دارائی که آنجا هست باید بگه تأیید میکنیم این اظهارائی که فلانی کرد . از آنجا راه افتادم برم پیش کیمی . توی خیابان شاه آباد که رد میشدم یك صحنه‌ای دیدم که بحدی اثرگذاردجلوی دکان نانوائی میدانید که‌تقریباً قحطی بود یك صف ایستاده‌بود . وقتی وارد شدم اول‌کشروع کردم گفتم من الان از مجلس‌دارم میآیم‌و شاهد چنین صحنه ای بودم .

س ــ به کیمی گفتید

ج ــ به کیمی گفتم . خیلی دردمن اثرگذاشت . آقا دیگه گفتم وگفتم دیگه نمیدانم چی گفتم اما هرچی که تودلم بود گفتم

س ــ آن قبل از آن روز شلوغی است دیگه

ج ــ که ام ؟

س ــ که بایت کمبود نان شلوغ‌شده بود تهران

ج ــ آن را من بخاطر ندارم اما دیدم که این صحنه‌رادیدم گفتم که حالا شما آمدید

بزورگرفتید . اگر سیاست دولتتان حالا بولارد هفتشسته ــ بولاردی که نسبت به ایرانی‌ها یك نظری داشت کینه توز انه برای اینکه این را پدرش‌را در آورده بودند در زمان رضا شاه . تمام عقده‌هائی که در زمان رضا شاه داشت این خالی کرد برای ایرانیها . خیلی خیلی ــ خودش بمن قبل از رفتنش گفتش کـــه من در تاریخ ایران جزو عمر محسوب خواهم شد ــ در تاریخ شیعه و حق هـم داشت و همینطور هم بود . ساکت نشسته بود نوش میداد . گفتم که اگر سیاست شما این است که میگوئید توهل ویت پرژیانز این کارهائی که میکنید صحیح اســت . اما اگر میخواهید یکروزی دوباره این ملت شما را دوست خودش بدونـــــه نه دشمنش این کارهائی که میکنید غلط است . از اول تا آخرش غلط اســت. الان دیدم مردمی که بدبخت میآیند برای یك تیکه نان در صورتیکه تمام ایـــن آرد ما ــ آذربایجان ما ــ گندم آذربایجان مارا روسها مانع میشوند که بیایـــد ایران الان قحطی دارد . من توی بانك رهنی نان پزی درست کرده بـــــودم یك نانوائی درست کرده بودم . آرد میخریدم ــ گندم میخریدم ــ آذوقه میخریدم بهشان جیره میدادم . بعد هم رفتم در بانك طی همین کار را در بانك طـــی کردم که بزرگترین خدمت بود . عوض اینکه اضافه حقوق بدهم خواربار را میخریدم بقیمت ستر ســـتن میدادم به کارمند ان . هرکس به تعداد افرادش ــ افـراد خانواده‌اش. این طوری اثر کرد در این آدم وقتی پاشدیم گفت که این گولار بـه من گفتش که You should see Casey, King's Counselor. کیسی بمن گفتش که شما هروقت آمدید به قاعده خواهش میکنم بدیدن من بیائیـــد . مکاتبات من با کیسی تا موقعی که چند سال پیش مرد ادامه داشت . یکی از بهترین دوستان من شده بود . در زندان که بودم بهش نامه نوشتم که آنهم بعد میرســـم میگم . که نوشتم که به عقیده من علتی که من در زندان هستم اینست که دولت شمـا

موافقت کرد به شاه اجازه د اد که مرا زندانی بکنند . هم شما هم آمریکائیها . ناهاش را هم د اشتم جوابی را که به من د اده بود به هیوم نوشته بود . هیوم وزیر خارجه بود . آنوقت اگراکست ناه هیوم را برای من فرستاده بود که هیوم می‌نویسه کـــه من ابتهاج را نمی شناسم . اما هرکس د ر اینجا د رفورین آفیس‌کارش پرسید م تعریف میکرد ند تمام رکورد های ما نشان میده یك آد م وطن پرستی است . یك آد می اســت طرف احترام ما بوده همیشه چه‌وچه‌وچه . . . و بهش اطمینان بد هید مطلقاً" مادر این کار د خالت ند اشتیم . شاید هم اینطور باشه ولی من هنوز معتقد م یك د ستگاهی حالا آن د ستگاه ممکه خود سفارت نبوده ــ یك ستگاهی این کار را کرده همینطور که آمریکائیها هم کرد ند . اطمینان د ارم برای اینکه ممکن نبود شاه به همچین کاری را بکنه بد ون د اشتن‌اطمینان از طرف آنها . برای اینکه عکس‌العمـــل . .

د وستی ما از همان جا شروع‌شد و اد امه د اشت برای آن احترامی که بمن د اشـــت . بکلی محیط‌عوض‌شد . این آیلت هم حضور ند اشت اما گفت ــ گفت اگر کسی میخواهید که بخیراز شما کرد یگری نباید ببینـــه . این د ر زمان قوام السلطنه بـــــود . سهیلی‌نخست وزیر شد . کیسی گفتند میآید تهران . حالا من رئیس‌بانك ملی‌ام و علاء وزیر د ربار . علاء بمن تلفن کرد که آقا شما باید برویه کیسی را ببینید . گفتم که . .

. . . . . بعد گفت به سهیلی ــ سهیلی بمن تلفن کرد که خواهش‌کـــرد که من بروم . د فعه د وم هم رفتم باز کیسی را د ید م . اما چیزی که آنجا گفتـــــم راجع‌به آهان . . . این تصویب‌شد . این قرارد اد با هد افعات من تصویب شـــــد و آقای‌محمود بد ر د رخاطراتش که د ر روزنامه‌های تهران چاپ‌شد این را بحســـاب خودش‌گذ اشت . من مجبور شد م این را بنویسم . نوشتم که شما کسی هستید که قرارد اد ی را که من د اشتم تمام میکرد م از صد د رصد به چهل د رصد برد ید بد ون اینکه بمن‌بگوئید عضد ی اینطور رفتد به من و بعد از اینکه شما رفتید د یگه قوام السلطنه از من خواســت ومن این کار را کرد م . یك کاری که جزو محالات است . جزو یك چیزهائی است کـــه خد ای من شاهد است الان وقتی من :کرمیگم چطور آد م بخودش اجـــــازه

میبایستی بده که یك همچین چیزی را رو د اشته باشی بری همچین صحبتی بکنی و موفق بشه . جز این که همین که مؤمن بود م به‌آنچیزی راکه‌میگفتم . میگفتم استد لال من این بود و آنوقت این قرارداد ما یك مدلی شد برای د نیا . د رصورتیکه حـالا بعد که میرسم د ر آن قسمت بانك ملی هم توضیح خواهم د اد که من این کـــاری که کرد م این را د ر بانك ملی کرد م. این را بعد یا شاید الان هم توضیـــــح بد هم. وقتی آمد م د ر بانك ملی

س— چی شد که بالاخره به بانك ملی آمد ید ؟

ج — د یگه گفتم که وقتـــی که قوام السلطنه وقتی‌وزیر شد بمن تکلیف‌کرد ریاست بانك ملی توسط‌علی امینی و عضد ی اینها پیغام آورد ند . گفتم که با کمال میل قبول میکنـم اما من شرایطی د ارم. گفتند خب‌خود د یگه باید صحبت بکنی . با قوام السلطنـه گفتند شما چند ی قبل ــ شرایط را مثل اینکه بطور اختصار باینها گفتم ــ آره گفتـم و قوام السلطنه همه را قبول کرد جز حقوق را . من حقوق من د ر بانك رهنی ماهـی ۷۵۰ تومان بود و یاد اش سالیانه‌ام هم نمیدونم مثل اینکه ۸،۰۰۰ تومان د رسـال یك همچین چیزی . گفتم حقوق من د ویرابر بشه یعنی ۱۲،۵۰۰ و همان یـاد اش آمد ند گفتند که آقای قوام‌السلطنه همه شرایط را قبول کرده جز حقوق . میگویند ایـــن زیاد است . علاء هم حضور د اشت . علاء هم اصرار د اشت که زود تر تحویـــل بمن بده به د ربار. همان موقع بود که میلیســپو را د اشتند استخـــد ام میکرد ند . گفتم شما با د کتر میلیسپو هیـچ جانه زد ید برسرحقوقش ؟ عضـــد ی گفت آقا این چه حرفی است آخه آن مال‌یك مملکت خارجی‌است. گفتم برای اولین د فعه است من میخواهم یك ایرانی برای خود ش‌قیمت قائل بشه . من میگویـــم که با من هم اگر بخواهیدچانه بزنید نمیکنم . من که نیامد م سراغ شما . وانگهـــی من چه د ارم مطالبه میکنم د ویرابر حقوقی که د ر بانك رهنی میگرفتم . حـــالا آمد م بانك ملی تفاوت این د ویرابر نمیشه ؟ آن را هم قبول کرد ند . این را قبول

کرد ند . یکروز د یگه وقتی نشسته بود یم صحبت میکرد یم . تازه ساعد وارد شـــد از مسکو وزیر خارجه‌اش بشه . آمد و آنجا جزو وزرای خارجه سابق که د اشـــتیـد نبود اوایل ــ آن تاریخ رسید . وارد شد آمد ند گفتند ساعد گفت بیایـــد . ساعد آمد نشست . خب ماهم مذاکره‌مان را اد اه د اد یم . وقتیکه قوام السلطنـه گفتش که من قبول د ارم و من گفتم آقای قوام‌السلطنه چطور آخه قبول کرد یـــد هنوز نشنید ید . ساعد گفتش که وقتی که آقا میفرمایند ما قبول د اریم شما . . . گفتم آقای ساعد خواهش میکنم شما مد اخله نکنید . شما بشنوید و بمن بفرمائیـــد که قبول د ارید . بعد که شنید و این چیزها را تمام را قبول کرد ــ قبول کـــرد . یك شرط د یگر هم کرده بود م که گفتم که بانك ملی را من اد اره خواهم کرد . مـــن خارجی نخواهم آورد . گفت مگه چطوره . گفتم یك لایحه ای د رمجلس هســـت د ر زمان فروغی برده بودند این لایحه را که یکنفر استخدام بکنند از سوئیـــس حقوقش هم یك حقوق گزافی بود الان یادم نیست . گفت عجب من نمید انســـتم زنگ زد گفت فلان این لایحه را پس بگیرید . گفتم من خارجی د ر بانك ملـــی قبول نخواهم کرد . گفتم بانك ملی را من اد اره میکنم . من شورا د اشته باشـــم و من و معاونین من این را قبول ند ارند . من مسئول هستم . معاونین را هـــم من تعیین میکنم . آنهاهم مسئول هستند د ر مقابل من . یك شورای عالـــی از اشخاص حسابی هستند خیلی هم اشخاص‌حسابی هستند اما اگر من با اینهـــا نتوانم کار بکنم آنوقت‌چی میشه؟ گفت‌عوضشان میکنم . شرط من بعد این شـــد که یکروزی اینها را احضار بکنه ــ همه را خواست وقتی که من قبول کردم رئیس‌بانک ملی . همه را خواست گفت که من با آقای ابتهـاج یه همچین شرطی کردم . آقایون همتان وطن پرستید ــ همه تا ن سرشناس اشخاص‌حسابی آمده بودند . از قبیـــل نعیمه ونم یکوقتی حکیم الملك بود بعد سهام‌السلطان بیات بود . آن وزیرفرهنگ سابق صد یق اعلم بود . د یگه بعد خود قوام السلطنه شد منصورالملك بود . اشخاص‌خیلی

حسابی بودند . بهشان گفت ــ گفتش که اگر اختلافی پیش بیاد آنوقت من به فلانی قول داد م که قانون بانك ملی را عوض بکنم . در هشت سالی که بود م یکد فعه نشد یک فعه نشد پیشنهادی بکنم که باتفاق آراء تصویب نشه . باتفاق آراء تصویب میشد بدون استثناء برای اینکه ممکن نبود یك چیزی پیشنهاد بکنم که نتوانم ازش دفاع بکنم . هروقت هم ایرادی میگرفتند توضیح میدادم متقاعد میشدند . از جمله کارها که در بانك ملی کرد م اول که رسیدم به فاصله کمی صباح آمد به فاصله تقریباً گمان میکنم کمتراز یکماه رسید و الهیارصالح راهم من پیشنهاد کرد م به قوام‌السلطنه . گفتم حالا که شما یکنفر امریکائی میآرید برای اینکه ــ من واقعاً خیال میکرد م که میلیسپو یك آدمی است که به ایران خدمت کرده و میتونه خدمت بکنه ــ نمی‌شناختمش . اما آنچه که شنیده بود م خیال میکرد م . گفتم که به وزیر دارائی داشته باشیم که بتونه ــ بفهمه اینهارا .

س ــ کاظمی بود قبل از صالح

ج ــ کاظمی یك آدم خیلی . . کاظمی را بیرون کرد قوام‌السلطنه . از کابینه‌اش بیرون کرد . این را من میدونم که فضولی‌هائی کرد که بیرونش کرد و کاظمی هم بعد وزیر دارائی صدق هم شد و یك آدم کینه‌ای بود ــ یك آدم کهلس‌داری بود کاظمی برعکس الهیارصالح ــ یکی از مردان شریف ایران ــ یکی از بهترین افراد ایرانی بود . منتهی یکوقتی تحت نفوذ این چیزها واقع‌شده بود . این حزب و . . واقعاً داشت گمراه میشد که یکوقتی میگویند نمیدونم بسلامتی پیشه وری خورد همان موقعی بود که من خواستم در بانك ازش‌خواهش کرد م که برود رصنه وق بین الطلی پستی را که ماد اشتیم آنجا قائم مقام بشه آلترنیت بشه من تعیین میکرد م یا وبده م هرچی اصرارکرد م کرد م قبول نکرد . او عقیده‌اش این بود که راهی را که دارند میروند صحیح است وفلان و اینها و یك آدم بسیاربسیار محترمی بود . این وزیر دارائی شد وقتی به قوام‌السلطنه گفتم گفت که آخه صالح را کسی نمی شناسه ــ صالح که فلان

و اینها . اینجا امینی هم خیلی کمک کرد و او را وزیر کرد . پیغام آورد از طرف میلیسپو به من که میلیسپو میگه ما دو سه دفعه ملاقات کرد یم باهم . مرا هم نمیشناسه . پیغام آورد که میلیسپو میگوید که من قبل از اینکه بیایم یکنفر را برای بانك ملی در نظر گرفتم و استخدام کردم و الان چه بکنم با فلانی ابتهاج صحبت بکنید ببینید که یا او معاون وزارت بشه یا کودر ایرکنر بشه ــ تقسیم بکنند یا یك کار دیگه . من به صالح گفتم که به سهیلی بگوئید من یك شرطی کردم با نخست وزیر وقت که من خارجی در بانك ملی استخدام نخواهم‌کرد . این شرط را البته کسی قبول کرد که این الان نیست . الان دیگه ــ موقعی که این صحبت را با من میکرد این نخست وزیر بنظرم سهیلی بود

س— سهیلی بود ــ صالح هنوز وزیر دارائی مانده بود

ج — گفتم الان او نیست بنابراین این تعهد نسبت به نخست وزیر الان الزام آور نیست ولی من نمی‌مانم . گفت من میگم اما خودت صحبت کن . گفتم چشم . رفتم گفتم که وزیر دارائی پیغام شما را به من رساند و منهم گفتم که اینطور بشما بگه . دلیلش هم اینه من میتونم و بهتراز هرآمریکائی میتوانم بانك ملی را اداره بکنم . اگرموفق بشم خواهند گفت ... Mr.Le این کار راکرده اگر موفق نشم خواهند گفت نگذاشتند Mr.Le این کار را بکنه بنابراین من نمی‌کنم . گفتن‌که من شما را نمی‌شناختم که این کار را میکنید ولی این چند ملاقاتی که با شما کردم تصدیق میکنم که شما از Le..? که در نظر گرفتم بهترید . گفتم که چقد خوشوقتم که این را از شما می‌شنوم برای اینکه عقیده من این است . توی کتابش مید ونید مینویسه که این کسی است که خودش را سوپرمید انست توی آمریکائیها . دیدید ؟ من دارم کتابش را

س— بله

ج — میگه این خودش را سوپرو هی سید سو پنهان هم نمیکرد . این عقیده من بود و همینطور هم بود گفتم من احتیاج ندارم . گفت حالا من به این (?) چی بگم . اتفاقاً Le... گفت سی ساله در فرست نشنال سیتی بانك کارمیکنم . آنوقت سیتی بانك ــ فرست نشنال‌سیتی بانك بود ــ یك همچی چیزی

بود . گفتش د رخاور د ور یه هجی چیزی بوده الانم منتظره من چی بکنم گفتم نمید ونم چی بکنید . گفت چطوره خزانه د ارش بکنیم . گفتم د کتر من نمید انم که بتوانم اظهار عقیده بکنم . آورد خزانه د ارش راهم کرد که یکروزی ــ یکوقتی که من ایراد د اشتم به کارهای میلیسیو بهش گفتم که میلیسیو وقتی آمد شروع کرد به تقاضای قرضه . هرقرضه‌ای هم که میداد با تصویب مجلس بود . پنجاه میلیون تومان خواست د اد م بازهم به پنجاه میلیونه د یگر بازخواست ــ به پنجاه میلیون د یگر ــ صد وپنجاه میلیون .

س ــ پشتوانه‌اش چی میشد ؟

ج ــ پشتوانه‌اش تصویب میشد که این میرفت توی پشتوانه چیز ــ چون قانونی که من گذ رانده م د ر بانک ملی یکی از چیزهائی که عوض کرد م ــ جواهرات سلطنتی د ر بانک ملی بود بعنوان اینکه اینها را بانک بفروشد و به سرمایه‌اش افزایش بد هد من د ید م این هیچ عملی نیست برای اینکه باشخصین صحبت کرد م . با موشرن صحبت کرد م که اینها را ارزیابی کرده بود . گفت اگر شما بخواهید این را بفروشید بازار جواهرات د ر د نیا می‌شکند آنها گفتند که کلکسیون شما بزرگترین مهمترین کلکسیون جواهرات د نیاست . مبادا فکر فروشش باشید برای این‌که اصلاً بازار د نیارا خواهد شکست . د ید م این عملی نیست این کار را بکنم . چه بکنم ؟ قانونی گذ رانده م که پشتوانه بانک عبارتند از طلا سازهائی که ما د اد یم بابت سهمیه خود مان به صند وق بین المللی بانک بین المللی و سفته‌های د ولت که تضمینش جواهرات سلطنتی است بد ین ترتیب علی ال‌ابد این د ر بانک مرکزی خواهد بود کسی نمیتونه د ست بزنه چون پشتوانه است . د ولت ایران هم که هیچوقت نمیتونه تمام قروضش را به بانک مرکزی بپرد ازد ــ بنابراین این صد د رصد پوشیده است . بد ون اینکه قیمتی روی جواهرات بگذ ارند . راجع به قیمت جواهرات هم چیزهای افسانه‌ای شنیده بود م راجع به قیمتها . د رصورتیکه ارزیابی که کرده بود موشرن ــ مهری تیجرد تاش راهم د اشت وقتی وزیر د ربار بود توی صند وق من بود توی د فترم ــ هیچوقت بازش نکرده بود م . برای اینکه باز کنم بازبکم به زنم میگم ــ زنم به کس‌د یگر میگه اون یکی به د یگری میگه ــ این تمام د نیا خواهد صحبت کرد که این اینقد ر ارزش د اره . من اصلاً نمی‌خواهم بد انم ارزشش چیه

برای اینکه من که نمی‌خواهم این را بفروشم . اما این چیزهائی که افرای آمیز گفتند این هویدا احمدی بود نماینده مجلس و عضو کمیسیون پشتوانه اسکناس. بمن یکروزی یك پیغامی گفت که خودش بدون اینکه توجه داشته باشه که میلیاردها سرمیزنه . گفتم آخه غیرممکنه همچین چیزی باشه ــ نمیتونه همچین چیزی باشه . گفت چرا آقا هست .که این‌هست که چنان هست . که وقتی که بمن نوشتند آلپر نوشت از پاریس که چطوره که شما این چیزتان را بفرستید به اروپا و آمریکا برای اگزیبیشن گفتم من ا ینرا نمی‌فرستم . اما یك کاری میکنم که بیایند مردم در تهران ببینند که این چیزی که ساختم در بانك ملی این خزانه‌را ــ این خزانه را من ساختم متهایش قبل از اینکه این تمام بشه ساختمان رفتم ــ فروش را فرستادم بمبانك آو انگلاند ــ بانك دو فرانسه ــ خزانه هارا دیدو با هم این خزانه معتبری که درست کردیم که بتون آرمه است . با نظرخود (؟) که برای نمایش دادن این جواهرات سلطنتی علی‌ال‌ابد در آنجا باشه ــ حالا آخوندها چه خواهند کرد نمیدانم . آخه اینها دست زدنه یا نزدنه نمیدانم . نشنیدید که چیزی که؟

س— نخیر

ج — از جمله کارهائی که کردم یکی اینکه پشتوانه راتبدیل کردم به طلا و ارزهای قابل تبدیل به طلا صددرصد که این را قوام السلطنه به مجلس برد و تصویب شد این ــ هنوز من رئیس بانك ملی نبودم و این بود تا اینکه جنگ تمام شد و من شروع کردم به تهیه برنامه عمرانی . حالا قبل از اینکه وارد این مرحله بشم می‌بینم اساساً چیزی که با وقایع دیگری که داشتم . .

س— این میلیسپو بالاخره

ج — یکی میلیسپو است و یکی هم فروش طلا . من نزد یك شانزده ماه به میلیسپو کمك کردم همه چیز نه فقط وام دادن ــ نظر دادن راهنمائی کردن . یکروزی بهش گفتم که شما عوض اینکه وقت خودتان را صرف کارهای کوچك بکنید مثلاً ذغال را شما انحصار میکنید . ذغال را برای چه انحصار میکنید؟ انحصار ذغال به شما چه . یك کار دیگه

اینکه تمام نامه‌هائی که از وزارت دارائی صادر میشه به فارسی شما امضاء میکنید . گفتم من توی بانک ملی ایرانی هستم ــ زبان مادری منه ــ من نامه‌ها را تمام من امضاء نمیکنم به یک عده اشخاصی حق امضاء دادم . شما بدون اینکه بفهمید باید یک انگلیسی یک (؟) نمیدونم سی میلیسپو اینرا امضاء بکنید . آخه لطف اینکار چیه؟ این وقت میگیره . گفتم شما اگر خدمت بخواهید به ایران بکنید تمام وقتتان را صرف این بکنید که سیستم مالیاتی ایران و سیستم حسابداری را در ایران درست بکنید این بزرگترین خدمتی است که میتوانید بکنید به ایران . ول کنید چیزهای دیگر اقتصادی را . انحصارهای اقتصادی به شما ربطی نداره . تهیه کنم ــ آرد بمانوا اینها به شما مربوط نیست . نمیتوانید برسید . گفتم من از شما جوانترم از شما بهتر ایران را میشناسم و خیلی هم به خودم اطمینان دارم . من هیچوقت سعی نمی‌کردم این کارهائی که شما دارید میکنید بکنم . گفتش که خب این حالا من میرم آبعلی برای چند روز استراحت . وقتی که برگشتم باهم صحبت میکنیم در این مورد . همانجائی که نشسته بودیم صحبت میکردیم یک یادداشتی از وزیر دارائی رسید . من خواندم دیدم نوشته که روز شنبه آینده جلسه در مجلس که شما هم تشریف بیارید به میلیسپو گفتم که این نمیدانم چی هست . من رفته‌بودم به کنفرانس قاهره . میدل ایست سایلای سنتر یک میدل ایست اکونومیست کنفرانس یک همچین چیزی . آنجا رفته بودم وتازه برگشته بودم . گفتش که خیال میکنم که میخواهند کار مرا به شما بدهند وزارت دارائی را به من تکلیف کردند ــ من وزارت دارائی را قبول نکردم . هنوز نخست وزیری بمن تکلیف نکرده بود شاه . گفتم من ممکن نیست این کار را قبول بکنم . من این را خیلی ساده تلقی کردم . اما معلوم میشه که این آدم فوراً نظرش متوجه شد که من این حرفها را میزنم برای اینکه میخواهم جای او را بگیرم و بعدها مطلع شدم . اگر من آنوقت این را میدانستم خیلی کمک بمن میکرد . من همانوقت هم استدلال میکردم در مکانیات من که این آدم ــ آدم یک عیب روحی

د اره . سالها بعد الهیار صالح بمن گفت که وقتیکه این را د اشتند استخد ام میکرند الهیار صالح د ر آمریکا بود ــ نیویورک بود . یك هافمن مثل اینکه یکوقتی وزیر مختار آمریکا بود د ر تهران که الهیار صالح آنموقع د ر سفارت آمریکا کار میکرد . گفت اون بمن تلفن زد که من بروم ببینمش . رفتم خانه اش گفتش که شنیدم د ولت شما د اره ملیسپو را استخد ام میکنه . میلیسپو ششماه د ر منتال روم بوده . گفت من رفتم سفارت به شایسته گفتم این مطلب را . شایسته گفت محض رضای خدا صحبتش را نکن برای اینکه قرارد اد ش هم امضاء شده و به تصویب مجلس هم رسید و امضاء شد . من نمید انستم اما همیشه میگفتم . یك موردی این یك خزانه د اری فرستاد ــ یکنفر از خزانه د اری را فرستاد با یك حکمی که این آقا آمده بانك ملی را تفتیش بکنه . که کیك بود یه همچی چیزی اسمش . خواند م گفتم که این آد می که این را به شما د اده این اصلاً" متتالی آنسانده . این چطور ممکنه همچین چیزی . این قانون د اره بانك ملی . بانك ملی بموجب قانون یك بازرس د اره از طرف د ولت که وزارت د ارائی تعیین میکنه . یك هیئت نظار د اره ــ یك هیئت نظارت د اره ــ یك شورا د اره . هیچکس د یگه حق ند اره . چطور من میتونم اجازه بد هم که شما بیائید . . مید ونید این انعکاسش چه خواهد بود سرتاسر د نیا که از طرف وزارت د ارائی آمد ند رسید گی بکنند د یگه اعتباری برای بانك ملی باقی نمانده . اعتبار بانك ملی امروز د رجه یك است د ر د نیا . گفتم اگر شما نرفتید من مجبورم به قوّه جبریه شما را ازبانك بیرون بکنم . رفت یك گزارشی نوشت و که رفتم حکم شما را د اد م رئیس بانك گفتش که کسی که این د ستور را د اده متتالی آنسانده چنین وچنان و گفت که اگر نرم فلان بیرونم میکنه . رونوشتش را برای من فرستاد . اولین اصطکاك ما د ر مجمع عمومی بانك پیش آمد . حالا از آبعلی برگشته و هیچ با من تماس نگرفته ــ اولین ملاقات ما د ر مجمع عمومی بانك ملی برای تصویب ترازنامه . بانك ملی مطابق قانونش ــ اساسنامه اش که قانونه . د ر مجمع عمومیش سه نفر از طرف هیئت وزیران تعیین میشوند که بنمایندگی از د ولت بیایند

بعنوان صاحبان سهام و رأی بدهند بتصویب اساسنامه . آن سال سه نفر وزیر دارائی بود که فروهر — فروهر بزرگ بود — ابوالقاسم فروهر . منصورالسلطنه وزیر دادگستری بود و میلیسپو بعنوان رئیس کل دارائی . منهم رسم من این بود که ترازنامه را میدادم چاپ میکردند تاریخ تصویبش را میگذاشتم که بعد از اینکه تصویب شد روش ماشین میکردند فورا" بعد از مجمع عمومی منتشر میکردم . همینطور که همهٔ بانکهای دنیا میکنند . آنها اینهم یکم قبل از اینکه تمامش بکنم . من وقتی آمدم تفکیک کردم بانك ملی را به دوقسمت . قسمت نشر اسکناس و قسمت بانکی که این حسابها بکلی مجزا بشه . دوتا وظایفی بود که بهیچ وجه من‌الوجوه با هم یکر مربوط نبود و (؟) قابل اینکه شما همه را مخلوط بکنید نبود . میایست معلوم بشه چقدر اسکناس منتشر کرده و چقدر پشتوانه داره که متعلق به و چقدر ارز . ارزها را همه را قاطی کردن باچیزهائی که بانك ملی داره این اصلا" یك اشتباه فاحش بود .

س— وظایف بانك مرکزی و بانك تجارتی بود

ج — مخلوط بود بله . آنوقت تصمیم گرفتم که هرهفته یك وضع مالی منتشر بکنم . این را مطرح کردم در شورا . میلیسپو گفتش که این صلحت نیست . چرا صلحت نیست؟ گفتش که مردم متوحش میشوند وقتی که ببینند اسکناسها را . گفتم من . . انتشار اسکناس گفتم من این را بهمین منظور دارم میکنم . که مردم بدانند که اسکناس بالا رفته — پشتوانه هم بالا رفته . اینقدر طلا داریم اینقدر ارز داریم . اگر اینکار را نکنم صبه برابرخواهند گفت که دارند اسکناس منتشر میکنند و نمیدانند . مردم بدانند . گفت نه نه صلحت . . . من کردم علیرغم او کردم و اثر فوق‌العاده‌ای هم بخشید نه فقط در ایران بلکه در سرتاسر دنیا . هرهفته این را میفرستادم برای تمام چیزهای دنیا که بدانند . آنروز آهان و بعد شروع کردم به فروش طلا . این یکی از ابتکاراتی است که افتخار میکنم بهش . ما در مقابل وضعی واقع بودیم که همینطور رکه گفتم آن میدونید سالهای سنتر جیروه میداد . اینقدر قماش و اینقدر قند و شکر و اینقدر رد و آو اینقدر لاستیك اتومبیل . هیچ چیز دیگه نمیتونست به ایران بیاید جز این چیزها و تورم شروع شده بود . آنوقت خرج ارتش

انگلیس و آمریکا و ارتش شوروی . همین کاری را که من با انگلیسها کردم به‌تقاضای سهیلی وقتی که نخست‌وزیر شد با شوروی ها شروع کردیم. یعنی اول با قوام‌السلطنه شروع شد و بعد در زمان سهیلی بود که یکی از معجزه‌هائی است که اینها این کار را کردند منتهی مذاکرات طولانی شد ــ طولانی شد یکشب هم تا ساعت نصف‌شب طول کشید و بعد سمیرنف بود سفیر شوروی . سمیرنف رو کرد به سهیلی گفت به‌روسی من روسی میدانم خیلی کم میدانم ــ میدانم اما . گفتش که تا وقتی که آقای ابتهاج هست ممکن نیست بین ما موافقت حاصل بشه . رو کردم به سهیلی گفتم ــ صالح هم بود وزیر دارائیش بود و یکی دیگر هم بود ــ گفتم ملاحظه میکنید آقای . . . این نتیجه این جا . شما سکوت میکنید من متکلم وحده شدم . این تمام را از من میدونه . برای من فرق نمیکنه اما خب این ترتیب دیگه . یعنی مرا برید که کارها درست بشه . خیلی انصافاً چیز کرد . گفتش که علت اینکه آقای ابتهاج صحبت میکنه برای اینکه او متخصص‌است . ما در این مسائل آنقدر وارد نیستیم ولی تمام آنچه را که آقای ابتهاج گفته نظر دولت است . موفق شدیم از روسها عیناً قرارداد گندمی مال انگلیسها را با آنها هم زدیم . قبول نمیکردند

س ــ که طلا بدهند

ج ــ طلا بدهند . من حالا آمدم به بانك ملی و تصمیم گرفتم که برای مبارزه با تورم هیچ راه دیگری ندارم جز فروش طلا هیچ راه دیگری نیست.

س ــ بصورت

ج ــ بصورت سیاست جمعی ــ جز خاك . جز خاك چیزی ندارشتیم بفروشیم. زمین هم میرفت بالا به طرز محیر العقولی ترقی میکرد برای اینکه چیز دیگری نبود . حالا بخواهم طلا بیارند . (؟) که خواستم . حالا همان (؟) که (؟) آن کار را کرده گفتم حالا من میخواهم به مقدار از این طلا را بیارم . گفت برای چی میخواهید بیارید . گفتم برای اینکه میخواهم سکه بکنم و بفروشم .

س ــ یعنی طلائی که دولت ایران صاحبش است

ج — آره دیگه ــ طلائی که همین توی این سه ماه به سه ماه میگیریم

س— کجا بوده طلا در بانك . . .

ج — نه نه ــ در آفریقا بود در کانادا بود . من اینها را میخواهم بیارم . داد داد فریاد که آقا یا با ما الان برای کشتی‌های ما فقط و فقط مهمات بیاره . گفتم آقا این چه حرفی است مگه میشه طلا چه ارزشی داره آخر . بگو یك‌میلیون دلار . تلگراف به لندن و اجازه آمد یك میلیون دلار آورد . میدادم ضرابخانه ــ پهلوی سکه میکرد نه شروع کردم به فروش . دفعه دوم یك میلیون دیگه آوردند ــ دفعه سوم دومیلیون آوردند بعد بهش گفتم آخه این معنی داره ؟ من هردفعه میخواهم طلا را برایت بیارم شما تلگراف میکنید لندن ــ لندن اجازه بده . یك کاری بکنید که بابا اجازه داشته باشید بمن اجازه بدهید هرهفته میتونم از این بیارم و این کار را هم دارم میکنم برای مبارزه با تورم . این بنفع همه است . کارت پلانش‌داده‌اند که‌من هرهفته‌بخواهم . هواپیما ــ های نظامی آمریکا . این طلاها را برای من میآورند توی خزانه بانك به من تحویل میدادند و یك رسید میگرفتند . یکشاهی نه پول حمل میدادم نه پول بیمه هیچ . بیمه نبود این ریسك بود میکردند . میآمدند توی خزانه بانك میدادند و رسید میگرفتند نتیجه‌اش این شد ما . . اولا" تمام نقره‌ها را تبدیل کردم به طلا ــ پشتوانه طلای ایران یك مقدار طلای زینت آلات بود مال زنان . قرطی سیگار بود . قندك طلا بود . خدای من شاهد است جز این نبود . من تمام این ها را تبدیل کردم به شمش طلا . طلا را میدادم ضرابخانه پهلوی و نیم پهلوی ضرب میکرد و این را شروع کردم به فروش . حالا میدانید که از کارهائی که کردم . الان فکرش‌را میکنم اگر عجب جرأتی داشتم اساسنامه بانك ملی میگوید که قیمت‌خرید و فروش‌طلا و نقره با شورای عالی است به شورای عالی بردم گفتم که من میخواهم بفروشم این را برای مبارزه با تورم. این باید قیمتش روزبروز عوض‌بشه . من چطور میتوانم این کار را بکنم . من که شما رانمی‌بینم هر روز . روزهای شنبه جلسه است . گفتند چی بکنیم . گفتم این حقتان را به من واگذار بکنید . من روزهای شنبه بشما گزارش‌میدهم که در ظرف‌هفته گذشته چقدر

فروختم به چه نرخ فروختم و چه تغییراتی پیش‌آمده و چرا اینقدر باتقای آراء تصویب شد . صغیر ترکیه بود حسنی‌جمال بود آنزمان باهم بریج بازی میکردیم آدم بسیار بسیار سمپاتیکی بود . گفتش که شنیدم تو هدچین کاری کردی من میتونم بخرم . گفتم هرقدر بخواهی بهت میدهم . یك مقداری فرستاد خریدند . گفت چه جوری این کار را میکنی؟ گفتم صبح رئیس‌اداره خزانه میآید توی دفتر من میگه دیروز اینقدر فروختیم ــ تقاضا اینقدر بود ــ قیمت این بود . من بهش میگم امروز نرخ این خواهد بود . میره وضعم فراموش میکنم . گفت خیلی احمقی گفت چطور همچی کاری را کردی . آخه چطور همچین مسئولیتی . گفت اگر نمیکردم کی میکرد . شورا را میگذاشتم آنجا شروع کردیم به فروش و اول توی خود بانك چنان هجوم آوردند تمام این چیزهای بانك را شکستند . بعدگذاشتم توی حیاط ــ توی باغ بانك ملی نرده‌های آهنی گذاشتم . نرده‌های آهنی را خرد کردند . هرقدر که خواستند فروختیم . تا آنجائی که بخاطردارم نرخ پهلوی از هفتاد و چند تومن‌حد اکثر به چهل و هشت تومن رد شد . همینطور بتدریج من این را پائین آوردم . و این‌طلاها مردم باور نمیکردند . این راکه هجوم میآوردند یکجائی که هیچ چیز نمیشه خرید نان نمیشه خرید . قصاش بانده ازه کافی نبود . قند و شکر باندازه کافی نبود اما طلا هرچقدر دلشان میخواست می‌خریدند . نتیجه‌اش آنوقت چی شد . این پول ایران را نجات داد . این را من خودم نمیگم . یکی ازگاورنرهای بانك‌آو انگلاند سرا در کجا بودم؟ واشنگتن مثل اینکه بهم برخورد کردیم ــ معرفی کرد گفت این آدم کسی است که پول ایران را نجات‌داد بدین وسیله . این دردنیا یونیك شد . آنوقت درحین اینکه این معامله را میکردم حالا ببینید چه استفاده‌ای به بانك رسانده م . ما این طلاهائی که به نرخ رسمی بعنوان اونسی سی و پنج دلار میخریدم میآوردم تبدیل میکردم می‌فروختم سودی که عاید بانك شد صد و بیست و چهارمیلیون تومان بود در این مدتی که من بودم . سرمایه پرداخت‌شده بانك روزی که من رئیس بانك شدم نه میلیون تومان بود . روزی که میرفتم نصف این را برده بودند بعد

حسابهای سرمایه ـ سرمایه و اندوخته‌های بانک در حدود دویست میلیون تومان بود . حالا جلسه‌ای تشکیل شده اولین مجمع‌عمومی برای تصویب ترازنامه‌ای که توش معاملات طلا هم هست . من فقط

س ـ آقای میلیسپو هم هست

ج ـ میلیسپو هم هست ـ چاپ هم کردم . تصمیم گرفتم ـ پیش‌خودم ضمنانه این خواهد که من نصف این را بدهم به این دولت گدا ـ نصف دیگرش را ببرم به اندوخته همینطور چاپ کردم و بردم . میلیسپو مخالفت کرد . گفت باید صد در صد بدی که دولت داد بهشان . گفتم نمیدهم . گفتم یکشاهی بیشتر از این . گفتم متأسفم که آن پنجاه درصد هم بهتان میدهم برای اینکه این دو روز دیگه نیست در صورتیکه این بانک ملی برقرار خواهد بود و این اندوخته برای همیشه توی بانک ملی هست و اگر من این کار را الان نکنم کی بکنم . این یك چیزی است که ابتکار منه بشما هیچ مربوط نیست . پولی ندادید شما به من که من این کار را بکنم . این ابتکار منه . این عطی است که خودم کردم نتیجه‌ای است که گرفتم . صد در صد این رامیبایستی من ببرم به اندوخته برای استحکام بانک . گفت برای ما استحکام بانک چه فرقی میکنه دولت ایران وقتی ورشکست . گفتم دولت شما کهورشکست نیست . گفت وقتی یك دولت ورشکست بشه بانک ملی هم هست . کشتی نیست ـ اینجور نیست . گفتم دولت شما ممکنست ورشکست بشه اما بانک ملی در مورد در تمام محافل بانکی دنیا اعتبارش درجه یك است . یکی از روسای بانک آوانگلاند در ۱۹۴۷ در سومین جلسه سالیانه بانک در وفرانس در لندن بود . اولو در آمریکا بود که من نرفتم . در جورجیا بود یك جائی یادم نیست من نرفتم . دومی را رفتم در لندن . یك شامی داد بانک آو انگلاند و اینهم توی پرانتز بگویم(سالنشان مجلل‌ترین سالن‌که در لندن است در هیچ قصری یك همچیز سالنی نیست) یکی از دایرکترها پهلوی من نشسته بود سیب من . من خیال کردم دفعه اولی که آشنا شدم من شما را سالهاست میشناسم . گفتم ما همدیگر را ندیدیم . گفت من شما را میشناسم از دور میشناسم

گفت میخواهی د یسکریپشن را بهتون بد هم. گفتم خیلی میل د ارم. گفت آد مـــی هستی عصبانی ــ آد می هستی‌تند آد می هستی فلان فلان . . . یك کامپلیمانهائی هم گفت. آنوقت گفتش‌که اعتبـــار بانك ملی د ربانك آو انگلاند د ر ردیف بزرگترین بانکهای مرکزی اروپااست . خیلی از بانکهای مرکزی اروپا اعتبارشما را ند ارنـــد . گفتم من خیلی خوشوقتم این را می‌شنوم . د لیلش‌را هم گفت . د ر ۱۹۴۸ بله بلـه همان ۱۹۴۷ لیره را آزاد کرد ند میدونید . رفتند روی لو استاند ارد . شش‌مـــاه بعد مجبور شد ند که ترك بگنند برای اینکه د ید ند نمی‌توانند . وقتیکه تـــرك مـــی ــ کرد ند تلگرافی کرد ند . تمام بانکهای مرکزی که خواهش‌میکنیم برای همکاری با مـــا شما خود د اری بگنید از نبد یل لیره‌هایتان به ارز مگر د رمورد احتیاج . من د ســتو ر د ادم (؟) که اینکار را باید کرد . د لیل ند اره من لیره‌هایم را بیخود بیـــارم که چی بکنم. این آنچنان اثرخشنیده بود که وقتی . آنوقت کمك کرد حالا بعد هـــم میرسم به اینکه بگم حالا چه کردم . آنهم د ر زمان بانك ملی‌ام بوده . حالا برگرد م به موضوع مجمع‌عمومی . میلیسپو گفت من این‌را تصویب نمی کنم . من هم گفتم منهـــم تغییر نمی‌د هم . بسید یم به بن بست . مجمع‌عمومی هم عبارتند از اعضـای شـورا است ــ اعضای هیئت وزارت و اعضای نظار و بازرس‌و این نمایند گان د ولت .

س ــ فارسی بلد بود آقای میلسپو یا به انگلیسی میگفت و ترجمه . .

ج ــ نه نه ــ هرچی میگفتیم میبایستی به اونهم بگیم د یگه حالیش بگنیم . صادق وثیقی رئیس‌هیئت نظار بود . وثیقی گفت آقا من پیشنهاد میکنم شما پاشوید برید توی د فتر خودتون حل بکنید اینجا که حل نمیشه . پاشد یم توی د فتر خودمان که متصـــل به این د فتر شورا بود رفتیم . فروهر وزیر د ارائی و منصور السلطنه ومیلیسپو و لوکانت باهاش‌بود . لوکانت‌که همان خزانه د ار همان آد م بانکی‌چنانی . آنجا باز همین استد لال را ــ استد لال من و استد لال او تکرارشد و منصورالسلطنه وزیر د ادگستری گفتش‌که من

س ــ این منصور معقانی است منصورالسلطنه؟

ج — نه نه ــ عدل . منصورالسلطنه عدل . وزیر دادگستری در این کابینه ساعد است .

س— این کابینه بیات میشه

ج — بگذ اربه ببینم . کابینه ــ بگذ اربه ببینم . کابینه ــ برای اینکه وقتیکه واردشد ــ نه وقتیکه میلیسپو وارد شد سهیلی نخست‌وزیر بود . بعد از سهیلی ساعد است بعد بیات است .

س— وزیر دادگستری عدل‌است

ج — عدل است؟ درچه سالی است؟

س— این میشه ۱۳۲۳

ج — پس‌همین همین همین . یعنی

س— که وزیر دارائی آنوقت اردلان است

ج — نه نه ــ وزیر دارائی فروهــــر . وزیر دارائی ملاحظه میکنید فروهر. . .

س— فروهر توی کابینه ساعد است

ج — آهان چه ســالــی ؟

س— سال ۱۳۲۳

ج — همان دیگه ملاحظه میکنید

س— و وزیر دادگستری آنموقع مقانی بوده

ج — نه نه نه ــ منصورالسلطنه بود و چیزیا هم

س— عدل وزیر مشاور بوده آنموقع

ج — آهان وزیر مشاور بود . این دونفر . منصور السلطنه میگفت من رأی میدهم به ترازنامه بانك . فروهر هم میگفت من رأی میدهم. تمام شد دیگه . این برای اینکه در اقلیت نباشه گفت من هم موافقت میگنم. وارد شدیم توی اطاق شورا . وقتی که گفتم کــــه ترازنامه تصویب‌شد خدای من شاهد است من یك همچین چیزی ــ سکوت محــــض اما یك همچین حسی هیچ ندیده بودم. طوری این اشرگر، در ایرانیهــا ــ برای اینکه قدرت‌میلیسپو نمیدونید چی بود . نمیدونم شنیده بودید این را؟

س- بله شنیده‌ام بله

ج - وزیر دارائی را احضار میکرد توی اطاق خودش- به نخست‌وزیر میگفت اعتبار دولت رامن- این را شما میدونید دولت که اعتبار نداره - نمیدهم مگر اینکه این کار اینکار را بکنید . مجبور میشدند بدبخت‌ها بکنند . اینطور علنی جلوی یك عده‌ای تصویب شد . جنگ دیگه آنوقت دیگه علنی شد . عوض اینکه با من ملاقات بکنه (؟) گفت از آنجا برمیگردم

س- یعنی از آبعلی

ج - آبعلی با هم صحبت میکنیم شروع کرد به ناله پرانی - ایراد گرفتن به کار بانك منظم نیست - چی نیست چی نیست چی نیست . من کاغذهای تند ی جواب میدادم بهش که چی‌چی هست بگید . بگید کجاست درست نیستش . درموقعیکه تمام محافل بانکی دنیا با احترام به بانك . آنوقت یکروز این یارو را (؟) فرستاده که من بانك ملی را بازرسی بکنم که بهش‌گفتم . که این کسی که به شما داده صلاحیت نداره برای اینکه متنالی آنسانه است . دیدم همچین چیزی رااگرمن اجازه بدهم دیگه بانکی وجود نخواهد داشت . در این بین هم سید ضیاء که با من خیلی نزدیك بود و بارهاگله میکرد از رفتارمیلیسپو برای من پیغام داد یك برادری داشت توی بانك ملی کار میکرد . یکروز پنجشنبه من خانه‌ام تجریش بود . تازه رسیده بودم خونه‌ام این سیدعلاءالدین طباطبائی پیدایش‌شد بدون خبر . گفت آقا آقا - برادرش‌را میگفت آقا - گفت آقا گفتند که من بیایم خدمتتان بهتان بگم - حالا هم خیلی با ترس‌و لرز و اینهاکه شما باید از بانك ملی بروید و هرکاری که دلتان بخواهد ما بهتان میدهیم . دویست الان . .

س- ما بهتان میدهیم ؟

ج - بله بله - یکی پست سفارت واشنگتن - یکی سفارت ترکیه . سفارت واشنگتن درست مثل اینکه برای نصرالله انتظام عقیده‌ای خواسته شده اما اهمیت نداره . شما

اگر مایل باشید شما را می‌فرستیم واشنگتن یا ترکیه هم خالی است . گفتم به سید بگید او میگفت آقا ــ گفتم به سید بگید که شما چه کاره هستید که همچین پیغامی برای من بدهید . شما اگر نخست وزیر بودید میتونستید پیغام بدهید آنوقت من بهتان جواب میدادم . شما اصلاً کی هستید . گفتم به سید بگید که . . . . شروع کرد به التماس کردن . گفت آقا از روی صمیمیت هم میگفت . میگفت شما نگفتید همچین . آقا مصمم است که این کار را بکند و این کار به ضرر شما است و اگر نکرده من از روز شنبه تمام روزنامه‌های من بشما حمله خواهند کرد و حق گله نخواهید داشت

س ــ این از طرف خودش هم میگفت یا از طرف

ج ــ نه از طرف آقا سید ضیاء الدین .

گفتم به سید بگید من آنچنان در رسی به شما خوام داد که تا عمر دارید فراموش نکنید این را هم بهش بگید شما حق ندارید یك همچین پیغامی بمن بدهید . شما با خود من بارها صحبت کرده ید ــ گله کرده ید از رفتار این آدم . الان به من میگید من در مقابل یك خارجی بگذارم بروم ــ بمن سفارت تکلیف میکنید ؟ هرچی التماس کرد گفتم همینه رفت . پنجشنبه پهلوی من سه بعد ازظهر بود آمد . شنبه صبح وارد بانك شدم . نامهٔ دکتر میلیسپو رسید که شما را از بانك طی . . نامه‌اش اینجا هست اینجا چاپ شده . این را میتوانم بهتان بدهم . با قدرانی ازخدمات شما ــ شما چنین هستید چنان هستید فلان هستید بانك را خوب اداره کردید چمو فلان و اینها . اما نظر باینکه همکاری نمیکنید با میسیون آمریکائی ما با نهایت تأسف خانه دادم به خدمت شما و آقای جناب آقای زند را بجای شما تعیین کردم . زند کسی بود که در بانك طی معاون بود

س ــ ابراهیم زند نبود

ج ــ ابراهیم زند

س ــ همان که وزیر شد

ج ــ بله که بعد وزیر جنگ شد ــ وزیر کشاورزی شد ــ وزیر کشور شد ــ وزیر . . هر جائی را بهش میگفتند قبول میکرد . و این موقعی که این مطلب به من میرسه این آنوقت مثل اینکه وزیر بود

س ــ بله وزیر جنگ بود . وزیر جنگ همان کابینه بود

ج ــ تعیین کردند . من آنا" نشستم نامه نوشتم . شما کی هستید که حق ندارید . من بموجب یك قانونی ــ قانون ــ بانك ملی ایران یك اساسنامه داره که قانونه ــ یك قانون بانك ملی ایران را تأسیس‌کرده و آن قانون مقرر میکنه کـــــه هیر کل بانك ملی ایران بنا به پیشنهاد هیئت‌وزیران و فرمان ملوکانه عزل و نصـــب بشه . شما حق ندارید . این قانون خاصه . به شما گفتند که شما میتوانید هیچ اخلـه بکنید . رئیس‌بانك کشاورزی به من مربوط نیست . جنگ ما دیگه اقتدا توی روزنامه‌هـا یعنی اونویس من بنویس فلان و اینها . غوغائیه یعنی محشر شد . بطوریکـــــه من آن ایام سواری میکردم . اسب‌سواری . من یك هیچی ندیدم که هی حالا متوجـــه میشدم . یك اشخاصی میدیدم جلوی من سلام وعلیك میکنند من اصلا" نمی شناسمشان اصلا" یك هیچی نمی‌فهمیدم چی‌هست . جمال امامی که صحبتش‌بود درعین حـــال آمد پیش آمد . گفت ابتهاج تو اگر سه میلیون تومان خرج کرده بودی یه همچیـــن پاپیولا ریتی پیدا نمیکردی . گفتم برای چی؟ من تعجب‌کردم که این کارچیه مگـــه این یك کاری است‌پیش‌افتاده وعادی است . اما این آنچنان در نظر ایرانیهـــا اهمیت پیدا کرد

س ــ که یك ایرانی جلوی خارجی

ج ــ مثل اینکه من یك مملکتی را فتح کرده‌م . یك مملکتی یك قشون عظیمی را شکست‌داده‌م . اینطور و من باز متوجه شدم تمام این احترامی که مردم میکنند ــ محبتی که میکننـــد با روی خوش با خنده میایند جلو سلام میکنند . همان مسیری است که من هر روزجمعه

اسب سوار میشدم همان مرحله . متوجه نبودم که ای این عجب اثری کرد . از تمام ایران سرتاسر ایران ناله و تلگراف بمن میرسید . تمام اینها را داشتم. یك پرونده داشتم به این قطر که جزو چیزهائی که رفت این بود . این اداره داشت داشت تا اینکه رفت در هیات وزیران و گفت چند شرط کرد . شرط اول برداشتن من . دوتا شرط دیگر هم بود . هیات وزیران را هم بهش گفتم نخیر آقا . اینجاست که نشان میدهید . وطن پرستی و مقاومت و صمیمیت و عرق ایرانیت یك اشخاصی مثل ساعد . ساعد یك نخست وزیری بود که ظاهرش خیلی ضعیف بود . خود من ازضعفش گله داشتم. اما در این مورد آنچنان ایستاد . سهام السلطان هم وقتی آمد خیلی ایستادگی کرد . اما این جلسه آخر با بیات بود ــ جلسه بیات بود که وقتی آمد گفتش که شرایط اینست گفتم خیلی خوب . . .

روایت کننده ــ آقای ابوالحسن ابتهـــاج

تاریـــخ ــ سی ام نوامبر ۱۹۸۱

محل مصاحبه ــ شهرکان ــ فرانسـه

مصاحبه‌کننده ــ حبیب لاجوردی

نوارشمـــاره ــ ٤

س ــ پس این نامهٔ آقـای میلســپو را کابینه بیات آورد . شرایطی که

ج ــ نه نه این ساعد بود . اینجا من این را دارم . این را بهتان میدهم که پس‌از اینکـــه رفع احتیاجتان شد بمن پس‌بدهید

س ــ چشـــم

ج ــ این یکی ایـن نه نه این متـــن را تغییر دادم . اینهم یك فصل بسیار بسیار . . . مخالفت من با تقی زاده ــ در افتادنـــم با تقی زاده که مجبـــورشـــدم اینهـ را تمام را مکاتباتـم را منتشر بکنـم . همان موقـــع چاپ کردم . ملاحظـــه میکنید این را . راجـع به پشتوانـــه اسکناس . ۱۳۲۸ ــ مرداد یا خرداد است نمیدانم . این چاپـــش . . . بله ۱۳۲۸ . اینهم بهس‌بایه یـك برایتان توضیح بدهـم . اما اینه با میلیسپـــو ملاحظـه بفرمائیـــد نامهٔ انضمـــال من . . . آقای میلیسپو رئیس‌کل دارائـــی . . . . اینها تمام نامه‌هائـــی است که مقدمـــه انضمـــال منست . یك ایرادهای بنی اسرائیلـی یك چیزهای عجیب و غریب که ملاحظه خواهید فرمود . اینـــه ۱۵ مرداد ۱۳۲۳ .

س ــ این میشه همان زمان ساعـــد

ج ــ بله ملاحظه بفرمائید . پس‌از مشورت با جناب آقای وزیر دارائی و طبق قانون مصـــوب ۲۱ آبان ۱۳۲۱ بموجب این حکـم از تاریـــخ اول آبـان ۲۳ یعنی بـه من فرصـــت

داده بود مثلاً از ١٥ مهر تا اول آبان شما را از سمت مدیرکلی بانک ملی ایران برکنار می نمایم. دلایل مبادرت اینجانب به چنین اقدامی بشرح زیر است یك فلان فلان ــ فلان آنوقت من بهش جوابی که دادم این ١٥ مهر بهش ١٦ مهر

س ــ روز بعد

ج ــ روزبعد . یك و دو سه و چهار و پنج و ــ پنج صفحه و نیم بهش جواب دادم که باین دلایل شما اصلاً یك عمل برخلاف قانون کردید . شما کی هستید که رونوشت این نامه را برای اطلاع جناب آقای نخست وزیر تقدیم میشود . رونوشت این نامه برای اطلاع جناب وزیر دارائی فرستاده میشود . که وزیر دارائیش هم فوزین بوده . نسه زرین کفش ــ زرین کفش که توی کتاب خودش آنوقت مینویسه که درست یکماه قبل از این تاریخ ــ درست ــ نامه‌ای مینویسه به وزیر مختار آمریکا که من با وزیر دارائی صحبت کردم در برد اشتن فلانی و او هم موافقت کرده ومن اینکار را خواهم کرد به وزیر مختار ــ به نخست وزیر ایران نمیگه ــ به وزیر مختار آمریکا مینویسه و در کتاب خودش این را چاپ میکنه . این احمق

منهم از آنجا که هیچ خبر ندارم . نامه‌ای رسید به من بعد از مذاکرات پیغامی که سید ضیاء برای من فرستاده . پنجشنبه سید ضیاء بمن میگه که شما را برمیدارم از بانك ملی

س ــ سید ضیاء رابطه‌اش با اینها چی بود؟

ج ــ حمایت ازمیلیسپو شدید . بعد مبارزه با من شروع شد دیگه فحاشی نبود که بمن نکرد

س ــ البته سید ضیاء آنموقع وکیل مجلس بود

ج ــ بله ــ روزنامه‌های متعدد داشت . یکعده طرفدار داشت . بعد یك

س ــ حزب داشت

ج ــ حزب عنصرنات نعید ونم داشت

س ــ اراده ملی

ج ــ بعله ــ اراده ملی و آن چرند یاتی که برد اشته بود نرشته بود توی یك جزوه‌ای چاپ

کرده بود که متعنعنات اسمش را گذاشته بودند که واقعاً نمیدونم آدم خجالت میکشید که یک رجلی یک همچین چیزهائی را وارد اره جزو اصول عقاید سیاسی خودش بکند اره. بهرحال تهدید م کردکه اگر نری بیرونتان میکنم و ٤٨ ساعت بعد کمتر از ٤٨ بعد ناه انفصال من هم رسید به من و جنگ دیگه علنی شد. جون ١٩٤٤ ساعد از من خواست که من بیام به ریاست میسیون Bretton Woods برم به کنفرانس Bretton Woods برای تأسیس بانک و صندوق. ضمناً به من مأموریت دادکه من با وزارت خارجه آمریکا راجع به میلیسپصحبت بکنم. گفتم با کمال میل این کار را میکنم. رسیدم به .. تلگراف کردم به شایسته که من روز دوشنبه حرکت میکنم چهارشنبه میرسم واشنگتن خواهش میکنم شما برای من هتل بگیرید. وارد شدم نیویورک از لاگوارد یا تلفن کردم به واشنگتن. گفتند آقای شایسته نیستند در واشنگتن نیویورک هستند در والدورف گفتم خب برای من کدام هتل گرفتند گفتند هیچی گفتم چطور؟ گفتند نمیدونیم آقای شایسته دستور ندادند. تلفن کردم والدورف پیدا کردم از همان لاگوارد یا. گفتم آقای شایسته برای من هگه .. گفت شما از کجا تلفن میکنید. گفتم از لاگوارد. گفت ممکن نیست. گفتم یعنی چه ممکن نیست. گفت آخه شما روز دوشنبه حرکت کردید چطور ممکنه چهارشنبه رسیده باشید. آخه موقع جنگ بود دیگه ١٩٤٤. گفتم آخه من به شما تلگراف کردم. به شما چه مربوطه که من میتونم. آمدم چطورجا نگرفته اید. گفت حالا تشریف ببرادورید همینجاوالدورف با هم هستیم و باهم میریم. گفت آخه نمیشه همچی چیزی شما. آخه آنروز بنظر آدم معجزه بود و این حرکت منم بوسیله مسافرت من هم تمام هواپیمای نظامی بود دیگه هواپیمای خصوصی وجود نداشت. ازتهران حرکت کردم. فقط یك ورقه دی آی پی بمن دادند نظامیها یعنی در تهران ژنرال کانلی بود که فرمانده قوای پرشن گالف کاهنه. وچون این را هم باید بگویم که تمام حسابهایش را وارکرده بود که در بانك شاهی بست آورد به بانك ملی. وغونا شد بانك از ه‌ای کار بالا گرفت که یکنفر از واشنگتن فرستادند

که بیاید رسیدگی بکند برای اینکه شکایت کردند انگلیسها که ما آلایـــد هستیم و چه و اینها . آمدند و یك ژنرالی آمد منتهی قبل از اینکه بیاید خود اینها بمن گفتنـد یکنفر اداره میاید برای رسیدگی میاید دیدن شما . ظاهراً" برای اینکه یـــك کرنزی ویزیت باشه . اما برای این میاید . آمد و برسید که چطور شد . گفتم که من رئیس بانك ملی وقتی شدم که سنترال بانك است که تمام اسکناسهائی راکـه شما لازم دارید من میدهم ــ مسئولیتش با من هست دیدم که تمام حسابهـــای شما با یك بانك خارجی است . تعجب کردم . برای اینکه وقتیکه شما در انگلیـس کار میکنید آیا ممکنست بروید با یك بانك غیر انگلیسی کار بکنید . در ایران هم کـــه میآئید با بانك ایرانی باید کار بکنید آنهم بانکی که تمام مسئولیت را اداره من تمـــام زحمت را بکشم ــ ریالها را تهیه بکنم ــ مسئولیت داشته باشم آنوقت شما حسابها را بگیرید بگذارید در یك بانك انگلیسی . درسته که آنها آلایه شما هستند امـــا در انگلیس در اینجا ما هم الان آلیه هستیم . گفتم که و به کانلی هم مـــن پیشنهاد کردم که نصف حسابهایتان را بیارید اینجا . اگر رضایتبخش تر از بانـك شاهی نبود برگردانید . آمدند و چند ین ماه با ما کار کردند گفتند بعرانب بهتـره از بانك شاهی . بقیه راهم انتقال دادند . خب حرف حسابی است دیگـــــــه قبول کردند . اما این باعث رنجش آنها شده بود برای اینکه حسابهای مهمـــی بود دیگه . این ژنرال کانلی آنوقت بمن یك چیزی بی آی پی داد و من روانه شدم از تهران با یك هواپیما به آباد ان . آباد ان میبایستی صبر بکنم که یك هواپیما از کراچـــی بیاید . اتفاقاً" یکساعت بیشتر تو آن جهنم ماه جون آخرهای می بود . جهنم بود آباد ان هم که هیچ وسایل رابطه‌ای اینها نبود . یك هواپیمای نظامی رسید از ــ کراچی و سوار شدم به قاهره . قاهره حالا باید صبر بکنیم که این هواپیما ما را ور داره ببره به کازابلانکا . دلیگاسیون مصری هم که میرفتند به آنها

Bretton Woods

هم سوار شدند و ولیگاسیون یونان هم آنجا بودند سوار شدند و هواپیما هم هواپیمائیست که نظامی مال پاراشوتیست ها باکت سیت فقط دارد. دیوارهاش هیچکدام اصلاً پارچه ندارد هیچ لاینینگ ندارد. شما به فلز پشت کرسی گفش هم آلومینیوم و پنود اشتند چند تا پتو میاند اختیم زیر چند تا پتو رو همانجا می‌خوابیدیم. بقول سکرتر این ولیگاسیون بحری که یک انگلیسی بود گفت دفعه اولی است که I am sleeping with the governor. بغل هم همینطور خوابیدیم و رسیدیم به کازابلانکا. کازابلانکا حالا باید یک هواپیما پیدا بکنیم ما را ببرد نیویورک. نمیدونید چه خبره. برای اینکه قبل از پیاده شدن اروپاست و تمام هاش هاش این تهیه‌ای که میکنند نظامیها ــ کسی اصلا حوصله ندارد با یک سی ویلیان بکند ــ اصلا سی ویلیان داخل آدم نیست. ما وسط این اوضاع گرفتار شدیم وحالا من خودم را باید برسانم آنجا. دیگه آنچه که میسر بود دوندگی و داد و فریاد و اینها یک هواپیماهم بما دادند که از کازابلانکا رفتیم به آرزو از آنجا به نیو فاند لند ــ نیو فاند لند موتور هواپیما خراب شد نمیدونم چهارساعت تأخیر داشتیم بعد نیویورک رسیدیم درست روز چهارشنبه که من تلفن کردم که شایسته گفت غیرممکن است شما اینجا باشید. بالاخره رفتیم آنجا شب شایسته در والدورف وبعد باتفاق باقطار رفتیم به واشنگتن و به شایسته گفتم. من حامل یک نامه بودم برای روزولت قبل از رفتن من به Bretton Woods علاء که وزیر دربار بود تلفن کرد که شاه یک نامه‌ای مینویسه به روزولت در جواب نامه‌ای که روزولت نوشته به شاه و این را شما باید ببرید بدهید. گفتم آقای علاء من رئیس بانک ملی ام دارم میروم برای کنفرانس Bretton Woods من آخه برم پیش رئیس جمهور بچه عنوان مناسب نیست. گفت ما مطالعه کردیم بسیار هم مناسب است. گفتم بسیار خوب. نامه را آوردند دادند بمن. من هم رسیدم و به شایسته گفتم من حامل یک همچین نامه‌ای هستم و ضمناً مأموریت هم دارم که راجع به میلیسپو

صحبت بکنم با وزارت خارجه . ترتیبش را بدهید ــ ترتیب مذاکره را بدهید قرارداد و مال ناه را هم قرارشد که من بروم به Bretton Woods و هروقت که وقت تعیین کردند بیام به (؟) . سال کمپین انتخابات روزولت است. علاوه بر تمام گرفتاریهای جنگش باید انتخابات را هم ببره . یکی از دوستانش هم که سفیر ترکیه بود او هم خواسته بود برای این کمپین یکمه برایش . اسمش را الان فراموش کردم . توی وزارت خارجه دیدم که وقتی گله کردم . موضوعی هم که من میخواستم به روزولت صحبت بکنم . همان که روزولت آمده بود تهران و از شاه دیدن نکرده بود . درصورتیکه سفیر رفته بود به دیدن شاه . این ناه را نوشته بود برای استمالت . شاه هم یك همچین ناه ای نوشته بود . اما من این خودم ابتکار خودم بود که در این زمینه صحبت بکنم . رفتم به وزارت خارجه هم گفتیم . حالا رفتیم به وزارت خارجه اول برای مذاکره راجع به میلیسپو . والاس مری معاون وزارت خارجه بود که

س ــ سفیر ایران هم بود

ج ــ آسیستان سکرتری که بعد سفیر ایران شد . قبل از آن هم در ایران بود . بیست و چند سال قبل از این عضو سفارت بود . من تا آن دقیقه هم نمیدانستم که میلیسپو را این معرفی کرده بود در سفر اول نمیدانستم . آنهائی که بخاطر دارم والاس مری بود جرج آلن بود ــ الینگ ورد یکی هم دیگه که در تهران هم بوده اسمش را الان یادم نیست زارکس که نبوده

س ــ

ج ــ نه نه ــ اینها بودند یا شایسته . نشستیم و من گفتم که آمده‌ام برای اینکه راجع به میلیسپو صحبت بکنم والاس مری بدون مقدمه گفتش که اگر شما تصمیم گرفتید که مستشار شوروی بیاورید ــ بیاورید اما بدونید که این تأثیر خواهد کرد در روابط ایران و آمریکا گفتم که مستر مری من شنیده بودم که وزارت خارجه استیت دپارتمان راجع به ایران اطلاعات کافی ندارد اما باور نمیکردم تا این اندازه پرت است از موضوع . گفتم

من دیروز از تهران آمده‌ام. دفعه اولی است که من می‌شنوم که ما میخواهیم مستشارشوروی بیاریم بجای میلیسپو. گفتم اولاً اگر بخواهیم بیاریم از شما اجازه نمی‌گیریم آقای ـــری ما اگر صلاح مملکتمان بدانیم که بیاریم مستشار شوروی میاریم از شما هم اجازه نمیگیریـــم اما این حرفی که میزنید دفعه اولی است که من شنیده‌ام. اینطوره وزارت خارجه اطلاعاتش اینه ؟ گفتم این تأسف‌آور است . خب یکخورده در این زمینه صحبت کرد م شایســـته گفت آقا ابتهاج . . . گفتم آقای شایسته شما امروز گوش‌خواهید کرد . گفتم خواهش‌میکنم ساکت باشید . امروز من حرف می‌زنم . دیگه حرف نزد تا آخر. شایسته بسیار مرد خوبی است‌خیلی خوشش‌آمد ازش اما او ترسید که کار پاره بشه چون حالا برای ملاقات کلنل هال هم اونهم باید برایتان بگویم که اونهم ترتیب ملاقاتش‌را چطور شد دادیم بعد ازکنفرانس Bretton Woods . گفتم که میلیسپو آمد من میلیسپو را نمی‌شناختم. شنیده بـــودم آدمی است که یك خدماتی کرده در سفر اول . نمید انستم که این چه کرده . آمد شانـــزده ماه من آنچه که خواست من بهش کمك کرد م . این آدم باند ازه‌ای نالایق بود که اصـــلاً نمید ونست که این کسری ند اره . چون یکروزی من پیشش‌بود م آن لوکانت هم بـــود .

(؟) بعن گفتش آقای ابتهاج من باز هم پول میخواهیم. گفتم عجـــب تو پول برای چی میخواهی؟ گفت لازم د اریم . گفتم شما اضافه د ارید . گفت کی گفـــت؟ گفتم روی گزارش‌شما . آخرین گزارش شما اینست که شما د رحدود ۵۰ میلیون تومـــان اضافه د ارید . این تمام این گزارشاش روی میزش‌بود . آخری را برد اشت‌و تکـــاه کرد و دید که آره (؟) روکرد به لوکانت گفتش‌که I meant to tell you there is a slight mistake . من اگر بود م این را بعن گفته اصلیت میستیك این‌مرد یکه را با اردنگی بیرون میکرد م . گفت وی هو تو تاك ابات‌دت همین . در گزارش‌بعد بیـــش آنوقت مینویسه بواسطه درنتیجه اصلیت میستیك ما اضافه ند اشتیم کسر د اشتیم تفاوت این کسر ۱۵۰ میلیون تومان که بود چه یکسال ایران. گفتم اینه این آدم. این لیاقت این

ها را ند ارد . این آد م آنوقت میخواهد این مملکت را اصلا ح بکند . این آد م وقتی من میروم بهش میگم که آقا این کارهای انحصار و این کارهای اقتصاد و اینها را بگذ ارید کنار . شما تمام هم خودتان را مصروف بکنید . سیستم مالیاتی ایران و سیستم حسابد اری ایران را د رست بکنید شما یك خد مت بزرگی کرد ید . عوض اینکه این آد م حرف مرا گوش بکنه شروع میکنه به آنتریك کرد ن ــ شروع میکنه برعلیه من نامه پرانی کردن . این هرکس که توی میسیونش آد م لایقی بود یك حرف که بهش زد بیرونش کرد . گفتم این آد م د یوانه است . من که نمید انستم . گفتم د یوانه است این بد رد ما نمی‌خورد . شما از این آد م آنوقت میخواهید حمایت بکنید . این مذ اکره ما خیلی خیلی طول کشید . بیش از یکساعت و نیم طول کشید . د ر آخر مذ اکره گفتش که ــ همان والاس مری که شروع کرده بود که شما اگر این کار را بکنید که شوروی ها را بیاورید تأثیر خواهد گذ اشت د ر روابط گفتش که این مستخد م شماست هروقت خواستید بیرونش بکنید کوچکترین تأثیری نخواهد گذ اشت د ر روابط ما ، آقا ما خوشحال برگشتیم با آقای شایسته . شایسته مرا د عوت کرده بود به نهار . اون ژنرال چیز را هم د عوت کرده بود که د وست شخصی روزولت بود که خون پروژ د اشت ــ رد اینه یعنی د اشت ــ این معروف بود

س — (؟)

ج — نه نه ــ این یك کتابی هم نوشته راجع به چین . این آد م خیلی برجسته‌ای بود . یك آد م خیلی فرانکس بود . آنهم سر نهار بود . بعد نه این با مذ اکره با کنسل هاس بود که (؟) مذ اکره با کنسل هاکرده بود . آنروز آمد یم نهار پیشش . اما قبل از نهار من گفتم این تلگراف میخواهم بفرستم . تلگراف رمز کرد م و کسی هم که بعد سفیر شد اون نایب بود اون آورد و رمز کرد به سفارت که مذ اکرات ــ خلاصه مذ اکرات ــ اول اینطور گفتند من اینطور جواب د اد م و بعد آخرش هم گفت که بیرون بکنید . رفتم به Bretton Woods ضمناً هم بهشان گفتم که من حامل یك نامه‌ای هستم . گفتند میدونید رئیس جمهور چقد ر گرفتاره . گفتم میدونم . من د ر آنجا د ر اختیار رئیس جمهور خواهم بود . هروقت

بخواهید من میایم . رفتم Bretton Woods . هرکسب د وشب فاصله شایسته به من تلفن میکرد از واشنگتن و میگفت جریان وقایع این چیزها را گفتش که یك بلاك اوتـــی هست راجع به روزولت که معلوم نیست کجا هستش . معلوم میشه رفته بود برای ملاقات با ملك کارتی ــ برای ملاقات (؟) و نبود و منهم بیخودی رنجید م که چرا وقت تعیین نکرد م . منهم عجول بود م که یعنی چه ــ من حامل یك نامه‌ای هستم بمن چـرا وقت تعیین نمیکنند خب این آدم یا آنهمه کرفتاری که د اره حق د اشت د یگه . بعـد د ر آنجا من د ر اسـتیرینك کامیتی بود م ــ عضو اسـتیرینك کامیتی بود م ــ رئیس استیبرینك کامیتی هم ویلسـون که بعد ها رئیس سوپریم کرت شد وزیر د اراثـی هم شد . آنوقت معاون مورگان تاد بود که مورگان تـــاد رئیس د نی کاسیون آمریکـــا بود . آنجا د ر استیبرینك کامیتی با این ویلسون تماس پید اکرد م و راجع به کـــوتای ایران مـرا خواست و کفت ما برای این اینفلـ رکوتا تعیین کرد یم . گفتم . . .

س ــ کوتا برای چـــی ؟

ج ــ سهمیه‌ای بود د ر صند وق بین المللی . گفتم من اعتراض د ارم . شروع کرد به مذاکـــره کرد ن که مرا متقاعد میکنه . گفتم نه نه نه . اعتراض د ارم و میروم به ایران د ولتـــم میگم که اصلاً ما بهتره عضو صند وق نشیم . این که د لیل نشد . آن رفتار رئیس جمهورتان آنطور که میآد آنجا به شاه نمیره اهانت میکنه . نه فقط به شاه به ملت ایران که منهـــم جزوش هستم . میآید توی خانه ما به صاحبخانه نمیریدیك سلامی بکنید آن مرد یکـــه آدمکش تروریست کمونیست میآید میره آنجا و میگه هروقت که بخواهید مرا من د ر اختیار شما هستم . هیچ چیز بمن نگفت . روزی که جلسه آخر چیز میکرد ند یك نطـــــق خیلی مؤثری کرد که الان که ــ میدونید روسها هم شرکت کرد ند د رضمن شوروی هـــم شرکت کرد . رئیس جمهورشان هم یك بانکیـــه من اطمینان د اشتم این موضوع روسهـــا را به تمام آمریکائیها میگفتم

س ــ که اطمینان د اشتید

ج ــ که اینها عضو نخواهند شد . عضویت صند وق باید تمام اسرارشان را بگویند . ذخائرشان

موجودی طلایشان ــ موجودیهای ارزشان ــ به هکارپهایشان نمیدونم مطالباتشان ــ مقرراتشان . گفتم غیر ممکنه همچین کارهائی را بکنند . اما خیلی از آمریکا باور کرده بودند که اینها این کار را میکنند اضاء هم کردند . چون نوشته بود اضاء کردنـــد یك مدتی معطل کردند اضاء کردند بعد دیگه وارد نشدند . من در آن جلسه‌ای که ویلسون یك نطق خیلی مؤثری کرد که همه نعنی میکنم خواهش میکنـــم برای خاطر همکاری که الان موقع حساس جنگه چه وجه و فلان اگر هم راضی نیستند اعتراضی نکنید . برای من خیلی مشکل بود معذالك من اولین کسی بودم که اجازه خواستم و گفتم که من به این اعتراض دارم . دومی بعد از من مندس فرانـــس بود بلند شد که من نسبت بـــــه مندس فرانس خیلی عقیده پیدا کردم آنجا که دیدم . وزیر دارائی و اقتصاد دولـــت بود که از الجزیره میآمد . خب آنوقت فرانسه در الجزیره بود . اون پا شد گفتش که خـب الان فرانسه ای وجود نداره . فرانسه‌ای که افتاده شکست خورده، اما این طرز رفتـــار خوب نیست ــ شایسته نیست . واقعاً شایسته نبـود . اصلاً فرانسه را داخـــل آدم نمیدونست . همش اهمیت هند همش صحبت هند بود . اهمیتی که هند داشـــت در Bretton Woods که اصلاً به فرانسه ندادند هیچ . اون بدبخت بیچاره اون خیلـی خوشش آمده بود . آن که الان یك آدمی است که افتاده اینجور با کمال قدرت اینطـور دفاع کرد . رفتم برگشتم پاریس و تهران به سفیر فرانسه لافـــون باهم دوست بودیم گفتم یك فرانسوی دیدم که میتوانید به وجودش افتخار بکنید . گفت کی ؟ گفتم مندس فرانس گفت مندس فرانســس کیه؟ اصلاً مندس فرانـس را هیچکس نمی‌شناخت . جـــوان بود تازه بود و در آنجا هم بود و یکی از واقعاً شخصیت های برجسته فرانسه است و بسیار متأسفم که وقتی که دوگل رئیس جمهور شد اینها با همدیگر نتوانستند همکاری بکننـــد اختلاف داشتند . و این را هم به بـوم کارتـــز گفتم که ــ گاورنر بانك فرانسه بود مرا دعوت کرد در ۱۹۵۸ مراولـــت فرانسه دعوت کرد که من نشون بدهند . من وقتی که سفیر بودم پاریس مرا چیزی ــ مصدق نبود برای اینکه مصدق بیچاره آنشب این کار را نکرده بود

همان کاظمی این کار را کرد . کاظمی وزیر خارجه بود

س— زمان مصدق

ج — زمان مصدق ــ برای خودش اگرمان خواست که از کریاسه بمن گفتند که د فعه اولی است یك وزیر خارجه از پشت میز وزارت برای خودش اگرمان میخواهد . بمن گفتند که شما مرخصی میرید . برای اینکه یك واقعه‌ای ــ حادثه‌ای پیش آمده بود د ر سفارت پاریس . یك عده‌ای ایرانیها توده‌ای بودند یك عده ضد توده‌ای . و د ائما" هم با هم جنگ و مرافعه د اشتند . شب عید نوروز هم بنا بود که یکجائی را اجاره کرده بودند ایرانیها برای جشن نوروز . رئیس پلیس پاریس برای من پیغام د اد که این جلسه اگر تشکیل بشه اینده فعه خونریزی خواهه شد برای اینکه یکعده چاقوکش د ارند چاقوکش و چاقو میزنند . گفتم چه بکنیم . گفت بعقیده من باید اجازه نباید د اد . منهم تمام همکارانم را د عوت کرد م و مشورت کرد م که چی بکنیم . اگر نکنیم این حرفی که این میگه و یك قتلی هم واقع بشه مسئولیت د اریم . آنها میگویند که ما بشما گفتیم . اگر هم بکنیم خب بد است . چاره‌ای ند اشتیم . یکصب هم مانده به آن جشن . گفتیم خیلی خب بکنید . هرطور میخواهید بکنید . آنهم یك پلیسی گذ اشته بود و اینها و جلسه منحرف نخواهد شد و روزیکه جشن نوروز د اشتم د ر سفارت آمد ند پیك عده‌ای منجمله رئیسشان هم آقای د کتر بهار ــ پسر ملك الشعرای بهار

س— مهدی بهار

ج — که بعد شنیدم که یك زن متمولی گرفته بود د رتهران و خیلی هم کار و بارش خوب بود . این رفت بالای منبر لی و شروع کرد به لاف زدن و بد گفتن به من . آمدن از طرف پیغمبر پرسیدند که اجازه میدهید اینها بگویم ؟ گفتم نه . من یك خونسردی نشان د ادم که د رعمرم همچین چیزی ند یدم از خودم . گفتم نه بگذ ارید حرفشان را بزنند . این مجلس رسیدگی به اتهامات تبه کاران شد به یك میتینگ سیاسی . شروع کرد ند به بد گفتن به من . که این از عمال خارجی است . اجنبی پرست آدم . همان حرفی که همیشه میزد ند راجع بمن . که چرا جلسه‌شان را بهم زد یم . ملاحظه میکنید و بعد آنوقت من هم تلگراف کرد م جریان را گفتم . بمن جواب د اد ند که شما مرخصی برید اینوقع . من جواب د اد م که من مرخصی

نمی‌خواهم . اگر شما میخواهید مرا احضار بکنید بمن بگید چرا مخفی میکنید . جواب دادند بهیچ وجه همچین چیزی نیست همانطوریکه شما گفتید از خدمات شما — خدمات شما همیشه مورد — چندین دفعه نوشته‌اند از طرف نمیدونم دولت که شما خدمات شما و خودشان هم یك چیزی کردند روی یك اساسی ورد اشتند طبقه بندی کردند . فعالیت سفارتخانه‌ها را و مسلماً پاریس را در درجه اول گذاشتند . از این وزارتخارجه پرسیدم که روی چیه گفتند روی تعدادیکاتور — ناههای صادره — گفتم واخ واخ واخ معلوم میشه ما ناههائی که ما صادر کردیم از تمام سفارتخانه ها بیشتر بوده . روی این مارا فعالترین سفارتخانه دانسته و چندین بار تلفن کرده که آقای نخست وزیر چقدر از خدمات شما قدردانی میکنند چه و فلان و اینها

س— یعنی دکتر هدایت

ج — دکتر هدایت — بعد من گفتم که حالا که همچین است به وزارتخانه مراجعه کردم که من خدا حافظی نمیتوانم بکنم برای اینکه مرا احضار کرده نکردند . از وزارتخارجه بمن گفتند معذرتمانه که دکتر برای خودش اگرمیخواسته وزیر خارجه . خب من بدون خدا حافظی پا شدم رفتم . رفتم سوئیس . آنجا که بودم تلگراف رسید از زکی صدر . هیری عضو صنودق — دایرکتر صندوق . که شما را بعنوان ادوایزر پیشنهاد میکنیم

س— این درچه سالی است؟

ج — ۱۹۵۲ — من تلگراف کردم به علاء —دلاء وزیردربار که آقا بمن تکلیف میکنند که من برم من نمیخواهم برم خارج . من دلم میخواهد برگردم ایران کار بکنم. چه بکنم بیایم به ایران برای اینکه من بدون حقوق نمیتوانم زندگی بکنم. جواب ندادند . تلگراف رسید از زکی صدر که چطور شد جواب ندادید جواب بدهید . تلگراف دوم زدم به علاء آخه جواب بدهید جواب ندادند . قبول کرد چه (؟) . واشنگتن ناههای رسید ازعلاء که اینهمه توی پرونده‌های شخصی من بود . نوشته بود که چندین بار من صحبت کردم و آقای دکتر هدایت جوابی ندادند اما خوب کاری کردید شما قبول کردید . یکسال بودم قرارداد من تجدید نشد . سال دوم کودتای ضد هدایت شد . من به صندوق گفتم که من دیگه تجدید نمیکنم

اصرار اصرار که چرا تجدید نمیکنید گفتم اینها بروید ایران ببینید اوضاعش چه جوره یك میسیونی برید به‌ایران ریاست یك میسیونی‌گفتم من چهارسال در ایران نبودم ــ در این چهار سال دیگه عوض‌نشده من میدونم . من جایم آنجاست کارم باید آنجا باشـــــه و رفتم که روزی که قبل‌ازاینکه بروم استیت‌دپیارتمان هم بمن تلفن کرده که رئیس‌سازمـان برنامه آقای . . . قبل‌از

س ــ آقای هدایت ــ آقای نصرو بعدش

ج ــ نه نه نه ــ مستقیماً" . . که سکته کرد . آقای . . جزو وزارتخارجه بود . اون شوهر خانمی که دخترش الان زن هوشنك انصاری است

س ــ آهان آقای پناهی

ج ــ آقای پناهی ــ آقای پناهی سکته کرد آنجوقت . وارد شدم و سه روز بعد شاه مرا خواست و

س ــ این کابینه کی بود ؟

ج ــ کابینه زاهدی ــ بعد مـرا خواست . این را در موقع‌خودش خواهم گفت دیگه ــ در موقع سازمـــان برنامه . اما اینجا این مطلب از چه جهت این را ذکـــــر کردم از فرانسه تشریف‌برد ید به صندوق بین‌الملل و بعد که

ج ــ بله از آنجا وقتیکه هدی ــ در صندوق که بودم یك نظرهائی دادم راجع‌به اخبـارخودم کمکی به کشورهای درحال رشد . بهیچ وجه من الوجوه محیط‌آماده نبود برای این بهیچ وجه . خلاصه نظریات من این بود که این کارغلط است که دستگاههـای مختلـــف به کشورهای درحال رشد کمك بکنند . یکی ایـده باشه یکی (؟) بانك باشـــــه ــ یکی آی ام اف‌باشه یکی‌ورلد بانك باشه . آنوقت بعد دولتهای دیگه . گفتم نظر مـــن اینه که کشورهای درحال رشد باید بهشان کمك بشه اما یك شرطی داره . این خلاصـــه آن چیزی است که نطقی است که در سانفرانسیسکو هم کردم که این کمك یك دولت به یـــك دولت دیگری یك خساری داره ــ یك معایبی داره . که این را باید رفع‌کرد و آنجا گفتم

نتیجه آن این خواهد شد که ملت ایران تمام بدبختیهای خودشان را از دولت آمریکا خواهند دانست . برای اینکه این دولتهائی که آمریکا ازشان حمایت میکند در بیشتر موارد دولتهای فاسد و نالایق یا هم فاسد هم نالایق و اینها را بطور مثال اسم بردم. گفتم ایرانیها یکوقتی عاشق آمریکائیها بودند . شوستر آمده بود به ایران یك قهرمانی شده بود . یکشاهی کمك مالی از آمریکا توقع نداشتند آمریکا هم نداده بود . اما تمام ایرانیها فریفته آمریکائیها بودند . الان در ١٩٦٢ بود این سخنرانی ، گفتم تاامروز بیش از یك میلیارد کمك دادند دولت آمریکا به ایران . نتیجه‌اش چی است . نتیجه‌اش اینست بیشترین ایرانیها معتقدند که تمام بدبختیهای ایران از جانب آمریکائیهاست و یك عده یگری متضرر شدند نفرت دارند از آمریکائیها برای این نتیجه کمك یك دولت به دولت . یك دولتی وقتی میخواهد به یك دولت دیگر کمك بکند از مجرای دولتی وارد میشه . این تقویت میکند اشخاصی را که مورد نفرت مردم هستند . نتیجه‌اش این میشه که مردم ایران تمام بدبختیهای خودشان را از امپریالیسم آمریکا خواهند دانست و این قضیه درمورد خمینی پیش‌آمد . در ١٩٧٨ و ١٩٦٢ . همین باعث شد که مرا زندانی کردند .

س— بعد از این بود که . .

ج — من میه انستم ــ میه انستم، در سانفرانسیسکو از من آمدند پرسیدند که اجازه میدهید اینها منتشر بکنیم گفتم من برای این کردم که منتشر بشه نه اینکه بایگانی بشه منتشر بکنید . از سانفرانسیسکو آمدم سر راهم وین جلسه سالیانه بانك جهانی بود . در آنجا شرکت کردم

س— درچه سمتی بود بدحالا که میرفتید ؟

ج — رئیس‌بانك ایرانیان

س— آهان سال ١٩٦٢

ج — بله بله ــ مرا همیشه دعوت میکردند مرتب که در جلسه چیز بعنوان گست بودم

در آنجا ایرانی‌هائیکه از تهران آمده بودند برخورد کردم تلگ و توک گفتند که در تهران ایسن نطق شما عکس‌العمل شدید بخشید و خلاصه اینکه شما را توقیف خواهند کرد . وارد شدم در فرودگاه زنم در فرودگاه بود و گفتش که اینجا همه انتظار دارند که ترا توقیف بکنند .

س— این وزارت — نخست‌وزیری کی بود ؟

ج — نخست‌وزیری علی امینی و بفاصله چند روز مرا خواستند در دیوان کیفر و بعنوان — یك روز پنجشنبه‌ای یك احضاریه آمد که بیائید به دیوان‌کیفر . برای چی بیائید که ذکر نشده بود . خب من فهمیدم برای چیه . در ظرف پنج روز . من روز پنجشنبه رسیدم شنبه صبح رفتم . منتهی گفتم که برای من رختخواب و اینها حاضر باشه . رفتم و این آقای نصیری — عبدالله نصیری که پسرعموی تیمسار نصیری بود — شروع کرد به سئوال کردن راجع به قرارداد لیلیتنال

س— برای سد خوزستان

ج — سد خوزستان و نیشکر و تمام کارهائی که در برنامه خوزستان و من همینطور می‌نوشتم بعد پاکنویس میکردم . یك نسخه خودم نگه میداشتم به او میدادم . بعد از ۵ ساعت بازجوئی قرار داد که چون وقت دیگه گذشته و برای مذاکرات — برای تحقیب داده این تحقیقات من بروم به زندان موقت . بردند مرا زندان گهشت ماه طول کشید . و تنها چیزی که مرا نجات داد مکاتباتی است که من با دوستانم میکردم . اینها خیال میکنند که دولتها چیز کردند . تمام دوستانم . من شروع کردم به مکاتبه کردن . من تا ده روز اجازه ملاقات ندادند . یك شرحی نوشتم بعد از ده روز نوشتم به دادستان دیوان کیفر که من کسی هستم که یك بانك‌را نجات دادم . دولت ایران بکرات گفته است برای جلب سرمایه‌های خارجی هرکس‌باید فعالیت بکنه من این کار را کردم . یك بانکی هم درست کردم . این بانك یك بانك کوچکی است اما یك اعتباری داره — یك اعتباراتی هم جلب کردم . مرا انداختید اینجا و اجازه ملاقات با کسی هم نمیدهید . من بوسیله این نامه بهتان اخطار میکنم که اگر خسارتی به بانك وارد شده شماها را مسئول خواهم دانست و تعقیبتان خواهم کرد . فورا" جواب دادند که من حق دارم ملاقات بکنم یا زنم یا بچه‌ها

د ونفر از بانك و وكلا ـ وكيل د اشته باشم . هيچكسی را اجازه نميد اد ند . اين بود كه د ونفر وكيل د اوطلب هم شد ند . يكی احمد شريعت زاده يكی هم د كتر محمد شاهكار د اوطلب شد ند كه مجانی از من وكالت بگيرند . برادرمن هم اجازه د اشت بيايد . برادر بزرگ من غلامحسين ابتهاج كه مرحوم شد باين وسيله من اجازه ملاقات د اشتم با اين اشخاص و اين بمن فرصت د اد كه من مكاتيه بكنم با د نيا . و نوشتم تمام د وستان و آشنايان تمام نوشتم . كه اين نتيجه حمايت شما از حكومتی كه بزور حكومت پليسی د ر ايران حكومت ميكند و بعنوان مبارزه با فساد مرا گرفته . برای يك كاری كه يكی از بزرگترين خد ماتی است كه به مملكتم كرد م و خود شان مباهات ميكنند به كارهائی كه من كرد م . تمام اينها را رونوشت و اين چيزها را د اشتم نوشتم بهمه نوشتم . هركسی را كه می‌شناختم نوشتم . نامه‌هائی رسيد . نامه‌هائی كه واقعاً" مرا تكان د اد . يكی از هنری لوس بود . اين را نماينده چيزش آورد . اسمش چی بود ؟

س ـ رائين

ج ـ رائين . د ر فرودگاه هنری لوس از كجا ميرفت اين را د اد بپرسش كه بمن برسانه . اين نامه كه وقتی خواند م بی‌اختيار اشك از چشمهام ـ كريه كرد م . به حدی مؤثر بود ميد ونيد هنری لوس يك آد م خيلی خيلی خود پسند ی بود . يك آد می بود اعتنا به ظك ند اشت . به ظك آهان . ما با هم يگر آشنا شد يم د ر ١٩٤٩ . يكی از د وستان مشترك ما من د ر ٤٩ ميرفتم به كنفرانس آبی . ام . اف ورلد بانك واشنگتن . به من تلگراف كرد كه شما با هنری لوس ملاقات بكنيد ولی خواهش ميكنم تند ی نكنيد . برای اينكه همان علاقه‌ای كه شما به بانك ملی د ارين او نسبت به تايم لايف خود ش د اره كريشن خود ش . من تماس گرفتم و رفتم د روالد ورف تاورآپارتمانش و با هاش صحبت كرد م و بهش گفتم شما چرا اينقد ر به ايران بد ميگوئيد ؟ روی پيانو توی آپارتمانش د وتا عكس بود . يكی چرچيل يكی زن چانگا يشك گفتم اين د وتا آخه به ايران چرا بد ميگوئيد . يك مملكت فقير و بد بخت و بيچاره‌ای است . يك برنامه

هفت ساله‌ای د رست کرده با د رآمد مطوک خود ش میخواهد یك کارهائی بکند . برای نفع ملتش . چون این مملکت که نباید بد بگیدکه . خیلی بهش اثر کرد . گفتش که یك ناهار بیائید با تمام روسای تایم ــ لایف و تمام این (؟) قرارگذ اشتیم و رفتم واشنگتن و برگشتم مهمانش شد م . آنوقت هم بیوست د اشتم شد ید ــ شد ید ا ذ یتم میکرد ــ شد ید . این نهارخیلی مؤثر بود . فوق العاده ــ تمام این روســا شش‌هفت نفر بود ند از اینها همه سئوالهــا را کرد ند . از آنروز با هنری لــوس د وست شد م و از آنروز لحن تایم نسبت به ایران عوض شــد . گفتم من یکشاهی نمیایم گد ائی بکنم از آمریکا ــ د اریم با پول خود مان میخواهیم یك کارهائــی بکنیم و شما باید تشویق بکنید این مملکت را ــ باید طرفد اری بکنید از این مملکت . لحنــش یکلی عوض شد . دیگه از د وستان من شد . د ر کنفرانس سانفرانسیسکو اینکه باسم اینترنشنــال ایند استریال کنفرانس مشهور شده د ر ۱۹۵۷ شروع شد . اولین کنفرانس کو اسپانسر کرد تایم لایف هنری لوس چیرمانش بود . جیم بلاك هم آنجا بود . جیم بلاك بمن گفتش که شمــا اینجــا گلف کی بازی میکنید . گفتم گلف بازی نمیکنم اینجا برای گلــف اصلا" هیچی ند ارم . گفــت آد م بیاید به سانفرانسیسکو و نــره گلف بیچ اینجا بازی بکنه نمیشه همچین چیزی . برد اشت پسرش رفت (؟) بازی میکرد گوشی را برد اشت گفت ستراینهاج راشما باید ببریــد و فلان . آنهم آمد که کــی بریم و اینهام هیچ روزی را نگذ اشتند روز آخــر ــ روز آخری که یك نهاری هست . رفتیم وقتی برگشتم همه آمد ند ایرانیها ــ غیرایرانیهــا آقا شما کجا بود ید ؟ چطور شــد امروز نبود ید ؟ گفتم من رفته بود م . چه خبر شــده ؟ نطق هنری لوس گفتند پنج د قیقه از شما صحبت کرد . بد ست آورد م این نطق را . د ید م واقعــا" د رینج مورد اسم مرا برده که اینطورکــه اینجاچ گفت . اینطور اینطــور . خیلی خیلــی با محبت خیلــی اثــرکرده بود . این ۵۷ بود . د ومین کنفرانسش ۶۱ بــود که د یگــه آنوقت من کاره‌ای نبود م اما د عوتــم کرد ند رفتم . این نطــق را آنجا کرد م که این خلاصه‌اش هست . خلاصه‌اش این بود که هنوز هم اعتقاد د ارم که اگر این سیاست کمك د ولت آمریکــا تغییر کرده بود و این کاری راکرده بود ند که من پیشنهاد کرد م . یعنی این را بین الطلیــش میکرد ند . وقتی اینکه هستی که من بین الطلــی میگفتم ــ میگفتند از من می پرسید نــه رفتیم توی تلویزیون با اد وارد کایسرز و پال هافمن و د و نفر د یگه ــ خیلی اثرکرد این چیز . گفتند آخه شما چه پیشنهاد میکنید ؟

مثل یو . ان بشه ؟ گفتم نه . یو . ان بعقیده من یك (؟) که
بد رد هیچ چی نمیخوره ــ هیچ چی . اما یك مؤسسه باشه مثل بانك جهانی یك آدمی
مثل جین بلاك در رأسش باشه که تحت نفوذ احدی نباشه . جین بلاك وقتی رئیس بود
دولت آمریکا بخودش اجازه نمیداد که مداخله بکنه . اینهم موردش را بعد میگم مثالش
را میگم که چه جور این اجازه نمیداد مداخله بکنند . گفتم پانزده نفر مثل جین بلاك در
دنیا پیدا نمیشه . این یکی از اینها بیارید رئیس این مؤسسه بکنید . تمام کشورهائی
که کمك میکنند پولشان را بدهند به این مؤسسه ــ این مؤسسه کمك بکنه به کشورهائی
که مایل هستند کمك دریافت بکنند بشرط اینکه اول کاری که میکنند کشورهائی که کمك
میخواهند برنامه داشته باشند . بگویند ما این پول را میخواهیم برای این مصرف . این
پول را اگر باین مصرف برسانیم عواقبش این خواهد بود از لحاظ اقتصاد . این مؤسسه
رسیدگی بکنه . ببینه اگر این حسابها درست هست این پول را بده ــ بدست آنها
نده . برای این منظور بده خودش هم حق نظارت داشته باشه که این پول باین مصرف
برسه . این آمریکائیها راوقتی این رامی‌شنیدند پیش‌خودشان فکرمیکردند که چی ماپولمان
را بدهیم روش این لی بل آمریکا را ندا شته باشه . اون دستی که میدهند بهمد یگه دست
پرچم ایران و پرچم آمریکا را ندا شته باشه . گفتم نه ندا شته باشه . اما اگر یکی دوسال
زودتر از یکی دوسال تمام دنیا خواهد فهمید که قسمت عده این کمك را آمریکا میکنه و دعا
خواهند کرد بوجود آمریکا ــ داره یك کاری میکنه . نتیجه این سیاست چی خواهد بود
نتیجه این خواهد بود که اول ملاحظات نظامی از بین میره . شما این کمکی که میکنید پولیتیکال
استرینگ ومیلیتاری استرینگ نداره دیگه نمیتونید بگید این کار را میکنید بشرط اینکه
شما بیایید با ما الیانس بشوید ــ بشرطی که از ما اسلحه بخرید . شرط نداره اما این
آدم وقتی که احساس کرد مردم وقتی احساس کردند روز بروز زندگیشان سال به سال داره
بهتر میشه از تصدق سر یك مؤسسه‌ای که قسمت عده پولش را آمریکا میده این به مرور
زمان جواب بلشویسم را خواهد داد . کمونیست چی میتونه بکنه . شوروی چه میتونه
بکنه . شوروی میگه که من وارد نمیشم . وارد نشو . میگیم اگر میخواهی وارد بشی بسم‌الله

وارد بشید . سهمتان را بد هید د رهیئت مد یران هم نماینده د اشته باشید . میگه نه نمیخواهم . میگیم خیلی‌خب . شوروی چه میتوند بده د ر مقابل این که یك کشـــــور د رحال رشد آن را ترجیح‌بده . هرکاری که بخواهد شوروی بکنه این مرد م میه ونفـــــد که این یك منظور نظامی د اره ــ یك منظور سیاسی د اره اون یکی ند اره ــ این یکـــی هیچ شرطی ند اره . بتد ریج نفوذ شوروی د ر تمام این کشورها از بین میره . از ایـــــن همه مهمتر بتد ریج فساد از بین میره چرا؟ گفتم پالیتیشن ها د رعین حالی که د لشان میخواهد سر کار باشند جیبهایشان را میخواهند پربکنند . پول را میگیره که یك قسمتیش را د رخرج عمران که میگه یك قسمت د یگریش یا تو جیب خود ش‌بره یا تو جیب،د وستانش بره یا تو جیب اقوامش‌بره یا جیبب طرف ارانش بره که بد ین وسیله بعونه . اما وقتـــی که د یده نه باید به شما نه برنامه بده . برنامه باید جاستیفاییل باشه و برنامه باید نشان بده که این را بنفع پابرهنه ها د اره میکنه . بعد از مد تی این پا برهنه میدونه که د یگـــه چیزی مد یون این آقایون نیست . این آقا هم میدونه که د یگه اصلاً وسیله پول د رآورد نش از بین رفته . یواش یواش بتد ریج البته این طولانی میشه . بتد ریج جای این فاسد هـــا جای این د زد ها ــ جای این خائن ها را یك اشخاصی خواهند گرفت که معتقد ند به این اصول . یعنی آنستلی‌باید با صد اقت با امانت یك کارهائی کرد بنفع مرد م پابرهنـــــه (؟) اشخاصی که صد ایشان هیچ جا نیست اما توده مرد م را تشکیل میدهند . کاری را هم که د اره میکنه این مؤسسه میگه این برنامه‌ای که تنظیم میکنیـــــد برنامه‌ای باید ساند باشه باید ورکابل باشه بایـــد بنفع مرد م باشه باید کامپری هنسیو باشه باید مجموعش سنسابل باشه . پولم د ارید میدهید نظارت‌هم میکنید بخرج د یگری هم نرسه . این پرسنش‌خواهد کرد اشخاصی که این کار را د ارند میکنند . کسی د یگـــه اصلاً فکراین را نمیکنه بره سراغ یك نفر د یگه . من آن سالی که د ر ۱۹۶۲ میرفتـــم که این کنفرانس‌را بد هم د رآکسفورد مـــرا دعوت کرد ند به یك کنفرانسی د رآکســـفورد پل هوفمن بود ــ

د رآکسفورد من گفتم که ما خواهش‌میکنیم شما نظریا تتان را راجع‌به این موضوع بگوئیـــد

گفتم من یك چیز دارم . گفتم من یك چیز برای آنجا تنظیم کردم . ضحك است من اینجا بگم. اصرارکردند گفتند هیچ عیب ندارد این کنفرانس دفعه اولی بود که من در تماس بسر آمدم با آفریقائیها . تمام آفریقای سیاه نماینده داشت . این را در آنجا بیان کـــردم بعد از اینکه نشستم بیکـه نهرو آن که اطاق نشسته بود.

س — کـــی

ج — نهرو — بیکه نهـــرو

س — وزیرخارجـــه

ج — نسه که سفیرشان بود در واشنگتن آنوقت — برادرزاده نهرو . این پاشه — اون طرف منهم بود . من گفتم حتماً" دارد میاد این را بگه که ما موافق نیستیم . آمد پشت سرم گفتن کـه من سالهاست در این زمینه فکر میکردم وهیچوقت نتوانستم اینطوربیان بکنم بهتان تبریك میگویم من آنقدر خوشحال شدم برای اینکه من درست عکسش را انتظار داشتم. نماینده نایـــروبی یکی از باهوشترین سیاهها بود — وزیر دارائیشان . یك آدم گنده‌ای بود (؟) خیلی هم انگلیسی را خوب میدانست. پا شد گفتش که آقا ما تازه مستقل شدیم وحاضـــر نیستیم دوباره بریم زیر بار اینکه خارجی بیاد تفتیش و فلان بکنه. من پرسیدم توضیح داد گفتم این کاری را که من دارم میکنم نه روی این منظوره اینها کسانی نیستند که بد اخلاقـــه بکنند . شما میگید ما پول میخواهیم و پول هم حد نباید داشته باشه . هرقدر که اقتصاد کشورهای درحال رشد بتوانند جذب بکنند باید بدهند . انتظار دارید یك همچین کمکی را بهتان بکنند شما میخواهید خدمت بکنید به مردم خودتان . میگید این پول را بعن بـــدهـه اما حق رسیدگی نداشته باش. گفتم این میشه ؟ این بنفع شماست؟ آخه این نمیشه . نه صحیحه نه بنفع شماست نه او قبول خواهد کرد . یك مؤسسه بین‌المللی بیاید پول بدهد که شما هرطور دلتان بخواهد خرج بکنید . من میخواهم برای اینکه آنطور نباشه و بطـــرز صحیحی باشه این را پیشنهاد کردم . این عیبش کجاست متقاعد شد . همه متقاعد شدند این خیلی برای من تشویق بزرگی بود . آنوقت وقتی رفتم در سانفرانسیسکو وقتی نطـــق میکردم فوق‌العاده اثر بخشید که میگم بردند مرا در کانال تی‌وی — خودم ندیدم امـــا

با همین جنه نفر بودم و ایرانشان همش این بود ــ امریکائیها ــ که ما پول را بدهیم و هیچی . .

س ــ عقیده مان هم تبلیغ نشده

ج ــ گفتم خواهد شد و معتقد هم هستم اینطور میشد بتدریج بتدریج . اگر این کار را کرده بودند نه ویتنام پیش آمده بود نه ایران پیش آمده بود . برای اینکه این تمام این چیزهائی بود که درنتیجه همین اینست که این باقرزاده مینویسه که شما این پیش‌بینی‌شما چنین و چنان بود ــ باعث اعجاب بود . من ایمان دارم به این چیزی که میگم . برای اینکه بارها دیدم دیگه چه جور یك سفیری بخودش اجازه میده . بارها خودشاه بمن میگم گفت . در یك مورد بمن یکروزی گفتش که چیپین آمده بمن میگه که شما

س ــ چیپین مال انگلیس

ج ــ مال آمریکا ــ

س ــ چیپین

ج ــ چیپین مال آمریکا بود

س ــ سفیر بود

ج ــ سفیر بود ــ ۱۹۵۵ . میگه که شما بجای اینکه پول نفت را بیرید کنار یکذارید برای عمران و بودجه تان کسر داشته باشه چرا پول نفت را نمی‌برید توی بودجه‌تان ــ بودجه‌تان موازنه داشته باشه و برای عمران برید قرض بکنید . بمحض اینکه گفت ــ گفتم غلط کرده چیپین همچین حرفی زده . گفتم چیپین چه حق داره اعلیحضرت بیاید به اعلیحضرت همچین مطلبی را بگوید . اعلیحضرت مگه ما خودمان را فروختیم به آمریکائیها؟ چیپین بیاید یك همچین چیزهائی بگوید . گفتم غیرمکه من قبول بکنم . گفتم الان هم بهتان عرض میکنم چرا قبول نمیکنم . گفتم بغرض اینکه من اینقدر احمق بودم این کار را کردم میخواهم برم قرض بکنم . میرم پیش جیم بلك . میگم که من از شما وام میخواهم برای کارهای عمرانم . میگید خب بنشینید ببینیم شما وضع مالیتان چطوره . چقدر درآمد دارید چقدر وام گرفتید چقدر مقروضید چقدر ممکنه وام بگیرید . درضمن اینها میگه ایــــن

د رآمد نفتتان را چه کرد ید . بگم د رآمد نفت رابرد ید د ربود چه برای پرد اخت ارتش و حقوق مستخد مین . بمن خواهد گفت برید مغزتان را به یك د کتر نشان بد هیـــد . شما د یوانه اید . شما اگر معتقد ید به اینکه این برنامه عمرانی مفید ه برای ایرانـــــه پول خود تان را چرا صرف این کار نمیکنید . تمام صد د رصد ش را من بد هم نگـــه همچین چیزی امکان پذ یرا ست . گفتم نمیکنم . گفت من چه بگم ــ چه بکنـــــم. گفتم به چیپیـــن بفرمائید اینکارچون مربوط به ایتهاج است ما به ایتهاج احتیاج د اریم ایتهاج میگه اگر بخواهید این کار را بکنید من میرم ــ من استعفا مید هم . بنابراین نمیتوانیم. همین طـــور هم جواب را د اد .

روایت کننده ــ آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریـــــخ ــ سی ام نوامبـــر ۱۹۸۱

محل مصاحبه ــ شهرکان ــ فرانسه

مصاحبه‌کننده ــ حبیب لاجوردی

نوارشماره ــ ۵

س ــ شما گفته بودید که چی پین نباید همچین دخالتی بکند

ج ــ گفتم غلط کرده مگر ما خودمان را فروخته‌ایم من نمیکنم و بفرمائید که احتیـاج دارید ــ رفتم استامبول ۱۹۵۵ به جلسه بانک جهانی در استامبول. جرج هامفـــری وزیر دارائی بود. می‌شناختمش از واشنگتن. رفتم یك وزیت نزاکت بکنم ــ تشریفاتی بکنم. توی دفترش دونفر بودند. یکی اوورســـی که الان هم هست که اسیستنت سکرتـری بود یکی هم امیساد ور چیزکه اندر سکرتری بود آود تـــــررزی امیساد ور که بعد

س ــ اوورســی

ج ــ نه نه ــ اوورسی ــ اوورسی چیز بود معاون بود. اوورســی باهم دوست بودیم ازسالهای پیش ــ سالهای پیش که بعد بمن در یکی از جلسات چند سال پیش بمن گفتش که من بودم به صندوق گفتم. نماینده آمریکا بود در هیئت مدیره صندوق بود گفت من وقتیکه شنیدم که شما از سفارت فرانسه برگشارشدید من گفتم که شما را پیشنهاد بکنند. من خیال میکردم تا امروز من خیال میکردم زکی صدر بود ــ آن هندی بود. گفت من بودم. آن حضـور داشت و چی‌چیز دپیـــــوتی سکرتر بود. پرسید که ــ جرج هامفری پرسید که چطوراست کارهایتان؟ گفتم که بسیار مشکلات بسیاری دارم که یك قسمتیش مربوط است به دولـــت شماست. تعجب کرد. گفتم که اخیراً آمدند یك همچین چیزی گفته‌اند که ما پول نفـــت را ببریم توی بودجه و برای برنامه عمرانی قرض کنیم. گفت غیرممکن است. گفتم که شاه بمن گفت. چیچین به شاه و شاه بمن گفت. شاه که بمن که بیخود نمی‌کوید که. گفت انکـار ندارد همچین چیزی. گفتم من گفتم به شاه غیرممکن است من قبول بکنم استعفا میدهم.

گفت صد در صد حق دارید . برگشتم و به شاه گفتم که ــ هاهفری میدونید یکی از نزدیکترین چیزها بود به آیزنهاور

س ــ جرج هاهفری

ج ــ جرج هاهفری ــ گفتم وزیر دارائی آمریکا باور نمیکرد . شاه سکوت کرد و چیزی نگفت . چیپین را توی یك ریسپشن دیدم گفتم که هاهفری اینطور . گفت غیرممکن است دولت آمریکا همچین پیشنهادی کرده باشد ــ هیچی نگفت. این در ١٩٥٥ بود . در ١٩٥٧ گمان کنم بود در همین کنفرانس سانفرانسیسکو به یکی از دوستانم برخورد کردم ــ بل گمان میکنم بود اسمش که این اگزکیوتیو دایرکتر آی ــ ام ــ اف بود . آنزمان در وزارت دارائی کار میکرد . بمن گفت که شما وقتیکه با چیپین صحبت کردید چیپین تلگراف کرده به استیت دپارتمان ــ استیت دپارتمان هم به پریزیدنت مراجعه کرد و سکرتری تروژری گفت بله ــ من این حرف را زدم ــ این عقیده من است . چطور ممکن است که دولتی چنین پیشنهادی را کرده باشد . من خیال میکنم این فکری است که این اعضای سفارت در تهران (؟) آنزمان کلك بودجه میکرد دولت آمریکا به دولت ایران . پیش خودشان نشسته بودند فکر کرده بودند ما چه جور از شر اینها خلاص بشویم ــ فکر کردند به اینها میگوئیم این کار را بکنند بودجه شان حوازنه داره ــ دیگه وقتی ما میگوئیم حوازنه دارند بابت budgetary assistance چیزی لازم ندارند . میدهند ــ از بانك میتوانند قرض بکنند یا نکنند آنها برایشان اهمیت ندارد . این آدم این کار را میکرد اگر من مقاومت نکرده بودم

س ــ میل دارید حالا راجع به رفقتشان به سازمان برنامه و عرض کنم یا دفتر اقتصادی و دفتر فنی ...

ج ــ بعد وقتیکه چیز ــ یك توی پرانتز هم این را کجا بگویم این را بعدها باید بگویم این قضیه را ــ اینهم یك چیز بسیار جالبی . استعفا دادم و تا آخر مدت دوسالم هم ماندم آمدم خواستم بیایم . روز قبل از حرکتم یکنفر از استیت دپارتمان حالا یادم نیست کی بود تلفن کرد که الان تلگراف رسید که پناهی در شب در هتلی در یك ضیافتی سکته کرد . گفتم خیلی هم متأسفم . رسیدم تهران و سه روز بعد مرا با خبر کرد . رفتم گفت که ما برای

شما د و کار پیدا کرده‌ایم. یکی نفت ــ یکی سازمان برنامه. نفت را خارجی‌ها د ر هرحال اد اره خواهند کرد. بنابراین این چیز مهمی نیست. سازمان برنامه را خیال میکنم که بهتر باشد شما عهده د ار بشوید. گفتم اطیحضرت من هیچوقت فراموش نمی‌کنم از طرز برگداری من د ربانك ملی. گفتم به تراز یك خانه شاگرد بامن رفتار کرد ید. من توی د فترم نشسته بودم روزم آرا گفتند که آقای زند میخواهند شما را ببینند. پنجشنبه بود. هیچکس‌هم تو بانك نبود. من تنها نشسته بودم کار میکردم گفتند آقای زند آنوقت استاند ارآذربایجان بود من نمید انستم تهران آمده. گفتم بفرمائید آمد تلو ناه‌ای بمن د اد ــ ناه روزم آرا بمن مینویسد. که نظر باینکه د ولت سیاست اقتصاد ی ــ جد ید ی اتخاذ کرده یا میخواهد اجرا بکند جناب آقای زند بجای شما سمت ریاست بانك ملی تعیین شد ند گفتم به تر از یك خانه شاگرد مرا بیرون کرد ید. گفتم من هیچوقت د رعمرم فراموش نخواهم کرد. (؟) عوض‌هم نشدم. من همان ابتهاجی هستم که بود م. حالا چون‌شما فرمود ید که من بیایم رئیس‌سازمان برنامه بشوم. من میاهرئیس‌سازمان برنامه باید بشوم؟ میدونید اوامرتان را کاملا" اجرا نمی‌کنم. من آنچه که موافق باشم می‌کنم. این نتیجه‌اش این میشه میآیند به اطیحضرت (؟) میگفتند که این آدم چه میگوید این آدم یاغی است. این که اصلا" به هیچکس اعتنا نمیکند. یکد فعه ــ د و د فعه بیست د فعه ممکن است اثر نکند اما بالاخره موثر خواهد بود. فکرش را فرمود یید؟ فکر کرد و گفتش که من میخواهم که پول نفت د ست کسی باشد که تحت نفوذ احد ی نباشد. جواب مرا د اد گفت غیرمستقیم. گفتم بسیار خوب. اما نخست وزیرتان چه میگوید؟ زاهد ی. گفت او کاملا" موافق است و شما خودتان هم باهاش ملاقات بکنید. گفتم که بسیار خب اما البته من یك شرایطی هم د ارم. گفت شرایطتان را بگوئید ــ من که بهتان گفتم که (؟) من باید بروم مطالعه بکنم د ر سازمان برنامه آنوقت میتوانم این شرایط را عرض بکنم. گفت آخه این د یگه چی‌هست ــ من که بهتان گفتم. گفتم که نه اجازه بفرمائید ــ گفت اینهم پس با نخست وزیر صحبت بکنید. رفتم

پیش زاهدی در قبطریه . من با زاهدی آشنا بودم . باهم بریج بازی میکردیم او و امان‌الله میرزا همان جهانبانی بسیار مرد دوست داشتنی بود در معاشرت خیلی سمپاتی داشت فوق‌العاده خیلی خیلی خوشم میآمد . اما در روابط اداری هیچوقت با هم سر و کار نداشتیم . بهش گفتم . گفتم اطلیحضرت مرا خواستند و بمن اینطور فرمودند سازمان برنامه را — من هم بهش اینطور عرض کردم . من کسی نیستم دستور از این و از آن بگیرم فکر اینکه موافق باشم و کسی هم نیستم که نظر شخصی داشته باشم . اما اینکار را بکن آن را بکن نیستم و این نتیجه‌اش چه میشود . به اطلیحضرت هم عرض کردم ایشان گفتند که اینطور جواب دادند . ضمناً هم سئوال کردم فرمودند که باخودشان هم صحبت بکنم . گفت من به شرافت نظامی‌ام قسم میخورم که کوچکترین دخالت‌ای در کار سازمان برنامه نکنم و صد در صد هم گفتم همین منظور من هم همین بود که ما در روابط دوستی ما این اثری نکند . گفتم ضمناً هم به اطلیحضرت هم عرض کردم من باید بروم مطالعه بکنم سازمان برنامه را آنوقت جواب بدهم . برای این مطالعه باید یك طوری بشود که من آنجا پرونده‌هائی که میخواهم در اختیار من بگذارید . رئیس دفترش را خواست یك نظامی بود گفت بنویسید که یك اطاق در اختیار فلانی بگذارند و هرچی هم که لازم دارند در اختیارشان بگذارند رفتم ده روز آنجا . برادرم شهرود از بودجه‌ها هموزیرد ربار بارها بمن گفت که آقا چه خبره اطلیحضرت همش (؟) که چطور شد؟ گفتم بهشان بگوئید هنوز مطالعات من تمام نشده . واقعاً جداً نشده بود . دیدم وضع خراب خراب . یکشاهی پول در بساط نیست و اختلال بتمام معنی . یکدانه ورق اطلاعات اقتصادی وجود نداشت . در خیابان استخر بود محل سازمان برنامه . دیدم کار عظیمی است اما خب کاری است میتوانم بکنم . بعد از تقریباً ده روز رفتم . گفتم که من حاضرم قبول کنم اما شرایطی هست . ۱ — همانکه عرض کردم . من دستور نمیتوانم بگیرم . ۲ — یك برنامه‌ای تهیه میکنم که مجبورند به هیئت وزیران . هیئت وزیران هرجور دلشان میخواهد اصلاح

میکنند . بعد میدهیم به مجلسین . مجلسین تصویب میکنند . بعد ازاینکه تصویب شد از این عدول نخواهم کرد ــ برای خاطر احدی هم عدول نخواهم کرد . این رااجرا میکنم. برای اینکه یك عده اشخاصی ــ من توی این سازمان برنامه که میبینم هیچی نیست ــ هیچی نیست . یکنفر نیست که بدرد من بخورد از لحاظ اقتصادی یکنفرنیست من یك عده‌ای را باید جلب بکنم . با این حقوقهائی که در دستگاههای دولتی میدهند نمی‌آیند . هم حقوق خود من هم حقوق همکاران من باید حداقل زندگی را تأمین بکنیم این شروط. تمام را قبول کردند . رفتم ــ رفتم دفتر میرهاشم دیدم یك عکس بزرگ شاه هست یك عکس‌بزرگ عبد الرضا بود آنطرف. گفتم این عکسها برای چی هست؟ گفتند ریاست افتخاری سازمان برنامه است . گفتم برداريد . ریاست افتخاری سازمان برنامه یعنی چه ؟ ضم رئیس‌سازمان برنامه . برداشتند . رفتم در جلسه شورای عالی و هیئت نظارت. همه را هم خواهش کردم با هم بیایند توی یك اطاق بنشینیم. اینها مثل دو دسته دشمن ــ دو تا دولت متخاصم بودند . هفت نفر از اینها ــ هفت نفر از آنها گفتم که شما هیئت نظارت کارتان رسیدگی به نظارت ــ آقایون هم شورا تصویب صورتها ــ طرحها ــ تأیید ضم اجرا کننده. ما همه ایرانی هستیم برای یك منظور داریم کار میکنیم. گفتم که من خواهش میکنم ازاین به بعد همه‌مان در یك جلسه جمع بشویم. در یك اطاق جمع بشویم. همه‌مان ایرانی هستیم ــ همه‌مان هم منظورمان یك چیزی هست . از این اطاق به آن اطاق شما مکاتبه میخواهید بکنید یك هفته طول میکشه تا نامه شورای عالی از شورای عالی برسد به هیئت نظارت که در کریدورپنجاه قدمی است بیست قدمی است.

س— اینها همه عضو موظف بودند یا اینکه کسانی بودند که مشاغل دیگه‌ای داشتند

ج — نه نه ــ اعضای شورا انتخاب میشدند ــ مشاغل دیگری نمی‌توانستند داشته باشند اعضای هیئت نظارت را مجلس انتخاب میکرد که آنهم مثلاً میبایستی به مجلس گزارش بدهند . گفتم که من یك چیز پیشنهاد میکنم. گفتند آخه نمیشود ما ــ شورا گفتند ما باید تصویب بکنیم به آنها مربوط نیست . نظارت هم میگفتند آخه ما هم یك نظراتی

د ارم که ما که رأی نمیدهیم اما نظرباتی . . . گفتم من یك چیز پیشنهاد میکنم. شما د ر این جلسه می‌نشینید هیئت نظارت عقیده‌شان اینست که این مخالف قانون است ــ بگویند شورا وقتی این را می‌شنود میگوید مخالف قانون نمیشود تصویب کرد اما یــك چیزی تشخیص د اد شورا که این قبول بکند ــ صحیح هست باید اجرا بشود . شما هم ایراد ی ند ارید ــ بحثتان را میکنید . شما میگوئید حرفی ند ارید شورا رأی میدهنــد خللی وارد نمیکند این به اختیارات شورا . هیئت نظارت هم تمام اختیارات خود ش را د ارد متفاهد شدند ــ قبول شد که این جلسه را مجمع عمومی اسمش را گذ اشتند . اول فکری که کردم د ید م من احتیاج د ارم به یك عده اشخاص فنی از لحاظ تمام کارهای مهندســی که باید بکنیم برای اینکه سازمان برنامه د ر زمان من تنها نظر نمید اد اجرا کننده بــود راه میساخت ــ سد میساخت ــ مزرعه د اشت کشاورزی میکرد ــ کارخانه د اشت ــ کارخانه نساجی د اشت کارخانه صابون سازی د اشت کارخانه روغن زیتون د اشت . . . خب مثلاً د وب آهن هم میبایستی د اشته باشد . چندین کارخانه تمام کارخانه صنایــع د ولتی را د اشت و راه‌سازی و د ر کارهای بهد اری مبارزه با چیزهای مالاریا . اینهــا یك کارهائی بود که هم اجرائی بود هم تهیه برنامه و هم نظارت د ر اجرای طرحهائی کــه د ست وزارتخانه ها بود . این بنظر خیلی غریــب میآمد . بطوریکه من وقتی د فعــه اول خواستم وام بگیرم از بانك جهانی بمن گفتند که آخه آقا راه‌سازی بهشما چه مربــوط است . گفتم شما وقتیکه آمد ید وارد شد ید آنوقت خواهید فهمید که چرا راه‌سازی من اگر راه‌سازی را نکنم ایران هیچوقت راه نخواهد د اشت . برای نمونه گفتم من یــك کاری میکنم. یك قسمت کوچکی از این راه ها را میدهــم به وزارت راه . راه قزوین ــ تهران را د ادم به وزارتخانه‌ها که مجبور شد یم بعد بگیریم خود مان د وباره بسازیــم. بطوریکه چند سال بعد هیئتی از طرف بانك جهانی آمد به تهران و شرط کرد که ــ راه پول میدهند اما راه‌ها را سازمان برنامه بسازد . برای اولین بار د ر تاریخ ایران راه ــ سازی بمعنی واقعی شد . برای اینکه اصلاً معتقد نبودند ایرانیها که اولاً باید زیــر

سازی کرد . می‌دید (؟) این کاری که من کردم یکی مقابل‌شهرداری یکروزی اسمش یادم نیست کفت آقا ما داریم خیابانهای تهران را روی اصلی که شما کرده‌اید داریم می‌سازیم. آنوقت با عده ایرانی ــ شاگرد مهندس وقتی صحبت میکرد پیدا اصطلاحات انگلیسی مال چیز یادگرفته بودند . سرفیس ــ ساب سرفیس نمیدونم این تمام اصطلاحاتی که برای راهسازی دارند این چیزهائی بود که سازمان برنامه محول کرد بشما کرد . چرا؟ برای آوردن اشخاصی که مهندس مشاورباشند اسپسیفیکیشن بدهند وقتی که مناقصه می‌کذارند مشخصات داشته باشد روی‌مشخصات مقاطعه کار پیشنهاد بدهد که بتوانید شما تشخیص بدهید که ام یکیش ارزانتر است. والله ما میخواهیم راه بسازیم شما بروید پیشنهاد بدهید یکنفر بکوید من یك قوطی کبریت میدهم پنج ریال یکنفر میکوید پنج هزارتومان آخه این یعنی چه ؟ یکنفر با چوب میده با مقوا میده آن یکی با طلا یا جواهرنشان . آخه قابل مقایسه نیست. شما تا مشخصات نداشته باشید که این مشخصات را باید مهندس‌مشاور ــ فکر مهندس‌مشاور اصلاً در ایران شناخته نبود . همه کس خیال میکرد مهندس‌مشاور با مقاطعه کار یکی نستند تفاوت اینها را نمیدانند من به این نتیجه رسیدم یعنی در اثر مطالعاتی که همین ده‌روزه کردم و قبلاً هم کرده بودم که باید من دو تیم داشته باشم . یکی اکونومیست‌ها ــ یکی تکنیسین‌ها باین جهت‌کفتم دوتا دفتر درست میکنم ــ یکی تکنیك بیورو یکی اکونومیك بیورو . در نبال این فکر رفتم. برای تکنیکال بیورو اشکالی نداشت اختیار کرفتن برای اینکه این قانونی هم که تصویب‌شده بود مال سازمان برنامه خود سازمان برنامه یك مجلس کوچولو داشت که ۴۸ نفر بودند از مجلس و سنا ــ بزرگترین کمیسیون مجلس‌بود . اینها اجازه قانونکذاری داشتند . تنها کمیسیونی بود که حق داشت قانون کذاری بکند در چهارچوب قانون برنامه هفتساله دوم. بنابراین من با این پارلمان سروکار داشتم من میتوانستم اینها را متقاعد بکنم که آقا من میخواهم سد بسازم من مهندس‌ایرانی ندارم سد بسازم . بعضی ها میکفتند چه اهمیتی دارد ما اوستافلان میکنیم

میسازه اما من میتوانستم متقاعدشان بکنم که این اوستا بد رد این کار نمیخورد . من برای سد سازی باید یك اشخاصی بیاورم که بلد باشند مجهز باشند . اما برای اقتصاد من اکونومیست میخواهم . اینها میگفتند اکسونومیست برای چی میخواهید؟ ما توی وزارت دارائی اینقدر اشخاص مجرب داریم ـ سی سال در وزارت دارائی بوده هرچی دلتان میخواهد از اقتصاد بهتان میگویند . امکان نداشت من برای ایسن بتوانم اعتباری بگیرم بنابراین .... بدین جهت رفتم دنبال فکر اینکه یك اختیار ازیکجا بگیرم در حالی که رفتم دنبال یك فکری ـ پول بگیرم برای این برای اینکه من وقتی آمدم یه سازمان برنامه تازه قرارداد با کنسرسیوم داشتند اخاء می کردند اخاء کردند . یکشاهی درآمد نفت نداشت . یکشاهی پول از دولت نداشتیم ـ هیچ چیز نداشتیم هیچی نداشتیم . بطوریکه .. آهان معادن ایران هم با ما بود . کارگرهای معادن راه چالوس چند ماه حقوق ـ دستمزد نگرفته بودند . من روی دوستی شخصی که با ناصر داشتم ـ ناصر رئیس بانك ملی و کاشانی ۸۰ میلیون تومان قرض کردم ـ یك همچین چیزی یك همچین میلغی قرض کردم که بتوانم دستمزد اینها را مال چند ماه گذشته را بدهم . بساط اینطور بود وضع مالی سازمان برنامه اینطور بود . در فکر افتادم برای این دو منظور تهیه کردن پول و تهیه دادن تشکیلات . راجع به پول یك لوی که رئیس چیس بود ـ سابق رئیس بانك جهانی بود از آن زمان با هم آشنا بودیم آمد به تهران دعوتش کردم به منزلم و باهاش صحبت کردم بهش گفتم که من گرفتارم . شما میتوانید برای من یك کمیسیونی تشکیل بدهید کنسرسیوم پولی چیس گفت شما بهتراز من میدانید که ما فقط شورت ترم میتوانیم بدهیم آنهم مبالغ جزئی این بدرد شما نمیخورد . گفتم من میدانم امّا چه بکنم؟ گفتش که چرا با جیمن صحبت نمی کنید . گفتم آخه با جین چه صحبتی بکنم؟ مقررات بانك جهانی به هیچوجه اجازه نمیده . گفت اجازه میدهید من باهاش صحبت بکنم چون ملاقاتی وقتیکه ازبانك رفت او پیشنهاد کرد جین بلاك را که آنموقت توی چیس بود . گفتم خیلی هم خوشوقت

میشوم صحبت بکنید . رفت و صحبت کرد و گفتش که جین بلاک حاضر است باهاتون صحبت بکند . دعوتش کردم . آمد و ... با یك عده‌ای آمد یك کاناداش بود و دو تا آمریکائی . من به شاه گفتم جین که میآیـــد ــ بلاک کـــه میآید این یك آدم نیستش مثل آنهای دیگه که ... گفتم که این را به ناهار دعوت بفرمائید با زنش هـم میآید . قبول کرد بسیار خوب . آنهم با زنش دعوت کردند آنوقت ثریا بود . دعوت کردند به ناهار و ولی قبل از اینکه زنها بیایند بپای میز بر سر نهار یك ملاقات رسمـی با خود شاه شد . بلاک و پرودم ... آهان پرودم را ضمناً ــ من ضمناً قبل ازاینکه کار باینجا برسد از بلاک چند تا تقاضا کردم گفتم محض رضای خدا کمك بمن بکنیـــد در چند موضوعی که موارد فوری . یکی سد کرج بود می‌بایستی تصمیم بگیرند ــ یکی سد سفید رود بود و یکی هم راهسازی بود یکی هم بنادر . اینها کارهائی بود که قبل ازاین که من بیایم شروع شده بود مذاکراتش در جریان راهسازی قرارداداش هم حاضر و آماده برای امضاء به انگلیسی و ترجمه بفارسی به‌این قطر حاضر شده بود . من متوسل شـدم به بلاک که شما بمن یك کمکی بکنید ــ یك اشخاصی بفرستید که بتوانند در این چیزهـا بمن مساعدت بکنند . دونفر را برای من فرستاد . یکی براین کوهـــــن بود کـــه آنوقت رئیس اداره مهندسی بانك جهانی بود که یك اهل اسکاتلند بود و در انگلیس یك مؤسسه مشاوری داشت ــ مهندس مشاوری داشت که آنزمان میگویند سر مهندس بانك جهانی بود . یکی هم والتر پیندکر که این در نیویورك آن راه ایست ریورســـایـد را او ساخته بود . راه را او ساخته بود وبرای جین بلاک که رئیس جمعیت شکسپیر بـــود یك تأتری در کاناتیکت ساخته بود در چی‌چیز کاناتیکت ــ شهر ... چی‌چیه پایتخـت این کاناتیکت کجاست ؟

س ــ هارتفورد

ج ــ هارتفورد ــ در هارتفورد یك تأتر شکسپیر در هشت ماه که این میگفت ــ جین میگفـت این از معجزه‌هاست . پینکر را برای چهارماه فرستاد . اون براین کوهـــن را بـــرای یك مدت کوتاهی فرستاد . اول براین کـــوهـــــن رافرستاد . من در مقابلم یك قرارداد

گذاشتم برای راهسازی که با جان مولم تهیه شده بود روی میزم. فارسی هم ترجمه شده بود و همه چیز حاضر و آماده که من این را امضاء کنم. چند دفعه هم بمن شاه صحبت کرد که در این کار عجله بکنید. گفتم من مطالعه باید بکنم. من غیرممکن بود من بتوانم یك قرارداد ی باین قطر برای ساختن ۶۰۰ر کیلومتر راه در هشت سال بتوانم خودم تشخیص بدهم. غیرممکن بود. برای من غیرممکن بود که بتوانم بنادر را تشخیص بدهم که یك پیشنهاد ی کرده بود یك مؤسسه انگلیسی بود باسم گروپ وان ــ که این را من تشخیص بدهم. غیرممکن بود که سد کرج را که اختلاف بین یك پروژه فرانسوی و یك پروژه آمریکائی من تشخیص دادم و همچنین سفید رود را که فرانسویها قرارداد ش را داشتند و مقدماتش هم حاضر شده بود که آنها اجرا بکنند این براین کوهستان که آمد من ازش خواهش کردم شما این چند تا را که میگویم این چند تا فوری است. یکی راهسازی است مال کمرك یکی هم (؟) قرارداد بنادر خلیج فارس که هرد وتایشان را دو مؤسسه انگلیسی طرف معامله بودند طرف ــ قرارداد بودند خود براین کوهستان هم انگلیسی بود یعنی اسکات بود. این هم قرارداد را گرفت و رفت و (؟) فرداش آمد گفتش که قرارداد باین مختصری مثل مال براین کوهستان مثل مال جنان مولم تا حالا ندیده بودم.

من گفتم که نقش بزرگی که من در این قرارداد می‌بینم که غیر فنی است. من چیزهای فنی اش را نمی‌دانم آنها را شما باید بیائید بگوئید. اما فنی اش این هست اره. این میگوید ۶۰۰ر کیلومتر بسازند در هشت سال. کی شروع بکنند؟ بچه ترتیب تحویل بدهند هیچ نیست. یعنی من اگر ایرادی داشته باشم باید صبر بکنم آخر هشت سال. گفتم این برای من (؟) نیست این قابل قبول نیست. چیزهای فنی اش را من نمیدانم. چه جور باید این زیر سازی بشود. چه جور باید حساب بشود. هر متر مکعب اش چقدر باید بشود این چیزها را من نمیدانم اما اینش را من میدانم من

گفتم یك چیزی من میخواهم که اگر رضایتبخش نبود . . . . گفتش که اول چیزی که بمن گفت گفت اینها مهند س مشاور نیستند . اینها راهسازی هستند ــ خودشان مقاطعه کارنـــد گفتم خب اما مید انید الان اینها آمده اند اینجا هفت ماه اینها مذاکره کرده با دولـــت چند بن میسیون فرستادند هیچوقت هم در هیچ جا نگفته اند که ما مهند س مشاور نیستیم . دولت ایران باطم باینکه اینها مقاطعه کار هستند این ها را دعوت کرده ــ هی رفتنـــد هی آمد ند هی رفتند هد یرهایشان آمد ند قرارداد نوشتند ــ صویه قرارداد نوشتنـــد چه کرد ند چه کرد ند تا منجر شده به این یکی ــ به اینجا . من حالا میتوانم بهشان بگویم که شما چون مهند س مشاور نیستید من این کار را نمیتوانم . گفت نه نمیتوانید برای اینکه از روز اول این حرف را میایستی بزنید . آنها هم که هیچوقت نگفتند ما مهند س مشاور هستیم دولت بوده . شما که چیز دولت را دارید میگفید که نمیتوانید زیرش بزنیـــد . گفتم پس یك کاری باید بکنید که این معایب رفع بشود . آمد و گفت اولاً تمام این دستمزدهائی که نوشتم با ت متر مکعب اینها فوق العاده گزاف هستند . دلائل هم آورد که اینها بنظرم یك ثلث از این را کم کرد . راجع به دستمزد گفت بعد از دوسال ــ دوسال بعد از انعقـــاد قرارداد اگر اینها شروع نکرده باشند و هرسالی فلان قدر کیلومتر تحویل ند اده باشنـــد شما میتوانید ایراد بگیرید که حق فسخ داشته باشید . گفتم دوسال زیاد است . دلیل آورد گفت اینها باید یك دسته ــ اکیپ نقشه بردار بیاورند . الان در دنیا نقشه بردار تقریباً نیست ، اینقدر از کشورها هستند دارند راهسازی میکنند همه شان احتیاج به نقشه بردار دارند و reasonable نخواهد بود اگر شما بخواهید بگوئید که در ظرف مدت کمتر متقاعدشان بکنید . گفتم بسیار خب . آن را کرد دوسال ــ آن نرخهایش را هـــم تغییر داد و اصلاح کرد و گفت حالا میتوانید این قرارداد را امضاء بکنید برای اینکـــه یك سانکسیونی دارد ــ نرخهایش هم معقـــول شده ، در این فاصله شاه رفـــت به آمریکا . از آنجا تلگراف کرد به علاء کـــه نخست وزیر بود .

س— زاهدی بود زمان

ج — هنوز نخست وزیر نشده بود ــ هنوز علاء نخست وزیر نشده بود ــ وزیر دربار بود . تلگراف

کرد به علاء که ابتهاج قرارداد جان مولـــم را چرا اضاء نکرده . علاء مرا خواست عبد الله انتظام وزیر خارجه ــ علی امینی هم وزیر دارائی رفتیم پیش علاء و گفت کـــه این تلگراف رسیده . گفتم که بفرمائید به جواب بدهید که ابتهاج میگوید که من غیرممکن است این قرارداد یا یك قرارداد دیگری را اضاء بکنم مگر اینکه پس از اینکه مطمئن شده باشم که آنچه که دارم اضاء میکنم یك چیزی است معقول ــ قابل قبول . خب ایـن مدتی طول کشیده بود . جان مولـــم اول بازی در میآورد راجع به تعرفـــه راجع به آنکه زیر آن باید بره و امـــا بهشان گفتم من جور دیگه اضاء نخواهم کـــرد . دائماً هم شاه توصیـــــه این چه بود . تاامـــــروزهم نمیدونم حدس میزنم ــ گمان میکنم یك عده اشخاصی بودند که ذینفع بودند مربوط به شاه بودنـــد و این فشار را می‌آوردند . این را بدین ترتیب اصلاح کرد و قرارداد را اضاء کرد و ما را نجات داد . برای اینکه توی این . . . حالا بروم به دفتر فنی . دفتر فنـــی پرودم را بمن دادند . پرودم چرا بمن (؟) پرودم که یکی از اشخاص بسیار شایسته لایق ــ درست با ایمان با وجدان به من این را قرض دادند . من این را کـــردم رئیس دفتر فنی ام . پرودم هم دوستاوار بود هم اقتصاد خوانده بود ــ هم اینجینیرینگ بنابراین ایده‌آل بود و بعد یك شخصیتی بود اینقدر این مرد ــ نمیدونم هیچ آشنـــا شدید ؟ باهاش تماس داشتید ؟ زمانیکه بانك جهانی هم داخله کرده بود در کارنفـــت یك میسیون بانك فرستاد که گازرنو وایز پریزیدنت بانك رئیسش بود آمد و وقتی که در اصول هم اتر کرد آنوقت جزئیات هم افکارات را گذاشت که هکتور پرودم بکند بنابراین آشنائـــی داشت با ایران ــ بهتراز این دیگه نمیشد چیزی که بمن قرض بدهند . من این را کردم رئیس فنی حالا recrui خواستیم بگیم برای اعضای دفتر فنی . در این کار شخص جین یلاك خودش دخالت کرد . یکنفراز فرانسه آورد یم ــ بله من الان تمام . . . خیلی مرد برجسته‌ای بود . در مراکش در زمانیکه مستعمره فرانسه بود تمام کارهای ســـواد عامه (؟) پایلیك ــ راه‌سازی ــ سد سازی ــ آبیاری ــ ارتباطات . تمام اینها در مراکش زیر نظر این ژرژ چیز قرارگرفته بود یك آدم خیلی خیلی برجسته‌ای بود پلی تکنیسین

بود که اتفاقاً وقتی اصفیاء را هم آوردند خیلی اینها با همدیگر نزدیک شدند برای اینکه همدرد و پای‌تکیسین بودند و همدیگر را می‌شناختند . از بلژیک یکنفر آورده بود دوسمال بود اسمش یادم هست . این یکی چطور شده اسمش الان یادم نیست . آن آلبرت دوسمال وزیر چی‌چیز بلژیک بود و آن زمانی هم که آمد برای من کار میکرد رئیس‌شورای اقتصاد بلژیک بود . پروژه‌شبکهٔ برق بلژیک را او اجرا کرده بود . ایسن نمیتوانست بیاید مستخدم تمام وقت بشود اما نصف‌سال میآمد ــ نصف‌سال را در بلژیک کار میکرد و این ممکن نبود بیاید اگر هر اخله شخصی‌بلاک نبود . بلاک باهاش صحبت کرد . اصلاً اینها عارشان میآمد بیایند بروند برای یک ایرانی‌کار بکنند . اما بلاک نمیدانید چه میکرد برای‌این . هرجای دنیا میرفت اینقدر تعریف‌میکرد ــ اینقدر تبلیغ میکرد . عجیب است ها عجیب . من این را از چند نفر شنیدم . یکسی از همین دوستهای خود من که سفیر ایران بود فضل‌الله نوید سفیر ایران بود در سوئد . مأموریتش تمام شده بود و برگشته بود یکروز در تهران دیدمش گفتش که دعوت کرده بودند یارو سوئدی آمده بود آنجا یک مهمانی دادند به احترامش سر میز شام بعد ازشام این پاشد یک نطق کرد . بعد صحبت از پلنتینگ‌کرد از (؟) گفتش که یکنفر هست در ایران داره یه کارهائی میکند توصیه میکنم که هرکس‌میخواهد پلنتینگ بکند بره ببیند اینها چه دارند میکنند . گفت من اینقدر حس غرور کردم که بعن مربوط نبود پا شدم ــ پاشدم گفتم من با نام یکنفر ایرانی از یک هموطنی من که یک همچین تعریفی کرده تشکر میکنم . یک مهمانی در کاخ سعد آباد شاه داد به افتخار شیخ کویت . آنوقت هنوز کویت مستقل نشده بود . سر میز شام من پیش یک شخصی قرارگرفته بودم باسم علیرضا از همراهان شیخ . من اول‌که رفتم سر میز بنشینم فکر کردم من چه جور با این آدم صحبت بکنم تا رسیدم گفت‌کود ایونینگ ابتهاج . گفت من شما را می‌شناسم به انگلیسی . گفتم ... معلوم شد که این تاجر است

سختی ندارد اما عضو یک شورائی است که شیخ کویت دارد هرروز صبح اینها جمع میشوند مثل یک پارلمانی مشورت میکنند و نظر میدهند ودر هند هم تحصیل کرده گفت در قاهره یک جلسه‌ای داشتیم با جین بلاک . جین بلاک از شما تعریف کرد . این دوتا اشخاصی بودند که شنیدم . درصورتیکه من جز خشونت با این بدبخت جین بلاک کار دیگری نکردم واقعاً" ها . این کتاب یادداشتهای لیلینتال نشان میدهد این مطلب را . دارم این یادداشت را دارم . خشونت که من میکردم طرز صحبتی که من میکردم یحدی زننده بود ــ واقعاً" من الان فکر میکنم به جین بلاک گفتم چند سال پیش ــ یک دوسه سال پیش . گفتم هرکسی جای شما بود اسم مرا نمی‌برد با آن رفتاری که من کردم . با آن خشونتهائی که کردم . این نشان میدهد که شما چقدر مرد . طرز فکرتان با طرز فکر افکار عادی فرق میکند ــ افراد عادی برای اینکه شمامی‌دیدید ــ تشخیص‌دادید من این خشونتی که میکنم عدالتی نسبت دارم وقتی که من گفتم بهش توی دفترش بود ــ تمام مهندسین بانک هم بودند که سد دز را مطرح میکردیم مخالف بودند . گفتم با تمام احترامی که برای این آقایون دارم که دورادور نشسته‌اند اگر اینها همشان بگویند نساز من این را می‌سازم برای اینکه اشخاصی که این را برای من تهیه کرده‌اند بمراتب صلاحیتشان از تمام این اشخاص بیشتر است . این خیلی بهش برخورد . پیغام داد توسط هنکور پرودم این چه اهانتی است که کردم . گفتم اهانت نکردم این حقیقتی است . تو.وی.ا. را لیلینتال و کلب اجرا کردند که اینها تجربه دارند . هرکه اشان درجه یک هستند . یکیشان در راه سازی ــ یکیشان در سد سازی ــ یکیشان در آبیاری ــ یکیشان در برق . اما یکنفر نیستش که یک اینژنریت پراگرامینگ داشته باشد مثل تی.وی.ا. نداشتند اینها داشتند این کار را کردند من یک کاری دارم میکنم شبیه به آن است . اینها صلاحیت ندارند یک حقیقتی گفتم ــ حقیقتی که نباید برخورد کند . خب راست میگم . بعد مخالفتی که کردم یک دانگ وامش را داد . منتهایش وقتی دادکه من از سازمان برنامه رفتم

بودم و توی بانك ایرانیان بودم یا ... زند ان بودم وقتی تلگرافش بمن رسید که الان وام سد د ز را با خد اد و هقم و فلان و اینها اضاء کرد م و آی (؟) بد یك همچین چیزی برای کارهائی که شما کرد ید برای این . گفتم اگر هرکس د یگر بود اسم مرا می برد ند اصلا" تلف میکرد برای آن رفتار خشونت آمیزی که کرد م . اما خب اخلاق من این جوری است . من وقتی صحبت میکنم از روی عقیده و ایمان صحبت میکنم ــ معتقد م و این زننده بود و باین آد م برنخورد ــ بهش برنخورد . یکی از واعظ پرویزید نت های بانك که آمـــده بود به تهران د ریکی از این مذاکرات ما به تضعیل لیلهتتال بر خاطراتش نوشته . من چیزهائی گفته ام. چیزهائی گفته ام که اینها از هیچکس نشنیده بود ند . بمحض اینکـــه اسم ترکیه برد ند من ترکید م منفجر شد م. برای اینکه یك نماینده‌ای به خواهش من کـــه وام گرفتم گفتم من یکنفر میخواهم که د ر تهران باشد د ائم نماینده بانك . این میسیونـــی که باهاشان صحبت میکرد م گفتند نمیشود برای اینکه این مسئولیت برای ما ایجاد میشـــود . رفتم پیش خود بلاك . گفت نمیتوانیم این کار را بکنیم. گفتم از چی می‌ترسید؟ می‌ترسید؟ از چی می‌ترسید؟ گفتم این بهتر است یا اینکه هر ششماه یکسال یکد فعه یك میسیون بـــه فرستید که این میسیون بیاید اینجا د و سه هفته وقت خود ش را تلف بکند یك گزارش بـــی ربطی بد هد . یکنفر آنجا من بهش اختیار د ادم که access د اشته باشد به تمام پرونده‌ها حق د اشته باشد هر سئوالی میکند آنجا بنشیند . احتیاجی د یگه ند اشته باشید یکنفـــر بفرستید و اطلاع د اشته باشید . اگر من د ارم اشتباهی میکنم بگوید . یك (؟) را فرستاد ند آمد آنجا رفت. این قبلا" د ر ترکیه بوده از طرف بانك. تا این (؟) که آد م مهربانی هم بود چه آد م لایقی هم بود ــ بعد ها بمن گفت ــ گفتش که آنروز شمـــا آن صحبتی که کرد ید من چند بن بار خواستم بروم اما خود د اری کرد م . برای اینکه بمـــن گفت که می‌بینید ترکیه چی شد . تا گفت بید ونید ترکیه شد من منفجر شد م

س— منظورش چی بود چه شد؟

ج — وضع اقتصاد یش مختل بود . فهمید م این رارفته به(؟)گفتم که مریضی د اره میمیرد یك جراحی

آورد یم که باید عمل بکنه این شاید نجات پیدا بکنه . یکنفر میگوید نه جراحی نکنید تب خواهد کرد . من برای خاطر اینکه تب میکنه جراحی نکنم این د ارد میمیره — من این کار را باید بکنم. این علتی که من د ارم میکنم یك عمل جراحی است . شما این را میگوئید عواقب خواهد د اشت بد بهمی است که عواقب د ارد . یك سنگ‌عقب افتاده‌ای که . . . ٥ سال عقب است نگه میشه بد ون عواقب رساند به اینجا . این‌حرفها چی‌هست من بیایم سد د ز را نسازم بجاش بیایم تلمبه بگذ ارم که آبیاری با تلمبه باشد و برقش هم با موتور باشد . این را شما را بخد ا کسی این را قبول میکند د ر د نیای امروز — سد د ز نسازید — آبیاریتان را با تلمبه و برقتان را هم با موتور د ایر بکنید . من یك د یوار سی سازم تمام این آبها مهار میکنم — زنده میکنم آنجا را . تمام این آبی را که هر قطره‌اش‌گناه د اره که بریزه به د ریا . وقتی آد م میره می‌بینه — می‌بینه سالهاست — قرنهاست این آب رفته و ملکت هم یك قطره آب ند ارد . من یك انه د یوار می‌سازم این تمام این آب مهار میشه . میگوئید این کار را نکنم تلمبه بگذ ارم زراعت بکنم — بقیه‌اش بره این تلمبه باید چقد ر آب از اینجا د ر میآورد . مگه اینهم حرف‌شد . گفتم کسی که این حرف را میزنه اصلاً نمید اند اصلاً د رك نمیکنه کار ما را . ترکیه بد بختهای بیچاره — بد ون برنامه شروع کرد ند به یك کاری . محصول د اشتند انبار ند اشتند — انبار د اشتند راه ند اشتند برای صد ور . مجبور می‌شد ند بسوزانند . من این را وارد بود م د یگه . گفتم من از این کارها نمیکنم. همان موقعی که بمن میگفتند شما د ارید تند میروید تمام ایران بمن میگفتند که شما چی د ارید میگید؟ همش میگوئید مطالعه میکنید . من وسط این د ود سته گیر کرده بود م. شاه گرفته تا تمام وکلای مجلس تمامشان میگفتند این همش‌مطالعه آخه این آد م با این آد م هروقت صحبت میکنند میگویند مطالعه. علاً بمن گفت آقا د ولت من متزلزل شده . شروع کنید

س — کی میگفت تند میروید؟ خارجیها ؟

ج — (؟) موقعی‌که این وام را بمن د اد ند — هفتاد و پنج میلیون د لار بمن

وام دادند بینظیر در تاریخ بانك هیچوقت داده نشده و هیچوقت هم داده نخواهد شد
در شرط اساسی داره بانك . یکی باید این یکجور پراجکتی باشد . هر پراجکتی بایسد
برنامه داشته باشد بدهید مطالعه‌کنند برای انجام آن پراجکت قرض‌میده . من یک انسه
پراجکت نداشتم . بمن یك اوور آل‌پلانکت اعتبار دادند که من هرجی که میخواهم
صرف‌بکنم . دوم ــ بانك فقط برای قسمت اورزش میداد . foreign currency
local currency را باید خود مملکت تهیه بکند . من اختیار داشتم دربست که این را تمام
را تبدیل بکنم به ریال . این معجزه است این کاری که شد . این وقتیکه این مطـــرح
شد در هیئت مدیره یك بمب ترکید . صورت‌جلسه که برای من فرستاد یکی از دوستان
خسرو پور فرستاد برایم . همه تبریك گفتند به پلاك که این انقلابی که شده بهم تبریك
میگوئیم . نماینده یکی از این لاتینی‌هـا گفتش‌که یك دستگاهی که تاحالا همش بتهون میزده
الان چاپیـا چـــه میزنه . چطور شده اینطور شده ؟ پلاك گفتش که اشتباه نکنیـد
این یکبار یک فعه ــ دوم نخواهد بود آنوقت شروع کرد این وام را میدهیم به ابتهاج ــ ابتهاج
اینجور اینجور . اگر بهش بدهیم میتوانیم ترمزش بکنیم برای اینکه این جـــدی
داره تند میره که اگر این را ما وام ندهیم هیچکس جلوی این را نمیتواند بگیـــــرد .
از هرجا باشد این پول را تهیه خواهد کرد . اما ما اگر بدهیم میتوانیم کنترلش بکنیـم .
آنموقعی که من بدبخت را میگفتند هیچ‌کاری نمیکه جز مطالعه . او میگفتش که من دارم
تند میرم . نه آن صحیح بود و نه این . من یك دانه پروژه را شروع نکردم مگر پس ازمطالعه .
بارها گفتم مثال میزدم برای این اشخاصی که میآمدند انتقاد میکردند . در جلسات عمومی
هم که خیلی خیلی بنظر مردم غریب می‌آمد دو مثال میزدم از کارهای رضا شاه . گفتـــم
رضا شاه یك سد ساخت در کرخه . این کرخه الان مانیوضت این کارغلط هنوز هســـت .
سده وقتی تمام شد آب‌خواستند بیاند ازند پشتش دیدند نمی‌توانند این کار را بکنند .
آب را که الان بیاند ازند تمام آبی که هزارها سال مزارع را داره آبیاری میکنه خشك خواهد
شد . نمی‌توانستند این کار را بکنند . گذاشتند همینطور مانده . دومی یك کارخانـــه

قند سازی د ایر کرد د ر شاهی . بعد متوجه شد ند که د ر آنجا چغند ر نمی‌توانند بعمل بیاورند . برچیده ند برد ند گذ اشتند د ر اراك . گفتم من از این کارها نمی‌کنم . من تا نفهمم برای چه کاری میخواهم نمی‌کنم . استد لال هم میکرد م . میگفتم پول خـــرج کرد ن آنهم مال کس د یگری باشد و مردم راضی کرد ن آدم باید خیلی احمق باشـــه نکه من چرا نمی‌کنم؟ برای اینکه نمی‌خواهم نتیجه‌اش این باشه یك چیزی را بسازم بعد توش‌گیر بکنیم که چرا این را ساختیم . من الان کاری را که د ارم میکنم میخواهم یـــك اشخاصی را بیاورم بنشینند مطالعه بکنند از لحاظ اقتصاد ی و از لحاظ فنی . پس از اینکه کارهای فنی‌اش‌را مطمئن شد م از لحاظ اقتصاد ی ببینم این کارهائیکه د ارم میکنم کار صحیحی است یا نیست . اگر نیست نمی‌کنم . من قبل از اینکه این مطالعات مـــن تمام شده چی چی‌را بکنم . خرج بکنیم؟ خرج چی بکنم . آخه خرج کجا بکنم هی اصرار ند ارید . شاه‌بن بلاآخره گفتش که اینجوری اسباب زحمت میشه . علاء بد بخت توی کابینـــه منزلزل است . خرج کنید . گفتم که یکنفر از همکارانتان پریروز توی یك جائی تو ســـفارت آمریکا بود یم ابراهیم کاشانی که با من کار میکرد وزیر تجارت بود . گفت آقای ابتهـــاج پنجاه د رصد هم از این تلف‌میشه خرج کنید . گفتم مگر شما خرج میکنید؟ شما سالهـا با من کار کرد ید شما چطور همچین حرفی بمن می‌زنید . این را به علاء وعلی امینـــی وزیر د ارائی بود و عبد الله انتظام که وزیر خارجه بود توی خانه‌اش د ر د ربند نشستیم صحبت میکرد یم . فشار آورد ند که ما منزلزلیم یك کاری باید بکنید . گفتم یکی از همکارانتان گفت که پنجاه د رصد . علی وزیر د ارائی بود ـ امینی . گفتش‌نه پنجاه د رصد زیاد است بیست و پنج د رصد باشد . گفتم بخد ا اگر پنج د رصدش تلف‌بشود نمی‌کنم تا بفهمـــم والله بهائید پید ا بکنید یکنفر د یگر را بیاورید . کاروقتی خیلی‌خیلی خراب‌شد گفتنـــد د یگه کار د ار د ولت منزلزل میشه . گفتم خب یك جلسه تشکیل بد هید من خودم توی این صحبت میکنم . خیلی پسند ید ند و د عوتی کرد ند منزل این تجد د . تجد د هم د فعه اول بود من د ید م وکیل مجلس بـــــود . یك چاد ر زده بود ند تابستان بود ٦٠ نفـــر از این نمایند گان آمد ند از فراکسیونهای مختلف . علاء بود و این عبد الله انتظام بود و

علی امینی بود و

س— پس هنوز مجلس قدرت داشت

ج — کی ؟

س— مجلس هنوز قدرت داشت

ج — بله آنوقت داشت — بله آنوقت داشت . شروع کردند آقایون مخالفین (؟) همه احمقند احمقند . همه بیك صدا برای این آدم میگفتند . خلاصه اش این بود کـه یکیش نقابت صحبت کرد یکی هم یك آقای دیگری از این ... مال اصفهان دولت آبادی همه اول تعریف و تمجید و تعریف از فلانی— ما مید انیم شما آدم چنین و چنانی هستیـد . امـــا موکیـــن مـــا — به موکیین خودمان چه میگوئیم . همه انتظار دارند بگویند چی فلان اینها . گفتند گفتند گفتند من پا شدم . آنوقت گفتند اســـتد لال کردم . گفتم که پول خرج کردن از جیب یکنفر دیگر کاری ندارد که آنهم بخصوص که تمام آقایـــون (؟) گفتم من گمان نمی کنم دیوانه باشم که این کار با علم باینکه اگر بخواهم خرج می— کنم محبوبیت پیدا خواهم کرد بگویم نه نه نه برای چی میگویم . گفتم سد کرخه اینجـور— سد ... کارخانه قند اینطور من نمیخواهم اینها تکرار بشه . من تا حاضر نشوم نخواهم قصه هم نخورید اینقدر دروغ طلب هستند که بیایند رئیس سازمان برنامه بدون یکشاهی حقوق مجانی کار میکنند و تمام این چیزهائی که شما میخواهید بکنند برایتان . بروید بیاوریدشـان گفتم من که نمیام مرا سراغ یکنفر — مـرا بکشید رئیس سازمان برنامه . گفتم آقایون تا روزیکـه هستم امکان ندارد هرچی میخواهید بگوئید بگوئید اما صبر بکنید من یك طرحهائی دارم میخواهم یك کارهائی بکنم صبرکنید موقعش که برسد اینکارها را خواهم کرد پس از مطالعه میآید بـه مجلـــس هرچی هم که دارید در آنجا بگوئید . احمقند احمقند آفریـــن فلان . شاه بمن گفت شما چه کردید که اینها اینطور شدند ؟ گفتم هیچی (؟) مطالب را بهشان گفتم . گفت فوق العاده موثر واقع شد . خیلی اینها یکی عوض شدند . گفتم یك مطالبی را بهشان گفتم رك رك . بهشان گفتم اگر میخواهید بروید من حرفی ندارم

برویـــد بیاریـــد اینقدر پیدا میشـــه این اشخاصی که میکننـــد این کار را و ایـــن یکی از مشکلتریـــن کارهای ایران ــ نه فقط در سازمان برنامه در هرجا نه گفتـــن جـــرأت می خواهد . کمتر شخصی رامن سراغ دارم که جرأت و شهامت این را داشته باشـــد در مقابل قدرها بگوید نه .

روایت کننده ــ آقای ابوالحسن ابتهاج
تاریـــخ ــ سی‌ام نوامبـــر ۱۹۸۱
محل مصاحبه ــ شهرکـان ــ فرانسه
مصاحبه‌کننده ــ حبیب لاجوردی
نوارشمـاره ــ ۶

س ــ راجع به دفتر اقتصادی هم میفرمودید که چطوری تشکیل شد و اینها ــ ورلد او فاند یشن و اینها را

ج ــ بله خب پس حالا میگویـم دفتـر اقتصادی را . دفتر فنـــی راه راست کرد م

س ــ آنوقت ایرانی کی ها آنجـا بودند ؟

ج ــ در دفتر فنی ایرانی در واقع ایرانی تنها ایرانی که صلاحیت داشت اصفیاء بود کـــه معاون بود . اصفیاء فوق‌العاده مرد لایقی بود . و خیلی مرد خجولـی بود خیلـــی هیچوقت اظهار عقیده نمیکرد اصلاً بزور میبا یستی ازش . اما حالا اصفیاء هم جطـــور شد آورد م . برادرم ــ برادر کوچك من احمد ــ هم شاگرد بود با اصفیاء در فرانســـه . اصفیاء را خوب می‌شناخت . اصفیاء با مجید اعلم کار میکرد . مجید اعلم برادر زن برادر من بود همـا . و من البته تا آمد م متوســـل بهمه کس‌شـــد م . برادرم و یك عـــده دیگری که میدند سرخوب کجـــا سراغ دارید ؟ هرکس‌میگفت میرفتم می آورد مـــش . این اصفیاء را همه تعریف کرد ند ازش . بهبرادرم گفتم که من به اصفیاء احتیاج دارم . برادرم با مجید اعلم صحبت کرد اصفیاء با مجید اعلم کار میکرد . بعن داد ند بـــرای چهارماه با تعهد اینکه سرچهارماه برگرد انـم . قبول کرد م . آمد و در تمـام ایـــن جریان با آن بینگرو با کوهلـن همه بود . پـرود وم و اینها و آن فرانسوی ژرژ خد ایـــا این که اسمش (؟) هرد وتا گفتم همه ویه بود ند ــ دوست قد یمـــی بود ند توتوائی میکرد ند ــ با اینها همکاری میکرد . نزد یك چهارماه اتمام چهارمـــاه بود که توی جلسه همان جلسه مجتمع‌مان ــ مجمع‌عمومی‌مان خشایار بود آن‌در کنرخشایار نماینده از طرف مجلس‌تعیین شده بود برای هیات نظارت بمن گفتش کـه آقـــا بهبتـان

مژده میدهم که اصفیاء می‌ماند . گفتم غیرممکن است . نمیشه همچین چیزی . گفت آقا من بهتان میگویم خودش گفت. گفتم آقا چطور شد؟ گفت گفته . من پاشدم رفتم توی اطاق. گفتم آقا همچین شنیدم . گفت بله . گفتم چطور شد؟ گفت طرز کار کردن شما را من دیدم نمیتوانم بروم . من اینقدر تشه شدم. بعد راجع به حقوقش و اتومبیل . اتومبیل گفت نمی‌خواهم. راجع به حقوقش هم گفت حقوق نمی‌گیرم. من هرسه ماه به سه ماه یك چك می‌نوشتم یا یك ناهه اظهار قدردانی و این چك را هم میدادم بعنوان یك حق‌الزحمه . این را با منت سر من بگذارید که قبول بکنید بدین ترتیب . مجید اعلم از من قهر کرد اعتراض‌کرد به برادرم . به برادرم گفتم که آقا من چه بکنم؟ یك آدمی آمده آنجا بعد میگوید من میمانم . بگویم نه نمان برو. میتوانم همچین چیزی بگویم؟ اینها من بهتان گفتم سرچهارماه آزاد الان بروید ببریدش . وقتی این میگوید نمیروم میخواهم بمانم من که نمیتوانم بیرونش کنم. این بدین ترتیب بود و فوق‌العاده مؤثر بود در این . اما در بعنوان عضو ایرانی دفتر فنی تا آنجائی که من بخاطر دارم کسی نبود . دفتر اقتصادی را میگشتم یك نفر پیدا کنم. آن آموزگار — جمشید آموزگار نه آن

س— جهانگیر

ج — جهانگیر آموزگار در تهران بود و نمیدونم برای چی آمده بود به تهران . آمد و صحبت کرد و تصمیم گرفتم که آنرا بیاوریم . ولی یك شرایطی کرد که قبول (؟)

یکیش اینکه باید حتماً مدت فلان قدر سال را تأمین بمن بدهید . گفتم من خودم تأمین دارم بشما این را بدهم؟ فرد اسرا ممکست برد ارند . من چطور میتوانم این تأمین را بشما بدهم. همچین چیزی نمیشود در ایران که این کار را کرد . دوم حقوق من باید در حدود حقوق خارجیها باشد . گفتم حقوق من در حدود خارجیها نیست . حقوق اریه شما با این نمیشود زندگی کرد اما من حد اکثری که ممکن باشد میدهم اما نمیتوانم . شما خارجی نیستید ایرانی هستید . مرد یکه خارجی را که وقتی من میآوردم تمام زندگیش راباید بهم بزنند . بچه‌اش و مدرسه‌اش و تمام این چیزهاش را باید ول بکند بیاید اینجا . مثل

اینست که به شما الان بگویند ایرانی پاشوید بروید کابل . شما حاضرید با آن حقوق که از تهران میگیرید بروید به کابل؟ نه . به یهی است باید بهشما یك چیز بدهند . اما شما ایرانی هستید . پدرش که سناتور بود صبحش بمن تلفن کرد . گفت دیشب من تا صبح نتوانستم بخوابم برای اینکه نتوانستم جهانگیر را راضی کنم که بماند شما یك کاری بکنید . گفتم واللهمن آنچه که توانستم کردم . همیشه برای اینکه یك شرایطی میکنه که برای من قبولش امکان پذیر نیست . بعد خدا را به چه مناسبتی دیدم آمده بود برای چه کاری نمیدونم ــ یادم نیست برای یك کاری آمده بود . آمد بدیدن من

س ــ به تهران ؟

ج ــ تهران

س ــ میشناختیدش قبلاً ؟

ج ــ نه ــ خوشم آمد . ازش پرسیدم که مایلید؟ گفت بله حاضرم . قرارشد که بیاید . واشنگتن که رفتم آمد ــ را دید و بیشتر خوشم آمد . قرارشد بیاید آنوقت کلمبیا درس بدهد دیگه

س ــ براون بود و پرینستون و هاروارد

پرینستون ــ پرینستون رهایش نمیکردند . من یك دوستی در واشنگتن داشتم که او گفت من هد اخله میکنم . من رئیس پرینستون را میشناسم این کار را میکنم . هد اخله کرد و قبل از قرارداد ش آزادش کردند . آمد . دیدم اینها را من نمیتوانم با این حقوقهای عادی به اینها باید یك حقوقهائی بدهند . اینجا بود که فکر کردم بروم دنبال فورد فاند یشن رفتیم اینها یشان صحبت کردم . یعنی نمایندهشان در تهران آمده بود (؟) آسان نبود . بالاخره رفتم نیویورك باهایشان در آنجا صحبت کردم . میخواستند بدانند من این پول را چکار میخواهم بکنم . گفتم من همچین کاری میخواهم بکنم . میخواهم یك عده اشخاصی را استخدام بکنم که تفاوت حقوقی که (؟) مطابق مقررات میتوانم بهشان بدهم با حقوق حداقل حقوقی که زندگی بتوانند بکنند این را از این محل بپردازم . فلسفه دفتر اقتصادی را میخواستند بدانند . بهشان حالی کردم . روبهمرفته یك میلیون و خردهای دلار از آنجا گرفتم . که وقتی که من این را به گارنر وایز پرزیدنت ورلد بانك ــ معاون جیمز

گفتم آتش‌گرفت . گفت من از اینها هیچ‌ نمی‌خواهم بگیرم . گفتم محض‌رضای خدا حالا نروید این را خراب بکنید برای خاطر . گفتم قول بدهید که این را خراب نکنید برای اینکه من بزحمت توانستم این کار را بکنم. اگر این را بمن کمک نکرده بودند ممکن نبود بتوانم این ایرانی‌ها را استخدام بکنم. این ایرانی‌هائی که مثل خدا داد — غلامرضا مقدم مثل

س— سیروس‌سمیعی

ج — تمام این اشخاص‌د یگری که — سیروس‌سمیعی و کودرزی هردوتا گذرناهشان توی جیبشان بود . یکنفر میخواست بره زن بگیره — یکنفر دیگر میخواست بروه پیش زنش در آمریکا . حاضر و آماده بود من نگهشان داشتم . هرجائی که پیدا میکردم یکنفر را که خیال میکردم بدرد میخورد بهر وسیله‌ای بود این را میآوردم برای اینکه بتوانم بیاورم این دونفیشن فورد فائدیشن برای من اهمیت حیاتی داشت . اگر این نبود نمی‌توانستم این کار را بکنم. برای اینکه غیر ممکن بود من این را میتوانستم به تصویب برسانم بعنوان مهندس‌بله اما بعنوان . . . مهندس‌ایرانی هم نمی‌توانستم این حقوقها را بدهم مهندس‌ایرانی برای همین جهت هم بود که — یکی از جهاتش هم همین بود که ایرانی‌ند اشتیم آنجا . اما آنجا یك عده برجسته داشتیم اشخاصی که در اکونومیك بیورو بودند در . .

دفترفنی بودند — تکنیکال بیورو . مثل همین دیگه ام این فرانسویه — مثل آن بلژیکه یکفر برای شهرسازی داشتیم بسیارید یار خوب بود . این انگلیسی بود بسیارخوب بود . یکفر برای کشاورزی داشتیم از ایتالیا بود که اینها را تمام را خود هنگور پرودوم رکروت میکرد با کمك جین پلاك و بعد خدا داد رکروت میکرد اعضای خودش‌را با کمك . . آهان آنوقت وقتیکه این پول را دادند فورد فائدیشن میگفتند که ما دلمان میخواهد که هاروارد گفتم موافقم صد در صد . که این تیم راهاوارد رکروت بکند گفتم بسیار خب آقایون . بعد بمن گفتند که دین ممکن میگویید که من فقط بشرطی قبول خواهیم کرد که با خود فلانی صاحبه بکنیم. یك سفری باشد یم رفتیم بوستون . این هنگور پرودوم هم با من بود من سر راه میرفتم به کنفرانس سانفرانسیسکو شب رفتیم بوستون و صبح رفتیم کمبریج و شروع

کرد به سئوالات کردن که برای چی میخواهید اکونومیك بیورو و تکنیکال بیورو برای چی؟ گفتم. آنوقت اینها چه کارهائی بودند. دو ساعت و نیم تقریباً صحبت کردیم آنوقت گفت قبول میکنم و او رکورت کرد. همانسن را او پیشنهاد کرد. وقتی که پیشنهاد کرد و معلوم شد که این تحصیلاتش کمتر ازبعضی از ایرانیها خواهد بود که در آنجا هستند من ایراد گرفتم. گفتم این پی اچ دی داشتن خودش یك چیزی دارد یك اثری دارد. بمن جواب داد که با وجود یکه ندارد پی اچ دی اما از خیلی اشخاصی که پی اچ دی دارند بمراتب این لایق تراست بهتر است و فلان و فلان و خودمان این را تضمین میکنیم آنوقت قبول کردم. و او بود و خدا داد و این تیم را درست کردند. خیلی کار کردند خیلی کار کردند واقعاً. خب البته یك چیزهائی بود یك مواردی بود که یك نظرهائی مثلاً داشتند که تا یك حدی مثلاً میخواستند آنها هم میل داشتند که ترمز بکنم. اینجا بود که بعضی وقتها من چیزها را زیر بار نمی‌رفتم میگفتم این دیگه تشخیص با من است. من میگفتم که اینجور استدلال میکردم که اکونومیست یك ابزاری است. ابزار لازم اما بیش از ابزار نباید باشد. اگر بنا باشد که اکونومیست تصمیم بنا است بگیرد وای بحال آن دستگاه. اگر یك مدیری قرار بشه که بگوید هرکاری که من میکنم اکونومیست من وتو میتوانند بکند آن مدیر بهیچ جا نخواهد رسید. همین طور با یك حقوق دان ــ لایر. لایر خوبست که ازش نظر بخواهید اما لایر نباید تصمیم برای شما بگیرد. تصمیم با شماست. شمائید که مسئولیت دارید باید تصمیم بگیرید. شما نظر لایر را میگیرید نظر تکنیشن را میگیرید نظر اکونومیست را میگیرید آنوقت تصمیم باشماست. من مثلاً برنامه سیمان را شروع کردم قبل از اینکه اکونومیه بیورو من درست بشود. من وقتی آمدم سیمان قیمتش گزاف بود. چقدر بود؟ نمیدونم مثل اینکه ۲۰ تومان بود اینطور بود. و این فوق‌العاده زیاد بود. من تصمیم گرفتم که سیمان را پایین بکنم و برسانم به ۱۲۰ تومان. اینهم قبلاً گفتم من این کار را خواهم کرد. بعضی اینکه همین را گفتم سیمان تنزل کرد. یك عده‌ای داد و فریادشان بلند شد ــ یك عده‌ای چیز کردند که ما ورشکست میشویم. گفتم من با شما کاری ندارم من برای شما کاری نمیکنم

من این کار را میکنم برای اینکه سیمان یك چیزی باشد که مردم بتوانند مصرف بکنند .
وقتی که این کار را داشتم میکردم این یاروها ــ دوتا اکونومیست آورده بودم با کمك
(؟) یکی بلژیکی بود ــ یك شهرتی هم بین الطلی هم دارد . اسمش
را الان فراموش کرده‌ام. یکفر یك آمریکائی ــ سی‌بت بود آمریکائیه ــ آن یکی یادم میآیدش
حالا . این ها بمن یك یادداشتی نوشتند که این برنامه‌ای که شما برای سیمان تهیه
کرده‌اید واقع بینانه نیست . خواستمشان گفتم چرا؟ گفتند رشد مصرف سیمان ده درصد بیشتر
نمیتواند باشد . گفتم از چی؟ از کجا؟ . من از زیر صفر شروع کردم . شما مال یك
کشوری را میگویید ــ مال کشورهای خودتان را دارید میگویید وقتی رسیدید به یك جائی
میشه معقوله مثلا" بگویید که این رشدش نباید از ده درصد تجاوز بکند . اما وقتیکه
من از زیر صفر شروع میکنم که نمی‌توانستید بگوئید که اینجور اگر بخواهم بکنم که هیچوقت
به هیچ جا نمیرسم. من هنوز این برنامه‌ام را اجرا نکرده بودم مصرف سیمان از آنچیزی
که من میخواستم ببینم تجاوز کرد . راجع به ذوب آهن حالا . راجع به ذوب آهن دماکروپ
یك پروژه‌ای داشت که این را بنا بود اجرا بکند . من دماکروپ را نماینده دما کروپ
را خواستم و وقتیکه معلوم شد که اینها میخواستند در کرج این کار را بکنند و بعد
معلوم شد که نه آهن داشتند و نه ذغال . بهشان گفتم ــ گفتم خیلی خیلی سرزنشش کردم
و گفتم حالا برویید تجدید نظر بکنید از نو و بعد به جائی رسیدند که بهشان گفتم که
میخواهم شریك بشویم. درحدود سی درصد شریك بشویم. برای اینکه خریدن از شما
من میخواهم شما ذینفع بشوید . اینجا دیگه بن بست ها ــ مشکلات را برخورد کردن با
ارهاردکه میگفتند که ارهارد مثلا" گفتش که ما حق نداریم اختیار بدهیم برای
استفاده در خارجه . مثلا" اینها بیایند سرمایه گذاری بکنند . گفتم آخه این عیب است
آلمان اینهه پیشرفت کرده یك همچین نقصی داشته باشد این را عوض بکنید . یك نامه‌ای
آنوقت یك روزی (؟) داشتم که ما یك همچین لایحه‌ای داریم به‌بن‌تستاخ و این را
من امشب‌را بکس ابتهاج . برای اینکه شما این چیز را دادید و این وقتی درست‌شد
دیگه این مانع رفع میشود . این را بردند و تصویب کردند بازهم پیشنهادی که کردنسد

پیشنهاد رضایت بخش نبود یعنی در واقع یك سابوتاژ بود . این روزهای آخری بود که در سازمان برنامه بودم . بهش یك تلگراف کردم که من تا آخر January مهلت میدهم اگر پیشنهادتان را — این را اتفاقاً در تنظیم این تلگراف هم خدا داد هم دخالت داشت که اگر این باین شرایط . یك دو سه فلان اینها را قبول کردید ادامه میدهم کارپرآباد ماکروپ اگر نکرد یك میروم دنبال یك اشخاص دیگر . این جواب رسید قبل از آخر January قبول کرد این اصول را . بطوریکه اگر من مانده بودم من این را با مشارکت دساکروپ و یا اسپانسرشیپ بانك جهانی این کار را میکردم . برای اینکه علاقه داشتم جین بلاك هم موافقت بکند بلیسینگ بدهد به این کار برای اینکه او مخالف بود . همش مخالف بود روی اینکه لاتین آمریکا کشورهای متعددی این کار را کردند ترکیه اینکار را کردند چه کردند چه کردند و همه پشیمان شدند . ما هم آهن داریم هم ذغال هم صرف بنابراین این مثل یك کشوری ایکس یا ایگرگ نبود که نه آهن داشت و نه ذغال . یا یکی را داشت یکی را نداشت یا بازار نداشت و من این را متقاعد کرده بودم برای اینکه جین بلاك یکنفر را فرستاد و این در حضور من در دهلی در جلسه مجمع عمومی سالیانه بانك در دهلی بود در آنجا در حضور من بلاك گفت عقیده‌مان اینست که ایران جاستی‌فای در این طرح — برای اینکه هم بازار دارد هم ذغال دارد و هم آهن دارد و من عقیده‌ام این بود که این کار را میکردند و اگر این کار را میکردم ایران مجبور نمیشد که این را بدهد به شوروی . برای اینکه شوروی یکروزی یکی از مواد این قرارداد شوروی میدونید اینست که اگر باید ما فلان قرارگاه بدهیم برسانیم . یکروزی اگر ما گاز نتوانستیم بدهیم شوروی میتواند بگوید که تمام کارخانه‌های قفقازمن‌خوابیده و شماها لیاقت اینرا ندارید که این گاز را برسانید . رفع اختلاف هم نوشته با حکمیت باید باشد . یعنی حکمیت طرفین . طرفین اینقدر باید صحبت بکنند مذاکره بکنند تا به نتیجه برسند خب اگر به نتیجه نرسیدند چی ؟ یك دولتی میگوید که اصلاً طرف‌شدن با یك دولت غلط است آنهم با یك دولت کردن کفشتی مثل شوروی

س— این که بعد ا" میگفتند حتی شاه گفته بود که اقتصاددانان باصنعت ذوب آهن در ایران مخالف بودند و من علیرغم نظرات اقتصادی آنها این کار را کردم

ج — اگر مقصود سازمان برنامه بود که اشتباه میکنید برای اینکه من اینکار را رسانده بودم به انتها دیگه . من فوریه ۱۹۵۹ رفتم . مهلتی که داده بودم به ارهارد آخر جنوری ۱۹۵۹ بود . قبل از انقضای ۵۹ اینها را خداداد میدانست قبل از ۵۹ تلگراف ارهارد رسید که تمام شرایط مرا قبول کرد و اگر مانده بود من اینکار را میکردم دیگر اصلاً مورد پیدا نمیکرد .

س— علت رفتن شما چی بود؟ وآن داستان

ج — علت رفتن من این بود که من ازموقعی که در بانک ملی بودم با شاه تماس داشتم عقیده‌ام این بود که عایدات نفت باید منحصراً خرج عمران بشود . یکشاهی‌اش نباید خرج دیگری بشود . سالها بود این حرف را میزدم از روز اول . یکروزی در ۱۹۴۹ شاه بمن گفتش که — من میرفتم برای جلسه بانک — گفتش که شما راجع به روابط ایران و آمریکا با آمریکائیها صحبت بکنید . گفتم اعلیحضرت چشم میکنم . اما قبل از اینکه صحبت بکنم میل دارم که تمام این مطالبی راکه من سالهاست بهتان عرض کردم الان دوباره تکرار میکنم که هیچ سوء تفاهم پیش نیاید . گفتم یکی یکی . باید پول نفت منحصراً خرج برنامه عمرانی بشود . ایران احتیاج به ارتش ندارد که بیش از آنچه که برای امنیت داخلی لازم دارد . اگر دوستان غربی ما معتقدند که ارتش ایران باید مجهز باشد باید تقاضایش را خودشان بدهند نه اینکه ما از پول نفت بدهیم . موافقت کرد . رفتم واشنگتن . علاء سفیر بود — آرام مستشار بود وزیر مختار بود . رفتیم پیش جرج‌کی آنوقت اسیستنت سکرتری بود برای (؟) خاورمیانه . در این جلسات از اشخاصی که شرکت داشتند یکی جرنیگن بود

س— کی بود؟

ج — جرنیگن — قبل از آن در ایران بوده بعد هم سفیر شد . یکی از آن اشخاص اما اشخاص دیگری هم بودند . من موضوع را — عقاید خودم را بیان کردم که ما از شما یك دینار کمك مجانی نمی‌خواهیم ما با پول خودمان یك برنامه‌ای را میخواهیم اجرا بکنیم پول نفت را کنار میگذاریم برای اینکار . این پول نفت نمیتواند هم این منظور را تأمین بکند

هم کمک ارتش بشود . بنابراین آنچه که مازاد براین هست اگر شما لازم میدانید شما خودتان باید کمک بکنید . حالا کمک جنسی کمک مادی کمک ـ کمک . . هرجور کمکی میتوانید آنرا دیگر خودتان میدانید . یک جلسه‌ای هم ترتیب دادند که من با لن نیتسن ملاقات کردم . لن نیتسن که بعد رئیس ناتو شد آنوقت رئیس نمیدونم یک قسمتی بود که مربوط به این مسائلی که من ذکر میکردم بود . حالا چه سمتی بود نمیدونم . این مطالب را هم باو گفتم . در آن مذاکره‌ای که آنروز با جرج مگی کردم آن خیلی اثر کرد . آمدیم بیرون توی راهروی وزارت خارجه ـ آرام رو کرد به علاء گفت دفعه اولی است که من افتخار میکنم که یک ایرانی نماینده ایران اینطور صحبت کرد . قصدش اهانت به علاء نبود برای اینکه خیلی به علاء ایمان داشت اما خب این را اسپانتنیلی گفت . وقتی پاشدیم داشتیم خدا حافظی میکرد با من یکدفعه یادم آمد که یک قضیه (؟) گفتم که راستی شما یکنفر در تهران دارید که (؟) عنوانش . این از شما آمریکائی‌ها خیلی بعید است . این در قرن نوزدهم قرن هیجدهم اگر بریتیش امپایر یک همچین کاری بکند مفهومی داشت شما آمریکائی‌ها این را به شما درست . . . رو کرد به جری نیکن گفتش که این چیه ؟ گفت (؟) گفت من جرأت ندارم آنهای دیگر . گفتند ما هیچ اطلاع نداریم . ایستاده بود خدا حافظی کردم نشست گفت متشکرم . گفت از این دقیقه همچین چیزی نخواهد بود ما اصلاً خبر نداریم . همانموقع جری نیگن آمده بود مرخصی در واشنگتن . منهم میرفتم به اصرار (؟) که جنسلر (؟) بود در انگلیس و باهم سرو کار داشتیم راجع به قراردادهائی که آنرا هم باید بهتان بگویم بعد آنهم بسیار جالب است . با هم دوست شده بودیم . بمن گفتش که اصرار کرد که شما بروید در زوریخ یک کلینیکی هست باسم (؟) و اینها شما را معالجه میکنند من تعهد میکنم . نامه نوشتیم آنها میشناختندش . نامه نوشت وتوصیه کرد و من را معرفی کرد و به علاء هیکلتم که من دارم میروم آنجا بروم استراحت کامل بکنم . گفت باید دستور بدهید که

هیچکس مزاحمتان نشود . گفتم اتفاقاً دستور هم دادهام . به بانك هم گفتهام هر کاری هم فوری باشد بمن دیگه مراجعه نکنید . من آنجا یك دورهای را میخواهم طی بکنم که شاید علاج بشود این اولین رفتم در فاصله چند روز بعد یك پاکت بسیار ضخیمی رسید از علاء . خواندم آتش گرفتم. کسی که بمن توصیه میکرد که هیچکس مزاحمتان نشود یك چیزی برای من فرستاده ــ بعب اتمی . مینویسد که تلگرافی را برای من فرستاده که وزیر خارجه علی اصغر حکمت در کابینه منصورالملك در ۱۹۴۹ . حکمت کابینه منصورالملك ــ سپتامبر ۴۹

س ــ آقای حکمت وزیر خارجه ساعد بوده

ج ــ و منصورالملك ــ این درست نیست

س ــ این را باید اصلاحش کنیم

ج ــ برای اینکه این کاملاً صحیح است این چیزی را که میگویم. حکمت تلگرافی کرده به علاء شده که خاطر خطیر ملوکانه رنجش پیدا کرده‌اند از اینکه آقای ابتهاج . . . .

مؤاخذه شده راجع به اینکه آقای ابتهاج یك همچین اظهاراتی کرده و شما هم سکوت کرده‌اید و تأیید کرده‌اید . علاء در جواب تلگراف وزیر خارجه تلگرافی کرده به خود شاه و اعلیحضرت میفرمایند که با این ترتیب دیگر آمدن من به آمریکا معنی ندارد . برای اولین بار حالا دارد میآید به آمریکا به ملاقات تروومن . میگوید دیگر معنی ندارد من برای چی بیایم. علاء میگوید که حتماً تشریف بیاورند با کمال عزّت از ایشان پذیرائی خواهد شد بسیار هم مفید خواهد بود این مسافرت و این مذاکراتی که فلانی کرده بود خیلی مؤثر بود خیلی خوبی بخشید و چیزی نبود که من اعتراض بکنم من باهاش مخالفت بکنم و تأثیری نگذاشته که اعلیحضرت تشریف بیاورند . این را برای من فرستاد . کسی که حالا بمن توصیه کرده که برو آنجا راحت کن که این اولسرتان خوب بشه . من نشستم فوراً یك شرحی بعشاه نوشتم که الان آقای علاء یك همچین چیزی بمن اطلاع داد اعلیحضرت وقتی که بمن فرمود بد که من بروم صحبت بکنم بهتان عرض کردم که من یکایك مطالبی راکه میخواهم باهاشون صحبت

بگم بهتان عرض کرد م . چطور شد ه آخه وزیر خارجه یك همچین مؤاخذه‌ای میکند . آخه این چطوره ؟ جوابی که بمن ند اد . آمـــد م تهران د ید مش هیچی نگفت . یکروزی حکمت تلفن کرد که آقا شنید ی کابینه سقوط کرد ــ کابینه منصور بود گفتم نه . گفت بلـــه همین الان استعفا د اد . ناه من بشما رسید ؟ گفتم نه . گفت آخرین نامـــــه‌ای که از وزارت خارجه من صاد ر کرد م به شما بود . گفتم نرسید . فرد اش ناه رسیـــد . ناه‌ای نوشته به علاء که خد مات شما د ر مد تی که د ر واشنگتن بود ید مورد قد رد انـــی ذ ات ملوکانه قرارگرفت و مقرر فرمود ند که از خد مات شما تقد یر بشه . شما چنین کرد یـــد چنان کرد ید فلان کرد ید اینها . آنوقت پائین رونوشت برای جناب آقای ابتهـــاج که همچنین د ر مأموریت د ر آمریکاکاری کرد ند فلان و فلان و . . . فرستاده بشـــود . جواب مـــرا بعد از این موضوع ــ مد تها چند ین ماه اینجور د اده . این د ر ١٩٥٤ .

س— (؟) د ر هزارو نهصد و . .

ج — ١٩٤٩ . من د ر ١٩٥٤ رئیس سازمان برنامه شد م .

س— استعفاءتان از بانك ملی همان ترتیبش که فرمود ید دیگه . آقای رزم آرا آقای زند را فرستاد ند آنجا یا ــ از بانك ملی

ج — آنکه رفتم بله . گفتم که ید تراز یك خانه شاگرد

س— آنهم بهمین سادگی بود ؟ یعنی واقعاً تغییر سیاست بود یا . .

ج — نـــه نه ــ حالا گوش بد هید . ١٩٥٦ بود که من بنظرم چین بلاك را د عوت کرد م بـــه تهران . آنروز هم که گفتم که نهار گفتم که با زنش د عوت میکند که ثریا هم باشد . قبل از ناهار یك ویزیت رسمی کرد یم با د وتا آمریکائی و یك کاناد ائی . بلاك یکد فعه روکرد گفتش کـــه من میل ند اشتم این مطلب را د ر حضور مستر ابتهاج بهتان بگویم اما "You are very lucky to have Mr. Ebtehaj." . برای اینکه من تمام روؤسای د ستگاه همرائی د نیای غرب را شخصاً می ــ شناختم و واقعاً شما خوشبخت هستید که مثل ابتهاج را د ارید . من بحد ی از این قضیه متأثر شد م برای اینکه فکر کرد م آنا" این الان خیال میکند که روی تیافی بوده و تعجب کرد م چرا بلاك . . گفتش که من متأسفم فرصت د یگری نیست که این را بگویم . یك خرده تأمـــل

Do you know why we removed Mr,Ebtehaj from the Melli Bank?

کرد و بعد گفتش که

حالا شش سال بعد از آن قضیه بود . من در ۱۹۵۰ رفتم بعد دیگه

۱۹۵۶ میشد . من از ۱۹۴۲ تا ۱۹۵۰ در بانك ملی بودم. این حالا شش سال

بعد بود . من حالا گوشهایم را تیز کردم که ببینم چی میگوید .

Because your government promised if we remove Mr. Ebtehaj we would receive $100 million. We removed Mr.Ebtehaj but we did not receive $1.

آقا بهمین سکوت من متحیر شدم که این چی‌چی مطلبی میگوید؟ چی داره میگوید؟ آنهم چرا این مطلب را — "your government" بهش میگوید — این اصلاً الان بعنوان یك آمریکائی نیست بعنوان رئیس یك مؤسسه بین المللی . سکوت محض . من یك مدتی لال شدم.

بعد از چند لحظه گفتم "I am very proud that my price is so high." . بعدها فکرکردم که این چی گفت . متوجه شدم برای اینکه علاء آن نامه‌ای را که بمن فرستاد در زوریك در ضمن آن نامه مینویسد که شما پس از اینکه رفتید روز بعد یا دو روز بعد دوئسر که در مرخصی بود در واشنگتن آمد به سفارت و با آقای حاجی محمد نمازی که مستشار اقتصادی بود ملاقات کرد و به آقای نمازی گفت که من تمام مقدمات را فراهم کرده بودم که دولت آمریکا ۱۰۰ میلیون دلار بدهد به ایران و آقای ابتهاج با گفتن این مطلب تمام این موضوع را بهم زد . تمام این را خراب کرد . بعد فهمیدم که این برداشتن من از بانك ملی در نتیجه این بوده است . دوئسر همانطوریکه گفتم برای آن (؟) آورده بودند که کار میکرد که (؟) میگفتش من این فرد را طردش کردم برای اینکه بدرد من نمیخورد . یکی دو دفعه این میخواست فضولی بکند همانطوریکه با ایرانیهای دیگر می‌کرد . در یك مورد در یك کوکتلی بود در سفارت آمریکا این آمد بمن گفت شما چرا نظر خوبی نسبت به تقی نصر ندارید؟ گفتم صدر دوئر شما در این کار دخالت نکنید . این مسئله‌ایست بین دو تا ایرانی و من خوشم نمی‌آید که یك خارجی در این مسئله دخالت بکند . یك کسی دوستان من فرند یان بود که با من خیلی دوست بود نماینده جنرال تایر بود نمیدونم چی بود — فارستون بود — ارضی بود

س — فرند یان

ج — فرند یان — بعد گفتش که بمن فرند یان گفتش که شما چرا اینجوری صحبت کرد یه جلو این

همه دلخوش را سوزاند بد . گفتم این مرد یکه خره اینقد رفهم ند ارد چجوری یك عده نباید بیاید بمن دخالت بکند که شما چرا نسبت به یك ایرانی نظر خوب ند اریـــد .

س— چه معنی داشت آنموقع تقی نصر؟

ج — تقی نصر بیکاره بود

س— یك مدت کوتاهی رئیس سازمان برنامه شده بود زمان . .

خـــراب کرد سازمـــان برنامـــــــه را برای اینکه او بود که آن کارخانه‌های ورشکسته را آورد جزو سازمان برنامه کرد و عده ای برای دوستانش ــ به دوستانـــش یك مقداری شغل داد . سازمان برنامه برای این بوجود نیامده بود . عوض اینکـــه بره کارهای برنامه ریزی بکند کارخانه دارشد سازمان برنامه . و من نسبت به . . من نصر را لایق نمید انستم برای وزارت دارائی و به بین جهت وقتی که وزیر دارائی شـــــد در کابینه رزم آراء قطعاً او این کار را کرد . اما خود رزم آراء حالا کجا بود ثم من ببینم برای اینکه این وارد یك رشته دیگر میشود این جواب

س— این دوئسر میفرمود بد

ج — این جواب راجع به دوئر . دوئر در واشنگتن بود شنید که من یك همچین چیزی گفتـــه‌ام که این تراول انتشه بوده . یك موضوع دیگر هم پیش آمد . یکروزی گفت در سفارت گفتش که صحبت پسر ارســـاب کیخســـرو بود ــ شاهرخ چی چی؟

س— بهرام شاهرخ

ج — بهرام شاهرخ . این در زمان جنگ در رادیو برلن صحبت میکرد . تبلیغات بزبان فارسی نازی‌ها را این اداره میکرد . من دیدم این را دعوت کرده‌اند توی سفارت آمریکا . گفتـــم همانطورکه عادت آنها است . عجب چیز غریبی است . این آدم را دعوت کرد ند بسفارت دوئر آمد جلو گفتش که من پرونده این را دیدم شخصاً دیدم . این همانموقعی کـــه در رادیو برلن کار میکرد برای ما کار میکرد یعنی برای نه نه یك جور گفتش که بـــرای انگلیسیها . گفتم دیگه بیشتر . دلیل قویتر که شما نباید این را بهم بزنید . یك کسی که جاسوسی میکرده برای خارجیها در برلن آن تبلیغات و آن فحش‌هائی میداده بفروغی

برای اینکه فروغی قرارداد اتفاق و اتحاد رابسته بود . ما الید شده بودیم با متفقین . این آنوقت تری سفارت آمریکا دعوت میکنند با یك عده‌ای مثل من و امثال من . اینجور چیزها متعدد بود و اخذا . . من اجازه نمیدادم . برای اینکه دوئر بیاید وارد بحث بشه با مسائل با من راجع به مطلکم . اما همین آقای دوئر کسی بود که نخست وزیـــر در ایران تعیین میکرد من اطمینان دارم که در آوردن رزم آرا این دخالت داشـــت . رزم آرا رئیس ارکان حرب بود . من نسبت به رزم آرا نظر خوبی داشتم . من از دور می‌شناختمش . از هد بریتش تعریف شنیده بودم . ضجعله اشخاصی که تعریف میکردند صالح بود . الهیا رصالح . الهیار صالح به چه مناسبت نمیدونم با این آشنائـــی داشت و از این تعریف میکرد . بهرحال من نسبت به اوعقیده داشتم به هد بریتـــش یکروزی بمن تلفن کرد که آهان . . تنها موقعی هم که باهاش تماس داری داشتـــم موقعی بود که روسها هر آن ممکن بود که تهران را اشغال بکنند و من به شـــاه گفتم که اگر تهران را اشغال کردند من نگران هستم برای این جواهرات سلطنتی که در بانـــك است . این را چه بکنم؟ گفت که با رزم آرا صحبت بکنید . میگویم هواپیما در اختیار شما آماده باشد که اگر چنین چیزی پیش آمد شما بتوانید فورا" این را به یك جائـــی انتقال بدهید . به رزم آرا تلفن کردم و گمان میکنم بله رفتم بدیدنش گفتم یك همچیـــن چیزی هست. گفت که من یك هواپیما دائم در فرودگاه در اختیار شما خواهد بود . شما اینها را صندوقهایتان آماده باشند که هر آن شما بخواهید این صندوقها را بفرستیـــد میفرستیم شیراز . من حالا دستور بدهم که صندوق بیاورند ــ این صندوق هم مثلا" شاید اقلا" مثلا" سی تا ــ چهل تا شاید صندوق میبایستی تهیه بشه ، این چطور بشود که مردم متوجه نشوند . برای اینکه اگر می‌فهمیدند از ترس همین یك عده تهران را تخلیه میکردند . برای اینکه همه انتظار داشتند . این تماسی بود که باهاش داشتم officially و یك موقـــع دیگر هم یك مورد دیگر هم باهاش تماس داشتم . من یك چاپخانه‌ای داشتم در بانـــك ملی . این صد و چند نفر کارگر داشت علاوه بر چاپ تمام اوراق بانك تمام کارهای بخش دركماند هم ژنرال کانلی واگذار کرده بود به بانك . تایم مگزین میآمد آنجا و چاپ

میشد . نقشه‌های آمریکا تمام چیزهای مربوط به مؤسسات نظامی آمریکا در امیرآباد را ما چاپ میکردیم و بمن یك لایسنس تایپ هم داده بودند که آنجا بود و وقتی هم که رفتند بقیمت خیلی ارزانی هم ازشان خریدیم . خیلی هم کمك کرد به چاپخانه ما . برای اینکه خیلی چیزها را اضافه‌ای چاپخانه ما یادگرفتند . بالاخره یکروزی بمن تلفن کرد که من میخواهم شما را ببینم . گفتم هرروزی بخواهید اینجا شما تشریف بیاورید اینجا بانك یا من میآیم ارکان حرب ستاد . گفت نه نه . گفتم من میآیم منزلتان . گفت نه . گفتم پس چه بکنیم . گفت من میآیم منزل شما . گفتم بسیار خوب . ساعت ٦ صبح گفتم خیلی خب . ساعت ٦ صبح من منزلم تجریش بود . ٦ صبح آمد و گفتش که من آمده‌ام که به شما بگویم که من افتخار خواهم کرد که شما نخست وزیر بشوید و من زیردست شما کار بکنم . گفتم که آقای رزم آرا شما هم به شاه اینقدر نزدیك هستید که میدونید جریان را . که شاه نخست وزیری را بمن تکلیف کرد در ١٩٤٤ . این در ١٩٥٠ یك مدت کوتاهی قبل از اینکه نخست وزیر بشه . گفتم من الان روزها این السرم طوری مرا اذیت میکنه که مجبورم روی نیمکت دفتر بانك بعضی وقتها مجبورم که دراز بکشم تا درد رفع بشه من قادر نیستم و اگر میتوانستم تکلیف که کرده بود شاه من قبول میکردم تشکر میکنم من نمیتوانم اما صحبت از شما هم شنیده‌ام شما خودتان چرانمیروید . یك فحه نهفش باز شد و معلوم شد که تمام مقصود هم همین است که آمده مرا چیز بکنه که مثلاً مرا جذب بکنه . آنوقت گفت که بله یك اسامی را تعیین کرده‌ام که میخواهم با شما شورت بکنم راجع به این وزراء . گفتم که راجع به وزراء . من یك دفتری داشتم سالهای دراز توی جیبم بود همیشه . صورت اشخاصی که اگر من بخواهم کابینه تشکیل بدهم . از دوستان نزدیك من هم میپرسیدم تو اگر مثلاً ... یکنفر پیدا نکردم که بتوانند ١٥ نفر اسم ببرد که اولاً شناخته شده باشد امتحان داده باشه . دوم در رشته خودش یك اطلاعی داشته باشه . سوم درستکار باشد . چهارم متجانس باشند باهم هیچکس نتوانست ١٥ نفر بدهند . همه کس را میکردم . گفتم آخه انتقاد میکردم . میگفتم تو بگو بمن بگو ١٥ تا بنویس الان تو نخست وزیر چی میگوئی ؟ اینها

challenge

راهم می‌نوشتم . توی جیبم هم بود که هروقت اگر کسی یکنفر چیز میگرد این را یادداشت میکردم. گفتم من سئالهای این اکسرسا بذر را کردم هیچ غصه نخوردید . هیچکس قادر نیست یك تیمی را درست بکند که تمام این صفات را ــ جامع این صفات باشند . امایك چیز هست وقتیکه آدم اشتباه کرد معطل نباید بشه . آنا" باید این آدم را کنار بذاره . گفت من این اسامی را اجازه میدهید بیاورم. گفتم خیلی خوشوقت میشوم . فردا ش پس‌فردا ش باز ساعت ٦ صبح آمد . یادداشتی‌را از جیبش درآورد و شروع کرد به خواندن . توی تمام وزرا" . . . برای هر وزارتخانه‌ای یك دو در بعضی موارد سه بیشترش دونفر بود اسم خواند . توی تمام اینها گفت یکنفرش من شخصا" خودم انتخاب کرده‌ام. صلاح السلطنه برای وزارت خارجه . اتفاقا" اوهم نمیدونم نگذاشت مثل اینکه شاه نگذاشت که او وزیر خارجه بشود .

س ــ صلاح السلطنه سجلش چی بود؟

ج ــ صلاحی ــ در وزارت خارجه بود . من بعنوان صلاح السلطنه میشناسم. معلوم میشه از قوم و خویشهای خودش بود یا از دوستان نزد یکش بود . بقیه را گفت هیچکدام نمیشناسم. گفت از این و آن تحقیق کرده‌ام. توی اینها اسم تقی نصر بعنوان وزارت دارائی . گفتم من بعضی از اینها را نمی‌شناسم. بعضی هایشان را می‌شناسم بد نیستند . بعضی‌هایشان را می‌شناسم اینها را صالح نمی‌دانم. مثلا" تقی نصر. من تقی‌نصر را بهش عقیده ندارم. برای اینکه این آدم بسیار ضعیفی است . این در هرجائی که کار کرده سعی کرده که مردم ازش راضی باشند . این بدرد ایران امروز نمیخورد که یك کسی بیاید جرأت این را داشته باشه که تصمیماتی بگیره که تصمیماتی باشه که برطبق منافع یك عده گردن کلفت باشد . گفتم اما این همانطور که گفتم شما در عمل اگر دیدید که کسی بدرد نمیخورد بدون ملاحظه و آنا" این را کنارگذاشتید اشکال نداره . تمام این را هم به شاه میگفتم. من عادتم این بود . شاه را دوست داشتم بهش اعتقاد داشتم. صددرصدهم او طوری خودش‌را بمن وانمود میکرد آن زمان که پاك است ــ وطن پرست است ــ ایران را دوست داره ــ کارهائی میخواهد بکند ــ حسن نیت داره . بنابراین تمام این مسائل را من به او

گفتم. رزم آرا° وقت خواست آمد. دفعه اول بمن گفت که دفعه اول بمن گفت که بیائید نخست وزیر بشوید من بهش اینطور گفتم اینطور گفتم . دفعه دوم آمد صورت را گفت و من اینطـــور گفتم و اینها . بعد نخست وزیر شد . ولی بهش گفتم به شاه گفتـــم من معتقد نیستـــم نظامی بیاورید . نظامی را وقتی باید بیاورید که این آخرین تیر باشد . تا وقتیکـه شمـــا راه حل دیگری دارید نکشید این کار را . نظامی را آوردن خوب نیست . این یك علامـــت بدی است . علامت این است که ناتوان شده اید عاجز شده اید که الان متوسل میخواهیـــد به زور بشوید . اینقدر بهش گفتم یکروزی گفتش که شما مرا در برده اند اختید تمام شـــده کار اما شما فردا بیائید . رفتم فردا گفتند که علاء° شرفیاب است . علاء° آنوقت بنظرم سختی نداشت . خیال میکنم سختی نداشت وزیر دربار نبود یابود این را یقیـــن ندارم در زمانیکـه ۱۹۵۳ بود که . . .

س— قبل از رزم آرا° ؟

ج — موقعی که رزم آرا° نخست وزیر شد

س— مثل اینکه وزیر خارجه بود

ج — کی ؟

س— آقای علاء

ج — وزیر خارجه‌اش که . . . شاید وزیر خارجه بود . نه اما قبل از او کی بود ؟

س— قبل از وزیر خارجه ؟

ج — بیکار بود ؟

س— بله

ج — بیکار بود . آهان بیکار بود . همان وزیر خارجه یقیناً° بود . آنروز گفتند آقای علاء° شرفیاب است . چند دقیقه بعد خبر کردند . رفتم. تنها موقعی که من با شاه صحبت میکردم همین طورکه عادتم بود صحبت میکردم . نشست وشخص ثالثی حضور داشت علاء° بود . برای اینـــکه بقیه حواله همیشه ما دونفر بود یم و یك چیز هائی را من بی‌باکانه میگفتم که هیچ بهش برنمیخورد این اول دفعه‌ای بود که یك شخص ثالثی حضور داشت . وقتی نشستم شاه گفت به علاء° کـــه

ابتهاج د یروز یك مطالبی گفت بمن كه مـرا یك خرده د رمان ایجـــاد تردید كرد . گفت حالا خودش میگوید . گفتم من . علاء هم با نظر من تأیید كرد صلاحت نیست نظامی بیاید . گفت من فرمانش را د اده ام . گفتم خب حالا كه میفرمائید تمـــام شده انشاءالله كه مبارك است . اما اعلیحضرت من این را استدعا د ارم گفتم تقویتش بفرمائید . گفت یعنی چه ؟ یعنی چه من خـــــود م گفتم اعلیحضرت كی زاهـد ی را رئیس شهربانی كرد ؟ رئیس شهربانی شده بـــود گفتم چرا رئیس شهربانی شد ؟ برای اینكه این د ونا با همد یگر خوب نیستند . گفتم اطرافیان ــ اعضای خانواده می ــ آیند یك چیزهای بد میگویند . حالا كه آورد یدش تقویتش بفرمائید . یعنی انتریك نكنید . این بهش برخورد جلو علاء هم گفتم . امید وارم مبارك است . علاء ت شاه این بود كه كمتر مطلب یك چیزی را نگه مید اشت به محض اینكه شما یك چیزی میگفتیـــد به طرف میرفت میگفت . این یكی از چیزهائی بود یقیناً بهش گفته . د و هفته مثل اینكه از آن گذشته بود بهرجال یك مد ت كوتاهی بود علاء بمن تلفن كرد كه آقای رزم آراء خواهش كرد ند من به شما بگویم كه شما وزارت مشاور را قبول بكنید د رعین حـــــال كه رئیس بانك ملی هستید . گفتم آقای علاء خواهش میكنم بهشان بفرمائید كه ایشـــان آمد ه اند منزل من بمن گفته اند من بیایم نخست وزیر بشوم من بهشان گفتم من بواســـطه كسالتی كه د ارم نمی توانم . الان چطور بمن تكلیف میكنند بیایم وزیر مشاور بشوم یا یـك اشخاصی كه نمی شناسم . با یك اشخاصی كه نظر خوبی بهشان ند ارم . سر یك هفتـه من با كلك كاری از هیئت د ولت خواهم رفت . من كسی نیستم كه بنشینم آنجا و گـــوش بد هم كه یك وزیری یك چیزهائی را میگوید كه مید انم چیز هست و بنشینم ساكـــت باشم . من علنی خواهم گفت و این یك هفته طول نخواهد كشید این بساط بهم میخورد . تشكر بفرمائید از آقای رزم آراء و بفرمائید كه من بهتان گفتم من نتوانستم نخست وزیری را قبول بكنم حالا بمن میگویند كه بیایم عضو كابینه بشم مسئولیت مشترك قبول بكنم با یك اشخاصی كه به بعضی شان اصلاً هیچ اطمینان ند ارم . بعضیشان را اصلاً نمیشناسم. تشكر میكنم. بفاصله این نامه انفصال من ۱۹۵۰ د رماه .. كی بود ریاست بانك ملی من تا توی "Who's Who" "International Who's Who" هست . توی د ارم این تاریخ هائی را كه

س ـ آقای رزم آرا کابینه‌اش را ٦ تیر ١٣٢٩ که میشه همان ١٩٥٠ تشکیل داد

ج ـ جون ١٩٥٠ . من در کمان میکنم بفاصله یك ماه شاید یك خرده بیشتر پنجشنبه بود در بانك نشسته بودم همانطور که توضیح دادم زنك آمد و نامه رزم آرا را بمن داد بواسطه تغییر ـ من اسمش را گذاشتم نپ ـ آخه روسها هم نیو اکونومیك پالیسی ـ داشتند که اینهم نوشته بود نظر باینکه سیاست جدید اقتصادی ما داریم اینهم نپ ایشان که مرا منفصل کردند و بعد بمن پیشنهاد سفارت اول سفارت لندن را کردند علناً هم واسطه‌اش بود . گفتم نمیروم . گفتم بعد از این رفتاری که بمن کردند من بروم حالا سفیر لندن بشوم . بعد شنیدم که به شاه گفتند که انگلیسها گفتند که ما . . .

روایت کننده — آقای ابوالحسن ابتهاج
تاریخ — سی ام نوامبر ۱۹۸۱
محل مصاحبه — شهرکان — فرانسه
مصاحبه کننده — حبیب لاجوردی
نوار شماره — ۷

ج — گفتند انگلیسها قبول نمی‌کنند . این بگوش من خورد من گفتم من در هرحال لندن نمیروم. بخود این صحبت را هم کردند . سفیر انگلیس سیرفرانسیس شپرد یک مدت کوتاهی در ایران بود من هیچ باهاش سروکار هم نداشتم هیچ . این مرا دعوت کرد به ناهار . ظهر که رفتیم زیر چادر هیچکس دیگر هم نبود . بمن گفتش که من یک هجمین چیزی شنیده‌ام . که به شما گفتند که شما را میخواستند بفرستند لندن و گفتند دولت انگلیس شما را قبول نمیکند . گفت با اینکه شما نسبت به بانک ما فوق‌العاده سخت رفتار کردید . هیچ ایرانی را ما برایش آنقدر احترام قائل نیستیم که برای شما قائلیم و اگر اگریمانت میخواستند ۲۴ ساعته اگریمانت داده میشد . خواهش میکنم شما به شاه بگوئید مرا بخواهد . در حضور آن شخصی که این مطلب را گفته من بگویم که دروغ است . که رزم آرا پیش خودش فکر کرده که من اگر بروم لندن چون ایرانی اصلاً همه را مثل خودش میداند . انتریگان و حقباز و پشت هم اندازو میروم آنجا زد و بندهائی با انگلیسها میکنم که رزم آرا را برانند بنابراین من نباید بروم لندن . بهش میره میگوید که انگلیسها گفته‌اند که به فلانی ما اگریمانت نخواهیم داد . منهم روحم از همه جا بی خبر . این پیغام را هم پرون برده بوده . پرون یک سوئیسی بود که باشاه در سوئیس تو هم رسه بوده نمیدونم چی بوده . اول می‌دیدم میگفتند برای یافتهانی آورده بودنش — برای یافتهای قصر اما خیلی نزدیک بود و دیگه از این کارها خیلی میکرد

س— پیغام از کی برده بوده به شاه؟

ج — از قول سفارت انگلیس — نه از قول سفارت انگلیس که سفارت انگلیس شنیده‌است که میخواهید که فلانی را بفرستید میگویند ما اگریمانت نخواهیم داد . بعد گفتند پاریس گفتم نمیروم . علاء آمد پیش من گفتش که شما مگر معتقد نیستید که این تقی نصر افتضاح است درخواهد آورد گفتم بله . گفت شما صلحت نیست در تهران باشید برای اینکه اگر یک

همچین چیزی بشه این خواهد گفتش که فلانی کارشکنی کرد . این بمن اثر کرد . دیدم واقعاً" راست میگه . گفت شما از شاه قهر کردید از مملکت که نیاید قهر کرده باشید گفت میروید در فرانسه هم یك کارهائی میتوانید بکنید چه و اینها . یك کتاب بایستی کلفتی راجع به چیزهای اتیکت در بیلماسی برای من بگیرید . اول به انگلیسی این رابرایمان فرستاد که آنهم در اشتم توی کتابخانه‌ام و ساعد رافرستاد . ساعد آنوقت بیکاره بود . آمد اما عضو شورای بانك بود بانك ملی . گفتش که اعلیحضرت بمن فرمودند که من با شما صحبت بکنم . گفتم اعلیحضرت بله توسط آقای علاء هم برای من پیغام داده‌اند . من تا حالا قبول نکرده‌ام . او اصرار کرد . بالاخره من دیدم گفتم خب من تهران نباشم بهتراست گفتم حاضرم . بعد مرا خواست شاه . حالا آنوقت رسماً" بمن میگه که ما تصمیم گرفتیم دیگه شما را بفرستیم پاریس . گفتم بسیارخب . گفت خب حالا میرویم کارتان را درست می‌کنیم . اگریمانت خواستند سهیلی بد بخت ــ به سهیلی تلگراف کردند لندن بود . سهیلی پاریس بود که شما میروید به لندن و فلانی را ما میفرستیم ــ میخواهیم بفرستیم پاریس . سهیلی تلگراف کرد ــ وزیرخارجه‌اش هم محسن رئیس بود ــ (؟) رزم آرا چرا با تو بد شد که تو را از بانك برد اشتند؟ آهان شاه بهش گفته بود، که ابتهاج میل نداره تو نخست وزیر بشی؟

بد بهی است میل نداره و بعد هم پیش خودش فکر کرده که اگر من بروم لندن زیر پای این را جارو میکنم . خیال میکردند ضمیم مثل خودش انتریگانم ــ دروغگو ام و واهمه‌اش بایسد بشه . وقته گفته که سفارت انگلیس گفته‌اند که ما این را قبول نداریم اگریمانت نمی‌دهیم ببین چه کثافتکاری بود در ایران . یعنی وقاحت و دروغگوئی و آنتریك تا چه حد بود که مرد یکه سفیر خارجه بمن میگوید . میگوید همچین چیزی شنیدم گفتنبه شاه باوجودی که ما از شما دل خوشی نداریم نسبت به بانك ما خیلی سختگیری کرد به اما هیچ کس در ایران نیست که ما بقدر شما احترام برایش قائل باشیم و استقبال بکنیم . ۲۴ ساعت ما اگریمانت میدهیم . به شاه هم بگوئید که مرا بخواهد من در حضور آن کسی که این حرف

را زده بگویم که دروغ گفته او همچین چیزی را اصلاً نگفته. بالاخره به سهیلی تلگراف کرد که من تازه آمده‌ام پاریس . بدبخت راست هم میگفت و فلانی انگلیسی را از من بهتر میداند انگلیسها را بهتر از من می‌شناسد ــ مناسبتر است که من اینجا باشم فلانی را بفرستید لندن. آنها هم جواب بهش دادند که این امراست . شما باید چیز بکنید . من آمدم پاریس . این علتی بود سفارت پاریس . بعد در ضمن این صحبتها میخواستم بگویم مطلبی بنظرم رسید که بهش اشاره بکنم

س— شما هنوز نهار جین بلاك را تمام نکرده‌ید که آنجا

ج — تموم نکردم ؟

س— نخیر که شاه گفته بوده که علتی که شمارا برد اشتیم بود و بعد میخواستید بگوئید که چی شد که از سازمان برنامه تشریف برد ید . مقدمه‌ای بود که

ج — در سازمان برنامه که آن . . . اینطور شد دیگه یعنی قضیه که ظاهرش اما باطنش این نبود . من برای راههائی که در نظر گرفته بودم که با دولت یك تماسی داشته باشم و دولت هم بداند که من چی دارم میگم پیشنهاد کردم که قائم مقام سازمان برنامه که خسرو هدایت بود

س— این خسرو هدایت با آنکه رئیس‌سند یکای اسکی شده بود فرق داره دیگه یا . . یکنفرند ؟

ج — نه آن خسرو هدایت رئیس .

س— یك خسروهدایت هست یا دونفرند

ج — اسکی ؟ هدایت ؟ اسکی ؟ نه اسکی که یکوقتی خسروانی نبود

س— دکتر شریف امامی بود

ج — یکوقتی هم که ظهیکس آقا یان بود

س— نخیر این اسم‌بنظور آن سند یکای کارگرانی که (؟) درست کردند ــ این خسروهدایت همان است

ج — آهان بله بله ــ بله همان هست . آنکه در زمان کمان کم اشغال روسها

س— که رئیس‌راه آهن هم یك موقعی بود و اینها

ج — رئیس‌راه آهن بود . اورا من آورده بودم قائم مقام کرده بودم . به شاه گفتم که خوبه که

خسروهدایت عضو کابینه بشه که مدافع سازمان برنامه بشود . قبول کرد و شد وزیر مشاور و میرفت مجلس بنابراین دفاع میتوانست بکند از سازمان برنامه در جلسه علنی . این خوب بود تا یک حدی ولی باز دیدم کافی نیست . باز یک (؟) میشنوم که یک چیزهائی میگویند که در نتیجه عدم اطلاع است از کارهای سازمان . به شاه گفتم که من فکر کردم که ماهی یکدفعه جلسه سنا تشکیل بشود ــ جلسه خصوصی سنا ــ یکماه هم جلسه مجلس . من بروم آنجا هرکس سئوالی دارد من بهش جواب بدهم توضیح بدهم . گفت شما حاضرید اینکار را بکنید؟ گفتم بله برای اینکه خیال میکنم کمک خواهد کرد . گفت خیلی خوب است دیگه . همینطور هم شد . من میرفتم یکماه آنجا یکماه آنجا . در یکی از این جلسات سنا که خسروهدایت هم با من بود دکتر صدیق اعلم سئوال کرد که نظر شما نسبت به کود شیمیائی شیراز چی است؟ کود شیمیائی شیرازرا ــ این برای سازمان برنامه است کود شیمیائی شیراز را من بدین وسیله مطلع شده بودم که یکروزی شنیدم که قرارداد را امضاء کردند من باور نکردم . به شاه گفتم ــ گفتم که این راست است؟ گفت بله شما چطور نمیدانید؟ گفتم من هیچ اطلاع ندارم . گفتم من در ارم یک کارخانه کود شیمیائی در اهواز دایر می کنم یک مسابقه بین المللی گذاشته ایم توسط لیلیمنتال و اینها . یک شرکت بلژیکی هم برنده شده زمینش راهم خریده اند در اهواز ــ زمین که زیرش گاز است کنار کارون ــ خوزستان مصرف کننده عمده کود شیمیائی مناقصه بین المللی ــ ایران دوتا احتیاج ندارد ــ مصرف کود شیمیائی ایران تماما" در آن زمان به سی چهل هزار تن هم نمیرسید . این آخه برای چی هست؟ گفت نه این برای مصرف ایران نیست شما چطور اطلاع ندارید . این قرارداد بخواهید از وزارت صنایع . شریف امامی وزیر صنایع بود . اصفیاء با شریف امامی خیلی ارتباط داشت . یک دلیل ارتباطش هم این بود که برادر زن اصفیاء مهندس ضیائی معاون وزارت صنایع بود

س ــ طاهر ضیائی

ج ــ طاهر ضیائی معاون آن بود و همیشه هم باشریف امامی بود . شریف امامی باعث ترقی او شده بود . به اصفیاء گفتم که این را به شریف امامی ابلاغ کنید که شاه دستور داده که این را بمن

بدهند . چهار پنج روز گذشت خبری نشد . به اصفیاء گفتم که چطور شد؟ بهشان بگوئید اگر بمن ندهند میگویم به شاه که من خواستم بمن نمی‌دهند . فرستادند . (؟) من بخیال اینکه این همان قدری است که ما خودمان تهیه کرده بودیم مشخصات مناقصه کودشیمیائی اهواز و دفترچه مشخصات ۵۰ صفحه بود . من خیال کردم یك همچین چیزی است . گفتم هیات (؟) شما خودتان مطالعه بکنید خلاصه‌اش را بمن بگوئید . فرد اصبحش آمد گفتش که من قرارداد ی باین مفتضحی در عمرم ندیده‌ام . باور نکردم گفتم همچین چیزی ممکن نیست . گفتم چقدر هست قطرش . گفت هش ده بیست صفحه . گفتم ده بیست صفحه . پس بدهید من خودم بخوانم . باور نکردم . آورد ۱۸ صفحه . هیجده صفحه ریعی . خواندم مات و متحیرشدم قرارداد ی بستند با این گروپ شنایدر فرانسوی و آن چی چیز انگلیسی که بولر نماینده‌اش بود که بدون مناقصه این کارخانه کودشیمیائی را در شیراز دایر می‌کنم. صد هزار تن در سال و این را صادر بکنند به خارجه . فوری یك یادداشتی نوشتم به شاه فرستادم برای علاء که این قرارداد ی که ــ اصلاً این قرارداد مفتضحانه اینجور است ــ هیجده صفحه بیشتر نیست. این را آنطوریکه میفرمودند که پولش را ما نمی‌دهیم پولش را خودشان میدهند نیست . این نوشته که پولش را هم به ارزی باید بدهند . به سفته‌هائی باید بدهند که بانك مرکزی وزارت دارائی و بانك مرکزی امضاء بکنند و به ارزی بدهند که خود مقاطعه کار تعیین خواهد کرد بنابراین این پولش را ما دادیم می‌دهیم. این صد هزار تن از کجا میخواهید از شیراز صادر بکنید . نه راه هست به بوشهر نه بندر بوشهر گنجایش دارد ــ تمام گنجایش بندر بوشهر ۷ هزارتن بیشتر نیست که الان نزد یك به ۷۰ هزار تن جنس کالا میآید و میرود . هیچ گنجایش ندارد . نه راه هست نه آب دادیم در شیراز نه بندر دادیم که این را حمل بکنیم . رفت تو تلفن کرد علاء که اعلیحضرت میفرمایند شما یك متممی هست آن متمم را مگر شما ندیده‌اید . گفتم نه متمم به من ندادند . به اصفیاء گفتم آقا بگوئید آن متمم را بیاورند . متمم آمد . من قسم میخورم که این متمم را بعد از آن ایرادی که من گرفتم نوشتند . برای اینکه میفهمید که "It's understood." هیچکس بفارسی انگلیسی "It's understood." نمی‌گوید . این به بهی است که ایرانی میفهمید به بهی است . یك چیزهائی هم که به بهی نیست میگوید "It's understood." که مقاطعه کار یك کسی را معرفی خواهد کرد که او تمام محصول به بهی است.

کودشیعیائی شیراز را منهای یك تخفیف معقول نسبت به بازار دنیا بخره و حمل بکند به خارجه گفتم که این دو پول ارزش‌ند اره برای اینکه بهترین خریـــد ار دنیا هم این معرفی میکنـد‌این آقاپامینه‌میآید اینجـــامیگوید من حاضرم صد هزارتن را میخرم ــ تحویل سنگاپور. شمـا هیچی ند ارید میگویید ما به سنگاپور نمیتوانیم تحویل بد هیم برای اینکه نه راه د اریم نـــه بند ر د اریم. شما میگوید که شما که د ولت هستید میگویید که وسیله‌ند ارید این را حمل بکنیـــد من خیال میکنید د یوانه هستم که بیایم این را بخرم چی بکنم انبار بکنم د ر شیراز؟ مگر نـــذ ر کرد م که بیایم پول را د ور بریزم به جهنم که شمـا ــ شما اگر ند ارید غلط میکنید که میآیید همچین چیزی را ادعا میکنید من چی‌چی را بخرم یك چیزی را میخرم که قابل فروش‌باشد د ر بازارد نیا من این رابرای صد ور میخرم شما که د ولت هستید میگویید قابل صد ور نیست . گفتم این د ویول ارزش‌ند ارد . این همینطور یك مکاتبات بین ما رد و بد ل میشد و ایشان هم قهر کرده بود مـرا نمی‌پذ یرفت برای اینکـه آن حرفی را که توی سنا زده بود م .

س ــ سنا ؟

ج ــ سنا ــ گفتم که . . . نگفتم؟ د ریکی از این جلسات سنا ماهیانه باز هم صد یق اعلم سئوال کرد گفت اجازه میفرمائید آقای ابتهاج من از شما سئوالی بکنم راجع به این قرارد اد ی که اخیـــرا" منعقد شده بین وزارت صنایع و این کنسرسیوم راجع به تأسیس این کارخانه کودشیمیائی د رشیراز؟ گفتم بله با کمال میل ــ پاشد م. گفتم که یك جنایتی است . موقعی که من مناقصه بین المللـــی گذ اشتم بوسیله اشخاصی مثل لیلیانتال د ر تمام د نیا اشخاصی که صلاحیت د ارند که کارخانـــه کود شیمیائی را تأسیس‌بکنند شرکت بکنند پیشنهـا د بد هند . بنده یك کارخانه بلژیکی شـده که برای پاکستان یك کارخانه ساخته و زمینش را خرید م د ر اهوازــ همه چیز آماده شده بـرای اجرای این شنید م که یك قرارد اد ی د ولت‌بسته برای این د ر شیراز که نه راه د ارد نه بند ر د اره نه بازار فروش . از این بزرگترجنایت نمیشود . پد ر آموزگارایـنهـا سناتور بود پرید که آقـــا این چی‌است . وکیل شیراز بود فضا بود نمید ونم کجا بود ــ سناتور بوده که این چه چیزهائی است که میفرمائید شما چیز میگوئید از د ولت اینجور انتقاد میکنید این عملی‌است که برای چـــه فارس‌ایندقر استفاده خواهد کرد ــ شیراز چنین خواهدشد چنان خواهدشد . هانك هونك

داد فریاد . گفتم این دفعه اول نیست که اشتباه میشه از این اشتباهات شده در سابق سازمان برنامه قرارشد یك برنامه عمرانی باشد که از این چیزها پیش نیاید . من یك کاری میتوانم بکنم . که من و اوند ارد اینها همش مال یك مرکز است یك واحدی است مال یك مملکت است . موقعی که من دارم این کار را میکنم به آن وسیله دولت میره محرمانه ایـــن همچین عملی را میکند این معنی ندارد . من اصلاً برای من فرق نمیکند این در کجـــا هست . این از اول تا آخر غلط بوده و این جنایت است . این جنایت است من رفتم گفتم بزرگترین جنایت برای من فرق نمیکند اگر به فرض هم خیانت هم گفته بودم . آقا قهر کرد . به علاء تلفن کـــرد م که حالا که قهر کردند مهم نیست من با ایشان کار خصوصی که ندارم من کار اداری دارم . من روزهای چهارشنبه میرفتم میگفتم . کارهائی که کردم در ظرف هفته و کارهائی که خیال دارم بکنم . من با دولت سر و کار نداشتم . همان برنامه‌ای که دولت و مجلس تصویب کرده بودند شرط منهم با شاه این بوده که من از دولت دستور نخواهم گرفت . من یك برنامه‌ای را درست میکنم به تصویب هیئت وزیران میرسانم و به تصویـــب مجلسین و همینطور هم شد دیگه برنامه‌ای را که تهیه کرده رفت هیات وزیران بحث شد اختلاف داشتند مرا دعوت کردند رفتم آنجا . یکایك وزراء اظهار عدم رضایت میکردند . گفتم حق دارید چون واضح است من معجزه که نمی‌توانم بکنم . یك برنامه‌ای که برای یك مملکتی است فقیری بیچاره‌ای که هیچی ندارد ـــ محدود است توانائی مالی‌اش غیرممکن است همه راضـــی بشوند . گفتم آقایان من این را تأیید میکنم . نظر شخصی هم نبود ـــ شصت نفر را دعوت کردم . از رشته‌های مختلف در رشته‌های مختلف. مثلاً اصفیاء را من از آنجا شناختـــم. اصفیاء رایکی ازآن اشخاص بودکـــه دعوت کرده بودم . شصت نفر از اینجور اشخاص را دعوت کرده بودم . بعد از تحقیقات زیادی که کرده بودم ـ

س ـ　این برنامه دوم میشد دیگه ؟

ج ـ　بله برنامه دوم . بعد از اینکه مدتها روی این کار کردیم فرستادیم به هیئت وزیران ـــ هیئت وزیران داد و بیداد همه بلند شد . رفتم آنجا گفتم ما زحمت کشیده‌ایم این را تهیه کرده‌یـــم

چیـــزی را هیئت دولت لازم است تغییر بدهد بیك شرط که مجوزش از این کل این مبلغ تجاوز نکند بشرط این اگر بخواهد تجاوز بکند بگوئید از کدام محل این تأمین میشود این را من قبول دارم. هرکس که رفت مال خودش را زیاد بکند میاید از یکی دیگر کم بکند این سروصداش بلند میشد. بعد از ماهها بحث همان برنامه‌ای که درست شده بـــود تصویب کردند. رفت به مجلس. مجلس این را فرستاد به یك کمیسیون چهل و چند نفـری هفته‌ها رفتم آنجا. هرکس برای خودش یك چیزی داشت ـ عقیده‌ای داشت میگفت بحث کردیم. مجلس تصویب کرد. بعد رفت به سنا. در سنا رفتم آنجا هفتی کوتاهتری بـــود بحث طول کشید. تمام اینها تصویب کردند. وقتی تصویب شد دیگه به کسی اجازه نمـی‌دادم که بیاید بگوید که برای خاطر من بیائید اینکاررا اینجور بکنید. غیر ممکن بود. میگفتم یك چیزی است که تمام جزئیاتش را دولت و مجلسین تصویب کردند عدول از این نخواهـم کرد برای خاطر احدی نمی‌کنم ـ هیچکس نمی‌تواند وادارم بکند برای اینکه خلاف قانـــون است نمیشود. عدم رضایت شروع شد. یکروز بهبهانی ـ سید احمد بهبهانی یا سید علـــی بهبهانی که سناتور بود ـ برادر سید محمد بهبهانی ملای معروف تهران ـ وقت گرفت و آمد آقا سناتور هست و گفتش که آقای ابتهاج ما میدونید همیشه از شما حمایت کردیم. راست هم میگوید موقعی که بانك ملی بودم این سید محمد بهبهانی همیشه روی منبر روی اینها تأیید میکرد از طرز اداره بانك ملی و فلان و اینها برای اینکه طبقات مختلف را دسته بدسته دعوت میکردند به بانك ملی که بیایند جواهرات سلطنتی رابیینند ـ طلاهائی را که گرفته‌اند تـــوی خزانه ببینند نظم بانك را ببینند تمام جزئیات را ببینند همه را بهشان نشان میدادم اینهـا متحیر میشدند. اولاً جواهرات را خیال میکردند همه را رضا شاه برده ثانیاً این طلا ئـی را که من هرروز توی روزنامه می‌نوشتم باور نمیکردند. این شعش ها را وقتی دیدند آنوقـت طلا که گفتم ذخایر بانك ملی زنجیر طلاست که دستمند النگو قوطی سیگار طلا چوب سیگـار طلا غلط طلا تمام اینها را تبدیل کرده بودم به شمش طلا و برای اولین بار در تاریـــخ بانك گفتم که ما باید بیائیم رسیدگی بکنیم به موجودی طلا ببینیم این طلائی که میدونیم در ترازنامه اینقدر طلا داریم هست یا نیست. همکاران من آمدند گفتند که آقا این کار را نکنید

برای اینکه الان شانزده سال است که همچین کاری نشده . گفتم خب بشه بهترنیست ؟ اگر معلوم شد کم و کسری داره که من که نکردم این کار را ــ یکذ اریم بهتراست . دو کیلو طلا کم آمد این کاری که کردیم . از پول بانك ملی دو کیلو طلا خریدیم گذاشتیم آنجا . این توی روزنامه‌ها بپیچید که بانك ملی طلا کم داشته رفتند خریدند . آنها هم همه میگفتند دیدید آقا؟ گفتنه این عیبی ندارد . یکذ فعه برای همیشه این کار میایستی شده باشد . این کار را میایستی قبل از من کرده باشند آنها نکردند من کردم خب بمایند بگویند میگویند من دزدیدم برد م خانه‌ام این با یك تشریفاتی باز میشود . لا بالیگری ایرانی است . از روز اول یك کسی یك چیز غلطی گفته کسی ندزدیده یقین دارم اما بیخودی یك چیز را گفته‌اند عوض میشده هی عوض میشده هی اضافه میشده اینها یکذ فعه آمد رسیدگی شد که معلوم شد تا مثقال آخر این تلاش درسته و آن کسری که داشت تأمین کردیم . آقای سید احمد بهبهانی آمد گفتش که ما چه بدی به شما کردیم همیشه طرف ارشما بود یم . گفتم صحیح است . گفت شما سه نفر از خانواده مارا از سازمان برنامه بیرون کردید گفتم کی‌ها را؟ گفت یکی جیز بهبهانی بود که رئیس مؤسسه چای بود . این گزارش داد ند که دزدی میکند مرد یکه . مسلم شد منفصلش کردیم . دومی رئیس مریضخانه سازمان برنامه بود . صبح آمد م اداره بمن گفتند که دیشب ــ دیروز یك زنی را گاریگری را از بیمارستان برد ند قبرستان وقتی که میشستنه‌ش آن مرده شور چشمهایش را باز کرده برگرد انند نش به سازمان برنامه . باور نکردم گفتیم غیرممکن است . یك کمال بود خواستش . گفتم الان میروی این را رسیدگی میکنی . دیگه مرا شناخته بودند گفتم تا ظهر بمن گزارش بدهید عین جریان . آمد ظهر گزارش کتبی که این زن یك کارگر کارخانه چالوس بوده . این بد بخت بیچاره این زنش را فرستاده که بیاید به بیمارستان سازمان برنامه و درمان معالجه بشود . هیچکس را ند اشته . چهارروز هیچ طبیبی بالای سراین زن نرفته . بعد از چهارروز تصمیم میگیرند که این رده . گفتند جواز دفنش را باید یکنفر صادر بکند . اختلاف افتاده اینجا بین رئیس مریضخانه ، پزشك کشیك . بعد یکر بد گفتند و فحش دادند و دعوا شده بالاخره یکنفر این را نوشته هیچکدام نرفتند بالای سرش فرستادند ش . گفتم هم رئیس مریضخانه هم پزشك کشیك هم پزشك معالج هرسه تا منفصل . یکی از اینها داماد آقای احمد بهبهانی بوده و استاد دانشکده پزشکی . دکتر صدری نمیدونم چی اسمش بود . گفت شما

با این کاری که کرده آبروی این را برده . گفتم آقای بهبهانی اگر زن من یا زن شما بود این رفتار را باهاش میکردند ؟ که کسی بالای سرش نرود چهارروز و بعد بگویند چون چهار روزه ما نده یم این مرده بفرستند ش به گورستان و معلوم میشه که زنده باشد . گفتم خدا ای من شاهد است اگر من قدرت داشتم اعدام میکردم این شخص را مجازات اینها اعدام است برای اینکه اینها بشر نیستند آخه چطور میشه با یك بشری اینطور رفتار کرد. من تنها کاری که میتوانستم بکنم منفصل بکنم . سومی معاون سازمان برنامه بود یکی ازمعاونین سازمان برنامه . جعفر بهبهانی بنظرم اسمش بود . یکروزی رئیس شهربانی سرزده آمد پیش من . رئیس شهربانی هم علوی مقدم بود . آمدند گفتند رئیس شهربانی میخواهد گفتم بیاید . گفتش که آمدند شما را بزنند . بزنند هنوز نفهمیدم چی است گفت یعنی بگنند گفتم کی؟ گفت یکعده چاقوکش الان پائین هستند . گفتم آخه چطور ؟ کی هستند ؟ چی هستند ؟ گفت شعبان جعفری . گفتش که من آنروزها که اول آمده بودم عکس عبد الرضا را برد ارم گفتند عکس اعلیحضرت و عکس عبد الرضا را برد اشتند که بیایند اینها را بگیرند و هرکسی که مخالفت بکند بزنند . پرسیدم این کار را کی کرده ؟ گفتند آقای بهبهانی . گفتم این بهبهانی که اینجا نشسته ؟ گفت بله . رفت پای تلفن گفت خواهش میکنم اقا امی نفرمائید من خودم الان میروم صحبت میکنم. گفتم منفصلش میکنم. گفت اجازه بدهید من خودم بروم اجازه مرخصی بخواهد . گفتم مرخصی بخواهد نمیشه ــ استعفا باید بدهد . والا من منفصلش میکنم. رفت ویك هفت دقیقه دیگر آمد و گفتش که موافقت نمیکند . گفتم منفصلش میکنم. گفتم شما جای من باشید چه میکنید؟ رئیس شهربانی آمده بمن میگوید که این آدم واداركرده یکعده با چاقوکش بیایند که مرا بقتل آن بگیرند بزنند . اینجا هم نشسته بعنوان معاون من ــ این خیلی مربوط بود با عبد الرضا . بدستور عبد الرضا خواسته بدین وسیله عکسش را بیاورند که آنجا بگیرند . من گفتم حد اقل کاری که میتوانم بکنم اینه که من . . گفت یعنی میفرمائید که اینجا نمی توانند برگردند . گفتم که آره تا روزی که من هستم اینها برنخواهند گشت . گفت که آقای ابتهاج این سازمان برنامه گفت ما . . . ۵ ساله خانواده بهبهانی با

عزت در ایران زندگی کرده . این سازمان برنامه یك سفره‌ای است که پهن شده ما در این سفره سهیم هستیم . گفتم که آقای بهبهانی من وقتیکه رئیس بانك ملی بودم همیشه خودم را کول میزدم میگفتم من یك اردهائی هستم که ملت ایران مرا کذاشته برای حفظ اموال بانك . گفتم اصلاً ملت ایران اصلاً مرا نمی‌شناسد که من کی هستم . به ملت ایران چه مربوط . من خودم را بدین وسیله کول میزدم که میگفتم من این اردهائی هستم که روی این گنج خوابیده‌ام هیچکس نمی‌تواند به این گنج تجاوز بکند . الان که آمده‌ام سازمان برنامه با همین فکر خودم را کول میزنم میگویم که من حافظ منافع مردم ایران هستم . مردم ایران بدبخت و بیچاره روحشان خبر ندارد که من اینجا هستم برایشان چه فرقی میکند که من کی هستم اینجا چه میکنم؟ آنها دخالتی ندارند . اما من همیشه خودم را اینطور عادت داده‌ام که یك شوق یك محرکی در خودم ایجاد کردم . تا روزی که من اینجا هستم این آقایون برنخواهند گشت ــ خدا حافظ شما ــ رفت . از فردا پسر آقای دکتر محمد بهبهانی که وکیل مجلس بود که . . . و این آقا در سنا و جراید شروع کردند به حملات . این آدم وطن فروش ــ این آدمی که مستخدم بانك شاهی بوده این آدم بانك خارجی ها بوده این آدمی که چنین است چنان است . سدد ز را این نمی‌خواهد بسازد برای اینکه این یك عده مینوشتند که برای اینکه این را میخواهد به آمریکائیها بدهد به فرانسویها نمی‌خواهد بده . یکعده مینوشتند که این میخواهد به انگلیسها بده به هیچکدام اینها ندهد . از این چیزها مرتب . یکروز به شاه گفتم که

س ــ روزنامه ها آنوقت آزاد بودند ؟

ج ــ بله مینوشتند . بعد از انقلاب عراق گفتم که اعلیحضرت نوری سعید را میشناختید همیشناختم هیچکس برای عراق بانده ازه نوری سعید خدمت نکرد . عراق را او بوجود آورد . دید به به چه طرز فجیعی کشتندش . گفتم چرا اینکار را کردند اعلیحضرت؟ برای اینکه مدام همی باین آدم مخالفین تهمت زدند که این نوکر اجنبی است نوکر انگلیسهاست . تمام این کارهاکه میکند بدستور انگلیسها است . این گفتند گفتند تا یکروزی این انقلاب میشود و یارو را گرفتند میدونید قصابی اش کردند . شقه کردند ــ آویزان کردند ــ وارونه آویزان شد . گفتند ــ

اعلیحضرت گناه دارد . شما میدانید من چطور دلم خدمت میکنم . چرا به بختیار نمیگوئید ـــــــ اورئیس ساواک بود . گفتم بمن میگویند که تمام اینها را اعلیحضرت میدانند ـ اعلیحضرت اجازه میدهد . گفتم از انصاف دور است ـ آخه این سَر صحیح نیست یکروزی خب اینها هم همین کار را میکنند که با نوری سعید کردند . شما که میدونید من چه جور خدمت میکنم . گفت که به بختیار بگوئید که موقوف بکنید جلو این چیز را بگیرید . آمدم به بختیار تلفن کردم گفتم اعلیحضرت امر کردند که من بهتان ابلاغ بکنم که جلو ایـــن مجلهها و روزنامه ها را بگیرید . یك هفته خبـــری نبود دوباره شروع شد ـ دوباره شروع شد . میخواست ـ خوشش میآمد در عین حالی که تقویت میکرد برای اینکه احتیاج داشت در عین حال خوشش میآمد که مردم حمله بکنند بد بگویند تا همه کس خودش را وابسته به او بداند . بگوید من نوکر او هستم . حمایت اوست که مرا نگه داشته . خوشش نمی آمد کـــه یکنفر اینجور صحبت بکند که آخه این برخلاف انصاف است این برخلاف مصلحت مملکت است شما که میدانید من اجنبی پرست نیستم من وطن فروش نیستم این چیزها را نباید اجـــازه داد اما میخواست این را (؟)

من رفتم زندان از زندان بیرون آمدم آقای ابوالفضل آل بویه این یك کسی بود که نویسنده است توی سازمان برنامه بود . الان نمیدانم شاید زنده باشد ـ آل بویه یك پسری داشت که در آمریکا مشغول اینکه تحصیل میکرد . این توی سازمان برنامه بود . آمد پیش من در بانك ملی بعد که از زندان آمد بیرون . گفت من آمدم پیش شما یك اقراری بکنم راجع به گناهـــی که مرتکب شده ام اما این گناه را من نمیدانستم که این کاری را که دارند میکنند یك عملی است گناه برعلیه شما . گفت بولـــر ـ زن این آل بویه سکرتر سفیر انگلیس بود در سفـــارت ایرانی بود . انگلیسی میدانست تایپیست بود . با انگلیسی ها ارتباط داشت . گفـــت آقای بولر یکروزی آمد پیش من گفتش که ما یك کاری داریم با آقای شریف امامی شما ترتیـــب ملاقات مرا با شریف امامی بدهید در منزل . گفت من جواب دادم من شریف امامی رانمی ـ شناسم آنوقت هم نمی شناختم آنرت این مطلب را بمن میگفت شریف امامی بهش میگه میشناخت

برای اینکه شریف امامی نفوذی داشت که این طاهرضیائی را کرده بود رئیس اطاق بازرگانی یا تجارت . .

س— صنایـــع

ج — صنایع بود چه بود اینها . این سروکار پیدا کرده بود . گفت من به بولـر گفتم که مـــن آقای شریف امامی را نمی‌شناسم اما احمد آرامش را که شوهرخواهرش هست با او آشنائی دارم . گفت خب آرامش را دعوت میکنیم . گفت آرامش را دعوت کردم آمدند ظهر تـوی اطاق من ــ توی دفتر خانه من . بولـر گفت که ما میخواهیم با آقای شریف امامی صحبتـی بکنیم راجع به این قرارداد گرد شیمیائی ــ شما ترتیب ملاقات را بدهید . گفت میدهـــم پانصد هزارتومان آرامش برای اینکه این ملاقات را ترتیب بدهد گرفت . شریف امامی آمـــد این به شریف امامی مطالبی را گفت سه‌میلیون دلار هم به شریف امامی رشوه داد . این قرارداد را امضاء کرد . گفتم آقای آل بویه این مطالبی را که بمن فرمودید من یکروزی ممکن است کـــه فاش بکنم این را بگویم . گفت بگوئید هروقت هم گفتید من حاضرم بیایم این مطالب را هرجائی باشد بگویم . اینطور بود این قضیه که بدون تردید این همینطور بوده که پول گرفته منتهـی شریف امامی شنیدم به اطرافیانش میگفته به دوستانش میگفته که از این پول چه‌ری نصیب مـــن نشد چیزهائی بود که به دیگران مجبور بودم بدهم . این را درست کردند این مطالب را کـــه من در مجلسین . . .

بله حالا کی‌ها بودند خب یک عده از ایرانیان بودند اما وقتیکه . . .

س— داشتید تعریف میکردید چی شد که شما از سازمان برنامه کنار رفتید

ج — بله ــ نه این راجع به همین قسمت یک چیز داشتم که رشته فکرم پاره شد . آهان روزیکه ایـن لایحه بـــــرگزاری اختیارات مرد م مطرح بود در مجلس اقبال یک اظهاراتی کرد یا روزی که . . به چه مناسبتی بود که اقبال توضیح داد در مجلس و روز بعدش در سنا راجع به این گرد شیمیائی شیراز ــ گفت که ما یکشاهی ندادیم ــ یکشاهی نمی‌دهیم . یک گروهی است میآید با سرمایـــه خودش با پول خودش این کارخانه را تأسیس میکند ــ محصولش را میفروشد از محل فروش محصولش مخارج تأسیس این کارخانه را برمیدارد و وقتی که این تصفیه شد کارخانه را بما هفت و مجانـــی

تحویل میدهد . همه گفتند احسنت . آنوقت گفت یکنفر هست که این را خیانت میداند اسم نمیبرد و این است کاری که ما داریم میکنیم. همه احسنت احسنت . همانوقعی کسه همان آنی که این صحبت را در مجلس میکرد وزارت دارائی داشت سفتهها را صادر میکرد به دلار مطابق آن قرارداد ی ــ همان قرارداد هیجده صفحهائی بود که وزارت دارائی تضمین میکند که این پول را به دلار قسطش را فلان قدر فلان قدر بپردازد . اقبال میآید رئیس نفت میشود . منهم روابطم هم با اقبال دیگه اصلاً قطع شده بود . برای اینکه این چیزهـــا را اقبال بد بخت بیچاره از روی چیزهائیکه شریف امامی مینوشت میرفت میخواند . خـــودش اصلاً بیچاره اطلاع نداشت ــ میآید در شرکت نفت و می بیند که سالی سی میلیون تومـــان شرکت نفت داره ... میدهد برای کسری کود شیمیائی . آنوقت این متوجه میشـــود که حق با من بوده وانسانیت کـــرد یك پولهائی شرکت نفت سپرده هائی داشته از بانکهای مختلف منجمله یك مبلغ جزئی هم در بانك ما داشت . آنرا مبلغش هم اضافه میکند تجدید میکنه من تعجب کردم اقبالی که وقتی نخست وزیر بود توی سفارت ایتالیا یکروزی پنج میرافـــی بود آمد بد بخت بیچاره جلوی من دست دراز کرد من دست نـــــدادم این اصلاً چطور شد اینطور شد . تحقیق کردم گفتند که پرونده ها را وقتیکه دید آنوقت بهش هم گفتند مهندس سین شرکت نفت گفتند که حق با فلانی بود . که شیراز جای اینکار نبود

س ــ آقای دکتر اقبال لایحه‌ای برد مجلس برای اینکه سازمان برنامه بشود جزو . . .

روایت کننده آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریخ : ۳۰ نوامبر ۱۹۸۱

محل : شهرکان - فرانسه

مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی

نوار شماره : ۸

شاه وقتی این مسائل را که دیده بود دیگر اصلا" مرا نمیپذیرفت . من به علاء گفتم ، گفتم من با اعلیحضرت کار خصوصی که ندارم کارهای مملکتی است کارهای من خوابیده اگر اعلیحضرت مرا نپذیرند ، من بعد از این قضایای مجلس فورا" برای ششمین بار استعفای کتبی نوشتم به شاه که بعد از این عکس العملی که نشان دادم ومبارزه‌ای که درسنا کرده بودم نوشتم که پرواضح است که دیگر من مورد اطمینان نیستم بنابراین قایده ندارد استعفا میدهم . جوابی نداد . به علاء گفتم ، مردشریفی بود خیلی مردشریفی بود علاء . یک روزی بمن تلفن کرد به انگلیسی صحبت میکرد که مبادا تلفنچی مثلا" دربارببفهمد ، تلفن کردکه آخر آقای ابتهاج شما این مطلبی است که درسنا گفتید شما میدانید که دولت این را هیئت دولت تصویب کردوشما نمیبایستی همچین کاری کرده باشید . من با تغیرزیادگفتم آقای علاء شما گویا منظورتان اینست که مسئولیت مشترک افراد دولت است اگر من عضوکابینه بودم حق داشتید یک تصمیمی است گرفته شده یا بایست استعفا بدهم یا باید سکوت بکنم که این مخالف من است . من این را به هیئت دولت گفتم . من که قبول نکردم سمتی را دردولت بهمین منظور . من این جلسات را درسنا تشکیل دادم برای اینکه نقطه نظرسازمان برنامه را به آقای (؟) همیشه بتوانم بیان بکنم . رفتم توی سنا یک نفرپاشده ازمن سئوالی کرده راجع به نظرمن درموضوع کارخانه کودشیمیائی . برای این کردم تمام این مدارک را فرستادم برایتان که چرا این یک اشتباه است . گفتم آقای علاء شما عوض

اینکه برویدبه‌شاه‌بگوئیدکه‌حق با من است مرا دار ید.تقبیح میکنیدکه من کار بدی کردم ؟گوشی راگذاشتم. صبح ساعت هشت‌سلمان اسدی که عضو شورای عالی بود آمد اول وقت‌گفتش‌که دیشب‌آقای علاء بمن تلفن کردکه من صبح بروم پیش‌او ، من الان پیش‌آقای علاء بودم آقای علاء گفتندکه به فلانی بگوئید من چیزی بدی به ایشان نگفتم که اینطور با من قهرکردند وگوشی راگذاشتند شما برویدبگوئیدکه ، گفتم من به علاء ارادت دارم دوستش‌دارم اما من عقیده ام اینست‌که دریک همچین مواردی علاء بایدبرودبه شاه بگوید آخر با با دست بکشید حق با ابتهاج است . شماکه میدانیدحق با من است بمن دارید میگوئیدکه من نمیبایستی درستا این مطلب رابگویم . پاشم درستا بگویم چی ؟ بگویم کاری که کردند بسیارکار صحیحی کردند تحسین بکنم برخلاف عقیده بر خلاف حقیقت یک چیزی رابگویم گفتم ازاینجهت است من ازآقای علاء رنجش دارم . ولی میدانم آقای علاء نیتی ندارد اما ازبس‌که این علاقه داشت به شاه ، بحدی علاقه داشت‌به شاه که همه چیزرافراموش میکرد ، همه چیز، و بعدرفتاری که باخودش‌کردند ،همین قضیه خمینی وقتی که درایران پیش‌آمد وبک عده ای کشته شدند .

س - ۱۵ خرداد ؟

ج - ۱۵ خردادکه علم نخست‌وزیربود ، من که اطلاع نداشتم اما شنیدم که علاء یک عده ازایرانیهارا ، یک عده ازاشخاصی که مصدکاربودند دعوت‌کردبه منزلش عبداله انتظام بود ، سپهبد یزدان پناه بود ، گویا شریف امامی بود ویک عده دیگری که این واقعه ایکه اتفاق افتاده این رانمیشودندیده گرفت بایدیک فکری کرد بایدیک کاری کردکه مطالب رابعرض‌شاه رساند. این ازراه دلسوزی برای شاه خواسته اینکاررابکند . این رامستقیما " یکی ازآنها رفته به شاه گفته ، شاه بمحض‌اینکه این راشنیده پیغام داده برای علاء که شما دیگرنیائید سرکارتان. ازوزارت دربارا وراسنفصل کرد عبداله انتظام

راکه یکی ازافرادبسیارسالم ایران بود ازوزارت خارجه نه ، اونفت برد برداشت برای اینکه اینکاررا کردند . یا اوهم که اینطورنسبت بـــه او صمیمی بود این رفتاررا کرد .

س - خب آنوقت نتیجه این استعفاها چی شد ودرچه موقعی موردقبول قرارگرفت استعفای سرکار ؟

ج - عوض اینکه استعفای مـرا قبول بکنند شش هفته بودبه اواستعفای کتبی داده بودم وششمین استعفای من بود یک روزپنجشنبه‌ای نشسته بودم صحبت میکردم با یک نفرپیش من بود ، خسرو هدایت آمدگفتش که همین الان درمجلس جلسه سری هست راجع به شما واختیارات شما رادارندواگذارمیکنندبه نخست وزیری گفتم بکنند. ظهر توی ، یک بعدازظهر توی رادیو گفتند که لایحه‌ای به‌این شرح مطرح شد وبه اتفاق آراء تصویب شدکه ازتاریخ فلان اختیارات رئیس سازمان برنامه تفویض میشودبه نخست وزیر . این پنجشنبه بعدازظهربود . من همان وقت نوشتم یک شرحی به شاه که من ازروزشنبه دیگربه سازمان برنامه نخواهم آمد . یعنی ازروزشنبه تحویل میدهم . شنبه آمدم صبح بود ازصبح سباب‌هایم راجمع آوری کردم تا غروب آنجا بودم شب بود بیرون آمدم اتفاقا " روزنامه نگارها هم آنجا بودندکه عکس بردارند اینها که آنها مطلع شده بودند. این رافرستادم و دیگرنرفتم به‌این ترتیب تمام شد البته که استعفای مـرا قبول بکنند .گفتند استعفای شما قبول . خوش نمیآید که یک نفراستعفا بدهد کسی حق ندارد استعفا بدهد باید منفصل بشود . وبا من رفتاری کردندعینا " مثل اینکه من یک قشون خارجی هستم که آمدم پشت دروازه‌تهران ، تهران را محاصره کردم که اینها محرمانه جمع میشوند یک همچین چیزی بکذارنندکه مبادا آن آدم مطلع بشود آن قشون مطلع بشود آن خصم مطلع بشود شبیخون بزند . من استعفادادم ....

س - آنوقت این جریان (؟) راردکرد همزمان اتفاق افتاده بوداینطورکه

خانم تعریف میکردند ؟

ج - بله بله . این بله ، آن بلا آخره یادم آمد آن بایـــــــرود آن کسیکه ، این را یاداشت بفرمائید به شما بگویم راجع به بایـــــــرود برای اینکه این یک چیز خیلی جالبی است این را من به کسی تاحالا نگفتم . من Prud'homme را آورده بودم بمن داده بودند بود برای ریاست دفترفنی بعدازدوسال ونیم گمان میکنم دیگردوره‌اش منقضی بوده. بایست برگرددبه بانک . بلاک سا من صحبت کرد که من یک نفررا درنظر گرفتم برای اینکار که آن بایـــــــرود است . گفتم کـــدام بـــــــایرودهمان کـه معاون وزارت خارجه بود ؟ گفت بله .گفتم که این میترسم جنبه سیاسی داشته باشد.

س- معاون وزارت خارجه کجا بود ؟

ج - آمریکا .

س- عجب .

In charge of Middle East.بله بعددرقضیه سوئزکانال که انگلیس وفرانسه حمله کردندبه مصر این دالـــــس وادارکردکه اینها را عقب نشینی بکنندوتوبیخ شان هم کرد درمقابله افکار عمومی دنیا . این با این عمل فاستردالـــــس مخالفت کرد گفت این مصلحت نیست اورا پرداشت پرتش کرد فرستادش به افغانستان ، سفیرافغانستان کرد . بعدازآن سفیر آفریقای جنوبی کرد . این موقعی است که وقتی که بمن این مطلب راگفت گمان میکنم که دوره‌ی سفارت آفریقا بیش هم منقضی شده بود میخواست Retire بکند . بمن گفتش که من بایـــــرود را ....گفتـــــــــــــــم والله بایرود بنظرمن ممکن اســـت که مشکلات ایجادبکند این معاون وزارت خارجه بوده سفیربوده من این را بسا ورم حالا رئیس دفترفنی‌ام بکنم . گفتم این را من بایدباشاه صحبت بکنم این ازآن چیزهائی است که من خودم تصمیم

نمیگیرم . به‌شاه گفتم ،گفتم که بلاک میخواهد با یرود را بفرستد، بجای Prud'homme ،با یرد یک شهرت خیلی خوبی داشت . نظامی بود اما یک آدمی بود که خیلی از او تعریف شنیده بودم . به بلاک هم گفتم ، گفتم شنیدم خیلی آدم خوبی است . اما از لحاظ سیاسی من میترسم . به‌شاه که گفتم ، گفت‌ند بهیچوجه نمیشود گفتش که ما وقتیکه آمریکا بودیم . این چه سالی بود ؟ حالا درست تاریخش را بخاطر ندارم اما در حدود دو سال ونیم تقریبا" با من بود اینها من در ۵۲ بنابراین ۵۶ - ۵۷ مثلا" میبایست باشد . گفت وقتیکه ما واشنگتن بودیم با یرود با علیاحضرت.میرقصید ودرضمن رقص از علیاحضرت Rendezvous خواست . گفتم غیرممکن است ! علیحضرت همچین چیزی امکان ندارد ، گفت یعنی میگوئیدکه علیاحضرت دروغ میگویند ؟ گفتم نه نمیگویم دروغ میگویند اما درست متوجه نشدند نفهمیدند گفتم امکان ندارد همچین چیزی مرتیکه مگردیوانه است یک همچین کاری را بکند . گفت در هرحال نه نمیشود . به بلاک گفتم که ، چون به بلاک گفته بودم که من از لحاظ سیاسی با یدازشاه چیزبکنم . برای اینکه من از این میترسیدم که من این را بیاورم فرادیمن بگوید که آقا شما سازمان برنامه را دارید اداره میکنید چطور رئیس دفترفنی شما معاون سابق وزارت خارجه است سفیر فلان سفیر فلان ژنرال نمیدانم فلان ، ژنرال نمیگفتند اما با یرود بود. الان توی Who's Who آمریکا میتوانید نگاه کنید ببینید با یرود اسم اولش را هم فراموش کردم سوابقش را ببینید . به بلاک گفتم که من باشاه صحبت کردم ایشان از لحاظ سیاسی مصلحت ندانستند این را نگفتم به او. اما آخر یک آدمی اینقدر این آدم کمپلکسه باشد ؟ زنیکه واسه خودش اوکه درست نمیفهمدکه چی دارد یک چیزی مثلا" گفت یا

س - خوش قیافه بود این آقای با یرود ؟

ج - خوش قیافه بود بله . خوش قیافه بود .یعنی بله به نظرم زن پسند بود . واومیآیدبه شوهش این میگویدواوهم این رابمن میگوید بعنوان اینکه این مصلحت نیست این آدم کسی است که مثلا" میخواسته زن مرا بلند کند . بهرحال این یک چیزی است که من تابحال بهیچ کس نگفتم . این یکی ازچیزهائی است که شایدجالب باشدیک وقتی .

س - آن چیزهای

ج - درهرصورت یک میسیونی آمد ازطرف آیزنهاور برای ترکیه ، ایران ، پاکستان که ببینندکه ، اینهاگزارش بدهند راجع به کمکهای آمریکادراین کشورها ووضع این کمکهاچه تاءثیری داشته دراین زمینه یک گزارشی بدهند به رئیس جمهور . دنیارا تقسیم کرده بود وبه نقاط مختلف دنیا اشخاص مختلف فرستاده بود.رادفردکه Chairman of joint chiefs of staff بوده بوده ریاست این میسیون راداشت ویکی ازاعضایش جورج مگی بود جورج مگی که درده سال ۱۹۴۹ معاون وزارت خارجه بود منتها چون دمکرات بود دردوره Republican هادیگرکاری نداشت امابعنوان اینکه یک نفر آدم مطلع وضمنا" دمکرات هم باشد توی این میسیون گذاشته بودند .دعوت کردندبه شام درسفارت آمریکا ، سرمیزشام ازجمله اشخاص که بودند نخست وزیر بوددکتراقبال ، علاء وزیردربار ، باتمانقلیچ وزیر کشور به نظرم بود یاوزیرجنگ بود اوبود ویک عده دیگری درحدودشاید مثلا" بیست وچندنفربودند . البته یک عده ازاعضای سفارت هم بودند. من پهلوی مگی نشسته بودم جلوی من علاء نشسته بود رادفرد اقبال رانشانده بود جلوی خودش روبروی خودش رادفرد دست راست یا دست چپ سفیربود علاء روبروبود اقبال هم روبروبود. رادفرد گفتش که ما افسوس میخوریم که نظرشماراکه ده سال پیش گفتید قبول نکردیم. نظرمن همان بودکه توضیح دادم برایتان که باموافقت شاه گفته بودم که ما

بایدپول نفت را منحصرا" بمصرف برنامه عمرانی بگذاریم واگربرای ارتش ایران که بیش ازاحتیاجات ایران آقایان لازم میدانند که مایک توه ای داشته باشیم یک ارتشی داشته باشیم مخارجش راخودشان بدهند. گفت کاش این چیزشما را ماده سال پیش قبول کرده بودیم چون که نظرشما صحیح بود . گفتم آقای علاء ، برای اینکه این مذاکرات درحضورعلاء کرده بودم وموا خذه هم شده بود . گفتم آقای علاء توجه بفرمائید ببینید جورج مگی چه میگوید . گفت این مطلب را به علاء . گفتم که راجع به این مسائل نظامی عقیده‌ی آدمیرال را دفردچیست ؟ بدون اینکه تماس بگیرد گفت . Mr. Admiral Ebtehaj would like to know your views about the military establishment

اینها همه شنیدند ساکت ، سکوت محض . آدمیرال رادفرد گفتش که اگر جنگی واقع بشود قبل ازاینکه ایران ، ترکیه ، یونان مطلع بشوند جنگ تمام شده برای اینکه این جنگ جنگی نخواهدبودکه با تانگ وتوپ ازراه بیایند که ایران بخواهدجلویشان رابگیرد این جنگی خواهدبودکه بالای سرایران موشکها میروند وکارشان راانجام میدهند وآنچنان باسرعت تمام میشود که اینها اطلاع پیدانخواهندکرد بنابراین من معتقدم نه ایران ، نه ترکیه ، نه یونان احتیاجی به این ارتش هائی که دارند ندارند. این چنان اثرکرد که باعث تعجب من شد که دفعه اولی است که یک نظامی اینطورحرف میزند . صبح روز بعدش گمان میکنم این میسیون آمدند به دیدن ، اول دیداری که کردند میدانم که ازسازمان برنامه بود . آمدند آنجا منهم همانطورکه رسم بوددر اینجورموارد تمام رؤسای همکاران ارشدخودم راخواسته بودم اصفیا بود خسرو هدایت بود ، خداداد بود ، مقدم بود ، حتی رئیس دفترم بود که اینجا بمن گفت من بخاطرنداشتم ، رئیس دفترمن منوچهرکاظمی بود ، که چندسال پیش از تهران آمدبمن گفت که من علت اینکه استعفادادم ازپیش شمارفتم ، خیلی ازاوراضی بودم خیلی یک روزی آمد استعفاداد گفت مرا بایدمرخص کنید ، گفتم که برای چی ؟ من خیال میکردم اوخیلی راضی است ، گفتم برای چی ؟

گفت هیچی یک دلایل خصوصی است . من رسمم نیست یک کسی را علی رغم تمایلش مجبوربکنم بماند . گفتم خیلی خیلی متاءسفم حقیقتا" نمیتوانید ؟ گفت نمیتوانم . گفتم خیلی متاءسفم ؛ستعفا دادورفت . معاونش که این آقای بهادری بود ، کریم بهادری بعدشده بود وزیر بعدپیشکار فرح این شد رئیس دفتر معاونش بود . چندسال پیش درتهران بمن گفتش که علتی که من استعفا دادم این بودکه ساواک مرا خواست گفتندکه شما گزارش باید بدهید ازملاقاتهای فلانی مذاکرات فلانی مکاتبات فلانی ..

س- این درسازمان برنامه بوددیگر ؟

ج - بله بله . گفت من که نمیتوانستم این رابشما بگویم ، نمیتوانستم اینکار راانجام بدهم آمدم استعفا دادم . این آنتی پراانتزبود. آن روزاین بهادری که اینجاها هستش اینجا پیش من بود من یادم نبود گفت من آن روزرابودم درهمان جلسه . بهرحال من یک عده ای راازهمکاران ارشدم رادعوت کردم بودند رادفردبودومگی بودویک دونفرهم ازاعضای سفارت آمریکا بودند یادم نیست کی ها بودند . صحبت ازیک چیزهائی شد من گفتم که این مطالبی که دیشب شما گفتید . با این رفتاری که میسیون شما میکند بکلی فرق دارد من همیشه مخالفت میکردم با مخارج ارتش ایران که سال به سال افزایش پیدا میکرد افزایش شدیدبطوریکه یک قسمت اعظم بودجه ایران رامیداد برای ارتش . وهمیشه بمن میگفتند که شایدهم گفتم که شاه میگفت ، اما شاه بودمنظورش این بود . میگفتش که شما میگوئیدکه امسال افزایشی که داده ایم زیاداست؟ میسیون آمریکائی ها میگویند کم است . گفتم نمیتوانید یک کاری بکنید آخرهمه به یک زبان صحبت بکنند شما یک مقام ارشدنظامی آمریکائی بودید شما این عقیده را دارید عقیده‌ای است که صددرصدصحیح است . این میسیون نظامی که اینجا هست وقتی میرودبه شاه میگویدکه این افزایشی که درنظرگرفتندبرای سال

آینده کم است آخر اینکه بکلی مخالف آن چیزی است که بیان کردید آخر چطور میشود نمیشود یک کاری بکنید آخر یک جور بگویند به این مملکت که این مملکت تکلیفش معلوم بشود با عصبانیت و اینها این رئیس ایـــــن میسیون ژنرال .. ایز ژنرال که رئیس میسیون بود این آخـــری رئیس میسیون زهرماری بود که الان یادم نمیآید اما این پیغام این به عبداله هدایت که برادرخسروهدایت بود رئیس بزرگ ارتشتاران گفته بود که ابتهاج کی است که درمسائل نظامی مداخله میکند ؟

س - کی گفته بوده این را همان رئیس میسیون ؟

ج - رئیس میسیون . الان اسمش یادم نیست ،یادم رفته . یک اسم اسکاندیناوی داشت . وبه او چه که درمسائل نظامی دخالت بکند . گفتم خواهش میکنم به برادرتان بگوئید که به او بگوید ابتهـــاج یـــــک ایرانی است . شما کی هستید ؟ شما یک آدمی هستید دوسال آمدید اینجا بعد میروید ایران را فراموش میکنید من ایرانی هستم توی این مملکت دنیا آمدم توی این مملکت هم خواهم مرد من حق دارم بعنوان یک ایرانی اظهارعقیده بکنم نسبت بـــه آنچه که مربوط اســت به منافع ایران مخصوصا" یک مسائل حیاتی ، من معتقدم اینکارهائی که دارید میکنید غلط است . این را شاید به تشدد گفتم که خداداد مثل اینکه استنباط کرد که این یک چیزی بودکه خیلی اثری بخشید در اینها که به زنم تلفن کرد که ابتهاج دیگر کارش ساخته است برای اینکه امروز مشت زد بطوریکه زیرسیگاری پرید شاید هم اینکار را هم کرده باشم ولی بخاطر ندارم اما بعید نیست اینکار را کرده باشم . وبا یک ادمیرالـــــــــی با یک کسی آخر اینجور مگر میشود صحبت کرد یک همچین چیزی . این آن شب مذاکره شد من به علاء هم گفته بودم که برای من وقت بگیرید از اعلیحضرت من باید ایشان را ببینم حتما" حتما" والا میروم اگر بمن وقت ندهند میروم میروم .استعفا هم که دادم . یک روز سه شنبه بمن وقت دادرفتم دیدم که

ذکام است شدیدا" دارددوا میخورد یک لیوانی را داشم دارد یک دوائی است که مرتب دارد میخورد ازبینی واز چشم وابنها آثار ذکام پیدا است سخت .
گفتم که اعلیحضرت من امروز میخواهم بعنوان یک ایرانی با شما صحبت بکنم نه بعنوان رئیس سازمان برنامه گفتم من این مسئله ایکه دارم امروز دارم به شما عرض میکنم مطالبی است که وقتی رئیس بانک ملی بودم میگفتم ، رئیس بانک ملی آن مطالبی که میگفتم عین آن عقاید را الان دارم که رئیس سازمان برنامه هستم بنابراین شغلم عوض شده آن روز میتوانستم بگویم که این مربوط به کار سازمان برنامه است من اینحرف را میزنم الان متصدی آنجا هستم به فرض اینکه تا آخر عمرهم من رئیس سازمان برنامه باشم بلا آخره من میمیرم یک روز میروم یک کس دیگری میآید به سازمان برنامه . این را به شما عرض میکنم ما اگر بنا بشود که بین برنامه عمرانی وارثش بخواهیم تصمیم بگیریم بدون معطلی بدون هیچ تردیدی عقیده من اینستکه سازمان برنامه کارهای عمرانی را مقدم بکند ما نمیتوانیم هردوی اینکار را در آن واحد انجام بدهیم با پول درآمد نفتی که داریم . بعقیده من در آمد نفت همینطوری که درقانون سازمان برنامه برنامه هفت ساله اول را من تنظیم کردم در بانک ملی این هم یک چیزی است که به تفصیل باید به شما بگویم . در بانک ملی تنظیم شد نوشته شد دفاع کردم تا به تصویب رسید . موریسن نودسن را آوردم که اینهم شرحش را برای شما تعریف میکنم . درسازمان برنامه اینها را جا دادم بعد این O. C . I را آوردم سازمان برنامه برنامه اولیه را ، گزارشی راجع به برنامه اولیه به آنها دادم .مهندسین ایرانی را دعوت کردم که با اینها همکاری بکنند . حسیبی یکی از آنها بود ، راجی یکی از آنها بود ویک عده دیگری را در بانک ملی به آنها جا دادم . گزارشی که موریسن نودسن دادخطاب بمن بود بعنوان من دوست ابتهاج گاورنر آو بانک ملی گزارشی که مطالعاتی که کردیم این بود O . C . I را من استخدام

کردم روی توصیه ی بانک جهانی . بنابراین گفتم که عقایدمن عوض نشده من امروز این را میخواهم عقایدم را دوباره تکرار بکنم که ما به یک جائی که رسیدیم که باید تصمیم بگیریم که پول نفت چه جور خرج بشود باید حتما " سازمان برنامه ، مردم ایران باید حس بکنند که ما پول نفت را به نفع آنها داریم خرج میکنیم واحساس بکنند که سال به سال وضعشان بهتر دارد میشود ، خودشان راسهیم بدانند در اینکار . گفتم چند شب پیش پریشب ها درسفارت آمریکا یک مهمانی بود که را دفردهم اظهار عقیده کرد یقینا " بعرض تان اعلیحضرت رسید برای اینکه هم احتمال بود هم علاء آنجا بود هم باتما تقلیح بود اینها تما مشان گزارش دادند . گفتم اعلیحضرت که همیشه میفرمودید که این را آمریکائی ها میخواهند خب این یکی از بالاترین مقامات نظامی آمریکا بود او درمیزشام سفارت درحضورهمه این اظهار عقیده را کرد که بهیچوجه این سه مملکت احتیاج به این ارتش ها را ندارند تمام اینها را شنید سکوت .....

سکوت کرد سکوت محض هیچی نگفت ، این سه شنبه بود چهارشنبه اش تعطیل بود ، تعطیل مذهبی بود یادم نیست چی بود . روز پنجشنبه خسروهدایت آمد گفتش که جلسه سری تشکیل شده وداردا ین چیزرا تفویض میکنند بجای اینکه من شش هفته بود استعفا داده بودم آن روز هم آمدم که استعفا تان را جمع کنم . ۴۸ ساعت پیش آنجا بودم اظهارات عقیده خودم هم گفتم ، عقیده ایست که از این ۱۹۵۹ بود من از ۱۹۴۲ تا ۵۹ ، ۱۷ سال پیش این عقیده را همیشه به او گفته بودم هیچوقت هم عدول نکردم ،یک مورد بخصوص دیدم معجزه بود خودم هم تعجب کردم چی شده که بمن گفت شما برویدصحبت بکنید ووقتی که گفتم صحبت میکنم اعلیحضرت ما یکا یک مطالب را به شما عرض میکنم که اینها اینست نظرمن ، تمام را تصویب کرد رفتم گفتم وبعدا زآن عدول کرد ، سواء خذه کردیدبخت علاء را بعدا زچندسال آنوقت وزیرخارجه اش به دستورا ویک نامه ای مینویسد ازعلاء قدردانی میکند ومیگوید مرا حم ، بمن رونوشت میفرستد که من هم خدماتی که من کردم موردقدردانیش

است . این یک آدمی که چه چیز باعث میشد که اینجورتصمیماتی میگرفت اینجور عدول میکرد یک دفعه یک کسی راکه یک کارهائی راکه میکردبا موافقت خودش یک دفعه پشتش راخالی میکرد فلسفه اش چی بود ؟ نمیدانم اما خیال میکنم که این انتقادی که من میکردم ازکارهای نظامی این موردپسندمحافل نفاما می قرار نمیگرفت ، آنها دلشان میخواست ، انگلیس ها رفتندازخلیج فارس شاه ایران بیادحلو میگوید من داوطلب میشوم من اینکارراميكنم ، من میشوم پلیس خلیج فارس . (؟) انگلیس رفته دیگرتوانائی ندارد اینکاررابکند ازخدا میخواهدکه یک نفربیایدبا پول خودش اینکاری را که بخرج آنها میشد اوانجام بدهد . آمریکائی ها هم همینجور ، چه بهتراز این یک مرتیکه میگویدکه من سالی تا ده میلیارددلارهم ازآنها خریدکردم . ازاین ای واک هـــا شش تا ای واک مثل اینکه سفارش داده بودند بهپیچکس ای واک AWACS نمیدادند بطوریکه الان هم ملاحظه میفرمائید وقتی ای واک را میدهند باچه مشکلاتی روبرو میشوندکه بتوانندچندتا ای واک AWACS بدهند به مصر یا به عربستان سعودی ، شش تا ای واک AWACS به این آدم فروخته بودند . آخرایران ای واک AWACS میخواهدچه کاربکند ؟ من این رابایکی از دوستان آمریکائی ام وقتی صحبت کردم گفتم همین موضوع را ایران ای واک میخواهدچه کارکند ؟ گفت که ایـــــــران ای واک هیچ نمیتواند داشته باشد. گفت من خودم دراختراع ای واک AWACS دست داشتم . گفتم اه این رئیس چه چیز است Faculty of International(?)of Columbia اسمش حالا یادم میآید ، الان هم گمان میکنم هست . گفت اه شماچطورمیتوانید این ای واک هـــــــــــــــا راداشته باشید . پدرش صاحب یک کارخانه ای بوده وخودشان درساختمان چیزهای الکترونیک اینها واردبودند . این معلوم میشودکه دراینکارهم کمک کرده بود . گفت هیچکدام ازاینها بدردنمیخورد . اصلا" قابل استفاده نبودبرای ایران . چرا میدادند ؟ برای اینکه این کاریست که

خودشان میبایست بکنند . من معتقدبودم که ایران یک سهم داردرخلیج فارس ، عربستان سعودی بیش ازدوبرابرما درآمدنفت داشت وبنابراین بیش ازدوبرابر ما منافع داشت درخلیج فارس ، چرانمیبایست عربستان سعودی سهیم باشد چرانمیبایست ژاپن ، اروپای غربی ، آمریکا چرانمیبایست سهیم باشد ، ما هم یک سهمی میبایست بودیم ، آنها همه آنها هم میبایست هرکدامشان یک سهمی بدهند ما یک قسمت ازکل این را میبایست بدهیم ، چرا میبایست؛ ایران دوا طلب بشودکه به تنهائی اینکار را میکنند . ما چه حق داشتیم اینکار را بکنیم ؟ وقتی این مطالب را به او میگفتیم این بمن میگفتش که با آمریکائی ها صحبت کن چرا بمن میگوئی آمریکائی ها میگویند میسیون آمریکائی میگویدکه جنرال (؟) او میگوید ،که این کم است . آنوقت درهما نموقع یک نفر دیگر را دفر د میآید میگویدکه هیچ احتیاج ندارد این کشورها هیچ‌بدرد نمیخورد این قشون ها . ایشان هم خوش نمیآید ازاینکه یک نفرایرانی این مطلب را بگوید انتقادبکند ازاین قضیه برای چه ، برای اینکه بعقیده من این یک مریض گرانجر داشت میخواست که یک مقامی داشته باشدکه بتواندبگوید من مالک الرقاب این قسمت دنیا هستم ، من آن کسی هستم که کی و کی و کی و کی پشت سرمن هستند بمن اتکاء میکنند به وجودمن احتیاج دارند . این چه ارزشی برای ایران دارد . آیا بهترنبودتمام این پول نفت سالی ما بیست وسه میلیارد درآمدنفت مان رسیده بود . اگرسالی ده میلیارد ده سال خرج ایران کرده بودیم صدمیلیارد بجای اینکه ده میلیارد اسلحه بخریم . من معتقدم که این اوضاع هیچوقت برای ایران پیش نمیآمد . برای اینکه اگرازروی ایمان وامانت این پول خرج شده بود وایرانی ها میدیدندبچشم خودشان که یک عده‌ای هستنددارندتلاش میکنندبرای بهبودزندگیشان ، یک کارهائی دارندمیکنندکه

درآن دزدی وکثافت کاری نیست ، یک کارهائی میکنندکه به نفع همین طبقه پائین است . ممکن نبودا ینها پشت سریک آخوندرراه بیافتند که قیام بکنند . اما وقتی که میدیدندتمام اینکارها برای یک چیزهای شخصی دارد میشود . این قشون خودش را مال خودش میدانست،پول نفت را مال خودش میدانست با رها من به‌گوش خودم شنیدم توی تلویزیون دیدم که میگفت من ، من پول من‌نفت من عایدات من ، این رااصلا"عایدات مردم نمیدانست . اگر اینکه میگویندرآمد مارسیدبه ۲۳ میلیارد ازنتیجه آن بود این راهم اشتباه میکنند . این یک چیزی بود یک عقیده‌ای بودکه یک عده‌ای داشتند نشستند این انحصار بلوک راتشکیل دادند وهمانقدر عربستان سعودی استفاده بردکه‌ایران برد ، عربستان بیشتراستفاده برد . کسی‌دیگرهم اگربود اینکارراميکرد اگر ایران این پول نفت رانداشت من معتقدم وضع افغانستان را میداشـــــت . اگرافغانستان این پول نفت راداشت مثل ایران میشد مثل عربستان میشد این پول نفت بودکه این معجزه ها راکرددرایران . درست است‌که ایرانی استعداد دارد تصدیق میکنم ایرانی آنچنان استعدادی داردکه کمترملتی دردنیاآن استعداد رادارد . من دربانک بودم ، درسازمان برنامه‌بودم‌چیزهائی که‌ازایرانیها دید واقعا" محیر العقول بود یک‌آدمی که هیچ عادت نداشت‌به این چیزهای جدید به افکارجدید به طرزکارجدید ، درمدت‌کوتاهی این چنان تربیت میشد آماده میشدکه آدم‌نمیتوانست باوربکند این همین ایرانی است‌که چندسال پیش هیچ این چیزها رابلدنبود ، قوه‌ی آداپتـــــــــــــــــابیلیتـــــــــــی ایران یک چیزی است یک قدرتی است‌که درکمترملتی وجوددارد . من ایرانی رامیشناسم که درزمان نفوذ قزاقها روسها ادای روسها رادرمیآورد بعددوره‌ی انگلیس‌ها شد فارسی رابه‌لهجه انگلیسی حرف میزد ، آمریکائی ها بکلی آمریکائی شده بود طوری خودش را آداپـــــــــــت میکند وعلت،بقای ایران همین بوده

است . این ملت اگر این قدرت آدا پتـــــــــــــــــا بیلیتـــــــی را نمیداشت قرنها پیش یا ازبین رفته بود یا یک قدرت بزرگی میشد . اما چون خودش را منطبق میکند عادت میدهد آنا" به شکل آن کسی درمیآیدکه صاحب زورهست . امر مشتبه میشودبه آن یارو که این ازماست یا ازخودش است ، این صفت ایرانـــی است که ایرانی رانگهداشته است . اگراین کارها را میکرد یک کمی توجه میکرد راجع به طرز فکرمردم راجع به روحیه‌ی مردم راجع به معنویات مردم یک قدم برداشته نشد برعکس آنچه که درایران شد تشویق تمام صفات رذل و پست بود ، همه برعلیه همدیگرجاسوسی یکنند همه نسبت به همدیگرحسود باشنـــد همه نسبت به یکدیگر دروغ بگویننـــد . اینهارا همای ترقی وتشویق بود خب نتیجه اش چی شد ؟ یک کبریت که روشن شد منفجرشد آن فضا برای اینکه ایمان نبود چیزی نبود که مردم به آن معتقدشده باشند . تمام آنها چیز ظاهری بود . بطوریکه کمترکسی درایران باورمیکردکه یک آدمی میتواند مصدرشغلی باشدکه استفاده مادی بکندونکندوآدم‌درستی‌باشد. بیشترمردم ایران معتقدبودند کـــــه چنین چیزی امکان پذیرنیست ، که یک ایرانی میتواندروی پای خودش بایستد ومتکی به قدرت خودش باشد میگفتندحتما" یک قدرت خارجی هست . این عقیده‌ی عمومی شده بـــود درنتیجه همین ضعف مردم ، ضعف مردم ایران . و این تمام این صفا ت را دراینمدت متاءسفانه ما تشویق کردیم با همین سازمان ساواک وزرای مان عضوبودند سفراء مان عضوبودند وظیفه شان جاسوسی بود اگرنمیکردند نمیتوانستندبماند . اینها تمام اینهاچی میشود نـــتیجه‌اش این میشود که بمروردرنتیجه سی وچندسال یک جامعه فاسد یک افراد یک اشخاص افرادبی ایمان که معتقدبهیچ چیزنیستند . بارهاشد به زنم گفتندکه اطرافیان که به شوهرتان بگوئید این کاانتقاددمیکند ازایران عیب کلی این وضعیت چی است ؟ وضعیت ازاین بهترمیشودکه ایران دارد ؟ این وضعیت شکوفان ایران ،من جواب میدادم که بمن بگوئید کارصحیحی

که میشود کدام یکی است ؟ تمام کارهائی که میشودیک جایش مربوط میشود به یک منبعی که نفع شخصی دارد ، نفع عمومی درآن نیست . حالا صحبت های دیگری هم‌که‌لابلای این مذاکرات باید‌بشودمن خیلی چیزها بودکه میخواستم بگویم

س ـ حالا اجازه بفرمائید این را فرداا گراجازه بفرمائید من ....

روایت کننده ــ آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریـــخ ــ یکم دسامبـــر ۱۹۸۱

محل مصاحبه ــ شهرکان ــ فرانسه

مصاحبه‌کننده ــ حبیب لاجوردی

نوارشماره ــ ۹

س ــ در زندان که تشریف داشتید نامه‌ای نوشتید به والترلیپمن

ج ــ آخه به خیلی ها نوشتم ــ به خیلی ها نوشتم . یکی نوشتم به جین‌بلاک . یکی نوشتم به جورج مگی . برای اینکه جورج مگی معاون وزارت‌خارجه بود در ۱۹۴۹ باتفـــاق آقای علاء گفتم رفتیم به دیدنش و یك مذاکره خیلی مهمی هم کردیم . بسیار جالـــب بود . این هنوز هم سرکار بود برای اینکه من

س ــ کفدی آمده بود آنموقع بنابراین او برگشته بود سرکار

ج ــ کفدی آمده بود دیگه ــ دمکرات‌ها بودند دیگه بله برگشته بود سرکار . و یکی نوشتـــم به هنری لوس به والترلیپمن و به یك عده‌ای به دوستان امریکائی‌ام وضمناً بـــــــه دوستان از انگلیسها به لرد کیـــی نوشتم . لرد کیسی همان کسی بود که در تهـــران ملاقاتش‌کرده بودم که عضو وار کابینت چرچیل بود

س ــ که در قاهره مستقر شده بود

ج ــ بعد آنوقت گاورنر جنرال اف استرالیا شده بود . نوشتم که من استنباط میکنم که در این گرفتاری من انگلیسها هم دست داشتند . من مطمئن بودم و او نوشت به هیوم . هیـــوم آنوقت وزیر خارجه بود . و آنوقت جوابی که هیوم بهش نوشته بود آنرا برای من فرستاد . که‌هیوم نوشته بود من فلانی را اینهم همینطور هم هست من اورا هیچوقت نمی‌شناختـــم. اما تمام اشخاصی که در فارییـــن آفیس می‌شناسند ش خیلی عقیده خوبی دارند ومعکـــن نیستش‌که ما یك اقدامی کرده باشیم این را اطمینان میتوانیم بدهیم . برای من کافی‌بود که دولتشـــــــان نکرده اما افرادی بودند که من یقین دارم موثر بودند . برای اینکه این کار را ممکن نبود که شاه پیش‌ازحصول اطمینان از طرف‌غربیها

س ــ چرا ــ چرا ممکن‌نبود ؟

ج ــ برای اینکه یك آدمی بود که هیچکاری را نمیکرد که ممکن باشه که آنها نپسندند . در تمام

تصمیماتش اینطور بود . علی عین منه خوب بخاطر دارم ــ سید جلال تهرانی بمن گفت که بنا بود که علی امینی را توقیف بکنه هرد ورا . .

س ــ بعد از نخست وزیریش یا . .

ج ــ بله هرد و سفیر ــ انگلیس یا آمریکا رفتند بهش گفتند که اینکار را نباید بکنی اگر بکنی اثرات خوبی نخواهد بخشید . سید جلال هم بیخود حرف نمی‌زنه . میدونید یک آدمی است کخیلی وارد بود . هم با شاه هم با امینی نزدیک بود . با تمام رجال ایران ارتباط داشت وبهمین جهت هم من گفتم که بد نیست که بتونید ببینیدش اگر حاضر باشه که حرف بزنه . به این جهت من امروز یک مقاله‌ای اینها را دوباره مرور میکردم و بسیار جالبه حقیقتاً" جالب است که آن زمانی که چه مشکلاتی بود ــ چه مشکلاتی بود . از قول سفیر آمریکا چیپین آدم بسیار پستی بود بسیار مرد احمقی بود . بسیار مرد ناشایسته‌ای بود

س ــ سفیر آمریکا بود

ج ــ سفیر آمریکا بود در آنجا . این را اینجا دریکجا دیدم مینویسه که

س ــ این کتاب آقای لیلینتال The journals of David Lilienthal

ج ــ جلد چهارمش است .

جلد چهارمش است . شش جلدش منتشر شده و ادامه میدهد . اگر زنده بود ادامه میداد . از موقعی شروع کرد که از مدرسه بیرون آمده بعد رفت تی . وی . ا Atomic Energy Commission این ۱۹۵۰ تا ۵۹ و این زمانی است که در ۵۵ ما با هم ملاقات کردیم در اسلامبول . بنابراین این بسیار جالب است من خیلی از چیزهائی را که من که یادداشت نمیکردم همه چیز را از لحاظ از دیدگاه او این مطالب را الان میبینم که بسیار جالبه . مثلاً" اینجا میگه که راجع به چیپین و بعد از او راجع به سفیری که بعد از او آمد ولز

" October 29, 1958. Ambassador Wells is friendly, relaxed, and most important a man who seems to care about Iran and her future. Whereas Chapin, his predecessor, even as recently as a year ago, when I was

last here, was talking about how everybody hated Ebtehaj and how insecure was his footing, Wells has much more understanding."

" Ebtehaj is one of the few men in the government whom you could call a strong man and there is no danger that the Shah will cut him down, because he is strong, simply because everyone else in the cabinet hates his(i.e. Ebtehaj's)guts. The ambassador volunteered that we know something about what goes on through the country. And there does not seem to be any reason to believe that the country isn't making progress or the people are in ugly mood. On the contrary, he had spent 2½ hours with the Shah yesterday, while secretary of defence Michael(?) visited with the Shah. Apparantly, there is a big request from Iran for more arms from the U.S. He said the Shah spoke with great pride about the Kouzestan programme and rattled off figures about cost per kilowat etc. Probably the figures we used yesterday."

روز انه این یادداشتها چیز میگفه و لابلای اینها یك چیزهای بسیار جالبی در هرحال برای من نهایت اهمیت را داره برای اینکه طرف معامله من بوده و من خودم تمـــام جزئیات را یادداشت نمیکردم اما او تمام مذاکرات را یادداشت میکرد و از روی همین یادداشتها اینها را چاپ کرده . این را اگر بتوانید گیر بیارید خوبه خیلی خوبه

س — سعی میکنم نسخه‌اش را گیر بیارم

ج — پابلیشرش Harper&Row است معروف است اما نداره اینجا

س— خب ممکن است دست دوش را گیر بیاریم .

ج — این برای من دست دوم پیدا کرده . چهارتا از شش‌تا را پیدا کرده‌اند که خوشبختانه این یکی جزو آن چهارتا هستش . من یك یادداشتهائی هم امروز کردم راجع بـــه بعضی از نکاتی که بنظرم جالب میرسه . هنوز تمام اینها نیست من اطمینان دارم که حالا یجه ترتیب ــ برنامه کارمان چه جور باشه ملاحظه میکنید

س— حالا بهتر ترتیبی که نوشتید مطرح بفرمائید بعد . .

ج — بسیار آن اسمی را که دیشب خسته شده بودم یادم نمی‌آمد . اون فرانسوی که برای من کار میکرد ژرژ ژیرار است . ژیرار که پولی‌تکنیسین بود — بسیار مرد برجسته‌ای بود . ژیرار بود اسمش . یکی از چیزهای بسیار جالب همین تیکه تیکه بگم اینها را

س— بله بله

ج — الان حاضر شده

س— بله بفرمائید

ج — یکروز جمعه تعطیل بود . قوام‌السلطنه تلفن زد که بروم ببینمش در وزارت‌خارجه در وزارتخارجه کار میکرد ویک مدتی هم در وزارتخارجه می‌خزابید . تمام وقتش آنجا بود . جمعه صبح رفتم دیدم خیلی وضع پریشانی داره . گفت که دیشب کار در سفارت‌شوروی آمد گمان میکنم که اسمش علی اف بود خیال میکنم یقین نمد ارم گفت آمد و گفت که ما شنیدیم که شما میخواهید که قضیه آذربایجان را دوباره ارجاع بکنید به شورای امنیت و خواستم به شما بگم که این عواقب بدی خواهد داشت هم برای مملکتتان هم برای شخص‌خودتان . گفت‌عقیده شما چیه آقای ابتهاج ؟ بدون معطلی گفتم که بعقیده من باید مراجعه کرد . حالا نشسته بود پشت میز ضمیم جلویش نشستم . گفتم باید مراجعه کرد معطلی نداره . برای اینکه اگر نکنیم ایران رفته . اگر بکنیم میتونیم توقع داشته باشیم که مادر موقعش مراجعه کرد یم بگوییم ما مراجعه کرد یم به سازمان ملل — بفریاد ما نرسیدند . اما هیچ اقدامی نکنیم وضع‌ما را این ضعیف‌میکنه . تسبیحش‌را در آورد و استخاره کرد . من حالا روبرویش نشسته‌ام نمیتوانم به این پیرمرد بگم که آقا استخاره نکن تصمیم را بگیر برای اینکه مسئولیت با او هست . من یک آدمی هستم بدون مسئولیت این اظهارعقیده را میکنم . استخاره کرد و معلوم میشه خوب آمد . گفت که پس فورا" خواهش میکنم

شما سفیر امریکا را و سفیر انگلیس‌را ببینید وعین این مطلب را در میان بگذارید . از همانجا تو فنرش تلفن زدم اول به سفیر انگلیس گفتم بولارد ــ موقعی بود که مأموریت بولارد تمام شده بود در ایران و بنا بود برود . میرفت خدا حافظی بکند گفتند کمرفته خارج برای دیدن هائی ــ ملاقاتهائی . تلفن کردم به سفارت آمریکا . سفیر آمریکا چیز بود

س ــ قبل از

ج ــ نه نخیر ــ والاس مری . والیس‌مری، ایکه در ۱۹۴۴ باهاش در موقعی معاون وزارت خارجه آمریکا بود

س ــ جرج آلن هنوز نیامده بود؟

ج ــ این بعد از جرج آلن آمده

س ــ نه این قبلش

ج ــ بعد از جرج آلن وایلی آمد . بعد این ــ این قبلش بوده

س ــ بله این باید تقریبا" . . .

ج ــ هزار و نهصد و چهل و . . .

س ــ چهل و شش باشه . . . یا مارچ چهل و شش

ج ــ بله ــ من موقعی که روسها . .

س ــ قبل از سفر سکو آقای چیز . .

ج ــ قبل از سفر سکو باید باشه

س ــ پس میشه ۱۹۴۶

ج ــ تلفن کردم به والاس مری که من میخواهم شما را ببینم برای یک کار فوری و ضمنا" بولارد را هم باید ببینم اما بولارد نبود . گفت بولارد تسا چند لحظه دیگر میآید پیش من بنابراین شما بیائید همین جا . رفتم دوتائیشان بودند . گفتم که نخست وزیر ازمن خواست که من بیایم این مطلب را در میان بگذارم با شما . کارد ار سفارت شوروی آمده اینطور تهدید کرده و نظر مرا خواست . من بیدرنگ نظر خودم را گفتم که

باید حتماً مراجعه کرد به شورا . برای اطمینان خواست که نظر شماد ونفر را بخواهد . قبل از اینکه والاس یـــک چیزی بگه بولارد گفت که این موضـــوع بحدی مهم است من نمیتوانم از طرف خودم اظهار نظری بکنم . من بایـــد از لندن کسب تکلیف بکنم

س- از واشنگتن دی سی

ج - بولارد گفت از لندن . خب این حرف را که زد دیگه بد بهمی است که والاس مری دیگه نمیتوانست اظهار نظر بکنه . باشد که خد احافظی بکنه بره و من خواستم برم. والاس مری خواهش کرد که بمانم . موقعی که میرفت گفتش که اما بهتان بگـم بعقیده من تهران را اشغال خواهند کرد شوروییها . حالا این مطلب را هـــم بمن گفت که برای من یك کمی کارها مشکل کرد . حالا بهتان میگویم چرا . پـس از اینکه او رفت مری تلفن زد جری نیگن را خواست . جری نیگن آتوقـــت سکرتر بود ــ هـــاوس سکرتری بود ــ خواست و بمن هم گفت میخواهم شمـــا باشید . دیگه کرد تلگراف استیت دیپارتمنت که این تلگراف جزو اســـناد وزارتخارجه چاپ شده بود که من داشتم . تلگراف کرد که بدین مضمون کـــه ابو الحسن ابتهاج گاورنر بانك ملی از طرف قوام امروز صبح آمد برای ویك همچین مطالبی اظهار داشت و نظر مرا خواست و پس از این مکاتبات فرستاد یعنـی اون بهش دستور داد و اون تهدید . رفت و من هم خد احافظی کـــرد م رفتم پیش قوام السلطنه . من به قوام السلطنه نگفتم نظر بـــولارد را . برای اینکه میترسید م اگه بگم که این را معکنه که این پیرمرد

س- شوکه بشه

نه ــ آدم بسیار قوی ای بود اما اینهم یکنوع اشغال نمی دانستم که او را اشغـال میکنم خب بالاخره یك اظهار عقیده شخص او است. گفتم که رفتم هرد وتایشـان با هرد وتایشان صحبت کرد م . این به لندن تلگراف کرد و اون به واشنگتـــن و جواب خواهد رسید . بعد دیگه خودشان مستقیماً با او تماس گرفتند . این

مرا اول میخواست نظر خود مرا ببیند و بعد وقتیکه تصمیم گرفت اینکار را بکند خواست که من با این هردو مذاکره بکنم . در موضوع آذربایجان خیلی‌ها یک چیزهائی نوشتند راجع به قوام السلطنه منجمله همان فرخ که گفتم معتضد السلطنه فرخ که سناتور هم شد یک مقالاتی نوشته بود تخطئه کرده بود قوام السلطنه را و خلاصه‌اش مطلبش این بود که قوام السلطنه در آنجا ولی بازی نکرد . بعضی از ایرانیها حتی معتقدند که او مخالف بود با ارجاع به شورای امنیت . در صورتیکه من شاهد بودم که این را به مسئولیت خودش اینکار را کرد . این دلیل نمیشد که شاه موافق نبود . در این کار مثل بعضی از کارهای دیگه هردویشان یک جور فکرمیکردند با وجود یکه اختلاف بینشان بود . بهمه یکر اطمینان نداشتند در موضوع دیگری که من وارد بودم که اینها اتفاق نظر داشتند موضوع آذربایجان بود . فرستادن ارتش به آذربایجان . من آنشب شام در دربار مهمان بودم جورج آلن بود . همان شب دستور اعزام ارتش به آذربایجان داده شده بود . در ماه

س— در سپتامبر ۱۹۴۶ بود

ج — هوا سرد بود . شاه اتفاقاً" اظهار نگرانی میکرد که مبادا برای سربازهای توی راه اینها نتوانند زودتر برسند به آذربایجان . خود جورج آلن هم — یکخورده اطمینان نداشت که اینکار با موفقیت خواهد بود یا نه اما این اینکار شاه بود فرستادن این . صحبت در این زمینه مفصل بود . صبحش تلفن زد قوام السلطنه به بانک که فوراً" بیائید . رفتم دیدم باز خیلی پریشان و گفتش که سادچیکف الان پیش من بود سفیر شوروی . و الان رفت پیش شاه — شما فوراً" بروید به شاه مبادا شاه ضعف نشان بدهد . گفت سادچیکف آمد پیش من و درخواستش این بود که دستور داده بشه که ارتش برگردد . بهش گفتم همچین چیزی غیرممکن است . گفت تهدید

کرد که عواقبش برای شما بد خواهد بود . گفتم غیرممکن است . رفت از اینجا که برود شاه را ببیند . گفتم هیچ نگران نباشید برای اینکه من شاه را دیشب دیدم امکان ندارد که او عدول بکند . لازم هم نیست که من بروم . در این کار که در همین حالی که اختلاف نظر داشتند در خیلی مسائل اما در این موضوع هردو یك نظر و هردو همکاری میکردند با هم و این آدم میخواست استفاده‌ای بکند از این اختلافی که بین این دو تا هست . سادچیکف بخیال اینکه میتونه تضعیف بکنه یکی را تقویت بکنه یکی را . شاید هم درست نمیدانست که کدام یکشان این تصمیم را گرفته بودند . اول این را دیده بود بعد او را دیده بود . این واقعه ایست که ناظر بودم و نشان میدهد که

س— یعنی قوام السلطنه قطع امید کرده بود از این که مذاکرات بیشتر با پیشه وری به نتیجه برسه ؟

ج — بگذارید ببینم امیدونید که — خب امیدونید قوام السلطنه با حالا میدونید یك موضوع دیگری هم هستش که بسیار جالبه . پیشه وری آمد تهران ملاقات کرد با قوام السلطنه بعد یك هیئت هائی هم فرستاد به تهران برای مذاکره با دولت . یکروز مرا — خواست قوام‌السلطنه بدون اینکه بمن بگه موضوع چیه . رفتم در نخست وزیری این حالا کجا بود بخاطر ندارم — اطاقش را الان درست . . . در سفارت آلمان نبود برای اینکه یکوقتی در سفارت آلمان در تبریش نخست وزیری آنجا بود تابستان اما این آنجا نبود . وارد شدم دیدم که یك اشخاصی نشسته‌اند آنجا . هیچکدامشان راهم نمی‌شناسم . خود قوام‌السلطنه در رأس میز قرار گرفته بود . دست چپش مظفر فیروز نشسته بود و طرفین هم یك عده‌ای . من دست راست قوام السلطنه جا خالی بود نشستم . گفت که آقایون یك مطالبی دارند . آقایون آمده‌اند ازآذربایجان . بعد معرفی شدند . شبستری بود که رئیس هیئت بود

س— رئیس مجلس

ج — رئیس مجلس و رئیس این هیئت اعزامی . دکتر جاوید بود که بعد شد استاندار . آن زمان سمتش در حکومت آذربایجان چی بود نمیدونم . یك شخصی بود باسم پادگان — یك مرد یکه چاقی — یك غده‌ای هم پشت گردنش — یك سرهنگ فراری از

ارتش که ملحق شده بود به آنها اون بود . اونهم اسمش شبیه به پادگان الان من بخاطر ندارم اما آن کسی است که شاه بارها گفت که فرمان ترفیع این را آورده بودند پس از این خیانتی که کرده بود و گفت من اگر دستم را هم ببرند این را امضاء نمیکنم .

س— درخشانی نبود که ؟

ج — نه نه ــ شبیه به همین پادگان بود آن اسم . شروع کردند که قوام السلطنه ساکت مظفر فیروز هم ساکت . آنها شروع کردند خطاب به من که شما چه حق دارید پولی که متعلق به مردم آذربایجان هست بهشان ندید . ما تقاضا داریم پولی راکه مردم در بانکها (الان توضیح هم میدهم) پولی را که مردم در شعبه‌های بانک طی داشتند و شعبه هاالان تعطیل است این باید به صاحبانش داده بشه . دوم 1 پشتوانه طلای ایران که در بانک طی است باید به آذربایجان داده بشه برای اینکه 2 این متعلق به آذربایجانیها است

س— یعنی چون یك سوم جمعیت هستند ؟

ج — هیچ دلیلی نداشت . و اینها حق ماست در این خصوص با نهایت جسارت

س— کی صحبت میکرد ؟ شیبستری بود یا . .

ج — هم شبستری بود هم جاوید بود هم پادگان . آن یکی سرهنگ ساکت بود که یك مورد در یك مورد که اظهار عقیده کرد گفتم که آقای سرهنگ شما بهتره در مسائل اقتصادی و مالی اظهار عقیده نکنید . گفت من حقوق خواندم . من رو کردم گفتم بهشتون گفتم شما آقایون چه کاره اید ؟ شما سرچی آمده اید ؟ این مثل بمب ترکید . گفتند ما از طرف مردم آذربایجان . گفتم هیچ همچین چیزی نیست . گفتم شما وادار کرده اید یك عده‌ای را با تهدید و بزور سرنیزه که تلگراف بکنند بمن . تمام را وادار کرده بودند تجارمعتبر آذربایجان را تبریز را تلگراف بکنند بمن که چرا پول نمی‌فرستید که پولهای ما داده بشه . گفتم من میدونم اینهاتوی خانه‌شان مینشینند پیش زنشان دعا میکنند بمن که من نمیفرستم . برای اینکه اگر این پول را بفرستم میدونند که شما

خواهید گرفت . به‌این جهت نمی‌فرستم . گفتم شما ورد اشتیه بانك دست کرده بانك آذربایجان تأسیس کرده . شما در آمد دستگاههای مختلف دولتی را میدهید به این بانکتان . ـ درصورتیکه این مطابق قانون ـ قانون تأسیس‌بانك طی منحصراً باید به بانك طی داده بشه . من اگر آنجا شعبه باز نکردم از این جهت است که تأمین ندارم که شعبه باز بکنم . اگر بمن تأمین داده بشه که شعبه باز بکنم میکنم بشرطی که تمام درآمد دولت ریخته بشه به بانك طی همانطوریکه قانون مقرر داشته . درضمن صحبت این پادگانه یك دوکلمه روسی گفت یکی بوخالتر یکی پرانسنت . بوخالتر یعنی بوك کیپر که یکی از کلمات روسی است . پرانسنت هم که پورسانته یعنی تنزیل . گفتم این آقا کجا تحصیل کرده اند . پرواضح است که یك قفقازی‌است که اصلاً تربیت‌شده روسیه است . بحدی آنها ـ این مذاکره طولانی‌شد خیلی طول کشید ساعتها طول کشید . من یکدفعه متوجه شدم آن گله میز بهم دیدم رزم آرا نشسته . رزم آرا نبود اصلاً . من دیدم نفهمیدم کی این وارد شد . من بحدی مطمئن بودم که این آمد و آنجا نشست من توجه نداشتم . این جلسه طوفانی شد . آهان مظفر فیروز یکدفعه خواست مداخله بکند بطوریکه مثلاً تندی من ـ من با مظفر فیروز حرف نمی‌زدم ـ روابط من با مظفر فیروز قطع بود

س— عجب

ج — برای اینکه من مظفر فیروز را در تمام این جریان کارها یك آدم قابل اطمینانی نمیدانستم . حالام بازهم بهتان میگم که چرا . به قوام السلطنه هم گفتم همه مطالب‌را . به محضی که خواست حرف بزنه به انگلیسی بهش‌گفتم که شما مداخله نکنید بگذارید من حرفهایم را بزنم . دیگه ساکت ماند . این‌جلسه تمام شد ـ خاتمه پیدا کرد بدون نتیجه . خیلی خیلی طولانی شد . شاه را دیدم چند روز بعدش . گفت شنیدم که شما با این اشخاص با نهایت صراحت صحبت کردید . گفتم کسی

بهمتان گفت برای اینکه من میدونم . قوام السلطنه نمیره بهش بگه ــ مظفر فیروز هم بهش نگفت . خندید و گفت شنیدم . بعد متوجه شدم که این رزم آرا بود که آمد آنجا و این مطالب را گفت. رزم آرا علتی که آمد یک کمیسیونی میایست داشته باشه با قوام السلطنه راجع به وقایع مثل اینکه همان موقع یک وقایعی هم در فارس اتفاق افتاده بود . که میدونید همانموقع هم در بوشهر هم در فارس

س— صحیح پس این باید سپتامبر ۱۹۴۶ باشه

ج — که یک نا امنی شده بود . این برای این آمده بود و چون توی اطاق انتظار نشسته بود و هد تها از آن وقت آن کمیسیون گذشته بود و خبری نشد آمده بود آنجا نشسته بود بدون سروصدا سر میز و فقط ناظر بود گوش میداد . چند روز بعدش قوام السلطنه مرا خواست و به من گفت که جلسه بعدی فلان روز خواهد بود با این اشخاص و شما آقای ابتهاج محکم بایستید . گفتم عجب ــ بوشهری هم نشسته بود بوشهری ــ امیر همایون بوشهری . امیرهمایون بوشهری دوست من بود که آنزمان استاندار فارس بود . آمده بود مرخصی برای همین قضایای فارس آمده بود . گفتم آقای قوام السلطنه هگه شما یعنی چیزی فرمودید راجع به آن جلسه . من اصلاً یکی بی خبر بودم . گفتم غیر ممکنه من نسبت به این کارهائیکه اینها میگویند نه بتونم موافقت بکنم. جلسه بعدی تشکیل شد . برخلاف لحن جلسه اول . اینها شروع کردند به التماس کردن . به التماس که شما باز بکنید ــ پولها را بفرستید اطمینان داشته باشید. در این زمینه باز هم یک مقداری صحبت شد موکول شد باین که مذاکره در هیئت وزیران بشه . رفتم در هیئت وزیران . جاوید هم در هیئت وزیران دعوت شد . گمان میکنم در آنموقع دیگه تعیین شده بود گاورنر نه روز اول شاید روز اول بود یا نبود آن را ندیدم

س— چون این سپتامبر بوده روز اول هم بوده چون در جون ایشان استاندار شدند

ج — پس بوده . بعنوان استاندار در آنجا حضور داشت . قبل از اینکه برو آنجا وقت گرفت آمد پیش من در بانك جاوید . دیگه به التماس که شما اینکار را بکنید . این لطف رابکنید . چنین میشه چنین میشه . اطمینان داشته باشید چه و فلان و اینها . گفتم من

همان چیزی راکه گفتم . باید تعهد بکنند آقایون که من وقتیکه بانك باز کردم من میگفتم بانك آذربایجان را منحل بکنند . آنها گفتند انحلال بانك امکان ندارد نمیشه . گفتم تعهد باید بکنید که پولهائی راکه ازعایداتی است که وصول میشه در آذربایجان باید بدهید به بانك ملی . آهان در آن جلسه گفتم که راستی چطور شد که یك ثلث حساب. گفتند ما حساب کردیم . گفتم یك ثلث را به شما بدهم . مردم خراسان چی ــ مردم فارس . بقیه ایرانی نیستند ــ من چطور به آنها جواب بدهم . گفتم من اتفاقاً دارم یك برنامه‌ای را تهیه میکنم ــ برنامه عمرانی برای ایران برای تمام مملکت . بدون اینکه توجه بیشتری یا کمتری به یك جا بشه . این یك برنامه‌ای است برای مردم ایران چطور ممکنه مردم یك استانی پیش‌خودشان بنشینند حساب بکنند بگند که ازمجموع پشتوانه طلائی که دارند اینقدر متعلق به ما است . این را بما بدهید گفتم که شما خودتان را ایرانی میدانید . شنیدم که ساعتتان را ساعت مسکو کردید . میدونید ساعتشان را عوض‌کرده بودند

س ــ نمیدانستم

ج ــ گفتند نه ساعت باکو. گفتم دیگه بدتر . گفتم خجالت نمیکشید که خودتان را ایرانی میدانید و آنوقت ساعت باکو را میگیرید و ساعت مملکت را تغییر میدهید ــ تابع باکو میشوید . در این زمینه صحبت بود . جاوید آمد به التماس‌تو دفتر. بعد در هیئت وزیران رفتیم . در هیئت وزیران مطالب تکرار شد . ضمن مطالب خودم را عیناً همینطور گفتم. ایرج اسکندری عیناً مثل یك مدافع حقوقی ــ مثل اینکه واقعاً وکیل آنها است ــ مدافع آنها است شروع کرد به حمله کردن به من و دفاع از آنها با نهایت‌شدت . که شما چه حق دارید بگید که این بانك را طمعی بکنند . قانون تجارت میگه که هرکس آزاد است هرجا میتوانه بانك بکنه .

گفتم نیست همچین چیزی . این روی میز هیئت وزیران هم همیشه مجموع قوانین بود . گفتم نشون بدهید اگر همچین چیزی است . هرکس میتونه بانك د رست بکنه ؟ این هف اکرات آنجا فردا قوام السلطنه رادیدم . گفتش که ــ قوام السلطنه د رنمام این هف اکرات سکوت محض میکرد . گفتش که عجب واقعاً" وقاحت کرد این اسکند ری یك وزیر کابینه ایرانی د فاع میکنه از یك حکومت یاغی . بالاخره قرارشد که من شعبه باز بکنم و تمام د رآمد آذربایجان د اده بشه به ــ یکنفر را هم د ر نظر گرفته ام . یك برخورد اریانسی که ارضی . حالا قبل از این خواستش گفتم که شما برید تبریـــــز . گفت آقا مـــرا می کشند برای اینکه من توی لیست سیاه آنها هستم . گفتم هیچ همچین چیزی نیست نمی کشند . گفت زنم آپاند یس د اره بایدعمل بشه . گفتم خود م د ر بیمارستان بانك طی من خودم سرپرستی اش خواهم کرد و همین کار را هم کـــرد م. گفت کی باید برویم . گفتم فردا . گفت چشم میرم . آرسن برخورد اریان یك مرد بسیار بسیار لایقی است که اواخر رئیس بانك کار بود . مال مقاطعه کاران . وقتی رفت تلفن زد م به قوام السلطنه گفتم برای تبریز شعبه ــ ریاست شعبه تبریز هم یك شخصی راهم د ر نظر گرفته ام پیدا کرده ام . گفت کی هست ؟ گفتم آرســـن برخورد اریان . گفت ارضی هست گفتم بله . گفت ارضی را میشه اطمینان د اشت بهش . گفتم یك ارضی است که از هرمسلمانی وطن پرست تراست . فرستاد مش . رفت و روزی که ارتش میآمد بـــه تبریز ــ قبل از اینکه ارتش برسه آنجا قیام شد ــ مرد م قیام کرد ند . یك غلام یحیی ائی بود که مثل اینکه هنوز هم زنده است . یك جائی اخیراً" مثل اینکه شنیدم یا د یـــدم که مثل اینکه زنده است . غلام یحیی وزیر جنگشان بود . غلام یحیی با ششصد هـــزار تومان پول نقد بانك خودشان توی کامیون گذاشته بود د اشت میرفت توی خیابانها این آرســـن برخورد اریان با پیشخد متهای بانك ــ گارد بانك مسلح رفتند کامیونش را گرفتند و پول را آورد ند به بانك ملی . که برای آرســـن برخورد اریان هم مـــن به شاه گفتم ــ پیشنهاد نشان کرد م و بهش نشان د اد ند . که این همان ارضی کـــه او میترسید که چیز بکنه . بعد شنیدم یکروز که هژیر وزیر د ارائی بود که هژیـــــر

حالا ببینید این یا آن تاریخ تطبیق میکنه ؟ شنیدم که هژیر تصمیم گرفته است که یك پولی بفرسته به آذربایجان برای پیشکارشان ــ برای وزارت دارائی از طرف مأمور دارائیشان . تلفن کردم بهش . گفتم همچین چیزی شنیده‌ام آقای هژیر شما چطوریك همچین‌کاری میکنید ؟ گفت آقای ابتهاج من جرأت آن کاری که شما دارید میکنید ندارم . من مجبورم . بعدها یکرات از چندین نفر شنیدم که وقتیکه این عهدنامه نمیدونم چیز را می‌بستند یا مذاکراتی‌که بعد پیشه وری آمده بود با قوام السلطنه کرده بود ــ یکی از شرایطش این بود که من در بانك ملی نباید باشم اما قوام‌السلطنه یك گله در این خصوص بمن نگفت و بهیچ وجه هم اعتنا نمیکرد . برای اینکه این مرد میدانست‌چیزی که من میگم خودش‌هم همین عقیده را داشت بدون اینکه چیزی بمن گفته باشه . بله این بود فعالیت ما . بعد راجع به بانك ملی یکروز در بانك ملی اطلاع پیدا کردم که چطور شد اطلاع پیدا کردم که یك عده‌ای از اعضای بانك ملی رفتند یك چیزی تشکیل داده‌اند ــ یك جمعیتی تشکیل داده‌اند که در رأسشان پیرم اسحاق . پیرم اسحاق که در آکسفورد درس‌میده .

س ــ بله بله

ج ــ برجسته است . یك آدم اوت استند ینگ . منتهاش شنیده‌ام زیاد مشروب می ــ خوره مثل اینکه . .

س ــ ممکنه بله

ج ــ میدونید از کی تعریفش‌را شنیدم از این دربرتن وودز که بود م من رئیس هیئت اعزامی ایران بود م در برتن وودز دلی‌گاسیون انگلیس عبارت بود از لرد کینز چرمنش و معاون چرمنش پروفسور آکسفورد بود . یك پیرمردی بود باسم جکسون استیونسن یك همچین چیزی . خیلی اشخاص مسن بودند . اتفاقاً ریمارکسی که خیلی ها میکردند مقایسه دلی‌گاسیون انگلیس و آمریکا . آمریکا تمام جوان بودند همشان . مثلاً یکی ادی برنشتین بود که از معاونین هری وایت بود . هری وایت

معروف میدونید که بعد متهمش کردند که کارتی باینکه کمونیست و ــ بد بخت رفت سکته کرد وسط این اینوستیگیشن ها . بهیچوجه من ال وجوه ممکن نیست این آدم کمونیست بوده باشه . برای اینکه راین آدم از خود راضی بود ــ بحساب و این نشان میداد این عمل را . بطوریکه من از بانک دوفرانس شنیدم وقتی آمده بود به اروپا میگویند طوری اصلاً صحبت میکرد که زننده بود که میخواست به همه ما درس بده . این غیرممکن بود که میرفت تابع یك اشخاصی میشد مثل کمونیست ها . اما به این متهمش کردند . او معاون دلی گاسیون بود و رئیس کمیسیونی که فانسد را اداره میکرد . کیفز رئیس کمیسیونی بود که راجع به بانك من خودم درچیز آی . ام . اف شرکت کردم چون ــ و سه نفر واقعاً بود نه یکی تقی نصر بود ــ یکی نواب بود که قنسول نیویورك بود یکی هم دفتری که مستشار سفارت واشنگتن بود وعلتش این بود که درجنگ اصلاً ــ من خودم را به زحمت رساندم . غیرممکن بود غیر ممکن بود از تهران میتوانستم با خودم ببرم سه نفری که درآنجا بودند آنها را انتخاب کردم .

س ــ راجع به اپیریسم پس این آقای

ج ــ آنوقت این چیز ــ اون همان معاونش که درآکسفورد بود تعریف کرد از بیرم و اینقدر من خوشحال شدم که وقتیکه برگشتم ودر امتحانات هم مثل اینکه داده بود خیلی برجسته ــ نتیجه‌اش برجسته بود ــ برایش یك مبلغی هم بعنوان پاداش فرستادم و همش هم انتظار داشتم که هرچه زودتر بیایند اینها . این هشاگردی بود هم دوره بود با مهدی سمیعی و خرجو و اون یکی دیگه که در شرکت نفت کار میکرد او دیگر در بانك ملی نبود

س ــ سجادی

ج ــ سجادی بله . اما خرجو و مهدی سمیعی و یکی هم‌عرفانی بود . عالی بود اون بسیار بسیار عالی بود . منتهاش او یك حادثه اتومبیل برایش پیش‌آمده بود که ستون فقراتش عیب کرده بود و بخرج بانك فرستادش به لندن کاری نمی‌توانستند

بکنند برای اینکه تخلخش بریده شده بود بنابراین هیچ کاری نمی‌توانستند بکنند . تا آخر عمرطلج بود . این مطلب راوقتی من شنیدم که اینها رفتند یک دویست و پنجاه نفر از اعضای بانک یک جمعیتی تشکیل داده‌اند . رئیسشان هم پیرم است پیرم را خواستم گفتم همچین چیزی شنیدم . گفت بله . گفتم برای چی این کار را کردید ؟ پرسیدم برای چی این کار را کردی ؟ گفت برای حمایت از شما . گفتم یعنی چه حمایت از من یعنی چه ؟ گفت ما هر روز می‌بینیم که در روزنامه‌ها به شما حمله میکنند درصورتیکه کار شما را می‌بینیم و خواستیم . گفتم خب شما می‌خواستید یک همچین کاری بکنید آیا نمی‌بایستی از من بیائید سئوال بکنید ببینید که من احتیاج به این حمایت دارم . گفت نه . گفتم برید صحل بکنید گفت نمی‌کنم . گفتم بهتان امر میکنم ــ گفت نمی‌کنم . گفتم خب برید . مهدی‌سمیعی را خواستم . مهدی سمیعی و خردجو را هرکدام جدا جدا که خب این چه حرکتی بود شما کردید ؟ مهدی سمیعی را فرستادم به

س ــ زاهدان مثل اینکه

ج ــ زاهدان . مادرش با صادر من خیلی مربوط بودند برای اینکه رشتی اند . ادیب سلطنه را من پدر بزرگش را می‌شناختم . بسیار مرد نازنینی بود . مادرش بسیار بسیار زن خوبی بود . آمد پیش مادر من که پدر پسرمن چشمش معیوب است واقعاً هم راست میگفت . همانموقع یک عارضه چشمی داشت . مادرم وقتی صحبت کرد و گفتم بهش بگید یا باید بره زاهدان یا باید از بانک بره شق ثالث ندارد . رفت اون رفت به زاهدان . خردجو را هم توبیخ کردم . اون مثل اینکه تقصیرش کمتر بود برای اینکه هرکدام یک مسئولیتی داشتند . مؤسس این کار همان پیرم بود .

س ــ حالا چه کارش کردید ؟

ج ــ گفتم اخراجش بکنید برای اینکه یکی از شرایط اعزام این اشخاص به خارجه این بود که وقتی‌که برمیگردند بهر مأموریتی که میرند اگر امتناع کردند اخراج بشوند و بایستی مخارجش راهم ــ خرج دوره تحصیلیشان را هم پس بدهند و با اکراه اخراج کردم .

چاره دیگری نداشتم

س— عیب این جمعیت چی بود مگه ؟

ج — جمعیت سیاسی بود — کمونیستی بود اصلاً تمام اینها را توده ایها درنیاوردند بعد اساسنامه و آئین نامه و این چیزهایشان را هم دادند به من. دادند که ما این را تمام چیزهائی بود که قسمت اعظمش را من برای کارمندان بانک کرده بودم . یک قسمت — نمیدونم در حدود بیست فقره بود شاید مثلاً سه تاش در دست اقدام بود . تمام کارمندان بانک را دعوت کردم . یا اواخر تابستان بود یا پائیز بود توی حیاط بانک جمع شدند . یک ایوانی بود من روی ایوان بودم همه توی باغ . اینها را خواندم برای کارکنان بانک که این آقایون رفتند یک جمعیتی درست کردند که این آمالشان است . این میخواهند باین آمال برسند بوسیله داشتن یک جمعیت یک حزب . من این کار — این کار را — این کار را همه را برای شما کردم وکارهائی بود که واقعاً بسیار بسیار با ارزش بود در زمان جنگ برای اینکه آذوقه پیدا نمیشد . مثلاً همان کسابقاً هم مثل اینکه توضیح دادم . نانوائی دایر کردم آدم میفرستادم آذوقه میخریدند . روغن را از کرمانشاه — برنج را ازگیلان — کندم — جای — قند چائی که کمیاب بود وجیره به هر فردی داده میشد مساوی . من که مدیرکل بانک طی بودم همان جیره‌ای را میگرفتم که دربان میگرفت با این تفاوت که من برای خودم و زنم دو جیره میگرفتیم او برای خودش و زنش و پنج بچه‌اش هفت تا میگرفت . این را توضیح دادم . که ما در بلشویکستان اتفاقاً این چیز را هم آنروز کوین کردم این را . گفتم در بلشویکستان هم یک همچین چیزی هست بعن بگویند . بیایند بگویند نیست همچین چیزی که از هرجهت این مساوی باشند . مستخدمین بانک — دربان بانک آنوقت حقوق دربان بانک را مقایسه کردم با یک مدیرکل وزارت دارائی که این چیزها را وقتیکه تبدیل بکنند به پول پیش از یک مدیرکل وزارت دارائی حقوق میگرفت . برای بانک آنوقت اینقدر تمام نمیشد . اما برای او اینقدر ارزش داشت برای اینکه این چیزهائی که من به این قیمت‌هائیکه — به قیمت‌های عمده فروش میخریدم با نصف قیمت

بهشان میداد م نصف دیگرش را بانك سابسید اسیون میکرد . مریضخانه چیزهای دیگری که یکی یکی این چیزهائی که داشتند یکی یکی را خواندم و بهمه گفتم این کارها را کردیم و این اثر فوق‌العاده‌ای بخشید توی مردم توی کارکنان . وقتی صحبتم تمام شد یکدفعه توی جمعیت پریدبیرم — بنده نمیدونم کجابود که بیاید روی سکو اون حرف بزنه . ریختند روی سرش گرفتند ش — گرفتند که بکشند ببرند گفتم که نه بهش آسیبی وارد نکنند . واقعاً ترسیدم که برایش یك حادثه‌ای پیش بیاید . اون وهشت نفر دیگری که جزو — همان اشخاصی بودند که در رأس این دسیسه بودند و میخواستند بهم بزنند اینها را اخراج کردم . قوام السلطنه تلفن کرد که بیائید — همینطور مطابق معمول که حالا معلوم نیست بیائید برای چی بیائید . رفتم سفارت آلمان در تجریش . این محل نخست وزیری بود . دیدم سه نفر نشسته‌اند آنجا ° دونفرشان را میشناختم . ایرج اسکندری — فریدون — کاوروز . سومی را نمیشناختم گفتم این آقا کی هستند؟ گفتند این آقای نورالدین — الحتی —

س— بله

ج — نورالدین بود اسمش بنظرم . گفتند این آقای نورالدین است . برای دفعه اول بود دیدمش . شروع کردند به اعتراض‌به لحن بسیارشدید راجع‌به اینکه گذشت آن ایامی‌که دیگه قدری میکردند در مقابل جوانهای تحصیل کرده فلان و فلان و فلان . اشخاص‌مرتجع این کارها را . . وقتی تمام کردند با کمال شدت گفتم این حرفها چیه؟ گفتم کارهائی که من کردم الان گفتم — گفتم در بلشویکستان شماهم نشده . من این کار را — این کار را — این کارها را کردم این مزایا را کردم. من نمی‌توانم اجازه بدهم که یك حزبی در بانك تأسیس‌بشه . بانك محلی است که باید مردم پولشان را بیارند یکذارند . دوبانك رقیب دارم که بانك خارجی هستند . کسی که باید پولش را بیاید یکذاره پشت باجه می‌بینه که این آقائی که آنجا نشسته عضو فلان دسته است که این وابسته به حزب توده است . این

آدم تمام پولش‌را از اینجا میگیره برمیده اره میره توی یك بانك شاهنشاهی که بانك انگلیس است یکذ اره . بانك یك جائی نیستش‌که مردم به زور بیایند . با رغبت میآیند پولشان را می‌سپارند . اگر اعتماد نداشته باشند به بانك ـ بانك در سیاست نباید وارد بشه . اعضای بانك در سیاست نباید دخالت داشته باشند . مارا چکار به این کارها که بریم جمعیت درست بکنیم ـ شعار بدهیم ـ حزب درست بکنیم پالاس هتل را اجاره کرده بودند آن سالن را ـ دویست و پنجاه نفر هم در آنجا شعارو نمیدونم زنده باد و از این حرفها راه انداخته بودند . هی بشدت گفتند و گفتند و مذاکرات طولانی شد و که من اینهائی را که اخراج کردم برگردانم . گفتم غیرممکن است هیچجین کاری را بکنم . امکان نداره . قوام السلطنه هم همه اینهارا گوش میداد بعد گفتش‌که برای اینکه به شما برنخوره من یك شرحی به شما می‌نویسم شما آنوقت این را به اطلاع کارمندان بانك برسانید که میگم که دولت چنین مصلحت دانسته که الان اینها برگردند گفتم نمی‌کنم ـ میرم ـ نمی‌کنم . مظفر فیروز هم پشت‌چیز نشسته بود برای اینکه یکی از دوستان من و من هم وقتی حرف میزنم بلند حرف میزنم . همه توی این سفارت آلمان ـ عمارت سفارت آلمان همه می‌شنوند .

تابستان هم بود . روی ایوان ما نشسته بودیم درها هم باز بود همه می‌شنیدند تمام این مذاکرات ما را شنیدند . این دوستمون پیش مظفر فیروز نشسته بود . گفت بعد از اینکه جلسه تمام شد و این سه نفر آمدند ایرج اسکندری رو کرد به مظفر گفتش‌که هرچی میخواهند بگویند بگویند اما مرد است . بعدها خود مهدی سمیعی و خرد جو تصدیق داشتند که این کاری را که من کردم بنفعشان بود . برای اینکه اگر جلویش‌را نگرفته بودم اینها هم رفته بودند همانطوریکه فریدون کشاورز و ایرج ـ اسکندری میایستند بروند برای اینکه اینها جزو آن روسا میشدند و دیگه هیچ تردیدی در شان باقی نمانند که اینها در الهام گرفته بودند از توده‌ایها ـ عقیده‌شان همین بود و بانك محل این کار نبود . خب این خیلی هم متأسف‌شدم واقعاً برای اینکه این آدم خیلی لایقی‌است خیلی لایق بود خیلی ازش‌تعریف‌شنیده بودم اما

س— حالا که روی این موضوع هستید ممکنه که بخواهید راجع به حزب ایران و سازمان برنامه بپرد ازید

ج — راجع به حزب ایران . یك نامه‌هائی میرسید روی یك کاغذ هائی که — شما مثلاً همچین یك کاغذ سفید بده بما — یك چیزهائی ماشین شده . نه تاریخ داره نه شیرو خورشید داره نه علامت داره نه امضاء من در عمر به همچین چیزی ندیده بودم. این را وقتی برای دفعه اول بمن نشان دادند که میرسند من اصلا نمیکردم به چیزی . اشخاصی نامه‌های بی امضاء می‌فرستند . این رسم است در ایران . بعد از یك مدتی گفتند که این از ساواك میآید . گفتم خب ساواك چی‌میگه آخه — بدهید من ببینم . دیدم توی همین ها مینویسند که این جمعیتی که در آنجا داره کار میکنه اینها خطرناك هستند اینها چنین هستند اینها جلد اتی دارند و تمام اقتصاد ایران را اینها در دست گرفتند و یکروزی اینها قبضه میکنند اقتصاد ایران را

س— اینها کی‌باشند ؟

ج — حزب ایران و طرفداران مصدق

س— حالا این بعد از بیست وهشت مرداد است دیگه ؟

ج — بله — برای اینکه من که بیست وهشت مرداد نبودم . این

س— زمانی است که جنابعالی مدیرعامل سازمان برنامه بودید و سازمان امنیت هم تأسیس‌شده بود

ج — بله سازمان امنیت بودش من آشنا نبودم به این چیزها . بعد گفتم بنویسید که آخه اینها میگویید جلسات شبانه تشکیل میدهند چه میکنند ؟ گفتند می‌نشینند صحبت می‌کنند و خودشان را آماده میکنند — آنوقت وارد شدند به استدلال — خواستند استدلال بکنند از لحاظ اقتصادی که این چقدر بضرراست. این را بهشان جواب دادم که شما — این را به شما مربوط نیست این مسئولیتش با من است . جلسه دور هم نشستن هم که گناهی‌نیست . این دلیل نمیشه که من این اشخاص‌را . همش میگفتند که این اشخاص‌را باید برکنار بشوند . و یك عده‌ای هم از دوستان من همانطورکه زنم گفت دیروز — ضجعه مثلاً جمال اماعی از من رنجید قهر کرد بامن . اونوقت نمایندگه

مجلس بود که توچه جور آدمی هستی ــ این آدمی که هیچوقت توده‌ای نبوده این چرا حمایت میکنه از این جور اشخاص .

س ــ کی‌ها بودند اینها که آنجا بودند

ج ــ اتفاقاً جزو توی دستگاه بدنام سازمان برنامه که واقعاً هم بحق این بدنام بود اینها جزو خوشنام‌ترین اشخاص بودند . یک عده مهندس ــ از طبقات مختلف بیشترشان مهندس بودند . یکروزی شاه بمن گفتش که سازمان امنیت بمن اطلاع داد که یک چیزهائی را به شما نوشته‌اند شما امتنا نکرد ید و میگویند این وضع خطرناکه و شما باید اینها را بدهید به دیوان کیفر ــ پروندههایشان را . گفتم من همچین کاری نمیکنم . یکی او بگو یکی من بگو ــ اوقاتش تلخ شد و پاشد . پاشد شروع کرد به قدم زدن . من پاهاش قدم زدم . گفت شما خیلی لجوج هستید . گفتم اتفاقاً اعلیحضرت اشتباه میفرمائید . این لجاجت نیست ــ اینها دوستان من نیستند . اینها تمام اشخاصی هستند که نسبت به من نظر بد داشتند . اونوقت بهش گفتم که شنیدم خودتان هم اطلاع دارید که عصدق ــ این را بهتان گفتم که توی این چند روزه صحبت نکرد م ؟ چرا مثل اینکه بهتان گفتم که من وقتیکه برگشتم از صدوق یکروزی منزل سید جلال بودم ــ سید جلال تهرانی ــ نهار آنجا بودیم . این سپهبدی هم آنجا بود ــ انوشیروان سپهبدی که در زمان عصدق سناتور بود و رئیس کمیسیون مشترک مجلس در امور نفت . یک کمیسیون مختلطی درست کرده بودند برای امور نفت این رئیس آن کمیسیون بود . گفت که شب مرا عصدق خواست و گفت که من یک نفر برای نفت در نظر گرفته‌ام ــ ابتهاج چطوره ؟ گفت من پرسیدم که ام ابتهاج ؟ گفت آن یکی که در آمریکاست . گفتم خیال میکنم که بد نباشه . گفت فوراً کمیسیون را تشکیل بدهید و این موضوع را مطرح بکنید . گفتم چشم فردا صبح . فردا صبح جلسه را دعوت کردم آمدند . گفت بحمدالله اینکه اسم شما را بردم مثل اینکه یک بمبی منفجر شده . همه یک صدا گفتند که بعضی هایشان گفتند یک انگلیسی بیارید بهتر از ابتهاج است

س- یعنی وکلای مجلس هستند دیگه

ج - نه - اینها از وکلای مجلس اعضای سنا و مجلس عضو این کمیسیون مشترک نفت بنظرم اسمش همین بود کمیسیون مشترک نفت . من نپرسیدم کی گفته . گفت که گفتند که یك انگلیسی بیاریم درحفظ منافع ایران یك انگلیسی بهتر از ابتهاج است برای اینکه این اصلاً علاقه‌ای به ایران نداره - این ایرانی نیست

روایت کننده ــ آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریـــخ ــ یکم دسامبر ۱۹۸۱

محل مصاحبه ــ شهرکان ــ فرانسه

مصاحبه‌کننده ــ حبیب لاجوردی

نوارشماره ــ ۱۰

منزل حمدی و اوگفتش که شنیدم دسته گلی به آب دادید . گفت دیشب تو همین اطاق جنابعالی بمن مگر نفرمودید که ایـن آدم را در نظر گرفتید و بمن دستور فرمودید که مـن کمیسیون راتشکیل بدهم. از این ببعد ازتان استدعـا خواهم کرد هرامری دارید بمـن کتباً ابلاغ بفرمائید . گفت بعد چندی بعد از این شنیدم که دارنـد برای من پرونده میسازند

س ــ برای ؟

ج ــ برای سپهبدی . آنوقت بقیه‌اش راسید جلال تهرانی برایم تعریف کرد . که آمد پیـش سید جلال و گفت که

س ــ سپهبدی

ج ــ سپهبدی ــ که دارند برای من پرونده میسازند آقا ــ این دستوری است که خـود نخست وزیر بمن داد . من که خود سرانـه این کار را نکردم ــ گناه من چیـه .

سید جلال میره پیش حمدی میگه خب آقا این که خوب نیست . شما یك همچین چیـزی را فرمودید این آدم هم دستور شما را اجرا داره میکنه . الان میگه که دارند پرونـده میسازند آخه اینکه شایسته نیست از قـول سید جلال بهتان میگویم. میگه بشـرط اینکـه نه شما و نه او این را بروز ندهید میگم تعقیبش نکنند . میگه اوهم قـول میدهد . او هم همین دو پاریس بمن چندی پیش گفت بنابراین درتمام مدتی که سابق نگفته بود این راو

س ــ بله پس شما رفتید پهلوی شاه و ایشان گفتند که چرا اینها را بیرون نمی کنید . شماگفتیـد که اینها صلاح نیست که بیرونشان بکنیم

ج — گفتم که ــ گفتم نه این لجاجت نیست . گفتم این الان لجاجت نیست . اینها مرا خائن میدانستند . من گفتم نیا مدم اعلیحضرت برای تسویه حساب سیاسی . من بدست ایرانیها باید این کار را بکنم. من که نمی‌توانم بجای دویست (دویست نفر بودند تقریباً) من خارجی بیارم . این کاری را که من دارم میکنم گفتم کار آسانی نیست . من مسئولیت قبول میکنم . ممکن است توی این عده یك چند نفر واقعاً اشخاص خائن هم باشند و یك کارهائی هم بکنند مسئولیتش به عهده من است . آسانترین راه این بوده که اعلیحضرت یك امری بمن میفرمائید من اجرا میکنم . گفتم اینطور قضاوت نفرمائید این روی لجاجت نیست . گفتم پنج نفر در دنیا ممکن است به من عقیده داشته باشند . اینها بیایند بمن بگویند که آقا ما شما را یك آدم درستی میدانستیم شما دزدتر از اینها توی این دستگاهت ندا شتی که اینها را فرستادید به دیوان کیفر من چی بگم ؟ بگم نه اینها دزدند ؟ اینها گفتم اتفاقاً مشهور اند به اینکه اشخاص درستکاری هستند نسبت به آنهای دیگه . من بگم بمن امر شد ؟ من میتوانم بگویم امر شد ؟ گفتم من به سازمان برنامه آمده‌ام برای اینکه تعقیب بکنم؟ گفتم یکروزی اعلیحضرت تمام ایرانیها طرفدار مصدق بودند تمام ایرانیها را باید الان گرفت تنبیه کرد ؟ گفتم اعلیحضرت چند نفر اینجور باهاشان صحبت میکنند؟ گفت هیچکس . گفتم استدعا میکنم به دیگران این را نفرمائید برای اینکه میفرمائید آنها فوراً این امرتان را اجرا میکنند . این بنفع مملکت نیست . از این راه ما مملکت را نمیتوانیم اصلاح بکنیم . گفتم من مصمم آنچنان با این اشخاص رفتار بکنم که تماشان با نهایت صمیمیت و صداقت برای سازمان برنامه کار بکنند و همین طور هم بود . توی شان یك عده‌ای بودند الان مثلاً اسم ببرم یکی مهندس زنجانی بود یکی مهندس ــ همین چند روز پیش هم اتفاقاً صحبتش بود . یکی ازهمکاران من اینجا بود یکی از آن معلوم میشه افراطی‌های چپه الان هم هست . پرسیدم

این زنم هم بود ــ گفتم من اینها را واداركرده بودم آنچنان با صداقت كار میكردند ــ خدای من شاهد است . گفتم حق هنر در این است اعلیحضرت گفتم آسانترین كار آن است كه من امرتان را اجرا بكنم. این را كه من میكنم مشكل است . برای اینكه مسئولیت قبول میكنم، به دیگران این را نفرمائید برای اینكه فورا" اجرا میكنند . نتیجه‌اش چی میشه با این وضع با این ترتیب كه مملكت اصلاح نمیشه . من اینها را بند ازم دور مجبور میشوند اینها برونند یك راههائی را برای زندگیشان یك راههای دیگری را اتخاذ بكنند این بنفع مملكت نیست . هیچی . این تازه سال اولی بود كه من در آنجا بودم سه سال و نیم دیگر هم در آنجا بودم. این یكی از آن مواردی است كه نشان میده كه یكنفر اگر عقاید خودش را میگفت و می‌ایستاد و استدلال میكرد و میدانست كه نظر شخصی نداره . یك مورد دیگری در شورای اقتصاد من بعنوان مدیر سازمان برنامه میبایستی شركت بكنم طبق قانونی كه نمیدونم برای ــ قانون بود یا مقررات بود یا نمیدونم چی بود من عضو شورای اقتصاد بودم. اینجا همینطور كه عادتم هست یك مطالبی طرح میشد من فراموش میكردم كه جمعیت دیگری هم هست عینا" همان مطالب را با همان شدت با همان حدت اظهار میكردم . این برای شاه ناگوار بود . برای من پیغام دادكه این خوب نیست شما اینطور با من صحبت میكنید جلو وزرا" . هیچوقت ایرادی نداشت وقتی تنها بودم . رفتم گفتم كه اعلیحضرت میفرمائید كه من در آنجا اینطور صحبت نكنم . این محل شورا است برای مشورت است . من میآیم آنجا میبینم یك مطلبی طرح شده واره ــ تصویب میشه من سكوت كنم . خود اعلیحضرت بعد از یك مدتی اگر این نتیجه خوب نداشت از من سئوال نمی‌فرمائید كه آقا شما آنجا بودید چرا نگفتید ؟ من خیانت است اگر نگم مجبورم بگم . گفتم اینهائی كه این كرمهائی كه اینجا دور میز می‌نشینند وزرا" را میگفتم كرم و میرفت بهشان هم میگفت كه ابتهاج میدونید راجع به شما چی میگه ــ میگه شما كرمید وعقیده‌ام هم این بود كرم چرا؟ چون یك كرمی

را روش رد میشوید که میکنید و متوجه نمیشوید که چه کرد ید . اینقد ر اینها بی موجود یت اند ــ بی خاصیت هستند بی اراد ه اند عکس العطی د یده نمیشه اینها مثل موش می نشستند . من یک فعه متوجه شد م که هیچکس د ستش را رو میز نمی گذ اره . د ست رو میز گذ اشتن مگه برخلاف اد به؟ یعنی چه؟ من د ستم بگذ ارم زیر میز قایم بکنم؟ د ستم را روی میز می گذ اشتم ــ اظهار عقیده هم میکرد م بطوریکه یک فعه هم باعث یک مذ اکراتی که بین مان رد و بد ل شد بسیار نا شایسته بود . یک سدی میخواستند بسازند ــ سد لتیان . این را میخواستند بد هند به یکنفر باسم ــ نمید انم اسمش را فراموش کرد ه ام ــ اهل رومانی بود ــ تبعه فرانسه ــ مقیم سوئیس و وقتیکه بمن گفتند که این آد م آمد ه پیشنهاد کرد ه که سد لتیان را بسازه بد ون مناقصه من اطلاعات گرفتم همانطور که رسم من هست همه کس هرجا بودم همین کار را میکرد م . اطلاعاتی که گرفتم حاکی از اینست که این کلاه برد اری کرد ه د ر آمریکای جنوبی و تحت تعقیب جزائی است د ر آمریکای جنوبی . تحقیقات د یگه کرد م گفتند مالیاتش راهم نمی پرد ازه و میگرد ند که این را یکجا پید ا بکنند که گیرش بیاورند . این را برد اشتم نوشتم به د فتر شورای اقتصاد که اطلاعاتی راکه من گرفتم این است . این د ر شورای اقتصاد خوانده شد . میگه رئیس آبیاری تهران بود ــ روحانی که بعد وزیر کشاورزی شد معاونش بود . یکی د و جلسه میگه را خواستند بعنوان اینکه د فاع بکه از تز خودش برخلا ف این عقیده ای که من اظهار میکنم . که چنین است چنان است . من میگفتم که این بهترین آد م د نیاباشه بد ون مناقصه آخه چطور میشه بد ون مناقصه یك سدی را د اد به یك نفر؟ آخه روی چه مأخذی؟ چرا نمی بایست مناقصه ای بین اینها ــ بره د ر مناقصه شرکت بکه . د ریکی از همین جلسات که همینطور با شدت چیز میکرد م رو کرد شاه بمن گفتش که اگر لیلیتنتال این پیشنهاد را کرد ه بود شما این مخالفت

را میکرد ید ؟ گفتم این چه مقایسه‌ای است . گفتم مقایسه بین یك مرد کلاهبرد ار و حقه باز با لیلینتال . گفتم بله اگر لیلینتال همچین پیشنهادی میکرد من ایـــن ایراد را نمی‌گرفتم اما لیلینتال همچین پیشنهادی ممکن نبود بکند . بگوید یـــك سد ی را بمن بدهید من بسازم بدون مناقصه . لیلینتال مقاطعه کار نیســـت. لیلینتال کارش این چیزها نیست با تندی باهاش . خب این طرز صحبت را نمی‌پسند ید . آنوقت گفتم که اعلیحضرت آخه میخواهید منهم مثل دیگران سکوت بکنـــم گفتم اعلیحضرت خیال میفرمایید که همین کرمها هم موافقند با آن چیزهائی کـــــه میفرمائید ؟ گفتم نیستند . خیلی بهش برخورد ــ برافروخته شد . گفتم در یکی از این جلسات بعد از اینکه من یك اظهاراتی کردم وقتیکه جلسه ختم شد داشتـــم میرفتم یکی از اینها دوید عقب من بهش نگفتم کی اما حالا میگم برای اینکه مرده ــ علم ــ اسد الله علم که نوکر وغلام شاه بود . دوید عقب من تبریك بهتان میگـم. من اصلاً نفهمیدم تبریك برای چی میگه . بعد گفت با این طرز بیانی که شمـــا صحبت کرد ید . گفتم شما آقای علم موافقید با این چیزهائی که گفتم؟ گفت البته . گفتم شما چرا چیزی نمیگوئید ؟ به شاه گفتم بدون اینکه اسم ببرم. گفتم یکی از اینها آمد پشـــت سر من و این مطلب را بمن تبریك گفت . خودش جرأت نسد اره بگه و اینکه تصـــور میکنید که این کرمها موافقـــند . اینها جرأت اینکه حرف بزنند ند ارند . اینهـــــا هم موافق نیستند که بهش برخورد . گفتم اعلیحضرت سعی بفرمائید پانزده تا ابتهاج دورتان جمع بکنید . گفتم شما نخست وزیری را بمن تکلیف فرمود ید و من رد کردم . بنابراین این کارها را نمی‌کنم برای اینکه به مقام نخست وزیری برسم . شما میدونید کـه من ناد رست نیستم. چون میدونم از زندگی ــ اتفاقاً اینطور هم هست ــ از زندگـــی خصوصی تمام افراد این مملکت اطلاع دارید . وقتی که صحبت میشد بمن میگفت کی مثـلاً روابطش با زنش مثلاً چه جوری هست چه جور کاسیپاً که میگفت . گفتم شما میدونید

من فقط و فقط با حقوقم زندگی میکنم. آنوقت سعی بکنید گفتم لازم نیست قبول بکنید نظراتشان را ــ نظر مرا هم لازم نیست قبول بکنید . اما قبل از اینکه تصمیم بگیرید گوش بدهید . تشویق بکنید که بگویند . پس از اینکه شنیدید نظرها را تصمیم بگیرید . آخه فایده شورا چی هست؟ شورای اقتصاد؟ من گفتم پس مقرر دارید که من بعنوان سازمان برنامه شرکت نکنم . اما وقتیکه میایم شرکت میکنم و می بینیم که دارند یك تصمیماتی میگیرند که غلط است نمیتوانم سکوت بکنم. دو مورد را برایتان ذکر میکنم . یکروز توی اطلاعات خواندم شب خواندم که دولت یك طرحی داده به ــ لایحه‌ای پیشنهاد کرده به مجلس که اشخاصیکه وابستگی دارند با مستخدمین دولت اینها حق معامله با دستگاه ندارند . یعنی یك چیزی نظیر آن کانفلیکت او اینترست . اما این بعدی وسیعه که من فکر کردم ای تکلیف سازمان برنامه چه خواهد بود؟ جهانشاهی مشاور حقوقی را خواستم گفتم آقا این را ببرید مطالعه بکنید و بمن بگوئید که این چه تأثیری خواهد داشت در کارهای سازمان برنامه

س ــ این جزو برنامه‌های ضد فساد بود؟

ج ــ نه ضد فساد نبود ــ چیز بود اسمش را چی گذاشته بودند ــ یك اصطلاحی هم منع که اشخاصی که ممنوع اند از اینکه ــ مثلاً وکیل مجلس هستید نمیتوانید مقاطعه‌کار بشوید . به همان نشانی که قانون گذشت تمام مقاطعه کارها که وکیل مجلس بودند ــ وکیل مجلس بودند مقاطعه کار هم بودند هیچوقت هم اجرا نشد . بهر حال گفتم به جهانشاهی که شما این را مطالعه بکنید بمن گزارش رابدهید که اگر تصویب شد چه تأثیری در عملیات سازمان برنامه خواهد داشت . چند روز بعد آورد یك تابلوئی که نصف این میز بود . سازمان برنامه وسط ــ حلقه حلقه دور ــ این حلقه همینکه میرفت که باهیچکدام اینها نمیتوانه معامله بکند . مثلاً یکنفر کارمند سازمان برنامه در کرمان این یك فعالیتی دارد . من نمیتوانم با یك

مقاطعه کاری که با این یك نسبت دوری داره من معامله بکنم. من این را برداشتم این طرح را برداشتم بردم در شورای اقتصاد گذاشتم روی میز. گفتم دولت این را پیشنهاد کرده این لایحه‌رابه مجلس من این است نتیجه‌اش . من دارم الان اخطار میکنم به آقایون دولت ــ نخست‌وزیر هم آنجا دست راست‌شاه نشسته ــ که این اگر تصویب بشه من در هر مورد یك شرحی بنویسم به نخست‌وزیر که شما بمن بگوئید که من میتوانم با این آدم معامله بکنم یا نه چون حتی گفتم یك کامپیوتر هم نمیتواند جواب این را بدهد . من از کجا میدانم که این کجاها منصوب داره و این در سرتا سر ایران این آدم ممکن است اشخاصی باشند و من معامله‌ام هم با تمام‌طلکت هست . همه تعجب کردند شاه رو کرد گفتش که خب راست میگه فلانی این را کی تهیه کرده ؟ گفتند آقای آموزگار و آقای مهندس طالقانی این دونفر این را تهیه کرده‌اند . روکرد به آموزگار گفت خب آقا فلانی راست میگه پس‌چطور شد این چیز را . گفت برای اثری که در مردم میگه‌من اینطور گفتم. گفتم وای بحال آن دولتی که یك همچین قانونی ــ یکیشان وزیر کشاورزی بود آموزگار وزیر کشاورزی بود

س ــ

ج ــ یکیشان ــ طالقانی وزیر مشاور بود . گفتم که وای بحال آن دولتی که خیال میکنه با یك لایحه‌ای که می‌برند به مجلس و بشکل قانون در میآید مردم متقاعد میشوند . گفتم آقایون مردم همچین توقعی از شما نداشتند . شما میآیید دو اوطلب میشوید میخواهید یك همچین کاری را بکنید یك قانونی را می‌گذارید که قابل اجرا نیست و میدونید هم اجرا نخواهد شد . شما خیال میکنید مردم اینقدر خرند که این درشان تأثیر میکه این تأثیر روانی خواهد داشت ؟ گفتم برعکس می‌بینند که این اجرا نمیشه ــ قابل‌اجرا نیست . کی را میخواهید گول بزنید ؟ گفت این را ــ لایحه را بگیرید اصلاح بکنید . لایحه را پس‌گرفتند اصلاحش کردند دوباره دادند به مجلس تصویب شد و با آن شکلی که اصلاح کردند و این را ساده ترش

کرد ند اجرا نشد . نشد که نشد که نشد برای اینکه یك عده توی مجلس بود ند مقاطعه کاران توی مجلس بود ند یك کد امشان کنارنرفتند یك کد امشان هم این را برگـــار نکرد ند . آهان گفتم قبل از اینکه بگویند کی این را تهیه کرده گفتـــم من یقین د ارم اشخاصی این را تهیه کرد ند که یك چیزی شنیده اند که یـــك چیزی د ر آمریکا هست بعنوان کانظلیکت او اینترست . گفتم میدونید این چیه؟ گفتم یك ویلســـون نامی بود که رئیس جنرال موتورز بود د ر زمان آیزنهاور این را آورد ند کرد ند وزیر د فاع . د ر همان روزهای اول ازش سئوال کرد نـــد روزنامه نگارها شما سنتر ویلســـون سهامتان را د ر جنرال موتورز چـــه کرد ید ؟ گفت چطور مگه نمیدانست که یك همچین چیزی هست . گفتنـــد آخه شما که نمیتونید هم سهامد ار ــ یکی از سهامد اران بزرك جنرال موتورز باشید هم وزیر د فاع باشید برای اینکه یکی از مهمترین ساپلای های د یفنس جنرال ــ موتورز است . آن زمان د و میلیارد د لار معامله د اشت د ر سال ــ آنزمـــان مال تقریبا" سی سال پیش د ر زمان آیزنهاور . گفت عجب حالا من بایـــد مطالعه بکنم . چند روزی این طول کشید بعد اعلام کرد که سهامش را واگـــذ ار کرده است بیك موسسه ای که میدونید و حق مد اخله هم ند اره و چه و چه و فلان تا مطابق آن قانون بتونه وزیر بشه . گفتم این قانون برای ایـــن تهیه شده . یکنفر نمیتونه پشت میز وزیر د فاع بنشینه و از صند لی جنرال موتورز آمده باشه آنجا و هنوز هم د ر آنجا سهم باشه ــ میگویند آقه آقا شمـــا این معاملاتی راکه میخواهید اد اهبد هید این چطوری د ر میآید . این کانظلیکت او اینترست . نه اینکه من اینجا نشسته ام یکنفر د ر کرمان هست که این یـــك نسبت د وری د اره با یکی از اعضای سازمان برنامه و آن عضو سازمان برنامـــه عضـــــــــو یك اد اره ای است که من بوسیله آن اد اره میخواهم یك

non-voting

معامله‌ای با یکنفر بکنم . گفتم با کامپیوتر هم نمیتوانم تشخیص بدهم یك همچین چیزی را . گفتم شنیده‌اند این آقایون . این بود که رو کرد گفت کی این کار را کرده معلوم شد این دوتا . هردوتا تحصیلکرده آمریکا و استدلالشان هم که این بواسطه اثر روانی که در مردم خواهد کرد . شما را بخدا ببینید . اثر روانی عینا مثل اینکه مردم مغز خر خورده‌اند که نمیتوانند تشخیص دهند که بصرف اینکه یك قانونی میگذره و اینها ببینید دوتا تحصیلکرده . آموزگاری که بعد آمده نخست وزیر شده . جوانی که در ایتدای تحصیلاتش ترقی کرده آمده معاون وزارتخانه شده بعد وزیر شده . حالا ممکن است دوست شما هم باشد ممکن است قوم وخویش شما هم باشه این مطلبی را که من میگویم ملاحظه میفرمائید این است طرز کار . آنوقت وقتیکه من با اینها طرف میشدم این ناگوار بود برای شاه . این بود که یکی این بود یکی این مورد بود گفتم . یکی هم مورد دیگری که بود . . آهان آقای ضرغام وزیر گمرکات بود یا آنوقت وزیر دارائی بود ــ حالا خاطرم نیست این وقتی که آمد شاید وزیر دارائی بود . آمد و یك گزارشی خواند که

س ــ بله وزیر دارائی بود

ج ــ بله آمد گزارشی خواند که این شرکت پپسی کولا روزی فلان قدر بطری پپسی کولا میفروشد و اینقدر این را تولید میکنه و این قیمت میفروشه و روزی اینقدر منفعت دارد ــ سالی میشه اینقدر . بنابراین پیشنهاد میکنم که روی هر بطری نمیدونم ده شاهی ــ ۱۵ شاهی نمیدونم ما عوارض بگیریم . همه موافق . گفتم مگر این همان هیئت دولتی نیست که به مردم اعلام کرده که بیائید سرمایه گذاری بکنید . مگه همان دولتی نیست که گفته است با تمام وسائل من تشویق میکنم سرمایه گذاری را . آقایون سرمایه گذاری را مردم برای چی میکنند؟ برای اینکه بیایند ضرر بکنند؟ برای اینکه نفع ببرند. شما چه حق دارید میرید بگویید من توی تمام این اشخاص یکنفر را انتخاب میکنم روی محصول اویك عوارض میگذارم . مالیات بردرآمد را ببرید بالا . بگویید که هیچکس حق نداره بیش

از فلان قدرت منفعت داشته باشه و بنابراین ما ایکس درصد چیز میگیم سوپر تاکس هم میبریم . شما نمیتوانید یك همچین کاری بکنید بخصوص دولتی که پشت سرهم هی اعلام کرده ــ تعهد کرده ما همه جور حمایت خواهیم کرد از سرمایه گذاری . خب با کمال شرمساری همه همدیگر را نگاه کردند آقا خب حرف حسابی است دیگه . من وکیل ثابت پاسال نیستم ایــن حرف را میزنم . من سهامدار در آنجا نیستم اما من میبینم یك عمــل غلطی دارند میکنند . یك تصمیمی دارند میگیرند که این تصمیم اگر گرفتــه شد حالا بعد شنیدم (؟) همین کار را هم کردند . بعد از سالهــا عیناً همین کار را کردند . این نوع کارها میشد که من وقتیکه با همین با همین تندی و باهمین حرارت هم این حرف را میزدم خب این برمیخورد . شــاه خیال میکرد که مثلاً من باید مثل سایرین دستم را بند ازم پائین ــ ســرم را بند ازم پائین و وقتیکه یکنفر یك وزیری یك چیزی آورد گفتند که خیلی خب بــد پیشنهادی که نیست . هیچکس هم سکوت بود تمام میشد . یکی از بزرگترین خیانتهائیکه کردند که این مربوط میشه به توسعه بانك صنعتی . بانك توسعــه صنعتی باین ترتیب بوجود آمد . من در کنفرانس سانفرانسیسکو بودم در ــ ۱۹۵۷ . جین بلاك دعوت داشت بعنوان رئیس بانك جهانی . پســر جین بلاك ــ جین بلاك جونیــور هم شرکت داشت بعنــوان نماینده لازارفــرریکی از پایه‌گذاران لازار فرر بــود . به من جین‌جونیور گفتش که آنده مایــر خیلی خیلی میل داره که شما را ملاقات بکنه در نیویورك . گفتم من متأســفانه از راه نیویورك برنمی‌گردم . من از نیویورك آمده‌ام ــ رفتم تی . وی را دیدم ــ رفتم مزارع کالیفرنیای جنوبی را دیدم آمده‌ام سانفرانسیسکو ــ از اینجا میروم شیکاگو ــ از شیکاگو میروم به پیتسبورك ــ از پیتسبورك میروم به بســن ــ دعوت دارم دولت آلمان دعوتم کرده . بنابراین توی برنامه من نیست . گفت بسیــار

بسیار کار مهمی است و از شما خواهش میکنم که شما برنامه‌تان را یك جوری تغییر بدهید که یکساعت در نیویورك باهاش ملاقات بکنید . بعدی اصرار کرد گفتم که من در روز بعد برنامه من در روز در پیتسبورك است . مهمان لیجفیلد رئیس یونیورسیتی آو پیتسبورك که برای من در یکی از طرحهایمان کار میکرد . مرا دعوت کرده بود در روز . گفتم شما باید با او تماس بگیرید . من اگر یکی از این دو روز را او مرا روز دوم برای من یك مصاحبه مطبوعاتی تشکیل داده و چیزهای دیگر. روز اول — ملاقات با رؤسای صنایع و مؤسسات است . من به او واگذار میکنم اگر او توانست یك نصف روز یا یکروز مرا آزاد بگذارد من حرفی ندارم. رفتند و اقدام کردند و جواب آمد که لیجفیلد میگه هیچ مانعی نداره . گفتم خیلی خب میآیم. پرواز کردم به نیویورك صبح مستقیماً رفتم وال‌استریت آفیس آندره مایرمال لازار فرر گفت که من به دستور رئیس‌بانك جهانی حاضرم که بانك توسعه صنعتی برای شما بوجود بیاورم همین طور که بانك در ترکیه کرده در پاکستان کرده در یکی دو جای دیگه کرده . گفتم من با نهایت میل این را استقبال میکنم — با کمال میل . یك صحبتهائی کردیم نهاری خوردیم و پرواز کردم رفتم پیتسبورك و رفتم شیکاگو یا برگشتم بهرحال آنجا به برنامه خودم . آمدم تهران و به شاه گفتم که یك شانس بزرگی آوردم. من تمام گرفتاری من تا حالا روی جنبه مالی بوده برای اینکه من یکذاهی پول تو ی بساط نبود که — پول نفت نبود . تازه وقتیکه من رسیدم علی امینی قرارداد کنسرسیوم را داشت امضاء میکرد . تازه وقتیکه امضاء شد و عمل شد سال اول تمام در آمد نود میلیون دلار بود . گفتم من دیگه هیچ غصه‌ای نخواهم داشت از لحاظ مالی برای اینکه این یکی از برجسته ترین افراد است . آهان باجین بلاك صحبت کردم جین سینیور. گفتش که متفقترین — لایق ترین فرد وال‌استریت است آندره مایر است . شما هیچ آشنائی دارید؟

س— نخیر

ج — فرانسوی است — یك فرانسوی است که چهل سال بود که در آنجا بود و سینیور پارتنر

لازارفـه‌رر نیویورك بود . خب این برای من كافی بود دیگه و بعد خودم هم اطلاعاتی كه داشتم میدونم لازارفـه رر یك شهرت جهانی داره . گفتم این آدم علاقه پیدا بكنه كه بیاد در مملكت ما داوطلب بشه كه این كار را بكنه این را من یك شانس بزرگی میدونم ودیگرعمده‌ای ندارم از حیث مالی برای اینكـه همانموقع من گرفتاری داشتم برای كارهای خوزستان ــ گرفتاری داشتم برای تمام برنامه های دیگرم كه از كجـا قرض بكنم كه آنرا هم بعد توضیـح خواهم داد . شاه هم خیلی استقبال كرد و گفتش كه بسیار خوب است بگویید بیایند . تلگراف كردم ــ تلگراف بنظرم كردم ــ به تفصیل كه این را بعد مهدی سمیعی وقتیكه رئیس سازمان برنامه شد این را مكاتبات مـرا پیدا كرد چون خودش یكی از پایه گذاران بانك توسعه صنعتی بود و ایـن چیزها را هیچ نمیدانستـه این را تمام این چیزهایش را برای من فرستاد مكاتبـات مـرا با سازمان برنامه بود ــ تلگراف بود و نامه هم نوشتم كه من دعوتتان میكنـم میسون را بفرستید . شرایطی كه بن میخواهم دلم میخواهد كه خرده پاها هـم باشند تنها صاحبان صنایع عمده نباشند كه اشخاصی هم كه صنایع كوچك هم دارنـد به آنها هم بتوانیم كمك بكنیم . بدین ترتیب حاضرم روی هدلی كه بانك جهانی در ــ كشورهای دیگر تعیین كرده . تلگراف جواب آمد كه میسـون در فلان تاریخ خواهـد آمد . اطلاع دادم به شاه و او هم به نخست وزیرش گفت و اقبال و شریف امامی هـم وزیر صنایع آمد . مستقیماً تماس گرفتند با خود دولت روی اساس كار . یكی از شرایط این كار در هرجائیكه بانك جهانی این كار را میكرد شرطش این بود كه دولت یك سهمی میگذاره یكنفر ناظر داره در هیئت مدیره ــ بیش از این حق دیگری نداره . تمـام حسن این كار هم همین است كه دولت سهـم باشه پشتیبان باشه دخالت نكنـه . موفقیت این بانكها در جاهای دیگر هم همین بوده است . برای اینكه همان مداخله‌های دولت است كه خراب میكند كار را . آمدند و میسیون اول در كلیات صحبت كرد بعد قرار شد كه آهان . . راجع به شخص بمن آنده مایر گفت من بهشان قول میدهم شخصاً

آن آدم را انتخاب خواهم کرد برای اطمینان خاطر شما . یکنفر هلندی را که رئیس یك بانکی در هلند بود او این را معرفی کرد میسیون دوم آمد باتفاق آن آدم که حالا وارد جزئیات شدند . اینهم تصویب شد و برگشتند . یکروزی من اطلاع پیدا کردم که آمدن . . اینجور اطلاع پیدا کردم . جلسه شورای اقتصاد ــ اقبال نخست وزیر به شاه گزارش داد که اخلیحضرت ما جلسه هیئت وزیران در شیراز تشکیل شد ــ میدونید آنزمانی بود که اقبال راه میافتاد معرفت در جاهای مختلف هیئت وزیران را تشکیل میداد . هیئت وزیران در شیراز تشکیل شد باتفاق آراء ایــن پیشنهاد رد شد . برای اینکه این مخالف حق حاکمیت دولت است . دولــت چطور ممکن است یك سرمایه‌ای بدهد یکنفر در آنجا باشد ناظر این مخالف حیثیت دولت است ــ مخالف حق حاکمیت دولت است ــ باتفاق آراء رد شد

س ــ این ساختگی بود یا . .

ج ــ حالا گوش بدهید حالا گوش بدهید . حالا چطور شده که این جور شده . بدبخت اقبال یك آدم نادرستی نبود . در همین اوان بانك مرکزی بدستور دولت آمده بود تجدید نظر کرده بود در پشتوانه ــ طلای پشتوانه را بواسطه ترقی قیمت طــلا تجدید ارزیابی کرده بود و در نتیجه این عمل هفتصد میلیون تومان ــ هفت بلیارد ریال سود بهشان دادند . آنها این لاشخورها به فکر این افتادند که چطوری این را بخورند . شریف امامی که یکی از دزدترین افراد ایران است وزیر صنایع ــ اینها که گفته نشــد اما این ها چیزهائی است که استنباط من است ــ ایمان من است . والا یك دولتــی که در دوره‌حله هیئت میآید در اصول و در جزئیاتش موافقت میکند هدیه‌اطش هــم تعیین شده در تمام جزئیاتش صحبت کردند یک فعه متوجه میشه که این مخالف اصول حاکمیت است ؟ این را از روز اول اول قبل از اینکه میسیون بیاید که آقا شرط این کار این است که دولت پول میگذاره اما دخالت ندارد ــ نباید بکند . این باید هیئت هدیه‌ای داشته باشه که او خودشان اداره بکنــد . آن کار را هفتصد میلیون تومان

را آورد ند و یك پیشنهاد اتی کرد ند و خود شان زد و بند کرد ند که این را بد هنـد وام بد هند به اشخاص برای ایجاد صنایع . یك تشریفاتی هم قائل شد ند که اول وزارت صنایع ــ وزارت بازرگانی تصد یق بکنند که این کاری را که اینها میخواهنـد بکنند صحیح است ــ بانك مرکزی هم این را تأیید بکند بروند پول بگیرنـــد . آقا کیسه باز شد ریختند ــ آنچنان این پول را خورد ند ــ پول مفت مفت و تـوی شهر هم شایع بود همه میدانستند که هرکس میخواهد بره پول بگیره باید صد ی فلان قد ر بده ــ د لالیشان را گرفتند و گرو گر شروع کرد ند به د اد ن این موقع من یکی از کارهائی که گفته بودم گفتم اولین چیزی که میشه از این محل د ولـت سهم خود ش را میده به این ــ و این بانك هم این کار را بکند . بانك توسعـــه صنعتی د اریم د رست میکنیم د یگه . طبیعی تراز این چیزی میشه که او را بد هند به این که بگویند آقا شما برای توسعه صنعت شما روی اساسی که یك بانکی د اره باید تحقیق بکنه ــ برنامه‌ای د اشته باشند ــ طرحی باشه اینها را وقتی تشخیص د اد آنوقت بده . اینها همه را قبول کرده بود ند بعد مثل اینکه متوجه شد ند کـه آخه اگر این کار را بکنند این پول از د ستشان میره . آنچنان با عجله شروع کرد ند به د اد ن که قبل از اینکه این کار بشه این تمام بشه . اما معلوم میشه تمام نشـــد بنابراین هیئت وزیران او ــ بد بخت بیچاره اقبال هم از همه جا بیخبر ــ همینطور د ر حورد کودتای شعبانی شیراز رفت یك چیزهائی را توی مجلس خواند که شریف امامی برایش نوشته بود اینهام هرچی که او میگفت قبول میکرد برای اینکه معلوم میشـــه اطمینان د اشت . من آنوقت متوجه این مطلب نبودم بعد توجه کرد م اما جلسه بهم خورد . رفتم توی اطاق شاه بد ون خبر . گفتم اعلیحضرت اینها چی میگوینـــد ؟ مگه میشه همچین حرفی زد . گفت آخه من چی بگم هیئت وزیران . گفتم هیئت وزیران گفتم هیئت وزیران ؟ گفتم این کرم ها هیئت وزیران ؟ یعنی چه گفت حالا من چـه

بکنم ؟ گفتم شما امر بفرمائید همچین کاری نمیشه کرد . گفتم من نمیتونم دیگه کار بکنم ــ غیرممکن است چطوری من میتوانم کار بکنم ؟ روی قول آدم یك صحبتی میشه بعد دولتی نشسته دود فعه هیئت آمده . اول در کلیات بعد در جزئیاتش صحبت شده یکدفعه آقایون متوجه شده‌اند یك همچین مطلبی . گفتم اینجور نمیشه . گفتم اگر بخواد این قضیه باین ترتیب بماند من دیگه نمیتونم کار بکنم برای اینکه اصلاً دنیا بما اطمینان نداره . روز اول میگفتیم ما همچین کاری را نمیخواهیم بکنیم . دیدکه من خیلی پافشاری میکنم گفت خیلی خب حالا ببینیم چی میشه . همین هیات وزیرانی که باتفاق آراء رد کرد یکسال بعد ــ من دیگه رفته بودم از سازمان برنامه ــ باتفاق آراء تصویب کرد حالا چی شد؟ یك جریانی پیدا کرد . یکیش این بود که حالا برایتان نقل میکنم . من در ماه جون ۱۹۵۸ رقم برای ترتیب وامم با بانك جهانی . حالا این را تمام میکنم آنوقت برمیگردم برای وام هائی که گرفتم . در واشنگتن بودم که شاه آمد به سفر آنوقت آیزنهاور بود دیگه به ملاقات رسمی . فاستر دالس یك شامی داد به افتخار شاه . یك خانه‌ای هست خانه شخصی است درکمان میکنم که پنسیلوانیا اونیو است . مال یکی از اشراف بوده که این را مخصوصاً ــ مهمانیهائی را که میدهند پذیرائی‌هائی که میکنند آنجا میکنند

س ــ بلر هاوس نیست که

ج ــ نه نه ــ بلر هاوس یك جای کوچکی است آنجا یك جای معتبری است این را یك دعوتی کردند به شام از یك عده‌ای ضجعه من . من آنجا بودم دیگه . سرمیز شام هم یك نطق هائی شد . فاستر دالس یك چیزی گفت و شاه یك نطقی کرد و یك نطق خیلی غرائی و خیلی راجع به اتحادی که ما با امریکا داریم که شما دوستانتان را ــ دوستانش را آدم در ایام خوش نمیتواند تشخیص بدهد در ایام ــ ــوش همه دوست آدم هستند اما یك روزگار بدی وقتی پیش بیاید آنوقع آزمایش امتحان است که اگر خدا ای نخواسته یك همچین روزی پیش بیاید آنوقت خواهید دید که

ایران چه دوست صمیمی اش هست . در این زمینه بود . خیلی هم اتفاقاً" بیان یعنی خوب صحبت کرد آنشب

س— اینها را خودشان مینوشتند یا اینکه . .

ج — نه نه نه — از روی نت نبود میگفت صحبت کرد . معلوم میشه خودش را حاضر کرده بود . سر میز شام عده ای بودند بخیر از فاستر د الس بود رئیس سی . ای ا . کیم روزولت بود مستر ایران . دیگه چند تا از وزراء بودند — آنده مایـــر بـــود بعد از شام — حالا من اینجا باید یك پرانتز باز بکنم که یاد آوری بکنید که برگردم به اینجا .

من در ۱۹۴۷ بود که برنامه عمرانی را داشتم در بانك تهیه میکردم چون برنامـــه عمرانی در بانك نوشته شـــده میدونید ؟

س — بله بانك ملی بود

ج — این را که داشتم تهیه میکردم اول موریس نود سن را آوردم که بعده توضیح خواهـم داد . بعد بانك جهانی در ۱۹۴۶ شروع بکار کرد . من سومین شخصی بودم که تقاضـــای وام کردم آنهم روی یاد آوری که خدا بیامرزه علاء کرد . علاء سفیر واشنگتن بود گفت آقا فرانسه اولین وام را گرفت . اولین وام را به فرانسه دادند یك وام دادند به بلژیك بنظرم و من گمان میکنم سومی بودم تقاضای وام کردم دویست وپنجاه میلیون دلار کـــه یك وحشتی ایجاد شد در بانك — گارنر هم پاشد آمد تهران که آقا چی میگوئیـــد بالاخره این را بعد توضیح خواهم داد . در این رشته ها بمن گفتند که شمـــا آمده موریســـن نود ســـن برای چی آورده . گفتم من چاره ای ندا شتم . من میخواستم یك مؤسسه بیارم که برای ما مطالعه بکنه . آنوقت در ۴۶ — ۱۹۴۵ من آنقدر آشنائی ندا شتم بانك بین المللی وجود ندا شت . مراجعه کردم به سفارت ایران که آقـــا من میخواهم یك همچین کاری بکنم . شما خواهش میکنم تحقیق بکنید بگوئید یك مؤسسه ای که این کار را بلد هست بکنه کی هست ؟ آنها هم تماس گرفتند یقین دارم با استفت دیپارتمانت و با اشخاص دیگه — موریس و نود سن — گفتند موریس و نود سن خیلی خوب

است منهم موریس و نود سن را استخدام کردم و آمدند ــ گزارشی دادند ــ گزارشی هم بمن دادند

س ــ آن گزارش ؟

ج ــ موریس و نود سن ــ دیدیش ؟

س ــ من آن هفت جلد را دیدم که آن مال . .

ج ــ نه آن مال او . سی . آی است . نه مال موریس نود سن در دوجلد است بنظرم باسم من . برای اینکه از اول که آمد مستر دان بامن صحبت کرد تا آخر آخر . هیچکس دیگر اصلاً معتقد بهبرنامه نبود هیچکس نبود هیچکس و گفتند موریس نود سن آخه شایسته این کار نبوده . گفتم ممکن است پس کی باشه گفتند او . سی . ای . او . سی . آی نظیر این کاری را که شما میخواهید بکنید برای ژاپن کرده و خیلی خیلی اینها مجهز هستند . رفتم سراغ او . سی . آی به آقای علاء گفتم که آقای علاء با اینها صحبت بکنید . صحبت کردند و در موقع عقد قرارداد و امضاء قرارداد هم خودم در واشنگتن بودم و قرارداد امضاء شد و او . سی . آی عبارت بود Overseas Consultant, Inc. این ها از تمام شرکتهای بزرگ آمریکا یك کنسرسیومی بود از اینها که داشتم یك چیزی که برای من فرستاده بودند که مثل یك بشکل دیپلم درآورده بودند امضاء کرده بودند برای من فرستاده بودند

س ــ که آقای سان برگ هم رئیسش بود

ج ــ سان برگ که اتفاقاً آدم خیلی شایسته‌ای نبود برای اینکه او بیشتر تمایل به سیاست داشت تا به مسائل اقتصادی و بهمین جهت هم لطمه وارد آمد به این موضوع . یکی از بد بختیها این بود که در اولین کنفرانس سانفرانسیسکو در ۱۹۵۷ دیدش و اذعان کرد گفت . ازمن عذرخواهی کرد برای اینکه برعلیه من انتریك کرد برعلیه من و اینها را اذعان کرد و گفت که تصدیق میکنم که اشتباه کردم . خب منهم یکقدر وقتی بمن میگه اشتباه کرده می‌بخشمش . به آن کاری ندارم حالا به این او . سی . آی آمدند

و یك عده زیادی را ــ من آن را حالا علیحده میگویم اما این را حالا دارم مقدمه دارم میگویم برای این موضوع دالس .
جزو اشخاصی که آمدند و می‌ـ .ند اول پیش من صحبت میکردند آلن دالس آمد . آلن دالس بعنوان مشاور حقوقیشان . آلن دالس شریك فاستر دالس بود در کرمول اند لا فیرم . یکی از معتبرترین لا فیرم های نیویورك بود . این دوتا برادر شریك بودند . این آلن دالس آمد پیش من و گفت من نسبت به ایران آشنائی دارم ــ من رئیس دسك ایران بودم نمیدونم من با علاء دوستم چه وجه وجه از قدیم این حالا در هزارو نهصد و چهل و مثلاً هفت است . مربوط است به مأموریت اول علاء به واشنگتن بود به آمریکا بود کی بوده ؟

س— هنوز سی . آی . ا هم درست نشده بود

ج — نخیر نخیر ــ نخیر هیچی

س— پس آقای آلن دالس ماقبل سی . آی . ا

ج — آلن دالسی است که لا فیرم دارن . درکرمول اند خیلی لا فیرم معروف حالا اسمش را ... الان میتوانم توی Who's Who نگاه کنم
این گفت من از قدیم با ایران لینك داشتم و خیلی خوشوقتم که الان یك فرصت دیگری دارم که آمده‌ام به ایران و با هم دوست شدیم آشنا شدیم . قسمت حقوقی گزارش او . سی . آی را آلن دالس نوشته . بعد که در نیویورك رفتم که هنوز هم هردو تا لویر بودند توخانه‌اش در لانگ آیلند دعوت کرد ناهار و خودش و خانمش و فاستر دالس هم روز یکشنبه بود از کیسا آمد آنجا . فاستر دالس میدونید خیلی مذهبی بود . آمد با خانمش آمد آنجا و باهم آشنا شدیم بنابراین آشنائی من با آلن دالس و فاستر دالس ــ تازه فاستر دالس سناتور شده بود سناتور نیویورك مرده بود . دوئی گمان میکنم گاورنر نیویورك بود و وقتی که یکنفر میمیرد استاند ارتعیین

میکنه . استاند ارد وئی این را معرفی کرده بود بعنوان سناتور و سناتور شده بود . هنوزنرفته بود . آن روزی که من پیششان بودم ــ پیش آلن د الس بودم ــ فاستر ــ د الس سناتور شده بود هنوز به واشنگتن نرفته بود . آمد ند و آشنا شد یم و آشنائی من با آلن د الس و فاستر د الس از آنموقع شروع شد . حالا بعد از چند سال نمید ونم د ر زمان آیزنهاور بود ؟

س ــ بله

ج ــ آیزنهاور بود این حالا چهل و هفت کی بود رئیس جمهور ؟

س ــ ترومن بود

ج ــ ترومن بود . د ر پنج سال بعد ش مثل اینکه آیزنهاور آمد و این بعد از چند هفته شد رئیس سی . آی . ا . سی . آی . ا را ترومن بوجود آورد . ترومن ایجاد کرد و این شد رئیس سی . آی . ا . اما من د وستی من با آلن د الس و فوق العاده هم د وستش د اشتم برخلاف فاستر د الس . د وتا برادری بودند بکلی متضاد relax یك آدم آدم باهاش صحبت میکرد خیال میکرد هیچ انگیزه‌ای د ر د نیا ند اره . خود ش و خانمش بسیار اشخاص د وست د اشتنی . می نشستیم بحث میکرد یم صحبت ها میکرد یم از تمام د نیا ما همیشه از اوضاع ایران علاقه د اشت برای اینکه خب بالاخره میگه د سك ایران راد اشته نمید ونم بیست وچند سال قبلش و بعد اون گزارش را نوشته و راجع به ایران و . آنشب

س ــ توی مهمانی بود

ج ــ د ر مهمانی که . .

د ر مهمانی که فاستر د الس د اده برای شاه ۱۹۵۸ و فاستر د الس هست ــ یك عده از رجال هستند منجمله آنده مایر هم هست . من آنده مایر آمد پیش من گفت که اگر گفت نمید ونید چقد ر مردم میآیند پیش من التماس میکنند که من برم برایشان بانك د رست کنم . من آمد ه‌ام د اوطلب شد م به شما گفتم ــ د وتا میسیون فرستاد م بعد میگویند نمی کنیم و بمن هم نمیگویند چرا نمیکنیم خب من اینکه بد انم آر چیزی راکه آن میخواهد

بمن بگه لازم نیست بمن بگه . من چیزی ندارم به این آدم بگویم که چرا این کار را کرد ند . گفت هیچکس در دنیا یك هم‌چین رفتاری با من نکرده و بحدی متأسف بعد از شام یك ایوانی بود یك باغچه‌ای بود رفتیم توی باغچه . من یکدفعه چشمم افتاد به آلن دالس صدا ش کردم گفتم که این آدم یك هم‌چین چیزی میگه شما این را به شاه معرفی‌اش بکنید . فوراً دستش را گرفت و برد پیش‌شاه و یك چیزی گفتند و صحبت کردند بعد آمدند و مایر آمد پیش‌من و گفتش که شاه گفتش که بله من هم خیلی متأسفم از این چیزی که پیش‌آمده اما اهمیت ندارد درست‌خواهدشد . من گمان میکنم‌علتی که درست‌شد همین بودحالا چیزهای دیگری هم بوده نمیدونم اما یاآنها هم ضمناً آن پولهارا هم دادند فرض هم که پولها را بالا کشیدند دیگه چیزی از آن هفتصد میلیون تومان چیزی باقی نماند . این بانك دایرشد باین نحو دایرشد که درهیچ جائی یکدفعه نشد که یك کسی بگه که آقا متشکریم از اینکه این کار را کردید . ملاحظه میکنید؟ اما بعدهم حالا بگم چه جورشد که وقتیکه قرارشد که حالا ایرانیها سرمایه‌گذاری بکنند . من یك عده‌ای را

س — دربانك

ج — دربانك — یك عده‌ای رادعوت کردم . هرکسی راکه بعقلم میرسید . کورس و ثابت و یك عده‌ای را دعوت کردم .

س — این بعد از اینکه قرارشد تأسیس‌بشه دیگه یا هنوز آن . .

ج — نه — در یك مرحله‌ای بود که بنا بود که دیگه تأسیس‌بشه

س — قبل ازاینکه هیئت‌دولت رد بکنه

ج — حالا آنرا بخاطر ندارم درست . توخانه‌ام دعوت کردم که (؟) شما بیائید سهیم بشوید این یك هم‌چین بانکی‌است اینطور و اینطورو اینطور . . همه قبول کردند همه هم یك مبلغی را تعهد کردند وگفتیم که دیگه تمام شد به آنها هم‌گفتم به خارجیها هم‌گفتم . آنهاهم صورت فرستادند از بانکهائی که شرکت‌خواهند کرد . چیس‌و بانکهای دیگه

س— اورگن هم بوده

ج — بنظرم حالا دیگه متعدد بود

س— ادوارد بیـــن کاری داشت توی این کار ــ کاره‌ای بوده

ج — نه در این کار نه. اد بئین با چیز کار میکرد ــ بئین با ساند برگ بود. در آن آنتریکهای ساند برگ دست داشت بئین. بئین خوب آنتریکهای پشت پرده را میدانست برای اینکه من از همه جا بی‌خبر بودم. من سرم را انداختم پائیـــن عادت من تمام عمرم این بوده. من این کار را میکردم. بهیچ وجه من‌الوجوه نـــه میدانستم نه اهمیت میدادم. میآمدند میگفتند آقا فلان اشخاص برعلیه شما دارنـــد تحریک‌میکنند گفتم بکنند. تازه چی میشه برم میدارند. من که نمیدانم دادوطلـــب بشم رئیس‌بانک طلی‌بشم. من نمیدانم دادوطلب بشم رئیس‌سازمان برنامه‌بشم. بکنـــد اگر موفق شدم یکی از دلائلش هم اینه برای من یکسان بوده. بهیچ وجه من‌الوجوه توجه‌ای نداشتم به این چیزها. میشنیدم ــ بعدها هم شنیدم که در این تحریکـــات تونبرگ بوده

س— این کدام تحریکات؟ تحریکات مربوط به چه دوره‌ای‌است؟

ج — در تمام ادوار ــ در تمام ادوار. توی همین اینجا هم نوشته که

س— کارشکنی میشده یا..

ج — اینجا همین جا دیده که ویلز گفته که فلانی برای اینکه

س— همه ناراضی‌هستند از..

ج — بی اعتنائی میکنه. بهترین شرحی راکه مطبوعات دنیا داده بودند راجع به عفت زند انسی شدن من اکونومیست بود. اکونومیست نوشته بود که ــ من یك پرونده داشتم به این گندگی در تمام پرس‌دنیا ــ میدانید نیویورک تایمز

س— یادم میآید نیویورک تایمز یك سرمقاله داشت

ج — واشنگتن پست سرمقاله داشت. تایم مگزین چندین بار مقاله نوشته بود که دریك مورد امینی سفیر آمریکا را که کی بود؟ خواست بهش اعتراض‌کرد که این چی‌چیه آخه.
طرف اری از من انتقاد از دولت. سفیری که نمیدونم من زنده انی‌بودم کی‌بود سفیرآمریکا

او هم گفته بود آخه بما چه . ماکه د رتایـــم مطبوعات نفوذی ند اریم. ایـــن بهیچوجه مربوط بما نیست.

س— د کتر امینی چرا زیر بار رفته بود ؟

ج — برای اینکه خیال میکرده که این کار را اگر بکند تحبیـب میکنه شاه را. ب رست آن کاری که من د ر مورد د شمنان ــ مخالفین خود م کرد م این عکسش را کـــرد . من د رمورد آن طرفداران عمد ق که مخالفین من بود ند اگر شاه ایستادگـــی میکرد میگفت باید اینکار را بکنید استعفا میدادم. علی امینی که یکی از نزد یکترین د وستان من بود میبایست اگر شاه بهش میگفت ــ میگفت ا ستعفا میدهم و اگر این کار را کرده بود این زست ارزش او را بالا میبرد . وقتی اینکار را کـــرد خود ش را کوچیك کرد د ر نظر شاه ــ د رنظرهمان شاه هم کار کوچك کرد . اما خب آدم با آدم فرق میکنه . من معذ رت میخواهم این مطالب را میگم جنبـــه خود ستائی د اره اما من نمی‌شناسم ایرانی را . ایرانی از من معلوماتش بیشتره هزارهاهست ــ د هها هزار هست . ایرانی وطن پرست خیلی هست . کمتـر ایرانی هست که وطن پرست نباشه . ایرانی باهوش با اطلاع با استعد اد خیلیها هستند که خیلی بیش از من . اما من ایرانی نمی‌شناسم که جرأت د اشته باشـــه بگه نه به اشخاص د ر رأس قد رت . خیلی تفاوت است بین من و د یگران . من هیچوقت د نبال یك کاری ند ویدم . هرکاری که بمن د اد ند خود شان بمـــن تکلیف کرد ند تمام کارها بد ون استثناء . یکباهی ند اشتم اگر حقوقم را نمی‌گرفتم یکباهی ند اشتم اما هیچوقت نمی‌ترسید م که برم د ارند . همیشه میگفتم میلسپو مثلاً . من وقتی که رفتم به جنگ میلسپو مگر من خیال میکرد م می‌برم . گفتـــم افتخار میکنم د ر راه خد مت به مملکتم یکنفر خارجی آمده مرا بر میده اره ایـــن باعث ننگ من نیست . اتفاقاً شکست خورد رفت . د رتمام این مبارزات . علتی که نمیدونم به تقی‌زاده و به این نامه‌ای که به تقی‌زاده ــ تقی‌زاده خود ش یك امامزاده

بود در ایران . یك عده‌ای می‌پرستیدند ش . من یك چیزهائی بهش نوشتم که خواهید ملاحظه کرد . در بحبوحه قدرتش برای اینکه عقیده من بود که ناجوانمردی و برخلاف انصاف بر خلاف عقیده و از روی نادانی یك چیزهائی میگفت که مضر بود برخلاف حقیقت بود . رفتم متقاعدش بکنم. ساعتها ــ روزها باهاش صحبت کردم خیال کردم متقاعد شده . این را هم خواهید دید در این مکاتبات. بعد روزی که این مطلب مطرح بود در مجلس رفتم توی مجلس دیدم با چه بغض و کینه‌ای این داره این مطالب را میگه . آمدم نشستم و نوشتم . تمام آن احساسات درونی خودم را منعکس کردم. با سید ضیاء الدین همین کار را کردم با مصدق همین کار را کردم با شاه هم همین کار را کردم برای اینکه جور دیگه نمیتونم باشم و افتخار میکنم من در یك جامعه‌ای بد نیا آمده‌ام ــ بزرگ شده‌ام

روایت کننده ــ آقای ابوالحسن بتهاج

تاریخ ــ یکم دسامبر ۱۹۸۱

محل مصاحبه ــ شهرکان ــ فرانسه

مصاحبه‌کننده ــ حبیب لاجوردی

نوارشماره ــ ۱۱

س ــ راجع به آقای خردجو . .

ج ــ بله گفتم که خردجو و اینها برای اینست که از داخل بانک می‌دیدند رفتار مرا با بانک شاهی . رفتار من را با خارجی‌های دیگر . دریکی از ناهمائیکه خردجو بمن نوشت وقتیکه من امریکا بودم . بمن نوشته بود که من تمام دوره تحصیلم را یکطرف میگذارم و دوره‌ای که با شما کار کردم یک جا ــ آنچه که پیش شما یاد گرفتم بمراتب بیش از آنچیزی است که در دوره تحصیلیم یاد گرفتم . و با ما سختی میکردید با ما با خشونت رفتار میکردید اما وقتیکه میدیدم نظیر همین رفتار را با خارجیها میکنید ــ اشخاصی که به مراتب از ما مهمتر هستند دلخورنمی‌شدم . برای اینکه این یک طرز رفتارکه بعد . . حالا بخاطر ندارم که مطلبمان راجع به چی بود که این صحبتها پیش آمد

س ــ حالا میخواهید مراجعه بکنید به آن یادداشتهائی که خودتان دارید

ج ــ نه نه نه ــ چون این صحبتی میکردیم راجع به آن تأسیس این بانک و دعوتی که کرده بودند که آمده بودند که من دعوتشان کردم نوشتند . هرکدام را نوشتند تعهد کردند یک مبلغی سهم بردارند . روزهای آخر که بانک بنا بود تأسیس بشه همشان باستثنای ثابت جا زدند . به چه دلیل ؟ نمیدانم ندادند واگر ثابت سهم آنها را قبول نکرده بود بانک تأسیس نمیشد . این آنوقت گفت من مال آنها را برمیدارم . حالا چطور شد اشاره‌ای به آنها شده بود یا نه یاخودشان پشیمان شدند نمیدانم . این یک تاریخچه‌ای بود که راجع به تأسیس بانک توسعه صنعتی گفتم که از لحاظ اینکه این کمک بسیار مهمی خواهد بود در پیشرفت برنامه‌های صنعتی بطور اعم نسبه سازمان برنامه . اما برای سازمان برنامه هم امیدوار بودم

که منبع کمك و وام بشه د ر صورتیکه نتوانم از جاهای د یگه تهیه بکنم. برای تهیه اعتبار من د ر ابتد ای کارم د ر سازمان برنامه بود که ملك لوی آمد به تهران موقعیکه رئیس چیس بانك بود ــ جان ملك‌لوی . من بانك لوی از زمانی آشنائی د اشتم که رئیس بانك بین المللی بود ــ قبل از جیم بلاك ــ ملك‌لوی رئیس بانك بود . د ومین رئیس بانك جهانی بود و او د ر موقع کناره گیری‌اش از بانك جین بلاك را معرفی کرد بجای خود ش . جین بلا ك د ر چیس کار میکرد . من متوسل شد م به ملك لوی .ملك‌لوی را د عوت کرد م خانه‌ام بهش گفتم من الان یك وضعیتی د ارم که باید یك کارهائی بکنم اما پول ند ارم و د ولت هم الان پولی ند اره من باید قرض بکنم . من میه ونم مشکل است اما شما میتونید برای من یك کنسرسیومی تشکیل بد هید چیس که یك پولی برای من تهیه بشه . گفت که شما که میه ونید ما فقط کوتاه مد ت میتوانیم بد هیم و این بد رد شما نمی‌خورد شما بلند مد ت میخواهید چرا از بانك جهانی نمی‌گیرید . گفتم شما که میه ونید که مقررات بانك جهانی اجازه نمی‌د هد ــ بد رد من نمی‌خورد . گفت میخواهید من با جین صحبت بکنم ؟ گفتم خیلی هم متشکرمیشوم. رفت و اطلاع د اد که جین حاضر است که با شما صحبت بکنه که برای من تازگی د اشت ــ تعجب آور بود . برای اینکه بانك جهانی د و اصل د اشت که از آن بهیچوجه نمی‌توانست عد ول بکند . یك ــ وام میه اد برای اجرای یك طرح مشخص . وام گیرنده میبایست بیاره یك طرحی را بگوید من میخواهم یك کارخانه سیمان ایجاد بکنم. این کارخانه سیمان مشخصاتش اینست محلش این خواهد بود ــ منبع مواد اولیه‌اش فلان جا خواهد بود ــ اینقد ر هزینه تولید ش خواهد شد میتونیم این را بفروشیم به این قیمت و این رانتابیلیتی خواهد د اشت . این را نگاه میکرد اگر رسید گی میکرد می‌د ید حسابهایتان د رست است و این فیزیبیلیتی استاد ی شما صحیح است آنوقت وام میه اد فقط و فقط به میزان ارزی که لازم د ارید . پول مملکت را ــ پول د اخلی مملکت بهیچوجه ممکن

نبود بهتان بدهد . من نه طرح داشتم نه ریال داشتم بنابراین از این دو جهت من یك تقاضائی از بانك جهانی میبایست بکنم که مخالف روشن بود ــ سنتش بود مقرراتش بود. بدین جهت به ملك‌اوی گفتم اما وقتیکه خبر داد که چین حاضره دعوتش کرد م . همان بود که آمد که قبلاً هم توضیح دادم که از شاه هم خواهش کردم که این را اجازه بفرمائید که با خانمش بیاید و آن مطلب کدائی را هم گفت . آمد یم نشستیم حالا در دفتر من که صحبت بکنیم که من چی میخواهم . دور میز آن با خودش دو نفر را آورده بود من هم چند نفر داشتم . وقتی شروع کردم باینکه من وام می‌خواهم بدون داشتن طرح و بدون اینکه محدودیت داشته باشه برای ریال یا ارز گفتش که من اصلاً نمیدونم برای چه آمدم. گفتم من تعجب میکنم شما برای چی آمدید . من خیال کردم این تقریباً ده دقیقه بیشتر طول نکشید خیال کردم که دیگه دیسل پاره شد تمام شد . اما اینجا من و ایران مدیون شخصیت این جین‌بلاك هستیم. بهش هم گفتم همین چند سال پیش . هم نسبت به رفتار خشونت آمیزی که به او کردم و به همکارانش کردم که یك قسمتیش در اینجا هست ــ کتاب لیلینتسال نشان میدهد حضور داشت در تهران که من با این معاونش نه ــ که ریاست میشد داشت برای مذاکره چه جور صحبت کردم . واقعاً قابل تحمل نبود . اما این تمام اینها را تحمل کرد آنوقت یك وامی دادکه بیسابقه بود . بعد از آن ــ همین گفتگوی اولیه مذاکره را ادامه دادیم و کار به ینجا رسید که بمن یك وام ۷۵ میلیون دلاری داد بدون هیچ قیدو شرط نه برای فاینانس کردن یك طرح بخصوص نه محدود به قسمت ارزیش باشه . هر مبلغ از این را حق داشتم که تبدیل بکنم به ریال و خرج کنم . آنوقت دیگه این را برد به هیئت مدیره بانك جهانی و خسرو پور که آنجا کار میکرد برای من این صورتجلسه‌ای فرستاد . این خواندنی است این صورتجلسه . برای اینکه وقتیکه این رابیان کرد همه مبهوت ماندند که گفتم که آن نماینده یکی از نماینده آمریکای لاتین گفت به به تبریك میگوئیم دستگاهی که تا حالا فقط بتهوون میزده برای اولین بار چاچاچا میزنه

آنها گفتند که واقعاً" تبریک میگوئیم این چی شده که این تغییر پیش آمده این روش بانك جهانی . توضیح داد خودش که هیچ تغییری پیش‌نیامده ــ یك مورد استثنائی است . یکنفر هست در آنجا با نهایت صداقت با نهایت جرات داره یك کارهائی میکنه برای این مردم بدبخت این مملکت و برای اینکه ما بتوانیم جلویش را بگیریم زیاد تند نره ما این را پیشنهاد میکنم که این را بدهیم والا این ممکن است بعدی تند بره که کارش خراب بشه . این بازهم در همانوقعی است که تمام مملکت بدون استثناء از شاه گرفته تا تمام اعضای مجلس ــ نمایندگان مجلس و وزراء و مردم ومطبوعات مرا متهم میکردند که این همش مطالعه میکنه این که کاری نمیکنه . این وام هفتاد و پنج میلیونی را بمن دادکه مارا نجات داد و اگر این نبود ما راه نمی افتادیم . این صورتحسابها کار یك چیزی است با نهایت تأسف در اختیار من نیست اما شما میتوانید این را بدست بیاورید . برای اینکه جزو اسرار محرمانه نیست . من این را همانوقع فرستادم برای شاه . وقتیکه میفرستادم همکارانم گفتند کهنکنید اینکار را برای اینکه شاه خوشش نمی‌آید . گفتم دلیل نداره خوشش نیاد چرا خوشش نمیآید؟ گفتند آدمه دوست نداره که تعریف بکنند از یکنفر دیگر . در اینجا یك چیزهائی گفته بود یك و یك این مطالب آنهائی که مطرح شد نمایندگان کشورهای مختلف صحبت هائی کردند منجمله مثلاً" نماینده آلمان . گفته بود که ما می‌شناسیم ابتهاج را ــ برایش احترام می‌گذاریم این مطالبی راکه شما میگوئید تأیید میکنیم . اما صحبتهائی هست اینجا که یك انتریك هائی برعلیه اومیشود تا کی او خواهد بود . بلاك میگه که من هم شنیدم این چیزها را اما آنچه که من تا حالا دیدم این طوری مسلط است بر کار که گمان نمیکنم باین زود بها بتوانند این را برد ارند . این در هزارو نهصد و پنجاه و خبال میکنم پنجاه و هشت بود . زیاد طول نکشید من در پنجاه و نه رفتم . نماینده استرالیا میگه که خب حالا شما این راکه این وام را میدهید به مملکت دیگری که اختیاراتشان هم درجه یك است نظیر این را خواهید داد؟ یکنفر می‌پرسه که این کدام مملکته ؟ میگه مملکت خود من است استرالیا درجه یك است از حیث

اعتبارات . میگه نه اینجور توقعی نداشته باشید . این یك چیز استثنائی است . بانك جهانی در این مورد اگر کمك نکنه کی باید بکنه ؟ اینه تمام این میره روی همون با آن خشونتی که با هاشان کردم . که بعد به‌جبن بلاك همین چند سال پیش‌گفتم اگر یك آدم کوچکی بود بجای شما این رفتاری را که من کردم این باعث خشش میشد دشمن من میشد خیال میکرد این روی خصوت‌شخصی است . شمائید که درك کردید که من این خشونت‌رامیکنم تعمد نداشتم معتقدم — همه هستم وگفتم اگرشما هم بمن نداده بودید من از هرجای دنیا بود این پول را پیدا میکردم و میکردم این کار را . اما خوشبا بحال شما که شما این کار راکردید بطوریکه در بعضی از پروژه‌ها مثل پروژه خوزستان که تردید داشتند — سد دز را تردید داشتند بعد از اینکه دادند و من رفته بودم از سازمان برنامه . همه جا میگفتند ما افتخار میکنیم که سهیم بودیم در این طرحهائی که در ایران اجرا شد . راجع به این طرز رفتار من در همان سال که پنجاه و هشت بود خیال میکنم که در واشنگتن بودم یکی‌دونفر هم از تهران با خودم برده بودم . جلسه‌ای تشکیل شد در دفتر جیمزبلاك . گلدن کلپ شریك لیلینتال هم بود . اینها پشت‌سرمن نشسته بودند — روسای بانك هم تمام بودند . بلاك گفتش‌که شنیدم شما شروع کردید به ساختن سد دز . درصورتیکه ما هنوز گزارش دیلی را نخوانده‌یم گفتم که شروع کردم که بله این راهی را که باید ساخته بشه از پائین رودخانه تا بالا این یکی از مشکلترین راههای دنیاست . نمیدونم سد دز را ملاحظه کردید ؟ این یکی از مشکلترین راههائی است‌که در دنیا ساخته شده برای اینکه ارتفاع سد دز درحدود ۵۰۰ یارد بود — ۱۵۰۰ فیت بود و مثل دوتا دیواراین طرفین را این عکسی هم اینجا هستش . دوتا دیوار صاف سنگ میرفت بالا . هیچ بزی نمیتوانست این را بره بالا . این را میبایست راه بسازند که بتونه اتومبیل بره دیگه . این راه میبایست‌هی پیچ بخوره بره . یکی از . من همانوقت

که این را میساختیم و این را ام. ك . او میساخت این راه را برای ما . ام. ك . آی کمان میکنم . موریسن نود سن نمیدونم حالا موریسن نود سن اینترنشنال بود یا اینکه به یك روایت هم مثل اینکه اون ك برای کابینز بود . این هم اوقات کارش بود ن . این یکی از (؟) بود . گفتم بله این راه را شروع کردم ــ مقصودتان چیه از این حرفی که میزنید ؟ گفتم شما خیال میکنید اگر خیال میکنید که من اینکار را کردم که شما را ملزم بکنم اشتباه میکنید . اگر خیال میکنید که شما اگر بمن ندهید من صرفنظر میکنم از ساختن سد دز اشتباه میکنید . گفتم کسانیکه این طرح را برای من تهیه کردند و من ماهها خودم وقت صرف کردم مطالعه این را ــ در محل رفتم بازدید کردم و معتقد شدم که این طرح مهمترین طرحی است که در ایران اجرا میشه . مهمترین طرحی است و کسانی هم که برای من این طرح را تهیه کردند اشخاصی هستند که با کمال عقیده واحترامی که برای این آقایون همکارانتان که توی این اطاق نشسته اند دارم اگر همه اینها بگویند نسازم من میسازم برای اینکه کسانیکه این را تهیه کردند صلاحیتشان را هیچکدام از این آقایان ندارند . بعد واسم پیغامی داد توسط (؟) که این اهانت چیه که شما کردید . گفتم اهانت نیست این حقیقت است . این اشخاصی که اینجا هستند ــ حضور داشتند متخصص در آبیاری هست متخصص در راهسازی هست متخصص در سد سازی هست ــ متخصص در کشاورزی هست ــ متخصص در برق هست اما هیچکدامشان تجربه تی . وی . ا را ندارند که یك چیز مجتمعی ــ آن چیزی که نظیر آنچیزی که من دارم میسازم . هیچکدام اینها ندارند ــ هرکدامشان دارند بگویند داریم . با توجه به این تمام این جهات بوده که این تهیه شده و حالا آنوقت بمن میگویند این آقایون متخصصین بانك بجای سد سازی برای آبیاری تلمبه بگذارید توی رود کارون و بجای برق سد بیائید واحد تولید برق بگذارید . گفتم آخه این هم حرف شد . من بگذارم تمام آب رودخانه‌های ایران که میریزه به کارون بره به دریا آنوقت تلمبه بگذارند که یك مقدار از این آب را آبیاری بکنه ــ هرقطره‌ای از این آب برای ایران لازم است

حیاتی است . من این برق مفت و مجانی را کـــه میتوانم از این قدرت این آب بگیرم بوسیله مهارکردن این آب این را میگویند صرفنظر کن برو موتور بخر بیـــار بگذار که پول برقش را بدهم که آن را دایر بکنم. گفتم این نشان میده که ایـــن اشخاص نمیدانند من چی میخواهم بکنم ــ نمیدانند چه کارهائی شده و این یک نقشه جامعی است ــ این نمیشه . این اهانت نیست عین حقیقت است . با وجود این اهانت ها حاضر شدند این وام را بدهند و دادند موقعی که من از سازمـان برنامه رفته بودم ووقتیکه این تلگراف بمن رسید . .

س— این وام بعد از ساختن

ج — این وام سد دز که علاوه برآن هفتاد و پنج میلیون دلار برای راه انداختن سازمـان برنامه بود که ما را زنده کرد که اصلاً من بتوانم یك طرحهای دیگری کـــــــــــه دارم اجرا بکنم. این طرح سد دز بخصوص مال سد دز آنوقت وقتیکه از بانك رفتم شنیدم که استدلالی که باعث این شد که تصمیم بگیرند به دادن این ــ این بود که اینها تا حالا ده میلیون دلار خرج کردند برای ساختن راه ــ برای مقدمات دیگـر وچطور ما میتونیم حالا ندهیم ــ اگر ندهیم چنین وچنان میشود . دوستـــه بودند که له وعلیه که تقریباً میگفتند که قوشان ــ این را از خود بانکی ها شنیدم بعدها ــ که قوشان مساوی برد ــ استدلال این مطلب که چون ساختند ده میلیون بنابراین نمیشه اینها را let down وباعث شد که دادند . ووقتی این وام را دادند در زمانی بود که رئیس سازمان برنامه کی بود حالا ؟ یا آرامش بود بعد اصفیاء. حالا در زمان آرامش یا اصفیاء بود شاید اصفیاء بود برای اینکه آرامش اصلاً نظـــر خصمانه ای داشت نسبت به بانك جهانی . حالا من و لیلینتال و بلاك را اینهـــا همه را متهم میکرد که همه ما شریك شدیم برای نفع شخصی بود دادیم این کارهـا را میکنیم. یعنی بخاطر دارید توی مجلس این مطلب را گفته بود وقتی هم که اعلام

جرم برعلیه من کردند روی همین اصل بود که اظهاراتی که احمد آرامش کرده بود گمان میکنم در زمان اصفیا" بود که خداداد و اینها رفتند برای گرفتن وام تلگرافی کرد بمن جیسن که در این موقع ــ در این لحظه که قرارداد وام در با نمایندگان سازمان برنامه امضاء کردم درود میفرستم به شما برای خدماتی که شما به ایران کردید . که من یکی از آن موارد ی بود که بی اختیار گریه کردم. برای اینکه این آدمی که اینطور باهاش رفتار کردم این اندازه انسانیت داره که این کار را بکنه و داده به یادم هستش که من یک آدم بیکاره‌ای هستم. بهش تلگراف کردم بهتان تبریک میگویم از این کاری که کردید . برای اینکه با این کار شما ایران را نجات دادید . واقعا" هم معتقد بود م. اگر این وام را نداده بود بانك جهانی ما قادر نبود یم کاری بکنیم ــ سد دزهم ساخته نمیشد . سد دز با نهایت تأسف الان که هیچ تمام اینها مثل همه چیزهای دیگر از بین رفته. اما یکی از مستعدترین نقاط دنیاست از لحاظ کشاورزی خوزستان . این را ما نشان دادیم ثابت شد وقتیکه نیشکر داشتیم وقتیکه مارچوبه کاشتیم و این چیزهائی که بعمل میآید الطفا کاشتند . از کالیفرنیا الطفا آوردند کاشتند نتیجه‌ای که گرفتند قابل مقایسه نبود با آنچیزی که کالیفرنیا عمل میآورد . همینطور در نیشکر. بهترین جاهای نیشکر خیز دنیا را ما رکورد هایش را شکستیم . تمام این ارقامش را داشتم الان متأسفانه نمیتوانم از حافظه بگویم اما رکورد دنیا را شکستیم

س ــ آن فکر راجع به آبادانی خوزستان و سد دز را در باصطلاح فکرش در زمان شما بوجود آمد ولی اجرای حتی سد که مرحله اول بود و بعد کارهای کشاورزی و راههای شبکه بندی تقسیم آب در زمان ــ بعد از شما شد

ج ــ ابدا" همچین چیزی نیست . تمام اینها را من کردم. تمام اینها را من کردم تمام در زمان من شد تمام ــ تمام در زمان من شد

س ــ حالا میخواستم این سئوال را بکنم که در سالهای اخیر باصطلاح رژیم گذشته صحبت بسر این بود که رویهمرفته آن امیدهائی که راجع به خوزستان بود برآورده نشد علت این چی بود ؟

ج — حالا بهتان میگویم چی بود . تمام اینها در زمان من شد این طرحهای شبکه بندی و کشت نیشکرو ــ نیشکر را من شروع کردم . آن حکیمی که یك آدمی است با کمال لیاقت آنجا کار کرد او در زمان من استخدام شد . علت عدم موفقیت چند چیز بود: یك عاطفش اینکه یك عده‌ای نمی‌خواستند خوزستانی باشد. اینجا باید انصاف بدهم به شاه که از روی حقیقت باید اذعان کرد که اگر شاه مؤمن به خوزستان نشده بود و توی دهن این اشخاص نزده بود خوزستان را بهم میزدند یا رفتن من . برای اینکه پس از اینکه من رفتم یك عده‌ای در رأسش شریف امامی رفته بوده گفته بوده به شاه این از جاهای مطلع شنیدم ــ موثق شنیدم که این طرح نیشکر گرانترین طرح نیشکر دنیا است ــ قند دنیا است ۶۰ یا چهند ریال احتیاجی ندارید . او توی دهنش زده گفته باید اجرا بشه و تا آخر آخر حمایت کرده . این حق را باو میدهم . یك علت دیگرش این بود که کارهائی را که اساسی که میبایستی بکنند نکردند . سد در مثل هرسد دیگری میبایست پاك بشه ــ میبایست لاروبی بشه . برای این تمام اینها پیش‌بینی شده بود . برای اینکه این سد پرنشه تا حدی که بشر قادر است اینها میبایست این واتر شد را در اطراف ــ در کوههایش یك کارهائی کرده باشند که ریزش نکنه . وقتیکه باران ببارد هست این خاکها نریزه پر بشه این را هیچکس توجه نکرد یا رفتن من

س — در طرح بوده ولی

ج — تمام جزئیاتش بوده بطوریکه من یکروزی توی یك روزنامه‌ای خواندم که شاه روز قبل در یك جائی به چه مناسبتی یك اظهاراتی کرده و ضمناً گفته : افسوس که وقتیکه این سدها را میساختند توجه‌ای به این مسائل نکردند میبایست چنین کرده باشند چنان کرده باشند . نامه‌ای نوشتم بهشان که شما اینها را خواندم و متأسفم که همچین حرفی را زدید . برای اینکه مراجعه بکنید در سازمان برنامه تمام پرونده‌ها هست . تمام اینها پیش‌بینی شده بعد از رفتن من اجرا نشده . بعد شنیدم خداداد

بود مثل اینکه رئیس سازمان برنامه نوشته بودند و خواسته بودند ودیدند همه چیز هست آنوقت تلگراف کرده بودند به رئیس اصل ٤ ون ــ بل ون ــ بل ون رئیس اصل ٤ بود در زمان من بعد رفته بود کانسالتنت شده بود در کالیفرنیا ــ در کالیفرنیا آبیاری استیت کالیفرنیا را او رئیس آبیاریش شده بود یك کارهائی کرده بود وقتیکه ریگان آمد ریپابلیکن و او دمکرات: او را کنار گذاشت رفت یك کانسالتنسی ایجاد کرد . چطور شد که به او مراجعه کردند تلگراف که فورا" بیا . تمام اینها در نتیجه آن نامه‌ای بود که من نوشتم که آقا گفتم آخه ــ خیلی هم متاثر شده بودم وقتی که این حرف را زد که با شناسائی که بمن داره من کسی نیستم که یك کاری را بکنم که مطالعه نکرده باشم تا آخرش . بمن همیشه ایراد میگرفتند که چرا اینقدر معطل میکنم کارها را ــ برای اینکه من ممکن نبود کاری بکنم . تمام اینها را ــ پیش‌بینی کرده بودم . سد سفید رود را که به‌فرانسویها داده بودند قبل از اینکه من بیایم وقتیکه من آمدم پرسیدم که برای شبکه‌آبیاری چی‌کردید؟ گفتند هیچ چیز . گفتم چطور ممکنه که هیچ کاری نکرده باشید . من استخدام کردم یك اشخاصی راکه اتفاقا" یك سفری هم کردم بهگـرنو یل‌که اصفیا" را هـم با خودم بردم . به یـك موسسه فرانسوی دادیم که این را رفتم کارهایشان را ببینم و اینهم مهمترین موسسه آبیاری فرانسه بودند . به اینها این را مراجعه کردم برای اینکه سد را هـــم فرانسویها ساخته بودند . این کسی که مهندس این چیز ــ تنبیه‌اش‌عم کـــردم برکنارش‌هم کردم . آدم خیلی خوبی هم هست از دوستان من هم هست .
نصیر سبیعی . میشناسیدش ؟

س ــ نخیر

ج ــ از این سئوال کردم . این رئیس‌آبیاری بود ــ رئیس‌سدسازی بود . ازش‌پرسیدم که برای این چه فکری کردید؟ گفت هیچ چی . گفتم چطور هیچ چی ــ این ســـد وقتی تمام میشه این آب را چطور باید برسانید به مزارع؟ هیچ فکری نکرده بود . اینطور بود طرز کارکردن ایرانی و آن شاه بی‌انصاف‌هم یا با انصاف شاید هـم

میدونست نمیدونم ــ چه چیز باعث شد که آنروز این حرف را زد . برای اینکه شاه یك حافظه‌ای داشت که بی‌نظیر بود . من هیچکس‌در عمرم ندیدم که حافظه او را داشته باشه . ممکن نبود یه چیزی را فراموش بکنه . یك مطلبی را یك چیزی بهش گفتید بیست سال بعد هم میدانست . این ممکن نبود این را فراموش کرده باشه . برای اینکه من عادتم این بود که روزهای چهارشنبه که میدیدمش بهش میگفتم چه کارهائی را کردم و چه کارهائی را دارم میکنم . عوض اینکه ازش اجازه بخواهم که اجازه میفرمائید این کار را بکنم میگفتم ــ درجریان میگذاشتمش و امکان نداره که نمیدونسته که من تمام اینها را پیش‌بینی کرده‌ام . ازمن گذشته D&R, Development & Resources, & Lilienthal and Clapp که تمام سدهای تنسی را ساختند آنها ممکن بود یك چنین سدی را بسازند توجهی نکرده باشند به این چیزها ؟ تمام این پرونده‌هایش توی سازمان برنامه بود . شنیدم شدیداً مؤاخذه کرده بودند که اینها هست یا نیست و گفته بودند بله هست و . چطور شده بود که تلگراف کرده بودند بل ون بیاد که او هم مثل اینکه آمد ــ مثل اینکه آمد بتهران و حالا اجرا کردند یا نکردند عیب کار این بود که یك عده‌ای میگم مخالف بودند ــ یك عده‌ای نمی‌فهمیدند . یکی از آن اشخاص این آموزگار . آموزگار نخست وزیر که شده بود من خیال کردم واقعاً آدم است برای اینکه خیلی خیلی درخیلی موارد اصرارخیلی‌خیلی اعتقاد و ایمان بمن میکرد . احترام میکرد . منهم باور میکردم بعد معلوم شد حقیقت نداره . رفتم پیشش گفتم آقا من نفهمیدم این چه سری است سد دز یکی از هفت سدی است که میبایستی ساخته بشه . منتظر چی هستند ــ دولت منتظر چی هست . من تا حالا هرد ری را کوبیدم با هرکس‌که صحبت کردم ــ با شاه دیگه من تماس‌ندارم اما با هرکسی که صحبت کردم همه تصدیق کردند که واجب است هیچ کاری نکرده‌اند . چندین بار با روحانی صحبت کردم یك مورد ش واداربش کردم که بره بگه . رفت گفت . گفت شاه هم گفتش که صحیح است باید این کار را کرد . به آموزگار این مطلب را گفتم . میدونید چی جواب داد ؟ گفتش که این سدها غلط بود ما سد نباید بسازیم .

من با حیرت روکردم پرسیدم چرا؟ گفت برای اینکه پر میشه . این آدم مهندس بهبهداری بوده . این آدم خودش را متخصص میدانسته در این رشته‌ها

س- هیدرولیك مثل اینکه خوانده

ج - هیدرولیك بود . گفتم که راجع به نیشکر ــ گفت نیشکر هم ثابت شده که غلط بوده . گفتم کی گفته؟ گفت وزیرکشاورزی دکتر جیز

س- رهبر زاده

ج - نه دکتر . . دزخوزستان کار میکرد دکتر

س- احمدی

ج - احمدی و خرد جو . گفتم ممکن نیست همچین چیزی گفته باشند . آمدم بانك ــ آنوقت بانك ایرانیان بود م. تلفن کردم به خرد جو ــ خرد جو گفت من ؟ من پیشنهاد کردم یك طرح دیگری داریم الان تهیه میکنیم برای نیشکر

س- برای نیشکر تهیه هم کرده

ج - چطور ممکن است من همچین حرفی را زده باشم ؟ تلفن کردم به دکتر احمدی . دکتر احمدی گفتند رفته بود خارج . توی گان (؟) Rue برخورد کردم به دکتر احمدی با بچه‌هایش . گفتم که شما همچین چیزی به آموزگار نگفتید؟ گفت ابدا" . گفتم آموزگار بمن گفتش که شما استدلال کردید گفت دروغ میگه . گفتم پس خواهش میکنم بیاید چون دوستش بوده که او را آورده وزیر کرده . گفت دروغ میگه . گفتم پس وقتی برمیگردید خواهش میکنم بیاید بهش بگید . هنوز از انقلاب خبری نبود من اینجا آمده بودم مرخصی او هم آمده بود مرخصی گفتم پس بیاید بهش بگید . ببینید کوته نظری ــ حسد که یك کاری را که یکنفر دیگه کرده که من عظم نمیرسیده ــ عرضه‌اش را نداشتم باید خراب کرد . دلیل دیگه نمیتونه داشته باشه . من پاشدم رفتم یك آدم بیکاره ــ پاشدم رفتم پیش این آدم چون میگم آقا من یامید اینکه این حالا یك آدم شاید فهمیده‌ای باشه ــ تحصیلکرده است اطلاعی داره . که میگم که چرا این کارهای خوزستان را متوقف کردید؟ شش میلیون و پانصد هزار کیلووات برق ایجاد میکرد این سدها ــ سد دز به‌تنها . یکی دیگه بود دومیلیون ــ یك سد بود

د ومیلیون کیلووات به‌تنهائی . گفتم منتظر چی هستید شما؟ چرا نمیگذید این کارها
ا ؟ این بود جوابی که د اد .

س— علت شکست این کشت و صنعت ها چه بود؟ آیا چون یك عده‌ای بودند میگفتند آن
زراعت کوچك را از بین بردند و افراد . . .

ج — نخیر ــ نخیر . این علتش باز چند چیز بود . یکیش بزرگ بودن این طرحها .
آقای هاشم نراقی آمد چك را ده‌هزارهکتار بیشتر مثل اینکه گرفت . از همـــــده
نتوانست بربیاید . نتوانست از عهده بربیاد . گذاشت و فرارکرد . آنها ی دیگه
هرکدام یك د لائلی د اشتند باهاشان صحبت کردم . یك عده‌ای از تأخیر د رتصمیماتی
که میبایست بگیرنـد میگفتند ما یك پیشنهادی میکنیم منتظر جواب هستیم . ماهـا
طول میکشه موضوع از بین میره . زراعت را که نمیشه که معطل کرد . شما یك تصمیمی
میگیرید پیشنهادی میکنید د رزمان من تصمیم میآمد روی میز آنا" آنا" جواب میگرفت
آنا" تصمیم گرفته میشد . توی یکی از این کتابها د یدم همین حرف که کسی کـــــه
جرأت د اشته باشه این تصمیم را بگیره نیست .

س— آیا لازمه این سد د زو بقیه سدها این بود که کشاورزی د رسطح وسیع انجام بشه یا
(؟)

ج — نه نه نه . ببینید من میگفتم آقا ایران هفت ار زمین قابل کشتش اقلا" رقش د رسته
بخاطرهای نیست فلان قد ر است . این مال خودتان . د چی که میخواهید بکنید با
چیزهای سنتی بکنید . بگذارید این یکی روی عدل جدید د نیا باشه ــ امریکا باشه
این اگرو بیزنس باشه . چون من رفتم د رامریکا تمام تی وی . ا را د یدم و شبکه
آبیاری را د یدم ــ بازارعین صحبت کردم بزرگترین مزارع راد یدم بزرگترین کاود اری راد یدم وتعجب
کردم که گاو د اری د رآن گرمای ــ کالیفرنیا که زیاد فرق ند اره با خوزستان ــ گاوها
چطور رشد میکنند . میآرند آنجا چاقشان میکنند میفرستند د رشیکاگو برای ذبح .
د یدم که این آدم زارع که چندین هزار اکرز زراعت میکنه ــ کاهویش را د اره میفرسته

با قطار به نیویورک ــ پنج هزار کیلومتر . تمام اینها صنعتی بود . بمن گفت این شخص گفت من الان کشاورز نیستم بمعنی واقعی . من یك بیزنس‌من هستم . پسرهایم را ــ دو پسرم فرستادم آنها هم کشاورزی خواندند اما روی اصول بیزنس ما این را اداره میکنیم . یك اینده بهتری است الان ــ کشاورزی بدان مفهوم نیست . دلیل نداره یك چیزی را که در آمریکا با موفقیت انجام دادند و دنیا نتوانسته بکند ما در ایران نتوانیم انجام بدهیم . گفتم محض رضای خدا اینقدر دلسوزی گریه نکنید ــ اشك نریزید برای خاطر زارع کوچك . زارع کوچك اینهمه درخوزستان که چیزی عمل نمیآمد . آبی نبود شوره‌زار بود کسی کاری نمیکرد حالا که ما داریم این کار را میکنیم بگذارید این را تا آخر ما انجام بدهیم . دلسوزی میخواهید بکنید بروید در جای دیگر . تمام این میلیونها هکتار زمینی را که دارید بروید آنجا این کار را بکنید . این را بگذارید . اگر من مانده بودم با سماجت این کار را میکردم اما وقتی رفتم کسی نبود که باین چیزها معتقد باشد . کسی نبود که حاضر باشد این ریسك را قبول بکند . این ریسك داره . ساختن سد دز ریسك داشت . چرا سد ساخته نمیشد ؟ هزارها سال بود که در ایران کسی سد نساخته بود . کرخه را در زمان ناصرالدین شاه چند بار ساختند آب برد . یك مهندسی راکه در انگلستان تحصیل کرده بود آورده بودند که او بسازد . او هم ساخت آب برد . آسان نیست سد سازی . سد سازی کار همه کس‌نیست . من بهترین افرادی که در روی زمین پیدا میشد آورده‌م . اینها یکنفر را وقتیکه گفتم این کار را به شما میدهم یك چند روز برا معطل کردند و تلگراف کردند یکنفر در برزیل کار میکرد ورود ــ که تمام نقشه‌های سدهای تی ـ وی ـ ا را او کشیده بود . او گفت فوراً میایم . کار داشت تا این جواب نرسیده بود قبول نکرده‌م . برای اینکه حسابهای سد سازی نمیشود اشتباه کرد . در فرانسه یك سد ساختند یك سد معروفی که سیل برد ش . شنیده بید این سد ؟ ــ اسمش یادم نیست اما مثل اینکه سد عظیمی بود . کار آسانی نیست

این کار هرمهندسی نیست . اینها مسئولیت دارد وقتیکه سد ساخته شد انجام برنامه کشاورزیش کار آسانی نیست . این قدرت میخواست اعتماد به نفس میخواست من یك اختیاراتی به لیلینتال و کلپ دادم و یك چیزهائی حمایت هائی از اینها کردم . همان مطلبی را که آنروز گفتم هیچ توجه ندا شتم که کلپ پشت سر مـــن نشسته . یکی از اشخاصی که با من آمده بود مهندس چیز ــ اسمش را الان فراموش کرده ام ــ گفت شب بمن گفت (کلپ) که بعد از این مطلبی را که امـروز ابتهاج در اطاق رئیس بانك جهانی گفت در حضور تمام اینها اینطور ــ گفت صاحب پیراهنمان را هم اگر لازم بشه میفروشیم که اینکار با موفقیت انجام بشود . مـــن عقیده ام را اظهار میکردم آنها هم با این ایمان کار میکردند ــ این ایمان و ایـن چیزها از بین رفت . کو، بود که معتقد به این چیزها باشه ــ اینها یك حقایقی است . علت اینکه . .

س ــ ظاهراً آقای مرحوم مهندس روحانی، هم به کشت و صنعت ظاهراً اعتقاد داشت

ج ــ بله اما او جرأت . . باز نسبت به دیگـــران جرأت دار بود اما نه آن اندازه که بره بایسته و بگه آقا این کار را باید بکنم من دارم میکنم من تصمیم گرفتم که بکنم ــ هیچوقت من نمید انستم اجازه میدهید

س ــ حالا مهندس روحانـی

ج ــ میگم واداش کردم ــ او نسبت به وزرای دیگری که دیدم از همه بیشتر دیدم علاقه اما بعضی وقت زه میزد نمیدونم سرجی بود نمیدونم چی بود . یك چیزهائی مثلاً میشنید یا شاه مثلاً بهش روی تلخی نشان میداد ــ تغییر میکرد . من برای اینکه طرز کار خودم را بیان بکنم و اینهم برای خودستائی نیست . این برای این است که در آینده اهالی مملکت ــ ایرانیها بدانند که لازم نیست آدم یك ارتشی داشته باشه پشت سرش ــ میلیاردها پول داشته باشه یا حمایت داشته باشه برای اینکه موفقیت بشه . اراده میخواهد . این الان برایتان ذکر میکنم که چطور شد که من لیلینتـــــــال را استخدام کردم . من در اسلامبول در ۱۹۵۰ جلسه سالیانه

بانک جهانی در اسلامبول بدعوت بانک جهانی شرکت کردم . وارد شده بودم و هنوز جابجا نشده مهدی سمیعی از طرف ــ در جلسات سالیانه بانک جهانی در واشنگتن شرکت میکردند . یک گروه نمایندگان رسمی دولتها که یک هیئت اجرائی میآمد آنها نمایندگان رسمی بودند و یک عده‌ای هدعو بودند گست . من بعنوان یک از وقتیکه از بانک ملی کنار رفتم تا وقتیکه در بانک ملی بودم بعنوان نماینده دولت شرکت میکردم در بانک جهانی و تنها نماینده دولت هم بودم تا ۱۹۵۰ . بعد از آن ازمن دعوت میکردند بعنوان گست . در اسلامبول بعنوان گست در ۱۹۵۵ شرکت کردم رفتم وارد شدم . مهدی سمیعی آمد پیش من گفتش که لیلینتال می‌خواهد با شما ملاقات بکنه . گفتم با من نمیدانستم لیلینتال هم اینجاهستش هنوز هم مجال نکرده بودم گست لیست را نگاه کنم . گفتم با کمال میل کجاست؟ گفت در هیلتون بمن گفته که به شما بگویم ــ اینهم توی کتابش هم مینویسه که مهدی ــ سمیعی واسطه بود ــ بهش تلفن کردم که من با کمال میل حاضرم شما را ببینم . در هیلتون منزل داشت رفتم . گفتش که من دلم میخواهد که راجع به کارهائی که شما در ایران دارید میکنید یک چیزهائی را اطلاع پیدا کنم . گفتم با کمال میل بهش گفتم . یک کارهائی که در ایران شروع کردم و میخواهم بکنم ــ تازه یکسال است آمده‌ام . یک چیزی بهش دادم ــ یک گزارش جامعی اما مختصر که این کارها ــ این کارها را میخواهم بکنم و آنوقت راجع به امکانات ایران . شروع کرد برای من صحبت کردن راجع به کلمبیا ــ برای اینکه تازه در کلمبیا بعد توی خاطراتش دیدم . ازطرف بانک جهانی رفته بود به کلمبیا که برای کلمبیا یک نقشه‌ای تهیه بکنه ــ راجع به کلمبیا امکانات آنجا صحبتهای مفصلی کرد . گفتم ستر لیلینتال من راجع به کلمبیا هیچ اطلاع ندارم . اما راجع به ایران این را میتوانم بهتان بگویم . یکی از کشورهائی که خوشبخت است از اینکه همه چیز دارد ــ ایران است . باورکردنی نیست اگر من تمام این چیزها را بگویم . امکاناتی را که ایران دارد . گفتم که اگر علاقه داشته باشید دعوتتان میکنم بیائید ببینید شاید بتونید کمک فکری به من بکنید . گفت که با

کمال میل میآیم. فوراً رفتم جین‌بلاک را ببینم توی همان هتل. تلفن کردم خانمش جواب داد. گفتم من میخواهم جین‌را ببینم. گفتش که الان خیلی گرفتاره — چون میدانید در این پنج روز تمام دلیگاسیون‌های دنیا میخواهند رئیس‌بانك را ببینند. گفتم من فقط برای ـ و دقیقه میخواهم ببینم. گفت بیائید بالا. رفتم بالا توی اطاقش — توی سوئیتش تو اطاقش گفتند یك دلیگاسیون هست. در این ضمن که نشسته بودیم دلیگاسیون هند آمد. نهرو با این دلیگاسیون هند آمد. اینها آمدند وقت دارند دیگه — من که بدون وقت آمدم. در باز شد و این یاروها در آمدند بیرون — نهرو پاشد بره زنش گفتش که من به مستر ابتهاج گفتم دو دقیقه با جین‌کار دارم. اوهم گفت هیچ مانعی ندارم. رفتیم روی ایوان. بهش گفتم که من الان با لیلینتال ملاقات کردم. گفت ای چه خوب شد من بهش گفته بودم شما را ملاقات بکنه فراموش‌کردم بهتان بگویم. گفتم من هم تعجب کردم آن چطور سراغ من آمد. گفت من گفتم. گفتم من دعوتش کردم میخواهم بفرستمش خوزستان اما نگفتم بهش خوزستان — برای اینکه خوزستان چه میدانه چی هست. چطوره؟ گفت در دنیا بهتر از این نمیتوانستید پیدا بکنید. گفت وقتیکه از اتامیك انرژی کامیشن استعفا داد رفت من خیلی سعی کردم بیارمش به بانك. هرکاری کردم حاضر نشد. گفت من باندازه کافی کار کردم الان میخواهم برم یه خرده برای خودم کار بکنم. گفت بهتر از این نمیشه. گفتم همین دو دقیقه هم نشد. گفتم خدا حافظ خیلی متشکر از زنش هم تشکر کردم آمدم با خیال راحت دیگه. من لیلینتال را میشناختم یك گرانداش اما میخواستم از لحاظ او ببینم که چی میگه. حالا هم یك پرانتز هم باز میکنم. آن روزی که در حضور روسایش آن مذاکره را کردم وقتی‌گفت شنیدم شما همچین تاری کردید. گفتم فراموش نکنید این لیلینتال را شما بمن معرفی کردید و اینها برای من این طرح را تهیه کردند. از اسلامبول آمدم و وقت‌خواستم از شاه. وقت دادند فوری. رفتم سعدآباد

رسیدم دیدم که جمعیت زیادی هست همه میخواهند شرفیاب بشوند . از تشریفات آمدند و بمن گفتند که امروز اعلیحضرت تشریف میبرند به مسافرت وقت ملاقات ندارند بمن آمدند گفتند که شما باشید میآید . آمد پائین و گفت بیائید باهم . رفتیم رفت پشت رلش نشست و من هم پهلویش نشستم . آن ایام این چیزها نبود تشریفات نبود از سعدآباد تا فرودگاه من مجال داشتم صحبت بکنم .

س— خودشان پشت رل

ج — بله بله — من از سعدآباد تا خیابان پهلوی آنجائیکه خیابان چیز کوئین الیزابت هست

س— بلوار الیزابت

ج — من صحبت از استعفای خودم . برای اینکه وقتی که رسیدم تهران رنم در فرودگاه گفت اینجا در تهران قیام کردند برعلیه تو . گفتم به گورپدرشان بکنند . این چیزها — اینه انتیتـــود من بود . گفتم بکنند تازه چی میکنند بیرونم میکنند . تا راه افتادیم گفتم اعلیحضرت شنیدم که همه قیام کردند گفت بله گفتم آخه چی میگویند . گفت ناراضی اند که شما کاری نمیکنید همش مطالعه میکنید همش چی میکنید — چی میکنید — چی میکنید گفتم من الان یکسال بیشتر نیست سرکارم . اعلیحضرت یك چیزهائی را قبول فرمود بـــه شرایطی را . کسی در کار من مداخله نخواهد کرد من مجال کافی باید داشته باشم تهیه میکنم — تشکیلاتم را درست بکنم شروع بکار بکنم . کار را با عجله نخواهم کـــرد . هرقدرهم فشار باشه — هنوز دیر نشده . من هنوز آماده نشده‌ام به شروع کـــار . الان برم بهتره . گفتم یکنفر هست که بیاد از من تعریف بکنه ؟ گفت هیچ . گفتـــم افتخار میکنم . گفتم اگر اینها میآمدند تعریف میکردند باعث ننگ من بود . گفتم مـــن کارهائی را که دارم میکنم تمام مخالف سنتهائی است که قرنها ست در ایران داریم . آخه کی تا حالا آمده بیاد بگه نه آقا — توی رو آدم نگاه بکنه گردن کلفته بگوید من نمیکنم این کار را . من نمی‌پذیرم — من نمی‌پذیرم اشخاص — چرا نمی‌پذیرم ؟ نه برای اینکه تشخص دارم نمی‌توانم آخه بنشینم کارهایم را بکنم با آقای فلان سناتور یا فلان گردن‌کلفت . میخواد بیاد پیش من یك تقاضای خصوصی بکنه . من هیچکس را نمی‌پذیرم ،

س— یعنی شما وقت نمی‌دانید به کسی

ج — نخیر — رئیس‌دفتر میآمد همان آقای کاظمی که فلان‌کس‌آمده . میگفتم بپرسید چه فرمایشی دارند . اگر مربوط است به کارهای کشاورزی است بروند رئیس‌اداره کشاورزی را ببینند . راه فلان— اون یکی— اون یکی . اگر یك مطلبی دارد که به آنها مراجعه کرد ند و در ظرف دو روز انجام ند اد بیایند بمن بگویند . اگر یك تقاضای مشروع بود و انجام ند اده باشند فورا" آن آدم منفصل میشه آنا" . اگر تقاضا نامشروع هست آن رد کرده — دیدن من هم فایده‌ای ند اره . من هم ممکن نیست موافقت بکنم . بنابراین میگفتند داد فریاد آقا این دیدن شاه آسانتر از دیدن . . گفتم ممکن‌است — تصدیق هم میکنم . شاه مسئولیت ند اره . من مسئولیت دارم . شاه دلش میخواد بنشینه با مردم حرف بزنه . من دلم میخواد مجال ند ارم . این باعث‌رنجش میشه یك عده‌ای دشمن میشه ند . بگذ اربشوند به جهنم بشوند . من جور دیگری نمی‌توانم بشوم اگر بنا باشه پدیرائی بکنم چون قبل از آن بمن میگفتند که در اطاق آقای پناهی باز بود . سلام‌علیکم میآمد ند ورتا دور می‌نشستند . آنوقت هرکس‌کاری داشت میآمد بغل میگشید صندلی را زیر گوشش . من گفتم همچین چیزی نیست . این باعث‌رنجش میشه . بشه تا آنجا که رسیدیم به شاه گفتم که این باعث‌افتخار من است که اینطوره . گفتم حالا اعلیحضرت فکرهایشان را بفرمایند . گفتم اگر صد در صد پشتیبانی میکنید می‌مانم اگر نود و نه در صد باشه نمی‌مونم میرم . الان برم بهتره . گفت میدونید میگویند برای خاطر شما من یك نخست‌وزیری را برد اشتم ؟ مقصودش زاهدی بود — گفتم شنیدم . گفتم اعلیحضرت خیال میکنید که من خوشحالم . گفتم بسیار متأسفم که برای خاطرمن یك نخست‌وزیر را شما برد ارید . الان علاء نزدیك ترین دوست من است . حالا خب‌خود علاء هم ممکن است ناراضی باشه . گفتم این خیلی

طبیعی است . آخه نخست وزیرکه هست یکنفرهم دیگه آنجا هستش رئیس‌سازمان برنامه ـ این را به اقبال گفتم . گفتم من اگر جای شما بودم ـ یك ابتهاجی رئیس‌سازمان برنامه بود با این اختیارات بمن نخست وزیری را تکلیف میکرد نه قبول نمیکردم . اما قبول کرد یم با علم به‌این بنابراین آمدم بهتان بگم ما باهمدیگر دوست بودیم . این همه‌اگردی با برادرم بود ـ احمد ابتهاج باهم درس‌خوانده بودند . من بهتان میگویم من با یك شرایطی آمده‌ام .همین طوریکه با زاهدی صحبت کرده بودم به این هم گفتم. قسم‌خورد به جان بچه‌هایم ـ دخترام نمیدونم فلان و اینها چنین وچنان و اینها و برخلاف آن قسمش هم رفتار کرد . طبیعه گفتم آخه من دارم یك کاری میکنم که مخالف تمام سنت قرنها است . این طرز رفتار من با مردم . این طرز رفتار من با دولت . این آدم میگه که من نخست وزیرم این چی میگه . حق هم داره . اما بمن مربوط نیست . من بهتان قبلاً عرض‌کردم که شرط کار کردن من اینه . برای اینکه من میدونم جور دیگری نمیشه . اگر من بخواهم از مجرای دولت بیایم کار از کار گذشته . گفتم اعلیحضرت صددرصد اگر باشه میمانم نود و نه درصد اگر باشه میرم. گفت که پس‌رفتارتان را یکخرده ملایمتر بکنید . گفتم این را قبول دارم. گفتم این را می‌فهمم ـ من با خشونت رفتار میکنم . اما یك چیز بهتان عرض‌میکنم اعلیحضرت . من صبح بیام با این نیت که امروز با هیچکس تندی نخواهم کرد . اول صبح یك گزارشی بیارند می‌بینم غلط است . با کمال‌خونسردی یارو را میخواهم. با کمال ادب یك چیزی بهش میگویم میره . دومی یك سئوالی میکنم نمیدونه دروغ بمن داره میگه . میدونم بازهم خونسردی بخرج میدهم. سومی ـ چهارمی ـ بشرم بعد می‌ترکم دیگه نمی‌توانم جلویم را بگیرم . آنوقت مجبورم داد فریاد ـ تنبیه ـ اخراج یا با مردم با خشونت. مرد یکه میآید پیش‌من میگوید من این کار را میخواهم از شما . میگم نمیتونم بکنم. میگه اگر شما بخواهید میتوانید . میگم بد بهی است که من بخواهم میتوانم.

بد بیهی است اگر من د ستور بد هم اجرا میشه . اما شما حق ند ارید که همچین توقعی ازمن د اشته باشید . چطور من د ر مورد شما یك د ستوری بد هم که د ر مورد د یگران ند هم . نمیکنم این کار را برای خاطر احد ی نمیکنم این کار را . خب این مرد یکه که عادت نکرده به این طرز کار هیچوقت عادت نکرده بـــود . نتیجه‌اش این چی میشه ؟ یکی‌یکی ــ یکی‌یکی د شمن و تحریك با هم جمع میشوند و آنوقت چی میگویند ؟ نمیگویند که این برای اینکه ــــرا نید یرفته ــ تقاضای نامشروع مـــرا قبول نکرده ــ نخیر هرکسی یك نسبتی . یکی میگه نوکر انگلیســـم یکی میگه نوکر امریکائیهاست ــ یکی‌میگه این وابسته به فلان ــ یکی میگه خیال‌د اره کود تا بکنه . هرکسی یك چیزی میگوید .

س ــ بعد آنوقت صحبت از استخد ام لیلیننتال را میکرد ید

ج ــ گفتم حالا که تمام شد حالا میخواستم بهتان عرض‌بکنم من لیلیننتال را د ید م د ر اسلامبول د عوتش‌کرد م میخواستم بفرستمش خوزستان . اما بهش‌نگفتم بـــــرای خوزستان . گفت بسیار کارخوبی‌کرد ی . خب این مزیت را د اشت‌شاه نسبت بـــه د یگران . به هریك از وزراء اش اگر من صحبت لیلیننتال را میکرد م اصلاً لیلیننتال را اسمش‌را نشنیده‌بود ند ملاحظه میفرمائید اما این د ر چند د قیقه تمام شـــد . د عوت کرد م ــ تلگراف کرد م ــ تلگراف کرد م که چون به لیلیننتال گفتم که من میرم د عوت رسمی برایتان میفرستم . لیلیننتال بعد ها گفت که آنروزی که شما بـــرای من آمد ید صحبت کرد ید و رفتید همین طور که آنده مایر گفت هرد وتایشـــان گفتند که ما خیال کرد یم این یك نزاکت شرق زمینی است که د یگه رفتید از شمـــا خبری نخواهد شد . آنده مایر گفت من تعجب کرد م که بعد تلگراف آمد که فلان وفلان و اینها . تلگراف مفصل باین شرایط . اینهم گفتش‌که من خیال کرد م گفت خیلی ها میآمد ند از آمریکای جنوبی از جاهای مختلف‌د نیا د عوت فلان بعد معلوم میشـــه تمام اینها تعارف است . من تعجب کرد م که خبر رسید که بیائید . گفتم نه فقـــط

از طرف خودم از طرف شاه هم بیائید . آمد منتهی کلپ باهاش نبود بیك دلیلی که ودو روز هم دیرتر از آنچه . یك عطی داشت که توی کتابش هم نوشته . وقتی رسید که شاه ده روز پیش رفته بود به هندوستان ــ سفر رسمی هندوستان . آمد و بعد هم کلپ هم رسید و من یك بریفینگ برای این درست کردم. تنها کسی که خیال ــ دیدم تحقیق کردم دیدم خیال کردم اطلاعی راجع به خوزستان دارند از وزارت کشاورزی هرچی که لیتریچر ممکن بود خواستم که صفر بود . اصل ٤ یك گروپی داشتند که متخصصین کشاورزیشان آنها را دعوت کردم. یونانیه نیشن داشتند درغر که یکی هندی بود یکی انگلیسی بود بنظرم یا مجار بود . اینها را دعوت کردم آمدند . یك بیریفینگ درست کردم که اینها راجع به خوزستان به لیلیتال بیریفش بکنند . آقا اینها شروع کردند که در خوزستان هیچ کاری نمیشه کرد بواسطه کرمایش ــ بواسطه نمکش . منهم همینجور خودم را می خورم. من اینها را دعوت کردم ــ نمیتونم که بگم این مزخرفات چیه میگوید . من خیال کردم اینها آدم هستند دیگه . گفتم هیچ موضوع خوزستان رفت .

روایت کننده — آقای ابوالحسن ابتهاج
تاریـــخ — یکم دسامبر ۱۹۸۱
محل مصاحبه — شهرکان — فرانسه
مصاحبه‌کننده — حبیب لاجوردی
نوارشمـــاره— ۱۲

بنابراین با کمال نگرانی من میخواستم این مطلب را با لیلینتال مطرح بکنم و ببینـم کـــه چه عکس‌العملی داشته این مذاکراتی که این بقول خودشان کارشناسان دادند . اما قبـل از اینکه من چیزی بهش بگویم گفت که این مطالبی که این آقایون اکسپرت‌ها دادند عینـــاً نظریاتی بود که تمام اکسپرتهای آمریکا وقتیکه ما میخواستیم تی . وی . ا را شروع بکنیم تمـام اکسپرتهای آمریکا بدون استثناء مخالف بودند . و استدلالهائی میکردند همین استدلالات بود . بنابراین بانده ازه سرسوزن این چیزهائیکه اینها گفتند تأثیـر در من نخواهد کرد . بسیار خوشوقت شدم . ترتیب مسافرتش را دادم — قطار مخصوص در اختیارش گذاشتم و چنـد نفر هم از سازمان برنامه همراه اینها فرستادم . رفتند به خوزستان . یك نامه‌ای هم نوشتم و آنروز نجم الملك استاندار خوزستان بود . نجم الملك هم میدونید — میشناسیدش؟

س— نخیـر

ج — یکی از اشخاص بسیار بسیار امین — پاك — درست است . تنها عیبی که من بهـــش

داشتم از مکتب منفی باف‌ها است اصلاً مخالف همه چیز است همه چیز را با نظر بدبینی نگاه میکند همه چیز . از شاگردهای مکتب تقی زاده است والا در رستیش در امانتش بطوریکه این از سالها کساررفت هرچی سعی کردند بیایند سنانورش بکنند قبول نکرد . هرشغلی بهش دادند دیگه قبول نکرد بعد از همین مأموریت استانداری خوزستان . یك نامه‌ای هم نوشتم به نجم الملك که استاندار خوزستان بود که آقای لیلیتنتال و آقای کلپ میآیند و خواستم معرفیشان بکنم اینها اشخاص برجسته‌ای هستند . میآیند خواهش میکنم اگر احتیاج به کمك داشتند کمك بکنید . در جواب بمن نوشت که من اولین دفعه است که میبینم که کارشناسی که آمده است به ایران از نوع کارشناسانی است که آرزو میکردم بیاید به ایران . زیرا من یك چندین سال پیش مهمان دولت آمریکا بودم همگان میکنم که از آن برنامه‌هائی که تحت عنوان فول برایت دعوت میکردند . که دعوت میکردند میدونید رجالی را و آنوقت یك جاهای مختلفی را بهشان نشان میدادند . در یك همچین مسافرتی به آمریکا رفتم و تی . وی . ا را دیدم و آقای گلدن کلپ رئیس تی . وی . ا بود و پیش خودم فکر کردم که آیا میشد یکروزی یك همچین آدمی بیاید به ایران . چون منفی‌باف اضافه کرده بود ــ امیدوارم که شما اینها را باین منظور نیاورده باشید که فقط یك گزارشی بدهند و این گزارش‌هم بایگانی بشه کسی هم نخواند . یکی از افتخارات ــ یکی از چیزهائی که پیش خودم لذت می‌برم همیشه این بود که امثال نجم الملك ملاحظه کردند که این اشخاص آمدند و در یك مدت کوتاهی که در دنیا بی‌نظیر بود با یك سرعتی یك کارهای بزرگی را انجام دادند . بهرحال اینها از خوزستان برگشتند . آمدند در یك جلسه‌ای که من تشکیل داده بودم در سازمان برنامه که یك عده از همکاران من از رؤسای ارشد سازمان برنامه حضور داشتند . لیلیتنتال و کلپ هم بودند . در حدود دو ساعت لیلیتنتال و کلپ گزارش شفاهی دادند راجع به مشاهداتشان . چیزهائی گفتند راجع به خوزستان که باورکردنی نبود . گفتند ما وقتیکه دیدیم آثار تمدن چند هزارساله ایران را و دیدیم آثاری از سدهائی که در

چند هزار سال پیش بود پیش خود مان فکرکرد یم که این تمد ن بزرگیست که ازبین رفته و ما تصور میکنیم د ر آمریکا این کارهائی را که کرد یم پیش‌خود مان ــ خود مان را خجل مید انیم که ما چه میکنیم ادعا میکنیم که این کارهائی را که ما کرد یم هیـــچ است د ر مقابل چیزهائی که د ر د وهزارو پانصد سال ایرانیها انجام د اد ند . برای اینکه میگفتش که یك آثاری د ید یم از خند ق ــ آنجا هم میگفتند که بما توضیح د اد ند مثلا" شوش یك جاهائی هستش‌که هست یکجاهائی د ارد که سد سازی کرد ه بود ند د ر د وهزارسال پیش و اینها از بین رفته . که یك قسمتیش بواسطه ند اشتن علاقمند سرپرست ــ یك قسمتش هم بواسطه حواد ث روزگار. یك قسمت زیاد ش بواسطـــــه عملی راکه بزها انجام مید هند که یکی از واقعا" بزرگترین عامل از بین رفتن آثـــــار تمد ن ــ زراعت بز است که می‌چره و ریشه هرگیاهی را میکند بطوریکه آنوقت یاد میآید این خاك و این هرچیزی را که روی سطح زمین هست می‌بره که د یگه قابل نکشـــــت نمیشه . یك قسمت از د نیا از همین جهت از بین رفته . بهرحال بعد ی گفتنـــــد اینها و من همین طور که گوش میکرد م لذت می‌برد م از چیزهائیکه اینها د ید نـــــد. وقتیکه صحبتشان تمام شد گفتم د عوتتان میکنم بیائید د ر کارخوزستان با من همکـاری بکنید و برنامه‌ای را که برای خوزستان د ارم شما اجرا بکنید . گفتند که ما آمادگی کـــه ند اشتیم ــ برای اینکار که نیامد ه‌ایم . گفتم مستر لیلینتال می‌ترسید از اینکه ایـــن مسئولیت را قبول بکنید ؟ گفت نه ترس‌نیست ما آماد ه نبود یم حاضر نبود یم کـــه همچین تکلیفی را بما بکنید باید فکر بکنیم. گفتم خب برید فکرهایتان را بکنید . بعد به من گفتند که ... چند کارکرد ند . یکیش‌که به آند ره مایرك لازارفر که د ینفع شـــد ه بود د ر کارهای د ی . ان . ار د رجنبه‌های مالیش به او میبایست مراجعه بکنند واز او نظر بخواهند که آیا او موافق هست که این کار را بکنند یا نه . د وم که بعد به مـــــن گفتند آن ورد ون که کسی بود که تمام سد های تی . وی . ا را او نقشه‌اش‌را کشید ه بود که د ر برزیل بود آنوقت ــ آمریکائی بود ــ اصلا" هم هلند ی بود . ورد ون اسم کمپان

میکم هلند ی هم باشه . این د ر استخد ام یك شرکت بزرك آمریکائی د ر آمد ه بود و د ر برزیل مشغول کار بود بموجب یك قرارد اد ی . با او تماس گرفتند وبعد ازچند روز آمد ند گفتند حاضریم . مانشستیم همکاران من د ر سازمان برنامه آنها یك مشاورحقوقی هم از نیویورك خواستند که فورا" پرواز کرد و آمد ــ نشستند قرارد اد ی تنظیم کرد ند یك پیش نویس یك قرارد اد ی را

س ــ این قر ـ از د فتر اقتصاد ی است د یگه؟

ج ــ این موقعی است که . . الان میگویم تاریخ قطعیش را بهتان میگویم که آمد ن به ایران . پس از اینکه من د ر اسلامبول باهاش ملاقات کرد م که ٥٥ بود گمان میکم این د ر ۱۹٥٦ بود . الان

س ــ د ر آن جلسه آقای خد اد اد فرمانفرمائیان و همکارانش هم حضور د اشتند یا هنوز آنها نیامد ه بود ند ؟

ج ــ نــه آنها بنظرم هنوز نبود ند ــ بنظرم هنوز نبود ند . خسروهد ایت بود ــ مهند س اصفیا" بود ــ خسرو هد ایت قائم مقام بود اصفیا" معاون بود . کاظمی بود که رئیس اد اره کشاورزی بود و او را فرستاد ه بود ند با لیلیانتال و کلپ رفته بود ند به خوزستان . او حضور د اشت یك مهند س د یگر بود که رئیس یکی از د انشکد ه ها بود ــ رئیس یك د انشکد ه ای شد بعــد د ر د انشگاه تهران . مزّین ــ مزّین نبود ؟ مهند س مزّین بود که با من د ر یك سفــری هم آمد به آمریکا . او بود ــ پرود ون بود ــ ژیرار بود ــ آن د فتر فنی وجود د اشــت گمان میکم د فتر اقتصاد ی هنوز تأسیس نشد ه بود و گمان میکم د ر ۱۹٥٦ بود

س ــ بعد نگاه میکنیم یاد د اشت میکنیم

ج ــ خیلی خب . این قرارد اد تنظیم شد . من میبایست از کمیسیون برنامه که قبلا" هــم گفتم که کمیسیون برنامه مجلس اجازه قانونگزاری د اشت د ر حد ود چهار چوب قانون برنامه د وم . بنابراین آنها میتوانستند اعتبار تخصیص بد هند به این کار . رفتم بردم قرارد اد وقتی که آماد ه شد . بردم توسط د ولت که نخست وزیر علا" بود گمان میکم ــ علا" ــ

نخست وزیر بود . توسط علاء به عرض رساندم به رئیس دولت این گزارش را دادم و برنامه طرح را به کمیسیون مشترک . کمیسیون مشترک که گفتم درحدود ۴۰ نفر بودند از مجلس و از سنا آنروز . و یکروز ـ یک فعه جلسه در مجلس تشکیل میشد دفعه بعد در سنا . آنروز در مجلس تشکیل میشد و وقتیکه در مجلس تشکیل میشد ریاست جلسه با یک نماینده مجلس بود ـ در سنا وقتیکه تشکیل میشد ریاست جلسه با یک سناتور بود . سناتور آنزمان صدرالاشراف بود رئیس کمیسیون . در مجلس جزایری ـ شمس‌الدین جزایری که نماینده خوزستان بود . وقتیکه به شمس‌الدین جزایری گفتم که تقاضا میکنم جلسه‌ای تشکیل بدهید من طرح خوزستان را میخواهم بیاورم گفت شما نمیتوانید اینکار را بکنید . در خوزستان قادر نخواهید بود . پرسیدم چرا؟ گفت انگلیسها نمی‌گذارند . گفتم به چه مناسبت انگلیسها نمی‌گذارند چیه . گفت انگلیسها امکان ندارد بگذارند درخوزستان کاری بشه . تعجب کردم گفتم من این را قبول نمیتوانم بکنم . گفت اینه حالا این عقیده من . بردم در جلسه رسمی این لایحه را دادم . پیشنهاد کردم که پنجاه میلیون تومان اعتبار در اختیار من بگذارند که من بعنوان پیش پرداخت بدهم به شرکت دی . ان . ار . وقتیکه جزایری این مطلب را بیان کرد اعضای کمیسیون گفت من به آقای ابتهاج تبریک میگویم از اینکه این کار را کردند و اگر موفق بشوند کار خوزستان را بکنند باید مجسمه ایشان را از طلا ساخت. باتفاق آراء تصویب شد . بنابراین موافقتنامه تهیه شد اعضاء شد . اعتبار پنجاه میلیون تومان که شش میلیون و تقریباً نیم دلار میشه به نرخ آنروز دلار هفت تومان بود . تمام این از روز ورود لیلینتال ـ کلب به تهران تا روزیکه این قرارداد اعضاء کردند و پول گرفتند بیست و سه روز شد . ۲۳ روز. همیشه گفتم میکم یکنفر را نشان بدهید نظیر این در روی زمین حالا ایران را کار کرده ام . در دنیا نشان بدهند که کسی اینکار را توانسته بود کرده باشه یک کار باین بزرگی را در یک همچین مدت کوتاه

challenge

س ـ و از طریق مجلس

ج ـ و از طریق یا تصویب مجلس . وقتیکه آن جلسه تمام شد و اعضاء کردیم و رفتند

هگتور پرودون گفت من اجازه میخواهم که با شما صحبت بکنم. گفتم بفرمائید . گفت که من به شما تبریک میگویم و از جرأت و شهامت شما بهتان تبریک میگویم که شما یك همچین کار باین بزرگی را باین سرعت انجام دادید . بهش گفتم هگتور این چیز مهمی نیست برای اینکه الان بهتان میگویم چرا . من آرزو داشتم سالها بود که میخواستم یك کاری در خوزستان بکنم. یك همچین کارهای بزرگی بدست هرکس نمی‌توانستم بسپارم. شانس ایران بود که یك همچین وضعی پیش آمد ــ یك همچین ملاقاتی در اسلامبول پیش‌آمد و من با این اشخاص آشنا شدم دعوتش کردم به ایران . برای فرستادن به خوزستان اینها حاضر شدند قبول بکنند . سرچی من معطل بشوم ــ چانه بزنم . سالی بنظرم ۲۵۰،۰۰۰ دلار حق‌الزحمشان بود برای این مطالعات . گفتم ۲۵۰،۰۰۰ دلار را مثلاً بکنم ۱۵۰،۰۰۰ دلار ــ برای خاطر ۱۰۰،۰۰۰ دلار بیایم چانه بزنم. معطلیم سرچی باشد . من میگشتم رسیدم به آن منظورم که این خودم را خوشبخت میدانم که همچین اشخاصی را پیدا کردم. بنابراین چیز مهمی نیست که با این سرعت این عمل انجام شده باشه . وقتی اینکار شد تمام شد و میخواستند بروند به لیلینتال گفتم که ما یك کار بزرگی انجام دادیم . خواهش میکنم ــ شاه هم بنا بود دو،سه روز دیگر برگردد ــ خواهش میکنم شما بمانید من ترتیب ملاقات را بدهم و شما را به شاه معرفی بکنم

س ــ شاه از این جریان اصلاً اطلاع نداشت پس

ج ــ مطلقاً ــ این است که میخواهم بگویم ــ این است که میخواهم بگویم ببینید ــ این را ــ میخواهم بعنوان یك عمل برجسته‌ای نشان بدهم که کسی که جرأت و شهامت این را داشته باشه و اعتماد بنفس داشته باشه و بداند که کاری را که میکند کار صحیح است ــ همینطور که در بانك ــ گفتم مسئولیت را بمن بدهید . به شورا گفتم که بمن گفتند باید چی بکنیم برای فروش طلا ــ نرخ طلا . گفتم اختیارتان را بمن بدهید که سفیر ترکیه بمن گفت آخه احمق چطور یك همچین کاری را میکنی . میدونید این عواقب دارد؟ و اگر آدم معتقد باشه به شانس و اینکه خدا آدم را نجات داده این از آن مواردی است

برای اینکه برعلیه من صدها تهمت زده شد و چند بار اعلام جرم کردند . این را اگر در بانك برعلیه من اعلام جرم کرده بودند من دفاعی نداشتم . من نمی‌توانستم بگم که من یك آدمی هستم آنقدر بی‌باك و باشهامت که اینکار را کردم . میگفتند شما غلط کردید که یك همچین کاری را کردید . گور پدر فروش طلا شما اصلاً حق نداشتی یك همچین کاری را بکنید . مرا محکوم میکردند درش تردید نیست .

اینجا روی همین جرئت . من به شاه توضیح دادم در همین بیاناتم که شوی اتومبیل با هم میرفتیم بعد از اینکه موضوع استعفا و کناره گیریم که تمام شد گفتم که من لیلیننتال را دیدم دعوتش کردم میخواهم بفرستش خوزستان . گفت بسیار کار خوبی کردید و بس هیچی دیگه نبود مطلقاً . سه روز قبل از اینکه اینها وارد بشوند و آنهم چون عمل جراحی کرد عقب افتاد والا میبایستی که آمده باشه زودتر به تاریخی که شاه هنوز نرفته به هند وستان . رفته بود به هندوستان قرارداد سه روز قبل از ' نکه برگشته اصلاً شده بود ــ تمام شده بود پولش هم گرفته بودم ــ

س ــ شما تماس تلفنی هم با شاه نداشتید ؟

ج ــ مطلقاً ــ مطلقاً

س ــ عرض برسانید

ج ــ مطلقاً ــ موند فقط به علاً گفتم که خواهش میکنم وقت معتد بگیرید . جواب آمد که روز جمعه شاه وارد میشد روز شنبه وقت دادند . لیلیننتال و کلپ را برد اشتم بردم وارد دفتر شاه شدیم گفتم قربان من موافقتنامه خوزستان را با آقایون امضاً کردم . نشستم اولین تماس است حالا چون توی این کتاب که بخوانید می‌بینید سرتا پای این کتاب تمجید است از شاه و این را تا این اندازه‌اش را من قبول دارم برای اینکه مؤمن شد ــ او هم مؤمن شد . که بعد از رفتن من که گفتم تحریکاتی که کردند که در رأسش شریف امامی بود و اشخاص دیگر . موفق نشدند که بهم بزنند . خیلی سعی کردند بهم بزنند برای اینکه معتقد شده بود شاه . کوچکترین توسیعون نداشت راجع به خوزستان مطلقاً اصلاً صحبت خوزستان را نکرده بودیم . من آنروزی که

رفتم پیش لیلیتال برای اولین بار برای اولین بار برای اینکه تقاضا کرد توسط مهدی سمیعی که میخواهد با من صحبت بکنه ــ من نمی‌دانستم برای چی میخواهد با من صحبت بکنه برای اینکه بلاک بمن چیزی نگفته بود . وقتیکه شروع کرد به صحبت کردن از کارهائی که در کلمبیا کرده و سوابقی که داشتم راجع به کارهائی که در ــ تی .وی.ا کرده بود بهش گفتم خوبه بیائید شما از نزد یك ببینید . واقعاً شاید بتوانید بمن یك راهنمائی‌هائی بکنید که مفید باشد . همانوقت فکر خوزستان را کردم رفتم پیش بلاک به بلاک گفتم خواستمش برای خوزستان اما بهش نگفتم خوزستان. به شاه گفتم این را خواستم قبل از اینکه بیاید یك چیزهائی جمع‌آوری کردم راجع به خوزستان برای اُلهم فرستادم که شاید دو سه هفته قبل از اینکه بیایند که اینها را شما مطالعه بکنید برای اینکه من میخواهم شما بروید این ناحیه را ببینید . این بیرفیلك را درست کردم رفتند و آمدند این چیزهائی‌راکه میگفتند میگویم تقریباً دو ساعت تقریباً طول کشید . وقتی که نشستیم خلاصه‌ای از آن چیزهائی را که چند روز پیش در سازمان برنامه گفته بود برای شاه گفت . که امکانات خوزستان چنین و چنان . من ایمان داشتم به این چیزهای خوزستان ــ سالها بود آرزویم این بود که یکنفر یا بیشه یك کاری بکنه برای خوزستان . باور کنید کمتر ناحیه‌ای است در روی زمین که استعداد خوزستان را داشته باشد . استعداد صنعتیش و استعداد کشاورزیش . کشاورزیش بعرائب بیشتر از کالیفرنیای جنوبی است . صنعتیش با داشتن آن گاز و آن آب و راه به دریا و راه به داخله کم نظیر است . زمینی که من خریدم برای کود شیمیائی ریزش نفت بود ــ گاز بود ــ و بازار خود خوزستان استعداد این داشت که چند صد هزار تن کود مصرف بکند . افسوس‌که خوزستان مثل سایر چیزهای ایران رفت . امیدوارم یك روزی یك عده‌ای ایرانی پیدا بشوند و جرأت این را داشته باشند که بروند دنبال این فکر . خوزستان را میگویند که خوزستان یعنی محل شکر . نیشکری که خوزستان درآورد رکورد دنیا را شکست ــ رکورد دنیا را شکست این را نادر حکیمی میتوانه برایتان بگوید . برای اینکه من دیگه وارد تمام جزئیاتش شدم .

رکورد هاوائی را شکست . رکورد کویا را شکست . هیچ نظیر ندارد این . و یك عده بدخواه ــ یك عده ایرانی حسود . همانطوریکه بدر وقتیکه دید که من دارم کار را تمام میکنم

س ــ با انگلیسها

ج ــ با انگلیسها ــ کسی که بمن میگفتش که ممکن نیست بتوانید این کار را بکنید ما نفره خواستیم بما چنان با توپ و تشر در کردند که شما میتوانید برید طلا بگیرید ؟ وقتی که من به ۴۰ درصد رساندم خودش رفت و تصویبنامه را برد رساند و بعد قوام السلطنه خواهش کرد من اینکار را کردم . همین آموزگاری که شما ممکن است باهاش هم دوست باشید ــ یك اشخاص کوچك نظر تنگ . این چیزهاست که . یکی از مشکلات دیگر خوزستان برایتان بگویم درضمن صحبت الان بخاطرم آمد .

وقتیکه حالا تمام شد و موافقت شد و اینها خواستیم شروع بکنیم به کار و شروع بکنیم به محل کشت نیشکر را درنظر بگیرند . آمدند بمن نقشه دادند . حالا شاید یکسال بعد طول کشید . آمدند گفتند با ده هزار هکتار فلان زمین را میخواهیم . و این را اگر تا فلان تاریخ بما بدهید در فلان تاریخ نیشکر آماده خواهد بود . گفتم این کار باید بشه . همین کاظمی را رئیس کشاورزی را مأمور کردم که باید این ده هزار هکتار را بخرید . این همین مزینی را فرستادیم که مأمور خرید این معاملات بشود . این زمین متعلق به یك شیخی بود ــ یك شیخ اسمش را فراموش کرده ام اما یك ایلی که بقول خودشان ... سال بود که در خوزستان اینها این ایل باقی بود . این مهندس مزین وقتیکه آمد گزارش بمن داد باور نکردم . گفت تمام رعایای این قریه ها دهات که متعلق به این شیخ است اگر بخواهند خارج بشوند از ده باید جواز بگیرند . بدون جواز شیخ نمیتوانند خارج بشوند . گفت زن که میگیرند شب اول عروس متعلق به شیخ است . شیخ چهل تا زن داره خیلی مسنه ــ تمام مأمورین دولت را در محل خریده ــ همه ازش حقوق میگیرند ــ پول تنزیل میده چهل درصد در سال سی وشش درصد در سال فرع میگیره . من باور نکردم . اگر مهندس مزین این حرف ها را نزده بود امکان

ند اشت باور بکنم. گفتم خب بخرید . رفتند بخرند این یارو گفت نمی فروشم . چرا نمی فروشه ؟ برای اینکه د ر وسط زمینش این مید انست اگر یك چیزی را بفروشه اشخاص رخنه بکنند دیگه این طوك الطوایفیش این رویهش از بین میره . چه کارهائی بود که این نکرد برای این عمل . تلگرافهائی رسید از تمام اهالی خوزستان بشاه به سرد ار فاخر رئیس مجلس به تمام مقامات . که بیائید بفریاد برسید میخواهند یك کاری بکنند که خوزستان را بهم خواهند زد . به من مراجعه کردند که چه چه خبره؟ گفتم هیچی من میخواهم ده هزار هکتار بخرم . قیمتش را هم ارزیابی گفتم کردند ۲۵۰ تومان هرهکتاری که میشد د و میلیون و پانصد هزارتومان . شاه بمن گفت که آقا ما اینجه اراضی خالصه د اریم د رخوزستان . نه فقط شاه همه . از این اراضی بهشان بدهید ده هزار هکتار. گفتم اینها را من آوردم — اینهام بزرگترین متخصص نیشکر د نیا را آوردم. اسمش را فراموش کردم. او آمد آمد بمن شخصاً" گزارشی که د اد همینطور که بمن گزارش میداد من پرواز میکردم میرفتم به آسمان . هرکاری کردم که بمن بگه که این هکتاری چقد ر نیشکر خواهد د اد روی صفت عجولانه ای که من د ارم این خودد اری میکرد . بالاخره من مجبورش کردم گفت ۹۰ تن . وقتی گفت گفتم ۹۰ تن ؟ این گفتش که الان د ارم با احتیاط میگویم . برای اینکه ما همش صحبت از ۳۰ تن و ۴۰ تن میکردیم. بعد ایـن ۹۰ تن رسید به عمل — الان رقم د رستش را بخاطر ند ارم اما گویا ۱۳۰ تن ۱۴۰ تن . بنابراین من به شاه گفتم که من اینها را آورده ام . اینها بزرگترین متخصص نیشکر را آورده اند . مطالعات کردند خاك شناس آوردند تجزیه کردند خاکها را — تمام عوامل را د رنظر گرفتند بمن میگویند این ده هزار هکتار را میخواهیم من بگویم بیائید من بشما زمین میدهم د رجائی د یگه چون خالصه است برای خاطر د و میلیون و پانصد هزارتومان . گفتم اعلیحضرت والله اگر بیست و پنج میلیون تومان میخواستند بیست و پنج میلیون تومان میدادم برای خرید این ده هزار هکتار برای خاطر د و میلیون و پانصد هزارتومان تمام این بساط و اینها . متلاشی شد .

تمام شد . یکروز آقای عبد الله هدایت رونوشت تلگراف فرمانده آنجا را فرستاد که تلگراف میکند که من از خودم سلب مسئولیت میکنم اگر این زمین از این آدم گرفته بشود . برای اینکه این اهمیت چیز مربوط به این است ــ اهمیت خوزستان را مختل خواهد کرد و من سلب مسئولیت میکنم. آقای علاء هم یك نامه‌ای نوشته بمن که بسا اهمیتی که خوزستان دارد و ما تصدیق میکنیم مقرر فرمودند که زمین را پس بدهید . نوشتم که

س ــ مگر گرفته بودید زمین را؟

ج ــ بله زمین را گرفته بودم بله . نوشتم که اهمیت این کار بحدی است که قابل توصیف نیست . تمام این چیزهائی را که اینها میگویند پول میخواهند . برای اینکه مزینی گفت که ــ وقتی رفتیم پیش شیخ گفت من بهرکدام ۳۰۰ هزارتومان میدهم بروید جای دیگه زمین بخرید اینجا را ول کنید . گفتم پول میدهند پول داده مرد یکه شیخ اینها این دلسوزی ها برای آن است . وانگهی من زمین را دادم دیگه تمام شد گذشت

س ــ چطوری ازش گرفتید؟

ج ــ از کی گرفتم؟

س ــ از همین شیخ

ج ــ برای اینکه بموجب قانون ــ ما یك قانونی داشتیم که برای احداث ــ قانون همین سازمان برنامه هم بود ــ قانون برای احداث و اجرای طرحهائیکه مفید تشخیص داده بشود سازمان برنامه میتواند یا این تشریفات که یکنفر از طرف دادستان کل و دونفر دیگر به این تشریفات بعنوان ارزیاب ــ اینها میدانند و ارزیابی میکنند و پولش را من تودیع کردم ــ پولش را ما گذاشتیم در دادگستری تودیع کردم. زمین را تصرف کردم . این سروصدائی بود که تلگرافی بود که مردم کرده بودند استاندار و اینها آن مال نظامی‌ها در مرحله سوم رسید . مال نظامیه رسید . من به شاه گفتم من اطمینان دارم پول دادند به این آدمها به این فرمانده قشون . تازه این چه ربطی

د اره به امنیت خوزستان . این مرد یکه یك ظالمی است یك حکومت استبدادی قرون وسطی د اره مردم خوزستان علاقه‌ای ند ارند به این آدم ــ این پول میـــــده . آنوقت به شاه گفتم اعلیحضرت حالا ملاحظه میفرمائید که چرا د ر ایران کســـی جرئت ند اره کار بکند ؟ این یکی از مفیـد ترین کارهائی است که د ر ایران میتواند باشد . اگر یك طرح میبایست اجرا بکنم این یك طرح است. ببینید چه بســاطـی راه اند اختند؟ ببینید چه کارهائی کرد ند ؟ بعد یك گله شد یك تلگراف رســـید که این آدم به زور اینجا را گرفته و د ویست و پنجاه هزارتومان فقط د اده و د وهزارو پانصد تومان فقط د اده و به زور اشخاصی را که قزنهاپشت د ر پشت د ر این زندگـی میکرد ند اینها را از خانه‌شان رانده . جواب د اد م که تا د یروز که میگفتند که پـــس بد هید چرا گرفتید بزور ؟ حالا میگویند ــ اول میگفتند چرا باین گرانی خرید ید ؟ الان میگویند بزور اینها را چیز کرد ید . د رصورتیکه ما علاوه بر اینکه پولش راد اد یم به مالك ــ پیشنهاد کرد ند همین همکاران من که باین اشخاصی که د ر آنجا زراعت میکرد ند باینها هرکد امشان یك چیزی د اده بشه ــ این هم موافقت کرد م به آنهـا د اده بشه . گفتم اینها را بزور اصلاً نراند یم تمام اینها با خوشوقتی د ارنـــد میگیرند که بروند کار بکنند عملگی بکنند . آنوقت گفتم که ببینید این است ــ این بساط این مملکت باین جهت است که کسی جرئت نمیکند د ر ایران کاریکند . این است نتیجه کار مثبت کرد ن و واقعاً هم این یك د رسی است که باید برای آیندگان د رنظـــر گرفته بشه که هرکس که میخواد کاریکه باید بدونه کارکرد ن د ر ایران کار هرکـــس نیست . تی .وی .ا مشکلات د اشت . لیلیتنتال و اینها هم گفتند و هم من بخاطر د ارم این چیزهائی که میخوانم . تهمـــت هائی که میزنند . توی این کتـــاب وقتی میخوانید میبینید که میگه که باین اشکال ــ این اشکال ــ این اشکال د ر ایران برخورد م . بخاطر میآوریم مشکلاتی راکه د ر تی .وی .ا د اشتیم . آنتریکهائی کـــه تی .وی .ا میشد . د سایسی که د ر تی .وی .ا بود . از طرف کی‌ها؟ از طـــرف این خودش را تلف کرد با شرکتهای خصوصی برق . اینهائی که می‌د ید ند بساطشان

د اره بهم میخورد . همان تهمتها را میزدند . لیلینتال را کمونیست معرفی کردند آوردنش در کمیسیون سنا ازش تحقیقات کردند وقتیکه رئیس اتامیک انرژی کامیشن شد

س— ملك کارتی

ج — نه ملك کارتی نه — کمیسیون سنا یکی در سنا بود — یك سناتوری که او باهاش بد بود ازش سئوال کردند که بگوئید شما کمونیست هستید یانیستید که در جواب گفت که تأسف میخورم بحال آمریکا . من هیچوقت تصور نمیکردم کار آمریکا باینجا میرسه که همچین بساطی پیش بیاد که ازمن بپرسند که کمونیست هستید یا نیستید — بگو بله یا نه . آنوقت یك اظهاراتی کرد . من اینم — اینم — اینم و همین نطق این را مشهور کرد در آمریکا . نطق برجسته‌ای است . این را من در یکی از کتابهائی راجع به آمریکا بطور کلی این را خواندم نطق این را . همین نطق باعث شهرت این آدم شد . بنابراین در آمریکا این تهمت هارا هم میزدند که این آدم را متهم کرده بودند که کمونیست است . این مشکلات مقدماتی . آنوقت شاه رفت به خوزستان کارها حالا راه افتاده همه کارها تمام شده . رفت به خوزستان میبایست این را توجه بکنید — همین دکتر محمد کاظمی بمن میگفت حضور داشت . شاه مسافرت میکنه به خوزستان قطار سلطنتی میبایستی در یك جائی توقف بکند . قطار سلطنتی رفت درست در یك جای دیگری که شیخ جلویش بود . ببینید پول چه میکنه . شاه پیاده شد این شیخ خودش را انداخت به پای شاه — که مرا چنین کردند چنان کردند — نابود کردند چی کردند . آنهم پرسید این کیه ؟ گفتند این همان است شیخی است که زمینش را گرفته‌اند . که دست برند اشته بودتا بعد از اینکه من گرفته بودم شروع کرده بودند به کار کردن میخواست بهم بزنه . امثال شریف امامی — امثال آقای آموزگار اینها اگر شاه جلویشان را نگرفته بود این را از بین می‌بردند . بهمین جهت هم بود شاید جزایری روی این مشکلات شاید این پیش‌خودش فکر میکرد شاید هم واقعاً هم . انگلیسها هم یك زمانی در زمانیکه قدرت قبل از لغو کاپیتالاسیون ایران

خوزستان تمام اهمیت خوزستان با آنها بود . حالا میرسم به جائیکه بعد آنوقت بهتان شرح خواهم داد ملاقات من با رئیس شرکت نفت ــ فریزر ــ خواهم گفت توی ملاقات من با او که چه بود . ویلیام فریزر بود دیگه ــ چرمن ــ که راجع به خوزستان . در خوزستان حکومت داشتند ــ شهردار ــ استاندار رئیس پلیس حقوق میگرفتند تمام از شرکت نفت حقوق میگرفتند . جیره خوارشان بودند بنابراین توی افراد انگلیسها همگه یك اشخاصی هم بوده که این کلونیالیسم را دیده بودند و خوششان میآمد و یك اوامری هم صادر میکردند و همینطور هم آمرانه شاید با این اشخاص بد بخت رفتار میکردند ــ پس بعید هم نیست یکی از اینها یا عده‌ای از اینها دلشان نمی‌خواست که یك نفوذ دیگری هم رخنه بکنه به خوزستان اینهم ممکنه . الان توی پرانتز بازهم الان یك چیزی یادم آمد . جیمز بلاك بمن گفتنش که رئیس بانك جهانی بود . گفت من رفتم کویت ــ وقت ملاقات هم داشتم با شیخ . گفت وارد شدم به کویت گفتند شیخ نیست . گفتم چطور نیست ؟ وقت داده . گفتند نیست . گفت مسلم است که بهش اجازه ندادند با من ملاقات بکنه . ملاحظه میکنید ؟

س ــ انگلیسها

ج ــ اوکه بمن نگفت که دیگه ولی همینه ــ اجازه ندادند . این ممکنه سیاست یك دولتی نباشه اما افرادی هستند که اینطور فکرمیکنند و این افراد در محل نفوذ دارند . یه مرد یکه گفتند آقا پاشو برو شکار ــ نمید ونم برو مریضخانه که مبادا او نفوذ پیدا بکنه واز تحت سلطه اینها در بیاد

س ــ پس در مورد خوزستان شاه تا دقیقه آخرپشت شما ایستاد ؟

ج ــ شاه بود یعنی نه بمن امرکرد . کتبا" بمن امر شد که یك ایرانی دیگری بود یك بد بخت دیگری بود بهرترتیبی بود آن میرفت باطل میکرد . من جواب بد بختی اینه که دسترس به این چیزها ندارم . در جواب علائی که دوست داشتم نوشتم که اهمیت خوزستان در وضع اقتصادی اش هست . باید از راه آبادی خوزستان ــ خوزستان

را نجات داد نه اینکه یکنفر میگه که اگر این کار را بکنیم خوزستان چنین و چنان خواهد شد . سفری که من به خوزستان کردم و برای اولین بار از آبادان به جاده بهبهان رفتم ۱۲ روز در راه بودم یک عده زیادی هم از همکارانم با من بودند . ما در جاهائی پیاده میشدیم برای دیدن جاهای بندرسازی و بکلی آبادی خوزستان و بنادر . شما نمی‌توانستید کشتی نمی‌توانست بیاد پهلو بگیره . در بعضی جاها ما را کول میگرفتند می‌بردند در بعضی‌جاها صندلی میآوردند . می‌نشستیم رو صندلی ما را با دست بلند می‌کردند میآوردند . در یکی از این جاها که علویه بود عیناً مثل اینکه یک اشخاصی از ماه پیاده شدند ــ کره ماه ــ اینها آمدند و با یک تعجبی نگاه کردند اینها کی هستند . شیخ ها با همان لباسهای عربیشان شروع کردم باهاشان حرف زدن . فارسی نمی‌فهمیدند . یکنفر پیدا شد فارسی بلد بود مترجم شد . پرسیدند شما از کجا آمده‌اید؟ گفتیم از تهران . گفتم شما مگه ایرانی نیستید؟ یک خنده‌ای کردند . گفتم شما مگه رادیو گوش نمی‌دهید؟ گفتند چرا رادیو صوت العرب گوش میدهیم . گفتم آخه شما چطور فارسی را نمی‌دانید . با یک نظر نگاه میکردند که شما کی هستید این حرفها را می‌زنید؟ برگشتم به شاه گفتم من تا حالا هیچ اهمیت میدادم به جنبه اقتصادی خوزستان بعد از این مسافرت و این مسافرتها بر من مسلم شد که ما باید خوزستان را ایرانیزه بکنیم . کوچ بدهیم اشخاص را از اصفهان ــ از کاشان که جاهائی هستند یزدی ــ یزد که زحمتکشند در کشاورزی ــ بروند خوزستان را آباد بکنند برای اینکه اصلاً خوزستان هیچ چیزش اینها اصلاً خودشان را ایرانی نمی‌دانند . بهرحال ــ این کار شد و قرارداد را اجرا کردند شروع کردند بعد از یک مدتی آمدند گفتند که قرار ما هم این بود که بعد از تکمیل مطالعاتشان نظر بدهند مگر اینکه در مدت دو سال که باید گزارش بدهند بیک طرحهائی برخورد بکنند ــ تمام اینها هم روی تجربه تی . وی . ا بود که خودشان گفتند ــ که اگر برخورد کردند بیک طرحهائی که از لحاظ فیزیبیلیتی ــ اکونومیک فیزیبیلیتی و جهات دیگر محرز بود منتظر پایان دو سال نمیشویم آنها را اجرا میکنیم . در این فاصله دو سال یکی طرح نیشکر بود که این ده‌هزار هکتار یکی ساختن سد دز ــ که گفتند که این ــ لیلینتال و کلپ گفتند که ما فکر میکنیم خدا این را گذاشت

که برای ایرانیها حاضرو آماده که بیایند سد بسازند . برای اینکه همچین چیزی اصلاً باورکردنی نیست . یکی از این چیزهائی که اینها را متعجب کرده بود چطور شد خط راه آهن طوری از این عبور کرد که ما قادر هستیم سد را بسازیم برای اینکه اگر یك خرده انحراف داشت این راه آهن میرفت زیر آب آنوقت واقعاً مشکل بود خیلی مشکل بود . که در یکی از این مسافرتهای من به خوزستان که این گوردن کلپ بود و بلاك مال کنسرسیوم سوئدی که راه آهن را ساخته بود نه کنسرسیوم . . .

س— کامساکس ــ دانمارکی بودند

ج — کامساکس ــ دانمارکی بودند . این رئیس آن خط بود و این خط را او ترسیم کرده بود او هم در این مسافرت من دعوتش کرده بودم که بیاید . عبور میکرد یه و تنها دفعه‌ای بود که قطار روز عبور میکرد برای این‌که تمام قطار خوزستان شب میره ــ آنجا . این هکتور پرودون و کلپ و تمام این همراهان من میگفتند که شما یکی از مهمترین سرمایه‌های توریستی را دارید در دنیا ــ برای اینکه میگفتند یکی از بزرگترین مناظر دنیا است اینجا . واقعاً هم بحدی با اهمیت است که شما از یك دره‌ائی رد میشوید که هیچکس این رانمی‌بیند برای اینکه شب میره . ما چون قطار مخصوص داشتیم روز رفتیم که اینرا از لحاظ جلب سیاحان شما یك اقدامی بکنید . من برگشتم با آنتوزیاسمی هم این موضوع را گرفتها وزارت ... باوزارت راه بود . التماس نوشتم و آنها هم بمن وعده دادند و خلاصه هیچ کاری نشد . گفتم نمیتوانید یك کاری بکنید که جلب بکنید . ساعات قطارتان راهم عوض بکنید که روز رد بشوند که یك عده‌ای برای خاطر دیدن اینها بیایند . در ضمن این مسافرت کلپ از بلاك پرسید چطور شد که این خط شما اینجوری واقع شد وطبیعتش هم میبایستی یکجوری باشه که جائی را که ما باید سد بسازیم رفته باشه . آنهم توضیحات فنی داد که بمن گفت تمام اینهارا قدم بقدم خودم پیاده رفتم اینها را دیدم و این کار مشکلی هم بود و این راه بهترین راه بود . اینها گفتند خدا مثل اینکه این را گذاشته ــ آماده کرده که این سد از

اینجا ببینید شما عکسهایش را هم باید ببینید . دیتا دیوار همینجور آمده بالا می‌بینید . که این را میبایست یك سدی که یك دیواری آنجا بسازند که مهارکننده تمام این آبرا . چیزهائی راجع به این سد میگفتند که من اصلاً عاشقش شدم. لیلیانتال دریك جا مینویسد که فلانی آمد این عکسها را وقتی دید طوری مثل بچه ها ذوق کرد و همین طور هم بود ــ ذوق هم داشت برای اینکه آرزوئی می‌دید م داره تحقق پیدا میکنه دیگه . من رفتم سازمان برنامه در . . . ــ من فوریه ۹۰ از سازمان برنامه رفتم . گفتم چطور شد که رفتم ؟ اگر توضیح ندادم بدهم این را .

س ــ (؟)

ج ــ سر آن کودتای گفتم که شاه قهر کرد با من . مرا نمی‌پذیرفت . منهم یکروزی به علاء گفتم که آقا به اعلیحضرت عرض بکنید که من که کار شخصی ندارم . من تمام سرو کار من با ایشان است اگر ایشان مرانمی‌پذیرند من که استعفا داده‌ام . اگرنمی‌پذیرند مرا من میرم. وقت بمن دادند . یکروز سه شنبه یمن وقت دادند رفتم . دیدم که شاه ناکام داره و خیلی حالش بد و دائماً هم داره دوا میخوره. این را شاید هم گفته باشم . چند روز بعد از اظهاری بود که رفر توی سفارت آمریکا سر میز شام کرده بود . که برای این سه مملکت این قشونها اصلاً لازم نیست. گفتم که من امروز اعلیحضرت بعنوان یك ایرانی صحبت میکنیم نه بعنوان رئیس سازمان برنامه. من عقاید ی راکه الان در سازمان برنامه دارم بهتان عرض میکنم عقاید ی است که همانموقع که رئیس بانك بودم میگفتم. هیچ فرق نکرده . بنابراین برای این نیست که تعصب دارم الان در سازمان برنامه. ما پول نفت را حق ندانیم برای هیچ مصرفی ــ به هیچ مصرفی برسانیم جز عمران . این عقیده ایست که آنروز داشتم و وقتی هم که قانون برنامه اول را ــ برنامه هفت ساله اول را ــ تنظیم کردم یکی از موادش این بود که تمام درآمد نفت آنوقت شنگرفار بود درست است اما تمام درآمد نفت باید تخصیص داده بشه

س ــ یعنی صد درصد

ج ــ صد درصد . این در قانون اول را من گذاشتم

س— که بعداً هی تعدیل شد

تغییر عمل نکرد . وزیر آراء نخست‌وزیر شد . قلدری کرد ند اد و هیچکس هم جرات نکرد د ر مقابلش ایستادگی بکند . بگوید آقا این نقض‌قانونه چطور نمی‌ـ د هید که اصلاً سازمان برنامه را باین ترتیب از بین برد ند ـ سازمان برنامه د یگه! سما" بود اما کاری نمیکرد و کسی‌هم نبود که معتقد باشه به آن چیزهائی که من معتقد بود م آخه . آد م باید ایمان د اشته باشه برای چی میخواهـــد سازمان برنامه . تقی‌نصر آمد رئیس‌سازمان برنامه شد تمام کارخانه‌های ورشکست کثاف د ولت را آورد ضمیمه‌اش کرد برای اینکه بخیال خودش مثلاً یك امپراطوری د رست میکنه که اهمیت بیشتر خواهد د اشت . تمام آن اعضای کثاف د زد ـــ د ستگاهها را آورد ضمیمه سازمان برنامه کرد و قاطی کرد . د ست رود ست گذ اشتند شد ند کارخانه چی عوض اینکه برنامه‌ریز باشند .

س— میفرمود ید که به شاه گفته بود ید که من همیشه عقید ه‌ام همین بود ه

ج — بله گفته بود م

س— که پول نفت‌خرج عمران باشه ـ ایشان چه میگفتند ؟

ج — سکوت محض . از اول‌تا آخر یك کلمه نگفت فقط وقتی که گفتم که شنید ید یقینـــاً که راد فرد چی گفت؟ چند شب پیش‌سر میز سفارت راجع به . . . سرتکان د اد .

آخه هرروز ـ همیشه بمن میگفت‌چرا بمن میگوئید چرا به د وستان آمریکائیتان نمی‌گوئید آنها هستند که میخواهند ـ فشارمی‌آورند ـ خرج نظامی بشه .

اینهم راستی آن ژنرال لین کـوئیستـــــ نمید ونم فلان هم آنهم راست است که تغییر من با راد فرد سر همین بود . گفتم من این را نمی‌فهمم شما بالاترین مقام نظامی آمریکا را د اشتید سر میز شام سفارت‌د ر حضور یك عده از نمایندگان برجسته ایـــران این اظهار را کرد ید که باعث‌تعجب و خوشبختی من شد . چطور آخه آنوقت یکنفـر د یگه رئیس یك میسیونی یك ژنرال د وستاره‌ای آمده اینجا و میره به شاه میگه که اینطور که افزایش‌د اد ید کافی نیست باید بیشترچیزبگید . ماباید اسیر آن آد م باشیـــم .

مفصل صحبت کرد م و هیچ چیز نگفت . سمشنبه‌ای برد د ر بهمن بود ـ پنجشنبـــه توی سازمان برنامه نشسته بود م خسرو هد ایت آمد گفتش‌که مجلس‌سری تشکیل د اد ند

خسرو هدایت را چند وقت پیش من پیشنهاد کرده بودم وزیر مشاور شده بود که میتوانست در مجلس هم حضور داشته باشه . گفتش که دارند اختیارات شعاع را تفویض میکنند به نخست وزیری . گفتم گور پدرشان بکنند . همیشه برای من این اتی توت من بود ــ بکنند . کارهایم را کردم وقتیکه منزل میرفتم توی رادیو گوش دادم که تمام این مذاکرات گفت که دولت . .

س ــ دولت دکتر اقبال

ج ــ بله ــ نظر باینکه ما صلحت دانستیم که این ــ همه اینها زیرنظر دولت بیاید چون فلان و اینها این اختیارات تفویض میشه به نخست وزیری و همه هم احسنت احسنت . یك نفر نبود که طرفدار من باشه از من دلش خوش باشه همه مخالف بودند و بدبین است که میخواستند بره زیر نظر یك کسی که بتوانند باو تحمیل بکنند ارادشان را وگذشته از این خوششان هم نمی‌آمد از یك آدمی که کارش را میکنه سرش را انداخته اعتنا به فلك هم نمی‌کنه . اصلاً برای من میگفتند که اهمیت ندانشت که آقای سناتور باشه بمن چه . سناتوره من اگر خلاف میکنم خلاف قانونی بمن ایراد بگیرید اما اگر تقاضائی داره مثل یك فرد ی است بره بنشینه با افراد صحبت بکنه ــ بانمایندگان سازمان برنامه . من روز پنجشنبه آمدم و این کارها را شروع کردم به آماده کردن روزشنبه آمدم از همان روز پنجشنبه نامه‌ای نوشتم به شاه که من در تعقیب استعفایم نظربااینکه این قانون گذشته معلوم دیگه مورد اعتماد نیستم و بدین ترتیب فایده ندارد مانده من . من رفتم از روزشنبه دیگه نخواهم بود . روزشنبه آمدم اسبابهایم را جمع آوری کردم و از صبح تاشب و رفتم منزل . غروبش روزنامه اطلاعات برایم رسید دیدم نوشته ابتهاج لجوج ــ گفتم الله اکبر . گفتم حالا مسعودی همیشه نسبت به من احترامی داشت . گفتم اینهم حالا معلوم میشه ملحق شد به آنها مخالفین من . خواندم دیدم نه نوشته که این روی لجاجت روی عقیده خودش لجاجت میکنه و بمن

آنوقت توصیه میکنه که خوب بود که کمتر لجاجت میکرد . تلفن کردم پیش گفتم خیلی متشکرم از اینکه در یک همچین وضعیتی اینجور نوشتی . گفت اما عقیده منه شما باید آشتی بکنید ـ سازش بکنید . گفتم غیرممکن است این وقتیکه من می‌بینم دیگه حمایت نمی‌کنه تا امروز همه جور حمایت میکرد . البته در حین حمایت هم گفتم یک چیزهائی بود . روزنامه‌ها فحاشی میکردند من گفتم به شاه گفتم آخه اعلیحضرت این برخلاف انصافه . شما میدونید من دارم یک کاری میکنم که اعتنا نمی‌کنم همه هم با من مخالفند باشند ـ و باعث افتخار منه اما به روزنامه‌ها اجازه داده بشه که اینجور فحاشی بکنند به من بنویسند من خائن هستم من نوکر انگلیسها هستم . من یک عضو کوچک بانک شاهی بودم دستور می‌گیرم در این کارها بنفع آنها به ضرر نمیدونم مملکت خودم . گفتم آخه این گناه داره . این نوری سعید را برای همین ورد اشتنه شنه کردند بدبخت وبیچاره میدونید به مملکتش خدمت کرد و یک حادثه‌ای پیش بیاد یک همچین چیزی هست این اصلاً گناه داره آخه این صحیح نیست . گفتم به بختیار چرا نمی‌گویند . آنوقت گفت به بختیار به بختیار هم گفتند .

س ـ شنبه شب چی شد این اطلاعات را دیدید و همین جور ماند ؟

ج ـ آره دیگه . او نوشته بود که روی آدم درستی است آدم محکمی است آدم قرصی است لجاجتش روی عقایدی است که داره لج میکنه و مثل اینکه اظهار تأسف کرده بود ازرفتن من . درهرحال یک چیز خیلی . چند چیز دیدم از عباس مسعودی که بسیار بجا بود . یکی هم درموقعی که زندان بودم مقاله‌ای نوشت

س ـ خب آنوقت از طرف دولت دنبال شما نفرستادند که تشریف بیاورید و آشتی . .

ج ـ حالا گوش کنید . من نمیدانستم چه خواهم کرد . یکروزی توی روزنامه خواندم که ابتهاج خیال داره بانک تأسیس بکنه . گفتم عجب فکر خوبی است . توی یک روزنامه کوچکی هم نوشته بود . این باعث شد که من رفتم دنبال تأسیس بانک برای اینکه اصلاً نمی‌دانستم چه باید بکنم . ایران بمانم بروم جای دیگه چه کاری بکنم . وصد هزار تومان هم وام گرفته بودم از موقعی که سازمان برنامه بودم . یک مبلغی هم به سازمان

برنامه مقروض بودم . یکی‌اهی هم نداشتم. بفکرافتادم. این مطلبی را که توی روزنامه خبری را که توی روزنامه خواندم بفکرافتادم که بانك تأسیس بکنم. آدم با یـــك عده‌ای صحبت کردم استقبال کردند . خب من که در عمرم همچین کاری نکرده بودم که بیایم یك شرکتی را تأسیس بکنم و برای خودم یك مزایائی قائل بشوم. به عقـل یك عده‌ای از دوستانم یك مزایائی به من این اشخاصی که حاضر شدند چیزیکننـــد به من دادند که علاوه بر حقوق فلان قدر هم از سود سهام قبل از تقسیم بمن داده بشه. من اطمینان نداشتم که این دسته ــ نیست فلان و اینها. که مکاتبـــه کردم با یلاك که من دارم یك همچین کاری میکنم. دوستان من وقتی که مطلـــع شدند بمن نوشتند که بسیار بسیار کار خوبی میکنید . به یلاك نوشتم من میخواهـم یك همچین کاری بکنم ولی دلم میخواست که راجع به شرایط تأسیس این با شمـــا مشورت بکنم. گفت من فلان تاریخ در پاریس خواهم بود . درساختمان بانـــك بین المللی بیائید آنجا.

روایت کننده ــ آقای ابوالحسن ابتهاج
تاریـــخ ــ یکم دسامبر ۱۹۸۱
محل صاحبه ــ شهرکان ــ فرانسه
صاحبه کننده ــ حبیب لاجوردی
نوار شماره ــ ۱۳

بفرمائید ببینم

س ــ آقای بلاك گفتش که با شما ملاقات بکند و . .

ج ــ نه من رفتم نشسته بودم آنجا آمدم بهش گفتند که پای تلفن شما را میخواهند ازژنو این‌چی چیز میخواهد با شما صحبت بکنه . ای داد و بیداد . . .

س ــ شما را میخواستند یا آقای بلاك را

ج ــ نه بلاك را میخواستند ــ این سکرتر جنرال

س ــ دانك همرشوله

ج ــ گفت‌همرشوله از ژنو میخواهد باشما صحبت بکنـــد . گفت بهش بگوئید که من یـــك الان یك چیز مهمی دارم ــ یك گفرانس‌مهمی دارم من خودم بعد بهش‌زنگ میزنم . گفت کسی هم مزاحم‌من نشود . من یکی یکی این مواد را گفتم . گفتم من میخواهـــم یك هیجین کاری بکنم . گفت بسیار کارخوبی میکنید . گفتم این بدبخت‌ها یـــك عده حاضر شدند روی اعتمادی هم که بمن دارند حاضر شدند که اینقدر بمن بعنوان علاوه برحقوقم که حقوقم میگویند هرچقدر میخواهی بهشان میدهیم ــ علاوه بر حقوق اینقدر هم ایکس درصد ــ مبلغش‌هم متناسبه بود اما الان درست یادم نیســـت . اینقدر راز سود سهام هم بمن بدهند . میخواهم ببینم این درست است یانه گفت‌صددر صد درست است . این کاری‌است که هرروز از آمریکا میآید . یکنفرکه اسمی دارد ــ شهرتی دارد ــ گفتش شما خواهید بود بانك ایرانیان . آنها را کسی نمی‌شناسد باسم شما است که بهشان اعتبارات خواهند داد . چه خواهند داد ــ چه خواهنـــد کرد . در مقابل این بدبهی‌است که این . . شما یك چیزگذاشتید ــ شما . . اسمش چیزم هست مثل سرقفلی است

س ــ گودویـــل

ج ــ گودویل است ــ گودویل است‌شما . این هرروز اتفاق میافتـــد . گفتم خب‌حالا مـــن

خیالم راحت شد برای اینکه من نمیدانستم فکر میکردم شاید واقعاً من دارم یك کاری میکنم که غلط است این بدبختها هم این حرام بکنند یکروزی هم یك اشخاصی ایراد بگیرند شما آقا سوء استفاده کردید از نادانی این ها . گفت نه صد درصد . تمام این موارد یك بیك گفت حالام که تمام شد من حالا یك سئوال از شما دارم . گفت وام سد دز را بدهم یا نه؟ گفتم خوشحالم که این را سئوال کردید . الان که میدانید که من علاقه‌ای ندارم . گفتم اگر ندهید بزرگترین اشتباه را در عمرتان کردید و اگر بدهید ایران را نجات دادید . گفت متشکرم . بعدها شنیدم که این رسیده بود به یك جائی که شاید خود بلاك هم گفته بوده که یکی از دلائلی که اینها را چیز میکند که اینها اینقدر خرج کردند باید داد و اطمینان دارم این مطلب مؤثر بوده و بهمین جهت هم به من تلگراف کرد که وقتیکه آن را امضاء کرد تلگراف کرد که دادم که بهش هم تبریك گفتم . گفتم خوب کردید دادید برای اینکه اگر نداده بودید یك اشتباهی بود و حالا که دادید کمك بزرگی به ایران کردید

س— بعد از تأسیس بانك و زندان رفتنتان چه اتفاقاتی افتاد؟

ج — حالا ببینید ــ نه هیچ اتفاقاتی افتاد که برگشتم . زنم گفتش که از دربار تلفن کرده بود آهان جمال امامی هم آمده بود دیدن من . روی ایوان نشسته بودیم . زنم گفتش که تلفن کردند تو را از دربار خواستند . اسم آن یارو را هم گفت اسمش را فراموش کردم یکی از آجودان ها . گفتم گور پدر شان کردند که کردند . جمال امامی گفت "نکن بابا جون این که حالا برخلاف نزاکت است . تلفن کردند ببین چی میگویند ." پاشدم رفتم تلفن کردم یارو را سئوال کردم . گفتش که شما وقت برای شرفیابی خواستید وقت خواستند برایتان تعیین بکنند . گفتم من ؟ من وقت نخواستم . گفت چه اهمیت داره نخواسته باشید رسم است وقتی اشخاصی مثل شما میروند مسافرت برمیگردند شرفیاب میشوند وقت میخواهند . گفتم من وقت نخواستم . اگر شاه میخواهند مرا ببینند احضارم بکنند باکمال افتخار شرفیاب میشوم . اگر توقع دارند من تقاضای شرفیابی بکنم من نمی‌کنم . چند شب بعد منزل مادر شاه ــ مادر

شاه یك شخصیتی داشتش برای اینکه شنیدم شبی راکه من روز پنجشنبه این کار شد شبش گویا مهمانی بوده که یك عده‌ای هم بودند . همیشه این کار را میکرده یك عده‌ای هم بودند . جلو همه یك عده‌ای وقتی‌شاه آمده گفته یك نفر آدم درستی هم که در این مملکت بود اینطور باهاش‌رفتار کردید که خیلی بهش‌برخورده گفته که شما خوبه که مداخله نکنید در مسائل سیاسی .

س— به ماد رشان

ج — به ماد رشان — ما را دعوت کرد . رفتیم منزلشان یك عده زیادی بودند . رئیس شهربانی هم پهلویش وایستاده بود آن علوی مقدم . بمن گفت که راست است که اعلیحضرت شما را خواستند شما نرفتید گفتم بله راست است . گفت آخه چطور؟ گفتم که بمن تلفن میکنند که شما وقت ملاقات خواستید . من همچین چیزی نخواستم بمن بگویند شاه مرا بیخواهد میروم . گفتم یك پیرزنی از جنوب شهر تلفن کنه بمن که من میل داشتم ما را ببینم امّا قادر نیستم بیایم ناخوشم مریضم . خانه‌ام هم سر قبر آقا است میروم تاجه برسمبه شاه . امّا وقتی میخواهند مرابیینند بمن میگویند شما وقت خواستید من پامیشم میروم آنجا . من یك برادری هم دارم دوتا برادر دارم اینها هم هردوتا شاه اینها را میشناسه . من بگم من آدم بگویند شما را کی گفت بیائید . بگم که تلفن کردند گفتم بگویند نه شما را نخواستیم‌غلامحسین ابتهاج را — خواستیم . گفتم من از این کارها نمی‌کنم . اعلیحضرت اگر میل دارند مرا ببینند با کمال افتخارمیروم . تمام شهر این قضیه پیچید . میدونید هیچ چیز در ایران مخفی نمی‌ماند که یکروزی در جلسه هیئت وزیران— شاه‌روکرد به اقبال و وزراء گفتش‌که میدونید که یکنفر در تهران ادعا میکنه که من خواستمش و نیامد روی یك کاغذ سفیدم یك چیز نوشت گذاشت جلو اقبال . بعد اسم من است . خب همه فهمیدند که میدونند که مرا خواست این را نشان بدهد که شوآف بکنه که این آدم بیخود مثلاً میگه یك همچین چیزی . یك چیزی بود که باعث‌دلخوری شدیدش‌شد . بعد کنفرانس سانفرانسیسکو پیش‌آمد . ما حالا بانك را درست کردم و دایر شد و متنهی بنا بود وقتی بانك دایر کردم دونفر آمدند پیش‌من . یکی لاله که رئیس‌بانك تهران بود

با یك نفر دیگر. آمدند پیش من که حالا که شما بانکه ارشدید در شورای . . . در بانك مرکزی بموجب یك قانونی در شورای در چی چیز هستید یك نماینده شورای عالی

س— شورای عالی اقتصاد و پول

ج — اقتصاد و پول . یك نماینده بانکها باید باشد . از شما کی بهتر . گفتم شما این را از طرف خودتان دارید میگوئید؟ گفتند بله . گفتم کافی است اگر تمام بانکها موافق باشند قبول میکنم اما اگر یکه انه بانك موافق باشد نمی کنم . رفتند آمدند گفتند تمام بانکها موافقند . گفتم قبول میکنم. رفتیم در بانك صادرات برای انتخاب این . وارد شدیم نشستیم و رأی گرفتند و مساوی در آمد . من وعبدالحسین بهنیا رئیس بانك اعتبارات بود . آقا من را میبینید من حالا چه کنم — من که کاری نمیتوانم بکنم . من دو اوطلب نشدم خودشان آمدند آقای چی چیز آنها هم آنجا نشستند آقای . .

س— لاله

ج — لاله . دفعه دوم رأی گرفتند — بهنیا اکثریت آورد . خب من با تأثر از آنجا رفتم . بعد تحقیق کردم که آخه شما چطور شد اینکار را کردید . گفتند ما جرأت نکردیم به شما بگوئیم . یکا یك مارا خواستند گفتند به ابتهاج رأی ندهید برای اینکه وزیر دارائی گفتند . خواست — بما گفتند که رأی ندهید برای اینکه — یا بانك مرکزی— برای اینکه — نه بانك مرکزی رأی ندهید برای اینکه اگر او بیاید به شورای بانك مرکزی تمام را تحت نفوذ خودش خواهد گرفت . گفتم شما خب بالاخره انسانیت ندا شتید که بیائید بمن بگوئید که من بیایم آنجا و یك همچین وضعی پیش بیاید یك همچین ناظر یك همچین پیش آمدی بشوم . تأسفشان تا این حال بود . که من هم که بانکم را تأسیس کرده بودم اما در موقعی که بانك تأسیس میکردم بعدها شنیدم . یکی از آنها جعفر اخوان — جعفر اخوان مثلاً آمده . . . ٥٠ هزار تومان سهم خرید . من تعجب کردم چطور شد جعفر اخوان آمده . بعد اصرار کردم در هیئت مدیره باشه . گفت نه — نمی خواهم . هرچه اصرار کردم

قبول نکرد . چند سال پیش بمن گفتش وقتی که من سهم . . علت این گفت آمد م از شما سهم خرید م گفت چی بود . گفتم چطور شد از من سهم خرید ید ؟ گفت ســن شما رئیس سازمان برنامه بود ید بنا بود که چند تا جیپ فلان وزارتخانه از من بخر د نمید ونم وزارت کشاورزی یاد م نیست . جیپ بخره و د ر نتیجه هد اخله نمید ونم ــ سفارت انگلیس چه اینها تصمیم گرفتند بجای جیپ لند روور بخرنــد . من آمــد م پیش شما گفتم که ــ گفت اصلاً با شما آشنائی هم ند اشتم ــ گفتم یك همچیــــن چیزی است گفت برای من ــ گفت این مرا نجات د اد آنروز . گفت مثل اینکــــه . . . ه تا بود گفت مرا نجات د اد . بهتان گفتم که من بنا شد پانصد تا جیپ بخرم و د ستور د اده بود ش که بخرند الان آمد ند لند روور . گفت شما مهند س گنجــه ای را خواستید . من مهند س گنجه ای را برای یك هد تی آورد ه بود م که اوایل کــــارم بود که هیچکس را چون ند اشتم هرکسی که از د وستانم بود خواهش میکرد م همانطــور که مهد ی سمیعی را آورد م ــ همانطور که خرد جو را آورد م ــ یك هد تی آنهــا اینجا کار میکرد ند با من . تا اینکه یك اشخاصی را جلب بکنم ــ استخد ام بکنــم . گفت به مهند س گنجه ای گفتید که بروید رسیدگی بکنید اگر جیپ نسبت به لند روور اینطور که آقای کاشانی میگویند بهتر هست و اگر ارزانتر هست بگوئید باید جیــپ بخرند گفت خرید ند . گفت شما مرا براه اند اختید . این بود که من بعنوان تشکــر آمد م ازتان خواستم . . . ه تا سهم خرید م و اینکه بمن عضویت هد یره را تکلیف کرد یــد قبول نکرد م برای اینکه بمن گفتند . گفتند شما بد کاری کرد ید که رفتید سهم خرید ید و نباید عضو هیئت صد یره بشوید . یعنی قد م بقد م هنوز روزهای اول کارشکــنی میکرد ند تا روزهای آخر میکرد ند تا د قیقه آخر کرد ند

س ــ از کجا آب میخورد این ؟ و از کی بود ؟

ج ــ از اینکه مید انستند که . . یکی د وتا نبود . هرکسی که میخواست خوش خد متی بکنــد این طبیعت رجال ما یك عده کرم بود ند آخه . این که من میگویم کرم بتمام معنــــی

به آدمی که شخصیت داشته باشد . یا شاه بهشان چیزهائی اشاره کرده بود . همان که کافی بود که بگوید ، من این یادتان باشد که یك تیکه الان خاطـــرم آمد . برای اینکه شب‌عید گفتند که یکی از . . . عید نوروز یکسال شاه میرفت بـــه مازندران . رفته بود به مازندران در بابل گفتند که . . یکی از روزنامه‌نگارانـــی که حضور داشت گفت . گفت همه آنجا جمع‌شده بودیم که بعد از تحویل بود و ــ شریف امامی رفته بود شیراز و از شیراز آمده بود یکسره به مازندران به بابل . گفت جلو ما شرفیاب شد

س ــ بعنوان نخست وزیر

ج ــ چه سمتی داشت نمیدونم ــ نه گمان میکنم هنوز

س ــ وزیر صنایع و معادن

ج ــ وزیر صنایع بود که رفتم دیدم مؤسسه کود شیمیائی شیراز را چنین بود چنان بود فلان بود فلان . شاه رویهمرفته گفتش که باز هم بروید از این خیانتها بکنیـــد چون من معروف‌شده بودم که گفته بودم که این خیانت است

س ــ مسخره میکردند

ج ــ بله بله . من گفته بودم که جنایت است . گفتم خجالت هم نمیکشیدم نمی‌ترسیدم که بگویم خیانت . جنایت و خیانت فرقی نداره . من گفته بودم جنایت اما به همـــه گفته بودند که یك کسی هست میگه که ما این کاری را که میکنیم خیانت است . گفته بود برید از این خیانتها بکنید . خب همه متوجه شدند که مقصود من هستم . آن یـــارو روزنامه نگاره که آنجا حضور داشت آمد گفت . گفت یه همچین چیزی را گفت شـــاه . خب این را می‌شنیدم

س ــ همین کافی بود

ج ــ و نه یك دفعه ــ صدها دفعه میدانستم و شنیدم که مثلاً من خواستند مرا نرفتم شنیدم که نوشت یك چیزی گذاشت پیش نخست وزیرش و گفت یك کسی است که ادعا میکنه که من خواستش و نیامد . ایرانیهای بی کاراکتر ــ بی شخصیت ــ بی اعتماد

به‌نفس ـ ترسو ـ بزدل ترقیشان فقط بواسطه تملق فقط بواسطه پابوسی که من دفعه اولی که توی تلویزیون دیدم که این ولیعهد دنیا آمده بود میرفتند آنجا میافتادند پایش را می‌بوسیدند گفتم وای

س ـ پای کی را ؟

ج ـ شاه را . میگفتم ای خدا چطور همچین چیزی میشه . باور نمیکردم به چشم دیدم خب یك همچین اشخاصی ـ یك همچین اشخاص بی حقیقت بی شخصیتی آنوقت توقع‌دارید که بایستند بگویند که من این کار را نمی کنم برای اینکه این کار کار صحیحی نیست . من گفتم آنوقت . حالا رفتم کنفرانس سانفرانسیسکو ـ آن نطق کذائی‌را کردم. آمدم چند روز بعد از ورودم گفتم چیز رسید احضاریه رسید که فلان روز در ظرف پنج روز بیائید برای تحقیقات . هیچ موضوع عدم ذکرنمیکنند . این روز پنجشنبه رسید من روز شنبه با اینکه وقت داشتم پنج روز ... ـ روزشنبه اول وقت رفتم . منتهی تلفن کردم به یکی از دوستانم گفتم که یه همچین چیزی مرا احضار کردند من میتوانم با خودم یکنفربیرم یانه وکیل . گفت بله میتوانید . گفتم یك وکیل مطمئنی می‌شناسید. یکنفر را معرفی کرد من این را اصلاً اسمش‌را هم نشنیده بودم . او را هم گفتم بیا من بیائید . اصلاً کاشکی نیامده بود برای اینکه هیچی ـ صم بکم آنجا نشست هیچی هیچی . گفتش‌که آقای همین نصیری که مستنطق بود گفت‌که اسمتان فلانتان بعد سئوال که شما راجع به خوزستان . دیدم موضوع خوزستان است‌که واگذار بموجب‌چه قانونی بموجب‌چیزی اختیارات خودتان را واگذار کردید به یك اشخاص خارجی ـ به خارجی‌ها و چطور این را بدون مجوز این کار را کردید توضیح بدهید . من تمام جریان را توضیح دادم که اینطور اینطور اینطور شد . پیشنهادم را به نخست‌وزیر دادم بردم به کمیسیون مشترک ـ این کمیسیون بموجب قانون حق قانون گذاری داشت ـ تصویب کردند با تبریك با شعف پول در اختیار من گذاشتند پول را بهشان دادم و بعد هم بردند شان به شاه هم معرفی کردم و آنوقت در ضمن

سئوالها . حالا آن کسی را که وکیل بود چیز شد . این تقریباً ۵ ساعت طول کشید تا ساعت یك بعد ازظهر آنوقت گفتند که یك قراری صادر ــ نظر باینکه وقت اداری به سر رسیده است و تحقیقات تکمیل نشده برای تکمیل تحقیقات تا موقع تکمیل تحقیقات به زند ان موقت بروید

س ــ شهربانی

ج ــ شهربانی ــ من به هیچکس نمیدونست این قضیه را جز زنم که من دارم میروم آنجا ساعت هشت رفتم تا ساعت یك بعد ازظهر . در این ضمن چطور شد که همه مطلع شدند . درگه باز شد یك عده روزنامه‌نگار آمدند ــ عکاس و روزنامه‌نگار همه آمدند تو . اینها یکی از آن آدمهای گردن گلفت که آنجا بود پر واضح بود که از طرف ساواك هست برای اینکه یکی از آن قلدرهای گردن کلفت های بزن بهادر . هرکاری کرد که اینها را مانع بشه نتوانست . ریختند تو و شروع کردند به عکس برداری وسئوال کردن ازمن که موضوع چیست . گفتم در یك مملکتی که تمام رجالمان در زندهستند مرا بعنوان نادرستی دارند تعقیب میکنند اینه دیگه . این است مملکتمان و افتخار میکنند که این است . از آقایون بپرسید که چه خبراست . گفتم برای کارهائی که در خوزستان کردم که همه بهش مباهات میکنند مرا حالا کشیدند که از من تحقیقات بکنند که من چطور شد که این کارها را کردم و هرجی اینها خواستند مانع بشوند فلان و اینها آنها سئوالات شان را کرده بودند . روزنامه کیهان و اطلاعات هم شب هم عکسهای این صحنه را هم مطالب مرا چاپ کردند

س ــ پس در آن زمان علیرغم نظر ساواك میشد روزنامه‌ها میتوانستند آنچه بخواهند بنویسند آن زمان اینقد رعشکل نبود مثل اینکه . برای اینکه خب جلویش را نگرفتند دیگه .

ج ــ مرا بردند توی زندان . بعد معلوم میشه که یك عده از اعضای سازمان برنامه و دیگران آمده بودند در تمام این پنج ساعت پشت در گوش میدادند و عکاسهای آنها این عکسشان را گرفته بودند و این عکس‌را من قاب کرده بودم توی دفترم تو

بانك ایرانیان گذاشته بودم. موقعی که مرا می‌بردند زندان ــ موقعی‌که اینها ریختند آنجا توی اطاق تمام اینها را عکس برداشته بودم و این یك گوشه‌ای جزو افتخارات من بود هرجا که میرفتم هرکس می‌بینه که مرا یکوقتی زندان بردند این صحنه زندان بردن و زندانی کردن . و وقتی‌که از زندان هم درآوردند که تعادل وزن چقدر شده بود بعد از هشت ماه . اینها هم همه بود ــ تمام اینها عکس بود

س ــ هشت ماه بدون محاکمه شما زندان بودید؟

ج ــ بدون محاکمه زندان بودم. بعد ده روز که هیچ اجازه ملاقات ندادند . من رسیدم آنجا و این زندانیهای دیگر یك عده‌ای بودند که متهمین شیلات بودند یکی دو تا پیشان مال وزارت دارائی بودند ــ ۱۶ نفر آنجا بودیم اینها خیلی انسانیت کردند تعارف کردند نمیدونم فلان بخورید . من هم بیوست داشتم آنوقت . معده‌ام شدیداً درد گرفته بود برای اینکه معده خالی هیچ هم نخورده بودم و هرچی آوردند نمی‌توانستم بخورم گفتم نمی‌خورم تشکر میکنم . زنم مطلع بیشه از آن روز ببعد دیگه مرتب زنم برای من غذا میفرستاد . غذا میفرستاد از منزل و یك نمیدونم آنجا را دیدید؟ یك زندان موقت

س ــ در خود شهربانی است؟

ج ــ نه در شهربانی نبود . زیاد دور نبود به شهربانی . یك جائی را ساخته بودند برای یك منظور دیگه ساخته بودند . برای چی ساخته نمیدونم اما متصل بود به زندان زنان بطوریکه پنجره چیز ــ صدای زنها را ما می‌شنیدیم . این پنجره آهنین داشت که زندانبان زنان بود آنجا . درست الان نمیتوانم محلش را برایتان تشبیه بکنم اما میخورد کوچه‌اش میخورد یکیش میخورد به سوم اسفند یك راهش هم میخورد به خیابانی که میخورد به شهربانی کل و راه وزارت خارجه . حالا اون خیابان نمیدونم اسمش چیست

س ــ زندانی سیاسی هم آنجا یا فقط آنجا که شما بودید؟

ج — نخیر زند انیان اشخاصی بودند که متهم بودند به اختلاس و دزدی و فلان و اینها و یکی هم برای یك شوفر بود راننده بود یکنفر را زیر گرفته بود کشته بود اونهـــم بود . او منتهاش پیشخدمتی میکرد برای اینها

س— همه توی یـك اطاق بودید ؟

ج — نه ــ بمن یك اطاقی دادند تقریباً دو متر .. نه دومتر نبود شاید دومتر و دومتر و نیم بود که یك تختخواب سفری زنم از منزل آورد ازاین تختخوابهای سفـری چوبی که تا میشه ــ آنجا میخوابیدم . هرشب هم بدون استثناء چند دفعـــه بید ار میشدم از درد اولسرم و دوای خواب میخوردم ــ و دوای خواب میخوردم که بتوانم بخوابم . بهرحال ده روز ــ بعد از ده روز یك نامه‌ای نوشتم به دادستـــان دیوان کیفر که اگر به من اجازه ملاقات با همسران بانك ندهید و یك وقایعی بـــرای بانك رو بدهد نظر باینکه دولت همیشه تشویق کرده است سرمایه گذاری را و من اینکار را کردم ــ من شما را مسئول کلیه خسارات خواهم دانست . روز بعدش فـــورا" اجازه دادند که زنم و بچه‌هایم و برادرم و دو نفر از بانك حق داشتند بیایند .

خب این بمن اجازه داد که اولا" برادرم آمد گفتش که دونفر از وکلا دادوطلب شده‌اند که وکالت تو را مجانی به عهده بگیرند . یکی احمد شریعت‌زاده یکی دکتر محمـد شاهکار . گفتم که این اگر تعارف نیست واقعا" راست میگویند با کمال میل . آنها هم گفتند بهیچوجه یك دینار نمی‌گیریم قبول کردند آمدند . دکتر .. شریعت‌زاده یکی از اشخاص بسیار بسیار نازنین ایران بود . یك آدم سلف‌صید من بود یـــك آدم مازندرانی که هیچوقت در اروپا نرفته بود فرانسه را یادگرفته ــ فرانسه را خوب حرف میزد و بتمام قوانین فرانسه آشنا بود . یك آدم بسیار دقیق بود بسیار دقیـــق برخلاف ایرانیها که تا یك چیزی ازشان سئوال میکنید بیخودی برای خودشان اظهـار عقیده میکنند . این اظهار عقیده نمیکرد مگر اینکه فهمیده باشد و وقتی یك مطلبـی را میگفت میتوانستید صددرصد مطمئن باشید . از زمانی که بانك شاهی بودم این وکیل

بانك شاهی بود باهاش رابـــطه داشتم و به درستی شناخته بودم . این دوطلب شد ــ شاهکار هم دوطلب شد مجانی یکشاهی هم ازمن نگرفتند . وکالت کردنـــد تا آخر . اینها آنوقت آمدند و وارد شدند و اعتراض نمیدونم به رأی همین قرارتوقیف من و چه و فلان و اینها ــ تمام این اعتراضات رد شد و وزیر دادگستری هم ایـــن آقای نورالدین الموتی بود . همان یارو‌ئی که جزو سه نماینده حزب توده آمـــده بود به قوام السلطنه شکایت ازگردن کلفتی من ــ رفتار من نسبت به جوانهـــــای تحصیلکرده .

س ــ در زمان نخست وزیری دکتر امینی

ج ــ این درزمان دکتر امینی ــ و بعد از تقریباً" آهان . من که دیدم حالا تو زندان ماندنی هستم

س ــ قانوناً" میتوانستند شما را نگه دارند زندان ؟

ج ــ قانون دیوان کیفر یك قانون خاصی داره ــ هرچی دلشان بخواد میتوانند بکننـــد من خب لوایح ... لوایح ودیگه تبلیغات و دکتر شاهکار یك جلسه‌ای تشکیـــل داد در منزل خودش و گفت که برای چه چیزهائی ابتهاج را زندانی کرده‌اند . روز بعد الموتی برای دکتر شاهکار پیغام داد که این عملی که کرده جواز وکالت او را لغـــو خواهم کرد و این بیچاره دست و پا کرد اینطرف و آنطرف یك دوندگی کرد یك عـــده زیادی را دید که این کار را نکنند که چرا یك عده‌ای را دعوت کرده و خواسته تایـــك اند ازه‌ای علت بازداشت مرا بگویند . من در زندان رادیو را گوش میدادم دیدم کـه یك سخنرانی ای کرده آقای وزیر دادگستری که جزو جنایات من ــ ساختن ســـــد سفید رود . ساختن سد دز هنوز درساخته نشده بود . ساختن سد سفیـــد رود و یك کارهای دیگری را که از همین قبیل . اینها را جزو جنایات من محسوب کـــرده من هم یك نامه‌ای بهش نوشتم که اولاً" شما وزیر دادگستری حق ندارید تا زمانیکـــه یك کسی به محکمه نیامده اظهارعقیده بکنه . برای اینکه این اظهارعقیده شمـــا این مطالبی که شما گفتید تأثیر خواهد داشت در پرونده من که الان من ظاهراً" باید

تحت رسیدگی هستم. وانگهی تمام این کارهائی که کردم نه فقط مایه افتخار من هست همه باین مباهات میکنند شما چی میگوئید؟ این را دادم که چاپ بکنند توسط وکلایم. رفتند به روزنامه دیدند دستور دادند که چاپ نکنند برای بعضی از روزنامه چیده بودند حتی ــ دستور داده بودند که جمع آوری بکنند چاپ نکردند. این حکومت آزاد هم بود ــ حکومت آقای دکتر امینی بود که دوست منهم بود. حالا این را هم متوقف شدند (؟) موقعی که .. پس از هدتی که در زندان همین موقت ــ شهریانی موقت دیدم که حالا که مانده نی هستم عمل فتق احتیاج داشتم. یك طرف را چند سال پیش در واشنگتن انجام داده بودم که اتفاقاً در یك مأموریتی که رفته بودم و بانك که جهانی صحبت بکنم رفتم برای چك آپ و معاینه آلسرم ــ دکتر بمن گفتش که شما فتق دارید. هرنیا دارید. گفتم هرنیا چیه؟ توضیح داد. گفتم چه جوری هرنیا را گرفتم. گفت یا پرش کردید یا وزنه زیادی را بلند کردید. گفتم هیچکدام این کارها را نکردم. بعدها سال ها بعد متوجه شدم سواری که میکردم ــ یورتمه بیلی کاپ سوار میشدم و این از آن بوده و گفتند باید فوراً عمل بکنید و آنجاهم برای مأموریت آمده بودم معذالك عمل کردم و رفتم ده روز هم مریضخانه بودم و چند سال بعد اینن آثار در طرف قسمت دیگرش پیدا شد که دکتر صدر جراح معروف است میشناسید؟

س ــ بله بله

ج ــ این قرارشد این مرا عمل بکنه اما گفتش که صبرمیکنیم که تا هوا بهتر بشه عمل بکنیم. که یعنی توی هوای سرد عمل نمی کنند. زمستان عمل نمیکنند. من دیدم حالا که مانده نی هستم ــ پیغام دادم که بیائید عمل بکنید. حالا تقاضا کردم که بمن اجازه بدهید که عمل بکنند. وکلای من رفتند پیش دکتر امینی و باهاش صحبت کرده بودند او هم گفتش که مانعی نداره و ترتیبش را میدهیم. وقتیکه خواستند اینکار بشه گفتم من

میل دارم که بروم به مریضخانه بانک ملی آنجا مرا عمل بکنند . گفتند آنجا نمیشه باید یا مریضخانه شهربانی باشه یا بیمارستان ارتش . زنم رفت هردوتا را دیده رئیس بیمارستان ارتش گفت به شوهرتان بگوئید مبادا اینجا بیاید برای اینکه ما اصلاً وسائل ندا ریم . وسائلی که برای عمل جراحی هست درست نیست تمیز تختخوابهای ماهم ــ بیمارستان ما اصلاً آمادگی ندا ره ــ این مال مال سربازها است. مال شهربانی را رفت دید . دید آنجا هم هیچ اصلاً جا ندا رند . بالاخره گفتند ما یك اطاق را آماده میکنیم برای اینکار . یك اطاق دفتر بود . او را تبدیل کردند به یك جائی که من بروم آنجا . در زند ان آنجا باشم. بعد از تقریباً سه چهار ماه که در زند ان چیز بودم منتظم کردند به آن بیمارستان شهربانی در آنجا پیغام دادم به دکتر صدر حالا اینجا من هستم و اینجا مریضخانه است . نیامد . مدتی گذشت باز پیغام دادم گفت نمی‌آیم . برای اینکه اینجا بهیچوجه من‌الوجوه قابل اطمینان نیست برای اینکه وسائل ندا رند . پرستار ندا رند . من یکشب حالم خیلی بد شد خیال میکردم که برنشیت دارم . گفتم که یك پرستار بفرستند یك مرد یکه کردن کفتی بعنوان پرستار آمد و معاینه کرد گفت شما برنشیت نیست شما ذات الریه دارید ــ نه‌ونیا . گفتم حالا هرچی‌هست چندتا بادکش بدهید پشت من برای اینکه من احساس‌میکنم که بهتر خواهد شد . چندجای پشت من را سوزاند اصلاً بلد نبود بادکش بده این اصلاً پرستار نبود و اصلاً صرفنظر کردم از عمل جراحی و وقتیکه از زند ان آزاد شدم رفتم در بیمارستان بانك ملی این عمل را انجام دادم.

س ــ چطوری آزاد شدید ؟

ج ــ چه جور شد آزاد شدم ــ شاه رفت به آمریکا بعد من کندی موقعی‌که من در زند ان بودم من با این مکاتباتی کرده بودم با دوستانم با هرکس که عظم میرسید که میتوانست کمکی بکنه مکاتبه کردم

س ــ میگذاشتند این نامه ها از زند ان بره بیرون

ج ــ نخیر ــ میگم این یاروهائی که ــ منشی من که از بانك میآمد به او اجازه داده بودند

بیاد به او د یکه میکرد م میرفت ماشین میکرد ند و اضاء میکرد م . آنوقت با پست نمی د ادم بوسائل مختلف میفرستاد م. میگفتم مثلاً" بد هید به فلانی فلانی یکنفر د وستش آشنائش میآمد اروپا از آنجا پست میکرد . جوابها میآمد . جوابها میآمد بعضی‌هاتش‌با بعنوان بانك میآمد اینهم باز همین منشی من ور مید اشت میآورد بمن مید اد . جواب هنری لوس را خود رائین آورد که د ر فرودگاه بهش د اده بود

س— پرویز رائین نماینده تایم

ج — نماینده تایم ــ خیلی خیلی مؤثر بود فوق‌العاده بمن اثر کرد خیلی . نوشته ر که ایکاش ما اشخاصی مثل‌شما د ر آمریکا د اشتیم. من امید وارم که شما اجازه بمن مید هید که من خود م را د وست‌شما بد انم. یك کرد ن گلفتی مثل هنری لوس آنوقت نوشته بود که از د ست من چه بر میآید ــ میفرسم که این نامه اگر بد ست شما برسه مباد ا وضع شما را بد تر بکنه . ولی اگر کاری از د ست من بر میآید بمن بگوئید .

س— راجع به هنری لوس‌میفرمود ید

ج — بله و حالا میتوانم یکم این بحث‌را اد امه بد هم . این را همین جا میگم بعد اد امه مید هم مذاکرات د یگر موضوع را . چنــد سال بعد هنری لوس بنظرم هنری لــوس مرده بود من د ر نیویورك بود م یکی از اد یتورهای تایم مــرا د عوت کرد به ناهــار اسمش هم الان یاد م نیست . رفتم یك عده‌ای هم آنجا بود ند . سر ناهار من ازشان پرسید م که شما این چیزهائی که راجع‌بمن نوشتید یقیناً" راجع‌به . . بد ستور هنری ــ لوس‌بود . گفتند نه اصلاً" هنری لوس‌اطلاع ند اشت . گفتم من خیال میکرد م کــه او چون سابقه آشنائی با من د اره این مسائل را بشما گفته . گفتند نه خبر ند اشت . گفتم پس‌چه چیز شما را واد ار کرد که این را بنویسید . گفتش‌که برای اینکه تنهــا استوری جالب د ر ایران این بود که وظیفه ما بود بنویسیم بنابراین هیچ ارتباطــی ند اشت با هنری لوس. حالا برمیگرد م به موضوع استخلاص من . شاه رفت به ایــن

مسافرت در آمریکا و هرجائی که رفت یک عده‌ای بمن اطلاع دادند که ازش این سئوال را کردند که چرا فلانی در زندان است . هیچ جوابی نتوانست بدهد . یک خانمی با من آشنا بود این میسیس کری بود که اخیراً مرد . این در یک جائی ـ خودش به من گفت . گفت مرا معرفی کردند من به شاه گفتم که من چند سفر به ایران آمده‌ام گفتش که باز هم بیائید شما را دعوت میکنم . گفت جواب دادم که تا زمانی که ابوالحسن ابتهاج در زندان است من پایم را به ایران نخواهم گذاشت . نیویورک تایمز ناهار دعوتش کردند و میدانم که راجع به من صحبت کردند . در تایم ماگازین مهمان بود ـ گفتند بهش . یک مصاحبه مطبوعاتی دادند و واشنگتن که یکنفر برای من کاستش را فرستاد . یک سئوال یا ۲۳ سئوال کردند ـ سئوال سومی راجع به من بود ـ کی سئوال کرد نمیدانم . گفته بودکه Why is Dr.Ebtehaj in prison? این کی هست که خیال میکرده من دکترم سر این سئوال اقتضاح در آورد . بقیه را نسبتاً خوب جواب داد این یکی را یک جواب بسیار ابلهانه‌ای داد . گفتش که هیچکس نگفته که متهم نکرده ابتهاج را به نادرستی . میگویند که در زمان او یک کارهائی از لحاظ قوانین ـ عدم رعایت قوانین و نظامنامه ها یک تخلفاتی شده و آنرا مضغول رسیدگی هستند و اطمینان میدهم که اگر معلوم شد که تقصیری ندارد آزاد خواهد شد . خب یقین دارم که علیرغم خودش احساس کرد ـ ممکن است استیت دیپارتمنت هم این کار را کرده باشه ـ زیرا یک عده ای به من گفتند که ما یک نامه‌هائی نوشتیم به استیت دیپارتمنت ـ چندین نفر گفتند یکنفرشان برای اولین بار آشنا شدم باهاش مدیر مجله ـ مجله خیلی مشهوری هم الان اسمش را بخاطر نمی‌آورم ـ اسمش را بخاطر خواهم آورد ـ گفتم که شما مرا نمی‌شناختید . گفت من سالهاست شما را از دور می‌شناسم من امضاء کردم این را . در کالیفرنیا خودشان بمن نگفتند اما شنیدم یک عده‌ای ـ آمریکائیها رسمشان نیست که به آدم بگویند مثل اینکه منت گذاشتند . این را وظیفه خودشان میدانستند . اینکار را کردند . بعد از همه جالبتر یک کسی که در سازمان ملل

کارمیکرد یك شخصی باسم بلوك كه الان بانكی است در نیویورك مدیر بانك وربرك در پارك اوینیو دفترش است . این استاد یل بوده گمان كنم كه میگفت یك عده از ایرانیها هم زیر دستش درس میخواندند شاگردش بودند . این گفتش كه وقتی كه در سازمان ملل بودم موضوع شما را از استیونسن كه آنوقت نماینده آمریكا بود و هامرشولد تعقیب كردند ـ دنبال كردند به استیت دیپارتمنت نوشتند من گفتم ممكن هست كه این سوابقش را شما برای من بدست بیاورید . گفت سعی میكنم . یك فرانسوی هم بود كه این زیر دست آن فرانسوی كار میكرد . آن فرانسوی مدیر قسمت ایران بود و یكوقتی هم باهم ملاقات كرده بودیم . یكوقتی كه پیشنهاد كرده بودند كه من بروم به لاثوس و باهاش ملاقات كرده بودم . اینها یك چیزهائی را اعتراضهائی نوشته بودند كه اینكه اگر مبارزه با فساد میخواهید بكنید این كه آدمی نیست كه مرتكب فساد شده باشد . این را كه همه دنیا میشناسند . درنتیجه تمام این فشارهائی كه آمد و من خیال میكنم استیت دیپارتمنت مجبور شد كه یك چیزهائی بگوید در صورتیكه اطمینان دارم كه در موقعی كه مرا میخواستند توقیف بكنند شاید هم اطلاع داشتند و چیزی هم نگفته باشند بطوریكه در طرف انگلیسها شنیدم كه آن میس پیان اسمیت كه سالها بود در ایران بود ـ چهل سال بود كه در ایران بود و از چهل سال پیش قوام الملك شیرازی آورده بود بعنوان گاورنس دخترش و این زن خیلی مسنی بود ـ خیلی مسن . گمان كنم آنوقت دیگه هشتاد سالش بود و بیمار بود . بستری بود و از منزلش بیرون نمی‌آمد یكروزی بمن تلفن كرد كه من خواهش میكنم كه شما سر راهتان میروید به بانك یك سری به من بزنید . رفتم پیشش وگفت كه شما را توقیف خواهند كرد . گفتم شما چطور میدانید گفت سفیر انگلیس بمن گفت اما خواهش میكنم این را به كسی نگوئید تاوقتی هم كه زنده بود و ان بساط بهم نخورده بود من این را هم به هیچكس نگفته بودم . وقتیكه سفیر انگلیس میدانست كه مرا توقیف خواهند كرد این پرواضح است كه شاه باهاش صحبت كرده و چون به اخلاق و روحیات شاه هم آشنا هستم خیال میكنم این صحیح

هم باشد . یعنی آنقدر جربزه نداشت که این کار را بکند و عواقبش را هم قبول بکند خیال میکرد که اگر مرا بگیرد آنها همانکه عکس‌العمل نشان بدهند ــ شاید هم گفته بودند و آنها هم جواب داده بودند که بما مربوط نیست . در این قسمت هم حالا شاید این یك جای دیگه شاید مناسب باشه بگم اما الان این را بگویم قبل از اینکه فراموش بشود . من در یك سفری که از آمریکا به ایران برمیگشتم ــ آن موقعی بود که سر کار نبودم . در لندن توقف کردم و یکدفعه باین فکر افتادم که بروم به ملاقات سر راجر استیونس . راجر استیونس سفیر انگلیس بود در تهران و من باهاش آشنا بودم . آدم خوبی هم میدانستش . معاون وزارت خارجه شده بود . رفتم به ملاقاتش . بهش گفتم که شما و آمریکائیها مرتکب یك گناهی دارید میشوید برای اینکه شما از این رژیم دارید حمایت میکنید . این رژیم میدانید فاسد است ــ میدونید که مردم ناراضی هستند . این حمایت شماست که این را نگه داشته ــ نتیجه‌اش هم اینه که تمام مردم نسبت به شما و آمریکائیها بدبین هستند . اگر شما به تنهائی بخواهید اقدام بکنید اثری ندارد ــ آمریکائیها هم بخواهند تنها اقدام بکنند بی‌فایده است. [illegible] که شما یکی از بالاترین مقامات خودتان را ــ آمریکائیها هم همچنین آقای [illegible] دوتائیشان . یکی از طرف دولت انگلیس ــ آنهم از طرف رئیس‌جمهور آمریکا بروند پیغامی ببرند به شاه که این کارهائی که کردید تا امروز دیگه بسه بایدرویه‌تان را تغییر بدهید . فساد باید از بین برود ــ زورگوئی باید از بین برود اگر این کار را کردید میتوانید وضع ایران را نجات بدهید . گفتم میدونم میترسید . ازاینمی ترسید که بهتان بگم‌اچرا مداخله میکنید در امورایران . اگر بخواهید مداخله بکنید من میروم . بمحض اینکه این حرف را زد بگوئید بروید تشریف ببرید . برای اینکه این کسی نیستش که بره تهدید میکنه اما نمیره . شما اگر بایستید و این را ازش بخواهید خواهد کرد ــ هیچکس دیگر هم اینکار را نمیتواند بکند . این رانمیتواند عوضی بکند جز شما واگر نکنید شما مقصرید . گفتش که A known evil is better than an unknown evil. من این را اینطور پیش خودم تفسیر کردم که این آدم بدبخت و بیچاره

خیال کرد که من این حرفها را دارم میزنم که برای خودم یك فکری کردم که ما خب این آدم را میشناسیم با تمام بد بهاش اما خب بالاخره شما را نمیشناسیم مثلاً" از کجا که شما بدتر از این در نیائید ــ از کجا اینکه شما مثل این نباشید که هرچی که ما میگوئیم اجرا بکنه ــ ضامن‌مان ــ یقیناً" چیز دیگری نیست . این یکی از مواردی بود که من تذکر داده بودم . موارد بسیار دیگری هم هستش که حالا در موقعش خواهم گفت . حالا برمیگردیم سر صحبت رفتن من ــ آزادی من از زندان .

شاه که برگشت

س ــ از سفرش بدیدن کندی

ج ــ ازدیدنش ــ سفر کندی ــ برای من یك اشخاصی میفرستادند میآمدند که ما میخواهیم که ضامن شما بشویم که شما آزاد بشوید . هرکس میآمد میگفتم غیرممکن است من ضامن لازم ندارم . یکروز جغرودی و مهندس مجید اعلم آمدند . آمدند گفتند که ما الان داریم میریم به دادگستری که ضمانت شما را بکنیم . گفتم که کی از شما همچین تقاضائی کرد . گفتند هیچکس ما خودمان . گفتم اگر رفتید یك همچین کاری کردید من قبول ندارم من ضامن لازم ندارم . من فقط به این شرط از زندان بیرون خواهم رفت که خودم ضمانت بکنم . هرچیزی بخواهند من خودم امضاء میکنم . یکشب آمدند این آقای نصیری . آمد و

س ــ بازپرس

ج ــ بازپرس ــ در بیمارستان . یك چیز جلو من گذاشت گفتش که قرار آزادی شما صادر شده . دیدم چند سطر است که فلانی با اعضای التزام شخصی مبنی بر اینکه از حوزه قضائی تهران نمیتونه خارج بشه بدون اجازه و اگر بدون اجازه خارج شد مبلغ سیزده میلیارد و خرده‌ای بود این چیزی رائکه مرا ــ مبلغی که همیشه برعلیه من ادعا میکردند دیدم که این یازده میلیارد و خرده‌ای است . گفتم که این مبلغش که در دست نیستش که . دست پاچه شد . گفتش که چیه که اه چیه ؟ گفتم این باید سیزده میلیارد باشد . گفت نه چه اهمیتی داره برای شما . گفتم خیلی برای من اهمیت داره . این تفاوتش بابت چیه ؟ در این ضمن دکتر . . . شریعت زاده وارد شد وکیل من و صفاری شوهر

همشیره من آمده بودند دیدن من. اینها گفتند که آقا چه اصراری میکنید این آقا آمده داره میگه که شما این را امضاء بکنید و بروید. شما هم که همیشه میگفتید من خودم باید امضاء بکنم ــ من امضاء کس دیگر را قبول ندارم ــ ضمانت کس دیگر را قبول ندارم. گفتم آخه باید بفهمم که این تفاوت چیه. وقتیکه دیدم اصرارمیکنم گفتش که این را ضمانت گرفتیم. گفتم چه جوری شد ضمانت گرفتید؟ برای چی ــ کسی که بازده میلیارد اعتبار داره سیزده میلیارد نداره. آخه این چیه؟ این بد بخت بیچاره اینقدر بد بخت بود که نمیتونست ــ یا شاید میدونست ــ اما گمان نمیکنم میدونست بهش چیزی گفته بودند چه منظوری داشتند نمیدانم. منظورش هم شاید همینطوریکه زنم گفت این بود که اینها بگویند که در مقابل فقط اضای این نبود بالاخره ما مجبورش کردیم که یک ضامن بده تا آزادش کنیم. گفتم من نمیرم. شریعت زاده و صفاری اصرار که آخه آقا نمیرم یعنی چه شما بروید ایشان میگوینــد ما این را اصلاح میکنیم. گفتم نمیروم. فردا ش جمعه بود و روز بعدش تعطیل بود یک عیدی بود. گفتند ما سه روز بعد این کار را انجام خواهیم داد. گفتم خــب من اینجا می‌مانم تا پسین فردا که این کار بشه. شریعت زاده گفتش که فلان ساعت من میآیم پیش شما ــ شما این را تبدیل میکنید این قرار را تبدیل میکنید به همــان ضمانت شخص فلانی که آنرا از آن شخص نمیگیرید. باین شرط رفت. در این ضمن نگهبانی که پشت اطاق من گذاشته بودند آمد بمن گفتش که اجازه میدهید من بروم. گفتم میل خودتان است. نه اجازه میدهید من امشب بمانم. گفتم هگه مانعی داره. گفت که از کمیسری‌ها بمن تلفن کردند که الان بروم ــ الان این موقع شب من کجا بروم. من میگویم امشب میمانم فردا صبح بسرم. گفتم خیلی.. مسئله بمن مربوط نیست امــا خیلی خب بگوئید به کی باید تلفن بکنم. گفت به رئیس کلانتری فلان ــ شماره‌اش راهم داد. گرفتم رئیس کلانتری را. گفتم که این آدم بد بخت میگه بهش گفتند که همین الان باید بره. الان میگه شب است این ترجیح میده که امشب را بمانه فردا بره این که

مانعی ند اره . گفت نمیشه آقا . گفتم چرا؟ گفت قانونی نیست . گفتم تا حالا توقیف
من ــ بازد اشت من قانونی بوده . یك خرده گیرکرد گفت بله د یگه حالا الان د یگــــ
حق ند اره . این را تایم ورد اشته بود به این یك شکلی د رآورده بود که مثل اینکــــه
من این آدم را بزور نگه داشتم د اشتم. خواسته بره و این را نمید انم چه جوری د رآورده بود
که آن حکایاتی راکه راجع به استخلاص من همه را قشنگ نوشته بود اینهم این جور نوشته
بود که فلانی حتی نگذ اشته بود نگهبانش هم بره . گفته بود بزور گفته بود باید باشــــه
تا اینکه من موقع خودش که رسید بروم . پس فرد اش ــ پسین فرد اش زنم آمــــد و
اتومبیلی آورد ند و آنجا هم عکاسها هم حاضر شده بود ند ــ عکاسها هم مطلع شده بود ند
و مخبرین و عکس برد اشتن و من رفتم منزل . رفتم منزل از طرف راد یو تلویزیون فرانسه
د یدم یك عده‌ای آنجا هستند . یك صاحبه‌ای هم اینجا شد . آنجا یك صاحبه‌ای کرد ند
سئوال کرد ند که چه طور شد که شما مستخلص شد ید و به چه مبلغی و به چه شرایطـــی
این ها وقتی گفتم وقتی صحبت از سیزده میلیارد میشد ــ و چقد ر میشه چند فرانـــك
میشه ــ چند د لار میشه هیچکس باور نمیکرد . نزد یك صد و هشتاد میلیون د لار میشــد
من یکوقتی ازش سوال کرد م از این تصویری که این چه جوری حساب . برای من فرق نمیکرد
صد و هشتاد میلیون باشه ــ یا یك میلیارد و هشتصد میلیون باشه من اعضاء میکرد م امـا
من گفتم شما چه جوری اینها را حساب میکنید . گفت که تمام مخارجی که د ر زمان شمـــا
د ر خوزستان شده ضرب میکنیم ــ بعضیهایش را ضرب میکنیم به سه ــ بعضی موارد ضرب
میکنیم به پنج . گفتم آخه چطور شده که . نمید ونست خودش هم نمید انست که چـــرا
د ر بعضی موارد سه برابره د ر بعضی موارد پنج برابره . این خبر د ر د نیا منتشـــر
شد . جنین بلاك از خسروپور که د ر بانك جهانی بود بعنوان قائم مقام ــ نه قائم مقـــام
عضو هیئت مد یره ازش پرسیده بود که این ۱۸۰ میلیون راست است؟ گفته بود یقیناً یك
صفرش زیاد ی است . بمن هم نوشت که امروز بلاك از من پرسید من بهش اینطور جـــواب
د ادم . بهش نوشتم تخیر اشتباه کرد ید همان ۱۸۰ میلیون است . برای اینکه د ر

دنیا سابقه نداشت که کسی را بیل بگوید «خودشان آنوقت آنها خیال میکردند واقعاً» این هم بیل است . آنهه این که نمیدانستند که فقط یك ورقه‌ای است که من امضاء میکنم و وقتیکه هم آن ورقه را امضاء میکردم گفتم من خوشوقتم که وزارت دادگستری بالاخره مرا باین مبلغ معتبر شناخته که من اینقدر ارزش دارم . یك روزنامه نوشته بود که علت توقیف فلانی این است که بودجه سه سال دولت ایران ــ کسر بود جهاش تأمین شد آنوقت حساب کرده بود که این معادل سه سال کسر بودجه دولت ایران میشد یعنی به شوخی تلقی کردند که واقعاً هم یکی‌هم نوشته بود که اگر این مسئله جدی و دراماتیك نبود کمیك بود این مسئله‌ای که این کاره . گمان کنم این روزنامه تایم نوشته بود این را که این باین ترتیب خانه پیدا کرد . من خلاص شدم و رفتم و خیال کردم دیگه قضیه تمام است . هفته‌ها گذشت بمن یك نامه‌ای ازبانك جهانی رسید آنوقتی که بلاك رفته بود . کسی که جای بلاك آمده بود به‌ریاست بانك جهانی الان اسمش جیسورج بله یك .. اسمش یادم میآید . این یك نامه‌ای از این رسید که ما میل داریم که شما از طرف بانك جهانی بروید به الجزایر برای راهنمائیشان ــ کمك است به دولت الجزایر در تهیه برنامه عمرانی . من این نامه را رونوشتش را فرستادم برای قدس نخعی که وزیر دربار بود . بهش گفتم که این را به شاه نشان بدهید برای اینکه تا زمانی که من این مسئله برای من روشن نشده تکلیف من ــ من نمیروم . زیرا اگر من بروم به الجزایر بن‌بلاّ مخالفینی دارد اولاً خواهند گفتش که توی تمام دنیا مملکت قحط بود که شما رفتید از ایران یکفر را آوردید برای این کار به بانك جهانی و از تمام لمت ایران هم یکنفر آوردید که یك پرونده ۱۸۰ میلیون دلاری دارد در آنجا . این اصلاً دیگه آبرو برای نه بانك جهانی نه ایران نه من میمونه ــ نه دستگاه شما ــ نه دستگاه شما . من چی بگم؟ بنابراین نمیروم تا تکلیف من در این ــ یا محاکمه بکنید تبرئه بکنید یا تبرئه بکنید یا محکومم بکنید . قدس نخعی تلفن کرد که برو م بعرض رساندم ــ اعلیحضرت فرمودند

که مگر این کار هنوز تمام نشده ؟ گفتـه بودند . گفت بگویید که بغوریت رسیدگی بکنیـد و هرتصمیمی هم که لازم است بگیرید . دست باچه شدند و شروع کردند به راه حـل پیدا کردن . آنوقت اطلاع پیدا کردم که برای صدور قرار منع تعقیب این بدبخـت نصیری توانائی اینکه این قرار را خودش بنویسه نداره . وزیر دادگستری که همیـن آقای باهری که میخواهید بروید باهاش ملاقات بکنیـد درکابینه علم بود . این یکنفـر رامأمور کرده که بره این قرار را صادر بکنه . این قرار در بنظرم سی صفحه صـادر شد . سی صفحه مفصله بود که کارهائیکه ـ اتهاماتی که وارد کردند چی بود ـ رسیدگی ـ هائی که کردند چه شد ـ نتیجتاً" فلانی و اعضای شورای عالی ـ اعضای شورای عالـی سازمان برنامه را هم رفته بودند ازشان یك تحقیقاتی کرده بودند و همشان هم بدبختیها ترسیده بودند که آنها راهم توقیف خواهند کرد . اعضای شورای عالی و مدیـران سازمان برنامه همه شان خدماتی به ایران کردند که مورد تقدیر است و فلان و اینهـا و هیچکدام اشان قابل تعقیب نیستند . بازمن خیال کردم تمام شده . من رفتم الجزایر . . .

روایت کننده ــ آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریخ ــ یکم دسامبر ۱۹۸۱

محل مصاحبه ــ شبرکان ــ فرانسه

مصاحبه کننده ــ حبیب لاجوردی

نوارشماره ــ ۱٤

س ــ بعد پیدا میکنید اسمش را

ج ــ وزیر چی چیز است

س ــ هامفری ؟

ج ــ نه نه ــ وزیر . . . این همین تا چندی پیش رئیس بانك بود

س ــ مك نامارا ؟

ج ــ مك نامارا ــ ببین او و مك نامارا ــ جرج وود ــ جرج وود را من اصلاً نمی شناختم رفتم برای اولین بار با هاش آشنا شدم در واشنگتن سر راهم که بروم الجزایر. رفتم پیشش گفتم که خب من آماده هستم چی میخواهید بکنید . گفتند که ما میخواهیم ببینیم که اینها وضعش طوری است که ما بهشان یك وامهائی بدهیم برای کارهای عمرانی یا نه .

رفتم یك هفت هشت ده روزی بودم . سرکار من با وزیر . . . با وزیر کسی بود که وزیر دارائی ــ وزیر اقتصاد و وزیر برنامه ریزی همه اینها ــ همه این سه شغل را داشت .

س— در زمان بن بلا

ج — بن بلا — بوعلی بوعلی بن و از دوستان زمان طفولیت بود با بن بلا که ناهار منزل برمزه بودم بن بلا آمد توتائیه میکردم به فرانسه با محمد یگر . با محمد یگرفرانسه حرف میزدند . میگفتند از ۱۲ سالگی با محمد یگر اینجور دوست بودند و این دوست راست بن بلا بود در واقع . بن بلا هم خیلی خوشم آمد ازش . رفتارش خیلی معقول خیلی مودب خیلی بنظرم با فهم آمد . ضمناً هم یك چیز جالبی هم گفت که اینهم آن رکورد بمانه . گفت که بچه‌های مایك موقعی آمدند بمن گفتند — موقعی که شاه به مسافرت میآمد — که اجازه میدهید ما این را کلکش را بکنیم — تصفیه‌اش کنیم؟ گفتم نه من اجازه نمیدهم . درست است که ما مخالفیم باهاش اما من موافق نیستم با این کارها . بعد از اینکه من این هفت هشت ده روزی که آنجا ماندم دیدم که اینها بدبخت‌ها خودشان هم نمیدانند چه میکنند . تازه فرانسویها رفته بودند . دستگاههای تلفنشان را — پستشان را اینها درست کار نمیکرد برای اینکه هیچکس را نداشتند از خودشان بکذارند . در یك همچین وضعی اینها میخواستند جلب سرمایه خارجی بکنند . بهشان گفتم . گفتم شما میخواهید جلب سرمایه خارجی بکنید درست موقعی که اموال فرانسویها را توقیف کردید . هرچه که دارید و ندارید مال فرانسویهاست مال اینها را ضبط کردند . توقیف کردند بدون پرداخت غرامت . بطوریکه برای اداره کردن کارخانه‌هایك کمیته‌هائی درست کردند . کمیته‌های مدیریت از خود کارگرها و برای زراعت هم همینجور . تمام مزارع بزرك فرانسویها را که خیلی‌هایشان بعضی‌هایشان بزرك بود . مثلاً" انلور بعمل میآوردند برای درست کردن شراب فرستادن به فرانسه . تمام اینها را گرفته بودند آنوقت سپرده بودند به یك عده زارع که اینها اداره بکنند و یك تصویبنامه هم گذرانده بودند که این تقسیم میشه به سه قسمت . هم در صنایع هم در کشاورزی . یك سومش متعلق به مدیرانی که اداره میکنند . یك سومش بابت مالیات و یك سومش بابت بنظرم افزایش سرمایه یك همچین چیزی . وقتی که خواستند

اجرا بکنند دیدند که این یك سوم ها چیزی نمیشود توش کیر کردند. گفتم آخه شما یك همچین کارهائی کردید آنوقت چطوری میخواهید که خارجیها بیایند سرمایه ـ گزاری بکنند. گفتم به عقیده من این جور نمیاید. شما اگر واقعاً احساس میکنید که احتیاج دارید به سرمایه خارجی باید یك محیطی فراهم بکنید که افراد با سرمایه خودشان بیایند اینجا سرمایه گذاری بکنند. به بانك هم گفتم به عقیده من الان به هیچ وجه صلاح نیست و بانك هم صرفنظر کرد از فاینانس کردن. آنوقت در آمد نقشان به هیچ وجه بدین پایه نرسیده بود. یك نقشی داشتند خیلی جزئی. بعد که برگشتم به ایران به خیال اینکه دیگه تمام شده دیگه پرونده های من تمام تصفیه شده است. سالها گذشت یکروزی از وزارت دادگستری یکنفر بمن تلفن کرد که آقا خیلی خوشوقتم که بهتان بگویم که ـ تبریك بهتان عرض بکنم که پرونده های شما بسته شد. گفتم خیر اشتباه میکنید پرونده های من هنوز است بسته شد. من موقعی که میرفتم به الجزایر. گفت خیر اینطور نیست هیچ همچین چیزی نیست. آن یك قسمت بود. گفتم مگر چیزهای دیگر بود. گفت بله پرونده های متعددی بود. گفتم پس چطور شد من اطلاع نداشتم. گفت حالا ما صورتش را اینها را برای شما میفرستیم. تمام اینها را قرار است مثلاً تعقیب صادر شد. معلوم شد آن مقدمه بود تازه برای من خوزستان. پرونده خوزستان چیز جالبی است ـ جالبترینش را فراموش کردم. گفتم که شما ـ همان روز اول گفتند شما خودسرانه یك کارهائی کردید که برخلاف مقررات ایران بود. گفتم هیچ همچین چیزی نیست. من تمام کارهائی را که کردم بدون استثناء با تصویب تمام ارکانهای سازمان برنامه ـ بارعایت قانون سازمان برنامه وبا اطلاع دولت. گفتند کجا هست همچین چیزی. گفتم تمام اینها توی ـ اسنادش توی سازمان برنامه هست. گفتند خیلی خب حالا موکول است به رسیدگی بعد. بعد احضار کردند جهانشاهی را ـ یك محمد جهانشاهی بود

خدا بیامرزدش ببینید این آدمی است که شهامت نشان داد . این وکیل مشاور حقوقی سازمان برنامه بود . خواستنش و که ما بدونید که ابتهاج تحت تعقیب است و ابتهاج مرتکب یك خواستند دعوتش بکنند و اورا هم جلب بکنند ــ ابتهاج مرتکب یك اعمال خلاف قانونی شده که تحت تعقیب است و ادعا میکنه که اینها تمام با رعایت قوانین بوده و تمام اینها مطالعه شده است و هد ارکش هم تمام در سازمان برنامه هست . گفتند آنها که البته بد انید آقای جهانشاهی شما اگر یك مطالبی بگو یید که ممکن است نسبت بـــه خودتان هم عواقبی داشته باشد . حالا چه میگوئید ؟ گفتش که تمام اینها در پرونده های سازمان برنامه هست . گفتند این پرونده ها کجاست ؟ گفت پرونده هائی است که شمـــا چند ی پیش آمد ید تمام را توقیف کرد ید در دیوان کیفر هست . گفتند خب بیائیـــد پیـــد اکنید رفت پید ا کرد بهشان نشان داد . حالا چطور شد که متوجه نشده بودند . روز اولی که من به سازمان برنامه آمده بودم گفتم به شورای عالی ــ به هیئت نظارت و بـــه هیئت نظارت این دوتا که شما هفت نفر را ــ هفت نفر هم من یکی پانزده نفر ما همـــه ایرانی هستیم همه برای یك منظور داریم کار میکنیم . شورا بجای خودش ــ هیئت نظـــارت بجای خودش اما بنشینیم در یك اطاق با هم تمام یك مسائلی را بحث بکنیم ــ هرکس نظری داره میگه ــ شورا باید تصمیم بگیره تصمیش را بگیره ــ هیئت نظارت باید نظر بده ــ نظر بده ــ منهم که هد یر عاطم من دفاع میکنم از این چیزهائی را که گفته شده . این اون بنظرشان خیلی بعید میآمد . میگفتند آخه چطور میشه آقا همچین چیزی نمیشه این . ما هرکد امان یك وظائف خاصی داریم . گفتیم وظائف خاستان سر جایش ــ اما مشورت کردن که مانعی نداره . قبول کردند . برای این یك دفتر صورت مذاکرات مخصوصی به اسم مجمـــع عمومی مثل اینکه اسمش را گذاشتند یا مجمع مشترك . اینها رفته بودند صورت جلســـات شورای عالی را دیده بودند . صورت جلسات هیئت وزارت را دیده بودند دیگه نپرسیده بودند چیز دیگر هم هست یا نه ــ کسی هم بهشان نگفته بود و با اطمینان خاطر مـــرا توقیف کردند که این آدم اینطور کردن گلفت است و بی اعتناست به احدی ــ کسی راد اخل

آدم نمی‌داند که بیاید با کسی شور بکند ــ خودسرانه این کار را کرده. اینها را که نشان داده بود گفتند شما آقای جهانشاهی بعنوان مشاور حقوقی اطلاع داشتید؟ گفت بله از روز اول تا روز آخر فلانی به ما دستور داد که ما این قرارداد را که باهاشون بایــد تنظیم بکنیم آنها وکیلشان از نیویورک پاشد آمد ما هم مشاورین حقوقی تمامعان از الــف تایایش را نشستیم همه را با هم یکا یک رسیدگی کردیم و اعضاء یعان هم روی تمام اینهــا هست. ببینید اینها برایشان چقدر این باعث بدبختی میشه این. صداش هم درنیاورند این را که بگویند. من هم همینجور درزنان هستم و از همه جریان بی اطلاع. مــن دیدم که حالا در جلسات دیگه ــ بعد دیگه مرا دیگه در جلسه روز نمی‌آوردند شــب می‌آوردند. چرا؟ برای اینکه در آن جلسه اول به حدی داد و فریاد کرده بودم که تمــام معلوم میشه توی دادگستری شنیده بودند صدای مرا. شب می‌بردند که این دکتر شریعت زاده بیچاره چشمش هم تا یک حدی نابینا بود. برایش زحمت داشت توی این گریدورهــای تاریک که می پرسید که فلانی کجاست؟ نمی‌دید درست. هیچکس نبود. ما را می آوردند آنجا می‌نشاندند و سئوال و جواب میکردند. در ضمن مذاکرات شد یکروزی شاهکار بعــد گفتش که این نصیری میگوید که بعن گفته است که موقعی که من و خانواده‌ام پوست لبو می ــ خوریم ابتهاج به لیلیتنتال یك میلیون دلار پول داده ــ در یکی از این جلساتی که ایــن دونفر هم نشسته بودند وکلای من. گفتم آقای نصیری شنیدم گفتید یك همچین مطلبــی؟ گفت نگفتم. گفتم گفتید. گفت نگفتم. گفتم گفتید حالا اصرارهم نمی‌کنم ــ می‌دونم به کــی گفتید ــ میخواستم بدانید. اولاً یك میلیون دلار ندادم بیشتر از یك میلیون دلار دادم اگر مراجعه بکنید به حسابها خواهید دید یك میلیون بیشتر دادم. برای چی اینکار را کردم؟ گفتم برای این کار را کردم که تا پانصد سال دیگه امثال شما بچه‌هایشان پوست لبو نخورنــد گفتم یك کاری کردم که یکروزی مردم ایران قدرانی خواهند کرد. گفت این را از قول کــی میگوئید؟ گفتم از قول خودمن. گفت این کافی نیست. گفتم کافی است از قول خودم کافی

است برای اینکه من مؤمن هستم باین چیزهائی که میگویم. برای من یکسان است که شما چه عقیده‌ای نسبت به من ــ نسبت به کارهای من دارید. اما دارم میگویم من کارهائی که کردم باعث افتخار من است. علی الاید خواهد بود. در همین سئوالها از من کرده بود شما تحقیق کرده راجع به لیلینتال قبل از اینکه بخواهید شاید؟ گفتم نـــه. گفت چرا؟ گفتم برای اینکه احتیاج نداشتم. من لیلینتال را میشناسم. گفتم من مثل بعضی از شماها نیستم که لیلینتال برای من تازگی داشته باشه. من یکسی را میشناسم احتیاج ندارم که بروم تحقیق بکنم این آدم کیه. سوء سابقه داره یا نداره. گفتـــم همین کارهائیست که کردم که الان هم که کرفتار هستم افتخار میکنم و هنوز هم لیلینتـــال وقتی که میآید به ایران شاه همان روز اول یا دوم میپذیرد ش. و شاه همه جای نشیمنه و میکوید افتخار میکنم. در حضور من به لیلینتال گفت ــ تازه از مسکو برگشته بود ــ گفت که مستر لیلینتال عروقت که من خواستم برای یکنم گفتم مثل لیلینتال کار میکنه و واقعاً هم اینه. همیشه همیشه میگفت توی کتاب لیلینتال هم هست که میگفت این همیشه مـــی‌نشست این چیزها را میگفت

س ــ اجازه میدهید چون برای نوار امروز حدود ٤٠ دقیقه مانده اگر اجازه بفرمائید راجع بـه موضوعی که سر ناهار صحبت میکردیم. اگر خاطراتتان را بفرمائید از اولین یاری که باشاه فقید آشنا شدید و روحیه و اخلاق و طرز رفتارش و روزهای آخر و این تغییرات چه جـوری به چه صورت به چه جهات ــ چه عواملی در کار بود اگر تغییراتی در ایشان صورت کرفته بود

ج ــ من اولین باری که شاه را دیدم موقعی بود که به ریاست بانک ملی منصوب شدم. مـــرا هم قوام السلطنه رئیس بانک ملی کرد در کابینه اولش. در ۱۳۲۱ بود. آنهم شرحش را نمی دانم کفتم یانکفتم. اگر نکفتم یکوشی خواهم کفت اما اگر کفتم که هیچ. رفتم پیشش ــ فوق العاده خوشـــم آمد. یك جوانی که رفتارش بسیار معقول بسیار مؤدب و مدتها با هم

صحبت کرد یم . د ر اولین ملاقات این مذ اکرات طوری خصوصی بود که من به شـاه گفتم که به عقیده من اعلیحضرت د و روش میتوانید د اشته باشید یا سلطنت بکنید یا حکومت و من عقید ه ام اینست که سلطنت بکنید . د لیلش هم اینه که نخست وزیر ــ د ولـــت یك وزیری ممکنه یك اشتباهی بکنه ــ ممکنه یك روشی د اشته باشه که مورد پسند نباشه ممکنه نایستاده د ربیاید میشه عوض کرد اما شاه د یگه نمیشه عوض کرد . این یکی از د لایلی است. د لایل بسیار د یگری د اره . شما گفتم اگر یك پاد شاه محبوبـــــی باشید به هیچ وجه احتیاج ند ارید به هیچ‌چیز د یگر مرد م ایران پشت سرتان خواهنـد گفت . د ر این زمینه یك مقد ار زیاد ی صحبت کرد م و فوق‌العاده بهم د یگر نزد یـــك شد یم خیلی . بطوریکه یك عقد ه‌ای عقید ه‌شان این بود که من نزد یکترین شخص هســتم به شاه . د رصورتیکه رئیس بانك بود م. من د ر زمانی که د ر سازمان برنامه بود م ــ روزهای معینی میرفتم د ر بانك ملی روزهای معینی ند اشتم. اگر مطلبی د اشتم میرفتـم . اما غالبا" مید ید م شاه را ــ من را د عوت میکرد به خانه‌شان به میهمانی‌هایشان ــ ضیافتشان آنوقت فوزیه زن شاه بود . فوزیه را هم ــ بارها سعی کرد م با فوزیه به یك زبانی ــ یـك موضوعی پید ا بکنم باهاش صحبت بکنم به فرانسه به انگلیسی . چون هم فرانسه خوب صحبت میکرد هم انگلیسی خیلی خوب صحبت میکرد . ولیکن با این خانم هیچ اصلا " نمیشـد حرفی ازش د ر آورد . یك زن خیلی محجوبی بود . د ائما" مثل" پیك نیك د رســت میشد د ر باغهای نمید ونم نیاوران ــ فرح آباد این جاهای مختلف . من همیشه بـــود م و د وستش د اشتم بتمام معنی د وست د اشتن . من سواری میکرد م آنوقت خیلی اسب سواری خوشم میآمد . او هم سوار کار بود . مرا د عوت کرد رفتم به لار باهاش با اسبهای سلطنتی رفتیم اصطبل سلطنتی رفتم. آنجا چند روز با هم بود یم . عینا" مثل د وتا د وســـت با همد یگر صحبت میکرد یم . من رعایت انسانیت و ادب را میکرد م اما بهیچ وجه من الوجوه فراموش میکرد م که شاه هست . یحدی د وست د اشتنی بود . یکروزی از سواری برمی‌گشتم روز تعطیل بود که از سواری برمی گشتم نزد یك های ظهر بود از خیابان پهلوی. خیابان

پهلوی آنوقت وسطش اسفالت بود طرفین اش خاك بود بهترین جا بود برای سواری.
یك ماشینی با سرعت میرفت به شیعران با صد ای زیاد ی هم برگشت و آمد وایستاد —
د یدم شاه هست . از اسب پیاد شد م

س— اسکورت اینها هم نبود؟

ج — نه خود ش پشت رل نشسته بود همچکس باهاش نبود هیچ اسکورت نبود . وقتی هم که با من صحبت میکرد — روزجمعه بود د یگه مردم رد میشدند هرکس رد میشد می د ید ش می‌شناختند . از اسب پیاده شدم و یك مد تی با من صحبت میکرد . صحبتهـــای خیلی عادی — خیلی معمولی . اما همین که این که یك آد می توجه خود ش را — سیاتی خود ش را د وستی خود ش را به این ترتیب نشان میدهد خب این اثر میکند اره د ر آدم . و من چقد ر خوشـــم میآمد از اینکه این خب یك پادشاه موکراتی است . از همچکـــس نمی‌ترسید — د لیلی هم ند اشت بترسد . این پادشاهی بود که من د وست د اشتم. این آدم من بود م تا ۱۹۵۰ . از ۵۰ — ۱۹٤۲ رئیس بانك ملی بود م . بعد از برد اشتن من از بانك ملی به د ستور او بود . چرا؟ همانطوریکه سابق توضیح د ادم این راست راستی باور کرده بود که یك د وئـر احمقی میآید یك د وئر احمق انتریگانـــی که که انتریکها بشکل ایرانی یادگرفته بود که شما اگر این آدم را برد ارید صد میلیون د لار بهتان میدهم. این بد بخت ضعیف النفس هم فکر کرد خب صد میلیون د لار ارزش د اره که ما ابتهاج را برد اریم و یك کار د یگر هم بهش بد هیم باین خیال گمان میکنم مـــرا برد اشت . ضمناً هم گمان میکنم رزم آراء هم همچنین . برای اینکه من مخالفت کرده بودم با آمد ن رزم آراء و خیال میکنم شاه بهتر گفته بود . خب به یهی است خوشش نمیآمـــد . یك نظامی که آمد بمن تکلیف کرد شما بیائید نخست وزیر بشوید من افتخار میکنم با شمـا کار بکنم — آن هم چون حقیقت ند اشت خوشش میآمد — تقی نصر هم که من د اخل آدم نمی— د انستم وزیر د ارائی شده — تمام اینها موجب شده بود . آن یارو فون بـــرك هم د ر یك آنتریك همائی د خالت د اشت . فـون برك هم بد ون د خالت نبود بد ون شـك.

تمام اینها باعث شد که مرا برد اشتند . فقط برای من پیغام دادکه من بروم سفارت پاریس اول سفارت لندن . گفتم نمی‌روم . بعدعلا" آمد که شماگرازشاه قهر کردید از سلکتتان که قهر نباید بکنید . شما نصر را اینطور نالایق میدانید و میگوئید که موفق نخواهد شد بهتر است اینجا نباشید والا این را بگردن شما می‌اندازند . این خیلی بمن اثر کرد قبول کردم و رفتم پاریس . برگشتم از آنجا رفتم آمریکا و برگشتم این کار را بمن تکلیف کرد .

س— پس‌بین میشه گفت ۱۹۴۲ که سرکار اول آشنا شدید و ۱۹۴۹

ج — ۱۹۵۰

س— فرق کرده بودند ایشان یا نکرده بودند ؟

ج — در آن اواخر خیال میکنم تا این اندازه فرق کرده بود که بدون اینکه بمن خودش چیزی بگوید بی‌میل نبود که من برکنار بشم یك صد میلیونی گیرشان بیاید ضمنا" این نخست وزیری هم را که من ازش بدگفتم و گفتم نظامی نیاورید او هم شنیده او را هم راضی میکنه . من خیال میکنم این عوامل بود . ولی اینطور آدم بی رحمی باشد . آدمی باشه که فساد را تشویق بکنه . این صفات مطلقا" در آن تاریخ به عقیده من در این آدم وجود نداشت چطور شد که اینطور شد ؟ به عقیده من باز دو عامل مهم بود . یکی عدم مقاومت ایرانیها اخلاقا" در مقابل زورکه یکنفر بخود نمی‌تواند اجازه نمیدادکه باین آدم نظرغیر موافقی بده . و وقتی که یك کسی در یك همچین محیطی سالها زندگی میکنه خیلی خیلی بایستی قوی الاراده که تحت تأثیر قرارنگیره . عامل دوم که مهمتر از شاید اولی باشه حمایت دول دولت قدرت بزرگ . که آنزمان جزو قدرت بزرگ در ایران در هرحال انگلستان قدرت بزرگ محسوب میشد . هم انگلیسها هم آمریکائیها ازش حمایت میکردند .

س— به چه ترتیب ؟ چه جور؟

ج — در برکناری حمایت میکردند . بطوریکه دولت آمریکا کارت بلانشش داده بود به شاه که شاه هرچی که اسلحه بخواهد بدون گفتگو بهش بدهند . این کارت بلانشش رانیکسون داده بود به این آدم . چون همین‌اواکس ها که اینهمه الان های و هوی بلند میشه

برای دادن چند تا ـ فروختن چند تا آواکس به عربستان سعودی بدون اینکه هیچکس صدا ش در بیاید شترتا به ایران فروختند . چرا فروختند؟ برای اینکه این آدم ـ داوطلب شد که پلیس خلیج فارس بشه . آخه خلیج فارس اهمیت داره من قبول دارم اما همان اهمیتی که برای ماداره برای عربستان سعودی داره برای کویت داره برای عراق داره برای شیخ هـا داره برای آمریکا داره برای اروپا داره و برای ژاپن داره . برای اینکه اگر بنابشود که نفت خلیج فارس بره تنها ایران نیست که ضرر دیده تمام این . اروپای غربی صنایعش می خوابه . ژاپن صنایعش ازبین میره . به آمریکا لطمه بزرگی وارد میشود . یکنفر توی این دنیا پیدا بشود و بگوید من دا و طلبانه حاضرم از جیب خودم . از جیب خودم یعنی چه ـ یعنی از پول ملت ایران این کار را بکنم . این ده میلیارد خرید اسلحه بود در یکسال از آمریکا . ده میلیارد دلار . این شوخی نیست . این یك مبلغ خطیری است . برای چی؟ برای اینکه خلیج فارس را ما پلیس بکنیم . کارصحیحش این بود که شاه تمام این کشورها را میخواست بهشان میگفتش که انگلیسها رفته اند ـ دارند میروند ـ من و شما یا همه ایران و شما همه‌مان در این کار ذینفع ایم . ما بیائیم روی هم رفته ـ رویهم با هم باتفاق یکدیگر بیائیم یك تشکیلاتی بدهیم که بتوانیم خودمان را در مقابل هرگونه خطری محافظت بکنیم و در این کارآنهائی هم که ذینفع هستند باید یك سهمی بدهند . اروپای غربی ـ ژاپن ـ آمریکا تمام این کشورهائی که از نفت خلیج فارس استفاده میکنند باید سهیم باشند . شاه حق نداشت بیاید تمام این مخارج را تحمیل بکند به ملت ایران . آنوقت ملتی که عواقب تورم را احساس میکند ـ ملتی که ترقی خارق‌العاده یك عده طیلی را می‌بیند که اینها از هیچ رسیدند ـ صاحب همه چیز شدند و خودش بدبخت بیچاره ـ غالبا" اتفاق میافتاد خودتان هم شاهد هستید . سیب زمینی پیدا نمیشد ـ پیاز پیدا نمیشد ـ تخم مرغ پیدا نمیشد ـ گوشت پیدا نمیشد به تواتر ها . . ایرانی که تمام این چیزها میبایست خودش عمل بیاره و صادر کننده‌اش باشه چرا؟ برای اینکه سیاست غلط داشتیم

کشاورزی ایران را گذاشتند اصلاً دلخون شد با این بقول خودشان اصلاحات ارضی که پدرکشاورزی مملکت را درآورد . فقط و فقط این کار را من خیال میکنم شاه کرد برای پیدا کردن وجهه درغرب بخصوص درآمریکا . والا این کار از اول تا آخرش غلط بود . نه اینکه من دفاع بخواهم بکنم از مالك خیر . مالکین ایران نمیبایست استحقاق این را نداشتند که مالك بمانند اما راه اصلاحش این نبود که بگیرند به زور بدهند به دست یك بدبختهائی که یکعده‌ای پولهائی را هم که گرفتند یا رفتند رادیو خریدند تلویزیون خریدند . یا رفتند عیاشی کردند یا رفتند سفرهمه یا بعضی‌هایشان رفتند اروپا . کوچکترین قسمتی از این پولها شاید به مصرف واقعی رسیده باشد . چرا غلط بود؟ برای اینکه توجه به اینکه این کار صحیح است یا نیست نبود توجه به اینست که این چه اثری در دنیای خارج خواهد گذاشت و آنوقت خارجیها هم خودشان را گول میزدند که ما الان یك جزیره‌ای داریم در این قسمت دنیا که هیچ چیزی نمی‌تواند این را متزلزل بکند وبنابراین کارت بلانش دادنند . ایشان هم که این را حس کرد که اینطور هست می‌تاخت — هرچی دلش میخواست میکرد و آن هائی که این مسئولیت اخلاقی را داشتند کوچکترین توجهی نداشتند . برای اینکه برای آنها ملت ایران — رفاه ملت ایران مطرح نبود . گور پدر ایرانی . آنها سیاست خودشان از لحاظ استراتژی از لحاظ خود سیاست آمریکا و انگلیس در آن قسمت دنیا این بود که یك آدمی که ظاهراً قویترین شخص آن قسمت دنیا بود این الیهْ قسم خورده آنها بود و اگر آنها توجه به این مطلب نداشتند همانطوریکه تذکر دادم — و به سرراجز استیونس تذکر دادم و به آمریکائیها به کرات گفتم — موارد ش را الان بخاطر ندارم اما به کرات میگفتم . برای اینکه کوچکترین جنبه شخصی نداشت اگر من جاه طلب بودم نخست وزیری را قبول میکردم . من میدیدم که این راهی را که داریم میرویم راه غلط است . من میگفتم ایران یك انفجاری در پیش دارد . این به گوش ساواك میرسید برای اینکه جزو اشخاصی که با خانواده من میآمدند — میآمدند

پیش من دوستم هم بودند مأمورین ساواک بود. اشخاصی که توی بانک بودند مأمورین ساواک بود. من چند دفعه در بانک در دفترم که توی ساختمان جدید که درست کردیم میخواستم ببینم واقعاً اینها چیزی هست دستگاهی هست. خواستم یک اشخاصی را بیاورم که ببینند اینجا چیزی هست یا نه — کسی نتوانست پیدا بکنه. اما اطمینان دارم تمام کارهائی که من میکردم به آنها اطلاع میدادند. من وقتی از سازمان برنامه برکنار شدم یک خانه‌ای زنم یک زمینی داشت در خیابان پیراسته در تجریش این را شروع کردیم به ساختن. یکروز من دیدم که از این بخاری توی دیواری یک چیزی آویزان است. کشیدم این سیم یک سیم بلندی آمد یک چیزی هم سرش بود. یکنفر اهل فن را خواستم گفت این میکروفون است. آن سیم کش را خواستم. آنچه که تو دهنم بود از الفاظ رکیک به این آدم گفتم کتکش زدم.

س— سیم کش را

ج — سیم کش را. که مرد یکه تو سیم کش یا اینکه جاسوسی. گذاشت رفت که رفت. طلب داشت رفت دیگه اصلاً به سراغ من نیامد که طلبش را هم بگیرد. مسلم بود که این به مأموریت سازمان امنیت برای من اینجا سیم گذاشته بود میکروفون گذاشته بود. این بود زندگی ایرونی و این تمام با اطمینان خاطر که هیچکس در دنیا. روزنامه‌ها بگویند اهمیت ندارد اما دوتا دولتی که از لحاظ او مهمترین دولتها بودند پشتیبانش بودند. بالاتراز این چیزی میشد این نطقی که من در سانفرانسیسکو کردم. این اعلام خطری که کردم. این را بهتان داده‌ام خواهش میکنم این را یک دفعه دیگر بخوانید. ببینید خط کشیدم زیرش. یک جائی میگویم که روزی ممکن است پیش بیاید که مردم ایران تصمیم این بدبختیهایشان را از آمریکا بدانند و آمریکا را بعنوان یک دولت آمپریالیست معرفی بکنند وتمام ملت ایران هم این مسئله را باور خواهد کرد. خب در زمان خمینی این عمل واقع شد دیگه. در ۱۹۶۲ این مطلب را گفتم در ۱۹۷۸ شانزده سال بعد این قضیه عیناً واقع شد. این تذکرات را وقتی میدادم پیغام میدادند توسط زن من که شما چی

میگوئید شکوفان تراز این وضع ممکن است در دنیا باشه ؟ شما آخه چی میگوئید ؟ چی تان هست ؟ چرا اینقدر بدبین هستید چرا اینقدر بدگوئی میکنید چرا اینقدر به ملکتان صدمه میرسانید ؟ اینها را جزو خیانت میدانستند که حزب واحدی را تشکیل داد و اخطار کرد دیگه که هرکس که موافق نیست بره . اگر ماند و عضو حزب نبود دیگه توقع کمك نداشته باشد . یعنی اعلام دارم میکنم که اگر پدرتان را درآورد ند — صدایتان درنیاید والا پاشوید بروید . اینها را تمام را خارجیها دیدند

س— شما چه کردید وقتی که اعلام شد ؟

ج — من به هویدا تلفن کردم که دبیر کل حزب بود . گفتم که این معنی اش اینست که من باید الان عضو حزب باشم من که ایران را نمی‌توانم ترك بکنم. گفت بله . گفتم چه باید بکنم ؟ گفت ورقهای برایتان میفرستم اعضاء بکنید . ورقه‌ای فرستادند من اعضاء کردم بعنوان اینکه من عضو حزب هستم. همین به همین اعضاء . برای اینکه من میبایستی یا ایران را ترك بکنم یا میبایستی اعلان جنگ کرده بود دیگه . نسبت به من این عمل را کرده بود به دیگران نکرده بود . اما این اخطار — اخطار رسمی بود که هرکس که مانده و عضو حزب نشد اگر برایش یك پیش آمدهائی کرد توقع کمك نداشته باشد . یعنی مرا اگر یکی خیابان یکنفر میگرفت کتکم میزد به قصد کشتن مجروحم میکرد صدام را درمی‌آورد م میگفتند ما که گفتیم به شما . این شده بود مملکت ایران — ایرانی که مورد حمایت دو دولت دموکراتیك غربی بود . این خجلت آور نیست ؟ شما را بخدا خجلت آورنیست آنوقت من بهشان تذکر وقتی میروم میدهم آن مردیکه خیال میکند که من آمدم که میخواهم من شاه بشوم. یقین دارم که معنی اش دیگه چیز دیگر میتواند باشد . میگه "A known evil is better than an unknown evil." با دوستان آمریکائیم که صحبت میکردم تك توك بودند که موافق بودند . یکی از آنها بل میلر بود . یکی از آنهائی که سمپاتیك بود همیشه الیوت بود . اینها می‌آمدند منزل من تنیس بازی میکردیم . من تمام این مسئله — من دست بردار نبودم . این را همه جا — هر دفعه‌ای که فرصت پیدا میکردم میگفتم هرجا

بزد میگفتم . علنی میگفتم . توی همین اشخاصی که توی منزل من می‌آمدند تنیس بازی میکردند یکیشان از مأمورین ساواک بود . وقتیکه توی زندان بودم یکنفر دو نفر یکیشان خواست بیاید گفتم که ــ به زنم گفتم بهش بگوئید که نمی‌خواهم بیایید برای اینکه من میدانم شما مأمور ساواک هستید . بهش گفتش این دیوانه شده داد فریاد کرد چه کردچه کرد ــ چه کرد . . . هرکاری کردخیلی هم آدم آنتلکتوئل است . آن یکی یك دکتری بود وقتی که بهش گفتم نمیدونید چه حالی پیدا کرد . او شروع کرد نتوانست جلوی این دندانش را بگیرد . این اصلاً چانه‌اش میلرزید . میلرزید . . . رنگ و رویش پرید دیصورتیکه من منظورم به او نبود . گفتم اشخاصی میآیند پیش من که مأمورین ساواک بودند . یکیش خودش بود . آخه این زندگی است . قابل دفاع بود؟ غریبها نمی‌دانستند که هست؟ بخوبی میدانستند اما میگفتند که به ما چه . این تا زمانی که منافع ما را تأمین کرده و بدین نحو تأمین کرده که هرچی بخواهیم میکند و به بهترین وجه انجام میدهد برای ما چی مداخله بکنند . بنابراین این دو عامل . اول ضعف مردم ایران در مقابل زور . حالا اعم از اینکه محمدرضاشاه باشه اعم از اینکه آقای خمینی باشه یا یك یقتعلی بقال دیگه باشه در مقابل زور تعظیم تکریم ــ چاپلوسی ــ تملق و طوری این کار را میکنند که اون مرد خودش امر بهش مشتبه میشود . شاه من ایمان دارم

س— از کی این شد؟

ج — عقیده پیدا کرده بود که یك ژنیست یك چیز خارق‌العاده است

س— از چه تاریخی این مشهود بود؟ از چه زمانی از چه کابینه‌ای؟ یا از چه سالی؟

ج — اووو . . خب قوام السلطنه این اخلاق‌را نداشت . صدیقند اشت و صدیق البته بسا رفتاری که کرد انگیزه این آدم را دیگه شدت داد بعد از اینکه به کمك کرمیت روزولت برگشت این پیش خودش تصمیم گرفت که دیگه فرصتی نخواهد داد به مخالفینش که چنین

کاری بکنند .

س— خب زاهدی هم که آدم قوی‌ائی بود

ج — زاهدی اما قوی به آن اندازه نبود که در مقابل او . زاهدی را خودش بمن تلویحاً گفت دیگه محض خاطر شما بیرون کردم . مثلاً زاهدی را میتوانست منفصل بکنه اما مصدق را نمی‌توانست منفصل بکند . خواست بگه که عکس‌العمل نشان داد . از همان زمان تقویت‌شد و روز بروز هم بیشتر شد . هرچه بر تملق ایرانیها افزوده شد و هرچه بر تقویت خارجیها افزوده شد — تقویت خارجیها از او — این امر به او مشتبه شد که من ایمان دارم که این آدم اواخر معتقد بود که یك قدرتی داره — این که میگفت من یك رسالتی دارم از طرف خدا که من تا کارمن تمام نشه از بین نخواهم رفت — من خیال میکنم تا یك اندازه‌ائی این اعتقادات خودش بود که واقعاً عقیده‌اش شده بود . روی این افکار خرافات و روی این وضعیتی که ما برایش فراهم کرده بودیم و دنیا برایش فراهم کرده بود که این خیال میکرد که یك قوه فوق بشری هست . شنیدم یکی از اطرافیان — نزدیکانش گفته بود این الهام میگیرد از خدا برای اینکه ممکن نیست یك بشری بتواند در روز اینهمه تصمیمات بگیرد که یکیش غلط نباشد . خب این را بعن و دیگران میگفت برای اینکه به گوش او برسد . خب وقتی که بیست وچند سال این ۳٤ سال سرکار بود خب ۲۰ سالش با حکومت قدرت مطلق بود دیگه . یعنی قدرت مطلق بطوریکه قوانین را دیگه رعایت نمیکرد . قانون اساسی را رعایت نمیکرد .

س— از کی شد این ؟

ج — از کی شده که از موقعیکه گمان میکنم از موقع بعد از مصدق بود . قبل از اون گمان نمیکنم قانون . . برخلاف قانون اساسی رفتار میکرد . اما بعد یك چیزهائی که برخلاف قانون اساسی . قانون اساسی یك جای صریحی داره که نباید در قوه قضائی مداخله کرد . این اصلاً دستور میداد ابلاغ بکنید به فلان که مرد یکه تو باید همچین رأیی بدهی

س— به قاضی

ج — قاضی — خجالت هم نمی‌کشید . میگفت یك چیز عادی است . آن قاضی هم اطاعت

میکرد . در پاکستان چندی پیش میدونید همین دیکتاتور ضیاء الحق یك قانون اساسی جدیدی نوشت که این را میبایست شورا این دیوان عالی کشور تصویب بکنه . چند تا از اعضای دیوان کشور استعفا دادند . ازپاکستانیها من در دنیا کمتر ملتی سراغ دارم که از لحاظ ترقی عقب مانده باشند ببینید در پاکستان این کار را نمی‌کنند .

س— استعفا دادند

ج — استعفا دادند . یکنفر در ایران یکوقت شنیده شد استعفا داده باشه که بگوید من — دستوری را که شاه داده نمی‌کنم . یکنفر برای نمونه بمن نشان بدهید دیگه .
هرکاری که این آدم میگفت میکردند . من این کارهائی راکه بمن دستور که میداد میگفتم اعلیحضرت نمی‌کنم — استعفا میدهم

س— از کی مجلس دیگه قدرتش را از دست داد ؟

ج — از موقعی که یك عده پوفیوز در آنجا انتخاب کردند . منصوب کردند

س— از چه دوره‌ای بود ؟

ج — من از لحاظ ادوار نمی‌توانم الان بهتان چیزی بگویم

س— ولی آن زمانیکه سرکار در سازمان برنامه بودید مجلس نسبتاً قدرتی داشت یا

ج — نسبتاً داشت اما معذالك وقتی‌که یك شاه — شاه یك چیزی را میگفت همه‌ش اطاعت میکردند مگر اینکه خلافش را اشاره بکنه . برای اینکه باز چرا برای اینکه میدانستند انتخاب شدن آنها هم باز مربوط به اینست که شاه موافق باشد یا نه . شاه اگر مخالف یکنفر بود انتخاب نمیشد

س— یعنی قبلاً اسامی تهیه میشد ؟

ج — (؟) اگر شاه میخواست یکنفر انتخاب نشه دستور میداد ساواك مانع میشد حالا به چه نحو اینکار را میکرد ؟ نمیدانم اما میتوانستند مانع از انتخاب یکنفر بشوند . میتوانستند یکنفر را انتخاب بکنند اگر میخواستند یکنفر را انتخاب بکنند . این است که اگر خارجیها میخواستند توجه داشتند یك کمی دوربین تر بودند — یك کمی عاقلتر

یك کمی مؤمن تر بودند به یك مسائلی . آخه یك ملت بدبخت پا برهنه ای تضیری ندارد که این را باید فدای این کارها کرد . دیگه این آدم حق ندارد صرفاً برای اینکه شما تقویتش میکنید و قدرتمند شده . گفتم توی نطفم که وقتیکه دولت آمریکا پشتیبانی میکنه از یك اشخاصی که منفورند . نتیجه‌اش این میشه این مردم میگویند که چه باید کرد . این اربابانمان این را میخواهند و تسلیم می‌شوند تا روزی که بتوانند تلافی بکنند . این افراد ضعیف ضعیفند اما آنچنان ظالم و خونخوار میشوند وقتیکه فرصت پیدا بکنند که این را من به چشم خودم دیدم در چند وهله . یا وهله جنگلی‌ها وقتی که یك عده نیمه وحشی مسلح شدند چه کاری کردند ؟ تمام حسابهای شخصی را تسویه کردند . پدر مرا کشتند روی حسابهای شخصی . موارد دیگری هم دیدیم در ایران بسیار . در تاریخ ایران پر است مواردی که از اینجور پیش آمده . این ملت مظلوم توسری خور چنان خونخوار میشه وقتیکه توانائی پیدا میکند . آخرین موردش — امتحانش — امتحان خمینی که شاه هیکل می‌نویسه که شاه باور نمیکرد که اینکه میآیند میگویند تو شهر میگویند مرده باد شاه — مرده باد فلان . توی هلیکوپتر سوارشد و آمد و پرواز کرد به خلبان گفتش که اینها راجع به من میگویند ؟ خلبان خجالت کشید جواب بدهد برای اینکه می‌شنید دیگه — دید با چشم خودش . رفت منزل قدغن کرد زنش نتواند بیاید بدون اینکه بجورند ش

س— آخرین باری که سرکار با شاه ملاقات داشتید و حرف زدید باهم کی بود ؟

ج — من هیجده سال بود من .. به تاریخ فرنگی میگویم . ۱۹۵۹ فوریه رفتم تا ۱۹۷۷ بود ۷۷ گمان میکنم . بنابراین میشه هیجده سال

س— شاه را ناراحت دیده بودید

ج — هیچوقت شاه را . هیجده سال بعد این آقای هویدا ی خدا بیامرز یکدفعه نمیشد که من هویدا را ببینم هویدا نگوید از اینکه استدعا حضرت نمیدانید به شما چقدر ارادت دارند چقدر احترام به شما دارند . هروقت صحبت شما میشود با آنچنان احترام و من باورکردم

دیگه . من دلیلی ندیدم که باور نکنم. من موردی پیدا کردم که خواستم اینقدر بمن سختگیری کردند ــ اینقدر بمن زور گفتند

س ــ به بانک

ج ــ به بانک ــ بمن و در تمام کارهای شخصی من. بانک را یکروزی مطلع شدم که دارند زد و بند کردند که بانک سیتی بانک را ببرند بانک اصناف را بهش بدهند شریک بشود با بنیاد پهلوی . بانک ملی و بانک توسعه صنعتی و بانک مرکزی ترتیب داره این کارها را میدهد . خواستم نماینده سیتی بانک را گفتم که همچین چیزی هست ؟ دیدم گفت بله . گفتم ا چطور شما همچین چیزی . . چرا بمن نگفتید؟

س ــ مگر با شما شریک بودند آنها؟

ج ــ بله . من آنوقت خونریزی داشتم اولسرم . بمحض اینکه از رختخواب بلند شدم آمدم پیش دکتر زهرمار را بگوئید که رئیس بانک مرکزی بود ــ آن کثافت . . چی بود این آخریها زنجانی است

س ــ دکتر یگانه داریم

ج ــ یگانه یگانه . رفتم پیش یگانه و او معاون دوجبی اش هم او هم آنجا بود

س ــ شرکاء

ج ــ شرکاء . گفتم شما بانک مرکزی برای حفظ منافع بانکها هستید شنیدم یك همچین کارهائی دارید میکنید پشت سر من . گفتند که والا ما نکردیم این شرکاء شما کردند ــ سیتی بانک آمده تقاضا کرده . اینهم سیتی بانک گفتش که من میآیم در حضورشان بهشان میگویم دروغ میگویند . آنها میفرستند دائماً ــ شریف امامی است و اینها میفرستند دائماً پشت سر من . گفتم آخه این قبیح است . اگر اینها میخواهند شریك بشوند با یك بانکی وعظمشان نمی رسه با کدام بانك من میروم برایشان یك بانك درجه یك پیدا میکنم. بانك خوب در دنیا تنها سیتی بانک نیستش که من پیدا کردم . اولاً سیتی بانك را من آوردم به ایران . اینها تعهد دارند در مقابل من . من سیتی بانك اگر این کار را بکند تعقیبشان

میکنم و در نیویورک تحقیقشان میکنم. گفتند چطور؟ گفتم یك memorandum of understanding در اریم. بفرض اینکه شما توانستید این بانك را درست بگیرید تا بانك ایرانیانی باقیمت اینها موظفند که تمام معاملاتشان را در ایران منحصراً بابانك ایرانیان بکنند. یگانه گفتنی که نوشته دارید؟ گفتم بله. گفت ممکن است این را بفرستید. رفتم فرستادم. یقین دارم رفت به شاه نشان داد. خوابید سروصدا از بین رفت. به ریستون گفتم. گفتم من نجاتتان دادم گفتم ممکن است یکروزی برسد که شما خجالت بکشید تأسف بخورید که شریك هستید با بنیا دپهلوی و افتخار بکنید که شریك هستید با یکنفری که رو پایش ایستاده وعلناً مخالف است با این طرز حکومت. و آن روز هم رسید. نجاتشان دادم از این کار. خب بیم خوردیگد

س— آنوقت موضع ملاقاتتان با شاه چی بود؟

ج — این بمن هی میگفت که آخه شما نمیدونید چقدر برای شما احترام قائل است. هروقع صحبتی پیش میآید از شما تعریف میکند چنان میگند فلان فلان فلان... برخوردکردم به این اشکالات. خواستم سهامم را بفروشم گفتند که حق ندارید بفروشید. یك کسی که سهمش برسه به فلان مبلغ. گفتم چرا؟ گفتند برای اینکه نمیشه. گفتم پس چرا بعضی از بانکهای هستش که صددرصد مال یکنفر هست مثل مال نیکپور. بانکهائی هستش که مال خود لاجوردی ها ــ مال تدین مال... گفتم بعضی ها صددرصد ــ بعضی ها شصت درصد ــ هشتاد درصد. در مورد من چرا این چیز میشه؟ این را کی گفته بود؟ خیال میکنم که بانك مرکزی گفته بود. خیال میکنم. هویدا گفتش که یك صورتی از این بانکها میتوانید بمن بدهید؟ صورت فرستادم. گفت که بعرض رسانده م و گفتند که نه این حق ندارید یك همچین اعتراضی بکنید. اعتراض را خودشان میکردند. بعدوقتیکه تمام شد موضوع رفت که برویم در بورس. گفتند در بورس ما نمیتوانیم این را ۳۵ و فلان قدر معامله بکنیم چرا؟ گفتند برای اینکه ما ۱۰ درصد بیشتر ترقی قائل نیستیم. گفتم این را از کجا آوردید؟ که ام قانون همچین؟ کجای دنیا اینجوره؟ یك سهمی امروز

یك تومان است فردا ش د وتومان است. د ر بورس شنیده نشده است بگویند نخیر د وتومان زیاد است. بیائید این را باید بگنید ۱۲ ریال ۱۵ ریال. به شما مربوط نیست بین خرید ار و فروشنده است. بورس فقط محل ثبت است. گفتند این مقررات د اخلی است. گفتم شما غلط کرد ید مقررات د اخلی که نمیشه. آنروزی که بنا ست معامله بشه از بورس بمن تلفن کرد ند. تلفن کرد م به رئیس بانك مرکزی آنوقت این مهران بود. مهران هم یك نوکری مثل نوکرهای د یگه ــ غلامهای شاه. اوهم یك چیزهای پرت و پلائی گفت و باز به هوید ا گفتم که آخه آقا این چی هست د اره میکنه. د ائما" این اشکال. من مستأصل شد م د یگه. من د ارم میفروشم که بروم بگذ ارم بـــــروم بعن بگوئید که من نباید د ر این مملکت زندگی بکنم. د ست زن و بچه ام بگیرم میـــروم یك جای د یگه گدائی میکنم. اما اینجور چرا این کارها را. گفتند که د رست میگنیـــم یك کمیسیونی کرد ند ــ کمیسیون چند نفری و هد تها طول کشید ماهها طول کشیـــد بعد گفتند مانعی ند اره. بعد آنوقت هوید ا بمن گفتش که حالا می د انید تمام اینهـــا را به د ستور اعلیحضرت است و شما جا د اره که شاه را ببینید و تشکر بکنید. منهـــم باور کرد م خد ای من شاهد است باور کرد م. میدانستم که اگر او د ستور ند هد که نمیشه. گفتم خیلی خب میروم تشکر میکنم. وقت تعیین کرد رفتم. بعد از ۱۸ سال

س ــ چه جور بود آن ملاقاتتان؟

ج ــ خیلی خیلی عاد ی ــ هیچ اصلا" صحبت از زمین و زمان کرد یم و د رختها ــ گفـــت د رختکاری که کاجهائی کاشتیم که د ید ید و چقد ر مشکل است این عمل آورد ن این کاجها. نمید ونم از حیث آب د ادنش از حیث فلانش بسیار بسیار مشکل است

س ــ کاجهای د ور تهران؟

ج ــ د ورتهران ــ و هیچی تقریبا" یك کمان کم بیست د قیقه بود م

س ــ هیچ صحبتی از این تاریخ و تاریخچه و . .

ج ــ مطلقا" یك کلمه یك کلمه نه او گفت نه من. من فقط گفتم تشکرمیکنم از اینکه اعلیحضـرت

د ستورفرمود ید . گفتم اگر این کار نشده بود من نابود بود م. برای اینکه من الان سه میلیون د لار مقروض هستم . آنهم قرضم به سیتی بانك با اجازه بانك مرکـــزی قرض کرد م هرد فعه این سرمایه افزوده میشد من میبایستی سهمم را بد هم. مـن یکـاهی که پول ند اشتم. قرض میکرد م از آنهـا که سهمم را بخرم پولش را بد هـــم. و د رآمد من کافی برای پرد اخت بهره اش نبود ــ بهره اش ــ تا چه برسه بـــه اصلش . وهروقت من فکر میکرد م که من چه جور باید این قرضم را بد هم ماهیـــــا بود بجان شما من شبها یك گرفتاری پید ا کرد م که خیس عرق میشد م. بوستون که رفتم معلوم شد که تمام اینها چیزهای از عصبی است. من فکر میکرد م آخه من چه جوری این را بپرد ازم. تمام پس اند ازم را میـ اد م بهره اش نمیشد . بهره می آمد روی بهره روی اصل هی هرسال زیاد تر میشد . سه میلیون د لار من فکر کرد م من چه جور این را د رعمرم بپرد ازم. ناچار میبایست بفروشم و اگر نمی توانستم بفروشم نابود بود م د یگه گفتم . گفتم که این مـ ر هستم که این مشکلاتی را که فراهم کرده بود ند کـــه هیچ کد امش حقیقت ند اشت . نه صحبت اینکه کسی نمیتوانست پنجاه د رصد صاحب سهم بشه د رصورتیکه صد د رصد بود نه آنکسی که نمیتواند بیش از چند د رصد ــ ۱۰ د رصد حد اکثر نمید ونم تجاوز بکنه از قیمت رسمی ــ د رصورتیکه از آخرین قیمت بورس

س ــ یعنی خرید ار از ۵۰ د رصد تجاوز میکرد خود شما که ۵۰ د رصد ند اشتید

ج ــ نه قیمت ــ

س ــ قیمت

ج ــ اول که گفتند آنکسی که میخره اگر متژ" برسه به پنجاه د رصد حق ند اره . گفتـــم اشخاصی هستند که صد د رصد سهام بانك مال آنها است. د وم میگفتند قیمت بورس را ما نمی توانیم اجازه بد هیم که بیاید به سه برابر وخرده ای خریده بشه و فروش بشه . باید

۱۰ د رصد نسبت به نمید ونم آخرین قیمت. گفتم کی این را گفته؟ گفتند مقررات ما. گفتم آخه مقررات شما که قانون نمیشه که. آهان به خرد جو خواستم تلفن بکنم کـــه رئیس هیئت مد یره بود. مسافرت رفته بود نمید ونم شیراز گفتم کجاست. وقتیکـــه برگشت بهش گفتم ــ گفت غلط کرد ند هیچ همچین چیزی نیست. من که رئیـــس هیئت مد یره بیمه هستم یك همچین چیزی نیست. آنوقت د یگه کار از کار گذشته بود د یگه. افتاده بود د ست بانك مرکزی و من هم مراجعه کرده بودم به هویدا که آخـــه بگویید که آخه این چه کاری است میکنید. گفتم اگر مقصودتان اینست که من د ر ایـران نباشم ــ خب بگویید من میروم از ایران اما اینجور اذ یت نکنید آخه من نمیتوانـــم اصلاً" زند گی بکنم. من روزی نیستش که یك ناملایماتی نبینم. وقتیکه این کارهـــا تمام شد حقیقتاً" من فکر کرد م این را از روی حسن نیت او د ستور د اده. بعد هـــا فهمید م که خیر اینهم اینطور نیست معلوم میشه که اینطور نیست برای اینکه یزد انی

س ــ همژیر یزد انی

ج ــ همژیر یزد انی ــ بعد معلوم شد که با نصیری شریك است. شریکند. این پولی را که میخواست د اد بخره بشراکت آنها خرید ــ به د ستور آنها این کارها را میکرد ــ من فکر میکرد م این اصلاً" از کجا آخه ــ همش بهش میگفتم که آخه آقا شما ۳۰ د رصـــد د ارید کافیست د یگه شما چی میخواهید بکنید؟ پیغام بمن د اد ند بشما چه مربوط است. یك آد می است پول د اره میخواهد بخرد. بهش بگوییم نخر ــ کجای د نیا میشه گفت به یکنفر که میخواهد یك سهمی را بخره بگویند نخر. آنوقت خودش پیغام د اد یـــا سهام مرا بخرید یا سهام خودتان را بفروشید. من که سهام او را نمی‌توانستم بخـرم می بایستی اقلاً" .. همینین تومان بد هم سهامش را بخرم. یا سهام خودتان را بفروشید. گفتم سهام خودم را می فروشم.

س ــ آنوقت شما فروختید و . . .

ج ــ فروختم و قرضهایم را پرد اختم. قرضهایم را توسط بانك مرکزی پرد اختم. به سیتی بانك

مقروض بودم . به دلار بود برای اینکه قرض دلاری را نمیشد بدون اجازه بانك مرکزی کرد . راجع به نرخ اش هم هردفعه صحبت میکردند که چقدر نرخ بهره میدهید ؟ آنهم میبایستی تسویه بکنم. آن را پرداختم مازاد آنچه که ماند انتقال دادم مثل همه افراد دیگه ــ آزاد بود دیگه . آمدم برای چهارماه مرخصی ــ به خیال اینکه اینده فعه بیایم یك مرخصی طولانی تری باشم بعد برگردم به ایران و پیش خودم فکر کرده بودم نصف وقت در ایران هستم ــ نصف وقت دیگر را مسافرت میکنم اینطرف و آنطرف. یك خانه حقیر و کوچکی هم داشتیم در کان که آن خوب بود برای آن . یك اطاق دوتا اطاق بود . بعد که آمدیم ماندنی شدم دیدم که آخه آنجا که نمیشه زندگی کرد . رفتیم اینطرف آنطرف کجا ستل دان بکنیم . بالاخره تصمیم گرفتم اینجا از همه جاساکت تراست . من از جنبش و از معاشرت و ایشها پرهیز دارم. دوست ندارم این چیزها را. ترجیح میدهم بنشینم یك جائی مطالعه بکنم. ضمناً" هوای خوبی هم داره ــ ساکت هم هست . من برای خودم مطالعه میکنم ــ میخوانم لذت می بردم آخرعمری . انقلاب شد ــ همه چیز را برد.

روایت کننده : آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریخ : ۶ اگوست ۱۹۸۲

محل : شهرکان - فرانسه

مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی

نوار شماره : ۱۵

سر استاد فوردکر پیس بمن گفت . او آخه سفیر انگلیس بود در مسکو . این مفیر ایران بود . خیلی خوش میآمد . خیلی تعریف میکرد میگفت اسمش را گذاشتیم میسیو لاشوز س - امروز ع اوت است وخدمت جناب آقای ابتهاج هستیم درشهرکان درفرانسه .که ادامه مطالبی است که قبلا" فرموده بودند وضبط شده بود . امروز همان جور که قبل از اینکه دستگاه را روشن کنیم خدمتتان عرض کردم اگر بشود که خاطراتان را راجع به بعضی از نخست وزیرانی که با مطلاح بصورت مستقیم با آنها سروکار داشتید راجع به آنها صحبت کنید . شاید یکی از مهمترین نخست وزیرانی که در این دوره هم بوده اند قوام السلطنه بوده .وچیزهای کمی هم راجع به ایشان نوشته شده ودر تاریخ ثبت شده ودر مورد مرحوم قوام هر مطالبی که به نظرتان میرسد، ارزش دارد بفرمائید .

ج - موقعیکه قوام السلطنه نخست وزیر شد من رئیس بانک رهنی بودم یک روز عضدی که دامادوثوق الدوله است وبعد وزیر . همآنوقت همگمان میکنم وزیر راه وبود .وازدوستان قدیمی من بود . ازمن سئوال کرد که تو به ملاقات قوام السلطنه نخست وزیر رفتی ؟ گفتم نه . تعجب کرد چرا نرفتی ؟ گفتم من با نخست وزیری ملاقات میکنم ، میروم به دیدن او که یا با او کار داشته باشم . یا با او آشنائی داشته باشم . من قوام السلطنه را هیچوقت در عمرم ندیدم ونه با او صحبتی داشتم نه حتی با تلفن با او صحبت کردم . وثوق الدوله را می شناختم. وبا قوام السلطنه هم سروکاری ندارم کارهای بانک رهنی . بعد از دو یا سه روز تلفن کردند از طرف قوام السلطنه که من بروم به ملاقات او .رفتم در کاخ سفید بود در دربار یک اطاقی داشت. یک اطاق خیلی خیلی تاریک کوچکی . آنجا سیچکس هم نبود این ملاقات من گمان میکنم بیش از دو ساعت طول کشید از همانروز من با او بسیار بسیار عقیده پیدا کردم ،؛ وهم همچنین بمن . خلاصه اش این بود که به آو گفتم شما الان یک فرصت بی نظیری دارید ،برای

اینکه مملکت صاحب ندارد . وواقعا" هم همینطوری بود . هیچ معلوم نبود اصلا" صاحب ایران کی هست . شاه که . کسی شاه را به بازی نمیگرفت .ودرکاخش نشسته بودویک کارهائی هم اگرمیکردکارهائی بودکه بوسیله اشخاص ، بوسیله افرادبودنفوذی نداشت مداخله ای هم نداشت . گفتم شما الان یک فرصت بی نظیری دارید که بتوانید این مملکت رانجات بدهید . خب مملکتی بودکه اشغال شده بودازطرف سه قوای خارجی . دراین زمینه صحبت خیلی خیلی زیادشد .ومیگویم به اوخیلی عقیده پیداکردم .

س - چرا ؟ چه خصوصیاتی داشت که شما راجلب کرد ؟

ج - برای اینکه ازصحبت هائی که .ازنظریه هائی که میگفت . ازاظهاراتی که میکردکه باید مملکت راازاین وضعیت نجات دادومن سعی خواهم کرد وحرفهائی که میزد مرا متقاعدکرد . و بعددرعمل دیدم همان کارهائی که گفت کردوبرخلاف آن چیزیکه بعضی ها میگفتندکه نمیداند با روسها ساخته بود . با انگلیس ساخته بود . من آنچه که ازاین آدم دیدم درظرف یک مدتی بود. همان دوره ایبودکه . آن در۱۳۲۲بوددیگرکه برای اولین بارنخست وزیرشد .بعداز قضایای شهریور . بعددیگرکاربجائی رسیدکه روابط قوام السلطنه با من کاربجائی رسید که درتمام مسائل اقتصادی ،وپولی ، وسیاسی ومملکتی با من مشورت میکرد. یعنی مرا محرم خودمیدانست محرمانه ترین چیزهائی راکه . مکاتباتی که میکرد . دستورهائی که میداد . مخصوصا" میرسم بجائی که راجع به اشغال روسیا وارجاع قضیه به شورای امنیت .

س - این راسابق نگفته بودم دیگر ؟

ج - نخیر .

بعداین رادرنظرداشته باشیدکه بگویم . مرا مثلا" دعوت کردکه . هان اولین چیزی که بمن گفت . گفتش که شنیدم . چیزیکه خیلی خوشم آمده بود . گفت شنیدم که این موافقتنامه انگلیس را . موافقتنامه انگلیس راازاول تاآخرمن اینکاررا کردم با بیل آیلیف که در سفارت بود .گفت شنیدم که شما این راحاضرکرده بودیدانگلیس ها راکه شصت درصدطلا بدهندو یک مزایای دیگری هم بودکه . تصویب نامه ای که تهیه شده بود. لایحه ایهم که به مجلس دادند اینها درآن تاءمین نشده بود .گفتم بله همینطورهست . گفت حالا خواهش میکنم بروید همان نظری که داشتید . گفتم آخه اینکه صحیح نیست من الان بروم بگویم چی؟ قراردادولت

امضاء کرده‌داده‌است به‌مجلس . من بروم این را تازه‌محبت بکنم . گفتش که اینکا را برای مملکت تان حاضرنیستیدبکنید ؟ گفتم‌باکمال میل میروم . ورفتم اتفاقا" . حالا این حرف توحرف درمیاد دیگر . رفتم آیلیف راخواستم . به‌اوگفتم شما میدانیدکه من این را ازشما میگرفتم . شمت درصدرا . ویک نفر ،یک ایرانی که محمودبدربودکه کفیل وزارت دارائی بود. یاوزیرشده‌بود . وزیربودگمان میکنم . وزیربودآنوقت . بله‌بله .این مانع شد . این برای اینکه‌بخواهدبه‌اسم خودش جلوه‌بدهد .این را برداشت بردودر هیئت وزیران به‌تصویب رساند .برای خاطراینکه نبایدشما محروم بکنیدمملکت را ازیک کاریکه شماآماده‌بودیدکه‌بدهید . خیلی‌البته مقاومت کرداشکالات زیادی گفتندچه‌وفلان واینها . بالاخره کردم اینکارا را . رساندمش به‌شمت درصـــــــــــــــــــــــد . الان‌درست بخاطرم نیست . به‌نظرم‌پنجاه درصدبودیاچهل درصدبود .وشش ماه به‌شش ماه‌دراکردم سه به‌سه ماه همانطوریکه‌روزاول بود . سه‌ماه‌به‌سه ماه‌بایستی حساب بشودکه‌طلا بماندهند .این به واسطه‌اصرارا وبود که اینکارا را برایش کردم .وآنوقت . درهمان موقعیکه‌رئیس بانک رهنی بودم‌مواردبسیاری مرا میخواست وراجع به‌مسائل مختلف . وازتمام اینها من میدیدم حسن نیت اورا . وبرای من‌آشکاربود . مسلم بود . تا اینکه‌برای من پیغام داد،خودش هم‌نگفت . پیغام دادتوسط علیامینی وعضدی .که من ریاست بانک ملی رابمن تکلیف کرد . برای اینکه‌رئیس بانک ملی علابود. وحسین علا وعلاتعین‌شده‌بودکه‌برودواشنگتن .و گفتندکه‌من میشوم جانشین علا . ونمیدانم ...بله‌دیگر .علاوزیردربارشده‌بود . وزیردربار شده‌بودوبمن تکلیف کردند . ولی‌درنظرداشتندکه علارا بعدبفرستندبه‌واشنگتن .آنها پیغام آوردندمن گفتم من حاضرم . قبول میکنم باکمال میل . ولی یک شرایطی دارم شرایطم راگفتم . این‌شرایط رارفتندبه‌قوام‌السلطنه گفتند . جواب‌آوردند . علاهم اصرار داشت که من زودتربروم که‌بانک رابمن تحویل بدهد .ودراین مذاکرات خودعلاهم‌شرکت داشت علابودو ، علیامینی بود ، عضدی . شرایط من چندچیزبودیکی اینکه‌من بانک را اداره‌خواهم کرد چون قبلا زمن محبت این بودکه‌ظاهرا "این بودکه‌یک هئیتی هست .هئیتی هست که‌ازرئیس بانک ، قائم مقام‌بانک ، دومعاون ، گفتم اصلا"بانک رانمیشودبایک هئیتی اداره کرد من مسئولیت تام وتمامش راقبول میکنم وبایدهم این اختیارا رداشته‌باشم . دوم این بود

که شورای عالی یک اختیاراتی داشت . یک اختیاراتی داشت که میتوانست مانع کار رئیس بانک بشود . اینهم من به او گفتم من اینها را نمی شناسم .یک هئیتی بود که تمام اینها را در زمان . بیشترشان در زمان فرزین که قبل از علا رئیس بانک بود از دوستان خودش آورده بود. اشخاص خوبی بودند . اشخاص مسن . شاید هم ظاهرا" بی غرض بودند بیشترشان . اما وارد نبودند در مسائل بانکی . من از این میترسیدم که شاید اینها مانع بشوند به قوام السلطنه گفتم .اینهم قبول کرد که این شرطش را رعایت بکند و اینهم را به این ترتیب کرد .پس از اینکه من قبول کردم . شورای عالی بانک را دعوت کرد و به آنها گفت که من به فلانی قول دادم که اگر نتوانست با این ترتیب کار بکند قانون ۱۷ سیس بانک ملی را . بانک ملی میداند به موجب یک قانونی بوجود آمده بود. آنرا میبرم به مجلس عوض میکنم . اتفاقا" در این هشت سالی که در بانک بودم یک بار نشد که من یک پیشنهادی بکنم به شورای عالی که با تفاق آراء تصویب نشود . هیچوقت اختلافی با این پیرمردها نداشتم . هیچوقت . اما او این حسن نیت را نشان داد و به آنها گفت من اینکار را خواهم کرد .و میکرد اگر لازم بود . یکی دیگر پیشنهاد من راجع به حقوقم بود . من در بانک رهنی ۷۵۰ تومان میگرفتم و ۸۰۰۰ تومان هم در سال پاداش میگرفتم . اینجا گفتم من ۱۵۰۰ تومان میخواهم برای ریاست بانک ملی .برای اینکه در زمان فروغی یک لایحه ای برده بودند دادند بودند به مجلس که یک نفر از سوئیس بیآورند برای ریاست بانک ملی . درست بخاطر ندارم چه حقوقی ؟ اما حقوق گزافی بود من وقتی این صحبت را کردم عضدی و امینی .مخصوصا "عضدی . میگفتش که آخه این خوب نیست آدم در ایران بگوید که بمن فلان قدر حقوق بدهید والامن قبول نمیکنم . گفتم من میخواهم اولین ایرانی باشم که برای اولین بار برای خودش یک ارزشی قائل است و میگوید .من که دا و طلب این کار نشدم شما آمدید سراغ من .من میخواهم که شرایط من را قبول بکنید .اینهم یکی از شرایط من است . همه آنها را قبول کرده بود جز این موضوع حقوق . تا بعد یک روزی رفتم به ملاقات خودش .که این مسائل را مطرح بکنم و از خودش بشنوم که اینها را قبول کرده است .داشتیم صحبت میکردیم خبر دادند که ساعد آمده . ساعد از مسکو آمده بود که وزیر خارجه بشود .گفت بیاید. ساعد هم آمد نشست . صحبت من سر این بود که گفتم که تا شرایط مرا قبول نفرمائید من نمیتوانم این شغل را قبول بکنم . قوام السلطنه جواب داد که من قبول دارم .گفتم آخه

چطور .نه بایدبشنوید قبول بکنید .سا عددخالت کردگفتش که وقتی که میفرمایند که قبول دارم دیگر احتیاجی شما ندارید . گفتم خواهش میکنم آقای سا عدشما بایدبگذارید من با خودایشان اینکار را تمام بکنم . گفتم حالایکی یکی اینها را من تکرار میکنم. یکی ویکی اینها راگفتم . وراجع به حقوقم . گفتم این حداقلی است که من میتوانم با این زندگی بکنم . من با حقوقم بایدزندگی بکنم . رئیس بانک پذیرائی بایدبکند. البته آنوقت این بنظرخیلی زیادمیآمد .برای اینکه حقوق وزراء گمان میکنم ۵۰۰ تومان بود .واین سه برابرحقوق وزراء بود . اما واقعا "کمتراز این من نمیتوانستم زندگی بکنم . گفتم من یک موٴسسه کوچکی مثل بانک رهنی را دارم اداره میکنم ۷۵۰تومان دارم میگیرم وهشت هزارتومان سالیانه . اینجا میگویم دوبرابرحقوق . این یک چیزی است خیلی معقول . بالاخره این را هم پذیرفت . وآنوقت درمذاکره وقتی که .هنوز رئیس بانک نشده بودم . هنوزرئیس بانک ملی نشده بودم که گفت حالابا روسها بیائیم همین قراردادی راکه شما با انگلیس هابستید با روسها قرارداد. بسدیم . باکمال میل مرا دعوت کردند .میرفتم درجلسات . اسمیرونوف سفیرشوروی بود . وعده ای هم در این جلسات حضورداشتند. یکی الهیارصالح بودکه وزیردارائی بود . یک وقتی هم دریکی ازاین جلسات هم محمدعلی وارسته .گمان میکنم این بعدازاین بود .

س - بعدازالهیارصالح وارسته وزیردارائی شد ؟ این را اگردرصورت وزراء ؟

ج - صالح بعدش بیات شد .

س - وارسته کی ؟ وارسته چه سمتی داشت دراین جلسات حضورداشت ؟

ج - وزیردارائی نبود ؟

س - محمدعلی وارسته چه سمتی داشت ؟

ج - دروزراء تاآنجاکه من میدانم نبوده است درآن زمان .

س - این کابینه اول او است ؟

ج - بله ، بله .

س - کابینه دوم او چطور ؟

ج - بیات بعدهژیروزبردارائی

محمدعلی وارسته همچین این کاملا "درذهن من هست . برای اینکه یک روزی بعداز این جلسه یک چیزی گفتش که بمن خیلی اثرکرد . من یک کمی روسی میدانم . آنوقت هم بهترمیدانستم .مذاکرات راهم من درحضوراین نخست وزیروووزیردارائی واینها صحبت میکردم . اما تمام مذاکرات رامن میکردم . این مذاکرات هنوزبه نتیجه نرسیده بودکه کابینه عوض شدوسهیلی آمدنخست وزیرشد . ولی صالح بازبود .واین درکابینه گمان میکنم که .

س - حالا . وارسته راملاحظه بفرمائید به‌بینید .

ج - وارسته‌وزیردارائی هژیربود.

س - هژیر ؟وزیردارائی سهیلی الهیارصالح بودادل .

ج - سهیلی ..وزیردارائی اولش ... اولش‌صالح بود بعدبیات بعدشدبیات . وارسته چطورشد این ... به‌هرحال این مذاکرات خیلی خیلی طول کشید . روسها اصلا" مطلقا زیربارنمیرفتند. بهیچوجه حاضرنبودندکه نظیرقراردادی راکه با انگلیسی ها بسته بودیم قبول بکنند . ودریکی ازاین جلسات مذاکرات تانصف شب طول کشید . در وزارت‌خارجه بود . ساعدآنوقت‌نبود .سهیلی بود . سهیلی مثل اینکه وزیرخارجه هم بودبرای اینکه این جلسات دروزارت خارجه تشکیل میشد .نزدیک نصف شب اسمیرونوف گفتش که تاموقعیکه آقای ابتهاج دراین مذاکرات شرکت دارندممکن نیست ما به موافقت برسیم . من به‌سهیلی گفتم به‌بینیدشما سکوت کردید. درنتیجه سکوت شما او هم حق دارداینطورتصوربکند .اما به روسی به‌اوگفت . سهیلی روسی خوب میدانست . گفت که ما درتمام این مطالبی راکه‌فلانی گفت بانظرش موافقیم منتهااوچون متخصص ماست صحبت رااومیکرد این دلیل نمیشود .بالاخره آنهم به نتیجه رسید وقراردادهم باآنها نظیرقراردادبا انگلیسی ها بستیم.ازآنها هم طلاگرفتیم ویک پانصدهزاردلارهم یک دفعه توانستم که‌وادارشان بکنم که‌بیاورندتهران بدهند . واینهم درنتیجه این شدکه وقتی که‌رئیس بانک ملی شده‌بودم سروکارداشتم خیلی زیادبا نماینده‌بازرگانی سفارت شوروی . یک شخص‌خیلی سمپاتیکی بود . یکی دودفعه مرادعوت کردنهار .منهم اورا دعوت کردم دربانک . برای اینکه‌سروکارداشتیم باآنها . وازمن یک روزپرسیدواقعا " راست است که شما این طلاهائی راکه‌درروزنامه ها مینویسندگرفته‌اید . برای اینکه هر دفعه که طلامیرسیدازآمریکاکه میاوردند .یعنی مال آمریکائی ها . میدادم درروزنامه‌ها

مینوشتند .این اصلا" باورنمیکرد . یک روز دعوت کردم اورا بردم درخزانه بانک تمام این شمش ها را نشان دادم . آنوقت به او گفتم حالا ازشما خواهش میکنم شما یک کاری بکنید. یک کاری بکنید . اقدامی بکنید با نصدهزار دلار از این راببا ورید .و آورد. تحویل دادوگرفتیم . وبازبه شیوه ای که با انگلیسی ها درپیش گرفته بودم با انگلیسی ها بودیک میلیون دلارخواستم . دیگرجواب ندادند که ندادند. ولی این طلائی است که بعد . سالها بعدگرفت . درزمان ممدق بودکه این طلاها را گرفتند از آنها . وراجع به .. اینجا هم بایدیک تکه ای بگویم که تقی زاده . وقتیکه نماینده مجلس بود ازجمله انتقادهائی که ازبانک ملی کرددرمجلس . یکیش این بودکه بانک ملی حق نداردرترازنامه اش طلاهائی راکه درمسکوهست جزودارائی خودش نشان بدهد .که .. گمان میکنم درنامه هائی که نوشتم به تقی زاده این مطلب راگفتم .با اینکه دریک چیزهای علیحده درروزنامه ها جواب اورادادم که این حرفی که ایشان میزنند این اصلا" بکلی مخالف مصالح مملکت است . یک آدمی مثل تقی زاده یک همچین حرفی رانباید بزنند. وقتی این حرف را میزندمثل اینست که ما اصلا" واقعا " چیزی نداریم .درصورتیکه این را من یک مقدارش راگرفتم وتادینارآخرش هم خواهیم گرفت واگراین را دردارائی بانک نشان ندهم دارائی بانک اصلا"کسرخواهدداشت ترازنامه بانک کسرمیدهد این کسری راچه جوری بکند. و این مصلحت نیست که یک همچین مطالبی گفته بشود . بعدقضایائی که پیش آمددرمورد قوام السلطنه درموقعیکه نخست وزیربود . این دفعه گمان میکنم دفعه دومش بودکه قضیه ارجاع . موضوع ایران وشوروی . تصرف آذربایجان ازطرف شوروی . وارجاع این به شورای امنیت . یک روزجمعه مرا خواست دروزارت خارجه منزل داشت .

س - اصلا" میخواهید آنجا ؟

ج - بله ، بله همانجا میخواهید .یک قسمتش راآپارتمانش کرده بود .

س - نظرش چی بود

ج - که شب وروزکار میکرد . شب وروزکار میکرد . وبیچاره بحدی به افشار میآمدکه بعضی روزها ازفشارکار وبی خوابی خوابش میبرد . چشمهایش راهم میگذاشت وچرت میزد . وآدم واقعا "ناراحت میشد . خیلی خیلی بارا وسنگین بود . مرا خواست جمعه صبح .رفتم

دروزارت خارجه هیچکس نبود .جزیکی دوتا پیشخدمت .وپشت میزکارش نشسته بودبه من گفتش که دیشب کاردارسفارت شوروی . بنظرم علی اوف بود. گفت که .

س ـ این رابایدچک کرد . وسیله دارید ؟

ج بله .

گفت علی اوف .سرکاردارآمدوبمن گفتش که شنیدیم که شما میخواهید قضیه آذربایجان رادوباره به‌شورای امنیت ارجاع بکنید .وخواستیم به شما بگوئیم که اگریک همچین کاری کردیداین هم مخالف مصالح مملکت است وهم‌مخالف مصالح شخص شما . یعنی تهدیدش کرد . گفت به‌عقیده شماچه بکنم .من بدون معطلی گفتم که ارجاع بکنیدبرای اینکه اگرنکنید اینهابدرهرحال تهران راتصرف میکنند. وایران میرود .کسی برای ماجای حرفی باقی نخواهد ماند . برای اینکه به‌ما میگویندکه شما بالاخره یک سازمان مللی بود. چرا اصلا"شکایت نکردید؟ درصورتیکه اگرشکایت بکنیم بازهم ممکن است تهران راتصرف بکنند.وایرانی . دولت ایرانی وجودنداشته‌باشد . اما اقلا" یک حقی برای ما باقی میماندکه ماتنهاکاری که میتوانستیم بکنیم اینارجاع به شورای امنیت بود .کمی فکرکردوتسبیح اش رادرآوردواستخاره کرد. مشغول استخاره کردن که‌بودمن خب نمیتوانستم به‌اوبگویم نکنیداینکاررا . برای اینکه ممکن است بدبیاید. ومسئولیت باا وبود .وبه‌اوگفتم . گفتم‌البته این حرفی‌که من میزنم خیلی آسان است برای من گفتنش . برای اینکه من مسئولیت ندارم . شماکه این مسئولیت رادارید. میدانم مسئولیت سنگینی است .استخاره خوب درآمد .گفت‌همین الان‌میرویدسفیر انگلیس‌را ، سفیرآمریکارا به‌بینیدونظرآنهارابخواهید. ازهمانجا تلفن کردم به‌سفارت انگلیس . بولاردبود .گفتم من یک کارفوری دارم میخواهم باسفیرصحبت بکنم .گفتندرفته بیرون ومعلوم هم نیست کی برگرددرفته‌برای خداحافظی .برای اینکه ماء موریت اوبه‌پایان رسیده‌بودومیرفت‌خداحافظی بکند. تلفن کردم به والاس ـــــری که‌سفیرآمریکا بود. گفتم یک کاری خیلی فوری دارم ازطرف نخست وزیرکه‌هم میخواهم باشما صحبت بکنم هم باسفیر انگلیس .گفت بیاشیدا ینجا .برای اینکه‌سفیرانگلیس الان میآیدا ینجا برای‌خداحافظی . رفتم بود .بولاردبود .به آنها گفتم که‌الان نخست وزیربامن همچین صحبتی کردومن عقیده خودم‌را گفتم .بایدارجاع بکنیم . ولی میخواست نظرشمارابداند . قبل ازاینکه والاس ـــــری صحبت بکندبولاردگفت من این رانمی‌توانم ازطرف خودم جواب بدهم این یک مطلب بسیارمهمی

است باید از لندن اجازه بگیرم . وضمنا "پاشد که خدا حافظی کرد که برود . موقعیکه با من خدا حافظی میکرد گفتش که اما تهران را اشغال خواهند کرد . روسها . ومن هم خواستم بروم والاس مـــری گفتش که نه شما بمانید . تلفن زدجری نیگن راخواست آنوقت نایب بود . درحضور من دیکته کرد این تلگراف را به استیت دپارتمنت اتفاقا " این تلگراف جزو اسناد چیزمنتشرشده که من داشتم درکتابم . کتابهایم که اسناد وزارت خارجه . در ۱۹۴۶ بود گمان میکنم . وقتی که بولارد گفت من باید اجازه بگیرم از لندن والاس مـــری همین را به واشنگتن مخابره کرد . وبرگشتم پیش قوام السلطنه . تمام مطلب را گفتم جزاین مطلبی را که بولارد گفته بود که تهران را اشغال خواهند کرد . فکر کردم که پیرمرد شاید واقعا " بترسد . برای اینکه من خودم هم شاید فکر میکردم . اما کمتر از او . با وبا اطمینان گفت . اشغال خواهند کرد . روسها آنوقت در کرج بودند . تا کرج آمده بودند .

س - این درست است که میگویند انگلیس ها بدشان نمی آمد که ایران تقسیم میشد؟ شما چنین استنباطی داشتید؟

ج - من همچین استنباطی نداشتم . اما خب این را باید بگویم که بولارد یک کینه ای داشت راجع به ایران که بی نظیر بود .

س - چرا ؟

ج - درزمان رضا شاه رفتاری که با او کرده بودند . مخصوصا "شنیدم کاظمی . که وزیر خارجه بود رفتاری با او کرده بودند که بسیار ، بسیار زننده بود . میدانید روی شاید خودتمائی که به گوش رضا شاه برسد وخوشش بیاید همچین کاری که اهانت آمیز بود . واین یکی از دلایل کینه ای بود که گمان میکنم راجع به ایران داشت . برای اینکه واقعا " آنچه که من استنباط کردم . خیلی خیلی کینه توز بود و اصلا "نسبت به ایرانی ها همنشان میداد این را . یک چیز دیگری را که نمیدانم حالا حقیقت دارد یا نه ؟ اما اینهم جالب است . این هم حرف توحرف میآید . اینها را که الان بخاطر میآید بگویم . مرز رئیس بانک رهنی بودم . منصورالملک نخست وزیر بود . این را نمیدانم سابق گفتم یا نگفتم . مرا دعوت کردند به کمیسیون دروزارت دارائی . همینطوری هم که در ایران معمول است هیچوقت به آدم نمیگویند موضوع چی است ؟ گفتند بیائید کمیسیون در دفتر وزیر دارائی است . وزیر دارائی هم امیرخسروئی بود که قبلا" رئیس بانک ملی بود . نظامی بود . اطلاعات خیلی محدودی داشت راجع به مسائل مالی و

پولی و اینها. وقتی وارد شدیم. دیدم که یک عده‌ای هستند. و به تدریج هم آمدند. از اشخاصی که بخاطر دارم بودند. هژیر بود. امینی بود. خیال میکنم الهیار صالح بود. وشیقی بود، صادق وشیقی گمان میکنم آنوقت رئیس اداره تجارت بود وزارت بازرگانی، اداره کل تجارت بود. و الهیار صالح به عنوان معاون وزارت دارائی بود. گلشائیان بود یا نبود بخاطر ندارم. گلشائیان آنوقت مدیرکل وزارت دارائی بود. منصورالملک وارد شد، نخست وزیر، و او جلسه را افتتاح کرد و گفت دیشب در هیئت وزیران اعلیحضرت رضاشاه خیلی متغیر شدند از وضع شرکت نفت و اینکه شرکت نفت تولیدش را میآورد پائین و درآمد ایران هم آمده است پائین و این دیگر غیرقابل ... (؟) کرد که یک حداقلی باید تولید بکنند و اعم از اینکه آن حداقل را تولید بکنند یا نکنند. یک حداقلی به دولت ایران بدهند. و حالا خواستم که نظر آقایان را بدانم. من اصلا" نفهمیدم که چرا مرا خواستند؟ من رئیس بانک رهنی هستم. من گفتم که من بخاطر ندارم که در امتیازنامه نفت یک همچین چیزی باشد که ما حق داشته باشیم که حداقل تولیدی از آنها بخواهیم. به نظرم یکی دو نفر هم گفتند. آنها هم تصور نمیکنند که چنین چیزی باشد. رو کردم به منصورالملک گفتم که به عقیده من این کار صحیحی نیست. سیاه‌ترین ایام جنگ برای انگلیسی ها بود که آلمانها آمده بودند به مرز مصر. جنگ العلمین بود. گفتم به عقیده من این کار شایسته‌ای نیست. یک موقعی که انگلیسی ها ذلیل شدند و افتادند. ما این کار را الان با آنها میکنیم این شایسته نیست. به عقیده من این کار صحیحی نیست که یک دولتی بکند. من الان که فکر میکنم و تشبیه میکنم این قضیه را که اگر دوباره این قضیه تکرار میشد مثلا" در زمان این شاه و میرفتند میگفتند که این مطلب وقتی که مطرح شد رئیس بانک رهنی همچین اظهار عقیده‌ای کرده بود، حالا یقین دارم اگر به

گوشش رسیده بود. این یک عکس‌العمل شدیدی نشان میداد. اما من همانطوریکه ...

س ـ کدام شاه ؟

ج ـ رضا شاه. همانطوریکه عادتم بود این عقیده را، این نظر را روی عقیده‌ام میگفتم. ولی رفتند و این کار را کردند. و انگلیسی ها هم تسلیم شدند دادند. بعد از قضایای شهریور ۲۰ این لسان الملک سپهر یک روزی منزل برادر بزرگ دکتر اقبال، علی اقبال گمان میکنم اسم او بود، منزل او بودم، لسان الملک سپهر هم آنجا بود. لسان الملک سپهر خیلی معروف بود که با انگلیسی ها مربوط است، خیلی ها، همه میگفتند. این حکایت میکرد، حالا راست یا دروغ نمیدانم، اما معروف بود که لسان الملک خیلی مبالغه میکند. خیلی دروغ میگوید. صحبت از قضایای شهریور شد و چه حور انگلیسی ها آمدند و عکس‌العملی که رضا شاه نشان داده بود این حکایت میکرد که رضا شاه مرا خواست و گفت که بروید، همان شب بود، و سفیر انگلیس را به بینید و بگوئید که شما که میخواستید به ایران بیائید چرا به خود من نگفتید، گله بکنید. گفت رفتم وقتی این مطلب را به او گفتم گفت هیچوقت ما فراموش نمیکنیم آن رفتاری را که با ما کردید موقعی که ما از هر طرف تحت فشار بودیم. و شما یک همچین رفتاری با ما کردید. او هم هیچ اطلاع نداشت که، ما بقیه نداشت یک همچین کمیسونی بوده و من یک همچین اظهار عقیده‌ای کرده بودم. حالا برگردم به موضوع قوام السلطنه.

س ـ اینکه میگویند آدم متکبری بوده .

ج ـ خیلی ، خیلی .

س ـ و حتی نمیشد مستقیم با او صحبت کرد ؟ والاحضرت اشرف در کتابشان نوشته‌اند که بایستی با منشی او صحبت میکرد که او ...

ج ـ هیچ همچین چیزی نیست . ابدا"، نه . اما حالا من یک منظره‌ای را دیدم که بسیار جالب است برعلیه من اعلام جرم شده بود . یک نفر اعلام جرم کرده بود که من نقره‌های بانک را تبدیل کرده بودم به طلا . نقره‌های بانک هم عبارت بود از سکوک آنوقتها میگفتند دوزاری ، دوریالی یا پنج ریالی یا یک ریالی . در کیسه‌های دویست و پنجاه تومان ، که اینها تمامش بدون استثنا چون درجریان بوده سائیده‌شده بود کمتر از وزن قانونی آن بود . من تمام اینها را تبدیل کردم به نرخ رسمی طلا . طلا خریدم، اینها را فروختم و طلا خریدم بجای آن گذاشتم . تبدیل کردم تمام پشتوانه نقره بانک را به طلا . یک نفر برعلیه من اعلام جرم کرده بود . الان درست بخاطرم نیست کی بود؟ دیوان کیفر مرا احضار کرده بودند . من این را به قوام السلطنه یک روز گفتم . گفتم مرا خواستند دیوان کیفر برای همچین کاری . گفت نه ، بیجا کردند . شما نباید بروید در دیوان کیفر .گفت . تلفن کرد بگوئید وزیر دادگستری بیاید . وزیر دادگستری انوشیروان خان سپهبدی بود . من روی همچین نیمکتی نشسته بودم پهلوی قوام السلطنه . خبر کردند وزیر دادگستری را . گفت بیاید . در را باز کرد . یک تعظیمی کرد ، عینا " پیشخدمت‌های دربار به شاه تعظیم میکنند ، و همان حالی در ایستاد . بعد به او گفت بفرمائید . احازه‌داد نشست او روی صندلی دور از این نیمکت . به او گفت که فلانی را احضار کردند در دیوان کیفر . من اجازه نمیدهم که رئیس بانک ملی برود در دیوان کیفر سئوال و جواب بکنند . این بازپرس دیوان کیفر را بخواهید در درفتر خودتان هر مطالبی را میخواهد آنجا از فلانی سئوال بکنید . و همین طور هم کردیم . رفتیم آنجا . این بازپرس دیوان کیفرهم یک شخصی بودکه معروف بود که چپی است حتی میگفتند که

شاید کمونیست است .اما بعد اینجا گفتند بمن که نه این آدمی بود که خودقه ام السلطنه کرده بود .آنروز من متوجه شدم که عجب کاری میکنند اینها . تعجب کردم که چطور آخر یک وزیری اینطور تعظیم میکند؟ من با او همین طور که الان نشسته ایم صحبت میکنیم .هیچ وقت هم به او حضرت اشرف نمیگفتم . مگر در حضور نمایندگان آذربایجان . که آنهم نمیدانم گفتم یا نگفتم ؟ اما در هر حال آنرا شرح خواهم داد .در حضور آنها که مرا خواسته بود که با اینها صحبت بکنم .آنجا به او حضرت اشرف خطاب میکردم . همه میگفتند . من واقعا" مثل یک پدر دوست او را داشتم . احترام میکردم . اما بطور خیلی خیلی عادی . شما ، حضرتعالی ،جناب عالی خطاب میکردم هیچوقت رنجشی نداشت . مطلقا . این بسته به این است که مردم با او چطور رفتار میکردند. اما اینکه میگویند که اجازه نمیداد که کسی با او صحبت بکند . به هیچوجه . من که تا ظریک همچین وضعی نبودم . مطلقا .ولی اولین کابینه ای که تشکیل داد دسی کرد یک اشخاص وزینی را بیاورد .بهاء الملک بود، حکیم الملک بود، صادق . لقب او را فراموش میکنم . پدر مهندس صادق که .مستشار الدوله یک همچین چیزی . از این طریق اشخاص آورده بود. وبعد یک روزی بمن گفت که من تصمیم گرفتم الان یک عده اشخاص را بیآورم که بتوانم به آنها بگویم چه کار بکنید. این آقایان . حکیم الملک مثلا"اعتراض کرد رفت . صادق هم همینجور .سرنمیدانم چه مسائلی بود .آن را نمیدانم . اما دیدکه با این اشخاص قدیمی نمیشود کار کرد . باید یک عده جوانهائی را آورد .نیتش راهم بمن گفت . گفت برای اینکه با اینها شاید بهتر بتوانم کار بکنم .

س - علاقه به مشورت هم داشت یا آدم دیکتاتوری بود ؟

ج - بسیار . میگویم . بهترین دلیلش که میگویم مرا میخواست وبمن میگوید نظر شما چیست ؟چه بکنم ؟ آنا" وقتی که به او گفتم با زمتقاعد نشد خواست که ببیند که چه عکس العملی آن دوتا دولت بزرگ نشان خواهند داد .

س - این جریان استخاره به نظر شما مطلحتی بوده یا واقعا" براساس آن عمل میکرد؟ چون بعضی ها میگویند که این حالت مصلحت داشته وجزو سیاست او بوده که حالا.....

ج - به بینید مرا میخواست اغفال بکند ؟ آخه دلیل نداشت . که مرا بخواهد گول بزند. گمان میکنم . مسئولیت بسیار شدیدی بود .تهدیدش کرده بودند. حالا یک چیز دیگری هم بگویم

راجع به‌همین قضایای آذربایجان . من شبی که ارتش . به‌ارتش دستورداده شده بودکه برود بطرف آذربایجان. من شام در دربار میهمان بودم .آلن هم‌بود . تمام صحبت تانصف شب راجع باین موضوع بود .که شاه اظهارنگرانی میکردکه اگربرف بیاید . ماه چی بود ؟ آذرماه بود .گفت اگربرف بیاید وابنها درراه گیربکنند چه خواهدشد؟نگران ازاین بود .صبحش قوام‌السلطنه تلفن کردکه زودبیائید .من رفتم‌وزارت خارجه .گفتش که‌همین الان سفیرشوروی .آنوقت گمان میکنم‌سادچیکف بود .گفت الان آمده بود . سادچیکف الان ازاینجارفت .آمدازمن خواست که‌دستوربدهم که ارتش برگردد. به‌اوگفتم امکان ندارد همچین چیزی . شما فورا" برویدپیش شاه .واز اینجارفت پیش شاه . که مبادا شاه تمکین بکند .گفتم خیالتان راحت باشد . دیشب من پیش شاه بودم .ممکن نیست که همچین کاری بکند .لازم هم نیست من بروم . اطمینان داشته‌باشید . نگران بودازاینکه مبادا این تهدیددرشاه هم مؤثرباشد .درصورتیکه این رابعدها طوری جلوه میدادند مثل اینکه دراینکارقوام‌السلطنه هیچ دخالت نداشته .

س - همین میخواستم سئوال کنم نقش قوام السلطنه ، شاه ورزم‌آرا دراین...

دراین‌قضیه آذربایجان نقشه شان چه بود؟

ج - رزم آرا راهیچ اطلاعی ندارم . درباره رزم‌آرا معاشرت نداشتم . اما درفاصله ۲۴ ساعت هم‌دیدم نظری راکه شاه داشت علاقه‌ای که‌داشت . ونگرانی که‌داشت که‌مبادا به واسطه بدی هوا ویا برفی که‌درراه‌بشود اینها نتوانند خودشان را برسانندبه‌تبریز . وروزبعد نگرانی که‌قوام‌السلطنه‌داشت که مبادا سادچیکف که‌سودتمدبدکندوشاه‌نظرش راعوض کند . این را من شاهد بودم واسطه بودم .منتهایش میگفتم لازم نیست بروم .برای اینکه میدانم . همچین چیزی نگرانی نداشته‌باشید . فوق العاده اصلا" درمقابل چشم من مجسم است .آن قیافه‌ای که‌داشت‌که نگران بودمیترسیدکه مبادا این چیز . اینها هیچکدام برای نظاهرنبود .دلیلی نداشت که‌مرا بخواهدگول بزنند .میدانست که من روابط دارم‌با شاه . برای اینکه‌به‌کرات من هم‌با شاه‌صحبت کردم هم‌با قوام‌السلطنه . به‌شاه‌میگفتم که‌اعلیحضرت بهترنیست صدراعظم شما یک کسی‌باشد مثل قوام السلطنه که‌خودش یک شخصیتی دارد . شخصیت جهانی ؟آنوقت متوجه‌نبودم که اتفاقا "همین موضوع است که‌اورانا راحت میکند . گفتم‌این بهتراست .نخست وزیران سابق تان راگفتم دیدم .رفتم درهیئت

وزیران شاز وبحدی مأیوس بیرون آمدم .وراقعا "همینطوربود . مواردبسیاری میرفتم درهئیت وزیران . اصلا"شبیه به هیئت وزیران نبود. شبیه به یک کلاسی بودکه معلمی ندارد. بچه‌ها شروع کردندسروکله همدیگرزدند. این را آنوقت تشبیه میکردم به کابینه‌هیئت وزیران قوام‌السلطنه .همه رعایت احترام‌میکردند.همه‌گوش میدادند. همه توجه داشتند. یک ابهتی داشت .به‌اوگفتم این را .گفتم‌بهترنیست که‌این‌نخست وزیرتان باشد. صدراعظم تان باشد.چراخودتان یک وقتی صرف اینکارنمیکنید . گفتم اگرمن بیکاربودم به شما قول میدهم که‌هرچی که میخواستم قوام‌السلطنه آنرا قبول‌میکرد .گفتم چراشما خودتان اینکار رانمیکنید ؟ چرا مظفرفیروزبایدباشد اطراف قوام‌السلطنه ؟ آنوقت بمن میگفتش که چندماه است که‌پیش من نیامده‌است .

س- قوام پیش شاه نیآمده‌است ؟

ج - بله . به‌قوام‌السلطنه میگفتم که‌آخه بابا . آخه این شاه است .شماآخه چرااینکار رامیکنید ؟ برویدپیش‌او . این توقع دیگری نداردازشما . بمن یک روزی گفتش که‌شما نمی شناسیداین جوان را . گفت دائم‌برعلیه من تحریک میکند . من آنوقت باورنمیکردم برای اینکه‌دوست داشتم شاه‌را . واقعا" دوست داشتم . وخیال میکردم که‌این . وقتی به‌اومیگفتم که‌تکذیب نکنید . گفت من هیچوقت پشت‌سرشاه بدنگفتم . گفتم اجازه نفرمائیدکه اشخاصی که‌میایندپیش شما . شنیده‌بودم که‌میآمدندآنجا یک انتقاداتی میکردند گفتم همین ها میروندبه‌یگویندکه این مطالب راشما گفتید.من میشناسم آخه . بعضی‌ها رامیشناسم . این‌اشخاص رامیشناسم .شما اجازه ندهیددرحضورشماهم این صحبت‌ها بشود. به‌محض اینکه‌صحبت میکنندبگوئیدمن اجازه‌نمیدهم‌نسبت به‌اعلیحضرت شما یک همچین مطالبی رابگوئید . من اینطوربه‌هردوشان صحبت میکردم .ولی خب بالاخره بعدها متوجه شدم و برمن ثابت شدکه‌خوش نمی‌آمدشاه‌ازاینکه یک شخصی باشدکه موردا حترام باشد.یک شخصی باشدمقتدر وخودش هم ابتکارداشته‌باشد.ویک کارهائی راهم‌خودش بکندبدون‌اینکه اجازه بگیرد. یک کارهائی بکند .منتها یقین دارم .من این رادیگراطلاع ندارم . امایقین دارم که مطالب رامیگفت . وقتی که‌میرفت پیش شاه میگفت . منتها وقتی که نمیرفت آن ازآن مواردی بودکه‌رنجش پیداکرده‌بود .میشنید مثلا"برعلیه اش داردیک تحریکاتی میکنند

یک چیزهائی میگوید، وادارمیکندیک اشخاصی یک چیزهائی بگویند.

س- این درموقعیکه مسئله اشغال ایران توسط شوروی درسازمان شورای امنیت مطرح بود یک صحبت هائی هست که آقای علاتمانس مستقیم باشاه داشته ودستورازایشان میگرفته و و اینبرخلاف نظرقوام بوده است ؟

ج - نخیر ، نخیر ، تلگرافاتی که راجع .من اولا" وقتی میخواست برودبه مسکوبه اوگفتم که مصلحت نمیدانم .گفتم شما میرویدآنجا به شما هواپیما نمیدهندکه برگردید.گفتم من میروم متحمن میشوم تا اینکه تخلیه بکنندآذربایجان را. گفتم اگربه شما هواپیماندهند که برگردیدشماچه جوربرمیگردید؟واقعا" میترسیدم ازاین . گفت نه . نگرانی نداشته باشید. وقتی که برگشت . تلگرافی که کردبه علاءوشنگتن . وبه تقی زاده درلندن،سفیر بود. تاءکیدکرددراین تلگراف که این راخودتان شخصا" دراول تلگراف کشف بکنید .این مطلبی است فقط برای اطلاع خودتان . علاتمام این مطالب رارفت در جلسه شورای امنیت همه راگفت،سادچیکف آمد .

س - به‌بخشید . یعنی اجازه‌داشت بگوید یا اجازه نداشت ؟

ج - نه . اجازه‌نداشت بگوید .به‌اوگفته بود به‌هردوشان یک نوع‌تلگراف کرده بود. این رابه‌خط خودش نوشته‌بودوبمن هم دادکه‌خواندم . کی برایش رمزمیکرد نمیدانم؟ اما یک مطلبی بودکه حتی این رانداده‌بودبه‌کسی دیگری این رابنویسد . به خط خودش مینوشت این کاغذ را. خیلی هم‌خوش‌خط بود خیلی هم خوش‌خط بود .تقی زاده اطاعت کردبه‌احدی هیچی نگفت . علا وقتی‌که‌موضوع‌ایران درشورای‌امنیت مطرح شدکه گرومیکو ازجلسه پاشدرفت واین ایران رانجات دادبرای اینکه‌اگرمانده بودوو توکرده‌بودکه اثری نمیداشت . رفت درغیاب او آنوقت رای‌گرفتند .به‌اتفاق آراء بنظرم تصویب شد . این تمام‌این مطالبی راکه باستالین مذاکره‌کرده‌بودواستالین چه‌گفته‌بود. که‌جزئیات آن راالان بخاطرندارم .اما تمام‌اینها راگفت، سادچیکف آمدپیش .

س - پس مطالبی که آقای‌علا گفته بوده .مطالبی بوده که از.....مظفر فیروز...

ج - حالابگذارید من برای‌شما بگویم تاآخر این موضوع را. چون این بسیارجالب است خوشحالم که‌این راتذکردادید سادچیکف آمدوخیال میکنم تقاضای ارزکرد .حالابببینید چطورشد. نماینده News of the World این روزنامه ، پرتیراژترین روزنامه‌لندن است

مال نماینده این . یک مرد . اسم اورا فراموش کرده‌ام .یک مرد بسیار جالبی بود .از طبقه بالابود . خیال میکنم از اشراف بود .خیلی خوب هم بریج بازی میکرد . من آنوقت هم خیلی بریج بازی میکردم . این آمده بودتهران . درآنموقع در درتهران بود .ساعت یازده شب بود .بمن تلفن زدکه الان یک مصاحبه‌ای داد .یعنی شب . یک مصاحبه ای‌ادمظفرفیروزکه معاون نخست وزیربود. واظهارداشت که علاز خودش گفته است ونخست وزیرا ورا تنبیه خواهدکرد .وگفت اگراین مصاحبه ای که داده اصلاح نشوددیگربرای ایران آبروئی‌باقی نمی ماند .برای اینکه این اصلا" چطورمیشودهمچین مطلبی . من پاشدم رفتم وزارت خارجه . قوام‌السلطنه‌بازتک وتنها بود. خیلی‌هم‌خسته . گفتم آقا میدانیدمظفر فیروزدراین‌مصاحبه اش چی گفت ؟ گفت بله میدانم .گفتم میدانید ؟ یقین به شما نگفتند. اینطورگفت . گفت نه‌اینطورنگفت . گفتم الان‌مرتیکه بمن تلفن کرده مخابره کرده‌اند .گفت نه‌این صحیح نیست . گفتم‌اجازه میفرمائید که‌بیآید . گفت بگوئیدبیاید . ازهمانجا تلفن کردم به‌این آدم درهتل . آن درمیدان فردوسی هتل ریتس است ؟ هتل ریتس . گفت اجازه‌دارم که‌نماینده آسوشیتدپرس یا یونایتدپرس .یادم‌نیست . گفتم بله‌بیاورید . اورا هم‌باخودتان بیاورید . آمدند به‌فاصله نمیدانم ده‌دقیقه آمدند . منهم مترجم شان شدم . پرسیدکه معاون شماکه یک همچین مطلبی راگفته است‌آیاشما هم . چون گفت که این اجازه نداشته وازاوبازخواست خواهدشد تنبیه خواهدشد . این رابااجازه شاگفته؟ گفت علاوهرچه که‌گفته است ازطرف من گفته . من تاءییدش میکنم . ومورداعتمادمن واحترام من هست .آنها . برای ساعت ۱۲ حکومت نظامی هست . من سوارماشین خودم‌کردم که‌برویدفورا" این تلگراف را ببرند مخابره‌بکنند . خیابان فردوسی داشتم میرفتم .یک نظامی جلوی ماراگرفت . که جوازبایدنشان داد. من سروصدابلندکردم که من رئیس بانک هستم اینها . اینها که‌نمی شناخت این نظامی . پلیس‌سرچهارراه اسلامبول فردوسی . سروصدا راشنید آمد مرا شناخت . سلام دادومارارهاکردند . رفتیم . اینهارارساندم .تلگراف‌شان رافرستادند چندسال بعددرواشنگتن نشسته بودیم حاج محمدنمازی بود. رفته‌بودم به دیدن علا درموقعیکه میگفتندعلامسلول شده‌است .ورفته‌بودیک جائی درنزدیکی واشنگتن .یک جائی که‌برای استراحتگاه نمیدانم . شایدازلحاظ هوا گفته‌بودندا ینجا مناسب است .آنجا

رفته بودم پیش او .حاج محمدنمازی بود یک نفر دونفردیگرهم بودند به‌خاطرندارم . گفتم که نمیدانیدآن موضوع چی هست ؟ گفت نه . گفت نمیدانم .گفت بااعث تعجب من است .تمام اخبار اینجا منتشرشد .که من موردا عتمادنیستم واین راخودسرانه‌گفته‌ام . به‌فاصله چندساعت خبردیگررسیدکه اینطوراست . گفتم حالا بگذاریدمن قضیه را بکویم. این قضایا را برایشان حکایت کردم .که اینطوراست . خودش هم تاآنوقت نمیدانست . من وقتی که‌شنیدم که روسها منقلب شده‌اند . به‌قوام‌السلطنه‌گفتم که‌آقا این مبادا این را برش دارید معزولش بکنید .گفت . سادچیکف باورنمیتوانست بکند .خیال کردکه‌قوام السلطنه اغفال شان کرده که‌گفته‌است که من این مطالب را به‌هیچکس نگفتم وهیچکس هم اجازه نداشت‌که بگوید. باورنمی توانست بکنند .من با قوام‌السلطنه اینطوراستدلال کردم .گفتم که‌اگرشما جای علا بودیدویا اگرمن جای‌علابودم .عینا "همین‌طور رفتارمیکردم .موقع نجات مملکت است .موضوع نجات مملکت است .این میدانست که‌این موءثرخواهدبود .مذاکرات هم خلاصه‌اش این بودکه‌تهدیداست .امتیازنفت میخواهند . نمیدانم چی میخواهند، چی میخواهند .فلان .اینها که‌قشون خودرا ببرند. این راا گرنگوید .آنموقع‌نگوید .حربه دیگری نیست . گفتم من یقین دارم اگرخودتان آنجا تشریف داشتید .ویا اگرمن بودم حتما "همین کاررا میکردم . گفتم مبادا اورا بردارید .گفتش که‌میدانیدپسرخاله من است . علا .گفتم من‌نمیدانستم . تاآنروزنمیدانستم . گفت عیب علااین است که‌فضول است . جوان هم که‌بودهمینطوربود .فضول است . گفتم این فضولی را من می پسندم .دریک همچین موقع حساسی . گفت مطمئن باشیدغیرممکن است .وبعدهم معلوم شدکه سادچیکف آمده بودخواسته‌بود .که‌وقتی به‌اوگفته‌بودکه این اجازه نداشته‌است .

س - آقای فیروزمیگویدکه‌حتی ماتلگراف توبیخی تهیه کردیم‌که‌البته میگوید مرحوم قوام‌یک مقداری شلش‌کردواین را مخابره‌کردیم وعلا را توبیخ اش کردیم بعدازاینکار .

ج - این راعلا بمن نگفت .این رانمیدانم . این رانمیدانم . اما این عین جریانی است‌که . میتوانست همان وقت اورا بردارد .

س - یعنی یک حالیتی داردانگار مرحوم‌قوام‌السلطنه‌به مظفر فیروزیک چیز میگفته‌است به‌ٔ علا یک چیزدیگری میگفته‌است . این ازروی‌سیاست بوده .....

ج - به‌بینیدمن . رابطه مرا با مظفرفیروز. یک روزبمن گفت که‌بگویم فیروزبیاید؟

دوتا فیروزبود یک فیروزبود محمدحسین میرزا فیروزکه وزیر راه ابود .وقتی گفت فیروزبیاید .
گفتم محمدحسین میرزا برای چی بیاید؟ گفت محمدحسین میرزا نمی گویم .مظفررا میگویم .
گفتم برپدرش لعنت .گفت نگوئید اینطور آقای . گفتم برپدرش لعنت .گفتم شما این را نمی شناسید
گفتم یک وقتی این خودش را. ودارائی خودش را وروزنامه خودش را دراختیا رسیدضیاء گذاشته
بود. من یکروزی به سیدضیاء گفتم که شما با . دونفررا اسم بردم .گفتم با مظفرفیروز و
قریب . یک قریبی بودکه رئیس ستا بوددرزمان رضا شاه .ریش هم داشت .نظا می . واین
یک آدم خیلی خیلی بدنا می بود .خیلی هم کثیف بود .وقتی هم که رضا شاه رفت کثیف ترین
شعرساخته بودبرای خانواده سلطنتی . مستهجن ترین چیزها را راجع به این اعضای خانواده
سلطنتی گفته بود . گفتم شما خیال دارید که ایران را .من هم تازه با سیدضیاء آشنا شده بودم
وخیلی هم به اوسمپاتی پیدا کرده بودم برای اینکه شنیده بودم تعریف هائی که نمیدانم کرده
بوده . قلدربوده وچه بوده ، چه بوده ، چه بوده . که بعددیگردیدم بکلی نظرم برگشت .
گفتم میخواهید این اصلاحات را به وسیله قریب ومظفرفیروزبکنید؟ این را عینا" برای قوام
السلطنه گفتم .جواب دادکه این تمام هستی اش را دراختیا رمن گذاشته است . روزنامه اش
را دراختیا رمن گذاشته است . عین همین مطلبی است که قوام السلطنه بمن گفت . گفت این
برای من این جوربا صمیمیت کار میکند . به قوام السلطنه گفتم . جوابی که من به سیدضیاء دادم
گفتم که برای قدردانی اش به او یک پولی بدهید . از ظرف دولت تصویب بکنید یک چیزی به او
بدهید. شما هم همین کار را بکنید .اورا آورده اید اینجا معاون تان کرده اید .معاون که تا
یک مدتی معاون نبود .چه سمتی داشت ؟ معاون نخست وزیر . برای اینکه بعدوزیر تبلیغا تش
کرد .گفتم غیرممکن است من با این . با او اصلا" سلام وعلیک نمیکردم .گفتم غیرممکن است
من حاضرنیستم. چون پشت سرش بدگفتم واین دیگرمستاءصل شده بود .کاری نمیتوانست بکند.
رفته بودمتوسل شده بودبه او که ما را آشتی بدهد. گفتم نمیکنم . هیچی . کوچکترین رنجشی
پیدا نکرد . به بینیدبی طرفی . یک چیزدیگری بگویم .یک روزبمن گفتش که من یک
سیصدهزارتومان لازم دارم. .پول لازم دارم.

روایت کننده : آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریخ : ۶ اگوست ۱۹۸۲

محل : شهرکان ـ فرانسه

مصاحبه‌کننده : حبیب لاجوردی نوار شماره : ۱۶

مردبسیار بسیار نازینی بود ، مردبسیار بسیار . من چیزهابه‌اوگفتم . چیزها ازاو دیدم . حالا شایدبگویم این را.

س ـ در (؟) است ؟

ج ـ در (؟) است ؟ هان

س ـ کجابودم آنجائیکه قطع کرد ؟

ج ـ راجع به مظفرفیروزکه‌حاضرنبودیدببینیدش وبعد فرمودید که چیزی میخواستید درموردقوام بگوئید .

س ـ هان قرضی که میخواست بکند .

ج ـ آره قرضی که‌میخواست بکند .

گفت سیصدهزارتومان . گفتم من یک مقرراتی دارم . بایدیک امضاء دیگری داشته‌باشد. گفت یعنی من‌بروم به‌یک کس‌دیگری بگویم امضاء بکند ؟ گفتم ناچارم . گفت‌آشتیانی ؟ دکترآشتیانی ، گفتم دکترآشتیانی که لات است . گفت‌علی امینی ؟ گفتم علی امینی ناجرنیست . گفت‌یعنی میگوئیدمن بروم ازیک تاجرامضاء بگیرم ؟ گفتم این مقررات ماست . گفت من الان ازبانک شاهی بخواهم آنا" بمن میدهند. گفتم که نه فقط سیصدهزارتومان بتومیدهند. پانصدهزارتومان . الان تلفن بکنید پانصدهزارتومان دراختیارشما میگذارند. تفاوت آنها با من اینست که آنها مقررات ندارند . من یک مقرراتی دارم که دست وپایم بسته است . نمیتوانم اینکارهارا بکنم.یک دفعه نشد که ازاین رنجش پیدا بکند . به‌بینیدیک نخست وزیرمقتدری که‌مرا رئیس بانک کرده‌است . اینهمه بمن محبت میکند .یک تقاضاکرد . این رامن به یک عده ای که‌گفتم منجمله بخاطرم میایداینرابرای مدیرمجله ..اونیکه خیلی قوم‌وخویش سیدضیاء بود .خواهرزاده سیدضیاء . دکتر... نویسنده خیلی .. فاضلی ، خیلی دانائی خیلی جزوتحصیل کرده‌های اروپا . اسمش رافراموش‌کردم . این وقتی . یکروزصحبت قوام‌السلطنه شد اینرابرایش کردم .گفت‌بسیار بسیارکاربدی کردی . گفت چه‌اهمیت داشت سیصدهزارتومان به او میدادی .صحبت پرنسیب رافکرنمیکنندها . گفتم‌من اتفاقا" ازاینکارهاکردم که

توانستم خودم رانگه دارم وتوانستم موءسسات خودم هم حفظ بکنم .

س - این پول رابرای چی میخواست ؟ برای شما لمیخواست ؟

ج - نه برای چیزهای شخصی خودش میخواست . برای قرض شخصی میخواست بکند.

س- چه احتیاجی به سیصدهزارتومان داشت ؟

ج - من نمیدانم . نمیدانم . اما پول لازم داشت . هرکس دیگری بود میرنجید.و هرکس دیگری بجای من بود میداد . اما من وقتی که به این ندادم به دیگران را که جای خودش . یک روز امیرحسین خان ایلخان بختیاری بود . خیلی دوستش داشتم ازدوستان من بود نماینده مجلس بود . بعدسناتورشد . درآن زمانی که این ازمن میخواست . حالانمیدانم چه شغلی داشت ؟ مجلس بودیاسنا بود ؟ این ششصدهزار تومان تقاضاکردکه بانک به اوقرض بدهد. که املاکی راکه درزمان رضاشاه گرفته بودندباینها راقرارشدپس بدهند. به شرطی که دینشان را به دولت بپردازند . ششصدهزارتومان بود . آمد متوسل شد به دفتری که معاون من بود .گفتم که به اوبگوئیدکه مانمیتوانیم بدهیم به همین دلایل . پیش من آمد. اینقدراصرار کردبه اوگفتم امیرحسین نمیتوانم به شما بدهم . من اگرمیتوانستم که میدادم. نمیتوانم . اجازه ندارم . این عمل مخالف مقررات بانک است . یک روزی آمدو گفت یک کارفوری فوری دارم .دودقیقه . گفتم بیائید . گفت الان ازپیش شاه میآیم . رفتم به شاه گفتم استدعا میکنم امربغرمائیدکه به ابتهاج بگوئید. گفت به ابتهاج ؟ گفت به خواهرمن نداد.

س - حقیقت دارد ؟

ج - حقیقت دارد . آمدبمن گفت . گفتم حالادیدید . مزوقتی به خواهرشاه ندادم به شما هم نمیدهم .به هیچکس نمیتوانم بدهم . برای اینکه نمیتوانم بدهم . موضوع خواهرش چی بود؟ اشرف رفته بود به دعوت دولت هند . رفته بود هند . ازآنجا تلگراف کردبه چندنفر . رزم آرا ، که با من صحبت نکرد ، هژیر ، که با من صحبت کرد و پیشکارش ، یارو...تا همین آخرهم بوددیگر . این آمدپیش من هژیربا من صحبت کردو آن پیشکارش آمدپیش من . که صدهزارروپیه فورا "بایدبفرستیدکه . والانمیتواندبیاید مقروض شده ونمیتواندبیاید . گفتم اولا" ریالش کو . گفتم بمن نداده اند . گفتند

تلگراف کردندکه بروید ازفلانی بگیرید . ثانیا "به‌فرض ریالش هم‌داشته‌باشید . یک مقررات ارزی ما داریم که فقط دراین موارد ارزمیفروشیم غیرممکن است . رزم آرا وقتی که‌نخست وزیرشد بمن گفت . گفت بمن هم تلگراف کرده بود. من چون شما را میشناختم بشما چیزی نگفتم،شاه به‌من‌گفتش که میدانید اشرف نمیتواند ازهندبیاید تا این‌قرض را نپرداز ند؟گفتم شنیدم . گفت نمیتوانید این را بدهید ؟ گفتم اگر میتوانستم اعلیحضرت مطمئن باشیدمیدادم . برای اینکه‌والاحضرت اشرف اینقدرنسبت بمن محبت کردندکه من‌مدیون اوهستم. گفتم اما نمیتوانم اینکار را بکنم . رفتند بعددربازارخریدندوپولش راکی داد یمیدانم ؟ ریالش راکی داد. مجموع اینکارها بوداگرمن قدرتی داشتم ، گردن کلفت بودم ، که یک عده ای خیال میکردندکه . یک وقتی خیال میکردندکه من نوکرانگلیسی ها هستم. یک وقتی میگفتندآمریکائی ها مرا آوردند . سازمان برنامه که‌آمدم انگلوفیل ها میگفتندمن ازآمریکائی ها دستورمیگیرم. طرفدارانآ مریکا میگفتندمن ازانگلیسی ها دستورمیگیرم . درآن واحدها . این‌دسته این عقیده راداشت .آن‌دسته‌این‌عقیده‌راداشت . دربانک ملی که‌بابانک شاهی . بانک شاهی رابرای خاطرمن‌بستند .منتهاش مصدق السلطنه اینرابحساب خودش گذاشت . دکتر مصدق ادعاکرده بود . درصورتیکه جلسه‌سالیانه بانک شاهی . رئیس بانک شاهی وقتی که‌گزارش داده‌است به‌صاحبانسهام که‌ما چرابستیم ؟ گفته‌است‌که سخت‌گیری های بانک مرکزی طوری بودکه‌دیگربرای ما اداره‌اش امکان نداشت . اینرا من داشتم واسنادم بود . وقتی من آمدم به‌بانک ملی . بانک شاهی . دوتا بانک مجازبود . بانک شاهی و بانک ملی . اولین موردی که‌به‌بانک شاهی دستوردادم که‌درمواردارزی آینکار، اینکار را بکنید .جواب دادندکه شماچه حقی دارید‌بما دستوربدهید. شما یک بانک مجازهستید من یک بانک مجاز، گفتم اگردستورمرا اجرانکنید‌به‌شما ارزنمیفروشم . چون‌زرا من میبایست به‌آنها بدهم که آنها به‌دیگران بفروشند . دریک موردهم‌دستوردادم که ارزنفروشند وقتی اینکار ربجای‌سخت رسیدگفتم ارزنفروختند . اینها کارشان متوقف میشد . آمدند دادوفریادپیش من که چنین وچنان . ضررمیکنیم . گفتم من به شماراه نشان میدهم. شما به‌چه‌مناسبت دررشت ویزدشعبه‌بایدداشته‌باشید ؟ بانک وبانکینک رابرای چی ؟

شما آمدید اینجا برای فاینانس کردن تجارت ایران و انگلیس . تمام معاملات ارزی ایران با خارجه در تهران میشود. رشت چه معنی دارد ؟ بابل معنی ندارد که شما شعبه داشته باشید . سرتاسر ایران شعبه داشتند. هر رئیس شعبه شما معافیت تام داشتند از مالیات و از حقوق گمرک . تمام لوازمشان را از انگلستان میآوردند بدون اینکه یک دینار گمرک بدهند. من که اسکناس وارد میکردم . برای حوائج بانک ملی مملکت . مالیات میدادم. گفتم این معنی ندارد. این صحیح نیست . این مال عهددقیانوس است .گذشت آن ایام. شعبه‌هاتان را به‌بندید .در تهران من تضمین میکنم که شما سودخواهید داشت . اما شما اگر میبرید ،دومثل زمان هندا اینجا حکومت بکنید پولش وتا توانش را ایران بدهدمن همچین چیزی را اجازه نخواهم داد. سرهمین تمام آن اشخاصی که از نزدیک با من کار میکردند مثل مهدی سمیعی ، خردجو ، که اینها در بانک بود .اینها میدیدند. ومیدانستندکه من‌سی‌نمیکنم که ازخودم دفاع بکنم .وبمن هم میگفتندچرا آخرشما دفاع نمیکنید .گفتم که چی .بیام متقاعدبکنم مردم ایران را .بگذار یداینقدربگویندبرای من اهمیت ندارد. من کارخودم را میکنم . آنچیزی راکه من خودم معتقدم کدلازم هست میکنم بگذارید مردم این حرفها را بزنند . چندین‌پارخارجیان بمن گفتند .گفتندروزنامه های ایران که همه شما را متهم میکنندکه شما اجنبی پرستید. شما چنین هستید، چنان هستید .شما برای خاطر کی اینکارها را میکنید ؟ گفتم برای‌خاطرخودم . خودم باید راضی باشم . خودم باید معتقدباشم که وظایفم را دارم درست انجام میدهم . من باید رضایت داشته‌باشم . مردم عقیده‌شان را شاید من نتوانم‌عوض بکنم .شاید یک روزی عوض بشود . شاید یک روزی بفهمند . مبارزه من با میلیسپووقتی که‌شروع شد .یک روزی جمال اما می آمد. نماینده مجلس بود . آمدبمن با همان‌لهجه ترکی اش گفتش که تواگرسه میلیون تومان خرج کرده بودی یک همچین شهرتی پیدا نمیکردی . بجان شما من متوجه نبودم که این شهرت .گفتم چی چی ؟ گفت تونمیدانی که مردم چه‌عقیده‌ای دارند . بعدمتوجه شدم . سواری میرفتم روزهای تعطیل . همان مسیری راکه‌همیشه میرفتم . خیابان پهلوی را میگرفتم میرفتم تاشیزر. جائیکه بتوانم تومیدانهای مثلا" وسیع سواری بکنم .همان مسیری راکه میرفتم من یک روزی دیدم یک اشخاصی میآیند .همان اشخاصی که توخیابان پیاده‌میروندومیرفتند.

اشخاص معمولی که هیچ نمی شناسم .بمن سلام میکنندوباروی باز خیلی احوالپرسی میکنند. فکرکردم چی است . بعدکه جمال امامی این مطلب رابمن گفت فهمیدم این مربوط به اینست . برای من این موضوع اهمیت نداشت مبارزه با میلیسپو. امابرای ایرانیها بحدی این جلوه کردکه ازسرتاسرایران توپرونده ایکه مال میلیسپوداشتم . ازسرتاسر ایران بمن نامه مینوشتند، تلگراف میکردند ،تبریک میگفتند . وروبه مردم رابه آشکار دید که نسبت بمن چه جورعوض شد . یک عده ای شایدآنروزبرگشتند . که دیدندکه مبارزه من با میلیسپو . اینرا به شما بگویم جزو اشخاصی که ازش حمایت میکردندیکیش بولارد بودکه بیشترازهیچوقت دریفوس با من صحبت نکرد . راجع باینکه چرا من اینطوررفتارمیکنم با میلیسپو . امابولاردبا من چندین بار صحبت کرد،آن بیشترعلاقه داشت . گمان میکنم که آنها همه تاً ثیرداشتند .دراینکه اوانتخاب بشودواستخدام بشود . قوام السلطنه هم اورا استخدام کردمنتها من آنوقت با قوام السلطنه سروکارنداشتم .به هیچوجه سروکارنداشتم. من وقتی که برای من مسلم شدکه این آدم، آدم معتدلی نیست . آدم سالمی نیست .وهمیشه هم میگفتم که این یک چیزی اش میشود . جنون دارد .بعدها شنیدم الهیار صالح بمن گفت که این راوقتی که استخدام میخواستندبکنند. الیها رصالح میدانید،رئیس آن میسیون بود. گفت یکروزی ها فمنی که یک وقتی وزیرمختاربوده است درتهران .وقتی الهیار صالح با او درسفارت بوده . گفت ها فمن مراخواست گفتش که شنیدم دولت شما دارد میلیسپورا استخدام میکند . میلیسپوش ماه دردارالمجانین بوده . گفتم ای دادا اینرا چرا به من زودترنگفتید. برای اینکه من همیشه میگفتم که این آدم جنون دارد. اما اگراینرا میدانستم فاش میکردم. علنی میگفتم . مینوشتم . وآنوقت به ایرانیها همحالی میکردم . گفت من رفتم سفارت به شایسته گفتم . شایست.گفت محض رضای خدا صحبتش رانکن .برای اینکه قراردادش امضاء شده وبه تصویب مجلس هم رسیده .گفتندهیچی نگو .

س - مصدق هم مخالف بودبا آمدن میلیسپویا ماندنش ؟

ج - مصدق که همیشه مخالف بود .

س - دراین زمینه شما همفکری داشتید ؟

ج - حالابه بینیداینهم سئوال کردیدخوب شد . برای اینکه مصدق یکروزی .یک روزپنجشنبه ای

توی مجلس یک نطق بسیار مفصلی کرد و انتقاد کرد از تمام دستگاههای دولتی . ضمناً " بانک ملی . راجع به بانک ملی یک چیزهائی گفت سرتاپا برخلاف حقیقت بود .من تعجب کردم. مصدق چطور شد به بانک پرداخت . فوراً " دستور داد م ونوشتیم ، تهیه کردیم برای روزنامه بفرستیم. جمعه صبح قبل از اینکه .بالباس سواری داشتم میرفتم یک دفعه فکر کردم که به این یک تلفن بکنم وببینم .اصلاً با مصدق هیچ رابطه ای ندارم نه تلفنی نه حضوری . هیچوقت . من اصلا" عادت نداشتم بروم پیش کسیکه باهاش سروکار ندارم . نخست وزیرهم اگر بود . بگویم اگر با من کار داشت میرفتم اگر با هاش آشنا بودم دوست بودم میرفتم . والا نمیرفتم .من اصلا" منزل مصدق هیچوقت در عمرم نرفتم . روزا ولی که شوفر سازمان برنامه آمد .یک جوردعیلی فضولی بود .اسلحه هم داشت بقول خودش . که مثلا" بادی گارد آدم هم بوده . بمن گفتش که . روز پنجشنبه گفت آقا . من به او گفتم جمعه من کاری ندارم .گفت فردا شما جائی نمیروید ؟ گفتم نه . گفت منزل وکلا ، نمایندگان مجلس نمیروید ؟ گفتم یعنی چه ؟ چرا این سئوال را میکنی ؟ گفت همه قبلش ... این همیشه رانندهٔ رئیس سازمان برنامه بوده . گفت همه میرفتند .گفتم این آخرین دفعه ایست که شما همچین فضولی میکنید . دیگر از این فضولی ها نکنید . همه میرفتند

س - اسم راننده خمسی بود ؟

ج - بلـــه .

س - سواری میکردید نامه نوشته بودید به روزنامه ها راجع به نطق مصدق .

ج - هان به مصدق تلفن کردم که آقا شما این مطالبی را که گفتید چه بود ؟ گفت هیچی .یک نفر آمد اینها را بمن داد من خواندم . شما جواب بنویسید من اینرا پشت تریبون میخوانم گفتم که من جواب شما را تو روزنامه خواهم داد. اما . آنوقت گفتش که ما به وجود یک نفر ایرانی مثل شما افتخار میکنیم .

س - پای تلفن ؟

ج - پای تلفن . گفتم آقای مصدق السلطنه منکه نمیدانستم شما همچین نظری نسبت بمن دارید حالا که میفرمائید شما نمیتوانستید یک تلفن بمن بکنید ؟ گفتم من میدانم اینرا کی بـــه شما داده است اینرا من بیرون کردم از بانک .برای اینکه جاسوسی میکرد برای بانک شاهی .

من میدانم اینها را . گفت بله . اسمش هم گفتم .گفت بله همان بود .گفتم شما نمیتوانستید یک تلفنی بکنید؟ به کسیکه اینطور عقیده دارید . بعد فکر کردم که چطور شد اینرا گفت . مطمئنم سرهمان مبارزه من با میلیسپو بوده است . هیچوقت بمن هیچی نگفت . اما آنروز این مطلب را بمن گفت .

س - پس در موقعی که ایشان با میلیسپو مخالفت میکرد با شما هیچ همفکری وهمکاری .

ج - مطلقا هان با من اشخاصی که تماس گرفتند .یک روز ایرج اسکندری بود از مجلس تلفن کرد نماینده مجلس بود روزنامه چی مردم را داشت ؟

س - روزنامه رهبر را داشت .

ج - تبریک که من وتمام دوستان من وروزنامه من در اختیار شما ست .گفتم آقای اسکندری اگر راست میگوئید خواهش میکنم یک کلمه از من حمایت نکنید. برای اینکه اگر از من حمایت بکنید من مغلوب خواهم شد .من شکست خواهم خورد . سفیر شوروی روز هفتم نوامبر پذیرائی سفارت شوروی که هر روز تمام . نمیدانم چند هزار نفر جمعیت جمع میشد . من وارد شدم مرتیکه ای بود که اسمش را حالا فراموش میکنم . من میگم روسی میدانستم . بهتر از حالا میدانستم .آمد وگرفت دست مرا . تو یاطاق وی آی پی هم مرا بردند. رسمشان هم این بود . یک اشخاصی را میبردند تو ی اطاق مخصوص . که این سالن مال اشخاص وی آی پی بود .دیگران اگر اشتباها " میخواستند وارد بشوند به آنها میگفتند تشریف ببرید آن قسمت سالن . بمن گفتند که من نمیدانستم که شما نظامی هستید. گفتم من نظامی نیستم کی بشما گفت .گفت از هرنظامی شما رشید تر بید .آنوقت آن جنگ با میلیسپو بود . کافتارادزه معاون وزارت خارجه آمده بود تهران برای امتیاز نفت . درزمان ساعدبود . یک مستشاری داشتند گرجی بود .آوالف بود مرد بسیار سمپاتیکی بود من با سفارت شوروی خیلی خیلی سروکار داشتم .برای اینکه همان معامله ای که با آمریکائی ها و انگلیسی ها داشتم با آنها هم داشتیم. آمد . گفت من از طرف آقای کافتارادزه و از طرف سفیر آمدم بشما بگویم و به شما تبریک بگویم از این عملی ورفتاری که با میلیسپو کردید .

گفتم برای اینکه آمریکائی است ؟ گفت نه . گفتم اگر روس بود بمن تبریک میگفتید ؟ گفت بله . گفتم باور نمیکنم . گفتم اگر راست بگوئید تمام ایرانیهائی که مثل من فکر میکنند دوست شما خواهند بود . اما متاءسفم که بگویم اینطوری نیست . برای اینکه شما این آمریکائی

است وخوشتان آمده است . اگرروس بود اینطورنمی بود .گفت ما بشما قول میدهیم که ما طرفدار ایرانی هائی‌هستیم‌که اینطورفکرمیکنند . که روی منافع ایران بایستند و طرفش هم هرکس که باشد حتی اگرما باشیم . قضایای آذربایجان پیش آمد . پیشه وری . شعبه ها را بستند . پیشه وری تقاضای عزل مراکرده بود به‌قوام‌السلطنه . اینرا قوام‌السلطنه هیچوقت بمن نگفت . یعنی اینهم ازبزرگواری اوبود . بعدها شنیدم که این را شرط کرده‌بود . همانطوریکه میلیسپوگفته بود . شرط کرده‌بودکه یا من یا ابتهاج میدانید این رادرآخرین جلسه‌هئیت وزیران آمدگفتش یا من یا ابتهاج . باوگفتندشما تشریف ببرید . آنهم پیشه وری . روسها شروع کردندبه‌فحاشی . به‌بدگفتن . پیغام دادم برای آنها .یادتان میآیدآنروزی که‌من گفتم باورنمیکنم. الان این چون ازعمال شماست . من همان کاری رادارم میکنم که‌با میلیسپومیکردم . یک یاغی پیداشده یک بانکی برای خودش تاءسیس کرده . ماقانون داریم .چون اموراردا شتندا ینها که من شعبه . شعبه هام راکه درآذربایجان بسته‌ام بازکنم . گفتم بازنمیکنم مگروقتی که . آنها یک بانکی درست کرده بودند . بانک ملی آذربایجان . که‌وقتی که این بانک رامنحل بکنند . بعدگفتندمنحل چه لزومی دارد ؟ یک بانکی داردباشد .خود دولتی ها بمن گفتند .من این را متقاعدکردم . اما مطابق قانون گفتم درآمددولت طبق قانون تاءسیس بانک ملی بایدبه‌بانک ملی پرداخت بشود . قبول کردند . آنوقت رئیس شعبه فرستادم . برخورداریان رافرستادم .رفت .وایسن برخورداریانی که یک ارمنی است میدانیدکه‌رئیس بانک کاربود .قوام‌السلطنه چون خیلی علاقه داشت به اوتلفن کردم که من رئیس بانک پیدا کردم فردا میفرستم . گفت اسمش چیست ؟ گفتم‌برخورداریان . گفت ارمنی است ؟ گفتم بله . گفت مصلحت هست ؟ گفتم بسیار . ازخیلی ازمسلمانها وطن پرست ترهم‌هست . رفت آنجاوکا میون غلام یحیی بود ؟ غلام‌یحیی کا میون را بارکرده‌بود ششصدهزارتومان پول راداشت میبرد . با پیشخدمت ها ونگهبانهای بانک رفت کا میون راضبط کردوگرفت وبرد . وبرایش نشان گرفتم . یک همچین رشادتی هم نشان داد . اما این تعریف روسها وتعریف آقای اسکندری ازاینجهت بود . اینها خیال میکردندبه‌این وسیله میتوانندمرا تحبیب بکنندمرا رادار بکنندکه‌با آنها همکاری

بکنم. همینطوری که آقای عبدالرضا برادرشاه .من بنظرم بسیار بدی نسبت باین جوان دارم .

س- چرا ؟

ج - اولا" اقه مینه است . این بیشترشبیه به ژیگولواست . ثانیا" بسیار مرددروغگوئی است . بسیارمردانتریگانی است . بسیار . من روزی که آمدم به‌سازمان برنامه تودفترم دیدم که یک عکس بزرگ شاه .ویک عکس بزرگ به همان‌اندازه عبدالرضا . روی دیواراست گفتم‌یعنی چه ؟ بچه مناسبت ؟

س - ایشان درآنموقع مناسباتش‌قطع نشده بودهنوزباسازمان برنامه ؟ عملا"

ج - نه . حالامنکه خبرنداشتم . گفتم به چه‌مناسبت ؟ گفتندایشان رئیس افتخاری سازمان برنامه هستند . گفتم رئیس‌افتخاری‌یعنی چه ؟ گفتم بردارید . فورا" برداشتند . وآنوقت پرسیدم گفتندبله جلسات شورای سازمان برنامه بعضی‌اوقات درمنزل ایشان تشکیل میشود . رفتم درشورا . به اعضای شورا واعضای هئیت‌نظارت گفتم شنیدم که یک همچین جلساتی تشکیل میشود . گفتم‌ازآقایان تمنا میکنم ازاین به‌بعداینکاررانکنند . جلسات این دوهئیت بایددرسازمان برنامه تشکیل بشود . منهم رئیس هئیت‌اجرائی سازمان برنامه . هیچکدام دیگرنرفتند .

س - یعنی جنبه‌قانونی نداشت‌کارایشان ؟

ج - مطلقا .مطلقا . نمیدانم شاه به‌اویک فرمانی داده‌بودمثل اینکه . شاه‌فرمان داده بود. قانون اصلا" صحبتی ازاین ریاست‌افتخاری نمیکند . من‌اصلا" خبرنداشتم که‌این ریاست‌افتخاری دارد . وقتی پرسیدم این چی هست ؟ گفتندبرای اینکه ایشان رئیس‌افتخاری هستند . گفتم رئیس سازمان برنامه .یک‌رئیس بیشترندارد . آنهم من هستم . رئیس‌افتخاری یعنی چه ؟ کسیکه مسئولیت ندارد .بعدیک روزی رئیس‌شهربانی علوی کیا . بدون خبرآمد . گفتند رئیس‌شهربانی است .گفتم ببیا به آمد . گفت آمدندشما را بزنند . گفتم چه بزنند ؟ یعنی‌یکشند . گفتم کی ؟ گفت یک عده‌چاقوکش . پائین . گفتم چی است موضوع چی است ؟ گفتش که عکس‌شاه‌و عکس عبدالرضا برداشتندآوردندکه دستورهم دارندکه هرکس مانع بشودبزنند .یکشند.

گفتم کی اینکار راکرده ؟ گفت این آقای بهبهانی . یکی ازمعاونین بانک برادرزاده سیدمحمدبهبهانی بود . فورا" دستم‌رفت به تلفن . گفت‌خواهش میکنم اقدامی نفرمائید. من‌خودم میروم ومیگویم که‌مرخصی بخواهد.گفتم مرخصی‌موافق نیستم . استعفا بایدبدهد. برگشت وگفت استعفا نمیدهد. تلفن کردم فورا" آقارا منفصل بکنند . باآن یارو شعبان بی مخ . شعبان بی مخ بایک عده ای‌چاقوکش‌آوردندکه این دوتا عکس رابزنند . این رئیس‌شهربانی ازکجا اطلاع پیداکرده ؟ کی به‌اودستورداده که‌بیایداین مطلب رابمن بگوید؟ اورا منفصل کردم .

س ـ این موضوع نمیدانم قضیه بهبهانی راگفتم دراین چیزهایانه ؟

ج ـ یادم نمیآید.

س ـ چندماه ازماء موریت من درسازمان برنامه گذشته‌بودکه این آقای ...

مثل اینکه اینراگفتم . برادرسیدمحمدبهبهانی که سناتوربود .

ج ـ بله

س ـ اینراگفتم که‌آمدکه‌یکی‌ازگله هائی که‌داشت اینست که‌یکی ازماهاراکه معاونبود منفصل کرده ایـد . یکی دیگری راکه‌دکتربوده که‌یک مریضی رافرستاده‌بودواربیرون کردید . چهارنفررویهمرفته . که‌به‌اوگفتم که‌من پرونده‌ها رادراختیارشما میگذارم . شماخودتان قضاوت بکنیداگرجای من بودیدغیرازاین میکردید ؟ این نوع کارها بودکه مطابق ذائقه ایرانی نبود . اماهمین هاقدرت میداد. بدون آنکه من طالب‌آن قدرت باشم اماروش من اینست . طرزفکرمن این بود . که‌اصلا" تبعیض مطلقانکنم . دربانک ملی دستورداده‌بودم که هیچکس راستخدام نکنندمگراینکه واجدشرایط باشدوبه‌نوبت . بنابراین به رئیس کارگزینی دستوردادم که‌یک دفتری درست میکنند. یک ، دو ،به ترتیب که‌مراجعه میکنند. مراجعه میکنند امتحان میدهداگرقبول شدموقعیکه محل پیدا میشود. نمره‌یک رامیخواهند بعدنمره‌دوالی‌آخر .ووقتی که دستوری میدادم دستورمیبایست اجرابشود . یک نامه ای یک روزازمؤتمن‌الملک رسید. من بامؤتمن‌الملک هیچوقت رابطه ای نداشتم نه ملاقات‌کرده بودم نه‌با تلفن صحبت‌کرده بودم . گفته‌بودمؤتمن‌الملک که این بیچاره‌بحدی مستاءصل شده که بمن مراجعه کرده منی که یک گوشه خانه نشسته ام وبه هیچوجه وارد نیستم . این به‌مؤتمن الملک نوشته که من مراجعه کردم چندین ماه‌پیش به‌بانک. بانک

بمن گفتندکه باید منتظر نوبت باشم . اطلاع پیدا کردم که چندنفررا استخدام کردندکه بعد ازمن مراجعه کردند این را من که خواندم آتش گرفتم . رئیس کارگزینی راخواستم . آموزگار بود. یک مرد بسیار .بسیار مردنازینی بود .دائی گمان میکنم آزموده . دائی این ..

س ـ ارتشی بود ؟

ج ـ نه . زن آزموده دخترخواهر این آموزگارواینها . بسیار مرددرستی بود. خیلی خیلی مرددرستی بود . خواستم . دادوفریاد . که شما همچین کاری کردید ؟ گفت هیچ . گفتم دفتررا بیآورید. دفتررا رفتندآوردند. اسم یارو ونامه سفارشی دوقبضه به اسم یا روفرستادند پستخانه مینویسدکه هرچی درزدیم جواب ندادکسی . نامه را برگرداندند. گفتم یارورا بخواهید رفتندسراغش . گفت این ازبدبختی های من بود . که من رفته بودم زیارت قم . قم رفته بود م زیارت . تمام اینها را تلفن کردم به مؤتمن الملک ووقت خواستم رفتم . پیش

س ـ پیرمردی بودآن زمان ؟

ج ـ پیرمرد. خیلی هم خوشم آمدازاو . دفعه اولی بودکه ملاقاتش میکردم. واینها را نشان دادم . گفتم اینها را میخواستم ملاحظه بفرمائید .من یک همچین دستوری دادم یک همچین عملی هم شده .اینهم . گفت شما چطور میکنیداینکارها را ؟ چطوری میکنید ؟ آنوقت ازقضیه میلیسپوبحدی تمجید کرد بحدی چیزها گفت .گفتش که این آدم دیوانه است . گفت اولش هم آمددرمجلس . که مجلس راتفتیش بکند . دستورادم که بیرونش بکنند گفتم قوه مقننه راشما آمدید تفتیش بکنید. همچین چیزی را اجازه ندارید . گفت شما چطورمیتوانیداینکارا بکنید ؟ گفتم خیلی آسان .تبعیش مطلقا نمی کنم . این کارم را راحت میکند .سهیلی وزیرخارجه بودیا نخست وزیربود ؟ شایدوزیرخارجه بود .آمدیک روزی بانک پیش من . سهیلی را میشناختم خیلیهم دوستش داشتم . .خیلی سمپاتیک بود. خیلی .ازدوستان قدیم منبود .توتوآیه هم میکردیم . گفتش که من پسرم را میخواهم بیآورم دربانک . گفتم باعث کمال افتخارمن خواهدشد .سعی من اینست که یک اشخاص حسابی را بیآورم .یک خانواده های حسابی را اینها را trainبکنم که یک کادرحسابی داشته باشم. ومیگویم الانبنویسندونوبت . گفت نوبت ؟ گفتم بله . گفت الان میگذارم وزارت خارجه ببرند .وبرددروزارت خارجه . وشایدهم سراینکاررنحید . برنجد . من اینکارها را میکردم . یک عده را میرنجاندم اماکارخودم راآسان میکردم . دیگرکسی توقع بیجا

نمیتوانست از من داشته باشد وقتی که میآمد بمن میگفت که .یک تقاضائی میکرد . تقاضای نامشروع . میگفتم غیرممکن است نمیشود . میگفت شما اگر بگوئید میشود. میگفتم بدیهی است اگر من بگویم میشود . اما چرا توقع دارید که من همچین کاری بکنم .من برای خاطر احدی اینکار را نمیکنم . سرموفقیت اگر من موفقیتی داشتم این بوده است .مطلقا استثنا نمیکردم اما همین هکتور پرودون که از بانک جهانی بمن داده بودند و یکی از شریف ترین اشخاصی است که من در عمرم دیدم . شما هیچوقت با او آشنائی پیدا کردید ؟ یک مردیست واقعا "جامع تراز این ، نجیب تر از این ، صمیمی تر از این ، با فهم تر از این . ها رو ردیده .هم مهندس بود .هم اقتصاد خوانده بود .اون چین بلاک برای کمک بمن قرض داد که کردمش رئیس دفتر فنی .که توسط این هم ریکوروت کردم اشخاصی را که ها رو ار دیدم برای من استخدام کرد برای کارهای اقتصادی . این بمن بارها آمد میگفتش که اخه یک کمی سوپرس داشته باشید .گفتم شما ایران را نمی شناسید .سو پرس یعنی چه ؟ یعنی من در یک مورد قبول بکنم . گفتم بمحض اینکه من یک مورد قبول بکنم دیگر نمیتوانم . دیگر رفتم .منی زشاه شروع کردم تا پائین . همین عبدالرضا یک میلیون تومان قرض کرد از بانک ملی . یک سپرده ثابتی هم در بانک داشت آنرا کرو کذاشت . هیچ اشکالی ندارد .بعد از مدتی آمد تقاضا کرد که این سپرده ثابت را احتیاج دارم خانه ام را گرو میگذارم . گفتم مانعی ندارد قبول . گزارش دادند که سر رسیده وهرچی که نوشتیم جواب نمیدهد. یک جواب هم همین خبیر .خبیری که دیشب اینجا بود .نامه نوشته که بعرض رسید مقرر فرمودند. جواب نوشتم که رابطه ایشان با بانک رابطه طلبکار با بدهکار است .بعرض رسید مقرر فرمودند یعنی چه ؟ تا فلان روز مهلت میدهم اگر تا فلان روز پرداخت نشود دستور اجرائیه . صدور اجرائیه میکنم . رونوشت برای حکیم الملک وزیر دربار . فرستادم . شاه یک روزی بمن گفتش که چه میکنید؟ گفتم خانه اش را میفروشم .گفت خانه اش را کی میخرد ؟ گفت میدانید در دور میدانی است . گفتم زمین اش را قطعه قطعه میفروشم .گفت واقع میفروشید؟ گفتم میفروشم . گفت من میدهم . داد. میفروختم .دستور هم داده به پرویز کاظمی که الان در نیس هم هست او وکیل بانک بود یک وکیل داشتم او بود . به او گفتم اگر فلان روز ندا دعرض حال بدهید . وتقاضای اجرائیه . صدور اجرائیه بکنید .ومیکردم اینکار را .در مورد دوستانم میکردم در مورد غیره هم میکردم در مورد گردن کلفت ها هم میکردم .این چیزی است که من

یک نفردیگرندیدم با رها گفتم درایران .وطن پرست تمام ایرانی ها وطن پرستند .استثنا هستند اشخاصی که شاید این حس را نداشتند. تحصیل کرده ده هاهزار، صدهاهزار ایرانی بوده که ازمن تحصیلاتشان خیلی خیلی بالاتربوده .درستکار اکثریت نمیتوانم بگویم اما یک عده زیادی درستکار بودندکه خودم شاهدبودم دیدم . درنهایت فقرزندگی میکردندامادرستکار بودند . تفاوت من با اینها این بودجراءت نه گفتن را نداشتند .بدون استثنا نداشتند . یک نفرندیدم اینرا نبایداطلاق به خودپسندی کرد من ندیدم درزندگانی پنجاه وچندسال کاریراداری. یک جا ندیدم که یک نفراینقدربخودش اطمینان داشته باشدویک شاهی هم ازخودم ثروت نداشتم. من وقتی که ازسازمان برنامه رفتم . صدهزارتومان ازسازمان برنامه قرض کرده بودم مطابق مقررات سازمان برنامه . همه کارمندان میتوانندقرض بکنندمنهم قرض کرده بودم که بتدریج میدادم که یک مقدارش مانده بود .همین راداشتم وبس .هیچی نداشتم .ازبانک شاهی که رفتم هیچی نداشتم .حساب پس اندازم رابمن دادندوده هزارتومان بمن پاداش دادندکه ده هزارتومان راهزارونهصدوسی وشش یک سیلغ گزا فی بودکه دلال ها آمدندکه زمین دربا غ فردوس بخرندمتری هشت ریال . باغ فردوسی که رسیده بودبه سه هزارتومان ودووسه هزارتومان. من گفتم زمین برای چه بخرم . همیشه احتیاج داشتم به کارکردن داشتم .مقصودم اینست که احتیاج داشتم که کاربکنم .واگربیکارمیشدم چنانچه شدم بعدازسازمان برنامه فکرکردم چه بکنم ، چه نکنم .یک روزنامه ای راخواندم که روزنامه دیدم نوشته که ابتهاج خیال دارد بانک تاءسیس بکند. این مرا به این فکرانداخت که بانک تاءسیس بکنم . باچین بلاک مکاتبه کردم . خیلی خیلی تشویقم کرد .قرارملاقات گذاشتیم آمدم درپاریس دیدم اورا . موافقتنامه ای راکه باسایرموءسسین به اونشان دادم چون بنظرمن خیلی سنگین بود .که علاوه برحقوق وعلاوه برچیزهای دیگربیست وپنج درصدازسودنا خالص بمن تعلق بگیرد علاوه برحقوق وهمه چیز.من باین یقین نداشتم که خیلی منصفانه است قبول کرده بودم .امضاءکرده بودم . رفتم با او مشورت بکنم که این صحیح است ؟ گفت این هرهفته درآمریکا اتفاق میافتد.گفت این بانک اسم شما خواهدبود .آنها پول میگذارند. همه چیزش راشما خواهیدکرد. بنابراین "این کاملا" منصفانه است . با اطمینان خاطرآنوقت اینرا اجراکردم . اگرکسی پیدامیشدکه استثنا نمیکرد اما این استثنا را واین جراءت راسیداشت که ازبالاشروع میکردکارش آسان میشد.

س - میتوانیم برگردیم به قوام السلطنه وتاءسیس حزب دمکرات .آیادرمورد تاءسیس این حزب

با شما مشورتی کرده بود ؟

ج ـ ابدا . اما انتخابات شد .موقعی که انتخابات شدکه حزب دمکرات هم نامزد داشت .

س ـ شما در تاسیس آن عضو نشدید؟ یا عضو هئیت ؟

ج ـ مطلقا .حالا گوش بدهید .یک بخشنامه دادم به همکارانم در بانک ملی .که در این انتخابات هرکس مطابق یک فردایرانی که حق رای دادن دارد کارمندان بانک هم میتوانند .اما اگر فعالیت بکنند منفصل خواهند شد .یکی از نمایندگی های نزدیکی های یزدخبر رسیدکه میتینگ داده رئیس شعبه . میتینگ داده از طرفداری از فلان نامزد .فورا " منفصلش کردم .

آقای موسوی زاده وزیر دادگستری تلفن کرد .که آقا یک همچین چیزی شنیدیم حقیقت دارد؟ گفتم بله . گفت خوب همچین چیزی را کردید.شما مگر بانک دولتی نیستید ؟گفتم نه . این بانک دولتی نیست .بانک ناشرا سکناس هستم . اما این بانـــــــــک دولتی نیست . من تابع مقررات دولتی نیستم .من یک همچین دستوری دادم .گوشی را گذاشت .بعد از فاصله کمی قوام السلطنه تلفن کرد که بیآئید . رفتم دیدم موسوی زاده نشسته است . گفت آقای ابتهاج یک همچین چیزی را میگوید آقای موسوی زاده . راست است ؟ گفتم بله . گفت آخه چطور شما مگر نمیدانید حزب دمکرات مال خود ماست .گفتم میدانم . گفتم آخه یک حزب عضنات هم بود. چندی پیش . یک حزب ملیون بود نمیدانم عدالت بود. فردا هم ممکن است یک حزب دیگری درست بشود .گفتم بانک یک جائی است که حزب بازی درش نباید وارد بشود .برای چی من اینها را بیرون کردم ؟این یارو پیـــرم را .برای چی ؟برای اینکه رفتند حزب درست کردند .وابستگی داشتند اینها به چیز . ازمهدی سمیعی وخردجو این دوتا را اسم میبرم اینها دوتا برجسته هائی بودند. یک دویست وپنجاه نفر رفته بودند اسم نوشته بودند .گفتم وقتی که بانک ،مشتری های بانک بیایند پشت باجه به بینند که اینها اشخاصی هستند نه توده ای هستند . یا حزب دمکراتند یا حزب ملیون هستند .یا حزب عضنات هستند.یک عده ای رم میکنند پولشان را میبرند میگذارند در بانک انگلیس .بانک شاهی شصت ساله . من در بانک ملی را باید تخته بکنم . منکه نمیتوانم بانک نگه دارم که متعلق به حزب باشد و اینهم عوض بشود هرسال . قوام السلطنه روکرد به موسوی زاده گفت حق با آقای ابتهاج است . به بینید این چیزها ست ها . این جا لاخوشوقتم که تصادفا " این سئوال کردید و این چیز پیش آمد . کدام نخست وزیر با انصافی پیدا میشد که یک همچین چیزی را قبول بکند. آنهم یک نخست وزیر مقتدر .

نخست وزیری که این حزب را درست کرده برای حفظ دولت ایران وحکومت ایران درمقابل حزب توده . آنوقت رئیس بانکش کهخودش انتخاب کرده یک نفررا کهنطق کرده منفصل میکندومیاستدروی آن . وبهاوحق میدهد. تمام این چیزها دلیل براین بودکه من عاشق این آدم بودم . معتقدبهاوبودم . ایمان بهاوداشتم کهاین آدم حسن نیت داردوالاچه احتیاجی بمن داشت . صدنفربودندکه حاضربودندبدون حقوق بیایندرئیس بانک ملی بشوند.

س - چی شدکهاعضای حزب خودش بهاوراءی عدم اعتمادادنددرمجلس ؟

ج - بهبینیدمن واردجنبه حزب بازی وایننها هیچ نیستم مثلا" شماازمن سئوال کردیدکه دوره چندم ؟ دوره چندم مجلس اصلا" برای من معنی نداردهیچ . من هیچ این دوره ها را حفظ نیستم .هیچ .رئیس سازمان برنامه که بودم میبایست چیزهائی راببرم به تصویب مجلس برسانم . قانون برنامه را . من که درمجلس نمیتوانستم بروم . وبه همین جهت هم بودکهبه شاه پیشنها دکردم که هدایت .خسروهدایت که قائمقام من بودعضوکابینه باشد که بتوانددفاع بکند .همین کاررا هم کردند .وزیرمشاورشدوحق داشت درمجلس حضورداشته باشد چه وفلان واینها . منهرکمسیون ها میرفتم .

س - معاون نخست وزیر ؟

ج - معاون نخست وزیر . بعداتفاقا" دیدم که اینهم رضایت بخش نبودبهشاه گفتم که ماهی یک جلسه خصوصی درمجلس باشدویک جلسه درسنا . گفت شماحاضریدبرویدبا وکلاصحبت بکنید ؟ گفتمبله برای پیشرفت کارم حاضرم . برای اینکه میدانست رفتارمن با اینها . من اصلا" اینها راداخل آدمنمیدانستم . سناتور وقت میخواست ، وکیل وقت میخواست .میگفتمبهپرسید برای چی هست ؟ تانمیگفتندجواب نمیدادم. میگفتند فلان کار . میگفتممربوط بهکشاورزی است برویدپیش دکترکاظمی . مربوط بهارتباطات است برویدپیش دفتریان . مربوط بهفلان است برویدپیش اصفیا .اگرتاتن مشروع بود تقاضای شما مشروع بودانجام نمیدادند بمن بگوئیدآنا" منفصلشان میکنم . اما اگرمشروع نبودگفت نه .خیال میکنیدپیشمن بیائیدمن میگویم قبول میکنم . بنابراین لزومی ندارد . سرهمین هزارها اشخاص رنجیدند.میگفتندکه خیلی دیدن شاهآسانترازدیدن شماست .گفتم ممکن است .اما نمیدانم شاه چطورمیتواندهمهرا بهپذیردو کارهایش رابکندمن نمیدانم. من نمیتوانم . منا گربناباشدکهبه نشینم پذیرائی بکنم به کارهایم نمیرسم . اما یک اشخاصی گذاشتم .یک دستورهائی هم بهآنهادادم .یک کسی را

هم آورده بودم که‌جوانها طرفدار او بودند. تحصیل کرده آمریکا بود. اینرا کردم رئیس کارگزینی.

س- معتمدوزیری.

ج -معتمدوزیری.

س - رئیس دانشگاه واینها شد ؟بعدمعاون وزارت اطلاعات بودومعاون وزارت اقتصاد شد؟

ج - خواستش روزاول گفتم آقا من شما را میگذارم آنجا به شما دارم میگویم .حق ندارید از هیچکس ، احدی توصیه قبول بکنید. مهمترین مقام مملکت هم نمیتوانید شما . شنیدید. فهمیدید. میتوانید اینکار را بکنید؟ گفت بله . یک روزی اطلاع پیدا کردم یک کسی را استخدام کرده به‌توصیه‌سردار فاخر. رئیس مجلس .تحقیق کردم دیدم صحیح است .منفصلش کردم .

س - سرهمین یک کار ؟

ج - سرهمین یک کار. این یک کاربرای من اهمیت حیاتی داشت. چرا؟ میگویم من اینجا را دارم یک جوری درست میکنم که‌تحت نفوذاحدی نباشد . شما چه حق دارید؟ رئیس مجلس است ؟ باشد .مسئول من‌هستم . شما بگوئیدکه‌فلانی دستورداده است . ازمن برنجد. شما حق ندارید جوادمنصور ، مقدم ، خدادادد ،چندنفردیگرآمدندکه آخه آقا خوب نیست صحیح نیست واینها گفتم‌برای‌اولین وآخرین‌بار .من حالابه شما توضیح میدهم که چرا اینکار را کردم .گفتم اما آخرین‌بار .اگرحیال میکنیدکه کلیک درست کردیداینجا . که‌میخواهیدازاینکار دا بکنیدبا من نمیشود . نمیتوانم باشماها کاربکنم . پرونده را میگذارم دراختیارشما . شما قضاوت بکنید . رفتندرسیدگی کردندگفتندحق باشماست . منتهاخواهش میکنیم که عوض اینکه منفصل بکنیداجازه‌بدهیدکه منتقل بشودبه‌وزارت پست وتلگراف . رفته بودند نمیدانم وزیر پست وتگراف کی بوده ؟دیدنش . گفتم هیچ مانعی‌ندارد . یک زنی راآوردم . یک زن هیولائی راآوردم اورا کردم‌رئیس کارگزینی . بجان شما آنجنان‌رئیس کارگزینی شد این . بحدی خوب بود ، بحدی عالی بود، که‌اتفاقا" آنروزی که‌خداحافظی میکردم زار، زارگریه میکرد. اینقدربمن تاء ثیرکرد. گفتم من اینجوراشخاص را میخواهم تحصیل کرده هم باشد. اما وقتی‌که بدردمن نمیخوردا ینقدرگا تزنداردکه‌میگویم آقا اینرا بیاندازگردن‌من وبگوابتهاج دستورداده است مرا منفصل خواهدکرداگرغیراز این بکنم . واین خیال میکردا ینهم شوخی است

اینهم ازهمان حرفهائی است که همه میزنند .

س - اینرا به شما گفتم که قضیه ...زنی راکه برده بودنددرمرده شورخانه وشستنش ؟

ج - بله بله

منفعلش کردم . خب سه نفررا منفصل کردم . یکی استاددانشگاه بود . یکی دیگرنمیدانم چی بود ؟ یکی دیگرچی بود ؟ هرکس میخواست باشد . منا صلا" نمی پرسیدم این کی است . بیرون بایدبرود . میگفتم این حداقل مجازاتی است .اگراجازه داشتم .گفتم اگراجازه داشتم اینهارا اعدام میکردم .برای اینکه یک زن بدبخت زنده ای راآدم بفرستدبرای اینکه زن یک کارگراست ؟ گفتم اگرزن من بودبا اوا ینکارا میکردند .زن وزیربودویازن یک نفردرباری بودا ینکارا میکردند ؟ . خب این بتدریج رسوخ میکرد . هشت سال این باعث قدرت بانک ملی شد . وباعث ایمان شددرکارمندان من . روزاولی که رفتم به بانک ملی گفتم من با شما یک حساب بانکی باز میکنم .یک طرف بدهکار ، یک طرف بستانکار . من به شما بدهکار هستم که برایتان یک زندگی فراهم بکنم که بتوانیدبدون عدول ازدرستکاری بتوانیدزندگی بکنید . زندگی مجلل نه . اما حداقل زندگی رابرای شما تأمین میکنم . این تعهدی است که من میکنم . شما ، ادرمقابل هرگونه اتهام وتهمتی اینهارا حمایت میکنم . شما هم درطرفتان شما هم یک بدهی دارید . آنست که نسبت به بانک با نهایت صداقت ،با نهایت امانت ، با نهایت صمیمیت ،رفتار بکنید . هرکس ازاین عدول کردمیرود . ووقتی هم که رفت هیچکس به فریادش نمیتواندبرسد . همین کارراکردم . اینهاخیال میکردندشوخی است یک عده ای که منفصل شدند ،تکلیف خودشان بعدمعلوم شد فهمیدند .نمیگویم دزدی نبود اما اگردزدی بود که من بدانم ویادرسازمان برنامه دزدی بودکه من مطلع باشم . گفتم مقاطع کاری که کارش انجام دادصورت وضعیتی فرستادحداکثردرپنج روزبایدپرلش پرداخت بشود اگرنشودمنفصل میشود . این رئیس حسابداری وتمام اشخاص متصدیان، یکموردنشدکه بیش ازپنج روزطول بکشد .یک موردنشد . سالها طول میکشید . وبه همین وسیله پول میگرفتند . حالادرسازمان برنامه یک عده ای سوءاستفاده کردندممکن است . من نمیتوانم ضمانت بکنم . اما من مطلع باشم باطلاع من رسیده باشد واین آدم باقی مانده باشدامکان پذیرنبود .این است سرموفقیت من . والامیگویم ازمن اشخاص تحصیل کرده ترصدها هزاربودند . وطن پرست ، درستکاری . اما این جراءت راداشته باشند

که درمقابل زور ، درمقابل قدرت بگویند نه ونترسند از عواقبش . من وقتی که با میلیسپو شروع کردم به مبارزه من اطمینان نداشتم که میبرم .مرتیکه آن قدرتی که داشت اصلا" آن قدرتی داشت که به نخست وزیر میگفت . قطع میکرد اعتبارات را . اعتبارات نخست وزیر را قطع میکرد .تا فلان کار را برایش انجام نمیداد .این آدم را اینکار را کرد .آنوقت رفت کتابی که نوشت .کتابش را ملاحظه فرمودید؟ من اتفاقا "کتاب میلیسپو را توانستم اینجا گیر بیاورم برای اینکه دوباره چاپ شده آنجا مینویسد که درستکار بود ،لایق بود ،چنین بود وچنان بود .اما دیکتاتور بود .جور دیگری میشد ؟ دیکتاتوری نبود .من اگر یک کسی را اخراج کردم روی گزارش که بمن داده بودند . شریف امامی

س - شریف امامی را به شما گفتم که چه آدم پستی میدانم

ج - بله .

اما مهندس اصفیا . به اصفیا خیلی اعتقاد داشتم من . اصفیا خیلی از این تعریف کرد پیش من. خیلی .از طالقانی هم خیلی تعریف میکرد . مهندس طالقانی . ومن نسبت به اینها سمپاتی پیدا کردم روی نظری که اصفیا بمن داده بود .بمن تلفن کرد شریف امامی که این آدم بی گناه است من میشناسم چنین وچنان .گفتم میگویم رسیدگی بکنند .یک کمیسونی تعیین کردم از اشخاصی که طرف اطمینان من بودند.گزارش دادند که این در اینکار بی گناه بوده این گزارشی که آنزمان داده بود آن شخص این را تحقیقات کامل نکرده بود چه وفلان وابنها برمن مسلم شده که اینکاری که کردیم غلط است من گفتم بیاورند و نامه ای نوشتم معذرت بمن آمدند گفتند آخه آقا این رسم نیست . روی کاغذ رسمی معذرت بخواهید ؟ گفتم عیب آن چی هست ؟ من مناعسفم کار غلطی کردم بگذارید اولین بار باشد که معذرت میخواهیم . شریف امامی بمن تلفن کرد بعد .آقا شنیدم همچین . نامه را نوشته اید .نامه را بمن نشان داد من بشما ارادت داشتم اما ارادت من نمیدانم چند صد برابر ، چند هزار برابر شده است . گفتم چیزی نیست .من یک عمل غلطی کردم .اعتراف میکنم غلط کردم . از آن آدم هم عذر خواستم گفتم بیا یدسر کارش . در بانک ملی روزی نبود که بمن فحش ندهند حکومت دموکراتیک اینرا میگویم ها . روزی نبود ها . من هفتاد و چند محاکمه داشتم بر علیه روزنامه نگارها . دفعه اول هم که عرض حال دادم همین پرویز کاظمی بود . یک وکیل داشتیم .با این آمدم قطع

کردم هرمحاکمه ای گفتم سیصدتومان به شما میدهم .حالاهرچه میخواهدباشد .بیچاره‌هم قبول کرد.اینرا بردم به‌شورا . گفتم اینرا میخواهم تصویب بکنیدکه‌سیصدتومان برای هر محاکمه ای . حکیم‌الملک ، بیات وسهام السلطان واینها گفتندآقا اینکاررانکنید برای چی میکنید ؟ بما مگرفحش‌نمیدهند؟ گفتم من نمیدانم شماچرا تحمل میکنید.اما من نمیکنم . من الان حافظ بانک هستم .بانک بایدموردا عتمادباشد .اگربنا باشدکه مرتیکه مینویسدکه‌ترازنامه بانک ساختگی است . اگرثابت‌نکردم .پنجاه هزارتومان میدهم به شیروخورشیدسرخ . من‌عرض‌حال دادم که لازم نیست پنجاه هزارتومان‌بدهید.ثابت بکنیدکه این ساختگی است من‌بخودی‌خودمنعزلم. یکی ازآن نماینده های مجلس بودکه ازهوچی های معروفی‌بود . اینهارادیدم دردوره‌دموکراسیها.این را ازچه جهت‌گفتم ..این موضوع‌را شروع کردم ...ازلحاظ اینکه ...هرکس هرچی که میگفت من میرفتم‌درمحکمه میگفتم تعقیب بکنید.نتیجه‌اش این میشدکه‌اکثریت آنها میآمدندکه‌دست مرا به‌بوسند،پای مرا به‌بوسند. نمی‌پذیرفتم. میگفتم درهمان روزنامه‌بایدبنویسند که غلط کردیم . اشتباه کردیم . عذرمیخواهیم . صحیح نبود. خیلی ها اینکاررا کردند تک وتوکی نکردندمتوسل شدندبه‌حقه بازی توی چیز . یک‌نفرکه نوشته بود که برتن وودزکه مرا میخواستندبفرستند .رئیس میسیون . نوشته‌بودکه این یک ایرانی‌بفرستید. این اجنبی پرست است .خیلی هم ازاوتعریف میکنند این آقائی که رفیق جون جونی مصطفی فاتح هم بود ازوکلای خیلی زبردست است . الان هم هست . الان هم شاید‌م وکالت میکند . چپ‌بود خیلی خیلی چپ‌بود .مصطفی فاتح هم یک وقتی باچپی ها خیلی خیلی مربوط بمن تلفن کرد که این آدم میآیدپیش‌تو.خیلی با مصطفی فاتح من نزدیک بودم . یکی ازدوستان نزدیک من بود اووعلی امینی ومشرف‌الدوله وفلان وآینها .پذیرفتم اورا. آمدگفتش‌که من صدونیم‌دانم هفتادهزارتومان‌صدوهشتادهزارتومان اسکناس‌دارم که نقره میخواهم بمن بدهید . گفتم به جناب‌عالی نقره‌بدم . به‌دیگران‌چه بکنم ؟ گفت‌به آنها چه‌لزومی داردبدهید؟ بمن‌بدهید. کاربه‌فحاشی رسید. بیرونش‌کردم‌از اطاقم . تلفن کردم به مصطفی فاتح که این آدم را معرفی کرده بودیدکه‌درستکاراست ، چنین چنان است .این مرتیکه آمده شانتاژمیکند. که میخواهد. آنوقت‌یک قانونی هم پیشنهاد کردم تصویب شد.تبدیل به‌طلا ممنوع بود .تبدیل به‌نقره هم ممنوع بود.قانونا " منع نداشت اما این میخواست که‌من صدوهشتادهزارتومان مرا بدهیدبه‌دیگران ندهید. من اینقدرنقره

نداشتم که به همه کس نقره بدهم . شصدتن ما نقره داشتیم . حالا ازلحاظ مبلغ نمیدانم چقدر میشدنسبت به اسکناس منتشره . این را عرض حال دادم بعدوقتی که نوشتش که یک نفر ایرانی بفرستید این اجنبی پرست است . خواستندهئیت منصفه دعوت بکنند .که ژوری باشد .هئیت منصفه جزاء ت نکردبیا یدنیآ مد .هی عقب افتاد .عقب افتاد .عقب افتادتا بالاخره چه جوری شدکه محاکمه شروع شد . این آمددرآنجا گفتش که اجنبی پرست هستید . گفت که این کسی است که به هرکسی که دربانک نبا شدبه او اجنبی ! طلاق میشودیک همچین چیز مزخرفی گفت وتبرئه شد . والابقیه یا آمدندتسلیم شدندیا به محکومیت هم نرسید اما هفتاد و چندمحاکمه داشتم .

روایت کننده	آقای ابوالحسن ابتهاج
تاریخ	۸ اگوست ۱۹۸۲
محل	شرکان - فرانسه
مصاحبه کننده	حبیب لاجوردی
نوار شماره	۱۷

س - میخواهم قبل از اینکه به مطلب بعدی برویم ، اگر اجازه بفرمائید یک کمی در مورد دوره بعد از نخست وزیری قوام که به اروپا آمده بود و اینها صحبت کنیم ، وجنابعالی اگر خاطراتی از ایشان دارید بعد از نخست وزیری شان چه در ایران ، چه در فرانسه بیان بفرمائید خیلی ممنون میشویم .

ج - من بخاطر ندارم . فراموش کردم . تمام کردیم چیزهای دوره قوام را ؟

س - مطمئن نیستم ، اگر مطلب دیگری به نظرتان میرسد بفرمائید .

ج - یکوقتی خوب است مرور بکنیم به ببینیم اگر تمام نکردم ، از آنجائیکه توقف کردیم من ادامه بدهم کارهایش را . من به خاطر ندارم .

س - از آنجائیکه مجلس انتخابات شد و دوره پانزدهم . مجلس پانزدهم روی کار آمد دیگر ، مطلبی نفرمودید .

ج - مثلا" راجع به کار نفت . این یک چیزی است که بمن میگفت . جالب هم هست . سادچیکف میآمد و مرتب تقاضای تصویب را میکرد . اتفاقا "مجلس هم تعین نشده بود ، همه اش البته تا وقتی که مجلس تشکیل نشده بود به بهانه اینکه باید مجلس تشکیل بشود ، ووقتی هم .

س - عمدا" انتخابات را عقب میانداخت ؟

ج - ولی . گمان میکنم . گمان میکنم . در این خصوص اطلاع صحیحی ندارم ، راجع به این موضوع بمن چیزی نگفت ، ولی آنچه که مسلم هست ، قصدش این بود که مجلس این را رد بکند ، ووقتی هم که رد کرد ، سادچیکف از اوگله میکرد ، که شما اگر میخواستید میتوانستید . این هم حقیقت دارد . نیت او این بود که این هیچوقت به تصویب نرسد این یک بازی بود که با روسها کرد . و به همین جهت هم . شاید هم یکی از دلایلی که گذاشتند و رفتند ، این بود .

یک چیزی دیگری هم که بخاطرآوردم ینکه راجع به‌شخصیت منصفانه قوام این بودکه نامه‌ای بمن نوشت که رئیس شعبه بندرپهلوی شمال را منفصل بکنید. همین .این‌طورعادی ها مثل اینکه‌دستورمیدادبه‌وزارت‌خانه ها .رفتم به‌دیدنش . گفتم که‌چرااین رابردارم . برای اینکه این آدم بسیاردرستی است . خیلی هم‌خوب‌کارمیکند. گفت‌که این برای روسهاکارمیکند . برای شوروی ها . گفتم‌من می شناسم . یقین‌دارم همچین چیزی نیست اما به‌او نوشتم. یک‌حسن مهری نامی بود. گیلانی بود .گمان میکنم یک بستگی هم داشت باکشاورزاوینها . تمایل به چپ داشت یکوقتی . یک مردبسیار رک . خیلی آدم درستی بود نوشتم به‌او .که این موضوع چی هست که شما میگویندباشوروی ها روابط نزدیکی‌دارید؟ جواب دادکه‌عبدالحسین انصاری . پسرمشاورالممالک انصاری . استاندارگیلان شده‌بود .گفت یکروزی آمد به‌بندرپهلوی گفت ما اینجا میخواهیم یک انجمن روابط ایران وشوروی تشکیل بدهیم. وشمارياست اینکاررا بایدبه‌عهده‌بگیرید . گفت من خیلی اصرارکردم که‌این صحیح نیست . من نسبت بمن یک عده‌ای بدبین خواهندشد واصلا"مناسب نیست گفت تنها کسیکه‌درپهلوی شایستگی دارشما ئید . واین راازلحاظ خدمت به‌وطن تاییدبکنید. گفت منهم پذیرفتم .واینکه میگویندمن باشوروی هارابط هستم ازاینجهت است . البته ازاوامواء‌خذه کردم که میبایست ازمن اجازه‌بگیرید. رئیس بانک نمی بایست اینکاررا قبول کرده‌باشید . بعدبردم‌این نامه‌را . رفتم پیش قوام‌السلطنه به‌اوگفتم .آنوقت ازاوپرسیدم این مطلب راکی به شماگفت؟ خوداین مهری هم بمن گفت .که‌خیال میکنم که‌این‌پیشکار قوام . دوتابرادربودنداسم آنهارا الان فراموش‌کردم یکی اهل لاهیجان‌بودند. املاک قوام رادرلاهیجان آنهااداره میکردند. پیشکارش بودندآنها . این رابمن گفت . بعداین رابه‌قوام السلطنه گفتم که این اشخاص‌گزارش‌دادند ؟ گفت‌بله . گفتم این برای این بوده‌است که از این وام‌خواسته‌اندبه آنهانداده است واین مطلب‌رابه شماگفته اند .باز هیچ عکس‌العملی نشان نداد. یکی ازمواردی است که‌ملاحظه میفرمائیدکه یک‌آدمی بود بی غرض .خیال میکردکه این مطلب‌حقیقت دارد . وقتی هم که اطلاع پیداکرد .رنجشی هم پیدانکرد.بعضی در موردهای‌دیگری هم بودکه‌الان بنا‌طرندارم . بعدنگاه‌میکنیم‌که‌اگر .

س - این داستانهائی که‌میگویند قوام قصدداشته که بـــــــا بررسی میکرده‌است موضوع تشکیل جمهوری و رئیس‌جمهورشدن را ؟

ج - چهاردهی

ج - دراین خصوص البته میدانست من با شاه خیلی نزدیک هستم .ومیدانست نظر مرا راجع به او .بمن یک کلمه دراین باره چیزی نگفت . ولی من هیچوقت استنباط نکردم . که این آدم یک همچین نظری دارد .برای اینکه خب بالاخره با او نزدیکی داشتم قاعدتا" میبایستی یک علائمی به بینم . هیچوقت ندیدم . این دفعه مثل اینکه گفتم چندین بار من هردوتای آنها صحبت کردم .به قوام السلطنه میگفتم . آخه این شاه است .باید رعایت احترام او را کرد . وبه او میگفتم که چیزی نگوئید . بعد میگفت من مطلقا چیزی نمی گویم . وبعد میگفتم درحضورتان هم اجازه ندهید . آنهم تصدیق کرد که این اشخاص ممکن است آمده باشند بدگوئی کرده باشند ورفته باشند گفته باشند . من این را نمیتوانم باور بکنم . آنچه که شنیدم این آدم معتقد بود به سلطنت .برای اینکه خودش یکی از آن سیاستمداران دوره قاجاریه بود .اصلا" با دربار قاجاریه این سروکار داشت . من این را نمیتوانم باور بکنم . اما دراین خصوص هیچوقت با من صحبتی نکرد .

س - یکـــــــــــی ازچیزهائی که خیلی عجیب بنظر میآید این قوام السلطنه درسال ۱۹۴۶ درهمچین اوج قدرتی بود وبعد یک سال بعد به این ترتیب راه‌ی عدم اعتماد به او دادند ورفت . این .. چه عواملی باعث شد ؟

ج - الان با هاندسایت من خیال میکنم که این انتریک های شاه بود .میدانید لقب جناب اشرف به او دادکه این را پس گرفت .

س .. پس گرفتن آنرا نشنیده بودم ؟

ج - بـــله بـــله .

س - همان موقعیکه نخست وزیر بود پس گرفت ؟

ج - نخیر . بعدش که افتاده بود .پس گرفته بود .

س - ولی ایشان یک مجلسی داشت که دست چین خودا و بودند . یک حزبی درست کرده بود که اکثریت مجلس را داشتند چطور آنها حمایتش نکردند درمقابل شاه ؟

ج - برای اینکه این یکی ازبهترین دلایل بی ایمانی مردم ایران است . هرکس سرکار باشد ، هرحزبی هم درست بکنند میروند .یک وقتی خیال میکردند سیدضیاء الدین ممکن است به یک مقامی برسد .آن حزب اراده ملی بود درست کرده بود .که من اسم آنرا گذاشته بودم

حزب عنعنات . برای اینکه یک چیزی نوشته بود ، یک نشریه ای تهیه کرده بودکه راجع به عنعنات . که من وقتی که خواندم واقعا "تعجب کردم . گفتم این چه جوری یک آدمی که میخواهد زمامداربشود ، یک همچین افکاری دارد . این را اگربتوانید بدست بیآورید خواندنی است . یک تئوری های عجیبی درآنجا دراین نشریه ذکرکرده بود این نشان میدهد، خلاق ایرانی را . وبه‌خودا وهم میگفتم که خب اگرمن بنا باشدکه الان به‌حزب دمکرات اجازه‌بدهم که‌نفوذ پیدا بکنند‌درکارمندان بانک . پریروزیک احزابی دیگری بوده‌است فرداهم یک احزابی دیگری بوجودمیآید .ثباتی درکارنیست . روی عقیده نیست .هرکس زورداشته‌باشدمردم‌میروندمتمایل به‌اومیشوند . هرچی هم که بخواهد میکنند. عضومیشوند دوندگی میکنند. اما ازروی‌عقیده‌نیست . آنا "برمیگردند. این را درزندگی ام به‌کرات دیدم .دیدم دوره‌تیمورتاش وقتی که‌قدرت داشت وزیردربار بود . وواقعا " آن چنان قدرتی داشت که‌کسی اصلا"رضاشاه را نمی شناخت .هرچی بودو نبودبه‌اسم وزیردربار بود . نمیدانیدچه تملقی مردم‌به‌اومیگفتند .آن روزیکه دراطلاعات سه سطرنوشتند. که این آدمی که‌این‌قدرت را داشت وزیردربار درمنزل . به‌اوگفته‌اندیک همچین‌عبارتی مثل اینکه . درمنزلش باشد عجالتا " بیکار . فرداش همان مردمی راکه میدیدم‌که تعظیم میکردند. تملق میگفتند . بدگوئی میکردند. بعدرضاش وقتی که رفت همین رفتار را نسبت به‌اوکردند. نسبت به‌مصدق همین راکردند .اصلا" این نشان میدهدکه مردم‌ایران ازروی‌عقیده وایمان نیست .روی ضعف نفس‌شان است .

س - سقوط این کابینه‌اش مقدمه‌ای هم داشت ؟یا اینکه‌ابتدا به‌ساکن بودوباعث تعجب مثلا"سرکارشدکه آن موقع ؟

ج - نه‌من تعجب نکردم . اولا" فوقالعاده‌خسته‌بود .خیلی خیلی . میگویم وقتی که‌صحبت میکرد،خوابش میبرد .مثل اینکه .من خیلی ناراحت میشدم .که‌وسط یک صحبت جدی بعضی اوقات چشمش را می بست وخیال میکنم که‌یک‌چرت هم میزد. والبته خیلی خیلی میل داشت بماند . این را به‌شاه هم میگفتم . گفتم این اراده‌اش این است . میلش این است آرزویش این است، که‌سرکارباشد. شماهم که‌به یک نخست‌وزیری احتیاج‌دارید .چرا از همین حمایت نمی‌کنید؟ بگذاریداین باشد این که‌قابل مقایسه نیست با دیگران . راجع به‌قوام‌السلطنه‌سئوال فرمودیدکه‌بعد با اوتماس داشتم یانه ؟ من هیچوقت عادت ندارم که

بدیدن کسی بروم .اتفاقا" یک روزی شاه بمن گفتش که شما رفتید فرودگاه ودست اورا بوسیدید .وقتی که بیکار بود . من جواب دادم که دست من نمی بوسم .گفتم من اتفاقا" عادت ندارم برای رفتن ویا آمدن یک شخصیتی به فرودگاه بروم .درعمرم این کار را نکردم .

س - این شایع شده بودکه سرکار دست قوام السلطنه را بوسیدید ؟

ج - بله . بله به او گفته بودند

س - بله به شاه ؟

ج - بمن گفت که " بمن یک همچین چیزی گفته اند ."خودشاه گفت که من جواب دادم که دست من نمی بوسم . گفتم فرودگاه هم نرفتم . من هیچوقت فرودگاه نمیروم . گفتم خیلی هم دوستش دارم اما نمیروم . این کارها را هم نمیکنم .

س - دراسناد نوشته ؛ندکه حتي گذرنامه سیاسی به او نداده ندو یک گذرنامه عادی .....

ج - گمان میکنم اینهم راست باشد . گمان میکنم راست باشد .موقعیکه پاریس بودم آمد برای معالجه به پاریس .بدیدن او رفتم درهتل رافائیل . تعجب کردم که چطور شد اینجا منزل کرده است .

س - هتل خوبی نبود مگر ؟

ج - شاید آنوقت یک عنوانی داشت . نزدیک اتوال یکی از این خیابانها . دریکی از این خیابانهای اتوال نمیدانم کدام خیابان است .اما هتل هیچوقت ممتازی نبود که آنجا پسرش را دیدم . برای اولین بار . تا آنوقت هم نمیدانستم حتی پسر دارد .

س - اسمش حسین بود

ج - حسین بود مثل اینکه . بله . وبعد خیال میکنم که موقعیکه درصندوق بین المللی بودم .

س - زن او هم حیات داشت ؟ قوام السلطنه ؟

ج - من خانه او را هیچوقت ندیدم . هیچوقت .میدانستم " او خانمش را هیچوقت بیرون نمیآورد . هیچوقت .هیچوقت .

س - درمجالس و....

ج - هیچوقت . نمیدانم به‌همان طرزسنت قدیمی . خانم اودراندرون بودوهیچکس به‌دیدن خانم‌اونمیرفت . درموقعیکه درصندوق بودم از۱۹۵۲ تا ۵۴ یک نامه ای از اودانتم . خیـــــــــــــلی خوش خط بود. خیلی . اما با دست‌لرزان معلوم میشود نوشته‌بود. موقعی بـــــــــــــــــود . خیال میکنم درمریضخانه بمن نوشته بود والان هم اینطورتصورمیکردم که‌آمده بود به یک جائی درامریکا مریضخانه بودو ازآنجا یک نامه‌نوشته بود .که‌خیلی درمن اثرکردکه‌هنوزمثلا" به‌یاد من هست .الان دیگراگرچیزهائی بعد.....

س - آن مخالفت هائی که با اصلاح قانون اساسی ایشان کرده بود آنموقع شما تهران تشریف داشتید ؟ وقتی‌که میخواستند قانون اساسی راتغییراتی بدهند؟ ...

ج - آنوقت که هنوزسرکرنیآمده‌بود این ..

س - بله قانون‌اساسی که ۱۹۴۹ که‌مجلس مؤسسان تشکیل شدو ایشان درفرانسه بودند گویا یک نامه هائی‌نوشته اندوحمله کرده اندبه‌اینکار. که‌اینکارصحیح نیست و..

ج - این رابخاطرندارم . دراین جریان‌واردنبودم من . برای‌اینکه من دراین مسائل سیاسی این نوع‌کارهای سیاسی مداخله نداشتم . این کاری بودکه شاه کرد وبه‌وسیله همین پادوهای او که اشخاصی که خیلی مؤثربودند درآن زمان گمان میکنم یکی هژیربود. تابجائی‌که بخاطردارم‌مثلا اینکه دکترسجادی هم دخالت داشت . و..

س - تقی زاده اینهاهم مثل اینکه‌موافقت کرده بود ند؟

ج - تقی زاده هم موافقت‌کرده بود آنرانمیدانم .نمیدانم . اما تقی زاده وقتی که ازلندن آمد ومن رفتم به‌ملاقات او .آمدبازدیدمن . وروزی که آمدبه‌بازدیدمن گفتم که شما به دربارمیروید ؟ گفتش که نه . واظهاربی میلی هم کرد. گفتم چرانمیروید؟ گفت برای‌اینکه‌دردربارِیّ اشخاص نامناسبی ، ناشایسته ای هستند .گفتم به همین دلیل شما بایدبروید . گفتم برویدتاآنها جائی‌نداشته باشند. واین یک چیزی بودکه اصـــرار میکـــــــــردم تمام اشخاصی که معتقد به آنها بودم . برای‌آنکه آنوقت من به شاه خیلی‌عقیده داشتم .که دوری نکنند . دوری آنها باعث میشدکه یک عده اشخاص بسیار

نا باب ، ناصالح دورشاه جمع میشدند . آنوقت من هنوزدرست شاه را نمی شناختم . بعدها متوجه شدم که خودش میل داردکه دوروبرا و این اشخاص باشند . اشخاصی باشندکه غلام باشند .مطیع باشند .متملق باشند. تعظیم بکنند . کنارپای دیوار دوردست بهسینه بایستند. خوشش نمی آمدازاشخاصی که یک شخصیتی داشتند. ولی من آنوقت نمیدانستم این را . وبالاخره رفت باشاه ونزدیک هم شد وزیرهم شد . وزیردارائی شد . راجع به وزارت دارائی اوهم الان این را بخاطرمیاورم که آنوقت دربانک شاهی بودم . ومقررات ارزی میخواستندوضع بکنند.

س - زمان رضاشاه است دیگر؟

ج این درزمانی که بله تیمورتاش سرکاربود . تیمورتاش سرکاربودوتقی زاده وزیردارائی بود. من ازطرف بانک شاهی میرفتم مذاکره بکنم باتیمورتاش ووزیر دارائی تقی زاده . راجع به نشراسکناس بودگمان میکنم. راجع به قانون .. میدانیداسکناس راازبانک شاهی گرفتند . امتیازاسکناس راگرفتندو یک پولی هم دادند .خریدند این را . آنجا میدیدم چندکمسیونی که باحضورتیمورتاش بودوتقی زاده . استنباط میکردم که تقی زاده هیچ نظرخوبی نسبت به تیمورتاش ندارد.مینشست اظهار عمیده نمیکردباوجوداینکه وزیردارائی بـــــــــود. اومیبایست اظهارعقیده بکند ونظربدهد. مذاکرات راتماما" تیمورتاش میکرد به عنوان وزیردربار. من تعجب کردم از اینکه این آدم هیچوقت درعمرش سروکارنداشت با مسائل اقتصادی ، مسائل پولی . اما یک نظرهائی میداد که بسیار وارد بود. خیلی مردبا هوشی بود . آنجا استنباط میکردم بعضی وقت ها که تیمورتاش ازاومی پرسیدنظرش را . حس کردم که این زیادخوشش نمیآید ازتیمورتاش وبعدها معلوم شدهمینطورهم بود. هیچی نمی گفت .اما وقتی که تیمورتاش افتاد ،گمان میکنم که تقی زاده وطرفدارانتقی زاده موثر بودندرداتهاماهائی که به تیمورتاش واردمیشد . یکی ازاشخاصی که ترقی کرددردوره . درهمین دوره سروری بود .سروری یک آدمی بود

س - محمدسروری .

ج - محمدسروری که معروف بودکه خیلی آدم درستی است . او پرونده علی تیمورتاش راآو تهیه کرد وتمام چیزهائی که گفت برخلاف حقیقت بود راجع به کارهائی که دربانک ملی کرده بود

بودبالیدن بلاک برای اینکه میخواستندپرونده برای اوبسازند. اینها یک چیزهائی است الان جزئیات آنرا بخاطرندارم اما یک چیزهای حرف مفتی بود . بسیار ،بسیاربی ربط. وازهمانجا ترقی کرد. که یکی بازازدلایل این است که برای ترقی مردم .تسلیم زورمیشوندو اطاعت میکنندازاومرآن کسیکه صاحب قدرت است وبرعلیه کس دیگری که تاپریروزبه اوتعظیم وتکریم میکردندوافتاده . وهرچیزی که میگفتندمیکرد. روی عقیده وایمان نبودهیچکدام اینها

س — آن چندروزی که قوام السلطنه قبـــــــل ازسی تیر . دوسه روزقبل ازسی تیر. سرکارآمدونخست وزیرشددوسه روز . وبعددومرتبه مصدق سرکارآمد . آنموقع تهران تشریف نداشتید ؟

ج — من نبودم . نخیر نخیر . من دیگراز...

س — خاطره‌ای ندارید که چطور شدکه قوام السلطنه راراضی اش کردندکه برگردد....

ج — من تعجب کردم چطورشدقبول کرد ؟ خیلی تعجب کردم . اما دیگرندیدم اوراکه از او بپرسم . اما میگفتندکه یک عده اشخاصی بودندکه واداربش کردند .شایدخودشان هم میل داشتندکه سرکاربباشند. وزیرباشند .اما تعجب کردم که چرا اینکار راکرد.

س — ازنظرجسمانی توانائی اش راداشت ؟

ج — نداشت . بعقیده من نداشت .برای اینکه وضع . حالت جسمانی اوبه نظرم بدتر شده بودازآنموقعی که من با اوسروکارداشتم . میشنیدم . ونمی بایست اینکار راکرده باشد . نمی بایست قبول کرده باشد.

س — چه موقعی فوت کرد ؟ ودرکجا ؟

ج — در... اتفاقا" اینهم چیزقریبی است که هیچ بخاطرندارم . درهرحال من درایران نبودم . درایران نبودم برای اینکه اگردرایران بودم میدانستم .اطلاع ندارم این را . یک چیزی . اعلامیه ای هم مثل اینکه داده بودوقتی که نخست وزیرشده بود . آنرا شنیدم عباس اسکندری برای اونوشته بود .عباس اسکندری خوب چیزمینوشت .

س — دوروبری های اوعباس اسکندری وارسنجانی واینها بودنددیگر؟

ج — موقعیکه من بودم عباس اسکندری این نزدیکی راندا شت . ارسنجانی ولی ازپادوهای او

بود. آنوقت چیزی نداشت ، اهمیتی نداشت .از اشخاصی که. آنوقت که حزب درست کرده بود .موسوی که وزیر دادگستری او بود. دبیرکل آن بود این زمان او بود. سیدهاشم وکیل بود از اشخاصی بودکه از طرفداران او بوددرمجلس . وبرای او . ازنزدیکان او بود از همکاران سیاسی او بود. من درجنبه این سیاست داخلی مطلقا هیچوقت دخالت نداشتم .

س - دکترشایگان هم که درکابینه او بود به این معنا بودکه جزء طرفداران او بود یا همینجور به عنوان فرد مستقلی که با او همکاری میکرد؟

ج - اتفاقا" با دکترشایگان هم هیچوقت تماس نداشتم . این راهم نمیدانم .دکتر شایگان را به نظرم موقعی آورد که بمن گفته بودکه میخواهم یک اشخاصی بیاورم جوان که مطیع خودم باشند .که در این ردیف آرامش را هم بنظرم آورد وزیرکار کرد .چطورشد - چطورشد آرامش را هم او آورده بود؟ نیست ؟

س - بله آرامش ..... حزب دمکرات را داشت . روزنامه دیپلمات را مینوشت که مال حزب بود.

ج - هان . راجع به آرامش هم الان یک نکته ای عرض میکنم که این جالب است .الان جایش نیست اما . آرامش کسی بودکه با من مخالفت شدید کرد.

س - روی چه حساب ؟

ج - هیچ نمی‌فهمیدم . اهمیت هم نمیدادم . از آن مواردی بودکه میگفتم بگوید. عضو هیئت نظارت بود. یعنی نماینده از طرف مجلس انتخاب شده بود برای عضویت هیئت نظارت سازمان برنامه . وخب میدانید همین بی اعتنائی هم یک اشخاصی را میرنجاند. من واقعا" آنقدر گرفتار بودم که مجال این را نداشتم . گفتم خوب بکند. یک روزی کسیکه جانشین او شد . دوره او منقضی شد. ویک نفر دیگر بجای او مجلس انتخاب کرد و این جوان بسیار جوان خوبی بود. خیلی. یزدی . پسر آن چیز معروف است که در زمان خودش خیلی متنفذ بود در مجلس . دکترچی بود ؟ جوانی بودکه در فرانسه تحصیل کرده بود و . ای دادو بیداد چطور شد که من اسم او را فراموش کرده ام . به هرحال این وقتی که انتخاب شد من گفتم که او را حتما" مجلسی ها چون یزدی بود یک ارتباطی پیدا میکرد با .....

نه دکتر طاهری نبود نه . قبل از دوره دکتر طاهری . پدرش خیلی مورد احترام بود. یک سمت شیفوخست داشت در مجلس . مرید زیاد داشت . خیـــــــــلی مثل مرشد محسوب میشد.

حالا اسم او را بعد یادم میآید. این را. وقتی که او را انتخاب کردند. من خیال کردم که او را انتخاب کرده اند برای اینکه با من مخالفت بکنند. تیپ آرامش است. بعد از یک چند ماهی. این جوان آمد پیش من گفت [illegible] آرامش با ما خیلی نزدیک است و خیلی نادم است از اینکه این کارها را نسبت به [illegible] ده است. شما ممکن است یک روزی برای چائی بیائید و با او ملاقات کنید. گفتم با کمال میل. من عادتم هم همیشه این بوده است اشخاصی که با من مخالفت میکردند میخواستند بمن بگویند چه علتی داشته است و الان پشیمانند. گفتم با کمال میل. رفتم. پرسیدم علت مخالفت شما چی بود؟ با ورکردنی نیست. گفت که من وقتی که آمدم به عنوان عضو هیئت نظارت منتخب مجلس خیال میکردم باید بمن یک شخصیتی برای من قائل شوند. یک اطاق خواستم برای دفترم. اطاق علیحده گفتند نداریم به اندازه کافی. یک اطاق میدهیم به دو نفر از اعضای هیئت نظارت. گفتم برای همین از من رنجیدید؟ و برای همین اینطور بمن تهمت ها میزدید؟ او نامه مینوشت به روزنامه ها موقعی که من رئیس سازمان برنامه بودم با امضای خودش. تهمت ها میزد. چه میگفت؟ یک مقداری از اجیف. من هم فوق العاده خودداری کردم از اینکه برعلیه این اقدامی بکردم. یک روز حتی فکر کرده بودم که دستور بدهم او را راه ندهند. بعد فکر کردم خب! این عکس العمل شدیدی خواهد داشت برای اینکه نماینده مجلس است. یعنی بحدی من سر این کار عصبانی شده بودم. ولی معلوم شد که برای یک همچین کار کوچکی. تمام شد این گذشت. بعد از اینکه من از سازمان برنامه رفتم. در زمان وزارت شریف امامی بود که این رئیس سازمان برنامه شد. و اعلام جرم کردند برعلیه من. رفت در مجلس یک چیزهائی گفت. و در مجلس خصوصی یک مطالبی گفت که اصلا" با ورکردنی نبود. مثلا" گفته بود که چین بلاک و لیلیبینتال و به اسم شاید نگفته بود اما شاید تلویحا" گفته بود که آنندره ما یرمال لازار اینها تمام با همدیگر شریک بودند. و من هم با اینها همدست بودم برای اینکه تمام اینها روی زدوبند بوده است که لیلیبینتال را آورده اند. لیلیبینتال را یعنی با این کلیک من آورده بودم. این را در جلسه خصوصی گفته بود. بعد هم در مجلس وقتی که وزیر بود. وزیر کابینه چیز شده بود.

برای اینکه در مجلس یک بیانات بکند. برای اینکه رئیس سازمان برنامه نمیتوانست در مجلس حضور داشته باشد. در مجلس یک مطالبی را گفت برعلیه من و کارهائی که من کردم.

وگویا درکابینه شریف امامی هم میخواستند مرا توقیف کنند. ولی وزیردادگستری او بسیار مردشریفی بـــــــــود. الان اسم اورا فراموش کرده ام.

به شریف امامی میگویدکه پرونده راخواندم وچیزی درآن نبود . تغیربه او میکندکه چطورهمچین چیزی میشود. آخه چه دولتی است که یک وزیرمیآیداعلام جرم میکند. درصورتیکه تمام بدستورخداوبود. ویکی دیگرمیگویدکه قابل تعقیب نیست . تغیرمیکند. اوازهمان مجلس پا میشودومیرودمنزلش .ودیگرنمیرودسرکارش .که بعدمیفرستدشریف امامی وخواهش میکندوبرمیگردد . اعلام جرم میشودومن میروم زندان . بعددرکابینه علی امینی گه زندانی شدم .

س - نک به راه افتاده بودو....

ج - بله ،بله ،بله . تمام اینها بدستورخودشاه بوده است .

س - دکترامینی آمده بود....

ج - منتهی دکترامینی اینقدرضعیف النفس بود. اینقدربی اراده بود. اینقدرجاه طلب بود. که اینکار راکرد.

س - مثل اینکه میگویندنخست وزیرمقتدرایران بوده است ....

ج - یکی ازخبط هایش این بودکه خیال کردکه با این عمل میتواندخودش رانزدیکترب شاه بکند . درصورتیکه اطمینان دارم با این عملی که انجام داد.همان شاه هم نظرش بدترشد . برای اینکه من سالها ازاین حمایت میکردم . پیش شاه صحبت میکردم میگفتم علی اینطور نیست .میگفت شما نمی شناسیداورا . یک آدم خیلی حیلی بدجنسی است .یک آدم خیلی بی اراده ای است .یعنی بی حقیقتی است . وهمیشه دفاع میکردم . واین راین یقین دارم بخاطرداشت .برای اینکه یکی ازچیزهائی . حافظه عجیبی داشت شاه . این چیزها را همه میدانست .آنوقت این کاری که این کردمن یقین دارم خودش رادرمقابل اوکوچکترکرد. درصورتیکه اگرمیایستاد. مقاومت میکردومیگفت استعفا میدهم .واگرهم حاضرمیشد استعفا بدهد. میبایست اینکار راکرد .اگرمن بودم اینکار راکردم . بطوریکه بعدبه شماخواهم گفت که این عمل راد ریک موردیگرمن کردم . درمورداشخاصی که با من دشمن بودند. این رانمیدانم

درگفته های سابقم گفتم یانه ؟ اما درهرحال به این برمیگردم .یادت باشد این را یادآوری کن . من ارزندان آمدم‌بیرون ودربانک ایرانیان هستم .آقای آرامش‌آمدبدیدن من . گفتندآقای‌آرامش . تعجب کردم . بیاید. آمدگفت من میخواستم حالا به‌شما بگویم که من بعدازآن مذاکره‌ای که‌کرده بودم منزل دکترجلیلی . جلیلی نیست ؟گمان میکنم فامیل اوجلیلی بود گفت حالاآمده‌ام به شما توضیح بدهم چطورشد ؟ گفت مرا آوردندد‌ر کابینه برای‌اینکه‌برعلیه شما اعلام جرم بکنم . بمن شاه‌دستورداد،که شما بنویسیدچیزهائی راکه .

س - اینها راتاحالانگفته‌بودم تاحالا ؟

ج - نخیر.

بنویسید .تهیه بکنیدیک لایحه ای‌ازعملیاتی که‌فلان کس‌کرده است .گفت من یک صفحه نوشتم . فرستادم شایدتوسط شریف امامی بودفرستادم . بعدشاه مرا خواست‌گفتش که تمام این چیزهائی که میگفتیدهمین بود ؟ گفتم بله قربان . حالادیگربمن نگفت چیست ؟ اما گفت میآورم به شما نشان میدهم . گفت خ،حالابا شد. گفت به خط خودش یک چیزهائی رااضافه کرد. گفت به خط خودش دارم این را. بمن گفت برای شما میآورم . اما میدانیدبعدکشتن اورا . درهتل ..

س - درپارک شهر .

ج - نه هتل‌منزل داشت اول . آمده بود . نمیدانم وضع اوچرا اینطوربودکه‌رفته‌بود یک هتل گرفته بود، یک اطاق گرفته بودوتمام اسنادش راشنیدم آنجاگذاشته‌بود. وتمام راوقتی میرفتبیرون .همه راماموربن ساواک بازمیکردندومیخواندندوبرمیداشتند. این تمام اسناد بدست‌آنها افتاد. ویک روزی آنوقت رفته‌است درپارک .درروزنامه من خواندم که تیراندازی کرده است . گفتم تیراندازی ؟ آرامش اهل تیراندازی نیست .بعدشنیدم اصلا" هیچی‌کشتندش وبرای اینکه‌این راتوجیه بکنند. گفتندکه این تیراندازی کرده بطرف‌پلیس . پلیس‌هم شلیک کرده است‌وکشته شده است . واین اسنادهم رفت . اینقدردلم میخواست این رامیداشتم . برای من مسلم است‌که شاه اینکاررانکرد. همه جامنکرمیشد .همه‌جا . همیشه .همیشه

همیشه میگفت .ونزد یکسان او بمن همیشه میگفتندکه او مطلقا در این کار دخالت نداشته است .

س- راجع به سیدضیاء چه ؟

ج - راجع به سیدضیاء ؟ سیدضیاء را من اصلا" نمی شناختم .

س - اولین بار ی که با او آشنا شدید وسرکا ورپیدا کردید؟

ج - از اوتعریف ها شنید، بودم که کارها کرده بود موقعیکه نخست وزیرشده بود . کودتا کرده بودند.

س - چه جورتعریف هائی از او میکردند؟ که مثلا" چکار میکرد؟

ج - که میگفتندکه این یک آدم خیلی با قدرتی بود. خیلی با شهامتی بود . این کودتا را اوترتیب داده بود .واز این چیز ها. تعریف شنیده بودم که درشخصیت او . وطن‌پرستی او. دردوراندیشی او . اطلاعات وتجربیات سیاسی او. خب خیلی میل داشتم به‌بینم اورا. با یک تشریفاتی هم اورا مظفرفیروزآورد. رفت به‌فلسطین . واز فلسطین اوراآورد .یک عده زیادی مثل اینکه رفته بودندبه‌استقبال او . ومن الان بخاطرندارم به‌چه‌وسیله شدکه با او آشنا شدم . رفتم بدیدن او.

س - منزلش درهمان محلی بودکه مزرعه واینها داشت ؟

ج - نخیر هنوز نه . گمان میکنم که‌خانه یکی از این یزدی ها . خیال میکنم منزل فرخ زاده . خیال میکنم . مهمان درهرحال یکی از یزدی ها بود .رفتم به‌دیدن او. مفصل صحبت کردیم . مخالفت خودش را راجع به شاه میگفت . که آمدن ....

س - رضا شاه یا محمدرضا شاه ؟

ج - نه نه محمدرضا شاه .که آمدم چنین بکنم چنان بکنم ، فلان واینها . من آنوقت خیلی شاه را دوست داشتم وبه‌او عقیده‌داشتم . حالادرآن جلسه بودیا درجلسات بعدبود، ما به‌او گفتم که به‌عقیده من شما اگرالان‌بروید به‌شاه نزدیک بشوید ونظریات. خوب هم دارید به‌او بگوئید. برای اینکه من اینطوردیدم . دیدم که یک جوانی است که حسن نیت دارد و گوش میدهد. خیلی خیلی بداونصحیت کردم خیلی .بالاخره کاربجائی رسیدکه گفت میروم

اما ژاکت نمی پوشم . به او گفتم که شما اگر بنا بود بروید به دربار سلطنتی و به شما میگفتند که باید کلاه تان اینطور باشد . دستکش دست بکنید .لباس تان هم اینطور . باید این مراسم را رعایت بکنید که وقتی که وارد میشوید کجا بایستید. چه جور تعظیم بکنید. گفتم همچین حرفی میزدید ؟

س - در انگلیس ؟

ج - در انگلیس . گفتم خب این هم شاه ایران است . یک مقرراتی دارد. ژاکت میگویند باید بپوشید .خوب بپوشند . گفت میدانید چرا نمی پوشم ؟ برای اینکه ژاکت را کاترین روسیه معمول داشت . این هم قبیح است که آدم بگوید. اینهم فقط برای اینکه این خوش میآمد از. برای اینکه آن قسمت جلوبا زباشد . گفتم این حرفها چی است آقا . الان در دنیا ژاکت میپوشند کسی هم اصلا" به این فکر نمیکند . به این دلیل شما حاضر نیستید بروید .آخه این که دلیلی نشد که . اینقدر گفتم تا بالاخره حاضر شد. البته به شاه هم میگفتم .وآنوقت من این را یک نوع تفاهم بین این ها دانستم که اینها هردوتا . با هردوتا صحبت کردم . به شاه هم گفتم . خب آدم گفتم یک تجربیاتی دارد. دریک زمانی یک کارهائی کرده است . الان آمده خدمت بکند. خیال میکردم که واقعا" آمده که خدمت بکند نمی شناختم اوراکه . شما خب . شما با او صحبت بکنید. رفتند و خیلی هم نزدیک، شدند .خیلی هم نزدیک شدند. که مرتب میدید. میلیسپو آمد .میا مد پیش من سیدضیاء . دیدن من . وقتی که من با میلیسپو در افتادم . مدتی طول کشید .دریک دوره ای خیلی کمک کردم به این میلیسپو . خیلی ها . خیلی . برای اینکه او هم شنیده بودم که در آن سفر اول یک خدماتی انجام داده بود . این شایعاتی بود همه میگفتند. خودتان هم یقینا " شنیده اید . با کمال حسن نیت کمک میکردم . بواش بواش طرز کار این میلیسپو را که دیدم .که بعدهم شاید شرحبتوانم بدهم . نظرم عوض شد . دیدم این آن آدم نیست . در این خصوص با این آدم صحبت میکردم .

س - با سیدضیاء

ج - با سیدضیاء کاملا" موافق بود.

س - موافق بود با سرکار یا ....

ج - با من . با نظر من موافق بود . میگفت این بدردنمی خورد. یک روز پنجشنبه

تازه رسیده بودم . تابستان هم بود تازه رسیده بودم منزل . برادرسید علاالدین طباطبائی که کارمند بانک ملی بود آمد . آمد و گفت که الان من پیش آقا بودم . همیشه به برادرش آقا اتلاق میکرد . آقا بمن گفتند که من بیایم شما را به ببینم . معذرت میخواهم که این موقع مزاحم شما شدم . ولی آقا گفتند که من بیایم به شما بگویم که شما باید از بانک بروید . وگرچه به شما عقیده دارد اما میگوید که من تصمیم گرفتم که میلیسپو باید بماند و از او تقویت بکنم . از لحاظ روابط سیاسی با آمریکا . و شما باید بروید . ولی هرشغلی بخواهید به شما میدهیم .

س - آقا میدهند ؟

ج - بله . دوپست الان درنظر گرفتند برای شما . یکی سفارت ایران در واشنگتن باوجود اینکه نصراله انتظام را انتخاب کردند و اگر مانش رسیده است اما شما اگر میل داشته باشید میتوانید بروید به پست سفارت ایران در واشنگتن . یا سفارت ایران در انکارا آنهم خالی است . اگر هیچکدام از اینها را نخواستید هرشغل دیگری را .

س - ایشان در چه موقعیتی بود که همچین ...

ج - نماینده مجلس . گفتم که به سید بگوئید . او میگفت آقا . گفتم به سید بگوئید شما اگر نخست وزیر بودید میتوانستید چنین پیغامی برای من بفرستید . شما کی هستید ؟ شما چه کاره هستید ؟ که تکلیف من میکنید ؟ شما چی هستید که بمن میگوئید که شما تصمیم گرفتید که از لحاظ سیاست و روابط با آمریکا ، از این حمایت بکنید . شما همان کسی هستید که بارها بمن گفتید که این آدم مضر بحال ایران است . الان بمن میگوئید که از لحاظ سیاست خارجی شما تصمیم گرفتید که من بروم . و بمن شغل تکلیف میکنید ؟ گفتم به سید بگوئید من آنچنان کسی بشما خواهم داد که تا عمر دارید فراموش نکنید . این دست پا چه شد و گفت آقای ابتهاج من از شما این را از روی حقیقت میگفت . تمنا میکنم التماس میکنم ، نکنید اینکار را . برای اینکه شما را بیرون میکنند . من میشناسم آقا را . بیرون تان میکنند . استدعا میکنم ، گفتم خیلی تشکر میکنم از حسن نظر شما . اما شما همینطوری که این پیغام را آورده اید ، این پیغام را برسانید . و اگر گفت اینکار را نکردید ، من از حالا دارم به شما میگویم که تمام روزنامه هائی که در اختیار من هستند بر علیه شما اقدام خواهند کرد و آنوقت حق گله از من ندارید . گفتم به

به‌سیدبگوئیدهرچه دلتان میخواهدبکنید. به‌محض اینکه رفت تلفن کردم به ساعد. نخست وزیربود. گفتم که شما با سیدضیاء صحبتی کردیدراجع بمن؟ گفت نه گفتم الان برای من پیغام داده‌است که من از بانک بیرون. وبمن تکلیف میکندسفارت واشنگتن وسفارت آنکارا را. من خیال کردم که شایدشما به‌او گفته‌اید. گفت من اصلا" خبرندارم. گفتم منهم درجواب این پیغام رابرایش دادم. این روزپنجشنبه‌بود. شنبه رفتم‌بانک. نامه میلیسپورسیدکه شما رامنفصل کرده‌ام. نامه‌اش رااینجادارم جزو چیزهائی راکه چاپ‌کردم تمام مکاتبات مرا با میلیسپور. همانوقت چاپ‌کردم‌ومنتشرکردم. که‌برای س - یک نسخه اش رالطف فرمودیدمن دارم.

ج - دارید؟

س - بله

ج - همانطوریکه مکاتبات باتقی زاده راهم، باتقی زاده راهم به شما دادم؟

س - مطمئن نیستم.

ج - این رابایدبدهم. نامه‌ای نوشته که باوجوداینکه شما مردلایقی هستید. بانک راخوب اداره کرده ایدوآدم درستکاری هستید. چنین هستید چنان هستید. تعریف. اما چون‌مخالفت میکنید با هیئت اعزامی آمریکائی. ومن شما راازاین مقام‌برداشتم. وجناب آقای زندرابجای شما به‌ریاست بانک منصوب.

س - ابراهیم زند؟

ج - ابراهیم زنـــــــــــــد. من آنا" نشستم نوشتم که شماکی هستیدکه همچین کاری بکنید؟ شما اصلا" به‌هیچوجه حق ندارید یک همچین کاری بکنید. ... یک قانونی آمدم به‌موجب یک قانونی. یک تشریفاتی هست. هیئت وزیران. با فرمان شاه تعین میکنند. وباهمین تشریفات هم‌عزل میکنند. جواب خیلی‌نامؤدبانه‌ای به‌اودادم. سیدضیاء پیغام داد دوباره. سید. علا الدین آمددردفترم. گفت آقا میگویدکه شما اینکارراکردید من برعلیه شما اعلام جرم میکنم. شماحق ندارید‌دراینجا بمانید. این شما رامنفصل کرده است. شما بایدبروید. دیگرفحش دادم.

س - پس تبانی بوده است بین خودشان

ج - بله تمامی اینها . اتفاقا" وزیردارائی یکی ازآدم های سیدضیاء بود زرین کفش . یک آدم عجیبی بودزرین کفش . چطورشده بوداین راوزیردارائی کرده بودند؟ گمان میکنم چیزگذاشته بودش خیلی نفوذ داشت سیدضیاء درساعد .خیلی اصلا" نفوذ داشت درمجلس . نفوذ داشت درمملکت . اصلا" خیلی‌مردقوی بود خیلی . وبه این جهت هم باکمال جراءت بمن پیغام داده بودکه من شمارابیرون میکنم . وآن مقام راهم به شما میدهم . ویقین دارم که میداد . برای اینکه میرفت باآنهای‌دیگرصحبت میکردقبول میکردند. هم باشاه ارتباط داشت . هم باساعد . این دفعه دیگرباخوش‌جواب دادم. گفتم‌بروبدهرغلطی میخواهیدبکنید بکنید . اعلام جرم میکنید؟ روزنامه های‌اوازروزشنبه شروع کردندبه‌فحاشی . من هیچ وقت

س - (؟) امرور مثلا" ؟ مال مظفرفیروز ؟

ج - یکی ازآن روزنامه های او الان یادم نیست اسمش . اما این نویسنده اش یک مردی بودکه بعددرروزنامه اطلاعات .. دررادیوهم صحبت میکرد ؟ برای بچه هایک برنامه ای داشت ؟ برای روزنامه اطلاعات کارمیکرد آن اواخرعمرش ؟ این یک مردبسیار بسیارلئیم کثیف بی پرنسیبی بود .بسیار . اماخیلی خیلی خوب حرف میزدوبسیارخوب مینوشت . این بدترین ازاین فحش وتهمت نمیشدبمن دادایین . گفت تمام اعتباراتی که‌بانک ملی داده است به جهودهاست . وبرای اینکه ابتهاج باینها زدوبنددارد. درعمرم من اصلا" این فکر راندیده‌بودم که من یک‌کسی راروی اینکه جهودبوده است انتخاب‌کردم برای اینکه به‌او .. یک همچین چیزهائی ساخت . وبدترین نسبت ها رابمن میداد. فحش داد. روزنامه اش را، اسم آنرا بخاطرندارم . این جواهرکلام . جواهرکلام . این یکی‌ازروزنامه هابود. تمام روزنامه هائی که داشت . مظفرفیروزشمشیرکشیدوبرعلیه من اقدام میکرد هم درروزنامه اش فحاشی میکردوهم میرفت ایشطرف وآنطرف اشخاصی میدیدکه . یک روزدرمجلس یک مطلبی گفته بود که صادق بوشهری که نماینده خوزستان بودوبا دوتا دیگرازنمایندگان خوزستان که الان بخاطر ندارم ، آمدنددربانک . گفتندیک کارفوری داریم میخواهیم به‌بینیم . گفتم بیایند. گفتندالان ماازمجلس میآئیم . صادق بوشهری بمن گفت راست است که شما میخواهیدکودتا بکنید باشوروی ها ؟ گفتم چطوردیوانه شده اید . گفت الان مظفرفیروزبما گفت که ابتهاج‌درصدد

تهیه یک کودتائی است که دولت شوروی ازاوحمایت بکند . گفتم شما باورکردید؟
اینها طوری ... چرابرای اینکه‌همه جورتهمت بمن زده بودند. اما هیچوقت متهم مرانکرده بودندکه من باشوروی روابط دارم . این کارراکرده‌بودبرای اینکه یک عده ای درمجلس طرفدارانگلیس‌ها بودند . آنگلوفیل بودندآنوقت . که منجمله همین خوزستانی ها . آنگلو. فیل بودندکه اینهارابترسانند. دست راستی هارابه‌ترسانند. که اینهاهم که مثلا" احیانا" ممکن است که‌طرفدارمن باشد اینهاهم نسبت بمن نگران بشوند .این مبارزه من با میلیسپوطول کشید .ودرتمام این دوره‌سیدضیاء الدین علنا" مخالفت میکرد . بطوریکه من وقتی که این هارامنتشرکردم . نامه ه‌را . دادم یکی بعـــنوان (؟) مجموعه در چاپخانه بانک چاپ کردم . این راوقتی‌منتشرکردم این نوشت که فلانی حق نداردابنکارا بکندبا پول بانک . با پول بانک چه‌حق داردکه نشریه ای ، کتاب‌سفید منتشربکندبرعلیه میلیسپو ؟ واینهم بسعنوان‌اینکه مثلا" یکی ازگناهان من است درصورتیکه من دفاع میکردم ازخودم . به‌عنوان رئیس بانک بود . من اگراین رامنتشرنکرده‌بودم . این اثرعجیبی هم‌بخشید .به‌استثناء یکعده اشخاصی که‌استفاده مادی میکردند. میکردند. یک عده ای بودند درمجلس . آنوقت لاستیک اتومبیل دانه‌ای بنظرم دانه‌ای چهل هزارتومان شده‌بود. یاچهارتای آن چهل هزارتومان .به‌این‌اشخاصی که‌میلیسپوبعد .. به‌اشخاصی که‌میخواست جلب بکندمیداد. برای اینکه‌اختیارات‌این جیره بندی راازداشت . میخرید . یک عده ای راخریده‌بود . این عین حقیقت‌است . خب من اتفاقا" پیش‌بردم .موفق شدم میلیسپورابیرون کردیم ازایران .که این یکی ...

توضیح اگرنداده بودم ندادم سابق حالابدهم ؟ ندادم سابق ؟

س - راجع به میلیسپو ؟ هست .

ج - هست دیگرپس لازم نیست تکراربکنم .اما این آقای سیدضیاء الدین که بمن نظرداده‌بود راجع به میلیسپو که‌نظرمنفی بود. این آدم‌واردجنگ شدوباتمام قوایش به وسیله روزنامه‌هایش ازاوحمایت کرد. ودیگرما باهمدیگرسروکاری نداشتیم به‌هیچوجه . تا اینکه سالهاگذشت .من دربانک ملی بودم یااینکه ازبانک ملی رفته‌بودم بخاطر ندارم . یک روزی آن پذیرائی سالیانه سفارت انگلیس که چندهزارنفررادعوت میکنند

دربا غ . آنجا بودیم که زنم سیدضیاء الدین را پیدا کردوآوردپیش من . گفت شماحالا آشتی کنید .آشتی کردیم‌ودیگربازدوست شدورفیق شدوهمه جاحمایت میکرد . تادر سازمان برنامه‌بودم .ازسازمان برنامه که‌استعفادادم ... بازیک پذیرائی دیگری دیدم .دیدم رویش‌را برگرداند . روی برگرداندورفت . برای اینکه باشاه نزدیک شده بود.باشاه نزدیک شده‌بودوازشاه‌استفاده میکرد. ملک خریده بوددرقزوین . ازوزارت کشاورزی آدم میفرستادندکه‌برودرا ملاکش برای مبارزه باحشرات برای کمک های دیگر فنی . بدستورشاه ازوزارت‌کشاورزی میرفتندبه‌اوکمک میکردند. اواینطورنزدیک شده‌بود. ازمن دوری کرد . این شخصیت‌آدمی است که . یک‌آدم‌مقتدر ، یک‌آدم باایمان اینطوری بود .که‌آلت‌بود . بـــــــــــه عقیده من خوداین آدم علت‌اینکه این کارها را میکردبه‌عقیده من این بودکه‌برای خودش یک شخصیتی قائل بودکه نمیتوانست تحمل بکندکه کسی زیربارا واامرا ـوارا ده اونرود.

س – ولی هیچوقت به‌قدرت‌نرسید وروزبروزهم ...

ج – آخربعد. همان نشریه ای که‌منتشرکردمفتضح اش‌کرد . آن کلاه پاپاخی نمیدانم قفقازی به‌پوشید . گفتم اگرآدم بخواهدکلاهش‌را عوض‌بکندچرا اعلا" کلاه اروپائی نپوشد؟ نگذارد ؟ چرا اعلا"کلاه‌قفقازی ؟ کلاه پوست میگذاشت‌با این زلف های آویزانش هم . یک‌ریخت خیلی‌عجیبی‌هم داشت .کتابی که میلیسپوچاپ کردودرصفحه اول آن کاریکاتور روزنامه مال این جوانها؟ چی بوداسمش ؟ دراینجانوشته درهمان زیرکاریکاتورنوشته . ازروزنامه‌فلان . آنهااین کاریکاتوررا موقع مبارزه من با میلیسپوکه‌ازمن حمایت میکردند یک جوانهائی بودند. مال همین چیز ها بود...

اینجاکشیده‌بودندمیلیسپورا بعنوان دان کیشوت . سواربراسب شده‌با نیزه‌وسیدضیاء هم سوار الاغ شده‌پشت سراو. این رااحمق . من نمیدانم ازچی بودکه خوشش‌آمده‌بودازاین کاریکاتور . این رادرکتاب خودش‌چاپ کرد. ودرکتابش‌اتفاقا" ازمن والهیارصالح تعریف میکندوازسیدضیاء الدین مینویسدکه این ازماحمایت میکردبرای اینکه ازما استفاده مادی میخواست بکند . درمقابل ارج زحماتیکه‌کشیده بود. حمایتی که ازاوکرده

بود اینجور راز او . اینجور معرفی اش کرد . برای اینکه برای او مسلم بود که این از روی عقیده نیست .

س - او درمجلس نبود دیگر ؟ سیدضیاء و...

ج - چند دوره نماینده مجلس بود بخاطر ندارم . که بود که خیلی نفوذ داشت . ویک عده ای که . آنوقت آنگلوفیل بودند . یک عده زیادی آنگلوفیل بودند . آنگلوفیل ها تمام از او متابعت میکردند . وبا چه چیز هم . حتم دارم که رفت و آمد داشت . رفت و آمد ظاهری که با انگلیس ها داشت . واین را ایرانی ها یقینا " تعبیر میکردند که مثلا" به پشتیبانی انگلیس . امیدوار بودند که این یک روزی صاحب مقامی بشود واز اینجهت هم یک عده ای از او متابعت میکردند .

س - دفعه قبل یک صحبتی کردیم که آغاز کردیم ولی ادامه ندادیم وآن مقایسه طرز حکومت وطرز مشورت وطرز کار رضا شاه ومحمدرضا شاه . ازنظر اینکه تا چه حدی که مثلا"لوایحی که تنظیم میشد، متخصصین مطالعه میکردند. افراد مجلس چه تیپ آدمهائی بودند؟، وزراء راچه جور انتخاب میکرد ؟ طرز مدیریت او ؟

ج - بله ، بلـــه . تفاوت فاحش بود . تا آنجائیکه من بخاطر دارم هروقت یک پستی خالی میشد .

روایت کننـــده آقای ابوالحسن ابتهاج
تاریـــخ ۸ اگوست ۱۹۸۲
محـــل شهرکان ـ فرانسه
مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی
نوار شماره ۱۸

آنچه که من ازطرزرفتار رضاشاه دیدم یک پرنسیپ هائی داشت .که یکی ازآن این بودکه وقتی که یک وزیری میرفت . شخص دوم آن وزارتخانه را میگذاشت .این را تقریبا" درتمام شئون میکرد . رئیس بانک که عوض میشد . شخص دوم جانشین اومیشد.

س ـ کسیکه تجربه وآشنائی به آن کار....

ج ـ هیچ . بخیال اینکه این بایدوارد باشد . و...

س ـ مجلس را فرمودید انتخاب...

ج ـ مجلس را انتخاب میکرد. آنچه که میشنیدم . این بودکه میپرسیدکه درمحل چه اشخاصی شهرت خوبی دارند. مردم آنها را میشناسند. این چندنفررا میگفت یکی از اینها انتخاب بشوند. اهل مطالعه بودیا نه ؟ من آنرا نمیدانم . اما آنچه که تجربه شخصی دارم .من وقتی که با علا کار میکردم .علا وقتی که آمدوزیربازرگانی شد.یعنی آنوقت رئیس اداره کل تجارت بود .من نظرخودم را راجع به اینکه ایران بایدحتما" نقشه داشته باشد . که آنوقت برنامه هم نمی گفتیم . میگفتیم نقشه . یک پلان داشته باشد .یک روزی علا آمدبمن گفت که من این را به عرض رساندم .قبول کردرضا شاه . من اصلا" باورنمیتوانستم بکنم . گفتم چطورشدقبول کرد ؟ گفت دریک مود خوبی بود .من گفتم همین نظریه های شما را . وپذیرفت . گفت بکنید. من باورنمی‌توانستم بکنم .آخراین درست مخالف روش اوبود روش اواین بودکه دستورمیداد .ذوب آهن ایجادبکنید . کارخانه آنرابیآورید . قندبیآورید. واو . باورنمیکردم که اهل این چیز چیز که بیآید به‌بینید نقشه ویک برنامه‌ای که مطالعه شده‌باشد . به هرحال قبول کرد. ومن نظردادم که‌شورای عالی اقتصادتشکیل بشود. شد. جم نخست وزیربود.

تازه داورخودکشی کرده‌بود .وکفیل وزارت دارائی بدربود. ریاست شورای عالی اقتصاد رابرای اینکه یک جنبه ابهتی داشته باشد زیاددولتی نباشد .وثوق الدوله راهم‌رئیس شورای اقتصاد کرد.آمد جلسه‌تشکیل شددرهئیت وزیران . آقایان هم نشسته‌بودند. همه آنها . مرا خواستندکه‌بگویم فلسفه . بطوراختصارگفتم . الان ازوزیردارائی بپرسندکه چقدرتعهدات خارجی کردیم ، به ارزخارجی‌کردیم نمیدانند. برای اینکه این راواردبودم . شخصاً" دوست‌بودم باامان الله میرزاجهانبانی .سرلشکر امان الله جهانبانی رئیس اداره تجارت‌بود. آنوقت . وزارت‌صنایع نبود آن اداره کل تجارت بود. اداره‌کل صنایع بود. واین رئیس‌اداره کل صنایع بود .باهم خیلی مربوط بودیم بریج بازی میکردیم غالباً" . این باداماکروب داشت مذاکره میکردکه‌برای ذوب آهن . ایجادذوب آهن . یک روزبمن گفت‌که امروزاعلیحضرت تشریف میبردند. وهرسال هم رضاشاه میرفت به میدان ترکمن صحرابرای اسب دوانی . این یکی ازعادت اوبودکه هرسال یک فصل معینی . گمان میکنم بهاربود . میرفت‌برای هفت هشت‌ده روزبه ترکمن صحرا. این گفت امروزشاه‌رفت ما همه وقتی که‌رفتیم برای مشایعت . بمن گفت‌که اینکارذوب آهن چطورشد ؟ گفتم مشغولیم . گفت تامن ازاین سفربرمیگردم ؛این کارباید تمام شده‌باشد. این همحالا باترس ولرز بمن میگوید من نمیدانم چه‌بکنم ؟ چه‌جوری من اینکارراتمام بکنم ؟ به هرحال نشست وشب وروزبا داماکروب اینکارراتمام کرد. امضاء کرد. بیست وسه میلیون مارک ...خریدند. هیچ هم نمیدانستندچه‌دارندمیکنند. هیچکس هم ازوزراء اطلاع نداشت . گفتم‌الان ازوزیردارائی‌به‌پرسیداطلاع ندارد‌که‌تعهد بیست‌وسه میلیون مارکی کرده است .

س - درپیش او ؟

ج - درپیش او .همین جوردستگاههای دیگر. هرکس‌برای خودش یک‌کاری میکند. ویک مرکزی هم‌نیست که‌به‌ببیندا ینها راما میتوانیم انجام‌بدهیم‌این تعهدات‌را ؟ واینها لازم هست این کارراباکنیم ؟ ازاینهاکارضروری تردارایم یانداریم ؟ نمیشود یک مملکتی اینطورزندگی بکند . گفتم یک بقال میخواهدیک اطاق گلی بسازد. درهمین

مملکت ما . میرود معما رسگذر را پیدا میکند . میگوید آقای معما رباشی من میخواهم یک همچین کاری بکنم . اینقدر پول دارم . به‌بین میتوانید یک همچین کاری را برای من بکنید ؟ یک همچین اطاقی برای من بسازی ؟ گفتم یک بقال اینکار را میکند . اما دولت شاهنشاهی بدون مشورت . بدون کسب نظر . بدون درنظرگرفتن جهات دیگر . این عمل را انجام میدهد . برای خاتمه دادن به این وضع . تنها یک راه دارد . که همه به نشینند ، به‌بینندکه حوائج مملکت چیست ؟ کدام یکی از اینها واجب تر از همه میدانند . این درظرف پنج سال ، هفت سال ، ده سال . کدام از این کارهای را میتوانند انجام بدهند . چقدر پول دارند ؟ این چقدر پول لازم دارد ؟ وآن کسری را حاضر هستند از منابع دیگر منجمله قرض از خارجه تهیه بکنند ؟ چون میدانستم که صحبت قرض از خارجه را جلوی رضا شاه نمیشد کرد . برای اینکه یکی از اولین مذاکراتی که کردم با مرحوم داور در دفتر او . وهیچکس دیگر هم نبود . این را وقتی که به او گفتم . همین مطالب را . گفت آقای ابتهاج صحبت آنرا نکنید . گفتم آقا ما دونفر هستیم . گفت نکنید ، نکنید ، نکنید . گفتم خیلی خوب . گفتم من نمی گویم بروید قرض کنید . اما میگویم اگر نمی‌خواهید قرض بکنید . نمی‌توانید هم عوایدخود را زیاد بکنید . تجاوز نکنید از این عایداتی که دارید . تعهدات بی‌خود نکنید . این تعهدی که کرده‌اند که شما اطلاع ندارید . آخر این راکی باید بدهد ؟ از کجا باید بیاورید و بدهید ؟ حرف من این است . من نمی گویم بروید قرض کنید . اما این را میگویم قرض کردن از خارجه برای کارهای عمرانی نه فقط ضرر ندارد . مفید است ..... قرضی که مظفرالدین شاه میگوئید کرد رفت عروسک خرید . گمرکات جنوب را گرو گذاشتند برای اینکه ناصرالدین شاه قرض میکرد . قرض کردن این فرق دارد . برای اینکه شما یک پولی را قرض میکنید برای اجرای یک برنامه ای که مطالعه شده است . ودرآمد اجادخواهد کرد . ازآن درآمد میتوانید بدهید . این خیلی فرق میکند . بنابراین نترسیم از اینکه قرض خارجی . من طرفدار این نیستم که قرض از خارجه بکنیم وخودمان را گرفتار بکنیم وپول را دوربریزیم . ولی اینکه میگویم نقشه از اینجهت است . خب همه پسندیدند و قرار شد که یک اشخاصی ماءمور بشوند که تهیه بکنند برنامه اقتصادی را . آنوقت همان به عنوان نقشه . یک جلسه ای هم درحضور رضا شاه تشکیل شد . که اولین باری که من در یک جلسه ای حضور داشتم که شاه بود . برای

همین منظور .اعضای همین شورای اقتصاد، اتفاقاً" منهم شدم رئیس دبیرخانه شورای عالی اقتصاد. درحضورشاه تشکیل شد .همه را می شناخت به‌غیرازمن . دراین هئیت علاوه برچندتاوزیر.وثوق الدوله هم حضورداشت . جم بود .وزیردارائی اوبود . بدربود ورئیس . علا . رئیس اداره تجارت بود .کشاورز رئیس اداره کشاورزی بود یانبود ؟بخاطرندارم . امارئیس بانک ملی بودکه امیرخسروئی بود. وعلی‌وکیلی به‌عنوان رئیس طاق تجارت . یک چنددفعه نگاه کردیمن . مادوریک میزنشسته بودیم. یک صندلی جداگذاشته بودند .رضاشاه آمدآنجانشست . ویک چنددفعه نگاه کردیمن .

س - درکاخ تشکیل شده بوداین ؟

ج - درکاخ سعدآباد. ودریک اطاق خیلی کوچکی . بعدپرسید .عین این‌عبارت . گفت این آقاکی هستند؟ دوتائی آنها . وثوق الدوله وجم هردو. درآن واحدهردوی آنها جواب دادندکه رئیس دبیرخانه شورای اقتصادهستند . گفت‌که من سرتاسر ایران راچه پیاده چه‌باسب رفتم .ومیدانم چه‌ثروتهائی داردایران . ثروتهای عظیمی دارد.زیرزمین. وبایدابتکارراکرد .گفت‌که من کارخانه شاهی راکه‌دایرکردم .میگویندکه‌برای استفاده شخصی است . استفاده‌شخصی نکردم . برای اینکه کسی دیگری ابتکارراننکرده است من دست‌به ابتکارزدم . من نبایدابتکارراببکنم . دیگران بایدابتکارراببکنند. مردم ... کارخانه ایجادبکنند . ازاین منابع زیرزمینی استفاده بکنند.یک چیزهائی گفت‌که‌به نظرمعقول بود. وامامحالا چه‌جوری میخواهدابتکارراببکنید ؟ گفتنداآن مشغول تهیه برنامه ای هستیم . دارندنقشه ی تهیه میکنندکه مقدمات آن فراهم بشود. درعمل من دیدم که هرجائی که کارمابرمیخوردبه‌وزارت دارائی بدر کارشکنی میکند .به‌علا گفتم که‌من استنباطم اینست‌که این بدرموافق نیست با این کارهائی‌که‌ما میکنیم. ویکی ازوزارت‌خانه های‌مؤثر .وزارت دارائی است . خواهش میکنم برویدبه‌دیدن او . قبول کرد . وقت گرفت ودوتائی رفتیم پیش بدر. من این دلایلی راکه‌درجاهای دیگرگفته بودم درحضوراوهم گفته بودم .هیچی هم‌نگفته‌بود. دوباره آنجاتکرارکردم . برای اینکه بایدیک برنامه‌بلندمدت داشت ، گفت‌آقای ابتهاج شما ایران رانمی شناسید . ایرانی رانمی شناسید. من میدانم . بلندمدت‌چی است ؟گفتم

روزمره نباید زندگی کرد .گفت در ایران جز روزمره نمیشود زندگی کرد . من فردا . فکر فردا را نمی‌توانم بکنم . شما میگوئید حالا به‌بینیم پنج سال دیگر چه‌کنیم ؟ گفتش که این غیرممکن است ، در ایران این عملی‌نیست آدمیم بیرون به‌علا گفتم که من دیگر میروم .وبا این کسیکه کفیل وزارت دارائی است واین عقیده اواست که‌باید روزمره زندگی کرد ،این عقیده اودرست مخالف فلسفه برنامه ریزی است . دیگر فایده ندارد..هیچی متلاشی شد. شورای اقتصاد دیگر اصلا" تشکیل نشد. موضوع ازبین رفت . تا حالا این اگر بخواهم بعدهم برنامه . موضوع برنامه را بگوییم . یک بحث دیگری است س - علاقه ایکه رضاشاه نشان داده بود . خب سئوال نکرده بودخب چی شد این ... ج - این را دیگر هیچوقت نشنیدم که عکس العملی نشان داده باشد.

س - بعضی ها هستندکه میگویند اصولا" این فلسفه برنامه‌ریزی وحکومتی که‌یک فردی تمام تصمیمات را میگرد اصلا" با هم تطبیق نمی کند چورنیست ؟

ج - اما به همین جهت بودکه تعجب کردم وقتی که علا بمن گفت قبول کرد. خب یقینا " او نظرش این بودکه‌برنامه تهیه بکنند به‌او بگویند .او آنوقت بگو یدکه‌با فلان کار آن موافق هست . با فلان کار آن موافق نیست . درزمان او کارهائی که کرده بودند . کارهای غلطی که کرده بودند .یکی همین ذوب آهن . همان قرارداد دما کروپ بود . که‌وقتی که من آمدم به‌سازمان برنامه . نماینده دما کروپ یک فون فلانی هم‌بود . لقبی‌هم داشت که ط زصحبت او طوری بودکه‌به‌سفارت آلمان گفتم که‌دیگر من این را نخواهم پذیرفت .این را نفرستید. برای اینکه‌با یک تبختری وتفرعنی . همین جورعادت آلمانی صحبت میکرد . خیال میکرد که . نمیدانم چه‌تصوری میکرد . اما به آنها گفتم که شما .وقتی که‌من آمدم به‌سازمان برنامه معلوم شدکه معادن آهن شمال وذغال مازندران دردوسال تمام میشد . به آنها گفتم که آخرشما چطوریک همچین چیزی را انتخاب کردید ؟ جائی را انتخاب کردید؟ گفتند بما گفتندکه اینطوربا شد. میخواهیم در اینجا باشد . یعنی همان اراده‌ای بودکه‌شاه گفته‌بود درآنجا باشد . برای اینکه اینجا ذغال دارد و آهن هم دارد. هیچ نرفته‌بودند مطالعه بکنند . دما کروپ هم نگفته‌بود . بدون آنکه مطالعه کرده‌باشد این یکی . دوم یک کارخانه‌قند آوردند

قندچقندردرشاهی نصب کردند . بعددیدندابنجاچقندرعمل نمی آید . برچیدندبردند
درا راک گذاشتند . سوم سدکرخه ساختند.سدکرخه تمام شد . وقتی که سدتمام شد .
خواستندآب بیآندازند به پشت سد . دیدنداین آب راا گربیآندازندبه پشت سد تمام
دهاتی راکه قرنها است ازاین آب زراعت میشودخشک خواهدشد . این مونه مان
سدکرخه همین جورمانده بود. که من این چندموردرا درتمام گفته هایم ودرتمام سخنرانیهایم
مذاکراتم با مجلس وبانمایندگان مطبوعات همیشه بیان میکردم . بدون آنکه "اعلا"
اعتنابکنم که این ممکن است برخوردبه شاه که راجع به پدرا ویک همچین انتقاداتی
میکردم . درحالیکه عین حقیقت بود .به هیچوجه من الوجوه معتقدبه این نبود . من
متحیرشدم چطورشد "اعلا" حاضرشدکه یک شورائی تشکیل بشود. اما خیال میکنم شاید منظوراو
این بود.که اینهـــــــــا . یک مطالعاتی بکنندویک چیزی بیاوگزارش بدهندکه آنوقت
اوتصمیم بگیرد.

س - ولی حتی درآن شرایط ظاهرا " قدرت شاه کم میشود چون مجبوراست اتکاء کند
به عقاید متخصصین . بعدکه میگوید خوب برنامه پنج ساله این است درحین کارنمیتواند
که ارادهاش عوض بشود؟

ج - حالا ، حالا ،آیا بدررفته بودجدا این راصحبت کرده بوده است ؟ وبانظرشاه بوده است
که این مخالفت میکردوعقیدهاش این بودکه ایران نبایدبرنامه داشته باشد .نمیتواند
برنامه داشته باشد . وروزانه ، روزمره بایدتصمیم گرفت . نمیدانم .بایدنظرخودش بوده است
برای اینکه یک آدم هیچ خوش جنس نبود. یک آدم

س - بدر؟

ج - بدر .یک آدم . به عقیده من یک آدم درستی نبود . دروزارت دارائی بزرگ شده بود .
وطرزفکریک مالیه چـــی راداشت . که این هم یکی ازآنها بود .چطورشدکه عکس العملی هم
نشان نداد شاه ،من هیچوقت این رادیگراطلاع پیدا نکردم ، هیچوقت .

س - درزمان رضاشاه هم مثل دوره محمدرضاشاه بعضی ازوزراء تک تک شرفیاب میشدند
گزارش میدادند؟ یا اینکه نخست وزیرواسطه ای بیـن وزراء وشاه بود

ج - درموردامان الله میرزاراکه میدانم هیچوقت به وسیله چه چیز نبود دستوری که به

او داده است . جم نخست وزیر بود .

س ـ مستقیم ؟

ج ـ جم هیچ اطلاع نداشت . از این مذاکراتی که امان اله میرزای جهانبانی با دماکروپ میکرد . ما همها مشغول مذاکره بود . که وقتی که به او التیماتوم دادکه باید در ظرف یک هفته اینکار انجام بشود . در ظرف زودتر از یک هفته امضاء کرد . برای اینکه امرشده باید اینکار بشود . این حالا چه دارد میشود ؟ هیچی . هیچ معلوم نبود . و به همین جهت هم بود که نه مطالعه شده بود راجع به مابع ذغال آن . نه آهن آن . نه محل آن .

س ـ آنوقت مجلس چی ؟ دوره اخیر میگفتند که لوایحی میرفت مجلس . و میگفتند که او امر ملوکانه است و بدون بحث و اینها تصویب میشود ؟ .....

ج ـ آواخر . آواخر که . به ببینید یک تفاوت عمده‌ای هم که بین رضاشاه و محمدرضاشاه بود تا آنجائیکه من استنباط میکردم . هیچوقت رضاشاه دستوری نمیداد که برخلاف قانون باشد ، تا چه برسد به خلاف قانون اساسی . رعایت قانون را میکرد . اما محمدرضاشاه صدها دستور داد که برخلاف قانون اساسی بود . هیچ اصلا" اعتنا به هیچ قوانینی نداشت . نمی پرسید که مخالف است . اگر هم کسی میگفت که مخالف قانون است اصلا" این یک جسارتی بود . مخالف قانون چی هست ؟ امر . او امر ملوکانه است . او امر ملوکانه بالاتر از هر قانونی بود . بالاتر از قانون اساسی بود . و اینهائی که مصدر کار بودند . یکی از آنها پیدا نشد . شاید من در این مورد شاید لازم باشد که بگویم این قضیه را .

اینهـــا عیب ندارد که با همدیگر مخلوط میشود ؟

س ـ (؟)

ج ـ من درسازمان برنامه تازه آمده بودم . یک نامه هائی میرسید . روی یک کاغذهای عادی . نه چاپ داشت . نه علامتی داشت . و این را ماشین میکردند . و نامه هم تا آنجا ئیکه بخاطر دارم مهر و اینها هم نداشت . من اول دفعه‌ای که این را دیدم تعجب کردم که این چی است ؟ معلوم شد که این چیزهائی است دستورهائی است که ساواک میدهد به ادارات . چند نامه آمد که دستگاهی درسازمان برنامه یک طرفداران حزب ایران و اینها هستند یک

ده ای،که میگفتنددرحدوددویست نفر. من اصلا" اعتنا نمیکردم . توجه نمیکردم . بعد اینقدراین پشت سرهم آمدکه بعد گفتم که بنویسیدکه اینها چه میکنندکه وجودشان خطرناک است ؟ جواب دادندکه جلسات شبانه دارند. گفتم بنویسیدجلسات شبانه به چه منظوری دارند ؟ دورهم جمع میشوندا ینکه عیب نیست ؟ جواب دادندکه اینها منظوراین است که یک روزی تسلط پیدا بکنندبه اقتصاد ایران . گفتم چه جوری آخر؟ واردیک بحث اقتصادی احمقانه ای شدندکه به آنها جواب دادم که ،این مسائل اقتصادی را من خودم بهترمیتوانم تشخیص بدهم . دراین خصوص نمی خواهم شما اظهارعقیده بکنید. بعدشاه بمن یک روزی گفت که . سازمان امنیت میگویندکه باشما مکاتبه کرده اندونتیجه ای نگرفتند .وشما اعتنا نکردید. واین لازم است .شما یک عده ای را باید بدهیدبه دیوان کیفر. گفتم من اینکار را نمی کنم. خیلی اصرارکرد. من همجواب دادم که من اینکار را نمی کنم . دلایلی هم آوردم . پاشد . ازسرجایش پاشد وشروع کردبه قدم زدن. منهم با اوراه رفتم .گفت که شما خیلی لجوج اید .گفتم اتفاقا" اعلیحضرت این راهم اشتباه میفرمائید . گفتم این لجاجت نیست . گفتم اینها دوستان من نیستند .اینها ازمخالفین من هستند. اینها همانهائی هستندکه . حالا این هم بازیک موضوع دیگری پیدا میکند .که آنرا بایدتوضیح بدهم . که دکترمصدق یک وقتی تصمیم گرفته بودکه مرا بخواهند ازواشنگتن . کارنفت را بمن بسپارد. حالا این رابعدبه شما توضیح میدهم . اینها مخالفت کردند .اینها مرا خائن میدانستند. اینها گفتندکه یک انگلیسی بیش ازابتهاج علاقه به ایران دارد .من این لجاجت نیست که بخواهم که اینها را . ازاینها حمایت بکنم . من یک عقایدی دارم . یک معتقداتی دارم وبرای این هم قبول کردم این کاررا . که بیآیم یک کارهائی انجام بدهم . من اینکارها را به وسیله اینها . اتفاقا" این دویست نفرازسالم ترین افراددردستگاه من هستند. من اینها را بدهم به دیوان کیفر. پنج نفردردنیا به من عقیده دارند. میایندبمن میگویند آقای درستکار شما ازاینها دزدترنداشتیددرسازمان برنامه . که اینها را دادیدبه دیوان کیفر؟ بگویم به من امرشده است ؟ بگویم بمن امرشده است اینکار را بکنم؟ من آمدم اینجا با

این اشخاص باید کار بکنم . من که تمام افراد سازمان برنامه را نمی توانم بجای آنها از خارجه افرادی بیاورم . من با همین ایرانی ها باید کار بکنم . گفتم اینکاری که من میکنم مسئولیت دارد. برای اینکه ممکن است بعضی از این اشخاص واقعا" یک کارهائی بکنند که جزو کارشکنی محسوب بشود. من مسئول هستم . آسانترین کار برای من اینست که او امرشما را اجرا بکنم . مسئولیتی ندارم . و با مخالفین خودم هم اینکار را بکنم . گفتم آخر اعلیحضرت یک وقتی تمام ایران طرفدار مصدق بودند. تمام ایرانی ها راکه نمی شود تنبیه کرد. پرسیدم که اعلیحضرت چندنفر اینطور باشما صحبت میکنند؟ گفت هیچکس . گفتم استدعا میکنم به دیگران نفرمائید . برای اینکه به محض اینکه بفرمائید اجرا میکنند. و این مخالف مصالح ممکنت است . مخالف مصالح خودتان است . نکنید اینکار را . دویست نفر را من دادم به دیوان کیفر. دویست دشمن ایجاد کردم که بروند به هروسیله‌ای که میتوانند رژیم را عوض بکنند .یک کاری بکنند. من اینها را وادار خواهم کرد. با ایمان کار بکنند. این را میدانم .این قدرت وتوانائی را دارند .با وجوداینکه از مخالفین من هستند. با وجودیکه مـــــراخائن میدانستند .گفتم این طرز کار را باید تشویق کرد. گفتم به اینجهت اعلیحضرت نمی کنم. نمی‌توانم بکنم. صرف نظر کرد. تقریبا" یک سال نشده بود که هنوز. یازده سال ونیم . بیش از سه سال ونیم دیگر در آنجا بودم .

س – پس در آن زمان رضا شاه سرکار بخاطر داریدکه لوایحی که به مجلس داده میشد عینا" مثل دوره های بعد تصویب میشد؟ یا اینکه امکاناتی بود در مجلس وکمسیون های رسیدگی ، اصلاحات؟

ج – من میدانید در سیاست پرسه هیچوقت علاقه‌ای نداشتم .مگر کارهائی که مربوط میشد به جنبه هائی که در مسائل اقتصادی بانکی واینها .

س – یک لایحه اقتصادی که آنزمـــان ممکن است رفته باشد مجلس ؟

ج – بعله . درزمان رضاشاه . کارهای غلط خیلی میشد.

س – نقش مجلس را میخواستم به بینم تفاوت آن در این .....

ج – مثلا" الان به شما بگویم . من وقتی که هنوز در بانک شاهی بودم . کاپیتیو لاسیون ملغی شد وکارهائی که میرفت به دیوان محاکمات وزارت خارجه . میدانید اتباع خارجی تمام

آنها در وزارت خارجه محاکمه میشدند. بانک شاهی کارهایش میرفت به دیوان محاکمات وزارت خارجه. یک وقتی همین ابوالقاسم فروهر رئیس آن بود. کاپیتولاسیون که ملغی شد همه کارها رفت به وزارت دادگستری . به محاکم . داور یک محکمه‌ای ایجاد کرد. محکمه تجارت. برای پیش بینی اینکه این کارها برود به محکمه تجارت . یک علی آبادی نامی هم گذاشت که میگفتش که آدم تحصیل کرده‌ای هم هست . بانک یک واخواستی داشتند. اولین دفعه‌ای آنوقت میگفتند سفته پروتست کرده‌اند. بردند پروتست بکنند. محکمه ردکرد . گفت نمیشود یک چیزی را از دو نفر مطالبه کرد. روی قانون اسلام. که یک دینی ذمه ای به عهده یک نفر است . دو نفر را نمی شود برای یک دین تعقیب کرد. من سر اسیمه رفتم پیش داور. گفتم آخر با آبروی مملکت مان دارد میرود. ما رفتیم با باکا پیتولاسیون الغاء کردیم یک همچین مسخره بازی در میآورند؟ آخر چه جور است این ؟ سفته هرچه امضاء بیشتر داشته باشد اعتبار آن بیشتر است . وفلسفه آن همین است .نه برای قشنگی کاغذ است که برونداد امضاء کنند . این آدم میگوید که قبول . گفت چه بکنم . این را من از بهترین قضات راگذاشتم . یکی از بهترین راگذاشتم . تلفن را برداشت داد و سر یا دکرد به این آدم. که آخر این را از کجا شنیده‌اید . قانون تجارت ما هم این را قبول دارد .شما این را . روی قوانین اسلامی .نمیدانم این علی آبادی سابقه چیچی داشته است . از این جور موارد پیش میآمد که من با داور نزدیک شدم بواسطه همین بود .تشخیص دادم یک مردی است با حسن نیت .ویک چیزدیگری که از خصوصیات ایرانی است . و ایران است که هیچ عوض نشده است این است که یک نفر که اعتماد به نفس دارد. قدرت و توانائی این را دارد .واین جراءت و شهامت اخلاقی را هم دارد که تصمیم بگیرد .وکارهائی بکند که ممکن است احیانا " ایجاد مزاحمت برای او بکند .تمام بارها را میاندازند روی دوش این . آن ایرانی های زرنگ . فرار میکنند از مسئولیت . برای اینکه راحت تر است آدم یک کاری را نکند. تنبیه نمیشود.

س - تا آنجا که سرکار اطلاع داشتید آیا رضا شاه با سفرای خارجی تماس مکرر داشت و مشورت میکرد؟ اینطور

ج - نه گمان نمیکنم .

س - اینجورکه شایع است که محمدرضا شاه میکرد ؟

ج - هیچ تصورنمی کنم . گمان میکنم با آن اخلاقی که او داشت . قدبودن او . گمان نمی کنم که او حاضرمیشدکه .کسرشاءن او میشد. که بخواهدبا یک کسی مشورت بکند .اعم از داخلی یا خارجی . هیچوقت نشنیدم . هیچوقت .

س - زبان خارجه هم که نمیدانست .مستقیما " لابد مجبوربودمترجمی داشته باشد ؟

ج - مجبور بودمترجم داشته باشد واتفاقا " مثلا" قضیه بولاردراکه گفتم که عقده داشت . که وزیرخارجه با اویک رفتاری کرده بودکه زننده بوداین از جمله چیزهائی است که نشان میدهدکه خوشش میآمد. رضاشاه خوشش میامدکه اگریک نفرازوزرای اودرمقابل خارجی مثلا" ایستادگی کرده بود. برای اینکه میدانیدکه قدغن بودمعاشرت . من گمان میکنم جزویک عده قلیلی ازایرانی‌ها بودیم که من میرفتم به‌سفارتخانه . هیچوقت هم درعمراجازه نمی گرفتم . اما دستور داشتند که اشخاص به‌سفارتخانه رفت وآمدنمی‌توانند بکنند مگربا اجازه باشد. یکی ازمقرراتی که درکشورهای کمونیستی هست درایران بود. وبنابراین ایرانی هانمی توانستندمعاشرت بکنند .و تنفرنشان دادن نسبت به خارجی ها هم یک نوع جایزه‌ای داشت حرمتی داشت .

س - درمورد این دهات وزمین ها واملاکی که ازافرادبه رضاشاه منتقل شده‌بود. دراین موردواقعیت ها چه بوده‌است ؟ چون انواع واقسام صحبت‌ها ....

ج - من آیروم را می شناختم . آیروم که آمدرئیس شهربانی شداین قبل ازاینکه به این مقام برسد. درابتدا سلطنت رضاشاه بود . هنوزشاه نشده‌بود .آیروم آمدبه رشت . من آنوقت دربانک شاهی رشت بودم . رئیس تیپ مستقل شمال شد. من برای اوخیلی احترام قائل شدم . خیلی به‌اوسمپاتی پیداکردم . برای اینکه وضع رشت طوری بود که قنسول آپرسوف که بعدشازده دفترتهران شد.

س - آپرسوف ؟

ج - آپرسوف اسم مرتیکه قنسول رشت . قنسول شوروی شده بوددررشت قنسول داشتند .درآنجا درقنسول‌خانه یک وکیل دادگستری راا حضارکردکه این آدم وکیل یک کسی بودکه برعلیه یک تبعه روس محاکمه داشت دررشت . ازاوبا تغیروتشددخواست مرعوب بکندیارور را

که چرا یک همچین کاری را کرده است . دستور داد بیرند زندانیش کردند در توی زیرزمین قنسول گری . یک همچین وضعی داشت . استاندارگیلان هم جراءت نمیکرد. ازچی می ترسید؟ نمیدانم . دریک همچین موقعی محمدحسین خان آیروم آمد به رشت .اول کاری که کرد دستور داد هرکس برود به قنسول گری شوروی اسم اورا به نویسند و توقیف میکرد. کسی دیگر جراءت نمیکرد پای خودرا بگذارد.

س - این درچه زمانی است ؟

ج - درموقعیکه زمزمه جمهوریت بود. که جمهوری بشود. که سرپرسی لورین بود برای اینکه سرپرسی لورین ازتهران آمد.ازراه رشت که برود. برای اینکه آن راهی که میرفتند به اروپا . ازراه انزلی بوددیگر .که آمد به ملاقات آیروم . ومن حضورداشتم . که صحبت از جمهوری شد. وازبیان اومعلوم بودکه اینها جمهوری را مصلحت نمیدانستند.

س - انگلیس ها

ج - بله ، بله . برای اینکه این ازصحبت اوعلنی استنباط میشدکه اینها موافق نبودند باجمهوری . بنابراین درآن تاریخ بودکه . میشد هزاروسیصدو... مثلا" به تاریخ مسیحی میبایستی قبل از. درحدود ۱۹۲۴ . بیست وچهارکه مرگ لنین بود بیست وچهار. من در رشت بودم دربانک شاهی رشت بودم . ۱۹۲۴ من احضارشدم به تهران . که بالاترین مقام ایرانی راکه در چیف انترپتر بود.کفالت آنرا بمن دادندبرای اینکه میصرالدوله که چیف انترپتر بودمیرفت به مرخصی . من شش ماه این کارراکردم که ازآن وقت مرا شناختند . بنابراین درآن اوان بود. کاربجائی رسیدکه فوق العاده من به اونزدیک شدم .غالبا" روزها میرفتم پیش او . آنوقت که دربانک شاهی بودم .وازقلدری او ، وازقدرت او ، اعتماد به نفس اولذت میبردم . برای اینکه بکلی خاتمه داد به آن وضع . بکلی عوض شد. این برادرفریدون کاورز . برادر بزرگ اومترجم قنسول گری شوروی بود. اومثلا" یک قدرتی داشت برای خودش .

س - آنوقت آیروم دراین مسائل اراضی واملاک چه نقشی داشت ؟

ج - نه این ازآنجا شناختم اورا . بعدآمد رئیس شهربانی شد. وچه موقعی بودکه برای رضاشاه شاید همان موقع بودکه رئیس تیپ مستقل شمال بود . برای اینکه مستقل شمال تمام از

گروگان ، مازندران ، گیلان زیرنظر این بود . وبه‌همین جهت هم اسم آن تیپ مستقل شمال بودودرآنموقع بودکه‌گمان‌میکنم این برای رضا شاه‌خانه سازی میکرد یک خانه‌ای راکه مثلا" فرض بکنیدکه هفتادهزارتومان تمام میشد .این راده هزارتومان مثلا"صورت میدادکه تمام کرده‌است . این رابعدها شنیدم .که به این جهت جلب نظرشاه راکرد. خودشاه هم میدانست .که‌این خانه ..

س- این برای شخص شاه بودیا برای ...

ج - بله ، بله . برای شخص‌شاه بود. همان موقعی بودکه املاک را میگرفت در مازندران .

س - چه‌جوری مگر مردم‌بعضی وقت‌ها برای تملق واینها تقدیم میکردند؟ یا ارزان میفروختند ؟ یاچه جوری ...

ج - نه‌هرملکی راکه‌اراده میکرد‌میگرفتند. واگرهم هیچی هم‌نمیشد. مال پدرآذررا درمازندران گرفتند. این استراش‌هم داشت . این نمیداد. گرفتندکه‌گرفتند. هیچی هم‌ندادند. زندانی میکرد میگرفت .

س - خب به زوربوده است .

ج - به‌زوربوده است. درکتاب خاطرات‌کدام سفیربودکه‌چاپ کردند؟ نورمن بود ؟ کسیکه امیرمختاربوددرزمانی که‌رضا شاه‌را انتخاب میکردند ؟ نورمن بود؟

س- این کتاب راجع به‌سرپرسی لورین بود ؟

ج - سرپرسی لورین بود .سرپرسی‌لورین که خاطراتش راخودواوننو شته‌است .دیگران برای اونوشته‌اند. درآنجا مینویسدکه ها وارد مخالف بود .لورین خیلی علاقه‌داشت‌خوشش آمده‌بودازاین آدم . دراینجا مینویسندکه‌قبل ازاینکه‌لورین ازایران احضاربشود . نادرستی رضاشاه دیگرمسلم شده‌بود. ها واردهم‌ازتهران بیرون کردند میدانیدبرای‌اینکه اوتنها . تنها کسیکه‌مخالف بودا وبود .وقبل ازپایان ماه موریت لورین مسلم‌شد .برای خود اوهم‌مسلم شد که . ازهمان زمان شروع کرد. برای‌اینکه‌ماشنیده‌بودیم که‌اوایل امر نمیکرداینکاررا . وبعدازمدتی ...

س - استدلالی هم داشت مثلا" که میخواهیم مالکین‌بزرگ راازبین‌ببریم یا به‌نفع‌مملکت

است یا ..

ج - یقین دارم که این استدلال را پیش خودش داشت .همانطوریکه کارخانه شاهی را توجیه میکردکه چرا من اینکار را کردم برای اینکه دیگران نکردند. شایدهم این را پیش خودش فکرمیکرد که این را من اینها را میگیرم آباد میکنم . مالکین مازندران تریاکی هستند .نمیدانم توانائی ندارند. یا بلدنیستندیا نمیخواهندکه این ملک را آباد بکنند.

س - یا اینکه اصلا" این کار را اصلا"دولت میتواندبکند بجای اینکه شخص ...

ج - نه که خودش با آن قدرت .آخروقتی که یک ملکی را میگرفت تمام وسائل دولت دراختیارا وبودمجانی . ملاحظه میکنید .و خب فرق میکردبا این . آنوقت اوخانه میساخت برای دهاتی ها . که سرمعبرهم بود همه میدیدند. رنگ هم میکردند. رنگ سفید. این جورخانه ها را شنیدم که آیروم برای اودرست میکرد به یک قیمت خیلی نازلی با او حساب میکرد. بقیه را چه میکرد ؟ بقیه را گمان میکنم خودا وازپول هائی که ازمردم میگرفت خرج میکرد. میداد

س - آنوقت این زمین ها بعدازاینکه رضاشاه ازایران رفت مثل اینکه لایحه ای ازمجلس گذشت که این زمین ها منتقل شده است

ج - مسترد بشود.

س - بله

ج - مسترد شدبه دولت .

س - بعدآنوقت بعدازپنج شش سال دومرتبه مثل اینکه مجلس تقدیم کرد به ...

ج - هژیر اینکارراکرد . هژیررا به نظرم من . یک علت ترقی هژیر هم همین بود برای اینکه اووسیله شدکه . اینها را منصرف کردندآوردند. بنیا ددرست کردند. بانک عمران درست کردند. بانک عمران برای این تاءسیس شدکه فاینانس بکندا قساطی را که میبایست اینها ببردازند. چیزیکه نمیکرد این بود . بانک عمران گندم ازآمریکا میخرید . فور ایتی میخرید . انحصار آن را به اوداده بودند. میخرید ومیآمدمیفروخت واستفاده را میبرد ویک مقدارخودکارکنان بانک عمران میخوردند. بقیه آن میرفت

درجیب بنیا دپهلوی .

س - فکرکنم دربعضی ازکتابها نوشته شده است که محمدرضا شاه پیش قدم اصلاحات ارضی بود. ونمونه آن اینست که زمین های خودش را میفروخت ؟

ج یک دانه آنرا مجانی نداد. یک دانه را مجانی نداد. تمام را فروخت .

س - درهرحال اگرنیت خیری هم بوده است نفع شخصی هم داشته است ؟

ج - بله یکوقتی خاطردارم .من درسازمان برنامه بودم مثل اینکه تازه آمده بودم .علم سمتی داشت . سرپرست . سرپرست این املاک پهلوی بود .به چه مناسبت مرا یک روزدعوت کرد باجیب بردبه دهات که کارهائی که دردهات میکنند نشان بدهد .خانه ساخته بودند .تعاون درست کرده بودند . و

س - وزیرکشاورزی بود

ج - وزیرکشاورزی بود ؟ به یک سمتی مرا بردکه اینها را نشان بدهد .تمام فسلفه او این بودکه دنیا هم قبول کرده بود. که بانک عمران درست شد برای اینکه املاکی راکه میدهند به رعایا واقساطی که میبایست وصول بشود این وصول بکنند. وبا این پولها خرج آبادی این املاک بشود.

س - یعنی قرار بودکه آن وجه پول زمین به شاه داده نشود. دربانک بماندوخرج ..

ج - با آن بتوانند کمک بکنند به زارعین بی بضاعت . بعددیگرهمه کار میکرد. که میگویم انحصار خریدگندم را ازآمریکا را داشت . که سالها اینکار را میکرد .وبعدسرمایه گذاری کرددرخارج . یک روزی رام دعوتی کرده بود .یک عده ارزشای بانک راکه من که وارد شدم .با یک شعفی وخوشحالی گفت که . بله ما یک بانکی راخریدیم در..دریکی ازایالات جنوبی مثل اینکه بود. آنچه بخاطردارم . گفتم برای چی خریدید ؟ این وا رفت . که یعنی چی برای چی خریدید ؟ گفت یک نفرهم درحوزه هئیت مدیره داریم .گفتم آخربرای چی اینکار را کردید؟ تعجب کردکه من چه سئوالی میکنم .آخرگفتم این چه لطفی دارد. اینهم ضمنا "به شما بگویم که من به عنوان رئیس سازمان برنامه عضوشورای شرکت نفت بودم .عبداله انتظام رئیس آن بود . یک وقتی درزمان .سهام السلطان سهام السلطان بیات هم بود میرفتیم آنجا . به چه سمتی ؟ من نمیدانم .میا مدندآنجا

مسائلی طرح میکردند . مثلا" یک روزی درجلسه یک پیشنهادی آوردندکه شرکت نفت یک قراردادی دارد می بنددبا شرکت نفت ایتالیائی . که پمپ بنزین ایجادبکند. من گفتم .

س - دراروپا یا ...؟

ج - بله درایتالیا . گفتم یک مملکت فقیر، بدبختی میخواهدسرمایه گذاری بکنددر خارجه ؟ گفتم آقا این قبیح است دیدم همه وارفتند . همه تعجب کردند .یک جوری فروهر هم وزیردارائی بود. فروهرجوانه . غلامحسین . این ماندبرای جلسه بعد. بین جلسه علا بمن تلفن کرد .وزیردربار بود. که آقا شنیدیم شما مخالفت کردید؟ دراین چیز ؟ این مربوط به چه چیزاست . این اعلیحضرت اجازه فرمودند. گفتم آقای علا مرا درآنجا معذوربکنندازاین سمت .این عقیده من است .این بزرگترین حماقتی است که میخواهند.ایران برودسرمایه گذاری بکنددرایتالیا . گفتم میتوانید عواقب آن ممکن است چی باشد؟ یک روزی یک کسی .ازآن کمونیست های ایتالیائی . بگوید ما خاک برسراین مملکت . اینقدرفقیرشده ایم که ایران گدا بایدبیاید پمپ ما راچیزدا شته باشد. این باعث بشودکه بیایند پمپ شما رابگیرند وهمه شما رابیرون بکنند. چه میتوانیدبکنید ؟ این راکشورهائی میکنندکه بسوانندکشتی جنگی بفرستند. بگویندما آمده ایم برای حمایت . آخرازکی ایران صادرکننده سرمایه شد ؟ آقا اینقدرگفتم که لایحه مطرح شد. پس گرفتند. بردند. کسی دیگرجراءت نکردرای بدهد. درصورتیکه اول به نظرشان خیلی قریب میآمدا ینکار . اما جراءت نمیکردندکه بگویند. ومنتفی شد .هیچوقت شاه دراین خصوص با من صحبت نکرد.

س - این را به چه مناسبت گفتم .نمیدانم الان

ج - مسئله زمین بود، انتقال آن ، بانک عمران .

بله بانک عمران . این کارها را میکرد .شرکت نفت اینکارها را . این جزو بلندپروازی برد. بعنوان پرستیژ . ای آقا شما مخالف هستید؟ با اینکه . گفتم نه من ازخدا میخواهم .ایران بتواندیکی ازکشورهای آمریکائی جنوبی راهم تصرف بکند . اما آخراین مستلزم این است که وسائل آنرا داشته باشیم .ماخودمان الان داریم قرض میکنیم برای

کارهای عمرانی مان . شما آنوقت بیائید الان برویدسرمایه گذاری بکنید.
درهندهم میخواستندبکنند . که آنهم من مخالفت کردم.
س - درضمن صحبتتان اسم تیمورتاش را بردید. شما خودتان تیمورتاش را هیچوقت ملاقات کرده بودید؟ دیده بودید؟
ج - خیلی . وقتی که استاندارگیلان بود. من آنوقت دررشت بودم .آمداستاندار گیلان شد. ومن از. شخصیت او مرا خیلی جذب کرد.
س چه بود ؟
ج - ب. یک شخصیت غیرازایرانی های عادی بود. یک آدمی بودکه وقتی واردیک مجلسی میشدهمه احساس میکردندکه یک شخصیتی هست . یک جذابیتی داشت . فرانسه خیلی خیلی خوب حرف میزد. روسی خیلی خیلی خوب حرف میزد .خیلی باجراءت باشهامت حرف میزد خیلی . که اصلا" شبیه به کراکتر ایرانی نبود.بعدسواره نظام. درروسیه تحصیل کرده بود. درپترزبورگ . افسرسواره نظام بود. بعدهم ادامه داشت .وقتی آمدم دربانک شاهی درتهران بودم . اوهم‌وزیردربارمقتدرشده بود می دیدم اورا . مثلا" درکارهای بانک شاهی . من با اوسروکارداشتم.
س - نظریات اقتصادی او وبا طرزبرخوردو با مسائل اقتصادی واینها چه جوری بود؟
ج - گفتم که من‌درجلساتی که‌باتقی زاده حضور داشت . تقی زاده وزیرمالیه بود. مطلقا تقی زاده اظهارعقیده نمیکرد وحرف نمیزد. اما این خودش یک ابتکاراتی داشت مثلا" مخالف این بودندکه .آنوقت‌لیره اساس‌پول ایران بود. دلار اصلا" هیچ به حساب نمی آمد. همیشه ایران وابسته به استرلینگ اریا بود. میدانید استرلینگ اریا آنوقت یک قسمت زیادی ازممالک دنیا را دربرداشت . تمام مستعمرات سابق انگلیس وآنوقتی هم که هنوزهندمستعمره بود. وعراق . اینها عضو استرلینگ اریا بودند. روپیه‌عراق ، روپیه هند، ویعنی دینارعراق ، روپیه‌هندوخیلی پول ها ،پول نیوزیلند، استرالیا ، کانادا واینها جزو استرلینگ اریابود. وایران هم وابسته‌بودبه‌لیره . مصرهم بود. بله . آنوقت خریدوفروش .تفاوتی بود. همینطوری که‌همیشه هست مثلا" . وایران هم خیلی علاقه داشت که‌ریال ارزش داشته‌باشد .ریال تنزل نکند.

میدانید این عقیده‌ای است که خیلی ها به خطا دارند. منجمله در این نرانسه. ۵ ل پول مملکت را شکست مملکت میدانند. درصورتیکه درخیلی‌موارد یک ممالکی اصرار دارند که پولشان را تنزل بدهند، ودیگران مانع میشوند. واین را یک نوع شکست‌سیاسی میدانند. درزمان رضاشاه مثلا" کسی جراءت نمیکردکسی صحبت از این بکندکه....

واین کار را تقی زاده کرد.شش تومان بودکردنه‌تومان. پنجاه درصدتنزل دادریال را درضمن این صحبت ها. آنوقت تفاوت خریدوفروش مثلا". الان درست بخاطرندارم.مثلا"فرض بکنیدکه‌درلیره‌یک ریال تفاوت داشت. مثلا" هشتاد هشتاد ویک.تیمورتاش مثلا" یک دفعه گفتش که. آخربه‌چه‌مناسبت‌این‌نرخ فروش را میگیرد. نرخ خریدرا قراربدهید پایه. دیدم ازلحاظ آنها. ازلحاظ مافرقی‌نمیکرد. ازلحاظ آنها این یک ریال راهم مثلا". این یک ابتکاری بودبخرج دادازاین به بعد ما نرخ خریدمان راکوت خواهیم کرد. برای شما اگر مؤثراست برای مافرقی نمیکند. مثلا" یکی ازاین ابتکاراتی بودکه‌به‌نظرم یک خورده غیرعادی آمد. کسه چطورشدیک آدم غیرفنی توجه‌به‌این مطلب کرده‌است.وحقیقتا" همین جوربود.برای اینکه‌هیچوقت درعمرش این‌محبت ها را نمیکرد. درآن موارد.چرا اومداخله میکرد ؟ الان این را بخاطرندارم. چرا بابودن وزیردارائی وزیردربارمیبایست مداخله بکند. نمیدانم. شایدمثلا" رضاشاه با اویک صحبتی کرده‌بود اومایل بودکه جلسات پیش اوتشکیل بشود. آدم‌خیلی وطن پرست بود. این را درآن تردید ندارم. یک آدم‌برجسته‌بود. خیلی لایق بود. خیلی تیزهوش بود. خیلی زن دوست بود. این‌عیب اوبود خیلی‌خیلی علاقه به‌زن داشت. بطوریکه حتی میگویندیک روزخانم سفیر انگلیس. اویک زن مسنی بود مثل اینکه. میگفته یک روزیقه اوراهم‌گرفته‌بود.که خوداوببیان میکرد .هرزنی خوشش میآمد.واین ضعف اوبود .:این یکی‌ازضعف های اوبود. بعدیک.

س - چطوری رضاشاه این را اصلا"تحملش‌کرده بود؟یک همچین .آدمی را ؟

ج - برای اینکه رضاشاه‌هیچ بلدنبود. خیلی چیزها را این به‌رضاشاه یاداده‌بود. ها واردخیلی بدبودبا تیمورتاش .وها واردرا پرتش‌کردند. رفت بیروت مثل اینکه.

سرکنسول انگلیس مثل اینکه دربیروت شد . یک مقاله ای درتایمزدرآمد. که من همان وقت که خواندم فکرکردم این راهاواردنوشته است . نوشته بود که Recent correspondant دربیروت این رانوشته است . نوشته‌بود. وقتی که‌این راخواندم مسلم شدکه‌کلک تیمورتاش کنده‌است .نوشته بود ..... رضاشاه هیچی بلدنبود .کاردوچنگال دست‌گرفتن رابلدنبود. نشستن راروی صندلی رابلدنبود. تمام این چیزهائی است تیمورتاش به‌اویادداد. این کافی بودکه‌تیشه‌به‌ریشه تیمورتاش بزند. واقعا "هم بلدنبود. آن مدتی که‌طول کشید .الان من‌تعجب میکنم چطورشدکه‌دوام آورد. این قدرت تام وتمام داشت . درجلسات . درمیهمانی ها .میهمانی هم خیلی خوشش میآمد. خیلی خیلی . هم میهمانی میداد. هم‌میهمانی میرفت .کلوب ایران هم‌آنوقت خیلی رونق داشت . مثلا" درمیهمانی های درکلوب ایران.جلوی جمعیت مثلا"این حاجی‌مخبرالسلطنه راازدوراشاره‌میکرد. ?قابیائید. اوهم میدوید. جلوی همه میآمدتنجا می نشست . این کاری است‌که نمی بایست‌کرده باشد. اما این قدرت‌داشت .

س- اسم شاه‌را مرتب نمی بردکه‌اظهارکوچکی نسبت‌به شاه بکند؟ مثل ..

ج - بخاطرندارم . اماکسی اصلا" باشاه‌طرف‌نبود. اصلا" ازوجودشاه اطلاع نداشت همه اش وزیردربار . خب . خودهمین باعث شدکه‌تهمت ها آنوقت به‌اوزدند .که نمیدانم درروسیه پورتفوی و اسنـــــــــاد داشت‌که نمیدانم بارومساخته است .

قسم میخورم که این صحیح نیست .ممکن نیست همچین کاری کرده باشد که‌بارومساخته باشد. که‌رژیم رابخواهدعوض بکند. اطمینان دارم،تیمورتاش اگرآدم‌میخواست نظر به تیمورتاش داشته‌باشدکه برله بلشویک هااست یابرعلیه آنها . میگویم برعلیه آنها . باوجوداینکه‌درروسیه تحصیل کرده بود. اما ممکن نبوداین باآنها برودسازش بکند .سازش سیاسی بکند. این‌عقیده من است .

س- بافروغی چطور ? بافروغی شما مستقیما" ?

ج - بافروغی من درزمانی که فروغی نخست‌وزیرشدوقراردادچیزرا

س- بعدازآغازجنگ ?رفتن رضاشاه ?

ج - بله ،بله .وقرارداد اتحـــــاد ، پیمان اتحاد بامتحدین رابست . به علا

گفتم که این کافی نیست . که ما یک عده برای اسم آن هم باشد بفرستیم به جنگ العلمین. دویست نفر بفرستیم . اصرار کردم علاموافقت کرد. گفتم اینها را بگوئید به فروغی .وقت گرفت . رفتیم منزل او. من شروع کردم به صحبت کردن .این چشمش را بست . من خیال میکردم که خواب باشد. وخیلی ناراحت شدم که آدم با یک کسی که چشمش را بسته چطور صحبت بکند؟ اما عقایدخودم را گفتم . بعدکه تمام شدچشمش را باز کرد. معلوم شدکه همه را گوش داده بود. گفت با تمام این چیزهائی که گفتید موافق هستم .قبول دارم . برای اینکه من استدلال میکردم . الان اسما " شدیم ما هم پیمان . آخرهم پیمان اسمی که چه چیز بعدازجنگ .آخربگوئیم که ما رفتیم جنگیدیم . یک آدمی . یک تلفاتی دادیم .که یک حقی داریم . گفت موافق هستم . گفت اما همین کاری که من کردم .شما اگربدانیدچه مشکلاتی بود برای من ایجادکرد. درموقعیکه این دفاع میکرد. یک کسی سنگ پرتاب کرددرمجلس به سراوخورد .یا نمیدانم میخواست اورا بزند. گفت با این مردم مگرمیشود این حرفها را زد. به هرکس که بگوئید پسرت را میخواهیم بفرستیم .میگوید پسرهرکس راکه میخواهیدبفرستید پسر مرا نفرستید. گفتم این فکرشما را من می پسندم . اما این تنها تماسی که گرفتم تماس غیرمستقیم دیگری که داشتم .به من آمدندپیشنها دکردند که من بیایم کفیل بانک ملی بشوم . درموقعی بودکه علا بنا بودرئیس بانک بشود. گفتندمن بیایم قائمقام بشوم . وعلا را آنوقت میفرستند به آمریکا .آگرمان هم برای اوگفتندمیخواهند. آنوقت من بشوم رئیس بانک . گفتم نمی کنم . هان این را مشرف نفیسی بمن پیشنها دکردکه وزیردارائی بود. گفتم اگرمن لایق این هستم که رئیس بانک بشوم بیایم رئیس بانک . من بیایم زیرقبای علا قایم بشوم .علا رفت . آنوقت من آنجا سردربیاورم ؟ میترسید ؟ اگرمیترسید چرا این وسط سراغ من میآئید؟ هرکاری کردند . مشرف گفتش که با فروغی صحبت کنید . مشرف خودش موافق بودکه ...

روایت کننده : آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریخ : ۹ اگوست

محل : شهر کان - فرانسه

مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی

نوار شماره : ۱۹

س - شما اگر اجازه بفرمائید ،صحبت امروز را با خاطرات تان را در مورد مرحوم داور آغاز کنیم .

بعضی ها میگویند که پایه گذار بعضی و یا خیلی از مقررات اقتصادی ، و با زرگانی ایران مرحوم داور بوده است . این تا چه حدی صحت دارد ؟ وچه چیزهائی بوده است ؟

ج - داور را من یکی از برجسته ترین اشخاصی که در عمرم دیدم تشخیص دادم . و بهمین جهت هم هست که من با بانک شاهی را ترک کردم و آمدم در کار دولتی . اینکار را برای همه کس نمیکردم . من با داور موقعی آشنا شدم که وزیر دادگستری بود . و کارهای حقوقی بانک شاهی زیر نظر من بود و بنا براین محاکماتی که داشتیم و احکامی که ما در میشد و گرفتاری هائی که در دادگستری داشتیم به او مراجعه میکردم . و او را نه فقط یک شخص وطن پرست ، با حسن نیتی یک شخص فداکاری دیدم در کار دولتی . همین طوری که آن دفعه آخر عرض کردم . در ایران این حقیقت دارد که یک شخصی که حاضر است مسئولیت قبول بکند تمام همکاران با وسعی میکنند تمام کارهائی را که آنها میبایست انجام بدهند به عهده این آدم بگذارند .برای اینکه برای آنها راحت ترین چیزهاست . هیچ مسئولیتی ندارند . اتفاقاً پس از مرگ داور بخودی خود این بدرکمعاون وزارت دارائی بود . این شد کفیل . اولین جلسه ای که در حضور کفیل وزارت دارائی تشکیل شد .که همان اشخاصی که داور میخواست طرف شور او بودکه علی امینی بود ، هژیر بـــــود ، صادق وشیقی ، علی وکیلی و اینها .شاید یکی دو نفر دیگر هم بودند .در این جلسه خبر تازه داور خودکشی کرده بود همه متاءثر شده بودند . این آقای بدرشرح مبسوطی گفت راجع به اینکه طرز کار من با کار داور تفاوت عمده خواهد داشت . مرحوم داور یک کسی بود که تمام مسئولیت ها را قبول میکرد. من از آن خرهای زرنگ هستم . گفت خر، الاغ دونوع است .یک خری است که احمق است .هر چه بار روی دوشش میگذارند میکشد و میبرد سرش را میاندازد پائین و میرود. یک خر زرنگی هست

که به محض اینکه بارش سنگین میشود، آنوقت همین جوربه زیر دست هم نشان میدادکه چه جور حرکت میکنند ومیاندازدخودش را وغلت میدهد. مستاصل میکندخرکچی مجبورمیشودبار این را بردارد روی دوش آن الاغ احمق بگذارد. گفت من ازآن الاغ زرنگ ها هستم. من آن کاری که دادورکرد نخواهم کرد. من کار وزارت دارائی را میکنم وبس. به هیچوجه چیز دیگری قبول نخواهم کرد. این تشبیه خیلی درستی است از اخلاق وروحیات ایرانی. این را من تمام عمر این را خودم شخصاً دیدم.

س - تحصیلات او در خارج بوده است؟

ج - داور؟

ج - بله

درفرانسه حقوق خوانده بود، وحقوق خوانده بود. وبله برای همین هم وزیر دادگستری شدووزارت دادگستری را تعطیل کرد. تعطیل کرد. ویک عده‌ای راکه میشناخت به آنها اطمینان داشت دعوت کرد از جاهای مختلف. منجمله الهیار صالح را. الهیار صالح اصلاً" در دادگستری نبود. الهیار صالح نمیدانم آنوقت چه کاره بود. خواست نمیدانم رئیس یک شعبی داد، رئیس محکمه کرد، نمیدانم. درست یادم نمیآید چه شغلی. دنبال اشخاص میگشت. هرجا یک عنصر لایقی را پیدا میکرد به هروسیله‌ای بود این را می قاپید. وتمام مسئولیت ها را هم قبول کرده بود. سرتاسر ایران مملو بست گندم برسانند. این درموقع وزارت دارائی اش بود. این به وزارت دارائی مربوط نبود. وزارت خارجه ربط نداشت. اشخاص دیگری میبایست اینکار را بکنند. نمیدانم یک چیزی. اداره گندم بود. گندم که میخرید و میفروخت و اینها. آن میبایست اینکار را بکند. بعد بیاید بیاید شرکتهائی درست کنند. حالا این میرسیم به قسمت وزارت دارائی او. در وزارت دادگستری او من. این تماس من با او مدام بود. برای اینکه موقعی نبود که کاری پیش بیاید که من به او مراجعه بکنم. برای اینکه راه دیگری نداشتم. ومن با این با نهایت حسن نیت وارد میشدم و وقتی میدیدکه برخلاف حق دارند اینها یک کاری میکنند مداخله میکرد، دستور میداد، دادو فریاد میکرد، سعی میکرد محاکمش را اصلاح بکند. دریک مورد این مربوط به صدر الاشراف هم میشود، دریک مورد یک دعوائی بود بین بانک شاهی و یک نفر در همدان و

مربوط بودبه حمل جنس ازخارج که مربوط میشدبه‌حمل ونقل دریائی .وبیمه‌دریائی . وبارنامه .بیل آولیدینگ این رابه‌ناحق حکم دادندبانک شاهی را محکوم کردنـــد.من رفتم پیش داور .گفتم به‌او .توضیح مختصردادم .ارجاع کرداین کاررابه صدرالاشراف که‌دادستان کل کشوربود .بعدازچندروزبمن گفت داورکه صدرالاشراف نظرچیزراتائیید کرده است .نظرمحکمه را .گفتم نفهمیده است . نفهمیده . والا غیرممکن است گفت شماخودتان‌بروید پیش او . تلفن کردبه‌صدرالاشراف که‌فلانی میآید .توضیحات‌فلانی رابشنویدواگرلازم‌میدانیدتجدیدنظربکنید . رفتم پیش‌او . دروزارت‌دادگستری .آنوقت مسن بود .گفتم که من آمدم یک توضیحاتی به شمابدهم .گفتش که من . گمان میکنم گفت ۳۶سال .من ۳۶ سال است‌که‌دروزارت‌دادگستری کارمیکنم .من مثلا" لازم . احتیاج به توضیح ندارم .گفتم ۳۶ سال کارکرده اید .گمان نمیکنم یک همچین موضوعی پیش شما آمده‌باشد. برای‌اینکه این‌یک .موضوعی است‌فنی . حالا حاضریدکه من توضیح‌بدهم؟ گفت بدهید. توضیح‌دادم. مکانیزم این کاررا که‌چه‌جور یک جنسی که‌وقتی‌که‌حمل میشود بارنامه‌چه جورصادرمیشود ، بیل آولیدینگ بچه نحوصادرمیشود؟اعتبارسنادی آن چطوراست ؟ آنوقت این‌اسنادمیآیدبه‌بانک . به‌چه نحوبایدگیرنده پولش‌رابدهد؟ اجناس‌راترخیص بکند. اینها راگوش دادگفت من اشتباه کردم .به‌بینیداین بحدی بمن اثرکرد .یک پیرمردی که یکی ازبالاترین مقامات قضائی مملکت‌رادارد. به یک وزیرجوانی گزارش‌داده است بمن جوان‌ترمیگویدکه من احتیاج ندارم به‌توضیح . من تجربیات‌یک عمر بمن همه چیزرایاد داده‌است . اینقدراین آدم شهامت‌داشت .این فوق‌العاده بمن اثرکردتلفن کردبه‌داور که توضیحات‌فلانی راکه شنیدم من اشتباه کردم درنظرم . این حکم صحیح نبوده است . این آشنائی من با صدرالاشراف بود.

س - تغیراتی که‌مرحوم‌داوردردادگستری داد بچه شکلی بود. تقریبا" میشودگفت عکس آن چیزی بودکه‌الان دراین‌اتفاق میافتد؟ ازقوانین شرع ومحاکم شرع ؟ ...

ج - اصلا" قانون مدنی نبود سیویل کودنبود.

س - پس‌این محاکمات چه‌جوری انجام میشد؟ حاکم شرع بود ؟

ج - محاکمه‌ای مثل محاکمه‌آقای علی آبادی راکه‌بعدآورد رئیس محکمه‌تجارت‌کرداین روی

معلومات همان چیزهائی که ازشرع یادگرفته بودند حکم داد. تصمیم گرفته بودنسبت به پروتست برات.

س - یعنی این کاردست علما بود ؟

ج - نه دست علما نبود. اما اینها هیچکدام آنها تا آنجائی‌که من میدانم تحصیل کرده نبودند. قانون مدنی وجودنداشت .نمیدانم قانون جزائی بود ،نبود ؟ مثلا" یکی ازاشخاصی که‌با اورکارمیکردجوادعامری بود .که خب این درزمانی که یک مستشار فرانسوی آورده بودند. درزمان خیلی قدیم .این باآن مستشارفرانسوی . تحصیلات اوهم درفرانسه بود. این آدمی بودکه‌اطلاع داشت. اتفاقا" این‌کسی بودکه‌وزیرخارجه بود موقعی که‌ایران را اشغال کردند. کفیل بودیاوزیربود .هرجائی که‌سراغداشت یک‌شخصی .اینهاشخاص راآورده بود .تعطیل کردتمام محاکم را. عدلیه اصلا" بسته شد .ونشست درخانه اش با این اشخاص یک طرح تازه ای برای تشکیلات وزارت دادگستری ومحاکم . وآنوقت تمام قضات جدید. یک عده‌ازقدیمی‌ها راآورد. یک عده رادعوت نکرد. یک اصلاحات قوه قضائی رااجراکرددر ایران . والبته‌بادست خالی .برای‌اینکه آدم نداشت . آخریکی ازبزرگترین بدبختی‌های ایران اینکه هرقدری اشخاص حسن نیت داشته‌باشند . هرقدرهم توانائی داشته‌باشند. اینها ابزارنداشتند . کسی نبودآخر. ایران آنروزرانمیشودبا ایران امروزمقایسه کردکه آدم میتوانست برودازیک عده تحصیل کرده های دررشته های مختلف استفاده بکندو دعوت بکند آنها را. وجودنداشت . تک وتوک بودند .به‌ندرت دریک اقلیت خیلی کوچکی بودند .اما این آدم که این حسن نیت راداشت .واین شهامت راداشت که این مسئولیت راقبول بکند. آنهم البته‌درزمان رضاشاه شوخی نبودکه آدم یک همچین مسئولیتی راقبول بکند.ویک عده ای گردن کلفت که‌می چاپیدند. ویک کلیک داشتند. واینهارا باخودش دشمن بکند. وکلای دادگستری . قضات دادگستری . من دراین تشکیلات اولیه باآوآشنائی نداشتم . وقتی باآو آشنائی پیداکردم که‌این وزیردادگستری شده‌بودومحاکمات بانک شاهی درمحاکم ایران طرح میشد. این آنچنان درمن اثرکرد. رفتاراین آدم . افکاراین آدم . صمیمیت او، ایمان او، که یکروزی بمن گفتش‌که شماچه راآقانمیخائیددردستگاه دولتی کاربکنید؟من‌گفتم باکمال میل میآیم .بدون درنگ گفتم .بعدصحبت کردکه چه‌کاری برای شما درنظرمیگیرم .وبه‌اوگفتم که اما ازشاه اجازه‌گرفته‌اید؟ گفت نه .گفتم خیال نمیکنیداین لازم باشد ؟برای اینکه

مرا بعد از آنکه بیآورید این خب می شنود. از شما می پرسد. این آدم دربانک شاهی بوده است شما چطور او را بدون اجازه من آورده اید ؟ گفتش که میترسم قبول نکند .گفتم خب الان قبول نکند بهتر است که من بیایم . من گفتم حاضرم بیایم . اما وقتی که قبول نکرد هم برای شما بد میشود هم برای من .برای اینکه آنوقت مجبور یدشما خاتمه بدهید به خدمت من .و این شایسته نیست من از کارم میافتم .برای شما هم خوب نخواهد بود. قبول کرد . تقریبا" یک ماه گذشت . تلفن کردکه بیائید. رفتم گفتش که درتمام این مدت من منتظر فرصت بودم. امروز وضع مناسبی پیدا کردم ومطرح کردم این موضوع را . گفت به محض اینکه گفتم ۱۶ سال دربانک شاهی بود .گفت کسیکه ۱۶ سال دربانک انگلیس بوده است میشود به او اطمینان کرد؟ گفتم دیدیا این نظری است که میدانستم خواهدگفت . گفت آنوقت این عبارت را گفت . من ریش وسبیلم را گروگذاشتم .آنچه که دیگر میتوانستم گفتم . گفتم که درعین حالی که هیچوقت به بانک شاهی خیانت نکرده است در این مدتی که با من سروکار داشت . درتمام مواردحداکثر مساعدت را با دولت وبا مقامات دولتی کرد.و اجازه داد. تصویب نامه ای برای من صادرکردکه ای کاش میداشتم به شما میدادم اختیارات تام وتمام تمام شرکت هائی راکه درست کرده بود.چهل وچندشرکت بود.

درسرتاسر ایران در اختیار من گذاشت .من هم بازرس بودم هم میبایست روش اینها را تعیین بکنم . با یک ماشین نویس .یک قدوسی نامی بود . که پسری بود پسرجوانی بودکه این ماشین نویس بود .دربانک کشاورزی هم بود .برای اینکه این شرکت های دولتی یک عده آنها مربوط بودبه کارهای کشاورزی ومربوط میشد به بانک کشاورزی .که بانک کشاورزی هم رئیسش ابتهاج السلطان بودکه پدرمحوی بود. پدراین محوی معروف. که من میبایست با این یک نفر .....

س - با شاه فامیل میشدند؟

ج - بله ،بله . میدانم برادرش که افسربود دردستگاه سلطنتی دیده میشد. اورا من هیچوقت ندیدم که با آنها معاشرت داشته باشد .اما این یکی خیلی نزدیک بود. حالا چه نسبتی داشته با اینها نمیدانم ؟ اما میدانم که مربوط بود منسوب بود. من .. هان قبل از اینکه من شروع بکنم . یک روزی به من گفتش که من میخواهم نمایندگی های

اتومبیل فروشی را انحصاری بکنم وبگیرم ازدست این اشخاص .گفتم من موافق نیستم . نکنید اینکار را . ازعهده برنمیآئید .گفت اه . چطورازعهده ؟ کاری که کتانه ولاوی میکنند. کتانه نماینده چیزبود. کرایسلربود.

س - کتانه لبنانی .

ج - بله .کرایسلر بود . لاوی برادرز .

س - اینها که بعدا" هم ....

ج - بعدا" متهم شدند . متهم شدند به اینکه نمیدانم اسلحه فروختند که هیچ من اصلا" باور نمیتوانم بکنم . نمیدانم چیز واینها . اینها تاجرهای کلیمی بودند. نمایندگی جنرال موتورز را داشتند. گفتم که . من هم خیلی دلم میخواست که یک ایرانی ها میتوانستند این کار را بکنند . اما شما دولت نمیتواند اینکار را بکند .

س - این ایده خودایشان بودیا رضاشاه به اوتکلیف کرده بود ؟

ج - یقین دارم فکرخودا وبود

س - خودا وبود؟

ج - عقیده خودا وبود . بدبختی ایران وداوراین بودکه وزیردارائی شد . این دروزارت دادگستری خیلی موء ثرتربود. رشته تخصصی اوبود . ازمسائل اقتصادی و مالی اطلاعات زیادی نداشت . اما باهوش وذکا وتی که داشت مطلع ترین شخص بود. همه چیزها را دریک یاداشت جیبی او یاداشت میکرد مسائلی که . ارقام .مثلا"آمار یک اصول . اینها را یاداشت میکرد . یادمیگرفت . درحین عمل ویادگرفته بود .

س - به کتابهای فرنگی هم مراجعه میکرد ؟

ج - این را نمیدانم . اگرمجال میداشت . برای اینکه مجال نمیداشت . گمان میکنم این هیچوقت ازصبح که میآمدتا شب ...

س - مثلا" قوانینی که مینوشتند اینها را ازکجا میآوردند؟ خودشان می نشستندمینوشتند؟

ج - راجع به قوانین . دروزارت دادگستری کاپیتولاسیون ملغی شده بود. ما رفتیم پروتست بکنیم . میدیدم که یک ماده میگویدکه قبل ازده روزنمیشود پروتست کرد . یک ماده میگویدبعدازده روزنمیشود پروتست کرد. بردم پیش او. گفتم آقا این چه جوریست ؟پس

اصلا" پروتست نمیشود کرد ؟ گفت غیرممکن است همچین چیزی . دادم . این ماده . وآن ماده را . خواند . دفعه دوم خواند .گفت عجب این چطورشده اینطورشده ؟قانون گذشته بود به تصویب مجلس رسیده بود. قانون تجارت بود . گفت وقتی که . این قانون را بنا است تجدیدنظر بکنیم .وقتی تجدیدنظر میخواهیم بکنیم من نظرشما را میخواهم . وزارت دادگستری دراین ضمن منتقل شده بودبه خانه یکی ازاین قدمای مشروطه . درمیدان مخبرالدوله . حالااسم آنرافراموش میکنم باز . نزدیک چهار راه . همان چهارراه مخبرالدوله . رفتم آنجا . رئیس دفتراوهم یک منشی باشی بودکه کمدین معروفی بود .معروف بودبرای رلی که بازی میکرد. تئاتربازی میکرد .خیلی خیلی معروف بودهمه میشناختند منشی باشی را . یک مردتنومندوگنده‌ای بود. مرا خواست . رفتم تو . بمن یک لایحه ای داد. گفت این را مطالعه بکنید. گفتم خوب . بسیارخوب میروم. گفت نه الان . ورق میزدم . نمیدانم شاید مثلا" سی ، چهل صفحه بودورق زدم دیدم صفحه آخرش امضاء دارد وامضاء خودش است .گفتم اینکه امضاء کردید؟ گفت این کمیسیون . یک روشی بوددرمجلس ایران آن زمان لااقل . که یک چیزی رابطورآزمایش تصویب میکردند. آن کمسیون قوانین دادگستری یک همچین چیزی بود آن تصویب میکرد. اجرا میشد .تادراجرا به بینندا گرنقایصی دارد به‌بر میگردانندواصلاح میکردند. گفت این اهمیت ندارد این آن کمیسیون این را اصلاح کرده است منهم بعنوان وزیردادگستری این را امضاء کرده‌ام . این مهم نیست . شماهرنظری دارید بگوئید .گفتم آخرپس اجازه بدهید من این رابروم مطالعه بکنم . گفت نه همین دراطاق منشی باشی. گفتم آخراینجورکه نمیشود . گفت بالاخره چه بکنم وقت نیست . مجال نیست .رفتم در اطاق منشی باشی . دراطاق منشی باشی اصلا"نمیشد حرف زد .دائم یا تلفن زنگ میزند. یا اشخاص میآمدند میرفتند. دربازمیشد صحبت میکردند. من اصلا"نتوانستم این را درست بخوانم .سعی کردم معذالک برای خاطراوراین را یک مقداری مرورکردم ویک یادداشت هائی هم تهیه کردم به منشی باشی دادم گفتم بگوئیدبه آقای وزیردادگستری که این مطالعه ، مطالعه صحیحی نیست . اینهم یک نمونه ایست ازطرزکارکردن اشخاصی که نهایت حسن نیت را داشتند .ودراینرشته خودش هم تخصص داشت . اما فشارکاروبی نظم بودن کارطوری بودکه

این همیشه تحت فشار بود .هرکاری به‌عنوان یک کار فوری فوتی ایمرجنسی انجام میشد .مجال نبودکه مطالعه بکنند‌بدقت . این قانون را با آن اشتباه به آن بزرگی گذرانده بودنددرمجلس هم هیچکس توجهی باین مطلب نکرده‌بود . خیلی قوانین من سراغ دارم میدیدم که غلط بود .درمجلس میرفت مثلا" میرفت به کمیسیون عدلیه . آنوقت اگریک جنبه مالی داشت‌کمیسیون مالیه هم بود . یک جنبه‌های دیگر آن مثلا" کمیسیون خارجه بود .یک اشخاصی یک مذاکرات . یک مطالعات سطحی میکردندمیرفت درمجلس . درمجلس هم با یک قیام وقعود تصویب میشد . هیچوقت.

س ـ اجازه ندادشتندا ظهارنظربکنند یا ،هلش نبودند ؟

ج ـ یک آدمی که‌سرتا پا حسن نیت . مثل داور . یک آدم‌وطن پرست به‌تمام معنا . یک آدمی که آرزویش این بودکه یک خدمت بکندبه مملکت . اما بحدی با رروی دوش این گذاشته‌بودندکه این امکان نداشت برای یک بشرکه مجال مطالعه داشته‌باشد . و آنوقت ابزارش هم نبود . مثلا" چون من متوجه‌آن اشتباه شده‌بودم . بمن گفت‌که من میدهم شما مطالعه بکنید اما مجال بمن ندادبیش ازیک ساعت‌که من بنشینم دراطاق رئیس دفترش‌که‌آنجا من این را مطالعه بکنم .

س ـ خب واقعا" اگرمیگذاشت سرکارمطالعه‌بکنیدکه وقتی‌ازایشان گرفته نمیشد ؟

ج ـ باکمیسیون‌سروکارداشت . کمیسیون این را امضاء کرده بودند. حالاچه جوربه‌کمیسیون توضیح میداد؟ چرانمیتوانست قبل ازاینکه‌درکمیسیون‌مطرح بشود وبه امضاء اعضای کمیسیون‌برسد؟ یقینا" یک دلیلی داشت که نمیتوانست اینها بایدتمام بشود . اما به خاطرش‌بودکه همچین وعده‌ای بمن داده‌است .که بمن تلفن میکنیدبیائیدآقا این را به بینید . اما خواهش میکنم برویددردفترمنشی باشی نظربدهید.

س ـ اگرسراسرتاریخ ایران رانگاه بکنیم حتی دردوره‌اخیر،قوانین همینجوربا عجله و...

ج ـ بدون استثنا . قانون‌اساسی هم همینطور. قانون اساسی را یک اشخاصی ترجمه کردندازقانون اساسی بلژیک . گمان میکنم که مسلط به زبان فارسی وفرانسه بودند. اما مسلط به‌موضوع نبودند. چداشخاصی بودندنمیدانم ؟ میگویندصنیع الدوله یکی

ازآنها بود . شاید منصورالسلطنه دخالت داشته است یا نداشته است .

س - مرحوم قوام که جوانی بوده است واوهم ....

ج - قوام السلطنه ؟ درتنظیم....

س - بله .....

ج - خط اوبوده است نه آن فرمان مشروطیت را میگویند از طرف مظفرالدین شاه. قوام السلطنه نوشته بودبرای اینکه واقعا " خط اوخوب بود . یکی ازخطاط های بهترین خط هائی که من دیدم مال قوام السلطنه بود. اما این صدق میکنددرموردتمام دوره ای که من با آنها سروکار داشتم . تاآخرین روزی که من درسرکار بودم این صدق میکند . چون روزهای که در .. این رابگویم حالایک تکه ای مربوط به این . یک قانونی گذراندند یک لایحه ای به مجلس دادندکه کانفلیکت آو اینترست مثل آن . اسم آنراچه گذاشتند؟ گفتند .

س - بخاطرنداریدچی بودآن اسمش ؟

ج - پیدا میکنم واضافه میکنم .

بهرحال این را من درروزنامه خواندم . شب خواندم که این لایحه رادولت داده است به مجلس .تعجب کردم این چطورممکن است؟ چون مربوط میشدبه سازمان برنامه . که دستگاههای دولتی باچه اشخاصی حق ندارندمعامله بکنند .

س - منع مداخلات مثل اینکه .

ج - منع مداخلات . یک همچین چیزی بودکه برای من .به محض اینکه خواندم معلوم بودکه اینهائی که این رانوشته اندیک چیزی شنیده بودندراجع به کانفلیکت آو اینترست آمریکا . محمدچه نشاهی که مشاورحقوقی سازمان برنامه بود خواستم اورا . گفتم این لایحه راخواهش میکنم هرچه زودترشما مطالعه بکنید . یک گزارشی بمن بدهیدکه چه تاءثیری درکارسازمان برنامه خواهدداشت . فردای ان روزیا پس فردا آمدیک نموداری آورد. چارت بزرگ که بقدریک میزرامی پوشاند. سازمان برنامه یک نقطه وسط .آنوقت دایره های کوچک دورآن . این همینطورمیرفت تمام این نقشه رامی پوشاند که باهیچکدام ازاشخاصی که دراین ردیف هستندسازمان برنامه حق معامله ندارد. من این رابرداشتم بردم

درشورای اقتصاد . درحضورشاه . گفتم که قربان یک همچین چیزی را دولت داده است به مجلس . من دادم مطالعه کردند . این است نتیجه آن . من الان جلوی هیئت دولت . نخست وزیرا وهم نشسته بود . اقبال . شورای اقتصادهم ازوزرائی که کارهای حساس داشتندکه جنبه اقتصادی داشت تشکیل میشد . گفتم من به آقایان اخطار میکنم که اگراین قانون تصویب بشودمن یک نامه مینویسم به نخست وزیرو میگویم که سازمان برنامه به هیچوجه مسئولیت اجرای اینکاررا به عهده نخواهد گرفت . درهرموردمن به رئیس دولت مینویسم که شما بمن بگوئیدکه من با این آدم با این موضوع چه میتوانم کاربکنم یا نه ؟ گفتم برای اینکه یک مغزالکترونیک هم نمیتواند جواب بدهد. تعجب کفت چطور ؟ گفتم این است ملاحظه بفرمائید این است .

س - وکلای مجلس هم شامل شده بودندوآنها سهم داشتنددر ....

ج - نه فقط وکلای مجلس . یک شخصی درکرمان . یک قوم وخویشی دارد بایکی ازکارمندان سازمان برنامه . آن آدم میخواهددرکرمان مثلا" یک قسمت ازکارهای برنامه عمرانی را به او واگذار بکنند. من حق ندارم این کاررا بکنم .گفتم یک بشرچطورنمیتواند تشخیص بدهدکه چه اشخاصی درسرتاسرایران باکدام کسانی . کارمندان سازمان برنامه . نسبت دارند. گفتم که بنظرمن آقایانی که این راتهیه کرده اند اشخاصی هستندکه یک چیزی شنیده اند راجع به کانفلیکت آوایستر ست درآمریکا آنوقت گفتم ایزنها وروقتی که آمد کابینه اش تشکیل داد . ویلسون . اینجن ویلسون راآورد کردوزیردفاع . این رئیس جنرال موتورزبود. روزنامه ها .مخبرین کدام روزنامه نمیدانم ازا وپرسیدکه شما چه تصمیم گرفتید؟ سهام شان خود را درجنرال موتورز چه خواهیدکرد ؟ آن گفت چطورمگر ؟ به او گفت آخرشما نمیتوانید که وزیردفاع بشوید . رئیس جنرال موتورزهستید یک سهام عمده ای هم درآنجا دارید. و مهمترین دستگاهی که با شما سروکار دارد جنرال موتورزاست .این آنوقت توجه کردکه یک همچین چیزی هست .گفت من این را نمیدانستم مطالعه میکنم . بعدازسه روزگفت که سهام را واگذارکردم . میدانید هما نطوریکه ایدتراست درست میکنند. واگذارکردم وحالا قبول میکنم گفته اینها شنیده اند این را . این یک کاری است که یک نفرآدم رئیس کل جنرال موتورز بوده است . جنرال موتورز دومیلیارد آنوقت دومیلیارد دلار درسال تسلیحات برای وزارت دی فنس تهیه میکند . این نمیتواند پشت این میزبنشیند بگوید تصویب کردم یک

چیزهائی راکه دیروزخودا ومیفروخته است وهنوزهم درآن سهیم است .اما نگفتندکه اگر این ویلسون یک قوم‌وخویشی داشته است دریک گوشه آمریکا ، . تمام وزارتخانه های آمریکا نمیتوانندبا آن آدم دریک گوشه دریک ده کاربکنند .

شاه‌گفتش که ...

س ـ جمشیداموزگار ؟

ج ـ جمشیداموزگاروزیرچی چی بودنمیدانم ؟ گفتش‌که قربان چاکر ومهندس طالقانی .

گفت خب چراشماآخرتوجه نکرده‌اید‌به‌این مطلب ؟ جواری که‌دادتوجه‌بکنید.

گفت برای اثری که درافکارعمومی این لایحه خواهدداشت . من باهمان عدم نزاکتم وبا همان بی‌باکیم . گفتم وای برحال آن دولتی که این طرز فکرش است. گفتم شماخیال میکنیدتمام ملت ایران مگرخرند ؟ همینکه شمایک قانونی‌رابردید لایحه ای رابردید قانونی شد. مردم‌میگویندبه‌به بینیدچه اطلاعات بزرگی شد . گفتم کسی ازشماهمچین توقعی نداشته است . انتظارنداشتند . شمااینکارا وقتی‌که کردید. واین به شکل قانون درآمدو اعلام کردید .واین رانمیتوانیدعمل بکنید و اجرانکردید. شماخیال میکنید به‌صرف گذراندن یک قانون مردم‌ایران رامیتوانیدگول بزنید . گفتم مردم‌ایران که‌احمق نیستند. شاه گفتش که‌برویدبس بگیریدوتجدیدنظربکنید . رفتند وگرفتندوتجدیدنظر کردند وعوض کردند. وهمان هم که‌تجدیدنظرکردندهیچوقت اجرانشد .بازهم‌این بود که وکلای مجلس مثلا". این رامحدودترکردند. این به‌بینیدیک نمونه‌دیگری ازآخرین وضعیت ما . آنهم یک نمونه ای ازآنموقع . تمام اینها مربوط به این اصل است‌که آنقدر عجله داریم درقانون گذاردن. دربعضی مواردباین قوانین لازمست . دربعضی مواردبرای همین این جنبه که‌این رابرای‌اثری که درافکارعمومی‌خواهدداشت . درصورتیکه همانطوریکه گفتم‌این مضرترین چیزها بوددرافکارعمومی . افکارعمومی که‌بدبخت بیچاره همچین توقعی نداشت . اما شما این رادرست میکنیدوبه‌رخ مردم میکشید .این رامیخواهیدتبلیغ بکنیدکه مایک همچین چیزی راتهیه کرده‌ایم . بعدهمه هرروزخواهنددیدکه یک ماده ازاین قانون اجرانشده‌است .این‌بدتراست یا اینکه اصلا" هیچ کاری نکنید ؟

س ـ پس میخواهیدبفرمائیدکه چون قصداجرانبوده‌است فقط قصدتبلیغاتی بوده است زیادوقتی صرف دقت درنوشتن آن نمی شده‌است ؟

ج - من مطمئن هستم که محرک بسیاری ازقوانین درایران صرفا" این بوده است که بگوئیم که ما مدرترین قوانین دنیا را داریم . شاه چندین بار این را به خارجی ها گفت .در اظهاراتش گفته بود که کمترمملکتی است که قوانین ایران را داشته باشد .آخر فایده یک . قانون مالیات بردرآمد یک مورددیگری است .قانون مالیات بردرآمد را مدتها سا فیستیکیت ترین قوانین روی زمین راگرفتند خواستند از آن تقلید بکنند. یعنی مجموع مالیات . یعنی یک قانونی که ازکشورهای پیشرفته دنیا ندارند ونمیتوانند داشته باشند. چرا؟ برای اینکه دستگاه آنرا ندارند .قانونی گذارند که یک نفر که ازچندمنبع درآمد دارد باید مالیات هرکدام راکه داده است آخرسال بیاید مجموع درآمدش راحساب بکنند وآخرین نرخی که به او تعلق میگیرد تفاوت آنرا به پردازند. دریک موردا ین اجرانشد. برای اینکه غیرقابل اجرا است .اما چطور یک دستگاه فکسنی دارائی که حساب حسابداری عادی خودش را نمیتواند نگه دارد میآید یک همچین چیزی را .هرچه که گفتم به خرج کسی نرفت .این را اتفاقا" موقعی که،مقبل. احمد،مقبل تصادفا" وزیرچیز شده بود . آن داوطلب شدکه من همچین کاری را میکنم. وشاه هم گفت بروبکن . ورفت . چیز اینلایحه هم . هرچه هم که گفتم بخرج کسی نرفت. نتیجه آن این شدکه درزمان شریف امامی . شریف امامی به نظرم نخست وزیربود .یک تمدیدی دادند. که گذشته گذشته هرکس تا فلان تاریخ اگر بیاید بدهد دیگر جریمه به، او تعلق نمیگیرد. یک نفرنرفت بدهد. این یک نمونه برجسته ایست از اینکه قوانینی میگذارپم. آنوقت خود اصلا" قانون مالیات بردرآمد .متخصصین آمریکائی . من دراین خصوص خیلی مطالعه کردم که نسبت به کشورهای دیگری ،کشورهای هم ردیف خودمان،این قوانین ما چه جوری است ؟ قانون مالیات بردرآمد ما به شصت درصد میرسید .اگر پنج ازمیلیون تومان درسال سودتجاوزمیکرد آمریکا روی درآمد چند میلیارد چهل وهفت درصد میگرفت . چندمیلیارد دلار. اینجا ازپنج میلیون تومان درسال پنج میلیون تومان درسال . این رایقین ندارم .پنج میلیون تومان درسال به نظرم میرسید به شصت درصد . خوب تمام شرکت ها تقلب میکردند.

ماء مورین وزارت دارائی .ماء مورین وصول مالیات که میآمدند به بانک .بمن گفتند که یک دانه شرکت نمیدهد . گفتم چه میکنند. گفتند یک دفترمخصوصی دارند برای اینکار. که آن

دفاترحسابداری آنها را ماءمورین مالیه میبینند برای آنها درست میکنند .همان هائی که میبینی هستند که بعدبایدبروندرسیدگی بکنند منتها اگراونمیرود رفیق اومیرود .برای اینکه ما دلمان خوش است که ما مترقی ترین مالیات را داریم .ویک دهم آن مالیات را . من همیشه عقیده ام این بوددرآن زمان اول. درزمان مرحوم داور . که مالیات رابیاورید پائین .یک طوری که مردم با رغبت بیایندآنرا بدهند . مجبورشان نکنیدکه تقلب بکنند . مجبورشان نکنیدفاسدبکنندماءمورین دولت را . کارهائی که درمقررات گمرکی میکردند . بحدی پیچیده بودکه امکان نداشت اجرا بشود . اجرای آن میرفت دست یک ماءمورارزیاب گمرک که آنوقت بایدها می سیدتومان حقوقش بود .این ارزیاب میبایست تشخیص بدهدکه ارزش این کالا چی هست ؟ که ازش تعهدارزی بگیرند . تمام مقررات ارزی دست یک کسی بودکه چندصدتومان بیشترحقوق نداشت . اگربه اودوهزارتومان میدادند یک جنس صدهزارتومانی رابهشت هزارتومان برای آنها ارزیابی میشد . دست اوبود .کسی مداخله نمیتوانست بکند . این آدم صدهزار تومان جنس برده بودتعهدارزی داده بودهشت هزارتومان .

س - چراعوض نمیکردیدآن مقررات را ؟

ج - طرزفکرطوری است عادت شده است . اتفاقا " یکی ازچیزهائی که درفرانسه وجوددارد همین است .این مانتالیته بوروکراتیک که این کسیکه کتابی نوشته است که مرد فرانسه . این همین چیز است دیگر. که وزیرپیر فیت .وزیردادگستری بوددرکابینه چیز . درریاست جمهوری ژ. بیرار . این همین چیزها رانوشته که اززمان ناپلئون یک مقرراتی وضع شده است . وماءمورفرانسوی تبحرش دراین است که بگویدکه ماده فلان ، فلان اینطور میگوید .من به کاردیگرکاری ندارم . آقا مقررات این است مقررات ایران هم این بوده است . شما بایددرارزیابی . طبق ارزیابی میبایست تعهدارزی بسپارید . وقتی که من آمدم به بانک ملی به عنوان معاون .واردشدم که به بینیم چه جورحساب نگه میدارند .یک حساب تهاتر داشتیم باآلمان .که این رافقط باآلمان داشتیم .این هم آلمان هیتلری بود. اینهم ازکارهائی بودکه شاخت کرده بود .میامدیکی ازهنرهای شاخت بودشگردهای شاخت بود .کثیف ترین جنسی راکه هیچکس نمی خرید این میخرید .پنبه رامثلا" . پنبه ای را که اصلا" اروپائی ها دست نمی زدند . پوست . این تمام اینها رابرای تهیه جنگ میخرید .

به‌قیمت‌هائی که هیچکس دیگرخریدارنبود . میبرد .طلبکارمیشدیم مادرصندوق‌تهاتر آلمان . (؟) آنجا یک قلم مینوشتند اینقدربه دولت ایران مقروض هستیم .برای تسویه این آنوقت میبایست یک ایرانی برودیک جنسی‌را درآلمان بخرد. آن را دیگرآنجا هرچه که‌دلشان میخواست میفروختند. برای چه بود؟ ایرانی‌هائیکه . باورکردنی نیست . ازتمام ایرانی ها می شنیدم که اینکه ارزنیست . خریدآلمان که ارزنیست .این‌تهاتر است .مثل اینکه تهاتر مفت است . چرا ؟ برای اینکه‌قبلا" برده‌بودندجنس را یک چیزی هم بحساب ما بود. این آدم بدون تشریفات میرفت ازآلمان میخریدازحساب تهاتر برمیداشتند. نتیجه آن این شده بودکه یک مملکتی خودش را منترکرده‌بود .گول زده‌بود. که ما به‌بینیدچه کاربزرگی کردیم . من وقتی که‌واردشدم میخواستم این حساب‌تهاتر رابه‌بینم . حساب تهاتر . حساب تهاتر نبود. بانک ملی صدهزارتومان درسال میگرفت .آنوقت صدهزارتومان خیلی پول‌بود .در ۱۳۱۷ . صدهزارتومان میدادکه این حساب ها را با بانک ملی نگهدارد . هیچکس دیگرنگه نمیداشت . من گفتم این حساب‌کو ؟حساب نبود. پرونده بود. یک بودا غیان هم . یکی ازما درکنندگان بزرگ بوددرآذربایجان . این میا مددرگمرک این تعهدرا میداد. درچندنسخه . سبزوسفید، قرمز ، آبی .همین چیزهائی که بیوکرات ها خیال میکنندکه‌دیگربزرگترین کاردنیا راکردند. یکی ازاین نسخه ها راگمرک میفرستادبرای بانک ملی . بانک ملی هم‌میکرددرپرونده‌بودا غیان. یک نفرمیآمد ازپرونده بودا غیان این را بیرمیداشت . .هیچکس نبودکه مطالبه بکند .به‌هیچوجه برای اینکه درروزسررسیدبانک میبایست این را مطالبه‌بکندازبودا غیان .اوراتعقیب بکند منکه آمدم هرکاری کردم که بتوانیم اینها را ازروزاول برویم حساب آنرا تهیه بکنیم . دیدم غیرممکن است .گفتم مالیده . آن چیزی که تا امروزشده است بگذاریم کنار. حساب باز میکنیم .حساب دوبل . که‌چه‌این ورق باشددرپرونده‌اش چه‌نباشد. میرودددرفاتربدهی این اشخاص . آبلیگیشن شان . ومیروددردفتررورنامه وبعدمیروددردفترکل . حساب کل . که اینها همه بایدبا همدیگربخواندوموازنه بکند. که‌دیگرکسی نتواندد‌راین فعل وانفعالی‌بکند. اتفاقا" این کارما را نجات داد. دریک مقابل آلمانها . بازهم میگویم . حرف توی حرف میآید. این چیزهائی است که من نمیتوانم خوداری‌بکنم . متین دفتری رئیس .نخست‌وزیر شد. یک نامه ای به بانک نوشت .که سفارت‌آلمان میگویندکه این ارقامی که بانک ملی .میدهد

راجع به‌موجودی درحساب فررفرانس کاسه این صحیح‌نیست حالاکی اینکا را میکند.
یک تیسمری بود. الان یادم آمداسم او .تیسمری‌بودکه یک آلمانی بودکه‌دربانک ملی
موقعیکه آلمانها بودندزیردست گیل ها یمرکا رمیکردندگیل هایمرهم بعدشدسفیرآلمان درتهران
اماآن زمان اوسفیرنبود. اما تیسمر نماینده‌تجارتی آنها بود. این دربانک بودو
میدانست طرزنگاهداری حساب تهاترا دیده‌بود . که‌پرونده هست ویک ورقه‌ای دربر
پرونده میگذارندواین را بردارندا ثری ازآن باقی‌نمی ماند. بانهایت رشادت گفت
چندمیلیون مارک تفاوت . من این نامه . خب البته . وقتی که‌این راهم درهئیت وزیران
نوشته اند،اطمینان‌دارند .که‌سفارت آلمان صحیح میگوید.من جواب دادم به‌نخست
وزیرکه‌امکان ندارد‌همچین چیزی صحیح باشد .دفاتربانک . دفاترصحیح داریم.
حساب صحیح‌داریم . واینها اشتباه میکنند. ومن این را رسیدگی میکنم ونتیجه آن
را اطلاع میدهم . خبردادیم به آقای تیسمر . وآن یکی را اسمش یادم نیست . اما
یک کسی بودکه‌درزمان حکومت هیتلری این سرپرستی تمام تجارتخانه های آلمانی
را داشت . ازقبیل فراشتال و (؟) شرکت‌های متعدد دیگری بودند. آنهم راخواستم
خودم نشستم باتمام متصدیان این امر. گفتیم یکایک تعهداتی راکه شما دارید
بیآورید با ما تطبیق بکنید . چندشبانه روزاینکا رراکردیم . یکایک تصدیق کردند.
صورت تهیه کردندکه دیدندبا مال آنها صحیح است . رسیدیم نصف‌شب به‌موقعی که
حالامیخواهیم صورت مجلس بنویسیم . این تیسمرگفت‌که من یک تلگراف فوری باید
بروم‌مخابره بکنم ومیروم . سفارت‌هم روبروی‌بانک بود .گفتیم خیلی خوب بروید.
ما منتظرمیشویم . رفت .ما صورت‌جلسه راحاضرکردیم . این نماینده اصل کاری
اوبود .نماینده‌ای که‌نمایندگی این شرکت‌ها را داشت .سرپرست‌این شرکت ها بود.
اواین را امضاء کردومنتظرشدیم تیسمرنیامد .تلفن کردیم به‌سفارت‌آلمان .که تیسمر
کجاست ؟ گفتندتیسمرنیست .کارش را انجام دادورفت . این را هم نوشتیم درصورت مجلس
که‌این آقادرآن دقیقه آخری که میبایست این را امضاء بکندبه‌این بهانه‌رفت ورفت .
فرستادم‌برای‌دولت . برای‌اولین بار‌بوده‌درتاریخ گمان میکنم‌ایران .که یک دولتی آنهم
مثل دولت آلمان . آمده‌است یک همچین چیزرسمی گفته است واینها این را فرستاده اند
وچون دفترداشتیم .حساب داشتیم .نتوانستند . معلوم شدکه این را . من خیال میکنم

که با سوء نیت این را گفتند . برای اینکه خلاف آنرا نمیتوانستیم ثابت بکنیم . با آن طرز پرونده‌ای که داشتیم . اینها یک علائمی است از کارهائی که میشد .نمی‌گویم سوء نیت داشتند اشخاص .ولی بعضی از آنها بلدنبودند . بعضی از آنها عجله داشتند تحت فشار بودند که یک کاری را در یک مدت معینی بکنند . بعضی از آنها برای حفظ ظاهر بود .بیشترش برای حفظ ظاهر بود که بتوانیم بگوئیم ما قانون داریم .

س - حالا اینها را برمیگردیم به اصل موضوع که کجا بودیم ؟ که

ج - راجع به داور بود . حالا اگر بشود کمی راجع به همان سهیلی .

س - راجع به داور تمام نکردم مرگ او ؟

ج - پس بفرمائید . راجع به مرگ او فرمودید در

س - گفتم ، گفتم . خب اینکاری هم که بمن ارجاع کرد گفتم که من یک نفر منشی داشتم یک ماشین نویس داشتم .من شروع کردم به ریکوروت کردن . طبیعی است اشخاصی را ریکوروت کردم که در بانک شاهی با من کار میکردند ومی شناختم . یک عده از آنها را آوردم .که بعدهم خب رسیدند به یک مقامات نسبتا" مهمی . یکی از آنها آموخته بود . علیاصغر آموخته بود که در حساب داری من نظیر او را در ایران ندیدم . این را بعد فرستاده بودم به ریاست شعبه لندن . ومنتها ش یک آدم بدغلطی بود . اداره کردن او کار آسانی نبود که . علی امینی وقتی که وزیر دارائی شد این را برد و بعد از یک مدتی نتوانست . بمن تلفن کرد که شما چطور با این آدم کار میکردید؟ گفتم خیلی هم آسان . خیلی هم راحت . خیلی هم آسان بود .اما اصلا" اعتنا به فلک نداشت .تعجب کرد که چه جوری میشود تحمل کرد رفتار این را . یکی دیگر چه چیز .. یک چهارپنج تا بودند . اینها را آوردم و با اینها شروع کردم به یک رسیدگی به حسابهای شرکت ها . یک روز داور بمن گفت که آقا . خواهش میکنم دیگر از بانک شاهی نیا وريد . گفتم چرا نیآورم ؟ گفت رئیس بانک شاهی آمده اینجا گفت که خب اگر اینجور بشود ما مجبوریم بانک را به بندیم برای اینکه فلانی همه اشخاص ما را بهترین اشخاص ما را دارد میبرد . گفتم خب پس من چه کنم ؟ گفت والله .نمیدانم چه کنید اما این مطلحت نیست اینکار را بکنید . گفتم من بروم در خیابان استانبول بمانم .برای اینکه در بانک کشاورزی در خیابان . نه در خیابان لاله زار بود . گفتم در خیابان لاله زار

بروم جلوی درب به‌بینم هرکسی که ازاینجا عبورمیکندبگیرم‌اورا وبگویم . ببرم آقا شما بلدیدا ینکارها را ؟ اینکه نمیشود . من آخه . من ازکجا پیدا بکنم ؟ گفت . گفت دیگرنمیدانم حالاخودتان میدانید. من با این سه‌چهارنفر میبایست بروم‌تمام‌شرکت هائی راکه‌درسرتاسرایران . مثلا" ماشین کشاورزی ،یک شرکتی درسیستان بود یک شرکتی درآذربایجان‌بود . درحدودچهل شرکت بود . یک روزبمن تلفن کردآقا . که این کالا . این‌شرکت کالادرخودتهران‌بود ورئیس‌آن هم غلامحسین کاشف ازدوستان خودوربود . وکیل مجلس‌هم‌بود . یک وقتی هم بنظرم یا رئیس اطاق تجارت بود یا نایب رئیس اطاق تجارت تهران .

س - اینها شغل افتخاری بود ؟ یا کارمنددولت میشدندیا حقوق بگیربودند؟

ج - هیچ اصلا" مطلقا .

س یا حقوق بگیربودند ؟ چی بودند

ج - بله حقوق میگرفتند. شرکت درست میشد . این میشدرئیس هیئت مدیره . مدیرعامل. وباخیال راحت مرحوم داوربدبخت‌که این مثلا" کسی است‌که‌یک عمرمثلا" می شناسد ش، دیگرخیالش راحت‌بود . آمده بودازاوپول میخواست .بمن تلفن کردکه‌شما یک رسیدگی بکنید .دوسه روزبعدتلفن کردچطورشد؟ گفتم چی چی را رسیدگی کنم ؟ ا ن نه‌دفتردارندنه‌حساب . هیچ هیچی نبود . گفتم من چی چی را رسیدگی بکنم ؟ من آدم فرستادم اصفهان . یکی ازهمین ها رافرستادم . یکی ازهمین ها راکه‌آورده‌بودم . که ازروی‌دفاتر براسور . یک براسوری بوددراصفهان . که‌اتفاقا "پسر اوهم درایران به دنیا آمده بود.فارسی رابهترازهرایرانی حرف میزد . وآمده بودا ینجا درسرویس وزارت خارجه‌سفیرکبیرهم شد . آمباسادور شددریکی‌ازکشورهای گمان میکنم آفریقائی . خیلی هم لوده بود. یک اصطلاحاتی . زمین خوردن را مثلا"ژیمان ژیلاتر ازاینها درست‌کرده‌بود . خیلی خیلی آدم باستعدادی بود .پدراین دراصفهان یک تجارتخانه داشت ازقدیم . این‌شرکت کالا دراصفهان ازاوخریدکرده‌بود .من فرستادم ازروی دفاتربراسور صورت بردارندکه چه‌چیزها به‌شرکت کالادرتهران فروخته‌است .که اینکه‌پشت‌گوش ما است . این نداشت .واولین ...

س - این یک شرکت صددرصددولتی هم‌بود یا اینکه مختلط بود ؟

ج - صددرصد دولتی . صددرصد دولتی . آقای غلامحسین کاشف هم رئیس آن .به داورگفتم چیزی نیست که من رسیدگی بکنم . من آدم فرستادم اصفهان . اینها رفتند آوردند، دیدند ، نگاه کردند . رئیس این حسابداری. اولین دفعه‌ای که مـــن برخوردکردم به این حقیقت . که ایرانی رقم را نمی‌خواند نگاه میکنند. من خیال کردم من . ارقام اینها را نمی‌توانستم بخوانم . میبایست قلم‌بردارم .بعدازهر سه عددیک ممیز بگذارم که‌بتوانم بخوانم . صدایم درنیآمد .گفتم من آدم کودنی هستم . اینها معلوم میشود . اینها عجب فوق العاده هستند . اینها چطورمیتوانند این را بخوانند ؟یک روزی با همین رئیس حسابداری شرکت کالاکه راجع به همیـــن موضوع ها بحث میکردم . آن چیزهائی راکه‌خودش داده بود .دیدم نتوانست بخواند .اه . متوجه‌شدم که اینها خودشان هم‌نمیتوانندبخوانند .این بودکه‌وقتی که آمدم به‌بانک وقتی‌معاون بانک شدم .اولین دستوری که‌دادم . این است‌که هیچ رقمی را .هیچکس دربانک حق نداردبنویسد یا ماشین بکند مگراینکه ممیزبگذارد. وهرکس این رانکند تنبیه‌میشود . وتنبیه‌هم کردم . برای اولین بارکه‌بشودرقمی راخواند. بودجه‌دولت راوقتی میفرستادندبه‌مجلس درروزنامه ها درمیآمد. من میبایست با زمدادبردارم هرسه‌رقم رایک ممیزبگذارم که بتوانم بخوانم . ایرانی اهل‌خواندن رقم نیست . رقم را اینقدربی اهمیت میداندکه عرض یک نقطه کوچکی است که‌گفتم یک مگس به‌نشیندیک فرسخ‌فاصله میشود.خب این حقیقت ها. این را بارها گفتم . یک روزی هم درحضور انجمن . انجمن شاهنشاهی . سازمان شاهنشاهی وخدمات اجتماعی . که شاهدخت اشرف تاسیس کرده‌بود . من آنوقت رئیس بانک بودم یک عده ازبانک فرستادم که حسابهای اینها را درست بکنند. خزانه‌دارهم‌بودم . حسابهای مرتب دفاترصحیح حسابی . بنابودبروندگزارش سالیانه‌بدهند .آشتیانی هم دبیرکل بود یک همچین سمتی داشت . دبیرکل بود بنظرم .

س - کدام آشتیانی ؟

ج - آشتیانی که دامادوثوق الدولهٔ . اسم کوچک اوچیست ؟ وکیل‌مجلس بود .ازآن آشتیانی های معروف بود .اسم کوچک اورانمیدانم . امادامادوثوق الدوله . من گفتم . محض رضای

خدا . این ارقام را طوری بنویسیدکه بتوانیدبخوانید. گفتندچه آقا ؟ گفتم شما آقایان دکترها .آخردکترها بودند .هم پزشک . هم اشخاص تحصیل کرده بودند .گفتم شما هیچکدام تان رقم نمیتوانیدبخوانید. خیلی به آنها برخورد. رفتیم درکاخ. گزارش را شروع کردبه خواندن . به اولین رقمی که رسیدگیرکرد. دومی رقم گیرکرد. همه نگاه کردندبمن . گفتم دیدید. من شرط می بندم که یک ایرانی بالاترین مقام را دارد .یک ارقام نه شیفری میدهم .نمیتوانند بخوانند. اینکه رقم برای ایرانی اهمیت نداشت. یکی زیادباشد . یکی کم باشد .میگویدچه اهمیت داردآقا ؟ چی چی است ؟ دنیاکه زیروروننمیشودکه ؟ به هرحال من آن رسیدگی راکردم به داور . رفتم شب پیش داور . شب رفتم . ساعت هشت شب بمن وقت دادند. رفتم گفتم که آقا .این شرکت کالای شما درخیابان سپه است . از همـــان مستقلات مال رضاشاه هم بود .

س ـ مستقلات شهری هم مگررضاشاه داشت ؟

ج ـ (؟) این متعلق به اوبود .که بعدها چه شدنمیدانم . امایک وقتی وزارت بازرگانی هم آنجا رفته بود. این شرکت کالا آنجا بود .گفتم این درخیابان سپه است . رئیس آنهم ازدوستان شما است . کاراوهم ازساده ترین کارهااست . این وقتی که طرزحسابش اینطورباشد وای به حال آن شرکتی که دربلوچستان دارید ، سیستان دارید، کرمان دارید، آذربایجان دارید. گفتم آقای داورنکنیداینکار را . گفت که مرحوم خدا بیامرزدمرحوم منصورمستوفی الممالک را .مستوفی الممالک عقیده اش این بودکه تا ما آدم نداشته باشیم .دست بکارنزنیم . من برعکس معتقدم .باید شروع بکنیم .وآدم رابعدش پیدا بکنیم و تربیت بکنیم. گفتم من خیال نمیکنم اینکارشدنی باشد . گذشت .تعریبا " یک سال ازاین گذشت .برای اینکه قراردادمن یکساله بود . در همـــان روزهائی که این خودش راکشت .تقریبا " منقضی شده که قراردادسال دوم مـــرا بدرامضاء کرد.یک کمیسیونی خبرکردند. بازبدون آنکه بدانیم موضوع چیست ؟ رفتیم آنجا . دراین کمیسیون بازهمین اشخاصی که همیشه بودند . هژیر ، صادق وشیقی ، علی امینی ، علی وکیلی، گمان میکنم گلشائیان هم شایدبود. رفتیم . اولین چیزی که داورگفت گفتش که صورت

این شرکت ها را بیآوریدوبه بینیم کدا مشان را با یدنگهدا شت وکدا مشان را منحـــــــل کرد. صورت را درآورد . ازاول ، شرکت ساختمانی ، که رام پدراین هوشنگ رام رئیس آن بود. گفت اول این را با یدمنحل کرد. من ازاصلا" سراغ آن نرفته بودم . بعد یک دفعه رفتم مثل اینکه بعدها .

س ـ نگفت چرا قرار است اینها منحل بشود.

ج ـ حالا ، حالابه بینید. این را منحل . آن منحل . منحل . همانجورازبالا تا پائین . این شرکت هارامنحل کردوآنوقت گفت . که خدا بیا مرزدمرحوم مستوفی لممالک را . میگفت که تا ما آدم نداریم نبا یددست بکارزد . من یقین دارم آن اشخاصی که آنجا حضورداشتندهیچکدامشان متوجه این مطلب نبودند . من تعجب کردم . این درست عکس آن چیزی است که درهمین اطاق بمن گفت یکسال پیش . بعـــــــد جلسه بعدقرارشددر دفترنظارت برشرکت ها . من موقعی که .....

روایت کننده : آقای ابوالحسن ابنهاج

تاریخ : ۹ آگوست ۱۹۸۲

محل : شهرکان - فرانسه

مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی

نوار شماره : ۲۰

درخاتمه جلسه فرارشدکه جلسه بعدی درمحل کارمن باشد ، نظارت برشرکت ها . که خانه مشیرالدوله خیابان روبروی سفارت انگلیس است ، اسم کوچه آن رافراموش کردم ،آن یک خیابانی است که روبروی درشرقی سفارت انگلیس که آن خانه مشیرالدوله راا جاره کرده بودیم . آنروزجمع شدیم . بله جمع شدیم آن روزآنجا . ازداورخبری نشدگفتم تلفن بکنید چه طورشد ؟ رفتندوگفتند که پیشخدمتش

س- موضوع رگش را میگوئید ؟ این راقبلا" فرموده بودید.

ج - بله . که این راخواست پای تلفن . گفت خودکشی کرده او . بین این دوجلسه . بنا براین آن کاری راکه درمنحل کردن شرکت ها بودمعلوم میشودکه رضاشاه برای اولین بارشنیدم ، به او با توپ وتشر وبانهایت اوقات تلخی شایدهم به اوبدگفته بوده

س- تصورمیفرمائیدکه فشارهای داخلی آیا بازرگانان بزرگ واینها ، آنها هم ملاکین آنها قدرتی بودند ، نقشی داشتند که فشاری روی رضاشاه بگذارند؟ آنها باعث شده باشند؟

ج - گمان نمیکنم ، گمان نمیکنم . بهانه گیری بودفقط برای اینکه این آخرین شخصی بودازآن سه نفری که به سلطنت رضاشاه کمک کرده بودند. تیمورتاش بوده ، نصرت الدوله بود وداور. به عقیده من داوررا هم مثل آن دوتا ازبین میبرد. توی این سه تا اصلا" آن نصرت الدوله بیخود جزو این ترای آنگل triangle بود برای اینکه او یک آدمی بودکه بعنیده من یک آدم جاه طلب بودا ما پول میگرفت ،پول گرفته بود دیگر. قرارداد ۱۹۱۹ را پول گرفت امضاء کرد . هیچ اصلا" قابل مقایسه نبودنداین دوتا . آن پرجسته بود تیمورتاش همانطوریکه شرح دادم یک عیب داشت

ویک عیب وآن عیب را نداشت البته کامل بود . اما داور هیچ قابل مقایسه نبود حتی با تیمورتاش . فوق العاده به تیمورتاش نزدیک بود .برای اینکه من خوب بخاطر دارم روزی که تیمورتاش مرد که ما همه مان میدانستند کشتند . من با او ملاقات داشتم ، آن وقت توی بانک شاهی بودم گمان میکنم . بحدی متاءثر بود ویقین دارم که گریه کرده بود امانشان نمیداد .بحدی متاءثر بودکه نمایان بود . نمیتوانست هم مخفی بکند. خیلی با همدیگرنزدیک بودند ، خیلی این به اوعلاقه داشت . این وقتیکه به اوتغیرکرده ، شاه به اوبدگفته تکلیف خودش را دانسته ، حالا این ممکن است بهانه کرده باشد .اینها را تمام روی حدس من هیچ سعی هم نکردم کنجکاوی بکنم اصلا" من مجالش هم نداشتم که بروم به پرسم تحقیقات بکنم که چطور شده . ولی یقین دارم که این از اینجهت بوده ، خودش را کشته که خلاص بشود . واما راجع به اینکه صفات برجسته داور ،گفتم صفات برجسته اش این بودکه یک چیزی را هم که نمیدانست مثلا" درمسائل اقتصادی اصلا" وارد نبود، این میبایست اینهم یکی ازضعف های ایران نه فقط ایران کشورهائی مثل ایران .این را بارها بخودداور وبه علی امینی ،هژیر اینها گفتم . این یک اطلاعاتی راکه ب میکرد توی دفترخودش یادداشت میکرد صحبت میشد که مصرف شکر ، مصرف صادرات پوست ایران ، صادرات پشم ایران ، تمام اینها را و حافظه فوق العاده ای هم داشت حفظ کرده بود .وقتی که میآمدند برای تجدید مذاکرات قرارداد با شوروی ها ،که قرارداد مبادله جنس با جنس بود. آنها تمام میآمدند مجهز با پرونده ها ، پرونده ها ازروز اولی که این قرارداد با آنها بسته شده بود تا آنروز، مسلح ومجهز میآمدند ،طرف ایرانی برای اولین بار بعضی از آنها در این جلسات شرکت میکردند کوچکترین اطلاعی نداشتند . هیچ پرونده نداشتند. اگرکسی پیدا میشد مثل داور فقط روی حافظه اش بود ،یا آن یادداشت هائی که توی دفترش کرده بود. در ایران بهیچوجه رسم نیست که یک کاری که انجام میشود این کسیکه انجام داده گزارش بدهد واین گزارش بایگانی بشود واین بایگانی بماند سرجایش ودراختیار اشخاصی که بعدها میآیند گذاشته بشود . همچین چیزهائی اگروجودداشته باشد یکی درهزار .

ویک اشخاصی که خودشان این ابتکار را بخرج میدهند جزو سیستم نیست .سیستم حکومتی ایران یک همچین چیزی را ندارد ، نداشت ونخواهد ندارد . تا الان هم نداشت ، آخری ها هم نداشت . اینکه همیشه میگفتم در مقابل خارجی ها مغلوب است . چرا ؟ برای اینکه ایرانی چون اطلاع ندارد نسبت به آن خارجی ظنین است میگوید: پدرسوخته آمده کلاه بردارد. این حرم زاده . حالا طرفش میخواهد روس باشد ، ژاپن باشد، انگلیس باشد ، آمریکا باشد فرق نمیکند . این میگوید اینها آمده اند کلاه مرا بردارند وبا نظر سوء ظن نگاه میکند. آن یکی آمده مجهز میداند که اسلاف این آدم چی چی گفتند، تمام اینها را خوانده است قبل از اینکه بیاید. ببینید این را آنوقت مقایسه بکنید ببینید درچه وضعی هست این ایرانی . ایرانی هرحرفی که میزند روی هوا است . او باسند ، با سابقه‌ای از گذشته بدیهی است که ایرانی، همیشه در این مذاکرات همیشه مغبون میشود آن طرف منافع خودش را حفظ میکند . صرفا " برای اینکه اولا" بی اطلاع است ودرنتیجه بی‌اطلاعی سوء ظن دارد وسوء ظنی است که فطری ایرانی است .ایرانی سوء ظن نسبت به همه چیز دارد، همه‌چیز را باید کمپلیکه بکند بعد برود در اطرافش شاخه وبرگهائی درست بکند، گنده بکند ، یک جور دیگری تعبیر کند، هیچ طرز ساده نگاه نمیکند به قضایا . آنوقت این میشود رفتار این یک دولتی ، با یک دولتی دیگر. من همیشه مخالف بودم که دولت با دولت کار بکند .بگذار یدافراد اینکار را بکنند ،برای اینکه افراد خب هرچه باشد هرچقدر هم بیسواد باشد منافع خودش را اگر حفظ بکند میداند ،یاد شهست ویا اگر. نمیدانم در تجارتخانه های ایرانی چه‌جور میکردند قدیم . اما او همان حاجی اطلاعاتی داشت از پدرش به او رسیده بود خودش هم بطرز همان قدیمی چرتکه داشت با سیاق آن حساب را نگه میداشت . من معتقد بودم که البته حجم کار آن زمان هم کمتر بود اما وقتی که برخورد کردم به آن قضیه جواهرات را نمیدانم گفتم برا تون ؟ جواهرات سلطنتی را که در بانک گرو گذاشته بودند؟ بله آنهم یکی از چیزهائی است که باید به شما بگویم . آنجا برخورد کردم به یک همچین موردی . تفاوت بین زمان مظفرالدینشاه وناصرالدینشاه وزمان پهلوی . حجم کار آنوقت تصدیق میکنم کوچکتر بود ، خیلی کمتر بود ، اما با همان سیاق قدیم وبا

سیاق قدیم روی این طومارها یک چیزی برای من پیدا کردندکه همان روزی که این را پیدا کردندمن دربانک شاهی بودم .گفتم بهیچوجه من الوجوه امروزاین آقایان دروزارتخانه هایشان نمیتوانندپیداکنند .با اطمینان این را میگفتم برای اینکه‌دیده بودم طرزکارشان را .

حالاراجع به مرحوم داور اگرچیزهای دیگری ، سئوالاتی ،چیزهای دیگری.

س - پایه‌گذاری مسائل اقتصادی ، وبازرگانی ایران راکه میگویندایشان پایه گذاری کردند؟

ج - دراین تردیدنیست . برای اینکه میگویم این منتها یک کارهائی را برعهده گرفت که‌ابزارش راندا شت . من این راگفتم اولین برخوردی که‌داشتم با شرکت کالا رفتم ساعت هشت پیش به اوگفتم . گفتم این دوست شما درتهران است فاصله ای ازخیابان سپه است تا وزارت مالیه . هیچی ندارد. شما آنوقت چطوردر سرتاسر ایران شرکت درست کردید به چه‌امیدی ؟ که اینها اینکار را خواهندکرد؟

گفتم‌به‌عقیده من اینکار صحیح نیست .نمیتوانید . آن مثال زدنه‌بایدکار راکردو آدم را پیداکرد . اما چندروزقبل ازکشتنش گفت حق با مستوفی الممالک بوده که تا آدم ، آدمش راندا شته با شد دست به کارنبایدزد.

س - یعنی معتقد هستیدکه‌بهرحال اویک انقلاب ازداری درایران بوجودآورد.

ج - گفتم وزارت دادگستری را ، دادگستری را زیروروکرد ویک دادگستری درست کرد قوانینی گذراند. اما با آن قوانین راچه حوری میبایست بگذرانند؟خودبدبخت که نمیتوانست بنشیند تمام این قوانین را بنویسد. اوهم میبایست به اشخاصی بدهد آنها هم میبایست بنویسند، آنها هم آنوقت میبایست بروند بدهندا ین را درکمیسیون عدلیه که‌رسیدگی بکنندواین راهم شایدا ومعمول کرداین قانون را ، که تصویب بکنند یکسال اجرا بشودودوباره برگردد.

س - برهم میگشت ؟

ج - بخاطرندارم ، بخاطرندارم نمیدانم ، بخاطرندارم شایدهم برنمیگشت .مشکلات ایران اگر آدم بخواهدقضاوت بکندا ینستکه اول حقیقتیا " فاقدآدم است . طرزرفتارهم با مردم باکارمندان طوری است که آدم‌تربیت نمیکند. من یکی ازچیزهائی که ،نظرهائی

که به داوردادم . گمان میکنم آنوقت وزیردارائی شده‌بود .گفتم آقا بیائید یک کاری بکنید محض رضای خدا ، یک حقوقی بدهیدبه کارمندانتان که اینها مجبور نباشنددزدی‌بکنند . گفت اخیرا" به مادون رتبه ورتبه یک دوتومان درماه اضافه حقوق دادیم وماهی سیصدهزارتومان شده‌بودچه . گفتم آقای داور همین استدلال غلط است . هیچوقت شده که مستخدمی خودش رابکشد ازاین مستخدمین ، برای اینکه‌گرسنه است ؟ چه‌جوری زندگی میکند؟ گفتم قسمت عمده‌شان‌آن پولی راکه میبایست بیایدتوی صندوق دولت یک دهم آن ممکن است یک صدم آن رابگیرند وبااین زندگی میکنند . من معتقدم اگرحقوق کافی داده بشود درآمددولت افزایش پیدا میکند . برای‌اینکه الان اینها بادرآمدنا مشروع زندگی میکنند منتها چه‌جوری میتوانندزندگی بکنند . خب اینقبولش براش مشکل بود . رضاشاه که"اصلا" معتقدبود به کرات شنیدم ، معتقدبودکه‌به‌ایرانی هرچی بدهی بازهم‌دزدی خواهدکرد . بنابراین چه‌لزومی داردکه‌آدم بیشتربهش بدهد . من خیال میکنم رضاشاه باورنمیتوانست‌بکندکه ایرانی ممکن است وجوداشته‌باشد که بتواند میلیون ها بدزدد و دزدی نکند .

س - این نظرش راجع به‌ارتش‌هم همین بود به آنها حقوق کم میدادیا درآنموقع؟

ج - میگوییم رفته بودبه‌بازدیدژاندارمری ، آنوقت اسمش راگذاشته بودند چی ؟ ژاندارمری رایک اسم ایرانی برایش گذاشته بودندو امنیه امنیه . رئیس آنهم مثل اینکه احمد آقاخان بودآنوقت ، وقتی که‌واردشده‌بودآنجا به‌همه‌گفته بود ، به‌اطرافیانش‌که دستهایتان توی جیبتان بگذارید ، اینجا میزنندجیبتان را ، یعنی آمده‌ابد به‌مرکز دزدها .باعلم به‌اینکه دزدی وجوددارد اودرصدبر نیامد . وگمان میکنم این واهمه‌ای که‌داورداشت ، بمن نگفت اما خیال میکنم میشناخت ، روحیه رضاشاه رامیدانست ومیدانست این حرفها رانمیشود به‌اوزد که بیائید ایرانی راسیرنگه دارید برای‌اینکه . من معتقدم ، اطمینان دارم ، ایمان دارم ازچیزهائی که میشنیدم ومیدیدم وطرزفکراین آدم این بودکه ایرانی نمیتوانید شما سیرش بکنیدکه دزدی نکند . این دزدی رادرهرحال خواهدکرد .

س - نظرخودسکار چی است ؟

ج - من اینکار راکردم ونتیجه گرفتم . خوشحالم که این سئوال رافرمودید. من رئیس بانک ملی بودم .بانک شاهی بودشصت ساله ، یک کادرتربیت شده که قسمت زیادش ارمنی ، اما ایرانی های مسلمانشان راتربیت کرده بودند باکمال صداقت برایشان کارمیکردند .انگلیسی هایک مقداری اول طلا آوردند که دادند، چون مال آنها بود نصفش رادادند به بانک شاهی ، نصفش رادادندبه بانک ملی که بفروشد. این طلاها سکه های متعدد ، مختلف بود ، سکه های کینگ جرج بود، مال ویکتوریا هم بود. دربازار ، اینهم یک چیزی که من نمیدانستم تاآنروز دربازار هرچه تازه تربودقیمتش بیشتربود . وفلسفه آن اینست که سائیده میشودطلا درنتیجه مثلا" پنجاه سال که یک سکه ای که درجریان باشد این وزن اولیه راندارد واین بودکه این رزگرها قدیمی هاراکمتراز جدیدی میخریدند. ما این راشروع کردیم به فروختن . بانک شاهی هم فروخت . بعدها تنیدم ، همه میگفتند ، همه که اشخاصی دربانک شاهی آن متصدیان فروش سکه های جدیدراخودشان راميخريدند سکه های قدیم رامیفروختند این رادیگرهمه کس میدانست . به کرات ، به کرات مواردی پیش آمد که بانک ملی کاری راکه میکرد باصداقت میکرد ودرآنجا دزدی میشد. من نمیگویم در بانک ملی دزدی نبود اما ادعا میکنم که مردم قبلا" حساب میکردنددزدی بکنند یا نه ؟ برای اینکه روزاولی که آمدم گفتم من باشما یک حسابی بازمیکنم ،شما یک طلبی دارید من این رانسبت به شما اداخواهم کرد. یک دینی هم دارید وآن اینست شما اگرصداقت نباشد ، اگرصمیمیت نباشد هیچ قدرتی نمیتواندشمارانگه دارد .یک پیشخدمتی رابرای گرفتن نمیدانم دوتومان بودمنفصل کردم ، کارمندراهم همین جور واین درنتیجه هشت سال یک دستگاهی بوجودآمده بود که من بوجودش افتخارمیکردم نه فقط من . من شبی درسرمیزشام بانک آو انگلاند که جلسه سالیانه بانک وصندوق بود، بانک جهانی وصندوق بوددرلندن دومین جلسه سالیانه بانک وصندوق در۱۹۴۷ درلندن بود . سرمیزشاه پیش من یک آدمی نشسته بودکه سرپرست کنترل ارز بوددرانگلیس . برای

اولین بار در تاریخ انگلیس مقررات ارزی داشتند زیرنظر این (؟) بود او گفتش که من نمی شناختمتش که خودش معرفی کرد من (؟) پیش ،بین هرکسی هم یک نفر از بانک آو انگلاندها نشانده بودند. گفت که من شما را خوب میشناسم . گفتم شما چطور مرا میشناسید؟ گفت میخواهید برایتان شرح بدهم شما چه جور آدمی هستید ؟ گفتم خیلی میل دارم . گفت ، یک آدم بسیار تندخلق ، خیلی خیلی سختگیر بسیار درست ، نمیدانم چی فلان ، فلان ، فلان ، فلان ، گفتش که اعتباری که بانک ملی در بانک آو انگلاند دارد کمتر از بانکهائی هستش از اروپا که به اندازه شما اعتبار داشته باشد. گفتم من همیشه افتخار میکردم به اینکه بانک ما میا هات دارد. وخوشوقتم که یک همچین چیزی را میشنوم . چرا ؟ برای اینکه در۱۹۴۷ بودکه دولت انگلیس برگشت به گلداستاندارد . وچندهفته بعد از گلداستاندارد را گفت غلط کردیم . برگرداند. درموقعی که اینکار را کردند یعنی آزادی مطلق گفتند الان دیگر استرلینگ کانورتابل هست .یک کارنسی هست که پشت سرش طلا هست وچه هست فلان واینها . آزادی . بتمام بانکهای مرکزی دنیا تلگراف کردند وخواهش کردند که برای همکاری با بانک آو انگلاند تقاضا میکنیم که خواری بکنید از تبدیل غیر ضروری .من این را صددرصد اجرا کردم،دستور دادم درتمام شعبه ها . بانک های دیگر اسپیکولاسیون کردند . این را ضعف دانستند . فوق العاده هم متضرر شد . آنها استفاده بردند . من این استفاده را نبردم من میتوانستم اینکار را بکنم نکردم. درفروش طلا که میآوردم وسکه میکردم بعدها این را میدانستند دیگر .اتفاقا" یکی از گاورنرهای بانک آو انگلاند سرجرج بولد الان بایدنگاه کنم ببینم هست یا نه ؟ این دروا شنگتن یک وقتی سروکار داشت . یک سمتی داشت از طرف دولت انگلیس درصندوق .یک روزی من به این برخوردکردم درتوی خودصندوق ، این مرا به یک نفردیگر معرفی کرد والا اوکی بود ؟گفتش که این مستر ابتهاج کسی است که پول ایران را نجات داد واگر این نبود ایران پولی امروز نمیداشت . این راگاورنر بانک آو انگلاند نمیگفت . این سرتاسر دنیا این شهرت را داشت . وبهمین جهت هم بودمن موفق

شدم که یک مه موراندوم ... با دولت انگلیس امضاء بکنم که بی نظیر بود. که این هم شرحش را خواهم داد.

س - دلم میخواست نظرتان راجع به کارمند ایرانی ، مخصوصا" کارمند دولت ایرانی، وتاءیید یا تکذیب این نظر که بعضی ها دارند که کارمندهای ایرانی اصولا" دزدند؟ تنبل هستند ؟

ج - هیچ همین چیزی نیست .هیچ همین چیزی نیست . من افتخار میکردم .

س - تجربه سرکار چی بود ؟ وچه کردید که نتیجه معکوس...؟

ج - اولا" افتخار میکردم بتمام معنی افتخار میکردم به وجود یک . وبرای همین هم بود وقتی بمن تکلیف کردند که بروم نمیدانم نخست وزیر بشوم ، بروم چیز بشوم ،حکم بمن داده ، ساعد بمن حکم کتبی داد که بروم رئیس سازمان برنامه بشوم منتهاش گفت بانک هم زیر نظرتان باشد گفتم من اگر بنا است دو تا را انتخاب بکنم من این بچه ای است که تربیت کردم دارم بزرگ میکنم من ول نمیکنم . علاقه داشتم . افتخار میکردم که آنوقت درحدود دوهزار کارمند داشت . درموقع جنگ ، درموقع قحطی ، درموقع بی مرکزیت نبودن مرکزیت ، نبودن حکومت ، اشغال شده بود پایتخت ما ازطرف سه قشون اجنبی ، حزب توده حکومت میکرد اشخاص را میگرفت توقیف میکرد دریک همچین موقعی که مطلقا اتوریته ای وجود نداشت بانک ملی با نهایت ایمان کار میکرد .

س - علتش چی بود ؟

ج - علتش؟ نشان دادم درعمل که هیچ قدرتی نمیتواند نفوذ پیدا بکند در بانک . قوام السلطنه به شما گفتم دوست من کسیکه اینهمه محبت بمن کرده بود بمن نوشت که رئیس شعبه پهلوی تان را اخراج کنید .بهش گفتم آقا برای چی ؟ گفت نادرست است نه گفت با شوروی ها هم ساخته . فرستادم که شرح هم دادم .

س - کسه به کارمندانتان امنیت شغلی میدادید

ج - روز اولی که آمدم همه آنها را توی صندوق بانک ، گیشه بانک خواستم به این عبارت به آنها گفتم ، گفتم من به عبارت حسابداری وبانکداری به شما صحبت میکنم این روابط من با شما دوجنبه دارد یک ستون بدهکار ،یک ستون بستانکار ، من بشما بدهکارم

یک چیزهائی راکه تعهدمیکنم برای شماخواهم کرد ، تا مین میکنم زندگی شما را که شما احتیاج نداشته باشید دزدی بکنید باآن حقوق نمیگویم زندگی مرفه بکنید اما میتوانیدزندگی بکنید .

س- اگردراین موردتوضیح بفرمائید چه اقداماتی کردید ؟

ج - اقداماتی که‌کردم درموقعی که‌قحطی بود . این رادربانک رهنی شروع کرده بودم نانوائی درست‌کرده‌بودم دربانک رهنی . آمدم دربانک وچیزه‌بندی کردم . آمدم عین همین را دربانک ملی پیداکردم نانوائی درست‌کردم میفرستادم آرد میخریدند به قیمت‌های ارزان از راکز ،ازبازارش این رامیآوردم درآنجانان میکردم . اجناسی راکه میخریدم به نازلترین قیمت میخریدم میفرستادم مثلا" ، آنوقت روغن کرمانشاه بود، کرمانشاه میرفتند روغن میخریدند تمام حبوبات و لوازم دیگرزندگی را ، خواربار راازجاهای دیگردربازار عمده‌فروشی میخریدم میآوردم باتخفیف میفروختم ، باتخفیف . عوض اینکه حقوق بدهم که همش بشکل حقوق باشد که ایجادتورم میکندوهیچ اثری نداردو بارها این رابدولت‌گفتم وهیچکس این راقبول نکرد . گویاوزارت‌جنگ مثل اینکه یک وقتی یک همچین چیزی راکپی کرد . من به آنهاجیره میدادم به‌تعداد افراد.

س- افرادخانواده ؟

ج - افرادخانواده . این راآنروزی که مهدی سمیعی ، خردجو ،پیرم رفته بودنداین چیزهادرست‌کرده بودند این رابه آنهاگفتم . گفتم دربلشویکستان یک همچین چیزی وجود ندارد. این راا تفاقا" اولین دفعه ایست‌که من این اکسپرشن راگفتم .گفتم دربلشویکستان ، چون اینهارا میدانستم چپی هستنددیگرهمشان . گفتم دربلشویکستان یک همچین رویه ای نیست ، وجودندارد که نگهبان بانک ، یک نگهبان ویک زن وپنج بچه ، هفت‌جیره‌میگیرند همان جیره ای راکه من میگیرم ، همان برنج ، همان روغن ، همان قند وهمان چائی ، به نصف‌قیمت ، نصف‌قیمت آنرابانک میداد با این تفاوت که من برای‌خودم وزنم ویک پیشخدمت ، من سه تا میگیرم او هفت‌تا میگیرد. گفتم در بلشویکستان بمن نشان بدهیدکه بهترازاین رفتاری باشد . بیمارستان وجودداشت اما

من این بیمارستان را تقویت کردم .بهترین دکترها ، بهترین اطاقها ، بهترین ادوات طبی ، آنچه که ازدستم برمیآمدبرای آنها میکردم وتمام اینها مجانی .

س - مثل اینکه درسطحی بودکه حتی افرادغیرکارمندهم‌علاقه داشتندکه در آنجا مثلا" عملشان کنندوبستری بشوند؟

ج - هرکس ازاعیان ازمتشخصین میخواستندیک جائی ،یک مریضخانه خوبی بروند میآمدنداین مریضخانه . جانداشتیم به‌همین جهت‌هم بودکه آن قسمت عفونی را گفتم نمیتوانید که حذف بکنید . قسمت زایمان رابمن پیشنهادکردندکه حذف بشود ایـــــن رانمیدانم به شماگفتم موضوع مادرم آنوقت تقاضاکرد که خواهرم که میخواست ؟

س - نگفتید .

ج - نگفتم . گفتم نمیشود . گفت آخر چطور نمیشود ؟ تومیتوانی بگوئی گفتم میتوانم بگویم امانمیتوانم استثنا بکنم . یکی دیگر از خوبی ها همین پرنسیب بود

س - مورد مسکن چطور ؟

ج - درموردمسکن ، وام مسکن ، وام مسکن میدادم وبالاترازهرچیز این بودکه تمام افرادبانک ملی بدون استثنا موءمن شده بودندکه هیچ نفوذی دربانک نمیتوانند رخنه بکنند این مهمترازهرچیز مادی بود. واین رابه کرات دیدند. یکیش موردقوام السلطنه بود ،یکی دیگر یک مرتیکه ای بود ، یک دیوانه‌ای بود نماینده‌مجلس . ای داداسمش الان بازهم یادم نیست بله . یادمخواهدآمد. این ازسمنان وکیل شده‌بود .یک روزی آمدپیش من گفتش‌که این‌رئیس‌شعبه شمادرکارهای سیاسی مداخله میکنند. گفتم حق ندارد اگربکنداخراجش میکنم . واینهم گفته بودم ،به شماهم‌توضیح دادم که درمورد حزب دمکرات یک نفررااخراج کردم که رفته بودتبلیغ کرده بود . این رابببینیدبه این جنبه اهمیت بدهیدها که یک‌کسی بخودش اجازه بدهدکه‌برای حفظ کارمندانش و ابنکارهم درست درسازمان برنامه کردم

س- (؟) این را ببرید به زمان برنامه تان و این کارهائی که در بانک ملی در مورد تاءمین احتیاجات افراد کردید در سازمان برنامه چه کارهای مشابهی کردید؟

ج - همین کارها را کردم . برای اینکه به همین جهت هم یک نفر انماری نامی که معاون کارگزینی بانک بود او را آوردم به سازمان برنامه . و تمام اینها را در همانجا هم پیاده کردم دادن وام ، دادن کمکهای خواروبار ، تمام اینها را در همانجا هم کردم در سازمان برنامه هم کردم . اما مدت توقف من آنقدر نبود . من چهار سال و نیم بودم.

س - همان احساس نسبت به کارمندان ....؟

ج - همین احساس بود که بمن بعد از اینکه رفتم بمن میگفتند ما وقتی از طرف شما میرفتیم پیش وزراء احساس میکردیم که برای ما اهمیت قائل هستند. بعد از شما دیگر ما آن آدم نبودیم ، آن شخصیت را نداشتیم . برای اینکه پشت سرشان ایستاده بودم . بگویم برای اینکه پس فردا من میمیرم میروم این چیزها میمانند . و برای این است که ایرانیانی که در آینده میایند بدانند که این چیزها صرف میکند . بمن میگفتند احمق جان تو اینکار را برای کی میکنی ؟ تو خیال میکنی مردم قدر میدانند؟ برای آن دنیا میخواهی بکنی ؟ گفتم برای خاطر خودم میکنم ، خودم ، من یک شاهی نداشتم وقتی که در راءس سازمان برنامه بودم . مقروض بودم در تمام مدت کار میرم مقروض بودم . رئیس بانک ملی وقتی که بودم حقوق من رسید به دو هزار و پنصد تومان که آن هزار تومان اضافه را با زقوام السلطنه بمن داد وقتی که دفعه دوم آمد .برای اینکه دفعه اول هزار و پنصد تومان را حاضر نشد بدهد دفعه دوم که آمد گفتم آقا من با هزار و پنصد تومان نمیتوانم زندگی بکنم که من پذیرائی دارم آخر ، من بعنوان رئیس بانک پذیرائی دارم نمیتوانم . هزار تومان بمن اضافه داد. دو هزار و پنصد تومان میگرفتم ، هشت هزار تومان هم در سال پاداش میگرفتم با این میتوانستم زندگی بکنم اما طوری که یک دینار پس انداز نداشتم . مقروض بودم ، همیشه مقروض بودم ، تمام عمرم مقروض بودم .تنها چیزی که مرا نجات داد این فروش سهام بود. تا خرخره من من مقروض بودم وقتی که این سهام را فروختم . اما حالا جنبه مادی آن را بگذاریم

کنار چیزی که مهم است یک کسی آنچنان بخودش اعتماد داشته باشدکه درمقابل بالاترین قدرت متصور بایستد وبگویدنمیکنم . ایی رامن درایرانی های دیگرندیدم . این حالا حمل بهخودپسندی میشود ؟ بشود . اما واللهه ازجنبه خودپسندی نیست این از یک جنبه ای است که میخواهم ثابت بکنم که یک نفرایرانی درمراحل مختلف ، درزمان رضا شاه ، درزمان بعدازرضا شاه که یک وضع اسفناکی پیش آمد. که هیچ مملکت صاحب نداشت ، هیچ صاحب نداشت . که من متحیر بودم یک قضیه ای که پیش آمده بود به حکیم الملک مراجعه بکنم ؟ وحکیم الملک نخست وزیر بود . گفتم آخر حکیم الملک که من کهمیشناسم بدبخت بیچاره ، اوازمن میپرسدکه چهبکنم ؟ بمن میگویددرددل میکندکه چه بکنم ؟ دریک همچین وضعیت درمراحل مختلف مملکت قدرت رضا شاه شرب الیهود بعدازرفتن او . سهقشون اجنبی درتهران . وبعدزمان قدرت این شاه در سازمان برنامه . روش من بقدر سرسوزن عوض نشد. برای اینکه اتکاء به نفس داشتم ، هیچوقت فکرنمیکردم که اگربیکاربشوم چه خواهم کرد ؟ همیشه میایستادم میگفتم اینکار رامیکنم قبول ندارید میروم . بارهابه شاه کتبا " شش دفعه ، کتبا " استعفا دادم خدا میداندچندبار شفاها " . دفعه ششش دفعهآخربودکه این سرقضیه کود شیمیائی شیراز استعفا دادم . اولین باراستعفا دادم موقعی که بمن قول داده بود که حقوقی به سازمان برنامه تعلق خواهدگرفت که من بتوانم ازآنها رستی بخواهم. گفتم یکی ازشرایط من این بود . وقتی کهپیشنهاددادم بودجه رابرای دولت فرستادم اول قائممقام ، بعدمعاونین ، مال خودم راخالی گذاشتم . پیشنهادی که خجالت میکشیدم . دوهزاروپانصد تومان برایمعاونین بانک

س - در سازمان برنامه ؟

ج - بله . ردکردند

س- چی را دوهزاروپانصدتومان را ؟

ج - بلهردکردند. دوست من ، دوست عزیز من عبداله انتظام کفیل بود .علا رفتهبود برای معالجه . آن یکی دوست من .که اورادوست عزیز نزدیک خودم میدانستم علی امینی را ، کهسالهای سال میشناختمش ، وزیردارائی . بمن تلفن کردندکه بیا آقا اینجا .

رفتم گفتندکه نمیتوانیم اینکار را بکنیم .

س ـ کابینه اقبال را میگوید ؟

ج ـ نخیر کابینه علا . چرا نمیتوانیدبدهید ؟ گفتندبرای اینکه حقوق خودما ۲۵۰۰ تومان است . گفتم شما اگرنالایقید بمن چه ؟ شما اگردزدی میکنید بمن چه؟ شما میتوانیدبا ۲۵۰۰ تومان زندگی بکنید ؟ نمیتوانید پس چه جور زندگی میکنید؟ یا دارید از خودتان ، یا میدزدید ، یا کلاه برداری میکنید ، قرض میکنید به نیتی که پس ندهید . شق دیگری ندارد. من نمیخواهم اینکار در دستگاهم . گفتم من خجالت میکشیدم که بیش از ۲۵۰۰ تومان نمیتوانم بدهم . اما نمیتوانید ؟ من استعفا میدهم .رفتم بسازمان برنامه تلفن کردم به تلفنچی دربار گفتم که من با تشریفات واینها کارندا شتم .تلفن میکردم به تلفنچی که آنجا بگویدبه شاه که من میخواهم ببینم . گفت، امروز غیرممکن است آقای ابتهاج. بحدی ملاقات دارد شاه غیرممکن است .

س ـ کی این را میگفت ؟

ج ـ تلفنچی . برداشتم نوشتم نامه استعفا . حالا چندوقت است آمدم ؟ تازه علا به سرکار آمده ، بفاصله خیلی کوتاهی ، یک ماه دوماه شد اولین بودجه را که فرستادم هان ، بمن گفتندکه برای خودتان هرحقوقی که بخواهید حاضریم .

س ـ چقدر اضافه کرده بودید نسبت به حقوق قبلی معاونین ؟ یعنی .....

ج ـ خیلی ، خیلی ، خیلی ، خیلی

س ـ از ۱۰۰۰ به ۲۵۰۰ ؟

ج ـ نه مثلا" بگویم که رسانده بودم به حقوق وزارت دیگر . شما همین را قضاوت بکنید؟

س ـ بیا دداریدکه قبلا" چقدربود ؟

ج ـ یادم نیست ، یادم نیست .خیلی ،خیلی زیادبود.

س ـ آنوقت درموردستون پائین ترهم ؟

ج ـ همه ، همه را همینجور . درمورد. حالا بگذاریداین را تمام بکنم آنوقت درمورد دیگران ببینید چه‌کردم ؟ درموردخداداد و اینها چه‌کردم ؟ بفاصله یکساعت بعد

عبداله انتظام تلفن کرد گفت چی کردی تو ؟ استعفا دادی ؟ شاه به او گفته بود. گفتم منکه به توگفتم استعفا میدهم . این باورنکرد خیال کرد شوخی است . گفتم من به شما گفتم استعفا میدهم ، من نمیمانم . گفت بیا اینجا حالا . رفتیم . جمع شدند ، آنجا نشسته بودیم تلفن زنگ زد از طرف دربار گفتند به آنها پس فردا یا فردا همه تان بیائید سعدآباد . خوب این مذاکرات را ما گذاشتیم رفتیم . عبداله انتظام بود ، علی امینی بود ، علی معتمدی بود بعنوان وزیر مشاور ، مهندس طالقانی بود پنج نفر شدیم . شاه گفت چی است ؟ گفتم این آقایان میگویندکه چون حقوقشان ۲۵۰۰ تومان است معاون سازمان برنامه نمیتواند ۲۵۰۰ بگیرد . منهم به اینها گفتم یا شما میدزدید ، یا از خودتان چیز دارید ، یا کلاه برداری میکنید والا چه جوری میشود زندگی کرد ؟ چه جوری آخر یک وزیر میتواند با ۲۵۰۰ تومان زندگی بکند ؟ من نمیتوانم اجازه بدهم بهمکارانم که دزدی بکنند. به آنها اجازه نخواهم داد ، وعده دادم ،به آنها قول دادم که زندگی آنها را تاءمین خواهم کرد . واین را خجالت میکشم وبه شما هم الان عرض میکنم وضع مالی مملکت وقتی که بهتر شد من تقاضای اضافه حقوق خواهم کرد ، حقوق آنها را بالاتر خواهم برد . شاه گفت که خب ابتهاج راست میگوید دیگر. وانگهی من به ابتهاج قول دادم . آنها هم گفتند بله قربان چشم تمام شد حل شد .راجع حقوق خودم .

س ـ پس شد اینجا ؟

ج ـ شد بله ،قبول شد ، تصویب شد .

س ـ آنوقت حقوق بقیه چی ؟

ج ـ تمام تصویب شد ، تمام تصویب شد ، تمام آن ریزی که روءسای ادارات وفلان واینها یک بودجه‌ای درست کرده بودم که از بالا شروع میشد مدیرعامل ، بعد قائمقام ، معاون فلان ، فلان تا آخر . من هیچ ننوشته بودم بمن مثل اینکه ۹۰۰۰ هزار تومان ۹۰۰۰ تومان . برای اینکه هردفعه ا یکه من میدیدم نمیتوانم میرفتم به شاه میگفتم من نمیتوانم زندگی بکنم .

س ـ خیلی خوب بودکه میدانستید که مثلا" بودجه پرسنلی سازمان برنامه چندبرابر شده بود

براثر پیشنهادشما ؟

ج - ای کاشکی این الان میتوانستم به شمابگویم . اما میدانم که چندبرابرشده بود.

س- دو سه‌برابر ؟

ج - واما راجع به آنها چه‌کردم ؟ تصمیم گرفتم که .من وقتی‌که آمدم به سازمان برنامه تصمیم گرفتم که دودستگاه بوجودبیآورم .روی مطالعاتی که رفتم‌ده روزآنجاکردم . و مطالعاتی هم که اساسا" داشتم ، عقایدی که داشتم . یک دفتر فنی گفتم ایجادمیکنم، یک دفتراقتصادی .

س- آن رادارید روی نوار .

ج - دارید .؟

س- بله بله ،بله .

ج - حقوق اینهاراکه نمیتوانستم‌بدهم‌خدادراکه‌دربرینستون‌درس میداد که -نمیتوانستم ببا ورم حقوق یک رئیس اداره به‌اوبدهم . میدانستم چه چیزهائی رامیتوانم ازمجلس بگیرم چه چیزهائی رانمیتوانم . مجلس من هم همان کمیسیون مختلط ،کمیسیون برفامه‌بود که ازمجلس وسنا واین کمیسیون تنهاکمیسیونی بودکه حق قانون گذاری داشت . میرفتم برای تـ ام چیزهائی راکه‌مثل مثلا" کارخوزستان خواستم گرفتم پنجاه‌میلیون تومان که داد م به لیلینتا ل . برای ابتدای امر وقتی قراردادامضاء شد.میدانستم برای دفتر اقتصادی نمیتوانم . چرا ؟ میرفتم آنجا ، من میبایست حالی‌بکنم که چرا من به یک اکونومیست احتیاج دارم . میگفتند ای آقا اکونومیست چی ؟ مابشما این اشخاصی مثل سی سال فلانی درورزارت‌دارائی مویش راسفیدکرده مابشما این آدم رامیدهیم . من میـدانستم چه‌چیزهائی رامیتوانم تحمیل بکنم چه‌چیزهائی زورم نمیرسد . میدانستم این رانمیتوانم . بنابراین درصددبرآمدم که این رابگیرم اریک جائی . با راکفلر فاندیشن بافوردفاندیشن داخل مذاکره شدم . فوردفاندیشن استقبال کرد . یک میلیون تفریبا" پانصدهزاردلار گرفتم . یادم نیست رقم را. دردو وهله گرفتم . میهمانی بوددر چه وی چیس باب‌گارنربه افتخارمن میهمانی میداد. وسرمیز شام سفیرمابود نصراله‌انتظام . وقبل ازشام به باب‌گفتم که من

یک میلیون دلار از فورد فاندیشن گرفتم . گفت چی میگوئی ؟ گفت اه برپدرشان لعنت اینها بمن نداده‌اند برای فلان . گفتم خواهش میکنم حالا یک اقدامی نکنید که این را بهم بزنید گفتم اینکار آسانی نبود .گفت چطور اینکار را کردید ؟ یک چی چی بود اسمش که نماینده شان آنوقت که میآمد که بعد رفت توی بانک جهانی ؟ یک اسم اسکاندیناوی داشت . این هی رفت هی آمد ، هی رفت هی آمد تمام کارهای مرا دید تمام تحقیقاتی کرد میدانید شوخی نبود یک همچین پولی دادن ؟ بعد مرا بردند آنجا با هئیت مدیره شان در نیویورک صحبت بکنم بلا آخره دادند. گفتم من این را برای این میخواهم . بنابراین .

س ـ چه حقوقی آنوقت توانستید بدهید به اندازه آن سطح ؟

ج ـ حقوقی که به امثال خدا دمیدادم حقوق پستش بود مطابق بودجه ای که داشتم که آنهم خودش یک چیزی بود تفاوتش را از محل فورد فاندیشن میدادم .

س ـ خوب وقتی بقیه دستگاه دولتی اطلاع پیدا کردند؟ سروصدا نکردند که چه خبراست سازمان برنامه از این حقوق ها میدهد؟

ج ـ جراءت نمیکردند برای اینکه میدانستند هیچ جائی یک همچین محیطی وجود ندارد ، هیچ جائی یک همچین تنبیهی نیست ، یک همچین دیسیپلینی نیست . مثل شمر رفتار میکردم با آنها . آخر میگویم برای چندتومان من آدم را بیرون کردم . آخر نشان بدهند یک جای دیگری اینکار را کرده باشند . واین برای تظاهر نبود این را برای بخاطر مردم نمیکردم .

س ـ شما معتقد بودید که دولت با تعداد زیادکارمندی که داشت او هـــم میتوانست تدریجا " اینکارهائی را که شما در بانک ملی .... ؟

ج ـ البته ، با تصفیه عده ، عده زیادی ، خدا بیامرزد اقبال . اقبال رفت شرکت نفت . یک قشون در شرکت نفت استخدام کرد میدانید ؟ هرکس از دربار ، از قوم وخویشهایش که نفوذ داشت توصیه میکرد آنا " استخدام میشد . بدون اینکه معلوم بشود برای چه استخدام میشود ؟ من این وزیری را بیرون کردم برای استخدام یک ماشین نویس که به توصیه سردار فاخر. آخر نشان بمن بدهند در کدام دستگاه . واله این را برای

تظاهرنمیکردم اعتقاد داشتم به اینکه کار صحیح اینستکه من خودم بایدسمبل درستی باشم تا بتوانم اینکارها را بکنم . اگر این قلدری را مگرمیشود همینجوری بیخودی کرد ؟ بعضی وقتها دیدم که بعضی ها سعی میکنند تقلید بکنند ،خواستم آنها را . گفتم شما از ابتهاج تقلید نکنید نمیتوانید . گفتم برای اینکه بتوانید اینکارها را بکنید با این قلدری رفتار بکنید ؟ با یدیک امتحان هائی بدهید تا برسید به اینجا که مردم قبول تان بکنند ، مردم با ور بکنند وزیر بار بروند والا مگرمیشود به این آسانی . هیچ مرتیکه بیرون بکنند آنهم برای خودش برود ساکت بماند . قلدر است مرتیکه میآید برادر آسید محمد بهبهانی که آقا شما چهار نفر از خانواده ما را بیرون کردید این سفره ایکه اینجا هست ما در این سهیم هستیم . گفتم تا روزیکه من اینجا هستم این چیزها را فراموش بکنید . گفتم من خودم را گول میزنم من میگویم مردم ایران مرا گذاشتند . مردم ایران چه میدانند من کی هستم ؟ اصلا" ابتهاجی اسمش رانشنیدند . اما من به این نیت که من اینجا یک وظیفه ای دارم حفظ اموالی که متعلق به این پابرهنه ها است . هیچ قدرتی مرا نمیتواند منحرف بکند . گفت یعنی میفرمائید اینها را برنمیگردانید ؟ گفتم تا روزی که من هستم نه . بجان شما از فردایش شروع شد مخالفت ها . سیدضیاءالدین مخالفت کرد ، میلیسپو مخالفت کرد ، مجلسی ها مخالفت کردند ، وهرروز مخالفت میکردند . یک دفعه ازشاه پرسیدم یک نفر هست که بیاید از من تعریف بکند ؟ گفت نه . گفتم به والله من ننگم میشد اگر میآمدند تعریف میکردند .

س - پس فرمول سرکار این بوده است که بایستی زندگی کارمند را تاءمین کرد ، از او پشتیبانی کرد . ودرمقابل از او کار خواست وسختگیری کرد ؟

ج - ونمونه درستکاری بوددرراءس آنها .که آنها خودشان ببینند بدانند . لازم هم نبود که بیایم به خودشان بگویم یکایک این چیزها را میفهمیدند میشناختند ، میشنیدند . چه جور میشنیدند ؟ نمیدانم برای اینکه من که این تظاهرها را برای آنها . در دفتر من غوغا میشد من رئیس اصل چهار که آمده بود بعداز وارن باآن خانمه آمد، خانمی که خانمی که یک مدتی هم جانتین چیزبود اصل چهار بود . این آمد .یک نفر ایرانی دکتر

موءتمن ، نمیدانم کجا است او حالا هست نیست؟ نمیدانم .

س - موءتمن ؟

ج - موءتمن . این آقا یک حرفی زد چه‌گفتم نمیدانم ؟ یکی از آن مواردی که من منفجرشدم ها . تازه ازاردن آمده بود. گفتم نه اینجا اردن نه من اردنی هستم شما چه حق دارید یک همچین حرفی بزنید ؟ چه‌گفت نمیدانم ؟ یکی از آن سن هائی که درعمرم دراردیف اولی بودها. رئیس اصل چهار . مرتیکه این هم نشسته این ایرانی هم نشسته . من این را برای تظاهر نمیکردم . ایمان داشتم یک چیزی که میگفتم لیلینتال توی کتابش ببینید نوشته صحبتی که من با ناب کردم .زمان جین بلاک یک وایس پرزیدنت بود مثل حالا نیستش که نمیدانم چندصدتا وایس پرزیدنت هست . این آمده بود به‌ریاست میسیون . توی دفتر من لیلینتال واینها هم نشسته بودند. این‌طرحش را نخواندید ؟ بخوانید خواهش میکنم . این را بخوانید.

س - (؟) این ایستادگی که درمقابل داخلی وخارجی میشد سر اصول این اثر میبخشید درروحیه ورفتار کارمندان ؟

ج - خردجو یک نامه ای بمن نوشت وقتی که من درصندوق بودم اوچه کارمیکرد ؟ آنوقت چه کاره‌بود؟ نمیدانم . یک نامه ای بمن نوشت که من درسهائی که دردوره کارکردن زیر دست شما گرفتم بمراتب مهمتر ازبود آنچه که دردانشگاه خواندم . این نامه‌اش را داشتم واینقدر برای من این عزیزبود . برای اینکه با اینها مثل شمررفتار کرده‌بودم . اما این بود . برای اینکه آنوقت نوشته بودها .نوشته‌بود که‌یک ازچیزهای برجسته . نوشته بود که وقتی که‌دیدم شما همان رفتار خشونت آمیزی راکه نسبت بما میکنید عین همان را نسبت بخارجیان میکنید . من این برای من اهمیت نداشت برای او مهم بودکه این را دیده بود . این یکی مثلا" دلیلش بود . یکی دیگربه !ین دلیلش بود که بمن میگفتند بلندکنیداین بارو ،بردارید . گفتم نمیکنم . این مرتیکه ای که‌گفتم نماینده مجلس بود یک‌آدم دیوانه‌ای بود گفت‌که این چنین وچنان میکند . گفتم رسیدگی میکنم گفت رسیدگی‌چیه من دارم بشما میگویم . گفتم کافی نیست من بایدخودم رسیدگی بکنم

فرستادم رفتند رسیدگی کردند آمدندگفتندمطلقا اینطورنیست . این میخواهدموقع انتخابات یک کسی باشدکه زیر نظر ، تحت نفوذ اوباشد . این آدم هفت سال بود رئیس آنجا بودو من گفته بودم که این راعوض کنید بفرستید جائی دیگر. هفت سال دیگرکافی است آدم دریک جائی مثل نمیدانم سمنان باشد . وقتی این قضیه پیش آمد گفتم عوض نکنید باشد . به این آدم هم جواب دادیم که . این باورنمیکرد که به اوگفتیم نمیشود .چنان فحاشی کرد پشت سرمن هرچه که . دیوانه بود ها دیوانه بود . از آن دیوانه هائی بود که میدانستم عواقبش این است . آقای چه چیزی بودکه درزمان دکترمصدق رئیس مجلس مثل اینکه شد .آن زمان نایب رئیس مجلس بود . اسمش هم بازبنظرم خواهد آمد یک روزی آمد که من میخواهم فلانی رابببینم ، دادوفریادبلندشد من صدائی مـشنیدم که توی رئیس دفترم . پرسیدم چه خبره ؟ گفتنداین آقا آمده میخواهدشمارابببیند . گفتم حرفش چی ؟ به پرسید چیه ؟ عبداله دفتری راخواستم معاون راگفتم به پرسید چی است ؟ آمدگفتش میگوید که تصویبنامه هیئت وزیران مادرشده که بمن دلاربدهند رفتم درکمیسیون ارزبمن دلارندادند . گفتم کجا میخواهدبرود ؟ گفتند پاریس . گفتم من دستورادم که به کسیکه به فرانسه میرود دلارندهند فرانک فرانسه بدهند . چرا ؟ تعهدکرده بودم درمقابل آن مه موراندوم آواندرستادینگ . ابتهاج مه موراندوم آواندرستانیگ.

بقول صدر . صدر که مصری بوداین درصندوق .عضوهیئت مدیره صندوق بود .زکی صدر این اولین گاورنـــــر رابه نشنال بانک آو ایجیپت شد . نشنال بانک آو ایجیپت همانقدرمصری بود که امپریال بانک آوپرشیـا ایرانی بود. اتفاقا" همین یارو دیکسون هم اسمش بود وقتی که رفتم به کنفرانس قاهره در۱۹۴۴ رفتم به دیدن این راجع به استاف ـــش ازش پرسیدم گفت استافماکه به آنها اطمینان داریم یونانی هستند ارمنی . مصری ها راهیچ اصلا" لیاقت این راندارند. زکی صدر شد اولین گاورنر نشنال بانک آو ایجیپت . گفت رفتم اینها راخواستم . تمام روءسارا . گفتم مایک هدف بایدداشته باشیم این مه موراندوم آواندرستاندرنیگ. ابتهاج رابایدبا انگلیس ها ببندیم . هرکاری کردیم نشد که نشد .برای هیچ دولت دیگری دردنیا اینکار را

نکردند . یک وقتی میخواستند تمدید نکنند کریپس بمن گفتش مگر اینکه شما بمن قول بدهید که تمام این موادش اجرا خواهد شد گفتم لازم نیست بشما قول بدهم . این قضیه را . رضوی ، رضوی نگاه کنید . براش گفتم

س - آن معاون ؟

ج - معاون مجلس . بعد به او گفتند که آمدند گفتم فرانک میتوانید به او بدهید دلار مطلقا نمیدهم برای اینکه تعهد دارم ، تعهد کردم در مقابل انگلیس ها که ما دلار را فقط در موارد لیره هایمان تبدیل به دلار میکنیم که ضرورت داشته باشد، احتیاج داشته باشیم ،کسی که میخواهد برود فرانسه . این را میدانید...

میخواست برود ربازار سیاه پاریس بفروشد . ده دقیقه بعد ساعد تلفن کرد، نخست وزیر. که آقا راست است ؟ شما تصویبنامه هیئت دولت را اجرا نکردید؟ گفتم آقای رضوی ؟ گفت بله . گفتم بله راست است .گفت آخر چطور آقای ابتهاج تصویبنامه هیئت دولت . گفتم شما یک تصویبنامه دیگر هم گذرانیدید آخر. یک تصویبنامه ایکه تصویب کردید قراری که من با بانک آو انگلاند بستم . من برای خاطر یک رضوی که نایب رئیس مجلس است بیایم اینکار را بشکنم دیگر میتوانم قرارداد ببندم با انگلیسی ها ؟ گفت حق با شما است ،ما از این ببعد این . گفتم نکنید اینکار را بیخود. از من ببپرسید آنوقت تصویبنامه صادر بکنید . چند نفر ایرانی پیدا میشوند آخر اینکار . نه آخر این یک دانه ازکارها اینها الان درصحبت ها بیادم میآید.

س - میخواستم این موضوع به اصطلاح نظرتان راجع به کارمندوطرزتاءمین احتیاجاتش را بسط بدهیم به دوره ایکه بانک ایرانیان راتاءسیس کرده بودیدوآیا همین نظر وهمین رفتار درآنجا هم همین نتیجه راگرفتید؟ چون میگویم عده زیادی متاءسفانه هستندکه نظرخیلی سوئی نسبت به کارمند ایرانی چه دولتیش چه خصوصی دارندواین لازم است که شما نظراتتان را درباین موردبفرمائید ؟

ج - من همان کاری که درهمه جاکردم دراینجا هم میکردم . اینجا هم وام مسکن به آنها دادم ، اینجا هم رستوران برای آنها درست کردم ،رستوران درست کردم یک رستوران آبرومندی درهمین ساختمان جدیدکه به قیمت مفت آنجا . رستوران بانک راچه

کردم . بانک ملی . هشت قران برای اشخاصی که حقوقشان ازیک میزانی بالاتر بود . چهارقران برای آنهائیکه پائین تربود همان غذا . میگفتم دربلشویکستان هم یک همچین عدالتی نیست . باجراءت میگفتم آنچه که بهیچ عقلم میرسیدکه برای کارمند . خودم میگذاشتم بیا رید . من خودم هم کسی بودم ازآن پله پائین آمدم بالا باماهی ۳۰ تومان شروع کردم آمدم بالا .

س - بعضی دیگران هم هستندکه این نوع کارها را کردند وبعدمیگویندکه این نشانه این هستش که کارمندایرانی نمک نشناس است وهیچ .....

ج - هیچ همیچین چیزی نیست ، کذب محض ، دروغ محض ، هرکس این حرف را میزنددروغگو است . موء من به این طرز کارنیست . کسیکه ایمان داشته باشد طوریکه من ایمان داشتم . من شرط کردم هرکاری که بمن دادند شرط کردم . یک ایرانی دیگری رابمن نشان بدهندکه شاه به آنها یک کاری تکلیف کرده باشرط قبول کرده باشند . باید بگویند اولا" میرویم مطالعه میکنیم . یک نفر ایرانی رابمن نشان بدهید . از شاه پرسیدم هیچکس باشما اینطورصحبت میکند ؟ گفت ابدا"من حالا پایم رابالاتر میگذارم . من دنیای جهان غربی راهمدیدم . باآنها هم یک عمرسروکارداشتم . باوربکنید ، آقای لاجوردی من درغرب کسی رانمیدانم . غربی هابامن کارمیکردندیمن میگفتند آخر ابوالحسن ، آنهائیکه بامن انتیم بودند مثل هکتر میگفتش که نکنید اینکاررا ، شمانمیتوانیداینکاررابکنید یک کمی سوپلس داشته باشید یک کامپرامایز بکنیـــــــد . بهاومیگفتم شمانمیشناسید ایران را یک کامپرامایز کردن یعنی تمام آن اصول راباید دادن .نمیشود معتقدبودم باین روش وثابت کردم که میشود . هشت سال دربانک ملی دردوره ای که حکومت وجود نداشت اینکار راکردم . آمدقوام السلطنه باوزرایش .دعوتشون کردم بیایندبانک راببینند .وزیرجنگ اومیراحمدی ،سپهبد احمدی . نگهبانهای بانک رادید میایستادند مثل ولش گارد . گفتش عجب انضباطی ؟ گفتم درارتش شما همچین انضباطی نیست که دراینجاهست . زورخانه درست کردم اینها هفته ای سه روزمیبایست

برونددزورخانه نگهبانان . وبعدازورخانه برونددوش بگیرند. جیره شان تاء مین ورژشان تاء مین ، تشویقشان تاء مین ، خسب میخواهید آنوقت مثل بهترین گاردها نباشند . این اصلا" تعجب کردوزیرجنگ نظامی . توی تمام بانک ، آخردر مسیرش اینها بودند ایستاده بودند، اینهم برای تظاهرنکرده بودم . این شد که این حرف رازد گفتم حائی نیست درایران توی ارتش تان هم یک همچین انضباطی نیست .

عکس العمل آن چی شد نتیجه اش همین شدکه یک موٴسسه ای داشتم که بوجودش افتخارمیکردم . وبه افرادش . افرادش ، افرادبودنددیگر، دوهزارنفربودند منکه نمیتوانستم این را . اینها درسرتاسرایران بودند. اینها کارمیکردند یک بانک شاهی شصت ساله بود که یک اشخاصی راداشتم پشت درپشت .پدراین غلامرضائی که آ ذرمی راآوردم پدرش دربانک شاهی بود. دو نسسل حداقل بودکه اینها دربانک شاهی بودند اینها راتربیت کرده بودند. آنوقت من میبایست بجنگ اینهابروم . خدای من شاهداست من این رانمیگویم چطور مردم پولشان را میگذاشتنددربانک ؟ روی این اعتمادی که بمن داشتند. یک دزدی شددربانک یک اختلاسی شد مال جمال امامی ، حمال امامی نماینده مجلس بود پدرش مرده بود خانه پدریشان رادرخیابان ناصری فروخته بودصدوهشتادهزارتومان بولش راآورده بود توی حسابش دربانک گذاشته بود .یک روزی آمد بمن گفتش که آقاپول مراربانک دزدیدند . چطور ؟گفتش که میگویندپولی ندارید . گفت من حساب نگه نمیدارم نه چک بوک . اینهم ازکارهائی است که ایرانی نمیکند . من ازشصت سال پیش تمام پاس بوک داشتم . تمام تااینکه این از جزء چیزهائی که رفت . الان مال اینجارادارم . پاس بوک دارم خودم مینویسم . وچندین باراختلاف حساب بی . ان . پی. پیداکردم که رفتم باشون گفتند این مارسی اشتباه کرده درست کردند . شرح داد که من آمدم یک روزی پرسیدم مانده من چقدراست ؟ گفتند صدوهشتادهزارتومان ، وچک دادم ،چک مرا برگرداندند. گفتم ازکی پرسیدی ؟ گفت اتفاقا" توی جیبم هم هست . یک کاغذ اینجوری که یک نفرنوشته یک میلیون

وهشتصدهزار ریال گفتم خیلی خوب من رسیدگی میکنم . تا این رسیدگی یکنم این آمدچندین بار بیرونش کردم دیگر ، گفتم آقا من گفتم میکنم اما من که نمیتوانم تا تو بگوئی صدوهشتاد هزار تومان بتو بدهم من باید آخر بدانم که اینکار شده از طرف کی شده چه جوری .....

روایت کننده	آقای ابوالحسن ابتهاج
تاریخ	۹ آگوست ۱۹۸۲
محل	شهرکان - فرانسه
مصاحبه کننده	حبیب لاجوردی
نوار شماره	۲۱

س - آن درجلسه آخرسکا رراجع به آن سپرده ای که آقای مرحوم جمال امامی در بانک داشتندصحبت میفرمودید .

ج - بله ، حالادرست بخاطرندارم‌که کجا متوقف شد ، ولی ...

س - ایشان مراجعه میکردندوجنابعالی ...

ج - مراجعه میکردومن میگفتم بایدرسیدگی‌بکنم آن جوانی راکه این یادداشت رابه جمال امامی داده بود روی یک ورق کاغذی مانده حسابش رابهش داده بودکه‌صدوهشتاد هزارتومان بود . این راخواستم ، دفاترراقبلا" خواسته بودم ، دفاتر راخواستم دیدم که مسلما" تقلب شده‌است ، برای اینکه جمال امامی دوتاچک صادرکرده بود واین عمل رابعدازاینکه آن چکهارا صادربکنداین یادداشت رادادە بودیعنی اگراین دوتا چکهارا درنظرمیگرفت ومانده رامیخواست بدهد ، مانده صدوهشتادهزارتومان نمیبود. خب ولی واضح بودکه این کسیکه اینکارراکرده است یک چیزی رامخفی کرده است یک چیزرابرخلاف واقع گفته به مشتری . خواستمش ، فورا" اعتراف کرد برای اینکه اصلا" دیگرنمیتوانست غیرازاین چاره ای نداشت .چک راهم‌بوسیله بانک شاهی فرستاده بودند که موردسوءظن احدی نباشد . شریک این آدم دربانک شاهی یک نفربود او حساب بازکرده‌بودبه اسم مستعار،چک راهم‌داده بودبه بانک شاهی برای وصول . بانک شاهی هم‌فرستاده‌بودووصول شده بودو بحساب آن آدم ریخته بودند آن آدم هم‌فورا" پول راگرفته بودوحساب بسته شده‌بود . خب اینها رابردم به شورایعالی وگفتم که بایداین رابپرداخت . بنظربعضی ازآنهاخیلی قریب آمد آخرطور بانک بپردازد ؟ استدلال کردم که این اشخاص اطمینان دارندبه بانک

اگربنا بشود چه پولشان راکه میگذارندزیرتشک بدزدند بیآیندد‌ربانک هم بگذارند که بدزدند دیگرکسی پولش را دربانک نمیگذارد . وانگهی یک بانک گردن کلفتی داریم مثل بانک انگلیس که ۶۰ سال است اینجا کارمیکند . مردم بطورطبیعی متمایل به بانک شاهی بودند. نمیدانم شما اطلاعاتی دارید‌راجع به‌بانک شاهی ؟ یک نفوذ فوق العاده ای داشت‌برای اینکه اومقررات نداشت مثل من . که من میبایستی بادوتا امضاء باشد میبایستی تاجر باشند . بهرکس دلش میخواست میتوانست بدهد .وبه این وسیله یک عده ای راخریده بود یعنی دوست‌خودش‌کرده‌بود . نفوذ فوق العاده داشت . تصویب‌کردند به‌اتفاق آراء تصویب‌کردند وپرداخت‌شد . بعدکه‌درواشنگتن بودم نه درپاریس‌بودم . درپاریس‌بودم که این موضوع پیش‌آمدوچون جمال امامی ازمخالفین مصدق بود مصدق برای کوبیدن او برایش پرونده درست‌کردندکه این آدم این چک راتقلب‌کرده است‌وبانک هم این پول رابدون رسیدگی وبیجا باین داده است . هان این ازمواردعجیبی است‌که‌کمتر برای من اینجور اتفاق افتاده است .قبل ازاینکه به‌پردازم این را یک دفعه بمن مثل اینکه الهام شد که یک چیزی ازاین بگیرم . کاتوزیان بودمشاور حقوقی بانک ، خواستمش گفتم که یک ورقه ای بنویسید که جمال امامی امضاء بکند که اگریک روزی کسی ادعاکردکه این راخودجمال امامی اینکارراکرده است ، جمال امامی بمحض مطالبه بانک این پول رابپردازد. وقتی که این سروصدابلندشد من به تهران نوشتم که این اعلام جرم‌واینها لازم نیست ، شما اگرمعتقدیدکه جمال امامی خودش اینکارراکرده است . برای اینکه اینجورمیخواستندوانمودبکنند . یک تعهدی هستش‌به امضاء اودربانک ازاوبگیرید . این موضوعش منتفی شد.

برای اینکه این اصلا"نیتشان نبوداتهما میدانستندکه جمال امامی اینکارراانکرده است میخواستندبه‌این وسیله‌اورابکوبند. دراینجاشایدمیگویم بی مناسبت‌نباشد که من راجع به طرزکارهمکاران ایرانی ام دربانک صحبت بکنم . این یک موردی است‌که‌راجع به نادرستی فورا" این آدم رااخراج کردم‌ودادم به دیوان کیفر، چه شد نمیدانم ؟ اما اطمینان دارم هیچی نشد . یک مورددیگرهم قبل ازاینکه

برسم به جنبه مثبتش ، جنبه منفی آن را بگویم . این راجع به محوی است که نمیدانم الان کجا است اما گویا یکی از اشخاص متمول است هرجائی که هست ودر دوره های اخیر رژیم سلطنتی یک آدم خیلی بانفوذی بود درکارهای نفت شنیدم معاملات مهمی کرده است نمیدانم واسطه بود اسم کوچک اورا هم فراموش کردم چیز چیز محوی . پسر ابتهاج السلطان محوی بود . این را من موقعی که معاون بانک بودم استخدام کردم درموقعی که واردکار شدم تذکردادم که من محل کار من دربانک کشاورزی بوددرخیابان لاله زار رئیس بانک هم ابتهاج السلطان محوی بود . معروف بودکه آدم درستی است ومنهم همینطوراستنباط کردم .این ازمن خواهش کردکه پسرش را بیآرم دربانک . گفتم باکمال میل میآورم ، استخدامش کردیم ونمیدانم درحدودشاید بیست ،بیستویکسالش بود . یک روزی اطلاع دادند که چک کامساکس جعل شده است ویک میلیغی ، میلیغش رابخاطرندارم اما میلیغش نسبتا " مهم بودازحساب کامساکس برداشته شده است . کامساکس دوامضاء داشت ویک مهرهم داشت .چکش راخواستم دیدم آن مهروآن امضاء رادارد . آقاخان بختیاررا که دربانک رهنی با من کارمیکرد واورا آورده بودم به بانک ملی در بازرسی بود خواستمش گفتم که این رافورا " برویدتحقیق کنید ،رفت به فاصله یکی دوساعت آمد گفت این محوی اینکارراانجام داده است وتمام گفت مدارکش راهم پیداکردم توی کشوی میزش این مهری که درست کرده بوداینها بود . خواستم پسره رابا تغیرکه چطور شما همچین ؟ گفت"بیخود مرا تهدیدنکنید این دو ماه بیشترزندانی ندارد "همچین چیزی گفت"مطابق قوانین جزا ." معلوم میشود رفته بودمطالعه کرده بوده باعلم به اینکه این مجازاتش چنین وچنان است این اینکار راکرده است . شهربانی اطلاع دادم که بیآئید این آقارابیرید برای اینکه همچین مبلغی یک همچین تقلبی کرده است وهمچین مبلغی دزدی کرده است . بردنش ابتهاج السلطان محوی بمن تلفن زدکه دادوفریاد آقاشما با پسر من یک همچین رفتاری کردید منهم بحدی تعجب کردم ازاین مداخله ، یک آدم درستکار پسرش یک همچین دزدی کرده است آنوقت بمن تغیرمیکند چرا پسر مرا اینکارراکردید .

گفتم بازده ، آخرشازده‌هم‌بود شازده ، اگرمن پسرداشتم ودربانک بود یک همچین کاری میکرد من ازبانک تقاضا میکردم که تعقیبش بکنند ، تنبیهش بکنند این اول کارش‌است ، پسره بیست‌ویک دوساله است شما ازمن مواءخذه میکنید ؟ که چی میبایست بکنم ؟ مثلا" چون پسر شما است میبایست‌این را صرفنظربکنم تعقیبش نکنم . بعدها وسالها گذشت‌که آمد شنیدیم که درکنسرسیوم هستش ونمیدانم در هیئت مدیره شرکت های نفت‌است معاملات ...

س - نفت‌پان آمریکن مثل اینکه رئیس‌هیئت مدیره بود . آن بنیادمحوی هم مربوط به ایشان است .

ج - بنیاد محوی چیه چیه هست ؟ نمیدانم .

س - یک بنیادخیلی بزرگی هست .

ج - بله اصلا" رفته بود جزو اشخاصی که کارچاق کن های بزرگ بین المللی شده بودو من وقتی این را میشنیدم تعجب میکردم چطور این پسر رسید به این مقام ؟ که کاربرش راشروع کرده‌است با یک همچین تقلبی وتقلب Premeditated که رفته همه این چیزها راهم خوانده واینکاررا انجام داده است .

س - با دربار نسبتی داشته است‌این محوی ؟

ج - بله عمویش کسی بودکه دراربش‌بود ومن غالبا" میدیدم دردربار‌بود .گمان میکنم یک نسبتی داشت‌با ملکه مادر . خیال میکنم ، پسر خاله شاه بوده‌است ؟ بهر حال یک نسبتی داشت . این ازمواردی است که اشخاص‌تنبیه میشدند وبدون رعایت مقام تنبیه میشدند . وحمایتی که من میکردم .اینکه گفتم که چندچیز لازم است برای مدیریت دراریان وواداركردن که ایرانی درستکار باشد . من معتقدم این عقیده راهمانوقت‌بارها صدها بارگفتم درجاهای مختلف . که‌ایرانی همانقدراستعدادداردکه درستکارباشد که نادرست ، بسته‌به اینستکه درچه محیطی هست: اگردرمحیطی باشدکه دزدی ودرستی یکسان باشد این اکثرشان میروندد‌نبال دزدی اکثریتشان .اقلیت خیلی ، خیلی ، خیلی کوچک هست‌که درچنین محیطی

باشند وخودشان را درستکار نگهدارند اکثریت همین کاری را میکنند که هرجائی دنیا اگربودمیکردند این منحصر به ایرانی نیست . اگراین طرز رفتار با هرملتی در خارجه بودکه حقوقش کافی نبود برای اینکه بازن وبچه اش بتوانندزندگی بکنند ونگاه میکردمیدیدتمام اطرافش بزرگها ، ازبالا ،بالاها دزدی میکنند وترقی میکنند به مقامات بالاترمیرسند باعلم به اینکه تمام ملت ایران میدانند که اینها دزدند . خب این جوانی است که تازه سرکار آمده است سریک دوراهی رسیده یک راهی را باید طی بکند که راه صاف گفتم راه صاف آسفالت شده است همه هم توی آن راه دارندمیروند . یک راه دیگری است راه بسیار مشکل کوهستانی پرازسنگ وگلوخ ، این هم آدم عاقل بقول خودش همین کسی است که بروداین راه خیلی راحت راکه مردم اکثریت هم آنجا میروند . یک اقلیتی که میگویندا حمق هستند اینها . بارها بمن میگفتندکه شما اینکار را برای کی میکنید ؟ برای آن دنیا شاید میکنید . اینجا که کسی قدردانی نمیکند شما تمام گردن کلفت ها را با خودتان مخالف میکنید ، یک کارهائی میکنیدکه مخالف اصول این مملکت است .

س ـ شما پشیمانی دارید ؟

ج ـ شما خیال میکنیدکه مردم این را میپسندند ، مردم این را درک میکنند ؟ شما دراین دنیا بشما ارج داده میشود ؟ مگراینکه بفکراین باشیدکه درنیاآینده . به آنها میگفتم من دلم میخواهدوجدانم ازمن راضی باشد . همینطوری که درجواب یک انگلیسی یک شب درضیافتی بمن گفتش که شما چرا اینقدرما را ذیت میکنید ؟روزنامه ها که هرروزشما را متهم میکنند که اجنبی پرست هستید کسی نه فقط ازشما تمجید نمیکند شما را خائن میدانند برای چی اینکار را میکنید ؟ گفتم برای اینکه وظیفه خودم را انجام بدهم ،برای اینکه من خودم ازخودم راضی باشم .هرکس یک اعتقادی به این نوع داشته باشد ، بخودش اطمینان داشته باشد ومعتقدباشدکه اینکارها را بایدکرد هرقدرهم مشکل باشد وواقعا " اینکار را بکندبدون تبعیض . ایرانی فورا " Respond میکند من این را دیدم استثناء هستند اشخاصی که محیط وقتی عوض بشود آنها عوض نشوند . من دربانک رهنی ارزیاب داشتم ، ده تا تقریبا " ارز یاب داشتم ،یک روزی

یک مجلس عروسی بود یک سعیدی بودیک همچین اسمی که سرپرست دانشجویانی بود درآمریکا ، درکالیفرنیا ، این مجلس عروسی بود که مرا دعوت کرده بوددر تجریش ، آنجا یک نفرآدمی که نمیشناختم آمدپیش من گفت آقا من خواستم یک چیزی رابشما بگویم بهتون تبریک بگویم گفت یکی ازارزیابیهای شما ازبانک رهنی ، وقتی بانک رهنی کسی میخواست وام بگیرد برای ساختمان ، ارزیاب میرفت ارزیابی میکرد خانه اش راملکش راکه ببینند ، معلوم بشودکه بانک تاچه حدمیتواند وام بدهد ، گفت یکی ازاین ارزیابها آمدکارش راانجام داد خواستم بهاویک پولی بدهم گفت نمیگیرم ، گفتم چطورنمیگیرید ؟ گفت من پول نمیگیرم گفت شما ازمن پول گرفتید سابق ؟ گفت آن راازطرف شهرداری آمدم گرفتم . گفت خواستم به شما بگویم ،گفتم اسمش رابگوئید ، نگفت ، گفتم نمیخواهم تنبیهاش بکنم میخواهم بخواهمش وبهاوبگویم که این هنرنیست هنراینکه ازطرف شهرداری هم برویدنگیرید . اما این یک نمونه برجسته ایست ازطرزکارایرانی دراین محیط من خیلی اشخاصی رامیشناختم که قبل ازمن دربانک ملی نادرست بودند بعدازمنهم نادرست شدند اما درزمان من درستکاربودند برای اینکه حساب میکردندمیدیدندکه صرف نمیکند نادرستی . من حداقل زندگیشان راتاءمین کردم وشدیدترین مجازات درموردنادرستی اجرا میکنم هیچکس هم نمیتواند بفریادش برسد کمک بکند ، وساطت کردن ،اعمال نفوذ کردن ، توصیه آوردن ازمقامات بالا کزچکترین تاءثیری ندارد این بمرور این اثررابخشیدولی برای ادامه این میبایستی تایک مدتی من عقیده دارم که ایرانی میبایستی یک همچین محیطی براش فراهم بشودکه دراین محیط زندگی بکند وعادت بکند وهمینطوری که گفتم ایـــن جوانمردی وشهامت راداشته باشدکه باجائی دیگرهم که کارمیکند دزدی نکند ولی ازانصاف دوراست که آدم توقع داشته باشد یک افرادی گرسنه باشند بتوانند دزدی بکنند ودزدی نکنند . من معتقدم ملل دیگررااگردریک همچین وضعیتی بگذارید آنها اگربدترازایرانی نشوند عینا" مثل ایرانی ها میشوند . نبایدیک همچین

توقعی از بشر داشت . به این جهت بود که به مرحوم داور گفتم که بگذارید اینکار را گفت سیصد هزار تومان در ماه برای ما تمام شده که دو تومان اضافه حقوق دادیم گفتم این حرف صحیح نیست اینها که خودکشی نمیکنند اینها با پولی که باید توی جیب دولت بیاید زندگی میکنند این را باید درک کرد ، معتقد بود و اجرا کرد . ومن مباهات میکنم درجاهائی که بودم . نمیتوانم بگویم که در سازمان برنامه دزدی نبود ولی این را میتوانم با اطمینان بگویم که بهیچوجه من الوجوه دزدی نبود که کسی بداند ، معلوم بشود و این آدم سرجایش مانده باشد . افرادی حالا بمن میگویند که چه شخصی آنجا بود شما به این آدم اطمینان داشتید و این آدم نادرستی بود . من این را نمیتوانم باور بکنم اما بفرض اینکه صحیح باشد افراد پیدا میشوند که در هر صورت ممکن است نادرست باشند . اما مردم ایران ، اکثریت مردم ایران بمحض اینکه حس بکنند که دزدی صرف نمیکند در یک جائی هست اما نت نتیجه خوبی می بخشد ، اکثریت قریب به اتفاقشان همانقدر استعداد دارند که درست بمانند که قبلا" در یک محیط دیگری نادرست بودند . این را ایمان دارم .

س - به تجربه به سرکار ثابت شده است ؟

ج - بمن ثابت شده است ودرهمان ایامی که رئیس بانک ملی بودم درهمه جا این را میگفتم بتمام خارجی ها اینطوری میگفتم . خوب امتحان هم دادیم دیگر . قشون آمریکا ، من وقتی آمدم به بانک دیدم که ارتش آمریکا هیچ با ما حساب ندارد تحقیق کردم گفتند حسابهایشان در بانک شاهی است جنرال Conally رئیس در Persian Gulf Command بود رفتم بدیدنش گفتم که این شایسته نیست شما چرا پیش ما حساب ندارید ؟ من بانک مرکزی هستم گفت ما کجا حساب داریم ؟ گفتم در Imperial Bank of Persia گفت شما کدام هستید ؟ گفتم بانک ملی ایران . خب همین گفت کافی است دیگر Imperial Pank of Persia که شما بانک ملی ایران هستید مینویسید بما . گفتم که حالا من میخواهم که تجدید نظر بکنید ، گفت من در این چیزها هیچ سرم نمیشود یک Colonel Stetson هست که همان مال Stetson معروف

کلاه سازی آمریکا ، ازآن خانواده . گفت این میآیدبزودی تاچندهفته دیگرمیآید
این رئیس امورمالی من هست وقتی آمدمیفرستمش پیش شما . Stetson
آمدیک آدم مسنی هم بودخیلی باتجربه برای اینکه دربیزنس بوده دیگر. به او
گفتم ، گفتم که برای امتحان شما نصف حسابتان رابیاوریدپیش من ، یک چند
ماه امتحان بکنید میگویدکه آنجاچون انگلیسی زبان هستند تمام مکاتباتشان با
انگلیسی است چه این محسنات برای شما هست ببینید اگردرنتیجه چندماه کار
با ما تشخیص دادید که ما ازهرجهت بهترهستیم بقیه حسابتان رابیاورید پیش ما
اگرنه برگردانید. قبول کرد اینکار راکرد .بعدازچندماه تمام حسابهایشان رابا
بانک شاهی بستندوآوردندپیش ما وابن عقبه پیداکرد . یک روزی بمن گفتندکه
جنرال Royal گمان میکنم که همان Royal استکه یک وقتی
بعدوزیرجنگ شد درآمریکا یقین ندارم Royal گفتنداین داردمیآیدبرای
رسیدگی به این موضوع . برای اینکه این بحدی برای بانک شاهی گران تمام شد
کهحسابهایشان راببندند .این یکی ازاستدلالهای من . حالا میرسم به این آدم
هم که گفتم . آنها اقدام کردند ،اقدام کردنددرلندن ،اینها لندن هم درواشنگتن
این آدمرافرستادندکه ظاهرا" بیایدبرای سرکشی به یک کارهای دیگری اماگویا
مقصود شعمده اش این بود . آمدپیش من صحبت کردازجاهای مختلف اینها بعد
گفتش که چطورشدکه شما یک همچین کاری کردید؟ وادارکردیدکه اینها حساب بیاورند؟
گفتم شماآمدیدبه ایران ویک قراردادهم پیمانی بستیدباایران ، ما Allies
شما هستیم شما درانگلیس ارتش دارید هیچوقت درانگلیس ممکن است بروبدبایک
بانک غیرانگلیسی حساب بازبکنید وقتی درانگلیس هستید ؟ هم پیمان شما هستند
Ally شما هستند طبیعی است بایک بانک انگلیسی کارمیکنید ،وقتی میآئید
ایران ، ما هم همین وضع رادارایم بشرط اینکه بتوانیم باهمان ترتیب وباهمان
Efficiency بهترازآن بشماحسابتان رانگه داریم . گفتم من برای اینکه
ثابت بکنم گفتم به Colonel Stetson که آنهم باجنرال Conally
صحبت کرد قرارگذاشتیم که نصف رابیاورنداینجا وبعدازچندماه ببینند ،بعدازچندماه
نه فقط حسابهایشان راآوردندتمام کارهای چاپشان راآوردند ،ارتش آمریکا تایم Magazine

را منتشـــر میکردبرای قشونش درآنجا ، تمام نقشه هائی راکه میداد اینها میبایست چاپ بشود تمام اینها را من وادارشان کردم که آوردنددرچاپخانه بانک ملی ،چاپخانه بانک ملی ازاین راه یک چاپخانه مجهزشد Linotype نداشتیم آنها داشتند Linotype شان راآوردنددرچاپخانه بانک ،کسیکه روی Linotype کار میکردآمددرآنجا یاددادن را به کارگرهای من تمام کلیشه هاراکه بـــا هواپیما میآوردندازنیویورک که این تایم راچاپ میکردند درچاپخانه ما . تمام کارهای چاپی آنها مال ارتش آمریکا ازنقشه ، بخشنامـه ها چیزهای مختلف دیگرهم دربانک .ووقتیهم که رفتند اینهارابقیمت ، به مفت ، به مفت بما فروختند ومایک چاپخانه مجهزی شد بانک ، چاپخانه بانک ملی بهترین چاپخانه ایران شد درنتیجه همین همکاری ودرنتیجه اعتمادی که داشتنـد . یک موردنشد آنها کسی نبودند که اغماض بکنندا گریک اهمالی میشد من بحدی بخودم زحمت میدادم دراینکه درجزئیات اینکارشان واردمیشدم سرپرستی بکنم .که اینها مکاتباتشان میبایست به انگلیسی بکنند.اینهاحسابشان راطوری میبایست نگهدارندکه موجب کوچکترین گله نشود . ودرتمام مدتی که در ایـــــران بودندحسابشان با مابودودائم اظهارخوشوقتی میکردند ، اظهاررضایت میکردنداین جنرال Royal هـــــم وقتی این مطلب راشنید گفت کارخوبی کردند . این رابعنوان نمونه عرض کردم که ایرانی کهلابالی است یکی ازبزرگترین معایب ایرانی اینست که انظباط ندارد. ایرانی باهوش است ، باستعدادهست واین هوشش هم بضررش تمام میشود غالبا" برای اینکه من مقایسه کردم ایرانی ها راباژاپنی هاکه وقتی رفتم ژاپن . ژاپنی ها بنظرمن به اندازه ای بطیع الانتقال وکودن رسیدندکه باورکردنی نبود، باورنمیکردم اصفیا اتفاقا" با من بودچندین موردبه اوگفتم .توجه بکنید ببینیدکه اینها چقدر کودن هستندما بواسطه اینکه بطیع الانتقالند دقیقند تایک چیزی رابا دقت مطالعه نکرده باشدوبه کنه مطلب نرسیده باشد اظهارعقیده نمیکنند . ایرانی بواسطه همین سریع الانتقال بودنش وهوش مفرطش لابالی است . یک پرونده ؛ی که به اومیگوئید

مطالعه بکن اولش را میخواند وسطش را میخواند آخرش را میخواند ومیآید با آنچنان زبردستی هم لفاظی میکند طوری جلوه میدهدکه اگرآدم دقیق نباشد گول میخورد خیال میکند این اطلاع پیداکرده است بارها ،بارها طوری صحبت‌کردم با اشخاصی که دکتربودند ، دکتردراقتصاد ، وتوی اطاق من یکیشان گریه کرد ، گریه کرد گفت‌خواهشی که ازشما دارم با من این تغیر راجلوی مردم نکنید من تنهاکه‌هستم هرچی بخواهیدبفرمائید . به‌اومیگفتم آخر آقا من ازشماچی میخواهم؟ میگویم دقت‌کنید ، دقت‌کنید مثل شمررفتار میکردم برای اینکه انضباط ندارد ایرانی ، ایمان ندارد ، خیال میکنندهمین زرنگی که خرج میکند بیادیک حرافی بکند طرف متقاعدمیشود من متقاعدنمیشدم کنجکاوی میکردم میدیدم کارش‌که نکرده homework خودش را نکرده است به‌اومیگفتم ، میگفتم شما میتوانیدانتکار را بکنید چرانمیکنید؟وسختگیری میکردم که یک‌عده ای رارنجاندم یک‌عده ای دشمن من شدند من اهمیت‌نمیدادم به اینکه دشمن بشوندیاطرفدارمن بشوند برای من یکسان بود .ولی نتیجه: میگرفتم آنهائی راکه لابالی بودند ،سهل‌انگاربودند سمبل کاری ، این سمبل کاری یک تحسم میکنداخلاق ایرانی را درهیچ زبانی یک همچین چیزی ندارد این کلمه سمبل کاری نیست . سمبل کاری یعنی چه ؟ یعنی همین یک چیزی راکه نمیدانظاهرش رایکجوری درست‌کن که بنظرخوب جلوه‌بکند . واین نشان میدهدطبیعت ایرانی .Characteristic ایرانـــــــی رااین بیان میکند به بهترین طرزی هم بیان میکند.یکی ازمشکلات من مبارزه با این بود که آقا من نمیگویم این . یکی دیگرداشتم کا توزیان مشاورحقوقی بود.

س - اسمش‌چیه است اسم اولش ؟

ج - نورالدین کاتوزیان . به‌اومیگفتم . یک‌چیزسئوال میکردم میگفتش‌که بعد به شماجواب عرض میکنم . میگفتم آخرنمیدانید ؟ گفت‌نه اجازه بفرمائید بروم مطالعه بکنم . میرفت‌فرداپس‌فردا با یک‌مقداری کتاب ، قوانین فرانسه . چون فرانسه تحصیل کرده بود فرانسه‌میدانست میآورد آنوقت اظهارمیکرد دلایلش‌را میگفت واستنادمیکردبه این کتابهائی که آورده بود . چون قوانین مابیشترش

هم ازروی قوانین فرانسه بود . امایک نفرآدم کم وجدان اظهارعقیده میکند راجع به یک مسائلی که اصلا"واردنیست . شما درغالب محافل ایران نشسته اید یک نفرداردساختمان میکند راجع به‌ساختمان این محبت میشود تمام ایرانی هائی که حاضرهستنداظهارعقیده میکنند ، انهاعقیده میکنندراجع به‌معماری ، راجع به مهندسی . راجع به‌طب‌صحبت میکنید اظهارعقیده میکنندراجع به‌اینکه فلان رویه بهتر است‌آن یکی مخالفش‌را میگوید . معتقدنیستندبه تخصص ، معتقدنیستند به عمق درمطالب ، معتقدنیستندبه تخصص‌درمطالب واین یکی ازمشکل ترین کارهای من بود. درعین حالی که‌تنبیه شدیدمیکردم بانادرستی ، تنبیه شدیدمیکردم برای همینجورکارها ، عدم دقت .

س- فرض میکردیدکه این اخلاق قابل تغیراست ؟

ج - تغیردادم . تغیردادم . یک نفررافقط نتوانستم آن بلا آخره گذاشتمش کنار ، رئیس ....

دیگراختلاف سفارت‌آلمان آن کیـــــس مـــــر برداشت یک‌چیزی وادارکردسفیر آلمان نوشت‌به متین دفتری ، متین دفتری هم‌میدانید آخرچون سابقه داشت‌با آلمانهاکارکرده بود. واوهم‌فورا" باورکردبرداشت نوشت‌که‌این حسابهای شما صحیح نیست‌نشستیم ، هفته هانشستیم اینکارراکردیم وهمین اشخاصی بودند که وقتی من آدم ، معاون بانک بودم آنوقت ، حساب وتـر نمیخواند .یک حساب داشتندحساب‌اختلاف ،میبردندبه حساب اختلاف ، تمام میشد رفت .

من یک شب باآنها ماندم تاچندبعدازنصف شب ، تمام‌اعضای حسابداری رانگه داشتم خودم هم ماندم .

ایـــــن راگفته بودم ؟

س- بله دیروز

ج - نه‌دیروزاین راگفته بودم؟ نه این یک‌چیزدیگری بود . برای یک‌اختلاف کمتراز ۲۰ ریال داشتیم صبح که آمدم امیرخسروی رادیدم ، امیرخسروی یک عادت

نظا می داشت معلوم میشود آنوقت من این اطلا ع پیدا کردم که هرکسی که‌وارد میشد ومیرفت ساعتش را به اوگزارش میدادند . گفت تودیشب اینجا بودی ؟ توی بانک بودی ؟ گفتم ازکجا میدانی ؟ گفت میدانم ، گفت چه میکردید ؟ گفتم تمام کارمندان رانگه داشتم برای اختلا ف ، اختلا ف کمتراز۲۰ ریال بود. گفت‌آخر. همه همان شب هم بمن میگفتند آقا شماخودتان . نمیگفتند خودما را ، خودتان رازحمت میدهیدبرای خاطر این ما اختلا ف های‌عمده را میبریم بحساب تفاوت . یک حسابی ، حساب بستانکار وبدهکار ، حساب های بدهکاران موقتی ، بستانکاران موقتی ، گفتم من‌بایستادم‌برای اینکه دیگران بفهمندکه اینکار را نمیشود کرد .دربانک اینکارها را نمیشودکرد . بارها میآمدندبمن میگفتندکه آقا این حساب میدلند ببینیداشتباه کرده است میگفتم این را نگوئید ، نگوئید بمحض اینکه این حرف رابزنید همکارانتان فکرمیکنندکه میگویند آدم جائزالخطا است . گفتم دربانک جائزالخطا نیست میدلند اینکار را میکند بمن مربوط نیست ما دراینجا نبایداشتباه بکنیم . آنقدرماندم تاآن اشتباه‌پیداشد . این یک نمونه . بعددیگربخودی خودراه افتاد موردی نبودکه‌حساب بحساب نخواند موردی نبودکه حسابهای‌بانک ناصحیح باشد. سفارت‌آلمان گزارش داده است‌که اختلا ف چندین میلیون مارک است . مرتیکه آلمانی لحظه آخر رویش نشدکه بیاید امضاء بکند ما اینها را امضاء کردیم وفرستادیم برای نخست وزیر ، هیئت دولت برای اولین باردرتاریخ ایران دیدندکه یک دولت غربی مثل آلمان یک مطلبی راگفته ویک موءسسه ایرانی حق داشته است‌آنها دروغ گفته اند یا آن حسابشان ناصحیح بوده است . خب این جزو ازنتیجه هائی است‌که گرفتم و باستثنای یک عده قلیلی بانهایت ایمان ودرستی‌کارمیکردند آنهم‌درزمانیکه مملکت ما دولت مرکزی نداشت . حزب توده حکومت میکردیک انظباطی دربانک برقرار بود .مردم سرساعت حاضرمیشدند .دستورداده بودم اشخاصی‌که‌سه باردیرمیکنند دفعه چهارم بفرستند پیش من ، میآمدندپیش من . حالا آن یک‌آدم‌کوچکی هم بود گفتم آقا بشماگفتندکه در بانک بایدسرساعت حاضرشد ،چندین دفعه هم بشما تذکرداده‌اندچرا اینکار را نکردید؟ میگفت

دوراست من با یدپیاده یکساعت راه بیایم . گفتم یکساعت رودتربا میشوید یکساعت زودتر راه میافتیدکه سروقت برسید این آخرین اخطاری است که بشما میکنم اگر تکردیداخراج میشوید نتیجه اش این شدکه همه سرساعت حاضرمیشدند. اینکار را در سفارت پاریس کردم ،وزارت خارجه ای ها یک اشخاص هستندبیخودازخودراضی ،بیجهت ها ، خیال میکنند واقعا" خیال میکنند که درایران هیچکس بغیرازاینها هیچ چیز راجع بسیاست بین المللی ووقایع دنیاسرشان نمیشود وآنوقت یک تفرعنی هم دارند که اینها خلق شدندبرای اینکه ماء موریت خارجی داشته باشند . من آمدم دیدم اینجا کوچکترین انظباطی نیست ،هرکس واسه خودش هروقت دلش میخواهد میآید ساعت ده مثلا" آقا میاید . من خودم پشت میزم ساعت ۸ پشت میزم بودم ، به همه هم گفتم آقایان ساعت ماکه سرساعت نه است باید سرساعت نه باشید ،همه سرساعت نه حاضر میشدند همه تا آخروقت که سهل است وقتی کاربودبعدازکارهم میماندند ،همین وزارت خارجه‌ای هـای یاغی که شنیدم وقتی که . این را فریدون هویدا میگفت . چندین سال بعددرتهران بمن گفتش که وقتی شما منصوب شدید گفتیم واویلا ماچطوربا این آدم کاربکنیم ؟ گفت آمدیدودیدیم که تمام سختگیری شما بمورد است آنطوریکه میگفتند شما دافوریا دمیکنیدبه اشخاص بدمیگوئید اینطورنیست بدمیگوئیدبه اشخاص که کارشان رانمیکنند وازآنها مواخذه شدیدمیکنید . یک دوره فقط دوسال بودم آنجا کمترازدوسال وروحیه کارشان طرزکارشان عوض شد . آنهم درصورتیکه جوان نبودند اشخاص بودندکه مستشاربودند وسمت وزیرمختار داشتند ،سفارت ایران هفت مستشار داشت بزرگترین سفارت های دولتهای خارجی درپاریس انگلیس وآمریکا چهارتا داشت .من یک‌شرحی نوشتم به تهران که آخردلیلی‌نداردکه ماچهار . مایک دولت کوچک هفت مستشار داشته باشیم خجالت میکشم آخر. این دولتهای بزرگ چهارتا دارند یک عده راکنارگذاشتم . یک عده مستشاربودندکه اصلا" پایشان رادرسفارت نمیگذاشتند یک عده‌ای مستشاربودندکه درپاریس نبودند یک چیز عنوانی بود دادند داده‌بودند پرنس صمدخان ممتازالسلطنه این سفیرکبیرایران بوددرزمان احمدشاه . لقب پرنسی راهم احمدشاه بهاوداده بود پرنس نبود توی لیست Corps Diplomatique

مینوشتند Son Altesse, Prince صمدخان مستشارسفارت . آخرخجلت آوربود آخربا باجان اینها خیال میکردندا ین جزو عنوان است خوب است برای ایران یک وزنی میدهد .من این را مسخره میدانستم ، میدانستم مسخره میکنند .همینطوری درتهران بهرحمالی میگفتند Excellence توی سفارتخانه ها .رفتم پیش شاه گفتم که اعلیحضرت پدرتان تمام القاب را ملغی کرد،شما هم بیائید این جناب را ملغی بکنید گفتم من میروم‌توی این سفارتخانه ها بدون اغراق راهرا یرانی که میآمد که‌نمیشناختم میگفتند Excellence تا میرفت لبخندمیزدند مسخره‌اش میکردند من خجالت میکشیدم ازاینکار . گفت که آخراین مملکت سلطنتی است گفتم هلندهم‌سلطنت است .هلند به‌هیچکس Excellence اطلاق نمیشودمگر به دیپلماتها . وزیرخارجه Excellence برای اینکه آن سفیرش Excellence است .رئیس الوزراء که Excellence نیست . خب قبول نکرد برای اینکه اوهم خیلی‌معتقدبودبه‌این تشریفات . وقتی‌که‌شریا ملکه بودوبنا بودبیایدپاریس . من تلگراف‌کردم به علا . علاوزیردربار بود. تلگراف‌کردم که . آخرتلگراف‌کردند که Sa Majesté Impériale, l'Impératrice گفتم اصلا" کسی این رابخواهدبگویدگیرمیکند توش . صحیح نیست شایسته نیست چرا من این رابگویم Impératrice ؟ خواهش میکنم اجازه‌بدهیدبگوئیم Sa Majesté la Reine استدلال هم کردم که در ، ببینیددردنیا امپراطور الان یکی مال حبشه است یکی ژاپن دیگرامپراطوری نداریم چه‌عیبی داردما بگوئیم پادشاه ؟ جواب آمدخیرهمچین چیزی نمیشود تاریخ باستانی ایران چنین گفته ، چنان گفته وبایداین راحفظ کرد . من با این مزخرفات موافق نیستم .من معتقدم عنوان آدم ، شخصیت آدم مربوط به این چیزهای ظاهری نیست شما یک کارهائی بکنید که ارزش داشته باشد دنیابرای شما احترام قائل میشود .اما هزاربار بخودت نشان بگذار یک خرارنشان بگذار وقتی این آدم میشنا سدت‌میداند یک آدم بفیوزی هستی ، یک آدم‌نا توانی هستی ، یک آدم نا درست هستی ، یک آدم وطن‌فروشی هستی برای تو ارزش قائل نیست . این طرزتفکرایرانی است‌که هی حرف توحرف پیش میآیدومن از

موضوع خارج میشوم اما اینها با همدیگرتمام ارتباط دارد . وحالا سعی میکنم برگردم به آنجائیکه رشته کلام من بود راجع به‌تشویق وتنبه بودکه نتیجه‌گرفتم یانگرفتم این رانه فقط الان میگویم هما نموقع دربانگ‌آوانگلا ند ، دربانک دو فرانس وهرجاکه بودم نه من میگفتم همه میگفتند ، میگفتندیکی از. گفتم Sir George Bolt

این رابایدالان هم در Who's Who نگاه کنیم گمان کنم زنده هم‌باشد که نمونه بود . یکی دیگر Sidman بودکه رئیس‌کنترل ارز بانک‌آو !نگلاندبود .گفت ما اعتباری که برای بانک ملی‌قائل هستیم برای بیشتربانکهای مرکزی اروپا قائل نیستیم .سرمیزشام این مطلبی است‌که گفت .

س - این رادقیقا "فرمودید ولی نفرمودید که‌ارتباط این باکارمندان چی بود؟

ج - من به تنهائی .من‌اگربه تنهائی خودم رامیکشتم مگرمیتوانستم ؟ صدها هزارها کارمندمیبایست کاربکنندکه این نتیجه رابگیرم . اینهام حساب داشتند بابانک شاهی ، انگلیس‌ها هم‌بانک ملی . آنها مثل آمریکائی ها نبودندکه تمام حسابشان رابیاورند. منکه نمیتوانستم تمام کارهای اینها راخودم انجام‌بدهم ؟ آن کسیکه دفترحساب جاریش را مینوشت ،آن کسیکه‌مکاتبابشان راجواب میداد ، آن کسیکه اینها رامیبایست بفرستد اگرآنها تمامشان وظائف‌خودشان راانجام نمیدادند اینها ناراضی بودند اینهاشکایت میکردند اینهاحسابشان رامیبستند. اینکه من اینهمه بخودم زحمت میدادم برای این بودکه این ایرانی بی انضباط راوادارکنم که‌بایمان باانضباط کار بکند. واین راموفق شدم توانستم اینکاررابکنم اگر نمیتوانستم این کارهای بزرگ انجام نمیشد درسازمان برنامه من برای اولین بار که رفتم برای قرض‌کردن ازبانک جهانی ، یک نفرشان گفتش‌که شماچرامیبایست راه سازی بکنید ؟ شماوزارت‌راه دارید گفتم دلایل زیادی داردمن نمیتوانم تمام اینها رابرای شماذکربکنم اما من‌اگراینکاررانکنم راه ساخته نمیشود همینطوری که اگرمن کارسدها راخودم نمیکردم وزارت‌کشاورزی نمیتوانست سدها رابسازد .سالها گذشت آمدندبه‌ایران یک میسیون ازطرف‌بانک شرط کردندکه راه رابایدسازمان برنامه

بسازد . برای اولین بار در ایران من آدم متخصص آوردم برای راه سازی . این را بمن ایراد کردند که ما راه سازی را بلد نیستیم ؟ گفتم نه بلد نیستید ، گفتم بدلیل اینکه یک دانه راه صحیح نداریم این اشخاصی را آوردم . البته اینجا باید تصدیق بکنم که اینها بهترین مهندس مشاور نبودند جان مـــــــولـــم بودند اینها راه سازبودند اما مهندس مشاور نبودند اینهم بعدش خواهم داد که چطور شد که من قرارداد اینها را امضاء کردم ؟ ولی راه سازی را بلد بودند . راه سازی یک تکنیکی دارد که هیچوقت در ایران نه فقط رعایت نمیشود هیچکس نمیدانست که چندکوش میبایستی اززیرراه ساخته بشود تا بیایدبالا که این رویش آسفالت بشود . ما صاف میکردیم بولدوزر میآمد رویش صاف میکرد آسفالت میکردیم بعد از چند ماه تمام خراب میشد چاله چوله پیدا میکرد . این راههائی که من ساختم تمامش از این نوع بود که از خرمشهر به بندر پهلوی . درضمن اینکه اینکار را میکردیم یکی از وزرای راه گفت آقا اجازه بدهید راه قزوین تهران را ما بسازیم . گفتم حرفی ندارم . این بهترین نمونه بود برای اشخاصی که در اداره راه ها مسافرت میکردند . راه قزوین ـ تهران پر از چاله چوله بود Bumpy بود میرفتند قزوین به رشت . درصورتی که راه کوهستانی بود این راه صاف بود تفاوت را میدیدند همه داد و فریاد میکردند همه سروصدا بلند شد همه فهمیدند که این راهی است که وزارت راه ساخته آن راهی است که سازمان برنامه ساخته است . اگر من سدد را نساخته بودم خدای من شاهد است تا هزار سال دیگر هم دولت ایران وزارت کشاورزی نمیتوانست این را بسازد . این را درموقع اش توضیح خواهم داد . چه نوع کاری کردم برای ایجاد نیشکر . باچه مشکلاتی برخوردکردم که به شاه گفتم اعلیحضرت حالا ملاحظه میفرمائید چرا مردم در ایران کار مثبت نمیکنند ؟ برای اینکه کسیکه جراءت داشته باشد بخواهد یک کار مثبتی بکند این است روزگارش . درمن اثر نمیکرد . اما در ایران دیگران اثر میکرد ! این را گفتم ، گفت آخر چقدر باید یک نفر مقاومت بکند مبارزه بکند ، برای اینکه یکی از مهمترین ، بهترین کارهای دنیا که کار نیشکر بود که سالها بود ایرانی ها آرزو داشتند سالها که نیشکر در خوزستان

بعمل بیاورند یک دانه شان موفق نشد ند هرکاری کردندنشد . چرا من کردم ؟ این راحالا بعدتوضیح میدهم . اما بهاوگفتم ،گفتم که اینست نتیجه اش . نمیکنندمردم اینکارها برای اینکه میدانندکارمثبت کردن آسان نیست .متهمشان میکنند مخالفت میکنند .بمن دستورنوشت علا وزیردربار که زمینی راکه خریدید برای نیشکر پس بدهید .نوشتم خیلی متاءسفم دلایل رانوشت هرقدراینکارمهم باشد ازلحاظ سیاسی این یک مضراتی دارد برای اینکه رفته بودند Intrigue کرده بودندکه این زمین رابه زورگرفته واین یک ایلیرا برانگیخته ، رئیس قشون آنجا هم گزارش دادکه من مسئولیت قبول نمیکنم . به علا جواب دادم که خیلیمتاءسفم اینکارگذشت من زمین راخریدم تحویل هم دادم ولی برای رفع مشکلات خوزستان که شما میگوئید ازلحاظ سیاسی اهمیت دارد تنها راهش این است که من دارم میکنم . نه اینکه این رابگوئیدپس بدهم به چیزش که آن صاحب این ملک راضی باشد .من میخواهم مردم راضی باشند که مردم هم همان کسیکه رعیت آن آدم بودآمده بودکارگرشده بودوکارمیکردوروزی مبالغی میگرفت که هیچوقت در خواب نمیدیدکه همچین چیزی گیرش میاید . این مشکلات هست هرکس حاضرنمیشود خودش را این زحمت راقبول بکند . برنجاند ، همانکه برنجاند .یکیش پسرخاله ء یک دربار است، یکیش برادرزاده رئیس مجلس است ، عمویش وزیراست ، پسرخاله اش وکیل است ، مردم این حسابها رامیکنند میگویندبمن چه که من اینکاررابکنم من اینها راتمام را باخودم دشمن بکنم.من سرم رامیاندا ختم پائین مثل اینکه اصلا" دراین مملکت زندگی نمیکنم کارم رامیکردم . ببینیدمن این تمام چیزهائی راکه میگویم آقای لاجوردی خیلیمتاءسفم که اینطوروانمودمیکندکه این آدم همه اش میخواهدازخودش تعریف بکند. این تعریف نیست این ذکریک حقیقتی است ودلیل براین است که چرا من توانستم کاری رابکنم که دیگران نتوانستندبکنند ؟ فقط وفقط اینست . اینکه من بخودم ایمان دارم وشایدبانظرحقارت نگاه میکنم بهخیلیازرجال ایران داخل آدمشان نمیدانم برای اینست که دیدم طرزکارکردن آنها را ، دیدم بزدلی آنها را ، دیدم که درمقابل زور

چه جورتسلیم میشوند ، چه تملقاتی میگویند چه‌دروغ هائی میگویند، چه جنایتهائی را مرتکب میشوند فقط برای اینکه یک صاحب نفوذ ، صاحب قدرت از آنها نرنجد.
اینها را دیدم بچشم خودم دیدم .

س - خوب میشد

ج - راجع به‌ساعدمیخواهیدصحبت بکنم ؟

س - یا مرحوم سهیلی یا ساعد هرکدام که ....

ج - الان ساعدرا میگویم‌برای اینکه درهمین زمینه یک چیزی راجع به ساعددارم .

س - بله آشنائی تان با ساعد؟چه جور آدمی بوده است ؟

ج - آشنائی من با ساعد ازموقعی بودکه این قنسول بود ،قنسول ، سرکنسول بود درقفقاز . خانمش هم ایرماخانم یک روسی آلمانی‌الاصل بود . خیلی مربوط بودیم خیلی ، خیلی مربوط . مردبسیارشریفی بود .یکی‌از اشخاص مؤدب مبادی آداب ، بسیار خوشخو ، خیلی خوش مشرب بود. انکتود میگفت بسیارخنده آور ، بسیار Amusing وآدم خیلی‌خوشخوئی بود ومردم‌خیال نمیکردندکه ساعدممکن است‌که درمقابل خارجی ایستادگی بکند من یک صحنه‌ای را دیدم قوام‌السلطنه‌نخست‌وزیر بود ساعدوزیرخارجه بودمنهم رئیس بانک ، یا رئیس بانک رهنی بودم یا رئیس بانک ملی نشده بودم . بو لاردآمده بودگله‌بکندازاینکه چرادولت ایران یک قانونی رانمیگذراند .جزئیات آنرا الان بخاطرندارم . قوام‌السلطنه نشسته بود ،ساعد وبو لارد ومن اینجا . بولارد با ساعدبفرانسه حرف میزد گفتش‌که شما اگربخواهیداینکا را میتوانیدبکنید برای اینکه وکلای مجلس کی هستند ، چی‌هستند . آقاتا این راگفت این ساعدمثل جرقه‌ترکید مشت زدروی میز گفتش‌که من بشما اجازه‌نمیدهم شما اهانت بکنیدبه یک مقام مقدس مجلس ، شماچه حق دارید؟ کی‌هستیدکه همچین حرفی‌میزنید ؟ آقا این بولارد شدموش . ملاحظه بکنید موقعی است‌که اشغال کرده اندمملکت مارا . یک همچین شخصیتی ، یک همچین آدم ملا یمی ، مبادی آدابی که‌هیچوقت تندی ازاو دیده نشده‌است . شما اگراین رابگوئید به‌ایرانی‌ها باورنمیکنند .میگویندآه

ساعدکه همچین آدم خلیق موٴدبی چطور یک همچین کاری راکرده‌است ؟ اما این را ناظربودم قوام‌السلطنه هم‌ساکت ماند فقط ناظربود . بکلی بولارد عوض‌شد مثل بچه آدم‌شروع کردیک چیزهائی رابگویدکه مثل اینکه من مقصودم‌این نبودکه اهانت بکنم درصورتیکه حق با بولارد بود مجلسی بود دست‌نشانده ، درخیلی‌ها میتوانستند اعمال نفوذ بکنند . آن زمان همه شان نمیتوانستند اما درخیلی ازآنها میتوانستند . ساعد یک مردی بودکه . این راخودش بمن گفت که درمسکو به‌اوتکلیف کردندکه بیاید‌رئیس جمهوربشود به آنها گفته بودمن بشما نصیحت میکنم اینکار را نکنید .

س ـ کی به‌او گفته بود ؟

ج ـ آن را بمن نگفت . حالانپرسیدم . اما خیال میکنم هم‌انگلیسی ها هم روسها خیال‌میکنم . برای‌اینکه آنوقت Cripps سفیربود درآنجا و Cripps هم بمن خیلی تعریف میکرد ازوقتی که با Cripps سروکارپیداکردم وقتی وزیرمالیه شده‌بودتعریف میکرداز ساعد . فقط میگفت ما اسمش راگذاشتیم مسیو لاشوز برای اینکه درفارسی‌همیشه چیز میگوید فرانسه شوز ، شوز میگفت‌ولی میگفت‌که مادرخیلی مسائل میرفتیم . من میگفت درخیلی مسائل مربوط به روسیه میرفتم‌ازساعدنظرمیخواستم برای اینکه میشناختیم ساعدرا . سالها بود درآنجا زندگی‌میکرد . اما خب بطورعادی اگرآدم ساعدرا میدیدخیال میکرد که . خیلی‌ها عقیده داشتندکه این آدم روسها است . خیلی ها میگفتندکه این آدم نمیدانم انگلیسی‌ها است ، آدم آمریکائی ها است . اما اینست‌قضاوت ایرانیان. ندیده اندابن را این صحنه رادیدم ومن لذت‌بردم ازاین . برای اینکه نظیر اینکاری است‌که من میکردم عکس‌العملی است‌که من نشان میدادم . واین آدم لحنش بکلی‌عوض‌شد . این ساعدچطورشد که‌نخست‌وزیرشد ؟ خوب‌آمدوزیرخارجه بود وزیرخارجه‌قوام‌السلطنه‌بود وبعدهم . مدتها هم بود . یواش‌یواش مثل اینکه ، کسی نمیشناختش درایران برای اینکه تمام عمرش درخارجه بود بیشترش درماٴموریت

خارج از روسیه بخاطر ندارم که داشته باشد درقفقاز بود و بعد در مسکو . اما تا آنجا شیکه اطلاع دارم همیشه با نهایت شهامت منافع ایران را حفظ میکرد و چون روسها روسی را خیلی خیلی خوب حرف میزدو روسیه را خیلی خوب میشناخت شاید بهتر از بعضی خود این یا روبلشویک ها میشناخت روسیه را .مورد احترام آنها هم بود. احترام میکردند خیلی وزن داشت ودر ایران هم که آمد در بسیاری از موارد مشکلاتی را که داشتند با شوروی ها حل کرد جزئیات آن را نمیدانم اما میدانم که کردا ینکارها را .

س ـ چه جور نخست وزیری بود از نظر اداره امور ؟ اداره وزرایش ؟

ج ـ ضعیف بود . ضعیف بود. بعقیده من ضعیف بود .

س ـ به چه نمونه ای رسیدید که فکر کردید ضعیف بود ؟

ج ـ آخر میدیدم آن انضباط و آن چیزها در هیئت وزرایش نبود . من در تمام این ادوار که نخست وزیران را دیدم فقط یک قوام السلطنه دیدم که مسلط بود بر وزرایش که این را به شاه میگفتم . بعضی‌ها که بیچاره بیچاره بودند. حکیم الملک بیچاره یکی از اشخاصی بود که من بسیار دوستش داشتم خیلی برایش احترام قائل بودم برای اینکه سالهای سال عضو شورای عالی بانک ملی بود و اینقدر این جوانمردی داشت . فوق‌العاده دوست بود با تقی زاده ، خیلی دوست بودها .

س ـ حکیمی ؟

ج ـ حکیمی .ازقدیم قدیم با هم مربوط بودند و اصلا" مکتب . میدانید تقی زاده اصلا" یک مکتبی داشت . این یکی از پیروان نمیتوانستم بگویم البته از برجستگان آن مکتب بود.

س ـ چی بود این مکتب ؟

ج ـ مکتب تقی زاده ، همان همان افکار تقی زاده . افکار تقی زاده .

س ـ بطور خلاصه چی بود افکارش ؟

ج ـ مثلا" حکیم الملک که وقتی که نخست وزیر بود مثل اینکه گفته بود ما قفقازرا

بایدپس بگیریم . بعدازنخست وزیری افتاده بود . این را رادیومسکو نقل کرد، یک روزدر جلسه شورای عالی بانک گفتم که آقای حکیم الملک شنیدید ؟ براق شد گفت بله ۰ گفت عقیده‌ام اینست بایدبگیریم این رابه‌زورازماگرفتند ، اگر زورمان برسد بایدبگیریم بنابراین نه‌اینکه منکر بشویم فلان واینها . درعین حالی که اینهم یک مردبسیار خوش‌خلق افتاده ای بود خیلی‌مؤدب خیلی اما یک پرنسیب هائی راقرص به آن اعتقادداشت ولی این کارآکتـــــــــر را نداشت . نمیدانم این کارآکتر چی چی هستش ؟

س ـ کدام کارآکتر ؟

ج ـ کارآکتری که مدیرباشد ، مسلط باشدبرکارهایش . درکابینه اش من متاءسف شدم وقتی بیرون آمدم ازهیئت وزیران . دیدم مثل یک کلاسی میمانند که معلم ازاطاق خارج شده ، کلاس‌بچه ها ، که معلم‌ازکلاس‌خارج شده است . هرکس‌هرچی دلش‌میخواست بهمدیگر میگفتند شوخی میکردند ، یاداشت میفرستادند، متاءسف شدم وقتی بیرون آمدم . موقعیکه توده‌ای‌ها اعضای چاپخانه بانک راتوقیف کردند نخست‌وزیربود . خوب من باتمام این عوالمی که‌باحکیم‌الملک داشتم و دوستش داشتم ، مثل پدرم دوستش داشتم واوهم خیلی خیلی بمن علاقه داشت‌به‌او مراجعه نکردم برای اینکه میدانستم نمیتوانند . باتمام آن اعتمادی واعتقادی واحترامی که‌برای تقی زاده داشت . تقی زاده یک‌نطقی کرده بوددرمجلس وانتقادکرده‌بودازبانک ملی یک چیزهائی گفته بود منجمله از ساختمانهای بانک ملی . این وقتی‌که مطرح کردم گفتم که رفتم تقی زاده رادیدم وتمام باحضور نجـــــم الملک وزیردارائی اش ودرتمام مسائل متقاعدشد جزساختمان، حکیم الملک گفت‌که اتفاقا" یکی ازمهمترین کارهائی که شماکردیداین ساختمانها است . همه مات ومبهوت شدندکه حکیم الملک یک همچین انتقادی میکندازتقی زاده . ببینید یک‌آدم اینقدرمنصف‌بود ، اینقدرپاک بودکه کسی راکه ، گمان میکنم تنها موردی بوده است‌که‌درعمرش‌شاید . باعث‌تعجب همه شد که حکیم الملک‌چطور یک همچین ...

س ـ روابط بعدیش با وزراء چطور بود ؟

روایت کننده : آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریخ : ۱۰ آگوست ۱۹۸۲

محل : شهر کان - فرانسه

مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی

نوار شماره : ۲۲

س - در روابط تک تکش با وزراء ؟

ج - آنرا من شاهدیک همچین وضعی نبودم اما ..

س - با خودشما که سروکار داشت چطوربود؟ مسائل بانک ملی را الا یدشما مطرح میکردید ؟

ج - با خودمن که سروکار. یک شب خوابیده بودم تلفن زنگ زد ازخواب بیدارشدم حکیم الملک گفتش که میخواستم بشما تبریک بگویم ومدت ریاست بانک ملی شما تمدیدشد . من اصلا" هیچ یادم نبود که اینها اینکارا رامهیا یدیکنند. مدت چهارسال گمان میکنم بودکه گمان میکنم که برای چهارسال انتخاب میشدیم که این را غیب میخواست محبتش را بمن نشان بدهد نصف شب بودازهیئت وزیران تازه آمده بودخانه اش مثلا" بمن تلفن کرد که یک همچین محبتی بکنند . یک آدم مهربان خوشخوی ، خوش نیتی ولی آنچه که من دیدم که میگویند رگ ترکی شایدرگ ترکی داشت برای اینکه این رگ ترکی درچیز تحقق داشت درساعدا ین راکه دیدم . شایدیک همچین کارآکتری هم اوداشت من ..

س - اوهم ازاهل آذربایجان بود ؟

ج - بله بله اوهم ،حکیم الملک هم آذربایجانی بود خیلی هم تعصب آذربایجانی را داشت خیلی تعصب داشت . وشایدهم یک همچین رگ ترکی داشت شاید . من هیچوقت ناظریک همچین ....

س - اگربشود مثلا"حکیمی و ساعدرا ازاین نظرمقایسه کردکه مسائلی که ، فرض براینست که بعضی وقتها بعضی مسائل بودکه رئیس بانک ملی با نخست وزیرمیبایستی مطرح بکندو نظربخواهد یا خاطرداریدمواردی را و بتوانید مقایسه ای کنید بین حکیمی وساعد ؟

ج - ساعد فهمش بیشتر بود ، ساعداطلاعاتش راجع به دنیا خوب بود. حکیم الملک

شهرتش درمملکت بیشتر بود ، درمملکت بیشتر میشناختنش . ساعد را کسی نمی شناخت . وقتی که دمونستراسیون راه انداختند توده ای ها برعلیه ساعد ، "ساعت"میگفتند خیال میکردند ساعت است ، دره با ساعت ، ساعت میگفتند . واین همانموقع من میدیدم که توی خیابان ها پیاده راه میرود ازچیزهائیکه خوشم آمد ازاو .

س - ساعد ؟

ج - ساعد به برخوردکردم گفتم مرحبا بارک الله چه کارخوبی میکنی . گفت من باکسی کار بدی نکرده ، نه آن چیزهائی را هم که میگویند اینها تمام به تحریک روسها است مردم با من بدنیستند من به مردم بدی نکردم . اما آن شهرتی راکه درمردم درایران حکیم الملک داشت اوندا شت برای اینکه همیشه درخارجه بود .

س - چه جور شهرتی داشت حکیم الملک بین مردم .....؟

ج - بسیار مردشریف ، درستکار ، بقول ایرانیان یکی ازصفاتی راکه همیشه میگوئیم وطن پرست ، درمورتیکه وطن پرستی ودرستکاری جزو صفات ممتازه نباید باشد .باید دید ، من همیشه این راگفتم ، گفتم یک نفرراکه میخواهیدتعریف بکنید نگوئید وطن پرست است ، نگوئید درست است ، این چیزهائی است که باید درو جودیک شخصی باشد علاوه براین بگوئیدچی چی دارد .

س - ازبیات ، سهیلی چه...؟

ج - سهیلی را من ازموقعیکه دروزارت خارجه بود ،جوان بود من میشناختم سهیلی یک مردبسیار باهوشی بود ، خیلی مردباهوشی بود ،خیلی با اطلاع بود ، خیلی وزین بود ، پخته بود ومردم داربود .یک روزی با علا . همانموقت موقعی بودکه علا آمده بودومن با علا همکاری میکردم .توی خیابان برخوردکردم به سهیلی وعلی معتمدی علی معتمدی هم یکی ازاشخاصی بودکه ازقدمای وزارت خارجه بود . اینها باهم صحبت کردیم بمن گفتندکه توچطور با علا کار میکنی ؟ گفتم یعنی چه ؟ خیلی خوب راحت . گفتند چطور میشودهمچین چیزی ؟ با این آدم نمیشود کارکرد گفتم چرا ؟ گفت وقتی که دروزارت خارجه بود یک نفرکه بیکار بود میگفت بیا دیکسیونر ترجمه بکن . گفتم من هیچوقت بیکار نیستم تا بیایدهمچین چیزی بمن بگوید گفتم صبح ها میآید آنجا

من به او میگویم که من اینکارها را کردم اینکارها را هم میخواهم بکنم یک مورد نشد که بین من و او اختلاف بشود هیچ از این آسانتر من آدم ندیدم در دنیا ، در دنیا کسی را ندیدم که از این آسانتر باشد

س - از علا ؟

ج - از علا . واقعا" هم همینطور بود برای اینکه سرتاپا حسن نیت بود اما توی وزارت خارجه برخورد میکرد به تنبل ها ، سختگیری میکرد به تنبل ها . بنظرشان خیلی آدم مشکلی بود . تعجب کردم هردوشان این را بمن گفتند . وزیر چیز بود.

ج - وزیر کشور هیچوقت شده بود زمان رضا شاه ؟

س - سهیلی ؟ نمیدانم نگاه میکنم .

ج - مرا یک روزی خواست پانک رهنی بودم Tutoyer میکردیم . مرا خواست رفتم پیش گفت یک چیزی بهت میگویم میخندی گفتم چیه ؟ گفت دیشب توی هیئت وزیران اعلیحضرت رضا شاه خیلی متغیر شد بدگفت به بهداری .دکتر لقمان الملک هم رئیس بهداری بود گفت تغیر کرد گفت دیگر من دکتر نمیخواهم .من شروع کردم به لبخند زدن گفت حالا ترا خواستم ،گفت یک نفر پیدا کن مدیر باشد .گفتم من همه چیز فکر میکردم یک روزی بمن پیشنها دبکنند حتی فکر میکردم وزارت جنگ را هم بمن پیشنها دبکنند اما بهداری را هیچوقت فکر نمیکردم . یک نفر از من بپرسد تفاوت بین اپیدیمی واند می چیست ؟ من نمیدانم . گفت بتو یک نفر میدهیم یک دکتری که همه این چیزها را بداند . گفتم همان دکتر را بگذارید گفت آخر شاه گفته است که دکتر نباید باشد . گفت پس کی را خیال میکنید ؟ گفتم ،آنا" ، گفتم هژیر وعلی امینی برای اینکه اینها را هما نموقعی بودکه همه اینها را از نزدیک میشناختم گفت اتفاقا" منهم فکر این دوتا را کردم . حالا بعد رفت به آنها گفت یا نه ؟ نمیدانم .

س - او از نظر نخست وزیر ومدیریت کارش سهیلی چه جور...؟

ج - مسلط بود او مسلط بود بکارش . توی هیئت وزیرانش نرفتم اما در مذاکره با شوروی ها او بعد از اینکه قوام السلطنه افتاد وسهیلی آمد همان مذاکراتی که با شوروی ها راشروع کرده بودیم در زمان قوام السلطنه ادامه داشتیم که الهیار صالح هم وزیر

دارائی بود حضورداشت .آنجا خیلی مردانگی کرد یعنی وظیفه خودش راانجام داد وقتی که اسمبرونف گفتش که تا وقتی که آقای ابتهاج هست ما نمیتوانیم . این گفت که اگرآقای ابتهاج متکلم الوحده بوده برای اینکه شما ، این مسئله فنی بود آن متخصص فنی است تمام مسائلی که فلا نی گفت ما موافقیم . مسلط بود بکار ، به امور ، ازامور دنیا مطلع بود ، زرنگ بود باوکلای مجلس هم یک طوری رفتارکرده بودکه عده زیادی طرفدارداشت حا لا چه کاری کرده بود ؟نمیدانم اما طرفدارداشت یک عده ای . دریک موردبا هم اختلا ف نظرداشتیم من وقتی که آن مکاتبات خودم را باتقی زاده منتشرکردم برای همه فرستادم ،برای تمام سفارتخانه ها ، برای تمام وزارت خانه ها ، منجمله برای سهیلی هم فرستادم. سهیلی الا ن فکرمیکنم ببینم کجا بود این مطلب را بمن گفت ؟ گفتش که نمی بایست شما اینکار راکرده باشید باتقی زاده . برای اینکه من برای تقی زاده تا آنجائیکه مربوط به مکاتبات هست آبرو دیگرنگذاشتم برای اینکه نمی بایست هم آبرو داشته باشد با آن رفتاری که کرد من خودم هم یک وقتی به تقی زاده عقیده داشتم اما وقتی که بمن مسلم شد که این آدم حسن نیت ندارد . حالا بعدهم که به تقی زاده که میرسیم خواهم گفت چرا ندارد . اما اونسبت به ، ظاهرا" نسبت به . این را به یکی ازطرفدارانش ودوستانش درهمین کان گفتم . اومیگفتش که من ازنزدیک سهیلی را درلندن میشناختم وقتی درلندن بود . این ملک گفتش که این را ازروی عقیده نگفته اما ازروی وظیفه مثلا" گفته است . من خیال میکنم نه عقیده اش این بود ، من خیال میکنم معتقدبود برای او تقی زاده یک مقام خیلی محترم ، شامخ شایدمقدسی داشت .

س- برای سهیلی ؟

ج - خیال میکنم ، خیال میکنم برای اینکه یک عده بودند نجم الملک مثلا" یک آدم پاک ، بسیار بسیار با ایمان ، بسیارپاک اما اعتقادداشت به تقی زاده . حتی موقعی که درحضور او دیدتقی زاده بمن قول دادکه تمام مطالبی راکه گفته بودم حالا حق بشما میدهم درمجلس خواهم گفت ونگفت .بمن گفت که من خودم خواهم گفت

کابینه سقوط کردونتوانست . بنابراین میدید حق با من است . ولی اگربنا بود که یکی ازما دوتا را انتخاب بکنند تقی زاده را انتخاب میکرد یقین دارم . چه جاذبیتی داشت تقی زاده ؟ برای اینکه یک وقتی درمشروطیت یک سید معممی بود یک کارهائی کرده بود .بعقیده من یک کاری های عادی کرده بود وظیفه اش بود .شایدبیش ازوظیفه اش هم میبایست ، بیش ازآن چیزی که کرد بعقیده من وظیفه اش بودکه بکند. برای اینکه شنیدم که آنموقعی که توپ بستند مجلس را یک عده ای ازروءسای این نهضت مشروطیت رفته بودندسفارت انگلیس بست نشسته بودند .

ج - اسامی اینها را دارید ؟

س - من اطلاع ندارم کی ها بودند ؟

ج - بله من سرم را میبریدند من همچین کاری نمیکردم . حالا تقی زاده بوده یا نبوده نمیدانم .ولی سهیلی به اواعتقاد داشت ومنهم احترام دارم برای اشخاصی که روی عقیده خودشان که میایستند . وازمن کدورت داشت که بیخود اینکار را کردی ؟ درصورتیکه اگرهزار بار دیگر این قضیه تکرارمیشد من عینا " همان کاری را میکردم ، این یک کاری نبودکه . بمن میگفتندکه یکی ازمعایب من اینست که خیلی زود عکس العمل نشان میدهم ،یک آدمی هستم که شایدباعجله تصمیم میگیرم . من میتوانم ادعا بکنم تصمیمی نگرفتم که ازآن پیشمان باشم که hindsight سالها است که گذشته است الان ازموقعی که ازبانک ملی رفتم ۳۲ سال است که گذشته ، موقعی که آمدم به بانک ملی میشود ۴۰ سال ، ۱۹۴۲ ، ۴۰ سال پیش که آمدم به بانک ملی ، تصمیماتی که دردوره آن هشت سال گرفتم یک دانه اش امروزاگربنا بودبکنم ازآن عدول نمیکردم . بنابراین این صحیح نیست که میگویندکه یک دفعه عصبانی میشود ودر حال عصبانیت یک چیزهائی رایک تصمیماتی را میگیرد . نه خشونت ممکن است کرده باشم به مردم که میل نداشتم بکنم . آنهم درفصلش میگویم .

س - بیات چی ؟

ج - بیات هم یک مرد ، آنچه که من دیدم یک مرد بازبرخلاف پرنسیب خودم بایدبگویم یک مردوطن پرستی بود .چون آخراینهم یکی ازچیزهائی است . بدبختانه درایران شاید همه اینکاررانمیکردند یعنی وظیفه خودشان راانجام نمیدادند وطن پرست بودند اما جائی که میبایست بایستند نمیکردند . اوهم یک مردبسیار خوشخوی ملایم مبادی آداب بود اوهم ، اوهم ازهمان مکتب بود ولی درمواردی قرص بود مثلا" درکارمیلیسپو اونخست وزیر بودوقتی که میلیسپو رابیرون کردند میلیسپو رفت توی هیئت وزیرانش گفت یا من یا ابتهاج . دوشرط کرده بود یکی اینست دومیش رابخاطرندارم .توی کتابش هم هست ،کتابش راآوردم اینجا بشمانشان بدهم یک تکه ای را که خیلی جالب است الان هم بعدبشما عرض میکنم .

س - بیات هیئت وزرایش را چگونه اداره میکرد؟

ج - توی هیئت وزیران اونرفتم هیچوقت . اما یک روزی آمدپیش من ، آمددربانک یک نامه ای ازسفارت انگلیس آورده بود گفت که نشان داد که انگلیسیها نوشتند که . من یک قراردادی بانگلیسیها بسته بودم نمیدانم این راشرح دادم که ؟ دادم یقینا" که هرسه ماه به سه ماه ۶۰ درصدازموجودی هایمان را به طلا بگیریم ، ۴۰ درصد تضمین شده به طلا،نامه ای سفارت انگلیس به امینویسدکه ما اینکارراکردیم ولی این عملی راکه بانک ملی داردمیکند این بغیرازآنسته من طلا میآوردم مسکوک ضرب میکردم واین رامیفروختم . این پول ایران رانجات داد .تمام دنیاهم این رامیدانند ،محافل بانکی دنیا میدانند این را .اتفاقا" همان بولتن این مطلب راوقتی مرا معرفی کرد گفت . این راآنوقت این نتیجه غیرمستقیم اینکار چه میشد ؟ یک مقداری این طلا هارامیخریدند ،قاچاق میبردند بخارج . ازشرق میرفت به هند ، ازغرب میرفت تایوتان ، تایوتان رااطلاع دارم احتمال داردبفرانسه هم میآمد وبفروش میرفت درزمان جنگ . اینهائی که میخریدند ، میخواستند بخرندمیبایست ارز ریال داشته باشند وبرای اینکه ریال داشته باشند

میآمدند ارز میفروختند ، ارز میفروختند باآن ریال پهلوی میخریدند ، پهلوی را میبردند درجای دیگرمیفروختند تبدیل میکردند به ارز دوباره ارزش را میآوردند میفروختند . این ارزی راکه میفروختند من آخرسه ماه ۶۰ درصدش راطلا میگرفتم ۴۰ درصدش تضمین میشد به طلا ، آنها غیرمستقیم نتیجه اش این میشدکه یک مقدار طلای بیشتر میبایست انگلیسی ها بدهند توجه فرمودید ؟ این را برای من توضیح داد .گفتم آقای سهام السلطان این را راست میگویند حق دارند ، اما ما یک قرارداد داریم من آنروزی که این قرارداد را بستم منظورم کهاین نبودکه توجه به این نداشتم . روزی هم تصمیم گرفتم که طلا بفروشم منظورم این نبود من طلا را میفروشم برای حفظ پول ایران ، برای اینکه مردم با پول ایران هیچ چیز نمیتوانندبخرند جز خاک زمین . من این راالزم وواجب میدانم ، منکه این رانمیتوانم این راموقوف بکنم. آنوقت گفتم کهیک امتیاز میتوانم به آنها بدهم شاید من نقره دارم ،ششصدتن نقره دارم این رابخرندازمن . من این راتبدیل میکنم به طلا پشتوانه پول ایران راتمام تبدیل میکنم به طلا . برای اینکه نقره ها را من نمیتوانستم دربازار ایران بفروشم . متقاعدشد رفت وهمینطور جواب داد این حسن نیتش را نشان میدهد .نفوذ داشتندانگلیسی ها درآنزمان .یک نخست وزیر دیگری شاید سعی میکردکه مرا متقاعدبکند یاسعی میکرد مرا وادار بکند . این هیچکدام اینها راسعی نکرد وقتی که مطالب راشنیدومتقاعدشد رفت دیگرازطرف انگلیسی ها هیچ صحبتی هم نشد.

س - ممکن است روابط این چند نخست وزیری که اسم بردید بیات ، سهیلی ، ساعد، حکیمی اینها راباشاه شرح بدهیدکه اینها چهجوری روابطی باشاه ....؟

ج - اینها همه شان روابط شان باشاه خوب بود . برای اینکه نخست وزیرآنزمان راشاه تعیین میکرد . باستثنای قوام السلطنه که آن اوایل آمده بود .قوام السلطنه در۱۳۲۱ آمد آنوقت شاه با میل گمان نمیکنم آورده باشدش گمان نمیکنم . برای اینکه زمینه داشت .

س - مگراین براساس رأی اعتماد مجلس نبود ؟

ج - چیزهم بود ساعدوسهیلی همزمینه داشتنددرمجلس . سهیلی که بخصوص داشت . بیات هم داشت برای اینکه بیات سالها نماینده مجلس بود سالهای سال درمجلس بود . وسهیلیخیلی خوب زمینه پیداکرده بود وقتی که وزیرخارجه فروغی شد اززمانیکه وزیرخارجه فروغی شد رابطه پیداکردبا مجلس وباخیلی هاشان مربوط بودوخیلیها هم طرفدارش بودند. ساعدهم بعدها پیداکرد اما ابتدای امرگمان نمیکنم. گرچه وزیرخارجه بود وقتی که . چندین بار وزیرخارجه بود . درکابینه قوام السلطنه وزیرخارجه بود درکابینه سهیلیهم وزیرخارجه بود. چطور این مذاکرات ما باروسها ساعدحضورنداشت ؟ اینهم ازعجایب است نداشت اوزارت خارجه کسی نبود .

س - آنوقت شاه به این افراد اعتمادش یکسان بود ؟ نسبت به بیات ،سهیلی ؟

ج - نه ، نه ، نه ، نه شاه اصلا" به قوام السلطنه اعتماد نداشت .

س - به سهیلی چی ؟

ج - سهیلی تا آنجائیکه من استنباط میکردم داشت .بنظرم داشت .

س - بیات ؟

ج - بیات را موافق بود با بیات موافق بود . بیات هم خیلی رعایت احترام شاه را میکرد برای اینکه این اصلا" درفطرتش بود ،ازقدما بوددیگر برای اینها مقام سلطنت یک مقام محترمی بود .

س - یک عده ای هم شاید عقیده دارندکه اولین نخست وزیری که به شاه راه دادکه یواش یواش حکومت فـــردی یادیکتاتوری یاهرچه اسمش رابگذاریم تدریجا" به آن برسد مرحوم ساعدبود که خارج از .....؟

ج - ببینید همینطوری که گفتم ، همینطوری که گفتم ساعدمعتقدبود به سلطنت برای اینکه وقتی که به اوتکلیف کردند گفت که توصیه میکنم که درفکرتغییررژیم سلطنت نباشید . بنابراین معتقدبود .ازاین لحاظ احترام داشت ولی شاه

س - مبادی قوانین اساسی چی و مجلس ؟ وحدود اختیارات شاه ؟

ج - ببینید این را من هیچوقت با ساعد مطرح نکردم اما ساعد اطوری که من میشناختم اطمینان دارم که ساعدهم که نمی پسندید بعضی ازکارهای شاه را . اینطوری که من ساعد را شناختم یقین دارم هیچوقت راجع به این موضوع با ساعد صحبت نکردم . اما آنطوریکه من ساعد را میشناختم ساعدکسی نبودکه بگوید اغماض بکنیم که بگذاریم شاه هرچه دلش بخواهد بکند برای اینکه شاه باشد . من اطمینان دارم اگر این مذاکرات را با او میکردم اوهم هم عقیده بودکه شاه بهتراست مداخله نکند ، بهتراست زیاده روی نکند ، بهتر بعضی کارها را نکند . ولی اوکه نمیتوانست جلویش را بگیرد . پشت سرش گمان میکنم خیلی دفاع میکرد پیش خارجی ها هنوزقبل از اینکه بیایدوزیرخارجه هم بشود درمسکو دفاع کرد دیگر، دفاع کرد از رژیم .عقیده اش روی رژیم بود .گمان میکنم که مواردی بودکه میدید ونمی پسندید یقین دارم . اما این را و من هیچوقت با او بحث نکردم .

س - این شاید آنطوریکه قوام السلطنه میتوانست نه بگوید ...؟

ج - نه اوهیچوقت آن کار را نمیکرد . آن کار را هیچوقت نمیتوانست . هیچکدام اینها نمیکردند .

س - سهیلی وبیات هم ؟

ج - بیات هم که قطعا "نمیکرد . سهیلی شاید بعضی چیزها را میتوانست بگوید استدلال بکندکه از لحاظ سیاست خارجی مثلا" ، شاید . راجع به سیاست داخلی سهیلی نمیتوانست اظهارعقیده بکند برای اینکه ورزیده نبوددرمسائل داخلی . شاه مثلا" به او میگفتش که من ایران را بهتراز شما میشناسم .

س - حتی درآن سن کمی که شاه داشت ؟ ۲۴ ، ۲۵ سالش بود .

ج - من اولین دفعه ایکه با شاه روبروشدم پس از اینکه رئیس بانک ملی شدم. مرا قوام السلطنه رئیس بانک ملی کرد .آنهم نمیدانم شرحش را گفتم و یا نگفتم که چه جور شد ، وارسته بود ، علابود ، عفدی بود ، علی امینی بود ، بلا آخره وقتی که شدم وقت خواستم رفتم پیش شاه ، مفصل صحبت کردم خیلی مفصل توی دفترش که خاتم بود.

آن را دیگرندیدم بعدها دیگرندیدم اما آنروز نمیدانم درآنجا مـــرا پذیرفت .

س- فرمودید خاتم ؟

ج - دیوارهایش خاتم بود . خاتم کاری ، خاتم کاری .

س - درکاخ مرمر ؟

ج - درکاخ نه درکاخ مرمر بود؟ درکاخ مرمر بودبنظرم . نه درکاخ یعنی کاخ اختصاصیش ، کاخ اختصاصیش چیز مرمربود بله . آنروزتمام مذاکرات من راجع به این بودکه یعنی قسمت عمده مذاکرات من باشاه راجع باین بود که شاه سلطنت یاحکومت .من استدلال میکردم که شاه سلطنت بکند برای اینکه یکی ازدلایلی که گفتم این بودکه انسان یک اشتباهاتی ممکن است مرتکب بشود .نخست وزیرباشد عزلش میکنند اما وقتی که شاه باشدکه نمیشود عزل کرد . استدلال میکردم که شاه بایدیک مقامی داشته باشدکه مردم دوستش داشته باشند . بزرگترین قدرت شاه اینستکه مردم پشت سرش باشند . وآنوقت من آنچه که ازشاه دیدم یک چیزهائی بودکه Responsive بودبه این چیزها خوشش میآمد که اظهار . یعنی من دفعه اولین باری بود من دیگر هم ازاونمیپرسیدم که خوشش میاید یانه ؟ عادت من اینست صحبت که کردیم همینطوریکه دراولین ملاقاتی که باقوام السلطنه کردم به اوگفتم شما الان یک فرصت بی نظیری دارید که به این مملکت خدمت بکنید برای اینکه سابقه چنین وچنین چنان ومیشود به این مملکت خدمت کرد . وبعدهم پیشنهادنظرخودم راراجع به برنامه اقتصادی گفتم که تنهاکسی بود که اگرماصاحب برنامه شدیم این صرفا" مدیون شخص قوام السلطنه است .برای اینکه این رابارها به دیگران گفته بودم هیچکس وقعی نگذاشته قبول کرد ووقتی هم که نخست وزیرشد دردوره دوم مـــرا دراولین جلسه هیئت وزیرانش خواست گفت بگوئید ، گفتیم وقبول کرد وکمک کرد راه افتاد اینکار .

س- این ۱۳۴۶ بایدباشد ؟

ج - نخیر . ۴۶ میشود ۴۷ نه ۱۹۴۶ نه ماا صلا" در۴۷ چیز کردیم، ۴۷ بودکه به تصویب مجلس رساندیم تمام شد چهارسال طول کشید بنابراین ۴۳ میباید باشد .

س- کابینه دومش ؟

ج - کابینه دومش . درکابینه دومش‌که روسها درکرج بودند سربازهای روس در کرج بودندکه من میگفتم بیائید برنامه پنج ساله . ومیگفتم هم که میدانم آقایان عقیده‌تان این نیست وشایدهم اظهارنکنید اما معتقدنیستید که فردا ما دراینجا باقی‌خواهیم بود ، ایرانی باقی خواهد بودیانه ؟ اما Spontaneously من عقاید خودم را میگفتم به شاه هم‌گفتم . وآنچه که درهرحال من میدانم که شاه نسبت‌بمن نظرخوبی پیداکرد محبت داشت . ویقین دارم تاروزآخرهم داشت اما طرزرفتارش طرزحکومت داریش‌طوری بود که آن اواخرکه ساواک میبایست راجع به‌گفتگوهای تلفنی من ،مکاتبات من ، ملاقاتهای من گزارش‌بدهد .این بدبختانه خودش راتسلیم یک رژیمی کرده بودکه خودش‌بوجودآورده بود ودیگرهم نمیتوانست خودش راخلاص‌بکند .وشایدهم خوش‌خدمتی هم میکردند روءسای ساواک‌که مثلا" که میگفتندکه لازم ، واجب است‌که ما مواظب باشیم این چیزها رابشما بگوئیم مبادا یک روزی یکی ازاین خائنین خیانتی بکنند .

س - راجع به صدرالاشراف چیزهای خوبی تاحالا ، چیزهای خوب من ندیدم نوشته شده باشد ولی مسلم .....

ج - من راجع به‌صدرالاشراف‌چیزی که دیدم همان‌عملی است‌که موقعی که دادستان کل کشوربود که داورگفت‌بروم پیشش نظرداده‌بودبه‌داور رفتم به‌اوگفتم که من خیال میکنم‌که اشتباه فرمودیدتوجه نفرمودید که‌به‌اوبرخوردکه گفت‌نمیدانم ۳۶ سال است من دردادگستری هستم ووقتی که شنید اینقدر شهامت داشت‌که تلفن کردبه‌داور ، داوری که بمراتب ازاوحواتربود وزیردادگستری ، ومنهم که بنظرش یک‌بچه مثلا" میآمد گفت‌که اشتباه کردم .

س - دوره‌نخست وزیریش‌چی ؟ سروکارنداشتید شما ؟

ج - در یک میهمانی دروزارت‌خارجه بود بمن سربسته گفت‌که یک تحریکاتی برعلیه شما دارندمیکنند وبرای اوتازگی داشت برای من تازگی نداشت .من‌میدانستم همه دارند تحریک میکنند . اما اولین برخوردی که‌درزمان نخست‌وزیری . معلوم میشود میشودرفته بودند خواسته بودندپیش‌اویک چیزهائی بگویند .....

همـــــان شب درهمان میهمانی هم منصورالسلطنه عدل گمان میکنم وزیردادگستریش بود یا وزیردادگستریش بود ، درهرحال درکابینه اش بود اینهم بمن یک اشاره ای کرد . برای آنها تازگی داشت اما

س ـ چـه جـورنخست وزیری بود ؟ درادارہ مملکت مثل اینکه بیشتر وقتش صرف مبارزه باچپی ها و توده‌ای ها ؟

ج ـ باآنهاکه شدیدا "مخالف بود اماکاربرحسته ای که بخاطرندارم ،بخاطرندارم چیزی که .

ج دوره اش هم کوتاه بود نبود ؟

س ـ بله . شدت مخالفت هم مثل اینکه بااوزیادبوددرمجلس مصدق آنهای دیگرهم مثل اینکه به مجلس نمیآمدند ؟

ج ـ ببینید این رابشما ، قبلا" هم این مطلب راگفتم من بهامورمجلس اصلا" مجلس چندم است نمیدانم کی باکی هست اینها رازیادعلاقه نداشتم ازدوریک چیزهائی راکه مربوط بمن بوداطلاع پیدا میکردم وکنجکاوی هم میکردم اما بطورعادی چه دارد میکنند جریانات سیاسی وتحریکات واینها یک چیز پیش پا افتاده بود دائم ازاینکارها بود بدانیدکه دوره بدی بود . دوره ای که بعدازاینکه رضاشاه رفت باوجوداینکه من خوشوقت شدم که رفت وخیلی هم خوشحال بودم که رفت خاتمه دادبه این قلدربازی و این زورگوئی کسیکه جراءت نمیکرد اظهارعقیده بکند . کسی جراءت نمیکرد در سفارتخانه هابرودمن تنهاشخصی بودم که اصلا" اعتنانمیکردم میرفتم هیچوقت هم ازمن سئوال نکردند ، هیچوقت نگفتند آقاشما چرارفتید ؟ اما دیگران نمیرفتند اجازه میبایست بگیرند آخه اینهم حرف شد شما رابخدا ؟ که یکنفرمیخواهدبرود مهمان دارد ،میهمانی کردن ، شام میخواهدبرود آنجا بخورد بایدبرودا جازه بگیرد . این جزاینکه تمام ایرانیان راآدم خائن بداند ، وطن فروش بداند چیز دیگری نیست ازاین خوشحال بودم اما بعد وضعی که شد بکلی متاءسف و پشیمان شدم ازاین وضعی که پیش آمد یک وضع ناهنجار غیرقابل تحملی بود دیکتاتوری که بجای یک

نفرچندین نفر ، چندین ده نفر دیکتاتور ، هرکس برای خودش یک عده ای راجمع میکرد ویک چیزی میداد ویک چیزی میگرفت میرفتند یک لایحه ای پیشنهاد میکردند یا با یک لایحه ای مخالفت میکردند ، با یک لایحه ای موافقت میکردند . چیزی که بعقیده من وجودنداشت یا خیلی کم وجودداشت مصالح مملکت ، آیا مصالح مملکت مطرح هست یا نه ؟ هان یکی ازچیزهائی راکه کردمجلس . هان به یکی ازبهترین دلایل ، الان چه خوب شدیادم آمد . من وقتیکه آمدم بانک تمام مردم ایران گفتنداین نوکرانگلیسی ها است ، انگلیسی‌ها آوردنش واینجا است خوشوقتم که این رادارم مال میلیسپو را . حال برای اینکه میخواهند مرا بردارندچه بکنند؟ منکه آمدم آنجا ، یک طرحی‌تهیه کردندکه رئیس بانک ملی راازمیان هفت نفراشخاصی که دولت معرفی میکند مجلس انتخاب خواهدکرد برای اینکه مرا بردارند . ببینید برای اینکه مرا بردارندبچه وسائلی متشبث شدند دردنیا شنیده نشده است که هفت نفررا پیشنهادبکنند توی آنها مجلس انتخاب بکند رئیس بانک مرکزی را . اینکار را قوام‌السلطنه جلویش راگرفت وچون تازه میلیسپو رسیده بود ومیلیسپوئی که باسلام وصلوات آورده‌بودنش ویک عده‌ای هم معتقدبودندکه این آمده ایران رانجات خواهدداد وزنی داشت توی مجلس . قوام‌السلطنه به‌میلیسپو گفتش‌که شما بروید به آنها بگوئید اورفت به‌مجلس هاگفت‌که این هیچ جای دنیا معمول‌نیست ، آخر این چه‌کاری است که شما میخواهید بکنید . که آن مطرح نشد . این نشان میدهد بشما که اینها قصدشان خدمت به‌ایران نبود معتقدبودندکه مرا انگلیسی‌ها آورده اند. چه‌میگفتند؟میگفتندکه ... اینهم شنیدنی است‌گفتندکه چرچیل میخواهد برودترکیه ترکیها را میخواهدبخرد که‌درجنگ داخل بشوند واردجنگ بشوند وبه اینها بایدطلا بدهد درهیچ جای دنیا اینهاطلا نداشتند جز بانک ملی به اینجهت به بانک ملی گفتند صورتی ازموجودی طلا تان رابدهیدوبانک هم داد. این رامن وقتی شنیدم گفتم این موضوع چیه ؟ تحقیق کردم .من همچین کاری نکرده‌بودم قبل ازاینکه من بروم در زمان علا یک دلایلی وجودداشته که چی بوده که اینها موجودی طلای اسکناس بانک را نشان داده بودند واینها برداشته‌بودنددراطراف این موضوع این قصه‌رابافته بودند

که ابتهاج راآوردند اولین کاری که کرده است صورت موجودهای طلای بانک وسکه های طلای بانک راداده است وچون درهیچ جای دنیا انگلیسی ها طلای دیگرنداشتند چرچیل خواسته وقتی میرود پیش عمت اینو ـــــــ بود نمیدانم کی بود جیبهایش پراز طلا باشد ، طلای ایران که بتواندرشوه بدهد که این رابخرد که واردجنگ بکنند. ببینید این طرز فکر است . آنوقت متشبث شدند به آن قانون که این رابردا رندکه مرا به این وسیله بردارند واگرموفق شده بودند داغون کرده بودند بانک ملی را ،ازبانک ملی چیزی باقی نمیماند .مگـــرکسی جراءت میکرد بیایدبابانک شاهی مبارزه بکند ؟ کسی جراءت میکردبیایدبا آن طرز بانک راحفظ بکند درمقابل عجوم ؟ بانک تبدیل میشد به یک حزب توده وتمام مردم پولهایشان را میکشیدندمیگذاشتنددربانک شاهی . حالا عواقبش رافکرنمیکردند فقط برای اینکه مـــرا بردارند آنوقت اینهاکی‌ها بودند ؟ درراءس اینها یک آقائی بود نـراقی نام ، ابوالقاسم نراقـــی که‌گویا معلم فارسی شاه بوده‌است . روزیکه رفتم دفاع بکنم ازموافقتنامه ایکه با انگلیسی‌ها تهیه کرده بودم که‌مطرح بود قوام‌السلطنه مـرا خواست درمجلس جلسه خصوصی ،دفعه اولی که من سروکارپیدا کردم باوکلای مجلس درجلسه خصوصی . این ازعلمدارها بودکه گفتش که بجای اینکه آقای ابتهاج میگویند طلا بگیرید بماقند وشکربدهند ،چائی بدهند طلا ببرد .اگراین طلا هارابشما بدهند کی بشما این طلا ها را میدهد شما میگوئید طلا ها درلندن است ، درفلا نجا است ، درآفریقا است درکانادا است . کی بشما طلا میدهد ؟ تازه بشما طلا بدهند این طلا فقط ببرد این خواهدخورد که روی مقبره ماگنبد طلائی بسازند. بحدی باتعصب این اظهارات رامیکرد. من چوابش رادادم . خدا بیامرزد دشتی . دشتی آمد گفت من میخواهم دهانت راببوسم گفت‌حظ کردم ازاین چیزی که گفتی اما این دولتی ها که آنجا نشسته بودند چراآنها یک کلمه نگفتند گفتم ایرادواردنیست قوام‌السلطنه آنجا نشسته هژیر هم وزیردادارائی اش هم بود نشسته بود یک چندتا وزرای دیگرهم‌بودند گفتندهمینکه من خواست گفتش که شما دفاع بکنیداز آن کاری که کردید این یعنی که موافق است .همین آقای ابوالقاسم نراقـــی نماینده مجلس بوده‌ربانک ملی ، درهیئت وزارت اندوخته اسکناس . این وآقای مـوءید احمدی کرمانی ، من حالا آمدم به‌بانک

اینهم ازدشمنان من است دیگر خب منهم اعتنائی به اونمیکردم برای من اصلا" وجودنداشت من کارهایم را میکردم .این کارها را دید طلا ها راکه دیدآوردم ضرب کردم فروختم مبارزه مرا با بانک شاهی دید . یک کلمه با او صحبت نکردم . کاربجائی رسیدکه شکم پاره میکرد اگرکسی بمن بدمیگفت در غیاب من .

س ـ عباس مسعودی چه نقشی داشت درموافقت یا مخالفت با شما ؟

ج ـ صددرصد همیشه درتمام مدت عمرش ازمن دفاع میکرد .عباس مسعودی میگویند که یک آدمی بود که فقط برای منافع کارمیکرد یک موردنشدکه ازمن یک تقاضا بکند ویک موردنشدکه ازمن دفاع نکند . موقعی که درزندان بودم مقاله نوشت ،کارهائی راکه من کرده بودم جشن گرفته بود . موقعیکه ،آنروزیکه من استعفا دادم ازسازمان برنامه رفتم روزنامه اطلاعات را آوردند من دیدم نوشته ابتهاج لجوج ،این سر مقاله اش ، گفتم‌ای داد ،اینهم جزو مخالفین من شد؟ خواندم دیدم که ازسرتا پا ازمن حمایت‌کرده است ، آدمی است‌چنین است ، چنان ، درستکار است ،باجراءت است کارهائی که‌کرده تمام محبت بود چه بود ، چه بود اما لجوج بود . تلفن کردم تشکرکردم گفت‌که استدعا تمنا میکنم شما با اعلیحضرت آشتی‌بکنید . گفتم غیر ممکن است . گفت من ازشما میخواهم این را بکنید گفتم غیرممکن است من اینکار را بکنم . گفتم‌تشکرمیکنم ازشما .اما عقیده اش این بودکه من بایدبا اوسازش بکنم که مثلا" دوباره برگردم گفتم‌غیرممکن است . بنابراین برخلاف آنچه که راجع به عباس مسعودی‌میگویند من اورا یک آدم پاک با اعتقاد با ایمان میدانستم باجراءت تمام‌دارائی اش ،موجودیتش دراختیارشاه بوددیگر آنوقت درموارد مختلف ازمن حمایت میکرد .

س ـ راست است‌که ایشان آنقدرقدرت داشت‌که درمنزل ایشان نخست‌وزیران تعیین میشدند؟

ج ـ خیلی‌قدرت داشت اما یک روزی آنوقت ببینید شاه نسبت به‌این چه گفت بمن ،بمن گفتش‌که این ازعمال انگلیس‌ها است . گفتم‌اعلیحضرت نیست گفت مدرک هست ،ساواک میگوید ، گفتم‌غیرممکن است ، گفتم آخرمسعودی راکه من میشناسم غیرممکن است .

س- چه‌زمانی وقتی که‌سازمان برنامه تشریف داشتید ؟

ج - من سازمان برنامه بودم . این‌عقیده‌اش بود . امانشان نمیداد حمایت میکرد برای اینکه احتیاج داشت به‌این روزنامه‌ایکه ، آنوقت تیراژش بزرگترین تیراژ ایران بود . احتیاج داشت‌جراءت این راندا شت‌جراءت اینکه‌بخودش این آدم بگوید یا ازاوسئوال بکند .

س- شما فرمودیدکه آن دیکتاتوری ،سیستم دیکتاتوری رضاشاه رانمی‌پسندید....

ج - خودم دیکتاتوربودم .

س- ازیکطرف دیگر این حکومت مجلس واینها راهم یک بلبشوئی تلقی میکردید آیا ....

ج - جواب بدهم راجع به آن موضوعی که خودم چیز کردم (؟) کردم من طرفدار ، درکشورهائی مثل ایران طرفدار آن‌دیکتاتوری هستم که‌روی همین الگو کار بکنند الگوئی که من داشتم .من درستکاری رادراین نمیدانم که آدم دزدی نکند .درستکاری صفات اولیه انسان است هربشری بایددرستکار باشد ،درستکاری قسمت عمده آن اینست‌که درتصمیماتش امین باشد من یک دفعه درتمام عمرم تصمیمی نگرفتم‌که جنبه خصوصی داشته‌باشد این راادعا میکنم هرکس درهرجای ایران هرایرانی پیدابشود بگویداین دروغ میگوید ، دشمن من برعلیه‌من کتاب نوشته بود مرتیکه ،آمدند گفتندکه این بدردمیخورد ،عرفانی بمن گفت گفتم آقای‌عرفانی شما نسبت به‌صلاحیت فنی او اطمینان دارید ؟ گفت بله این دردانشگاه‌لیورپول نمیدانم درس‌خوانده است

س- این ایرانی کی کتاب نوشته بود ؟

ج - ایرانی که کتاب نوشته‌بود برعلیه‌من.

س- کی بود

ج - گفتم دیگر آن دانشپور که رئیس‌بیمه شددرزمان مهندس بازرگان ، مهندس بازرگان دراولین کابینه اش این رارئیس‌کل بیمه کرد . ازعرفانی پرسیدم صلاحیت فنی او گفت‌آره . گفتم درستی اوچی ، گفت من ضمانت میکنم . گفتم فردابگوئید

بیاید فردا آمد مرا ببیند گفتم برود پیش آقای نمیدانم اصفیا بودکی ، به اوگفتم که میگردید عقب یک نفرکه بفرستید که ناظرشد کرج بیاشد . که از طرف سازمان برنامه نظارت بکنددرامور سدکرجی که موریس نودسن میساخت فرستادم این را ، چندی بعدآمداصفیا گفتش که مهندس طالقانی میگویدکه این آقائی راکه فرستادید آنجا ما اگراین باشدمیرویم گفتم آقای اصفیا به ایشان بگوئید بروید با این حرفها آخرمرا میخواهندبترسانند بروید گم بشوید .جی میکندکه این آدم نظارت میکند ؟ میگویندرامورما گفتم برای همین هم فرستادم نظارت بکند ،گفتم اگرکارشکنی میکند بگوئید اخراجش میکنم ، نظارت داردمیکند برای همین هم فرستادم به آنها بگوئید ازاین ناز ها برای من نکنید میدانم اگراینها را بیرون بکنم دوسال کارکرج عقب میافتد تا من بروم یک مهندس مشاور دیگر بگیرم . اما به آنها بگوئید این آخرین دفعه ایست که شما اینجور حرف میزنیدبا من ، من این حرفها را قبول ندارم . ساکت شدند وماندسرجایش این آدمی که برعلیه من کتاب نوشته بود . بعدشاه بمن گفت که این آدم راازآنجا تغیربدهید. به اوگفتم چرا ؟ گفت آنجا یک فعالیت میکندبه نفع مصدقی ها ،گفتم آخرکرج چه جائی هستش که اینکارها رابکند . گفتم آنوقت گفتم به او ، گفتم اعلیحضرت این کسی است کتاب برعلیه من نوشته بود من تاحالا هم ندیدمش اما خب این درکرج چه خطری ؟ گفت که بهتره که یک کسی دیگر یک شغل دیگربه او بدهید . گفتم که اگرواقعا" خیال میکنیدکه این مضراست وجودش.آمدم به اصفیا گفتم که شاه یک همچین چیزی گفته است یک شغل دیگری به اوبدهید یک شغل دیگربه اودادند .اینهم یکی از مریدهای من شد که وقتی کدارائی مرا توقیف کردنداین بمن یک نامه ای نوشت که شاید دارم .که شماکه چنین وچنان ، چنان بودید . آنوقت بعد یک روزی رفتم توی اطاق اصفیا دیدم یک نفرباشد سلام کرد اصفیا گفت آقای دانشپور من دفعه اولی بودکه دیدم وبا اودست دادم نمی شناختش . ببینید درتمام عمرم من یک کاری نکردم که روی غرض شخصی باشد . مظفر فیروزرا من یک آدم بسیاربدی میدانستم

رئیس اعتبارات ما نیساری بود آمد ایستاد وگفتش که ، من یک جوری احساس کردم که میخواهد یک چیزی را بگوید اما جراءت نمیکند بگوید ، گفت مظفر فیروز میخواهد مثلا" سفته ، گفتم که امضای دومش معتبرهست ؟ گفتند بله ، گفتم سفته اش را اگر شما مصلحت میدانید بکنید عداوت من که عداوت شخصی نیست . پاریس بودم گذرنامه اش را آوردند گفتندکه گذرنامه اش را برای تجدید آورده است گفتم این ایرانی است گذرنامه باید داشته باشد تجدید بکنید . یک جلسه ای بود درحضور اشرف ، حالا جلسه چی بود آنجا ؟ شاید انجمن سازمان خدمات شاهنشاهی بود .هژیر حضور داشت برادرم احمد بود موضوع سیمان مطرح بود چرا ؟ من هیچ بخاطر ندارم .من آمدم به سازمان برنامه با یک نیتی که نسبت به سیمان یک نظری داشتم قیمت سیمان را بیاورم پائین . قیمت سیمان یک مبلغی بود گزاف . شروع کردم به پائین آوردن،برادرم متاءسفانه مثل شدکه پدر ما درمیآید گفتم بمن مربوط نیست من این را دارم روی حساب میکنم که چقدر برای ما تمام میشود وقیمت گزاف رویش نمیکشم. میخواهم قیمت سیمان پائین بیاید وهمینجور مرتب پائین آوردم که بازار سیاه شکست . یک عده ای سراینکار کارشان خیلی خیلی بدشد خیلی بد ،یکی منجمله فلیکس آقایان شنیدم فحش میدادبمن برای اینکه یک مقدار زیادی احتکار کرده بود . این جلسه آنروزمثل اینکه برای اینکار بود وشاید برادرم متوسل شده بودبه اشرف که اوبمن بگویدمن گفتم نمیکنم سخت ایستادگی کردیم مجادله ای بین من وبرادرم جلسه بهم خورد داشتیم میرفتیم هژیر متوجه نبودکه من آنجا هستم گفت عجب جنگ زرگری بود من هیچی ازاونرنجیدم وهیچی هم به اونگفتم توقع من هم غیراز این نبود باورنمیتوانستند بکنند یک همچین چیزی که یک ایرانی آمده یک کاری دارد میکندکه مخالف منافع برادرش هست ومیکند اینکار را ووری عقیده است نه روی جنگ زرگری . اینست عقیده آقای هژیر آن بودنسبت بمن که تصادفا" شنیدم برای اینکه اواینکار را هیچوقت نمیکرد . امثال اواینکار راکه نمیکرد.

س - حالا میشود راجع به آن سئوال دومیکه من کردم که این بودکه سرکار هم حکومت دیکتاتوری رضاشاه واواخر واوایل رضاشاه را دیده اسید وهم دوره باصطلاح بلبشوی مجلس ؟

آیا بایستی بین این دورویه انتخاب کردیا یک راه سومی که درمحیـــــط ایران امکان داشت ؟

ج - ببینید من ،من با تمام عروق بدنم ورگ وپوست و استخوانم مخالفم با دیکتاتور به آن معنا اماآن چیزی راکه دیدم ، آن Anarchy که دیدم درزمان بعد ازرضاشاه برمن مسلم هست که اگربخواهیم امروزجمهوری برقرار بکنیم آن وضع تکرار خواهد شد اگربدتر ازآن نشود ،اگرروسها ایران رایک حکومت دست نشانده خودشان نکنند نتوانندبکنند نتیجه‌اش این خواهدشد . یک عده‌ای وکیل انتخاب خواهندشدکه قابل خریدوفروش خواهندبود ،یک عده ای وکیل خواهندشد که قابل معامله خواهندشد با روس ، انگلیس ، آمریکا ، چین ، ژاپن ویک عده ای پیداخواهندشدکه فقط وفقط برای منافع شخصی‌خودشان زدوبندمیکنند این میگوید به‌لایحه توراءی میدهم بشرطی که تومن راءی بدهی .دراین تردیدندارم برای اینکه دیدم دیگر این مردم که عوض نشدند . ۱۳۲۰ این وقایع پیش‌آمد ومن ناظراین شدم که مشالش‌هم گفتم که دریک ۲۰ دقیقه یک لایحه‌ای راگذراندندکه درراءسش امضای تقی زاده بود این را من نمیدانستم که تقی زاده هم آن طرح قانونی میگویندا سمش راوقتی که‌وکلاچیزی تهیه میکنند . که پانزده نفراگرامضا بکنند میشود مطرح بشود این پنجاه‌وچند تا امضا داشت . درراءسش اولین امضاراداده‌بود تقی زاده ، وقتی آنهادیگر بقیه تقی زاده رادیدند البته همه آنهاهم دل پری ازمن داشتند یک نفر نماینده مجلس نبودکه‌ازمن راضی باشد،چرا ؟ برای اینکه نمیتوانستند درب رابیابندباز بکنند بیایند . درسازمان برنامه قبل ازمن وکیل میآمدواردمیشد عینا "مثل اینکه مسجداست میرفتنددور تادور میزمیگویند توی اطاق مدیرعامل مینشستند یکی یکی آنوقت میرفتند صندلی مینشست پشت گوش آقا یک چیزی میگفتند کارشان انجام میشدمیرفتند . نخعی دستورداده بودبه سازمان برنامه قسمت های مختلف هرچیزی که وکلا تقاضا میکنند انجام بدهید .من اصلا"وکیل رانمیذیرفتم ، سناتور رانمیپذیرفتم . چرا نمیپذیرفتم ؟ برای تشخص نبود مجال نداشتم بپذیرم اگربنا بودمن بنشینم آنجاکه‌این تشریفات رابخواهندبکنند به آنها میگفتم باکمال ادب

تمنا میکنم ، استدعا میکنم کارتان رابفرمائید مربوط به کی است ؟ با اصرار مثلا"میگفتند کشاورزی ، میگفتم بروید پیش آقای دکتر....

س - اگرمیتوانستیم برگردیم بعقب کجای کاربودکه اگرجلویش گرفته شده بود ویک جوری دیگرمیر فت این سیستم حکومتی ایران ... ..

ج - اگرسنی میکردم شاه را متقاعدبکنم که سلطنت بکند نه حکومت . اما دیگر کاراز آن کارگذشته بود .من وقتی درسازمان برنامه بودم تنهاکاری که میکردم وقتی بمن یک چیزهائی راکه میگفت بکنید که با اوموافق نبودم میگفتم نمیکنم نمیکنم بارهاگفتم چندموردگفتم ، دربانک ملی گفتم ، درسازمان برنامه گفتم وقتی که اصرارکرد گفتم استعفا میدهم ، دربانک ملی وقتی گفتم استعفا میدهم گفت حق ندارید استعفا بدهید گفتم هیچکس دردنیا نمیتواند مرا مجبوربکند برخلاف میلم برخلاف عقیده ام رفتاربکنم بنابراین اعلیحضرت استعفا میدهم .

س - ولی خودسرکارمیدانیدکه آن حکومت مشروطه به آن ترتیب بسته به اراده یک فرد داردکه ممکن است آن رویه رابه پسندد یانه پسندد وبعدیک ملتی ..؟

ج - من منکرعیبش نیستم اما اقلا" شمابایک نفرسروکاردارید شماآنجادیکتاتور صدنفری ایجادمیکنید یک مرتیکه مندرس شپشوی بیسواد دزدی بلحقه بازی وکیل شد این بمحض اینکه وکیل شد آمدآنجا درآن ایام یک حکومتی بود یک وکیل بودن یک دولت بود . اعتنابه فلک نمیکرد یا میشد هرچه دلش میخواست ....

س - امکان اصلاح آن سرسنم نبود میبایستی .....

ج - امکان پذیرنبود چه جوری شما میتوانیستیداصلاح . ببینید که امروزرا تصوربکنید میخواهیم انتخابات بکنیم برای انتخاب یک رئیس جمهوری ، چه جور میتوانیدعمل بکنیدکه میلیونها ایرانی که میخواهندرای بدهندبه یک نفر آدم صلاحیتدار رای بدهند ؟ آخرغیرممکن است همچین چیزی امکان ندارد که ...

س - برگردیم به همان چهارچوب حکومت سلطنتی مشروطه ؟

ج - مگراینکه آنبرگردد یا مگراینکه جمهوری اگرمیخواهیم داشته باشیم یک

قانون اساسی مان را عوض بکنیم یک جوری باشدکه مردم حق انتخاب رئیس جمهور را نداشته باشند یک عده ای رئیس جمهوررا انتخاب بکنند آن عده صلاحیتدار باشند آن عده یک اشخاصی باشند قابل اطمینان باشند که آنها یک دفعه یک کاری نکنند که مملکت برود والا آزادبگذارید.من آنو قتها میگفتم یاآخوندانتخاب خواهد شد یا یکی ازعمال خارجی . برویرگردندارد آخرچه جوریک دهاتی ایرانی میتواند رای بدهدبه رئیس جمهور،اواصلا" چه میداندرئیس جمهورچه است . اصلا" نمیداند جمهور چه است .کی رامیشناسد او ؟ کسی رانمیشناسد او ؟ همه بنظراودزدند بنظر آن رعیت هرکسی که نماینده دولت است نماینده زور . ظلم وجبراست . اما این را طبیعی میداند میگوید بایداینجوورباشد همیشه اینجوربوده است . چه جوری میشود این یک خطرعظیمی برای ایران درپیش دارد .

س- درآن زمان کابینه آخرقوام السلطنه درآن موقع چه امکانی بودکه ازدست رفت برای اینکه حکومت مشروطه ای بوجودبیاید یا ...

ج - چراچیز نشد ؟ زدوبندکردشاه باخارجی ها .که قوام السلطنه رابیرون کرد .تا شاه باخارجی هازدوبند نمیکرد هیچکس . من اطمینان دارم که برای توقیف من از انگلیسی ها وآمریکائی ها اجازه گرفت .حالا علیرغم تمام این چیزهائی راکه گفتند . من این مطلب رابه Denis Wright گفتم که منخیال میکنم که دولت شما مداخله داشت درتوقیف من . بمن بااطمینان گفت ، گفت تمام پرونده ها رانگاه کردم همچین چیزی نبود باورمیکنم منعقیده من Intelligence Service اینکاررا کرد که آثارش درپرونده های ... چرااین رامیگویم که یک خط ونشانی برای من کشیدند . من وقتی که قرارداد جان مولم رامیخواستم لغوبکنم مهندس گنجه ای که الان مقیم ژنواست ، هنوزخوشبختانه زنده است آمد گفتش که یکی ازاعضای سفارت انگلیس بمن گفتش که شما با ابتهاج دوست هستید برویدبه اوبگوئید که اینکار رانکند اگربکند عواقب وخیمی داشت من به اوگفتم که من نمیکنم همچین چیزی شما چراخودتان نمیروید بگوئید ؟ بمن این راآمدگفت گفتم من میدانم گورپدرشان کرده من میکنم ، کردم اینکاررا کردم جان لم را . یک نفردیگرجراءت نمیکرد اینکار را

بکند از ایرانی‌ها .میکرد ؟ درموقعی که جان مولم ، من داشتم باجان مولم سروکله میزدم همه ملت ایران میگفتندکه این خائن وطن فروش این جان مولم را آورده است ،جان‌مولم را من نیاورده بودم . این را بعدشرح خواهم دادچطورشدکه جان مولم آمدا ما جان‌مولم را من بیرون کردم با علم به‌اینکه انگلیسی ها عکس‌العمل نشان خواهندداد . خب من خیال میکنم آنهائی که منافع یک اشخاص درکار بود یکی شاپور رپرتر این Knight شد سرشاپور شد این رفته بوددرتمام بین معاملات انگلیس و ایران . اطلاع دارید ؟

س- خیلی کم.

ج - سفارت انگلیس‌بود بمن نامه نوشتندکه درمناقصه فلان نسبت‌به فلان شرکت انگلیسی اجحاف‌شده است من اول عکس‌العملم این بودکه این را پس‌بفرستم بعد ارجاع کردم به .....

روایت کننده	آقای ابوالحسن ابتهاج
تاریخ	۱۱ آگوست ۱۹۸۲
محل	شهرکان - فرانسه
مصاحبه کننده	حبیب لاجوردی
نوار شماره	۲۳

س - قربان اگر اجازه بفرمائید امروز صحبت را با خاطرات سرکار راجع به اولین آشنائی با مرحوم هژیر که ایشان چه سمت هائی داشت ،چه جور آدمی بود و چه تماسهائی سرکار با ایشان داشتید ؟

ج - حالا اولین ملاقات من با هژیر را بخاطر ندارم اما در زمانی با این تماس پیدا کردم که رئیس کمیسیون انرژی بود ، رئیس شرکت قماش بود و بنظرم ، نمیدانم همانموقع بازرس دولت در بانک ملی بود یا نه این را بخاطر ندارم . و از اشخاصی بود که طرف شور بود ، طرف شور دار بود که بعد بیشتر این کمیسیونهائی که داشتیم با داور راجع به مسائل مختلف اقتصادی و مالی و چه ،چه اینهم بود همانطوریکه .

س - تحصیل هم کرده بود در داخل یا خارج ؟

ج - سابقه اش میدانم که یک وقتی میگویند در سفارت روس کار میکرد مثل اینکه گویا سفارت روس مثل اینکه کار میکرد . پدرش نمیدانم میگفتند مثل اینکه نمیدانم یقین ندارم شاید معلم بود این را نمیدانم ولی یک مردی بود بسیار بسیار باهوش فوق العاده . درشعر و ادبیات فارسی و خط اینها خیلی خیلی خوب بود .یک آدم یک خرده مرموز بود یعنی اولاً" که عینک دودی میزد آدم هیچوقت چشمش را نمیدید .

س - برای اینکه چشمش عیب داشت

ج - برای اینکه یک چشمش مثل اینکه کور بود، وآدم تا چشم یک نفر را نبیند درست نمیتواند بشناسدش این یکی از چیزهائی بود که بنظر من همیشه مرموز میآمد . بسیار جاه طلب بود وفوق العاده تحت نفوذ صاحبان نفوذ بود خیلی .

س - صاحبان نفوذ ؟

ج - صاحبان نفوذ هرکس میخواهد باشد ، هرکس صاحب نفوذ باشد این سعی میکردکه راضیش نگه دارد . بطوری که وقتی که وزیردارائی بود بسیار وزیردارائی بدی بود. حالا یک دوتا موردش را میگویم همانموقعی که من ایستادگی‌کردم درمقابل فشارنمایندگان دولت پوشالی آذربایجان ،پیشه وری وهرکاری کـــــردندکه من پول بفرستم پول به آذربایجان نفرستادم یک روزشنیدم که‌هژیر یک مقداری پول فرستاده بـــرای دستگاه دولتی تلفن کردم گفتم راست است ؟ گفت بله گفتم چرا اینکار راکردید؟ گفت من نمیتوانم مثل شما مقاومت بکنم . سخت ازاوبازخواست کردم ایرادگرفتم توقع من این بودکه یک آدمی مثل هژیر اقلا" اوایستادگی بکـــند . مواردیگر این خیلی مربوط بودبا عبدالحسین نیکپور ، عبدالحسین نیکپور رئیس اطاق تجارت بود . عبدالحسین نیکپور سوابق ممتدی داشت فرازونشیب زیادی داشت یک وقتی وضعش بسیار بسیار خوب بودویک وقتی وضعش بسیار بسیار بدبود بطوری که من وقتی‌که دربانک شاهی بودم این اقساطی میبایست به‌پردازد بابت بدهیش ، گویا ماهی ۵۰ تومان ، میتوانست به‌پردازد من فراش ، آنوقت میگفتندفراش این پیشخدمت های بانک را میگفتندفراش ، فراش را میفرستادم درب‌حجره اش کـــه ازاواین پول راوصول بکند . بعدرسید کاروبارش بسیار بسیار خوب شد وبعد هم که مردیک چیزهای زیادی گذاشت من تصورنمیکردم اینقدرثروتمند است ، این مثلا" یکی ازآن اشخاصی بودکه فوق‌العاده درهژیر نفوذ داشت ،هرچه ازهژیر تقریبا" میخواست انجام میداد . این مخالفت را من‌پراز میکردم بهش ، ایرادها را میگرفتم . وقتی صحبت ازنخست وزیری اوشد به همه کس‌گفتم منجمله به شاه گفتم . شاه بمن گفت که میخواهد هژیر را بیاورد گفتم این بدردنمیخورد بشما نخواهدشد . یک روزهم سلام بود من بعدازسلام میخواستم بروم مازندران باعجله رفتم صدایم کردندگفتند که مثل اینکه عیدبود ،عیدنوروز بود ،گفتش که من بلا آخره تصمیم‌گرفتم که هژیر را بیاورم گفتم بشما نخواهدشد .گفت شما حق ندارید این حرف را بزنید ، هرکس دیگریگوید حق دارد شما حق ندارید مـن

بشما تکلیف کردم کسیکه خودش قبول نمیکند آنوقت بمن میگویدکه این راهم بیاورم . گفتم خب این عقیده من است این بدردنمیخورد و پشیمان خواهیدشد . این مطالب به گوشش رسیده بود . حالا قبل ازاین مرحله هست ها امایک روزعبدالحسین نیکپور مرا دعوت کرد درشهرخانه اش ، دفعه اولی هم بودکه شهر خانه اش رفتم برای اینکه همسایه من بوددرشمیران ،شمیران منزل داشت .وگفت:که هژیر هم خواهد بود من میخواهم که شما با اوصحبت بکنید من هرکس که تقاضا میکرد که با من صحبت بکند ملاقات بکند باکمال میل میرفتم . قبول کردم رفتیم ، سه تائی مان بودیم . هژیر پرسید چرا شما با من مخالفید ؟ گفتم برای اینکه شما نمیتوانید درمقابل اشخاص با نفوذ مقاومت بکنید . اولا" گفتم که هان گفتم برای اینکه شما وزارت دارائی ،دروزارت دارائی موفق نبودید وزیردارائی خوبی نبودید نخست وزیر خوبی هم نمیتوانید باشید گفت چرا ؟ گفتم تحت نفوذ میروید . اتفاقا" تحت نفوذ همین صاحبخانه ما میرفت .گفتم کسیکه درایران میخواهد یک کارهائی ، دست به کارهای مهمی بزند ویک انقلابی ایجادبکند نبایدکسی باشدکه تحت نفوذ هرصاحب نفوذی برود . گفت اگرنخست وزیرشدم واینکارراکردم چی ؟ گفتم من اول کسی هستم میآیم ازشما عذرخواهی میکنم وصددرصدهم ازشما پشتیبانی میکنم . نخست وزیر شد وزیردربارشد همان ضعف راداشت همان تاءثیری که صاحبان نفوذ داشتند داشت ودرمقابل خارجیان هم همین ضعف راداشت درمقابل ایرانیان وقتی که داشت در مقابل خارجی ها هم داشت . من این رایک آدم بکلی درستی میدانم یک آدم صددرصد بنظرمن درست بود یک آدمی بودبعقیده من یک نوع عقده داشت بواسطه همین نقص جسمانیش که نسبت بمن حسود بودکه دیدم که درجلسه ای که درحضوراشرف تشکیل شده بودراجع به برادرم وقتی که صحبت شد این اطمینان دارم قسم میخورم که باور نمیکرد گمان میکرد یک صحنه ایست وگفت که جنگ زرگری است این مثلا" تصورنمیتوانست بکند یک نفرمیآیدمصدریک کاری میشود ونسبت به برادرش همانطور رفتارمیکندکه نسبت به سایرین ، آنهم برادری که نسبت بمن فوق العاده صمیمی بود، خیلی خیلی صمیمی

بطوریکه من وقتی که ازآمریکا برگشتم هیچ خانه‌وزندگی نداشتم رفتم مستقیما" منزل او مدتهاتا آنجا بودم اتفاقا" صدرالا شراف آمدبه‌دیدن من آنجا .همینجور اشخاص میآمدندآنجا مثل‌خانه خودم خیلی‌خیلی نسبت بمن محبت داشت خیلی مـــرا دوست داشت . امایک پرنسیپی داشتم که قیمت‌ها بایدبیایدپائین اتفاقا" او صاحب کارخانه سیمان بود .قیمت سیمان را مرتب آوردم پائین که اوازهمیـــن رنجش داشت . وگمان میکنم که دربار شاه یا اشرف هم سهم داشتنددرشرکت سیمان یعنی ندارم اماخیال میکنم . بنابراین آنهاهم علاقه داشتند که من این رادر نظربگیرم نگرفتم .واین راباورنمیتوانست بکند چرا ؟ برای اینکه کسیکه خودش فاقد یک صفتی است نمیتواندتصورکندکه این صفت دردیگران هم هست . ایرانی بطورکلی معتقداست که یک ایرانی که وسیله داشته‌باشد برای دزدی دزدی کلان ممکن نیست نکند . پیش‌ازآن اشخاص‌رضاشاه بود برای اینکه خودش‌فطرتا" آدم نادرستی بود . نمیتوانندباورکنند وچون این راباورنمیکنند آن آدم محسود قرارمیگیرد نسبت‌به‌اوحسدمیورزند . من این رامتوجه نبودم یک‌وقت‌توجه کردم پیداکردم این فکررا وبه‌شاه گفتم ،گفتم که‌من تازه‌فهمیدم که مردم نه فقط با آدم‌حسودهستند که‌آدم بهتررا ه میرود بهترلباس میپوشد بهترزندگی میکند بیشتر معلومات دارد .حسودندبرای اینکه درست است‌واینها ، این دیگرگفتم این مجاز نیست این قابل عفو نیست برای اینکه این دیگردردست‌خودش‌است .یک‌آدمی فرض بفرمائید که یک‌آدم رشیدپیدا میشود یک‌آدم قدبلندی آدم خیلی‌خوش‌ترکیبی این یک‌آدم‌زشت بدبحت بیچاره کریهی حق داردمثلا" به‌اوحسود باشد امایک‌کسی حسوداست که‌چرا این آدم درستکاراست خب‌توهم درستکارباش‌تابتوانی این حسادت راازبین ببری .ولی این یک‌حقیقتی است‌که دیده ودراین شخص‌گمان میکنم این این وجود داشت .

س ـ چه جورخودش را به شاه‌نزدیک کرد ؟

ح ـ گمان میکنم‌توسط اشرف ، تصورمیکنم . واطاعت‌محض برای اینکه کسیکه تحت نفوذ عبدالحسین نیکپور باشد خب درمقابل شاه که‌پرواضح است‌خیلی خیلی

کارها اوبرای شاه انجام داد شایددیگران اینطورنمیتوانستند انجام بدهند .مثلا" استردادا ملاک رابه ..

س - لایحه ای که ازمجلس گذشت ؟

ج - ازمجلس گذشت ودرتغییر قانون اساسی اصلاحات . این مثلا" ازاینجورکارهاکه به اومیگفتند باسهایت جدیت وپشتکار وپشتکارهم داشت آدم خیلی پرکاری هم بود .با نهایت جدیت دنبال اینکارمیرفت ویک بطرزی هم خیلی پاکیزه میآورد جلوه میداد نشان میداد ارائه میداد وخب شاه هم خوشش میآمدازاین چیزها .

س- یک شایعاتی هم بودکه ایشان باانگلیسی ها ازطریق

ج - پیش Miss Lambton درس انگلیسی میخواند این من نمیدانم من از Miss Lambton خوشم نمیآمد برای اینکه من خوشم نمیآمدکه یک زنی که هیچ به هیچ دلیلی حق نداردرا مورمملکت مداخله بکند اینطور صاحب نفوذ بود ، صاحب نفوذ بودکه مردم سروست می شکستندکه برونداویک جورآشنائی پیدا بکنند .

س- چه جورنفوذی ؟

ج - نفوذ فوق العاده . پسر آقاخان چیز ،پرنس علیخان بسیارجوان خوبی بودمن خب خیلی دوستش داشتم من پاریس باا وآشنا بودم . از آن آقاخان خیلی بدم آمد خیلی بدم آمد . بازمیگویم حرف تو حرف میآید میگویم اما این چیزها رامیگویم برای اینکه یک روزی ناهار مارادعوت کرد فاطمه بود خواهر شاه . ایکاش قرارداد ۱۹۱۹ لغونشده بود برای اینکه اگراین قرارداداجراشده بودایران امروزدارای یک کادری بودمثل هند ترتیبیت شده Civil Servant های هند .

س - به کی گفت این را ؟

ج - آقاخان بزرگ . به اوگفتم که من قبل ازاینکه اظهارنظرخودم رابکنم بشمابگویم گفتم علا بارها میگفتش که جهنم ایران را من ترجیح میدهم به بهشت خارجی .گفتم این حرف رانزنید . چرا این ایرانی ها نمیتوانندخودشون خودشون راتربیت بکنند ؟ چرامیبایست یک دولت خارجی بیاید که آسهم رفتاری بکندکه انگلیسی ها با هندیها میکردند .داخل آدمشان نمیدانستند .من یک نمونه آنرا دربانک شاهی دیده بودم که

نوشته بودند که For Europeans Only روی اطاق Washroom
این رانگفتم بشما ؟ که من رفتم تو شروع کردم به‌فحاشی هما نموقع‌ظهربودوهمه
داشتند دست میشستند . برداشتند آنرافورا" . تاروزآخرهم این ایرانی
پایش راآنجانگذاشت . آنوقت آمدندپیش من گفتندکه ماسوء تفاهم نشود یک
همچین نیتی نداشتیم اماجانیست‌که همه کس‌بیاید .گفتم این راهش‌که بنویسند
For Europeans Only ? خجالت نمیکشید درمملکت من اینکاررا
میکنید ؟ خیلی‌ها بودکه این شهامت راندا شتند زیربارمیرفتند .
س - راجع به کار Miss Lambton میفرمودید .
ج - آره Miss Lambton
س - چه جور نفوذ داشت ؟
ج - یک‌کسی بودکه . آن هم‌تنها نفوذ نداشت . دربارسفارت انگلیس نفوذ داشت
فراش‌بود وفراش‌باشی بود فراش‌باشی سفارت انگلیس یک شخصیتی داشت .هرکس
روی کلاهش Union Jack میزد زده بود واینها میکردند کلاه پاپاخی
بود وهمه آنهاآن چیز را میزدند .درقلهک کدخدای ،کدخدا انگلیسی بود یعنی
انگلیسی بود مستخدم سفارت انگلیسی بود اوهم یکی ازاین نشان هاداشت .
برای اینکه قلهک یک ده زیر مثل اینکه ازخاک انگلیس ، برای اینکه سفارت
انگلیس ، سفارت تابستان اینجابود . همینطوریکه زرگنده تحت نفوذ روسها بود
درزمان امپراطوری . هرکس‌که مربوط بودبه سفارت انگلیس‌نفوذ داشت اینکه طرف
توجه بولارد بود . خیلی خیلی بولارد به‌این اهمیت میداد. حالا اینکه صحبت
آقاخان راکردم ازاینجهت بودکه من علیخان رادعوت‌کرده بودم به ناهار . نه
عصرمیآمدمنزل من آمدوگفت،که افسرانگلیسی بود لباس انگلیسی ، درجنگ افسر
بود ارتش‌انگلیس این درزمان جنگ دوم است . آمدگفت من امروزناهار پیش بولارد
بودم . Miss Lambtonبود گفت بحدی متاءثرشدم که مقدرات مملکت شما در
دست اشخاصی است مثل بولارد و Miss Lambton که دست راست بولارد است .
حظ کردم‌ازاین حرف . گفتم من عین این عقیده ایست که دارم . اعتنانمیکردم
به‌Miss Lambton درصورتیکه همه سرودست می شکستند که‌برونندپیشMiss Lambton

Miss Lambton نظیرکسی بود با تفاوت .... نظیرکسی بودکه Dooher درسالهای بعد درسفارت آمریکا مسلط بودبر جان وایلی که سفیربود با این تفاوت که Miss Lambton یک زن با معلوماتی بود فارسی راخوب یادگرفته بود تاریخ ایران را میدانست ودردهات ایران رفته بود آشنا بودبطرزاخلاق ایرانیها معلوماتی داشت . آن Dooher یک آدم عامی عامی بود یک پسربچه نالایقی بود . اما همان نفوذی را اوبعدها درسفارت آمریکا پیداکرد که این Lambton دراین زمان درسفارت انگلیس داشت وهژیر پیش اودرس میخواند . خب میگفتند حالا من نمیدانم اما ممکن است ممکن است که علت اینکه رفت پیش اودرس بخواند شایداز اینجهت بود شاید نمیدانم برای اینکه مع ہ انگلیسی درتهران بسیاری ممکن بودپیدا بشوند دلیلی نداشت که حتما" برود Miss Lambton راپیدا بکند که ازاوانگلیسی یادبگیرد . وممکن است . وآنچه هم که استنباط میکردم همیشه نسبت به انگلیسی ها نظر خوبی داشت .

س - هژیر رااینجورمعرفی کرده بودندکه اولین نخست وزیرجوان واصلاح طلب ایران است

ج - من مخالفت کردم . با اودرحضورخودش . این دیگر ثابت شده هم به شاه گفتم هم بخودش گفتم . هم به همه دیگران میگفتم که این نمیتواند بواسطه همان ضعفش میدانستم ضعیف است . همینطوری که مخالفت کردم توی رویش هم گفتم با تقی نصر . تقی نصر ، تقی نصر همینطور ، تقی نصر نامه ای آوردازعلا ، علا سفیربوددر واشنگتن . وقتی که آمد به ایران .میدانیدسالهای سال آنجابود در اول نمایندگی تجارتی ایران بعددرسازمان ملل بعدآمد یک روزی به ایران یک نامه ای هم از علا آورد که علا نوشته بودکه نسبت به این شما نظرخوبی داشته باشید چنین وچنان . خواندم به اوگفتم که آقای نصر من بشمابگویم شما یک آدم خیلی لایقی میدانم تحصیل کرده اید درستکارید ولی جراءت اینکه درمقابل صاحبان نفوذ بایستید ندارید . گفتم من همین است . اینستکه من خیال نمیکنم که شما بتوانیددرایران کار بکنید . البته این خوشش نیامد پرواضح است . وقتی که وزیردارائی بنابودبشود که آنهم شرحش رابعدخواهم دادکه رزم آرا آمدمنزل من وصورتی

گفت ازوزرایش وگفت بیشتر اینها را هم من نمی شناسم تحقیق کردم اما بیشتر اشخاص بعقیده من Dooher به او داده بود که منجمله تقی نصر هم Dooher داده بود. تقی نصر بود . گفتم تقی نصربه عقیده من عرضه اینکار را ندارد . وزیردارائی شد فرارکرد اکونومیست لندن نوشته بودکه " He deserted" وعین حقیقت هم بود برای اینکه من سفیربودم درفرانسه بمن تلفن کرد سهیلی ازلندن که تقی نصر کجا است ؟ گفتم تقی نصرلندن است گفتش که خیر اینجا نیست گفتم پریر بمن اهری که بازند آمده بودپاریس بمن میگفتش که این میرود لندن . گفتم که شاید هنوز نرسیده باشد ازژنو تحقیق کنید . گفت ازژنو تحقیق کردم . گفتم من هیچ اطلاعی ندارم . فردایش یا پس فردایش خبررسیدکه واردنیویورک شده است ورفته سرکارش . همان چیزیست که پیش بینی کرده بودم . آنوقت همه بمن نوشتند. علا بمن نوشت ، اشرف بمن نوشت که حق با شما بود که این آدم ،میگفتیدکه این آدم لیاقت اینکار را ندارد . فقط وفقط برای این آمدکه برگرددوباره به سرکارش وبگویدکه من وزیردارائی بودم . همینطوری که الان اشخاصی مثل اینها ، یکی از آنها اموزگاراست . یک آدم نالایق بی شخصیت .

س - کدام یکیشان ؟

ج - همان نخست وزیر ، جمشید . الان مباهات میکند که من نخست وزیر بودم واین را به این وسیله میخواهدکارمثلا" پیدا کند ، به این وسیله میخواهد برای خودش احترام قائل بشود . بازهم یک مورددیگرمیگویم دکتراحمد مقبل که الان درنیس مقیم است این را من زمانی میشناختم که شاگرد شریعت زاده بود دردارالوکاله شریعت زاده ، شریعت زاده وکیل بانک شاهی بود . تمام سروکارشان هم با من بود . وقتی که شریعت زاده خودش راکم کم کنارکشید مقبل میآمد میرفت مرتب هفته ای سه چهارروز بلکه هرروزمیآمد اورا میدیدم ،میشناختش . یک روزی منزل نبیل الملک پدر سمیعی شام میهمان بودیم این هم بود .تابستان بود درحیاط نشسته بودیم مرا کشیدکنار وگفتش که خواهش میکنم یک کاری بکنیدقوام السلطنه هم نخست وزیربودکه من وزیربشوم.

گفتم برای چی میخواهی وزیربشوی ؟ چه میخواهی بکنی ؟ خیلی خوب مثلا" یک آدم یک نیتی دارد یک عملی میخواهد یک برنامه ای ، گفت میخواهم Excellence بشوم . به شاه گفتم ، گفتم اقلا" یک نفرپیدا شدکه اینقدرا... نیت وجراءت داشت که گفت برای چی میخواهدوزیربشود . خیلی ها هستند بجان شماکه فقط وزارت را میخواهند برای اینکه عنوان جناب داشته باشند وبعدهم بگویند Ancien ministre درکارت شان هم Ancien ministre شخصیت دیگری ندارندکه احتیاج به این چیزها نداشته باشند .

س - درنخست وزیریش چه جوری ازآب درآمدهژیر؟

ج - بسیاربعقیده من نا توان ، بسیارنا توان ، وهمین دیگر که هرکسی که سعی میکرد مردم راراضی نگهدارد دچارزحمت میشد .نمیشود همه راراضی نگهداشت . یک عده را راضی نگهداشت یک عده راراضی نگه نداشت وکارمثبت کرد غیرممکن است ، امکان ندارد کسیکه این ضعف راداشته باشد درایران آ مروزمیتوانست موفقیت پیداکند ممکن نبود منهم عادتم بودکه میگفتم کسیکه میشناختم که ضعف داردمیگفتم . نصرهم علت اینکه میشناختم این بودکه وقتی که من رفتم ، ماء مورشدم که بروم Bretton Woods به ریاست هیئت Bretton Woods موقع جنگ بود خودم به زحمت رفتم برای اینکه تمام با وسائل ارتباطات آمریکائی ها بود وسائط جنگی بودکه آدم میبایست برود وسیله ای نبودکه آنروزآدم مسافرت بکند به آمریکا . بنابراین چندنفررا سه نفررادرآمریکا انتخاب کردم که عضو میسیون باشند . یکی دفتری ، علی اکبر دفتری مستشار سفارت بود آنوقت .مستشار سفارت درزمانیکه شایسته وزیرمختاربود پسرش هم اواخردرتهران بود کاروبارش هم مثل اینکه خیلی خوب بود مقاطعه کاری میکرد اینها . یکی حسین نواب که سرکنسول نیویورک بود . که درزمان مصدق وزیرخارجه شد یک مدت کوتاهی.

سومی تقی نصرکه درنیویورک بود نمایندگان آن هیئت نمایندگی تجارتی بودکه یک وقتی رئیس آن الهیار صالح بود . الهیارصالح رایک وقتی فرستاده بودند که درموقع جنگ کارهای تجارتی که باآمریکادارند این هیئت انجام بدهد. این درهیئت

الهیار صالح بود. رفتم به Bretton Woods من قبل از اینکه بیایم یک مطالعاتی ... برای من فرستاده بودند یک مطالعاتی راجع به مقررات صندوق کرده بودم . بیشتر من علاقه به صندوق داشتم . ما در نیویورک بودیم نمیدانم یک چیزهائی گفته بودم . در Bretton Woods هم گفته بودم که روش ماچه باید باشد . یک روزی با نواب در هتل خودم در اطاق خودم ایستاده بودم آمد تقی نصر یک نوشته ای بمن داد ماشین شده به انگلیسی . خواندم دیدم نظرهائی داده است . اولا" گفتم که چرا بمن به انگلیسی مینویسید ؟ گفت برای اینکه ماشین نویس انگلیسی دارم ماشین نویس فارسی ندارم . تمام آن مطالبی راکه من گفته بودم تکرار کرده است . گفتم که آقای نصر این را برای چه نوشتید ؟ گفت برای اینکه On Record بماند گفتم On Record برای شما بماند یا برای من بماند ؟ جلویش پاره کردم گفتم اینکار را من نمی پسندم من اصلا" نمی فهمم چی چیه این ؟ رفت خیلی هم خجل شد رفت . نواب گفتش که بد فتاری کردید . گفت این عادت دارد این عادت دارد پرونده درست میکند . عادتش این است . اینجا هم میخواهد یک پرونده درست کند بعد بفرستد تهران بگوید اینکارهائی است که من کردم . گفتم خب من بدون اینکه این را بدانم این اصلا" خوشم نمیآید از این عمل . اولین کاری که من کردم اگر بگوید که همینطوری که شما گفتید من این را یادداشت کردم بشما حالا دارم میگویم . اینها را نوشته بعنوان نظرهای خودش .

س - هژیر بعد از نخست وزیر ی مثل اینکه وزیر دربار شد وضمن اینکه وزیر دربار بود سوء قصدی به او شد ؟

ج - بعد وزیر دربار شد . کشته شد . کشتنش بله ، بله ، بله .

س - شما تهران بودید آنموقع ؟ خاطراتی دارید ؟

ج - بله بله تهران بودم . امّا این مثلا" یکی از خاطراتی که دارم این است که شاه بمن گفتش ، ، علا بمن یک تلگرافی کرد که شما اطلاع دارید که دولت تقاضای صدمیلیون دلار کمک مالی مجانی کرده است ؟ خبر نداشتم . تحقیق کردم از شاه پرسیدم .

س - شما رئیس بانک ملی بودید ؟

ج - رئیس بانک ملی بودم . گفت بله مگرشما نمیدانستید ؟ ومیدانست که من نمیدانم ها ، گفتم نه نمیدانم گفتم چطورشد گفت هژیر با Wiley صحبت کرده است . وهژیر وزیردرباراست ها . واینها حاضرشدند بدهند صورتی هم فرستادند . صورت راخواستم بمن دادند توی این صورت نوشته است کمک بـــه کارخانه کازرونی دراصفهان . گفتم چطوری شما کمک مجانی میخواهید این پول را هم میخواهید مجانی بدهیدبه کارخـــانه کازرونی ؟ گفتند نه میخواهیم قرض بدهیم گفتم آخرچطور فکرش راکردید ؟ شما میخواهیدقرض بدهیدبه یک نفری که دولت آمریکا بشما مجانی بدهدکه شما قرض بدهید ؟ گفتم امکان نداردیک همچین چیزی راهم دولت آمریکا بکند آخرچرا اینکار را میکنید مفتخم میکنید خودتان را آنوقت گفتش که این را Wiley گفته است . Wiley چراگفته بود ؟ برای اینکه آن آدم Dooher این را باید وهمین عملی است که Dooher وقتیکه من رفتم آن صحبت ها راکردم با State Department گفته بودکه به علابه نمازی وبـه دیگران وبه شاه که چون این همچین مذاکراتی کرد صدمیلیونی که من میخواستم ازآمریکا بگیرم ومیگرفتم مجانی .....

هژیر میکرد .هژیر Wiley راخواسته بود Wiley هم به اویک چیزی گفته بود . Wiley یک آدمی بودکه ساعت ده صبح که میدیدمش ویسکی دستش بود ودستش سلرزیدالکلیک شده بود که وقتی ایـن را بـــه George Allen گفتم George Allen آخرقبل از چیز بود . وقتیGeorge Allen میرفت من گفتم که کی جای شما میآید ؟ گفت یک آدم بسیار بسیار لایقی فوق العاده خوب اینقدرازاین تعریف کرد .بعدهاکه دیدمش درواشنگتن رئیس U. S. Information رادیو وفلان این چیزها دراختیارش بود U. S . I . F این بهش گفتم که این آدم اینجوری بود گفتش که متاءسفانه حق باشما است دروزارت خارجه هم همه تعجب کردند چطور شد این عوض شد ، این تغییر کـرد . گفت شاید درنتیجه نفوذ زنش بوده است زنش لهستانی بود وخودش چون

ابتهاج (۲۳)

ایرلندی بود اصلش این Dooher هم ایرلندی بود . طوری مسلط شده بود براین که او شاید وادارکرده بود که بیاید به هژیر . اینها دیگرحدس است من مبدانم که Wiley به هژیر گفته بود.بعیدنیستش که اوهم یک تلفن کرده مثلا" به‌وزیرخارجه که یک همچین تقاضائی بکنید یاگفته واینها هم بدون اینکه باکسی صحبت بکنندتقاضارا هم فرستادند صورتی سرتاپا که یکی ازآنرا من بخاطر دارم که مرا متحیرکرد کازرونی که میخواهندبه‌او . گفتم میخواهیدبه‌اومجانی بدهید ؟ گفتند نه به‌اوقرض میدهیم . گفتم آخرهیچ فکرنکردید شماکه‌اخجالت نمی کشید بـــه دولت آمریکا بگوئید پول بما بدهید گدائی میکنیم مجانی هم پول راقرض میدهد خودتان راهم‌بهره‌اش رابریزید توی جیب خودتان وپس بگیرید. بمن علا باحیرت‌گفت یک اثرعجیبی کرده است دراینجاکه اینهاچه میگویند؟ چطور شده‌است همچین تقاضائی کرده اند ؟ این بود که‌وقتی که من رفتم بدستور شاه هم قرارشد صحبت بکنم وصحبت‌کردم George Mc Gee هم بود گفتم یک دینار کمک مجانی ازشمانمیخواهم مطلقا من نمیآیم گدائی بکنم مابا پول خودمان میخواهیم برنامه راا جرابکنیم . وهمانموقعی بودکه تلاش داشتم میکردم‌که‌بشتوانه راکم بکنم که ازآنچه که آزادمیشود من برای دوسال میتوانستم Finance بکنم برنامه هفت ساله اول را . بدست خودم نه که بدهم به همان اشخاصی که من دربانک بودم من اصلا" بانک رانمیخواستم ترک بکنم . اما چون فکر فکرمن بود برنامه هفت‌ساله ، ومن تهیه کرده بودم Finance آن را هم خودم میخواستم تهیه بکنم که ازاین محل میتوانستم تادوسال راه ببرم بعدازدوسال که راه‌افتاد آنوقت بعدبرویم قرض بکنیم . این اثرخیلی خیلی خوبی هم بخشید ولی مورداعتراض شاه قرارگرفت برای اینکه Dooher رفت اینکارها را کرد. ازهژیر چیز دیگری بخاطرندارم .

س- موضوع قتل معلوم شد که چه دسته ای اوراکشتند ؟

ج - این همین فدائیان اسلام مثل اینکه . حالا چرا

س .. چه دشمنی با او داشتند ؟ چرا او را ؟

ج - شاید ، شاید نمیدانم براسطه اینکه خیلی معروف بود که ، بعضی میگفتند که با روسها هست ،بعضی ها میگفتند با انگلیس ها هست ومطیع شاه بود شاید هم از اینجهت بود نمیدانم آنها اصلا" نمیدانم هدفشان چه بود اما شاید به این منظور نمیدانم.

س - چه خاطراتی از رزم آرا دارید ؟

ج - رزم آرا را خیلی خیلی بمن عقیده داشتم وقتی که رئیس ستاد بود برای اینکه از دور میشنیدم که خیلی درکارهایش جدی است یک چیزی هم که بمن اثـــــــر گذاشت این بود که الهیار صالح تعریف کرد یک وقتی ، برایم گفتش که درکجا بود ؟ مثل اینکه موقعی که در وزارت دادگستری بود یا در مالیه بود مسافرتی کرده بود رزم آرا برای نقشه برداری ایران واین برایم تعریف کرد خیلی آدم مرتبی است جدی است وظیفه شناس هست واز اینها . ازدورهم میشنیدم که درکارخودش مسلط است وخوشم آمده بود ازش . یک دفعه فقط من با او تماس پیدا کردم که به شاه گفتم که برای اینکه اگر روسها بیایند تهران را بگیرند اول کاری که میکنند جواهرات سلطنتی را میبرند من برای این چه بکنم ؟ اگر بخواهم تخلیه بکنم این را بفرستم به یک جائی دیگر بمخض اینکه اینکار را بکنم تهران تخلیه خواهد شد برای اینکه هزارها اشخاص از تهران فرار کرده بودند ومیرفتند بطرف اصفهان . که یک روزی بمن بولارد در میهمانی بود در وزارت خارجه گفتش که من خیلی Admiration دارم برای شما که شما از جایتان تکان نخوردید وقتی که همه فرار کردند موقعیکه رضا شاه افتاد شنیدید که چه شد ؟ نظامی ها را رها کردند توی خیابان سرلشکرها امرا از پست هایشان فرار کردند رفتند. وخیلی از اشخاص غیرنظامی فرار کردند.

س - من شنیدم که حتی آنهائیکه محافظ اطراف کاخ سعد آباد بودند حضور نداشتند ؟

ج - این را ممکن است .اما هژیر از اشخاصی بودها . هژیر از اشخاصی بود که آنوقت معاون بانک ملی بود.

کلاهش را میگویندگذاشت . کلاهش دربانک ماند رفت اصفهان . . ۰ه بعدازنصف شب عبداله دفتری معاون من بود که ازبانک رهنی آورده بودمش به بانک ملی ، آمدمنزل من مرا بیدارکرد اتومبیلش هم جلوی خانه من که شمانمیروید آقا ؟ گفتم کجابروم ؟ گفت اصفهان گفتم چرابروم ؟ گفت همه رفتند گفتم‌شما اگرمیخواهیدبروید بروید اما من نمیروم . چندنفر یایک نفر این ماشین راجلوی خانه من دیده بود وقتی که من یک روزی صحبت میکردم وبدمیگفتم به آنهائیکه فرار کردند بمن گفتش‌که آقاشما خودتان هم که میخواستیدبروید گفتم میخواستم بروم یعنی چی ؟ گفت اتومبیل تان راساعت سه بعدازنصف شب جلوی خانه تان دیدم به‌اوگفتم اتومبیل عبداله دفتری بودکه آمده بودکه بمن تکلیف میکردبروم یانه گفتم من نمیروم شما میخواهیدبروید بروید اوهم نرفت .

س - آن چه کاره بود ؟

ج - معاون بانک رهنی بود . من رئیس بانک رهنی بودم . اماهژیر فرارکرد .من آنروزماندم چندتاازاین بمب های اسباب بازی اسباب بازی بچه هاگمان میکنم بود انداختندروی‌تهران عدایش‌راشنیدیم . آقا آنچنان وحشتی ایجادشد یک دفعه دیدم جیغ دادوفریادزنهای ماشین نویس ابدربانک رهنی بلند شد گفتم چه خبر است ؟ گفتند اینهادارندگریه میکنند زاری میکنندکه بانک بایدتعطیل بشودما برویم برای اینکه بانک ملی تعطیل شد فرزین رئیس بانک بود بانک ملی راتعطیل کرد همه رفتندخانه شان . گفتم هرکسی ازبانک برودرفته که رفته دیگربرنمیگردد . همه نشستیم کارمان راکردیم بانک نمونه گذاشت رفت فرارکرد رفت آقای فرزین هم بست بانک را .

س - راجع به رزم آرا میفرمودید .

ج - راجع به رزم آرا .

س - وقتی ستادبود میگویندخیلی نفوذ داشت‌درامورسیاسی .

ج - نفوذ داشت‌بدون شک . من وقتی که به . شاه گفتم که این جواهرات‌راچه بکنم

آخرا گرروسها آمدندمن چه بکنم ؟ گفتش که بارزم آراصحبت بکنید . تلفن کردم به رزم آراکه من میخواهم شمارا ببینم رفتم برای اولین بارستادارتش رادیدم آنجا دردفترش .

س ـ سوم اسفند بود ؟ یا کجا بود ؟

ج ـ همان میدان سوم اسفند . همان حائی بودکه سردارسپه دفترش بود وقتی که رئیس قزاق خانه شده بـــود. بهاوگفتم که من باشاه صحبت کردم وشاه هم گفتش که من باشما صحبت بکنم من نمیتوانم جواهرات رابفرستم برای اینکه به کرات هی مینوشتند درروزنامـــه ها که بانک داردبعضی چیزهای خودش را میفرستدبخارج . همین باعث میشد ، مردم درهرحال داشتندفرا رمیکردند تهران تخلیه میشد اینکارا رامیکردم برای اینکه میفهمیدند دیگر گفتش که من دوهوا پیما دراختیارشما میگذارم درفرودگاه دائم دراختیارشما خواهدبود شما فقط اینها راآماده بکنید که وقتی که آنموقع رسید بمن اطلاع بدهیدمیبریدیک سره میگذاریددرفرودگاه . من آمدم رئیس خزانه راخواستم وبهاوگفتم این مطلبی راکه بشما میگویم بهیچوجه احدی نبایدبداند حتی کارمندان شما هم نبایدبدانند صندوق های بزرگ میخواهم سفارش بدهیدبه تعدادکافی که درصورتی که مالازم باشد اینها رابتوانیم درآن جای بدهیم . اینکارا رهم کرد صندوق ها راتهیه کردندوآماده کردند دریک جای معینی گذاشتند کجاگذاشتند نمیدانم ؟ اماکه درصورت لزوم بکنیم اینکار را . اینکارا رابانهایت پاکیزه گیجدیت فورا " گفت . وقتی که اعضای چاپخانه ما راتوقیف کردندتوده ای ها حکیم الملک نخست وزیربود من فکرکردم به کی بگویم ؟ به حکیم الملک دیدم بی فایده است تلفن کردم به رزم آراگـفـتم،گفتم کهاگراینها آزادنشوندمن دربانک، نمیتوانم بمانم من یک اعلامیه ای میدهم که منتشرمیکنم درروزنامه ها که من درمملکتی که صاحب ندارد حزب توده میآیدجلوی درب بانک یک عده ای ازکارمندان بانک راتوقیف میکنند میبرند درمحل حزبش زندانی میکنند (؛) وهرتلا شی هم کردم نتیجه نگرفتم نمیتوانم رئیس بانک باشم، گفتم من اینکارا رامیکنم میروم وگفتم اینکارهم بایدفورا " بشود والا من این

عمل را میکنم . تا نزدیک ظهربمن تلفن کردکه اینها آزادشدندوآن اشخاصی هم که اینکا رراکرده بودند توقیف کردم .

س ـ این سابقه اش رافهمیده بودید چی شد اینها راگرفتند آمده بودندبرده بودند؟

ج ـ برای اینکه میخواستند کارگران ناراضی بودند این راروءسای چاپخانه راگرفتند که درحمایت ازکارگران . کارنران هم اعتصاب کردند چاپخانه رابستند . که بعد بهزانوافتادند کشاورز آمدپیش من یکی دونفردیگرآمدندگفتند غلط کردنداینها رابرگردانید گفتم غیرممکن است بعدآنهائی راکه پشیمان شدندبیایندبنویسند طلب چیز بکنند معذرت بخواهند تا عفوشان بکنم . یک عده ای کردندیک چهارپنج نفرنکردندکه آنها رانیاوردم ،برای حمایت ازآنها بود حمایت ازکارگـــــــران بـــــــود .

س ـ یعنی میفرمائید که حزب توده آمدیک تعدادی ازکارگرهای شما راگرفت وبرد؟

ج ـ نه رئیس چاپخانه راوچندنفردیگرازاعضای چاپخانه را اعضای ارشدرابرد توقیف کرد .

س ـ کی ؟ حزب توده ؟

ج ـ حزب توده . پشت بانک درکوچه بختیاری آنجا مثل اینکه مرکزحزبشان آنجا بود بردندآنجا توقیف کردند .

س ـ یعنی این اداره کنندگان چاپخانه را ؟

ج ـ بله بله بله واین آقای رزم آرا چه کاری کرد دیگرنمیدانم اینها راگفت آزاد شدند وآنهائی که اینکا رراکرده بودند گفت آنهارا توقیف کرد .من خیلی برای این احترام قائل شدم خیلی .

س ـ یک عده مظنون بودند کـــــه رزم آرا خیالهائی داردومیخواهدجانشین شاه بشود؟

ج ـ جاه طلب بودبدون شک بدون شک . بعدیک روزی بمن تلفن کردکه من میخواهم شما رابببینم گفتم خوب من میایم پیش شما ، گفت نه ، گفتم شما بیائید اینجا گفت نه ، گفتم من میآیم منزل شما گفت نه . گفتم پس چی بکنم ؟ گفت من میآیم منزل

شما گفتم خوب بفرمائید گفت ساعت شش صبح گفتم بفرمائید . شش صبح آمد، آمد چون بمن آنروزگفتش که من . گفتم آخرچطورشدشما صبح به این زودی راه میافتید ؟ گفت من درشبانه روزسه ساعت بیشترنمیتوانم بخوابم . سالهای سال هم هست اینطورم هیچ ناراحتی‌هم ندارم گفتم خوش بحالتان . آمدوگفتش من آمدم ازشما استدعا بکنم که شما نخست وزیربشوید منهم افتخارداشته باشم که باشما کاربکنم .

س - رزم آرا ؟

ج - گفتم که خیلی‌متشکرم آقای رزم آرا . اما شما یقینا " اطلاع دارید که شاه نخست وزیری رابمن تکلیف کرد . این حالا درهزارونهصدچهل و مثلا" نه باید باشدیک همچین چیزی در۴۴ بمن تکلیف کرده بود . گفتم شما به شاه اینقدرنزدیک هستیدکه یقینا " این را بدانید علتی‌هم که قبول نکردم این بود الان هم ، این رابه‌اوگفتم که من بخارجی اجازه نمیدهم که بیاید سفیرش با من اینطورصحبت بکند الان Ulcer دارم ،هفته ای چندروزمن مجبورمیشوم که بعضی وقت‌ها روی نیمکت دفترخودم دراز بکشم که دردمیگیرد من با یک همچین حالتی نمیتوانم کسی با یدنخست وزیربشودکه بتواند اگرهم لازم باشد ۲۴ ساعت کاربکند . گفتم صحبت ازشما هست شما چه میکنید ؟ نیشش بازشده وفهمیدم برای همین هم آمده است گفتش که من یک اشخاصی رادرنظرگرفته ام اگراجازه بدهیدمن اسامی اینها رامیآورم بازنظرشما رامیخواهم ودرتمام مسائل هم میخواهم با شما همیشه شوربکنم . گفتم باکمال میل ،چندروزبعدساعت شش آمد ویک صورتی درآورداز جیبش وخواند برای بعضی وزارتخانه ها دونفر برای بعضی ازوزارتخانه ها سه نفردر نظرداشت . من گفتم که بعضی ازاینها رامن نمی شناسم بعضی ها رامیشناسم بدنیستند بعضی ها رامیشناسم بدردنمیخورندبعقیده من منجمله تقی نصراگفتم ، گفتم به‌این دلیل میشناسمش این کسی نیستش که جربزه این راداشته باشد بماندبایستد روی عقیده‌اش وکاری انجام بدهد گفتم اماآقای رزم آرا ازاین نگران نباشید .برای اینکه من ازیک بازی خوشم میآمد سالهای سال توی این portfolio یک یا داشتی نوشته بودم وهرکس که صحبت میکردیم این مسائل پیش میآمد ونظری ازاومیپرسیدم اینجا

یا داشت میکردم که اگر یک کسی بخواهد کابینه ای تشکیل بدهد چه اشخاصی باشند؟ نتوانستم بیش از هفت نفر پیدا کنم که اولا" امتحان داده باشند در کارها دوم حسن شهرت داشته باشند ، اشخاص بدنام نباشند ، سوم در رشته خودشان وارد باشند ، چهارم با همدیگر هماهنگی داشته باشند پیدا نمیشود . گفتم به هر ایرانی که مخالفت میکند با تیم بگوئید که او باید پانزده نفر ایرانی را نشان بدهد نمیتواند قادر نیست هیچکس اینکار را بکند بنابراین از این حیث نگران نباشید که اینها را نمیشناسید اما یک شرط دارد و آن این است بمحض اینکه تشخیص دادید معلوم شد که این کسی را که خیال میکردید چنین است وچنان آنطور نیست بدون معطلی فورا "بگوئید که آقا اشتباه کردم شما خواهش میکنم تشریف ببرید . گفت به شما قول میدهم اینکار را میکنم . بعد یک دفعه گفتش که نظر دارم یک چیزهای محلی ایجاد بکنم که در هر محلی حق داشته باشند خودشان کارهای خودشان را بکنند وضمنا "هم یک پولی هم در اختیار آنها گذاشته بشود برای کارهائی که از لحاظ زیربنای اقتصادی یک همچین چیزی .

س - آن انجمن های ایالتی و ولایتی مثل اینکه میخواست دایر کند ؟

ج - بله بله . اما که اینکه گفت یعنی تشخیص اینکه در هر شهری هر استانی چه کارهای عمرانی را بکنم با آنها باشد .تا این را گفت گفتم اینکار را اگر بخواهید بکنید درست مخالف آن چیزی است که من الان سالها رویش دارم کار میکنم. تمرکز دادن کارهای عمرانی است در یک جا ، یک مرکز باید باشد اینطوری که شما بخواهید بکنید آنچنان درهم وبرهم خواهد شد که هیچ ارتباط با هم هماهنگی با همدیگر نخواهند داشت هرکس هرچیز دلش بخواهد واسه خودش در یک ایالتی میکند این درست مخالف آن چیزی است که من دارم میکنم تمرکز دادن کارهای عملیات عمرانی وتشخیص دادن که مملکت به چه چیز احتیاج مبرم دارد از هم فی الاهم تا گفتم این را گفتش که خوب من بدون مشورت با شما که کاری نخواهم کرد . این یک چیزی بود اما این نظر را معلوم میشود داشتها و اطمینان دارم که این نظر نظریست که یکی از خارجیها

به او داده بودند .که هنوزبیواش بیواش مثلا" استقلال تا یک حدی بدهندبه استاندار وبه شهردار وبه انجمن های ایالتی . اما این غیراز این است که بیایند Planning تقسیم بکنند بگویندهرکس واسه خودش یک Plan داشته باشد.

س - خوب نمیشد پروژهای کوچک را درمحل انجام بدهند تشخیص بدهند بزرگها را درمرکز ؟

ج - من اینکار را کردم بعددرسازمان برنامه . اینهم یکی ازکارهائی است که نظیرش را تا امروز اطلاع ندارم هیچ مملکتی کرده باشد در Planning این اصلاحات شهری را کردم که هرشهری یک چیزی میخواهدنصف پولش را بدهدنصف دیگرش را من مجانی میدادم پول مهندسی آنرا اجرای آنرا نقشه کشی ومطالعاتش را هم من میدادم. این برای اینکه میگفتم یک چیزی است که خودش باید تشخیص بدهد وانگهی من نمیتوانم درتمام شهرهای ایران این را درآن واحدبکنم آنقدرپول ندارم . هرشهری که شهرداری دارد و مردمش حاضرندنصفش را بدهند آن نصف دیگرش را من مجانی میدهم . اینکار را کردم یکی از ابتکاراتی است که هیچ Planner دیگری درروی زمین نکرده.خب به همینجا ختم شدرفت وخیلیهم خوشحال . تمام این جریانات را هم من همیشه عادت داشتم هرچی که دراین سازمان برنامه وبانک ملی بود من وقتی که شاه را میدیدم به عنوان روایت به اومیگفتم ، گفتم رزم آرا آمدپیش من گفت که بیائیدنخست وزیر بشویدمن افتخارخواهم داشت که . حالا اینهم خوش میآمد یا نمیآمدنمیدانم اما میگفتم . آنوقت گفت . گفتم که وزارایش را اسم وزارایش را آورد ومن چنین چنان ، فلان فلان کردم ولی من با آمدن نظامی موافق نیستم به او گفتم به شاه گفتم من نظامی را عقیده ندارم. برای اینکه این اثر بدی دارد . شما این را درآخرین مرحله وقتی که اگرهیچ چیز دیگردرچنته تان نمانده بود آنوقت ممکن است . اما این اثرخوب نخواهدداشت که نظامی بیاید . وبهیچوجه من الوجوه نظرم نبودکه این ممکن است که یک روزی کودتا بکند مقصودم این نبود اما بطورکلی با نظامی موافق نبودم . اتفاقا" وقتی اینها را به او گفتم گفتش که اینکار تقریبا" تمام شده است واما شما فردا بیائیدبا زباهم صحبت بکنیم . فردایش رفتم علاپیش او بود چنددقیقه صبرکردم بعدآمدندگفتندبفرمائید

دفعه اولی هم بودکه باحضورشخص شالثی من با شاه صحبت میکردم . گفتش که ابتهاج دیروزیک چیزهائی بمن گفت که من میخواستم که شما هم بشنوید؟آقا علا.

س - آقای علا چه کاره بود آنموقع :

ج - بیکاره بود حتی وزیردربارهم گمان نمیکنم بود. نه . گمان نمیکنم وزیر دربار بود تصورنمیکنم . نخیرنبود . آنوقت به علاگفتم . گفتم من استدلال من این بود ، این بود ، این بود نظامی مصلحت نیست که الان بیاید واشرخوبی‌نخواهد داشت .درصورتیکه من آدم بدی‌هم نمیدانمش اما اساساً" موافق نیستم شایداین عمل صحیح نباشد . علابا من موافقت‌کرد گفت من موافقم . شاه گفتش که نه دیگر حالا تمام شده است‌کارتمام شده است . گفتم خبانشاءاله مبارک است اما اعلیحضرت من حالا زشمایک استدعائی دارم حالا که آوردیدش تقویتش بفرمائید .خیلی با تعجب گفت یعنی چی ؟ گفتم که میآیندسعایت میکنند میگویند بدمیگویند یک دفعه ده دفعه میگویند بلا آخره درشماتاء ثیرمیکندوضعیفش نکنیداین کسیکه طرف اطمینان شان هست میگوئیدکه این کسی است که من اطمینان دارم ومیتوانداینکارهارابکند . گفتم مثلا" کی زاهدی رارئیس شهربانی کرده بود تعجبم من میدانستم که این رابه این منظورآورده است که یک کسی درمقابل رزم آرا باشد والا اینها باهمدیگرخیلی خیلی بدبودند . این رابه‌اوگفتم ، گفتم خبااین کاریست بعقیده من این راآوردیدبرای اینکه درمقابل این باشد علا هم حضورداشت . گفتش که اینهاتمام شد .اتفاقا" چند روزبعدهم مثل اینکه نخست‌وزیرشد .علابمن تلفن کردکه رزم آرامیگوبندکه شمابا حفظ مقامتان دربانک بیائیدوزیرمشاور بشوید .گفتم خیلی‌تعجب میکنم رزم آرا آمده بمن میگوید تکلیف‌کرده بیائیدنخست‌وزیر بشویدمن باشماکاربکنم من به‌او گفتم من Ulcer نمیتوانم بیایم بایک دسته ای که یک عده ای را میدانم باآنها موافق نیستم نظرخوبی ندارم باآنها من سریک هفته باکتک کاری ازهئیت وزیران بیرون میروم برای اینکه من حوصله ندارم که بیایم آنجابشنوم یک چیزهائی راکه باآنها مخالف هستم وسکوت بکنم مجبورم نظرهای خودم رابگویم

واینکار به کتک کاری خواهدرسید تشکربکنیدازرزم آرا ویگوئیدمن تعجب میکنم که چطورشدکه یک همچین پیشنهادی بمن میکنند اینهم توسط شما . به فاصله چقدربود نمیدانم اما این تاریخ هایش را داشتم درتهران الان ندارم به فاصله کوتاهی بود اززمانی که . حالا بگذارید شما بتوانیداین راحل بکنید .من در۱۹۵۰ معزول شدم ازبانک . گمان میکنم شهریوربود یقین ندارم گمان میکنم اما خیال میکنم شهریور بوداگرشهریور ۱۹۵۰بوده باشد که میشودمثلا" سپتامبر ۱۹۵۰ مثلا" .

س - شهریور ۱۹۵۰ اولین ترمیم کابینه رزم آرا صورت گرفت . که مثلا" آقای رئیس شدوزیرخارجه .

ج - هان رئیس وزیرخارجه بودوقتی که بمن تکلیف کردندکه من بروم بسفارت ،خوب نه چقدرازتاریخ تشکیل دولتش چقدرطول کشید اولین ؟

س - تقریبا " دوماه .

ج - همین ،همین را میگویم بفاصله دوماه . بفاصله دوماه گفت خبرکردندکه زند آمده است .دربانک نشسته بودم پنجشنبه بودهیچکس هم دربانک نمانده بود برای اینکه پنجشنبه زودمیرفتند من مشغول کاربودم گفتندزندآمده است تعجب هم کردم زند استاندار آذربایجان بود من خیال میکردم درآذربایجان است ، آمدتو نامه نخست وزیر رابمن راجع به عزل من وانتصاب اوبجای من اوآوردبمن داد .

س - دوره رزم آرا ؟

ج - بله بله رزم آرا . که نوشته بودکه برای اینکه سیاست اقتصادی دولت تغییرکرده است ویک سیاست جدیدی اتخاذ کرده اند به این جهت که یعنی من باآن سیاست شان موافق نیستم معنیش همین میشود تلویحا" .

س - وزیردارائی هم که آقای نصر بود ؟

ج - تقی نصر بود بله . وهیج رئتیم . هان بعدآنوقت شاه پیغام دادبرای من هم توسط علا هم توسط ساعد که مرا میخواهدبفرستدبسفارت ، اول سفارت لندن بود که بعد رفته بودندبه اوگفته بودندکه انگلیسها مرا قبول نخواهندکرد و سفیر مرا ناهاردعوت کردوگفتش که اولین کسی که آرزومیکردیم ودر۲۴ ساعت به شما

Agreement میدهیم ما بودیم خب حاضرم به شاه بیـایم بگویم . بعدقرارشد که مـرا پاریس بفرستند . اما اولین دفعه ایکه بمن این تکلیف شدگفتم نمیروم به علا گفتم نمیروم برای اینکه بحدی ازرفتارشاه رنجیده بودم یک رفتاری ازاین پست تردیگرنمیشد . رفتاری ازاین پست ترازاین شمارابخدا میشود ؟ که

س - هیچ با شما صحبت نکرد همین جور ؟

ج - مطلقا مطلقا بطوریکه این ۱۹۵۰ بود ۱۹۵۴ چهارسال بعد مـرا خواست تازه از صندوق استعفا دادم وآمدم .دفعه اول مـرا خواست احوال پرسی وفلا ن اینها . چندروز بعد مـرا خواست تکلیف کرد سازمان برنا مه را . بهاوگفتم اعلیحضرت من فراموش نکردم طرز بیرون کردن مـرا ازبانک گفتم هیچ خانه شاگردی رااینطوربیرون نمیکنند که یک خانه شاگردی که درمنزل آدم چندسال کارکرده باشد آدم میخواهدش به اومیگوید من متشکرم ازکارهائی که کرده ای امااالان دیگر به این دلیل ، یادلایل یابدون دلیل من دیگرترالازم ندارم . گفتم اینکاررابا من نکردید گفتم آمد آن باآن طرز مفتضح مـرا ازبانک .گفتم منعوض نشدم وعوض نخواهم شد اعلیحضرت بنابراین این رابدانید یعنی با این مقدمه شروع کردم وقتی درجوابش بعدآنوقت .

س - آنوقت شمارزم آرا رادیدید بعدازاینکه این نامه برایتان آقای زندآمدو...

ج - رزم آرا وقتی دیدم که قبول کرده بودم سفارت پاریس رافتم خداحافظی بکنم که رفتم خداحافظی بکنم برای اینکه بگویم Attaché Militaire راشنیدم چیز مستقیم دارد باوزارت حنـگ . گفتم من همچین چیزی رااجازه نخواهم داد. گفتم Attaché Militaire سفارت بایدمثل اعضای سفارت تابع من باشد بمن باید بگویندچه دارندمیکنند گزارش هم میخواهندبدهند بمن اطلا ع بدهند من اطلاع داشته باشم . همانها خواست دستوردادکه Attaché Militaire بایدرعایت این دستوررا بکند .

روایت کننده : آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریخ : ۱۱ آگوست ۱۹۸۲

محل : شهرکان ـ فرانسه

مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی

نوار شماره : ۲۴

س ـ وقتی که تیمسار رزم آرا را دیدید گله ای نفرمودید که

ج ـ ابدا فقط به او گفتم که ،در این فاصله دو ماه وقتی که برنامه اش در مجلس مطرح بود غوغا کرد کدکتر مصدق بحدی به این آدم اهانت کرد بحدی به این آدم فحاشی کرد که من متحیر ماندم که چطور یک آدم تحمل میتواند بکند . این را به او گفتم ، گفتم آقای رزم آرا من یک چیزی به شما بگویم من نمی پسندم این طرز کار تان را که یکه میخواهد با قدرت در مملکت حکومت بکند تحمل نباید بکند که اینطور به او بد بگویند وساکت بشود ،گفتم از یک جهت من پسندم خونسردیتان را برای این که من اگر بودم نمیدانم چه میکردم اما تحمل نمیتوانستم بکنم گفتم از این جهت می پسندم اما با این طرز شما نمیتوانید حکومت بکنید .یک عادت هائی داشتش که میدانید قهقهه میخندید خودش را تکان میداد وفلان و اینها کرده وگفتش که صبر بکنید بله بله مثلا" من مثل اینکه بموقعش یک کارهائی خواهم کرد . گفتم اما این تضعیف کردن اینطور ؟ این تنها چیز . ها آنوقت آنجا بمن گفتش که موقعی که شما در بانک بودید والا ت اشرف درهندکه بودید یک عده ای تلگراف کرده بودکه آن صدهزار روپیه ای که میخواست بمن تلگراف کرده بود ومن نیامدم پیش شما برای اینکه میدانستم شما قبول نخواهید کرد یک چیز دیگرهم فراموش کردم بگویم درکمیسیونی که ، یک کمیسیونی قوام السلطنه داشت با نمایندگان پیشه وری که آمده بودند برای مذاکرات عقد نمیدانم یا قرارداد موافقتنامه اینکه دولت آنها را بشناسد وآنها هم همکاری بکنند چه وفلان و اینها هیچ هم بمن نگفته بودقبلا" من وارد شدم دیدم اینها نشسته اند سرتاسر میز مظفرفیروزهم دست چپ قوام نشسته من دست راستش نشستم آنها هم این دوطرف نشسته بودند که شبستری بود رئیس مجلس آنها که رئیس این هیئت اعزامی بود ، پادگان بود،

یک سرهنگ فراری ازارتش که اسمش گمان میکنم چیزبود

س - آنرا داریم . جلسه راکه رزم آراء درجلسه بود.

ج - دارید . رزم آرا آمده بودآنجا نشسته بود واورفته بودبه شاه گفته بودکه یک همچین صحنه ای دیدم که حظ کردم چه‌کردم شاه هم آنقدرخوش‌آمده بود . چون شاه بمن‌نگفت . شاه گفتش که این چه بوداین موضوع ؟ شما اینکارراکردید؟ گفتم کی بشما گفت ؟ برای اینکه میدانستم قوام السلطنه به اونمیگوید ، آذربایجانیها که نماینده شبستری که نمیگویند مظفرفیروزهم نمیگوید هیچ توجه نداشتم که آنجا نشسته بود برای اینکه قرارنبودا وباشد یک کمیسیون دیگری داشت ازبس‌که معطل شده بود مستاءصل شد آمدآنجانشست که مثلا" قوام‌السلطنه زودتراین کمیسیون را خاتمه‌بدهد من یک دفعه چشمم افتاددیدم که آن کله میز نشسته است روبروی قوام السلطنه کله میز . اماآنوقت خاطرمنبود که این آنجابوده است . گفتم کی بشما گفت ؟ نگفت خنده ای کرد گفت من اطلاع دارم .

س- آیا رزم‌آراء از قوام‌السلطنه دستور میگرفت یا حتی در آنموقع ارتش‌وستاد از نخست‌وزیر جدا بودند؟

ج - او آمده‌بودآنروز برای یک کمیسیون دیگری داشتندبرای وقایع بنظرم بوشهر، بوشهرهم یک قیامی شده بود یکی هم درفارس‌شده بود واین کارها راآوآمده بود برای اینکه بانخست وزیرصحبت بکند . روابط اوباقوام السلطنه اطلاع ندارم . هیچوقت واردنشدم .

س -یعنی منظوراینستکه‌درآنزمان ارتش‌کلا" دراختیارشاه بود یا دراختیارنخست‌وزیر بود ؟

ج - دراختیارشاه بود اما نخست‌وزیرقوام‌السلطنه بمن گفت که سفیرآمد از من خواست که من دستوربرگشتن ارتش رابدهم بنابراین قوام‌السلطنه‌درفرستادن ارتش به آذربایجان معلوم میشود نقش مستقیمی داشته است که‌سادچیکف‌اول آمده پیش‌او وبعدازآنجارفته پیش‌شاه . ومن این ازآن مواردی بودکه بطورمثال میگفتم که یک پیرمرد نخست وزیرجداگانه وبک‌شاه جوانی هم که روابط‌شان هم بسیاربسیار

بدبودسرقضیه آذربایجان هردوتا یک نظرداشتند هردوتا یک کارمیکردند .چه‌جور هماهنگی داشتند این رانمیدانم اما مثل اینکه باهمدیگرزیادنزدیک نبودندبرای اینکه بمن گفتش که شمابرویدخودتان رابه شاه برسانیدکه مبادا تسلیم نظر سادچیکف بشود که به‌اواطمینان دادم که‌دیشب من بودم ومیدانم مطمئن باشید شاه ممکن نیست که عدول بکند. ولی چه روابطی داشت این رانمیدانم یقینا" برای اینکه قوام‌السلطنه بمن گفت شمانمیدانیداین جوان یک آن راحت‌نمی نشیند دائما" برعلیه من داردتحریک میکند . یکی‌ازتحریکاتش شایدهم همین بودکه رزم آرارا تحریک میکرد که به‌اواعتنا نکند نمیدانم ازاینکارها .

س- وقتی که رزم آرا بقتل رسید دیگرسرکار ....

ج - من پاریس‌بودم اتفاقا" نشسته بودم یک‌نفردرسفارت پیش من بودفریدون هویداکه Attaché اطلاعات‌بود آمدزیرگوش من گفتش‌که رزم آرا رازدند،گفتم یعنی چه ؟ گفت‌کشتندش هیچکس‌هنوزنمیدانستاما اوجون Attaché اطلاعات‌بود رابطه مستقیم داشت باتمام آژانسها اینها خیلی خیلی آدم لایقی بودوفوق‌العاده کارش‌هم خوب انجام میداد برای اینکه اطلاعات زیادی داشت .اول کسیکه بمن اطلاع داد اوبود دیگرازاواطلاعی نداشتم . بگذاریدببینیم تماسی داشتم یانه .اما این میدانم که وقتی که آمـــدم Attaché نظامی رفتاری میکرد عینا" مثل سایر کارمندان .خودشـــ راازکارمندان سفارت‌میدانست . وبرای اینکه این رابا اوشرط کرده بودم .چیزدیگری بخاطرندارم ازاو.

س - نخست‌وزیرخوبی بود ؟

ج - من میگویم که نبودم. نه نبود.چرا ؟

س - نخست وزیرخوبی نبود ؟

ج - برای اینکه‌بمن گفتم اگردیدید که یک‌اشتباه کردید معطل نشوید بیرون بکنید،فاصله چقدر بود ؟ زیادنبود . جلســـه‌مجمع عمومی سالیانه بانک جهانی در پاریس‌بود وقتی که من آمدم پاریس . نصراله انتظام بگوئیدببینم چه سمتی داشت؟ نه بگذارید بگذارید این رامن Correct بکنم .زند وتقی نصر آمده‌بودند

به‌پاریس برای شرکت درآن مجمع عمومی بنابراین در۱۹۵۰ یک مجمع بانک جهانی درپاریس‌بود . حالا بنظوربایدباشد ۱۹۴۶ لندن بود آنوقت ۴۷ و۴۸ واشنگتن ۴۹ میبایست قاعدتا" این رسم درآنوقت هم معمول شده بود یعنی برای اینکه بعدمعمول شد که بانک وصندوق دوسال درواشنگتن جلسه داشتند جلسه سالیانه سال سوم میرفتند بخارج . امادر۱۹۵۰ گمان نمیکنم این معمول شده بود . امازندووزیردارائی ورئیس بانک آمده‌بودندبه یک جلسه ای درپاریس یاهری هم که بعدهارئیس بانک کشاورزی شده بود اوبازندآمده بودبعنوان aid زنددرکارهای بانک ملی . واهری آمدپیش من گفتش‌که ماچهارشنبه میرویم پیش . پس‌فردا میرویم لندن ووقتی که سهیلی بمن تلفن کرد که این نصرکجاست گفتم که لندن آمده‌است پس‌بنابراین درآن سال جلسه بانک جهانی میبایست آنجاباشد امادرضمن هم آن سالی که من واردشدم پاریس مجمع عمومی سازمان ملل هم درپاریس‌بودکه ریاست آن بانصراله انتظام بودکه رفتم درآن جلسه ایکه ریاست‌داشت . برای اینکه برای من خیلی مایه خوشوقتی بود خوشحالی بودکه یک ایرانی برای اینکه آنوقت‌هنوز این معمول نشده بود اولین مشرق زمینی بودکه به ریاست مجمع انتخاب‌شده بودوبسیارهم خوب اداره کرد بسیارهم خوب درصورتی که مقررات راهیچ نمیدانست امامقررات رابادگرفته بودرخیلی خیلی خوب اداره میکردو خیلی هم خوشحال شدم . این راهم‌بگویم که درهمان وقت شنیدم که کاظمی،که بعدها وزیرخارجه شد بسیار ازروی حسادت انتقادمیکردازاینکه...چه میگفت ؟ حالانمیدانم که چرا این آدم مثلا" رئیس‌مجمع شده است فقط ازلحاظ آن پست فطرتی وحسادت بود .

ج - چی میخواستم بگویم که ...

س - فرمودیدکه جراءت یاتصمیم ارادهتغییروزرائی که ازآنهاناراضی بود رانداشت .

ج - هان تقی نصرراگفتندکه عقیش‌گشتند پیداش نشد یک دوروزبعد Reuters روزنامه ها خبردادندکه واردشد رفت‌سرجای خودش درسازمان ملل بعنوان یک عضو که گفتم اکونومیست یک مقاله ای نوشته بودکه این آدم وزیردارائی ایران Desert کرد .

س- تصورمیکنید ایشان نقشی داشت دررفتن سرکارازبانک ، آقای تقی نصر ؟

ج - خیال میکنم اما بخودی خود که نمیتواندوزیردارائی ، یک وزیردارائی نمیتوانست یک همچین تصمیمی بگیرد. ولی آماده بود ، آماده بود ، زمینه آماده بود برای اینکار برای اینکه یک دلیلش خودشاه بعداین رااقرار کرد در۱۹۵۶ به بلاک گفت که بماگفتند که صدمیلیون دلار به شما میدهیم اگرابتهاج رابردارید. این راگفت دیگر . من یکی ازچیزهائی که ازبلاک به‌پرسم . ازبلاک تاحالانپرسیدم اینهم‌خبط کردم ها خبط کردم‌ازش، تاحالانپرسیدم که یادش میآید.به Prud'homme نوشتم که خاطراتی اگرداریدبرای من بنویسید برای اینکه من الان یک همچین چیزی احتیاج دارم به‌اوتلفن کردم گفتش‌که من اینقدرفراموشکارشدم که من تعجب میکنم که شما هنوزاین چیزها رایادتان هست،گفت من بحدی فراموشکارشدم که هیچ چیزیادم نمانده است درصورتیکه گمان میکنم‌ازمن جوانتراست گفتم معذالک سعی بکنید هرچه که توانستید پیداکنید بمن قول داد این راقول دادکه برایم میفرستد اما شش ماه گذشته است نفرستاده است.

س - کی قراربوده است صدمیلیون دلار بدهد ؟

ج - وقتی که بابلاک رفتیم پیش‌شاه در۱۹۵۶سه نفر از یک کانادائی ، یک‌آمریکائی نه درنفرازاعضای بانک باخودش بودند Prud'homme راهم من برده بودم .به شاه گفتش‌که من نمیخواستم این مطلب راالان بگویم اما وقت دیگری نیست دردنیای Development که من میشناسم دردنیا غرب روءسای آنها راشما خوشبختیدکه مثل ابتهاج رادارید که" You are very lucky to have Mr. Ebtehaj" شاه یک‌خورده مکث‌کردوگفتش‌که میدانیدچراما ابتهاج راکنارگذاشتیم ازبانک ملی ؟ من گوشهایم راتیزکردم که چه میگوید ؟ گفت‌برای اینکه دولت‌شما به یک کسیکه رئیس‌یک موءسسه بین المللی دولت شما بماگفت‌که اگربردارید صدمیلیون دلارمیدهیم بردا شتیم یک‌دلار هم نداد. من بحدی متحیرشدم ازاین مطلبش والان هم تعجب میکنم آخر آدمی که یک ذره شعورداشته باشدیک همچین حرفی میزنددرحضورمن درحضوریک‌عده خارجی ؟که بگویدکه چون خارجی ها وعده دادندیک‌آدمی راکه من به‌اواطمینان داشتم اینجورکارمیکرد ، اینطور بود ، اینطورشهرت داشت برداشتم

برای اینکار . بنابراین این مربوط به تقی نصرنبود .یاخودرزم آرانبود .
زمینه ای بودکه این Dooher من چون برای اینکه Dooher
به آن محمدسعیدی سعیدی بودکه‌گفتم ؟ که بعدسناتورشده بودبمن گفت که Dooher
جزو افتخاراتش بمن گفتش‌که "I fired Ebtehaj"
آمده گفته‌من اعتنای‌سگ نمیکردم به این پسره ، این پسره رااصلا" مثل یک پسره
جرقوزه ژیگولوئی بااورفتارمیکردم .این خب‌بهش‌برخورده بود برای اینکه
میرفت درب‌هابازبود همه به‌اواحترام میکردند میدانستندکه این درآوردن‌نخست وزیر
مؤثـــراســت درآوردن وزراء مؤثراست یک‌عده ازوزراراقسم میخورم که
این اسم داده بود اسم تقی نصر رااین داده بوددرآن تردیدندارم برای اینکه
اصلا" رزم آراتقی نصرنمیشناخت ، تقی نصردرآنجابودکسی اصلا" نمیشناختش ،
سالهابودنمیشناختش . این یک عده‌ای راانتخاب کرده بودکه اشخاصی بودکه
خیال میکردکه باسیاست آمریکا بانظراو موافقند متابعت خواهندکرد .
س ـ این حیات داراداین Dooher هنوز؟
ج ـ نه مرد . مرد ، مرد ، مرد . چیزشده بودبعدسکرتر جنرال یک Islamic Society
شده‌بود .شماهم شنیده بودید ؟
س ـ نه
ج ـ یک انجمن اسلامی درست‌کرده بودند که این آقاشنیدم شده بود . ببینید چه‌آدم
عجیبی است این هیچ جایش به‌اسلام نمیخورد اصلا" درعمرش این اصلا" نشنیده‌بودم
که راجع به مسائل مذهبی علاقه داشته باشد .یک شارلاتان بودبتمام‌معنا . او
حتما" آمده گفته به‌تقی نصر که بگوئیدکه دیگرکه‌اگراین نباشدماصدمیلیون دلارمیدهیم
رفتند گفتند شاه هم یک همچین پرنسیب هائی ندارد بایستدبگویدکه‌خیر . موافقت‌کرد.
س ـ نظرات‌تان راجع به دکترمصدق چی هستش ؟
ج ـ اماراجع به دکترمصدق .من دکترمصدق رادرعمرم نه خانه اش‌رفتم نه درجائی
بااوملاقات‌کردم نه باتلفن بااوصحبت‌کردم هیچ تاوقتیکه آمد .تااین موضوع پیش
آمد . یک روزی درمجلس یک نطقی کرد بدگفت‌بتمام بدستگاههای مملکت منجمله راجع

به بانک ملی‌هم یک مزخرفاتی گفت . این روزپنجشنبه بودکه‌گفتم روزجمعه من داشتم میرفتم سواری یکدفعه بفکرافتادم یک تلفن بکنم ازاین آدم بپرسم که چرا اینکاررا کرده‌است ؟ تلفن زدم وگفتم ، گفتش‌که یک نفرآمدبمن اینهارا گفت شما نظرتان رابنویسید من پشت تریبون میگویم میخوانم گفتم آن آدمی راکه به شما گفت اسمش این بود گفت بله گفتم این رامن بیرون کردم برای اینکه برای بانک شاهی جاسوسی میکرد . من جواب شما رادرروزنامه خواهم داد. گفتش‌که آقای ابتهاج مابوجود یک ایرانی مثل شما افتخارمیکنیم درضمن صحبت گفتم که من که نمیدانستم این عقیده رانسبت بمن دارید آقای مصدق السلطنه اگراین عقیده رانسبت بمن داشتیدچرایک تلفن نکردیدازمن بپرسید ؟ این مطلب درذهن من ماندفکرکردم سرچه یقین داشتم که برای مخالفت من درموقعیکه من با میلیسپو مخالفت میکرد این حظ کرده است همینطوری که خیلی ایرانی ها درخانه ٔ خودشان می نشستندحظ میکردند . خیلی ایرانی ها بمن کاغذنوشتند تلگراف میکردند این بمن هیچ احساساتی نشان نداد هیچ اما یقین دارم دلیل دیگری نداشت برای اینکه من کاردیگری نکرده‌بودم که بوجودمن افتخاربکند . چون این تیپ که آرزویش مثلا" این بوده است‌که ایرانی هایک همچین کاری بکنند منهم یقینا " شنیده بود انگلوفیل هستم نوکرانگلیسها هستم قیام برعلیه من کرده بودندمجلس‌که مرا برداروهمان شرحش‌هم که دادم اینهم‌یقینا " این چیزها راهم باورمیکرداما این عمل راکه دیداین عقیده راپیداکرد همین وبس . رفتم درفرانسه وازآنجایکی ازطرفداران مصدق ظاهرا " این بهار ، من خیال میکردم پسر ملک الشعرای بهاراست اما معلوم میشد برادر زاده‌ملک الشعرای بهاراست

س - مهدی ؟

ج - مهدی . که رفت‌روی صندلی درسفارت ایران روزپذیرائی سفارت بودجشن تولد شاه که‌تمام سفارتخانه ها پذیرائی میکردند سفارت پربود . سفیرشوروی تمام سفرای دیگر پربود ایرانی ها اینها رفت‌بالای صندلی درسالن میتینگ داداجع بمن هرچه که‌تصورمیفرمائید بدگفت که‌این نوکرانگلیسها است اجنبی پرست‌است این خائن است

این چـــه است فلان اینها . علتش هم این بودکه دودسته بودند یکدسته طرفداران شاه بودند یکدسته مخالفین شاه ، اینها زمخالفین شاه بود اینها چش میخواستند بگیرندد رشب عیدنوروز درپاریس ویک هتل هتل کنتیناتال راهم یک سالنش را اجاره کرده بودند رئیس پلیس برای من پیغام فرستاد معاونش را فرستاد که "مدیمن گفت که اگراین جشن منعقدبشود ممکن است که یک عده ای کشته بشوند حتما" زخمی خواهندشد برای اینکه بین آنها چاقوکش هست . وعقیده ما اینستکه این جشن را اجازه ندهیم . من تمام همکارانم راخواستم که منجمله درآنها مهران بودکه وزیرفرهنگ شده بودبعد وآنوقت نماینده Attaché فرهنگی بود . همه راخواستم سه چهارتا مستشار داشتم ، گفتم یک همچین پیغامی رسیده است عقیده شماچی هست ؟ همه عقیده شان این بودکه بگویندکه جشن را اجازه ندهند برای اینکه اگریک قتلی اتفاق بیافتدمسئولیتش با من است برای اینکه میگویندرئیس پلیس آمده گفته آقا نکنیداینکارا . گفتیم خیلیخوب شما هرکاری راکه میدانیدبکنید رفتند آنجا به هتل کنتیناتال گفتندکه امشب این جشن نخواهدبود سردرب هم یک اعلانی گذاشتیم جشن امشب تعطیل است اینها هم بدون خبررفتند دیدندنیست . اینهم حالا مثل اینکه یک شب قبل ازآن قضیه بوداینها هم همه اطمینان داشتندکه من دستوردادم که اینکار را بکنند برای اینکه من مخالفم مثلا" با دست چپی ها . روی این پاشد رفت اینجا صحبتش شعاردادونطق کرد ومن آنروزاینقدر ازخودم خونسردی بخرج دادم که همچین چیزی اصلا" باورکردنی نبود . یکی ازمستشار اقتصادی یانایب اقتصادی سفارت فرانسه درتهران درمرخصی بود اوهم آنروز آنجا حضورداشت این آمدبمن تبریک گفت که شما چطور چنین چیزی راتحمل کرده اید . یک عده دیگرهم همینجور . ازطرف پلیس آمدند بمن گفتندو که بگیربمش؟ گفتم نه برای اینکه بگیرند افتضاح میشدکه دیگر در تمام روزنامه ها چیزمیشدکه دیگر عکش واین چیزها هم درمیآمد که .

س ـ دولتی که موردنظراین آقایان بود که درتهران حکومت دردست داشت ؟

ج ـ خیر، مقصود این بودکه یک همچین خائنی مثل من الان سفیرهستم درآنجا این بود

س ـ خوب چه جوربودکه یک حکومتی ...

ج - همانموقع هم ، همانموقع هم . حالا همانموقع‌هم من آخررفته بودم قبل ازاو شد . همانموقع هم بمن این همین آدم بدجنس کاظمی تلفن کردیک روزی گفت الان آقای نخست وزیر اینجا تشریف دارند وازخدمات شما نهایت رضایت را میگویندبشما بگویم .گفتم خیلی‌متشکرم . آخرسال بخشنامه ای صادرکردبتمام سفارتخانه هاکه ازلحاظ فعالیت سفارت پاریس دردرجه یک است . من ازاین وزارت‌خارجی ها پرسیدم که چه جوری قضاوت کردند ؟ گفتندازروی نمره اندیکاتور .گفتم خاک برسرشان . ازروی اندیکاتور یعنی تعدادنامه هائی که ماصادرکردیم ورسیده است درجزو سفارتخانه های ایران دردنیا یک بوده‌است .گفتم وای برحال شان روی تعداد این خب اگرسفرا بدانندکه‌به‌پسرخاله ؛ش برمیدارد نامه مینویسد به‌رفیقش نامه مینویسد قضاوت روی این بود وچندین بارگفته‌چرا ؟ برای اینکه من چی کردم پشت سرهم‌میآمدندپیشنها دمیکردندراجع به نفت . یک روزیک نفرآمد نجم برادر نجم ال‌ملک این یکی ازمستشاران بود . مستشارارشد سفارت بودآمد بایک شعفی که آقا یک نفر آمده تمام نفت ایران رامیخرد باتانکر خودش میبرد .گفتم این نفرکیه ؟ گفتم اینقدرتانکردردنیا وجودنداردکه این آدم همچین کاری بکند . کیه ؟ گفتم برویدبپرسید کی هست؟ Reference اش چی است . من ازبانک تحقیق میکنم . رفت‌گرفت من روزی که اول آمدم به بانک دوفـــــــرانس گفتم که من استشنا ئا"اینکا رارا میخواهم که شما برای من بکنید چون باآنها دوست بودم .گفتند باکمال میل . با بـــــوم کارتـــــــــر گفتند باکمال میل ازبانک دوفرانس ازیک بانک انگلیسی مقیم پاریس ویک بانک دیگرگمان میکنم کردیت داده بود .نظرخواستم نوشتندکه این یک موٴسسه ای که چیزهای لوازم بزک زنانه درست میکند صدهزارفرانک سرمایه اوهست این آدمی که آمده است این پیشنها دراکرده است . پیشنهادش رابا ضمیمه این اطلاعات فرستادم تهران،دائما " اینکا رارا میکردم دائم . واین دفعه اول بودکه یک ایرانی یک اطلاعاتی کسب میکرد میفرستاد والا معمولا" سفیره تااین حرف رامیشنید میفرستاد بایک چیزی با آب

وتابی مینوشت که یک نفر پیداشده که تمام نفت ایران را ویک هیجانی در تهران ایجاد میکرد که آنوقت آنها هم میدادند به روزنامه ها . بعدمعلوم میشد که تمام این آقا کارش این است صدهزار فرانک داردکه کرم درست میکندبرای صورت زنان این آقا آمده بود به این عنوان که دلال است یعنی از این کلاهبردارها پشت سرهم میآمدندومن وظیفه خودم را انجام میدادم . فریدرن هویداکه ازاو راضی بودم باکمال صمیمت دوندگی میکرددردیدن روزنامه نویسها اخباری که درمیآمدمن تاآنجائیکه میدانستم دروغ است تکذیب میکردم میرفت میدید چاپ میکردند این چیزها را بدون اینکه یک کلمه برخلاف حقیقت گفته باشم آن چیزهائی راکه معتقدبودم میگفتم وآن ایام بودکه ازروزنامه ها راتشخیص دادم چه روزنامه هائی چقدرمنصفند درآن بحبوحه Daily Mail همینجور فحشی نبودکه به ایران نمیداد آنروزها ، چه هم روزنامه های انگلیسی رامیخواندم هم روزنامه های پاریس را . روزنامه ایکه متانتش راازدست نداد وانصاف داشت آنوقت اسمش منچسترگاردین بود که حالا گاردین است واین یکی ازچیزهای برای من دیگربهترین محک بود باوجودیکه اینطور همه انگلیسها راگرفته بودندبیرون کرده بودند آن بار ازجاده انصاف خارج نمیشد . این بودکه ....

س - من ازجنابعالی میخواستم سئوال کنم که کدام یک ازسیاست های مصدق بیش ازهمه موردتاءییدسرکاربود والان خواهم پرسیدکه کدام هابودکه بیش ازهمه موردعدم تاءیید ؟

ج - من یک چیزی که ازاوخوشم میآمداین بودکه ظاهرا" من خیال میکردم این جراءت رادارد این اعتمادبه نفس رادارد که میتواندرمقابل قلدرهای خارجی بایستد این رابسندیدم ولی بازحالابعد آنوقت میگویم .

س - ملی کردن نفت راشما باهاش موافق بودید ؟

ج - نه .

س - نبودید ؟

ج - نه موافق نبودم ومن موافق بودم که برای نفت یک فکرهائی میکردم .موقعیکه دربانک ملی بودم یک مطالعاتی میکردم که سوابقش هست خردجوراکه آورده بودم رئیس

بررسی های اقتصادی کرده بودم گفتم بهش هر اطلاعی که راجع به امتیازنفت در سرتاسر دنیا هست جمع بکنیم ببینیم آنها چه کردند که ما بکنیم . مال قوانین ونزوئلا را خواست چه وفلان اینها ونظر من آن شد . واین را بدولت نوشتم .خوب شد این را صحبت کردید برای اینکه این بحث چیزی است که من بفکرش نبودم . شروع کردم به نامه نوشتن به وزارت دارائی رونوشت میفرستادم به نخست وزیر رونوشت میفرستادم به دفتر مخصوص این مطالعاتی که کرده بودم . مزاحم شدم مزاحم که دیگر به شاه گفتم من برگشتم وقتی که از آمریکا برگشته بودم . سفرا ولش که رفتم فقط برای دیدنش گفتم اعلیحضرت هم خیال میکنند که شما مرا خواستید هیچکس باور نمیکرد وقتی که من استعفا دادم دور و برگفتن همه خیال میکردند که بمن شاه تکلیف کرده ومن نمیخواهم بگویم .گفتم هم مردم در اینجا هم در آنجا خیال میکردند شما مرا خواستید خودتان میدانید که اینطور نیست من آمدم اما موی دماغ مردم خواهم شد میدانم مردم ناراضی خواهند بود برای اینکه من این عادتم این بود کسی کار نفت بمن مربوط نبود اما دادم خرد جو وعقیلی بود عقیلی بود که در بررسی های اقتصادی بود مرد بسیار بسیار با ایمان و باوجدانی بود کرمانی بود . واتفاقاً این عقیلی کرمانی موقعی که بقائی ، مظفر بقائی کرمانی بود آنهم از دشمنان من بود که مرا جزو خائنین میدانست دعوتش کرد به بانک تمام این پرونده های نفت مرا به او نشان داد این وقتی خواند شرمنده شد که چیزهم بمن گفت یارو یک طرفدار دیگر مصدق که خیلی لات بود ها .....

س ـ حسین مکی را میفرمودید .

ج ـ حسین مکی آمد بدعوت بانک جهانی به واشنگتن . بانک جهانی این را دعوتش کرد من آنوقت از این نپرسیدم برای چی دعوتش کردند ؟ اما آمده بود منزل حاجی محمدنمازی دیدمش .

س ـ چه جور آدمی بود این مکی ؟

ج ـ حالا ببینید . شروع کرد با من گرم گرفتن من تعجب کردم این آدم از نطق های با حرارتی میکرد که من همان ، من خائن ، این خائن ، همه مرا خائن میدانستند

دیگر همه من جاسوس آدم عمال انگلیس میدانستند خارجی ها میدانستند. دیدم با من خیلی گرم گرفت پرسیدم که گفتم من یک کارهائی کردم درنفت گفت میدانم گفتم ازکجا میدانید ؟ گفت پرونده های شما را دیدم .معلوم میشود این عقیلی ببینید چه آدم صمیمی برای اینکه میدیدمن چه‌جورکارمیکنم ومیخواست مرا تبرئه بکند با بقائی همشهری بوددوست بود اینهم معلوم میشوددعوت کرد اینها را نشان داد .گفت پرونده‌های شما را دیدم گفت اگرسه نفرمثل شما در ایران بودندکارنفت به اینجا نمیرسید. خب من حظ کردم گفتم بسیارخوب . ازاونمیدانم چطورشدپرسیدم که نمیدانم صحبت‌چی شد صحبت تزورشد گفتم آن محمدمسعودراکی ترورکرد ؟ بدون معطلی گفت اشرف . گفتم اه‌گفتم‌چطور ؟ گفت بله بله بله ما اطلاع داریم اطلاع صحیح داریم. حالابرگردم به موضوع .

س ـ نظرتان را راجع به ملی کردن نفت بفرمائید .

ج ـ راجع به ملی‌کردن نفت . من وقتی‌که پاریس بودم شنیدم که مصدق رفته واشنگتن وحسیبی راخواسته است به عزت پسرکاظمی که‌فرستاده بود Attaché بودهیچکاره‌بود گفتم چون با اینها مربوط بود گفتم من میل دارم که حسیبی را دراورلی ببینم شما ترتیبش را بدهید هواپیمایش‌چه ساعتی وارده‌میشود ترتیبش دادورفتیم . حسیبی کسی است‌که من خیال میکردم که مرا میشناسد ازنزدیک مرا دیده وقتی که O. C . I را مأمور استخدام کرده بودم برای آمدن تهیه برنامه آمدند در بانک به اینها جا دادم‌یک تعدادی اطاق تخلیه کردم وسائل ماشین‌ومنشی و ماشین نویس به آنها دادم ویک عده ازایرانی ها راهم که خیال‌میکردم میتوانندبا اینها همکاری بکنندرمطالعات ومسافرت درایران برای تهیه‌برنامه دعوت‌کردم .

س ـ O . C . I همان ..... Overseas

ج ـ . Overseas Consultant Inc واین را بانک جهانی بمن معرفی‌کردوقتی که اولین‌بار دویست وپنجاه میلیون دلار تقاضای وام کردم از بانک جهانی مثل بمب ترکید Bob Garner را فرستادند آمدتهران که چه خبره ؟ این کی این دیوانه ایکه ازآنجا نشسته است دویست وپنجاه میلیون

دلارا زبانک تقاضا میکنند ؟ ششصد یا ششصدوپنجاه میلیون دلار داده بودندبه فرانسه یک قرضی هم داده بودندبه بلژیک . علایمن تذکرداد که آقا شما بجنبید اینها دارند قرض میدهند منهم بدون معطلی یک چیزهائی تهیه کردم فرستادم دویست وپنجاه میلیون دلارگفتم من میخواهم آمدکه چه‌خبره ؟ دویست وپنجاه میلیون چه است ؟ گفتم من برنامه‌دارم تهیه کردم این در۱۹۴۶ بود ۴۷ برنامه من تمام شد ۱۹۴۳شروع کرده بودم گفتم که من بعدها میخواهم قرض بکنم بنابراین من الان تقاضا دادم که جزو ردیف اولین اشخاص باشیم .گفتش‌که آخردویست وپنجاه میلیون دلار ، گفتم به فرانسه چرا دادید ؟ گفت آخرفرانسه مملکتی است که‌پدرش درآمده است گفت International Bank For Reconstruction And Development است .اول Reconstruction

میکنیم بعدبرسیم به Development گفتم نه با این فلسفه من موافق نیستم گفت آخربول نداریم بیش ازاین آنچه که لازمتراست ، واجب تراست ما اول این ممالکی که خراب شده درنتیجه جنگ منجمله فرانسه . اما معذالک خیلی‌خیلی دوست شدیم باهم خیلی دوست شدیم هیچکس Garner رادوست نداشت من فوق العاده خوشم میآمدودفاعی که‌ازمن میکرد این اصلا" یکی ازمدافعین من بودبرای اینکه طرزکار مرا درآنجا دید . وحسیبی راآورده بودم ، راجی راآورده‌بودم مهندس راجی ، مهندس‌حسیبی اینها راالان اسم میبرم اما شایسته نفربودند،اقتصاددان که‌پیدا نمیشد اما همان آنهائی هم که پیدا میشد دعوت‌کردم واینها رابه‌اینها معرفی کردم وبا اینها همکاری کردند . حسیبی کسی بودکه باآن متخصص‌کشاورزی اینها و آبیاری شان جاهای مختلف ایران را مسافرت کرده‌بودومن قبل‌ازاینکه این یارو برودبرگردد‌به‌آمریکا خواستند مرا ببینند من مرخصی رفته بودم ایام نوروز به بابلسر ، دوتائی شان پاشدند آمدندبابلسر بمن گزارش بدهند واینقدرهم خوشحال شدم که‌دیدم باچه علاقه ای حسیبی واین آدم رفتند کارکردندیک اطلاعاتی هم خیلی هم ذیقیمتی هم دادندبمن . من به‌این سابقه که حسیبی رابدون اینکه بشناسم یکدفعه درجلسه دیده بودمش درحضورقوام السلطنه . این درآبیاری بودند

حسیبی بودبرا درمهندس گنجی بودوگمان میکنم رئیس آنها آنوقت شریف امامی بود. شریف امامی را درهرصورت من نمی شناختم ، حسیبی راهم نمی شناختم . قوام السلطنه طوری بل. من بودکه گفت شما باشید اینها بحث میکردندراجع به آبیاری ، من خیلی خوشم آمدازطرزصحبت حسیبی وقتیکه رفت ازقوام السلطنه پرسیدم کی است ؟ گفتش که حسیبی است . بعدتحقیق کردم ازبرادرم ازاحمد خیلی خیلی ازاین تعریف کرد همدوره بودند درفرانسه . خیلی گفت تحصیلاتش بسیار بسیارعالی است چنین وچنان است . بنابراین این سوابق راداشتم. رفتم اورلی به اوگفتم که شماالان داریدمیروید یک فرصت مغتنمی دارید این راهی راکه شمادارید میروید به نتیجه نخواهیدرسید شماخیال میکنید نفت نمیدهید غربیها به زانوخواهندافتاد اشتباه محض است عینا" همین عبارت . گفتم شیرنفت کشورهای دیگررا بیشتربازمیکنند بی نیازنداز شما . محض رضای خدا این فرصت راازدست ندهید الان بانک جهانی واردا ینکارشده است . بانک جهانی یک موءسسه ایست که من به آن اطمینان دارم بهیچوجه من الوجوه تحت نفوذ کسی نیست . سعی بکنیدالان که شما میروید بوسیله بانک اینکاررا تمام بکنید . گفتش که من در دراین مسائل سیاسی داخل نمیشوم من فقط یک آدمی هستم فنی یک اطلاعاتی راهم به زحمت پیداکردم که همان ازجیبش درآورد این تقویمش را که اینهارا هم بزور باتلفن ازآباداان گرفتم . که تاءسف خوردم به او، ن گفتم درهرحال من وظیفه ام بودکه بیایم این رابشما بگویم . سهام السلطان آمددرپاریس آمدبه ملاقات من سهام السلطان بیات آنوقت بود دیگر رئیس نفت بودبنظرم شده بودیانشده نبود نمیدانم ؟ اماخیلی علاقه داشت وقوم وخویش چیزبوددیگر برادرش داماد دکترمصدق بود . وچون سالهای سال باهم کارکرده بودیم دربانک ملی وخیلی هم دوستش میداشتم به اوهم گفتم ، به اوهم گفتم که این فرصت راازدست ندهید این خبط محض است شما خیال میکنید چنین میکنیم ،چنان میکنیم ، همچین میکنیم . ازآن کارهایش که خوشم آمده بودکه قد بود ونشان داده بود واراده ای داشت درمقابل آنها ازمصدق که درمقابل خارجیها ایستاده بود . اما ازاین سیاست ، سیاست بدون نفت رانمی پسندیدم .

درصندوق بودم اتفاقا " این راهم یادتان باشدکه کجا بریدیم این را من بگویم .
صندوق بودم Güt اسم اولش را حالا فراموش کردم Güt
بلژیکی که اولین رئیس Managing director of I . M . F شد
این آمدبه ملاقات من درواشنگتن . Camil Güt این وزیردارائی سابق
بلژیک بود وزیرجنگ هم شده بود وآن وکیلی راکه مصدق آورده بودبرای این موضوع از
بلژیک اسمش را نمیدانم یا میدانستم فراموش کردم اومعاون این Güt
دروزارت جنگ Güt آن یارو همان کسیکه خیلی خیلی طرف اطمینان
مصدق بوده مصدق معلوم میشود ازاین پرسیده بودکه من چه بکنم ؟ گفته بودکه
Güt رابخواهیدازاونظربخواهید . Camil Güt حالا
رئیس صندوق هم نیست .در Bretton Woods من با این آشنا بودم
این رئیس delegation بلژیک بودکه ازلندن آمده بود برای اینکه
تمام اروپا اشغال هیتلربود وبلژیک ، هلند واین کشورهای اروپائی که دولتهایشان
فرارکرده بودندرفته بودنددرلندن اینهابه نمایندگی کشورهایشان ازلندن آمده
بودند به استثنای مهندس Mendès-France که ازالجزایر آمده بود که
De Gaulle درالجزایر بود . این با Güt در Bretton Woods
آشنا شدم بعدشدرئیس صندوق .دعوتش کرد مصدق که بیایدبرودایران آمدپیش من که
ازمن نظربخواهد .

س - جلوی راه ایران ؟

ج - که سرراه قبل ازاینکه برود نظرمرا بخواهد . گفتم که من ، گفتش این
سیدابوالقاسم کاشانی چیز گفتم سیدابوالقاسم کاشانی بعقیده من نفوذی ندارد
نفوذ نفوذ مصدق است واین آدم گیرکرده است توی اینکارگیرکرده است ونمیداند
چه جور بایدبیرون برود واین خیالی هم که کرده است که میتوانندنفت ایران رابگیرد
وآنها رابه زانوبیاورداین اشتباه است . شما اگربتوانیدوادارش بکنیدکه این را
به اوبفهمانید این خدمت بزرگی به ایران کردید وشایدراه حل پیدابکند . برگشت
بمن گفتش که آمدپیش من گفتش که رفتم به مصدق گفتم که شما مثل کسی میمانیدکه

یک آدمی هستید میخواهید بروید از بانک قرض بکنید ریخت شما طوری است که اگر برویدد بانک راهتان نمیدهند تا چه برسد بروید پیش رئیس بانک وتقاضای وام بکنید لباس شما مندرس کفش پاره پوره پیاده آمدید بگوئید میخواهید رئیس بانک را ببینم اصلا" راهتان نمیدهند ، اگر قرض بخواهید بشما قرض نمیدهند من یک کاری میتوانم بکنم که شما با یک اتومبیل مجللی با لباس خوبی ظاهر آراسته ای بروید پیش رئیس بانک وبگوئید که قرض میخواهم بیش از این نمیتوانم بنابراین کمک من محدود به این است شما باید راه حل پیدا بکنید اما راه حل با این وضع مغلوک نمیشود من یک سروصورتی برایتان میدهم که لا اقل آبرومندانه بروید وقتی بروید احتمال اینکه بشما قرض بدهند وجود داشته باشد . خب اوهم خیلی رنجید البته به اونگفت اما گفت من این را گفتم وگفت عجب شما پیش بینی کرده بودید راجع به سید سیدهم در آنزمان سقوط کرده بود مثل اینکه سمبلش کرده بودند اختلاف پیدا کرده بود با مصدق .

س - (؟)

ج - بله اختلاف پیدا کرده بود مصدق هم با کمال سهولت اورا برداشت ولوآنکه اومیگفت مذهبی است از لحاظ مذهبی .من به اوگفتم بهیچوجه نفوذ مذهبی ، من آنوقت عقیده داشتم واین عقیده راهم تا روزهای آخرهم داشتم که باعث تعجب من شد این نهضت واینهم نفوذ آخوندها نبود بی عرضه‌گی شاه بود اگر شمرهم آمده بود بجای آقای خمینی موفق میشد . بهرحال این سابقه‌هم داشتم . رفتند درواشنگتن مذاکره کردند با زاین آقایان متخصصین کارشان بجائی نرسید . سالهای بعدکه رفتم درصندوق من با هم بلاک دوست بودم هم با Bob Garner آنها تماس پیدا کردم وخیلی سعی کردم روابط صندوق وبانک را درست بکنم . حسود بودند چه جور ، روابط شان بسیار بد بود دریک ساختمان ، هردوی آنها دریک ساختمان بودند وباهم مخالف بودند حسود نسبت به هم ها وبعقیده من این خبط بزرگی بود والان هم همین عقیده را دارم برای اینکه معتقد بودم کمک به کشورهای عقب مانده نباید پراکنده بشود باید مرکزیت داشته باشد ،یک صندوق یک میسیون میفرستد یک وام میدهد بانک یک میسیون میفرستد هیچ با همدیگرهم

سروکار ندارند .من گفتم آخردریک ساختمان نشسته اید باید همکاری باشد .من عقیده داشتم گفتم هردوتا را باید یک موسسه کرد یک هئیت مدیره یک Staff یک میسیون دارد. یک کشوربرای کارهای Balance of Payment میخواهد کوتاه مدت بپش وام بده .. یک کشوری برای Devlopment وام میخواهد بلندمدت بدهند .گفتم چه مانعی دارد یک موسسه هم وامهای بلندمدت بدهدهم کوتاه مدت . وای وای این انقلاب ایجاد شد،چرا ؟ میترسیدند،آخرهرکس دلش میخواست خودش رئیس باشد .تمام دوستان من درصندوق مخالف بودند گفتند این حرفها را نزنید بلا آخره من خیلی سعی کردم نشد نتوانستم . روی همین نظرهای شخصی . بهرحال Bob Garner بمن گفتش که مصدق آمدوحسیبی‌هم رسیدوما هم‌شروع کردیم هی به‌پیشنها ددادن وآنها هم هی ردکردند تا یک روزگفتم به حسیبی که ما دیگردرچنته مان هیچی باقی‌نمانده است شما بگوئیدچی میخواهید ؟ گفت هیچی ما میخواهیم این درست بشود،چطوردرست بشود ؟ گفت من خواب دیدم .

س - حسیبی‌گفت خواب دیدم ؟

ج - گفت خواب دیدم که اینکاردرست میشود اینهم حسیبی راست میگوید‌ها برای اینکه مذهبی بود حتم‌بدانید اینکار راکرده بود عقیده مذهبی داشت خیلی‌تعصب هم داشت .مثل بازرگان هم این مکتب است اما نه به‌تعصب حسیبی گفت رفتم دراطاق Gene به اوگفتم که این متخصص ایران خواب دیده است وما باید خودمان راکنار بکشیم اوهم مرا فقت کرد ما خودمان راکنار کشیدیم .

س - (؟) بایستی مسئله نفت باکمک بانک جهانی حل بشود ؟

ج - من خیال میکنم . حالا بعدها شنیدم درایران وقتی که‌برگشتم ازصندوق ورئیس سازمان برنامه شدم پیش سیدجلال تهرانی یک روزی ناهار مهمان بودم آقای انوشیروان خان سپهبدی آنجا ناهاردعوت داشت‌سه تائی مان بودیم برایم تعریف کرد . به شماگفتم این را بنظرم ؟ گفتش که یک شب ،یک شب مرا مصدق خواست‌گفت من یک نفرپیداکردم برای نفت ابتهاج ،گفتم‌پرسیدم کدام ابتهاج ؟ گفت‌آنیکه در واشنگتن است چطوراست ؟ گفتم خیال میکنم خوب است گفت‌فورا "کمیسیون رادعوت

بکنید مطرح بکنید . چطورشده بفکرمن افتاده است ؟ باز هم خیال میکنم همان قضیه سابقه با میلیسپو اینها .گفت فرداصبح دعوت کردم کمیسیون را درمجلس آمدند تا اسم شما را بردم غوغا شد گفتندکه انگلیسی بیاورید انگلیسی منافع ایران را بهتر از این ابتهاج حفظ میکند . گفت دیگروقتی دیدم اوضاع اینطوراست اصلا" به رأی همنگذاشتم بکشد تعطیل کردم جلسه را راه افتادم منزل مصدق واردشدم دیدم دورتادور تمام این آقایان نشسته اند . روکردبمن گفت آقای سپهبدی شنیدم دسته گلی به آب دادید گفتم بله جنابعالی مگرتوی همین اطاق دیشب ، توی همین رختخواب مگر ، خوابیده بود ؟ بمن نفرمودید ؟ گفت ازاین ببعدمن باید ازشما استدعا بکنم که هرامری دارید بمن ابلاغ بفرمائید کتبا " ابلاغ بفرمائید. حاشا کرد ببینید نگفت نه وهمینجا تمام شد . بعدچندسال بعد درپاریس بقیه آن را برای من سیدجلال تهرانی تعریف کرد گفت بعدازچندروز آمدپیش من سراسیمه آقای سپهبدی که برای من دارندپرونده درست میکنند شما یک کاری بکنید . سید جلال ازآن تیپهائی هستش که باچپ وراست سفید ،سیاه ، سبز و قرمز همه یک چیزهائی دارد یک روابطی دارد مثلا"سالهای سال من سیدجلال را میشناسم موقعی که عمامه داشت وتقویم مینوشت .دربانک شاهی بودم مثلا" ازآنوقت میشناختمش میآمدپیش من دربانک شاهی ازآن زمان میشناسمش .یک صفاتی داردکه خیلی خوشم میآمدمثلا" یکیش ازآن چیزهائی بود که منصوب بودسناتورمنصوب بود اما مخالف میل شاه رأی میداد درچندموردرأی مخالف دادکه شاه هم ازاوموأخذه کرد ودیگرهم سناتورش نکرد . اوبرایم گفتش که رفتم پیش مصدق گفتم آخرآقا شما که اینکه بی انصافی است شما خودتان به این آدم دستور میفرمائید که برود صحبت بکند بعدمطابق دستورشما اقدام میکند ومیآید آنجا وبعدشما با اوطوری صحبت کردید مثل اینکه شما اطلاع نداشتید آخراینکه صحیح نیست .گفت بشرطی که نه شما نه او به کسی این مطلب را نگوئید میگویم تعقیبش نکنند . یکی ازچیزهای دیگری که راجع به مصدق Garner بمن گفت گفت درآنموقع که تهران بودم رفته بودم به دیدن مصدق یک نشریه ای را به اونشان دادم یک مطالبی داشت که خیلی بنظرش جالب

بود گفت چقدرخوشم میآید اینها دادم بهش گفت نه بمن ندهید میخواهم اما بمن ندهید بگذارید روی میز گذاشتم روی میز تعجب کرد این چه جورآدمی است یعنی چه گفتم حتما " برای اینکه نمیخواهد ازدست شما بگیرد که اگر یک روزی گفتند این را شما به او داده اید بگوید نه روی میز بود نه از او نگرفتم . وقطعا " هم همین است ها دلیل دیگر نداشت بنظرا وخیلی قریب بود .تمام این چیزهائی را که گفتم یک چیزی را نشان میدهد حسن نیت داشت برای اینکه بمن گفت که ما افتخار میکنیم بوجودیک ایرانی مثل شما نگفت چرا ؟ منهم نپرسیدم چرا . درموقعی که من به حسیبی گفتم حسیبی هم رفته یقینا " به او گفته نمیدانم گفته یا نگفته است . خیال میکنم گفته است که فلانی میگویدکه این سیاست شما نتیجه نخواهدداد راهش اینستکه کنار بیائید والان هم که بانک هست حتما " امرار میکندکه کنار بیائید . روی مجموع اینها وشاید یک اشخاصی هم تک وتوکی هم پیداشده اندکه به اویک چیزهائی راجع بمن گفتند . یک روزتصمیم میگیردکه مرا بخواهد .میدانم این جنبه خودخواهی است که این مطلب اما اگرمصدق این جزیره را میداشت که روی حرفش میایستاد وعلیرغم مخالفت نزدیکانش وهمراهانش وهمکارانش تصمیم میگرفت و مرا آورده بود من به شما اطمینان میدهم من کارنفت را با نهایت آبرومندی با بانک تمام میکردم چرا ؟برای اینکه یک اشخاصی بودند بلاک را یک آدمی مثل خودم میدانستم یک آدمی که زیربار احدی نمیرود دولت آمریکا نمیتوانست به او بگوید اینکار را بکنید اینکار را نکنید . راجع به ملاقات با ناصر نمیدانم گفتم قضیه بلاک را یا نه ؟ اما این را شاید بگویم الان بدنیست . گفت رفتم بدیدن ناصر وقتی رئیس بانک جهانی بود صحبت کردیم اینها بعدروکردبمن گفتش که دولت شما چنین چنان فلان اشتباه میکند من گفتم که میستر برزیدنت من نماینده دولت آمریکا نیستم این حرفها را بیخودبمن میزنید اگرخیال میکنید که .بمن میزنید که من تحت تاءثیرواقع میشوم ومیترسم ومیروم یک اقدامی میکنم اینطورنیست بمن مربوط نیست وانگهی اصلا" اینکار شما مربوط به دولت آمریکا نیست شما رئیس جمهوری مصر ومردم

مصربا یدتصمیم بگیرد که چه راهی صواب شما است منفعت شما است بهیچکس این مربوط نیست جز بشما . بنا براین باشد خدا حافظ . گفت بنشینید گفتش اول غربی هستش که اینجور با من صحبت کرد . گفت نشستم یک مدتی هم طول کشید مذاکرات ما . بعد از یک مدتی مراجعه کردکه برای رفع اختلاف ما با انگلیس من میخواهم که شما حکمیت قبول بکنید گفت بشرط اینکه انگلیسها هم قبول بکنند میکنم انگلیسها هم قبول کردند نشست وحل کرد . یعنی به اوایمان پیدا کرده بود . این آدم اینجوری بودکه بازهم علی امینی راکه اصرار کرد خروپور من دعوت بکنم وقتی سفیر واشنگتن بود درمذاکراتی که مذاکرات دیگربه مرحله نهائی رسیده بود راجع به وامی که میخواست بدهد تا نشستیم گفتش که مستربلاک State Department میگویند که ما هیچ خبرنداریم از اینکه چنین وامی دارید میدهید . گفت State Department مگربنا بودیمن به State Department خبربدهم به State Department چه مربوط است که من دارم وام میدهم به دولت ایران من خیلی وام میدهم به دنیا به State Department مربوط نیست State Department اگرمیل دارد بداندکه چرا من دارم وام میدهم وخیلی خوشوقت میشوم بپرسند اینجا من به آنها میگویم من آنچنان پشیمان شدم که از این دعوت کردم .

(؟) یک آدم با پرنسیبی بود قرص بودکه من وقتی که میگفتم که یک مؤسسه ای بعقیده من با بدایجا دبشود مؤسسه بین المللی که بجائی که Government to government Aid بدهد یک مؤسسه ٔ مستقلی باشد روی اصولی بدهد .ومیگفتندکه آخر چه کسی ؟ میگفتم بلاک را بیاورند واسه این یک آدمی مثل بلاک را بیاورند رئیسش بکنند ۱۵ نفردردنیا نمیتوانید پیدا بکنیدکه اینطورفکربکنند آنها را بیاورند رئیس بکنندکه تحت نفوذ احدی نباشند . آنجا صحبت مصدق را میکردیم که چرا مرا درنظر گرفت ؟ من خیال میکنم که خیال کرده بودکه من کسی هستم بدردا ین میخورم ومن معتقدم اگرآمده بودم اینکار را انجام میدادم علت مخالفین چی بود با من ؟ آنها هم مرا میشناختند آنها میدانستند اگرمن بیایم اینها داخل آدم نخواهند بود .تمام اطرافیان مصدق دیگرحناشان رنگ نخواهد داشت برای اینکه من جزء تشهامت را داشتم که مصدق را قانع بکنم وقتی قانع میشد اینکار را میرفتم تمام میکردم

برای این آقایان دیگر اصلا" جائی باقی نمیماندکه اطرافیان باشند . واطمینان دارم که مخالفتی که کردندیک عده‌شان روی همین بود روی همین ترس بود .منتها تهمت زدن که این نوکر انگلیسها هست خلافش راکه هیچکس نمیتواندثابت بکندکه . ولی او ازاوایرادارم توکه‌یک همچین تصمیمی رامیگیری مرد روی آن بمان چرا نماند ؟ مصدق یکی ازآلت‌هائی که خودش بکارمیبردوتمام اطرافش اطرافیانش بکارمیبردندمتهم کردن فلان ایرانی به‌اینکه نوکراجنبی است این‌تهمت رابخود اوهم‌میزدند ازاین میترسید که بااینکه شنیده که اینها دریک کمیسیونی به اتفاق آراء همه گفته اندکه یک انگلیسی بهترازاین استآورده فردا میگویند این آدم هم آدم‌انگلیسها هست .یک عده ای الان هم عقیده دارندکه مصدق راانگلیسهاآورده بودندبطوریکه الان معتقدند یک‌عده ای میگویند خمینی را انگلیسهاآوردند یک عده ای میگویندخمینی راآمریکائی هاآوردندهرچه حالاشما بخواهیداستدلال بکنیدکه اینطورنیست میگویندشما احمق هستید شما نمیدانید ما ها عاقل هستیم شمایک عده ابله هستید که این چیزهاسرتان نمیشود اما اینها اینقدر باهوش هستند وژرنگ هستند ومیشناسند سیاست دنیا را موشکافی میکنند تجزیه وتحلیل میکنند وبادلیل میرسندکه با این نتیجه که انگلیسها اینکارراکردند برای اینکه اگرانگلیسها اینکارراانکرده بودند آمریکائی ها اینکارراانکرده بودندچطور میشد اینطورشده‌باشد ؟ این آدم تحت‌نفوذ بود بطورخلاصه مصدق یک آدمی بودحسن نیت داشت‌وطن پرست بوددرآن‌تردیدنیست میخواست یک کارهائی بکند بلدنبود خرابکاری رابلدبود منفی بافی رابلدبود کارمثبتش رابلدنبود نمیدانست واشخاصی که دوروبرش بودند اشخاصی بودندذلیل وبیچاره برجسته‌ترینش بعقیده من این آقای حسیبی بود که متخصص‌فنی اوبود متخصص‌فنی اوخرافات داشت که خواب‌دیده است .

س - دکترشایگان هم ؟

ج - دکترشایگان رامن کم ازاودیدم آنچه که ازاودیدم Impression خوبی در

من نکرد .

س - دکترفاطمی چی وزیرخارجه اش ؟

ج - دکترفاطمی یکی ازحقه بازها شارلاتانهای درجه یک بود برای اینکه من این راوقتی میشناختم که روزنامه باختررا مینوشت درموقعیکه من دربانک ملی بودم .این دائما" رنگ عوض میکرد یک روزموافق من بود یک روزمخالف بود .معلوم نبود چی بود اصلا" یک آدم بی پرنسیبی بودمن.تعجب میکنم چطوراین راوزیرخارجه کرد . راجع بهوزارت خارجه،شنیدم که یک روزی درهیئت وزیران روکردبه کاظمی گفتش که ، گفت که شما خبربیاوری میکنیدبرای سفارت انگلیس وسفارت آمریکا ازجریان هیئت وزیران یعنی همان حرفی که شاه بمن گفت نسبت به یک وزیردیگر. جلوی وزراش گفت واین عقیده اش بودمعذالک نگهش داشت نگهش داشته بود. اگرمصدق . من ببینیدمن دوبدبختی بزرگ برای ایران میدانم درعصر زمان خودم یکی سرکارآمدن مصدق یک آدمی که قدرت مطلق داشت ونتوانست ایران رانجات بدهد دوم این خمینی کهبا این نفوذی که آمده یک آدمی است درتخریب فقط مهارت دارد .این دوتا اگریکیشان این جنبه مثبت هم داشتند وبلدبودندکارشان راایران رامیتوانستند عوض بکنند .مصدق میگفتش که یکی ازافتخاراتش این بودکه سالها درکجابوده بودم نه روزنامه خواندم نه رادیوشنیدم من وقتی این راشنیدم گفتم این حرف را آخرکسیکه این حرف رازده نمیتوانداداعای .....

روایت کننده : آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریخ : ۱۲ آگوست ۱۹۸۲

محل : شهرکان - فرانسه

مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی

نوار شماره : ۲۵

س- جناب آقای ابتهاج اگر اجازه بفرمائید امروز راجع به چند نفر دیگر از کسانیکه نخست وزیر بودند یا نقش مهمی در تاریخ ایران داشتند صحبت بکنیم و بعد انشاء الله فرصت بود در روز آخر برگردیم به تکمیل مطالبی که راجع به بعضی دیگران تا حالا گفته شده است . امروز اگر صحبت را شروع کنیم با خاطراتتان در مورد تیمسار فضل الله زاهدی . آشنائی سرکار با ایشان از کی بود ؟.....

ج - بله آشنائی من با زاهدی از سالیان دراز بود . من یکی از دوستان نزدیک من امان الله میرزای جهانبانی بود سپهبد امان الله میرزای جهانبانی ، که آنزمان من خیلی خیلی علاقه داشتم به بریج و با هم بریج بازی میکردیم هفته ای چندبار با یک عده دیگری هم که بازیکن بودند .

س- کی ها بودید ؟

ج - حمیدسیاح مثلا" بود که در وزارت خارجه بود و یکی از پایه وران ارشد وزارت خارجه بود تحصیلاتش در روسیه بود او کسی بود که روسیه شناس بود .

س- سیاح ؟

ج - سیاح . حمیدسیاح برادر بزرگ محسن سیاح که دکتر دندانساز بود . دیگر مثلا" با شوکت الملک پدر علم بوسیله همین جهانبانی آشنا شدم و با هم بریج بازی میکردیم او هم بریج بلد بود .و یک عده زیادی بودند از ایرانی ها و خارجی ها خیلی با هم مربوط بودیم و بوسیله امان الله میرزا با زاهدی دوست شدیم آشنا شدیم با او هم بریج بازی میکردیم و بسیار هم دوستش داشتم در معاشرت یک مرد خیلی دوست داشتنی بود همین خانه ایکه در بالای شمیران

س- بالای جماران میشود حالا .

ج - جائیکه درهمان ارتفاعاتی است که . حمارک آنجا را تازه خریده بوددرست کرده بودهمین پسرش هم که‌بچه بود میآمدآنجا .

س - اردشیر ؟

ج - اردشیر . وبه‌اوسمپاتی داشتم آدم دوست داشتنی بود . روزیکه شاه بمن تکلیف کرد این راتوضیح دادم سازمان برنامه راتکلیف کردبمن به این عنوان گفت برای شما دوکار درنظرگرفته بودیم یکی نفت بودیکی ازین امانفت راخارجیها اداره خواهندکرد درهرحال این‌مهمتراست آنوقت گفتم که من با این شرایط حاضرم وبعدکه‌قبول کرد گفتم که‌نخست وزیرتان چی‌میگوید ؟ گفتش که‌اوهم موافق است اما خودتان ببینیدش . رفتم پیشش .

س - پیش ؟

ج - پیش زاهدی . درقلهک آنجائیکه متعلق به‌حسن اکبربود وصارم الدوله، قیطریه دربا غ قیطریه آنجاسکونت داشت . رفتم به‌اوگفتم گفتش‌که به شرافت‌نظامی قسم میخورم که‌من کوچکترین مداخله درکارسازمان برنامه نخواهم کرد وهمه جورهم پشتیبانی خواهم کرد . گفتم خب‌حالا من میخواهم بروم یک چندروزی مطالعه بکنم درسازمان برنامه رئیس دفترش که یک نظامی بودخواست وگفت بنویسیدکه هرچه که فلانی میخواهددراختیارش بگذارند . رفتم آنجاهم وشروع‌کردم به‌مطالعه .

س - مردی بودکه شماحرفش راقبول بکنید ؟

ج - خب من آنوقت اطمینان داشتم. وقتی این حرف رامیزدیقین داشتم برای اینکه دراینجورمسائل باا وسابقه نداشتم . رفتم واین اتفاقا "وقتی که قسمت به‌اقبال میرسیم درموردا قبال هم همین صدق میکند همین عینا" قضیه تکرارشد . رفتم وقبول کردا وومشغول کارشدم وبرخوردی که پیداکردیم جلساتی بودکه یک چیز شبه شورای اقتصاد بقول خودش درست‌کرده بودکه عبداله انتظام بودوزیرخارجه ، علی امینی وزیردارائی ، علی اصغرنامرئیس بانک ملی ووزیربازرگانی او فخرالدین آنکه برادرش بعدنماینده مجلس‌شده‌بود پادو بود این ...

س - شادمان ؟

ج ـ شادمان . اووزیربازرگانی اوبود اسمش گمان میکنم آنوقت عنوان وزیربازرگانی داشت .

س ـ اقتصاد مثل اینکه ؟

ج ـ وزیراقتصاد شد . چون اینقدراین عوض شد اقتصاد شد ، بازرگانی شد ، واین چندنفرراجمع میکرددرآنجا یک مسائلی بحث میشد دراین جلسات بودکه اختلاف شدیدا" بروزکرد وگفت که من...به‌دوچیز علاقه داشت دوقرارداد یکی قراردادجان مولم یکی قراردادی برای مطالعات بر[illegible] در خلیج فارس . یک گروهبانی بود به اسم گروهبان یک شرکتی آمده‌بود ویک پیشنهادهائی داده بودبرای انجام این طرح که مطالعاتی بکند من ازجین بلاک خواهش کردم که من تا این تشکیلاتم رابدهم بمن هرکمکی میتوانیدبکنید برای اینکه من هیچکس ندارم که بمن بتواندنظرفنی بدهد . نسبت بمن خیلی خیلی کمک کرد .یکیش این بودکه آنزمان دردووهله بمن کمک کرد یک نفررافرستادکه او کسی بودکه‌برای‌جین بلاک که‌رئیس انجمن شکسپیر هم هست یک تئاتردر Hartford, Connecticut ساخت وبمن میگفتش‌که این معجزه کردکه این را درهشت ماه ساخت . یک تئاترعظیمی در Hartford, Connecticut هست . Binger ,این East Riverside Drive رادرنیویورک اوساخته است وخیلی خیلی برای La Guardia کارکرده‌بودکه خیلی خیلی هم برای La Guardia احترام داشت‌که چقدرپشت‌کارداشت وکمک کردکه یک چیزهائی درنیویورک انجام بشود . که دریکی‌ازسفرهائی که‌رفتم آمده بود درفرودگاه که مرا برد این نشان دادکه یک پلاکی هم بوددرهمان East Riverside Drive که روی پلاک نوشته بودکه مهندسش Binger است . یک نفردیگرهم فرستاد که سرمهندس بانک جهانی بود این آدم اسکاچ بود وبه‌اسم Bryan Calhoun(?) این آدم بموقعی رسیدکه من به‌اوگفتم من چندتاکارمهم دارم که‌بایدتصمیم‌بگیرم و هیچ صلاحیت ندارم که جنبه فنی این را تشخیص بدهم وهیچکس هم ندارم که‌بتواندبمن این راهنمائی رابکند من این چیزهارا بشما میدهم شما خواهش میکنم بمن نظربدهید Hector Prud'homme آنوقت هنوزدراستخدام سازمان Hector Prud'homme برنامه درنیامده بود هنوزدربانک جهانی یک شغلی داشت رئیس یک اداره ای بود الان بخاطرندارم چه اداره ای بود Hector Prud'homme هم درهاروارد حقوق خوانده

بود هم اقتصادخوانده بودهم Engineering این چیزهائی راکه به اودادم یکی قرارداد جان مولم بود راه سازی جان مولم یکی این بندرسازیست که من ازجمله کارهائی که میخواستم بکنم یکی این بود بنادرخلیج فارس را . هردوتا مؤسسه انگلیسی بود اینهم اسکاچ بود چندروزبعدآمدمطالعه کرد گفت گروه وان این یک دلالی است این میخ هدیک چیزی ازشما بگیرد وبعداین راواگذاربکندبه یک کس دیگری پول بگیرد . این درعمرش اینکارها رانکرده است که یک بندری ساخته باشد چطورشما این را میخواهیدبیاوریدمهندس مشاورتان بکنید آنهم درمقابل صد هزار پاند .

س- (؟)

ج - نه صدهزارپاندمقطوع یک پولی به اودادنه بشود . گفت مطلقا این آدم صلاحیت ندارد . خوب تصمیم گرفتم که این کنار . راجع به مولم گفت من مفتخرترازاین قراردادندیدم آنوقت دلایل فنی آنراگفت که این حق الزحمه ای که تعیین کرده بودندروی یک چیزهای خیلی کمپلیکه ای (؟) بودکه مترمکعب نمیدانم ، سانتیمتر فلان این یک چیزهائی بودکه بهیچوجه من الوجوه من نمی‌فهمیدم گفت اینها خیلی گزاف است ،چیزی که من میدانستم وبه اوگفتم من علاقه دارم اینستکه این قرارداد برای مدت هشت سال بسته شده بودکه شش هزارکیلومتر راه بسازند . اولا" گفتش که میدانیداین یکی ازبزرگترین قراردادهای راه سازی است دردنیا ،شش هزارکیلومتریک نفرزورنداردبسازد . وبعدجان مولم مقاطعه کار است مقاطعه کاردرجه یک است درانگلیس . واتفاقا " بعدکه این راتوجه داشتم وهر دفعه میآمدم به لندن سرتاسر اعلان جان مولم را میدیدم درجاهای مختلف لندن که مشغول کار شانتیـــــــه دارند مشغول کارند مقاطعه کاردرجه یک . ولی بهیچوجه اینها سابقه ای ندارندکه مهندس مشاورباشند . به اوتوضیح دادم که این قراردادحاضر وآماده است هم به انگلیسی هم به فارسی که همه کس بمن میگفتش که Miss Lambton رجمه کرده است . یک چیز ی به این قطوری وفشارهم بمن میآمدازطرف شاه که من این را امضاء بکنم . تا امروزهم نفهمیدم که علت این علاقه

اوبه اینکارچه بود ؟ بطوریکه درهمان اوان رفت آمریکا . در۱۹۵۴ ، ۱۹۵۴رفته بود . رئیس جمهورآنزمان نمیدانم کی بود ؟ آیزنهاور بود . ازواشنگتن به علاتلگراف کردکه ابتهاج قراردادرا امضاء کردیانکرد ؟ علا تلفن کردبمن ، من گفتم بیخودوقت تلف میکنید من نمیکنم . بعدگفت پس بیائید . یکروز مرا خواست ،عبداله انتظام ، علیامینی ،مایک Triangle شده‌بودیم بخودی خودها بطورطبیعی که نمیدانم که چراهرچیزی که بودمااین سه نفررا میخواستند من عبداله انتظام راخیلیخیلی دوست داشتم علیامینی را ، علیامینی یکی ازدوستان قدیمی من بود یکی ازانتیم ترین دوستان من بود . باایـنها هردوتای اینها Tutoyer میکردم .ما را خواست رفتیم وزارت دربارپنظرم گفتش که‌این تلگراف اعلیحضرت گفتم آقای علا این رامن بخودشاه هم گفته‌بودم شما هم این مطلب رابرسانیدکه این من امکان نداردیک چیزی راامضاء بکنم مگراینکه باآن موافق باشم بنابراین تابرمن مسلم نشودکه این یک چیز صحیحی است امضاء نمیکنم والان مشغولم دارم تحقیقات میکنم عجله نکنند .

س ـ قبل ازشمارئیس سازمان برنامه کی بود ؟ اینهارادر زمان ...

ج ـ قبل‌ازمن پناهی بودکه من روزیکه ازواشنگتن بنابودحرکت بکنم .اینهم باید بعدبگویم که‌Foster Dulles رادیدم وزیرخارجه بود وچطورشدکه بمن گفتندکه Foster Dulles میخواهد شمارابیینند . من داشتم میآمدم به‌ایران بعنوان یک فردایرانی . قراردادمن باصندوق بین المللی قراردادومن هفت ماه یاهشت ماه مانده بودکه مصدق حکومت مصدق عوض شد ومن تصمیم گرفتم بیایم وچرا ؟برای اینکه من بارهاسعی‌کردم که من بروم‌ومصدق روی خوش‌نشان نداد واسطه ماهم علا بود. بنابراین این تکلیفی‌راکه‌بمن صندوق کرده‌بود دعوتم کرده بودکه‌بروم Advisor بشوم To the Managing Director این رابلا آخره مجبورشدم قبول کردم ورفتم . در

س ـ فرمودیدکه قرارداد را ...

ج ـ هان قراردادسال دوم هم تجدیدشد .هشت ماه گویا مانده‌بودکه‌زاهدی آمدسرکار .

من تصمیم گرفتم که برگردم به‌ایران گفتم‌به Ruth که Managing director بودسوئدی بود رئیس‌بانک مرکزی سوئد بود و Hammarskjöld را‌ودربانک خودش استخدام کرده بود .آنوقت‌اوکسی بودکه‌این را نمیدانم فکر کرده‌بودکه خیلی به اواعتقاد داشت میگفت خیلی‌لایق است زرنگ است‌چه اینها بسیار مردخوبی بود ایـــــــــن Eva Ruth . وقتی به‌اوگفتم گفتش‌که شماچطور آخرمیخواهید بروید ؟ همینجورتصمیم‌میگیریدبروید ؟ شما یک ماه موریتی ازطرف صندوق بروید به ایران ببینید وضعیت را اگرمطابق میل تان بود آنوقت استعفا بدهید الان چرا . گفتم من چهارسال ایران راندیدم درچهارسال ایران که عوض نشده است که . من ایران را میشناسم همانطوریکه چهارسال پیش‌بود الان هم همان است لازم نیست من بروم ببینم . گفت‌پرسید که کاری بشما پیشنهادکرده اند ؟ این عقیده عموم بوددرصندوق همه همکاران من درصندوق خیال میکردندکه بمن شاه کاری تکلیف‌کرده است برای این دارم میروم هرچی هم میگفتم یقین دارم باور نکردند گفتم مطلقا کسی مرا دعوت‌نکرده است‌خودم میخواهم‌بروم . آمدم واولین ملاقاتی که باشاه شد گفتم که اعلیحضرت من آمدم مردم خیال میکنندشما مرا خواستید خودتان که میدانید خودم آمدم ومیدانم که موی دماغ تمام این آقایان خواهم شد همانطوریکه همیشه بودم .

س ـ راجع به آن جلسه باآقای انتظام اینها صحبت میکردید من چیزتان کردم.

ج ـ هان ، هان آنوقت به‌علا گفتم علاهم جواب دادد‌یگرمزاحم‌من نشدند.(?) Brian Calhoun گفتش‌که این قرارداددوایراددارد یکی که اینها مهندس‌مشاورنیستند، دوم اینکه یک چیزهائی دارد . من گفتم یک عیبی که من دراین قرارداد‌میبینم این برای هشت سال است‌شش هزارکیلومتر تاروزآخرسال هشتم اگراینهاشش هزارکیلومترنساخته باشند من کاری نمیتوانم بکنم درصورتیکه این صحیح نیست . آخردرمدت معینی بایدبتدریج بگویند‌درفلان سال اینقدرکاربکنند که اگرنکردمن حق لغوداشته باشم . این راگنجاند درآن . گفت دوسال بعدازدوسال ،من گفتم‌دوسال زیاداست مردوسال نمیتوانم صبربکنم مرا متقاعدکرد که یک همچین کاربه‌این بزرگی آخر من ایده نداشتم که کاریک مهندس

مشاور برای راه سازی آنهم شش هزار کیلومترچقدرا همیت دارد .

س- شما صددرصدمتکی بودیدبه مشاورهای قابل اعتمادتان ؟

ج - قابل اعتماد . من اول کسی‌بودم که مهندس مشاوربه ایران آوردم برای سیمان برای همه کارها برای راه سازی هم مهندس مشاور . وبرای سیمان راکه این رامیرسم میگویم که زاهدی سرهمین کارهم اوقاتش تلخ شدکه که آقاکارخانه سیمان که یک آسیاب است این راشما مشاورمیخواهیدبیاورید ؟ من گفتم که جوردیگرنمیتوانم بکنم من . این بمن توضیح داد Brian Calhoun(?) که اینکاریک مقدماتی میخواهد اولا" نقشه کش بایداین استخدام بکنند الان استخدام نقشه کش دردنیاآسان نیست برای اینکه خیلی ازکشورها هستندکه الان . کشورهای‌عقب مانده برنامه راه سازی دارندوبه‌اندازه کافی مهندس‌نقشه کش دردنیا Available نیست‌این باید یک تشکیلاتی درست‌کنداین تشکیلات‌خودش تقریبا" دوسال طول میکشد تاراه‌بیافتد بنابراین منصفانه‌نیست‌که بگوییم قبل ازدوسال متقاعدشدم که سردوسال اگرفلانقدر کارنکرده‌باشدمن حق دارم خاتمه‌بدهم قراردادش راملغی بکنم . آن بعدهم کارمزدش گفت‌این کارمزدها زیاداست‌اینقدر .بنظرم یک ثلث‌ازکارمزداینها راکم کرد.

این راآن دفتریان که آنشب اینجا بود اوخیلی اطلاعات‌کامل داردجزئیاتش .

برای اینکه آن تمام اینها رامیدانند اما حداقل یک ثلث بودکه کم کرد . بنابراین مجهزبااین چیزهائی راکه بمن Brian Calhoun (?) داده بود رفتیم توی جلسه همین شورای اقتصاد. بازمطرح کردکه آقاچرازودترااینکاررانمیکنید وعلاقه به این دوتاراخیلی داشت‌گفتم که من این گروه وان راکه‌مطلقا نخواهم داد اینها دلالند وبهیچوجه‌من همچین کاری رانخواهم کرد . بحث‌زیاد شد .گفتم که‌من یک اشخاصی را آوردم بمن میگویندبا صدهزارلیره شمایک همچین کاری میخواهیدبکنیداین شدنی نیست گفتش‌که امیرالبحری انگلیس ازصدسال پیش‌تمام تحقیقاتی که راجع به بنادرخلیج فارس‌کرده است‌دراختیاراین گروه گذاشته است . گفتم این گروه یک‌دلال است امیرالبحری انگلیس مگریک همچین کاری میکند . غیرممکن است‌چنین کاری باشد. این دروغ محض‌است . هرکس‌که‌گفته که‌دروغ است . واینها معلوم شد تمام ایشها

راچیزبه او گفته بود. مهندس که برعلیه من قیام کرده بود مهندس ای دادبیداد حالابعدیادم میآیدکه آنوقت معاون وزارت راه بود ومدافع هم جان مولم بود هم این گروه وان که بعدها درراءس مخالفین من قرارگرفته بودو مرا بعنوان خائن که اینکارها را من کردم درصورتیکه این همه این چیزها را مشاورزاهدی بود بعنوانی که معاون وزارت راه بود که من بلا آخره از. بعدهم آمدبه سازمان برنامه وازسازمان برنامه بیرونش کردم که این دشمنیش دیگر .

س - وزیرراه که آنموقع تیمسارگرزن بود

ج - گرزن بود بله که نظامی بود .

س - بعدهم سرتیپ (؟) انصاری وزیرشد این

ج - بله بله انصاری اینها را میدانم بله بله اوهم افسربود . گفتم که اینکه گروپ وان ممکن نیست بدهم واما راجع به مولم ، مولم اینها مهندس مشاورنیستندولی علت اینکه من حاضرم این قرارداد را تجدیدنظربکنم وامضاء بکنم اینستکه اینها چندین بار میسیونها شون آمدبه ایران نشستند با دولت صحبت کردندواز روزاول هم اینها گفتندکه ما مهندس مشاورنیستم .وبه آنها گفتنداهمیت ندارد آنها به این خیال آمده بودندکه راه سازی را به آنها میدهند وقتی که رسیدند به تهران دیدندکه اینها درتهران هم نمیدانستندتفاوت بین مهندس مشاور ومقاطعه کار. بعدازچیزهائیکه به آنها گفته شد اینها فهمیدندکه اینها را میخواهندا ینها مهندس مشاوربا شندکه بعدمقاطعه کارها را دعوت بکنند وکارهای مقاطعه کاران را نظارت بکنند گفته بودندما اهل اینکارنیستیم وخودشان Avery این Avery که الان ایران شناس است درکمبریج این مترجم شان بود این بمن گفت که این بدبخت ها این حرف را زدندوای دادهی سعی میکنم که اسم آن یارو را پیدا بکنم .

اینها بهشون گفتندکه اهمیت ندارد شما اینکار را بکنید . ما به شما کمک میکنیم راهنمائی میکنیم مقاطعه کارها را به شما معرفی میکنیم واینها را متقاعدکردند بنابراین من که نمیتوانستم بعدبه او بگویم بعدازاینکه تهیه شده به دوزبان آماده برای امضا شده است چندین سفربه تهران کرده اندمن به آنها بگویم که این رابه (?) Brian Calhoun

گفتم ، گفتم من میتوانم به آنها بگویم که من شما را قبول ندارم من باید بروم عقب یک نفر دیگر بگردم ؟ گفت نه الان دیگر این کار گذشته است .چیزهای دیگر را شما یک طوری بسازید که من با اطمینان خاطر بتوانم این را امضاء بکنم . این Clause ها را گذاشت به زاهدی گفتم این است وضع من این را با این ترتیب امضاء خواهم کرد آن یکی را قبول ندارم .

س - زاهدی عکس العملش چی بود ؟

ج - زاهدی ایستادگی میکرد آنوقت آن قضیه چیزهم پیش آمد برای سیمان خواستم مهندس مشاور Henry Pooly بودا ورا یادم میاید Henry Pooly مهندس مشاور یک پیرمردی بودکه درخود انگلستان معروف بود این را گفتش که این مهندس مشا ورلازم دارد؟ این آسیاب است این را هرکسی میتواند بکند گفتم آقا بیخود وقتتان را تلف نکنید تا وقتی که من هستم غیر از این نخواهد بود من برای تمام کارهائی که لازمست مهندس مشاور خواهم آورد. غیر از این نمیشود .اوقاتش تلخ شد وپا شد از جلسه رفت بیرون .خوب خود داری کرد خیلی برای اینکه قلدر بود دیگر Strongman ایران بود دیگر دلش میخواست یک عکس العملی نشان بدهد اما خودداری کرد پا شد از جلسه بیرون رفت وقتی که رفت من روکردم به اینها شروع کردند به عبداله انتظام وعلی امینی آن دوتا که حق با شما است . گفتم حق با من است ؟ اما چرا نمیگوئید آخر ؟میترسید از او ؟ جلویش بگوئید وقتی که این بین من و او گفتگو هست چرا ساکت میمانید .عبداله انتظام رفت پیش او رفته بود توی دفترخودش آمد و گفتش که گفته است یک جلسه ای تشکیل بدهید به ریاست خود عبداله انتظام واین نمایندگان سانک جهانی را هم بخواهید هم Hector Prud'homme را هم Bryan Kohün را س - اینها که زیردست شما بودند .

ج - نه هنوز زیردست من نیامده بودند . یکیشان به تقاضای من اینها را Gene Black فرستاده برای اینکه بمن کمک بکنند هیچ سمتی ندارند این سرمهندس است یکیش سر مهندس بانک است Prud'homme هم پا یو ربانک است . رفتیم پیش وزارت خارجه باز همه بودند علی امینی وآنهای دیگر .عبداله انتظام سئوال کرد عقیده شما راجع به گروپ وان این را تکرار کرد که بهیچوجه صلاحیت ندارند دلال هستند . راجع به جان مولم

نظرش دادهمانی که‌گفته بود تکرارشده بود. Henry Pooly را گمان نمیکنم درآنجا مطرح شده‌باشد راجع‌به‌سیمانکار . اینها رفتند گزارش دادندبه زاهدی و دیگرسروصدایش خوابید من قرارداد. هان آنوقت جان‌مولم راخواستم به آنهاگفتم که من این قرارداد را امضاء نخواهم کرد مگراینکه‌شرایطی راکه یک متخصص‌آوردم سرمهندس بانک جهانی است اینها درآن گنجانیده بشودوتغییربکند همه راقبول کرد هم ازلحاظ مزد هم ازلحاظ گذاشتن آن دوسال که همین بازوسیله شدکه من قرارداد را توانستم لغوبکنم .والاغیرممکن بود بتوانم تاآخرهشت‌سال کاری بکنم.

س- تیمسارزاهدی‌قبول کرداین تغییرات را ؟

ج - آن به اودیگرمربوط نبود . خودم کردم اینکاررا .اما خب میانه ما اصلا" دیگربکلی تیره شد

س- ازآن تاریخ ؟

ج - ازهمانجاشروع شدوازچیزهای دیگر .نخست‌وزیری بودمقتدر

س- چه جورنخست‌وزیری بود ؟

ج - قلدر نظامی تمام‌ازاومیترسیدندمثلا" گفتش‌که به کی گفته گفتندهمین شریف امامی راباافحاشی ازدفترش بیرون کرد سیلی میزدتوگوش مردم بافحش ،فحش میداد. بنظرم همین رابع به‌شریف امامی بودمثل اینکه گفتندکه بافحاشی بیرون کرد . آخریک وقتی هم شریف امامی را .

س- مثل اینکه درمجلس مخالفت‌کرده بودیا انتقادکرده بودازقراردادکنسرسیوم ؟

ج - قراردادکنسرسیوم ؟ شریف امامی نماینده مجلس نبود که بود؟

س- مجلس سنا مثل اینکه ؟

ج - درسنا آنوقت همیگذاریدببینم سنا بود بله نمیدانم ، نمیدانم این رانمیدانم نشنیدم باورنمیکنم باورنمیکنم نمیدانم . ودیگر همچین نخست‌وزیرمقتدری وکلا میرفتند وکلاهم آنوقت هنوزیک وزنی داشتند.

س - اصلا" تقریبا" رابطه شاه باوزراء درزمان تیمسارزاهدی قطع شده بودوحالت رئیس‌الوزراء وصدراعظم پیداکرده بود ؟

ج - بله ،بله

س- مساوی قوام السلطنه بودازنظرقدرت ؟

ج - قدرت نظامی داشت ازاومیترسیدند .ازاومیترسیدند ملاحظه میکردند .میگویم یک نفرراگفتند که بافحش فحاشی ازدفترش بیرون کردکه سابقا" وزیربوده یاآنوقت وزیربوده است من خیال میکردم که شایدشریف امامی بوده باشد امایقین ندارم .

س - کارمثبتی هم بنظر شما انجام میداد؟

ج - آن چیزی که میرفت این رانا راحتش کرد وکلا تقاضاهائی داشتند .

س- وکلای مجلس ؟

ج - مجلس . من اصلا" آنها رانمی پذیرفتم وهروقت هم که رسم من این بودمیگفتم مراجعه بکنید به کی یک . رئیس .....

س- فرمودید وکلای مجلس مراجعه میکردند ؟

ج - مراجعه میکردندبه نخست وزیربا قدرت که تقاضا میکردندکه اودستوربدهد که درحوزه انتخابیشان که تمام اینها مسخره است ساختگی است فلان کارعمرانی بشود این ناچاربودکه به آنها بگویدکه من دراینکاردخالت ندارم وبرایش خیلی ناگوار بود واین یک وضع بسیارطبیعی بودها تمام نخست وزیرانی که درزمان من آمدندزاهدی ،علا واقبال واگرهم مانده بودم پنجاه نفردیگرهم میآمدند این وضع پیش میآمد .

س- که نخست وزیر اظهار عجزبکند.

ج - که یک نفرنخست وزیرباشد یکیش باقدرت دیگرانش هم باحسن نیت امادلشان میخواهدیک کارهائی بکنند ولی نتوانندبرایشان خیلی سنگین باشدکه به وکیل مجلس بگویندکه آقا ما درآن کارمداخله نداریم یک آدمی آنجانشسته است به این حرفهای ما اعتنانمیکند . این گناه من نبود این رامن به اقبال گفتم وبه اقبال گفتم وحالا اینجانمیدانم بگویم یانه ؟

س- بفرمائید .

ج - گفتم که من درخلیج فارس بودم داشتم ازآبادان رفته بودم به چاه بهار

برگشتم آنجا درنا وجنگی بودم که توی رادیوشنیدیم که نخست وزیرشد بجای علا خیلی‌هم‌تعجب کردم‌چطورشد شاه علارا برداشت اقبال راآورد . آمدم تهران رفتم ملاقاتش گفتم که ما با هم دوست هستیم رفیق هستیم . من اگرجای شما بودم آقای اقبال قبول نمیکردم اگرمیگفتندیک ابتهاجی هستش که خودمختاراست یک آدم گردن کلفتی هم هستش که رئیس سازمان برنامه است وشماحق مداخله درکارا ورا ندارید من قبول نمیکردم .

س - نخست وزیری را ؟

ج - نخست وزیری‌را . اما شما با علم به این قبول کردید شاه هم قطعا " بشما گفتند که بمن یک قول هائی دادند من گفتم من کسی رااجازه نخواهم دادد‌رامورمن مداخله بکند من یک چیزی راتهیه میکنم یک برنامه ای راتهیه میکنم میدهم به هئیت وزیران هیئت وزیران تصویب میکند میرودبه مجلسین وقتی تصویب شد دیگربه احدی اجازه نخواهم دادکه مداخله بکند بیایدبگویدبرای خاطرمن اینکاررانکن آن کاررابکن . یادر کارهای تصمیمات اداره ء من بخواهدمداخله بکند من مسئولیت تام وتمام قبول کردم دیگردستوراز دولت قبول نمیکنم راجع به چه‌جورمن اداره بکنم ، گفتم با این علم‌به این چیزها شما قبول کردید میخواهم قبلا" بشما بگویم ما با همدیگردوستیم رنجشی پیش نیاید . اوبجان بچه هایش قسم خورد گفت بجان بچه هام شایدهم اسم هم برد من قسم میخورم که بهیچوجه مداخله نخواهم کرد وحمایت خواهم کرد .عین همان حرفهائی که زاهدی زده بود . واتفاقا " به شاه هم رفتم همان مطلب راتکرارکردم که گفتم با اقبال رفتم صحبت کردم من اینجورگفتم اواینطورگفت . برمیگردیم به همین چیزیکه درمذاکره با . هان زاهدی خوب بلا آخره درنتیجه

س - وکـــــــلای مجلس میرفتند وایشان هم اظهارعجز میکرد ومیگفت بمن مربوط نیست .

ج - اظهارعجز میکرد بلا آخره من تصمیم گرفتم که برای این بنادر Comsax رابیاورم بعنوان مهندس مشاور برای اینکه Comsax مهندس مشاوربوده درساختن راه‌آهن وحسن شهرت داشته است . آنچه هم که من تحقیقات کرده بودم یک اشخاص حسابی بودند ازدانمارک بودند میدانیددانمارکی بودند Saxied رئیس آن بود

مدیرعاملش ورئیس هیئت مدیر عامل بود و Comsax واین Kampman and Saxied این ازاین تشکیل میشدکه دونفرشریک بودندکه این هیئت مشاورین راوبانک جهانی هم اینها راقبول داشت ازجمله مهندسین مشاوری که درسرتاسردنیا شناخته بودیکی هم اینها بود . اینها راخواستم وباآنها قراردادبستم اینها رفتند برای خرمشهر بندرخرمشهررادرست بکنند اول . رفتندآنجا بدستورآقای گرزن وزارت راه اینها راراه ندادند توی چیز بروندتوی محوطه اسکله . من تلفن کردم به گرزن یک جوری بمن فهماندکه من تقصیرندارم بمن دستورداده است زاهدی .

س ـ اینها حالاخرمشهرهستند ؟

ج ـ اینها حالامن قراردادرا امضاء کردم وبمن اطلاع دادندکه اینطوراست من کاری نمیتوانم بکنم . رفتم به شاه گفتم یک همچین چیزی هستش وازاین حرفها بفاصله کمی چیز یا استعفا دادیا معزول شد زاهدی قضیه حل شد اینها رفتندوشروع کردندبکار .

س ـ یعنی دارتباط بااین جریان بود استعفای ...؟

ج ـ حالابه شما میگویم .چندسال ازاین گذشت من روزیکه درآن اتومبیل باشاه ازسعدآباد میرفتیم به فرودگاه که به اوگفتم که من نمیدانم که توضیح دادم یانه ؟

س ـ دادید .

ج ـ که اگرصددرصدپشتیبانی نکند نودونه درصد اگرباشد میروم بمن گفتش که شنیدید که یقین که میگویندکه من یک نخست وزیری رابرای خاطرشما برداشتم گفتم بله شنیدم که گفتندکه زاهدی رابرای خاطرمن برداشتید این راهم اعلیحضرت خیال میفرمائیدمن خوشم میایدازاین ؟ من بسیارمتاءسفم ازاین قضیه .گفتم اوکه بامن یک آشنائی داشت یک کمی دوست بودیـــم علانزدیکترین شخصی است من به علایمان دارم امایقین دارم علاهم بیچاره ناراضی است وحق هم داردناراضی باشد هرنخست وزیری هم که بیایدناراضی خواهدبود گفتم این خیلی طبیعی است آخر این وضعی است که من گفتم به اقبال هم گفته بودم که اگرجای شما بودم قبول نمیکردم اینها باعلم به این موضوع میآیند قبول میکنند بعدعدول میکنندازآن . خوب من چه بکنم بسیارطبیعی است اما من خوشم نمیـا یدراضی نیستم ازاین قضیه . خواست مثلا" به رخ من بکشد که آنهم نگفت

من برای خاطرشما اینکار را کردم گفت شنیدیدکه میگویندکه من اینکار را کردم ؟
به این طرزبیان کرد خب این مانع رفع شد و...
س - من شنیدم که ازقول Sir Denis Wright که ایشان بعدازچند ماه ازنخست وزیری زاهدی گذشته بوده است آمده بودایران برای مسئله نفت صحبت بکند ؟
ج - Denis Wright آمده بودبرای کار نفت هنوزسفیرنبوده است ؟
س - نخیر . آمده بودورفته پهلوی شاه برای سلام وعلیک اینها وشاه گفته بوده بهش که راجع بکارنفت به زاهدی کارنداشته باش بیاخب باخودمن صحبت کن و آقای Wright هم گفته بوده که ما بایستی با نخست وزیرقانونی صحبت بکنیم واظهارکرده بوده که ازهمانموقع من احساس کردم که شاه زیاد اززاهدی بعنوان یک رئیس الوزرای با قدرت راضی نیست .
ج - بدون شک این .
س - این یک داستانی است که من شنیدم داستان دوم راجع به نحوه برداشتن آقای زاهدی که گویا آقای علم را ماء مورمیکنند درسفری بشمال بوده است واو درآن ترن سوارمیشود وباآقای زاهدی صحبت میکندوبه اومیگویداستعفا بده ومثل اینکه مسئله خیلی باصطلاح بحرانی بوده وتگران ازعکس العمل زاهدی بودندکه خوب ...
ج - کهچه عکس العملی نشان بدهد
س - دراین موردشماچه ....؟
ج - من اینها را نشنیده بودم . اما این خیلی خیلی طبیعی است . شاه قطعا" نا راضی بوده است ازاینکه بعنوان اینکه Strongman of Iran شناخته شده
س - زاهدی ؟
ج - همین ، همین کافی است که نسبت به اوحسودباشد وسوءظن داشته باشد .ازاین چیزها ناراضی بوده است به رخ من خواسته بکشد منت خواسته سرمن بگذارد آنهم مستقیما" بمن نمیگوید من برای خاطرشما برداشتم میگویدکه شنیدیدکه میگویند اینکارراکردم ؟ والایقین دارم . اما ممکن است که همین کارمن دیگرمصمش کرده است اینکار را بکندوبهانه ای هم بدستش داده است که مثلا" اینکارها را

متوقف میکند . بهرحال این مانع رفع شد.

س - درآنزمان آنوقت پسرتیمسار زاهدی مهندس اردشیرزاهدی هم کـــــاره‌ای بـــــود ؟

ج - هیچ من اصلا" ندیدمش تا اینکه پدرش وقتی‌که مرد من رفتم سرختم واین آنچنان اشرکردبه این اردشیرزاهدی بحدی اشرکرد بنظرش یک چیز واقعه‌فوق العاده ای آمدبنظر ایرانی ها اینجور . من اصلا" عداوتی باآن آدم نداشتم یـکوقتی دوست بودم مخالفتی با من کرد منهم‌ایستادگی کردم وظیفه من بود تمام شد رفت .

آمددربانک ایرانیان مـــرا بوسیدنمیدانم درهمان مسجدوقتی که خواستم بیایم راه افتادتا توکوچه خیابان آمدبا من ونسبت بمن اظهارارادتی همیشه تا امروز هم میکند همیشه ، همیشه ، هردفعه میآیدباکمال احترام شانه مـــرا مثلا" میبوسد من این راا صلا" نمیدانستم رسم احترام ایرانی است من این رانمیدانستم وبرای چه ؟ برای اینکه یقین دارم خوداردشیرزاهدی وخودزاهدی فضل اله زاهدی هم یقین وقتی که منصفانه می نشستند پیش‌خودشان قضاوت میکردندمیدیـدند حق با من است من گناهی ندارم من آمدم درزمان ریاست‌وزرای اوهم به‌خودش‌هم رفتم گفتم به شاه هم گفتم نخست‌وزیرتان چی میگوید ؟ اینهم علت‌این که پرسیدم برای اینکه یک نخست وزیرنظامی دارد . گفت‌برویدباخودش صحبت بکنید اما اوهم‌موافق است .رفتم صحبت‌کردم اوقسم خوردوموافقت‌هم داشت‌ولی درعمل درست‌نیامد علا هم ناراحت‌بود منتهایش علا یک مردشریفی بود . آنوقت‌حالاتوضیح میدهم که‌علا چه جوری اینکاررامیکرد .

س - سئوال بعدی من راجع به مرحوم علا بودکه‌خاطرات‌تان‌راراجع به ...

ج - بله ،بله .اما راجع به‌علا،علارامن ازنامه هائی که به تایمز مینوشت نامه To the Editor of the Times

س - چاپ‌هم شده است‌اینها ؟

ج - درهمانجاچاپ میکرد وقتی که لندن بود یک موضوعی پیش میآمدمینوشت مثل یک فردعادی به Editor of the Times

س ـ علا آنجا سفیربود ؟

ج ـ سفیربود .

س ـ چه زمانی ؟

ج ـ همان موقعی که . من موقعی که دربانک شاهی بودم ازموقعیکه دربانک شاهی بودم .

س ـ ایشان سفیربودند ؟

ج ـ من آنچه که بخاطردارم ازاعمال این آدم‌خوشم میآمدهرچه که میکردومیخواندم هیچ اصلا" بااوروبرونشده بودم هیچ بااوآشنائی نداشتم امابه اوعقیده پیداکرده بودم روی کارهائی که میکرد روی چیزهائی که میشنیدم تعریف میکردندکارمندان وزارت‌خارجه ازجاهای دیگر چیزهائی‌که میشنیدم ومیخواندم به اواعتقاد داشتم . یک روزی درهمان‌ایامی که من در هنوزدفترهئیت بازرسی هیئت بازرسی شرکتها ،عنوان خودم هم فراموش‌کردم که چی بود داشتم‌میآمدم که بروم‌بیرون دیدم درراهروبرخورد کردم به علا ، اه شماکی آمدید ؟ گفت ازلندن آمدم ، گفت الان میآمدم خدمت شما گفتم‌عجب من گفتش‌که بمن اداره کل [illegible] آنکه وزارت تجارت شدبعد .من گفتم به یک شرط قبول میکنم که فلانی باهم کار نکند .گفتم آقای علا من باعث افتخار من خواهدشدباشماکاربکنم من بشماعقیده دارم ایمان دارم احترام دارم سالهااست من شمارا ازدورمیشناسم بنابراین باکمال میل . جداشدیم . شدرئیس اداره کل تجارت داورخودکشی کرد ومن تمدیدشدقرارداده‌دمن واینکارهم همینجور ادامه داشت . خانه مشیرالدوله راااجاره کرده بودم برای اینکار صبح ها علاول میآمدبه دفترمن ازساعت هشت‌بودمثلا" تانه بعضی وقتهاتاساعت‌ده بعدمیرفت‌به اداره کل تجارت .من وقتی که‌علا میآمدبه او همان رفتاری که درست‌باشاه میکردم به اومیگفتم چه کارهائی کردم وچه کارهائی‌خیال دارم بکنم . یک موردشدکه علا بمن بگویدنه من بااین موافق نیستم ازتمام‌کارهااطلاع داشت یک دفعه بامن نظرمخالف نداشت . من آنوقت بودبه‌اوگفتم نظرمن راجع به مشکلات اقتصادی ایران که ایران تایک نقشه نداشته باشد کارش درست نمیشود واستدلالم هم همان بودبسیاربسیارساده اینستکه به همه کس میگفتم . یک مملکتی نمیتواندتمام احتیاجات مملکت رابرآورده بکنددرظرف یک

مدت معین کوتاهی این امکان پذیرنیست باید ما بخصوص که این مملکت هم توانائی مالی وهم توانائی جسمانی بسیار محدود دارد باید دید مهمترین کارهائی راکه در این ظرف مدت پنج سال ، هفت سال ، ده سال اول ، پنج سال هفت سال ،ده سال دوم وسوم باید انجام بدهچی هاست ؟ وآنرا انتخاب بکندوازاین عدول نکند درآمدش هم ازهرجائی که میتواندبدست بیاوردواگرکسردارد ازمنابع خارجی بدست بیاورد اینهم میگذارد درمقابل توانائی مالیش . این به این زبان یک روز رفت بمن گفتش که اعلیحضرت قبول کرد شاه قبول کرد.

س - رضاشاه ؟

ج - رضاشاه . من اصلا" باورنمیکردم چطورشدقبول کرد ؟ گفت هیچی من اینهارا . علا هم میدانید یک آدمی بودکه هیچوقت نمیرفت بگوید من نظر من است حتم دارم رفته گفته که یک ابتهاجی دارم که با من کار میکندچه فلان وفلان ونظراو این است برخلاف ایرانی ها که یک چیزی راکه ازشما قاپیدند اسم خودشان جلوه میدهند این اینقدراین مرددرستکاربود .حالا یک مثال برایتان میزنم سلام بوددراوایل سلطنت همین محمدرضاشاه که دوتائی مان درسلام باهم بودیم اورئیس بانک ملی بود من رئیس بانک رهنی درآنجا گفتش که مقررفرموده بودیدکه یک رسیدگی بشودراجع به آن موضوع یک جلسه‌ای تشکیل دادیم که آقای ابتهاج هم بود آقای ابتهاج یک نظرهائی دادچیزی چنان چنان . هیچ لزومی نداشت اینطور مطلب رابگوید میتوانست بگویدکه کمیسیون راتشکیل دادیم ونتیجه اینستکه مثلا" به عرضتان میرسانم یا عرض رسانندم یاخواهم رساند .این اصرارداشت که بگوید اینکاری که من دارم میگویم این فکربکرمن نیست فکرفلانی است . این یک چیزیست خیلی‌طبیعی اما اینکارراایرانی نمیکند . بحدی این مردشریف پاک بود مثل آئینه . آنوقت ایرادی که به اوداشتند حقا" هم ایـن ایرادراداشتنداین بود که مردیست بسیارساده وزودگول میخورد این گناه اونبود گناه جامعه بودعملا هرکس که میآمدپیشش یک چیزهائی میگفت تحت تاءثیرقرارمیگرفت Emballer میشد بقول فرانسوی ها آنوقت این را میگفت فلان فلان . یک روزبمن گفتش که یک

فرج اله یافتح اله فرود دوتافرود بودند یکی آن یارو مهندس‌حسابی بود اسمش مهندس حامی ..

س- که معاون وزارت راهی مشورت میدادبه تیمسارزاهدی ...مهندس‌حامی

ج - بله بله من آنوقت نمیدانستم بعدهاشنیدم ازهمین Avery که مهندس حامی که‌معاون وزارت‌راه بود .

س - اسم اولش خاطرتان هست ؟

ج - الان بخاطرندارم . دوتافرودبودند یکی فتح اله فرود یکی فرج اله فرودیکیش آدم خیلی خیلی کلاهبرداری بودخیلی‌شارلاتان بودابن یک روزی آمده بودپیش علایک چیزهائی گفته بودراجع به...

س- کدامشان ؟

ج - آن بده‌فرج اله‌فرود .آن فرج اله‌فرود برادربزرگه بودکه سالهادروزارت دارائی کارکرده بود . بمن گفت آقامروزیک شخصی آمده بودبسیارمطلع یک چیزهائی راجع به امورمالی ایران میگفت وضمنا "هم میگفت علت اینکه من موفق شدم برای اینکه من یک اکونومیست هستم من آدمی‌هستم که تحصیل کردم وبه او گفتم آقااین آدم‌بدنامی است این پولهائی رافهم که‌پیداکرده است درنتیجه تمام زدو بند زمین های مردم راخریده است‌زمین خریده زمین ترقی کرده است‌این یک لازم نیست حتما" یک آدم اکونومیست برجسته باشد که اینکارراکرده‌باشد .همه اینکارراميکردند درتهران همه اینکارراميکردند هرچه پولی که‌داشتندمیرفتند زمین میخریدندودرمدت‌کوتاهی اینکارمیشد ، من‌همیشه منع میکردم دوستانم را رفقایم راکه اینکارراتکنید برای اینکه این به‌ضرراقتصاداست ودربانک ملی هم اعتبارنمیدادم برای زمین خریدن وبارهاهمسعی کردم درمصاحبه هایم اخطاربکنم که نکنیداینکارراابن‌یک‌نوع سفته بازی اســـــــت . speculation است .این آدم مثل آئینه بود هرچی راکه میدیداین منعکس‌میشد این معتقدبودکه کسی دروغ نمیتواندبگوید وباورمیکرد تحت‌تاء شیرقرارمیگرفت وبنابراین براواپرادی که میگرفتند این بـــــود که علا را زودمیشودگولش‌زد. وبه اینجهت این راضعف اومیدانستند. ولی در این مدتی که‌من بااوکارکردم بحدی روشن بحدی سریع الا نتقال بودتحصیلاتش

بسیار بسیار خوب بود یعنی یک آدم ....

س - چه تحصیلاتی داشت ؟

ج - این حقوق خوانده بود درآکسفورد انگلیس درس خوانده بود . Core to the bar شده بود یعنی اصلا" قبول شده بود برای وکالت دیگر . ومعلوماتش خیلی بود فرانسه را بخوبی انگلیسی حرف میزد .خیلی آشنائی داشت به موزیک خارجی .بنظرم پیانو را هم یاد گرفته بود .ویک مغرب زمینی متمدن منتهایش ایرانی صددرصدکه همین که گفته بود بمن یک روزی گفت من جهنم ایران را ترجیح میدهم به بهشت خارجی که این را من به آقاخان گفتم درپاریس ازقول علا . یک فرشته بودبعقیده من علا .

س - مناسباتش باشاه چی بود چطور بود ؟

ج- بحدی شاه رادوست داشت که باورکردنی نیست .ازمن رنجش پیدا کردکه من چرا این مطلب را درمجلس سنا گفتم که به شاه برمیخورد که گفتم که هرکس که این اینکار جنایت بزرگی است که مرتکب شدند نه گفتم شاه .

س - درباره مسئلـــــه پتروشیمی شیراز ؟

ج - مسئله کودشیمیائی شیراز که من خبازجا دررفتم وخیلی به اوبدگفتم گفتم شما عوض اینکه برویدبه ارباب تان بگوئیدکه حق با من است وشایدهم این را میگفت اما بمن نمیخواست بگوید شایدنقشه اش این بودکه به اوبگویدکه من کارصحیح کردم بمن بیا دیگویدکه من نمیبایست اینطور این مطلب راگفته باشم . گفتم من این جلسات راخواستم وشاه هم میداند به شاه هم گفتم برای اینکه هرکس هرسئوالی دارد ازمن بکند ومن حقیقت رابگویم ازمن سئوال میکنند من باشم آنچاچی بگویم ؟ دروغ بگویم ؟ مجبورم بگویم که اینکاری که کردندیک کارغلطی است برای اینکه من دارم یک کودشیمیائی دیگری با مطالعات صحیح زیرنظرلیلیـــنتال اینها مناقصه گذاشتیم دارندمیکنند . آنوقت یک آدم دزدی مثل شریف امامی پیدا میشود که میآیداین را به این ترتیب من آنوقت نمیدانستم که البته پول گرفته است میآیداینکار با شیجده صفحه ربعی ، هیجده صفحه قرارداد وتمام دفترچه مشخصاتش

هیجده صفحه است . مال من هزار و پنجاه صفحه بود فقط Specification برای شرکت کنندگان درمناقصه که این تمام را دستگاه فنی لیلینتال اینها درست کرده بودند .

س - مدتی که وزیردربار بود چه نقشی توانسته بودبازی کند ؟

ج - اولا" شاه را دوست داشت بحدافراط ها اصلا" بچه هایش زنش خانواده اش برایش هیچ بودنددرمقابل کارها وظیفه ای که داشت ازحمایت ازشاه راهنمائی ازشاه . یک چیزی است باورکردنی نیست این تظاهرنبودبرای اینکه من سالهای سال دیگر با اوکارمیکردم وسالهای سال با اورابطه داشتم این چیزی نبودکه بسازد این عقیده اش بود خانمش بارها بمن شکایت میکرد که این حسین آخربگوئیدکه این چرا اینطورمیکند ؟ چرا اصلا"توجه نمیکند ؟ ما هرچی که میگوئیم هیچ است درمقابلش . فقط منظورش اینـــکه خدمت به آن آدم بکنند . خیلی هم یقینا" راهنمائی هائی بهش میکرد من یقین دارم دراین خصوص من با اوصحبت نکردم اما اطمینان دارم میگفتم .منتها همیشه جانبداری میکرداز شاه برای اینکه در موردمن اینکار را کرددیگر شما نمیبایست اینکار را کرده باشید."اما وقتی که بدگفتم و گوشـــــــی را گذاشتم وفرستادسلمان اسدی را پیش من که بگویدکه من بشما ایمان دارم عقیده دارم چه دارم فلان چرا اینجوراوقات تان تلخ شد برای اینکه من میخواستم که یک کاری بکنم . مثلا" میخواست یک کاری بکند که بین ما گفتگوئی نشود یعنی برخوردبدی نشود. درصورتیکه گفتم حق با من است شما میبایست دراین موردبروید بگوئیدکه حق با ابتهاج است . خب اینقدرمجال نداشت که من بتوانم به او این توضیحات را بروم بدهم با من وقت نداشتم بروم این توضیحات را بدهم اما بطوراختصار به اوگفتم که این غیراز آنچیزیست که شما میگوئیدکه یک وزیری حق ندارد برود یک چیزی را که هیئت وزیران تصویب کردبعدبرودتنقید بکند اگرموافق نیست استعفا میدهد من عضوهیئت دولت نیستم . من آمدم اینها را خب تصدیق کرد . طرزبرداشتنش هم سراین بودکه قضایای همان ۱۹۶۱ که زدوخوردشد ۱۵ خردادبودکه زدوخوردشد یک عده ای کشته شدند طرفداران

خمینی . این یک دعوتی کرد از یک عده اشخاصی که سرکار بودند شریف امامی بود عبدالله انتظام بود ،عبدالله انتظام آنوقت رئیس شرکت نفت بود .مرتضی خان بود سپهبد یزدان پناه ویک عده دیگری هم بودند که ..

س- جم هم بوده است یا نبوده است ؟

ج - نه او را نمیدانم . نمیدانم . من نبودم اما در خانه اش دعوت کرده بود و شنیدم آنچه که شنیدم بطور خلاصه گفتش که یک فکری باید کرد وضع خوب نیست یک همچین وضعی پیش آمده است یک عده ای کشته شدند یک بلوائی بوده است یک چیزی هست باید یک فکری کرد که این چیزها این وقایع پیش نیاید .خب این نظر بسیار صحیحی است . اگر آنروز من بودم میگفتم چه باید کرد عقیده خودم را میگفتم .حالا دیگران گفتند یا نگفتند نمیدانم اما از اشخاصی که صمیمیت داشتند مراحت داشتند یکیش عبدالله انتظام است .هیچ از او نپرسیدم که او چه گفت . شاید یک چیزهائی گفته باشد رفتند این مطالب را به شاه گفتند شاه هم شاید سپهبد یزدان پناه این را گفته بوده برای اینکه آجودان شاه بود بهرحال توسط یزدان پناه پیغام داده برای علا که دیگر نیا ئید به دربار یعنی یک آدمی که اینطور به این شخص خدمت کرده بود نخواستش که به او بگوید با یک طوری که یک ترتیبی که به او بر نخورد زننده نباشد که مثلا" بگوید به بهانه ای نمیدانم یک چیزی استعفا بدهد اینهم نشان میدهد که این آدم سرش نمیشده این چیزها این صمیمیتی که این کرده بود هیچی این آدم را بیرونش کرد دیگر بوسیله پیغام . بحدی این اثر کرد علاهیجوقت بمن هیچی نگفت اما خانمش میگفت ،میگفت این کسیکه یک عمر به این آدم خدمت کرده است اینجور ؟ پیغام میگذارند که شما دیگر منفصل هستید ؟

س- دیگر از آن بعد آنوقت مناسباتی داشت با شاه ؟ سناتوری چیزی مثل اینکه شد یا نشد ؟

ج - بخاطر ندارم سناتور شده باشد .

س- دیگر یعنی رابطه ای دیگر نداشت با شاه ؟

ج - این را هم بخاطرم ندارم که ملاقات کرد، باشد .

س- آن زمان سرکار کجا بودید ؟ ۱۵ خرداد ؟

ج - بانک ایرانیان . روی پشت بام بانک ایرانیان رفتم تیراندازی را دیدم بانک ایرانیان جلوی سفارت شوروی یک ساختمانی

س- خیابان خیام .

ج - خیابان نه حافظ حافظ .آن بالارفتم مشرف به خیابان حافظ م. میدیدم که بچه مچه ها میآیندازپائین جنوب خیابان حافظ دارندمیآیندتیراندازی میشدمیافتادند آتش میزدند اتوبوس راآتش میزدند .

س- چیزی هـــــم دستشان بود یاچوبی دستشان بود؟

ج - عکس های خمینی دستشان بود وبافریادوفغان این یک بو ت تلفن بوداین را شکستند همینطور تیرهم ازاطراف تیراندازی میشد این رابچشم خودم دیدم .

س- اینکه میگویندفقط هشتادودونفر کشته شدندبنظردرست میآید؟

ج - هیچ نمیدانم .برای اینکه دراین یک قسمت شهربودکه من دیدم اما آنجایک عده ای همانجا میدیدم که تیرمیخوردندومیافتادند این رادیدم چقدرجاهای دیگرشهرنمیدانم ؟

س - ازنظرنخست وزیری‌شخص لایقی بود ؟ ....

روایت کننده آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریخ ۱۲ آگوست ۱۹۸۲

محل شهرکان - فرانسه

مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی

نوار شماره : ۲۶

س - صحبت از طرز حکومت مرحوم علا بود که چه جور نخست وزیری بود وچه جور کارها را اداره میکرد ؟

ج - من در هئیت وزیرانش بخاطر ندارم که هیچوقت حضور پیدا کرده باشم اما در جلسات دیگرش بود مثلا" هان این خوب شد این سئوال را کردید برای اینکه بخاطرم آمد اینکه علاوقوالعاده ناراضی بود از اینکه اینهمه سر وصدا بلند شد در مجلس ودر روزنامه ها ودر افکار عمومی که این ابتهاج هیچ کاری نمیکند جز مطالعه میگوید میکنم . یک روزی مرا دعوت کرد خانه اش در شانزلیزه عبداله انتظام بود وعلی امینی گفت که ما وضع مان خیلی مشکل شده است برای اینکه همه میآیند میگویند چرا کار نمیشود ؟ آخر آقای ابتهاج نمیتوانید زودتر شروع کنید ؟ گفتم پریروز در سفارت آمریکا یک جشنی بود یک نفر از همکارانتان این ابراهیم کاشانی بود که کارمند بانک بود این وزیر تجارت شده بود وزیر بازرگانی .این جشن چه بود؟ این جشن را شاید ، نمیدانم، 4th of July بود جمعیت زیادی بود داشتم از سفارت بیرون میآمدم دوید پشت سر من گفتش که میدانید که من بشما چقدر ارادت دارم فلان واینها گفتم لازم نیست میدانم گفتش که خواهش میکنم آقای ابتهاج کار شروع بکنید حتی اگر پنجاه درصدهم نفله میشود گفتم من تعجب میکنم که شما مرا میشناسید چرا همچین حرفی میزنید ؟ گفتم من غیر ممکن است همچین کاری را بکنم . درجواب گفتم یکی از همکارانتان پریروز بمن این مطلب را گفت که اگر پنجاه درصدهم نفله میشود بکنید . علی امینی وزیردارائی بود گفت پنجاه درصد زیاد است بیست وچند درصد که در آن یادداشتم به Friendly نوشتم Alfred Friendly که آنوقت چه چیز واشنگتن پست بود گمان میکنم

که یک مقام بالائی داشت درواشنگتن پست . شنیدم که آمده است وملاقات کرده است
با امینی وشنیدم که کی بمن این راگفت ؟ حالایادم نیست که امینی به اوگفته است
ابتهاج آدم بسیار خوبی آدم بسیارلایقی اما متاءسفانه لجوج بود وهرچی که ما
التماس کردیم که اینکار رابکند نکرد واین باعث دشمنی شد . من این نامه را
به اونوشتم

In answer to these statements I informed the prime minister and his two colleagues. A few days before, one of their colleagues, Ebrahim Kashani, who was then minister of trade, had made the same complaint to me and had suggested that I start spending P.O. funds on any project even though fifty percent of the funds were dissipated. At this phase Dr. Amini, the Finance Minister, said he did not agree with Kashani but believed it would be in order if twenty five percent of P.O. funds were dissipated.

بمن گفتش که نه پنجاه درصدزیاداست بیست وپنج درصد.عینا " مثل اینکه توی
دواخانه نسخه‌ای رادارند می‌پیچند که فلان قدرمیلی‌گرم از این فلان قدر از آن
حساب کرده است که پنجاه درصدزیاداست بیست وپنج . گفتم آقایان مطمئن باشیداگر
من بدانم که یک دینار ازپول سازمان برنامه ، یک مبلغی هم گفتم شایدمثلا"گفتم

I made it perfectly clear to the prime minister, if five percent was wasted

گفتم اگرپنج درصدبدانم نفله بشودنمیکنم . گفتم من خیلی متاءسفم آقای علا
که اسباب زحمت شمارافراهم کردم ولی من داوطلب این شغل نیستم خودتان
هم میدانید واسطه بودید میدانید اگرکابینه تان رامتزلزل کردم یک نفردیگر

بیاورید من نخواهم کرد من تا آماده نشوم ومطمئن نشوم کارهائی راکه میخواهم بکنم چی است ودستگاه هم هنوزمن این درچه موقعی بودبخاطرندارم حالا این در تاریخش من تاریخ آن را اینجانوشتم یانه ؟ In the summer of 1955 ببینید آنوقت آخرنزدیکتر بودبه این قضایا وهمه چیز هم دردسترس من بوددر اختیارمن بود . من ۱۹۵۴ آمدم ۱۹۵۵ یکسال گذشته است من هنوزآمادگی نداشتم داشتم Recruit میکردم دفترفنی ام درست میکردم دفتراقتصادی ام را درست میکردم تشکیلات میدادم اصفیا رامیآوردم خدادادرامیآوردم مهندسین دیگررامیآوردم وانوقت علاوه بـــرتشکیلات داشتم مطالعه میکردم پرونده هائی راکه چه چیزهائی راتازه قانون ، قانون راکی به تصویب رساند م درست بخاطرم نیست برای اینکه برنامه هفت ساله دوم راتنظیم کردم بردم به هیئت وزیران ، هیئت وزیران علابود تمام وزراء ناراضی . من گفتم این رامیگذارم پیش شما هرچه دلتان میخواهدهرتغییری میخواهیددرآن بدهیدبدهید به یک شرط بشرطی که ازمجموع مخارج تجاوزنکند واگرتجاوزمیکندمحل آنرااز کجا باید تاءمین کرد برای اینکه من که توانائی ندارم هرتغییری میخواهید،دهید قبول دارم ازمبلغ کل تجاوزنکند مگراینکه تاءمین بکنید حالامیگوئیدکه درقسمت فلان قسمت زیاد گذاشتم آن یکی کم گذاشتم عوض کنید . این رامدتها بحث کردند مدتهای طولانی همانطوریکه ارائه داده بودم تصویب شد .برای اینکه همه وزراء درجلسه اولی که بردم اظهار عدم رضایت میکردند برای اینکه مال خودشان راکم میدانستند منهم میدانستم کم است اماخوب چطورتقسیم بکنندآدم یک چیزی راکه محدوداست بین همه که همه را راضی بکند همه سیربشوند . آنوقت رفت به مجلس درکمیسیون مجلس که هفته ها نمیدانم مدتش خیلی طولانی شد .هرکس دلش میخواهد اظهارعقیده بکند دیگر خودم میرفتم مرتب میرفتم دراین جلسات .

س - بحث آزادبود ؟

ج - بحث آزادبود . چیزها میگفتند خب بعضی هاهم میخواستند مثلا" یکی ازتظاهراتی که درایران میشد هرکسی که مخالفت میکردبا من یک آدم باجراءتی محسوب میشد .

اینهم خودش هم یک چیزی بودکه ما ورفتیم درمقابل ابتهاج چنین چنان گفتیم . اما این تیمورتاش تیمورتاش هم عضوآن کمیسیون بود .

س - کدام تیمورتاش ؟

ج - پسر او . پسر چیز چیه است اسم کوچکش چیست . منوچهرتیمورتاش ، منوچهر تیمورتاش را اینجا درکان دیدم گفتش که من یک چیزی را همیشه تعجب میکردم شما یک قدرت بیانی داشتید که ما را همه را متقاعدمیکردید .اینهم ازآن اشخاصی بود که خیلی هارت وهورت میکرد خیلی ها من میشنیدیم اول با ملایمت وقتی که آنها سماجت میکردند آنوقت با خشونت جواب میدادم . خب بحث طولانی دیگرازاین دموکراتیک تر نمیشد .

س - پس آن زمان هنوزمجلس نقشی داشت ؟ حالا خوب باید ؟

س - بله . این کمیسیون برنامه بزرگترین کمیسیون مجلس بود .اگرداشته نکنم مثل اینکه چهل وچندنفرعضوبود . کمیسیون مختلطش میدانم که مجلس وسنا در حدودچهل وچندنفربودندکه یک مجلس کوچکی بودندکه به آنها اختیارقانون گزاری داده شد .بعدازاینکه درمجلس تصویب شد رفت به سنا وسناهم رفتم درسناهم در جلسه خصوصی سنا آنها منتهایش یک دوجلسه بیشترنبود اینها هفته ها طول کشید .

س - پس فرمالیته نبود ؟

ج - ابدا ابدا . دفاع میکردم هرکدام یک چیزی میگفتند پا میشدم میگفتم این بود که منوچهرتیمورتاش گفتش که ، گفتش که درشما یک چیزی هست یک قوه‌ای هست که اینها را متقاعدمیکرد . توضیح میدادم استدلال میکردم برای اینکه دلیل داشت که .یک عده ای راهم البته باخودم ازسازمان برنامه میبردم که درقسمت های مربوطه آنها هم اطلاعاتی که داشتندمیدادند میگفتند به یک طرزدموکراتیک صددرصدآزادانه این لایحه تصویب شد .دیگربه اینجهت بودکه من میگفتم که اجازه نمیدهم کسی بیایدبگویدکه شما یک کاری را برای خاطرمن بکنیدکه این درآنحا نبود . برای اینکه هرکس دراین یک نفوذی داشت دلش میخواست که یک قسمت ازاین پولها اگرممکن است توی خانه اوتوی حیاط او جلوی خانه او توی محله او توی شهراو خرج بشود برای اینکه بتواندبگویدکه ببینید که من برای شما چه کاری کردم . آخراین امکان پذیرنبود جزاینکه یک نفربایستدو

بگویدکه نمیکنم ونمپذیردشان . ممکن نبوداینکارپیش برود .

س- درآن حدی که شما ازمجلس دوران زمان جنگ وآنموقع ناراضی بودیداز این مجلس هم به‌نظرتان غیرمفید بود؟

ج - یک اشخاصی بودندبدجنس بودند.

س- یعنی رویهمرفته اش ؟

ج - عمیدی نوری . عمیدی نوری یک آدمی بودکه خیانت‌کرده بودبه‌ایران،به شاه گفتم،گفتم آخراین راچراوکیل کردید ؟ گفتم میدانیدکه این چه مقالاتی نوشت . میخواستم بیاورم وبه‌اونشان بدهم چون داشتم دربانک ملی درپرونده ام داشتم .

س- روزنامه داد ؟

ج - روزنامه دادرفت.آذربایجان به دعوت پیشه وری برگشت،دوسرمقاله نوشت ، دریکی نوشتش‌که رژه ارتش‌جوان همه‌ـــــــــــوری دمکرات‌رادیدم ومقایسه کردم بارژه ارتش‌شاهنشاهی . وطرزمفتضحی این رامقایسه کرده بود.ازاینجور چیزهانوشته بود. که اصلا" پول دادندبه این آدم که آمدهرچه که توانست اهانت کرد به دستگاه دولتی وتمجیدوتعریف‌کرداز بد شاه گفت .گفت بله‌میدانم . گفتم‌میدانیدا علیحضرت آنوقت این راوکیل کردید ؟ گفتم آخرچرااینکارراميکنید. گفتم این آدم که حسن نیت ندارد .

س- درآن زمان هم‌تعیین‌وکلا بدست شاه افتاده بود؟

ج - بعیدنیست .من یقین دارم این راساواک وکیل کرد من اطمینان دارم عمیدی نوری ازکجاوکیل شده بود ؟ بخاطرندارم شاید....

س- آن موقع ساواک تشکیل شده بود.

ج - تاءسیس‌نشده بود ؟

س- شده بود .

ج - بله بله بله میگویم که . هی بمن نامه میفرستادند نامه هائی که بدون هیچ شیروخورشید بود

س - یعنی رویهمرفته آن مجلسی که به شکلی ترکیب یافته بوددرآن زمان که این

برنامه هفت ساله درآن مطرح شدرویهمرفته وجودش بهتربودیا عدم...

ج - نه آن روز مفیدبود یعنی ازاین لحاظ که بحث کردند ومتقاعدشدندکه این سرسری نیست این چیزهائی که تهیه شده است زیرنفوذکسی‌هم نیست .مثلا" حائری زاده که موقعی که من دربانک ملی بودم این نماینده خیلی خیلی مقتدری بوددرجزو Opposition بود یک روزوقت خواست آمدپیش من گفتم ما تصمیم‌گرفتیم که شما بیائیدنخست وزیربشوید .اه من برای چی ؟ گفت برای اینکه ما اعتقادبه شما پیداکردیم این چپی بود . این رابه شاه عنیا" گفتم،گفتم حائری زاده آمده همچین چیزی میگوید . این راگمان میکنم بعدازاین بودکه بمن پیشنهادرا کرده بود . این درسازمان برنامه شروع کردبه مخالفت‌کردن با برنامه راه سازی ما .

س - درمجلس ؟

ج - درمجلس . راه سازی عضوکمیسیون نبود اوخودش رایک قدر بزرگترازاین میدانست که بیایدعضویک کمیسیونی باشدکه خودش رئیس آن نباشد . رئیس این کمیسیون آن زمان کی بود؟ شایدجزایری بود شایدجزایری که دکترجزایری که نماینده خوزستان بود اطمینان ندارم بعدها بود اما آن زمان نمیدانم کی بودبخاطرندارم . این نطق کردکه این راهی راکه میخواهندبسازدازخرمشهر به پهلوی ازلحاظ سوق الجیشی است که وقتی که جنگ میشودقشون آمریکا بیاید ازاین راه برودبه ثوروی . من تعجب‌کردم این آدمی که آمده بمن تکلیف میکندکه من بیایم نخست وزیربشوم مرا اینقدر حالا بی حیثیت میداند اینقدراجنبی پرست میداندکه من بدستور آنهادارم اینکارراميكنم . در جواب گفتم اگرمن یک برنامه میبایست انتخاب بکنم ازتمام برنامه های عمرانی یک دانه میگفتند این دنیا یک طوری است که یک دانه انتخاب بکنید جور دیگری هم نمیتوانید ،راه سازی راانتخاب میکردم برای اینکه راه راه رابازمیکند ازدهات به همدیگر نزدیک میکند هم برای تجارت هم ازلحاظ فرهنگ . برای اینکه این رابچشم خودم دیدم درلا هیجان رفته بودم مرخصی درهتل رامسربودم میرفتم سرکشی به دهات برخوردکردم به یک کدخدائی‌که مرا نا هاردعوت‌کرد ،رفتم خانه اش

چندتا خانه های چوبی داشت درست کرده بودبسیار بسیار رقشنگ وپاکیـزه وحسابی یکی برای خودش بود یکی مال یک پسرش بود ، یکی مال یک پسر دیگرش بود حصیر بودروی فرش بسیار تمیز نشستیم آنجا با همدیگر نا ها رخوردیم خیلی هم لذت بردم ازاوپرسیدم که شما چه میکنید ؟ چائی کاری داشت ودونسل دیگرهم بودپسرش ونوه هایش نوه های شان تمام دوچرخه داشتندبا دوچرخه مدرسه میرفتند لاهیجان .این ازنزدیک را مسر به لاهیجان هرروزبا دوچرخه میرفتندمدرسه زندگی مرفه ای داشت خودش بیسواد بیسواد بود پسرهای بزرگش بیسواد بودند پسرکوچکش سوادداشت نوه هایشان تمام میرفتندمدرسه درس میخواندند . استدلالی که من میکردم من میگفتم تقویت بکنیم بنیه اقتصادی مردم را مردم خودشان طالب مدرسه خواهندشد خودشان بچه هایشان را میفرستندبمدرسه وهمین تقاضا باعث این خواهدشدکه مدارس بوجودبیایـد اگر توجه هم نکنید به فرهنگ بخودی خودفرهنگ رشدمیکند برای کسیکه این آدم اگرگفتم توانائی نداشت ممکن نبودمیتوانست نوه هایش را بفرستد بابی سکلت بروندآنجا بمحض اینکه توانائی پیداکرداحساس کردکه این نوه هایش باید معلومات داشته باشند باید مدرسه بروند چون داشت به آنها خانه وزندگی دادوتحصیل شان هم تاءمین بود بنابراین گفتم اگریک دانه بـرنامه من میبایست انتخاب بکنم راه سازی را انتخاب میکردم که مردم بتوانندبه شهربیایند مردم بتوانندازیکجا به یکجائی دیگر بروند ارتباطات رابرقراربکندواین آدم میگویدکه اینکار رارادیدمیکنیدبه این منظوراست . خب این بحث میشد بحث آزاد وتصویب شد با این کیفیـت تصویب شد .

س - پیشنهاد کی ها میکردند که بنظرشما مفیدبود؟

ج - خیلی اصلا حاتشد حالا بخاطرندارم . یکی ازطرحهائی که داشتم که ازابتکارهای من بود کمک به شهرستانها Town Planning اسمش راگذاشته بودم .اینهم یک روزی این خیال به سرم رسیدوبایک عده ای ازدوستانم ایرانی وخارجی یک کسی همسایگی خانه من بوددرشمیران دـــرا به ناهاردعوت کرده بود Hector Prud'homme بودو یک عده دیگری ازخارجیان وایرانیها این رامن بحث کردم آنجا گفتم مـن یک همچین نظری پیداکردم کـــــه پول نفت متعلق بتمام مردم ایران است مربوط به شهر

تهران نیست مردم ولایات همانقدرحق دارندکه مردم تهران دارند ومن فکرکردم که یک قسمت ازاین پول نفت راا ختصاص بدهم به این اصلاحات شهری که نمفش را آنها بدهندنمفش من بدهم وهرکس که اینکا رراکرد من مهندس مشاوربیاورم احتیاجاتشان رارفع بکنم . بهرکس محبت کردم تحسین کرد . بردم این راگذاشتم این راوبه تصویب رساندم . تعجب کردم وقتی آنوقت مسافرت میکردم به جاهای مختلف ایران میپرسیدم که شما به چه چیزی بیشتر تمایل دارید ؟ بیشتر ازهمه تمایل داشتندبه راه سازی یعنی آسفالت کردم خیابانهای شهر .تعجب کردم آب آشامیدنی سالم چی ؟ گفتند این برای ما مهمتراست . چرا مهمتراست ؟ برای اینکه این اتومبیل هائی که میآمدند اتومبیل هائی که میآمدندازجاده های عمده برونددتوی شهر که میرسیدند شهرهیچی نداشت آسفالت نداشت جاده ها راآسفالت کرده بودند .آنچنان خاک بلندمیکرد که این مردم مستاءصل بودندازخاک این که میگفتندینست آرزوی ما برق وآب آشامیدنی راداردرجه دوم وسوم میگذاشتند این ازهمه مهمتربود .ولی کسی باورنمیکردکه اینکارخواهدشد . خیال میکردندا ینهم ازآن چیزهائی است که ازحرفهای مزخرفی است که زده میشود اما شد درشهرهائی که شهرداری داشت شروع شد هرشهری که حاضربود اینکارراميکرد . واین یکی ازکارهائی بودکه با شورومشورت کردم ابتکارخودم بود اما قبل ازاینکه اینکارراکنم با یک عده ای مشورت کردم هرکس که این راشنید موافقت کرد واین راآنجاگذاشتند منتهاآنوقت توقع شان دیگربیحدبودکه آقاجرا نمفش رامیدهید همه اش رابدهید . گفتم همه اش رانمیتوانم بدهم به دودلیل همه اش،اولا" پول ندارم که تمام شهرها را برای اینکه وقتی که مجانی شد تمام درآن واحدتقاضا میکنند همچین پولی ماندا ریم دوم اگریک مردم یک شهری آنقدر علاقه ندارندکه نمفش راخودشان بدهندا ستحقاق ندارندکه برایشان اینکارشود وقدرش رانخواهنددانست . مستقاعدشدند . ملاحظه میکنید این مثلا" یک مورد ازآن چیزهائی که بخاطردارم .

س ـ آنوقت اجازه تاءمین درآمدازنظرقانونی میتوانستند ازطریق چی میتوانستند

ج - اینکه من به هیئت وزیران گفتم برای اینکه میدانم راهی ندارند آخر. چه جور میتوانند بکنند میبایست عوارض ببندند میبایست مخارج ارتش را کم بکنند مخارج عمرانی را بیشتر بکنند .

س - نه منظور آن شهرهائی‌که در این برنامه شرکت میکردند پنجاه درصد خودشان را از کجا میآوردند بدهند ؟

ج - پنجاه درصد خودشان را از عوارض شهرشان . شهرداری را میبایست یک کاری بکنند . شهرداری بیشتر این شهرداری ها در ایران کلی حقوق میداد. حقوق بود خب گفتم این را اصلاح بکنید دست خودتان است دیگر .بعضی ها هم اینکار را کردند.

س - کدام شهر یادتان است در اینکار موفق بود ؟

ج - بخاطرندارم اما این را بخاطردارم که تقریبا " عمومیت داشت این من یقین داشتم که اول میگویند آب آشامیدنی بعد میگویند برق . دریکی از این شهرهای شمال شاهرود بود ؟ بخاطرندارم برقش آنطور مسخره بود که یادم آمد که یک کاریکاتوری دریکی از روزنامه های تهران بود که کبریت زده بود که ببینند که چراغ روشن است یا نه ؟ که الکتریک روشن . واقعا " یک همچین افتضاحی بود . معذالک آنها ترجیح میدادند که .

س - سر این مسائل برنامه ریزی و سازمان برنامه با شخص علا هم اختلاف نظر داشتید ؟

ج - هیچ . هیچوقت ، هیچوقت .مثلا "وقتی در هیئت وزیرانش این صحبت ها شد و زایش این حرف را میزدند خودش بهیچوجه ء خودش تصدیق میکرد دیگر من گفتم آوردم این را گذاشتم آقایان مطالعه بکنید . وقتی مطالعات کردند رفتم تا چندین جلسه دیگر هم رفتم .

س - چه شد که کابینه اش افتاد ؟ و اقبال را آوردند؟

ج - من در خلیج فارس بودم هیچ نمیدانم فقط این را میدانم که اوایل حکومت اقبال بود که در آنروز بچه مناسبت پیش شاه در قصر سعدآباد توی یک اطاق خیلی خیلی بزرگ ، سالن خیلی بزرگی بود که چرا آنجا مرا بذیرفت نمیدانم . اما گفتش که

این راجع به اقبال که اینهم که اینطوردرآمدیک صحبتی که مثل اینکه میخواهد منفصلش بکند .

س ـ اقبال را ؟

ج ـ یک مصاحبه داده‌بود دریک روزنامه به یک مخبرانگلیسی درآنجا یک چیزهائی گفته بود که من ،من ، من فلان .

س ـ اقبال ؟

ج ـ اقبال . ومن اطمینان دارم درنتیجه آن بود برای اینکه یک روزدوروزبعدش بودکه شاه رادیدم و..

س ـ ببخشید این مصاحبه رامرحوم علا انجام داده بودیا اقبال ؟

ج ـ اقبال . اقبال واین ازلحنش الان درست بخاطرندارم که‌چی گفت . اما اطمینان دارم که قصدداشت‌که‌اورابردارد . برای همان فضولی هائی‌که کرده بودها .اینها را باهمدیگرارتباط من دادم ویقین دارم که اشتباه هم نکردم میشناختمش .

س ـ ولی‌بخاطرتان هست‌که علا واچسرابرداشت ؟

ج ـ من هیچ بخاطرندارم هیچ ،هیچ .

س ـ بعدکه‌برگشتیدتهران اصلا" مرحوم علارادیده بودید آیاناراضی بوداز اینکه ...؟

ج ـ هیچوقت علا ناراضی نبود . هیچوقت .

س ـ حرفی هم نزد؟

س ـ وقتی‌که‌بیکاربود آنموقعی‌که‌من باشاه ملاقات‌کردم وراجع به رزم آراصحبت‌کرده بودم علا حضورداشت . علا وزیردربارنبود بیکاربود .علارا خواست‌که حضورداشته‌باشد که من باواین صحبت را میکنم . علاآنچنان صمیمیت داشت‌که باورکردنی نیست .هیچوقت نشدیک کلمه گله‌ازشاه بکند بمن هیچوقت .

س ـ آشنائی تان با دکتراقبال ازکجاشروع شد ، آن چه جور....؟

ج ـ آشنائی من با دکتراقبال ازموقعی که برادرم احمدازفرانسه برگشت اینها همدوره بودند . خیلی هم‌باهمدیگر دوست بودندازآنوقت باهاش آشنابودم . یک آدم خیلی جاه طلبی بودودوندگی میکرد . دونفررادیدم که اینطوردوندگی میکردندوبا پرروئی‌ها

پرروئی به این مقام رسیدندووزیرآمد نخست وزیری یکی اقبال بود یکی متین دفتری . اینها متوسل میشدند مثلا" متین دفتری بمن متوسل شدکه وکیل بشود بنظرم دریک دوره ای .

س- این زمان رضاشاه است که میفرمائید ؟

ج - بله بله . یعنی ازآن اشخاص پررو بودندها . هان یکی دیگرهم بمن یکی ازاعضای وزارت خارجه قدیمی میگفت راجع به این کاظمی که وزیرخارجه شد میگفت اوهم در جوانیش بحدی پرروبود میآمدازآدم تقاضا میکردکه بیائیدمثلا" کاری بکنید که من رئیس اداره بشوم مدیرکل بشوم معاون بشوم وزیربشوم .

س- درموردد کتر اقبال مشاءالدات خودسرکارچی بود ؟

ج - دکتر اقبال با من نهایت صمیمیت را داشت . وقتی که برگشتم ازسفرم خوزستان رفتم پیش وبه اوگفتم ،گفتم من اگرجای شما بودم قبول نمیکردم اما شما کردید. گفت بجان بچه هایم قسم که مداخله نمیکنم حمایت خواهم کرد. برنامه اش مطرح شد درمجلس درمجلس گفتش که من ازآن نخست وزیرانی نیستم که بگذارم حکومت درحکومت دولت دردولت تشکیل بشود رفتم پیشش گفتم آقا شما چندروزپیش بمن وعده دادید. گفت بجان بچه هایم این مقصودم شما نبود گفتم پس مقصود کی است ؟ گفت بعضی ازاین وزراء که عادت کردندبه طرز سابق که هرکدام خودشان برای خودشان یک شخصیتی قائلند من برای آن گفتم ،یقین دارم که دروغ میگفت . به شاه گفتم ملاقات اولم را به شاه گفتم این ملاقات دوم را که اینکه دولت دردولت اجازه نمیدهم بعدهمینطور دیگر هی روابط تیره ترشد بازهم بطور طبیعی . آخراین آدم وقتی یک مدتی ماند نخست وزیرشد ومردم هم میروندمتوسل بهش میشوندازاویک چیزی میخواهند خیلی برایش شاق است ،یکی ازمعجزه هائی است که من این رابخارجی ها هم گفتم درجاهای مختلف گفتم ،یکی ازمعجزه هائی است که یک همچین طرز دستگاه دولتی بوجودبیاید نظیر ندارد درهیچ جای دنیاهمچین چیزی نمیشود که یک دستگاهی باشدکه دولتی باشداما تحت نفوذ دولت نباشد . دولت بد معنی هیئت وزیران ووزراء . این یک چیزی است

غیرعادیست واگردوام کرد وتوانست راه بیاندازداینکاررا فقط (؟)
بود راه دیگرش این بودکه یک نفرهم نخست وزیربا شدهم اینکارها را بکندونخست وزیر
با قدرت باشد . اما به‌عقیده من آن کارخیلی‌مشکل ترمیشد اما این یک وضعیتی بود
یک سازمانی بودکه بطورطبیعی پیش‌آمده بودودرعین حالی که جزو دولت بوداین
تشکیلات اما یک استقلالی داشت که این مربوط به شخصی بودکه این رااداره میکرد.
برای اینکه بعدها هم اشخاص دیگرآمدندبا همان قانون ،قانون یک ذره عوض نشد .قانون
سازمان برنامه راعوض نکرده بودند که من همانطور آمدم با همان قانونی که‌قبل
ازمن پناهی واشخاص دیگربودند،عوض نشده بود . اما من زیربا این چیزنمیرفتم و
دیکتاتوری نبود چرا ؟برای اینکه این چهارچوبی راکه میبسابست .....
ج - حالانمیدانم کجا بودیم ؟
س- فرمودید که یکی ازخصوصیات ....
ج - میگویم که یکی ازخصوصیات این بود که درعین حالی که مستقل بودخودسرانه نبود
اراده‌من نبود من هرنظری که داشتم دربرنامه هفت ساله دوم منعکس‌شده بود.
که این به‌تصویب‌قوه مجریه رسید هیئت دولت مدتها درآن بحث‌کردند بعدرفت درمجلسین
سنا ومجلس‌شورا ومجلس‌سنا بنابراین یک عملی نبودکه من میخواستم تحمیل بکنم
ولی وقتی‌که اینکار به‌تصویب رسیدهیچ قدرتی درروی زمین نمیتوانست واداربکند مرا
که ازاین عدول بکنم این مهم است بسیارمهم است . یک نفربیایدبگویدکه همینطوری که
میگویند بیاجلوی خانه مرا آسفالت بکند توی حیاط من بیا درخت بکار این
توقعات رادرایران همه کس‌دارد وطبیعی هم میدانند .برادرحاجی سیدمحمدبهبهانی
آمدگفت پانصدسال است خانواده ما دراین مملکت زندگی میکنند باعزت واحترام ،
الان یک سفره ایست پهن شده است ما دراین‌سفره سهـــیم هستیم دیگرازاین واضح تر
میشود ؟ گفتم آقا من خودم راهمیشه گول زدم آنجاگفتم اژدها الان هم‌میگویم من
اینجاماموریت دارم که منافع مملکت ومردم ایران راحفظ بکنم . گفتم اصلا"
مردم ایران نمیدانند ابتهاج کی هست . اما من با این چیزها خودم رافریب میدهم.
امکان ندارد تاروزی که من اینجاهستم این استدلال راقبول ندارم . یک قانونی

گذشته است من درحدودآن قانون اقدام میکنم یک قدم نه جلو نه عقب میروم . این کارمشکلی بود .یک delegation ترکیه آمدبه ایران به ریاست رئیس مجلس ترکها درچه سالی بود؟ نمیدانم ۱۰ ما یک اشخاص برجسته ای آمدند .اینها آمدندبه ملاقات من گفتندکه شما چه کردیدکه موفق شدید؟ گفتم بسیارآسان شما هم اینکار را میتوانیدبکنید گفتم شما بایدبکنید . برای اینکه درصندوق بین المللی که وقتیکه بودم یک یادداشتی داده بودم راجع به وضعیت خراب ترکیه که یک قسمت آن مربوط به ترکها است ،قسمت عمده اش مربوط به بانک است وصندوق است دولت آمریکا ودیگران که قرض بهش میدهند . که گفتم آنجا نکنید اینکار را وقتی که میخواهدبیایدقرض بگیرد بگوید آقا آقا شما بیائیدیک برنامه تهیه بکنید اینکه نمیشودکه هی کارخانه نساجی یکجا درست بکنند یکجا دیگرهم یک کارخانه نساجی این بحث پیش آمد گفتندما نمیتوانیم اینکار را بکنیم . گفتم من کاری که کردم میدانیدلایحه تهیه کردم به تصویب هیئت دولت رساندم بعدمجلسین واین رادارم اجرا میکنم . گفت ما درترکیه نمیتوانیم بکنیم گفتم چرانمیتوانید؟ گفت که یک عده ای میآیندپیش نخست وزیر میگویندکه یک گروه ده دوازده نفری میگویندما درحوزه انتخابی ما مایک دانه کارخانه نساجی میخواهیم ،یک کارخانه سیمان میخواهیم این نمیتواندبگویدنه اگربگویدنه این یک اقلیت مخالفیستی تشکیل داده است . گفتم بهمین دلایلی که من گفتم میتوانیداینکار را بکنیدو جلوی این رابگیرید . گفتم تهیه بکنید یک برنامه ای همینطورکه من تهیه کردم بدهیدبه همین وکلا بگوئیدتصویب بکنید . خواهیددیدکه سرتصویب اینها این اختلاف بین خودشان پیش میآید هریک میخواهددرحوزه انتخابی خودش این راخرج بکند آخرآنهای دیگرهم هستند آنها میگویندآقا ما هم سهیم هستیم . وزراء راهم عینا" همینطوراست .محدودبکنیدبه توانائی بگوئیدبرای این مدت سال میخواهیم اینکار را بکنیم .گفت مشکل است .اینقدرهم پول بیشتر نداریم . قرض دیگرآن یا رومیگویدمیتوانید یا روبگوید راهش چی است ؟ تهیه میکنم میگویدمن قانون میگذارنم عوایدرا میبرم بالا من قانون میریزم بشما اختیار

میدهم که بروید فلانقدرقرض بکنید فلان گرورا هم‌بدهید .گفتم بکنیدا ینکا ررا میتوانید بکنید گفتند نه‌نمیشود . متقاعدنشدند درصورتیکه میتوانستندا ینکا ررا بکنند . آن عدتا ن مندرس را بیخودنمی‌کشتند اگرا ینکا ررا کرده‌بود اما وقتی‌که دولت دستش با زا ست با یک عده‌گردن کلفت یک مقدا ری سیما ن دا شتندکه‌اصلا" زیا دی بود س ـ درترکیه یا در..؟

ج ـ درترکیه زیا دی بود .گندم‌کا شتندکه‌پوسید من ا ین را درصندوق بودم مثا ل زدم محصول گندم را تشویق کردند هی پول دا دندبه کشا ورزها نه راه دا شتند نه ا نبا رداشتندنه‌وسیله‌سا درات که ا ین را بتوا نندبه مملکت برسا نند وما دربکنند . آنوقت ا یتالیا خریدا رگندم بود مثا ل زدم ا زوضع پرا زآشوب ترکیه وگفتم ا ین گنا ه ترکها نیست یک قسمتش مربوط به شما ها ست .ترکها میآ یندمیگویندما کمک میخوا هیم شما میدهیدصندوق میدهد با نک نمیدا نند با نک میدهدصندوق اطلا ع ندا رد دولت آ مریکا میدهدهیچکدا م اینها اطلا ع ندا رند دولتهای دیگرمیدهند . گفتم ا ین را جمع‌بکنیددریکجا محض رضا ی خدا ووقتی که‌ترکها میآ یندبه آنها بگوئیدشما با یدیک برنا مه‌بیا ورید برنا مه‌را تصویب‌کنند آنوقت تکلیف درکس معلوم میشودچقدرش با نک بدهد چقدرش صندوق بدهد چقدرش را دولت آ مریکا بدهدچقدرش آن I.D . A. بدهد International Development Aid که‌مفت ومجا نی ا ست .

س ـ زما نی که‌سرکا رریا ست سا زمان برنا مه را بعهده دا شت. آیا ا ین وجودمجلس کمکی بوددرا نجام کارهای تا ن یا اینکه یک مزا حمی بود ؟

ج ـ بدون شک کمک بود ا زا ینجهت که من وقتی که یک چیزی راکه تصویب‌شده بودلا اقل میتوا نستیم بگویم که به تصویب مجلس شورای ملی نما یندگا ن ملت رسیده ا ست درصورتیکه هیچکدا م آنها نما یندگان ملت نبودند . ا ین را حالا بشما بگویم ا ینهم جا لب ا ست . برمیگردم به آن جلسه ا یکه درمنزل علا دا شتیم گفتم به ا ین دلیل وا ین دلیل من نمیتوا نم برای رفع ا ین محضورتا ن هم آقا یک دعوتی بکنیدا زا ین وکلا من من خودم میآ یم آقا همه شا ن خوشحا ل شدند .دعوتی کردندمنزل آقای مصطفی تجدد من دفعه اولی هم بوددرعمرم که‌تجددرا ببینم . تا بستا ن بود بسبا رگرم بود یک با غ

بزرگی داشت توی شهرکجای شهربودیادم نیست . یک باغ خیلیبزرگی داشت . توی این باغ دوتا چادرزده‌بود . چندفراکسیون بودندکه باهمدیگر ائتلاف داشتند من میگویم اینجورچیزها راچون اهمیت به آن میدادم هیچوقت واردنیستم‌که‌فراکسیون اسمش چی بود نمیدانم درمجلس‌چندم بود اینها راهیچ بخاطرندارم. اما چندفراکسیون بودندکه‌بیش ازه۶ نفرعضوبود ازدولت علابود عبدالله‌انتظام بود علیامینی .زیرچادررفتیم‌ونشستیم مثل یک مجلسی بودشیرینی بود میوه بودتمام اینـــها راکه‌صرف‌کردندرفتندآنجا نشستند آقای چیزشروع کردادل سختران آقای وکیل خوزستان بود ولی وکیل مدافع بوددرتهران ای دادکاشکی اسمش یادم میآمد . این پاشد یک‌نطق غرائی کرد وکیل مجلس‌هم بود خوب‌هم حرف میزد یک چیزهائی گفت‌خلاصه‌اش اینکه آقای ابتهاج مـــردبسیارشریفی است مردبسیارنازنینی است اما اعتنابه‌هیچکس‌ندارد اسب‌خودش‌راسوار ومیتازد صحیح است صحیح است واسه‌اش‌گفتند عینا "مثل اینکه مجلس‌شورای ملی است .بعدازاوآقای دولت‌آبادی دولت‌آبادی مال اصفهان که یک‌وقتی شهرداربود اوهم بازهم به‌نعل‌وبه‌میخ هم تمجید هم تعریف‌هم انتقاد صحیح است‌صحیح است . سومی یکی دیگر این سه تاناطقین صحبت کردندبعدمن‌بلندشدم گفتم آقایان من گمان میکنم که خودتان بدانیدیک آدمی هستم که به‌اندازه کافی اینقدرشعور دارم که‌بدانم که چه‌راهی به نفع من است وچه‌کاری بضررمن است‌گفتم هیچ آدم عاقلی پیدامیشودکه بگوید که همه راازخودش برنجاند کارازاین آسان تردردنیا میشود که‌آدم‌با پول دیگری دوست‌بخرد ؟ یک پولی است شما میگوئیددراختیارمن گذاشتند من اگر حرفهای شمارا تقاضاهای شمارا قبول بکنم همه‌تان طرفدارمن میشوید اینکاری که من کردم این است‌نتیجه اش همه میگوئید آدم بسیار خوبی است اما آدمی است یک‌دنده آدمی است اعتنابه‌فلک نکرده است‌سوارسب‌هست میتازد وهیچکس‌راهم داخل آدم نمیداند. گفتم من کاری میخواهم بکنم که مرتکب اشتباهات سابق نشویم‌این یک‌چیزهائی بودکه خیلی اثربخشید بعدهم انعکاس‌پیداکردکه چطور ببینید ابنجور چی این حرفها میزندگفتم درزمان قدرت‌رضاشاه چندکارشد که غلط بود یکی کارخانه قند شاهی بود که‌بردندآنجا بعددیدندکه آنجاچغندر بعمل نمیآید برچیدندبردند اراک .یکی دیگرسدکرخه که این سدالان هم‌هست یک Monument است

که برنامه اقتصادی غلط یعنی چی ؟ وکارغلط یعنی چی ؟ وقتی که ساختند خواستند آب باندازند پشتش دیدند آبی راکه بیاندازند پشتش تمام این مزارعی که چندین هزار سال است کد وجود دارد وزراعت میشود خشک خواهدشد . یکی دیگر ذوب آهن گفتم ذوب آهن راقرار دادامضاء کردند تمام شده بودکه درکرج ساخته بشود خودسازنده Krupp بمن گفتندکه این درظرف نوسال ذغالش وآهنش تمام میشد . گفتم من نمیخواهم ازاینکارسربکنم .

س - اینکارچه جورشده بود چه جورتصمیم گرفته بودند ؟ چه هیئتی چه ..؟

ج - همانطوریکه گفتم امان اله میرزاراشاه به اوگفتش ، رضاشاه داشت میرفت میدان اسب سواری آنوقت میگفتند صحرای ترکمن ، ترکمن صحرا گفت تا من میآیم این بایدامضاء شده باشد این بدبخت هم نشست شب وروز یک چیزی راامضاء کرد بدون اینکه بداندکه چی چی راامضاء کرده است . گفتم من نمیخواهم از اینکارهابکنم چون این راواردبودم ها ازتووواردبودم . گفتم که ..

س - این بعنوان نمونه ای ازاوامرملوکانه است ؟

ج - این یک عنوانی است که درنتیجه اوامریک شخص شده است هیچکس هم درآن مداخله نداشته است وبعدعلنی غلط بوده است وخواستنداصلاح بکنند . ذوب آهن که اصلا" راه نیافتاد ، راه نیافتاددیگر هیچی برای اینکه خوشبختانه که راه نیافتاد برای اینکه اگرراه افتاده بودوتمام شده بودمعدن ذغال سنگشان وآهنش که دیگرچه افتضاحی میشد . گفتم من آمدم روزی هم که اینکارراقبول کردم گفتم به این شرط است که بایدبگذاریدمن کاررامطابق سلیقه وعقیده خودم بکنم عقیده من اینست که تمام معایب ایران روی اینستکه مطالعه کافی نمیشود اراده یک شخص یا یک عده اشخاص که احیانا" ممکن است ذینفع باشد اجرا میشود .من آمدم برای اولین باردرایران میخواهم اینکاررابکنم برخوردمیکنم به این اشکال ومیدانم این اشکال هست اگریک آدم عاقلی بودم به معنی رایج ایران من همه شمارا راضی میکردم هیچ اشکالی ندارد . یک چیزی برای هرکدام شمادریک جائی میکردم .اما این راه تخریب ایران است من آمدم برای اولین بارمیخواهم یک اصلی رایک پایه ای

را بگذارم که بعد از منهم همان راه را بروند تنها راه نجات ایران این است من دوا طلب نیستم .اینقدر اشخاص در تهران پیدا میشوند ...

س- فرمودید که این است یعنی این هست چی بود ؟

ج - هان ؟

س- فرمودیدکه تنها راه نجات ایران این است ..؟

ج - همین ، همین که برنامه تهیه بشود مطالعه بشود توسط متخصصین نظر داده بشود معلوم میشودکه ما کاری که میخواهیم بکنیم اینکاری است که مفید است این موزون هست با سایر کارها واجب تر از این کار دیگری نیست در ایران که ما این را جزو مقدم ترین کارها گذاشتیم این از طرف یک عده ای مطالعه بشود وقتی که اطمینان پیدا کردند آنوقت این بشکل برنامه بیاید تصویب بشود .

س- تشخیص نهائی را کی بدهد که اینکار مفید است اینکار اولویتش بالاست ؟

ج - هیئت دولت ومجلس .و آنوقت من یک هیئت ۶۰ نفر را دعوت کردم که یکی از آنها اصفیا بود . من وقتی آمدم پرسیدم از هرکس از برادرم از دیگران اینها مهندس خوب کی ست ؟ پزشک خوب کی هست ؟ نمیدانم کارهای دیگر در رشته های مختلف ، ۶۰ نفر را دعوت کردم که برنامه هفت ساله را زیر نظر آنها تهیه بشود تمام دستگاههای سازمان برنامه تهیه میکردند میرفت پیش این هیئت ۶۰نفری ! اینها چندین ماه آنجا کار کردند درجلسات عملیا تشان خودم شرکت داشتم . پیدا کردن ۶۰ نفر کار آسانی نبود اما من آوردم از هرجائی که بمن گفتند که این اشخاص تحصیل کرده در این رشته هستند فلان اینها دعوت کردم که توی اینها میگویم یکیش اصفیا بود که همینجور میدیدم که این آدم وارداست در پزشکی بود یک اشخاصی دعوت کرده بودم الان اسامی آنها را ندارم اما پرسیدم تحقیق کردم آوردم یک هیئتی که بنظر من میرسید جامع است در رشته های مختلفی که بحث میشود اینها وارد هستند .تمام آن چیزهائی را که همکاران من در قسمت های مختلف تهیه میکردند میبردم آنجا اینها تصویب میکردند . تمام اینکار را آنوقت خلاصه شد در آن برنامه دوم .ما قدهمه چیز

بودیم یک نفردرسازمان یک نفراکونومیست نبود یک دانه نبود . من یکی از مشکلات من این بودکه تشکیل بدهم دفتراقتصادی ودفترفنی،دفتراقتصادی راوقتی که خواستم تشکیل بدهم به این اشکال برخوردم چه جوربه اینهاحقوق کافی‌بدهم یک سال ونیم طول کشیدکه‌تا من توانستم آن پولهارااز فورد فانـدیشـن بگیرم مثلا" یک عده ای ممکن است‌که پیدا میشدندکه فورد فاندیشن آنجانشته بود تا من تقاضا میکردم داد این Izenberg بودنمیدانم چی که بودا سمش یک همچین چیزی بود فرستاد این چندین بارآمد اولا" واردا ین فلسفه شدندکه بچه مناسبت Planning درایران لازم است ملاحظه میفرمائید ثانیا" چه جوری‌میخواهید این راا جرا بکنید ؟ هزارویک سئوال ازمن میکردند بیخودکه‌نبود بعدکه این آدم متقاعدشد و گزارش داد گفتندشما بایدخودتان بیائیددرنیویورک با اینها صحبت بکنید . رفتم درنیویورک باآنها صحبت کردم دردووحله درحدودیک میلیون وپانصدهزاردلارا ز اینهاگرفتم که یک .

س ـ درجلسه منزل آقای تجددمیفرمودیدکه بنده ...؟

ج ـ خب‌آخرمیرویم این چیزهای میگوئیم برای اینکه اینهاهمه باهمدیگرارتباط دارد چون سئوال کردیدچه‌جوری شد ؟ این ابوالحسن ابتهاج نبـودکه بنشیندتوی خانه اش این برنامه رابنویسد وبعدروی آن تعصب‌شان بدهد. تمام دستگاهها راتمام اشخاصی که درمملکت‌بودند وهنوزمن دفتراقتصادی راودفترفنی بطورکامل نداشتم برای اینکه همین بودکه من ایستادگی میکردم آقا من دارم یک تشکیلاتی میدهم .. من روزی که آمدم به‌سازمان برنامه با این نیت‌بود که‌این رفتم آن مطالعاتی که کردم به این نتیجه رسیدم من دوستگاه لازم دارم ،یک دستگاه اقتصادی یک دستگاه فنی .دستگاه فنی یکی‌ازبهترین دستگاههای‌فنی راداشتم که در Recruit کردن اینهاشخص‌جین بلاک دخالت‌داشت . یکی ازاشخاصی‌که‌استخدام کردیم یک‌فرانسوی بودکه تمام کارهائی را که فرانسویها درمراکش‌کرده بودنداین George Gerard کرده بود .تمام چیزها تمام راهها هم‌ردیف وزیرفوائد عامه بود Ministre des travaux publiques میگفتند منتهاش آنجاوزیرا‌مش‌رانمیگذاشتند درزمانی که فرانسویها کولونی شان بود

یک عنوان دیگری داشت . اما کاروزیرفوائدعامه را میکرد . Public Work را میکرد .یکی دیگرداشتندوزیراقتصادبلژیک بود دوسال وکسی بودکـــــــــه Electrification بلژیک رااومعمول داشت اواجـراکرد . این قبول نمیکرد این بیایدبرودزیردست یک ایرانی درسازمان برنامه ایران . وقتی به اشکال برمیخورد بلاک شخص " باآنها صحبت میکرد . چراصحبت میکرد ؟ این باز حرف توحرف میزنم اما ناچارم اینهارا توضیح بدهم برای اینکه والا معقول بنظر نمیرسد یک ایرانی کهاین چیزهارا میشنود میگویدآخرچطوراین حرفهارا میزند ؟ ایران سگ کی بود ؟ آخرابتهاج کی بودکه همین چیزی میکردند؟ بلاک شده بود مبلغ من.بلاک میرفت سرتاسردنیا Plan Organization رامیگفت .بروید ببینیدکه یک Plan Organization هست درایران ببینیدچه جور کارمیکنند شماسعی بکنیدآنجوربکنید . درسوئد این راگفت درمصراینطورگفت کهآن کویتی که پهلوی من نشسته بودسرمیزشام گفت من شمارامیشناسم مستربلاک درصرفلان سال ازشماچنین چنان میگفت . فضل اله نبیل سفیربود گفت من سرمیزشام مجبورشدم پاشم وازاوتشکربکنم که افتخارمیکنم که دریک همچین محفلی دراستکلهم ازیک هموطن من اینطورتعریف میکنند . مشغول این تاءسیسات بودم من چه جوری میتوانستم آخربرنامه بدهم وشروع بکنم بکار ؟ چه جوری میتوانستم شروع بکنم بکاربدون اینکه معلوم بشود اینکاری که میخواهم بکنم جزو برنامه هست یانیست ؟ اما فهماندن این بمردم کارآسانی نبود به اینجهت گفتم داوطلب میشوم .

س ـ که درآن جلسه درمنزل تجددشرکت بکنید

ج ـ گفتم . گفتم درتهران من بشماقول میدهم یک عده زیادی هستندکه دواطلب میشوند کهریاست برنامه راقبول بکنند مجانی حقوق هم نمیگیرند تمام شمارا هم راضی میکنند برویدببیاورید .مگرمن تقاضاکردم که من رئیس سازمان برنامه بشوم ؟ آمدندبمن گفتند من یک شرایطی کردم قبول کردند اینشرایط این هست که من زیرفشارقرارنمیگیرم اگرخیال میکنیدبااین تهدیدات من ازمیدان درمیروم این راداشتباه کردید غیر ممکن است تامن ندانم که چی میخواهم بکنم وچرا میخواهم اینکاررابکنم بخواهم کرد .خیلی در

این زمینه صحبت کردم خیلی مفصل . آقا احسنت محسنت شروع شد .تمام آن احسنت ها برای من شروع شد .یواشکی دیدم یک چندنفربا شدندرفتند آنهائی که مخالف بودند یواشکی رفتند . دیگرتاریک هم شده بود . آنچنان اثرکردکه علا علی امینی وانتظام آمدندتبریک . شاه شنید گفت شما چه کردید ؟ گفتم هیچ یک مطالبی راگفتم ، گفتم ومن میدانستم که اثرخواهدداشت برای اینکه عقایدی است معتقدات من است .

من یک چیزهائی راکه میگویم اگراثرداردبرای اینکه به آن عقیده دارم وهرسئوالی هم که بکنندجواب میدهم من کسی راگول نمیخواهم بزنم که درآن گیربکنم عقیده دارم عقیده هم داشتم آنروز اگرنمیخواهندمرا بردارند ،بردا شتن من که کاری نداشت که با یک تصویب نامه بر میداشتند

س- چرا نمیشدکه آن آقای علا برودمجلس بگویدکه این برنامه بعرض مبارک ملوکانه رسیده وامرفرمودندتصویب کنید مثل دوره های بعد؟

ج - این یکی خیلی اثرش بیشتربود خودشاه بمن گفت باتحیر اثرفوق العاده ای بخشید. بهرحال ساواک به اوگزارش میداد جاسوس هایش درمجلس به اوگزارش میدادند وزاریش به او . مطلع ترین شخص ایران بود ،این یک چیزهائی بمن میگفت راجع به روابط زن وشوهر که من تعجب میکردم .

س-آخرچون بعدا "ایشان تصمیم گرفت که مجلس نقش دیگری داشته باشد میخواهم ببینم این ازکدام دوره شروع شده بود.

ج- ازاین خوشش نیامد که یک آدمی یک شهرتی پیداکند شهرت جهانی هم دنیا هم داخل احترام بکنند نمیدانم بگویندچه آدم لایقی است چه آدم قلدری است این ازاین چیزها بلا آخره ازاین خوشش نیآمد. خب این تواءم شدبا چیزهای خارجی، خارجی ها هم گفتندکه این چرادرامورنظامی دخالت میکند ؟ مزاحم شان شده بودم دیگر ،هرسال من چیز میکردم که Radford وقتی که این حرف رازدمشت زدم روی میز که این آخریک کاری بکنید شما محض رضای خدا شما میگوئیدکه لازم نیست رئیس Military Mission شما به شاه میگویدکه این کافی نیست این بودجه .

ازقول شاه گفتم . خب این بدیهی است خوشتان نمیآید وبا رئیس اصل چهار آن رفتار راکردم خوشتان میآیدمگر ؟ اینها ترجیح میدهند عمـــــر وزید اسم نمیخواهم ببرم که تا به آنها یک چیزی میگفتند چشم بله قربان میرفتند انجام دادند چه شاه چه انگلیس چه آمریکا چه مجلس .

س ـ آن مخالفت شاه با نقش محدود مجلس به آن ترتیبی که شما تفسیرفرمودیدچه بود ؟ چی شدکه مجلس را محدودترش کردند ؟

ج ـ بواش بواش تملق به او گفتند واینهم خارجی ها هم بیشترتشویقش کردند .هرچه که گفت خارجیها قبول کردند پیش خودش فکرکرد واقعا " فکرکـــرد ژنـــی است واقعا " خیال میکردها ژنـــــی است خیال میکردکه این یک شخصیتی پیدا کرده است دردنیا که هرچه بخواهددرایران بکند میتواندبکند وبنابراین این فکرکردحالا که اینطورهست ضمنا " خارجی ها هم ناراضی هستند صدمیلیون دلارهم میخوا هندبدهند ابتهاج راچرابرندا ریم ؟ وبعدچرا یک تک وتوک اشخاصی پیدا بشوند در مجلس که فضولی بکنندتما مشان بایداشخاصی باشندکه من انتخاب میکنم من میگویم که کی یک درآنجا باشد این اشخاص هم که انتخاب میکنم به این دلیل است که مطیع خواهندبودفضولی نخواهندکرد اظهارعقیده نخواهندکرد . درست برخلاف آن چیزی که میبایست بکنند .اشخاص درست امین وطن پـرست .که میشناختم این مردم را . اینها را بیاورد وتشویق شان بکندبگوید .

س ـ که چه کارکند ؟

ج ـ مطالب تان را بگوئید .

س ـ درمجلس ؟

ج ـ درمجلس . من به او گفتم یک روزی باکمال فضولی این جسارت است این اصلا"عیب است .گفتم اعلیحضرت سعی بفرمائید ۱۵ تا ابتهاج دورخودتان جمع بکنید .اینها میخوا هندحمت وزیربشوند نه دزدند نه تحت نفوذ خارجی میروند .مطالب شان راگوش بکنید آنوقت تصمیم بگیرید .

س ـ چه گفتش ؟

ج - هیچ سکوت کرد. هیچی . هروقتی که یک چیزی راکه نمیتوانست ردبکند ونمیخواست خلافش رابگوید سکوت میکرد نگاه میکرد درست توی چشم من نگاه میکرد . من چی بگویم بیش ازاین بگویم ؟ بهرحال این جلسه با نهایت دوستی ومحبت وگرمی تمام شد تمام طرفدارمن شدند عجیب بودها اشرعجیبی بخشید . صفاری ، صفاری خودمان شوهرخواهرمن بودآنجا گفت آقا

س - چی هست اسم اول شان ؟

ج - محمدعلی صفاری . گفت آقا من اول طوری دست پاچه شده بودم وقتی این نطق های آتشین راکردند .گفت بعدلذت بردم حظ کردم ،حظ کردم . اصلا" همه این علا بکلی شادشد دید که راحت شد آسوده شد برای اینکه هی بمن میگفت آقا دولت ما دارد سقوط میکند اینها هی میآیندبما این حرفها را میزنند من یک حقایقی به آنها گفتم .

س - بعدازجلسه چی شدآنوقت وقتی که مجلس تشکیل شد. ویه اصطلاح جلسه رسمی واینها ؟

ج - نه دیگر این درجلسه رسمی منعکس نمیشد این شکایتی بودکه وکلا میرفتند پیش نخست وزیرمیکردند پیش وزراء میکردند که آخرآقا ما موکلین ما این چیزرا میخواهند . موکلین بدبخت چنین چیزی نمیخواستند خودشان میخواستندیک کارهائی بشود . یکی ازآنا شخاصی که ازمن رنجید آقای عرب شیبانی ، عرب شیبانی باهم سواری میکردیم وقتی که من دربانک رهنی بودم . عرب شیبانی ،آقاخان بختیارو پسرکوچک قوام الملک شیرازی رضاقوام دوست بودیم یک خیلی اسب شناس خوبی بودواسب سوارخوبی بود ومن خیلی ازاواستفاده میکردم . این وکیل شد . آوردمش دربانک رئیس کارپردازی اش کردم .

س - بانک ؟

ج - بانک ملی . رئیس کارپردازیش کردم که کارغیرفنی است .

س - عرب شیبانی ؟

ج - عرب شیبانی . آمدوکیل مجلس شد . آمدیک روزی پیش من تقاضا که من درحوزه انتخابی من که فارس بود ایل عرب . فلان چیز ، فلان چیز ، فلان چیز را میخواهم بهاوعینا" مثل سایرین گفتم آخرمیخواهم حی است ؟ من بایدتهیه بکنم یک چیزی

برای تمام مملکت . آنچه که تعلق میگیرددرآن رشته اگربه آنجا های شما رسید اجرا میشود .والا من اینجوری نمیتوانم . رفت قهرکرد قهر که رفت ماه‌ها دیگراصلا" قهر قهری ایرانی میدانیدکه چه جوری است سلام علیک نمیکنند .گفتم به جهنم قهربکند به دوستانش گفتم که اینها چی میگوید ؟ این خیال میکندکه چی ؟ این خیال میکند منزل مگراین چیز بابای من است که میخواهدازمن که به او به بخشم . این‌عواقب داشت طرزکارکردن این بود نه‌فقط یک هیئت جامعه ای مثل مجلس برعلیه آدم قیام میکرد دوستان آدم ازآدم میرنجیدند آدم میبایست این قدرت راداشته باشد که بگوید نه . من اینکه گفتم همیشه درایران گفتم من کسی راسراغ ندارم درایران که این جراءت راداشته باشدبه مقامات مقتدرو باتفوذ بگوید نه . اینکارراهن میکردم برای چه ؟ برای اینکه آماده بودم هرآن مرا بیرون بکنند بیرون بکنند . اینکارشدبه این ترتیب مجلس هم متقاعد شد .اینها اکثریت بودندچون اینها راخودشان راانتخاب کرده بودندچندتا فراکسیون بودند ائتلاف چندتا فراکسیون بودند . بعدآنجا خب علاخوشوقت تد ظاهرا" علی امینی ، مانمیدانستم علی امینی بدجنس است فطرتا" آدم بدجنسی بودالان یقین دارم حسادتش میشدازاینکه من ابن توانائی راداارم که درمقابل یک عده ازمخالفینم اینطورازخودم دفاع بکنم روی پای خودم بایستم وهمه رامتقاعدبکنم . آن علی چیز باکمال حسن نیت بود انتظام .

روایت کننده : آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریخ : ۱۳ آگوست ۱۹۸۲

محل : شهرکان - فرانسه

مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی

نوار شماره : ۲۷

س - مثل اینکه اظهار علاقه فرمودید که اول جلسه امروز خاطراتی راجع به داور که فراموش شده بود مطرح میفرمائید ؟

ج - بله یک موردرا من فراموش کرده بودم به آن اشاره بکنم واین مربوط است به جوانمردی وشهامت داور که درکمترا یرانی پیدا میشود . من وقتی که واردکار دولت شدم یعنی وقتی که آمدم به بانک ملی که یک سال واندی بعدازاین بودکه با داورکارمیکردم وداورخودکشی کرده بود آنوقتی که من آمدم به بانک ملی . اطلاع پیداکردم که درچندسال قبل امیرخسروی باکمال حسن نیت بخیالی که نه شایدهم به اوگفته بودندکه چون ارز ترقی‌میکرد دائم ترقی میکرد ریال تنزل میکرد وخیلی هم طبیعی بودبرای اینکه دولت بیش ازدرآمدش خرج میکرد وهمیشه تقاضا بیشتراز عرضه بود . این یک فکر بکری بنظرش رسیده بوداین بودکه ارزبفروشد که گفتند بقول خودش گفته بودهرقدرمیخواهیدمیفروشم وقتی که پائین آمد اینها راپس میخرم وتنها ارزی که داشت بفروشد ارزاندوخته های مخصوص رضاشاه بودکه ازپول نفت کنار میگذاشت برای خریداسلحه وهرچیزهائی که خودش تشخیص بدهد این یک چیزی بودکه بی نهایت به آن علاقه داشت .

س - این صحیح است که اسلا" اصل صورت ارزرا میبردندپهلوی رضاشاه واومیگفت که .. ؟

ج - هرروزجمعه امیرخسروی میرفت این رامیبرد به عرض میرساند تمام وضع بانکی مملکت را همینطورتمام وزراء . بمن تکلیف کردندکه من وزیرچی بشوم گفتم نمیشوم من ممکن نیست بروم یک روزمعینی این چیزها را به رضاشاه گزارش بدهم که آنوقت ازاودستوربگیرم آخراین صحیح نیست این واردنیست . اینکارا رامرتب آنوقت روزهای شنبه برایم میآمدتعریف میکرد امیرخسروی که دیروزچه جور بود . بمن میگفتش که چشمهایش

مثل چشمهای ببرمیماند .

س-چشم رضاشاه ؟

ج - رضاشاه . میگفتش که آن سراطاق میایستدوقتی که بمن نگاه میکند من میلرزم .این راجم که نخست وزیربود برام تعریف کرد ویک عده ای بودیم تعریف کردکه هروقت که ازشرفیابی برمیگردم میروم میخوابم ویک مقداری جوش شیرین میخورم . برای اینکه خیس عرق میشوم این هردوتا این مطلب رابمن گفتند . یک روزی اطلاع پیداکردم که این درموقعی که رئیس بانک بوده ششصدهزارلیره از این اندوختهای که این درحدودیک میلیون بود فروخته به این ترتیب با اطمینان اینکه میفروشم میآیدپائین وبازپس میخرم .

س - بدون اجازه ؟

ج - بدون اینکه به هیچکس بگوید . هیچکس هم درآنجا نبودکه به اوبگویدکه آخر آقا این کاراحمقانه است بچه گانه است . بیشتراین ارزراهم لاوی وکتانه خریدند که لاوی نماینده جنرال موتورز بود . کتانه نماینده کرایسلر بود. این ارزهارا فروخت تمام شد به انتظار اینکه اینها میآیندمیفروشند بهمین انتظار ماند .هیچکس احمق نبودکه بیایدبفروشد آنها این رایک فرصت مغتنم شمردندکه یک لیره رابقیمت بسیارارزان خریدند. این قضیه یک قضیه بغرنجی شد برای اینکه رضاشاه اگراطلاع پیدامیکردکه این برداشته اندوخته راانیکارراکرده است بدون تردیدتیرباران میکرد .

س - دستگاه اطلاعاتی نبودآنموقع که خبرپیداکند جاسوس که دردستگاه باشد؟

ج - اینجور به این معنی ساواک اینها مطلقا نبودنخیر . یک دانه ..

س - چون این عمل خیلی بزرگ ومهمی بوده است .

ج - بسیار خب البته چندنفرنمیدانم دربانک ملی ازاین اطلاع داشتند . من درخارج نشیده بودم این را . به داور گویا میرودمیگویدقضیه را .روی شهامت داور مردانگی اش مینشینندکه چه بکنند که شاه نفهمد تصمیم میگیرند یک مقداری نقره بفرستند لندن بفروشند وارزآن رابجای این بگذارند .همین کارراهم کردند .اما دربانک هم

کسی کمترکسی شنید . من ازاین عده معدودی که این را میدانستند این را شنیدم که این نشان میدهدبی باکی امیرخسروی را وبی اطلاعیش . مردبسیار باحسن نیتی بود . با اودوست بودم .اما ازاین کارها میکرد آنوقت کسی هم نبودکه به او جراءت بکندبگوید .اوهم‌برای خودش یک رضاشاه کوچکی بودتوی بانک ازا ومیترسیدند حضرت اجل حضرت اجل به‌او میگفتند این عنوانش‌هم حضرت اجل بود. اما خوش‌قلبی داور .حالا برمیگردیم به فرمودیدکه ؟

س- قبل ازاینکه به داور . راجع به دکتراقبال نمیدانم این سئوال راکردم یانه ؟ ولی برای اینکه مطمئن باشم که این درخاطرات تان باشدچه‌جورنخست وزیری بود ؟ طرزاداره ء وزراء وکارهای حکومتیـــــش چطوربود ؟

ج - واللـه‌خیلی رفتار وعادتش‌این بودکه به آدم خیلی وقتی خصوصیت میکردآدم را بغل میکرد تمام این وزنش‌را میانداخت روی گردن آدم میبوسید و نمیدانم چون جونی این طرزایرانی ، تحبیب‌ایرانی وعادتش‌هم بودکه همیشه دوست‌پیداکند طرفدارداشته باشد . من هیچوقت نشنیدم که باکسی خشونت‌کرده‌باشد باکسی تندی کرده‌باشد هیچوقت نشنیدم . هیئت دولتش هم نـــرفتم هیچوقت نرفتم درهیئت دولتش نه که بتوانم ببینم که چه جورهیئت دولتش‌راداره میکند .ولی این اماآدم درستی بود بهیچوجه‌من الوجوه سوء استفاده نمیکرد .براثرهایش‌اشخاص کلا هیردار بودند مخصوصا " آن‌خسرو کوچک تره، خسروبوددیگر ؟ خسرواقبال آن کار طوری میکردکه من وقتی سازمان برنامه بودم یک عده ازژاپن آوردم Southern Fisheries اسم این موءسسه بودکه‌این‌موءسسه آمریکائی George Frye که برای من کارمیکردندآنها این رابرای من پیداکردند. ما این راآوردیم ودوسال هم خیلی خیلی خوب‌کارکردند Trawler آوردن‌برای اولین باردرخلیج فارس‌تا آنجائی که من اطلاع دارم با Trawler ماهیگیری میشد . خودم هم رفتم دریک سفری هم دیدم که چقدر راحت‌چقدر منظم این صیدمیشود بجای اینکه بروند بخواهندساعتها چیزبکنند که یک ماهی‌بگیرند این یک تور را میانداختند تورراپرمیشدمیکشیدند تویش‌یک مقدارزیادی کوسه بودکه این کوسه ها راسعی میکردندبکشندوبزحمت اینها

میمردند برای اینکه اینقدر چماق توی کله شان میزدندواینها خیلیجان سخت بودند . واین سال سوم نیامد من هرچی پرسیدم گفتندمعلوم نیست .گفتم‌معلوم نیست‌چی است ؟ به آنها یا تلگراف کردم یا نوشتم که چرا نمیآئید .اینها دلیل نداشت که ازما ناراضی باشند ومنهم‌ازآنها کمال رضایت راداشتم‌من میخواستم این راتوسعه بدهم .نامه ای نوشتند که ماحاضرنیستیم بیائیم رقابت بکنیم با یک مؤسسه ای که متعلق به شاه است . شیلات راشاه آخر درآن توسط بنیاد پهلوی یک دخالت هائی شروع کرد که همین ملکی هم که اینجا است اینهم یک صیدی میکرد ونمیدانم یک زدوبندی هم داشت با دولتی‌ها .

س ـ کدام ملکی آقا ؟

ج ـ این دکترملکی وزیرکابینه زاهدی ، وزیرکار ، که‌الان مقیم است درنیس سالها هست مقیم است . من این نامه رابردم پیش‌شاه به اونشان دادم گفتم ملاحظه میفرمائید این است یکی ازعواقب این مداخلات بنیادپهلوی درامور تجارت است این صریحا "نوشته است‌که من نمیآیم برای اینکه‌نمیخواهم رقابت بکنم با یک‌چیزی که‌مربوط به دربار است . هیچ عکس‌العملی نشان نداد .مثلا" یکی ؛ازاین مواردیست‌که یک‌چیزهائی راکه به اونشان میدادم که اتربیخشد .

س ـ به شاه ؟

ج ـ به شاه که عکس‌العمل نشان بدهد هیچ عکس‌العملی نشان نداد .وراجع به اقبال صحبت بودکه آنروزکه‌گفتم که دریک فاصله‌کوتاهی من ازاظهارات‌شاه استنباط کردم که خیال دارداورابردارد برای اینکه خیلی‌تعجب . خیال میکنم خودم اینطورقضاوت میکنم .خیلی‌تعجب کردکه‌یک‌کسی راکه آورده است بعنوانی که نوکر محض است این چطوربخودش اجازه میدهدکه فضولی بکند .که به‌یک مخبرانگلیسی من من کرده‌بود ،

س ـ ولی خیلی‌ها آن نطق دکتراقبال درمجلس خاطرشان هست‌که مثل اینکه استیضاحش کرده بودند چی بوده که‌گفته من غلام اعلیحضرت هستم وکلماتی بکاربرده‌بود...

ج ـ نه مثل اینکه گفته بودندکه وقت‌تعیین کند برای بحث‌استیضاح ، مطرح

کردن استیضاح گفته بوده من بایداجازه بگیرم . اینطورهم بود هرکس‌که میآمد یک چیزی میخواست‌که این نمیتوانست‌بکند درمحظور گیرمیکرد عکس‌شاه همیشه پشت سرابود میگویندا شاره میکرد که ایشانند من فقط آلتی هستم برای‌اجرای اوامرشان وشاه هم که این چیزها را میشنید خوش میآمد.

س- وقتی‌که صحبت میشود که ازکی بودکه واقعا " قدرت دولت وکابینه ازدستشان دررفت بعضی ها هستندکه میگویندکه ازدوره حکومت دکتراقبال .

ج - که قبل ازاقبال علا بود خب علا البته اینطورنبود .شاه میگویم مداخله میکرد مثلا"تلگراف میکردازواشنگتن به علا که به ابتهاج بگوشیدچرا قرارداد رامولم راامضاء نکرده است؟ اینکارها را میکرد .اما اینجور غلام بنده این راست‌است .این رادردوره اقبال بکلی این تحکیم شد دیگراصل مسلم شد این دراثرتردیدنیست برای اینکه یک مدتی هم نخست‌وزیربود نمیدانم چندسال نخست‌وزیربود ؟ سه سال ؟

س- بله .

ج - سه سال و خرده‌ای .

س - اسم مرحوم علا رابردید اینجورکه ازسوابق معلوم است مرحوم علا یکی ازکسانی بودکه راءی مخالف دادبه تغییر سلسله وآمدن پهلوی .

ج - بله ،بله .علا بودوسه نفرمثل‌اینکه بودند .علا بودتقی‌زاده مثل اینکه بود

س- مصدق ، مدرس .

ج - مصدق ومدرس بله مدرس . علا عرض‌کنم اما ازروی‌عقیده نه اینکه طرفدارقاجاریه باشد بهیچوجه عقیده اش این بودکه این طرز تغیرسلسله صحیح نیست ازلحاظ اصولی . وبانهایت رشادت گفت معذالک رضاشاه آوردش یعنی سفیرش‌که کرددر واشنگتن ولندن ورئیس‌اداره تجارتش هم کرد وازاوهم حرف‌گوش میکرد .میگویند رضاشاه خیلی بدش میآمد که کسی پوشت بگذاره این علا همیشه عادت‌داشت پوشت نه‌برای قشنگی ازلحاظ عملی بودن این دستمال را همینجور فرومیکرد میرفت‌آنجا نه اینکه بیادبه قشنگ‌آنجا مثل این ژیگولوها درست بکند .واینهم همیشه بود

که میرفت درهیئت وزیران . میگویندکه بعضی وقتها نگاه میکرد به‌این پوشتش رضا شاه اما هیچی‌به‌او نگفت .

س - منظور من ازاین سئوال این بودکه چطورکه یک علائی که زندگی سیاسیش را اینجوری شروع کرد وقتی که نخست وزیربودووزیردربار اینقدرمیدان میدادبه اصطلاح به‌تزلزل حکومت مشروطه ؟

ج - این معتقدبودبه شاه ، دوست داشت شاه را .من یک وقتی به زنم گفتم که من خیال میکنم که علایی شاه راببیشترازبچه هایش دوست دارد گفت‌بله همینطور هم هست ،گفت همینطورهم‌هست . اوخیلی‌ناراضی بود میگفت اصلا" هیچی هیچوقت ما اورانمی بینیم بما هیچ نمیرسد همه اش وقتش صرف اینکه چه کاربکند . این صد درصدمن این را میتوانم ثابت بیدبکنم که بحدی علاقه داشت به شاه .مثلا" علاو این تا یک‌حدی هم شایدبه ساعداطلاق میشود اینها تصمیم میگرفتند برونديک چیزی بگویندبه شاه بیرون میآمدند نظر شاه راثابت بیدکردند این تعجب نکنید برای اینکه راجع به‌هیتلر من کتاب چیزراخواندم یکی ازبهترین کتابهااست Albert Speer واین آرشیتکتش‌بود یعنی اول معاون معماریاشی بود نایب معماریاشی اوبود

س - که فیلم هم اخیرا" ازش درست‌کردندتوی آمریکانشان میدادند . براساس‌همین کتاب

ج - ده من خیلی‌میل دارم این راببینم . بعدترقی کرد خیلی ترقی کرد وزیرمهماتش کرد روزهای آخروبسیارهم خوب‌کارکرد درآنجا . این‌میگویدکه ودیگرکس دیگری که بغیراز کایتر اما کایتر اسم‌میبرد ویکی دونفررا میگوید گمان میکنم که

س - (؟)

ج - (؟) نبود نه بایک اشخاصی صحبت میکندکه آخراین وضع صحیح نیست بیائیدبگوئید حقیقت‌را تصمیم میگیرندکه دراین جلسه بگویند .جلسه تشکیل میشد شروع میشد وحالا این چیزهم آنجاحضوردارد Speer واوهم انتظار داردصحبت بکند یک کلمه صحبت نمیکردند یک کلمه صحبت نمیکردند یک چیزهائی که بحث میشد ثابت بیدمیکردند بعدمیآمدندبیرون این میپرسید آخرچرا ؟ .چرا ثابت نمیکردند

Guts نداشتند . علا نه اینکه میترسید اما تفوق داشت تسلط داشت شاه به علا.
س ـ چطور رفتار میکرد این واقعا " یک خصوصیتش مقام بود یا خصوصیت فرد شاه بود؟ این تسلط ؟
ج ـ شاید فرط دوستیش و اعتقادش بهش . آخر خیلی خودش را مظلوم میکرد شاه . شاه طوری خودش را شرمان میکرد که من همیشه میگفتم شرمان تر از این بشر من ندیدم آدم این روزنامه نگارهای خارجی ها که میآمدند صحبت میکردند بعد میرفتند همش شیفته میشدند چقدر آدم موء دبی است چقدر آدم جذابی است .یکی از اینها دیوید لیلینتال . لیلینتال می نمیآورد م خب ما نداریگر تا روزهای آخر هم ماند .هردفعه هم که میآمد روزدوم شاه می پذیرفتش . دربحرانی ترین روزها می پذیرفتش آن روزی که توی خاطرات لیلینتال هم هست آنروزی که میخواستند او را بکشند تیراندازی کرده بودند توی کاخ مرمر این آنروز را میبایست شرفیاب بشود از همه جا هم بیخبر بود فقط وقتی که وارد میشود میگوید محیط را من یک خورده جور دیگر دیدم دیدم آن نظم هر روزه نیست .بعد پیش شاه میگوید که شاه خونسرد بود اما یک حالتی در او دیدم .بعد یا بعد اطلاع پیدا کرد یا شاه ضمن مذاکره ،گمان میکنم بعد اطلاع پیدا کرد که مثلا" لیلیـنتال عاشق شاه بود تا روز آخر از او حمایت میکرد. لیلینتال نمیتوانست باور بکند که این آدم کسی است که میداند اطرافیانش فاسدهستند وجلو نمیگیرد ومیدانست که حکومت پلیسی است زجرهست شکنجه میدهند این اطلاع دارد وکاری نمیکند .اینها را هیچ باور نمیکرد ظاهرش یک میگویم بحدی این Charming بودکه یکی از سرموفقیتش بود .یکی دیگرش این صبر وتحمل توهین . فحش هائی نبودکه به این ندادند وقتی که پدرش رفت بخودش خانواده اش وخواهرهایش نمیدانید دیگر رذل ترین چیزها . من یک روزی میرفتم پیش شاه دیدم از اطاقش نه دیدم از در با ربیرون میآید یکی از این روزنامه هائی الان یادم نیست یکی از این روزنامه هائی که فحاشی کرده بود پرسیدم این را دیدم . پیش شما بود ؟ گفت بله گفتم اعلیحضرت چطور شما این را میپذیرید؟ هیچی یک تبسمی میکرد . من غیرممکن بود آخر یک کسی که همچین کاری بکند مگر اینکه

بنویسد غلط کردم مرا عفوبکنید من اشتباه کردم .تحملش بحدی بودتا وقتی که زورپیدا بکند وفرصت پیدا بکندکه تلا فی بکند . یکی Charm اش فوق العاده بودیکی همین تحملش بی نظیربود دراین قسمت . علا فریفته بود دوستش داشت با تمام قلب دوستش داشت برای تظاهرهم نبودبهیچوجه من الوجوه .زنش را میرنجاند به بچه هایش نمیرسید به من میگوید ، با من صحبت میکند که شما چرا اینطورحرف ... من بحدی با اوخشونت کردم گوشی راگذاشتم که بعدپشیمان شد .

س - باکی ؟

ج - با علا . علاصحبت میکردم به انگلیسی هم با من صحبت میکرد ازدربارکه مثلا"تلفنچی نفهمد . آنوقت هم شایدوسائلی دیگری هم شاید واقعا" sophisticated تر ازاین نبود مثلا" میبایست یک نفرگوش بدهد شایدتلفنچی گوش بدهدکه خبربدهد. بعد برای من پیغام دادتوسط سلمان اسدی که من خیلی متاءسفم شمارنجیدید من قصدنداشتم . گفتم من ازاین رنجش دارم شما بایدبرویدبه شاه بگوئید بگوئید آقا دراین مورد حق با ابتهاج است شما حق ندارید ازاو برنجید . خوداین آدم گفتش که من میخواهم بروم مجلس سنا ومجلس ماهی یکدفعه که تمام مسائل هرچی که ازمن سئوال میکنند جواب بدهم . پا میشوندسئوال میکنندراجع به کود شیمیائی شیراز عقیده ام را میگویم عقیده ام را باصراحت میگویم این چیزها ارزش داردبرای دولت آدم با این چیزها میتواندجلب اعتماد مردم را بکندنه اینکه با دروغ گفتن . خب سرهمین بودکه کاربه جائی رسیدکه خب من مجبورشدم که استعفا بدهم وبروم . ولی این موضوع اگرمن از علماوء خذه نکرده بودم تشددنکرده بودم گوشی رانگذاشته بودم شایدبازهمیشه خیال میکردکه حق باشاه است . عقیده اش این بودکه خوب بلا آخره شاه است بایدرعایت احترامش کرد بایدحفظش کرد بایدراهنمائی اش کرد بایدنصیحتش کرد .اما من درهیچ موردی سراغ ندارم یعنی واقعا" ندیدم شخصا "ندیدم که این شاه رابتواندمنصرف بکنداز یک چیزی . درصورتی که من بارها اینکارراکردم .

س - هیچ بخاطرداریدکه مثلا" مرحوم علا با افرادی درسطح ایشان با شما صحبت بکنند واظهارنگرانی کنندکه این رویه ای که دارد پیش میرودممکن است رفتارمحمدرضاشاه هم

یک چیزی شبیه رضا شاه بشود ؟

س - شبیه به رضا شاه راکه ازرضا شاه بدترشده بود اما اظهارنگرانی راهمین کار را بدبخت کرددیگر بعدازقضایای روز چندم راگفتید ؟

س - ۱۵ خرداد .

ج - ۱۵ خرداددر۶۳

س - ۱۳۴۲ که میشود ۶۳ .

ج - این آقا این یک عده ای رادعوت کردکه بایـدیک فکری کرد .رفتندبه شاه گفتند توسط یک واسطه پیغام دادکه دیگرنیائید . من نمیخواهم من من بکنم . اما من مطالبی رایاداشت میکردم درظرف هفته .تمام یاداشتهایم درپرونده من بوددر پرونده اسمش هم روی آن نوشته بودم بقول خودم سری باشد که کسی متوجه نشود H . I . N. برای این آخوندها دیگرخیلی سری شد تمام باتاریخ مینوشتم جواب شاه راهم درحاشیه آن مینوشتم .

ج - قضیه چیزرا برایتان گفتم طرفداران مصدق رادرسازمان برنامه به‌تفصیل گفتم؟

س - بله بله بله

ج - هان ببینید مثلا" ازآن مواردبوددیگر . خلاصه ازاوپرسیدم اعلیحضرت چند نفر با شما اینجورصحبت میکنند؟ گفت هیچکس .

س - قربان ، خاطراتتان راجع به علی منصور مخصوصا" دوره نخست وزیریش و دوره سازمان برنامه اش که چه جورشدا صلا" ایشان ....

ج - سازمان برنامه اش ؟

س - سرپرست سازمان برنامه نشد یک مدتی ؟

ج - نه نه هیچوقت .نه سرپرست یک چیزدیگری شد حالا به شما عرض میکنم . من علی منصوررا موقعیکه بچه بودمیشناختم برای اینکه باخانواده منصورالملک بوسیله زن اولم منصوب بودم . زن لقمان الملک وزن منصورالملک هردوخواهربودندودختر عموی پدرزن من بودند بنابراین من معاشرت داشتم زیادباخانواده منصورالملک لقمان الملک حکیم الملک لقمان الدوله وفلان اینها . وعلی منصوربا مطلاح

بچه بودند دیگر . منصورالملک یک آدم خیلی پخته ای بود خیلی آدم باصبروحوصله ای بود عجول نبود درست مخالف من یک چیزی راکه آدم به او میگفت مثل اینجنهم شبیه میکنم به دکترطاهری پدرهمین دکترطاهری . شما یک چیزی ازاو میپرسیدید یک چیز ساده این من خفه میشدم تا اینکه جواب بشـــــنوم هی تاءمل میکردفکرمیکردتا یک چیزی را میگفت این منصورالملک هم این عادت را داشت .

س - منصورالملک که میفرمائید همان علی منصوراست دیگر ؟

ج - نه منصورالملک پدرعلی منصوراست .

س - منظورم حسنعلی منصورنیست که نخست وزیرشد ؟

ج - پدرحسنعلی منصور، پدرحسنعلی منصور من با او معاشرت داشتم واین علی وجواد موقعیکه بچه بزرگ ازبچگی میشناختم .

س - بله سئوال بنده همین راجع به منصورالملک است .

ج - راجع به منصورالملک است ؟ ها

س - راجع بخودمنصورالملک است که گویا اسمش علی منصور ؟

ج - علی منصور ؟

س - بله ،منظورم خودمنصورالملک است .

ج - من درآوردن منصورالملک به نخست وزیری موءثربودم برای اینکه منصورالملک یک آدم ، به شاءگفتم این ایده آل من نیست برای نخست وزیری اما توی این رجالی که من می بینم این را ازهمه عاقل تر میدانم . شاه با او هیچ موافق نبود برای اینکه گمان میکنم تحت تاءثیر پدرش بود که پدرش ازاین یقینا " بدگفته بود . برای اینکه میدانید نخست وزیربودوقتی که آن قضایای انگلیس وروس اشغال کردند ایران را .وگمان میکنم که اوخیال میکردکه این میدانست وزدوبندی داشته مثلا" با انگلیسها درصورتیکه بهیچوجه من الوجوه همچین چیزی نیست . بنابراین خیلی اصرارکردم خیال میکنم موءثرباشدنمیگویم .حضورمیکنم ووقتی که رفت منصورالملک خیال میکردکه من باعث سقوط اوشدم هیچ همچین چیزی نیست . اوخیال میکردکه من باعث شدم که من باعث شدم که رزم آرا را بیاورد درصورتیکه اینجا توضیح دادم من مخالف بودم که

با اینکه نظامی بیاورد. منصورالملک.

س- چه جورآدمی بود ؟ یک حرفهائی راجع به درستی اوزدند

ج - آدم میگویم یک آدم . راجع به درستیش، من تعهدی نمیتوانم بکنم نمیتوانم بگویم آدم درستی بود نمیتوانم . اما راجع به نادرستی اوهم چیزی ندیدم اما میشنیدم چون آنوقت ها رسم بود اصلا" عیب نبودکه آدم پول بگیرد .من وقتی که رفتم شغل ماهی ۳۰ تومان قبول کردم دربانک شاهی سپهدارشتی نخست وزیربود مـــــی خواست بمن کاری بدهد. گمان میکنم این راگفتم درابتدای مصاحبه مان که مـــرا فرستادوزارت جنگ که بروم پیش سردارهمایون که جانشین Sir Selzki شده بودبمن شغل بدهد رفتم دیدم که یک شرب الهیودی هستش که ول کردم . بعد روزهای جمعه میرفتم ناهارمنزل او برای اینکه یک عده ای میآمدندناهار گفت هان چطور شدحه کردی ؟ گفتم رفتم بانک شاهی گفتش که چطورآنجا راچطورشد ؟ گفتم اصلا" آنجا بدردنمیخورد گفت چقدرحقوق میگیری؟ گفتم ۳۰ تومان گفت نه دخل وپخل چقدرداری؟ یک همچین چیزی مداخل ، مداخل .منهم باکمال تندی گفتم من اهل این چیزها نیستم باهمین حقوقم زندگی میکنم مداخل من ندارم . رسم بودنخست وزیرسرمیز درحضورهمه میگوید آن رانمیگویم مداخل چقدرداری ؟ رویهم چقدرداری ؟ این معمول بود یک چیزی بودمشروع بوددرزمان قاجاریه وقبل ازقاجاریه که یقینا" هم همینجور بوده است . ایرانی خجالت نمیکشیدکه یک چیزی رانگیرد. درزمان احمدشاه معمول بود که هرکس میخواست فرمانفرما برودبشود بجای استاندار والی بشود پول میبایست بدهد به احمدشاه این یک چیزمعمول متداولی بود .

س- به شخص احمدشاه یا به خزانه دولت ؟

ج - به شخص احمدشاه توی جیب شخص احمدشاه میرفت . احمدشاه خودش ازانگلیسها ماهی پانزده هزارتومان جیره میگرفت که وقتی که دیگرماء یوس شدندازقرارداد ۱۹۱۹ ونعهدهم کرده بود بهش جزو استادوزارت خارجه انگلیس منتشرشد یک نفرایرانی ندیدم که این رادیده باشد همه خیال میکردند من خودم هم خیال میکردم احمدشاه مخالف قراردادبودوبرای همین هم رفت . ازروزاول به انگلیسها تعهدکردمن این را

میگذارنم برای شما ،شما نگران نباشید . آن نطق کذائی Lord Mayor لندن هم بکلی هیچی آن صحیح نبود . پانزده‌هزارتومان درماه میگرفت اینها وقتی که ماءیوس شدندقطع کردند .آنوقت گله میکند پیش Norman بود نه کی بود ؟ Norman بوددرزمان احمدشاه وزیر مختار انگلیس . گله میکند . آن بهش میگویدکه یک روزدیگرمستاءصل میشودمیگوید ،میگویدآخر شما شاه‌هستید شما پولدارید ۱۰۰ احتیاج ندارید به این پول .تمام ریشه واساس حکومت ها درایران این بودوعیب نبوداین عمل .احمق بودکسیکه اینکاررانکند میگفتنداین آدم عقلش نمیرسد این چی چی میکند این برای کی اینکاررا میکند ؟

س ـ پس ازکی عیب دارشد .چه باعث شدکه این عیب تلقی بشودوازچه زمانی ؟

ج ـ واللهمن خیال نمیکنم تا روزهای آخرهم عیب محسوب میشد . برای اینکه‌به شاه‌گفتم‌گفتم این کسیکه شمافرستادید میدانیدآدم نادرستی است‌گفتم بدربود گفت‌جم‌بمن تحمیل کرد . بهش‌گفتم این وزیرتان دزداست یک وزیری گفتم دزداست یکخورده‌فکرکرد گفتش‌که تمام گزارش‌جلسات هیئت وزیران رابمحض‌ختم جلسه میرود هم به‌سفارت انگلیس هم به‌سفارت آمریکا باتلفن گزارش میدهد .من فریاد کشیدم اه منکه نمیدانستم این جاسوس‌خارجی است . اعلیحضرت برای چی نگهش داشتید ؟ نگاه میکند .

س ـ وسکوت

ج ـ سکوت‌سکوت مرموز سکوتی که این یعنی چه یعنی من بیچاره ام .....

س ـ شما داشتید راجع به منصورالملک

ج ـ بعدموقعیکه منصورالملک نخست‌وزیرشده‌بود گمان میکنم خودمنصورالملک هم شایدمیدانست‌که من مؤثربودم درآمدنش .

س ـ اوایل ۱۳۲۹ بوده است ۱۹۵۰ میشود

ج ـ ۱۳۲۹ ؟میشود اوایل ۱۹۵۰ آمد نه من ۵۰ که رفتم ازبانک . نه‌زودترآمد .

س ـ اینجوری کـه ملاحظه میکنیـــد فروردین ۱۳۲۹ کابینه منصورالملک تشکیل

شده بود .

ج - ووقتی که‌کا ببینه اش افتاد وبجایش رزم آرا آمد دیگر .

س - تیر آمددیگر سه‌ماه بیشتر نبود.

ج - بله دیگر ،بله که منهم به‌فاصله ، آنروزگفتید به‌فاصله یک ماه یادوماه ؟

س - بله دوماه

ج - پس همینطورمیشود . منصورالملک وقتی آمدکه من کاربرنامه هفت ساله را داشتم به اتمام میرساندم ویک میسیونی ازطرف O . C . T آمده بود که

س - که توضیح‌فرمودید .

ج - که آنرا من استخدام کردم رئیس این میسیون یک شخصی بودبه‌اسم Max Foneberg این درکارنفت واردبود ومن هرکسی‌راکه ازطرف این کنسرسیوم آمدبه اواطمینان داشتم برای اینکه اینها را بمن بانک بین المللل توصیه کرده بودند .توی شان یک اشخاص خیلی‌خوبی بودند . این O . C . I هم تشکیل شده بودازیک عده از شرکتهای بزرگ آمریکائی مقاطعه کاربودند مثل Stone & Webster مثلا" و یک چیزی بمن داده بودندا ینها وقتی که من ازبانک رفتم بعنوان یادگار وقدردانی مثلا" ازمن که مثل یک دیپلم مانندی بودکه همه هم امضاء کرده بودند واین راخیلی‌خیلی قشنگ درست کرده‌بودنداین را من قاب کرده‌بودم داشتم ویازده شرکت بودند . این Max Foneberg معلوم شدکه ازچیز خیلی خوشش میآید ازواردشدن درکارهای سیاسی .

س - گزارشهای‌متعددی‌هم ازاوتوی مدارک وزارت خارجه هست .

ج - هان ملاحظه میکنید ، من بهیچوجه متوجه این مطلب نبـودم هیچ ، من این را فقط سروکارمن با این ازلحاظ همین تیم O . C . I بود وگزارشهای ما Allen Dulles قسمت حقوقی این گزارش را Allen Dulles نوشت برای اینکه آنوقت با برادرش شریک بود یک وکیل بود .برای‌اولین بارهزارنهصد نمیدانم ۴۶ ۴۷ مثلا" آنوقتها بودکه آمدبه‌ایران ومن با اوآشنا شدم وخیلی هم ازاوخوشم آمدهرچه که

از Foster Dulles بدم میآمد از Allen Dulles خوشم میآمد برای اینکه دووجودبکلی متضادبودندهیچ‌بهمدیگرشباهت نداشتندازلحاظ اخلاقی . این بعدها شنیدم Max Foneberg آنوقت نزدیک شد با عبدالرضا ،عبدالرضا هم‌یک آدم بدجنسی است یک آدمی است‌که دروغگوهست .

س- اینها سرکارازکی به این نتیجه رسیدید از چه موقع ؟

ج - ازهمان موقعیکه این یک جلساتی تشکیل میدادرخانه اش ، تقی نصرمثلا"

س- این رابفرمائیدکه ارتباط بین طرحی که سرکارریخته بودید برای برنامه هفت ساله والاحضرت عبدالرضا و

ج - عبدالرضا اصلا" کوچکترین دخالت نداشت در .

س- درتشکیل سازمان برنامه ارتباط یا بی ارتباطی اینها چی هستش

ج - کوچکترین، ارتباط نداشت یک کسی بودکه درخانه‌اش‌نشسته بود ودلش میخواست که یک سری تو سرها دربیاورد . بنابراین درهرجائی که تصورمیکردکه میتواندرخنه بکند میکرد ویک عده‌ای هم به Dooher که‌خوب برادرشاه است‌دیگر ،یک‌گربه ی شاه‌راهم احترام میگذاشتند تاچه‌برسد به‌برادرش . من یک مدتی که‌نمی شناختمش بعددیدم که‌دروغگوهست درپاریس‌برای من ثابت‌شد درپاریس‌بین مایک نامه هائی ردوبدل شدکه‌بسیار بسیارتند ، بسیارتند ،

س- این زمانی‌است‌که‌سرکارسفیربودید؟

ج - سفیربودم بله .

س- ولی این اول کار چه‌جوربودیدباهم ؟ (؟) باهم چه‌ارتباطی‌داشتید؟ موقعی‌که تازه ایشان ازآمریکاآمده بود ؟

ج - تازگی که ازآمریکاکه آمده بودمن سراغش‌نرفتم نمیدانم چطورشدکه آشناشدیم . ولی خیلی خیلی موءدب خیلی‌احترام میکرد خیلی خیلی مبادی آداب بود اینش کاملا" درست‌است ویکی از دلایلی است‌که آدم راگول میزد همین بود .مثلا" شنیدم ، من آنوقت‌تهران نبودم اما شنیدم که دردوره مصدق اینها صحبت میکردندکه‌این پادشاه

بشود وگویا حقیقت دارد برای اینکه تا یک مدتی هم طرد بود شاه راهش نمیداد نه خودش را نه زنش را .

س - برنامه ایکه O.C.I. که تهیه کردند چه جور منجر شد به تشکیل سازمان برنامه و ریاست افتخاری یا (؟) که والاحضرت عبدالرضا داشت آنجا ؟

ج - هان این ، این ، هان ریاست افتخاری در زمان من مطلقا نداشت . این بعد از اینکه من رفتم ، نمیدانم کی این عنوان را بهش داد نمیدانم برای اینکه من اصلا "هیچکس را نمی شناختم بعنوانی ، من اگر رفتم یکی دو دفعه پیش برای کارهای دیگر میرفتیم چیزهائی را مثلا" میخواست با آدم صحبت بکند و راجع به مسئله‌ای آنجا بودیم مشغول صحبت بودیم تقی نصر از فرودگاه آمد از آمریکا آمد از فرودگاه مستقیما " آمد آنجا ، شروع کرد به انتقاد کردن از کارهای بانک و نشر اسکناس ، گفتم آقای دکتر نصر شما عرقتان هنوز خشک نشده است . اسکناس‌های منتشره چه میلغی است ؟ نتوانست بگوید ، گفتم کسیکه نمیداند که اسکناس منتشره بچه مبلغ هست حق ندارد اظهار عقیده بکند جلوی همین ، ما خب البته خیلی خیلی خجل شد . من رفتارم با اینها اینجور بود برای اینکه میدانستم که این از روی حقیقت نیست . یک اشخاصی هستند که دلشان میخواهد به یک مقامی برسند و نمیدانند چه راهی ؟ و یکی از آن راههایش خیال میکنند اینست ، بگویند یک مطالبی را بگویند که اثر بکند در مردم .

س - آقای نصر یک مدتی رئیس یا مدیرعامل سازمان برنامه شده بود نشده بود؟

ج - بله ، بله .

س - و ایشان را مثل اینکه والاحضرت عبدالرضا ..

ج - بدون شک ، بدون شک آن چیز کرده بود . اما در زمان من نبود باز هم من در ایران نبودم . من در ایران نبودم من رفته بودم دیگر بنظرم آنوقت یا پاریس بودم یا در صندوق بودم نمیدانم اما این در زمان من نبود برای اینکه در زمان من اول کسی که رئیس شد و به پیشنهاد من بود مشرف نفیسی بود . من مشرف نفیسی را یک آدم بسیار بسیار فاضل دانا مطلع متین ولایق میدانستم . آنهم یک آدم خیلی تلخی بود او هم

زیادطرفدارنداشت . اورا معرفی کردم برای اینکه اوراهم شرکت دادم درتنظیم برنامه . البته اویک چیزی داشت خیلی خیلی ضدآمریکائی بود نمیدانم چرا . برای اینکه گمان میکنم شایدبواسطه اینکه تربیت فرانسوی داشت . خیلی ها که درفرانسه تحصیل کرده بودند ایرانی ها طبیعتا " ضدآمریکائی میشدندبطوریکه خیلی ازفرانسوی ها خودشان ضدآمریکائی هستند یک کمپلکس دارنددرمقابل آمریکائی ها ایرانی هائی که درفرانسه تحصیل کرده اند من این رادرآنها دیدم که اینها بخودی بخود ضدآمریکائی میشدند .برادرمن مثلا" ، برادرکوچکم که همازنش سرطان گرفته بود من وادارش کردم که ببردش آمریکا . رفت آمریکا وقتی که آمریکا را دیدوبرگشت دیگراصلا" ممکن نبود پیش یک دکتر فرانسه برود درصورتیکه قبل از آن خیال میکردبهترین پزشکهای دنیا فرانسه هست همه چیز فرانسه بهترازهمه چیز دنیاهست . خیلی ها این عقیده رادارند اشخاصی که حالا شمادقت بکنید ببینید که این تطبیق میکند باآن اشخاصی که شمادیدیدکه درفرانسه تحصیل کرده اندیانه ؟ می بینید همینجوراست .

س- من تصورمیکردم که مشرف نفیسی بعدازتقی نصرآمدند. وقتی که تقی نصررا برداشتند مشرف نفیسی رئیس سازمان برنامه شد ولی شایداشتباه میکنم .

ج - تاآنجائیکه من اطلاع دارم اولین شخص مشرف نفیسی بود تااینجائیکه من اطلاع دارم . نداریم یک چیزی که نگاه کنید توی ؟

س- اینجا نخیر ندارم فقط اسامی نخست وزیران راداریم

ج - مشرف نفیسی دشمن داشت بقدرموی سرش ، موافق کسی نداشت وخیلی خیلی مشکل بود این رامن خیلی خیلی سعی کردم این راتحمیل بکنم وبعدهم زیرپایش راجاروب کردند یک مدت کوتاهی ماند وبرش داشتند .

س- بعدش کی آمد ؟

ج - دیگربعدازآن من دیگردرایران نبودم اما ....

ج - احمدزنگنه را آوردند .

ج - هان آن احمد راخیلی بعد خیلی بعد . احمدزنگنه قبل ازبنظرم چیزبود پناهی

اما قبل ازاو آنوقت سجادی بود قبل ازاونیمدانم مثل اینکه شریف امامی بود قبل ازاوعدل بود ،عدلیکه رئیس اداره تجارت بود یعنی رئیس اداره کشاورزی بود وزیرکشاورزی بود دیگر یک عده دیگری هم بودنددراین فاصله . بهرحال من مشرف راعقیده داشتم اولا" وارداست درمسئله ، درتمام این مسئلهتهیه برنامه خودش هم کارمیکرد خودش هم یک نظرهائی داده بود . اینجاراجع به این Max Foneberg Mäx صحبت میکردم که بعدها شنیدم که Max Foneberg با مخالفین من مثل عبدالرضا ساخته بود .من این رادرسانفرانسیسکودیدم در۱۹۴۷ اولین جلسه ای International Industrial Conference. این سری را Institute(?) Stanford شروع کردکه آنسال هم Co- Sponser اش Henry Luce بود آنجا این آمدبدیدن من درکالیفرنیا اقامت داشت .آمدبهسانفرانسیسکو برای اینکه مرا ببیند توی یک کلوبی هم هست رو بروی هتل چهچیز هتل اسمش چی بود اف (؟) جنوی هتـــل Fermant یک کلوبی هست آنجا باهمدیگر ملاقات کردیم ،آنجا من بهاوگفتم من شنیدم که شما دراین تحریکات برعلیه من دست داشتید . گفت بله من اعتراف میکنم . اشتباه کردم ازشما عذرمیخواهم . گفتم چطورشداینکارراکردید ؟ گفت خیط من رفتم درجریانات سیاسی اذعان کردکه دست داشت اذعان کردکه تماس داشت باآنعبدالرضا تماس داشت با منصورالملک ومثل اینکه دخالت هم داشت دربرداشتن من ازبانک . گمان میکنم باتقی نصراینها هم ارتباط پیداکرده بود معلوم میشود این . من دیگر بیش ازاین واردنشدم . گفتم خیلیمتاءسفم من آوردم شماراکه شما اینکاررا Planning بکنید شماعوض اینکه اینکاررابکنیدرفتید توی سیاست ، آخرشماراچهکار ؟ چطورشد ؟ گفت هیچببخشید مرا عذرمیخواهم اشتباه کردم امابه شما اذعان میکنم این را .

س ـ اختلاف شما با والاحضرت عبدالرضا را من هنورمتوجه نشدم که اختلاف سلیقه داشتید اختلاف .....

ج ـ ببینید من اصلا"ازکسی خوشم نمیآیدکه سمتی نداشته باشدوبخواهدخانه خودش

مثلا" یک جوردربا ردرست بکندکه مردم‌برونددوبه‌احترام اوبنشینندبا اوصحبت بکنند من ازاین چیزها خوشم نمیآید .

س- غیرازاین دیگرچه مسئله ای بود ؟

ج - ازجلفی اش خوشم نمیآید Effeminate بود من خوشم نمیآید.

س- فرمودید پاریس یک ....

ج - بعدپاریس ، پاریس یک کسی بمن یک نامه ای نوشت که من باکشتی ازآمریکا میآمدم بداروپا یکی ازبرادرهای شاه همسفر من بود پول ازمن خواست من به او چندهزاردلار دادم گفت بمحض اینکه میرسم تهران برای شما میفرستم ونفرستاد. اسمش هم میگفت رضا یک چیزرضا بود .من پیش خودم‌فکرکردم که‌این کی میتونه باشد؟

س- این دوست شما بود این شخص نامه نوشته بود ؟

ج - نه ،نخیر من بعنوان سفیرایران

س - درفرانسه .

ج - بحدی این بمن برخوردکه این کثافت کی هست که همچین پول راقرض میکندازمرتیکه کلا هبرداری میکند . من فکرکردم این تنها میتواند حمیدرضا باشد برای اینکه حمید رضا ازاینکارهای کثافت کاری میکرد . برداشتم یک شرحی نوشتم به‌دفترمخصوص‌که همچین چیزی بمن اطلاع رسیده است‌ومن خیال میکنم که‌این بایدحمید رضا باشد .شما تحقیق کنید اگراین است به‌اوبگوئیدکه‌پول این مردرافورا" بپردازد . درجواب این یک شرحی رسید ازدفترعبدالرضا که این مربوط به‌ایشان است وایشان هم یک چیز ،سمبل کاری،که خیال داشت بفرستد بعدآدرس نداشتش نشدوچه فلان واینها . من آنوقت یک شرح شدیدی نوشتم مواخذه .

س- برای کی ؟

ج - ازاین عمل ، که آخراین عمل چیست . پولش رافورا" به‌پردازید . این معلوم میشود رفت به شاه شکایت کرد وازدفترمخصوص بمن نوشتندکه شماآخرچطور یک همچین چیزی را به ایشان مواخذه میکنید چه فلان اینها . در جواب نوشتم بدفترمخصوص‌که من متاءسفم

که این را روز اول به ایشان نسبت ندادم من خیال میکردم ایشان ممکن نیست یک همچین کاری را کرده باشند من آن بدبخت حمیدرضا را خیال میکردم اینکارها را میکند وقتی که اطلاع پیدا کردم الان هم میگویم این ننگین است اینکاری که شده این باعث خجلت است چطور آخر ممکن است برادر یک شاهی بیاید یک پولی قرض بکند و اینکار را بکند این درجواب دادم بدفتر مخصوص که این از شاه هم تعجب کردم که برای حمایت از او از من میخواهد مواخذه بکنند باز خواست بکنند که چرا یک همچین چیزی تندی نوشته اید به او . این دیگر اگر کوچکترین احترامی را هم برایش داشتم . هان یک چیز دیگری هم هست قرض کرد از بانک یک میلیون تومان سند سپرده ثابت را گذاشت دیگر از این دیگر مطمئن تر نمیشد که بعد از یک مدتی تقاضا کرد که این را تبدیل بکنید به فلان به ملک ،خانه اش را گرو گذاشت . بعد وقتی که مطالبه کردند همین جمشید خبیر نامه نوشت که . اینهم خوب که الان یادم آمد جمشید خبیر یک چیز دیگر هم راجع به این عبدالرضا به شما میگویم . یک نامه نوشت این که بعرض رسید مقرر فرمودند من گفتم به بانک بنویسید که رابطه بین طلبکار و بدهکار این نیست بعرض رسید یعنی چه ؟ فلان تا فلان تاریخ اگر ندهید اجرا میکنم که شاه گفت چه میکنی ؟ گفتم میفروشم پولش را داد. این یکی از خاطرات من . بعد یکی دیگر روزیکه آمدند رئیس شهربانی آمد بمن گفتش که آمدند شما را بزنند گفتم بزنند یعنی به معنی بکشند که عکس شاه و عبدالرضا وقتی که آمدم روز اول دیدم عکس شاه است و عکس عبدالرضا فورا " گفتم عکس عبدالرضا را بردارند برداشتند گفتم برای چی گذاشتید ؟ گفت برای اینکه این رئیس افتخاری است گفتم رئیس افتخاری چی است ؟ من رئیس هستم هیچ قانونی هیچ همچین چیزی وجود نداشت که . راجع به چی میگفتم که ؟

س - راجع به منصور بود راجع به منصور الملک بود که ...

ج - نه نه که این یک خاطره دیگر هم از

س - جمشید خبیر فرمودید یک مطلب دیگر .

ج - هان من از زمان برنامه استعفا دادم همان روز بعدش جمشید خبیر به او گفتم اینجا هم یادآوری کردم جمشید خبیر تلفن کرد که والاحضرت عبدالرضا سلام رساندند

فرمودندکه خیلی میل دارندشما را ببینند گفتم به جمشیدخبیر به ایشان بگوئید که خیلی‌متشکرم ازاین اظهارحسن نظرشان لطف شان اما بهیچوجه مصلحت نیست من به دیدن ایشان بیایم یک همچین موقعی که استعفادادم اینکارها راشاه کرده است من بیایم ایشان را ببینم . ازخبیرهم‌بپرسید . یعنی چه‌بیاید ببینم ؟ برای اینکه یک‌آدم Intrigant که بیام چون من یک‌آدم گردن کلفتی هستم مثلا" حالا مخالف‌شاه هستم بیایم مثلا" باا وسازش‌بکنم که یک‌زدوبندی بکنیم برعلیه شاه این درطبیعت‌این آدم است . بهیچوجه من الوجوه من این آدم را نمی پسندم

س - ازمرحوم علم چه خاطراتی دارید ؟

ج - علم من پدرش را میشناختم شوکت الملک .

س- ازپدرش ممکن است .....؟

ج - پدرش یک‌آدم بسیارخوش مشربی بود خیلی خیلی موٴدب یک مردمسنی بودنسبتا" وبعضی وقتها میآمد تهران مقیم تهران نبود همیشه چون باامان اله میرزاجهانبانی موقعیکه جهانبانی رئیس‌لشکر خراسان بود باا ودوست‌بود خیلی هم دوست بودندبا همدیگر بوسیله اوماآشناشدیم باهم بریج بازی میکردیم وخیلی خیلی خوشم میآمد ازش‌خیلی‌آدم معقولی بود . اما هیچوقت بحث سیاسی اینهاباا ونکردم مطلقا اما همانوقت میگفتندیک‌آدمی است درمحل خودش‌خیلی آقاهست‌خانه اش‌بازاست وهمه میآیندا ینجا ازآنهابذیرائی میکند .میگفتندخیلی رابطه داردبا انگلیسها ، انگلیسهائی که میآیند میروند اینهاهمیشه خانه اومیآیند پذیرائی شایان میکند . به این معنی یک‌آقا ، یک‌آقائی که‌درآن ناحیه یک‌سمت مثل رئیس ایل ، مثل قوام الملک شیرازی درمثلا" شیراز . پسرش‌را من یک‌آدم خیلی چیزی نمیدانستم خیلی لایقی خیلی‌دانا وخیلی پخته نمیدانستم یک‌شرحی گفتم از Christian Science Monitor دیدم که‌یاین را ، نمیدانم به شما آنوقت‌هاگفتم یانه ؟ اینهم شاید خیلی کهنه‌است این راشرح داده بودکه این مثل یک Scout Master برای Scout Master شایدبدنباشد وآنوقت Impression خودش‌را نوشته بود . من ازاوهیچ شخصیتی درمقابل شاه ندیدم چون حالا بعدمیشنوم که به شاه میگفت درمقابل شاه میایستاد یک موردزنده ای را

که دارم همان بودکه درجلسات شورای اقتصاد بعدازیک جلسه ای هیچ یادم نیست چی بود ؟ دوید دنبال من وبمن تبریک گفت ازشهامت من درمطالبیکه گفتم به شاه . پرسیدم شما موافقید ؟ گفت بله البته موافق هستم .

س - درکابینه علا بودابن ؟

ج - درکابینه نه نه نه کابینه اقبال ، نه وزیرکشورنگفتم درکابینه اقبال چه‌سمتی داشت ؟ وزیرکشاورزی چی ؟

س - حالا بعدا "نگاه میکنیم .

ج - وزیربود درکابینه ،گمان میکنم کابینه اقبال بود برای اینکه کابینه علا بخاطرندارم که شورای اقتصادی تشکیل میشد به آن معنی . شورای اقتصاد ، هان رئیس دبیرخانه شورای اقتصاد ...

س - درکابینه رزم آراوزیرکار بود کاربوده است ؟

ج - نه قبل از ، درکابینه اقبال چی ؟

س - کابینه ساعد وزیرکشاورزی بوده است .

ج - خوب درکابینه اقبال نبوده است ؟

س - کابینه اقبال نمیدانم .

ج - بهرحال بعدبه شاه گفتم اسم هم نبردم برای اینکه میدانستم اگربگویم خیلی اسباب زحمتش خواهدشد . بهش گفتم یکی ازاین کرمها دنبال من دوید بمن گفت ، گفتم خیال میفرمائیدکه اینها موافق هستند باآن چیزهائی که میفرمائید خیلی به شاه برخورد ازقیافه‌اش معلوم بود که اینها موافق نیستند گفتم اینها جزء ت نمیکنند اظهارعقیده بکنند سئوال بفرمائید آخر ،سئوال بفرمائید شما موافقید یا مخالفید بگوئید بله یانه . متوسل بمن میشودکه یعنی تشویق میکند مرا که خوب کاری کردید اما نمیگوید عقیده خودش را .

س - درسالهای بعدکه نخست وزیرشدووزیردربارشد وواقعا "قدرتش روبه‌افزایش شد آنموقع سروکاری باا وداشتید ؟

ح - من دیگروقتی بودکه باشاه رابطه نداشتم .من دیگر اصلا" سروکاربا هیچکدام از

اینها نداشتم مگربا هویدا . آنهم برای اینکه هویدا یک سخنرانی کرددربانک مرکزی که مملوازجمعیت بود درصورتیکه اگرنخست وزیربودکسی نمیآمد .خب من رفتم برای اینکه علاقه داشتم راجع به برنامه صحبت میکرد .

س - هویدا ؟

ج - هویدا . گفت که راجع به برنامه ایکه ، کدام برنامه بودکه دردست تهیه بود؟ اما این مطلب راگفت ، گفت اگرسابقی ها درسازمان برنامه این زیربنا را نساخته بودند ما بهیچوجه موفق نمیشدیم این را بایدبگویم که ،باشدم رفتم بعدازچیز ایستاده بود ازاوتشکرکردم گفتش تشکرندارد عین حقیقت است گفتم میدانم عین حقیقت است اما این عین حقیقتی است که علی امینی که دوست من بود وقتی نخست وزیرشد خلافش رامیگفت تفاوت شما با علی امینی اینست شما با من دوست نبودید اوبا من دوست بود سالها با من دوست بود خلاف این رامیگفت ، میگفت سدسازی یکی ازاشتباهات بزرگ بودکه سازمان برنامه مرتکب شد .من نامه به اونوشتم به علی امینی که تعجب میکنم ازتوکه همچین چیزی میگوئی گفتم که این حرفی که تومیزنی معنی آن را میدانی چیست ؟گفت چاه میزدند معنی آن اینستکه من سد سفیدرودرا بگذارم تمام آبش برودردریا آنوقت با نیروی برق بیاییم حفر بکنم چاه آبی راکه نشت کرده است اززیر بستر رودخانه رفته به زمین این را با تلمبه دربیاورم بعدازیک مدتی خشک میشود . گفتم اینقدر عمل غلطی است من تعجب میکنم توچطوریک همچین چیزی راگفتی ؟ فقط برای اینکه حسودبود که چرا من یک کارهائی راکردم والان چه بگوید ؟بگویددزدبود؟ بگویدخائن بود؟ یک همچین مزخرفاتی . این را برای کی گفت ؟ برای ما لکین که یک روزی رفته بودندبه دیدنش به آنها گفت . خوشم آمدازاینکه من اصلا"سابقه دوستی با هویدا ندارم همین باعث شدکه بعضی وقتها میرفتم بدیدن او وبه اویک چیزهائی رامیگفتم یک روزبه اوگفتم که بعقیده من این گناهست که شما مرتکب میشویدکه میگوئید ایران بعدازایکس سال میرسدجزوپنجمین نیروهای کشورهای نیرومنددنیا .گفتم چنین چیزی آقای هویدا محال است امکان ندارد ،امکان ندارد که یک ملت سی وپنج میلیونی برسد به مقام پنجم یعنی یکی ازاین پنج تا

یعنی شورویست ، آمریکا هست ، چین هست ، چهارمی ایران ، یکجا میماندبرای تمام دنیا .گفتم سوئد رابگیرید بلژیک رابگیرید سوئیس رابگیرید کانادارابگیرید حالا نمیگویم بزرگتر اینها همه اینها ازما جلوهستند .همچین چیزی شدنی نیست نگوئید .اگرمیتوانیدبکنید بکنید مردم ودنیا قضاوت خواهندکرد خواهش میکنم اینکاررانکنید .سکوت میکرد هیچی نمیگفت . یک روزبه اوگفتم این عملی راکه داریدمیکنیدکه اسلحه میخرید این باعث خواهدشد که عربها عربستان سعودی بخصوص شما اگریک کشتی میخرید اودوتا کشتی میخرد ، شما اگریک هواپیما میخواهید اوسه تا هواپیما بخرد این راه مصلحت ایران نیست . ازراه دوستی با عربها گفتم من اگرجای شما بودم یک جائی Project هائی رادراین قسمت دنیا تهیه میکردم وبه آنها میگفتم بیائیدبا مشارکت همدیگراینکاررابکنید .یک کاری میکردم که آنها دوست ایران بشوندوایران با مقام مخصوصی که دارد بالطبع ریاست خواهد داشت برتری خواهدداشت دراین ناحیه . اما این را نسترسانیدشان دراین زمینه بطورمفصل بحث کردم فردایش بمن تلفن کردکه ممکن است که این مطالبی راکه دیروز گفتیدبنویسید ؟ گفتم بله آقای هویدا نوشتم وبرایش فرستادم واین راداشتم درپرونده ام به شما نمیدانم نشان داده بودم ؟

س- ترجمه کردم من

ج - ترجمه کردید ؟ این فکرکردم چرااین راخواستش خیال کردم که این عقاید مرا می پسندد جراءت نمیکندکه خودش بگوید خواست که این راببردبه شاه بگویدکه این نظریست که فلانی داده است که شاید آنوقت به این وسیله بتواندادین رابقبولاند. اماکمتر اتفاق میافتادمن با این روبروبشوم ومذاکره بکنم ونگویدکه نمیدانید اعلیحضرت همایونی چقدرشما را دوست دارند هروقت صحبت شما میشود تعریف میکنند من بواش بواش شروع کردم به باورکردن این مطلب . اول که هیچی اعتنانمیکردم همچین چیزی غیرممکن است اما اینقدر این مطلب راتکرارکردوبه دفعات مختلف و به اشکال مختلف بمن گفت که من فکرکردم که این دلیل نداردکه این بمن دروغ بگوید . در Hindsight الان برای من مسلم است که این را بامن دروغ

گفته است یا تصورکرده‌است ،شاه روی زرنگیش مثلا" خواسته به‌این اینطورو انمود بکند چرا اینطور وانمودبکندنمیدانم ؟ این بمن همیشه میگفت . یک چیزهائی ازهویدا دیدم که پسندیدم .....

روایت کننده : آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریخ : ۱۲ آگوست ۱۹۸۲

محل : شهرکان - فرانسه

مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی

نوار شماره : ۲۸

من از هویدا جنبه‌ای که از ش خوشم میآمد یه چیزهائی بود که در اثر تربیت غربی کسب کرده بود . یک روزی بهش گفتم حیف است شما اینجور تخطئه میکنید غربی ها را هی از غرب زدگی نمیدانم . . . . گفتم که آقای هویدا شما که سبیل تان را الان تراشیدید این را از غربی‌ها تقلید میکنید ،شما تفاوت دارید با نخست وزیران دیگری را که من میشناسم تفاوتش هم از این جهت است شما عقده حقارت ندارید دیگران دارند . گفتم شما مثلا" Mc Cloy آمد پیش من از پیش شما آمد . نا هار پیش هویدا بود سه بعدازظهر میبایست بیاید منزل من آنوقتی‌هم که آمد هیچکاره بود چون با شاه از قدیم دوست بود و شاه این را مشاور مثل اینکه حقوقی خودش میدانست درخیلی چیزها با هاش مشورت میکرد این به شاه خیلی‌نزدیک بود و به شاه هم علاقه داشت . از من قبلا" وقت گرفت که کی میتوانند بیایدبه ملاقات من سه بعدازظهر آمد پیش من گفت من الان از پیش هویدا میآیم و ساعتم را نگاه کردم گفتم اه من بایدبروم پیش ابتهاج ، گفت شما ابتهاج را از کجا میشناسید ؟گفت که ابتهاج را از وقتی که رئیس بانک جهانی بودم میشناختم سالها ست میشناسم .گفت میدانید They offered him my job and he did not accept it . He turned it down. این از من پرسید همینطور است ؟ گفتم بله اما من تعجب میکنم که این را چرا او بشما گفت ،بهش گفتم معمولا" یک نخست وزیر در ایران یک نخست وزیر ایرانی اگر میدانست که همچین کاری را کرده اند و شما پرسیده بودید میگفتش که ابتهاج بهش نخست وزیری را تکلیف کرده باشند و او رد کرده باشد هیچ همچین چیزی نیست ،چرا ؟ برای اینکه خیال میکند که اگر این را بگوید

خودش را کوچک میکند این مقامی را که من دارم به یک نفر دیگر داده و ارد کرد. این آدم بدون اینکه هیچ اجباری داشته باشد ، دلیل داشته باشد که این مطلب را بگوید میگوید . بهش گفتم گفتم تفاوت شما با نخست وزیران دیگری که من میشناسم این است که این را انکار میکردند . شما خودتان دو اطلبانه گفتید . حالا که اینها را میگوید محض رضای خدا نکنید! نکار را که هی بدبگوئید به غرب که غرب زدگی تمدن غرب هرچی داریم ونداریم من وشما و امثال ما از غرب است آخر این را باور میکنند یک عده احمق ، گناه دارد این بضرر ایران است . پس بگوئیم چی چی طرفدار چی هستیم ؟ ما ، ما که چیزی از خودمان از شهامت بزرگی در ما باقی نمانده است . هیچ جواب نداد . اما من میدیدم که این یک چیزهائی دارد که میتواند اینکار را بکند، عقده حقارت ندارد مثل بعضی‌ها در مقابل خارجی . چون حشر داشت با این در نتیجه در معاشرت ها ، یک کسی اگر معاشرت کرده باشد تحصیل کرده باشد کار کرده باشد با خارجی ها این ضعف را در مقابل خارجی ندارد . آنهائیکه از دور دیدند یا نمیدانم طرز تربیتشان بوده طـــرز فکرشان بوده خلقتشان بوده این ضعف را در مقابل خارجی دارند. این نداشت این صفاتی بود که مـن در هویدا دیدم که بسیار پسندیدم . ضعفش این بود که این مقام را دوست داشت دلش میخواست که نخست وزیر باشد واین خبط بود هیچوقت فکر نمیکرد آخر با یک مدتی که ۱۵ سال ، ۱۴ سال، نمیدانم ۱۳ سال آدم نخست وزیر باشد باید از خودش یک اشراتی داشته باشد یعنی باید تو انسته باشد در این مدت امتحان داده باشد وخودش را مسلط کرده باشد به شاه که شاه بهش امر نده هد و این تمام آن او امر را اجرا بکند . حالا تا چه اندازه این میتوانسته او امر شاه را اجرا نکند ومیایستاده بهش بگوید یک چیزهائی را ؟ این را نمیدانم ولی تصور میکنم که آنوقتی که این مطالب را راجع به خلیج فارس وروابط با عربها گفتم این درش اثر کرد که بمن گفت که بنویسد که یقیناً " هم برده بهش نشان داده ومنهم خیال میکنم که شاه بهش گفته که ابتهاج از این حرفها خیلی میزند اصلا" او یک آدم دیوانه ای است (؟) عقیـده اش ، یک عقاید

عجیبی دارد اعتنا نکنید خوشش هم نمیآمده که بهش بگویندکه آقا دنبال قدرت طلبی نرو این پولها را بیا خرج کارهای آبادانی بکن وبا عربها هم شریک بشود . من اینکار را میکردم اگرمانده بودم واختیاراتی داشتم . عربها را شریک میکردم بیایند درتمام کارهای ایران شریک بشوند سرمایه گذاری بکنند .منهم درآنجا سرمایه گذاری میکردم . ازاین راه میگفتم ایران میتواندخودش را مسلط بکند قابل‌مقایسه نیست آخرایران با عرب سعودی ، قابل مقایسه نیست ایران کویت ودوبی . بطورطبیعی این پیش میآمدبا این تفاوت که آنها نسبت به ایران ظنین نمی بودند وباکمال صمیمیت باآنها کارمیکردیم .

س - چزو یادداشتهائی که من داشتم یکی این بود که خاطره سرکار راجع به جریان سوء قصدنسبت به شاه دردانشگاه ؟

ج - یک روزتعطیل بود . بخاطرم نمیآید حالا چی چی بود چه تعطیلی بود؟هما نروز همان من درخانه ام نشسته بودم پرونده های بانک را داشتم کارمیکردم ،خواهرم تلفن زد ، خواهرم زن صفاری که رئیس شهربانی بود . تلفن زدکه به شاه تیراندازی کردند ،اه کجا ؟ گفت دردانشگاه ، گفتم چی شد ؟ مرد ؟ گفتش نه بردنش مریضخانه ارتش . من باهمان لباسی که پوشیده بودم یک دانه پراهن یک دانه شلواری مثل همه منتهایش سرد بودیک دانه پیراهن Bretton Woods خریده بودم خوب هم خاطرم هست . رفتم وماشین توی گاراژ بودسوارشدم رفتم به بیمارستان ، بیمارستان رسیدم دیدم محشراست جمعیت پر .

س - کجا بوداین بیمارستان قربان ؟

ج - خیابان پهلوی . خیابان پهلوی اول خیابان پهلوی که میآمدیددست چپ یک درب بزرگی داشت .

س - که روبروی آن خیابان عباس آبادبود .

ج - خیابان عباس آبادبود . ودیدم که جمعیت دارندمیآیندبیرون . اشرف را دیدم گریان فلان وایسنها که دیدیدچه کردند؟ گفتم چطوراست شاه ؟ گفتش که رفت منزل باندازش کردندرفت منزل . گفتم من میآیم .رفتم کاخ . کاخ اختصاصی ، قبل از

اینکه بروم کتش را آوردندبمن نشان دادند کلاهش را نشان دادند که جای گلوله وخون وفلان واینها را دیدم رفتم تو ، دیدم توی رختخواب است باتداژ هم کردندصورتش را . شروع کردم به دادوفریاد که شماآدم کسیکه تصمیم بایدبگیرد نمیگیردنتیجه اش این میشود . گفت هی دیدم که میگویندرزم آرا راخواستندو هرجا هم تلفن میکنند رزم آرا پیدا نمیشود ، رزم آرا درشهرنیست . گفتم اعلیحضرت بغیرازرزم آرا کس دیگری توی ارتش ندارید که بهش اطمینان داشته باشیدوبخواهید وبهش دستوربدهید؟ الان بایدیک فکری کرد یک اعلامیه ای داد یک ترتیبی کردکه باید آخریک کاری کرد ، یک همچین واقعه بسه این بزرگی پیش میآید . گفتندنه پیدایش میکنند میآید . سردارحکمت آمد رئیس مجلس، من همینجور این حرفها راکه میزدم آمد . بعدها شنیدم که گفتش که با انتقاد که ابتهاج را دیدم آنجا با یک پیراهن وشلوار اسپرت وبا تشددهم خودش صحبت میکرد . هان اینها که میآمدند هژیرآمد بدون استثنا خودش را پرت کردروی این رختخوابی که شاه خوابیده بود روی پایش ، بحدی این بمن سوء اثربخشید .من که آمدم رفتم جلو شروع کردم به احوالپرسی بعدبا اوقات تلخی . اینها میآمدند اینطور . وآنوقت آن آقای رئیس مجلس پشت سرمن انتقادکرده بودکه این با این ریخت آمده بودو خیال میکردکه من بایدبروم فوکل وکراوات بزنم ژاکت بپوشم که بیایم به دیدنش من همانطوریکه داشتم کارمیکردم شایدهم با پیراهنه هم بودم نمیدانم یک دانه صندل پوشیده بودم . آنروزگفتندرزم آرا نیست رفته گویا به ده وبعدگفتم آخرکس دیگرنیست ؟ یک نفرگفت آن احمدآقاخان احمدی را .

س ـ سپهبد امیراحمدی ؟

ج ـ سپهبدامیراحمدی ، احمدآقاخان آخربودا سمش . آنرا بخواهند نمیدانم حالا هم یک کمی بخاطرندارم که اوراخواستند چطورشد حکومت نظامی اعلام شد ؟ این را دیگرجزئیاتش را بخاطرندارم .

س ـ عرض کنم یک مطلب دیگری که قراربودتقاضا بکنم مطرح بفرمائید موضوع قضیه ۱۵ خردادوتصمیمی که دولت گرفته بودبرای مقابله مسلحانه با آن اتفاقی

که افتاده بود ؟ نقش مرحوم علم وشاه ..... ؟ تصمیـــــم چـه بوده است ؟

ج - بعله ، ملاحظه میکنید من آنوقت با هیچکدام اینها معاشرت نداشتم برای اینکه من اصلا" با تک ایرانیان رااداره میکردم ۱۹۶۳ یعنی دوسال بعداز زندانی شدن من بودکه من اصلا"هیچ با اینها هیچکدامشان تماس نداشتم . ولی اینجا شنیدم دکتربا هری بمن میگفتش که اووارددبوددیگر اوتوی کابینه بود. که میگفتش که این دستور راجع به تیراندازی ،سختگیری راعلم داده بود . وحالا اومیگفتش که اوخودسرانه کرده بود . این رانمیدانم که اینکاررا . من زمانی که علم رامیشناختم همچین جربزه ای رادراوندیده بودم .شواهدش راهم بشما عرض کردم . حالا این آدم تغیرکرده بعدیک همچین چیزی .

س - درنوازی که ازدکتربا هری داریم بله ایشان مطرح کرده واظهارنموده که آقای علم شاه رامتقاعدکرده بودکه این اجازه بهش داده بشود.

ج - هان هان این رامن قبول میکنم ، این رابا ورمیکنم .

س - وتوی دستگاه نظامی هم دستورداده بودکه هرکاری که آقای علم میگویندبکنید.

ج - هان خیلی خوب این را ، این راقبول میکنم .این درست است . این ممکن است . این ممکن است که رفته گفته که عقیده من اینست که اینکاررا بکنیم برای اینکه خونریزی شده چه فلان اینها شـــــــــــــــــاه هم موافقت کرده باشد این راقبول دارم . اما اینکه خودسرانه اینکاررابکند من این رانمیتوانستم باوربکنم یعنی بنظرمن بسیاردشواربودکه این رابا ور بکنم .

س - درمورد آقای مهندس شریف امامی وکابینه شان یک مطلبی که بطورمفصل مطرح فرمودیدموضوع نقش ایشان درجریان ...

ج - کود شیمیائـــی .

س - ساختن آن کارخانه بود بغیرازآن خاطرات دیگری هست ، آن مـوضوع عرض کنم که ازمحل پشتوانه گویا مبلغی بوده که صحبت بوده

ج - بعله ،بعله ، بعله ، بعله ، بعله ، ششصدمیلیون تومان .

س - بعله ششصد هفتصدمیلیون تومان .

ج - شش میلیارد . این بسیار جالب است که وخوشوقتم این را پیش آوردید برای اینکه جزویا دداشتهائی بودکه من میخواستم که راجع به تاءسیس بانک توسعه صنعتی بگویم . چطورشد این ؟ آنوقت درضمن اینهم نقش آقای شریف اما می راخواهم گفت برای اینکه مربوط میشودبه او . من درسانفرانسیسکو بودم درهمین S. R . I.

و۱۹۵۷ . اولین کنفرانسی که همان Henry Luce چیزکرده بود تشکیل داده بود Co- Sponsor کرده بود . جین بلاک بود Gene Black Jr .

هم بود . جین بلاک بعنوان رئیس بانک جهانی ، Gene Black Jr .

نماینده Lazard Frères بمن گفت پیش جین بلاک بودم Senior با Junior آشنا نبودم . پیش وبودم گفتش که شما گلف بازی خواهیدکرد گفتم من گلف بازی نمیکنم اینجا .گفت کسی بیا یدسانفرانسیسکو وتره Pebble Beach بازی بکند .گفتش که هیچ همچین چیزی نمیشود شما با یدحتما " بازی کنید . گوشی را برداشت گفت جین مستر ابتهاج را شما با یدببریدبازی کند . گفتم آخر من هیچ آزادنیستم . بعدفکرکردم روزآخری که روزیک ناهاری هست ناهاری هست ناهار آخری آن ناهار را من لازم نیست باشم .قرارگذاشتیم که صبح آنروز بنظرم شنبه بود شنبه بود . رفتیم هواپیما گرفتیم ورفتیم به آنجا اسمش چی است جائی که پیاده میشدیم ؟ نزدیک Pebble Beach

یادم نیست .رفتیم ویک اتومبیل آنجا اجاره کردیم کرایه کردیم بدوبدو رفتیم که توی این گلف کور واقعا " گلف کور . بمن جین بلاک گفتش که این Saint Andrews درمقابل Saint Andrews این هیچ است .

درصورتی که کعبه گلف بازیکنان است دراسکاتلند .که آنهم بعدرفتم . گفت این درمقابل آن بمراتب بابهت تراست .دیدم واقعا " هم همینطوراست .

یک جائی باید آدم ازروی پاسیفیک توب را بیاندازد واقعا " همینطوراست برای اینکه یک صخره اینطرف یک صخره آنطرف وسط یک گودی که یک نیمکت هم گذاشته اند مردم مینشینند آنجا تماشا بکنندکه این مردم چه جوراین اشخاص توپ شان میاندازندتوی آب . دست پاچه میشوند .عظمت آنجا آدم را میگیرد . یک چیز خیلیعادی هست اما خیلی ها این را Rater میکنند نمیتوانند Miss میکنند وتوپ میافتاد اینها مینشینند اینها تماشا بکنند لذت ببرند . ازاین چیزها خیلیخوشم آمد وصدای الاغ شنیدم پرسیدم اینجا مگرالاغ داری میکنند ؟ بعدمعلوم شدکه اینها Sea Lion هستندکه صدای عینا " مثل عرعرخر خیلی باابهت بودا ما بدوبدو من هیچ اصلا" لذت نبردم . بدو بدو رسید ومن را رساندبه فرودگاه . او Weekend بود میماند اما آنجابمن گفت توی گلف کورس که آندره مایـــــر میخواهد شما را ببیننددرنیویورک گفتم من نیویورک دیگرنمیروم مـن درموقع آمدن آمدم نیویورک وسانفرانسیسکو وحالا هم بر میگردم به شیکاگو آنجا میهمان هستم وازآنجا میروم به بن فلان . گفت حتما " حتما " لازم است خواهش میکنم خواهش کرده که شما برای یک مدت کوتاهی اورا ببینید سرراهتان ــ گفتم آخر سرراه من نیست . اینقدراصرارکرد گفتم من دوروزدرشیکاگوهستم میهمان آن چیزبودم اسمش الان روی زبانم هست که رئیس دانشگاه شیکاگوکه در یک اکسیدان هواپیما خودش وزنش وبچه هایش همه تلف شدند مادرش اینـــها . ای دادروی زبانم است ها . برای اینکه اینهم یکی ازاشخاصی بودکه در یکی ازرشته هائی که من داشتم این Advise میکرد . این بودودونفر دیگردرکارهای فرهنگی ، تعلیماتی . این گفتم با این دوروزوقتم را دراختیار اوگذاشتم مهمان اوهستم منزل اوهم منزل اوهم .من بایـداز اوبپرسم اگر میتواندیک روزمن راآزادبکند میروم . قرارما همین شد رفتم به ، قبل ازاینکه بروم به شیکاگو تلفن کردم بهش گفتم که یک همچین چیزی پیش آمده

آندره مایر اصرار داردکه من بروم ببینمش هیچ اصلا" نمیدانم هم راجع به چی هست ؟ اما خیلی اصرار دارد . شما میتوانید گفت روزدوم را من برای شما یک مصاحبه ای ترتیب دادم روزنامه نگاران را تمام دعوت کردم اما من خیال میکنم که مهمتر است شما آندره مایر را ببینید این را من برای شما کنسل میکنم خبردادم به جین که من میآیم وشما یدهم خودم خبردادم به آندره مایر بهرحال ازآنجا رفتم به نیویورک از فرودگاه مستقیما " رفتم به Wall Street دفتر آندره مایر موقع ظهربود رفتیم سرناها رتوی رستوانشان وآنجا هم بمن گفت بهترین شف نیویورک اینجا برای ما تهیه میکند . برای اینکه خودش فرانسوی بودمیدانید آن زمان چهل سال بودکه درآمریکا بود هنوزهم انگلیسی را با لهجه غلیظ فرانسوی حرف میزد. جین بمن گفته بود . Gene Sr قبلا" گفته بود درمنزلش وقتی که من بهش آشنا شدم چندسال قبل بمن گفت که این متنفذترین شخص Wall Street است . بانفوذترین شخص Wall Street است . چندین سال بعدکه با سیتی بانک شریک شدم از Wriston پرسیدم Wriston را بدون شک لایق ترین بانکر آمریکائی است بدون شک ها . ویکی از اشخاص خیلی خیلی زرنگ لایق خیلی خیلی دانا است خیلی خیلی با شخصیت است پسر، پدرش دریک کنفرانسی با من و Adlai Stevenson در Bonn بود رئیس دانشگاه چیز بود Brown University پدرش Henry Wriston یکی از اشخاص خیلی آدم فاضلی بود خیلی خیلی . از Walter Wriston پرسیدم عقیده شما نسبت به آندره مایربرای اینکه جین بلاک اینجور گفت ، گفت کاملا" صحیح است بدون شک گفت فقط یک نفردیگرمن میگذارم درردیف این وآن Uncle George است که George Moore که قبل از اورئیس هیئت مدیره سیتی بانک بود واین ، اینقدرخوشم آمداز این حرف برای اینکه این وقتی که رئیس بانک بودبحدی با این امثال Wriston با شدت وخشونت رفتار کرده بود اینها را از او Recruit میکرد کرده بودوطوری که بیان میکرد رفتاری نظیر رفتارمن با همکارانم سختگیری واین با تمام این میگفت همیشه صدایش میکـــرد Uncle George میگفت Uncle George رافقط درردیف او میتوانم بگذارم . این سابقه ای بود

راجع به که فقط مال نظرجین بلاک را داشتم Senior . رفتم وناها رخوردیم گفت که من میخواهم که دلم میخواهد درتاءسیس بانک توسعه صنعتی بیایم درایران اینکار را بکنم . من تعجب کردم این آدم دا وطلب میشودکه بیاید اینکار را بکند .گفتم چطورشد شما به این فکرافتادید ؟ گفت جین ازمن خواهش کرد که یکی ازکارهائی که درایران میخواهیم بکنیم شما ایبنکار را بکنید بجای اینکه خودبانک اینکار را درترکیه کرده درپاکستان کرده در جاهای دیگرکرده اینکار را شما پیشقدم بشوید . گفتم باکمال میل من استقبال میکنم . آنوقت نشستیم صحبت کردیم راجع بدرئوس اصول این مطالب آنا " قبول کردم .بعدها بمن گفت روزیکه شما رفتید من گفتم رفت یک مشرق زمینی که دیگرازاین خبری نخواهدشد تعارف کرده وخواسته Courteous باشد وگفت تعجب کردم وقتی که تلگراف شما آمد که .

س - این قسمت را داریم که تلگراف واینها را .

ج - نه این رابعد مهدی سمیعی رئیس سازمان برنامه که شد برای من این نامه هائی راکه بهش نوشته بودم فرستاد که این را داشتم که با این شرایط من حاضرم که شما بیائید باشاه هم صحبت کردم وقبول کردند . قبول شد وهیئتی فرستادند نخست وزیرحالا اقبال هستو شریف امامی هم وزیرصنایع . اینها دفعه اول که آمدندمن اینها را معرفی کردم من تنهاکاری کردم که اینها را معرفی کردم به اقبال و رفتندبا وزارتخانه ها صحبت کردند دراصول موافقت شد . دفعه دوم خودبا زنمایندگان Lazard Frères آمدندباآن هلندی که درنظر هان رئیس بانک گفتم خیلی مهم است گفت رئیس بانک را من خودم انتخاب خواهم کرد آندره مایر بمن گفت . ایندفعه آمدندبا یک هلندی که رئیس بانک یکی از بانک های هلندبودکه این را آندره مایر خودش انتخاب کرده بوداین راآوردند بعنوانی که معرفی بکنندا ین رئیس خواهد بود . واردجزئیات شدند باز واردجزئیات شدند موافقت کردند . رفتندکه ایندفعه دیگربرگردندشروع بکنندبه کار یعنی تاءسیس بانک . یک روزی درهیئت وزیران کابینه اقبال یک رویه ای را درپیش

گرفته بودندکه میرفتندهیئت وزیران را درجاهای مختلف تشکیل میدادند . اینقعه گفت درشیراز تشکیل شد . بعرض رساندندشورای اقتصادکه این را به اتفاق آراء هیئت وزیران ردکردا ین موضوع را .

س ـ موضوع تاءسیس بانک توسعه صنعتی را ؟

ج ـ تاءسیس بانک توسعه صنعتی را . شاه هم هیچی نگفت . جلسه بهم خورد ورفتند . من رفتم درب اطاق را باز کردم اطاق شورا جنب اطاق شاه بود . من رفتم درب اطاق را باز کردم رفتم تو ،گفتم اعلیحضرت چی چی ردکردند ؟ گفت خب ردکردندهیئت وزیران . گفتم کی این کرمها ردکردند؟ اینها سگ کی هستند که ردبکنند ،چی چی ردکردندا علیحضرت ؟ گفتم اول باخودتان صحبت کردم موافقت فرمودید . دفعه اول . هیئت فرستادنددراصول مطالب دولت موافقت کرد . دوم بجای اینکه رئیس جدیدبانک راآورد موافقت کردند یک دفعه ازخواب بیدارشدندکه این مخالف اصول حاکمیت است چطورمیتوانندیک دولتی شریک بشود دریک بانکی سرمایه بگذارددریک بانکی فقط یک نماینده داشته باشد که آنهم حق رای نداشته باشد .گفتم این راازروزاول گفتندحسن اینکار اینست . اگربنا بشوددولت مداخله بکنداین بانک بدردنخواهدخورد دولت باید پول بدهدبایدکمک بکند وخودش مداخله نداشته باشد . اعتمادی راکه جلب کرده درترکیه ، ترکیه هم یک مملکتی بدترازایران .این اگرموفقیت پیداکردند درابنجاازاینجهت است . این راروزاول چرانگفتند ؟ این مطلب اصولی روزاول میبایست بگویند اصلا" بگویندنیایندا ینها برای اینکه ماقبول نداریم یک همچین چیزی را . بعدازاینکه تمام اینکارراکردند . گفتم اعلیحضرت این نمیشود من دیگرنمیتوانم ، من دیگراصلا" ممکن نیست بتوانم کاربکنم . بمن مردم اطمینان دارند برای من احترام قائل هستند . من رفتم صحبت کردم آمدم باخودتان صحبت کردم اینها رادعوت کردید حالا به آنها بگویم که روی این مسئله اصولی گفتم اصلا"به ریش ما میخندند دیگراصلا" ماراآدم حساب نمیکنند میگوینداینها بچه هستند ازبچه هم بدترند . بشدت .گفت خب حالا باشدببینیم . به اتفاق آراء ردشد .

س ـ درحضورشاه ؟

ج ـ درحضورشاه . من حالا دیگرهرکاری که بنظرم میرسیدکردم . باکی صحبت کردم بخاطرندارم اماکاری نمیتوانستم بکنم برای اینکه اصل کارشاه است شاه رابایدوادارکنم که بگویدبرگردانیداین تصمیم تان را . درجولای ۱۹۵۷ بود که شاه آمدبه آمریکا سفریکه آمریکاکرد این مصادف میشودباآن زمان . آیزنهاور رئیس‌جمهوربود . من آمدم به واشنگتن برای مذاکره بابانک برای وامهایم . شاه هم ماه جولای واردمیشود . Foster Dulles وزیرخارجه یک میهمانی دادبه شام ، یک جائی مثل جهنم یک ازخانه های مال اشرافی اعیانی توی Massachusetts Avenue مثل اینکه هست بنظرم ماساچوست بود .که آنرا محل پذیرائی میکنند پذیرائی‌مثلا" که نخواهنددر White House باشد نمیدانم کجا باشددرکلوپی چیزی باشدآنجا دعوت میکنند . آنجا سرمیز شام نمیدانم درحدودشایدسی‌نفربودند . باسموکینگ بودبحدی گرم بوداینکا ندیشننگ هم نداشت من تعجب کردم چطورتوی یک خانه ای ، این ازآن خانه های قدیمی بوده که ایرکا ندیشن هم نگذاشته بودند. اما یک باغی داشت یک باغچه ای داشت که ازاطاق ناهارخوری میرفتندتوی آن باغچه . سرمیزاشخاصی که بودند من آنکه بخاطردارم آندره مایربودتنها کسی بودکه از Business World بود. نطقی کردشاه که اینهم جالب است گفت که دوستی ما الان نمیتواند امتحان خودش رابدهدبرای اینکه درایام خوشی هرکس میتواندابراز دوستی بکندباآمریکا اما اگرروزی پیش بیاید که آمریکا محتاج باشد به کمک ایران ایران باتمام قوا به کمک آمریکا خواهدآمد.من این راتعجب کردم که هیچ لزومی نداشت که این چنین چیزی بگوید آدم خودش را Bond بکندکه‌یعنی ماجنگ میرویم‌برای خاطر آمریکا . این رامن نپسندیدم . خب البته درآنها خیلی اثرکرد. Foster Dulles باشد نطقی درجواب گفت تشکرکرد چینن وچنان، فلان اینها بعدرفتیم توی آن باغ آنجاآندره مایربمن گفتش که این رفتاریکه شما با من کردیدهیچکس در دنیا نکرد . همه جا میآیندنبال من .....

که اینکار درست بشود . (؟) توی این مدعوین بود جزو همراهان شاه یکی دکتر یادی بود یکی آن خلبانش که بعدداماد شد .

س - خانم .

ج - خانم . من رفتم به ایادی گفتم که آخر از اینکار مفتضح ترمیشود؟ این اصلا" من خجالت میکشم که به این آدم چی بگوییم این مردمحترمی است یک همچین چیزی باش رفتار کردند . گفت من اگربتوانم یک وقتی به شاه میگویم . دراین ضمن Allen Dulles اوهم جزومدعوین بود آمدپیش من روبطرف من . من به اوگفتم ، گفتم که یک همچین قضیه ای پیش آمده من خجلم شما میتوانیدچیزرا ببریدبه شاه معرفی بکنید ؟ آقا منتظرنشد رفت دست یارو راگرفت آنوره مایرراکشیدبردپیش شاه وآنهاهم دست دادنداین برگشت . یک مدتی مذاکره کردند آنوره مایرآمد پیش من گفتش که درست شد . گفتم چطورشد ؟ گفت این مطالب رابهش گفتم گفت اطمینان داشته باشید درست خواهدشد .همان هیئت وزیرها بدون یک تغییربه اتفاق آراء قبول کردند . همان هیئت وزیرانی که به اتفاق گفتم این کرمها علتی که من میگفتم کرم برای همین است دیگر ، آخرکرم یک چیزیست که شما رویش ردمیشود له اش میکنید ونمیفهمید متوجه نمیشود آخریک کرمی راشما لگدگذاشتید خوردش کردید . این اشخاص هم همینجور اصلا" وجودنداردنداین اشخاص . چطورممکن است آخریک هیئتی هیئت وزیران باآن تشریفات تشکیل بشود به اتفاق آراء رای میدهد استدلال میکندکه این مخالف اصل حاکمیت است .بعدتمام اینها صل حاکمیت و آن ابهت آن وطن پرستی ، آن غیرت اینها تمام ازبین میرود برای اینکه آقای شاه فهمیده است که این یک آدمی چقدر قدروقیمت دارد. آنوره مایررانمیشناخت به اوگفتم وقتیکه من برگشتم وگفتم که من آنوره مایر دیدم گفتم اعلیحضرت من نگرانی من راجع به مسائل مالی دیگرحل شد دیگررفع شد دیگرمن اشکال مالی نخواهم داشت . برای اینکه بفرض اینکه بانک جهانی بمن قرض ندهد یا به آن میزانی که من لازم دارم قرض ندهد من این آدم رادارم این آدم پشت سرمن که باشد

دیگرهیچ احتیاجی به هیچکس ندارم . تمام نگرانی مالی من رفع شد . خب این را به او گفتم کافی است دیگر بر ایش دیگر باید کافی باشد دیگر . چی شد هان ، هان ببینید چی شد حالا . این مقارن با آن موقعی بود که آن شصت میلیون تومان آزاد شده بود . تجدید ارزیابی طلای پشتوانه .

س - این کی اصلا" اینکار را برای آنهائی که به مسئله اقتصادی وارد نیستند این.؟

ج - بانک مرکزی ایران بانک ملی یک مقداری پشتوانه طلا داشت . پشتوانه داشت به طلای فلزی . ارزیابی میشد به قیمت سی وپنج دلار یک آنس . اینها تصمیم گرفتند که بیایند این را به قیمت روز بکنند بمحض اینکه شما یک سی وپنج آنوقت در ۱۹۵۷ گمان میکنم بود ۵۷ قیمت طلا بخاطر ندارم اما قیمت طلا میدانید از سی وپنج دلار بتدریج رفت به هشتصد وتقریبا" بیست دلار ، الان درحدود مثلا" سیصد وسی دلار سیصد چهل دلار نوسان دارد . بتدریج رفت در ۵۷ وقتی ترقی کرد که آن Gold Window را بقول خودشان نیکسون ازبین برد یقین گفت دلار دیگر وابستگی به طلا ندارد . پس بنابراین طلاهم آزاد به قیمت روز عرضه وتقاضا خرید وفروش بشود . این شروع کرد به ترقی . آن زمان چه بود ؟ نمیدانم اما تفاوتش درحدود ششصد میلیون تومان شد . آقایان دزدها که در..

س - اینکار اساس وپایه اقتصادی هم داشت وصحیح بود این

ج - صحیح بود ما نمیبایست تفاوتش را . من اگربودم نمیگذاشتم دینار ی این خارج ازبانک بشود این را میگذاشتم توی ذخائر بانک . یک وسیله ای بود که یک بانک که . زمانی که من رفتم نه میلیون تومان سرمایه داشت وقتی که رفتم ازبانک بعداز هشت سال دویست میلیون تومان سرمایه واندوخته اش بود. واین هم میگذاشتم میشد یک میلیارد میشد .

س - بانک های مرکزی ممالک دیگری هم یک همچین کاری کردند؟ ازنظر ارزیابی طلا ؟

ج - هرکسی که Guts داشته باشد .من وقتی که منصوب شدم به پاریس رفتم به دیدن Baumgartner رفتم که رئیس بانک دوفرانس

بود با او دوست بودم . رفتم بهش بگویم که چی شد گفت من تمام را میدانم گفت شما همان وضعیتی را داشتیدکه من دارم منتهاش مال شما مشکل تربود .گفت درهیئت وزیران من را میخواهند هروزارتخانه ای میگویدمن اینقدر ، اینقدر ، اینقدرمیخواهم اگرندهیدکارما میخوابد .به آنها بگویم با اینکه خیلیمتاءسفم اگربخوابد من برای این نیستم که دستگاه شما را بگردانم من برای این هستم که بانک را نگهدارم .من همین حرف را دربانک ملی میزدم بدون اینکه ازکسی تقلیدبکنم عقیده من این بودایمان داشتم به این مطلب . جنگ من با چی چیز سرهمین شروع شد با میلیسپو میلیسپومیگفتش که شما چه حق دارید نصف این طلاهائی راکه استفاده کردیدببریدتوی اندوخته هایتان . من گفتم یکیش را بیشترنمیدهم . آن مرتیکه آمریکائی میبایست بگویدکه صددرصدببرید اگرمیتوانستم صددرصدمیبردم . اما این دولت ورشکسته روزمحتاج به روزانه ، مخارج روزانه اش را نداشت . من نصفش را بردم . من اگر بانک ملی بودم این راتمام رانگه میداشتم یا اگرخیلی میخواستم ارفاق بکنم یک قسمتش را میدادم . اینها اینکار را کردندبه این نیت خدای من شاهداست من یقین دارم به این نیت کردندکه بدزدند سراین د:دم بکنند آنوقت چطورمیدزدیدند؟ یک کمیته ای تشکیل شد که راءیش که به رب ر ـ مامی بود وبه عضویت رئیس بانک ملی ویک نفردیگر مثل اینکه .

س ـ کی بودآنموقع ؟

ج ـ رئیس بانک ملی علی اصغر ، نه وزیردارائی رئیس بانک ملی علی اصغرنا صروزیر دارائی بود ، ابراهیم کاشانی رئیس بانک بود وبنابراین وزیراقتصاد وزیرصنایع اقتصاد وصنایع بود اسمش چه بود مال شریف امامی ؟ وزیرصنایع بود صنایع بود، صنایع بود اقتصادهم بودضمیمه اش نمیدانم ؟

س ـ اقتصادنخیر .

ج ـ صنایع .

س ـ نیساری وزیردارائی بودمثل اینکه وزیربازرگانی بود.

ج ـ بازرگانی بود . نیساری که نمیدانم عضواین هیئت بودیا نبود ؟ اما این

شریف امامی بود نامربوط بعنوان وزیردارائی ابراهیم کاشانی بودبعنوان رئیس بانک مرکزی ، تمام تهران میدانستندکه هرکس میخواهدازاین گوشت قربانی یک سهمی بهش برسدمیبایست برودیک نرخ ، نرخ معینی داشت مثل اینکه ده درصدمیبایست بدهدکه اجازه بهش بدهند آنوقت اجازه بدهندچی است میرفتندتوی بازاریک آدمی رابپیدا میکردندآقا شما نمیخواهیدیک صنعتی دایربکنید؟ این میگفت من چه صنعتی من اصلا" بلدنیستم گفتندلازم نیست بلـــــــــد باشید، پول ندارم ، پول هم لازم نیست ماپول بشما میدهیم ارزبشما میدهیم راهنمائیتان هم میکنیم . خدای من شاهداست اینکارراکردند . تمام یک اشخاصی رفتندتقاضا کردند یعنی که میدیدندازخودشان مایه نبایدبگذارند .شما نمیدانم چه چیزشنیدید راجع به این پولی راکه میدادندبرای اداره کردن ؟

س- قربان بعضی از صنایعـــــــــــی که درسالهای آخرهنوزموفق بودند خیلی طرفدارایین طرح بودندومیگفتندپایه ریزی بخش خصوصی وصنعت فعلی این کارآقای شریف امامی است .

ج - چرااین رامیگفتند ؟ برای اینکه یک پولی بهشون دادند ،ازخودشان پول نبود این پولی بودکه پول مفتی بودکه میدادندبه یک اشخاصی که اصلا" صلاحیت نداشتند بلدنبودند دلسوز نبودند زحمت نکشیده بودندبرای بدست آوردن این پرل . یک پولی هم یک چیزی هم درتهران میگفتنددره درصد من این رابه ناصروابراهیم کاشانی که هردوتاازاعضای منبودند گفتم الان یک گناهی مرتکب شده است دولت . آنها هم میگفتندبعله اما شما مطمئن باشید ما ممکن نیست بگذاریم پیشنهادی بیایدکه صحیح نباشدوما تصویب بکنیم . منهم گفتم اقلا" اینطورخواهدبود . یک دانه Veto نشد تمام این آقایان رای دادند . حالا هردوتاشان اشخاص ضعیفی بودندعلی اصغرناصر رئیس شعبه بازارمن بود بسیاربسیارمردمعقول بافهم فوق العاده باشعوروباهم خیلی خیلی زیرک اما بحدی ضعیف که ازسایه خودش میترسید این اینقدرآدم ترسو بود. این مثلا" میتوانست بایستددرمقابل آن هم که امرشاه است . شریف امامـــی دزد شریف امامی که سیاه راسفیدجلوه میدادبانهایت وقاحت . وقتی که یک موضوعی

درهیئت وزیران مطرح شدومن مخالفت کردم این راجع به همین کودشیمیائی این شاه گفتش که هیئت وزیران بنشینید به آن رسیدگی بکنید . ضرغام هم بوددر آن هیئت .این یک جوری با نها یت وقاحت آنچنان دروغ گفت که تمام پول را آنها میدهند من دادوفریاد کردم آخر اینطورنیست دروغ است اینطورنیست . کسی جراءت نمیکردکه تکذیب بکند . علنی بودها اینطور .

س ـ درارتباط این پولی که دادندبه این صنایع مستقیما " وتاءسیس بانک توسعه ...

ج ـ حالا بـــه شما عرض میکنم . من عقیده‌ام این بودکه الان که اینها میآیندا ین را دولت بعنوان سهم خودش بگذاردرداختیار این ، ازبابت سرمایه اش هرچه هست بدهد بقیه هم درا ختیار اوبگذارندکه آنها وام بدهندروی تشخیص دادن Feasible Study باشد ،رسیدگی باشد ، Management صحیح باشد کنترل صحیح باشد . گفتم بهترین فرصت این است اما تمام فلسفه ردکردن این به اتفاق آراء برای این بود که میخواستندا ین را بخورند،اطمینان دارم ها هیچ محرک دیگرنداشت والا پرنسیب ممکن است درظرف ده ماه دوازده ماه عوض بشودوآنوقت یک عده نمیدانم چندنفر هیئت وزیران چقدر بودند ۲۰ نفرباشند ؟ ۲۰ نفروزیر بعدازده یادوازده ماه یک دفعه عوض بشود آن پرنسیبی که مخالف اصول حاکمیت دولت است عوض بشود ؟ عوض نشد پولها را بسرعت هرچه تمام ترقرض دادند یک مبلغ خیلی جزئی آن مانده بودکه وقتی که دیگرمخالفت رفع شد قبول کردند . اعلیحضرت همایونی هم به آنها امرفرمودند آنها هم اطاعت کردند به اتفاق آراء تصویب کردند.

س ـ انگیزه شاه چی بودکه این تصویب کرد؟

ج ـ برای اینکه بخاطرداشت که من گفتم .

س ـ انگیزه شاه تصویب کردن طرح آقای شریف امامی که به صنایع بدهندیعنی مستقیما " بدهندبجای اینکه ازطریق بانک توسعه صنعتی به صنایع داده باشند ؟

ج ـ انگیزه شاه چه بود برای اینکه امرا ربکندکه کودشیمیائی درشیراز ایجادبشود وشریف امامی پنج میلیون دلار گرفته باشد ، پنج میلیون بودیاسه میلیون بود

یادم نیست ؟ آن چیزیکه ابوالفضل چی بوداسمش ؟ گفتم کسیکه این مطلب را بمن گفته بود وشایدتحقیق کنیداگراین آدم زنده هست یک پسری داشت درآمریکا درس میخواند . آل بویه درآمریکا درس میخوانند . این احتمال داردکه آنجا رفته باشد . خیلی‌دلم میخواهدیک جوری این آدم راازش به‌پرسیدکه ابتهاج میگویدکه شما رفتیددربانک ایرانیان بهش گفتیدکه این ملاقات شریف اما می و Bohler راشما ترتیب دادیدکه اول آرامش ملاقات کردوبعدآرامش چون آن باشماآشنائی نداشت آل بویه توسط اوشما رفتیدمنزل آل بویه وموافقت شدواین پول راهم بشماداد. International Mining and Engineering Group . س ـ این Bohler فروشنده ....

ج ـ نه نه . Bohler رئیس .I . M . E . G بود

یک همچین چیزی که نماینده یک چیزانگلیسی بود لوله ـ لوله نفت کنترات لوله نفت میگرفت لوله کشی نفت . وهمین این قراردادرا اوبست یک چیزی بودکه هرچه که دلش میخواست بهش میدادند باپشتیبانی آقای شاپور رپرتر . این Impression من است . وپوله راکه خوردندآنوقت دیگراین اصول ازبین رفت دیگرمانعی وجودنداشت . به اتفاق آراء همان . ببینید اینهم یکی ازچیزهای برجسته است نمونه ای است ازطرزکارایرانی ، ازطرزاستدلال ایرانی ، ازاینکه این ایرانی خجالت نمیکشد که یک همچین چیزی رابگوید . که یک هیئتی قرص ،آقا ماچطورمیتوانیم حق حاکمیت دولت ازبین بروم ؟ که ازبعدازاین به‌اتفاق آراء بیایندراءی بدهندبه این . بهترازاین نمیشود . ومن این راوقتی که شنیدم لذت میبردم ازاینکه این کرمها متحان خودشان رادادند واین شاه هم پیش‌خودش می بیند دیگر می بیند حظ میکندازاینکارها ، حظ میکند برای اینکه اراده او وقتی که اینستکه نشودمیگویدنه ، وقتی که‌بشود به آنها امرمیکندواینکارمیشود . واواین رایک نوع شایدرضایت خاطرتلقی میکرد درصورتیکه یک پله ای بودنزدیک شدن به‌فنا به راه فنا . برای اینکه این وضع قابل دوام نبود اینکه‌من گفتم

که یک انفجار در پیش هست برای اینکه میدیم دیگر این چیزها را بچشم میدیدم . مگر اینکه آدم با یستادگی بکند بگوید نمیکنم بگوید میروم . آنهای دیگر هیچ همچین چیزی اتفاق افتاد ازش به پرسید ، پرسیدم هیچکس همچین چیزی با شما اینطور صحبت میکند ؟ گفت نه نمیکند .واگر میکردند اینجور نمیشد . اگریک نخست وزیر میآمد استعفا میداد میگفت نمیکنم ، دومی میآمد میگفت نمیکنم ، سومی نمیکرد بدون شک وتردید این آدم تجدید نظر میکرد در فکرش میگفت که پس نمیشود . اما وقتی که یکی پشت سریکی دیگر میآمدند بهتر از سابقی غلا می میکردند بنده گی میکردند یک چیزی را که شاه میگفت اینها یک هزار و یک دلیل پیدا میکردند که این را توجیه اش بکنند قشنگ جلوه بدهند که بخود شاه هم شاید مرتبه میشد که اه معلوم میشود که این فکری که الان دارم خیلی هم عالی است منتظرچی بودم ؟ من اطمینان دارم که اینجور تقویت میکرد شاه را .

س ـ این سالهای آخر هیچکسی نبود که بتواند نه بگوید یا گاهی وقتها مطالبی که ..

ج ـ من که نشناختم که کسی را .میگویم یکی یکی اینها را بشما گفتم دیگر .

س ـ بله .

ج ـ علا ،علا یک آدمی بود که نیت داشت برود بگوید اما هروقت میرفت مثل آن Keitel برمیگشت دست خالی وهیتلر او را متقاعد کرده بود .

خائن ن Keitel یک نظامی درجه یک بود مارشال Keitel این مارشال Keitel این عرضه را نداشت که بایستد در مقابل هیتلر بگوید آقا داریم راه غلط میرویم قرار و مدارشان این بود که برود صحبت بکند . این را من دارم میگویم که برسانم تنها ایرانی نیست که این ضعف را دارد . اینقدر اروپائی دیدم اینقدر ، من در واشنگتن بودم وقتیکه این Mc Carthy این مزخرفات را میگفت بمحض اینکه من شروع میکردم به همین ترتیبی که عادتی که دارم با همین لحنی که دارم با صدای بلند بدگفتن به Mc Carthy بجان شما همه ازدور من پراکنده میشدند میرفتند که مبادا که بگویند که یک همچین حرفی را یک نفر میزد و اینها هم گوش میدادند . که بمن بعضی از آمریکائی ها با تعجب میپرسیدند

چطورآخرممکن است یک معدنی این قدرت پیداکرده باشد ؟ گفتم چطورمیشودیک ملتی یک دولتی یک دستگاهی ازیک سناتورکه صدتا هستندیک سناتورازاینجور بسترسد ؟ گفتم بهمان دلیل .

س - سالهای اخیرگفته میشدکه البته درسطح پائین تری نخست وزیر هیچکدام اینهائی که اسم میبرم نبودند ولی میگویننددربه نوبه خوداینها مهدی سمیعی ، خداداد فرمانفرمائیان ، عالیخانی شایدکسان دیگری هم باشند میگفتند اینها تا یک حدی گاهی وقتها بعضی مطالب رابه شاه میگفتندومیگفتندمثلا" این راه درست است یا این راه درست نیست . وبهمین علت هم اینها کنارگذاشته شدند . این

ج - من این راحاضرم باوربکنم اماگفتن یک چیزی گفتن اینکه من این کاررا نخواهم کردیک چیز دیگراست . گفتن کافی نیست گفتم وبعدراه افتادم مثل غلامهای دیگر فرداهم آمدسرکارم وهمان تعظیم وتکریم کردم وپس فرداهم رفتم مثل اینکه هیچ اتفاقی نیافتاده است . من وقتی که یک همچین مسائلی پیش آمد وبسیارپیش آمد .نمیدانم آن شرح مال چیز بانک شاهی گفتم که رفته بودبهش گفته بود . گفتم چه حق داردبیایدبه اعلیحضرت این حرف رابزند گفتم من نمیکنم اعلیحضرت غیرممکن است من بکنم اگرمن اینکاررانکنم خیانت است بعدازمن هیچکس جراءت نخواهدکرداین کاررابکند . نخواهم کرد استعفامیدهم گفت حق نداریداستعفابدهید . گفتم هیچکس نمیتواندمن راوادارېکندبر خلاف عقایدم کاربکنم .تسلیم شد گفت بکنید .

س - به آن لیست اسم دکترمحمدیگانه راهم اضافه کنم که میگویند، میگویند که اینها ...

ج - آخ ، آخ پفیوزترین افراد آقای یگانه ، پفیوزترین افراد ، یگانه کسی بودکه به امرشاه بانکی راکه من آورده بودم داشت دستش رامیگذاشت توی دست بنیادپهلوی که اینها عقدازدواج ببندند واینها بیایند بانک اصناف رابگیرند اداره کنند . ایهم خوبست که سئوال فرمودیدبشما بگویم . من خونریزی Ulcer

پیدا کرده بودم منزل خوابیده بودم که تا رفتم عمل کردم . آمد بمن چیز گفت سیروس سمیعی را که آورده بودم بانک . گفتش

س - بانک ایرانیان ؟

ج - بانک ایرانیان . گفتش که آقا دارند با سیتی بانک شریک میشدند . با بانک اضافه گفتم غیر ممکن است همچین چیزی ، باور نکردم خواستم . کروتوفر نه (؟) نبود تا وقت یک کس دیگر بود . چون سیتی بانک یک Ager هم داشت در تهران که آنها نماینده داشت که آنها برای خودشان معاملاتی میکردند با مردم . آن اسمش را فراموش کردم بجای کروتوفر آمده بود خواستم گفتم یک همچین چیزی شنیدم ؟ گفت بله آقا من با آن حالت بحرانی و خونریزی که اصلا" نباید کوچکترین (؟) دادو فریاد که چطور همچین چیزی میشود ؟ گفت میخواستیم که حال شما بهتر بشود که بشما بگوئیم . گفتم که من الان چند روز است اینجا خوابیدم این مذاکرات مدتها شما مذاکرات را دارید . گفتم شما چطور میتوانید همچین کاری را بکنید ؟ رفت بعد وقتی که رفتم سرکار ، رفتم بانک مرکزی پیش این کشافت و آن کشافت تردو وجیبی . شرکاء

س - جلیل شرکاء ؟

ج - دوتائی شان بودند گفتم شما آخر چطور یک همچین کاری را میکنید ؟ بانک مرکزی چطور میتوانند ؟ من اینها را آوردم شما پشت سر من میرویدیک همچین عملی را دارید انجام میدهید آخر این بانک مرکزی همچین کاری را نباید بکند .گفتند ما اصلا" بما مربوط نیست آمده خود سیتی بانک داوطلب شده ها ن اینجا بوده که کروتوفر را خواستم کروتوفر بود معلوم میشه . گفتند آنها آمدند کروتوفر را خواستم گفت مرا ببرید پیش شان به آنها میگوییم دروغ میگویند آنها میفرستند دنبال من . این را به آنها میگفتم میگفتند دروغ میگوید اوبیاید پیش ما . بلا آخره تمام شده بود . گفتند ما آخر شما رئیس هیئت مدیره خواهید شد . گفتم از کی تا به حالا شما مرا صغیر میدانید برای من تکلیف معلوم میکنید . که ما هستیم و بانک توسعه صنعتی است خرد حو و بانک ملی شریک میشود چهارصد شعبه دارد و ریاست تمام این هیئت مدیره با

شما است . شما خیال میکنیدهمین شما برای من تصمیم گرفتید منهم قبول کردم . گفتم من صغیرنیستم من ممکن نیست قبول بکنم من ممکن نیست بگذارم اینکار بشود اینها حق ندارندهمچین کاری بکنند اینها تعهددارنددرمقابل من که بفرض اینکه ، نه همیشه بایدتا قراردادی با بانک ایرانیان باقی است تمام معاملات ارزی شان را منحصرا " با بانک ایرانیان بکنند . گفتش که قرارداد دارید؟ گفتم یک نامه دارم Letter of understanding دارم . گفت ممکن است آنرا بفرستید رفتم فرستادم بمحض اینکه فرستادم ،وضوع ازبین رفت برای اینکه بردنبه ارباب شان نشان دادندگفتندخب تمام این زحماتی که ما میخواهیم بکشیم برای اینستکه استفاده بکنیم . اینها میخواستندا ستفاده بکنندازچیزهای بانک معاملاتی که بانک دارد تمام . وقتی که دیدندکه برفرض اینکه اینکارراکنند من آنجا واسه خودم نشسته ام اینها وگفتم تعقیب میکنم سیتی بانک را ودرنیویورک تعقیب میکنم ومفتحش میکنم دردنیا . چه جوری آخرحق دارداینکار رابکند ؟ شد اینکارکه تمام شد بهم خورد با Wriston صحبت کردم Wriston گفت من بهیچوجه خبرنداشتم .گفتم آخرچه جوری خبرندارید . آنروزآنوقت مفصل صحبت کردیم گفتش که شما پنجاه سال تجربه دارید من سی سال گفت گذشت آن ایام گفت بانهایت تاءسف بانک بحدی بزرگ شده من نمیتوانم گفتم یکی ازبزرگترین مرضهای آمریکا همین بزرگ شدن است .این گفتم یک روزی آمریکا راپدرش رادرمیآورد بحدی بزرگ میشودکه نمیدانندچه خبراست . گفت من یک عده ازاین اشخاص رامیآورم ازهمین هائی که Business School of Harvard را دیدند بزرگترین حقوق رامیدادبه اینها . یک کنفرانسی هم داشتندیک سال در چه چیز نزدیک نیویورک آن نزدیک (؟) یک جائی است که یک س - (؟)

ج - گلف کورس خیلی قشنگی است یک میهمانخانه ای خیلی خیلی زیبائی است آنجا این کنفرانس رادا شتند مال فامیل سیتی بانک منهم آنجا آن شب قرارداد

را امضاء کردم . بغیر از من Lord Oldington بودکه رئیس Greenery بودکه او هم شریک بود ما دونفر خارجی بودیم .بقیه تمام اعضای خانواده بودندکه با هم با این Lord چه چیزهم خیلی تبادل نظر میکردیم برای اینکه ما همدیگر را میشناختیم این یک وقتی رئیس Board of Trade بودمن رئیس بانک ملی بودم برخوردهائی داشتیم با همدیگر . مرا میشناخت از سابق .

س ـ مطلب ایران را با هاش مطرح کرده بودیدکه همچین قراری امضاء کردند ....

ج ـ به Wriston گفتم گفت من خبر ندارم . گفتم محض، غای خدا یک کاری بکنید آخر این بدنامی است برای شما یک عده ای باور نمیکنند که Chairman خبر ندارد یک بچه مچه هائی آنجا نشسته اندخودسرانه اینکار را میکنند . گفتم روزی ممکن است برسدکه شما ننگ داشته باشید خجالت بکشید از اینکه شریک Pahlavi Foundation هستید وافتخار بکنیدکه شریک کسی هستیدکه با Pahlavi Foundation وبا پهلوی رژیم مخالفت داشت . وقتی که این روزرسیدبه اوگفتم یادتون میآید من آنوقت هیچکاره بودم فقط رفتم یک Catskill نا هارهم مرا دعوت کرده بودید کونستانزو گفتم یادتان میآید این مطلبی را که توی همین اطاق بشما گفتم که آنروزرسیده فکرش را بکنیدحالا اگر سیتی بانک شریک Foundation شده بود. اعتباری برایش باقی میماند ؟ من به شما قول میدهم مصمم بودم اگر عدول نمیکردند درنیویورک اینها را Sue میکردم بعنوانی که حق ندارند . اما این بمحض اینکه این نامه را دیدموضوع منتفی شد اینها خیال نمیکردندیک همچین چیزی هست . من گفتم اگر بلد نیست شما بانک مرکزی و Pahlavi Foundation برای اینها یک بانک دیگر پیدا بکند من میروم برایشان یک بانک پیدا میکنم اینقدر بانک در دنیا هست بانک قحط نیست به این سیتی بانکی که من آورده ام .سیتی بانکی که من آوردم شما میرویدپشت سرمن

آنهم با نک مرکزی با این آدم میخواهیدشریک بشوید . آخراین وظیفه با نک مرکزی نیست . شما برعکس میبایست به بنیادپهلوی بگوئید آقا این قبیح است اینکار صحیح نیست این ابتهاج اینها را آورده اینها برای خاطر ابتهاج آمدند آنها هم همش میگفتندکه ما بما ما راهی میخواهند هی اصرار هی اصرارمیکنند که اینکار را بکنید . ما اصلا "میل نداریم اینکار را بکنیم .....

روایت‌کننده آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریخ ۱۳ آگوست ۱۹۸۲

محل : شهرکان - فرانسه

مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی

نوار شماره : ۲۹

س - چون صحبت از بانک ایرانیان را فرمودید بجای اینکه به مطلب بعدی بروم در اینموقع از این فرصت استفاده کنم بپرسم که اصولاً" موضوع سهامی که هژبریزدانی از بانک ایرانیان خریدچی بود ؟ و این نسبت‌هائی که میدهند که ایشان نماینده بهائی‌ها بوده یا نماینده دربار بوده این چی بوده این چی بودش موضوع ؟

ج - من اسم هژبریزدانی را هم نشنیده بودم . مثل هرشخصی شروع کردبه‌خرید سهام ، سهام بانک آزاد بخصوص سهام اشخاصی را میخریدمثل کارمندان بانک که اینها محتاج بودند میرفت به قیمت سه برابر میخرید . خب یک عده فروختند . من وقتی که این را شنیدم آنوقت خواستمش باش آشنا شدم بهش گفتم .

س - چه جورآدمی‌بود چون خیلی‌ها ندیدنش

ج - خبالت‌میکشیدم به انگشتا نش‌نگاه کنم‌خدای من شاهداست ...

س - عیب داشت انگشتا نش ؟

ج - انگشتا نش پرازبرلیان بود . چندتا انگشت برلیانهای به این گنده گی که‌یک مصاحبه ای داده بوددر کیهان ، کیهان یک مخبرکیهان نوشته بودکه قیمت این انگشترها هشتا دمیلیون تومان است . من خجالت میکشیدم به‌انگشتا نش نگاه کنم .

س - تحقیق نفرمودیداین‌کیه اینها ازکجاآمده یا مثلاً" این چکاره است ؟ قبل از اینکه ...

ج - من ازاوپرسیدم که شنیدم که شما همیشه پول باخودتان داریدیک مبلغ گزافی

اسکناس. گفت بله ده میلیون تومان توی صندوق اتومبیل دارم . گفتم برای چی ؟ گفت آدم احتیاج پیدا میکند به پول یک معامله‌ای .گفتم یعنی احتیاج میکند که چک نمیتوانید بدهید؟ گفت نه این لازم دارد آدم . بواش بواش که با او آشنا شدم دیدم این آدم آدم شروری است این آدم آدم سالمی نیست . خواستم که . بله همینجور هی ادامه دادخریدسهام را . سهام رسید به ده درصد ، پانزده درصد بیست درصد بیست وچنددرصد ، سی درصد ، درهیئت مدیره مطرح کردم .

س - اینها راکه همه را ازکارمندان نمیتوانست بخرد که ؟

ج - نخیر ازخارج . ازخارج خرید به سه برابر قیمت .بورس سهام بانک رسید بالاترین قیمت سهام را بانک ایرانیان داشت بالاترین ها . آن چیزهای احمق فرنفرمائیان توی بانک تهران هم آسها هم آنوقت خیال کردندکه این مثلا" یک جوری مصنوعی است خودشان وادارکردندیک عده بروندبخرندکه اینها برودبالا که مثلا" این راخیال میکنندکه این تشخص است که اینکارربشود اینکارا میکردند این دربانک تهران . درهیئت مدیره مطرح کردم که آخراین شایسته نیست یک آدمی اینطورتمام در هیئت مدیره ،بانک ایرانیان . وقرارشدکه مایک نفر حالایادم نیست که کی بود؟ که برودبا او صحبت بکندکه شایسته نیست دیگربس است دیگر متوقف بکنید . رفتندو صحبت کردند گفت چشم نمیکنم . دوباره شروع شد رسیدبه سی وچنددرصد دیگرمن فکرکردم بایدیک کاری کرد یک فکری بایدکرد . باسیتی بانک صحبت کردم که برای اینکه تاءمین بکنیم آتیه بانک را آنهاسی وپنج درصدداشتند من ۱۵ درصدداشتم من سی درصدداشتم اما برای پرداخت قررضم ۱۵ درصداین رافروختم برای اینکه من هروقت که سرمایه بانک هشت میلیون تومان بودابتدا . که این تکه راهم بگویم اینهم جالب است . وقتی که رفتم نیویورک برای اینکه با بانکها مذاکره بکنم که یک بانکی دارم تاءسیس میکنم که اعتباربدهند. رفتم پیش Chase یک Major که Vice President بود واین قسمت های ایران وآسیا اینها زیرنظر اوبود رفتم پیش او گفتش که سرمایه بانک چقدراست ؟ گفتم تقریبا " یک میلیون دلاربرداخت

شده . شانزده میلیون تومان بودکه یک میلیونش پرداخته شده گفتش که چقدر اعتبار میخواهید ؟ گفتم من نمیدانم هرقدرشما میدهید . گفت یک میلیون دلار بشما میدهیم . گفت بشما ما یک چیزبگویم مستر ابتهاج دفعه اولی است درتاریخ بانکداری که Chase به یک بانکی که هنوزبا زنشده اعتبار میدهدمعادل سرمایه اش . گفتم من این را Appreciate میکنم میدانم .گفت این را عجالتا " بشما میدهیم اگرکسربودبگوئید تجدیدنظرمیکنیم . ازآنجا داشتم میرفتم پیش گفتم بهش میروم پیش Irving Trust با Chase کارمیکردم Irving Trust وبا Guarantee Trust هیچوقت کارنکرده بودم .گفتم میتوانم بگویم که شما یک میلیون دلاردادید ؟ گفتش که اگرهم نگوئیدآنها مطلع میشوند برای اینکه ما یک سیستمی داریم بین بانکها خودمان که هرکسی که یک همچین اعتبارهائی بدهد به اطلاع بدیگران هم میرسد. رفتم پیش Erwing Trust گفتم که !لان ازپیش Chase میآیم بمن یک میلیون دلاردادند گفتندکه ما توانائی نداریم یک میلیون وهفتصدوپنجاه هزاردلاردادند. آنوقت گارنسر گفتش که چراپیش Guarantee Trust نمیروید ؟ گارنسر قبل ازاینکه Vice President بانک جهانی بشرد در Guarantee Trust بود گفت Guarantee Trust بهترین بانک است چه فلان واینها گفتم خیلی خوب میروم رفتم آنها دیدم خیلی اشخاص Guarantee Trust الان میدانیدیک چیزی درروزنامه اخیرا " خواندم‌که تمام بانکها از A A A به A A آن موسسه ایکه این چیزها را میدهدابن طبقه بندی را میکنند.

س - Moody's , Standard & Poor's

ج - Standard & Poor's اینها راتمام کرده A A جز Morgan Guarantee که A A A است . اینهاگفتندکه وقتی که‌شروع شدچه فلان میکنیم. یک میلیون یک هفتصدوپنجاه هزاردلار یک پانصدهزاردلارهم ازیک بانک دیگری گرفتم قبل ازاینکه بانک تاسیس بشود. تمام روی اسم برد .وقتی که خواستم باسیتی بانک مذاکره بکنم

گفتم نه شعبه‌دارم نه Deposit دارم اسم دارم . این کنستانزو گفت مهمترین چیزاسم است . گفتم یک چیزدیگرهم شما باید بدانیدروابط من باشاه تیره است من دارم این راباشما الان میگویم وخیال میکنم‌که Chase با من اگرنخواست شریک بشود برای این بودکه David Rockefeller نزدیک بود . اینهم نهایت بی انصافی کردم نسبت به David Rockefeller برای اینکه David Rockefeller وقتی که مطلع شدکه من دارم باکس دیگری مذاکره میکنم وادارکرد جین بمن دوتاکاغذنوشت‌که ما باشما چنین چنان فلان اینها شماچطورما راگذاشتید ؟ جین گفتم که به David بگوئیدکه من بشماگفتم که من اول پیش شما آمدم شما اگرنکنید .معطلم کردیک سال ونیم مرا معطل کرد گفت من میروم پیش کس دیگررفتم الان داخل مذاکره شدم باکس دیگر بهیچوجه نمیتوانم الان . اگربااونشدبرمیگردم David Rockefeller بمن گفت توی دفتر گفت We have our fingers crossed که‌کارشمانشودباچیزکه‌بر گ ،ید .گفتم خیال نمیکنم که آنهااینجورباشندبرای اینکه تفاوت بین Chase وسیتی بانک این بودتمام چیزهارادر Chase میبایست David Rockefeller تصمیم بگیرد . خب این یک دریائی بوددیگر! اینها گفت ما استاف نداشتیم که باشما شریک بشویم وبعرستیم گفت برای این بود. هرطور کاری کردکه آمدکه من بهم بزنم گفتم غیرممکن است اینکارراکنم . بازاین س- راجع به این هژبریزدانی بود.

ج - هان به هژبریزدانی گفتم که آقا من قرض کردم ، من قرض کردم هردفعه که این سرمایه هشت میلیون تومان رسیدبه صدمیلیون تومان پرداخته . من تمام اینهارا میبایست سهام خودم رابخرم والامیبایست ازبین بروم . من تمام را قرض میکردم ازسیتی بانک قرض میکردم با اطلاع باجازه بانک مرکزی . که یک موردمن داشتم ازسیتی بانک قرض میکردم چهارونیم درصد آقای شیرازی خواسته صحبت بگوبدکه این زیاداست گفتم به شیرازی بگویندکه برویدخودتان قرض بکنید چهاردرصدببینیدبشما قرض میدهند؟ زیاداست‌که حتی درنرخ هم میخواستندسرپرستی

بکنند . گفتم چی این حرفها را میزنند آخر ؟ من مقروض شدم وبایست قروضم را بپردازم . من درآمدمن برای پرداخت بهره کافی نبود بهره قروض . این بهره روی بهره میآمد هرسال بدهی من بیشترمیشدعوض اینکه کمتربشود .برای اینکه من فقط بهره چیزدیگرنداشتم من میبایست زندگی بکنم آنچه که میماند میدادم به بانک ازدرآمدسهامم وچیزی که اگرپس اندازداشتم پس اندازنمیتوانستم داشته باشم . بنابراین هرچی که میشد میرفت اضافه میشدرویش . بطوریکه من واقعا "چندین ماه اصلا"نتوانستم بخوابم که چی بایدبشود؟ آخرچه خواهم کرد اینکارها را ؟ دراین حین یک قضایائی پیش آمد من به چیز آمده بودتهران کونستانزو Executive Vice President, Constanzo که تمام کارهای خارجی بانک سیتی بانک زیرنظراین بود. بهش گفتم آقا تنها راه اینستکه من با شما مادوتائی مان میزان سهام مان اکثریت داشته باشیم که دیگرعلی‌الابد تاءمین شده باشد که بعدازمن علیرضا بیایدبعدازعلیرضا نمیدانم داوربیاید بعدازاو نمیدانم چه بیاید فامیل ابتهاج این راداشته باشند برای اینکه اینکارا را بکنم من بایدیک کاری بکنم که بایدمثلا" شش درصددیگربخرم‌که بشود۲۱ درصد ومال آنها هم ،مال آنها ۳۵ درصد مال ما ۵۰ درصد مثلا" من میبایستی یک چیزی بخرم که اکثریت داشته باشیم این راشما بمن قرض بدهیدولی یک قرضی که Soft Loan باشد که‌من بتوانم ازدرآمدآن سهامی که میخرم بپردازم این یک مدت طولانی میشود. گفت بسیارنظرخوبی است کاملا"موافق هستم اما قبل ازاینکه الان بگویم OK بکنیم من این رابایددرهیئت مدیره مطرح بکنم برای اینکه این چیزمهمی است بیش ازآنچه که اختیارات من است . ما مدتها گذشت خبری نشد پرسیدم آخرچطورشد ؟ توسط چیزاطلاع دادند (؟) نمیدانم یافلان که آنها با تلفن بمن یک چیزی گفتندیک سروته من نفهمیدم. ضمنا " این شدت من باعث رنجش این نمایندگان سیتی بانک هم شده بودهمین بچه مچه هائی که رفته بودندمیخواستندشریک بشوند . برای اینکه اینها دیگرنسبت به اینها نفرت داشتم که Wriston هم بمن گفت من خبرندارم . خیلی خیلی

باآنها باخشونت رفتارمیکردم خیلی باخشونت . واینها این کج و معوج این اطلاعات رسیدبعدمن ایستادم که آقابمن بگوئیدآخربله یانه ؟ بعدگفتند درهیئت مدیره مطرح شدگفتندماوام میدهیم باشرایط Commercial Loan .

Commercial Loan یعنی من میبایستی بیایم اقل اقل هشت درصدبدهم . هشت درصدبدهم روی سه برابرقیمت یعنی ۲۴درصدمیبایست دربیاید که من بتوانم تازه بهره اش رابدهم چه‌جورمیتوانستم اینکاررابکنم ؟ گفتم که من همچین توانائی ندارم شما میدانیدبنابراین دارم به‌شما میگویم من سهام مرا اگر خریدارپیدابشودخواهم فروخت برای اینکه شماشریک من هستیدمن شمارا آوردم بدانیدکه من دروضعی قرارگرفتم که‌نمیتوانم اکثریت راداشته باشم این آدم هم همینجورداردمیخرد. زنم رفت دکترایادی رادید به دکترایادی گفتش که آخرشایسته نیست که ایشان خریدندسی وچنددرصدیگربس است گفتش که مرتیکه پول داردمیخواهدبخرد مابه‌اوگوئیم چی ؟ بگوئیم نخر.

س- چراایادی رادیدند ؟

ج - برای اینکه ایادی ...

س- آشنابودیایزدانی ؟

ج - بایزدانی ،یزدانی همیشه وقتی که میخواست غلوبکندمیگفت دکترایادی‌مثلا" حامی من است.ازمن حمایت میکند .نصیری رامیدید منکه با نصیری رابطه نداشتم که‌بروم ازاویک همچین تقاضائی بکنم .

س- بانصیری هم‌شریک بودند یا ....؟

ج - بعدفهمیدیم شریک است بعدازاینکه انقلاب پیش آمدگفتندشریک است اما ازش حمایت میکرد. نصیری تلفن میکردبه بانکها فلانقدربهش بدهیدآنا " اطاعت میکردند بهش میدادند آنا " بهش میدادند. هفت میلیاردتومان این به سیستم بانکی شنیدم مقروض بودارباب قرضی که به اوداده بودندوضمانت نامه کردند .ضمانت کردن‌مثل قرض بود دیگرفرق نمیکرد بانک فلانقدرضمانت میکرداین ضمانت رامیبرددریک جائی

Discount میکرد . یک میلیارد دلار این شنیدم به سیستم بانکی مقروض بود . در روی زمین کسی پیدا نمیشود که یک فرد یک میلیارد دلار را بانکها گرفته باشد در آمریکا همچین چیزی وجود ندارد که یک فرد . واین کارها را میکرد وآنوقت با این پول زمین خریده بود یک روز شنیدم سی وپنج هزار تومان زمین خریده درمیدان بنام ولیعهد . از او پرسیدم گفت بله گفتم آخر چطور اینکار را میکنید؟ میخندید میگفتش که میکنم میکنم استفاده میکنم میسازم میسازم میسازم .من خیال میکردم پولدار است بعد معلوم شد تمام این را با پول مردم میساخت . برای کسیکه بهش قرض میدادند اینهم هیچنیت پس دادن نداشت . حالا تنها سهم بانک ما را نمیخرید درتمام بانکها که دستش میرسید سهم میخرید کارخانه قند میخرید ، کارخانه نساجی داشت ، کارخانه کفش دوزی داشت چیزی نبود که این نداشته باشد .من آنوقت متحیر بودم که این چه جوری این پولها را از کجا میآورد؟ من نمیدانستم که به این آسانی یک تلفن میکند میرود از بانک میگیرد . بهر حال آب پاکی را روی دست ماریخت آقای کونستانزو که خیلی متاءسفم هیئت مدیره به این ترتیب یعنی نه دیگر برای اینکه من نمیتوانم با آن نرخ تجارتی آنهم نرخ Loan تجارتی که پنجاه ساله نمیشود این پنجاه سال طول میکشد تا اینکه تسویه بشود . اگر شعور میداشتند آنها قبول میکردند اما خدا پدرشان را بیامرزد که قبول نکردند واگر قبول کرده بودند نتیجه اش چه میشد؟ من میبایست تا روزی که توانائی کارکردن دارم در آن بانک بمانم وتمام هستی و نیستی ما که همین بود میرفت دیگر این انقلاب وقتی که پیش آمده بود .این روی پیش بینی دور اندیشی من نبود که این قضیه پیش آمد متصادف روزگار من مجبور شدم وگفتم که من پس میفروشم بدانید چون بعدگله کردند چرا بما نگفتید .گفتم حق گله ندارید به شما گفتم که میفروشم ووقتی هم که میگوییم میفروشم من شوخی نمیکنم رفتیم سراغ این . هان وقتی که به این آقا ، بعد اینکه ماءیوس شدیم از طرف ابادی به این آقا خودش صحبت کردیم که آقا خودت نخر گفتش که یک راه دارد یا سهام مرا بخرید یا سهامتان را بمن بفروشید ؟ من دفعه اول بهیچوجه ابدا "

من سهام را حاضر نیستم بفروشم این بچه من است چه جوری من این را بفروشم ؟ اما وقتی که شریک من بمن میگوید من نمیتوانم قرض بدهم و من هر سال این بهره میآید بیشتر میشود و هیچ امیدی نمی‌بینم که من بتوانم بفروشم هیچ که بتوانم قرضهایم را پس بدهم. زنم داخل مذاکره با او شد که چه جور بفروشم آمد خرید سهام را و ما هم تمام قرض‌هایم را دادم یک مبالغی هم برای من ماند که این را بوسیله بانک مرکزی انتقال دادم به سوئیس که بیایم بعد تصمیم منهم این بود که ما یک چند ماه در اروپا زندگی بکنیم بقیه را در تهران . در تهران هم نقشه‌ها پیش خودمان میکشیدیم برویم یک مقداری در شمال یک مقداری نمیدانم در جنوب نمیدانم چه بکنیم اینها یک مقداری در سال مسافرت بکنیم . این نقشه ما بود .اولین مرخصی که گرفتم که بخودم دادم مرخصی ممتد بعد از فروش بعد از کناره گیری از بانک ایرانیان علیرغم اصراری که کرد که وقتی خریدکه من رئیس هیئت مدیره بمانم گفتم بهیچ قیمتی من نمیمانم . برای اینکه من وقتی که اسم روی هیئت مدیره بانک ایرانیان باشد مسئول خواهم .... آنوقت میگفتند که هیچ لازم هم نیست که شما در هیئت مدیره باشید گفتم اسم من که باشد هر اتفاقی که بیافتد مردم مرا مسئول خواهند دانست مطلقا نمیشوم . وآنگهی میخواهم آزاد باشم . از آنهم کناره گیری کردم آمدیم که مرخصی باشیم اینجا . زمزمه‌ها شروع شد و آن صورت درآمد یک صورتی که اشخاصی که ارزخارج کردند بعنوان اشخاص که خیانت کردند کلاهبرداری کردند که اسم زن من بود .تلفن کردم به بدبخت بیچاره خوش‌کیش دفعه اولی بود که من در تمام این مدتی که در خارجه بودم به خوش‌کیش تلفن میکردم آمدند گفتند که در یک کمیسیونی هستند گفتند که بگوئید که من یک کار خیلی فوری دارم آمد فرصت بهش ندادم دادو فریاد که گفتند که آخر این صورت بانک مرکزی است گفتم آخر این چه بانک مرکزی است که شما دارید؟ این چی چی آخر؟ من در این مدت که اصلا" ارزی نفرستادم من سال قبل فرستادم آنهم با اجازه بانک مرکزی شما چه جوری یک همچین .... ؟ گفت آقا والله بالله ما اصلا"روحمان خبر ندارد اسم دکتر امینی و اسم خودمن هم توی این صورت هست

این صورت اشخاصی‌که ... گفت الان این کمیسیونی هم که هست برای همین است گفت کمیسیونی است که من دارم نشان میدهم که بانک این را نداده است این را یک عده‌ای به اسم بانک دادند وبیشترش ساختگی است واین تکلیفش معلوم خواهد شد دولت رسیدگی میکندوبعدا علامیه‌ای خواهدداد. ما هم خیالمان راحت شد . اما سیدجلال تهرانی میرفت تهران گفت مبادا . . . آذرچندین دفعه گفت که من میروم تهران که اسبابهارابیاورم گفتم من نمیگذارم بروی سیدجلال وقتی که شنید گفتش که مبادا اینکارا بکنید شما بروید آنجا فورا" میگیرندتان، ما گفتیم خب عجالتا" میمانیم ببینیم چه میشود همینجورچه میشود خانه را اول چندنفرگذاشته بودم بعددوتا مستخدم ما چیزداشتیم یکیش اهل سیلان بودآن یکی بنگلادش بودا اینها رابعنوانی که مستخدمین خارجی دیگرحق ندارنددرایران کار بکنندبیرون کردندبعدیک کلفتی که ازقدیم بوده در مثل تایه بوده مثلا" آن ویکی دیگربود آنها راعذرشان راخواستند خودشان ماندند وبعدیک روزی هم آمدندهرچی بودونبودبردند. این گمان میکنم...

س - بیش ازاین (؟) سئوال من بود ولی فکرکنم خوبست که منعکس بشود این نیم ساعت سه ربعی که مانده به جلسه امروز اگراجازه بفرمائید یک مقداری اطراف خانواده پهلوی درارتباطشان با امورسیاسی صحبت کنید واگرامکان داشته باشد اول نسبت به ملکه مادرایشان .... درهیچ جاچیزی درموردشان منعکس نیست.

ج - ملکه مادریک صفاتی داشت که من این را تا این حددرهیچکدام ندیدم .ملکه مادروقتی که من پاریس بودم شاه برای عمل آپاندیسش رفت به بیمارستان بانک ملی وقتی که ملکه مادررفت به‌دیدن پسرش وبیرون آمددرمقابل همه اشخاصی که دربانک ملی بودندتوی‌حیاط .این رابمن نوشتند که گفتش که تنها یک نفربعداز شوهرمن به این مملکت خدمت کردآنهم ابتهاج بودکه‌این تمام یادگارهای اواست این رابمن گفتند. موقعی‌که من ازسازمان برنامه رفتم آن شبش گفتندیک میهمانی بودپیش ملکه مادر .ملکه‌مادردعوتهائی میکرد یک عده ای رادعوت میکرد شاه هم

بودشاه میآمدشام میخوردوبعدمیماند ، میماند آنوقت دیرترمیآمد. آن اشخاص خیلیزودترمیآمدندگفتندکه وقتی که شاه واردشد بهش گفتش که یک نفرایرانی در ستکاربودآن راهم بیرونش کردید ؟ هما نروزبود. شاه خیلی ناراحت شدجلوی اینها گفتش که بهتراست که شما دراین مسائل دخالت نکنید خب این چیزی راازاین ما دردیده بودم .

س ـ اصولا" نفوذزیادی روی شاه داشت ملکه مادر یا نه ؟

ج ـ یک وقتی شایدداشت اما دیگربعدنداشت دیگر . اما این جراءت راداشت که بگوید این صحبت رابکندجلوی همه بهپسرش .یک قضیه ای پیش آمد . اینهم جالب است که من بگویم که رابطه من باشاه بعدازرفتن ازسازمان برنامه ، من آمدم باجین بلاک مشورت بکنم راجع بهاساسنامه بانک ، همین اساسنامه بانک ایرانیان اینها داوطلب شدندیک اختیاراتی بمن ، اختیارات تام بمن دادند ۲۵ درصد ازدرآمدغیرخالص هم علاوه برحقوق بمن بدهند. من این را میخواستم باا ونظربخواهم رفتم آنجاباا وملاقات کردم . هی همه اینهاراگفت خیلیخوب است . برگشتم تهران گفتندکه ازدربارتلفن کرده بودندمرا میخواستند. (؟) جمال امامی آمدبدیدن من توهمان ایوان خانه مان نشسته بودیم این راآذرگفت این گفتش که ابتهاج خوب نیست تواین نکنی اینکاررا اقلا" تلفن بکن ببین چی میگویند آخر خوب نیست که اعتنا نکنی . گفتم خیلیخوب رفتم پای تلفن تلفن کردم گفتندگیتی تلفن کرده بود یکی ازاشخاص بوده که آجودانها ، گیتی را پای تلفن خواستم گفتم که موضوع چی بود؟ گفت که تقاضای شرفیابی شماکرده بودید میخواستم وقت تعیین بکنم . گفتم من تقاضانکرده بودم. گفتش که خب چه اهمیت دارد ؟ گفتم چه اهمیت داردیعنی چی ؟ خیلیاهمیت دارد من تقاضانکردم گفت آخرسم است اشخاص ایرانی هائی مثل شما میروندبرمیگردندتقاضای شرفیابی میکنند . گفتم من تقاضای شرفیابی نمیکنم ، اگراعلیحضرت میخواهند مرا ببینندبفرمایندمیآیم اینجوری نمیآیم برای اینکه ازکجاکه برادرمن تقاضای شرفیابی نکرده باشد؟ من بیآیم آنجاشاه ازمن بپرسدکه چه کاری داشتید ؟ من بگویم که من باشما

کاری نداشتم شما مرا خواستید بگویید من شما را نخواستم شما تقاضا کردید ؟ گفتم جمال امامی بود که این مذاکره شد .جمال امامی یک آدم خیلی قدی بود خیلی خیلی قدی بود یکی از آن ترکهای خیلی متعصب گردن کلفت پسر نمیدانم امام جمعه خوئی هم از لحاظ مقام مذهبی هم . این طرز صحبت را مثل اینکه نپسندید. یک دعوتی بود با زملکه مادر کرده بود مرا دعوت کرده بود من هم که واسه این سمپاتی که داشتم رفتم . رئیس شهربانی ایستاده بود ، علوی مقدم پرسید که راست است که اعلیحضرت شما را خواستند و شما نرفتید ؟ گفتم که پیغام بمن رسید که من تقاضای شرفیابی کردم گفتم من نکردم اعلیحضرت اگر میخواهد مرا ببینند بگویند من میروم گفتم هر پیرزنی در جنوب شهر بمن بگویند که این دلش میخواهد که شما را ببیند یک مطالبی دارد میخواهد بشما بگوید گفتم میروم ، میروم پیدا میکنم توی بازار منزلش میروم می بینم با من چه کار دارد. شاه مرا بخواهد با کمال میل میروم . اما من تقاضا نمیکنم من تقاضا نکردم گفتم که من تقاضا نکردم. گفت یک مثلا" گله ای کردکه اینکار ...رئیس شهربانی هم گوش داد و تمام این مطالب را هم گزارش داده یقین دارم . این در تمام مملکت پیچیده در تهران که شنیدم در هیئت وزیران شاه رو کرد به وزرایش، وگفتش که یک نفر هستش که میگوید که من خواستم و نخواست بیا یدوروی کا غذیک چیزی نوشت و گذاشت جلوی اقبال ، میخواست مثلا" محرمانه باشد همه میدانستند که راجع بمن دارد صحبت میکند. حقیقتا " اگر مرا خواسته بود میرفتم . میرفتم ببینم چی میگوید؟ چه جور توجیه میکند این برکناری مرا به این شکل . اما من از او تقاضا بکنم تقاضا نمیکردم سر این شدیدا " رنجید. و یک عده ای هم بمن ایراد میگرفتند که چرا نرفتی ؟ من (؟) بخودم حق میدادم امروز هم بخودم حق میدهم . به علا گفتم علاگفت بسیار کاربدی کردند. علاوزیر دربار بود ها وزیر دربار بود گفت بسیار بدکاری کردند گفت یعنی چی معنی ندارد که یک دانه آجودان بشما تلفن میکند که شما چون وقت خواسته بودید برایتان وقت تعیین کردیم. وزیر دربارش که آنهمه دوستش داشت بمن حق داد. گفت شما حق داشتید نگفت شما چرا گله نکرد. ببینید این یکی از مواردی است که بمن

حق دادگفت حق با شما بود گفت این صحیح نیست اینکاری که کردند . علاهم خبرنداشت که اوگفته به یکی A. D. C. هایش که شما بروید تلفن بکنید.

ج - دیگرچی صحبت بود ؟

س - ازملکه مادر.

ج - هان ازملکه مادر. ملکه مادرمن این صفات را درملکه ما دردیدم که جلوی مردم بدون اینکه ملاحظه بکند ازپسرش باز خواست میکردکه اینطورطرزرفتاری با یک نفری که اینطوربا صمیمت ، صداقت وامانت کارمیکرد ؟ گفت خب بهتراست شما مداخله نکنید.....

س - سرکار اعلا" ملکه فوزیه را دیده بودید؟

ج - بعله دیدم، دیدم . فوزیه یک تا بلوبود ازوجاهت .اما مطلقا این با آدم حرف نمیتوانست بزند. انگلیسی با اوحرف میزدم انگلیسی خوب میدانست فرانسه خوب میدانست انگلیسی حرف میزدم سعی میکردم فرانسه با اوحرف میزدم که بحرف بیاورم .مطلقا یک تصویر قشنگی بودچرا اینطوربود؟ من نمیدانم همیشه اینجورخجول بودیا نه .اما این ازهمان اوایلی که زن شاه شدمن میرفتم میآمدم باش اینطوردیدمش .شریارامن درپاریس بودم سفیربودم وقتی که شمس وشوهرش آمدندبه ازلندن آمدندپاریس من وقتی اینها را دیدم یک دخترجوانی دیدم که خوش ترکیب هم هست خیال کردم که اینها ازلندن یک Governess انگلیسی گرفتندبرای بچه هایشان با اوهم رفتیم بیرون سه تائی با اوهم هرچه سعی کردم صحبت بکنم اعلا"جواب نمیدادحرف نمیزد . یک روزبمن تلفن کرد یک مخبری که راست است که یک کسی درپاریس الان آمده که میخواهدببرندزن شاه بکنند؟ گفتم کی گفت این را ؟ گفت شنیدم گفتندکه الان هم پاریس است با خواهرشاه درهتل Ritz گفتم من همچین چیزی نشنیدم . تلفن کردم به پهلبدگفتم آقا یک همچین چیزی گفتنداین راست است ؟ گفت من ومنی کردکه بله معلوم نیست وچه اینها . معلوم شدبله میخواهندببرندش برای اینکار. گفتم آقا زودببویدازاینجا برای اینکه این به اطلاع روزنامه نگارها رسیده این اعلا"شما را ول نمیکنندعلنی شده اینها مطلبی رابمن نگفتند روزنامه نگارمیدانست . این آشنائی من با زیا شریا . تا اینکه من برگشتم ازصندوق ازآمریکا رفتم وشدم

رئیس سازمان برنامه آشنا شدم یعنی دیگر آشنا شدم با این خانم. نگاه کردم دیدم این خانم آن خانم نیست یک خانم خجولی که اصلا" حرف نمیشد با او زد او هم مثل تقریبا " فوزیه الان برای خودش یک شخصیتی پیدا کرده یک روزی تلفن کرد که بروم ببینمش رفتم گفتش که سفیر آلمان همان گیل ها مراست که بعد یک جا اسمش را بردم که آمده بود اسمش برده بودم بعنوان سفیر که در بانک ملی کار میکرد . گفتش که سفیر آلمان بمن میگوید که ما یک شرکتهای آلمانی بزرگی هستند که میخواهند سرمایه گذاری بکنند در ایران ولی مثل اینکه نتوانستند مرا ببینند . گفتم علیاحضرت به سفیر آلمان بفرمائید که من هرکس بخواهند مرا ببینند میتوانند برای اینجور کارها سرمایه گذاری بفرمائید که او با من تماس بگیرد ومزاحم علیاحضرت نشود .این اولین وآخرین دفعه ای بود که این مداخله کرده بود. پدرش از آن اشخاصی بود که دلالی میکرد من نام رمیهمان .

س - اسم پدرش چی بود ؟

ج - خلیل بختیار ، خلیل بختیار یک همچین چیزی ، خلیل بختیار ، این از اقوام آقاخان بختیار وا اینها بود که نمیدانم چه قوم وخویشی داشت .تمام خانواده این ایل بختیاری بودند دیگر

س - ثریا اسفندیاری بهش ولی بهش میگفتند .

ج - اسفندیاری میگفتند بله ، برادر این خلیل توی سازمان برنامه عضو شورای عالی بود . منتظم منتظم اسفندیاری عضو شورای عالی بود وقتی که من آمدم این را انتخاب کرده بودند برای اینکه عموی ثریا بود ویک آدم این یک آدم لری بود در انگلستان بیشتر این بختیاری ها در انگلستان تحصیل کرده بودند اینهم در انگلستان تحصیل کرده بود وصد در صد طرفدار من بود وخیلی خوشش هم میآمد از این رفتاری که من میکردم میایستادم مقاومت میکردم خیلی خوشش میآمد. همین ایامی هم که من بودم مرد مثل اینکه سرطان گرفت مرد یا اینکه بعد از من . بهرحال بر میگردیم به ثریا . ثریا ..

س ـ میفرمائیدکه خیلی‌محبت میکرد .

ج ـ بعددیگرحرافشده بود حرافشده بود این مداخله

س ـ محبتهای همین جور متفرقه یا مسائل‌مملکتی ؟

ج ـ نه ، نه مداخله آنروزبخودش اجازه دادکه میخواست مداخله بکند اولین مداخله اش خیال میکردمنهم ازآن کرمهائی هستم که حالا میگویم بله بله بفرمائیدچه بکنم یک کارچاق کنی بکنند که‌پدرش دلالی بگیرد درش تردیدندارم برای اینکه گفتم مرا دولت‌آلمان دعوت‌کردبروم به آلمان برای کارذوب‌آهن که برای اینکه من‌آنها میخواستم شریک بشوند .این رادریک جائی هم میخواهم این موضوع رابرایتان بگویم برای اینکه اینهم بسیارا همیت‌دارد . ارهارد وزیراقتصادبودو آدنائور صدراعظم بود رفتم پیش آدنائور گفتش‌که آدنائور توسط مترجم صحبت میکرد انگلیسی نمیدانست .پرسیدکه کاری هست‌که ازدست من بربیاید؟ گفتم بله من میل دارم که دماکروپ شریک بشود سرمایه گذاری بکندبا ما درذوب‌آهن نه اینکه فروشنده باشدوبمن میگویندکه ما اجازه نداریم که سرمایه‌گذاری بکنیم اگربتوانیددراین قسمت‌کمکی بکنید خیلی متشکرمیشوم .برای این رفته‌بودم که این موضوع راحل بکنم ناهاربودسرمیز ناهارباشد ارهارد یک چیزی گفت ولی کمیلیمان گفت ومنهم تشکرکردم باشیدیم ازسرمیزناهار . آقای اسفندریاری آمدازپیش من حالا بفیراست .

س ـ اسفندیاری عمو یا پدر؟

ج ـ پدر ،پدر ، پدر گفتش‌که این احترامی که بشماکرد آدنائور به هیچ ایرانی نکرد گفت علیا مینی وقتی که آمده بودهیچ این احترام رانکردند گفت فایده‌اش چی است شماکه اصلا" آلمانها راقبول ندارید بیخوداین احترام راکردند حیف . گفتم کی بشماگفت ؟ گفت مناقصه بود فلان مناقصه بود زیمنس بود وشما دادیدبه یک بلژیکی .گفتم که آقای اسفندیاری شما خیال میکنیدکه من آنجا هستم که هرکس‌بمن احترام بکنددرمناقصه برنده میشود ؟ گفتم شما

خیال میکنیدکه .. آخر زیمنـــــس چنان ،چنان فلان است .A.E.G. که تازگی ورشکست شده زیمنس همچین است . گفتم زیمنس تنها شرکت معتبرالکتریکی دنیا نیست دیگران هم هستند .یک عده‌ای را دعوت کردندبه مناقصه برای شبکه یک قسمت ازشهرتهران یک شرکت بلژیکی برد این اگر صلاحیت نمیداشت دعوتش نمیکردند . شرایطش بهتربودقبول کردند این چه گله‌ای است شما میکنید؟ اگرخیال میکنیدکه من آنجا نشسته ام برای اینکه نشان بدهم که من هم نظرآلمانها نظرمساعدی دارد هرچه میدهم این راا شتباه میکنیدهمچین کاری را من نخواهم کرد. این دلالی میگرفت در تمام کارهائی که‌برای آلمانها نهادرست میکرددرهمان موقعی که این سفیربود این بودودخترش هم وادارمیکردکه مثلا" بگوئیدحالا این آدم تازه آمده کارهای مهم میتواندبکند چه فلان و خب من ازروزاول تکلیفش را معلوم کردم. دیگراصلا" با من صحبتی نکرددراین موردهیچ هیچوقت . میدیدمش درمیهمانی مثلا" جین بلاک وقتیکه بنا بودبیاید به شاه‌گفتم که این راخوبست نباهاردعوت بفرمائید برای اینکه با زنش‌هم‌میآید. دعوت کردند آنها راثریا بودکه‌آنروز من چیزیکه ناراحت‌کرد مرا این بودکه شمیران بودواین پنجره ها باز بودویک توری بودب داین پنجره را میزدمیبرد این پرده توری راوتمام‌میزناها رپرازمگس بود . اینقدرناراحت‌شدم که فکرکردم خب‌این ثریاالان که ملکه شده است اینکارراکه میتواندبکندکه لااقل اینجورآبروریزی نباشد آخرپادشاه است‌کاخ است ناهاراست‌کاری نداردکه یک کاری بکنندکه این مگس‌ها تو نیابند . این Impression خیلی‌بدی درمن کردومن یقین دارم دیگران هم همینجور .

س - خیلی‌متکبر وخودراضی بوده .

ج - ثریا ؟

س - ازیک طرف دیگرهم میگویندخیلی بین مردم محبوب بوده .

ج - من یک وقتی باشاه صحبت‌کردم راجع به ثریا .حالااین رابشمابگویم ، یک چیزدیگرهم بگویم اینهم یک چیزیست‌که کمتربه کسی گفتم .جین بلاک

بمن Hector Prud'homme را داده بود دوسال ونیم مانند ودیگر این میبایستی برگرددسرکارش میبایست جانشین‌تعیین بکند . گفت که چیزرا من بشما میتوانم معرفی بکنم . معاون‌وزارت‌خارجه بودسابق وآن زمانی که این حرف رابمن میزد سفیرآمریکا بوددرآفریقای جنوبی . این کسی بودکه دروزارت‌خارجه Undersecretary بود وقتی قضیه سوئزپیش‌آمدواین با سیاست Dulles مخالف بود . بمحض اینکه مخالفت کرد Dulles این را برداشت وفرستادیک مدتی بعدفرستادش افغانستان سفیرافغانستان شده بودو بعدازسفارت افغانستان فرستاده بودش سفارت‌آفریقای جنوبی یعنی جائیکه تبعیدش کرده بوددرواقع . بلاک وقتی این مطلب رابمن گفت من تعجب‌کردم کسیکه یک وقتی Undersecretary بوده چطورمیخواهدبیایدرئیس دفترفنی من بشود؟ ناراضی بود معلوم میشود میخواست ترک بکند . من به چین گفتم که من این رانمیتوانم تصمیم‌بگیرم‌برای اینکه این یک عکس‌العملی خواهدداشت‌که سیاسی خواهدبود جنبه سیاسی پیدا میکند . یک عده خواهندگفتش که معاون وزارت‌خارجه راآورده رئیس‌دفتر دیگرکارمن تمام است همین کافی است‌که بمن میگویندکه‌نوکر فلان فلان . این دیگرتاءییدمیکند . من این رانبایدباشاه صحبت‌بکنم . به شاه گفتم تاگفتم گفتش که نه نمیشود گفتش که مارفتیم آمریکاوبا علیاحضرت واین معاون وزارت‌خارجه بودیک ضیافتی میدادند واین با علیاحضرت میرقصید وخواست Rendez - vous بگیرد وسط رقص . گفتم غیرممکن است . گفت یعنی میگوئید که علیاحضرت دروغ میگویند ؟ گفتم نه نمیگوییم‌علیاحضرت دروغ میگویند اما خیال‌میکنم که علیاحضرت اشتباه کردنددرست‌نفهمیدندیک چیزی دیگری گفته آخرگفتم غیرممکن است یک مرتبکه ای معاون وزارت‌خارجه است‌یک ضیافتی میدهند به اسم شما این اینقدرجسارت‌داشته باشدکه درواشنگتن بخواهد Date بگیردبا ملکه . گفت نمیشود .من حالا این رابایدبه‌بلا ک بگویم که نمیشود . به‌بلاک گفتم‌که شاه از لحاظ سیاست مصلحت‌ندانست‌که یک معاون وزارت خارجه بیاید تا امروزهم نگفتم. به‌اول کسیکه گفتم درعمرم الهیارصالح بود . اما این رکوردبشود برای اینکه

این خودش هم با زتا یک اندازه‌ای معرف روحیه این شخص میشود . اما اگرچه چیز را ببینیم از این ببعد ببینیم چمن بلاک بهش این را خواهم گفت . اسمش را باید الان یادم بیاید .

س ـ والاحضرت علیرضا را آشنائی با او داشتید؟

ج ـ علیرضا اینکه اینکه ....

س ـ سقوط کرد در هواپیما .

ج ـ هان بله با او سروکار داشتم به این مناسبت .من پاریس سفیر بودم و شاه کینگ جرج ششم مرد . وتشیع جنازه اش نماینده میخواستند بفرستند سهیلی که درلندن بود . تازه سهیلی را معزول کرده بودند بمن تلگراف کردند که شما به ریاست هیئت نمایندگی دولت بروید به تشیع جنازه و بعدهم گفتند شاهپور علیرضا به نمایندگی شخص شاه میآید .رفتم لندن رفتم سفارت علیرضا هم بود و محمد دولو کار دا ربود دولو از خانواده همین دولوها ، این چیزبود Attaché Militaire ما آن قزاق قلدره که سوارخرکرده بودچی چیز را آخوندرا .... عطاپور ،عطاپورهم Attaché Militaire بود . اینجاکه بودیم بمن تشریفات را دادندکه مرا کی هست ، جایش کجاست من جزو اعضای Delegation هستم روءسای Delegation دریک جای دیگرهستند . من گفتم من نمیروم به تشریفات نمیروم من عضو Delegation نیستم اگربمن تهران گفته بودعضو Delegation هستیدنمیآمدم بمن گفتندشما رئیس Delegation دولت هستید ،برادرشاه نماینده شاه است گفتم نمیروم . تشریفات را این عطاپور خیلی آنگلوفیل بودچه جور . اینها خواستند مرا متقاعدبکنندکه آقا نمیشود .گفتم نمیشودچیه ؟ نمیروم .هیچکس هم نمیتواند مرا وادار بکند که از تشریفات وزارت خارجه یک نفرآمد گفتش که ما تقصیرنداریم واینطوربما درتهران اینجورمعرفی کردند .گفتم من قبول میکنم حرف شما را اما من نمیآمدم اگراینجوربود . گفت این برنامه راکه چاپ شده همه چیزشده این را نمیتوانیم عضو بکنیم . جایتان را عوض میکنیم اما برنامه را عوض نمیکنیم .گفتم کافی است . هان گفتش که " Her Majesty, the Queen,will be very displeased"

گفتم خیلی متاءسفم اما She may be displeased. Displeased

من نمیتوانم من یک پرنسیبی دارم ازاین عدول نمیکنم .

س ـ یک خصوصیات خاصی ازوالاحضرت علیرضا توی ذهن مردم مانده است ؟

ج ـ او آنجا یک دوروزدیدمش باهم بودیم . خوشم آمدازش دیده بودمش نه اینکه ندیده بودمش پیش اشرف میدیدمش . اما آنجا ازنزدیک دیدم . خب ابتهاج جان نمیدانم فلان اینها همچین خیلی تودل برو خیلی خودمانی ؛ اینها . بعد رفتیم جزواین تشریفات یک دفعه ملکه وشوهرش توی یک اطاق بودندیکا یک اینها را میبردندمعرفی میکردند . این یک دفعه دیدم که راه افتادکه برودبه او گفتم رفتم گفتم باشیدصبربکنیدبه شماخبرمیکنند . خبرکردندرفتند .اتفاقا" آدنـــــائـــــــر آمده بود. آنروز برای من مسلم شدآنچه که دیدم آمددور تا دورباهمه دست داد .اما شوهره به اومیگفت بواشی میگفت چی بکن چی نکن اینها .

س ـ شوهرملکه انگلیس ؟

ج ـ بـلـه ،بـلـه . همان یارو دوک پرنس فیلیپ . این Impression مسلمی بودکه آنروزمن دیدم . آنروز کاملا"مسلط بودبرای اینکه این بیاره اصلا" تازه مرده بوددیگراین پدرش دفعه اولی است که همچین مسئولیتی برایش پیش آمده بود تمام روءسای..رئیس جمهورفرانسه بوداز طرف فرانسه رئیس جمهورآمده بود آدنـــائـــر بود یک شخصیت های جالبی بودند . من آنجا نزدیکتردیدم .

س ـ علیرضا را

ج ـ علیرضا را ، علیرضا یک آدم لری بود ،لر که میخواست راه بیافتدبرودواسه خودش . ومیگفت که این وضع چی است آخراین چیزکه نمیشود که اینـجوربا ید یک قدرتی باشد . انتقادمیکردازوضع ،این راباخود من صحبت کرد . گله میکردکه این وضع خوب نیست که هرکس که هرچی دلش بخواهدبکندبگوید ازحیث شباهت جسمانی قیافه خیلی شبیه به پدرش بودوگمان میکنم که اخلاقا "هم شایدشبیه به پدرش بـود . تنها کسی بودکه شباهت داشت به پدرش کامل .

س ـ والاحضرت شمس چه جور ؟

ج - والاحضرت شمس را من کمتر میدیدم خیلی Sweet خیلی خوب وشا یدیک چیزهائی یک وقتی چه چیزهائی بمن تقاضائی داشت ارز همیشه میگفتم نمیشود دیگرنبا ل نمیکرد. اما بعدها شنیدم که گفته بود ابتهاج بما ارزنمیداد اما به دیگران که ازما متنفذتربودند میداد. وقتی این راشنیدم خواستم گفتم بروم به اوبگویم. این کسیکه این را بمن گفت گفتش که خوب نیست برای اینکه میفهمدکه من بشما گفتم نگوئید خواهش میکنم. دیگرندیدم هم که بگویم. ازبرادرهای دیگرش هم دیگریکی آن محمودرضا که محمودرضا یک آدمی بودتاجر ومیشنیدم خیلی خسیس.

زیا دنمیدانم. غلامرضا معامله گربود. چیزوا ردمیکرد مثلا" شنیدم خانه وقتی که میساخت دستگاه حرارت مرکزی برای خودش وا ردمیکرد چندتا هم وا ردکرده بودکه آنها را فروخت حالانمیدانم راست است یا نه. اما می چسبدبه او برای اینکه یک آدم خیلی خیلی مادی بود. اما خیلی موٴدب خیلی همیشه با ادب با آدم صحبت میکرد. آن فاطمه درتبریک عیدی که من دربا ریس بودم فرستادم برای خانواده سلطنتی تعجب کردم که رئیس دفترش بمن جواب داد. دیگرمن اصلا" به فاطمه اعتنا نمیکردم. اصلا" فاطمه داخل آدم نبودکسی نبودکه فاطمه بعد رئیس دربا ری پیداکرده بود شخصیتی پیداکرده بودتشخصی داشت پولی وپله ای پیداکرده بود اصلا"یک دختر خیلی ساده ای بودویک شوهرآمریکائی داشت که خیلی خیلی معقول رفتا رمیکردمن تعجب کردم چطورشدا ینطورشد اما معلوم میشودبعدها یک اهمیتی پیداکرده بود. یک وزنه ای شده بوداوهم همینطوری که همه بودند. اواینجورنبود اما اینطور شده بود.

س - آن تاء شیروالاحضرت اشرف درمسائل سیاسی ایران تاچه حدی مبالغه شده درآن

ج - من خیال میکنم راست بود. خیلی هم نفوذدرشاه داشت.

س - هم اوایل هم اواخر ؟

ج - همیشه ، شاه راخیلی دوست داشت. من نامه هائی داشتم ازاشرف وقتی که پاریس بودم که خوداینها جالب بود. جالب بودبرای اینکه وضع ایران را مجسم میکرد. یک مقدارزیادی نامه داشتم که مثلا" یکیش راجع به اینکه وقتی نصرفرارکرد

کاملا"حق با شما بود. بعدحالامعلوم‌شد. بعد...

س - این نامه هائی بودکه خودشان بدست‌خودشان مینوشتندیانامه های ماشین شده بود؟

ج - نخیربادست خودشان ، بادست‌خودش . واینهارا داشتم برای اینکه جالب بود. مثلا"مینوشتش‌که جای شما خالی شما میبایست الان اینجا باشید .اما اگربیائید شما رامیکشند بدون تردیدشما رامیکشند خطرجانی دارد برای اینکه الان یک وضعی است که کسی اگربخواهدا ظهارحیات بکندجانش درخطراست .

س - یعنی کی میکشد ... ؟ توده‌ای ها یعنی ؟

ج - نمیدانم . شما رامیکشند نیائید.

س - این چه‌زمانی بود؟

ج - موقعی که پاریس بودم دیگربین ۵۰ ، ۵۲ .

س - هان بله زمان صدق ؟

س - بله . موقعی که پاریس‌بودم علی امینی یک نامه ای بمن نوشت ،دوتا نامه بمن نوشت . یک نامه نوشتش‌که بانک ملی ، هان علا نخست‌وزیرشد وقتی که من درپاریس‌بودم رزم آرا راکشتند . تلگراف کردبیائیدتهران برای چندروز هان بیائیدتهران برای ریاست‌بانک ملی . به‌اوجواب دادم که‌مگریادتان نیست وقتی من ازبانک ملی رفتم گفتم میدانم یک روزی مرا خواهندخواست وگفتم نمیآیم خیلی متاءسفم که نمیتوانم بیایم . جواب دادکه برای مشورت بیائیدچندروز. اتفاقا" وقت ملاقات‌خواسته بودم از فرانکوو ازدربارپرتقال و اسپانیا .

س - چرا ؟

ج - من آکردیته بودم آنجا هم فرانسه هم اسپانیا هم پرتقال وروز تعیین شده‌بود جواب دادم که‌من این راروزتعیین شده همین فرداوپس فرداحرکت میکنم به اسپانیاوپرتقال بعدازسفرمیآیم برای مشاوره میآیم باکمال میل . رفتم و اسپانیابودم که علاسقوط کرد . هنوزدیگرنرسیده‌بودبه‌برگشتن . امینی وزیراقتصاد

مصدق بود . بمن نامه نوشت که وضع بانک ملی که آنطور تودرست کرده بودی . ببینید این اینقدر متاءسفم که این نامه ها از بین رفت ،برای اینکه این کسی است که بعدموقعیکه نخست وزیر بود مرا توقیف کردند دلم میخواست که این نامه ها را منتشر میکردم که این بمن نوشته که حیف از آن بانکی که تودرستی کرد نمیدانی چه شده تنها کسیکه میتواند بانک را دوباره احیاء بکند توئی بنابراین بیا . به اوجواب دادم که من آنروز عهدکردم که نیایم علا هم مرا خواست گفتم که یادش آوردم که چون این مطلب را به علاگفته بودم معذرت خواستم نمیآیم . یک نامه دیگر نوشت که اگر تکلیف کردند به تو کار نرفت را ردنکن . این را ممکن است مرتبط کرد به چیزی را که بعدمصدق به چیزگفته بود ،معلوم میشود مصدق به امینی گفته بود وامینی پس از اینکه شنیده بودکه مصدق یک همچین خیالی دارد بمن نوشت که اگر تکلیف کردند رد نکن . درصورتیکه این را وقتی سپهبدی گفت بمن تکلیف کردکه شما رفته بودید درآمریکا بودید حالا ممکن است یک مدتی هم طول کشید تا خودش را حاضر و آماده کردکه مرا بخواهد ،که من آنوقت دیگر رفته بودم به آمریکا . چطور هم شد که از پاریس رفتم آمریکا ؟ پذیرائی بود...

س ـ اینها را مثل : اینکه قبلا" داریم .

ج ـ گذشتم که بعدچطور شد بمن پیشنهاد چیزکردن هان خیلی خوب .

س ـ راجع به والاحضرت اشرف اگر مسئله ای . فکر میکنید مفید و.....

چون میگفتند این او اخر دیگر ایشان نفوذی نداشته آن اوایل سلطنت بوده که داشته .

ج ـ یک وقتی بودکه وساطت میکردم، بمن ازمن خواهش میکردکه با شاه صحبت بکنم که اینقدر سختگیری نکند .

س ـ سختگیری ؟

ج ـ به اشرف ،صحبت هم میکردم .

س ـ پس میکرد سختگیری ؟

ج ـ میگفته که مثلا" نباشد بهتر است برود . اما همین شاهی که میگفته برود اشرف برمیگشت وکاملا" مسلط بود براش . کاملا" هان .

س- به شاه مسلط بود ؟

ج - بله .

س- یعنی چه جورمسلط بود یعنی بعنوان .....

ج - نفوذداشت دیگر . نفوذداشت ومن میدیدم نفوذ داشت وشاه یک آدم خیلی ضعیفی بود. اینها هردوتاشان درآن واحدبدنیاآمدند دیگربه فاصله نمیدانم چنددقیقه شاید ، چندین ده‌دقیقه مثلا" . یکی بسیارضعیف وآن یکی بسیار قوی الاراده . اشرف یک کارآکتریستیک دارد .یک معایبی دارد که همه میگویند شایدهم مبالغه میکنند برای اینکه ایرانی عادت داردیک چیزی که میشنود چندین چیزهم رویش میگذاردبه یک نفردیگرمیگوید آن یکی هم همین کاررا میکند وقتی که این چنددست گشت آنوقت یک چیزی میگویدکه هیچوقت شبیه نیست به حکایت اولی . این رابایددرهمه مواردآدم درنظربگیرد. یک چیزهائی داشت‌که من خوشم نمیآمد،اگرآن زمان من بااونزدیک بودم به اومیگفتم با صراحت به اومیگفتم. اما راجع به روابط بابرادرش من شاهدبودم که‌یک وقتی سختگیری میکردکه من وساطت میبایست بکنم بنابرتقاضای خودش یک وقتی هم میآمدوهرچی دلش میخواست میکرد. نخست وزیرتعیین میکرد .مثلا" من خیال میکنم ازاشخاصی که ترقی دادیکیش هژبربود .یکیش . باکسی اگرمخالف بود ممکن نبوداین شغلی به‌اوداده شود ممکن نبود ها این رامن یقین دارم . نمیداد. خیلی نفوذ داشت اراده داشت ،میدانست‌که چه چیزهائی را میخواهد . دردوستیش صمیمی بود دردشمنیش هم پایدار بود . این صفاتی بودکه برادرش نداشت . اگربرادرش این صفات را میداشت شایداین بدبختی ها پیش نمیآمد . ....

روایت کننده : آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریخ : ۱۴ آگوست ۱۹۸۲

محل : شهرکان - فرانسه

مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی

نوار شماره : ۳۵

س - جناب ابتهاج ضمن صحبت هایتان بارها اشاره فرمودیدکه به شما میگفتند که با انگلیسی ها نزدیک هستید این تاریخچه این مطلب این ازکجا شروع شد ؟

ج - بله من این چیزهائی که میگویم همین اواخرفکرمیکردم والا هیچوقت به این توجه نکرده بودم این چنددلیل یقینا" داشته که روی این آنوقت شاخ وبرگ ساختندواین رابزرگ کردند. من درتهران بودم وچون این را میخواهم یک بعد هم میخواهم مشروحا "بگویم سابقه تحصیلاتی من یافقدان تحصیلاتی من چطورشدکه چطورشدکه وسایلی پیش آمد عواملی پیش آمدکه من نتوانستم تحصیلاتم راادامه بدهم درارپا مصادف باجنگ اول شد۱۹۱۴ . وبعدپدرم مرا فرستادتهران وآنجادرس خصوصی میخواندم وآمدم به رشت سال هزارونهصد گمان میکنم که نوزده بودکه آمدم رشت . مادوتا خانه داشتیم یک خانه ای بودکه خودمان زندگی میکردیم یک خانه ای هم که روبه سبزه میدان تهران که برغوبترین مثلا" جابودواین رابدرم اجاره میداد .من که آمدم دیدم که این راقوای انگلیس تصرف کردند. برای اینکه انگلیسهاآمده بودندودر گیلان بودند موقعی که جنگلی ها هم میرزاکوچک خان هم عقب نشینی کرده بودرفته بوددرجنگل . واین کلنـــــــــل کـــــــوکلـــــــل بود که این ازآفریقای جنوبی بود South African بود درآنجا هم دفترش آنجا بودوحالا هیچ بخاطرندارم که این راضبط کرده بودندیا اجاره کرده بودندازبدرم ؟ خب مابطورطبیعی آنجا رفت وآمدپیداکردم و۱۹سالم هم بودبنظرم . این کلنل کوکلل یک روزی بمن گفتش که شما حالا اینجا آمدید چه کنید؟

گفتم میخواهم برای به اصطلاح مرخصی آمده بودم که دوباره برگردم تهران .

گفت حالا که بیکارید چطور است که بیائید اینجا کار مترجمی بکنید ضمنا" یک درآمدی هم پیدا میکنید. دفعه اولی هم بود درعمرم که من درآمد پیدا کردم نمیدانم ۶۰ تومان بمن داد. ۶۰ تومان خیلی خیلی پول بود برای اینکه بعدها که من رفتم توی بانک شاهی واردشدم ماهی ۳۰ تومان میگرفتم ماهی ۳۰ تومان هم خیلی پول بود برای ابتدا. واین یکی از آن ممکن است عوامل باشد وبنابراین من توی خانه پدریم هرروز میرفتم پیش کلنل کوکل بود و یک کاپیتان رایان بنظرم هردوتا شان بنظرم آفریقای جنوبی بودند. واین یک آدم قمی القلب عجیبی بود که من خیلی بمن اشرگذاشت .یکی از ایرانیها ئیکه دردستگاهشان کارمیکرد مثل South Persian Rifles اینها را تربیت کرده بودند همینجور Smart وخوب لباس میپوشیدند وتعلیمات نظامی هم کجا به اینها داده بودند نمیدانم . یکی یکی از اینها را نمیدانم یک روزی میخواست تنبیه بکند آوردند بستند به یک ستونی وباچوب با یک ترکه مخصوص پشتش میزدند که این تقریبا" پانزده تا راکه زدند بیهوش شد یک آدم به این گردن کلفتی . من این خیلی خیلی اشرکردبمن جوان ۱۹ ساله بودم این یکی از آن عوامل ممکن باشدکه چطورشدکه من مثلا" درسن ۱۹ سالگی با انگلیسها رابطه پیداکردم . اینهم حاشیه میروم رضاخان افشاربودکه بعدها وزیر شددرزمان رضاشاه محکوم ومسحروم شدازحقوق مدنی وبعدا زرضاشاه آمدتوی مجلس را وایران آب را خرید ویک آدم خیلی کلاهبرداری بود اما زرنگ ، خوش زبان حراف این با میرزاکوچک خان رفته بودوزیرمالیه میرزاکوچک خان شده بود .ول کردا اینها را وبا انگلیسها سروکار پیداکرد. میگویندکه تمام اسرار را به انگلیس ها داد وبعدفرارکرد ازگیلان اینهم سابقه وطن پرستی ...

س - صندوق پول شان را هم برد.

ج - پولش هم برد . این سابقه وطن پرستی آقای میرزا رضاخان افشاربودکه بعدبه آن مقامات هم رسید. وبعدمن ازجمله کارهای دیگری که بمن رجوع شد برای اینکه

دیگرنتوانستم برگردم به‌تهران ومانندم .تیمورتاش که آمداستاندار گیلان شد که آنوقت استاندارکه‌نمی گفتند نمیدانم حاکم نمیدانم چی . این پسر خاله اش بنظرم یا پسرعمویش یک شازدهی بودکه‌این راحاکم پهلوی کرد انزلی آنوقت ها واین آدمی بود عامی عامی عامی .وکی بمن تکلیف کردکه من بروم درپهلوی با این کاربکنم دردارالحکومه انزلی با هم رفتیم وقتی که‌این کشتی راکه دیدگفت‌اه اینها چطورا ینجا روی آب واستادند این کشتی ها ؟ اینطور عامی بود . مثل دهاتی بود ازاهل خراسان اما ازاقوام خودتیمورتاش بود. درآنجا توی این دارالحکومه‌کارمیکردم‌یادم‌نیست‌آنجاچقدر بمن حقوق میدادند؟ آنجاکه بودم بمن آمدند روی همان سابقه ای که باکوکلل و اینهاداشتم بمن تکلیف کردندکه من اگرمیل دارم بروم بندرگز با یک Detachment ازقشون انگلیس‌که میرفتندبندرگز من هم این رایک Adventure دانستم‌وقبول کردم رفتیم بندرگز. بندرگز یک جائی که بندرشاه شدبعددراسترآباد ، سرحداسترآباد ومازندران . وواقعا" هم برای‌من یک Adventure هم بود . آنجا اصلا" یک دهی بودیک جای مخروبه ای یک گمرکی داشت‌که این مهمترین دستگاه آنجاگمرک بود. آنجا جانمیداستم کجاباید چی بکنم من رفتم یک پانسیون منزل یک ارامنه ای که یک کمی ارمنی هم که یادگرفتم همان چیزهائی بودکه آنجا منزل داشتم .یک مدتی بو دم شکارمیرفتیم باآن افسری که ریاست‌آن ناحیه راداشت‌شکار Woodcock میکرد. ومیگفتش‌که بهترین شکارگاه شایددنیا باشد برای Woodcock وآنوقت این رابمن میگفتش یک پری ازاین یک پر فقط در Woodcock هست‌که این برای نقاشی بکارمیرود . ومنهم میرفتم با اوشکارمیرفتم شکارقرقاول اما بیشتر علاقه‌داشت‌به شکاراین Woodcock . یک مدتی آنجابودم . وآنوقت آنجایک کشتی یک وقتی آمد کشتی روسها . واین رئیس‌این واحدنظامی که آنجا دائم بود بنظرم Edwards نامی بود که این بنظرم این Lieutenant بود که ازدرهرحال کاپیتان پائین تربود. این گفت‌بایدبرویم ما

با اینها ملاقات بکنیم . یک قایقی سوارشدند منهم اینقدرمیترسیدم ازاین قضیه برای اینکه سوارشدیم رفتیم به طرف این کشتی . ومن همش فکرمیکردم خب اگررفتیم توی این کشتی بلشویکی ها اینها را ما را برداشتندبردند چه خواهدشد ؟ رفتیم ومنهم مترجم بودم چون روسی هم یک کمی میدانستم . ویک مذاکراتی کردندکه شما برای چی آمدید ؟ آنها هم بخاطرندارم درست برای چی گفتند اما آمده بودندتوی آبهای ایران واینهم میرفت آنجاکه ازآنها بسپرسدکه شماچطورشدکه آمدیداینجا. یک وضع بسیارعجیبی وجودداشت که روسها هنوز بلشویکها هنوزبه ایران تجاوزنکرده بودند انگلیسها هنوزدر شمال بودند . بعدروسها سرازیرشدند آمدند وانگلیسها رفتند . قشون ،قشون ایران هم فرارکردو که ماهم ازگیلان فرارکردیم ۱۹۲۰ پیاده آمدیم که شرحش را مثل اینکه قبلا" توضیح دادم . خب اینهاراکه روی هم بگذارید سوابق همکاری با انگلیسها وآنوقت عامل مهمتر، من حالا آمدم معاون بانک ملی شدم در هزارونهصد ... معاون بانک ملی همانموقعی که ازچیز آمدم ازهمکاری با علا وگفتم امیرخسروی بمن تکلیف کردرئیس بانک بود . امیرخسروی را میشناختم ازسالها پیش بامرتضی خان یزدان پناه این بیچاره ای راکه اعدام کردند که درخراسان بود سناتوربود چه چیز بله من همیشه به اسم اول شان ما اینهاراصدا میکردیم . اینهابا همدیگردوست بودیم .من علا این بمن تکلیف کردکه بیایم به بانک ملی وازپیش علا رفتم به بانک ملی معاون شدم . این دربحبوحه ی جنگ بود. جنگ دوم . همینطوری که عادت من هست درهرجائیکه فرصت پیدامیکردیم من نظرهای خودم راعلنی میگفتم .آلمانها فاتح بودندودرتهران هم نفوذزیادی داشتند یک عده زیادی هم آلمانی بود .بطوریکه آدم مثلا" میرفت اگر اتفاق افتادیکی دودفعه مرا دعوت کردندمثلا" به این رستورانهای تهران اینها میآمدندسرمزمینشتندمست میکردندشروع میکردندبه خواندن این سرودهای نظامی آلمانی ویک محیط عجیبی بود . توی سینما فیلمهای Actualité که نشان میدادند هیتلر رانشان میدادندکه فتح کرده درکجا ، کجا که اینها

مردم دست میزدند هورا میکشیدند چه شعفی میکردند چه احساساتی نشان میدادند تمام مردم طرفدار آلمان بودندوهمه شان مخالف انگلیسها و Alliés
من دریک همچین موقعی نظرخودم را علنی هرجاکه مینشستم میگفتم که آلمان شکست خواهدخورد دربحبوحه فتح وپیشرفت آلمانها بود. چرا ؟ برای اینکه پیش خودم استدلال میکردم که ممکن نیست بتواندهیتلر تسلط پیدا بکنددر تمام دنیا. فرانسه واینجاها راکه اشغال کرده بود. اما روسیه راهم بخواهد با روسیه هم بجنگد این نمیتواند اینکار را بکند ازعهده برنمیآید وبلا آخره حتما "شکست خواهدخورد. راجع به این هرجاکه این عقیده را اظهارمیکردم تعجب میکردندکه چطوردریک موقعی که اینهمه آلمانها نفوذ دارندورضاشاه ژرمنوفیل بودومعلوم بود اتفاقا" این راکه بهاومیبستندا ین حقیقت داشت .ویقین دارم اوعقیده اش این بود که آلمانها فاتح خواهندشد وبنابراین برقراری یک نوع تماسی رابطه ای باآنها به نفعش خواهدبود. صحبت ازاین بودکه چه جورهم ممکن است که تصرف بکنندایران را. من این را ازاشخاص مختلف شنیدم منجمله ازآمریکائی ها شنیـــــدم ازاعضای سفارت حالا خاطرم نیست کی بود . اما یک کسی است که بعدسفیرکبیرشد الان اسمش رابخاطرندارم که این میگفت ما میرویم اما برخواهیم گشت . وقتی این مطلب رابمن گفت گفتم عجب دلخوشی برخواهیم گشت که آنها میروندوبرمیگردند من فکرمیکردم که اگرهمچین چیزی بشود تکلیف من چی ؟ برای اینکه قطعا" من جزو اشخاصی که اولین اشخاصی که اعدام میشدندبودم . برای اینکه یک اظهاراتی میکردم که این راخیلی ها حمل میکردند به اینکه این Agent انگلیسها هست که این حرف را میزندوالا کسی جراءت نمیکردکه این مطالب رابگوید. این گمان میکنم یکی ازعواملی بودکه مردم به .... آنوقت البته این رفتاری که من میکردم . ببینیددرایران نمیتوانستند باوربکنندکه یک کسیکه پشتیبانی نداشته باشدیک همچین قدرتی داشته باشد . که این ازلحاظ پسیـــکولـــوژیـــک گمان میکنم مهم است . ایرانی کمترپیدا میشودکه بخودش اعتمادبحدی داشته باشدکه روی پای خودش بایستد ودرمقابل هر

نفوذی مقاومت بکند اعم از اینکه نفوذخارجی باشد انگلیس باشد ، آمریکا باشد ، روس باشد .یا نفوذداخلی مثل شاه باشد. خب این درطبیعت من بود حالا چطورشده بود ؟ نمیدانم این مربوط به خلقت مربوط به چی است ؟ نمیدانم اما به اینجهت وقتی که میدیدند یک آدمی باگردن کلفتی کار هایش را میکند. هما نوقتی هم که معاون بانک بودم .این اظهارات راهم میکردم .اینها راروی هم میگذاشتند نتیجه اش این میشدکه هما نطوریکه این آقای دربابان افخمی اینجا بمن گفت که مردم همه عقیده شان این بودکه مرا انگلیسها آورده بودند سرکار وازاوکه پرسیدم اوهم عقیده اش این بود. این وقتی که فکرمیکردندخودشان اگرجای من بودنداین جریزه راانجورفتارمیکردند میگفتندحتما " این بایدیک اطمینانی داشته باشدکه اشخاصی هستندکه ازاین حمایت میکنند. خب خوشبختانه برای من یک مواردی پیش آمدکه من با بانک شاهی مبارزه کردم . این یک عده ای را متوجه کردکه من نمیتوانم نوکر.. منجمله اشخاصی که با من کارمیکردندمثل خردجو ، مهدی سمیعی ویک عده دیگری ازاین اشخاصی که دربانک با من کارمیکردند که میدانستندوقتی این تهمت ها رابمن میزنندا ینها میدانستندمن هما نوقت داشتم مبارزه میکردم برعلیه انگلیسها . بعدمبارزه با میلیسپو که همه ازاوآمریکائیها پشتیبانی میکردندوهم تایک حدخیلی خیلی زیادی بمراتب بیشترازدریفوس بولارد ازاوحمایت میکرد. این یک پیش آمدبودوبعد.....

س - هم زمینه اگرمیتوانستید آن تماسی که با لـــردکیســـــی وبولارد داشتید این درادامه همین مطلب بفرمائید.

ج - در این موقعی بودکه من رئیس بانک شده بودم وبا آیلیف (؟) آن موافقتنامه کذائی با انگلیس رابه نتیجه رساندم که بعدشرح دادم که چطوربدر این راخواست به اسم خودش تمام بکند برد تصویبنامه هیئت وزیران درکابینه سهیلی ، درکابینه سهیلی بودا ین . وبه تصویب رساند یک چیزی هم امضاء کردندو تاآنجائی که بخاطر دارم به مجلس هم دادند. بعدوقتی که قوام السلطنه آمد ازعـدی که هم وزیرآن کابینه بودوهم وزیرکابینه قوام بود شنیده بودکه من عقیده ام این بودکه میتوانستم

تا صددرصدهم بگیرم طلا . مرا خواست صحبت کرد رفتم با آیلیف صحبت کردم واین را عوض کردم صددره نکردم اما شصت درصدکردم بقیه اش تضمین شده به طلا . با این سوابقی که با آیلیف داشتم آیلیف هم بریج خیلی خوب بازی میکرد آنوقت هم من خیلی بازی میکردم با هم بریج بازی میکردیم بسیار مرددوست داشتنی بود خیلی مردلایقی بود که گفتم بعدها هم Vice President بانک جهانی شد . ودرکاری هم که کردند حل مسئله اختلاف هندوپاکستان هم بانک جهانی دخالت میکرد درچیزهای آبیاری واین آیلیف هم نماینده بانک بوددرتمام اینکار ها . این بمن گفتش که این آدمی که میایدشما بایداین رابینید برای اینکه خیلی خیلی اثر خواهدداشت ازلحاظ ایران این خیلی مفیدخواهدبود. گفتم آخرمعنی ندارداین در War Cabinet چرچیل که پنج نفرفقط بیشترنبودند .این عضو آن War Cabinet سود ازتوی هئیت وزیرانش یک هیئت کوچکتری راانتخاب کرده بودکه تمام مسائل مهم جنگی رابا آنها مشورت میکرد. این آدم استرالیائی بودوراختیارنخست وزیراسترالیا بود این کجا بود آنوقت نمیدانم اما بدون اینکه بانخست وزیراسترالیا اینها صحبت بکنداین راانتخاب کردبعنوان War Cabinet وماء مورکردکه بیایددرخاورمیانه درقاهره مرکزش باشدبرای اینکه لازم نباشدکه آن کسیکه مقیم خاورمیانه است تمام کارها رابه چرچیل مراجعه بکنندبا اختیارتام آمده بودآنجاکه این یکی ازطرزتفکر وعمل چرچیل بودکه این اختیارات راواگذارمیکردکه دیگربی نیازباشداز این کـــه Communication هم کارآسانی نبود آنوقت . واین رابا این اختیارات فرستاده بود. گفتم یک همچین آدمی به این مهمی بیآید . من رئیس بانک ملی ام ، رئیس بانک رسنی بودم . رئیس بانک رهنی بودم من بروم این رابینم . گفت این عقیده من است اگرمیخواهیدکه نتیجه بگیرید بعقیده من شما اینکار رابکنید . من این مطلب رابه یکی ازدوستانم گفتم. حالا این آدم برای اینکه نخست وزیر ، نخست وزیرآنزمان هنوزقوام السلطنه بود ،بگوشش رسید

بمن گفتش که برویدببینیدش . قرار گذاشتیم . گفتم منتها من با علا بروم اقلا" رئیس بانک مرکزی باشد با من دوتائی برویم . قبول کردند با علا به اتفاق رفتیم آنروزی همکه میخواستیم برویم صبح مرا خواست قوام السلطنه که بروم مجلس که رفتم دیدم جلسه خصوصی نشسته اندسرتاسر دفعه اولی هم بودکه من تماس داشتم با وکلا .نمیدانستم برای چی خواسته . نشسته بودزیرگوشم گفتش که شما میخواهم اینها را راجع به این لایحه همان موافقتنامه ایران وانگلیسی راکه من با آیلیف موافقت کرده بودیم که امضاء شده بودباین را دادندبه مجلس حالا این جلسه خصوصی تشکیل داده برای اینکه این رابقبولاند به وکلا . گفتش که دفاع بکنید. گفتم آقای قوام السلطنه شما میدانیدکه من ساعت ده یازده به کیسی Casey وقت داده بایدبرویم .گفت شروع بکنید بعدبروید برگردید. آن مذاکرات را شروع کردم وبعد قبل ازاینکه آن ساعت برسد رفتم . رفتم به بانک ملی وعلارا هم برداشتیم رفتیم سفارت انگلیس . بولارد بود وکیسی Casey بود یک نفرکه یادداشت برمیداشت . علا خوش آمدگفت به گیی و بعد مرا معرفی کرد که یک مطالبی را داردمیگوید رئیس بانک رهنی . من شروع کردم ومطالبی راگفتم خیلی مفصل ، خلاصه اش این بودکه کارهائی که شما دارید میکنیدتمام غلط است که گفتم اگر بی اعتنا هستیدبه ایران ودرآینده هم میخواهیدکه برای شما بی تفاوت خواهدبودکه با مردم ایران رابطه خوب داشته باشید باید میگوئید To hell with Persia این کارهائی راکه میکنیدصحیح است . اما اگربرعکس شما سعی خواهیدکردکه جبران بکنیدکه اینکارهائی که شده که آمدیدمملکت را تصرف کردیدیک دشمنی وخصومتی تعصبی بین ایرانیان بحق ایجاد کردیداین راهش نیست .حالا این بولاردهم نشسته تمام اینها انتقاد از سیاست بولارد است . بولاردیکی دودفعه مداخله کردکه مثلا" نه اینطورنیست که شما تصور میکنید چه اینها این مذاکره خیلی خیلی طولانی شدو آنچنان این موثر واقع شدکه کیسی Casey بلندشدگفتش که شما هروقت بیائیدقاهره بیائید خواهش میکنم به ملاقات من . واز آنروزبا کیسی دوست

شدم تا روزیکه وقتی که Governor General استرالیا شد ولرد کیس شد و اینها همینجور مکاتبه داشتم ودرزندان هم ضمن نامه هائی که به آمریکائی ها نوشتم یک نامه هم نوشتم به کیسی Casey به او نوشتم که من خیال میکنم که یکی از عوامل که باعث توقیف من شد انگلیسها هستند برای اینکه عقیده ام این بود . وآنوقت نوشتم که بانک شاهی چه جور با من دشمن بود وچه تحریکاتی برعلیه من میکرد. تحریک تحریک آشکار میکردها که اینهم کاشکی مجال میداشتم یکوقتی بطور مشروح میگفتم که مدرک بدست آوردم بخط یک اسماعیل دهلوی بود که این شخص ارشد ایرانی بانک شاهی شده بود این نامه ای نوشته بود به یکی ازمدیران روزنامه ها که یک مقاله ای که این را چاپ بکند . این را برای من فرستاد رئیس بازرسی بانک دوستی داشت با آن رئیس مدیر روزنامه این را گرفت آورد بمن داد. مقاله سرتاپا فحاشی بمن نوکر انگلیسها هست .آن یکی مینویسد دهلوی توی بانک شاهی نوشته بخط خودش .که این را وقتی که من دیدم تلفن کردم رئیس بانک شاهی را خواستم Walter نامی بود خیلی آدم سوء ادبی هم بود خیلی آدم خوبی بود بهش گفتم شما در بانک تان اجازه میدهید که تحریکاتی برعلیه من بعنوان رئیس بانک مرکزی بشود؟ که من همیشه میگفتم Bank of Issue و Central Bank میگفتم با وجود اینکه عنوانش این نبود اما ناشر اکثاس بود. نشان دادم خط را گفت ممکن است این را بمن بدهید من نشان بدهم به دهلوی ؟ گفتم البته . دادم برد بعد از دو روز وقت گرفت آمد گفتش که خط دهلوی هست اما او ننوشته . گفتم یعنی چی نفهمیدم ؟ گفت یک کسی این را نوشته بوده میخواست ببرد بدهد به روزنامه سرراهش آمد پیش دهلوی دهلوی از رو ی این کپی کرد . گفتم دهلوی میتوانست صبر بکند فردا چاپ شده قشنگ میدیدش . این خط کشیده گفتم اصلاح کرده چندین جا . گفتم شما با ورکردید این چیزیکه گفت ؟ گفت بله . گفتم خیلی خوب من با شما دیگر کاری ندارم خداحافظ شما . بعد که یک روزی که شاه بمن گفته بود که من برویم بولارد را ببینم بولارد گله کرده بود از رفتار من که با بانک شاهی اینها .گفت برویدببینیدا ما به او زیاد دخوشت نکنید . گفتم خیلی خوب . رفتم گفتم His Majesty بمن گفته که من بیایم

پیش شما چیه مطالبتان ؟ یکی یکی گفت شما اینکار اینکار اینکار سختگیری هائی که میکنید . یکی یکی جواب دادم،آنوقت گفتم بانک شما یک مرکز تحریکات بر علیه من است واین . گفت هان این را میدانم. Mr. Walter بمن گفت که این شرح را . گفتم خب شما چه عقیده دارید ؟ گفت من تصدیق میکنم . آقا همان موقعی بود که من Ulcer داشتم توصیه شاه هم بودکه نگویم . ازآن مواردی بودکه منفجرشدم آنچه که توانستم توی دهانم بود فریاد وبدگفتن این حرفی که زدیدمیدانیدچی است ؟ گفتم خودتان نفهمیدیدموضوع چیه هست حالامن بشما میگویم‌چیه ؟ میگوئید Mr. Walter گفت حق دارد یعنی یک حرفی راکه انگلیسی میزنداین حجت است من که ایرانی هستم بشما دارم میگویم این خط اوهست میشناسم رفته اعتراف کرده واین حرف بچگانه احمقانه راکه میزنندکه کپی کرده شما میگوئید که چون Mr. Walter گفت قبول دارید گفتم این است بدبختی شماکه دردنیااگرمستفورهستیدومردم از شما ناراضی هستنداین است که خیال میکنیدکه هرچیزی که یک انگلیسی میگوید صحیح است ؟ آنوقت گفتم ، گفتم دربانک شاهی که بودم فلان انگلیسی درفلان شعبه دزدی کرد دررشت که بودم بایک کـــــــــلارک Clark کارمیکردم رئیس شعبه بودتاروزیکه من بودم این اصلا" هیچ دخالت درکارها نداشت تمام کارها را من میکردم بمحض اینکه من آمدم تهران گفت اینها رابرویدازبانک تان به پرسید . یک گزارشی رسیدکه این آدم دزدی میکند . ماکلین (?)McLean بودکه من آنوقت معاون بازرسی بودم . ماکلین (?)McLean که دوست من بودماء مورشدبرودرسیدگی بکنند رفت تمام این مدارکی راکه برایش بدون امضاء فرستاده بودندیکی یکی توی دفاتربانک پیداکرد آن آدم هم اذعان کرد .از همانجا روانه انگلیسش کردند . گفتم این دوتارئیس شعبه ایکه من میشناسم اسم هم میبرم که دزدی میکردند یکی شان ازترس من نمیتوانست بـرای اینکه من وقتی که آنجابودم حقوق من آخرین حقوق من آنجا مثل اینکه ۶۰ تومان بود ۷۰ تومان بود مثل اینکه ۸۰ تومان شد . گفتم این رئیس بانک تان برای خاطریک

جوان ایرانی جراءت نمیکرددزد ی بکند . گفتم آنوقت بمن میگوئید Mr. Walter گفته اینجور . بعدرفتم به شاه گفتم من تنها کاری که نکردم کتکش نزدم والا متاءسفم که یک وضعی پیش آمد که من خیلی به اوتغیرکردم وقتی آمدم خداحافظی بکنم دم درب رسیدگفتش من خیلی خیلی متاءسفم که قبل ازرفتن من ، برای اینکه ماءموریتش به پایان رسیده بود . یک همچین صحنه‌ای بین ما پیش آمد برای اینکه من برای شما احترام دارم چه فلان فلان اینها ازاین تعریف ها کرد. آنوقت آن قضیه مال کیسی را میگفتم که کیسی وقتی پاشدیم گفتش که این آقای بولاردهم جوکی کرد گفتش که شما کیسی هستیدمن متوجه نشدم که چی میخواهد Chief Counselor یعنی این دفاعی که شما کردید شما حقا" میبایستی لقب کیسی را داشته باشید . دوستی من با این ، این بود .دفعه دوم که آمد به ایران علاسفیرشده بوددرواشنگتن بمن تلگراف کردکه شما حتما" با این کیسی ملاقات بکنید برای اینکه کیسی آمده است وگفته است به کوردن هال که وزیرخارجه بودکه چنین وچنان . دوست بودیم مکاتبه میکردیم مرتب اولین..... س - زمانی که آقای علا گفتندکه باهش ملاقات بکنید. Casey ج - بعدملاقات بکنم . حالا دیگرسهیلی نخست وزیرشده بود . گفتم به سهیلی که آقای علا یک همچین چیزی میگوید سابقه هم اینست .گفت بسیارخوب اما چطور است که به اتفاق بدروزیردارائی بروید ؟ گفتم نمیکنم برای اینکه من بروم آنجا من حرف بزنم وزیردارائی بیاید آنجا بگوید چی ؟ اوبخواهدحرف بزند من ساکت باشم عملی نیست . گفتم خودبدربرود. گفت نه نه خودت برولازم نیست بدر . رفتم باز خیلی‌خیلی اظهاردوستی‌واین یک مذاکرات مهمی دراین جلسه نشد اما ازآن مذاکرات اول که تقریبا" نمیدانم یک ساعت ونیم طول کشید من بارها سعی کردم آن چیزی را که اینها Script راکه اینها تهیه کرده بودندبگیرم گفتندمتاءسفانه ما نداریم این را درصورتیکه میدانم دارند ممکن نیست آنجا پشت سرمن نشسته بود

یک نفرمینوشت . که برای من این خیلی ذیقیمت بودکه درزمان جنگ اینها تصرف کردند به ایرانی اعتنا نمیکنند به اصرار آیلیـــــــف رفتم واین باعث دوستی ما شدکه بود که بودکه من درزندان بـه او نوشتم وقتی که نوشتم بمن جواب دادکه من به Home نوشتم Home که بعد نخست وزیرشد . آن زمانی که این را نوشت وزیرخارجه بود . جواب Home راهم برای من فرستاد که من شخصا "ابتهاج را نمیشناسم اما تمام اشخاصی که اورا میشناسند ورا یک وطن پرست ایرانی نمیدانم چنان ،چنان ،چنان با مخالفتهائی هم که با دستگاه انگلیسی کرده اما برای او همه احترام قائل هستیم وخواهش میکنم شما بهروسیله ای هست به او اطمینان بدهیدکه هیچ چنیـن چیـزی نیست از طرف دولت انگلیس هیچ اقدامی نشده بود. واین را من قبول دارم برای اینکه این را بعد Denis Wright تاءییدکرد ولی من هنوزمعتقدم آن دستگاه جاسوسی آنها که یک چیزجداگانه ای است آنها موافقت کرده بودندوآنهم بوسیـله همین شا پوررییورترکه خیلی نزدیک بود به شاه .

س ـ کی بود این شاپوررییورتر؟

ج ـ شاپوررییورترپدرش را من میشناختم اردشیرجی بوداسمش مخبرتایمز بود موقعی که من بانک شاهی بودم با این آشنا بودم یک آدم خیلی خلیق خیلیمؤدب خیلی آدم ملایمی بود یک ریش بزی داشت زردشتی بودا ما بـیشترآنچه که بخاطر دارم شبیه بـه ارمنی بود باآن ریش بزیش . این مخبرتایمـز بـود . این پسرش را من هیچ نمیشناختم . بعدها شنیدم که این پسراو است .واما این باشاه نزدیک شده بود.

س ـ چه جوری یعنی ؟

ج ـ شاه ، درس انگلیسی میدادبهش وبعد....

س ـ پسر درس انگلیسی میدادپدر ؟

ج ـ نه پسر.

س ـ پسر به شاه درس انگلیسی میداد؟

ج - به شاه درس انگلیسی میداد . آنوقت چیزی نبودکه این بخواهد وانجام نشود کاریجائی رسیده‌بودکه دیگرلازم‌نبودبه شاه بگویدخودش میرفت‌پیش وزراء وهرتقاضائی که‌میکرد انجام میشد. وبهمین جهت ....

س - سمتش رسما" چی بوددرایران ؟ سمت داشت یاخبرنگاربود؟

ج - توی Who's Who من یک روزی نگاه کردم دیدم که‌نوشته که در کارهای الان هم Who's Who رادارم بایداین راهم پیدابکنیم بعدنیست . که‌هم برای انگلیس‌ها وهم برای آمریکائی هاکارمیکرده

با من کارمیکردتوی بانک ایرانیان این رابه اونشان دادم گفت هیچ همچین چیزی نیست‌این دروغ محض‌است باآمریکائی ها برای امریکائی هاهیچوقت‌که نمیکرد. درآن سمتی که داشت‌تماس‌داشت با.. پرواضح است‌ازهمان هم معلوم‌است که‌این Intelligence Service بود Intelligence Service

گمان میکنم زیرنظرایس بود. البته Intelligence Service انگلیس مثل C.I.A. آمریکانیست‌که C. I. A. راتمام دنیا میداندکه کی رئیس‌است‌کی معاونش‌هست محلش درآن Central Intelligence Agency روی عمارتش هم نوشته رئیس C. I. A. رابایدسناتصویب بکند تمام دنیا میفهمد. Intelligence Service انگلیس‌اینجورنیست .اولین باریکه من یک چیزی خواندم راجع به‌که اینکه کی رئیس‌است‌توی روزنامه‌واشنگتن پست بوداین Alfred Friendly کەوقتی که‌از Retired کرداز Editorship واشنگتن پست‌رفت‌درلندن . نه نه نه Alfred Friendly نبود. این نه نه این چیزنوشت‌الان مخبرتایمز در U.N. باآوآشنا هم هستم !سمش رابخاطرنمیآورم اما این آدم ۱۶ سال زندان بود .مخبرواشنگتن پست‌بودودرتهران آمده بودمن درتهران باآوآشنا شدم . این اینقدرنزدیک شداطلاع‌پیدا Intelligence Service کی‌هست . یک مقاله‌ای نوشت‌این رامعرفی کرد من درآروپابودم وقتی که این مقاله راخواندم این رابریدم بردم درتهران توی Who's Who نگاه‌کردم این آدم را دیدم‌همه‌چیزنوشته جزرابطه‌این باچیز ،عضووزارت‌خارجه لقب Knight هم شده وتفاوت‌این دوتا این

بودمال C. I. A. را همه کس میدانست . این را میگفتند میدانستند که C. I. A. است ونفوذی که داشت فوق العاده بود.

س - شاپورریپورتر ؟

ج - Knight هم شد Sir Shapour Reporter

س - توی مخالفات هم بود؟

ج - چه جور که محاکمه هم شد. یک محاکمه ای شدبرعلیه اش درلندن که یک مخبرآلمانی مثل اینکه بنظرم مخبرآلمانی همان روزهای آخر قبل ازانقلاب ازشاه پرسید گفت راجع به فساددرایران شما میدانیدکه فسادهست؟ گفت نه . گفت فسادتوی محله من گفت خانه من تاپول نمیدادیم شهرداری نمیزنمیکرد آنجارا این راخودش مثل زد .گفت عجب من نمیدانستم .گفت این قضیه شاپورراچه میگوئید که الان محاکمه اش هست ؟

س - شاپور ریپورتررا ؟

ج - ریپورتر را .گفت برای خاطریک میلیون لیره ؟ برای خاطریک میلیون لیره اینهمه سروصدابلندکردند؟ یک میلیون لیره چیزی نیست . جواب اینجوربود دفاع اینجوربود که یک میلیون لیره چیزی نیست .درصورتیکه این یک دانه از کارهای کوچکی بودکه کرد .یکی ازدوستان شاپورریپورتر دراینجابمن میگفتش که این آدم ، اومبالغه میکرد میگفتش که شروتش به میلیاردمیرسد.

س - تصورمیفرمائیدمیشودبااومصاحبه کرد ؟

ج - گمان نمیکنم اوکه بیایدبشماهمچین ، برای اینکه یک آدم‌ورزیده‌ای است اما خب درهرحال توی Who's Who انگلیس هست بعدازاین جلسه من میروم برایتان میآورم که ببینیدکه آدرس وخانه اش اینهاچی است .

س - این ارنست پـــرون کی بود چی بود آدم معروفی بوده ؟

ج - ارنســـت پـــرون رامن توی دربارروقتی که باآنهارفت وآمدداشتم این آنجا بود بمن میگفتندکه این در سوئیس در روزه Le Rosey باشاه دوست شده‌بودو وقتی که میگویندکه پدرش باغبان بود این رانمیدانم ازفول مردم میگویم . اما

آمدباشاه به‌تهران ویک‌آدم بسیار بسیارمتنفذی شد برای اینکه باشاه خیلی خیلی نزدیک بود فوق العاده‌نزدیک بود.

س- این میفرمائیدنزدیک بود چه جورنزدیک بود .....؟

ج - مثل عفوخانواده. دائما "مثلا" آنجا بودمیتوانست توی اطاق خواب شاه برود نمیدانم تمام چیزهای اسرارشاه‌را میدانست همه چیزرا میدانست .واین آنوقت یک نقش‌هائی هم‌بازی میکرد بطوریکه درمور دمن که‌وقتی کسه مرا میخواستندبفرستندلندن گفته شدکه به شاه رفتندگفتندکه انگلیس‌ها قبول نخواهندکردفلانی‌را وبلا آخره منصرف شد اینهارا بعدمن شنیدم که کسی بمن نگفت اماگفتندکه حامل این پیغام مثل اینکه پـــــــــرون بوده ورزم آرا وادارکرده پـــــــــرون را به رزم آرا معلوم‌میشودنزدیک بود اینهم شایعه است ممکن است . وقتی که‌این آدم‌میدیدکه رزم آرا بنا هست بیاید یا چون این آدم نظرخوبی به رزم آرا داشته ممکن است خودا ینهم تا یک حدی موء ثربوده درآمدن رزم آرا . که هما نوقت سفیرانگلیس مرا نا هاردعوت کردوگفتش که خواهش میکنم که ترتیبی بدهید که درحضورشاه من بیایم آن اشخاصی که‌این مطلب را هم گفتندباشندکه بگویم که دروغ محض است بهیچوجه .

س- شما خودتان هیچوقت حضوری با اوصحبت کرده بودید؟

ج - باکی ؟

س- با همین پرون

ج - به‌کرات من وقتی میرفتم درتمام میهمانی ها بود، درتمام‌میهمانی های دربار بود . این Infantile paralysis گرفته بود وعلیل شده بودمیشلید بوددرتمام میهمانی ها بود .

س- با عصاراه میرفت یا روی صندلی ؟

ج - نه با عصاراه میرفت .قبل ازآن میگویندکه ورزشکاربود تنیس بازی میکردبا شاه تنیس بازی میکرد .

س- چه زبانی با اوصحبت میکردید ؟

ج - فرانسه

س- بله فارسی هم بلدبود ؟

ج - فارسی هم یادگرفته بود فارسی هم یادگرفته با لهجه .... بله یک خرافاتی داشت این معتقدبه خرافاتی بودکه .....

س- آنوقت آدم فهمیده‌ای بود آدم واردی بود مطلعی بود؟

ج - من این رانمیتوانم بگویم . اماکسیکه خرافاتی باشدبهش عقیده ندارم .

س- ازبهرام شاهرخ چه خاطراتی دارید ؟

ج - هان بهرام شاهرخ درجنگ دوم درراديوبرلن مستمدی برنامه فارسی بود . وقتی که انگلیس ها وروسها ایران راا شغال کردندوفروغی نخست وزیر شده بود وقرارداد با انگلیس وروس بست روزی نبودکه این کثیف ترین فحش ها را به فروغی ندهد رکیک ترین چیزها را میگفت . شمری هم صحبت میکرد با یک لهجه ای . اما فوق العاده موثر بوددرمردم ایران خیلی تمام ایرانیها گوش میدادند وبی نهایت تاثیر داشت . یک روزی خب جنگ تمام شد .من یک روزی درسفارت آمریکا یک پذیرائی بود بودم دیدم که این آقا واردشد بهرام شاهرخ واردشد .من همینجور بلندگفتم که این راچطورشدا ینجا دعوت کردند؟ Dooher همان Dooher معروف شنید آمدجلوی من گفتش که آقای ابتهاج این شما نسبت به این بدگمان نباشید من پرونده این رادیدم این همان موقعی که مستمدی رادیوایران بود دربرلن برای انگلیس ها کار میکرد . گفتم دیگربدتر یک همچین آدمی راشما توی سفارت روزپذیرائی تان دعوت میکنید . خب این ازآن مواردی بودکه آقای چه چیزهیچ خوشش نمیآید Dooher . Dooher معلوم میشود اینکار را کرده بود. پرونده اش رادسترس به پرونده اش داشت .حالاببینیداین چی...

س- درایران هم به مقاماتی رسیددیگر.

ج - به مقامات چی شد رئیس رادیوشد ؟

س- رئیس رادیو وتبلیغات بود

ج - رئیس رادیووتبلیغات شد برای اینکه این را متخصص میدانستند که آن کار را میکرد .واین راهم یقین دارم الان که با Hindsight یقین دارم

که این نفوذ همین آقای Dooher بوده برای اینکه Dooher هم یک نفوذی پیدا کرده بودکه نخست وزیرمیآورد .

س - اسم اولش چی بود

ج - Gerry Dooher

س - ازالهیارصالح چه ..؟

ج - الهیارصالح را من ازخیلی خیلی قدیم میشناسم ازچه سالی نمیدانم بخاطرندارم الهیارصالح یکی ازپاک ترین یکی ازشریف ترین افرادایران است بدون شک . من این رادرردیف علامیگذارم . یک اشتباهاتی کرد موقعی که من با نک ملی بودم این جلسه معروفی راکه گفتندبه سلامتی پیشه وری خورد نمیدانم یک ضیافتی داشتند .

س - واقعیت داشته این ؟

ج - من خواستمش تلفن کردم خواهش کردم بیآیدبانک ، آمدبهش گفتم که حیف که شما آلوده ی این چیزها بشوید .گفتم مایک نماینده دربانک جهانی داریم Alternate Governor است .تعیین این آدم به اختیارمن است دراختیارمن است .خواهش میکنم برویدآنجا یک دوسه سال دوربا شیدازایران . من میترسم شما اینجاآلوده بشوید . برای اینکه الان یک همچین هیاهوئی بلندشده یک همچین حرفهائی میزنند . بمن توضیحی دادبطورقطع ویقین با ایمان واطمینان میگفتش که همچین کاری را من نکردم که من بسلامتی دشمنان ایران خورده باشم . ولی عقیده داشت اینکه باید یک تغییراتی درایران دادواین تغییراتی هم الان راه دیگری جزهمین ندارد همکاری با اینها .

س - با پیشه وری ؟

ج - با چپی ها با مخالفین . من این را مخالف بودم واصرارکردم که برودبرای اینکه آلوده ترنباشد، نشد حاضرنشد گفت من خیلی متشکرم . این مسئله را موقعیکه در واشنگتن سفیرشد ودرآنجادیدمش یادآوری کردم برای اینکه همانموقعی که در واشنگتن بود برایم تعریف کردکه وزیرکشورمصدق بود . گفت انتخابات بودواینهم برای اینکه بمن اطمینان کامل داشت این مطلب راگفت . گفت که دریک حوزه

انتخابی یک شخص معینی را درنظر داشت دولت مصدق که این وکیل بشود .یک روزی مصدق به او تلفن میکند که یک جوری به او حالی میکندکه این درآنجا وکیل بشود گفت به مصدق گفتم ما یک عمر مبارزه کردیم با همین کاری که الان تکلیف میکنیدکه من بکنم . ما میگفتیم که شاه مقامات دیگر مداخله میکنند این انتخابات انتخابات واقعی نیست من چطور میتوانم همچین کاری را بکنم ؟ اما درعین حالی که این حرف را بمن میزد باز ایمان داشت به دکتر مصدق .

س - این که میگویند بینشان یک مقداری شکرآب شده بود این اواخر همین ...؟

ج - معلوم میشود سرهمین بود. نه سرهمین بود . سرهمین خب رفت کنار رفت گمان میکنم که استعفا داد گمان نمیکنم او را برکنار کرده باشند . شاید هم مصدق به او گفت مصلحت نیست دیگر در وزارت کشور بماند و فرستادنش واشنگتن . اما اینقدر ایمان داشت که وقتی که توی روزنامه ها خواندم که اعلام جرم برعلیه من کرده آن کهبد ومعاون نخست وزیر در مجلس که اسمش را الان بخاطر ندارم ایستاد پا شد درهمان جلسه تاء ییدکرد از ظرف دولت . من مشغول شدم به نوشتن یک نامه ای که به روزنامه ها بفرستم . نصراله انتظام سفیر ایران بود در سازمان ملل واشنگتن بود من به او این را گفتم خواهش کرد اصرار کرد که نکن اینکار را برو پیش الهیار صالح که او هم مثل من بهش عقیده داشت . این مرد شریفی است با او صحبت بکن .گفتم چشم رفتم بهش گفتم من مشغول تحریر این جواب بودم که بفرستم به روزنامه ها نصراله اینجور گفت .گفتش که نکنید اینکار را گفتش که مصدق یک مردی است که معتقد است به یک چیزهائی است و به او این را تلقین کردند حتما " یک نفر سعایت کرده و این را دروغ بهش گفته و شما این را بخودش بنویسید . گفتم خب اگر اقدامی نکرد چی ؟ گفت آنوقت بدهید به روزنامه ها . همین کار را کردم آن چیزی را که تهیه کردم بودم که بفرستم برای روزنامه ها یک شرحی نوشتم به دکتر مصدق که من این را خواهش میکنم که خودتان دستور بفرمائید به دو روزنامه بدهند . سابق میخواستم به سه روزنامه بفرستم که کیهان ، اطلاعات ، روزنامه فاطمی که

وزیریش بود .

س - باختر امروز .

ج - باختر امروز . واینکا رراکردم که بفرستید برای به این سه تا بفرستید مدتی گذشت خبری نشد . یک عظیمائی بودکه مدیرروزنامه شب درمیآمد . علاوه براطلاعات این هم روزنامه ای بودکه شب درمیآمداین آنوقت مدیرداخلی روزنامه کیهان بود . یک نامه ای بمن نوشت که شما معروفیدکه هردفعه که یک صحبتی راجع به شما میشدتوضیح میدانیدبه روزنامه ها چطورشددراین موردسکوت کردید ؟ نوشتم من سکوت نکردم من برای آقای نخست وزیر فرستادم ونوشتم و خواهش کردم یکی به شما بدهدوبمنا براین بشماخواهدداد .جواب رسیدکه نرسیده بما ندادند . آنوقت برای دوتا فرستادم اطلاعات وکیهان وچاپ شد واثرعجیبی بخشید . درآنجا من گفتم که این تمام اینکارهائی راکه من کردم البته آن خیلی خیلی شرح خیلی خیلی مفصلی است ویکی ازبزرگترین خدماتی است که من درعمرم به مملکتم کردم این را بعنوان یک خیانت جلوه دادند . واین را من حالا بایداین راا گربخواهم توضیح بدهم یک شرح مبسوطی خواهدبود .اما ....

س - این راروزنامه اش هست . میشود نامه شما رابهش مراجعه کرد .

ج - روزنامه هست ؟

س - بله

ج - پس پیداکنیداین روزنامه را چاپ شددرکیهان واطلاعات نوشتم مبسوطا " نوشتم تمام نامه من درآنجا چاپ شده . این موقع کهبد وکیل شده بود رئیس مجلس هم رضوی است همان رضوی که من آمدکه مرا ببیند تصویبنامه هئیت وزیران داشت که دلار بخردکه برودبه پاریس نپذیرفتمش شکایت کردبه ساعدنخست وزیربمن تلفن کرد وجواب دادم که شما یک هیئت وزیران یک تصویبنامهٔ دیگری گذراندید من اگراینکا رراانجام بکنم این قراردادما به انگلیس هالغومیشود تخلف از آن است علت اینکه یک همچین کاری رابا من کرد Bank of England

و Treasury انگلیس فقط وفقط این بودکه میدانستندمن کسی نیستم که یک چیزی رابگویم وازآن تخلف بکنم وبهمین جهت من ایستادگی میکردم وتصویبنامه دولت راا جرانکردم . ووقتی هم مطلب رابه ساعدگفتم ساعدگفت که درآینده ما اینکا رراخواهیم کرد باشما مذاکره میکنیم قبل ازاینکه این چیزهائی که مربوط بشما باشد . این آقای رضوی حالا رئیس مجلس است کهبد . روی سابقه کهبد حالابگویم .یک روزی ارباب آن زردشتی بودکه وکیل نماینده مجلس شد یک آدم خیلی خیلی خوبی است کیخسرو ارباب کیخسرو نه یک زردشتی که نماینده زردشتیان بوددرمجلس این آمدرفت که مرا ببینندفرستادمش پیش عبداله دفتری معاون من آمدگفتش که آقا میگویدکه جنرال موتورز ، این نمایندگی جنرال موتورزداشت یک مدتی .

س ـ کهبد ؟

ج ـ کهبد . بعداین نمایندگی راازاوگرفته بودند یک مدتی بودگرفته بودند . این نمایندگی رابعدهمین ارباب ..

س ـ کیخسرو یا جمشید کیخسرو ؟

ج ـ یک همچین چیزی بود .این راازاوگرفته بودگفتش تا بیوک فرستادند من آمدم دربانک استادرابگیرم Bill of Lading این چیزهارابگیرم بمن گفتند که مادادیم به کهبد . آخرچطوراین را به کهبددادید ؟ من نماینده هستم بانک میداند . من به دفتری گفتم فورا" برویدتحقیق کنیدچه طورشد. آمدگفتش که میگویندااشتباه کردیم این راچون سالها ونماینده بوده این کسیکه این را داده به این آقا متوجه نبوده . خب این یارورا گفتم بایدتنبیه کرد به کهبد گفتم به عبداله دفتری به کهبد تلفن بکنیدکه فورا "این استادرابیاورد . هان خودم گفتم نامه نوشتم نامه نوشتم به امضای خودم که یک همچین چیزی شده شما فورا" این بالحن بسیارشدید یعنی کلاهبرداری کردید . اینهارابیاورید تحویل بدهید . به این آقا برخوردا ین نامه ،یک شرحی نوشتش که شماکه رئیس بانک هستید

میبایست حیثیت تجاروا این چیزها را درنظربگیرید شما یا غی هستید اسب سوارید نمیدانم جمله سوارید میبتازیدو رعایت احترام مردم‌را نمیکنید چه فلان اینها اسنا دفرستادهافرستادوا اینها را نوشت .یک نامه بهش نوشتم که اگر، گفتم ویسند به ناصرگفتم علی اصغرناصر رئیس شهبه بازاربود گفتم بهش بنویسید درظرف هفت روزاگراین نامه ای راکه نوشته پس نگرفت حسابهایش را دربانک میبندم برای اینکه یک کلاهبرداری عوض اینکه بیاید معذرت بخواهد حالابمن مینویسدکه شما چه حقی دارید یک همچین کاری بکنید اینجور رفتارخشونت آمیزبمن بکنید منیکه همچین این اگرحیثیت داشت یک همچین کلاهبرداری نمیکرد . اتفاقا "همان موقع همان روزهم‌شاه مرا خبرکرده‌بود توسط مرتضی خان که‌برویم لار ،میرفت لار که‌منهم بنابودفردایش بروم .گفتم که درظرف هفت روز به ناصرگفتم اگرنامه راپس نگرفت حسابهایش را دربانک میبندید . گفتم قضیه که‌رفتم لار میخواستم ازقوام السلطنه نخست وزیربه اطلاعش برسانم بهرحال این را میگویم ، گفتم ؟

س - نه نه

ج - نه گفتم . رفتم پیش قوام السلطنه گفتم که من میخواهم یک هفته مرخصی بروم ،گفت کجا میخواهی بروی ؟ گفتم لار ،گفت چطورلارمیروی ؟ گفتم شاه مرا دعوت کرده ،دیدم رنجش پیدا کرد،گفتش که تمام این کارهائی که دارید میخواهید بگذاریدکه‌برویدباشاه ؟ گفتم آقای قوام السلطنه من مجبورنبودم بشما بگویم مرخصی است حق دارم کارمندان مرخصی میگیرندمیروند منهم حق دارم یک ماه مرخصی درسال . شاه است ازمن دعوت کرده یک وقتی بمن گفت شما لارفتید ؟ گفتم نه گفت‌که حتما " ایندفعه که میروم بایدبیائید منهم خیال کردم یک تعارفی کرده بعدتلفن میکندکه‌بیا بگویم که‌نمیآیم،گفتم چرا قهرمیکنید ؟ گفت من قهر نکردم گفتم‌می بینم دارم می بینم قهرکردید دیگر گفتم آخراین‌شایسته نیستش که آخرشاه است من بهش بگویم خیرنمیآیم برای اینکه شما بدتان میآید. بعدگفتش

خیلی خوب . من نیامده بودم برای اجازه خواستم بهش بگویم آخر من یک هفته میروم نمیدانند .رفتم سرمیزشام آنجا خیلی هم خوش گذشت برای اینکه کنار رودخانه لار قزل آلا میگرفتند ویک نفرهم یک اسماعیل خان شقاقی بود که خیلی خوب آشپزی میکرد این قزل آلا راهم درست میکرد خیلی خیلی خوش میگذشت سواری میکردیم ومن سواری عالی کردم باحسینعلی خان ازپلور تالار رامن با اسب رفتم آنها دیگرلنگان لنگان پشت سرآمدند خیلی خیلی خوش گذشت . شب سرمیزشام گفتم که یک همچین قضیه ای پیش آمدواموزمن به بانک دستور دادم که اگردرظرف یک هفته این معذرت نخواهد اعتبارات رابیندند . یک مطلبی بودکه خوب بلا آخره قضیه روزبود. برگشتم ازلار پرسیدم چطورشد ؟ گفتندمعذرت نخواست وحسابهایش رابستند . بعدازچندماه نامه ای نوشت معذرت که غلط کردم ببخشید مرا و اینها اعتبارات دوباره برقرارشد.

س - وکیل مجلس هم بوداین زمان ؟

ج - آنزمان گمان نمیکنم نه نه نه . من باآشنائی من باکهبدوقتی بودکه میرفتم به دفترشرکت کاشف برای رسیدگی به کارهای شرکت کالا آنجا میدیدم این رئیس حسابداری کاشف بود . یک ریخت من میگفتم مثل این موریانه زده سرش کچل عینا " مثل اینکه یک موریانه مثلا"این کله این رامغز کله این راموهایش راخورده . گفتم این مرتیکه ریقوی کثافت بمن یک همچین چیزی اهانت میخواهد بکند . یک کسیکه پول دارشده بودخیلی هم پولدارشده بودتمام هم ازراه تقلب پدرسوخته کلاهبرداری . من وظیفه دیگری راندا شتم جزاینکه اینکارراکنم و اگراین تهدیدرانکرده بودم شایداسنادرابه این سهولت نمیداد. این کینه این آدم راآن آقای رضوی که رئیس مجلس حالا غکربفرمائید مصدق السلطنه هستش منهم درخارج هستم . یک اعلام جرمی میکنداین بعنوان اینکه این آدم خیانت کرد موقعیکه ، حالا ببینید ببینید چی چی رامیگویندخیانت کرد ؟ یک نفر دیگردرایران نه فقط درایران در دنیا اینکارراکردکه من کردم . در ۱۹۶۱ که گفتم دولت انگلیس لیره راپرددوباره روی اساس طلا یک کارهائی هم که شددر

فاصله چند یک فاصله خیلی کوتاهی من میرفتم لندن دررم توی روزنامه
خواندم که دولت انگلیس اعلام کردکه دیگر Sterling Convertable نیست
خیلی هم ناراحت شدم برای اینکه الان من سرراهم دارم باهیچکس هم
وسیله ندارم‌که درتهران تماس بگیرم که‌چه بایدکرد. رفتم باهمین حالت بی
تکلیفی درلندن برای مذاکره کردن راجع به تجدیدقراردادی که من با وزارت
دارائی‌انگلیس و Bank of England بسته بودم سال قبل
که‌تمام‌موجودی لیره ای ما .....

روایت کننده : آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریخ : ۱۴ آگوست ۱۹۸۲

محل : شهرکان ـ فرانسه

مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی

نوار شماره ۳۱

س ـ فرمودید تمام موجودی تضمین شده باشد به طلا .

ج ـ به طلا و تمام حوائج دلاری ما را من بتوانم تبدیل بکنم ازلیره به دلار . حوائج دلاری ما را . من این را سال اول که قبول کردم این خودش یک اشرعجیبی بخشیددر محافل بانکی دنیا . پسرگلبنکیان،نوبرگلبنکیان که مستشار اقتصادی سفارت لندن بودبمن تلگراف کردکه خواهش میکنم که این قراردادی راکه شما بستید برای من بفرستید برای اینکه اینجا به مقاماتی که رجوع کردم بمن نمیدهند. وقتی که میآمدم به تهران ، این قرارداد را امضاء کردم برمیگشتم به تهران اینها همش میگفتندکه این باید محرمانه باشد برای اینکه دیگران ندانند اگربدانند اسباب زحمت ما میشود من به آنها گفتم من یک چیزی هستش من رسمم هست هردفعه که ازسفربرمیگردم یک مصاحبه میدهم من نمیتوانم یک چیزبه این بزرگی رابه روزنامه ها نگویم .خواهش کردندیک طوری باشدکه زیاد توجه مردم جلب نشود گفتم این راقبول میکنم سعی میکنم یک جوری بگویم که مردم توجه پیدا نکنند. این رادرمصاحبه گفتم درتهران هم منتشرشد . بخارج منعکس شد رویترا اینها تلگراف کردندکه یک چیزی بوبردند . اوبمن تلگراف میکندکه این رابرای من بفرستیدجواب دادم که من این رامتاءسفانه نمیتوانم به شما بدهم شما اگرمیتوانیدخودتان آنجا بدست بیاورید . درسرتاسردنیا این یک هیاهوئی برپاکردکه همه رفتنددنبال این . که گفتم که مصری دوست من که رئیس National Bank of Egypt شد گفت هرچه سعی کردیم که ما نظیراین راازانگلیسها بگیریم گفتند امکان ندارد . یکی ازمستشارهـــــای Bank of England که Advisor بودسمتش که بعد Chairman of British Bank For the Middle East شدکه جانشین

بانک شاهی ، این درتهران آمد Loomb اسمش بود این آنوقت در Bank of England بودواطلاع داشت . پس ازمذاکراتی که تازه با Treasury کردم آنها نمیتوانستندبه تنهائی موافقت بکنند گفتندبایدبا Bank of England هم صحبت بکنید ، رفتم باآنوقت کوبولت گاورنربودایـن سرجورج بـولـتن اینهم درBank of England بودبا من طرف مذاکره نبودما این آنجا بوداطلاع داشت خود Bank of England چندروزطول کشیدمذاکرات من باآنها ، برای اینکه آنها هم برای آنها هم کارمشکلی بود . اما من متقاعدشان کردم به این دلیل گفتم من آنوقت سی میلیون لیره داشتم گفتم من این سی میلیون لیره را میتوانستم تماش راتبدیل بکنم‌به دلار من نمیکنم اینکاررا نمیخواهم بیخود برای شما زحمت فراهم بکنم من فقط یک چیزمیخواهم وقتی که احتیاج دارم به دلاربتوانم بخودی خود اتوماتیکلی اینکاررا انجام بدهم . این بودکه اعتمادکردم وبمن اینکاررا انجام دادند. سال دوم امتناع میکردند گفتند نمیتوانیم وضع ماسخت ترشده واین اثربسیاربدی بخشیده درسرتاسردنیابرای ما اسباب زحمت شده چه ، چه ، رفتم پیش کـریپـس معاون وزارت دارائی بود Treasury بودکه با من صحبت میکرد .سال دوم که رفتم برای تجدیداین این معاون عوض شده بود بمن فهماندندکه این سراینکاربه‌اوایرادکردند یک نفرتازه آمده بودیک ایرلندی بـود که اوهم Knight بودهردوتای اینها Knight بودند گفتم که ، کارمان وقتی که تمام شدمن رفتم اورادیدم توی اطاقش گفتم من این رامیخواهم ببینم رفتم بمن گفت ، گفت اگربدانیدچقدربرای من زحمت ایجادکرداینکار وخوشوقتم به شماتبریک میگویم که اینکارراکردید برای اینکه من تبرئه شدم هی میگفتندکه یعنی من اینکارراکرده‌باشم الان هم کردم اینکارا ، واما کمیسیونی که با من مذاکره میکردگفتندنمیتوانیم اینکارابکنیم گفتم من میخواهم Chancellor راببینم رفتم پیش کـریپـس

گفتم که اینکاری راکه سابق شده بودالان به اینجا رسیدیم به‌بن بست رسیدیم اینهم آنوقت هم دیگربا کـــریپـــس هم دیگردوست شده بودم . گفت به یک شرط میکنم که شما بمن قول بدهیدکه هیچوقت مخالف اینکار عملی نکنید بمن برخورد گفتم که من این راوقتی که بشماگفتم روزاول که من اینکار را رعایت خواهم کرد،کردم ، آنوقت این مثال این تصویبنامه رابرایش زدم گفتم یک وکیل مجلس تصویبنامه هئیت وزیران راآورده من اجرانکردم گفتم کی پیدا میشود درخودانگلستان هم که اینکارا بکند . باقلم قرمز هم مینوشت نوشتترکه تجدیدبشود وتجدیدشد .

س- کهبد حرفش چی بود حالا ، اعلام جرمی که اینها داده بودند ؟

ج - حالا ، حالا این موقعی که اینکارراکردم دریکی ازسفرهای قبل ازاین در۱۹۴۶ که مجمع عمومی بانک درلندن بودرفته بودم به دیدن Frazer به Frazer گفتم که این Anglo - Persian دیگر؟ گفت بله ،گفتم شما پولهای تان رانمیخش رابایدپیش من بگذارید تعجب کردچرا ؟ گفتم ما هم شریک هستیم گفتم شما بیست میلیون لیره داریده میلیونش هم بایدپیش من بگذارید گفت که چی به شماگفت ، گفتم طرازنامه تان رادیدم این در ماه سپتامبر بود گفت طرازنامه مال آخردسامبربودمـــالان آن راندیدیم Freighter خریدم چی خریدیم تانکرخریدم ازاینها وخرج شده بلا آخره اینطرف وآنطرف گفته میلیون لیره داریم پنج میلیون ایـــن لیره باقیش را بایدپیش من بگذاری ، گذاشت .پنج میلیون لیره راگذاشت یک میلیـــونش بانیم در صدبهره چهارمیلیونش بدون بهره ، عنیا "همان شرایطیکه دربانکهای لندن اجرامیشد . حالامن این راگرفتم یک میلیون لیره هم بانـــک شاهی راوادار کرده بودم که برای اینکه ایشان کاربکنندشما اصلا " باپول ایرانی هاکارمـــیکنید این اشخاص لئیم راوادارکردم یک میلیون لیره پیش من بگـــذارند بنابراین من پنج میلیون لیره از Anglo - Persian دارم یک میلیـــون لیره بانک شاهی . وقتیکه در۱۹۴۹ ، ۴۷ ، بگداریدببینم درلندن باهم با کریپس درمجمع عمومی بانک بودیم که بمن لیره تنزل کرد ازچهارممیزهشت شددوممیز هشت یعنی چهل وچهاردرصدتنزل کرد ومن چهل وچهاردرصدتفاوتش راا ز

Bank of England گرفتم موجودی های لیره مان را روی همان Memorandum of Understanding. که داشتم . آنموقع من واشنگتن بودم این اهری هم با من بود تلگراف کردند ، این تلگراف ها راهم مهدی سمیعی میکرد اما از بانک تلگراف رسیدکه ، باز هم اینجا من یک چیزی باید بگویم توضیح بگویم ، برای پیش بینی تنزل که اگریک روزی اگرلیره تنزل کردماچه باید بکنیم درایران . من داده بودم دوطرح تهیه کرده بودند یکی ، الف ، یکی ، ب ، که ما هم پول خودمان را تنزل بدهیم مثل یک Group of Sterling area یا ندهیم خودمان را وابسته بکنیم به دلار ولیره تنزل بکندبه پول ایران اما ریال نسبت به سایرارزها مساوی باشد بماند این بودبرای روزمبادا بهیچوجه من الیوجه تصورنمیکردم لیره تنزل میکند حتی وقتیکه من اصرارمیکردم که لیره باید تضمین بشود این اسمش رایادم میرود معاون وزارت دارائی یمن گفتش که شما مگر خیال میکنیدکه لیره تنزل خواهدکرد ؟ گفتم نه خیال نمیکنم اما گفتم همه مابشریم اگرهمه این اشخاص که اینجا نشستیم اشتباه کردیم وتنزل کردمن نمیتوانم به مردم ایران بگویم که من عقیده ام بودم که نمیشود وبنا براین این تضمین را نگرفتم گفتم مرا به دارخواهندآویخت گفت ما گارانتی میکنیم که شما را دارنزنندچوکی بود گفتم من ایستادم وگرفتم این را . این تفاوت چهل و چهار درصدرا تلگراف کردم که طرح تصویبنامه را ببریدبفرستیدبه هیئت وزیران روی این اساس که ما نرخ ریال را به لیره عوض میکنیم ولی نسبت به سایرپولها حفظ میکنیم این را ببریدبه هیئت وزیران . روزشنبه بمن این پیغام را داده بود کریپس . کریپس خودش هم گذاشت رفت برای اینکه برود در House of Commons اعلام بکندکه این تنزل خواهد کرد کریپس مرتب تکذیب میکرد تا بلا آخره مجبورشدکه تنزل بدهد. پیغام فرستادکه من رفتم برای یک کار مهمی ومعذرت میخواهم نتوانستم خداحافظی بکنم ولیره تنزل خواهدکرد لانهم نمیتوانم به شما بگویم چقدر اما خواهش میکنم تا آن وقتی که من اعلام میکنم این محرمانه باشد . عصرش رفتم پذیرائی داشت حاجی محمد

نمازی اینکارهائی که میکردبه افتخارمن که Delegation ایران آمده است ، چندمدنفررا دعوت کرده بوددرمنزلش ، باعث ازتمام این Delegation هائی که آمده بودندبرای صندوق وبانک به افتخارمن ، من جزو صاحبخانه مثلا" ایستاده بودم آنجا همینجور یکی یکی که آمدند بعضی هایشان بمن گفتند شنیدیدلیره تنزل میکندومیشود دووهشتاد ، اینهاچه جوری میدانستند ، من نمیدانم . برای من پیغام که داده بودندگفته بود یکی دونفرشان بمن گفتند دووهشتادمیشود. من این تلگرافها راحاضرکردم حالاخواهش میکندکه تاوقتی که من این را Announce نکردم شما این رابه کسی نگوئید من تلگرافها را حاضرکردم مجدیان هم با من بود ،مجدیان بودبرای اینکه رئیس شعبه نیویورک من بود آمده بودبه واشنگتن ، اینهاسه نفرمنشستیم یک چیزهائی راتهیه کردیم Timing اش راا اینطورکردیم که این وقتی به تهران برسدکه این اعلام کرده باشددر House of Commons همینطورهم شداین رسیدوآنهاهم فورا "آن تصویبنامه رادادند . یک تلگراف کردم به ساعد یک تلگراف کردم به دفترمخصوص که یک همچین چیزی پیش آمده یک پیشنهادی ازطرف بانک خواهدآمد این راخواهش میکنم که تسریع بکنند دوشنبه شب تصویب شددرهیئت وزیران تهران در دوشنبه واول مملکتی بودکه درروی زمین تصمیم خودش راگرفته بود اعلام کردیم که ماوابسته دیگربه لیره نیستیم اولین ، این چنان اثربخشید دربعضی کشورها ماهها طول کشید هندوستان یاپاکستان ؟ هندوستان به نظرم بودماهها طول کشید تاتصمیم بگیرد چه بکند . من این راقبلا"مطالعه کرده بودم . امابرگشتم تهران مهدی سمیعی ،رئیس اداره خارجه راهم خواستم آنوقت عضواداره خارجه بود خواستم شان ، اینهاپشت سرهم دوتا تلگراف کردندکه ما میتوانیم موجودیهائی را که از Anglo - Persian پیش من هست وبانک شاهی این راجزوموجودی های خودمان صورت بدهیم شش میلیون لیره چهل وچهاردرصد ملاحظه بفرمائید تقریبا" میشدسه میلیون لیره این رابگیریم من به آنها جواب دادم که نمیتوانیداینکار رابکنید ونکنید تلگراف دوم آمدکه میتوانیم گفتم نکنیدوقتی من آمدم بشما میگویم چرا . رفتم تهران خواستم شان گفتم من الان بشما توصیه میکنم ووصیت

بشما میکنم‌که هیچوقت ازاینکارها نکنید گفتم این پول مال ما نیست من رفتم با هزار جور یا زرنگی یا ایستادگی مقاومت این راگرفتم ازاینها یکی راکه مجبور کردم این رابعنوان سرمایه اش بیارد پیش من بگذارد آن یکی رارفتم آن استدلال راکردم گرفتم ما به اینها چی میدهیم ؟ لیره پس میدهیم، یکیش پنج میلیون لیره گذاشته آن یکیش یک میلیون لیره گذاشته ما یک میلیون یک شلینگ که نمیدهیم یک میلیون لیره میدهیم من این راصورت بدهم Bank of England بمن میگویند آقا شما خجالت نمیکشید؟ کلاهبرداری میخواهیدبکنید ؟شما ماگفتیم کهلیره هائی راکه شما دارید ما تضمین میکنیم که رویش ضررنکنید این رامیخواهید بول بگیرید ازهوا یک همچین استفاده ای بکنید گفتم اولا" نخواهندداد وبعدتمام این اعتباری که حیثیتی که من دارم دردنیا زبین خواهدرفت حیثیتی که بانک ملی دارداز بین خواهدرفت بانک ملی هم میشودیک موءسه کلاهبردار . این حرف راوقتی که بمن بزنند که شما آقا سراین مگرضرر میکنید ؟ بگویم نه . میگوید آنوقت پس چی میخواهید؟ ازمن یک دولت انگلستان فقیر میخواهیداین رابگیریدکه همچین ارفاقی راهم باشما کردیم . آنوقت متوجه شدند، ازمهدی سمیعی یک آدم‌خیلی شاربی است خیلی وارد ، خیلی وارد اما اووتمام اشخاصی که دراداره خارجه‌بودند اصرارداشتندکه‌این رابگیریم . حالااین سابقه راکهید اینها یقینا" درخارج شنیدند برای اینکه هیچ چیزی ازتهران که محرمانه نمیماند. این آمدنداعلام جرم کردندکه این آدم که تلویحا "هم میخواستندبگویندکه اجنبی پرست است خائن است این آمده یک همچین کاری راکرده ازمنافع مملکت خودش رادرنظر نگرفته وبرای خوش‌خدمتی به انگلیس . آخر خاک برسر آنجا نوشتم توی آن نامه که ازاول تاآخراینکارراما من کردم کدام ایرانی دیگری بودکه‌شعوراین راداشت یاجربزه این راداشت شخصیت این راداشت که‌بگیردیکی از افتخارات من بوددر دنیاکه‌این معروف شده بودبه Ebtehaj Memorandum of Understanding برای هیچکس اینکاررانکردند . Loomb این رادرتهران این رامن میدانستم اما درتهران وقتیکه رئیس هیئت مدیره این بانک ایران چیزشده بود British Bank ofthe Middle East

این را بمن گفت . این را تمام دنیا میدانند تمام محافل بانکی دنیا این را میدانندواین Admiration که دارم این احترامی‌راکه دارم یکیش به همین جهت است برای اینکه هیچکس نمیتوانست اینکار را بکند . جواب دادم که حالاکه اینکار را کردم آنوقت میخواهیدکلاهبرداری بکنم ؟وچون کاهبرداری نکردم یک عمل صحیحی کردم حیثیت بانک راحفظ کردم اگراین عمل را میکردم که تمام آن زحماتی که کشیده‌بودم برای اعتلای نام بانک ملی که بکلی ازبین میرفت من هم میشدم یکی ازکلاهبردارها مثل خودآقای کهبد . حالاکه اینکار راکردم برعلیه من اعلام جرم میکنید ؟ خب این نامه راآقای چیز بدیهی است نداد .

س ـ آقای ؟

ج ـ دکترمصدق نداد به روزنامه ها . به الهیار صالح گفتم ،گفتم ملاحظه میکنیدکه میفرمودیدکه آدمی است که چنین حسن نیت دارد . اینها نداددیگر خونم‌فرستادم به روزنامه ها روزنامه ها چاپ شد اثرعجیبی‌بخشیدکه آنوقت هان یکی ازاحتیاط هائی که کرده بودم که این هیچ شبیه بکارهای من نیست دقیقه آخرگفتم که یک نامه ای بنویسیم‌به هیئت وزیران ، به‌هیئت وزیران نوشتم نمیدانم نامه‌نوشتم که ما هفاطول کشیدکه‌تمام حسابهای لیره ای بانک برای اینکه تمام لیره نبود روپیه بود دینارعراق بود اینها میبایست تمام تبدیل بشودبه‌لیره آنوقت صورتی بفرستیم که اینقدرمطالبه بکنیم . وقتیکه حاضرشدمیخواستیم بفرستیم یکنامه ای نوشتم به‌نخست‌وزیرکه‌یک همچین چیزی هست توضیح دادم من دارم اینکارا را میکنم هیئت‌وزیران هم خواهش میکنم‌نظرش رابگوید . سجادی را فرستادهیئت وزیران وزیردادگستری بود آمدبه‌بانک نشست حالی اش‌کردم تصدیق کرد تصویبنامه هم صادرکردند عمل بانک راتاءییدکردند . نوشتم‌که چی چی داریدمیگویدآخر تمام اینها نمیدانستندتصویبنامه‌هیئت وزیران را . خب مفتضح شدند بدنام شدندآنوقت

شنیدم که درهیئت وزیران مصدق توپیدبه آن معاونش یک اسمش را میدانستم که معاون نخست وزیربودکه درمجلس اینکا رزاتاء ییدکرده بودالبته با اطلاع مصدق بودبرای اینکه من نامه ها را بعدبه مصدق نوشتم هیچ اقدامی عکس العملی نشان نداد اینهم نشان میدهدکه مصدق هم میترسید. یک کاری راکرده حالا این را نامه مرا بدهدبه روزنامه ها که علنی من مینویسم که اینکا رراکه کردندسرتاپا غلط بود خدمات من این بود. وبنا براین ندادمن ...

س - ظاهرا " روزنامه ها یک نقش مهمی داشتندآن زمان ؟

ج - این موردش دیگر که این بمن نوشت که شما چرا برخلاف معمول تان ساکت ماندید وقتی که فرستادم چاپ کردندهردوتا چاپ کردندوباحروف درشت البته این راخیلی هم بزرگ جلوه دادندکه توجه مردم ومردم هم همه خواندند یک طوری هم بودکه همه میفهمیدند چون این یک چیزی است فنی این مسائلی است صددرصدفنی وفهمیدند اثر عجیبی بخشید . خب همین چیزها بودکه کمک میکردکه مردم بشناسند مرا من این را برای تظاهرنمیکردم برای دفاع ازخودم میکردم من این را Publicity نداده بودم اتفاقا " پرهیزمیکردم ازاینکه این رافاش بکنم برای اینکه اسباب زحمت آنها میشد همه ممالک دنیا سفارتخانه داشتنددیگر . باوجوداینکه اینکا رزا نکردم همه جا میپرسیدندکه این چیه ؟ میگفتم یک چیزی است .

س - جوانهائی که الان شایدمثلا"حدودی سال شان باشد وآن چیزیکه درایران دیدند روزنامه هائی است که درمدت سی سال اخیربوده است یا اقلا" زمانی که خواندن ونوشتن بلدشده بودندبرایشان مشکل است تصورکردن اینکه درایران یک زمانی بوده که روزنامه ها چنین نقشی داشتند وتنها چیزیکه شنیدنداینستش که یک مقدارروزنامه هائی بوده که فقط فحاشی واینها میکردند وبرای جلوگیری ازاین همه شان بسته شده بود.

ج - اما من یک چیزی بشما بگویم آقای لاجوردی درموقعی که من دربانک ایرانیان بودم یک چیزی نظیراین پیش آمد . آنموقعی بودکه دیگرشاه قدرت مطلق داشت در آن زمان هیچی بدون اجازه نمینوشتند یک شب یک برنامه تلویزیونی راترتیب

دادندیک شخص راکه اسمش را فراموش کردم آوردندمعاون وزارت اطلاعات آورد
این را پشت تلویزیون واین آدم خودش را معرفی کردکه عضوحزب توده بوده و
ازایران یا فرارکرده یا تبعیدشده رفته عضوحزب کمونیست چندکشورا روپای شرقی
شده بعدرفته آمریکا فعالیت میکرده فعالیت چپی میکرده گرفتنش تبعیدش
میخواهندبکنند آنوقت میگویدکه اف بی آی مرا خواست گفت که ما میخواهیم
شما وقتیکه میروید به ایران برای ماجاسوسی بکنید ومیگویدکه این بحدی بمن
برخورد به یک کسی برمیخوردکه درتمام این مراحل جاسوس بوده ها خودش هم
میگوید عملیات پشت پرده ای میکرده زیرزمینی میکرده وتمام کارهای خیانت
میکرده بمن برخورد وگفتم که چطورشما یک همچین تکلیفی من چطورهمچین کاری
میتوانم بکنم بمن جواب دادندکه دکترامینی وابتهاج مگرضرری بردندازاینکار؟
من این رامیح مطلع میشدم تلویزیون ندیده بودم توی روزنامه ها خواندم بمحض
اینکه این راتوی روزنامه ها خواندم جواب نوشتم به روزنامه ها واین جواب
باحروف درشت توی روزنامه اطلاعات وکیهان چاپ شده .اینهم میتوانیدبدست
بیاورید. شما بخاطرتان هست موضوع نمیدانم اسم این چیزها راهم تاریخ
واینهایش رایادم نیست .

س ـ بله من یادم هست دیدمش .

ج ـ حالا نخست وزیرهویدا است وزیرا طلاعات چی چیزاست آن که بعدوزیرکشورشد
که آمریکا هم مثل اینکه تحصیل کرده ای دادوبیدا اسمش رایاد.....

س ـ هستش پیدا میشود.

ج ـ بعله این وزیرچی چیزاست من نوشتم به رورنامه ها که این شرحی راکه درج گردند
چنین چنان چنان است من اولا"نوشتم که اینجورکارها را اف بی آی نمیکند
سی آی ا میکند درخارج اف بی آی برای داخله است برای خارج این یکی ،دوم
من کسی هستم که تاریخچه مبارزه من باخارجی ها هست بالاترین مقام مملکت
رابمن تکلیف کردندومن قبول نکردم این راا این عبارت گفتم دفعه اول بوداین

راگفتم من کسی ام میروم متوسل میشوم به اف بی آی ؟ جاسوس اف بی آی بشوم؟ آنوقت گفته بودکه کتاب فلانی هم که یک فلان شخص که ماء مور سی آی ا بوده راجع به این دونفرهم نوشته همان شب تلفن کردم به سیروس غنی این کتاب را برای من فرستاد سرتاسرکتاب را نگاه کردم دیدم اسم علی امینی را نوشته که علی امینی آدم خودماهست این کسیکه ماء مورسابق سی آی ابوده یک کتابی نوشته . که این را درا سلامبول نمیدانم بوده کجا بوده که خبرانتصاب علی امینی را به نخست وزیری میگوید میخوانم ونوشته وگفته به آن اشخاصی که با او بودندکه این آدم ماهست . آنجا ننوشتم توی روزنامه که اسم امینی هست نوشتم که سرتاسراین کتاب را من دیدم اسمی ازمن برده نشده، من که احتیاج نداشتم متوسل بشوم به اف بی آی برای ترقی کردن برای اینکه این مقام را ردکردم آنوقت آخرش نوشتم تاءسف آور است که یک دستگاه دولتی، وزارت کار یک همچین آدمی راکه به خیانت خودش به مملکت اعتراف کرده واگرفرداهم دستش برسدیقینا " یا احتمالا " اینکار را خواهد کرد این را میآورندتمام وسائل تبلیغاتی مملکت را دراختیارایـن آدم خائن میگذارند که این نسبت بدهدبه کسیکه درتمام مدت عمرش درمقابـل خارجی ها ایستاده و مبارزه کرده وبارها به این آدم توصیه شده که اینقدرسخت گیری نکنندبه خارجی ها . نوشتم که دستوردادم که وکیلم این آدم را تعقیب بکند . یک نامه ای نوشتم به شاه که آنجا یک چیزی راکه اضافه کردم این بودکه اگرکسی دیگـر اطلاع نداشته باشدخدا علیحضرت که میدانید این را معینیان هم دیده لااقل یک شاهددارم که شما بمن نخست وزیری را تکلیف کردیدمن ردکردم، برای چی ردکردم ؟ برای اینکه گفتم من اجازه نمیدهم که خارجیان بیایندرا مورمن دخالت بکنندوبیایندبمن بگویندکه کی چی باید بکنید گفتم با اردنگ اینها را بیـرون میکنم . شما آنوقت اجازه میدهیدکه دستگاه دولتی تان اینطور بکند ؟ نکنید اینکار را نکنند اینکار را برای اینکه این راه راهی است به ضرر مملکت است اشخاصی راکه به مملکتشان خدمت کردند شما مت کردند اینقدرقدرت داشتندکه درمقابل نفوذخارجی ها بایستند وبارها بخودمـــن فرمودیدکه من تصدیق کردید اما توصیـه کردیدکه نبایدبه اینها اینطور

سخت گیری کرد اینطوررفتار بکنند؟ ازدربارهیچ بمن جواب ندادند غیرمستقیم توسط علیرضا جواب داد اشرف دریک جائی دیده‌بوده.بهش گفته بود که به ،نگفته به ابتهاج بگوئید اما علیحضرت روحش خبرنداشته ازاین قضیه . هویدا در اروپا بود. سام بودآن شخص ،

س- بله محمدسام .

ج -به سام تلفن کردم گفتم که چطورشما همچین کاری را میکنیدآخر ؟ گفت من هیچ خبرنداشتم ، گفتم پس معاون شما؟نجاچه میکرد این معاون ماء مورساواک بودکه درهروزارتخانه ای که‌دارند این رابمن گفتند، گفتنداین ماء مورساواک است . شاه اطلاع ندارد تاءکیدمیکند قسم میخورم که اطلاع داشت چطورممکن است که یک همچین چیزبه‌این بزرگی راچیزبکنندبدون اطلاع او . نخست وزیردرایران نبود وزیراطلاعات میگویدمن خبرنداشتم یک همچین چیزبه این بزرگی راتبلیغات میکنند ازسام گفتم که حالا آدرس این آدم رابدهید برای اینکه من وکیل گرفتم میخواهم تعقیب بکنم گفت آدرسش راندارایم .گفتم چطورآدرسش راندارید؟ پس چطورشما با این آدم ، گفت حقیقتا " ندارایم گفتم خب من جوابش رادارم میدهم . گفت که خواهش میکنم آقای ابتهاج چه جوری باشدکه زننده نباشد گفتم نه دارم میگویم که من متاءسفم ازاینکه دستگاه دولتی‌مایک همچین وسائلی رافراهم میکند برای همچین خائنی . گفت این اشکالی ندارد فرستادم درصفحه اول اطلاعات باحروف درشت این چاپ شد آن شبش که این درآمده بوددراین دوتاروزنامه من منزل یک نفردرشمیران یک میهمانی بود آقاهمینجوردسته دسته میآمدندتبریک میگفتند یک نفرازپشت مرا بغل کردوبوسید برگشتم دیدم این احمدی است که بعدوزیرکشاورزی شد آنوقت در کارهای خوزستان ..

س- کشت وصنعت .

ج - کشت وصنعت . مرا ببوسید همینجوربشت سرهم این طاهری ، ضیاء طاهری که الان در چه چیزاست .

س- طاهر ضیائی ؟

ج ـ طاهرضیائی این ازدست پرورده‌های شریف اما مـی است تمام ترقیاتش را مرهون اواست . این بمن گفتش که من وقتی که این راخواندم حظ کردم ودرست مثل اینکه شما حرف میزدید . آخراین درکنفرانس سانفرانسیسکو بودکه وقتی که من آن سخنرانی راکردم در۱۹۵۷ رفته بودم گلف با پسر جین بلاک وقتی که برگشتم همه عقب من میگشتند که آقا شما کجا بودید؟ گفتم رفته بودم گـلف . سرمیزناهار چون Closing Banquet بوده .....

ج ـ کجا بودم اینجا ..؟

س ـ ازناهارچیز ازگلف برگشته بودید ...

ج ـ برگشتم همه میگویندشما کجا بودید گفتندکه یک نطقی کرد Henry Luce سه دفعه اسم گفتندنیکسون رابرد پنج دفعه اسم شمارا . نیکسون آخرازظرف آیزنهاور بنا بودبیایددراین جلسه پادشاه وملکه انگلیس آمدندبه واشنگتن نتوانست بیاید این رافرستادو Vice President اش رافرستاد . بعدنطق را بدست آوردم دیدم چه چیزهائی گفته آندره مـایرارادیدم همان سفری بودکه رفتم درنیویورک دیدم گفت، بشما تبریک میگویم تمام اشخاصی که ازاین کنفرانس آمدند گفتندیک نطق بودا ینهم مال شماء بنظرمن یک چیزفوق العاده ای نبودا ما همان بود که باعث زندان رفتن من شددیگر ، زندان رفتنم شد. واین را ...

س ـ صحبت ازپخش مطبوعات بود . ولی میخواستم خواهش کنم اگرامکان داشته باشد سرکارچون یک دوره به اصطلاح فرازونشیب مطبوعات رادیـدید مـحاسن و معایب مطبوعات ایران همان ایرانی هائی که روزنامه‌نویس بودنـد ونقشی که مطبوعات .....

ج ـ یک عده یک عده کثیف ترین عناصرایران صاحب روزنامه شده بودندکثیف ترین من هفتا دوچندمحاکمه داشتم دفعه‌اولی که برعلیه من این چیزنوشته شد این آقای گفتم همان کسی بودکه اسمش هم به‌زحمت یادم آمدکه‌وکیل‌مدافعه بودکه‌دوست‌مصطفی فاتح بودکه آمده بودکه‌ازمن نقره بگیرد برای اسکناس این هنوزهم هست .

س ـ این درنوارقبلی هست .

ج - بله هست .این یک آدمی هم هست الان هم هست ، الان هم هست حالا هم خیلی معروف است . این برعلیه من این نوشته بودکه ایـــــن آدم اجنبی پرست را دارندمیفرستندبه ریاست میسیون ایران در Bretton Woods اولین عرضحال رابرعلیه این دادم ورفتم‌به شورای عالی هم گـفتم که‌من قرار ی بستم با همین آقای پرویزکاظمی که وکیل بانک بودتنها وکیل بـانک هم‌بود وقتی‌که من رفتم شش نفررا آوردندوکیل کردندکه برای هرمحاکمه ای بهش سیمدتومان بطور مقطوع بدهند این راخواستم شورای عالی تصویب بکندکه گفتندبرای چی بیخودا اینکار را میکنیدنکنیدبرای اینکه همیشه بما بدمیگویند گفتم بشما بدمیگوینـد شما تحمل میکنید صدایتان درنمیآید من نمیدانم اما من نمـیتوانم‌ه من این بانک راپاک تمیزنگهدارم اگربنا بشودکه‌این مسائل راراجع بمن بگویندومن دفاع نکنم یک عده ای باورمیکنند . روزیکه ازبانک میرفتم خواستم این پرویـزکاظمی راگفتم این دعـو اها برعلیه‌من بعنوان رئیس بانک بود من که الان دیـگرمیـروم دیگر با ابوالحسن ابتهاج کاری ندارند هرچی که‌ازاین دعواها هست دیگراصلا" تعقیب نکنید. اما درمروردراین مدت این پشت سرهم میآمدندکه حاضریم بیائیم دست و پای فلانی رابببوسیم گفتم اینها هیچ لازم نیست بایدتوی همان روزنامه هم ستون بنویسیدکه معذرت بخواهیدوبنویسیدکه این اشتباه کردیـم .خیلی ها اینکار راکردند یک آدمی بودکه قد بود یک مجله ای مـینوشت اینهم بازهم اسمش رانمیدانم ، صبابود یک همچین چیزی بودکه بعدرئیس اطلا عات‌ک ، رئیس اطلاعات شددریکی ازکابینه ها ، اطلاعات ورادیو این گفت من نمینویسم گفتم نمینویسد گفتم تعقیبش میکنم بلا آخره تسلیم شد.

س - پس یک دستگاه قضائی هم درضمن وجودداشته که‌بشودتعقیب کرد.

ج - اما میشدتعقیب کردولی اینکارهمین یارواراکه روی زبانم هستش ،شهیدی ، شهیدی چه‌چیزشهیدی این خودش وکیل بودمدتها عقب انداخت چندسال عقب افتاد هیئت منصفه میبایست بیایدبعنوان رسیدگی چون ازچیز روزنامـه بوددیگر

چیزنمیآمد من نمیتوانستنداینها راجمع بکنند عده کافی از کسی جراءت نمیکرد بیایدخودش راطرف بکندبا یک روزنامه نگار . یک محاکمه دیگرداشتم برعلیه یک کسیکه وکیل مجلس بود ، وکیل مجلس بود مصونیت داشت نوشته بودکه من متهم میکنم امیل زولارا تقلیدکرد .

س - کی را ؟

ج - امیـــل زولا که من متهم میکنم یک سلسله مقالاتی نوشته بوددرزمان انقلاب بود .

س - دریفوس

ج - دریفوس بود من متهم میکنم اینهم هفت مقاله داشت پشت سرهم که شروع کرده ومن متهم میکنم وآنوقت هم مینویسند نویسنده مبرز آقای فلان نمیدانم نماینده محترم مجلس شورای ملی من میخواستم این راعرض حال بدم پیش هروکیلی رفتم قبول نکرد . سیدهاشم وکیل را خواستم سیدهاشم وکیل گفت مرا معذوربدارید من حاضرم کمک بکنم بهروکیلی اما من وکالت را .. جراءت نمیکردندوکالت قبول بکنند درمقابل یک کسیکه نماینده مجلس است وقیح است فحاش است هرچه دلش میخواست مینوشت توی روزنامه هم مرتب توی روزنامه ها مقاله مینوشت جزواشخاصی بودکه مثلا" راجع به سیاست دنیا اظهارعقیده میکرد. بلا آخره رفتم آقایان ارمنی راپیداکردم پدر این فلیکس آقایان را اوقبول کرد عرض حال دادآمددرمحکمه گفت که این رامن ننوشتم ، این مقاله چهارم یاپنجمی بود این معلوم‌میشوداشتباهی که کردآقایان عوض اینکه تمام هفت مقاله راکه اولیش نوشته بودند به‌قلم نماینده‌محترم مجلس شورای ملی فلان فلان این چهارمی یاپنجمی بود آن راپرداد گفت من ننوشتم من گفتم خب ببریداین راتوضیح بدهیددیگرتوی استیناف گفتنددراستیناف دلیل جدیدنمیشودارائه کرد محکمه قبول نمیکند . گفتم خاک برسراین عدلیه‌ایکه این اساسش هست مرتیکه آمده‌گفته‌که من ننوشتم نمیگذارندآدم ثابت بکند توی آن مقاله دیگرهردفعه نمینوشت‌این دنباله آن بود دو سه چهار تا مقاله هفتم به‌این وسیله تبرئه شد . اماخودهمین آدم آنوقت وقتی که من برگشتم بـه‌ایران در۱۳۳۴ این

آمدخانه من عرض تبریک ،عرض ارادت و معذرت خواهی از اینکاری که کرده یک شرب البهو دی بود یک آنارشی ای بود بی‌نظیر بهرکس هرچی دلشان میخواست مینوشتند . به این اعضای شورای عالی میگفتم میگفتم آخر چرا سکوت میکنید فحاشی‌ها فحش بمن هیچکس. حتی بدنگفت مگر آن یارو ئی که اسمش را گفتم به طرفداری به دستور سیدضیاء آن یک چیزهای رکیکی گفت اما بقیه یک چیزهائی بودکه من قابل‌تعقیب بود . مرتب عرضحال میدادم واین اشرداشت برای اینکه میدانستند با من شوخی نمیشود کرد واینکار را کردم که توانستم بانک را حفظ بکنم والا اصلا"بانک ملی اگر آن غروش طلانبود این مدافعات نبود. این آدم نوشته بود من اگر ، ازنامه بانک ملی جعل است اگر ثابت نکنم پنجاه هزارتومان بـه شیروخورشیدسرخ میدهم منهم عرضحال دادم که گفتم بیایددرمحکمه ثابت بکند پول هم لازم نیست بدهدمن بخودی خود منعزلم ازبانک برای اینکه یک کسیکه جعل میکندطرازنامه بانک را که دیگرنمیتواندرئیس بانک بشود. این تمام این چیزها واین آقایان پیرمردهائی که درشورابودنـد موافق نبودند من اصرارکردم گفتم سمینانم اگربخواهم اینکار را نتوانم بکنم ازجیب خودم که نمیتوانم بدهم محاکمات مربوط به مـن است رئیس بانک هستم مـن با ابوالحسن ابتهاج کاری ندارم . واین اثرا بخشید یکی ازچیزهائی که تاءثیر داشت درافکارعامه همین بود.

س ـ آیاکسان دیگری هم بودندکه عرض حال بدهندتوی روزنامه‌ها مثل شما ؟

ج ـ من . یقینا " بودند ، یقینا "تک وتوک بودند اما تک وتوک بودندها .

فحش میدادند استنادخیانت به آنها میدادند هیچی .

س ـ این جنبه مثبت داشت به نظرشما این آزادی ؟

ج ـ بـله . هان آزادی من بخیالم میخواهیدبگوئیددادن ایـن عرضحال ها .

س ـ باوجود این روزنامه هائی که به آن کیفتی که بودندخوب وبد ؟

ج ـ ببینیداگرازروی ایمان بودا ثرش خوب بود اما صرفا " اینکار را میکردندپول بگیرنده‌آخره۶۰ ـ ۷۰ تا روزنامه بود هرکس ، هرکس‌که سابق یک وقتی روزنامه

مینوشت امتیازش را تجدیدکردشروع کردبه‌فحاشی این را شروع کردندبه فحاشی برای Blackmail بردبرای اینکه پول بگیرند همه شان نه خیلی‌هاشان مثلا" محمدمسعودیک قلمی داشت ازهمه موءثرتر برای اینکه روزنامه‌نگاری را رفته بوددربلژیک تحصیل کرده‌بودوداورهم این را مثل اینکه فرستاده‌بود بخرج دولت فرستاده بودکه‌برودروزنامه‌نگاری رابخواند . خیلی‌خوب مینوشت ، خیلی موءثرمینوشت بمن فحاشی نکرد اما به دیگران رکیک ترین فحش‌که آدم چیزهای لجنی راکه میشنودها مینوشت‌خم به ابرویشان نمیآمدمردم . یک چیزی داشتند یک ضعفی داشتندکه اینکارا نمیکردند به عقیده‌من ضعف بود.

س - کی آنها ئیکه تعقیب نمیکردند؟

ج آنها ئیکه . یک چیزکی بوده بعضی ها هم شایداصلا"اهانت میدانستندکه آدم بیایدبگویدکه این آدم بمن این فحش‌ها رادادە .من عقیده‌ام‌بود اگرکه همه این کارا میکردندوفشارمیآمد بیاش‌بیاش به دادگستری عدلیه افتتاح بود طرفداری میکردند عدلیه ،خودعدلیه میترسیدند محاکم میترسیدند ازخود همین آقایان ازاین فحاش‌ها که‌به‌همین دلیل که میگویم سیدها شم وکیل وکالت مرا قبول نکرداز ترس‌که طرف نمیخواست بشود باا این شخص که اسمش را فراموش‌کردم نماینده مجلس . بعضی روزنامه‌ها بودندمثلا" روزنامه اطلاعات را من هیچوقت بخاطرندارم که عباس مسعودی به‌پاچه مردم حمله‌بکند بگیرید برای اینکه پول دربیاورد برای اینکه اخاذی بکند. وروزنامه کیهان یک چیزهائی میگفتندراجع به روزنامه کیهان اما درمورد من ، من هروقت هرچیزی رادادم تمام چیزهائی راکه میدادم مجانی چاپ میکرد بطوریکه من وقتی که زندانی بودم یک چیزی نوشتم که دکترشاهکار بدهدروزنامه‌ها چاپ بکنند گفتش که‌بایدپول داد گفتم من پول نمیدهم گفت چاپ نمیکنند گفتم چاپ میکنند گفتم درموردمن چاپ میکنند درعمرم گفتم من پول ندادم هرجائی که بودم، چرا ندادم ؟ برای اینکه روزنامه‌نگارا این را برای خودش نفعش میدانست که‌این را چاپ بکند میدانست که این روزنامه‌اش بفروش میرود

وقتی محبتی بودکه ابتهاج با زظرف شده باکی یک ، کی یک این را مردم میخریدند گفتم نمیدهم گفت نخواهندکرد گفتم حالاشما برویدمحبت بکنید رفت محبت کرد چاپ کـــردند یک شاهی هم نگرفتند ازتوی زندان هم بودم ها .همینطوری که دردنیا رسم است یک چیزیکه یک تهمتی به آدم میزنندتوی روزنامه آدم جواب که میدهد روزنامه های دیگرهم این را بایدچاپ بکنندواین عمل را میکردند درمورد من میکردندکه شاهکار میگفت اصلا" ممکن نیست همچین کاری رابکنند .

س - خب معایبی راکه سرکار از مطبوعات آن زمان میگیرید آدم رابه این فکرمیاندازد که شایدکاریک دردوره هویداکردندوروزنامه ها راهمه را بستندخوب کاری بودوایران واقعا" روزنامه لازم نداشت ؟

ج - حالا ببینید من اگرخودم زمامدارایران بودم چه عکس العملی نشان میدهم هنوزنمیدانم برای اینکه اگرمیرفتم آنجا می نشستم درآن مسندقطعا" یک رویه ای راا تخاذمیکردم که قابل تعقیب باشد یکی ازکارهائی که میکردم محاکمه روزنامه ها راتسریع میکردم که حق نداردندنگهدارند حق نداردیک کسیکه بعنوان هیئت منصفه زاآخرصدتا اسم مثل اینکه جمع میکنند من پرسیدم چه جوری اینها را میکنند ؟ اسامی رامیگیرندجمع میکنند آنوقت درموقع لزوم به مثل اینکه نه نفر اینها هفت نفراینها مراجعه میکنند . خب یک چیزی هم مقرراتی هم وضع میکردندکه اینها هم یک وظیفه ای داشته باشنداگرمیخواهداسمشان آنجا باشد وظیفه مندباشدکه وقتی میخواهند اورابخواهند شوالادرموردا وهم یک مجازاتهائی قائل میشدندیک راههائی پیدا میکردم که درعین حالی که تاءمین میکرداین راا ماراه مشروع راه سالم راه منصفانه ای باشد .همیشه میشود برای این ، مشکل ترین معزل ترین مسائل دنیا راوقتی که آدم حسن نیت داشته باشد وعقل سلیم داشته باشد بون ســـــس داشته باشد Common Sense داشته باشدمیتواندحل بکند مسئله ای نیست دردنیاکه نشودحل کرد من عقیده ام این است هیچ مسئله ای درروی زمین نیست که آدم نتواندحل بکند وقتی که حسن نیت داشته باشد . حسن نیت مهم است که فکربکندکه خودم اگرجای آن

آدم‌باشم بمن این رفتار رابکنند من این را منصفانه میدانم یا نمیدانم ؟ وقتی که‌آدم اینطورقضاوت بکند هیچ معضلی را نیست که‌نتواندحل بکند.هیچکس به این فکرنیافتاده بود.

س - یعنی میفرمائیدجنابعالی درصددترمیم وتقویت قوه قضائیه میافتاید که....؟

ج - آنکه یکی ازضرورترین احتیاجات ایران است .

س - که روزنامه‌هانتوانندآینکارها رابکنند ؟

ج - بله ، یاترس داشته باشند . بدبختانه درآمریکاهم هست این فحاشی میتوانند روزنامه بکنند بدون اینکه اینها بتوانندازخودشان دفاع بکنند خیلی هست شنیدم که میترسندازشان .

س - محاسنی هم داشت وجودمطبوعات یعنی درآن زمان ...

ج - شایدمثلا"حسنش بشوداینطورتصورکردیا اینطورتعبیرکردکه مردم شایداکراه داشتند تاءمل میکردند اگربخواهندیک خیانتی بکنند اما این راتردیددارم

س - یعنی‌مقامات دولتی ؟

ج - مقامات دولتی . تردیددارم.چرا ؟ برای اینکه توی روزنامه‌نگارها اینقدر اشخاص رزل بود اشخاصی که به‌قیمت ارزان هم میشدخرید .به قیمت‌های گزاف لازم نبودبه‌قیمت ارزان که اینها فکرمیکردندما اینکاررا میکنیم اما اگرگرفتار هم میشویم یک پولی میدهیم . ببینید یک جامعه ای داشتیم که‌تمام جوانبش فاسد بوده‌منحصر به‌یک دسته‌نیست‌به یک چیزنیست . روزنامه هایمان خراب .بد دستگاه‌دولتی مان خراب بوده‌قضات مان خراب بود قضات مان یک عده ای میگفتند درست هستند اشخاص درستکارهستند اما جراءت نمیکنند میترسندکه‌آن مرتیکه‌فحاش رامحکوم بکنند . اما توی همین جامعه ، جامعه فاسد اشخاصی پیدامیشدند با نهایت فقروذلت زندگی میکردند اما هیچوقت ازجاده درستکاری منحرف نمیشدند .

من این رادیدم این راقضیه اش نمیدانم برای شما تشریح کردم که بانک شاهی بودم که رفتم پیش‌قانع بصیری که توی بیوتات کارمیکرد آن سندرابمن طومارا

بمن نشان دادا ین یک نمونه . این یک نمونه برجسته است که به و یلکنسن رفتم گفتم ،گفتم من امروز با یک ایرانی تماس گرفتم که افتخار میکنم به وجودش برایش گفتم که این را داد گفت برای این باید یک تحفه‌ای یک کادوئی از انگلستان بخواهیم گفتم هیچ همچین کاری را نخواهم کرد گفتم اگر اینکار را بکنم تمام ژست این آدم ارزشش از بین میرود . که بعدها سالهای بعد بهش گفتم من بشما مدیون هستم برای اینکه میخواستند بشما یک چیزی بدهند . این یک نمونه .

س- خب این تشخیص که به اصطلاح روزنامه ها این نقاط ضعف را داشتند فکر کنم تا یک حدی تشخص عمومی است ولی راه حلی که انتخاب شد یا پیشنهاد میشد برای رفع این مشکل فرق میکرد . راه حلی که به اصطلاح حکومت شاه مخصوصا" دوره هویدا انتخاب کردند اینکه خب چون این روزنامه‌ها این ایرادات را دارند ومیبنیدیمشان وتحت نظارت شدید میآریم شان . آیا راه دیگری هم بود ؟ یا .....

ج - من ، من یک کاری دیگری بود من هیچوقت فکرش را نکرده بودم تا این الان که دارید میگوئید اما چون من خیلی عجول هستم درتصمیماتم Spontaneously یک چیزهائی راعکس العمل نشان میدهم . من اگر قدرت میداشتم درایران یک مقرراتی وضع میکردم روزنامه آزاد اما برای امتیاز روزنامه دادن یک مقرراتی وضع میکردم که این آدم باید یک وضعی درجامعه داشته باشد یک مایه‌ای داشته باشد یک تحصیلاتی کرده باشد یک سرمایه ای داشته باشد که حداقل این باشد که به این آدم اجازه آدم بدهد روزنامه ، والا هر ..نمیدانم کشیف این عبارت را شاید نخواهم بگویم اینجا این هرکسی را که نمیشد بیاورد که آدم . اینکار را میکردم درعین حال هم مقرراتی وضع میکردم وباسرعت هم اینکار را میکردم میبردم به مجلس می قبولاندم این را که برای حفظ حیثیت شرافتمندان وبرای اینکه تشویق بکنید که ایرانیان بیشتری پیدا بشوند که جراءت داشته باشند که درمقابل تهدید درمقابل تهمت نترسند وظیفه خودشان را انجام بدهند هرکس که اینکار را که

نمیکندکه آخربرای چی اینکاررامیکنند بپیغام میدادندبرای من که ابتهاج اینکارراميكندكه چی بکند خیال میکنندکه ایرانی‌ها این چیزها را میفهمند؟ ایرانی هائی راکه‌همه میگویندکه اینکه ، اینکه اجنبی پرست است برای‌آن دنیا اینکارراميكند . برای اینکه‌نه افرادبشرزن دارندبچه دارند دلشان میخواهدکه‌زن وبچه شان زنده‌بمانندررفاه نسبی‌هم زندگی بکنند .اینها عموم اکثریت یک ملتی رابخصوص یک مملکت عقب افتاده‌ای راکه قرنها فساد درستی با نا درستی برایش یکسان بوده‌برعکس نا درستی را زرنگی میدانندرستی رابی عرضه‌گی میدانند تازه مثلا"میگویندفلانی یک آدم درستی است یک آدم بی عرضه‌ایست این مترادف بودها درابر ان آدم درستی است اما آدم بی عرضه ایست نالایقی است . برای اینکه این ازبین برودیک اساسی بایدگذاشت وآن این میبایست باشدکه نتوانندآزادانه تهمت بزنند هرکس بتواندبا جراءت بیایدتقاضای تعقیب بکندوآنوقت برای اینکه این موءثرباشد تسریع دریک مدت کوتاهی بایدرمدت معینی این رسیدگی بعمل بیاید هیئت منصفه هم حق نداردکه استنکاف بکند اگردلش میخواهدجزوآن هیئت منصفه باقی باشد ازاوبپرسندجزو آن صدنفردیخواهی باشید؟ اگربگویدنه صدنفردرایران پیدابکنیدیک شهرت خوبی داشته باشندواین جراءت هم داشته‌باشند . بتدریج این رامیشد جلوگیری کرد .

س - میفرمائیدکه‌اگرحسن نیت بودوخواست بوداینکارعملی بوددرایران یا اینکه عملی نبود ؟

ج - بطورقطع ویقین عملی بود .یعنی اشکالش‌کجا میبایست باشد ؟ مثلا" مجلس تصویب نکنند قوانینی که به‌مجلس میدادندکه این هیچ بوددرمقابلش باسهولت میگذشت یک وکیلی میتوانست پا شودبا این مخالفت بکند ؟بگوبدکه من نمیخواهم که شما وسیله ای بدهیدبه اشخاص درستکارکه‌ازشرافت خودشان حیثیت خودشان امانت خودشان دفاع بکنند ؟

س - مسئله این بودکه اگرمطالبی مطبوعات مینوشتندکه واقعیت داشت وقابل دفاع نبود قابل تحمل آنوقت برای آن حکومت آن دولتهائی که سرکار بود ندنبود بنابراین ازآن نظر عملی نبود .

ج - اماجراءت نمیکردندیک همچین اشخاصی مخالفت بکنند من اطمینان دارم یکی ازآن مواردی که اطمینان دارم که یک چیزی خیلی چیزها رامیدانستم میتوانم بکنم خیلی چیزها میدانستم که نمیتوانم بکنم میدانستم که من نمیتوانم یک دفترا قتصادی درست بکنم ازهمین اشخاصی که همیشه رعایت چیز مرا میکردندبروم بگویم که آقاپول این رابدهید برای اینکه ایرانی اعتقاد نداردکه متخصص اقتصادیعنی چه ؟ هرکسی که توی وزارت دارائی سی سال خدمت کرده متخصص اقتصاداست ازاینها بازنشسته خیلی داریم ازاینها بیاورید آنجا بگذارید . اینکه رفتم ذنبال فوردودیگران که این پول راتهیه بکنند برای همین بوددیگر یعنی Ford Foundation.

س - یک مطالب مشابهی هم راجع به نمایندگان مجلس گفته شده البته نه به این شدت که راجع به صاحبان مطبوعات گفته شده که آنها هم آدمهای زیاد مناسبی درمجلس راه پیدانکرده بودند .

ج - درآن ایام بعدازرفتن رضاشاه همینطوربود یک عده ای بودندکه میخواستند توی مجلس بیایندبرای اینکه استفاده بکنند برای اینکه هووجنجال راه بیاندازند پول بگیرند من این رااطمینان دارم بودند. حالا کی بود کجا بود..؟ من اصلا" با مجلس آشنائی من محدودبودبه آن کارهائیکه من با مجلس داشتم والا بعنوان یک ایرانی که ناظربودم تاءسف میخوردم ازاین وضعی که میدیدم امابیش ازاین چیزی نبود.

س - درآن موردهم راه حلی که به اصطلاح انتخاب کردندآن بودکه روز به روزنقشش رامحدودترکنندکه این آدمهاضرری ولطمه ای نتوانندبه کارهای دولتی برسانند سئوال اینستکه درآن موردهم راه حل دیگری هم بود میشد...

ج - یعنی میخواهیدبفرمائیدکه دولت ایران تصمیماتی که نسبت به مجلس میگرفت

به این راه توجیه میکردکه ما میخواهیم که این اطلاحات را بکنیم وبنا براین اینکار ها را میخواهیم بکنیم ؟

س - مطالبی که توی این اسنادوزارت خارجه است شاه مرتب میگفته که این مجلس مزاحم من است با وجوداین مجلس نمیشود اطلاحات را انجام داد بنابراین من ....

ج - شاه حسن نیت نداشت آقا .آخراین عبارتی است که یک شخصی بکار ببرد که حسن نیت نداشت درستکار به آن معنی که من میدانم نبود به آدم دروغ میگفت بمن دروغ میگفت به خواهرهایش دروغ میگفت به وزارییش دروغ میگفت به دوستانش درداخل دروغ میگفت درخارج دروغ میگفت به دولتهای خارج دروغ میگفت وخیال میکرد زرنگی درا ینستکه اغفال است .آخرنمیشودکه علی الابدکه نمیشود اغفال کرد .عاقبتش هم همین شددیگر همین شدکه ننگین ترین سرنوشت یک پادشاه ایران درمدت هزارها سال یک دفعه نشدیک پادشاه ایران به این طرزننگین از بین برود .پادشاه های پست ترسو نالایق خیلی داشتیم اما هیچکدامشان یک همچین بلائی سرایران نیاوردندکه این آورده چرا ؟ برای اینکه این حد اکثر این چیزی راکه اوزرنگی میدانست سیاست دروغگوئی را دوروئی را زرنگی میدانست این مطمئن بودکه وضع طوری تثبیت شده که هیچ قدرتی نمیتواندا ین رابردارد چرا ؟برای اینکه کی هستند چپ ،راست امپریالیست بلشویک کمونیست چین ماچین شوروی روسهای اگرمیتوانست حریف فیدل کاسترونشد چطورشدنشد؟نمیدانم چطورشدکه نشد اینهم تعجب میکنیدچطورشدکه یک کاری نکردکه دعوتش بکنندکه برود کوبا وفیدل کاسترورا دعوت بکند .یقین سعی کرد یقین دارم سعی کرد . شایدبهش گفتند مصلحت نیست شایدبهش گفتندکه خوب نیست شما اینکار را بکنید . این آدم میخواهید توقع داریدکه این آدم بیاید اطلاحات واقعی بکند . این آدم من بهش میگویم که وزیرتودزداسته میگویددزد؟ میگویداین جاسوس سفارت آمریکا وانگلیس است . بهش میگویم آخرشماکه این را بمن میفرمائید آخرچرا اورانگهش داشتید؟ آنوقت مرا نگاه میکند توصورت توچشم نگاه میکندهیچی نمیگوید. شما این را

میخواهید برای من مدل قرار بدهید که چون این تصمیماتی راکه این گرفت ونشدکس دیگرچطورمیتواندبکند ؟ من ایمان دارم که اگریک اشخاص این روزگار یک همچین قدرتی به این آدم داد این آدم اگرحسن نیت داشت با وربکنید ایرانی را عوض میتوانست بکند طرزفکرایرانی راعوض بکند . من با دست خالی با یک عده‌ای که دربانک ملی کارکردم درسازمان برنامه کارکردم یک عده‌ای راوادارکردم با نهایت صمیمت و ایمان کار بکنند .

س - با مجلس چه میشدکرد ؟

ج - من با مجلس چی میشدکرد البته من این را بایدبگویم ...

س - (؟)

ج - من این را بایدبگویم که با مجلس اوپشتیبانی مرا میکرد پشتیبانی‌میکرد برای اینکه‌پشت سرمن میگفت‌که ...

س - منظوراینستکه اگرحسن نیت بودآیادرشرایط ایران مجلس میتوانست اصلاح بشود ؟یا اینکه واقعا" داشتن مجلس‌برای ایران زودبودو

ج - آنچه که من درخودم دیدم من کاری ندارم که‌دیگران راجع بمن چی میگفتند که ،میگفتندمیآیدیک چیزهائی میگویدومردم راعوض میکندطرزفکرشان . اماآنچه که من درخودم دیدم هروقت هرکاری رادرهرجا داشتم با هرکس‌که طرف بودم طرف رامتقاعدمیکردم‌بدون استثنا . این چیه ؟ منکه‌پیغمبرنبودم منکه قشون نداشتم منکه‌زورنداشتم منکه تحصیلات عالیه‌نداشتم .ازلحاظ تحصیلات میگفتم صدها هزارایرانی هستندکه ازمن تحصیلاتشان خیلی بهتربود .قدرتی نداشتم‌که اینها بترسندازمن استدلال میکردم . یک چیزی رانمیبردم‌پیشنها دبکنم درهر جائی که بودم که‌اگرمن جای آن طرف باشم که‌بیاورندمن تصویب نکنم‌به‌اینجهت . من وقتی که آمدم به بانک شورای عالی اشخاصی بودند که از سنخ من نبودند مطابق سلیقه من نبودند ،یک عده شان وافرزین آورده‌بود که‌من با کلاس فرزین اززمین تاآسمان فرق داشتم‌یک دفعه‌نشددراین هشت سال من یک پیشنهادی را ببرم که به اتفاق آراء تصویب نشود یک دفعه نشد . این یک چیزیست‌که دلم

میخواست که با بعضی از اینها مثلا" شما میتوانستید مصاحبه بکنید از کدامشان که زنده هستند نمیدانم شاید هیچکس زنده نباشد . دلم میخواهد که از اینها یک نفر میپرسید که ابتهاج چی میکرد که شما اینطور ... آنوقت فرزین اینها را آورده بود یک پیشنهادی را میبرد تصویب نمیکردند بر میگرداند چرا ؟ برای اینکه فرزین یک چیزهائی را تهیه میکردند بهش میدادند میبرد خودش وارد نبود. من یک چیزهائی را که میبردم تا خودم نمیدانستم تا خودم با آن موافق نبودم به آن معتقد نبودم نمیبردم . از مهدی سمیعی .....

روایت کننده : آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریخ : ۱۴ آگوست ۱۹۸۲

محل : شهرکان ـ فرانسه

مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی

نوار شماره : ۳۲

دست بگذارد روی نقاط ضعف ایرانی .

س ـ راجع به مهدی سمیعی

ج ـ دلم میخواهد شما از مهدی سمیعی یک وقتی سئوال بکنید که شما آنوقتی که فلانی در واشنگتن بود و این تلگرافها را بهش میکردند اداره خارجه تلگراف میکرد که اجازه بدهید که این لیره‌ها را جزو موجودی خودمان ، دارائی خودمان بگذاریم واز انگلیسها چهل وچهار درصد تفاوت بگیریم شما دخالت داشتید یا نه ؟ وقتی که فلانی برگشت به شما توضیح داد متقاعد شدید یا نه ؟ چون اگر متقاعد نشده بود میبایست بمن بگوید . چطور شد توجه به این مطلب نداشتید و چطور شد متقاعد شدید وقتی که این توضیحات را شنیدید ؟ برای اینکه آدمی بودنه فقط با هوش تحصیلکرده Chartered Accountant بود. اینها ، اینها برجسته‌ترین اشخاصی بودند که من در بانک داشتم اینها را در ردیف بهترین اشخاص دنیا میگذاشتم بهترین اشخاص . در دنیا هیچ بانکی نمیتوانست بهتر از اینها داشته باشد. اما اینجا وقتی که پای قضاوت رسید قضاوتش غلط بود. من اینکاری را که کردم بدون توجه به اینکه یک روزی چیزی میکنند اما توجه هم اگر بمن کسی داده بود من وقتی که خواستم نقره‌ها را تبدیل به طلا بکنم آمدند بمن گفتند آقا نکنید اینکار را .

چرا ؟ زحمت خواهد داشت مسئولیت دارد، من گفتم که خزانه با نک را من میخواهم طلائی را که ما صورت میدهیم اینقدر طلا داریم من میخواهم رسیدگی بکنید. گفتند نکنیم اینکار را . هفده سال بود که بانک تشکیل شد در این هفده سال هیچوقت اینکار را نکرده بودند . گفتم از چی میترسید که کسر بیاید ؟ بدانیم بهتر. اینکه من که از چی برداشتی نکردم ،تمام چیزهائی را که داندانه ،جزو پشتوانه بانک چی بود؟

قوطی سیگار طلا بود زنجیر طلا بود گردنبند نمیدانم زنانه طلا بود. یک وقتی اینها را کسی آورده بود داده بود، نمیدانم اما جزو پشتوانه طلا بود. تمام اینها را آوردند دانه دانه حساب کردند یک کیلو کسری کم آمد. این توی روزنامه ها منعکس شد. جواب دادم، جواب دادم که اینکاریست که قبل از من میبایست کرده باشند، دیگران نکردند من کردم زیر نظر یک هیئتی هم کردم که روزها نشستند یک هیئتی که اینها را دانه دانه رسیدگی کردند از امروز به بعد وقتی که بانک میگوید که، این را خریدم از بازارجایش گذاشتم پولش هم بانک داد البته. از این بعد وقتی که میگویند اینقدر موجودی طلا است همه با اطمینان خاطر میتوانند بدانند که این طلا موجود است. این است طرز فکر این است طرز عمل اما این خطر دارد عواقب دارد. وقتی که خواستم نقره ها را تبدیل به طلا بکنم آمدند بمن گفتند آقا نکنید این را کی بشما گفته اینکار را بکنید؟ دیگران کردند؟ شما چرا میکنید؟ گفتم آخر من مقایسه میکنم (؟) خودم را با دیگران من الان لازم میدانم یک فرصت خوبی است که من طلاهای سکه ی دوقرانی وپنج قرانی را که سائیده است یک کدام ش وزن قانونی اش را نداشت من اینها را به قیمت قانونی نقره تبدیل بکنم به طلا شمش طلا بگذارم. چرا نکنم؟

س - چون این ممکن است آخرین نوار این سفر باشد من میخواهم از این موقعیت سوء استفاده کنم وراجع به مطلبی که بنظرخودم درگذشته مهم بوده وشاید در آینده هم باشد از تجربیات جنابعالی استفاده کنم چرا نماینده هائی که درمجلس بودند عده شان یا خیلی هایشان بنظرشما آدمهای نامناسبی بودند

ج - چرا؟

س - چرا چرا اصلا" ؟ برای اینکه نماینده های اینها نمونه ای از ملت ایران بودند یا

ج - نمونه خوبی نبودند ببینید آقا ...

س - نمونه های ....

ج - کی وکیل میشد یک کسیکه یک وسیله ای داشت با دربار بیشتر اشخاصی که وسیله داشتند با دربار اینجا دیگر مجبورم بگویم جاکشی میکردند بوسیله این عمل ترقی

میکردند باورکردنی نیست که عده ایکه این عمل را Literally انجام میدادند برای شاه .هوشنگ دولوبکی از این نمونه‌ها ، شما در هوشنگ دولوچی چی سراغ دارید ؟ از انسانیت مردانگی نجابت وطن پرستی درستی که این را بیاورید نزدیکترین دوست خودتان بکنید . قاچاق تریاک کرد در اروپا گرفتار شد شاه با هواپیمای خودش این را برد از سوئیس به ایران این را شنیده بودید؟

س - بله .

ج - آخر شما را بخدا یک پادشاهی وقتی اینکار را بکند .

س - ایشان که خب وکیل مجلس نبود که بود ؟

ج - من این را دارم ، این وکیل مجلس نبود این یکی از متنفذترین افراد ایران بود هرکس گرفتاری داشت میرفت پیش این آقا میگفت یک تلفن بکنید به دربار نرخ داشت میگفت اینقدر باید پول بدهید . پول میگرفت برای اینکه تلفن بکند پول میگرفت برای اینکه این را به یک نفر از اعضای دربار معرفی میکند پول گزاف میگرفت که این را یک کاری بکند که برود پیش شاه وکارش درست بشود . تمام ثروتی که امروز دارد که یکی از اشخاص متمول ، از این راه جاکشی و نامردی ودزدی بدست آورده شما انتظار دارید که آنوقت اشخاصی که معتقد به این طرز کار بودند اینها مملکت را اصلاح بکنند ؟ غیرممکن است باید یک افرادی اینکار را بکنند که ایمان داشته باشند به این چیزها از هیچ چیز باک نداشته باشند .

س - آنهائیکه توی مجلس میرفتند از کجا میرفتند؟

ج - وسیله ، بوسیله میبایست ، بوسیله وسائل مختلف یکی بوسیله خواهرها برادرها برادرزاده ها . اینها عده شان که کم نبودند شرکت های خارجی که میآمدند اول کاری که میکردند میرفتند سراغ یکی از اینها که این را در هیئت مدیره شان جا بدهند که بیمه بشوند . سیتی بانک که یکی از بزرگترین ومشهورترین بانکهای دنیا است ونمونه است پشت سرمن نزدیک بود برود اینکار را بکند دیگر شریک بشود با بنیاد پهلوی ، میدانست بنیاد پهلوی یک موسسه دزدی است میدانست که Foundation نیست به معنی حقیقی چرا اینکار را میکرد ؟ برای اینکه دلش میخواست توسعه پیدا

بکند دش میخواست معون باشد ازهرگونه ناراحتی درایران .

س - ولی درزمان سلطنت محمدرضا شاه که نمایندگان تاآنجاکه من میدانم به این ترتیب .....

ج - هان آنوقت چه جوربود ، آنوقت ، آنوقت بازدوبندبودیا درشمال باروسها درجنوب با انگلیسها علنی ها . اینکه من به شاه گفتم من اگرنخست وزیربشوم سفیرانگلیس یا سفیرروس بیاوردیک صورتی که اینها وکیل بشوندا ینها رئیس مالیه ورئیس عدلیه بشوند گفتم با اردنگ بیرون میکنم . عین حقیقت بود این عمل میشد . یک جائی بود ، یک جاهائی بودکه شایدمتوسل به انگلیس وروس نبودند اما با پول،پول خرج کردن آدم کشتن گردن کلفت داشتند میزدند تهدیدمیکردند به تمام وسائل مافیا .

س - یک اصطلاحی هستش که خیلی ازاین درشرایط اگرانتخابات آزادمیبود تمام به اصطلاح ملاکین و متنفذین محل انتخاب میشدند ؟

ج - من خیال میکنم اگرآزادبوددرآن ایام یا مالکین یاآخوندها اعمال نفوذ میکردند یک عده‌ای راکه معتقدبودندبه مسجدوبه ملا وبه مجتهد .

س - خب آن چه جورمجلسی میشد آنوقت ؟

ج - کثیف ترین مجلس ها میشد .

س - بدتر ازآنچه که بود ؟

ج - دیدم دیگردیدم دیگرآن مجلس دوره چه بگویم آن دوره چی بوده ؟

س - دوره چهاردهم بود . همان که توده ایها توش بودند .

ج - دوره چهاردهم ، بله خب این یک مجلسی بودکه تصمیماتی میگرفت روی غرض شخصی . طرح نوشتند برای اینکه مرا بردارندکه رئیس بانک ملی بایدازمیان هفت نفری که دولت به مجلس پیشنها دمیکند ومجلس اورا انتخاب میکندبه این وسیله تعیین بشود .

س - پس راهش چی بود ؟میفرمائیداگراستخابات آزادمیبودکه افرادناشایست وارد

میشدند اگرهم که ....

ج - به‌همین جهت دارم بشما همیشه میگویم که بعقیده‌من مردم ایران را من الان مستعدنمیدانم که بتوانندآزادانه‌با تشخیص صحیح رئیس جمهوری انتخاب بکنند .

س - نه درهمان چهارچوب حکومت سلطنتی که وجودداشته میخواهیم ببینیم در گذشته باتوجه به اینکه .....

ج - دراین سی وچندسالی که این شاه بودبدون تردیداین میتوانست یک کاری بکندکه مردم روی آزادی اشخاصی راانتخاب بکنند تردیدندارم میتوانست اینکاررابکند . دستورمیدادوچندنفررا مجازات شدیدمیکرد مجازات مثلا "بوسیله قانون هرکس که اعمال نفوذ بکندبه‌این مجازات میرسد واینهارا تنبیه میکرد بتدریج ممکن بوده سال طول میکشید پانزده‌سال طول بکشد تا این بشود بیست سال طول میکشید امابلا آخره میتوانست یک کاری بکندکه‌مردم باورشان بشود که‌میشوداین عملی راکه دولت‌دارد‌میگوید‌میشود .عیب کاراین بود که‌مردم باورنمیکردند چرا باورنمیکردند ؟ برای اینکه امثال آموزگار ومهندس طالقانی بانهایت رشادت میگویندکه‌ما این راازلحاظ اثردرافکارعمومی این لایحه راتعیین‌کردیم که‌ببرند وقتی که‌پرسیدکه‌کی‌هاکردید اینکاررا ومن اشکالاتش راکه‌گوشزدکردم پرسیدواینهاگفتند ماکردیم .

س - لایحه (؟)

ج - ا ؟) که من دادکردم که‌وای برحال آن دولتی که این طرزفکرش است گفتم شماخیال میکنیدمردم ایران احمق هستند خرندنمی فهمند؟ گفتم کسی از شما توقع همچین چیزی راندا شت‌چه‌اجباری داشتیدبکنید اما حالا که کردیدمیگوئید که اشرخواهدبخشید .یعنی مردم‌خیال میکنیدتا این قانون راگذرانیدیدباورمیکنند که اینکارخواهدشد ؟ اینکاررا شمانمیکنید نمیتوانیدبکنیدبه‌این دلایلی که آوردم امکان پذیرنیست منی که‌این راآوردم اینجادادم مطالعه کرده اندوبشمادارم

میگویم این را با وسائل الکترونیک هم نمیشود جواب داد یک مغز الکترونیکی هم نمیتواند این را جواب بدهد بنابراین من به آقای نخست وزیر خواهم نوشت . این چه جوری میخواهید این را اجرا بکنید ؟ اعتراف کردند مقصدمان اجرا نبود با همین دلیل به این عبارت نگفتند مفهومش همین بود ما این را برای اثری که درافکار عمومی خواهد داشت کردیم . بدبخت است آن رژیمی که اینکارها را میکند خیال میکند توی کاخی نشستند توی یک اطاقی نشستند تصمیمی گرفتند وخیال میکنند که این تصمیم اثر خواهد کرد بدون اینکه اجرا بشود نیت اجرایش را ندارند این قوانینی را که میگذرانند خب یک همچین حکومت فاسدی یک همچین حکومت احمقی بدیهی است که محکوم به فناست من اطمینان داشتم که این منظر خواهد شد روی دزدیهایش روی فسادش روی تصمیمات متناقضش روی بهم انداختن ، دوبهم انداختن به یک وزیر یک چیزی میگفت آن یکی اینجور میگفت که اینها را بجان همدیگر بیاندازد .من که بیرون میآمدم یک چیزی حتم دارم که به دیگران میگفت که ابتهاج اینجور میگوید . ساواک رئیس دفتر مرا میخواهد میگوید باید گزارش بدهید شما دیگر یک همچین محیطی را که وقتیکه فراهم کردید توقع دارید که ایمان در افراد ملت تان ایجاد بکنید؟ محال است یک کسی میتواند ایجاد ایمان بکند که خودش مؤمن باشد عقیده داشته باشد به این چیزی که میگوید والا همین باگذراندن قانون مقرر فرمودیم که اینطور بشود مقرر فرمودیم که ایرانیها درستکار باشند .گفتم که شما که اعلام میدهید که من طرفدار درستکاری هستم ومبارزه میخواهید بکنید با نادرستی . این دزدها را پس چرا حمایت میکنید؟ آخر نکنید وقتی که اینکار را میکنید آن مرتیکه میگوید که شاه اعلام کرده امروز که برای او فرقی ندارد درستی ونادرستی تاءثیر نمیکرد بهش ایمان نداشت معتقد نبود به این چیزها او معتقد بود که زرنگی در اینستکه آدم دروغ بگوید همه را جلب را بکند، وخیال میکرد علی الابد میتوانند اینکار را بکنند نتیجه اش این شد که هیچکس به او دیگر اطمینان نداشت نه فقط یک نفر دو نفر هیچکس نزدیکانش . اقبال به Denis Wright گفته بود Denis Wright

هم بود علیرضا مثل اینکه برای من تعریف میکرد که رفتند وقتی که افتاده بود رفته بود از ایران آنهم دیگر رئیس شرکت نفت بود گفت رفتم پیشش گفت تعجب کردم که این شروع کرد به انتقاد کردن از شاه ، اه بهش گفتم این چطور این اقبالی بود که آنطور صحبت .. گفت کارهم داشتم جای دیگر مرا نگهداشت خیلی مدتها هم صحبت کرد . نتیجه اش این شد که یک آدمی که میگفت من غلام این آدم هستم هرکاری که او میگوید عکسش را نشان میداد من هرچی که ایشان بگویند افتخار میکرد مباهات میکرد که غلام این شاه است که از خودش اراده ندارد تاریخ استیضاح را گفت باید بروم از اعلیحضرت اجازه بگیرم که چه روزی بیایم جواب استیضاح را بدهم یک همچین کسی کارش بجائی میرسد که میگوید که از شاه بد میگوید که اینها وضاع دوام نخواهد داشت .

س - این کی بوده ؟ این اواخر ..

ج - بخود من این را گفت توی ، من با او قهر بودم میدانید در وقتی نخست وزیر بود با او دست ندادم توی سفارت ایتالیا .

س - چه مدت قبل از انقلاب این حرفها را زده شد؟

ج - هنوز رئیس نفت بود من رئیس بانک ایرانیان بودم . علتی که رفتم پیشش نشان داد که کارهائی که میکرده است خبط بوده .به همکارانش در شرکت نفت گفت که این مرا گول زد اینکارهائی که کردند شریف امامی گولش زده بود. خب یک مقداری از پول نفت هم گذاشت سپرده پیش بانک ایرانیان من رفتم از او تشکر بسنم توی دفترش بودیم جلوی پنجره ایستاده بودیم گفت دزدی هائی که میشود با ورکردنی نیست گفت دزدی هائی که میشود گفت ننگین است .بمن گفت این . خب به او از لحاظ اینکه یک وقتی سفیر بوده و اینطور حمایت میکرده او از شاه به او این مطالب را گفت . نمیشود آقای لاجوردی هیچ قدرتی در روی زمین یک فردی در روی زمین نمیتواند با دروغ گفتن مردم را گول بزند و اطلاح بکند آن دستگاهی را که بهش سپرده شده اعم از اینکه مملکت باشد یا یک کتابخانه باشد یا بقالی باشد نمیشود بلا آخره مردم درک میکنند میفهمند که این آدم امین

هست یا نیست ؟ شاه یک آدمی بود معتقداتی نداشت بعقیده من نه معتقدات مذهبی داشت به عقیده من اصلا"آن موضوع ابوالفضل عباس ونمیدانم خواب دیدم اینها تمام اینها ساختگی بودبه عقیده من معتقدات مذهبی نداشت .واینطور وانمودمیکردنتیجه‌اش هم این بود واین انفجاری که من میگفتم که داردپیش میآیدروی همین مشاهداتی بودکه میدیدم.میدیدم تمام این اساس روی یک پایه خراب فاسد قرارگرفته ،فاسد فاسدسرتاپا ، یک عده اشخاص درستکار بودنددر دستگاه این را من تصدیق میکنم دزدنبودند اما غلام بود نداطاعت میکردندواموری که صادرمیشددرراه نادرستی دررراه مخالف مصالح ایران. یک روزی بمن اسماعیل شفاعی گفت‌که ، گفت خیلی محرمانه بمن گفت این را وزیرچه چیز ، آنوقت وزیرکشاورزی شده‌بودیا نمیدانم این بفرمائیددیگر وزیرکشاورزی که اعدامش کردند ؟

س ـ روحانی .

ج ـ روحانی . روحانی خیلی با من دوست بود . گفت آنوقت وزیرآب وبرق بود گفت بمن گفتش که بمن دستورداده که این کنتراتها را باید قراردادرا بدهیم به انگلیسها . ازانگلیسها خریدیم اما ظاهرش درست کرده بودند یک مناقصه ای اینها . آخراین همینجوردهان به دهان میگردد آن محرمانه به‌شفاعی میگوید شفاعی بمن محرمانه میگوید من این راآنوقت بازگونکردم اما همینطورکه بمن گفته به یک عده دیگرمیگویدبه‌گوش همه میرسدظرف ۲۵ سال ـ ۳۰ سال نتیجه این میشودکه تمام افرادمردم ایران میدانندکه اساس این دستگاه روی فساداست روی تزویر است روی دروغگوئی است ارتش شاهنشاهی تمام یک چیزیست ظاهراست باطنش هیچی نیست . همین کاری که درکارهای اداری میکرد کشوری میکرد یقین دارم درارتش هم بود والاکسی ازهاری رامیآورد .یک حیوانی مثل ازهاری را میآوردنخست وزیربکند برای بحرانی ترین ایام ایران ؟

س ـ آدم لایقی نبود؟

ج ـ مجسمه خریت وحماقت . من هیچوقت با اوسروکارنداشتم اما آنچه که‌شنیدم

نالایق ترشا بدازاین ، بی عرضه ترازاین درارتش شا یدکسی نبـود

س - رئیس ستا دبود .

ج - برای همین هم رئـ تادشده بود که خطری نبا شد .محرک شاه ایـن بود که این کسیکه آنجاهست این برای وجوداوتهدیدی هست یا نیست ؟ اگرهست به هیچ قیمتی نمیگذا شت .

س - این معیا رارا برای حتی فرماندهان ارتش یا فقط برای رئیس ..... ؟

ج - برای همه بدون استثنا تمام سفرا تمام وزراء تمام نخست وزیران جائیکه زورش نمیرسید .من آسوقت بهش ایمان داشتم بعدازاینکه مـرا ازبانک ملی به آن طرزبیرون کرد حتم میدانست که من شدیدا" رنجیدم سرچی رنجیدم ؟سراین رنجیدم که بمن بگویدکه ما شما را میخواهیم برداریم من که طلب پدرم را نمیخواستم اما مثل یک خانه شاگردیـد گفتم بدترازیک خانه شاگرد مـرا بیرون کردیـد .گفتم اعلیحضرت وقتی بمن تکلیف کرد سازمان برنامه راگـفتم مـن فراموش نکردم شما بدترازیک خانه شاگرد مرا بیرون کردید . اوجانشین من نامه عزل مـرا میآوردبمن میدهد تمام شـد رفت . درتمام شئون اینکارا رامیکرد معیارش هم فقط این بودکه این آدم نسبت بمن صدیق هست یا نه . میدانست من به اوخیانت نمیکنم وهرچی که داشته با شم وبرویش بهش میگویم . چرا برداشت ؟ برای اینکه یک علقه مضغه ای پیدا شددرسفارت آمریکا Dooher کهگفت صدمیلیون دلارمیدهیم اوهم این راگفت با علم به اینکه میداندوقتی که اینجور بگویداین احمق اینکارا رامیکند دیدحربه دیگری ندارد هرکاری کردند یقین دارم هرکاری کردند مـرا بردارندیدندنمیشود زورشان نمیرسداین را درست کردند .

س - یک مطلبی که مربوط به این مطالبی راکه فرمودیدمسئله بیسوادی درایران است . یکی ازدلایلی کهشاه بارها اززمان جوانیش تا اواخرمیداد وزرایش میدادند این بودکه توی مملکتی که نمیدانم شصت درصد هفتا ددرصدمردم بیسوادهستندبا بستی رویه همین با شدکه ما داشتیم .سئوال من ازجنا بعالی که دربرنامـه ریـزی ایران مؤثربودید خودتان هم مدتی رئیس سازمان برنامه بودید اقداماتی که درجهت با

سوادکردن مردم شدومیشدتا چه‌حدی به اصطلاح درحدنهایت کوشش بودوتا چه حدی میشدآیا میشدانتظارداشت که‌ظرف ۶۰ سال حکومت سلطنت پهلوی درصدبیسوادی کمترمیبود یا ازاین بهترنمیشد ؟

ج - کسی میتوانست که اینکاررابکندکه قدرت وتوانائی این راداشته باشد که خاتمه بدهدبه‌فساد . من یک همچین قدرتی نداشتم من دردایره خودم میکردم . هیچکس آنجا راجازه نمیدادم مداخله بکند هروقت کوچکترین علائمی میدیدم راجع به نادرستی آنا " قطع میکردم آنا " بدون معطلی . گفتم یک وقتی هم گفتم ادعانمیکنم که دربانک ملی هیچکس دزدی نمیکرد ادعا نمیکنم درسازمان برنامه هیچکس نمیکرد امادزدی ارگانیزه نبود دزدی آشکارنبودکه دردستگاههای دولتی بود .

س - ارتباط این مسئله بابیسوادی چی بود ؟ مسئله.....

ج - اما من برای فرهنگ همانقدرتخصیص دادم چون آوردم یک اشخاصی را که ۶۰ نفری که‌دعوت‌کرده بودم درقسمت‌های فرهنگیش الان بخاطرندارم که کی ها راآوردم ؟ اماآوردم دعوت‌کردم درتمام رشته‌هائی که داشتیم یک عده اشخاصی راکه متخصص بودندعوت‌کردم وبرای فرهنگ هم چیزهائی داشتیم برنامه‌هائی داشتیم . این علاج دردرانمیکرد درداساسی ایران این بودکه مردم ایران احساس بکنندکه اگربخواهنددرایران ترقی بکنندردستگاههای مملکتی باید درستکار باشند نادرستی بانادرستی مبارزه بشود نه به آن مبارزه وچندین دفعه شروع کردندمبارزه بافساد ، مبارزه بافسادچی بود ؟ یک مقداری هوچیگری درروزنامه‌بود ویک عده اشخاصی بدبختی رادرازکردند فساددرست میشد . بخاطرداریدنمیدانم شمادیدیدآن صحنه های ننگینی راکه توی تلویزیون نشان میدادند معینیان رئیس این دستگاه بود وزراء رامیآوردندآنجا مینشستند .

س - بازرسی شاهنشاهی ، کمسیون شاهنشاهی .

ج - کمسیون شاهنشاهی . من این رادیدم درچنددفعه درتلویزیون مهوع بود

منقلب میشدم که شما اگر میخواهید اصلاح بکنید این مسخره بازی را این چیه ؟ این یک سن درست کرده بودند سن احمقانه هیچکس راگول نمیزدند میآمدند آنجا ازفلان شهرنمیدانم میخواندندگزارش ، گزارش رسیده بودکه این مثلا" یک جاروئی که خرید سراین جارو هم فلان تصمیم گرفته شد دستور داده شدکه این مرتیکه رابردارند . پشت گوشتان توی دربارشاهنشاهی پر ازدزدبودتمام وسائل دزدی دلالی های بزرگ درخوددستگاه شاهنشاهی میشد یک نفر جراءت این رانداشت برودبخودش بگویدآقا اول خودت راد رست کن پاک بکن اطراف خودت را والااین مردم ایران رابا این چیزها نمیشد گول زد . علم وقتی که نخست وزیرشد ، نخست وزیرشدکه اینکار را میکرد یا وزیردربارشد؟ وزیردربار بود یک همچین سنی درست میکردندکمیته ای درست میکردندتوی تلویزیون راجع به بنیادپهلوی ماهی یکدفعه یک جلسه ای تشکیل میشددرتلویزیون گزارش میدادندکارهائی که درظرف این مدت تمام اینها راکردندکه مردم را.. معلوم میشودیک عده ای رفتندبهش گفتند شایدخارجی ها هم گفتندبرای اینکه حرف آنها شایدموءثربود که این یک چیزهائی راجع به بنیادپهلوی میگویند . اینهم فکرکردکه همیشه چطورمیشودمردم را تحمیـــــــق کرد چطورمیشود مردم راگول زد هیچوقت درصدداین نبود که راه حلش چه است راه حل واقعیش چه است عوض اینکه دنبال آن راه حل واقعی برودکه اگرازعهده اش برنمیآمدونمیتوانست بکند برای اینکه خودش اعتقادنداشت به آن راه حل . این سن های احمقانه را درست میکردند . میآمدندماهی یک دفعه جمع میشدند آقای علم میگفت میخوانند یادتان هست ؟ میخوانندکه درظرف این ماه بنیادپهلوی چه خدماتی کرده بودپول به این داده به شاگرد به بچه فقیرداده که برودرس بخواند نمیدانم برود درس بخواند به آن موءسسه داده ازدزدهایش هیچ خبری نبود که خیال میکرد با این چیزها میشودمردم ایران راگول زد . هیچوقت سعی نشدکه ازراه صادقانه ازروی ایمان وعقیده علاج دردهائی راکدایران داشت وداشت ایران راروبه فنا میبردیک فکری بکنند . والااگر میخواست بکنند آن اوایلش میتوانست،آن وقتی که محبوبیت داشت .

آن وقتی که شروع نکرده بودبه دزدی واجازه دادن که تمام اطرافیانش هم دزدی بکنند . آنوقتی که هنوزمرتکب جنایات نشده بودکه بطوریکه بگویدکه حکم صادربکند فرمان صادربکند که بکشید . آنوقت به سهولت میتوانست اینکار را بکند ،یک برنامه های عملی راههای عملی دارد راه دارد من نمیگویم تمام صددرصدایرانی ها را میشودوادارکردکه ازنادرستی بپیایندامین باشند . یک دو درصدی شایدچنددر صدی قابل اصلاح نیستند اما اکثریت قریب به اتفاقشان میشود اصلاح کرد برای اینکه گرسنه هستند مستاصل هستند . مقام خودش را مربوط میداندکه یک نفرباشدکه این را مواظب این باشد آن یک نفرحالاممکن است پیشخدمت دربرباند یک دفعه ممکن است که یکی ازاقوام شاه باشد ،یک کسی بمن متوسل شدیعنی اقبال بمن یک روزی تلفن کرد وزیردربار راست من درسازمان برنامه هستم که آقای سرتیپ زاده اینجا نشسته توی شهربانی بوداین افسرشهربانی بودکه رفتیم ملکش را هم دیدیم سرتیپ زاده . گفت سرتیپ زاده اینجا نشسته اند اینجا درشهربانی بودندوخیلی خدمات کرده بودندبه اعلیحضرت فقید س - سرتیپ زاده تبریز؟

ج - نه سرتیپ زاده ای که افسربود نمیدانم افسرارشدشهربانی بود. شما این را بعرض برسانید. گفتم آقای دکتراقبال شما وزیردربارید شما روزی چندین بار شاه را میبینیدمن هفته ای یکدفعه شاه را میبینم من نمیشناسم شما میشناسید شما چرا بعرض نمیرسانید ؟ گفت من خواهش میکنم شما اینکار را بکنید . رفتم به شاه گفتم ، گفتم اقبال بمن تلفن کرد بهش گفتم که شما میشناسیدش فلان فلان فلان او اصرارکردمن بیایم بگویم .میگویدکه من خدماتی کردم به پدرتان گفت راست میگوید خدماتی کرده گفت حالاتوقع داردکه توقع دارد چی چی توقع دارد؟ شاه گفتش که اینکه خیلی پول دارد این خیلی ثروتمند است اینکه احتیاجی به پول ندارد . آمدم وتلفن کردم تلفنش را بمن داده بودتلفن کردم بهش که اعلیحضرت میگویندکه شما احتیاج به پول ندارید گفت راست میگویندمن کار نمیخواهم

حقوق نمیخواهم فقط حمایت شاه را میخواهم .رفتم به‌شاه گفتم ،گفتم اعلیحضرت ببینید وضع مملکت چیه است تا با شما راه پیدا نکند میدانند برای حفظ ثروتش میگوید من نگرانم . گفت بهش بگوید که هروقت خواستند مزاحمش باشند بمن مراجعه بکند گفتم راه حلش که اینکه نیستش اعلیحضرت اینکه نمیتوانند بیایند هرکس که نمیتواند بیاید بشما بگوید این است دردی درمان ایران بود. چه جور علاج میکرد میگفت اگر خواستند بهش زور بگویند بیاید بمن بگوید بمن بگوید میخواست خودش ناجی باشد خودش حافظ منافع ایران باشد .مردم ایران و مردم دنیا او را آقا بدانند و معتقد بشوند بغیر از او هیچکس قادر نیست که ایران را بتواند اداره بکند . و اینکار را هم تعمدداشت اینکار را بکند. اینکار را کردو به همین نتیجه هم رسید . من بارها میگفتم که این آدم اگر نباشد کسی اعتنا میکند به آنوقت مثال میزدم اویل هویدا را هویدا را کسی اعتنا میکند ؟ رئیس ستا در را اعتنا میکنند ؟ به کرات این را میگفتم میدانستم که پاشیده میشود . این تعمدداشت که اینطور باشد نه برای اینکه فکر آینده را میکرد فکر آنروز را میکرد میخواست خودش سمبل قدرت باشد در ایران و بغیر از او هیچکس و هیچ چیزی نباشد . به‌نتیجه رسید دیگر ایران را به‌باد داد از همین راه . میدانید اینکار را کرد نمیگویم بعد از ۲۵ سال تمام ایرانی ها مؤمن و وظیفه شناس باشخصیت میشدند نه اما در راهی میرفتیم که به .....
من معتقدم که مردم ایران ذاتا " فطرتا " دزد نیستند. من معتقدم هر ملتی را آنطوریکه با ایرانیها رفتار میکردند رفتار بکنند یک نفر در ستکار پیدا نمیشد در یک جامعه اروپائی . شما یک فرانسوی را بگیرید شما یک جائی را ببیاورید بگوئید که باید اینجا کار بکند یک حقوق بهت میدهم که نه خودت نه زن و بچه‌ات نمیتوانند زندگی بکنند .

س - آخر خیلی‌ها هستند مثل میزنند میگویند آلان ایرانی‌ها را آزادشان گذاشتند، ببینید چه وحشیگری میکنند . میگویند این نمونه است از ملت ایران .

ج - آخر این ایرانی ، این بدبختی ایران است من این را به‌کرات گفتم آلان هم تکرار میکنم بدبختی ایران اینستکه در دوره ما دو مرحله برای ایران پیش آمد که ایران میتوانست

نجات پیدا بکند از تمام این بلایا . یکی دوره مصدق بود که یک نفوذ وقدرتی پیدا کرده بود که تمویبنا مه او قانون بود تصویبنا مه قانونی میگفتند هیچکاری نکرد .

س - چه میتوانست بکند ؟

ج - تمام اینکارها ئی که آروزها ئو، که من دارم . اگر مانده بود میتوانست اینکارها را بکند اما این آدم نمیتوانست معلوم شد دیگر میترسید خودش میترسید ، خودش میترسیدکه این را بگویند این نوکر انگلیسها ست . یک آشتیانی زاده ای بود و اسم کوچکش را نمیدانم چی است . این آشتیانی زاده یک آدم خیلی زرنگی است در تمام چیزها وارداست مردسیاسی است ودرتمام طبقات مردم هم حشردارد .این وقتی که مصدق سرکار آمد بمن میگفتش این را انگلیسها آوردند . بیش میگفتم انگلیسها آوردندکه چی ؟ بدنامشان بکند؟ بیرونشان بکند؟ گفت شما نمیفهمید . همین حرفی که الان میزنندکه خمینی را انگلیسها آوردند آمریکائی آوردند بهش بگوئیدبرای چی آوردند؟ میگویندشما ساده اید چون مردساده ای هستید نمیفهمید اینها چون خیلی زرنگ هستندمیفهمند . اما نمیتوانندلیل بیاورند یعنی بگویند این به نفع آمریکا ست که بیایداینجورنگهداردا ینها را مفتضح بکند شیطان بزرگ اینهمه چیزها را بگوید از اعتبار آمریکا کاسته نمیشوددردنیا اما از حیثیت یکا پیش یک اشخاصی که هنوزرشدسیاسی ندارندتاء ثیرمیکندواقعا" باور میکنند . اینهم میترسیدازاینکه مبادا. این تهمت را بهش بزنند نتوانست کاربکند . دوره دوم فرصت دوم فرصتی است که الان پیش آمده اگربجای این خمینی یک آدمی آمده بودواین قدرت را بدست گرفته بودواگرشمرهم اینکار را میکردهمین موفقیت خمینی را پیدا میکرد برای اینکه اینقدرمردم ناراضی بودند اینقدر بیزاربودندمتنفربودند دعا میکردند که یک وضعی پیش بیاید که این اوضاع عوض بشود عکس العملی که مردم نشان دادندنه برای این بودکه مسلمان واقعی بودند نه برای این بودکه این آقا پیغمبربود یا امام بود نه برای اینکه علم مخالفت بلندکردبرعلیه شاه این Guts را داشت که بیاید این جراءت وشهامت را داشت که بیاید اینکار را بکند . این آدم اگریک آدم صالحی بود

یک آدم عاقلی بود این با همین قدرتی که داشت میتوانست ایران را نجات بدهد بدبختی ایران اینستکه دوفرصت پیدا شد دونفربا اختیارات آمدند هیچکدامشان توانائی انجام این اصلاحات را نداشتند . من معتقدم اگرشاه نیتش خوب بود اگرفهمش را داشت واگرصداقتش وامانتش وحسن نیتش وصمیمت را داشت میتوانست تا یک حدزیادی که این فسادرا ازایران ازبین ببرد وایران رادرجاده ای بگذاردکه بالمآل برسدبه آنجائی .. اکثریت ایرانیها تشخیص .. ایرانی وقتی احمق نیستش وقتی تشخیص بدهدکه درستکاری صرف میکند نادرستی بنفعش نیست این یک غریزه طبیعی بشراست کهسعی بکندکه خودش را درستکار بکندبخصوص که درعین حالی که اینکار را میکنند زندگیمادیش راهم برای بعنوان حداقل تاءمین میکند که موعظه کردن که درستکار باش آدم درستکارچنین است وچنان است آخوندها میگویند میرویدبهشت مادیون میگویندترقی میکنید این آدم این را باورش بشود این آدم سعی میکنددرست بشود . من این را دیدم معتقدم که این وجوددارد همین آدمی راکه قابل اصلاح است میشوددرستکارش کرد شما وقتی کهببینند دریک محیطی هستش که فسادعیبی ندارد قبیح نیست فسادمی بینند تمام مملکت ازبالاتاپائین فاسدند میگویدمن چرااحمق باشم برای چی اینکار را میکنی آقا ؟ میگویدبرای آن دنیا میخواهی اینکار رابکنی ؟ استفاده بکن . من بهش گفتم یک دریک موردی گفتم که من پانصدمیلیون دلارخرج کردم دراینمدتی کهسرکار بودم

س - به کی فرمودید ؟

ج - به شاه . گفتم یک کسی درایران اگرده درصددزدی بکندمیگویند آدم خیلی باوجدانی است . گفتم من اگریک درصداین راپنج میلیون دلا رااستفاده کرده بودم تمام رجال تان را میتوانستم بخرم اعلیحضرت اینطورنیست ؟ سرتکان داد بله . این عین حقیقت است . آدم بایدایمان داشته باشدکه اینکار را بکند . اشخاص با ایمان خیلی پیداکردم دردوره زندگی ام که گرسته بودند اما ازجاده امانت منحرف نمیشدند .ولی اینها استثنا هستند این فایده ندارد بایستی یک کاری کردکه اکثریت مردم ایران بفهمندوتشخیص بدهند که درهر

رشته‌ای که هستند اعم از اینکه زارع است وزیراست تاجراست یا مستخدم است امانت را . من رئیس بانک رهنی بودم یکی از این برادران تاجر بودند که نماینده مجلس هم بود یک خانواده بزرگی بودند . من اعلام کرده بودم به مشتری های بانک که کارمندان بانک حقوق کافی میگیرند تمنا میشود که کسی به اینها چیزی ندهد . برای وام دادن میبایست ارزیابی بروند بکنند آمدند بمن گفتند که این آقا ،الان اسمش را هم فراموش کردم موقعی بود که همان قدرت مجلس بود برای اینکه هما نموقع من رئیس بانک رهنی بودم که آنوقت هنوز هیچ قدرتی وجود نداشت . گفتند که این آقا به ارزیاب پول داده است نمیدانم ۱۰۰ تومان داده آقا خواستش توی اطاق من یک Dressing Down به این آدم دادم نماینده مجلس است باا هانت بیرونش کردم گفتم دیگر شما بانک رهنی بشما قرض نخواهد داد برای اینکه گفتم من اینجا گفتم نوشتم این آدم که از شما که نخواست شما میدهید شما فاسدید شما اینکارها را میکنید . هیچوقت اینها دیگر سراغ من نیامدند وهیچوقت برعلیه من اقدامی نکردند با وجودی که نمیدانم حالا چه معجزه‌ایست برای اینکه خودش را مقصر شاید دید . شاید هم میکرد اما من اطلاع پیدا نکردم راجع به تحریکهائی که برعلیه من بکنند . این رفتاریک نفردرآن محیط اثرمیکند اما خارج ازآن محیط اثرندارد . ومن با زهم با روگفت منزل پدرهمین خانمی که دیشب اینجا بود این خانمکی بودکه ؟ خانم محلوجی مثل اینکه پدرش یک وقتی دروزارت فرهنگ بوده وسرپرست دانشجویانی بوددرکالیفرنیا بنظرم این بود . این درتجریش یک عروسی داشت دعوتم کرد یک نفرآمدبمن گفتش که یک نفرازطرف شما آمدارزیابی پول خواستم بهش بدهم نگرفت گفتم شما چطورشدپول نمیگیرید گفت ازطرف بانک رهنی آمدم . ازطرف شهرداری آمده بودپول میگرفت ازطرف شهرداری هم بیایدبایست پول بگیرد این نشان میدهد . شهرداری هم همان سختگیری را میکرد ازآنجا هم پول نمیگرفت . میشود ایرانی را درست کرد ما ایرانی بدبخت بیچاره‌ای که با ذلت باید زندگی بکند وقتی که میبیندرجالش پولدارهایش ثروتمندانش

دزدی میکنند کثافتکاری میکنند علنی اینکارراً میکنند علنی میبینند یک آدمی ازهیچ پوچ آمده صاحب ثروت ومکنت شده این یکیش آقای هزبریزدانی هیچکس اسم این را نمیشناخت دریک دوره مدت کوتاهی ومردم همه میدانستند برای چی است . این یک نفررا خواست اینقدرزدش توی خانه خودش که این چندسال بیهوش بود درحال اغماء بود .

س - بله بود توی روزنامه ها .

ج - ملاحظه میکنید آخراین مملکت میخواهیداصلاح بشود . وهمه هم میدانند چرااین برای اینکه نصیری ازاین حمایت میکند برای اینکه نصیری نوکرشاه است بنابراین من غیرمستقیم این آدم هم تحت سرپرستی شاه است . شما چطور آنوقت توقع داریدکه این مردم ایمان داشته باشند این مردم متعقدباشندبه یک اصول که ما اول چیزی که ازآنها میخواهیم که درستکار باشندوطن پرست باشند غیرممکن است همچین چیزی . تعجب دراینستکه دریک همچین محیطی باز اشخاص درستکارپیدا میشوند این راتعجب است . عکس آن رانگوئید .بخارجی ها گفتم شما اگرجای این ملت بودید وباشما این رفتارراً میکردند توی شما یک نفربعنوان نمونه درستکارپیدا نمیشد .مرتیکه انگلیسی یاآمریکائی یاسوئیسی میگوید گورپدراین دولت این دولتی که با من اینطوررفتارمیکند من چرابیایم آخر زن وبچه ام گرسنه اند من برای این دولت بخواهم صداقت بخرج بدهم ؟ یک نفر برای نمونه درستکاری نمیشد .ایرانی است که تحمل میکرد مندرس لباس میپوشید بطرزفجیع سخت زندگی میکرد اما درستکار میکرد .

س - شما نقش خارجی ها راتوی این انقلاب چی میدانید ؟

ج - درکدام این انقلاب اخیر ؟

س - بله

ج - من ذاتا " این عقیده راهمیشه این عقیده رادارم نسبت به هموطنانم که همه چیزرا منتسب بخارجی میکنند بنابراین اگرهیچ دلیلی هم نمیداشتم این مزخرفات رابا ورنمیکردم این رامزخرفات میدانم که آمریکائی بیایدیک کاری بکندکه یک عده آخوندبیسوادبیایندسرکاربرای اینکه میخواهندیک نقشه هائی دارندکه در

شوروی چون درشوروی ۶۰ میلیون - ۱۰۰ میلیون مسلمان هست میخواهند اینکار اینکارها رابکنند . سه سال ازآن دوره گذشته است اگراین آدم دست نشانده آمریکائی بودوبرای این ماٴموریت هم آمده بودچرا پس یک کاری نکرددرقسمت مسلمانها اینها جزمزخرفات چیزدیگری جزضعف . ملتی یا فردی که بخودش ایمان ندارد بهترین وسیله است برای اینکه دراین این را اغفال بکنند تحمیل بهش بکنند عقیده‌ای راکه اینکاریک اشخاصی است که زرنگ ترازمن وشما هستند این راآنا " باورمیکندبرای اینکه بخودش اطمینان ندارد . کسیکه اعتقادبخودش داشت اعتمادبخودش داشت این چیزها را باورنمیکند .اما بیشترایرانی ها این ضعف رادارنددرمقابل خارجی این ضعف رادارند بنابراین من بهیچوجه من الوجوه نمیتوانم باوربکنم ممکن است که فرض کنیددروزارت خارجه انگلیس در State Department آمریکا یک افرادی بوده باشندکه یک همچین عقیده‌ای داشته باشند اما من خیال نمیکنم عقیده سیاست یک دولت انگلیس یا دولت آمریکا این بوده که یک همچین ، اگرهم داشتندتازه اینقدرزرنگ نیستندکه اینها رابتوانندبه این قشنگی درست بکنند آخرما برای اینها یک عقایدی داریم که اینها رابحدی برای اینها قدرت قائلیم گفتم اگریک ذره این قدرت رامیداشتند مشکلات خودشان راحل میکردند . بارها به ایرانی ها گفتم اگرآمریکائی ها به این آسانی میتوانستندشاه رابردارند به این نیت بردارند چراقذافی رابرنداشتند ؟ آقا گفتندقذافی آدم خودشان هست فورا " جواب میدهند .خب چه بگوئیددرمقابل یک همچین آدمی چی بگوئید هرچی که بگوئیدمیگویدکه این نقشه خودشان است .میگفتم آخربابه آن آشتیانی زاده میگفتم آخرچطورمصدق اینکاررابرای انگلیسها میکرد ؟ گفت آقا واضح است واضح . کجایش واضح است ؟ درپاریس که بودم آنوقت یک نامه بمن نوشت نوشت دیدیدکه من گفتم بشما میگفتم شما باورنکردید .هرچه فکرکردم چی چی را من دیدم من چیزی راندیدم که تاٴییدکرده باشدکه این راانگلیسها آورده بودند .انگلیسها آورده بودند که آشها رابدنام بکنند بیرون بکنندازایران ؟ شرکت نفت رابهم بزنند تمام این اوضاع رابهم بزنند که چه بشود ؟

س - این کتابی که شاه نوشته بوده به پاسخ به تاریخ فکرکنم ....

ج -گفته دوتا شرکت نفت ، شرکت نفت ، دوتا شرکت نفت من را برداشتند . ببینید اینهم بدبختی یک آدمی است ها. آخر تو با تو بقول خودیک کسی بودی که در آن قسمت دنیا میخواستی که تنها شخص برجسته باشی تو نباید این حرف را بزنی آخر به یک روزنامه نگاری یا اوهم میپرسد کدام یکی ها ؟میگوید نمیتوانم بگویم دیگر الان ازکی میترسی ؟ که نمیتوانم بگویم نمیتوانم بگویم برای اینکه نمیدانند . این درکتابش Sullivan نوشته که هی میگفت اشاره میکردیک جوری که آمریکائی ها ، میگوید یک روزی من با حالت تغیر بهش گفتم بی ادبی آخر علیحضرت شما با ورمیکنید این چیزها را ؟ با تندی گفت نه نه باورنمیکنم به محض اینکه یک خورده خشونت دیدپس زد . ازشاه مان گرفته تمام اعضای خانواده ی سلطنتی این عقیده را داشتند.

س - که ؟

ج - که همه اینکارها را خارجیها میکنند . تمامشان شاید توشا هدباشی علیرضا شاید دیده باشی . این ...

س - نخست وزیران هم همینطور . نخست وزیران دوره اخیرهم فکرمیکنندکه نقش مهمی خارجی ها بازی کردنددر...

ج - نخست وزیران . آنها هم این عقیده دارند .این عمومیت دارد این همیشه سالهای سال است . این مال اشخاص ضعیفی است که من این را یک عبارتی است که مصدق گفت آنوقتی که من خیال میکردم مصدق واقعا " یک آدم خیلی قرص است گفت من سگ کی هستم . توی مجلس وقتی که رفته بـــود این عبارت را گفت من تکه تکه ام بکنند من همچین عبارتی نمیگویم این تیپیک ها که من سگ کی هستم که اینکار را بکنم . من یک کاری را که وقتی که میکنم میتوانم بکنم مـیگویم میکنم خجالت نمیکشم بگویم وقتی که رفتم پیش شاه که بگویم که خیلی متشکرم از اینکه بفکر این افتادی که من نخست وزیر بشوم اما من اینکار را قبول نمیکنم گفتش که شما با رفتاری که با میلیسپو کردید ثابت کردیدکه لیاقت این کار را دارید تا این تمام نشده بود گفتم میتوانم گفتم میتوانم تمام مشکلات ایران را رفع بکنم اما نه در این

شرایطی که دوسفیرخارجی بیایندینجا خجالت، نمیکشم که بگویم وخجالت هم نمیکشم که بگویم که اینکاری راکه بمن تکلیف میکنید آقا اینکارازعهده من خارج نیست . سهیلی وقتی که گفت بیا وزیر بهداری بشو گفتم آقا مسخره است وزیرجنگ ممکن بودبمن بگویندبشو وزیربهداری راهیچوقت فکرنمیکردم آخرمن چطورمیتوانم وزیربهداری بشوم بلدنیستم اینکارراء خیلیکارها بمن تکلیف شد گفتم نمیتوانم . امایک کاری راکه بمن تکلیف شد بامطالعه میگفتم قبول میکنم میدانستم،وفق میشوم میدانستم میتوانم بکنم مشکلاتش رامیدانستم وبرای همین هم این پیشنهادهارا کردم که من اوامرکسی قبول نمیکنم برای اینکه میدانستم شروع میشود توصیه. باوجوداینکه اینچیزها راگفتم نامه نوشتندبدفترمخصوص که راه مازندران راکه میخواهیدبسازیداین رابدهیدبه خرم من نوشتم چی چی به خرم من چطورمیتوانم راه بدهم ؟ مناقصه میگذاریم دفعه دوم،نوشتند، گفتم اینهاکی هستندیک همچین کاری میکنند ؟ گفتند سیدضیاء طرفدار حمایت میکندازخرم، میگویدبه شاه شاه هم میگویدبنویسید. آخرشما رابخدا آن شاهی که میداندمن اینکارهارانمیکنم جواب هم مینویسم که نمیکنم معذالک عادت اینها که رفته متوسل شده میگویدبنویسید هرجائی مینوشتند میکردندا ینکارا میدادند بدون مناقصه . آن سئوالی که فرمودیدازچه جهت بود که من این جواب را....

س - والله صحبت ازچیزشددیگر آن مسئله نقش خارجی ها درانقلاب ایران نوار ماهم تقریبا " بسررسیده وشماهم اینقدرخسته تان کردیم ...

ج - من الان احساس خستگی نمیکنم برعکس من الان میتوانم ساعتها باهمین با جوش وخروش برای اینکه من هروقت هرجاکه صحبت میکردم پیش خارجی ها با چین بلاک همینجور میرنجاندم یک روزی یک وقتی (؟) بمن گفتش شما یک طوری با من رفتارکردید که یک روزی که من نزدیک بوددیکتاتورمنقلب بشوم گفت خودداری کردم . امابمن احترام کردند بمن وام دادند بمن شرایطی چیزکردندکه. این راهم دلم میخواهم شما این رابدست بیاورید آن صورت جلسه مذاکرات هیئت

مدیره بانک جهانی راکه بلاک میبرد میکوید که هفتا دوپنج میلیون دلا رمیخواهم بدهم به ایران با این شرایط یک آمریکائی جنوبی میگوید که تبریک میگویم چطور شد ارکستری که تا حالا همش بتهون میزدالان چاچا میخواهد بزند تبریک میگوئیم او میگوید اشتباه نکنید این برای کس دیگری نیست این برای یک مملکت است . آنوقت میگوید...

س - این تاریخ تقریبا" کی بوده است که بشود بدست آورد ؟

ج - پنجاه شش یا پنجاه هفت .آنوقت میگوید که این را ما به ابتهاج میدهیم ابتهاج اینطور ، اینطور ، اینطور ه وما میدانیم که اگر این را بهش ندهیم ازهرجای دیگری که باشد فراهم خواهد کرد منتها اگرما بدهیم میتوانیم وادارش بکنیم شاید اینقدر تند نرود .همانموقعی که تمام ملت ایران میگفت من هیچکاری نمیکنم اینها میگفتند شما دارید زیادتند میروید اینکه من آتش میگرفتم آخر با یکی بمن میگوید که به این تندی نرو آن یکی میگوید که چرا اصلا" راه نمیافتی . او اینجور استدلال کرد که این آدم ازهرجائی باشد تهیه خواهد کرد اگرما بدهیم لااقل میتوانیم سعی بکنیم ترمزش بکنیم که اینقدر تند نرود برای اینکه معتقد بودند من زیاد دارم تند میروم .با این سلام وصلوات دادکه به هیچکس نداد . این را بدست بیاورید تا ببینید که همین سختگیریها درخارجی ها چه اثری دارد یک خارجی که عادلانه تشخیص میدهد میدانست من اهانتی به شخص او نمیکنم عادت من اینست که تندی میکنم عقاید خودم را با مشت زدن روی میز با استدلال خیلی خیلی خیلی قوی میکنم یعنی تعصب دارم با تعصب این اظهارات را میکنم . وبرای آنها اثر نداشت اما ایرانی ها میرنجند .وآنوقت میگویند که این قدرت را این ازکجا میآ ورد ؟ پشت سرش خارجی ها هستند والایک ایرانی سگ کی هست که بتواند یک همچین اراده ای ازخودش نشان بدهد. من اطمینان دارم اگریک وقتی ایران یک زمامداران با ایمانی پیدا کرد به این معنی که تشریح کردم ومدتی هم سرکار بود میتواند طرز فکر ایرانی را عوض بکند . حالا اگرچیزی مطلبی دیگر دارید در این چنددقیقه خدمتتان عرض بکنم مطالبی راکه بسیار دارم من . حالاهم بقول علیرضا نباید حاشیه رفت . ولی من

نمیتوانم خودداری بکنم وخیال میکنم که همین حاشیه رفتن ها یک چیزهائی را بخاطر میآورد که خوب است حالا بعضیش ممکن است تکرار مکررات باشد این اگر باید حذف بکنید .

س - یک موضوعی راجع به ساعدبود مثل اینکه میخواستید عنوان کنید ؟

ج - هان ساعدگفتن، که من نایب قنسول باکوشدم زنم گفتش که ببین تمام این هم قطارهای تو به کجا رسیدند توبی عرضه هنوز نایب قنسول ..گفت قنسول شدیم همین حرف را زد سرکنسول شدیم همین حرف را زد وزیرخارجه شدم گفت آخربی عرضه ببین کی ها نخست وزیرشدند گفت نخست وزیرشدم روزی که آمدیم دیگرگفتیم حالا دیگرخانم شادخواهدشد گفت خاک برسرآن مملکتی که تونخست وزیرش هستی .

انکتـــــــود با مزه ایست خب اوشوخ بود مثلا" این چیزها را میگفت . یا نم است خیلی آدم پاک ساده ای بود هیچ ...

س - زنهای شاه هم دراش نفوذ زیادی داشتند ؟

ج - زنها ؟ خیلی برا وسلط میشدند بطوریکه ثریا شده بود والی ثریا بخودش اجازه میداد که مرا بخواهد بگوید که سفیرآلمان آمده یک همچین کاری صحبت کرده ؟! او خیال میکرد که میتواند یقین به تلقین بدرش این خیال میکرد که من را هم میتواند رخنه بکند یک دفعه بگویم بله بله فلان اینها که این وسیله بشود برای انجام معاملات . وحتم دارم فرح دراوموء ثربود حتم .فوزیه بیچاره اصلا" گفتم یک اصلا" دراین عوالم نبود نمیدانم دراثرچی بود تربیتش اینجوربوده فوزیه را همیشه Governess های انگلیسی وفرانسوی مثل اینکه بزرگش کرده بودند برای اینکه هم انگلیسی هم فرانسه راخیلی خوب میدانست اما یک آدمی بود که یک صورتی بودیک تصویرخوشگلی بودهیچی دیگررا من ازاو ندیدم بنابراین اونه اواصلا" دخالت نمیکرد هیچ وزجرهم میکشید برای اینکه برعلیه اش تحریکات میکردند درباره نزدیکان شاه واما ثریا نفوذ داشت فرح نفوذ زیاد داشت من ازدور میدیدم درحضورفرح کمیسیون تشکیل میشد ازسازمان برنامه که برنامه جدید تهیه میکردند درحضورفرح ومطرح میشد .شما را بخدا فکر کنید من این راماتومبهوت ماندم . اه آدم تمام روءسای سازمان برنامه

پرونده‌هایشان را برمیداشتندمیبردندکه این خانم اظهارعقیده‌بکنند . ازکی تا حالا فرح متخصص امورا قتصادی امورعمرانی اموراداری واینکارهائی که هیچ اصلا"جنبه شخصی نداشت . حالامثلا"بگویم اموراجتماعی اش خیلی خوب تنهااموراجتماعی اش رامیبردند بله میگفت من دراموراجتماعی اماتمام آن پرونده رامیبردندومیرفتنداز اول تاآخربحث میکردند .من اگر تکه تکه‌ام میکردندهمچین کاری نمیکردم به شاه میگفتم نمیکنم اگرراضی نمیشد استعفا میدادم .

س ـ عیش چی بود؟ بعضی ها میگویند خب داشت کارآموزی میکرد ....

ج ـ چی چی یعنی چیه من آخروقت ندارم من وقت نداشتم که اشخاص راببذیرم کسیکه تعجب میکردم که چطورمیتواندچیز عضویت تمام این دستگاههای خیریه راداشته‌باشد دکترمجیدی عضوشیروخورشیدسرخ که‌مال شمس‌بودبود عضوانجمن خیریه اشرف بود .

س ـ سازمان خدمات اجتماعی

ج ـ خدمات اجتماعی . عضوتمام این تاءسیسات خیریه بودوآنوقت درتمام این کمیسیونها هم حضورمیداشت . آخرمن وقتی که رئیس‌سازمان برنامه بودم میدانستم که مجال نمیکنم غیرممکن بودمن بتوانم اینکارراببکنم تمام اینها رامعذرت میخواستم .

س ـ چه جورمیتوانست ؟

ج ـ هیچ نمیتوانست نمیکرد نمیکرد سعی میکرد خودش را نگهدارد . وارباب‌ش ازش راضی باشد فقط یک نیت ، بیشتر باوربکنیدبیشتراشخاصی که درمقامات بالای کشوربودند مقامات عالی بودندوزیر نخست وزیر پائین تراز وزیران که‌باشاه سروکارداشتندنیتشان همین بوداوازشان راضی باشد بقیه هیچ اهمیت ندارد هرکاری میکنندبکنند اوبایدنراضی نباشد .

س ـ شما با امیرتیمورکلالی هم آشنا بودید ؟

ج ـ بودم وقتی که وکیل مجلس . امیرتیمورکلالی پدر ؟

س ـ بله .

ج ـ بله وکیل مجلس بود . بعله بعله بعله او..

س ـ سردار....

ج ـ بعله اوبود خیلی خیلی بعضی وقتها ازمن تجلیل میکرد خیلی ها خیلی مبالغه میکرد . بعضی وقتها ناراحت میشدکه چراآخرمجلسی ها را مثلا" اعتنا نکندآدم این برایشان خیلی ناگوار بود حق هم داشتند .آخربببینیداین چیزهائی راکه من دارم‌میگویم هی من من میگویم امانمیدانم دومی ندیدم . بمن بعدها گفتندکه وقتی که شما میآمدیدتوی مجلس ، آخرمن‌میآمدم زمستان کتم راآویزان میکردم پیشخدمت مجلس میگرفت میرفت بعدمیرفتیم آنجا مینشستیم چائی میآوردندمنکه چائی نمیخوردم Ulcer داشتم برای من شیربا عسل میگفتم میآوردند .بعدها بمن میگفتندرفتارایـن اشخاص باشما فرق میکردبا رفتاری که با فلان وزیرمیکردند . من اصلا"نـفـهـمیدم‌چرا امامیشنیدندمیشنا ختندمیدانستندکه اینکه کمکی که میکردم همیشه سعی من بودکه بیشترکمک بکنم به طبقات پائین . منزل امام جمعه تهران رفتم ، من امام جمعه‌تهران راخیلی دوست داشتم برای اینکه این دربانک کارمیکرد با من درارداره حقوقی بانک بودوقتی که قبل ازاینکه امام جمعه بشود شیک کراوات ولباس میپوشید وکلاه معمولی داشت یک روزی شدامام جمعه عمامه فلان اینها رفت ازبانک این هیچوقت این رافراموش نکرده بود اینقدر همیشه نسبت بمن یک احترامی میکردکه من ناراحت میشدم مثلا" یک وقتی من بهش کار داشتم میگفتم من میآیم آنجا نگذاشت گفت غیرممکن است من میآیم خدمتتان . آمددربانک من میخواستم‌عضویت این Board of trustees راکه‌برای کارهای وصایـــت وکالت قبول بکنم درآنجا بمن گفتندیک آخوند اگرباشد یک آدمی که وزنی داشته باشد خوب است . گفتندچی بکنیم چی نکنیم نظرادندکه‌ازامام جمعه‌بپرسم که‌اویک نفرمعرفی بکند گفتم جراخود امام جمعه نباشد؟گفتند آقای امام جمعه‌ممکن نیست‌که‌قبول بکند گفتم من حالاباوصحبت میکنم تلفن کردم آمد بهش تاگفتم گفت بهترازاین فکرنمیشود

من باکمال میل اما گفتم میدانم بایداجازه‌بگیریدازشاه گفت .. گفتم من خودم میخواستم‌بشما بگویم بله رفت تلفن کرد بعدازچند روزکه‌گفتم وشاه هم گفت بسیارکارخوبی است بکنیداینکاررا . این رابازهم چراذکرکردم نمیدانم ؟ ازچه جهت ذکرکردم راجع به چی داشتیم صحبت میکردیم راجع به امیرتیمورکلالی خب اینها ناراضی بودند که ناراحت بودند وزیرمیآید تا میگویندفورا" پرونده اش رابازمیکنندیادداشت میکنند چشم برایش انجام میدهد. قبل ازمن دستردداده بودکه‌هروکیلی که هرچی میخواهدانجام بدهید وکیل درب بازمیکردمیآمدتو اصلا" اجازه‌نمیگرفت . این برایشان شاق بود وحق هم میدهم بهشان . برایشان مشکل بود . تااینکه برایشان مسلم میشدمیگویم یک نوسانا تی داشت بعضی وقتها خیلی خیلی خوب بودبعضی وقتها هم یک احساس میکردم که مثلا" ناراحت است ازاینکه شاید مثلا" درموردیک تقاضائی داشته که من انجام ندادم روبهمرفته من آدم قرصی تشخیص دادم یک چیزهائی را درمجلس بعضی وقتها میگفت که باپرده مخالفت میکرد .

س - بایان مصاحبه باآقای ابوالحسن ابتهاج .

مصاحبه‌کننده : آقای ابوالحسن ابتهاج
تاریخ مصاحبه : بیست ویکم آگوست ۱۹۸۲
محل مصاحبه : شهرکان ـ فرانسه
مصاحبه‌کننده : علیرضا عروضی
نوار شماره : ۳۳

گفتم که اتفاقا " خودلیلینتال درضمن صحبتهایش بمن همین را گفت . گفت که من الان احتیاج ندارم اما هنوزعلاقه‌دارم به نظیرکارهائی که در تنسی والی کردیم. گفت خب متشکرم همین را هم میخواستم، بدانم که اطمینان داشته‌باشم ، با وجودیکه‌ما بقه‌داشتم ،که نظرشما چیست . هیچی برگشت رفت تهران وخواستم که‌دراولین ملاقات با شاه این مطالب را بگویم وبرای من وقت تعیین کردند ، گمان میکنم که‌شاید مثلا" فردای آنروزی که‌آمده بودم رفتم درسعدآباد وآنجا دیدم که‌جمعیت زیادی هستند . آمدندوبهمه‌گفتندکه امروزا علیحضرت وقت ندارند . بمن گفتندشما باشیدخودشان الان تشریف میآورند . شاه‌با شریا آمدیا ئین ، برای اولین دفعه‌بودکه‌شریا را بعدازاینکه‌دریا ریس ملاقات کرده‌بودم آنروزدیدم . شاه‌بمن گفت که‌بیائیدبا من. معلوم شدمیخواهدبرود به‌ما زندران . رفتم وتوی‌همین کادیلاک شکاری اش که‌خودش میراند پهلویش نشستم و ازآنجا شروع کردم به‌صحبت تا رسید به‌فرودگاه . صحبت من اول به‌این ترتیب شروع شد. برای اینکه‌وقتی واردشدم به‌تهران ـ فرودگاه مهرآباد همین دوروزقبلش زنم بمن گفت که‌اوضاع اینجا بحدی برعلیه‌من قیام کردندکه‌سروصدای خیلی مفصلی هم روزنامه‌ها همدرافواه‌شایع است . راجع به‌این موضوع گفتم . گفتم که‌همچین چیزی شنیدم که‌تمام مردم قیام کردندبرعلیه‌من . گفت بله یک عده‌زیادی آمدند شکایت کردند. گفتم خب پس من قبل ازاینکه‌شروع بکنم،ولی هنوزشروع نکرده

مشغول مطالعات بودم ، مشغول تهیه زمینه بودم ، استخدام اشخاص و مقدمات نهیه برنامه دوم ، در اینصورت بهتر است بعقیده من که من الان بروم . برای اینکه مسئولیت بکار نزدم همه بر علیه من و مخالف من هستند . اینهم دلیل دارد . از خود شما پرسیدم که یکنفر آمده از من تعریف بکند؟ گفت نه . گفتم خب خیلی خوشوقتم برای اینکه اگر تعریف میکردند من در خودم معلوم میشود یک عیبی بود برای اینکه کاری را که من دارم میکنم به کلی مخالف روشی است که در ایران معمول بوده ، قرنها هم است که معمول بوده و من مخالف این طرز فکر و طرز کار ایرانی دارم کار میکنم . طبیعی است که اینها همه مخالف من خواهند بود و اگر شما صد در صد تقویت میکنید من میمانم ، اگر نود و نه در صد با شد میروم . برای اینکه بر خلاف انصاف است که من اینطور کار بکنم و شما هم خیال بکنید که این حرفهائی که مردم میزنند و راست و تحت تأثیر قرار بگیرید . بهتر است حالا وعده‌ای که بمن سابق داده که همه جور تقویت خواهید کرد آن بجای خودش . اما الان واقعاً " اگر میبینید که من تاج و تختتان را در خطر انداختم و مردم ناراضی هستند این بنظر من خیلی طبیعی است ، میبایست همچین انتظاری را داشت . اما اگر برای شما مشکلاتی ایجاد کرده من الان بروم بهتر از این است که شروع بکنم بکار و وسط کار بروم . گفت که شما رفتاری که با مردم میکنید یک قسمتش باعث کدورت و رنجش مردم میشود و گله میکنند از سختگیری شما در طرز برخورد با مردم . گفتم این را قبول دارم ، این را تصدیق میکنم و خیلی هم میل دارم که با مردم با خشونت رفتار نکنم . اما انسان بشر است . یک روز میآیم با این تصمیم که امروز با کسی خشونت نخواهم کرد ، یکنفر میآید از اعضاء همکارانم یک چیزی میگوید که برخلاف حقیقت است ، خودداری میکنم یک کس دیگری میآید یک چیزی از او میپرسم نمیداند با زهم خودداری میکنم ، یک گزارش میآید اشتباهاست خودداری میکنم ، یکنفر میآید تقاضا میکند و میگوید که اگر شما بخواهید بنکار را میتوانید انجام بدهید برای خاطر من با زهم خودداری میکنم تا بالاخره اینها روی هم جمع میشود و یکدفعه آدم منفجر میشود . من این را تصدیق میکنم

اگر این صفت را نمیداشتم خیلی بهتر بود. ولی این را سعی میکنم که با مردم کمتر خشونت بکنم گرچه بسیار مشکل است. و به این ترتیب به من فهماندکه من موافقم. آها ن اینجا بودکه بمن گفت که لابد شنیدید که میگویند که من برای خاطر شما یکی از نخست وزیران را بردا شتم. خب پر واضح بود که راجع به زاهدی دارد صحبت میکند و این موقعی است که حالا علا نخست وزیر است. گفتم الیحضرت خیال میفرمائید که من خوشحال هستم. من این را شنیدم و خیلی هم متأسفم که برای خاطر من یک نخست وزیر تا ن را تغییر بدهید. اما این گناه من نیست برای اینکه هما نطوریکه روز اول به شما عرض کردم من به کسی اجازه مداخله در کار خودم را نمیدهم اما خودسرانه تصمیم کار نمیکنم. یک برنامه ای است که به تصویب رسیده و در حدود این چهارچوب این برنامه من اقدامات میکنم. دیگر مطابق میل نخست وزیر منحرف نمیشوم. گفتم الان علا از دوستان نزدیک من هست و من هم به او هم خیلی خیلی معتقدهستم. خود علا هم قطعا "نا راحت است که مردم میآیند پیش یک چیزهائی میگویند که سازمان برنامه چرا شروع نکرده است به کار، ما میخواهیم که، توقع داریم که در حوزه انتخابی ما یک کارهائی بشود برای اینکه مردم از ما توقعاتی دارند و علا نمیتوانند به اینها جواب صریحی بدهد. با من هم که صحبت میکنند من به او بیدحالی بکنم که من امروز آماده نیستم به کار و این باعث رنجش میشود. بنا بر این این خیلی طبیعی است که اینها رنجش پیدا بکنند و در آینده هم همینطور خواهد بود، این گناه من نیست، این طرز خاصی است که ما در مملکتما ن الان پیدا کردیم که یک سازمان برنامه ایست که با این شرایط دارد کار میکند، تحت نفوذ کسی قرار نمیگیرد. خب وقتی که اینکار دیگر به این ترتیب تمام شد آنوقت حالا از سعدآباد رسیدیم به خیابان پهلوی تقریبا " همان جائی که بعدها خیابان کوئین الیزابت شده بود. اینجا گفتم که من مقصودم از این شرفیابی این بود که بهتان عرض بکنم که در راستا نبول با لیلینتال ملاقات کردم و از او دعوت کردم که بیا بدو میخواهم بفرستمش به خوزستان. گفت بسیار کار خوبی است برای اینکه خب لیلینتال را، شهرت لیلینتال را میدانست. به لیلینتال آنوقت تلگراف کردم که خودتان وخانمتان بیائید و این دعوتی که میکنم با موافقت الیحضرت است. جواب داد که اگر ممکن است من گشتوردن کلاپ را هم با خودم بیاورم. گوردن کلاپ کسی است که در T V A با لیلینتال کار

میکرده وبعدکه لیلیینتال از T V A میرودومیشودرئیس Atomic Energy Comission کـــــلاپ جانشین اومیشوددر T V A بعنوان Chairman ویک آدم بسیار بسیار ربرجسته ای بود. برای اینکه فراموش نکنم که این تیکه راکه راجع به گـــوردن اینها پس از اینکه آمدند وقرار شدبروندبه خوزستان یک نامه ای نوشتم به نجم الملک کهآنزمان استاندار خوزســـتان بود. معرفی کردم اینها اشخاص محترمی هستنـــد اینها را میفرستم. منظورم اینست که مطالعاتی بکنند درخوزستان برای اینکه من یک برنامه ای میخواهم درخوزستان اجرا بکنم. نجم الملک درجواب یک نامه ای به من نوشت که من موقعی که به دعوت ایالت آمریکا سفری کردم به آمریکا ، رفتم به T V A ،یکی از جاهائی راکه دیدم همین Tennessee Valley uthority بود وهمین گوردن کلاپ Chairman بود ، رئیس این دستگاه بودوپیش خودم تأسف خوردم که چرا ما امثال این اشخاص را نمیآوریم به ایران . مستشارآوردیم ، مستشارهائی که به هیچوجـــــه شایستگی نداشتند ، به دردایران نخوردندواین اشخاص برجسته امثال اینها راچرا مـــا شانس نداریم بیاوریم. ولی الان خوشوقتم که اینها راآوردیم اما میترسم که مطابق معمول گزارشاتی بدهندواین گزارشات برودلای کشوی میزوکسی حتی به اینها تو جهـــی نداشته باشدکه اینها را بخواند. درجواب به او نوشتم که من خیلی خوشوقتم که ایـــــن اشخاص که شما آشنا هستیدبه سوابقشان ، برجستگی شان وشایستگی شان ولی تصورنکنید من از آن اشخاص هستم که اینها راآوردم که گزارش بدهند وگزارششان هم خوانده نشود ؛ به شما اطمینان میدهم که نیت من اینست که یک برنامه ای درخوزستان پیاده بشودواین کارخواهدشدبا اطمینان . این یکی ازچیزهائی است که بخاطرم مانده بودبرای اینکـــه نجم الملک از آن طبقه اشخاصی است که آدم بسیار درست ، بسیار باک ، بسیار قرص ولـــی از آن مکتبی است همه چیزرا با نظربدبینی نگاه میکندوخیال میکردکه اینهم جزویـــک تشریفاتی است که ما داریم انجام میدهیم که نتیجه نخواهدداد. حالابرمیگردم بـــه آن مطلبی که آمدند خبردادلیلیینتال ، گفتم باکمال میـــل گوردن کلاپرا هم بیاوریـــد. آنوقت شروع کردم، سعی کردم یک چیزهائی راجع به خوزستان پیدا بکنم که برایشـــان

بفرستم . درتمام وزارت کشاورزی ایران یک ورق کاغذ راجع به خوزستان نبود. از سفارت انگلیس خواستم بگیرم گفتند چیزی نداریم. از اصل چهار یک چیزهائی خواستم آنها گفتند یک چیزهائی دارند، یک مطالعاتی کردند راجع به خوزستان . آنچه که از اینها توانستم جمع آوری کردم وبرای اولین بار فرستادم برای لیلینتال وبه او نوشتم که شما میخواهم وقتی میآئید برویدبه با زدید این محل که امکانات عظیمی دارد واین اولین باربود که او مطلع شد که برای چه کاری من او را دعوت کردم که بیاید به ایران . قرار بود که یک تاریخ معینی بیاید و تلگراف کرد که متأسفانه من باید یک عمل کوچکی انجام بدهم واین الان نمیتوانم بیایم. این برنامه اش تغییر کرد بطوریکه شاه به دعوت دولت هند رفت به هندوستان واین دوروزیا سه روز بعد او رد شد درصورتیکه این میبایست قبلا" بیاید موقعی که شاه هنوز به هندوستان نرفته بود . آمد ویک جلسه ای برایش تشکیل دادم درسازمان برنامه دعوت کردم ازهمین متخصصین کشاورزی که در دستگاههای مختلف راجع به خوزستان احتمالا" اطلاعاتی داشته باشند. اینها عبارت بودند از نمایندگان سازمان ملل یعنی F A O

یک همچین چیزی است ، مال سازمان ملل که اینها یک میسیون داشتند که دونفر از آنها مقیم ایران بودند که یکی هندی بود، یکی انگلیسی بنظرم ویکی هم که رئیس این ناحیه ای بود که ایران هم جزوش بود که این ازرم آمده بود و اتفاقا" درتهران بود، او یک مجارستان بود. از اینها دعوت کردم واز چند نفر از اصل چهار که آنوقت با وارن رئیس اصل چهار بود، یک دستگاه خیلی بزرگی داشت درزمان مصدق ، اینها تشکیلات نسبتا" وسیعی داشتند برای اینکه آنها بودند که کمک میکردند به دولت ایران وبیست وچند میلیون دلار درسال میدادند ، گویا درحدود بیست وسه میلیون دلار به ایران میدادند و این یک چیزی داشتند که طرحهای مختلفی را اجرا میکردند در نقاط مختلف ایران و برای وزارتخانه های مختلف . از اینها دعوت کردم که متخصصین کشاورزیشان را بفرستند . جلسه تشکیل شد و با حضور لیلینتال و این اشخاص . ضمنا" از دستگاه ایرانی هم هرکسی که اطلاعاتی راجع به خوزستان خیال میکرد بیاید. داشت از آنها هم دعوت کرده بودم. شروع شد به مذاکرات ، اول این نمایندگان سازمان ملل شروع کردند به اظهار عقیده

کردن وبعدا صل چهار ی ها وتما مشان با تفا ق گفتندکه‌درخوزستان امکان انجام کار تقریبا " وجودندا ردودلائلشان اینست که‌زمین شوره‌زا راست ، گرما فوق العاده است وآبش هم نمک دا ردوا زاین قبیل مشکلات . من بحدی نا راحت شدم . برای اینکه اینها را من دعوت کردم بعنوان اینکه‌اینها متخصصینی هستندکه‌راجع به‌خوزستان ممکن است نظری بدهندکه‌این نظرمسا عدبا شد . بحدی‌من ازنظرا ینها تأسف خوردم‌که‌خیال کردم خب‌الان دیگرا ین کا رما بکلی بهم میخورد . لیلینتال ضمنا " ازآنها سئوال میکردکه‌پرسیدمثلا" درجه‌حرا رت چیست ؟گفتندمیرسدمثلا" به‌چهل وچند .گفت که خب ما هم‌درآمریکا جا ها ئی دا ریم که‌بهمین شدت گرما هست درجنوب کالیفرنیا جا ئی دا ریم که‌درهمین حدودگرما ست . بعدراجع به‌نمک گفت که کمترجا ئی هست که در دنیا کا ین مسا ئل راجع به‌نمک وجودنداشته‌با شد ، اینها یک چیزهای خیلی مهمی نیست‌ولی من هنوزخوردم یک‌کلمه نمیتوانم حرف بزنم ، برای اینکه‌اینها را دعوت کردم‌بعنوان متخصص وهنوزهم نمیدانم که‌این چه اشری کرده‌دروحیه لیلینتال. جلسه‌ختم شدوبعدا زظهرآنروز یک دعوتی کرده‌بودم ازیک عده‌اشخاصی که‌با لیلینتال آشنا بشوند . یک عده‌زیادی را به‌چای دعوت کرده‌بودم . لیلینتال وخانمش زودترازمهمانان دیگرآمدند وازاوپرسیدم که‌چه‌اثری به‌شما کرد؟ گفت که‌ما موقعی که‌میخواستیم طرح T V A را درآمریکا اجرا بکنیم تمام متخصصین آمریکا بدون استثناء مخالف بودند . همه‌همین حرفها ئی را میزدندکه‌اینها زدند . گفت اگربنا بودما گوش بدهیم به‌حرف Experts هیچ کاری نمیتوانستیم بکنیم. من آنقدرخوشوقت شدم ازشنیدن این . به‌اوگفتم . گفتم من تصورکردم که‌شاید این درنظرشما ، درفکرشما یک تأثیری گذاشته‌باشد برای اینکه‌اینطورنیست که‌اینها گفتند . گفت نه‌خیا لتان راحت باشد . اینها را روانه‌کردم به‌خوزستان . یک عده‌ای را هم‌با آنها فرستادم‌که‌یکی شان همین دکترمحمدکاظمی که‌رئیس قسمت کشاورزی سازمان برنامه‌بودومزینی را فرستادم که‌اوراهم تازه‌آورده‌بودم برای همین کارهای برنامه‌ریزی درکارهای کشاورزی وآبیاری . رفتندخوزستان ویک چندروزی آنجا بودند ، یک تلگرافی رسیدازدکترکاظمی که‌اثری که‌خوزستان وامکانات خوزستان دراین اشخاص

کرده فوق العاده است. برای اینکه او هم میدانست، او هم حضور داشت در آن جلسه‌ای که اینها اینطور اظهار عقیده کرده بودند. برگشتند. مدتی را که در آنجا بودند درست بخاطر ندارم اما شاید بیش از دو هفته بود. آمدند و جلسه‌ای در دفتر من که تمام رؤسای سازمان برنامه آنها شئی که مربوط بودند درکارهای کشاورزی و آبیاری حضور داشتند که خسروهدایت بود، اصفیا بود، پرودوم بود، کاظمی و یک عده دیگری، اشخاص دیگری از همین همکاران ارشد من. لیلینتال شروع کرد به گزارش دادن. یک مقداری او گفت و یک مقداری کلاپ گفت و تمام آنچه که میگفتند راجع به اشتری است که خوزستان در اینها گذاشته. یکی از آن چیزهائی را که دیدم روی اینها خیلی خیلی موثر بود این آثار آبیاری زمان هخامنشی که در آن زمان میگفت آثاری هست که سداخته بودند....

بحدی در اینها تاثیر کرده بود که من همچین گوش میدادم به این مطالبی که اینها میگفتند بحدی خوشوقت شدم، بحدی در من اثر کرد که به آنها گفتم بدون تشاء مل، حالا که شما یک همچین چیزهائی را دیدید من میخواهم از شما بپرسم که حاضر هستید که بیائید و با من همکاری بکنید در اجرای برنامه‌ای برای خوزستان؟ اینها مثل اینکه توقع نداشتند همچین چیزی را. و گفت که ما آماده نبودیم برای یک همچین فکری. گفتم خب میترسید، این کار بزرگی است میترسید که قبول بکنید؟ گفت نه اما باید ما با شرکاء مان در نیویورک، برای اینکه بعنوان یک شرکتی درست کرده بودند Development and Recources Corporation که آندره مایرهم از شرکاء شان بود. آندره مایرهم همان کسی است که Lazard Frères را در نیویورک اداره میکرد. یعنی یکی از بزرگترین مؤسسات سرمایه‌گذاری در دنیا، یکی از اشخاص برجسته‌ای که، بعد راجع به آندره مایرهم میخواهم یک توضیحاتی بدهم چه سوابقی دارم با آندره مایر و تعریفهائی را که از این آدم شنیده بودم. گفت با این میخواهیم تلگراف بکنیم و نظر بخواهیم و همچنین گفت یکنفر را هم ما داریم که در T V A با ما کار میکرد، او الان در برزیل هست. او را هم باید ببینیم که او Available هست و حاضر هست که بیاید یا نه. رفتند و بعد از دو سه روز آمدند گفتند که حاضریم. اصولاً" حاضریم برای مذاکره. گفتم خب پس بنشینیم و صحبت بکنیم. تلگراف کردند به

نیویورک مشاور حقوقی شان آمدومن هم به‌همکاران ایرانیم گفتم که‌شما بنشینید واین طرح قراردادبا اینها را بریزیدوروی این اصل که‌اینها درظرف یکسال بنظرم بودکه اول مطالعات کلی بکنند، بعدنظربدهندکه‌چه‌چیزهائی به‌ما بعنوان مهمترین برنامه‌شروع به‌اجرایش بکنیم . یک برنامه‌عمرانی محلی برای خوزستان که‌تمام فلسفه‌من این بودکه‌برای ایران ما هرقسمتی مثل خوزستان را مثلا" خوزستان میخواستم، آذربایجان ،کرمان، خراسان ، برای اینها یک Regional Planning درست بکنیم که‌آنوقت اینها راتمام راتلفیق بکنیم دریک برنامه‌کلی مملکت واینها راهم‌نظرمن این‌بودکه‌ازکشورهای مختلف بیاوریم که‌یکنوع رقابتی باشدبین اینها که‌اینجا را مثلا" میدادم به‌آمریکائی ، درنظر داشتم که‌یک قسمتش را بدهم‌به‌فرانسوی ها ، یک قسمتش را بدهم به‌آلمانها ، یک قسمتش را به‌انگلیسیها که‌اینها هرکدام‌شان روی هم چشمی همدیگرهم کنباشدنهایت سعی وکوشش را بکنند. اما این برنامه‌ها تمام برنامه‌هائی باشدکه‌با هم‌هم‌نواخت باشدکه‌بشودا ینها راتلفیق کردویک برنامه‌کلی که‌موزون باشدکه‌یک هماهنگی داشته‌باشدبرای برنامه‌کل کشور. اینها مشغول شدندبه‌مذاکره. آهان بله لیلینتال هم گفتم که‌من میخواهم ، که‌وقتی که‌خواستیم یکی ازبرنامه‌ها را اجرا بکنیم نه‌فقط این باشدکه‌شما این برنامه را نظارت بکنیدبرای اینکه‌ساخته بشود، مثلا" سداخته‌بشودویک طرح کشاورزی تهیه‌بشود. دراجرایش هم شما دخالت داشته‌باشید، مسئولیت قبول بکنید ، مخصوصا" درتعلیم وتربیت ایرانیها ، که ایرانیها بعدازاینکه‌شما رفتیدبتوانندا ینها راخودشان اداره‌بکنند. بنابراین برنامه‌مثلا" معنی میخواهم که‌هم اول مطالعه‌بشودکه‌چه‌امکاناتی دراینجا وجود داردوکدامهای اینها را بعنوان الاهم وفی الاهم مادرمرحله‌اول دراین برنامه‌مثلا" هفت سالهای که‌الان دردست داریم، دراین مرحله‌اول اجرا بکنیم و چه‌چیزهائی دربرنامه‌های آینده‌اجرا بشودودرعین حالی که‌ازروزی که‌شروع میکنیم به‌اولین قدم دراجرای یک برنامه‌ای ما تهیه‌بکنیم‌یکعده‌ایرانیها را تعلیم بدهیم استخدام بکنیم که‌ازهمان روزاول قدم به‌قدم با شما پیش بروندبطوریکه‌وقتی که‌شما

رفتیدا ینها بتوا نندا ین دستگا ه را به بهترین تکلی ا دا ره بکنند . خب ا ین خیلی در لیلینتا ل ا شرکردسرای ا ینکه عین کا رها ئی بودکه ا ودرجا ی دیگرکرده بود، مثـــلا" در T V A کرده بود. بنا براین ا ین یک.برنا مه ای میشدروو همان ا صـــــول T V A . جنبه حقوقی ا ش هم ، مشا ورین حقوقی بودند که حا لابخا طرنـــــدا رم آ نوقت سیروس غنی آ مده بودیا نیا مده بود، درا ین کا رها مشا رکت دا شت یا نه .

س - ا و۱۹۵۶آ مـــــده بود.

ج - ا ین هم۱۹۵۶بوددیگر .برا ی ا ینکه در۱۹۵۵وقتی که من ا ینها را دعوت کردم ،سپتا مبر ۱۹۵۵درا وا یل ۱۹۵۶آ مدندوا ین را ا زا ینجهت میگویم . برا ی ا ینکه هرکسی را که من سرا غ دا شتم که میتوا ندکمکی بکننددرتهیه ا ین ، ا ولا" قرا ردا دبا لیلینتا ل،شرکت دا شتـــه با شد ،هرکسی را که تصور میکردم ا ین صلاحیت را دا ردرا ین جلسا ت دعوت میکـــــردم و درتهیه ا ین طرح شرکت دا شت . ا ینها شروع کردندبه ا ین کا رها یشا ن ، یک طرحی تهیه کردندکه هم جنبه حقوقی دا شت هم جنبه فنی وبعدکه بمن ا طلاع دا دندکه ا ین حا ضر شده نشستیم با همکا را ن دیگرم مثل خسروهدا یت وا صغیا که یک طرحی را تهیه بکنیم که بدهیم به کمیسیون برنا مه مجلس . همین کا ررا هم کردیم .یک طرحی تهیه کردیم کـــه ا ینکا رها را میخوا هیم بکنیم درخوزستا ن ، ا ین قرا ردا درا میخوا هیم ببندیـــــم وپنجا ه میلیون تومان هم میخوا هم پیش پردا خت بدهم به لیلینتا ل که آ نوقت میشد تقریبا " شش میلیون ودویست وپنجا ه هزا ردلارکه یک همچین چیزی . ا ینها وقتی کـــه آ ما ده شد ا ول فرستا دم برا ی نخست وزیرکه علا بود. ا لبته درضمن هم با علاهـــــم تما س دا شتم ، مذاکره میکردیم وا ین کا رها را هم مقدما تش را تهیه میکردیم .یک شب با علا بودم دریک جا ئی به ا وگفتم ، حکـیم ا لملک هم بود، آ نوقت نخست وزیر علابوددیگر۱۹۵۶ ؟

س - بله .

ج - گفت بسیا ربسیا رکا رخوبی کردید ،چه کردیدوا ینها ، خیلی اظها رخوشوقتی کـرد. ضمنا " پرسیدکه دیویدلیلینتا ل کلیمی ا ست ؟ گفتم که آ قا ی علامن را جع به مذهبش سئوا لی نکردم . برا ی من فرقی نمیکندکلیمی با شد، مسیحی با شد، بمن ا رتبا طی ندا رد.ا صلا" مذهب برا ی من مطرح نیست . به طوری که فهمیدکه من موا فق نیستـــم گفت نه فقط پرسیدم .خب بعدها فهمیدم که بله راست هم ا ست کلیمی ا ست ، ا مـــا مـــن

اصلا" فکرش را هم نکرده بودم که کلیمی است. کلیمی باشد، علاوه بعنوان نخست وزیر این را دیگر از علا هم تقاضا کردم که این را بفرستد به مجلس. فرستاد به مجلس و کمیسیون مشترک سازمان برنامه که مثل اینکه ۴۲ نفر عضو داشت که عده بیشترشان مجلسی ها بودند، یک عده‌ای هم از سنا بودند. این اسمش کمیسیون مشترک برنامه بود که حق قانونگزاری هم داشت. قانونا" بهش این اجازه را داده بودم که لازم نباشد که لوایح مربوط به سازمان برنامه برود به مجلس شورای ملی. اینها هرچه که تصویب میکردند اشرقانونی داشت. این جلسات یکدفعه در مجلس تشکیل میشد، دفعه بعد در سنا. در مجلس وقتی که تشکیل میشد ریاستش با رئیس کمیسیون مجلس بود که دکتر جزایری بود که اهل خوزستان بود و نماینده خوزستان هم بود. در سنا در تحت ریاست صدر الاشراف بود که آنوقت هنوز رئیس سنا نشده بود و سناتور بود. من در ضمن اینکه این چیزها را داشتیم کار میکردیم زمینه را هم خواستم در این کمیسیون برنامه فراهم بکنم. هم به صدر الاشراف گفتم، هم به جزایری گفتم که من اینها را آوردم برای خوزستان و الان مشغول تهیه برنامه‌ای هستیم که بعد میآورم، وقتی آماده شد میآورم به کمیسیون برای تصویب کمیسیون. دکتر جزایری گفت که، شمس الدین جزایری، گفت که نمیتوانیم این کار را بکنید. تعجب کردم چطور نمیتوانیم. گفت انگلیسها نمی گذارند. گفتم به انگلیسها چه ارتباطی دارد؟ گفت در خوزستان امکان ندارد. آنها تا حالا مانع شدند که در خوزستان کاری بشود و این را هم نخواهند گذاشت. گفتم اگر من بکنم چی؟ گفتم اصلا" من هیچ مناسبتی نمی بینم که انگلیسها، این ارتباطی به انگلیسها ندارد. گفتم اگر من کردم چی؟ گفت اگر اینکار را کردید باید مجسمه شما را از ظلا بسازیم. وقتی که این لایحه را بردم آنروز در مجلس شورای ملی که به ریاست شمس الدین جزایری هم بود، گفت که فلانی بمن یک همچین چیزی گفت و منهم این عقیده‌ام این بود و حقیقتا" امروز یک روز تاریخی است، چنین است و چنان است. اگر موفق بشویم که این کار را در آنجا انجام بدهیم، این مجسمه آقای ابتهاج را از ظلا باید ساخت. یعنی اینها اینطور اطمینان داشتند که امکان ندارد که ما بتوانیم این کار را در آنجا

بکنیم علیرغم انگلیسیها . با تفاق آراء تصویب شدکه این کار بشود ، این طرحی را که من تهیه کردم برای خوزستان بنحوی که تهیه کرده بودم اجرا بشود و وظائفی را که به اینها محول کرده بودم تصویب شد ، پنجاه میلیون تومان هم بعنوان پیش‌پرداخت به اینها پرداخت بشود . قبل از اینکه این کارها بشود من به شورای عالی سازمان برنامه و به هیئت نظارت که اینها را هردوتای این هیئت ها را من واداره کرده بودم که با هم جلسات مشترکی تشکیل بدهند و اینهم اسمش را گذاشته بودم جلسه مشترک شورا و هیئت نظارت . اول که آمدم به سازمان برنامه گفتم که من اصلا" نمی پسندم این طرز کار را . چون دیدم شورا یک نامه‌ای مینویسد به هیئت نظارت درصورتیکه هردوتایشان توی یک طبقه یک ساختمان بودند ، چهارپنج روزطول میکشد تا برسد به اینها ، تا اینها توی اندیکاتور آنجا واردبکنند و بعد مطرح بکنند چهارپنج روزطول میکشد تا از چند اطاق فاصله اینها به همدیگر جواب بدهند . من به آنها گفتم که این طرز کار را من نمی پسندم ، چه معنی دارد که همه ما دریک جا جمع بشویم و یک جلسه داشته باشیم ؟ شورای عالی هفت نفر هستند هیئت نظارت هم هفت نفر ، منهم بعنوان مدیرعامل در اینجا شرکت میکنم ، تمام روسای سازمان برنامه که اینکاری را که امروز میخواهیم مطرح بکنیم مربوط به آنها است ، آنها هم میآیند حاضر نیستند ، هرشخص دیگری را هم شما بخواهید از سازمان برنامه خبر میکنیم میآیند اینجا می نشینیم تمام دوریک میزهمه‌ی ما ایرانی هستیم یک هدف هم بیشتر نداریم وآنهم اینست که به بهترین وجهی بتوانیم این کارهائی را که به ما محول شده انجام بدهیم . گفتند آقا نمیشود . شوراها گفتند که آخر تصمیم با ما است ، اتخاذ تصمیم با ماست ، آنها هم گفتند که اگر ما در اینکار شرکت بکنیم آنوقت آن مسئولیت خودمان را چطور انجام بدهیم که از طرف مجلس شورای ملی ما مأمور یم برای نظارت ؟ گفتم که با همدیگر تناقضی ندارد . در این جلساتی که مطرح میکنیم بحث میکنیم ، همه ما هرعقیده‌ای داردبحث میکند و اظهار میکنند و تصمیم بر این با شوراست . این هفت نفر نظر خودشان را میگویند ، هیئت نظارت هم که مأموراست برای اینکه ببیند این آیا تطبیق میکند با قوانین ، آیا

مطابق مصالح هست یا نیست اگر نظری دارند آنها ابراز میکنند و میگویند. اگر شورای عالی این نظرها را شنید و قبول کرد خب اینها را ملحوظ میکنیم در تصمیمات مان اگر لازم ندانست در نظر خودش باقی بماند. شما هم اگر مخالفتی دارید، شما هم مطابق قانون نظر خودتان را میدهید، به هیئت دولت میدهید، به مجلس میتوانید گزارش بدهید مستقیم. قبول کردند. تمام جلسات ما عبارت بود ندا زهمین جلسات مشترک و بالنتیجه سهولت هم اینکارا نجام میشد هیچ آن اشکالات پیش نیامد. بحث مفصل میشد بعد شورا تصمیم خودش را میگرفت. آنها هم هر نظری که داشتند قبلا" گفته بودند دیگر این کاغذبازی و نمیدانم این مکاتبات و اینها از بین رفت. برای این جلسات مشترک هم یک دفتر صورت جلسه مخصوص بعنوان مجمع مشترک بود. این را میگویم برای اینکه این اهمیت دارد در آن ادعانامه‌ای که بر علیه من بعدها گرفتند از ظرف دیوان کیفر. در کمیسیون مجلس که تصویب شد با این تشریفات که تمام را هم هیئت نظارت و هم شورا و هم دولت توسط نخست وزیر و هم مجلس قرارداد را امضاء کردیم با یک تشریفاتی که عکسبرداری هم شد که این عکسها یش هم بود داشتم. توی کتاب لیلینتال هم هست، این موقع امضاء کردن این قرارداد. تمام این کارها انجام شد، قرارداد امضاء شد. بنا بود که سه روز بعدشا ازهندوستان برگردد. به لیلینتال وکلاپ گفتم... آهان این را من بگویم قبل از اینکه برسیم به آنجا. پس از آن جلسه مشترکی که این تصمیمات را گرفتیم و تمام شد همه پا شدند رفتند. پرودوم گفت من اجازه میخواهم که با شما یک صحبتی بکنم ماند. هکتوربرودوم گفت که به شما تبریک میگویم. هم به شما بایدتبریک گفت وهم به لیلینتال. یک کار به این بزرگی را شما اینطور با تصمیم و برندگی این را گرفتید من همچین چیزی نظیر این را ندیدم. گفتم که هیچ این چیز فوق العاده‌ای نیست. من سالها بود که آرزو داشتم برای خوزستان یک کارهائی بکنم، قبل از اینکه بیایم به سازمان برنامه. یکی از معتقدات من این بود که خوزستان یک جائی است که اگر بی نظیر نباشد در دنیا کم نظیر است. وهیچکس به فکرش این نبوده،

بنا برا ین آرزوی من ا ین بودکه اگرمن یکروزی دستم برسدبرای اینجا یک کاری بکنم. وقتی هم آمدم به سا زمان برنا مه... آها ن ا ین را هم الان یا دم آمد. وقتی که مشغول تنظیم ا ین مقدمات برنا مه دوم بودیم وکلای خوزستان وا ستا ندا رخوزستا ن گفتند ما یک طرحی تهیه کردیم راجع به خوزستان میخواهیم بیا ئیم با شما بحث بکنیم. گفتم بفرما ئید. یکروزجلسه ای تشکیل شد. سپهبدبودآ نوقت چی بود؟ کما ل ، ا ین ا ستا ندا ر خوزستان بود وا ین هنوزقبل ا زاینست که نجم الملک برود. تما م وکلای خوزستا ن وسنا تورهای خوزستان که سنا تورخوزستا ن آن نظام السلطنه ما فی بود. هفت هشت ده نفربودند. آمدندویک دا نه نقشه خیلی خیلی بزرگی بود بطوریکه روی میزدد فتر من که میزبزرگی بود جا نداشت. ا ین را گذا شتندروی زمین ودیدم ا ینها یک طرحی درست کردندبرای خوزستا ن که بنظرم ده درصدا زپول نفت به خوزستا ن دا ده بشودوا ینها برای خودشا ن ا ین را ا جرا بکنند. آمدندحا لا که ما کمک شما را میخواهیم که ا ین را می ـ خواهیم بدهیم به مجلس. گفتم من با تما م قوا با ا ین مخا لفت خوا هم کرد. ا ینها بحدی به آنها برخورد. حا لا آمده ا ندکه کمک مرا بخوا هندکه بیتوا نندا ین را بقبولا ند به مجلس. گفتم برای اینکه شما درست عکس آن کا ری را میخوا هیدبکنیدکه من با ا ین نیت آمده ام به سا زمان برنا مه. با ا ین نیت آمده ام که یک برنا مه جا مع با شدبرای تما م مملکت. شما یک برنا مه میدهید ا ین ما ل خوزستا ن. فلانقدرا زدرآ مدنفت را هم بدهندبه شما ، برای اینکه میگوئیدنفت ما ل ما ست ، ما ل خوزستا ن ا ست. گفتم اگر ا ین را من قبول بکنم فردا آذربا یجا نی ها میآیند. میگویند شما مدیون ما هستید ، اگرما نبودیم شما مشروطه نمیدا شتید. یک برنا مه هم آنها میآورندومیگویند فلانقدر ، ا یکس درصدا ین درآ مدنفت را هم به ما بدهید. خرا سا نیها میآیند. آنها هم هزا رویک دلیل میآورندکه خرا سا ن چقدرا همیت دا رد ، کرما ن همین طور ، گیلان میگوید ما هم درجنگ مشروطیت پیش قرا ول بودیم. گفتم آقا درست ا ین مخا لف آن فلسفه ای ا ست که من دا رم. من غیرممکن ا ست با ا ین مرا فقت بکنم. خیلی خیلی مأ یوس شدند خیلی. ا زصحبتها یشا ن که عجب ما آمدیم که اینکا ررا بکنیم. آنوقت خوا ستند

هم طوری بگویندکه خیلی خوب حالا ما آمدیم پیش شما ، اما شما اگرقبول نکردید ما خودما ن این را پیشنها دمیکنیم به مجلس وبه تصویب میرسانیم. گفتم حالا صبر کنید من به شما بقیه اش را بگویم. گفتم من یک فکرهائی کردم یک برنامه هائی دارم یک نظرهائی دارم راجع به خوزستان . اگرموفق بشوم اینکاری راکه شما میخوا هیدبکنیددرمقابل آن هیچ است . من یک کارهائی را دارم برای خوزستان که اگرا جرا بشود خوزستان یکی ازبرجسته ترین برنامه های من خواهدبود ، بنابراین شما صبربکنید، حوصله بکنید. من الان نمی توانم . آنوقت نه با لیلینتال صحبت کرده بودم بهیچ وجه من الوجوه ، اما دراین صددبودم که برای خوزستان یک اشخاصی را پیدا بکنم که بتوانند این کارهای عظیمی راکه درخوزستان یقین داشتم میشود اجرایش کردبوسیله او . اینها همین لیلینتال اینها بودندکه پیدا کردم .به این هکتوربیرودم گفتم که من آرزویم این بود این اشخاص را پیدا کردم . گفتم تصدیق میکنیدکه اینها بهترین اشخاصی هستنددردنیا ؟ گفت بله . وتمام چیزی را هم که بهشان میدادم برای یکسال بنظرم دویست وپنجاه هزار دلاربود ، خیال میکنم. یا سیصدوپنجاه هزار دلاربود یادم نیست . گفتم که خب شما مثلا" میگوئیدکه این را اگربیشترسعی میکردم چانه میزدم صدهزار دلارکم میکردم. صدهزار دلاردرمقابل آن کارهائی که من آرزودارم درخوزستان بشودچی است ؟ هیچ است .بنابراین هنری نکردم که اینطورکه بمن تبریک میگوئیدا زاین کاری که من کردم ، تصمیمی که لیلینتال گرفت . این همه چیزا ینها آماده بود. من عقب آدم میگشتم بهترین اشخاصی دردنیا را هم پیدا کردم. هم سابقه ای که در T V A دارندوهم کارهائی که برای با نک کردند ،بلاک هم بمن گفت که بهترین شخصی که دردنیا ممکن بودپیدا بکنید برای اجرای این فکرتان این است . گفتم کارفوق العاده ای است . هما نطوریکه گفتم اینها هم قرارشدکه بما نندتاشاه بیاید . با زبه علا گفتم که یک تلگرافی بکنید به شاه که روزجمعه بنا بودکه شاه بیاید که روزشنبه یک وقت ممتدی بدهندکه من لیلینتال وکلاب را میخوا هم ببرم معرفی بکنم. جواب هم آمدوشنبه را هم وقت دادند. اینها را برداشتم وبردم . وقتی واردشدم توی دفترشاه بها وگفتم قرارداد خوزستان را امضاء

کردم. بهیچ وجه من الوجوه اطلاع نداشت. آنوقت اینها نشستند. گفتم حالا خودشان مشاهداتشان را درخوزستان بعرض خواهندرساند. همان مطالب را که درکمیسیون دفترمن درسازمان برنامه گفته بودند، اینجا البته مختصرتر، گفتند. شاه هم حظ کردوقتی که امکانات خوزستان را شنیدکه چه کارهائی میشودکرد. گفتند آنچه که ما دیدیم یکی ازغنی ترین جاهای دنیا است برای این کارهائی که درنظرداریم. آنوقت گفتند ما بأکمال علاقه، تأثیری که کرده بوددرلیلینتال یکی امکانات خوزستان بودویکی کارهائی که دردوهزاروپا نصدسال پیش شده بودکه آنارش بودکه میگفت که شما این کارهائی راکه کردیداصلا" نه فقط آمریکائی وجودنداشت درهیچ جای دنیا یک همچین کارهائی را دست نزده بودند، آثاری که معلوم است که چه کارهائی میخواستند بکنند، چه سدهائی میخواستندبسازند. آنوقت این امکانات را متوجه بودند یکی فقر. گفت درعین حالی که ما این امکانات عظیم خوزستان را دیدیم مردم فقیر، مردم بدبخت، مردم لخت واین چنین خواهند شد، چنان خواهند شد، فلان خواهند شد.

س ـ چه کارهائی درنظرگرفته بودید برای خوزستان ؟

ج ـ گفتیم که ما سدهائی راکه باید بسازیم. به آنها گفتم که در این مدتی که مدت مطالعه خواهد بود، این در ۱۹۵۶ بودمن ۱۹۵۹ ازسازمان برنامه رفتم مثلا" سه سال ماندنه بودم ازآن موقع سه سال طول کشیدکه این کارها شروع شد، لازم نیست صبربکنیم که مطالعات شما به پایان برسد. درهرمرحله‌ای که شما دیدیدیک طرحی هست که درآن هیچ تردیدنیست که این طرح ازلحاظ اهمیت ازلحاظ Feasibility امکانات قابل اجرا خواهد بودوجزوا ولین برنامه‌هائی خواهدبودکه اجرا میشودمعطل دیگرنمیشوید تا آخرمدت. این را وسط کارمیآئیدبمن میگوئیدما هم رسیدگی میکنیم اگرموافق بودیم اجرا میکنیم وهمینطورهم شد. دوموردی که پیدا شدیکی سدزبودویکی نیشکر. خ ب پس ازاین تشریفات اینها رفتندوفورا" ودرکارشان بی نظیر بودند. آن یارو وردون که دربرزیل بودوقتی که به اوتلگراف کردند اوبرای یک شرکت دیگرآمریکائی دربرزیل کارمیکرد، بمحض اینکه به اوگفتندکه ما به شما احتیاج داریم میتوانیدبیائیدیا نه؟ جواب داده فورا" میآیم استعفا داد ازآن ـ

شرکتش در برزیل استعفا داد و هم برای کارهای سدسازی به برزیل رفته بود، آنها هم امکانات عجیبی دارند. آمدبا اینها وشروع کردنداینها اشخاص برجسته می - فرستادند. برجسته درهررشته‌ای. یکیش مثلا" وردون. این وردون کسی بود که دوازده‌سدرا در TVA محلش را تعیین کرده بودوطرحی که داده بود طبق آن طرح این سدها ساخته‌شده‌بودند. این راآوردندپروازکرد. من هواپیما گرفتم ازهواپیمای نظامی ..

روایت کننده : آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریخ : ۲۱ آگست ۱۹۸۲

محل : شهرکان - فرانسه

مصاحبه کننده : علیرضا عروضی

نوار شماره : ۳۴

س- راجع به وردون میفرمودیدکه وقتی ازمحل سددزپروازمیکردید .

ج - من متوجه شدم چندین بار این دورزدروی این وگفت من چندشب نخوابید م برای اینکه نظیراین درهیچ جای دنیا ندیده بودم . دودیوار ، دودیوارازسنگ که بالا میرود واین رودخانه‌ی عظیم کارون که میآیدوبه دریا میریزد وآنوقت این یک دفعه این ارتفاعات کوهها میرسدبه دشت خوزستان ، میگفت همچین وضع طبیعی درهیچ جای دنیا وجودندارد . ومن نمیتوانستم بخوابم که همچین چیزی امکان دارد یانه . لیلینتال میگفت مثل این میماند که خدا این رابرای ملت ایران گذاشته بودکه یک نفربیایدیک دیوار بسازد ، این سدرایک دیوارسازدوتمام این آب پشت سدرا مهار بکند . بحدی اینها علاقه پیداکرده بودند عشق پیداکرده بودندکه بیش ازخودمن اینها حرارت بخرج میدادندکه من لذت میبردم ازاین امکاناتی راکه من میدانستم بطورکلی درخوزستان هست اما اینها این راوقتی میشنیدم ، این جزئیات راوقتی میشنیدم که این بی نظیر است دردنیا وجودندارد . بعدها به نظرم من درزندان بودم یابعدازآن بود ؟ بله خیال میکنم همانموقعی که زندان بودم وردون آمد به ملاقات من وگفت که .. آنوقت دوباره برزیلی‌هادعوتش کردند که برودگفت درآنجا یک محلی پیداشدکه تنها جائی است که تازه پیداشده که ازسد دز امکاناتش بزرگتراست ودربرزیل است.اماگفت یکی ازمشکلات عظیمی آنجادارد برای اینکه رفتن توی آن جنگل های برزیل کاردن

خودش اصلا" یک طرح عظیمی است که این جنگل را باید بسا زندآنجا . درصورتیکه اینجا حاضروآماده بود . ویک چیزیکه بارها بمن تذکردادند واین را هم حالا میگویم که چه جورهم شد ، این کلاب میگفت که من درست نمیفهمم چطور شدکه موقعی که راه آهن را میساختند این راه آهن طوری ساخته شده که الان ما میتوانیم این سدرا بسازیم اگریک نوع دیگری ساخته شده بود ، این خط اگرا زنزدیکی های آنجا ردشده بود ، نمیشدسدرا ساخت برای اینکه راه آهن میرفت زیرآب سد دز دریاچه سد . یک سفری که بعدبا هم به خوزستان میرفتیم اتفاقا " بلاکی که نماینده کامساکس بودوکامساکس این راه آهن را ساخته بود . بلاک برای اینکه درعین حالی که من برای سرکشی بکارسددزوکارهای خوزستان میرفتم وکلاب با من بود لیلینتال شایدنبود کلاب با من وچندنفردیگرا زدستگاه همین D & R درخوزستان ، بلاک هم با من میآیدبرای اینکه کاربندرخرمشهررا هم به کامساکس داده بودم . اوهم برای اینکار میآمد . آنجا وقتی که اورا به کلاب معرفی کردم کلاب ازاوسئوال کردچطورشدشما آن کار را نکردید اینجور ساختید؟ گفت من وجب به وجب این جاها راخودم رفتم . گفت راه دیگری نداشت . دورمیبایست بزنندوگفت این یک چیزطبیعی بود نمیشدمستقیم بروند . من دیگرحالا بخاطرندارم که این دلایل فنی اش چی بود ، اما گفت آنطوری که شما خیال میکردیدکه میشدامکان نداشت . وگفت یکی ازشناس های ایران این بودکه این الان میگویدکه امکان نداشت اما اگرآن جورساخته شده بود ما این سددزرا نمیتوانستیم بسازیم بلا آخره اینها مشغول شدند رفتند چیزها راکه دیدند این طرح سددزرا گفتند قابل اجرا است میتوانیم اجرا بکنیم قبل ازاینکه گزارش مان به پایان برسد . گزارششان سه سال بود . برای اینکه دریک ماه بعدازرفتن من در ۱۹۵۹ گزارششان را دادند . گزارشان هم به اسم ، به عنوان خسروهدایت بود . خسروهدایت اولین کسیکه رئیس

سازمان برنامه شد بعد از من آرامش بود ؟ بعد از اینکه من رفتم خرسوهدایت شد ،وآرامش شد و اصفیا . گمان میکنم به همین ترتیب بود دیگر . بله خرسوهدایت بود ، خرسوهدایت . این گزارش را بعنوان اودادندکه برای من هم فرستادند من داشتم دیگر .یک گزارش را داشتم که عکس های سددزدرآن بود و امکانات سددز . این را پس از اینکه تمام کردندسه ساله بود ،چون مدتش هم زیاد بود من به اینجهت گفتم که ما صبرنمیکنیم واگر اینکار را نکرده بودم نمی بودم درآنجا برای شروع این وقطعا " برنامه خوزستان از بین میرفت اگرشروع نشده بود. پس بنابراین سددزرا ونیشکررا اینها دردوره‌ی آن سه سال قبل از اینکه برنامه شان داده بشود اینها را بعنوان همان چیزهائی راکه گفته بودم اگراین چیزهای فوری هست ومطمئن هست اینها را اجرا میکنیم . این دوتاکه برجسته بود شروع کردیم .

س- چندتاسدقرار بودساخته بشود ؟

ج - سیزده‌سد ، متاءسفانه تمام جزئیاتش را داشتم ، هم سدهایش هم محلش هم مشخصاتش ،هم خرجش ،هم چه مقدار آب وچه مقدار برق خواهنددا د. تمام اینها جزوبرنامه خوزستان تهیه شده بود . که شش میلیون وپانصد هزارکیلو وات برق میداد که سددزآن پانصدوبیست هزارکیلووا ت بود. ازجمع شش میلیون وپانصدهزارکیلووات ، تمام ایران چهارصدهزارکیلووات برق داشت به استثنای حوزه‌ی نفت ، تمام ایران چهارصدهزارکیلووات برق داشت یک سددز پانصدوبیست هزارکیلووات برق میداد. من وقتی که اینها را توی کمیسیون برنامه مطرح کردم ،-ئوال میکردند،به آنها این ارقام را میدادم که چهارصدهزارکیلووات داریم وپانصدوبیست هزار کیلووات میدهد،از من میپرسیدندکه این برق راکجا مصرف خواهید کرد؟گفتم درخودخوزستان . تمام ایران چهارصدهزارکیلووات داشت من میگفتم در خودخوزستان . میگفتندآخرهمچین چیزی مگرمیشود؟

چطورهمچین چیزی چطورمیشود ؟نه فقط شد کم هم آمد. با زبرق به اندازه کافی نداشتیم .این بعدهاحـــــزوGrieve عمومی ایران شدکه تـــوی سدکرج وســـــدز وکارخانه‌های تولیدبرقی که درجاهای مختلف داشتنـــــد اینهارا تمام رایکی کردندوتازه به هیچکسی نمیرسید به هیچ جانمیرسیـــد وقتیکه اینها میرفتندصحبت ازاین میکردندکه ما میخواهیم بـــــا نیروی اتمیک ! ایستگاه تولیدبرق ، نیروی برق بسازیم!انتقاد من این بود یـــک مملکتی که هنوزش میلیون کیلووات دیگرازآب داردکه برایش هیچخرجـــی نخواهدداشت هیچ ، فقط خرجش ساختن این دیوارسد وگذاشتن توربین هـــا ، دیگرخرج دیگرندارد. برای اینکه این آب میآیـــد تمام اینهارا تبدیـــل میکند این نیروئی راکه فراهـــم میکند فشارآب است . این آبی استکـــه الان به‌دریا میرود،کاری ندارم حالابه‌اینکه این آب تمام خوزستان راآبیاری میکند وخوزستان راتبدیل میکندبه یک بهشت ، همینطوری که‌اسرائیلـــی هـــا درفلسطین کردنددیگر . یک صحرای خشک وشوره زاررا بـــــه بهتریـــــن باغات دنیا تبدیل کردند که الان سرتاسردنیـــا هرجاکه میروید مرکبـــــات اسرائیل ، موزاسرائیل ، خربزه‌های اسرائیل ، سبزیجات اسرائیل ، مارچوبه اسرائیل . تمـــــام این چیزهـــا را به مراتـــب بهتردرخوزستـــــــان این امکانات بود الان هم هست . گفتم این شش میلیون کیلووات را بیائیـــد دا یربکنید یک مملکتی که شش میلیون دارد بعقیده من گناه استکه بـــرود به میلیاردها بخواهدخرج بکند. همینطورکه آمدا مضاء کردبا ژیسکاردستن ، وقتی وزیردارائی بود ، درفرانسه هوشنـــگ انصاری آمددرسه روزیـــــــــــک قرارداد امضاء کرد سه میلیارددلار که دومیلیاردش گمان میکنم مربوط بـــه همین نیروهای اتمیـــک بود. کهگفتم آخراین چه جوراست ؟ آخریک عقلی حکـم میکند یک مملکتی که این برنامه درجیبشان هست، جلوی چشمشان هســـــت، میدانندکه این امکانات خوزستان که شش میلیون کیلووات برق دارد ایـــــن رادست نمیزنند گذاشتند ، هیچکس بفکراین نیست برای اینکه بعدازاینکـــه

من رفتم دیگر اصلا" چیزی باقی نمانده بود . کاری نکردندبرای اینکارها وقتیکه حالا روی همین اصل که ما حالادوبرنامه پیداکردیم که اینست زا تصمیم گرفتیم اجراء بکنیم.حالامعطل پولش هستیم بایدپولش راتهیه کرد . مال سدرا اول کاری که میبایست بکنیم میبایستی راه بسازیم راه بسازندکه مهندسین وکارگرهابتوانندازپایین دره به آن بالا بروندکه این ارتفاعش گمان میکنم که چهارصدمتربود،یکی ازمشکل ترین راههائی که دردنیا میبایست ساخته بشود. خب من بدون محاسبه نظردادم که حالا که تصمیم گرفتیم که سدبسازیم اول کاربایدد این راه راساخت . پس شروع کردیم ، واین رابه مناقصه گذاشتند اینبرنده اش هم یک موءسسه‌ی آمریکائی بودکه گفتنداز مشکل ترین راههاست و مهمترین راه سازی است که دردنیاشده برای اینکه تمام این همینجور پیچ میخورد ومیرفت به بالا درفاصله‌ی ارتفاع مثلا" ۴۰۰ متر میبایستی این دریک محوطه ی کوچکی این راه همینجور مارپیچ بشود وبرودبالا ، ومیگفتندیکی ازجالب ترین برنامه‌ی راه سازی دنیاست . MKO بود مثل اینکه موریسن موریسن من هم اول هم خیال میکردم موریسن است بعدمعلوم شدکه کاربزرگ است که این برنامه راگرفتند. این راباپول خودمان این راه را شروع به ساختن کردیم که همین ها باعث شدکه بعدبانک جهانی پول داد بعدازرفتن من پول داد برای تکمیل سددز ، شروع کردنددرعین حالیکه اینکارراميکردند یکی ازمهمترین برنامه‌هائی که درخوزستان اینها اجراکردندخاک شناسی ، که نظیراین هیچوقت ،نه فقط درایران نشده بود،دربسیاری ازجاهای دنیانشده بود . برای اینکه اینها روی همان تجربیاتی که داشتند اول کاری که لازم میدانستندکه بشود اینستکه چه نوع خاکی داریم ؟ برای چه نوع زراعتی این بدردمیخورد ؟

کجا ها بایدچی کاشت؟ این را هم دادندبه یک شرکت هلندی ، یک شرکت هلندی بودکه خیلی خیلی معروفیت داشت معروفیت بین المللی داشت. اینها یک کاردقیقی میکردنددراولین باردرایران،تجزیه خاک درتمام سرتاسرخوزستان . انواع خاکها چه‌نوع زراعتی لازم است چه نوع کودی لازم است،اینها راتمام شروع کردیم درضمن اینکه دارنداین برنامه‌ی کلی شان را درمدت آن سه سال دارندتهیه میکنند. بلا آخره به جائی رسیدیم که حالاما بایدتاءمین بکنیم اعتبارسددرا . من وقتی که به سازمان برنامه آمدم یک شاهی پول دربساط نبود یک شاهی نبود بطوریکه کارگرهای معادن ذغال سنگ گاهی چندماه حقوق روزانه‌شان رانگرفته بودند ، دستمزدروزانه‌شان رانگرفته بودند وعلی اصغرنامر رئیس بانک بود. من به‌او تلفن کردم چهل‌میلیون تومان ، روی آشنائی با اوچهل میلیون تومان قرض‌کردم که بتوانم مزدکارگران راکه عقب مانده بودبدهم ، یک دینار درآمدنفت نبود. وقتی که‌من به سازمان برنامه آمدم دولت‌که وزیردارائی اش همین علی امینی بود مشغول مذاکره باکنسرسیوم جدیدبود که قراردادرا بعدامضاء کردند. اولین درآمد شرکت نفت درسال اول اجرایش‌که نمیدانم سال شاید ۱۹۵۷ بود ۱۹۵۸ بود نمیدانم اما نودمیلیون دلاربود . بنابراین درحدود دو سه سال طول کشید تا درآمدنفت شروع شدورسید به نودمیلیون دلار . خب من برای سددز تنها سددزمیبایستی ،رقم قطعی اش راالان بخاطرندارم، گمان میکنم درحدود۶۰میلیون دلار یا همچین چیزی قرض بکنیم. واردمذاکره با بانک جهانی شدم . حالا چه‌جورشدداخل مذاکره با بانک شدم ؟بایدپول تهیه بکنم من خودم میدانستم بانک جهانی برای پول قرض دادن چه شرایطی دارد ، میبایست طرحهای مطالعه شده کامل برای هر پروژه‌ای هر کاری که میخواهیدبکنیدیک طرح واحدی‌میبایستی بدهید که این هم جنبه فنی اش هم جنبه‌مالی اش که Feasibility Study کامل

داشته باشد، حاضرو آماده این را بدهید ودو سه سال هم طول میکشدتا بانک بسته به اهمیت طرح آن را رسیدگی بکندوبعدبگویدکه میدهم یا نمیدهم. خب این بدردمن نمیخورد، مطلقا بدردمن نمیخورد، بدودلیل برای اینکه اولا" من طرح نداشتم‌طرحی که قابل قبول برای بانک باشد نداشتم. دوم، ریال نداشتم . بانک جهانی هم فقط قسمت ارزی طرحها را پول قرض میدهد، هیچ پول محلی قرض نمیدهد برای اینکه پول محلی نداردکه قرض بدهد. من هم ارزلازم داشتم هم ریال لازم داشتم طرح هم نداشتم خب یک وضع غریبی داشتم . شروع کردم به‌تفحص وتحقیقات ومطالعه که ازکجا این پول ها را تهیه بکنم . ماک لوی به تهران آمد. ماک لوی دومین رئیس بانک جهانی بود ،اولین رئیس بانک جهانی مایربود ، مایری کمپه صاحب واشنگتن پست بود،این اولین رئیس بانک جهانی بودویک مدت کوتاهی بود،چرا اورا انتخاب کرده بودندبه ریاست بانک من نمیدانم . شایدالبته نفوذداشته . دومی جان ماک لوی بود ،سومی جین بلاک بود . جان ماک لوی ازبانک رفته بود وجین جای اوراگرفته بود ، ماک لوی رفته بود رئیس Chase Bank شده‌بودآمدتهران بعنوان رئیس Chase Bank . من با اوآشنا بودم ازآنموقعی که این رئیس بانک جهانی بود . اورادعوت کردم به منزل من آمد با اوصحبت کردم که من پول میخواهم، ۶۰ - ۷۰ میلیون دلارمیخواهم ومیدانم اینکار مشکل است،شما میتوانیدیک کنسرسیومی ازبانکها برای من تشکیل بدهید کهChase پیشقدم بشود این را استثناءا"برای من مدت داربکنند که قرض بدهند ؟ وقتی به‌اوگفتم ،گفت شماکه بهترازمن میدانید ماکه نمیتوانیم قرض مدت داربدهیم، آن‌هم یک همچین مبلغی برای Development .برای مابهیچوجه امکان پذیرنیست . گفتم میدانم آخرمن چه بکنم ؟ گفت چرا باچین صحبت نمیکنیدکه ازبانک جهانی بگیرید؟

گفتم بانک جهانی که مشکلاتش را شما و من هردوخوب میدانیم. من این چیزها را ندارم. طرح ندارم ، ریال ندارم . گفت اجازه میدهیدمن بیایم جین صحبت بکنم وقتی برمیگردم ؟ گفتم خیلی هم خوشوقت میشوم . حالا ماک لوی کسی است که بعدها برای من حکایت کرد که اووقتی که از بانک جهانی میرفت او جین بلاک را معرفی کرد ، جین بلاک را هم اعلا" نمیشناخت اما تحقیق کرده که کی خوب است به او گفتندجین بلاکی که Vice President Chase است اوخوب است . رفت توی دفترش در Chase وگفت سلام وعلیک ما با همدیگر آشنا نیستیم آمده ام بشما یک پیشنهاد بکنم. حاضرید جای من بیائید رئیس بانک جهانی بشوید ؟ جین تعجب کردکه چطورشدشما بفکرمن افتادید که مرا ازکجا میشناسید؟ گفت تحقیق کردم ازاینطرف وآن معاونی هم که داشت باگارنر چون مشروب زیادمیخورد آدم خیلی خیلی لایقی خیلی خوب بود. اما گفت من اورا نمیتوانم توصیه بکنم . جین هم قبول کرد رئیس بشود . بنابراین اینها سابقه‌ی دوستی شان ازاینجا بود. بمن گفت اجازه میدهید من باجین بلاک صحبت کنم؟گفتم خیلی هم متشکرمیشوم . رفت بعدازچندی خبردادکه جین حاضرشده‌که بنا شما راجع به اصول صحبت بکند. منهم خیلی‌خوشوقت شدم ودعوتشان کردم‌که بیایند. اینها تاریخ هایش را من متاءسفانه ندارم ، الان بخاطرندارم . اما جین بلاک باخانمش ودونفرازاعضای ارشدبانک جهانی به تهران آمدند که من قبل ازاینکه بیایند به شاه‌گفتم وخواهش کردم‌جین وخانمش را به ناهار دعوت بکنند که اینها اشخاصی هستندکه نیایندفقط چائی بخورندمثل دیگران که همه کس راشاه میپذیرفت .قبول کرد واینها را به ناهاردعوت کرد . این تشریفات وقتی که بعمل آمد رفتیم دورمیزنشستیم که حالاصحبت بکنیم راجع به کارهای خودم . درده دقیقه‌ی اول کاربجائی رسیدکه جین بلاک بمن گفت‌که من برای چی آمدم ؟ من گفتم من تعجب میکنم شما چطورآمدید

من که به شما توسط مساک لوی گفته بودم که نه طرح دارم که بدهم نه احتیاج من محدود به ارز است و ریال هم میخواهم . گفتم من تعجب میکنم شما برای چی آمدید . من خیال کردم که دیگر بین ما بهم خورد برای اینکه درهمان ده دقیقه اول به این نتیجه رسیدیم . اما مذاکرات را ادامه داد، چرا ادامه داد و چرا منتهی به این نتیجه بسیار رضایتبخش مثبت شد ؟ دلم میخواست آن صورت جلسه‌ای که بلاک این را به هیئت مدیره‌ی بانک برده روز اول که گفته که من ۷۵ میلیون دلار میخواهم به ایران بدهم ، این را من داشتم الان ، چون آن را خسروپور برای من فرستاده بود. این را در آنجا وقتیکه میبرد مثل بمب صدا میکند . به او میگویند که ..تبریک میگویند که چطورند که همچین قضیه‌ای پیش آمد که آن یکی از نمایندگان لاتین آمریکای جنوبی میگوید که یک ارکستری بود که تا حالا باخ وبتهوون میزد الان چا چا میزند به آقای بلاک تبریک میگوئیم . بلاک هم میگوید نه آقایان اشتباه نکنید هیچی نشده یک مورد خاصی است ، یک آدمی است در آنجا دارد با این کیفیت کار میکند، این آدم چنین وچنان است و فلان اینها خب بیشترشان اعضای هیئت مدیره مرا میشناختند ، نماینده آلمان مثلا" یک دکتر دونر بود او خوب مرا میشناخت ، دیگران میشناختند میگویدکه این پیشنها دراکردم این پیشنها داستثنائی است مورد دوم هم پیدا نخواهد کرد بچند دلیل، یکیش اینکه ما اگر این پول را ندهیم این آدم از هرجا باشد این پول را پیدا میکند، ولی ما اگر بدهیم لااقل میتوانیم امیدداشته باشیم چون این آدم زیاد دارد تند میرود ما شاید بتوانیم متقاعدش بکنیم که اینقدر تند نرود، ولی اگر نداشته باشیم این بحدی معتقد به این کارهایش است و از هرجائی بشود این پول را تهیه خواهد کرد . من این را برای شاه فرستادم که ببینند که برای اینکه درهمانموقعی که این حرفها را میزدند عقیده شان این بود که من دارم تند میروم، درهمان موقع تمام ایران از شاه گرفته علاء که نخست وزیر ، وزرایش ، مجلس ، روزنامه‌ها تمام مردم بدون استثنا بمن ایراد میگرفتند انتقاد از کار من میکردند که

آخرهمش ، همین مطالعه آخرین است مطالعه آقا بکا رشروع بکنید . آنها عقیده‌شان این بود ، هما نوقت ، که من دارم تندمیروم. من این را برای شاه فرستادم که‌گفتم ببینند . وحتی بمن گفتندکه این را نفرستیدبرای اینکه شاه خوشش نمیآید. گفتم که‌ببینند ، ببینند دنیا چه‌میگوید ، دنیا میگوید‌من تندمیروم اینها میگویند من هیچ کاری نمیکنم همش دارم مطالعه‌میکنم . بلا آخره این مذاکراتی که با بلاک شروع‌کردیم‌دنیا له‌پیداکرد هی کمیسیون بعدازکمیسیون فرستادچندین کمیسیون فرستادکه درراءس اینها آن اسمش راحالا بخاطرمیآورم یا نه یک اکونومیستی بود میگفت لایق ترین اکونومیستی است که‌من دربانک دارم . یک آمریکائی که‌بعد رئیس Development Fund بانک جهانی یک شرکت درست کردند که‌زیرنظر بانک بودکه‌این وامهای کمک بوددرواقع به‌کشورهائی که ... I D A بودیا نه؟ آن مؤسسه اسمش چیست ؟ نظیربانک توسعه صنعتی برای دنیا که‌این رئیس‌آن شد . آخرهرچه‌هم‌که فکرمیکنم اسمش یادم نمیآید. بهرحال یادم خواهدآمد. این آمد با متخصص رفتند وآمدندونشستند‌تحقیقات کردند‌واردتمام جزئیات شدندواقعاً" یک قسمت زیادی ازوقت من صرف این میشد، هم خودم با اینها وبعدتمام واردکردم هرچه‌میخواستنددراختیارشان گذاشتم اینها درتمام قسمت‌های سازمان برنامه‌رفتند. زیروروکردندهرچیزیکه دلشان خواستندجمع شدوبلا آخره نتیجه‌اش این شدکه یک چیزاستثنائی برد به‌هیئت مدیره که این وام رانقض‌تمام این مقرراتشان که بمن بدون اینکه یک طرحی داشته باشم ۷۵ میلیون دلاررا میدهندکه هرقدرش رابه تشخیص خود ما خواستیم‌تبدیل بکنیم به‌ریال برای مخارج ریالی حق داشته باشیم

که اصلا" یک چیزی است بی نظیر . این را بما دادند و این را هم قرارداد خودم را امضاء کردم .....

س - قرارداد دوام را امضاء کردید میخواستید سدزرا بسازید.

ج - آنوقت برای مذاکره راجع به سددز با خودم از تهران اشخاصی که برده بودم یکی همان مهندس مزینی بود که در اینکار بخصوص بود، یکی هم دفتریان بود، مهندس دفتریان بود او برای کارهای دیگر بود . اما اینها حضور داشتند و کلاپ هم بود و هکتور پرودوم را هم با خودم آورده بودم . اینها چهارنفر بودند. رفتیم توی اطاق چین بلاک و تمام روءسای قسمت های بانک هم حضور داشتند ، رئیس قسمت مالی ، رئیس قسمت فنی در آبیاری در سدسازی خیلی اشخاص برجسته خیلی . و معاونش هم که آن روزهم اسمش را گفتم ، Vice president اش هم او هم بود یک آدمی که ...بهرحال .

س - گارنر .

ج - بله آن گارنر دیگر رفته بود. بهرحال یک دفعه بلاک گفت که شنیده ایم که شما شروع کردید به ساختن سددز درصورتیکه ما هنوز طرح سددزشما را نگاه نکردیم تا چه برسد به اینکه مطالعه کرده باشیم . گفتم که اگرمقصودتان اینست از این حرف که من از شروع سددزخودداری بکنم تا اینکه شما مطالعه بکنید وبمن بگوئیدکه موافق نیستید ومن صرفنظر بکنم اشتباه میکنید . اگرخیال میکنید که من اینکار را کرده ام که شما را درمحظوربگذارم که شما مجبوربشوید بمن وام بدهید این را هم اشتباه میکنید . گفتم شما وقت مطالعه تان را باکمال راحتی هرقدردلتان میخواهد مطالعه بکنید هروقت حاضرشدید وبمن گفتیدکه ما حاضریم وام بدهیم خیلی خوشوقت میشوم که بنشینیم با هم صحبت بکنیم که شما بمن وام بدهید . اگرهم تصمیم گرفتیدکه ندهید هیچ الزامی ندارید . اما اگرخیال میکنید من صبرمیکنم که شما این را مطالعه بکنید این را اشتباه

میکنیدحالابشما میگویم چرا اشتباه میکنید .برای اینکه ازکجا معلوم است که من درسال زمان برنامه خواهم‌بودوقتیکه شما بعدازسه سال میخواهید بگوئیدکه ما حالاحاضریم بدهیم ؟ کی همچین تضمینی داده‌که‌من درسال زمان برنامه خواهم بود؟ازکجاکه من درسال زمان برنامه باشم ؟ امالیلینتال وکلاپ نباشند . من بدون لیلینتال وکلاپ دست به همچین کارعظیمی نمیزنم . گفتم باتمام احترامی که من برای تمام این آقایانی که توی این اطاق شما الان نشسته‌اند دارم وتصدیق میکنم تنها مؤسسه‌ی بین المللی که دردنیا وجوددارد که کادرمجهزدارد،اشخاص برجسته دارد،متخصص درهررشته دارد شماهستید واین احترامی که برای این آقایان دارم ، اگرهمه‌ی این آقایان بگویندنساز من میسازم.چرا ؟ برای اینکه من اشخاصی رادراینکارآورده‌ام که مطالعه بکنند که شما نظیرآن رادراین بانک ندارید،هیچکدام ازاین آقایان درردیف اینها نیستند،چرا ؟ برای اینکه این آقایان هرکدام متخصص دریک رشته هستند یکی ازآنها درراه سازی است ، یکی ازآنها متخصص توربین است ، یکی ازآنها مختص‌آبیاری است ، یکی‌ازآنها متخصص زراعت است من اشخاصی که آوردم اینها اشخاصی هستندکه یک برنامه‌ی جامعی مثل T V A را ساختندکه‌هم آبیاری ، هم سدسازی ، هم جنبه‌ی کشاورزیش ، هم جنبه‌ی فنی آن ، همجنبه‌ی پزشکی آن تمام اینها رادرنظرگرفتندومسلط هستندواینها نظیرندارند وبنابراین .. وآنوقت اینها بصرف عقیده اینها هم اکتفا نکردم ، ماهها با اینها نشستم وقت‌صرف‌کردم یکایک به آن چیزهائی را که‌گفتند به جزئیات‌آن رسیدگی کردم . چندین بارفتم درمحل باخود اینها محل سدرادیدم ، مسلم شد من متقاعدشدم‌که نظیراین طرح درایران ماندارایم ، نظیراین طرح شایددردنیا نباشد . بنابراین به این دلایل من صبرنمیکنم . من با پول خودم شروع کردم ، چی چیزا شروع

کردم ؟ راهی راکه میسازم. تا این راه ساخته نشود امکان ندارد ما برسیم این اصلا" مدتها طول میکشد تا این راه ساخته بشود، یکی ازمشکلترین راهها است . ما این را بایدبسازیم قدم به قدم پیش برویم تا برسیم به اینکه خودسدرا بسازیم . من اطمینان دارم من میتوانم این پول را تهیه بکنم چه شما بدهید چه ندهید . خب این خیلی به اوبرخوردکه گفتم که اگرتمام این آقایانی که اینجا نشسته اند بگویندکه نه من میسازم برای اینکه اشخاصی که بمن این نظررا دادند نظیرشان جزو این اشخاص واین آقایان نیست . توسط هکتور بود وم برایم پیغام دادکه این چه اهانتی است که فلانی کردکه آخر با اینها همه شان چنین هستند وچنان هستند وچرا همچین حرفی زد ؟ من هم جواب دادم که گفتم به جبن بگوئید که من تعجب میکنم ازشماکه یک همچین حرفی زدید . اگرتوی هیئت وزیران ایران بود من تعجب نمیکردم یک اشخاصی هستند واردنیستند . اما شما کسی هستیدکه خوداین لیلینتال رابمن معرفی کردید گفتید دردنیا بی نظیراست . منهم دیدم درعمل هم دیدم خودم ویک عده ازهمکاران ایرانی ام ماهها نشستند هرکدام درروشته خودشان مطالعه کردندوبرما مسلم شده که این چیزی که داده اند درآن تردیدنیست .

به این جهت من تعجب میکنم . خب علی رغم این رفتش ، من حالا ازسازمان برنامه رفتم قبل ازاینکه وام سدزرا بدهند . بفکرایتن افتادم که بانک ایرانیان درست بکنم ، این راهم سابق گفتم که فکر من ، این فکررا من نداشتم ، هیچوقت نداشتم. من اصلا" هیچ فکرنکرده بودم که یک روزی بیکارمیشوم واگربیکارمیشوم چه بکنم تکلیفم چیست ؟ یک شاهی هم که پول نداشتم هیچی نداشتم هیچ . یک روزی درروزنامه خواندم که آقای ابتهاج درصدداست که بانک تاسیس بکند گفتم عجب فکرخوبی ، این راهم کی نوشت ؟ بارها هم بخودش هم گفتم ، یک جهانبانوئی بود این

روزنامه فردوسی ، بخودش هم گفتم ،گفتم این فکررا من نداشتم این فکر را شما بمن دادید ، گفتم عجب فکری است. رفتم دنبال این فکر، یک عده‌ای راجمع کردم هرکدام پولی دادند آنچه که بعقل خودم میرسید یک ترتیباتی دادم که اینها راهم همه قبول کردند. یکی ازآنهاکه به نظرمن خیلی خیلی شاق بودکه علاوه برحقوق که هرقدرمن بخواهم بمن حقوق میدهند ، ۲۵ درصدازمنافع ناخالص ناویژه‌ی بانک بعنوان پاداش بمن داده بشودکه یکی ازچیزهائی است‌که علاوه برحقوق ، این به نظرمن یک خرده غریب میآمدبرای اینکه اصلا" هیچ تجربه نداشتم. با چین بلاک مکاتبه کردم ، اولا" وقتی بهاونوشتم که من میخواهم بانک تاءسیس بکنم ،گفت بهترین فکرراکردید . بعدبهاونوشتم که من میخواهم بیایم راجع بهاین اساسنامه بانک باشما صحبت بکنم ، بمن خبردادکه من درفلان تاریخی دریاریس خواهم بود خیلی هم خوشوقت میشوم. من باشدم رفتم . حالاهنوزبانک به مرحله ثبت هم نرسیده‌است . رفتم‌پاریس توی اداره شان در Avenue d'Iéna وشروع کردیم‌به‌صحبت کردن . آمدند گفتندکه ها مرشولد میخواهدبا شما صحبت بکند ازژنو،ها مرشولد آمده بودبرای کارهای سازمان ملل به ژنو.گفتش‌که بگوئیدکه من گرفتارم الان خودم زنگ میزنم.اماکسی مزاحم من نشود الان یک مذاکرات خیلی مهمی داریم ، راجع به اساسنامه‌من . اینها رابهاوگفتم که‌یک همچین چیزی است عقیده شما چیست ؟ گفت‌که بسیارصحیح است ،گفتم این به‌نظرشما غیر منصفانه‌نیست زیادنیست ؟ گفت بهیچوجه . هرهفته درآمریکا ازاین شرکتها تاءسیس میشود. یک نفرمیآیدکه اسمش‌را میگذاردکه بدون آن اسم اصلا" این مؤسسه دوپول ارزش‌ندارد . پول وآن سرمایه‌ای که آنها میگذارنددر مقابل چیزی راکه شماکه میآورید یک شهرت جهانی که میآورید هیچ است. همه جا درآمریکا هرروزاینکارها رامیکنند بنابراین با اطمینان منهم خیالم راحت‌شد . گفت حالامن ازشما یک چیزی میخواهم بپرسم . وام سددزرا

رابدهم یانه ؟ گفتم خب حالامن خوشحالم که این رامطرح میکنیدبرای اینکه من الان دیگرتعصب ندارم دیگردرسازمان برنامه نیستم . گفتم اگرندهید بزرگترین اشتباه رادرعمرتان مرتکب شدید اگربدهیدایران رانجات دادید. همین دیگرصحبت دیگری نکردم وپاشدیم وخداحافظی کردیم ورفتیم . بعدها اطلاع پیداکردم که کاربجائی رسیدکه دودسته دربانک بودند ، یک عده مصرا" ایستاده بودندکه بایدداد واستدلالشان هم این بودکه اگرندهیم تاحالا سازمان برنامه ده میلیون دلاربرای این خرج کرده است . دیگرصحبت سراین نیست که ابتهاج اینجا هست ومیرودپول آن راتهیه میکند اماده میلیون پول این مملکت صرف اینکا رشده وما نمیتوانیم الان عقب بزنیم . یک عده دیگر ایستادگی کرده بودند وبمن گفتندکه فیفتی فیفتی بده ، مخالفیم ، یک عده دیگر که میگفتندنبایدداد. چرابیائیم یک همچین استثنائی بکنیم ؟ تمام مقررات خودمان رازیرپابگذاریم که اینکاررابکنیم ؟ جین بلاک تصمیم میگیردکه بدهد. واطمینان دارم ، ازاوهم نپرسیدم اما اطمینان دارم راجع بهمان مطلب بودکه باوگفته بودم . روزیکه قرارشدبدهند خداداد ومقدم وسیروس گمان میکنم بودند رفتندکه این قراردادراامضاء بکنند . امضاء کردند توی زندان بودم یک تلگرافی ازچین بلاک رسیدکه بشما ، من درزندان بودم این رسیده بود یاخارج بودم؟حالایخاطرم نیست گمان میکنم زندان بودم ۱۹۶۱ . تلگراف رسیدکه دراینموقع که قراردادبا نمایندگان دولت ایران امضاء کردم I salute you برای کارهائی که شما بر ای این مملکت کردید واین اساسی راکه گذاشتید .من کمتر اتفاق میافتدکه گریه کنم چشم هم اشک همینجور سرازیرشد. بحدی این بمن اثرکرد این آدم موقعیکه من گرفتارم اینهمه بااوسخت گیری کردم ، اینهمه بدگفتم، رنجاندم همه شان را ، هرچه سعی میکنم اسم آن یارو را بایدحتما" توی کتاب لیلینتال هست، که آن آدم بمن گفت که ، بعدها بمن گفت ، گفت شما طوری باخشونت با من رفتارکردیدکه من هرچه قوه

داشتم خودم را حفظ کردم نگهداشتم والاداشتم میترکیدم میخواستم بگذارم وپاشوم بروم . یک همچین تلگرافی آنوقت بمن میکنند. به‌اوجواب دادم‌که بشما تبریک میگویم برای اینکه این تصمیمی راکه‌گرفتید نجات ایـــران دراین تصمیمی است‌که شماگرفتید واگـــراین تصمیم رانگرفته‌بودیـــد بزرگترین اشتباه بود . خب ، به‌این ترتیب ماحالارسیدیم دیگـــر شروع شده‌است سازمان برنامه کارهایش شروع شدکه این یک طرح بودطـرح خوزستان راکه میخواستم به‌این شرح بیان بکنم . وبعد ازخوزستـــان خاطرات دیگری که داشته باشم که جالب باشد خیلی چیزها هست ، خیلی خیلی چیزها هست . مثلا" انگلیسها ، یک روزمثلا" شنیدم که انگلیسها یک قطعـــه اززمین های خوزستان راخواستندکه آنها هـــم کشت صنعتی بکننـــــد Agro Business شروع بکنند . تعجب کردم چطورشدا ینها ئی که اینطور Conservative هستندوپرسیدم آنوقت معلوم شدکه آن Rothschild که‌مشاور دولـــت Conservative آن زمان بـــوداو Brain Trust حکـــــومت بود. حکومت‌کی بود نمیدانم درزمان کـــی‌بـــــود نخست وزیری کی بود؟ اوآمده خوزستان رادیده رفته برگشته گفتـــــه اینکاررابکنید حتما" بکنید . ازاسرائیلی ها شنیدم . آنها خودشـــان خیلی خیلی علاقه پیداکردند، رفتندودیدندآنهـــاهم چیزهائی همـــــان سفیرشان که سفیر آلبته غیررسمی شان،یک مرتیکه‌ای بودخیلی خیلـــی واردبود اسم اورایادم نیست آمـد بمن چیزهاگفت ازکارهائی کـــــه شما درخوزستان داریدمیکنید وچیزها گفت ازلیلیننتال که ماچقدرازلیلیننتال درکارهائی که دراسرائیل انجام دادیم الهام گرفتیـــم . تب یـــواش یواش خوزستان خودش یک سمبلی شد درروی زمین ، جزوکشورهای درحـــال رشد . هان این راراجع به بلاک بگویم ، یک ضیافتی درکاخ سعدآبـــاد بود به‌افتخارشیخ کویت ، هنوزکویت آزادنشده بود درتابستان بوددرباغ بود همه‌هم با فراک ونشان بودیم . کی نخست وزیربود؟گمان میکنـــم

اقبال نخست وزیربود . من آمدم ورفتم دیدم که سرمیزجای من پیش یکی ازاین کویتی ها هست،فکرکردم حالامن با این با چه زبانی صحبت بکنم وقتیکه آمدیم رفتیم سرمیزبه‌نشینیم روی به‌اوکردم یک سری تکان دادم به انگلیسی بمن سلام‌کرد واسم مرا هم گفت . تعجب‌کردم نشستیم پرسیدم که شما چه سمتی درحکومت چیزدارید ، درحکومت میگویم مستقل نشده بودند درکویت دارید ؟ گفت هیچی ، گفتم چطورشدپس با شیخ آمده‌اید؟ گفت: که من ازدوستان شیخ هستم . اسمش هم‌علیرضا بود . گفت‌که من درهندوستان تحصیل کردم وتاجرهستم ،معلوم‌میشودیکی ازتجار معتبر کویت است،ازدوستان شیخ هستم ، شیخ عادتش اینستکه ازدوستانش یک شورائی راتشکیل داده هر روزما آنجا میرویم وهرکس هرتقاضائی دارد شکایتی دارد میآیدآنجا ، ما را مثل هیئت دولت خودش محسوب میکند ومطرح میکنیم مسائل را نظرمیدهیم اوتصمیم میگیرد . سمت من اینست . گفت اما من شما راخوب میشناسم . گفتم چطور ؟ گفت‌جین بلاک ، جین بلاک درقاهره یک وقتی با هم درقاهره برخوردکردیم آشنا شدیم ،نگفت ومنهم نپرسیدم درچه جائی بود ،گفت بحدی از شما تعریف‌کرد وگفت‌که میخواهیدنمونه‌ای کار را ببینید کارصحیح ببینید برویداین آدم را ببینید . فضل اله نبیل را دریک ضیافتی دیدم تازه ازاستکهلم برگشته بود سفیرایران دراستکهلم بود.گفت که یک شب دعوتی بسودیه افتخارجین بلاک ازطرف دولت سوئد . سرمیزشام یک عده‌هم از کوردیپلوماتیک را دعوت‌کرده بودندکه منجمله من هم بودم ،سفیر ایران . گفت‌که بعدازشام پاشدیک نطقی کرد ضمنا " از شما صحبت کردکه یک شخصی هست درسازمان برنامه درتهران داردکارهائی میکند چنین وچنان ، یک شرح مبسوطی ازشما تعریف‌کردکه وقتیکه نشست من مجبورم شدم وپاشوم وبگویم که من تشکرمیکنم ازآقای رئیس بانک جهانی وافتخار میکنم که نسبت به یکی ازهموطنان من یک همچین مطالبی راگفت . این آدم

درسرتاسردنیا میرفت ومبلغ شده بود. من وقتی که بنا داشتم Recruit میکردم اشخاص را برای دفترفنی ، اوایل کارهیچکس نداشتم . برای اینکه من دست خالی بودم دیگرنه اصفیا داشتم نه هیچکس را نداشتم .هنوز با همان اشخاصی که درسازمان برنامه بودند میبایستی یک تصمیماتی بگیرم . متوسل به بلاک شدم که دوتا کارمهم بودکه من میبایست تصمیم بگیریم ، یکی سد کرج بود یکی بندرخرمشهربود . متوسل به اوشدم که شما یک نفربرای من بفرستید که بیایدبمن کمک بکند برای اینکه من هیچکس ندارم وشاه هم هی فشارمیآوردکه کار جان مولم راچرازودترتمام نمیکنید هان راه سازی بود . راه سازی بود سد سفیدرود بود ، سدسفیدرودبودوراه سازی بودوخرمشهر .برای این اصرارکردم سرمهندس خودش را فرستادکه به اسم برایان کوهون . این آمد . این راهم باید مفصلا" دریک جای دیگربیان بکنم . اما مثلا" همین هکتورپرودومرا فرستادبا یک نفردیگرکه چیزرا برایش ساخته بود . امروزمغزم هیچ کارنمیکند. ... رئیس جمعیت شکسپیر هم بود بلاک . یک تشاتری خواست در Hartford,Connecticut بسازد . این یک مهندسی راازنیویورک آوردکه درهشت ماه اینکارا برایش انجام داد یک میلیون وچقدرخرجش شد .یحدی از این آدم تعریف کرد Walter Binga این را برای من فرستاد . این کسی است که راه نیویورک رایکی ازبزرگترین ومعروفترین راههایش را برای شهرنیویورک ساخته بود این East Riverside Drive را باشهرداراآنوقت La Guardia کارمیکرد واین راهم برای من فرستادبرای چهارماه . این آمدبمن کمک کردکه ما قرارداد جان مولم را تغییرات عمده درآن دادیم . خب به این وسیله من سعی میکردم که تا وقتیکه تشکیلات خودم درست بشود ، دفترفنی درست بشود ، دفتراقتصادی درست بشود به این وسیله من توانستم یک تصمیماتی بگیرم. وقتیکه استخدام اعضای دفتراقتصادی مطرح بود ، دفترفنی . بمن هکتورپرودومرا

دادکه رئیس دفترفنی شد . حالابرای اعضای این میبایست یک عده اشخاص را استخدام بکنیم .من که زتهران که نمیتوانستم که بنشینم تصمیم بگیرم که کی را درکدام مملکت ، من این را ازبانک تقاضاکردم ، بانک جهانی گفتم شما برای من اشخاصی راپیدابکنید . گفتندنمیشود ما اینکار را نمیکنیم این مسئولیت دارد . هرکاری کردم متقاعدشان بکنم دیدم نمیشود گفتم من میخواهم باجین بلاک صحبت بکنم . رفتم پیش بلاک وقتی به اوگفتم اوهم همین جواب را داد گفت آخرمن نمیتوانم اینکار را بکنم مسئولیت قبول بکنیم .گفتم ازچی میترسید؟گفتم شما اینجا هستیدبرای اینکه کمک بکنید به کشورهای عقب مانده که دارندیک کارهائی میکنند کارهای صحیح میخواهندبکنند . کمک کردن تنها پول دادن نیست ، این کمک یک ازکمکهائی است که اهمیت آن ازپول دادن کمترنیست شایدبیشترهم باشد . با این حرفها متقاعدش کردم قبول کردکه ... آنها برای من استخدام بکنند اشخاص مناسبی برای رشته‌های مختلف دردفترفنی ، درقسمت کشاورزی ، راه سازی ، سدسازی ، کارهای شهری وووو... بحدی اینکارموء ثربودکه اگرانبود ژرژبرار غیرممکن بودبیایدبرای کارهای مهندسی.این برجسته ترین شخص بوددرمراکش درزمان فرانسوی ها هم ردیف وزیر فوائد عامه بود تمام کارهای travaux publiques را این میکرد تمام سدها را این ساخت ، راهها را این ساخت ، کارخانه‌ها را این ایجادکرد تمام اینها را بعنوان فوائدعامه travaux publiques این غیرممکن بودبه ایران بیاید،که بیایدعضودفترفنی یک موءسه‌ای بعنوان سازمان برنامه بشود. اینجا بودکه بلاک اشخاصی را میفرستاد رئیس استخدام خودش را، رئیس کارگزینی‌خودش را میفرستاد اروپا که این اشخاص را متقاعد بکنندکه بگویدکه این غیراز این چیزی است که شما تصورمیکنید.این چنین است وچنان است همان حرفهائی که همه جا می نشسته ومیگفته واین یک نوع خدمتی است که شما به پیشرفت کارهای کشورهای عقب مانده

میکنید اورا راضی کرد . (؟) که وزیر اقتصاد بلژیک بود وا ودرزمانی که آمدبرای من کاربکند دردفترفنی رئیس شورای اقتصاد بلژیک بود . وقتی به شاه گفتم که یک همچین آدمی داردمیآید گفت "چطورشد این چطورحاضر شد ؟" گفتم بلاک . بلاک باخوداین آدم ملاقات کرد وواداش کردکه این .. منتهایش پارت تایم بود برای اینکه اوگفت من نمیتوانم کارهایم راول بکنم واینجا بیایم . درتمام انتخاب این اشخاص نفوذ بلاک بود با نک جهانی بودکه اینها اصلا" حاضر شدند بیایندواشخاص درجه یک دردفترفنی آوردیم.دردفترفنی واقعا" یک کادرکم نظیری بود. دردفتراقتصادی من آنجا به این اشکال برخوردم که آنجا چه جورپولش راتهیه بکنم. برای اینکه نمیتوانستم درکمیسیون برنامه بگویم که من میخواهم اکونومیست استخدام بکنم.میدانستم که بمن میگویندکه شما با این بدبختی که ما داریم ایران اینهمه مضیقه مالی الان دارد شما این را خارجی چرا میآورید؟توی وزارت دارائی اشخاصی هستند سی چهل سال کارکردند. اشخاص خیلی خیلی صحیحی هستند وبا زنشسته هم هستند ازاینها بیاورید.من نمیتوانستم زورم نمیرسید. به اینجهت فکرکردم که این راازیک محلی تاءمین بکنم هردری راکه زدم به یک اشکالی برخورد . اصل چهارحا ضرشدبدهد اما گفتند پولی راکه دولت آمریکا میدهدشما نمیتوانیدغیرازآمریکائی کسی راستخدام بکنید.گفتم این به دردما نمیخورد. من نمیخواهم یک دفتری داشته باشم دفتراقتصادی که تمام اعضایش آمریکائی باشند. اصلا" مصلحت نیست.بنابراین ازآن هم منصرف شدم یک مدتی وقت صرف اینکار کردم با اصل چهار وقتیکه به این نتیجه رسیدم منصرف شدم . بعدرفتم سراغ فوردفانديشن ، فوردفانديشن اصولا" موافقت کرد.اما تا حاضربشود پول بدهد میسیون فرستاد آمدندبا من صحبت کردند تمام جزئیات راازمن پرسیدند،چرا میخواهیداینکارراکنید؟برای چه میخواهیداینکارا

بکنید ؟ متقاعدشان کردم، قبول کردند. اما پس از اینکه رفتند بـــــــــا فوردفاندیشـــن درنیویورک صحبت کردند . درده وهلـه بمن یک میلیـــــون وخرده‌ای دلارپول دادندکه اگراین پول رانداده بودندمن دفترا قتصـــادی رانمیتوانستم تشکیل بدهم . باپول این که بمن دادندمن توانستم اشخاصی رااستخدام بکنم ، خارجی هاراکه پولش راازآن محل میدادم وایرانیهائی مثل خدادادودیگران راکه‌تفاوت‌حقوقی راکه من میتوانستم طبق مقررات خودم وبودجه خودم به آنها بدهم ، مثلا" من گفتم به‌معاونین خـــــودم میدادم ۲۵۰۰ تومان به‌این یادم نیست‌چقدربه خدادادمیدادم . امـــــا خب مثلا" شاید بیشترازه۱۰۰۰ تومان هم نمیشد . نمیدانم . آنوقت ایـــن خیلی پول بود . اما این بدبختی که درآنجا درس میدادآن کارش راول کردکه بیایدپیش من ، این برای چی میآمد؟برای این نمیآمدکه اینجا گرســـــه بماند معطل پول باشد من میبایستی زندگی اش راتاءمین کرده باشـــــم. وچون نمیتوانستم ازراه رسمی خودمان بکنم تفاوت‌حقوق اینهاراازآن محل دادم . واینها دلایلی بودکه متقاعد کردفوندفاندیشـــــــن را .

س- بلاشـــرط بود این پولی رأکه میدادند ؟

ج - بلا شرط بود . یعنی من گفتم به اینکار به این مصارف میرسانم .آنها حاضرشدند این پول رابدهند منتهاآنوقت‌گفتیم که حالایک‌کسی راباید پیدابکنیم یک مؤسسه‌ای راپیدابکنیم که‌این اشخاص رابرای ماپیـــــدا بکند واستخدام بکند . گفتند هاروارد . باکمال میل قبول کـــــردم. یک‌سفری که نیویورک بودم هکتورپـــــــــرودوم هم با من بود اورابر داشتیم رفتیم هاروارد پیش Dean Mason آنوقت رئیس ایـــــن چیـــز بودرئیس‌گمان میکنم دانشکده‌ی .....

روایت کننده : آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریخ مصاحبه : بیست سوم آگوست ۱۹۸۲

محل مصاحبه : شهرکان - فرانسه

مصاحبه کننده : علیرضا عروجی

نوار شماره : ۳۵

س - خب امروز میخواستید راجع به برنامه های عمرانی خوزستان ادامه بدهید.

ج - بله همان طوری که گفتم قرارداد ما با لیلینتال این بود که مطالعات را شروع میکنند و در ظرف سه سال گزارشی میدهند راجع به برنامه ی کلی عمران خوزستان. ولی درضمن این سه سال اگر متوجه شدند و اطمینان پیدا کردند که یک طرحهائی را میشود اجرا کرد و این هیچ منافات نخواهد داشت با آن برنامه ی جامع، چون یکی از مهمترین اصل هائی که اینها درنظر داشتند این بود که با ید مطالعه به جائی برسد که یک کاری مبادا شروع بشود که بعدا باعث پشیمانی بشود، یعنی این مانع از اجرای طرحهای دیگری بشود. مثال" میزدند که اگر بدون مطالعه کافی سدی در یک جائی که نقطه اش کاملا" صحیح نباشد ساخته بشود بعدها ممکن است این سد مانع از اجرای یک طرحهای دیگری بشود. بنابراین طرح جامع Integrated Plan با یدطوری تنظیم بشود که با توجه به تمام جهات اقتصادی باشد. وقتیکه اطمینان پیدا کردند یک طرحی را که میخواهند پیشنهاد میکنند یک همچین اشکالی نخواهد داشت در آینده ما آنوقت میتوانیم تصمیم بگیریم و آن را اجرا بکنیم. دو طرحی که اینها درضمن این مطالعاتی که انجام میدادند به آن توجه کردند و بدون هیچ تردید پیشنهاد کردند یکی ساختن سد دز بود و یکی دیگر طرح نیشکر. سد دز در آن زمان مهمترین یعنی ششمین سد دنیا محسوب میشد از لحاظ عظمت و تولید برق و آبیاری. این سد ۵۲۰ هزار کیلووات برق تولید میکرد و آبیاری میکرد تمام دشت خوزستان را که درزیر این سد واقع شده بود. میلغش تصور میکنم در حدود شصت، شصت و پنج میلیون دلار بود. الان درست بخاطرندارم اما گویا در یک همچین حدودی

بود. بنابراین این را تصمیم گرفتیم‌که شروع‌بکنیم . هان این راهـــم قبـــلا" توضیح دادم‌که‌شروع کردیم به‌ساختن آن راه بسیار مشکلی که ازدره‌ی این ســـد میرفت بالابه ارتفاعی درحدودگمان میکنم ۴۰۰ متر که موردابرا دبلاک قـــرار گرفت وبه‌اوجواب دادم‌که ما این را مطالعه کردیم ازلحاظ سالم بودن این ســـد کوچکترین تردید نداریم وبنابراین من منتظرنمیشدم،معمولا" رسیدگی به طرحهائی که به بانک بین المللی بانک جهانی پیشنهادمیشد سه سال طول میکشید گفتـــم حاضرنیستم‌که اینکار را بکنم برای اینکه ممکن است من نباشم ممکن است لیلیینتال نباشد واطمینان هم حاصل کردیم که‌باعث رنجش اوشد اما اینکار را کرد وبعدهـــم بسیار خوشوقت شدکه دراین عمل بانک جهانی شرکت‌کرد وکمک کرد . طرح دوم طـرح نیشکربود‌که اینها یکی ازبزرگترین متخصصین دنیا را آوردند که‌اهل پورتوریکـــوبود. درست الان اسم این شخص بیادندارم امـــا این آدم آمدوپس ازاینکه رفـــت خوزستان را دیدوبرگشت بحدی هیجان پیداکرده‌بودراجع به امکانات خوزســـتان درتولیدنیشکر که برای من شفاها" توضیح میدادرگزارش میدادووقتی مطالبش را تمام‌کرد من‌پرسیدم که هرهکتاری چندتن نیشکربعمل خواهدآمد؟ این آدم ابـــا داشت برای اینکه میگفت‌که دراین مرحله‌خیلی خیلی مشکل است‌که‌الان پیش‌بینـی بکنم.من خیلی خیلی اصرارکردم فوق العاده اصرارکردم وگفت ۹۰ تن . بحدی مـــن ازاین قضیه تعجب‌کردم‌که برای اینکه ماخودمان قبل ازاینکه لیلیینتال اینها را بیاوریم هدف مان وآرزومان این بودکه اگربتوانیم درهرهکتار۴۵ تن بعمل بیاوریم بدست بیاوریم خیال میکردیم که موفقیت بزرگی است . وقتی که‌این عکس‌العمل‌مرا دید گفت:"من به‌شما گفتم پیش بینی دقیق خیلی مشکل است وبهمین جهت مـــن ابا داشتم اما شما چون اصرارکردید یک رقمی راگفتم روی این بطورقطع حساب نکنید." بعدازچندسال که نیشکربه‌نتیجه رسید وبهترین نیشکرهائی که ازسرتاسردنیـــا ومناسب با شدبرای آن آب وهوا وزمین خوزستان آنها هرسال میآوردندودردا را لتجزیه‌ای که آنجا دایرشده بود تجزیه میکردندوعوض میکردند بطوریکه بعدازچندسال پس‌از اینکه من ازسازمان برنامه رفته بودم حدمتوسط تولیدرسیده‌به ۱۳۷ تن درهکتـــار

که آنها میگفتند رکود دنیا است برای اینکه شاید بهترین شرایط برای تولید نیشکر درکوبا بود ،هاوائی بود ، پورتوریکو بود واین مقدار تولید تمام اینها جلوزده بود. راجع به خوزستان عجالتا" به همین جا ختم میکنم موضوع خوزستان را وبعددرموقعش میخواهم جریان بازداشت مرا شرح بدهم که آن را میگذارم برای برنامه‌ی بعدکه‌چطورهمین کارهائی راکه من درخوزستان کرده‌بودم این را مورد ایرادقرار دادندومرا ،ظاهرا" به‌این عنوان درصورتیکه حقیقت یک مطلب دیگری بود ، به‌این بهانه مرا بازداشت کردندکه هیچکس باورنمیکرد نه درداخل ایران نه درخارج ایران که چطورممکن است دریک همچین کارهای عظیمی که شده ودولتهای وقت درایران مباهات میکردند جشن میگرفتند شاه بارها این را درجاهای مختلف گفته بودکه افتخار میکردکه‌یک اشخاصی مثل لیلینتال، این را درحضور من به لیلینتال گفت که من ازسفری که ازشوروی آمده بود من اینها رابردم اتفاقا" لیلینتال وکلاپ درتهران بودند. وقتیکه‌اینها رابردم پیش شاه گفت ، "من هروقت دراین سفرشوروی میخواستم یک Brag بکنم - این عین عبارتش بود-راجع به کارهائی که ما درایران میکردیم میگفتم که لیلینتال وکلاپ برای ما کار میکنند ." حالا زطرح های دیگری که میخواستم صحبت بکنیم یکی چه بود ؟

س- میخواستم ازشما بپرسم که پشتیبانی وتشویق وحمایت شاه درمورد اجرای برنامه‌های خوزستان تاچه حدموءثربودولازم بودتوی این کارهائی که انجام شده .

ج - من وقتی که‌شروع کردم به‌اجرای طرح نیشکرازطرف یک عده‌زیادی منجمله شریف امامی که آنوقت وزیرصنایع بودمخالفت هائی شد راجع به این موضوع. آنها معتقدبودندکه‌اینکارغلط است ویک مخارج هنگفتی میشودکه‌پولی است که دورریخته میشود . یک عده دیگری هم که همیشه‌نسبت به‌این نوع کارها ازراه حسادت ومخالفت با من حاضربودندکه مهمترین کارهائی هم که درمملکت داردمیشود صرفا" برای لطمه‌زدن بمن وشایدازبین برداشتن من ایرادمیگرفتند این اشخاصی زیادبودند. درتمام این مواردکه اشکالاتی پیش میآمد میشنیدم

شاه بمن چیزی نمیگفت اما میشنیدم که درغیاب من شاه توصیه میکنند به اشخاصی که مثلا" درمجلس بودند که مخالفت نکنند وبه اشخاصی که دردولت بودند منجمله شریف اما می، به اینها میگفت کهشما اشتباه میکنید واین کارهائی که درخوزستان دارد میشود وفلانی دارد میکند بسیار مهم است وحمایت میکرد. بنابراین این را میتوانم با اطمینان بگویم که اگرحمایت شاه نبود این کارهای خوزستان بدون شک به یک مشکلاتی برمیخوردواز بین میبردند . وقتیکه ازسازمان برنامه رفتم اینها فرصتی پیداکردندکه ازاین فرصت استفاده بکنندوخواستندکه این موضوع برنامه ی آبادانی خوزستان را ازبین ببرند. بازهم در راءس آن اشخاص مؤثر شریف اما می بودکه آنوقت هم هنوزهم همان سمت درکابینه ی اقبال همان سمت وزیرصنایع را داشت . شنیدم که شاه بطورقطع باخودتند به اینها گفته بودکه شما مأذون نیستیددراینکارها دخالت بکنید این امریست که شروع شده وباید به پایان هم برسد . بازهم یقین دارم که اگراین حمایت شاه نبودواعتقادی که به این طرح خوزستان پیداکرده بوداگرنبود این اشخاص بدون شک تمام این عملیات را متوقف میکردند. حالادلم میخواست که برگردیم به یک موضوع دیگری ازکارهای مهمی که درسازمان برنامه انجام شد وطرحهائی که درنظرگرفته شده بودکه انجام بشود ، ازکارهائیکه درنظرگرفته شده بود ذوب آهن بود . ذوب آهن مطالعاتی که برای ایجاد ذوب آهن لازم است بی نهایت مهم است ازلحاظ محل درجه محلی مناسب باشد که کارخانه ی ذوب آهن ایجادبشود، مناسب باشد ازلحاظ توزیع این محصول وقتیکه آماده میشود ازلحاظ مهیابودن آب ، آب بسیارزیادی لازم دارد، ازلحاظ نزدیک بودن به معادن آهن وبه معادن ذغال سنگ . اینها یک چیزهائی است که بدون مطالعه کشورهائی که اینکاررا کردند وپشیمان شدندومتضرر شدند وبهیچوجه این طرحها عملی درنبامدازهمین جهت بودکه با عجله زیرفشار غالبا" شایدزمامداران وقت که علاقه داشتندکه یک چیزبزرگی به اسم خودشان ایجاد بشود مرتکب یک اشتباهاتی شدندکه درنتیجهٔ تمام اینها بانک جهانی بکلی مخالف بودبا اینکه کشورهای درحال رشددنبال این فکربروند. کدترکشوری بودکه آرزویش

این نبا شدکه ذوب آهن ایجا دبکند. وشدیدا" با اینکا رمخالفت میکردندکه بعدتوضیح خواهم دادکه من چطوراین مشکل را درموردایران رفع کردم . بازیکی ازطرحهائی راکه ، وقتی به سازمان برنامه آمدم ، درردیف اولین برنامه هائی بودکه میبایست مطالعه بکنیم ذوب آهن بود . پس ازاینکه این را رسیدگی کردیم دیدیم که این محلش انتخاب شده بوددرکرج وزمین آن راهم خریده بودند، تاء سیساتی هم ایجاد کرده بودند، یک مقدارزیادی هم ماشین آلات آمده بود نصب شده بود، یک مقداردیگری چون جنگ پیش آمددرراه توقیف شد بعضی ها را متفقین مخالفین آلمان نگذاشتندبرسددرراه بازداشت کردندوبردند وشایدبه معارف دیگری رسانده باشندو عملی نشده بود. این راگرفتم دادم مطالعه بکنندکه ما بتوانیم این دنباله اش را بگیریم وبه مورد اجرا بگذاریم . در این مطالعات برخوردکردیم به یک مسائلی که برای این متخصصینی که درسازمان برنامه یک فرانسوی هم بودکه در ذوب آهن ازسابق بود وبازنجانی که من به ریاست اینکارذوب آهن تعیین کرده بودم همکاری میکرد . اینها یک مطالعاتی کرده بودندویک نظریاتی دادند بلا آخره لازم شدکه من این را با خوددماکروب صحبت بکنم . دماکروب کنسرسیوم آلمانی بودکه تشکیل میشدهم ازکروب وهم ازدما دوشرکت مقاطعه کاربزرگ آلمانی یعنی دوکارخانه ی بزرگ که کروب یک کارخانه ی خیلی عظیمی بود دما هم دراینجا ذوب آهن واین مسائل تجربیاتی داشت . در همین موقع نماینده شان آمدبه تهران وآن شخص را من خواستم وازاوپرسیدم که چطورشما این محل را انتخاب کردید؟ برای اینکه اداره ی معادن بانک زیر نظریک قره گوزلو نامی بود، محمدقره گوزلو، این گزارش میدادکه این معادن گاجره که ذغال بود ومعادن آهن که آن هم درمازندران بود اینها معادن قابل اعتمادی نبودازلحاظ تولید وازلحاظ داشتن ذخائرکافی . این نماینده ی دماکروپ که آمدا ذغان کرد گفت که ما این را اگرابنجا ایجادمیکردیم به فاصله ی چند سال ذخائر آهن وذغال سنگ تمام میشد به اندازه ی کافی درآنجا ذخائرموجود نبود . من خیلی ازاین موضوع متغیرشدم . گفتم آخرشما چطوریک همچین کاری را داشتیدمیکردید؟ گفتندخب عجله بود برای اینکه همینطوری که در یک

جائی دیگربیان داشتم امان اله میرزا جهانبانی رئیس اداره‌ی صنایع بودکه مذاکرات با دماکروپ داشت میکرد واین خیلی باتاءنی پیش میرفت. رضاشاه یک روزی میرفته‌به صحرای ترکمن برای اسبدوانی اینها هم مشایعت میکردند آنجا به‌او گفته که من تاوقتی که برمیگردم بایدایس قراردادامضاء شده باشد.خب این هم میدانست که اگراینکارراانکندبرایش وضع بسیارناگواری پیش خواهدآمد حداقلش این بودکه معزولش میکرد اماشایدمجازاتشان هم میکرد .این همان درظرف یک هفته نشست وروزیک چیزی راامضاء کرد بدون اینکه بدانندچه چیزی راامضاءکرد این راهم اینها میگفتند ، میگفتندخب تحت فشاربود . من ایرادم این بودبه مهندسین مشاور،همیشه ،که مهندس مشاوربرای این است که به صاحب کارنظرش رابدهد صاحب کاراگرازروی ناشی گری و نداشتن اطلاعات کافی بخواهدیک تصمیم غلطی بگیرد وظیفه مهندس مشاوراینستکه اورا راهنمائی بکنند . خب دراین مورد اینها مهندس مشاورنبودند اینها خودشان اشخاصی بودندکه کارخانه رابه‌ایران میفروختند . اینهم یکی ازمعایب بزرگ بودکه یک همچین کاری عظیمی نمی بایست بدون مهندس مشاوربا شد . مهندس مشاورمیبایستی مطالعات رابکند له وعلیه تمام جهات مختلف اینکاررادرنظربگیرد وآنوقت نظربدهد. نظرکه دادوقتراکه میشد که‌کارخانه‌ای دریک محل معینی نصب‌بشود تازه آنوقت میبایست دفترچه مشخصات تهیه بکندواین راناقصه بگذارند زیرابدون دفترچه مشخصات امکان ندارد که بشودیک کاربزرگی را مثل ذوب‌آهن وحتی یک کارهای کوچکی را مثل کارخانه سیمان به‌ناقصه گذاشت . برای اینکه اشخاصی که پیشنهادمیدهندمیبایست بدانندکه ، میبایست موظف باشند، مطابق مشخصاتی که شمادادید ومنتشرکردید مطابق آن مشخصات این کارخانه را باآن مصالحی که شماتعیین کردید یعنی مهندسین مشاورشما تعیین کردند وبا کیفیتی که‌آنها تعیین کردند قیمت بدهند وبه‌شنهاداتی که بدهند قابل مقایسه‌ی بایکدیگربشود والاگررعایت این نکته نشود بارها گفتم مثل این میماند که بگوئیدکه من میخواهم یک قوطی سیگاربخرم‌هرکس که حاضراست قوطی سیگاررابما

بدهد این را پیشنهاد بدهد، بدون اینکه بگوئید چه‌نوع قوطی سیگاری میخواهید یک نفر پیشنهاد میدهد قوطی سیگار مقوائی یک نفر میگوید از چوب یک نفر میگوید از فلز یک نفر میگوید نقره یکی میگوید طلا شما اینها را اصلا" نمیتوانید با همدیگر مقایسه بکنید. باید به این آدم بگوئید من چه‌نوع قوطی سیگاری میخواهم که قابل مقایسه باشد. این نکته است که در ایران رعایت نمیشد اصلا" کسی معتقد نبود که باید مهندس مشاور آورد و مهندس مشاور هم روی این اصول یک چیزی را تهیه بکند که تمام پیشنهاد دهنده‌ها موظف باشند آنچنان کارخانه‌ای پیشنهاد بدهند که تطبیق بکند با این مشخصات که قابل مقایسه باشد که بتوانید آنوقت بگوئید چون این جا مبنای تمام شرایط است ضمنا" در مدت کوتاهتر و بقیمت نازلتر پیشنهاد کرده فلان شرکت آن را قبول بکنید. به اینها ایراد گرفتم که شما اینکار را میبایست کرده باشید اما خب جواب اینها این بود اینها خب عجله داشتند اینکار را عجله شد و میگفتند خوشبختانه اینکار بمرحله ساختمان نرسید و اتمام نرسید والا این جای غلطی بود. خب این بیشتر مرا هوشیار کرد که در اینکار چقدر باید دقت کرد. در یکی از سفرهائی که به آلمان کردم که همان سالی که مهمان دولت آلمان بودم رفتم با کروپ ورئیس‌شان که یک آدم بسیار بسیار معروفی بود، بله اسمش را الان بخاطر ندارم، او را یک آدم خیلی خیلی لایق و وارد و مطلعی تشخیص دادم، به اینها گفتم که من مصلحت میدانم که ما نه فقط یک کارخانه از شما بخریم برای اینکه شما فروشنده‌ی کارخانه‌اید علاقه‌ی تمام در اینستکه کارخانه را بفروشید و بس و بعد میروید. یک مدتی ممکن است که کمک بکنید در به راه انداختن و کار کردن این. ولی برای اطمینان من میل دارم که شما شریک بشوید یک قسمت سهم بردارید. جواب دادند که این را باید دولت آلمان بما اجازه بدهد. بدون اجازه دولت آلمان نمیتوانیم اینکار را بکنیم. مراجعه کردم به دستگاه دولتی به وزارت اقتصاد آلمان که آرها رد بود، اونوزمدرا عظم نشده بود، شخص بسیار با نفوذی بود، مردی بود که میشود گفت که آلمان را او نجات داد در مسائل اقتصادی که کرده بود پولی و سایر مسائل با او صحبت کردم و او گفته " قانون ما اجازه

نمیدهدکه ما بتوانیم اجازه بدهیم‌که سرما یه‌گذاری درخارج ازآلمان بعمل بیاید."
من خیلی تعجب‌کردم ازاین قضیه که با این پیشرفت های عظیمی که آلمان کرده
چطورقانونشان یک همچین نقصی دارد.گفتم آخرشما چرا اینکار را نمیکنید؟ گفت،
" ما خیلی لازم میدانیم واینکار را هم خواهیم‌کرد." یک روزی یک نامه‌ای رسید
ازارهارد ، به‌آلمانی هم نوشته بود بمن ومن هم دادم به آن دکترجلالی
که عضوهیئت نظارت بود اوترجمه‌کرد ، که این لایحه‌راما دادیم به مجلس
زمن ـ یعنی خودارهارد ـ اسم این لایحه راهم گذاشتم Lex Ebtehaj
"قانون ابتهاج "وخب من خیلی flatté شدم ازاین قضیه‌وخیلی‌هم خوشوقت شدم.
حالا به دماکروب گفتم که خب حالادیگرمشکل تان رفع شده دولت
آلمان اجازه میدهدوما یل هم‌هست‌که اینکار را شما بکنید بنابراین روی این اصل
پیشنها دبدهید .مدتی طول کشید ، مدتها طول کشید وبلاخره یک پیشنهادی رسید
ازدماکروب اما متاءسفانه وقتیکه‌این پیشنها درا دیدم دیدم اصلا"این جنبه‌ی
سرما یه‌گذاری ندارد این یک نوع اعتباری است‌که معمولا" دردنیا معمول هست
این را Suppliers Credit میگویند یعنی سازنده‌ی کارخانه یک
قسمت را نقدمیگیردوبقیه‌را به اقساط میگیرد وآنوقت دولت آن کشورما درکننده‌هم
برای تشویق صادرات یک تسهیلاتی میدهدوبموجب آن
قوانینی که آن تسهیلات را میدهند آن شرکت ها میتوانندنسیه بفروشند . با توجه
به‌شرایطی که اینها کرده بودند تشخیص دادم برای من مسلم شدکه‌این یک نوع
Suppliers Credit است اعتباری است برای صادرات واعتبار با
شرایط بسیارنامناسبی است برای اینکار .این را به آنها جواب دادم‌که من آن چیزی
که میخواستم چیزدیگری بود. من میخواستم که‌دماکروب شریک بشونددرسرما یه‌گذاری
یک مقداری گفتم حداقل ۲۰ درصد ....
س ـ بله میفرمودید Suppliers Credit است .
ج ـ به آنها گفتم این آن چیزی نیست‌که من میخواهم .من میخواهم‌که‌شما حداقل۲۰درصدشریک
بشوید وفلسفه اینکارهم این بودکه من واقعا" دستگاهی نداشتم برای اینکه

تشخیص بدهم که الان که با دماکروپ اینکار را میخواهیم بکنیم و از زمان رضا شاه هم سابقه داشت و برای اینکه اینکار سریعتر انجام بشود و اطمینان بخش باشد اینها خودشان لااقل ۲۰ درصد شریک باشند که اگر اینکار عیبی داشته باشد ضرر داشته باشد اینها متوجه بشوند که این خودشان سهیم هستند که با اطمینان خاطر ما بتوانیم اینکار را بکنیم . اینها این پیشنهادی که دادند متاءسفانه به آن شکل بسیار بد بود و این مقارن شده بود با رفتن من به دهلی نو جلسه‌ی سالیانه بانک جهانی و صندوق در دهلی بود آن سال ،الان متاءسفانه درست بخاطرندارم چه سالی بود شاید ۱۹۵۶ نه بگذارید ببینم ۵۴ در اسلامبول بود، ۵۵ در اسلامبول بود ۵۶ و ۵۷ در واشنگتن میشد این ۵۸ بود ۵۸ رفتم در آنجا ارهارد هم به ریاست میسیون آلمان در این کنفرانس شرکت داشت . به ملاقات ارهارد رفتم یک عده‌ای از روءسای وزارت اقتصادش حضور داشتند و یک خانمی هم بود مترجم به ارهارد گفتم که من خیلی متاءسفم که بعد از اینهمه اقداماتی که کردیم و اینهمه معطلی الان دماکروپ یک پیشنهادی داده که این بهیچوجه پیشنهاد مشارکت نیست سرمایه‌گذاری نیست این یک اعتباری است برای فروش این کارخانه به اقساط و بهیچوجه رضایت بخش هم نیست .گفت که من وارد نیستم من بعد از این جلسه یک مسافرتی دارم میکنم به خاور دور و بعد برمیگردم بنبن ...

س- صحبت میکردید با ارهارد در نیودهلی .

ج - بله گفتم که این پیشنهادی که کردند این اعانتی است به من و همکاران من ، - یعنی اینها خیال کردند که ما اینقدر ناشی هستیم که یک پیشنهاد اعتبار اقساط را غروش به اقساط را بجای مشارکت میدهند .گفتم اینقدر این تعجب آور است که موهن است برای من، وعده دادکه من اینکار را میکنم برمیگردم به شما اطلاع میدهم . در همین جلسه یک شخصی که از آشنایان سابق من بود ادگار کایزر حضور داشت او هم بعنوان مهمان بود جزو مدعوین بود مثل خود من ، ما عضو دلگا سیون نبودیم دلگا سیون نبود بعنوان یک سرمایه‌گذار دعوت کرده بودند و شرکت داشت . با او داخل مذاکره شدم که اگر ما با اشخاصی که الان داریم کار میکنیم دماکروپ اینکار عملی نشد آیا شما حاضرهستید شرکت بکنید ؟ گفت،"با کمال میل ." کایزر

یکی ازکارهایش ذوب آهن بود. گفتم پس خواهش میکنم یک نفر بفرستید. با بلاک هم صحبت کردم، بلاک میگویم بعنوان رئیس بانک مخالف بود با طرح ذوب آهن درکشورهای مختلف خیلی کشورها آمریکای جنوبی اینکا را کرده بودند متضرر شده بودند. ترکیه یکی ازکشورهائی بودکه ذوب آهن داییر کرده بودوهم ازلحاظ محل هم ازلحاظ مشخصات دچار اشتباه شده بود. این هم جالب است که بگویم یک روزی یک انگلیسی تقاضای ملاقات کرد به اسم مکنزی آمدگفت که ذوب آهن ترکیه را ما ساختیم. گفتم که میگویند، که اطلاع من آنچه که تا حالا شنیدم، وهمه کس این حرف را میزنندکه شما اشتباه کردید در محل ونوع کارخانه اش. شما دراین خصوص چه میگوئید؟ گفت که این تقصیر ما نیست مارشال چاخاق درزمان آتاتورک این رئیس ستاد بود. بما گفت که ما ازلحاظ سوق الجیشی میخواهیم اینجا باشد وما هم ساختیم. گفتم خیلی متشکرم. آمده بودکه ما بعنوان مهندس مشاور شما باشیم گفتم خیلی متأسفم من همچین مهندس مشاوری لازم ندارم. مهندس مشاوری که جرأت نداشته باشدکه به چاخاق یا هرکس دیگر باشد بگویدکه ما اینکا را نمیکنیم اینکا رغلط است. شما برای اینکه پول بگیرید یک کاری که میدانستید غلط است انجام دادید ووظیفه مهندس مشاوری تان را انجام ندادید رعایت این وظیفه تان را نکردید. شما میبایستی گفته باشید. تشکرکردم گفتم من بشما مراجعه نخواهم کرد. به بلاک هم دردهلی گفتم که من با کایزر صحبت کردم وشما هم خواهش میکنم اگرکسی دارید خودتان یک نفر بفرستید همینطوری به کایزر گفتم که این بیاید برای من مطالعه بکندتا ببیندکه من یک کاری را دارم میکنم که ایران می‌تواند ملاحیت دارد برای اینکه هم آهن داریم هم ذغال سنگ داریم هم بازار داریم. درصورتیکه این کشورهائی که اینکا رها را درجاهای دیگرکردندتمام این عوامل را نداشتند. خیلی ازآنها موادا ولیه‌ی آهن را وارد میکردندواین صرف نمی‌کردخیلی ها آهن داشتند ذغال سنگ نداشتند، بعضی ها هم بازار نداشتند. ایران با آن رشدی که داشت میکرد این یک آینده‌ای داشت برای مصرف کردن ذوب آهن وبعدهم ما درهمان منطقه میتوانستیم یک کاری بکنیم یک قراردادی ببندیم با دیگران که مال آنها را هم تأمین بکنیم. بطوریکه با عراقی ها هم صحبت کردم که Pact

بعدا وقتی که منعقدشد که اتفاقا" من با آن مخالف بودم ،مخالف بودم ازاینجهت که ایران وترکیه وعراق وپاکستان بودیا نبود؟آنوقت دیگربعنوان Baghdad Pact بود . خب من به شاه گفتم مخالف هستم اینکار رانکنید برای چه اینکار را میکنید ؟ ما! زترکیه وازعراق چه جوراستفاده‌ای میتوانیم بکنیم که برویم با اینها اتحادیه ببندیم ؟ اتفاقا" شاه بمن گفت ، " آمریکائی ها خیلی فشاروارد میآورند." من با Chapin صحبت کردم بعدها متوجه شدم که Chapin یک آدم باحسن نیتی نبود.مطالبی راهمکه بمن میگفت برای اینکه توی کتابهای خاطرات لیلینتال خوانده‌ام‌که‌این چقدربا من مخالفت میکرد،برای اینکه من زیربار این حرفهای اووامثال اوو؛ل چهارنمیرفتم . اوگفت‌که هیچ همچین چیزی نیست‌خودشاه اصرارندارد که دراین Pact واردبشود ما اصرارنداریم . به شاه هم گفتم گفتم که Chapin اینطور میگوید . دراین ضمن اینها Pact را امضاء کردند تمام شد.وقتیکه امضاء کردند بمن تکلیف کردندکه من بروم رئیس‌کمیته‌ی اقتصادی آن بشوم.این جلسه اولیش هم دربغدادبود.من گفتم به یک شرط میروم ،به شاه گفتم ،گفتم بشرط اینکه اگر من یک طرحهائی پیداکردم طرحهای مشترکی که ما مثلا" ذوب آهن را درنظرگرفتم گفتم من ذوب آهن راکه الان با زارایران محدوداست ۷۰ هزارتن بیشترنبود مصرف آهن ایران واین اصلا" صرف‌نمیکرد که‌آدم یک کارخانه‌ای ایجادبکندبرای ۱۰۰هزار تن میبایست ،آن زمان میگفتیم حداقل میبایست دویست وپنجاه هزارتن باشد ، من یک کاری بکنم که به‌عراقی ها پیشنهادبکنم که آنها هم میخواستندذوب آهن ایجاد بکنند ، بیایندشریک بشونددرهمین ذوب آهنی که منداردرایران چیزمیکنم آنها جداگانه یکی دیگرایجادنکنند.گفتم حالااین حسن نیت اینها راامتحان میکنیم ببینیم ،موافق هستید ؟ گفت،"موافق هستم." گفتم قبول میکنم قبول کردم که به این نیت رفتم که یک عده‌ای راهم انتخاب‌کردم منجمله‌این آموزگاربود جمشید آموزگار آنوقت معاون وزارت بهداری بود به نظرم یک چندتا ازمعاونین وزارتخانه‌ها معاون وزارت نمیدانم پست وتلگراف بودکه یک سمیعی بود وچندنفرازاینها رفتیم

آنجا ومن با رئیس برنامه ریزی شان، الان اسمش یادم نیست، صحبت کردم آنها هم استقبال کردند گفتند بسیار نظر خوبی است. گفتم که ما یک مطالعاتی کردیم برای ما هم یک مطالعاتی کرده دماکروب ولی من هنوز بجائی نرسیدم که بتوانم تصمیم بگیرم. خیلی خیلی اظهار خوشوقتی کرد گفت اگر ممکن است آن گزارش دماکروب را هم برای ما بفرستید ما هم گزارش خودمان را که برای ما تهیه کرده اند برای شما میفرستیم . من برگشتم به تهران با کمال حسن نیت گزارش دماکروب را برای این آدم فرستادم هرچه صبر کردم نوشتم تلگراف کردم شما وعده دادید بفرستید چطور شد نفرستادند که نفرستادند اصلا" معلوم میشود حسن نیت نداشتند بهیچوجه . من وقتی که این وضع را دیدم این مراتب را به شاه گفتم گفتم خب ببینید من تنها چیزی که فایده ای که در این Pact بغداد میدیدم این بود که یک همچین همکاری هائی والا ما با ترکیه وعراق چه همکاری دیگری میتوانیم داشته باشیم ؟ یک چیزها وطرحهای مشترک . همین تکیه میکردم به طرحهای مشترک ، یکی از آن طرحهای مشترک ومهمترین آن همین ذوب آهن میبایست باشد که آنها استقبال کردند اما دیگر به وعده خودشان وفا نکردند و برای من این چیزها را نفرستادند معلوم میشود حسن نیت ندارند . حالا برمیگردم باز به مذاکرات من با بلاک و کایزر در دهلی . در نتیجه این مذاکرات یک نفر بانک جهانی و کایزر یک نفر فرستادند که این سابقه اش رئیس یک کارخانه ی ذوب آهن بود در آمریکا بازنشسته شده بود. این آمد یک مطالعاتی هم کرد وگزارشی هم بمن شفاها " آمد دا دوگفت که مشغول تنظیم گزارشم هستم ومن محق میدانم ایران را در تاءسیس این برای اینکه به همان جهاتی که گفتم هم ذغال سنگ دارد هم آهن دارد و بنابراین وضع ایران فرق میکند ، اینقدر من خوشوقت شدم که دیگر اطمینان پیدا کردم حالا دیگر من میتوانم بانک جهانی را وادار بکنم که این را Finance بکند ، پول اجرای این را بدهد ، وبا خیال راحت که مورد انتقاد قرار نمیگیریم مثل دیگران که کار غلطی کردند منتها با یک طوری کردکه اطمینان داشته باشیم به اینکاری که میکنیم این طرح طرح صحیحی باشد . برگشتم به تهران از اره ارد خبری نشد تلگراف

کردم از او جواب آمد که من مطالعه کردم طرح پیشنهادی که دماکروب بشما داده وبه عقیده من بسیار پیشنهاد خوبی است . من بحدی متحیر شدم از این عمل یک تلگرافی به اوکسفورد، این ژانویه ۱۹۵۹ بود تقریبا" مثلا" دوهفته مانده بود خدا داد دهم درتدوین این تلگراف دست داشت گفتم بگوئید که اگر پیشنهاد رضایتبخشی به این نحو،(۱) بایدسرمایه گذاری بکنند،(۲) کمتر از ۲۰ درصد نباید بشود سه، مسئول مدیریت باشند وتربیت وتعلیم ایرانیها که دریک مدت معینی ایرانی ها بتوانند تحویل بدهند وایرانی ها اداره بکنند، باوجودیکه آنها شرکتشان ادامه دارد ومشارکتشان ادامه دارد ووو تا آخر. اگرروزی ویکم ژانویه، به این کیفیت که تمام این شرایط رادماکروب قبول کرده باشد، نرسید من صرفنظر میکنم از انجام این عمل با دماکروب وآزادخواهم برد که با هرشخص دیگری مراجعه بکنم. برای اینکه دیگرا طمینان خاطر داشتم دیگرمیتوانستم به آنها مراجعه بکنم . قبل از آخر ژانویه تلگراف ارهارد رسید که تمام شرایط شما را قبول کردیم . خب من فوریه رفتم اگرمن درسازمان برنامه مانده بودم یک همچین کاری با دماکروب میکردم اگردماکروب نمیکرد با کایزر وبا موافقت بانک جهانی میکردم . من مخالف بودم با این عملی که بعدها کردند باشوروی . مخالف بودم از یک جهت یکی اینکه یکی ازمهمترین کارش این بودکه درصورت اختلاف این قرارداد میگفت که میبایست اختلاف بوسیله مذاکره ی طرفین حل بشود. روسها یک عادتی دارندواین روش را درسرتاسردنیا عمل کردند وهمیشه هم پیش بردند می نشینند ساعتها می نشینند روزها می نشینند همان مطالب خودشان را تکرار میکنند هرچه هم به آنها بگوئیم با زهمان مطلب خودشان را میگویند وشما میرسید به بن بست یا مجبور میشوید که قطع بکنید با اینها ببرید یا مجبور میشوید که تسلیم بشوید شرایط آنها را قبول کنید، اهل گفتگوی دوطرفه نیستند. اینها یک دستوری ازمسکو دارند باید این را به آنها بقبولانند از این هم منحرف نمیشوند . این قرارداد بزرگترین خیطی که ماکرده بودیم

این بودکه میبایست این به نحودوستانه حل بشود.خب وقتی که ما با یک گردن کلفتی مثل شوروی یک اختلاف پیدا میکردیم او همینطور میگفت همین هست حل نمیشد.وتا وقتی همکه حل نشده بودکسی جراءت میکرد مگرجلوی آن گاز را بگیرد؟اگرجلوی گازرا میگرفتند من نگران بودم،اطمینان هم داشتم،یک روزی به دنیا میگفتند اعلام میکردند که ما با یک دولتی آمدیم قراردادبستیم باکمال حسن نیت برایشان ذوب آهن درست کردیم آنها هم تعهدکردندبما گازبدهند.گازرا قطع کردندصنایع ما درقفقازبا این گازمیچرخد وبنابراین صنایع ما خوابیده وبنابراین ما میرویم اشغال میکنیم این یک مملکتی که تعهدی میکندوتعهدخودش را یک جانبه نقض میکند ما ناچاریم برای نجات تاءمین صنایع ما، که به اتکاء این گاز وبه اطمینانی که ایرانی ها بما گازخواهندداد به فلان مقدار برای فلان مدت رفتیم اینکاررا بکنیم . بخصوص که قراردادی ۱۹۲۱ هم داریم که درماده ش آن میگوید درصورتیکه چنین وچنان باشد اینهم میگوید به تحریک خارجی ها به تصمیم دشمنان ما به تحریک اربابهای خودشان اینکاررا کردند.یک ایرادی که آنهم بسیار اهمیت داشت این بودش که به یک قیمت بسیار نازلی این را فروخته بودند. من الان ارقام بخاطرم نیست اما بحدی نازل بود که مضحک بودچطوریک همچین چیزی راکرده اند که بعدها خودشان هم متوجه شدند چانه زدند دبه کردند یک کارهائی کردندکه بالابردند اما معذالک با وجوداینکه بالابردنداز قیمت دنیا بمراتب پائین تربود .

س - ازنظرفنی هم پست ترنبود؟ ذوب آهن روس که...

ج - حالابه آن هم میرسم. اما این راجع به فروش گازبود واستدلال ایران این بودهمین بچه های ناشی که اینکاررا کرده بودندکه خب گاز ما میسوخت ما هرچه هم که عایدمان میشد بصلاح ما بود.هیچ اینطوری نیست . درهما نموقع بودکه مراحل اولیه ی Liquid کردن گازبود که دستگاههائی هم درست میکردند کشتی هائی که این را میآمدمیبرد اگرایران یک کمی توجه بیشترکرده بود ومطالعه کرده بود میتوانست همین عمل را بکند تبدیل بکند به مایع

واین را بفروشد تمام دنیا هم خریدار داشت. از تمام اینها گذشته من اصولاً" همیشه معتقد بودم و هستم که یک دولت کوچکی با یک دولت بزرگی نباید معامله بکند. آنقدر در دنیا مؤسسات خصوصی هست که حاضرند که یک کاری را آدم میخواهد بکند آنها انجام بدهند. دلیل ندارد که آدم یک شرکتی را بگذارد برود با یک دولت آنهم یک دولت همسایه آنهم یک دولت زورگوی همسایه. خود یک مملکت ضعیفی بیاید یا یک دولت قوی یک قرارداد ببندد. با این بهیچوجه من الوجوه موافق نبودم اتفاقاً" حالا دارم باز حاشیه میروم این خیلی هم مهم است. الان بخاطر آوردم یک روزی به کوف از من وقت خواست که بیاید به ملاقات من. گفتم بیاید آمد در آن جلسه اشخاصی که حضور داشتند یکی امفیا بود یکی هم مهندس چیزکه بعد وزیر شد در کابینه‌ی گما من میکنم شاپور بختیار وزیر شد از طرفداران مصدق بود یک زمانی. او در سازمان برنامه کار میکرد بعنوان مهندس مشاور بود یا مهندس بود او را هم دعوت کرده بودم و در جلسه حضور داشت. به کوف آمد با مستشار اقتصادیش. گفت" من آمدم به شما بگویم که هر موقع که شما یک تقاضای وام، کمک مالی، کمک اقتصادی، کمکهای فنی از دوستانتان در غرب کردید و قبول نکردند ما در اختیار شما هستیم و بشما میدهیم." گفتم که این خیلی بنظر غریب میآید چطور شده که یک همچین چیزی شده. بهمین صورت که شما میگوئید میدهید بدون هیچ شرطی؟ گفت، " میدهم گفتم من دوست ندارم با دولت سروکار داشته باشم یکی از دلایلش هم اینستکه شما با یوگسلاوی یک قرارداد ی بستید ۲۰۰ میلیون دلار بود یک همچین چیزی یک روزی از سیاست تیتو خوشتان نیامد لغو کردید یک جانبه گفت" نه یک جانبه نبود با موافقت خود یوگسلاوی بود" گفتم آقای سفیر اگر بخواهید از اینجور حرفها بزنید فایده ندارد برای اینکه این نه فقط نشان میدهد که شما حسن نیت ندارید بلکه سوء نیت دارید. آخر مرا که گول نمیتوانید بزنید تمام دنیا میدانند شما یک طرفه اینکار را کردید هرچه هم دادوفریاد کردکه آخر آقا ما یک قرارداد ی داریم شما چطور وسط کار یک همچین کاری کردید. گفتم من نمیخواهم وضعیت تیتو را داشته باشم شما الان به یک دلایلی آمدید این پیشنهاد را کردید وسط کار شما اخطار میکنید

که این قرارداد شما را لغو کردیم . گفت من از طرف مسکو به شما اطمینان میدهم چه فلان فلان اینها ، شما میگوئید دوستان غربی ، دوستان غربی من کی ها هستند؟ من میروم در با زارهای آزاد ، من با دولت آمریکا هم اینکا را نمیکنم. اگر دولت آمریکا هم بخواهد یک همچین پیشنهادی نظیر پیشنهاد شما بکند قبول نمیکنم. اگر مقصودتان از دوستان غربی آمریکا است دولت آمریکا من با دولت آمریکا نمیکنم من با افراد. چه در آمریکا چه در اروپا کشورهای آزاد اشخاص میآیند اینکا را میکنند وشرکتهائی هستند معتبر وصلاحیتدار. گفت ،" معذالک من به شما میگویم که این را در نظر داشته باشید. هروقت خواستند تقاضای شما را انجام ندهند یک تلفن بکنید من آنا " میآیم در اختیار شما هستم هرچه بخواهید در اختیار شما هستم. " آن بنائی بود آن مهندس بله . اینها وقتی که رفتند تعجب کردم گفتم چطوری شده اینکا را کردند. یک هفته بعد فاستر دالس میآمد به تهران ، وزیر خارجه بود ، من حدس زدم بعد شاید برای اینستکه اینها فکر کردند که الان فاستر دالس که میآید ممکن است که یک قراردادهائی با اینها ببندیم و برای خنثی کردن این ها آمدند. والا این اصلا" شبیه به کارشوروی نیست که یک دفعه همچین تصمیمی بگیرد یک کاری را که سابقه ندارد. اتفاقا " یک شامی دادند به افتخار فاستر دالس من چون میخواستم دالس را ببینم، دالس هم دوروز بیشتر در تهران نبود هیچ وقتی نداشت . قرار شد که قبل از آن ساعت ۸ که شام بود من زودتر بروم که با او صحبت بکنم. من همین کسرا را کردم ورفتم وسفیر آن زمان بخاطر ندارم کی بود قرارش را داد. نیمساعت زودتر رفتم نشستیم وگفتم که من احتیاج به پول دارم، هنوز هم وام از بانک نگرفته بودم، واینها یک قانون جدیدی گذرانده بودند آمریکا که یک مبلغ معینی ، چند صد ملیون دلار، در اختیار دولت گذاشته بودند که این را بعنوان وام بدهد به بعضی کشورهای درحال رشد. به او گفتم وضع مالی بسیار مشکل است ، من دارم - تلاش میکنم از هرجا باشد پول پیدا بکنم الان یکی از مشکلات من اینست و

شما از این محل میتوانید بمن قرض بدهید. وبه او هم گفتم یک هفته پیش پـــدکوف آمده بود یک همچین چیزی را بمن تکلیف میکرد. من به او گفتم من ترجیح میدهـــم با بانک جهانی کار بکنم این نظر را هم دارم، این همین جا فی المجلس گفت چهـــل میلیون دلار یک همچین چیزی بشما میدهم. رقم مطمئن نیستم چیست برای اینکـــه میگویم این اصلا" هیچ یادداشتی وچیزی که با خودم ندارم. بعدها شنیـــدم که وقتی که دالس رفت به واشنگتن به او ایراد گرفتند که شما از، مثل اینکه کـــل مبلغی که در اختیار شان بود ۲۵۰ میلیون دلار بود، ایـــن چطور شما یک همچیـــن چیزی را به یک مملکت وعده دادید؟ خب، وعده داده بود دیگر، دیگر گذشتـــه بود. راجع به ذوب آهن با زیک قسمتی که به آن اشاره نکردم این را لازم میدانم کـــه بگویم. دولت آلمان از من دعوت کرد که بروم به بن. یک دعوتی شده بـــود که من به اتفاق همین رئیس ذوب آهن قره گوزلو وآن فرانسوی وزنجانی کـــه سرپرست اینکارها بود رفتیم در آنجا ارهارد نا هاری داد. قبل از اینکه نا هـار ارهارد شروع بشود وقتم وملاقاتم را با آدنائر تعیین کرده بودند. رفتم بیـــش آدنائر و آدنائر من نمیدانستم که انگلیسی نمیداند، پرسید: "چه کاری هســت کـه بتوانم برای شما انجام بدهم؟ " گفتم که من الان با وزیر اقتصاد آمده ام ومشغول مذاکره هستم وامیدوارم که به نتیجه هم برسیم ولی اگر به اشکالی برخورد کـــرد تقاضای من این بود که دستور بدهید که یک موجباتی پیدا بکنند که بتوانند ایـــن تقاضائی را که من دارم انجام بدهند که دماکروپ شریک باشد و بمن میگوید که قانـون مخصوص لازم است واین را باید بگذرانند. وعده داد که میگویم، روز بعدش سرمیـز ناشار پدر شریا هم حضور داشت که سفیر ما بود در بن او هم حاضر بود پاشد ویـــک نطقی کرد ولی به نظر من یک چیز خیلی معمولی عادی، من هم پاشدم جوابی دادم. بعد از نا هار که از سر میز بلند شدیم این یا روا سفند یاری آمد پیش من گفت " فایده- اش چیست اینها این احترامی که بشما میکنند؟" گفت، " این علی امینـــی کـــه وزیر دارائـــی بود چندی پیش آمد به پیچوجـــه من الوجوه این تشریفات وایـــن

احترام را درمورد او نکردند. ولی برای شما ... اما فایده اش چیست؟ شما که اصلا" با آلمانها مخالف هستید. " گفتم چطور مخالف هستم کی بشما گفت؟ گفت ،"یک مناقصه ای درتهران بودبرای شبکه ی برق تهران وشما این را به زیمنس ندادید." گفتم یعنی خیال میکنید که درهرمناقصه ای که آلمانها شرکت میکنند اشخاص دیگر اگربرنده شدندمن بایدبه آلمانها بدهم؟ گفتم اگرهمچین انتظاری دارید که من همچین کاری نخواهم کرد. برنده یک مرکت بلژیکی شد آن هم معتبربود. گفت ،"آخر زیمنس کجا و آن شرکت بلژیکی کجا." گفتم شما این حرف را میزنید اشخاصی که این مناقصه را ترتیب دادند از شرکت های که صلاحیتدار هستنددعوت کردند. این منظورش فقط این بودکه دلالی بگیرد، دلالی میگرفت این آقای اسفندیاری و آلمانها را معرفی میکردبه این وآن واینجا هم ، آنوقت هم بمن گفتند، که یک مبلغ نسبتا" مهمی هم باین میرسیده اگرآن قرارداد امضاء شده بود این فقط برای دلسوزی خودش بود.

س ـ شما که رفتید چطورشدکه قرارداد دیگر امضاء نشدبا دماکروپ برای ذوب آهن ؟

ج ـ هیچی دیگر اصلا" همینطوری که رسم هست درایران وقتی که یک نفرمیرودتمام کارهائی راکه اودردست داشته یک کسی دیگرمیبایست بیاید اینها را تعقیب بکنند دنبال بکنندیگر. بابدآدم خودش معتقد باشد، ایمان داشته باشد به یک کارهائی، دنبال بکند. کسی دیگراصلا" به این فکرها نبود، هیچ. بعد رفتندبا شوروی بستند. هیچکس دیگر این فکررا واین کاررا دنبال نکرد اما این بدنیست که این سئوال را هم ازخداداد فرمانفرمائیان بکنیدکه بعدازمن برای اینکه اودرتنظیم آن تلگراف دست داشت ودرجوابی هم که رسیدمیدانست چطور شد، دیگرمن این را هیچوقت ازآنها سئوال نکردم ،که چرا آنها دنبال نکردند. به اینجهت بودکه ذوب آهن سرنگرفت نه اینکه من علاقه نداشتم چون توی بعضی ازروزنامه ها مینوشتند که فلانی میل ندارد ذوب آهن درایران تأسیس بشودولا چرا یک کاربه این مهمی را نکرد. من نمیخواستم با عجله یک کاری بکنم که غلط باشدمیخواستم اساس وپایه اش یک طوری باشدکه حتی المقدور مرتکب اشتباهی نشده باشیم . این یک کاری بودکه مقدماتش را تهیه کرده بودم که اگردماکروپ شریک نمیشدمیرفتم با اشخاص دیگربه شاه هم گفته بودم

من ول میکنم دیگر آلمانها را ترک میکنم میروم سراغ دیگری . اما قبول کردند تمام آن شرایطی را هم که در تلگراف خودم ذکر کرده بودم ارهارد جواب داد وقبول کرد. دیگر کارما بجائی رسیده بود که بفاصله یک مدت کوتاهی میتوانستیم به نتیجه برسیم که نشد.

س ـ این صحبتی که آن زمانها در تهران زیاد میکردند که خارجی ها نمیخواهند ما ذوب آهن داشته باشیم، این فکر میکنید از کجا ...

روایت کننده : آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریخ مصاحبه : بیست و سوم آگوست ۱۹۸۲

محل مصاحبه : شهر کان - فرانسه

مصاحبه کننده : علیرضا عروضی

نوار شماره : ۳۶

س - راجع به اینکه در ایران میگفتند که خارجی ها هیچوقت نمی‌خواهند ذوب آهن در ایران ساخته شود.

ج - بله. گفتم این بواسطه همین ضعفی است که این ملتهائی مثل ایران دارند. همان طور که در مورد خوزستان من وقتی شروع کردم جزایری بمن گفت که غیرممکن است شما بتوانید انگلیسها را بکنید برای اینکه انگلیسها نمی گذارند کسی در خوزستان دست به همچین کارهائی بزند. کردم. تصوراتی است، واهمه هائی است که خودمان داریم و دست به یک کاری نمی زدیم که مبادا آنها مخالفت بکنند. بهترین دلیلش اینکه ما در مورد ذوب آهن همانطوریکه گفتم با تک جهانی رویهمرفته نظر موافقی نداشت برای اینکه دیده بود در کشورهای متعدد یک کاری کردند غلط مثل ترکیه، در آمریکای جنوبی هم کارهائی کرده بودند که غلط بود. با عجله یک کار غلطی کرده بودند. اما در مورد من آن آدمی را که فرستاده بودند گزارش داده که ایران حق دارد اینکار را بکند برای اینکه هم آهن دارد هم ذغال دارد و هم باز دارد. بنابراین این مانع در مورد ایران رفع شده بود و بسیار خوب بود اگر ایران میتوانست با اعتباری که از بانک جهانی میگیرد این طرح را اجرا بکند. یعنی یکی از کشورهای ... تنها کشوری بود که در... هندوستان چرا. هندوستان اینکار را کرد و با موفقیت هم کرد برای اینکه هندوستان اینکار را آن زمان که بیست و چند سال پیش است، شصت سال قبل از آن که حالا میشود هشتاد و چند سال پیش جمشیدتاتا که پارسی و ایرانی الاصل بود او ذوب آهن را در هندوستان بوجود آورد و با موفقیت هم اینکار را کرد برای اینکه دستگاهی بود شایسته، اشخاص حسابی

داشت وکا رصحیح میکرد واوتنها کسی بودکه! زبانک جهانی توانسته بودا عتبا ربگیردو میکرد.برای اینکه کا رصحیح کرده بود. منهم نظیرا ینکا ررا میکردم ، به این جهت است واین حرف هیچ "املا" پایه صحیحی ندارد.

س - میخواستیدیک قدری راجع به عمرا ن شهری ...

ج - یکی ازطرحها ئی که منحصربه فردبود، هیچ مملکتی که برنا مه عمرا نی داشت تا آنروز که من با طمینا ن میتوا نم بگویم ،هیچ مملکتی نبودکه ا ین نوع طرحها را دردست داشته با شد. تا حالا را نمیدا نم ازآن تا ریخ ببعدرا نمیدا نم اما من معتقدبودم که پول نفت با یدبنفع مردم ایران خرج بشودومخا لفت من با مصرف کردن پول نفت درراه هزینه- های ارتش و بردن دربودجه برای پرداخت حقوق که این را Chapin آمده بودبه شاه گفته بودومن مخا لفت کرده بودم ازا ین جهت بودکه پول نفت میبا یست طوری خرج بشودکه مردم ایران احساس بکنندکه آنها دا رندیک سهمی میبرندازا ین پولی که عا یدمملکت میشود ، نه اینکه کوچکترین اثری درزندگا نی مردم نداشته با شد. روی این فلسفه من بفکر افتا دم که یک طرحها ئی را ایجاد بکنیم که مردم این را احساس بکنندوببینند ، با یک عده ای مشورت کردم. درملاقاتی که با اشخاص مختلف بعمل میآمد، چه ایرانیان وچه خارجیان دوستان من ، میگفتم ومیپرسیدم یک همچین چیزی میخواهم بکنم چطوراست ؟ همه عکس العمل بسیا رموافقی نشا ن دادند واین را هم به تصویب رسا ندم درهمان کمیسیون مشترک برنا مه مجلسین که هرشهری که دارا ی شهرداری با شدوحا ضربا شدنصف مخارج اجرای طرحهای متعددی که برای زندگی مردم وشهرخودش لازم میداند، هرچه که دلشا ن میخواهد ازقبیل لوله کشی آب آشامیدنی ، اسفالت کردن خیابا نهایشا ن ، اصلاح برقشا ن که یکدا نه ازا ین شهرها برق صحیح نداشت ، ایجادکشتارگاه وهرچیزی که مربوط به شهر با شدومردمش ما یل با شندا گرنصف آن طرح را دادند نصف دیگرش را سا زمان برنا مه به آنها بطورمجا نی میدهد وتمام مخارج مطالعات واجرا را هم خودسا زمان برنا مه بعهده میگیرد. این تصویب شد. حالا برای اجرای این اولین کا ری که خواستیم بکنیم این بودکه ببینیم چندتا شهردرایران دارا ی شهرداری است ، به وزارت کشورنوشتیم. وزارت کشورجواب دادکه ما نمیدانیم . نمیدانستند، وزارت کشورنمیدانست که چندشهردرایران دارا ی شهرداری

است . بحدی باعث تعجب من شد . اما از آن مواردی بود که میگفتم به همه دوستانم می - گفتم ببینید اینست وضع ایران. (۱) مگر چندصدهزار شرهست در ایران ؟ تمام تعداد شهریکه دارای شهرداری بود الان بخاطرندارم اما شاید به صدتا نمیرسید . صورت این را نداشتند . خب ما بهروسیله‌ای بود اقدام کردیم و این را بدست آوردیم . وقتی هم که شروع کردیم برای اجرای این میبایست مهندس مشاور بیاوریم . من تصمیم گرفتم که برای انجام اینکار مهندسین مشاور از کشورهای مختلف بیاوریم . بدین جهت مذاکره کردیم وتماس گرفتیم . یک مهندس مشاور از فرانسه آوردیم ، یک مهندس مشاور از آلمان آوردیم ، یک مهندس مشاور از انگلیس آوردیم ، بنظرم یکی هم از آمریکا بود ، خیال میکنم ، که شهرهای مختلف ایران را بین اینها تقسیم کردیم . یک نواحی را دادیم بهرکدام از اینها که این خودش یک رقابتی ایجاد میکرد که اینها سعی بکنند بهتر از آن یکی دیگر کار بکنند و این مورد استقبال مردم شهرها قرار گرفت .

س - دقیقا " کار اینها چی میبایست باشد ؟

ج - میبایست بروند بپرسند . از شهرداری بپرسند که شما چه چیزهائی را میخواهید . یکی میگوید لوله‌کشی آب ، مطالعه میکردند در لوله‌کشی برای اینکه کار آسانی نبود مهندس مشاور پیدا کردن برای رشته‌های مختلف مثل لوله‌کشی . لوله‌کشی هیچ اصلا" شبیه نبود با اسفالت کردن جاده‌ها ، شاهد نداشتیم با ایجاد کارخانه برق ، بنابراین این مهندسین مشاور میبایستی تجربیاتی داشته باشند در تمام این قسمتها ، در تمام رشته‌های شهرسازی . توی دفترفنی مان هم یک انگلیسی بود که بارودوم کار میکرد که این نوع کارها را در انگلستان دریکی از شهرها کرده بود بنابراین او خیلی بدرد این کار ما خورد . من یک مسافرتی میکردم ، سفرهای مختلفی میکردم به سرتاسر ایران و دریکی از این سفرها ، تازه این عمل را شروع کرده بودیم ، به مشهد رفتم . تا بستان بود با ماشین رفتیم به مشهد . سرراه شهرهای مختلفی مثل سبزوار ، مثل شاهرود ، مثل سمنان اینها را هم با شهرداریها تماس میگرفتم و یک جمعیتی را هم دعوت میکردند چون قبلا" به آنها میگفتند من میخواهم راجع به این موضوع صحبت بکنم ، یک اشخاصی را هم دعوت میکردند که من با اینها مذاکره بکنم . هیچکدام شان باور نمیکردند که اینکار شدنی است . خیال میکردند

که این یک حرفی است که یک کسی دارد میزند و وعده‌هائی است که مثل خیلی موارد داده میشود و هیچ توجهی به این نخواهد شد. وقتی که صحبت با آنها میکردم و به آنها اطمینان میدادم که این دستگاه الان بوجود آمده و شما باید تصمیم بگیرید چه چیزی را میخواهید هرقدر پولش میشود ما نصف آنرا نمیدهیم و آنوقت میپرسیدم چه چیزهائی را میخواهید میل دارید که اول انجام بشود با کمال تعجب دیدم که اینها، من خیال میکردم اولین جوابی که میدهند میگویند آب آشامیدنی است که تمام شان آب آلوده میخوردند و آب آشامیدنی را من فکر میکردم این اولین تقاضایشان خواهد بود و تعجب کردم وقتی که دیدم که اینها بیشترشان علاقه دارند به اینکه خیابانها و کوچه‌هایشان اسفالت بشود. علت را پرسیدم معلوم شد که این جاده‌های شوسه‌ای که ساخته میشده، جاده‌های عمومی، میآمده به شهر که میرسیده متوقف میشده، از آن سر شهر آنوقت میاستخند میرفتند. وسط شهر هیچکس توجهی به این نداشت. اینها خیابان اسفالت شده نداشتند و این کار میونها، ماشینهائی که میآمدند عبور میکردند طوری خاک بلند میشد که اینها مستأصل بودند. اینها آرزویشان این بود که یک کاری بشود که این خاک نباشد، توجه به آب آشامیدنی سالم نداشتند، به این داشتند. برقشان در کجا بود؟ بنظرم سمنان بود شاهرود بود، برقشان طوری بود که بخاطر وردم یک کاریکاتوری است که در آنزمان تهران سالهای قبل دیده بودم که موقعی بود که برق تهران را حاجی مین ضرب اداره میکرد. توی کاریکاتور یکنفر کبریت روشن کرده بود ببیند که چراغ روشن است یا نه. واقعاً "اینطور بود که اصلاً" آدم احساس نمی‌کرد که چراغ روشن است یا نه. معذالک آن چیز را ترجیح میدادند اما خیلی جاها برق هم تقاضا کردند و پولش را هم دادند و این طرح اجرا شد. این یک نمونه‌ای بود در راه اجرای طرحهائی که مربوط به شهرها میشود. سفری که رفتم به مشهد، من رسم هم این بود هرجائی که مسافرت میکردم با ماشین یک پیراهن میپوشیدم و یک شلوار و سپورت که آدم در این مسافرتها راحت باشد. با کمال راحتی هم با این ترتیب سفر میکردم. رسیدیم به یک جائی که گویا بیست یا بیست و پنج کیلومتر تقریباً" به شهر مشهد، نزدیک طرق یک جائی بود به اسم طرق. دیدیم که دست بلند کردند و یک جمعیتی است. نفهمیدم چه خبر است. آمدیم پائین دیدیم که، معلوم شد که آمدند استقبال از من. رام پدر

هوشنگ رام استاندارخراسان بودوتمام رؤسای ادارات ویکعده هم آخوندوملا، عمامه‌ای اتاق بازرگانی ، انجمن شهر فلان وابنها ویک جای خیلی باصفائی هم فرش‌گذاشته بودندومیزوصندلی ومیوه‌فراوان وعکاسان هم حاضربودندبرای عکسبرداری . من تعجب کردم که اینها چطورشدمطلع شدند برای اینکه من وقتی که میرفتم به مسافرت به‌کسی خبرنمیدادم. تعارف کردند که‌بفرمائید و رفتیم نشستیم . یک آخوندی پاشدتبریک گفت که‌ورودشما را به‌این شهرمقدس مشهد آستان قدس رضوی . حالا انتظاراتی که‌ما ازشما داریم اینست که‌شما برای مردم مشهداینکارها را بایدبکنیدومقدم است برهرشهری و ازشهرهای دیگراگرشما نصف میگیرید ازاینجا نگیرید. من خیلی طبیعی بود تشکرکردم گفتم که‌من خیلی متأسفم من تبعیض نمیتوانم بکنم. شهرمشهد محل مقدسی هم است اما ازلحاظ من هیچ تفاوتی بین شهرمشهدوکاشان ویزدوکرمان نیست . یک ولوله‌ای راه‌افتادوریاحی گفت که‌آقای ابتهاج متوجه‌نشدند دوباره بیان کرد مطالبش را . گفتم کاملا" متوجه‌شدم . اطمینان دارم که‌اگرحضرت رسول الان اینجا ظهور میکرد حق بمن میداد برای اینکه‌من اینکارراکردم برای عموم مردم ایران . هرشهری که‌علاقه دارد به‌رفاه ال مردمش حاضرشودنصف مخارجش را بدهد من آن نصف دیگررا میدهم . دراینکار مطلقا" استثناء قائل نمیتوانم بشوم . این طرزاین کارم ، روش‌این عملم طوری است که‌تبعیض مطلقا" وجودنمیتوانندداشته‌باشد. یک شهری را مقدم برشهردیگر بکنم؟ مگرمیتوانم اینکارراکنم ؟ شما این حرف راالان میزنید فرداآذربایجانیها میگویندما مشروطه‌راراه‌انداختیم برای خاطرما باید اول بشود . هرشهری یک دلیلی میآورد . تمام شهرها درآن واحدگربخواهم اینکارراکنم من توانائی این رانداارم ایقدرپول ندارم که‌نصف تمام مخارج شهرسازی تمام شهرها رابدهم. اگریک مردمی به‌آنها بگویم مجانی اینکارراميكنم قدرش رانمیدانند. اما وقتی که‌خودشان سهیم باشند وعلاقه‌شان دادندآنوقت قدردانی میکنندواین ارزش دارداینکار واین عمل عملی‌است که‌یک جهات بسیارمفیدی داردواین روی مطالعه‌اینکارشده‌است . وقتی که‌جلسه تمام شداستاندار مرا بردتوی ماشین خودش سوارکردوتوی راه‌بمن گفت که‌دفعه‌اولی است درتاریخ ایران که‌یک کسی که‌آمده‌ازمرکز اینطورصحبت کرده‌با ایها ، برای اینکه اگرکس دیگری بود یک مقداری دروغ میگفت که‌بله بله‌چشم فلان اینها یا جرأت نمیکرد

اینکا را بکند. فردا توی روزنامه‌های محلی این بسیار حسن اثر بخشید که یک کسی این صراحت را دارد که این را با جرأت در حضور یک عده از خودها و اهالی مشهد این را می‌گوید وحق دارد فلانی که این مطلب را گفته است. این یکی از کارهائی بود که از بتکار شخص من بود و من این را بسیار مفید میدانستم و درجاهای متعددی اینکار هاشد. متأسفانه میگویم الان احصائیه‌اش را ندارم. بعداً زمن به چه صورتی درآمد نمیدانم اما کارهائی که شروع شده بود ادامه داشت ولی با از بتکار بخرج دادند. دیگر چیزی نشنیدم که این تا روزهای آخرهم وجود داشته یا نه نمیدانم. اما این از کارهائی بود که نظیرش در هیچ برنامه‌های عمرانی کشورهای دیگر، در دستگاههای عمرانی من سراغ ندارم.

س - مثل اینکه میخواستید یک مطالبی راجع به راه‌سازی در ایران بفرمائید.

ج - بله. این مهم هم هست برای اینکه وقتیکه برنامه هفت ساله دوم تهیه شد و به مجلس رفت، یکی از اشخاصی که مخالفت شدید کرد این حائری زاده بود. حائری زاده یک کسی بود که در اقلیت بود همیشه. البته از اشخاص متنفذ مجلس بود، مخالفت شدید میکرد با تعصب و با جرأت و با شهامت میکرد. این اتفاقاً کسی بود که یکروزی در بانک وقت از من خواست و آمد پیش من، من اصلاً هیچ آشنائی هم با او نداشتم از دور سلام و علیکی داشتیم. آمد و گفت که ما تصمیم گرفتیم، من و یکعده از دوستانم که شما نخست وزیر بشوید. گفتم خیلی متشکرم آقای حائری زاده اما من این را شاه هم بمن تکلیف کردند و من رد کردم. دلائلش را هم گفتم به او. این را بعد به شاه هم گفتم که حائری زاده آمد یک همچین مطلبی بمن ابراز کرد. این مخالفت کرد با راه‌سازی در برنامه هفت ساله دوم. عنوانش هم این بود که این راهی را که میخرهیم از خرمشهر بسازیم به بندرپهلوی این به منظور سوق الجیشی برای اینست که یکروزی اگر جنگ بشود قشون آمریکا بتوانند در خرمشهر عده پیاده بکنند و از این راهی که آماده شده ساخته شده صاف براحتی بروند به شوروی. من بخودم زحمت ندادم که بروم او را ملاقات بکنم اما در آن کمیسیون برنامه که عده زیادی بودند او نبود، این را توضیح دادم. گفتم ایرادی میگرفتند بعضی‌ها به این برنامه راه‌سازی، گفتم اگر در ایران وضع طوری بود که به من که رئیس سازمان برنامه هستم می‌گفتند که از تمام برنامه‌های کشاورزی، صنعتی، ارتباطات و هر چیز دیگری که شما دارید یکدانه طرح فقط انتخاب بکنید برای اینکه ما توانائی طرحهای دیگر را نداریم، اگر

میبا یست یک طرح را ا نتخا ب بکنم بدون شک را هسا زی بود برا ی ا ینکه ا ین را هسا زی وا رتبا طا ت یک نتا یجی دا ردکه هیچ مربوط به را ه شوسه نیست . شا وقتی که یـــــک را هی را که میسا زید ا زیک قرا شـــی ا زیک دهـا تی ردمیشود ا زیک شهرهای کوچکـــی ردمیشود شما به ا ین شهرها وا ین قرا ء ا ین ا مکا ن را بدهید که ا ینها هم مردمشـــا ن را بطه پیدا بکنندبا نقا ط دیگرمملکت وهم محصولاتشا ن را ، محصولات کشا ورزی شا ن را محصولات صیفی شان را، ا ینها را بتوا نندبه با زا ربرسا نند که بدون را ه همچین چیـــزی ا مکا ن پذیرنیست . ممکن ا ست یک قریه ا ی یک مسئولیتی را دا شته با شدا ما رسا ندن ا ین به با زا ربرا یش ا شکا ل دا شته با شدووقتی که نتوا نست ا ین را به با زا ربفروشـــد ا ین تشویق نمیشودبرا ی ا ینکه ا ین راتولیدبکند . تولیدوقتی با لامیرودکه تقا ضـــا با شد . تقا ضا هم وقتی ا یجا دمیشودکه ا ینها بتوا نندبیا یندا جنا سشا ن را عرضه بکنندو جوا ب آن تقا ضا ها را بدهندوبنا برا ین ا ین به تنها ئی یکی ا زمهمترین چیزها ا ســـت و عقیده ا م هم وا قعا " همین بودکه ا ینکا ررا با یدکرد . دررا هسا زی بخصوص من وقتی آمدم به سا زما ن برنا مه موا جه شدم با یک پرونده ا ی کـــــــــــــه طرح یک قرا ردا دی که با جا ن مولـــــــم میبا یست ا مضاء بشودحا ضروآ ما ده بودکه ا ین را قبل ا زا ینکه من بیا یم دعوت کرده بودند،جـــا ن مولـــــم چندین با رآمده بود، مثل ا ینکه شـــش مسا فرت کرده بودند ، هیئت مدیره شا ن آمده بودومذا کره کرده بودندبا وزا رت را ه وبا سا زما ن برنا مه ونتیجه ا ش ا ین شده بودکه یک قرا ردا دبه ا نگلیسی وترجمه فا رسیـــش حا ضروآ ما ده بودکه ا مضاء بشودکه من رسیدم . درظرف هشت سا ل شش هزا رکیلومتـــر را ه سا خته بشود . ا ین ا زآن موا ردی بودکه من نمیتوا نستم را جع به شرا یط فنی ا ین قرا ردا دتصمیم بگیرم وقبل ا زتأ سیس دفترفنی ودفترا قتصا دی بود . متوسل شدم بـــه بلاک رئیس با نک جها نی که ا وبرا ی من یکنفرفرستا د سرمهندس با نک بودکه، شرح ا ین را بیا ن کردم مثل ا ینکه،با تفا ق پرودوم آ مدودرا ین قرا ردا دیک تغییرا ت عمـــــده ا ی دا دکه تغییرا ت فنی بودوکا رمزدا ین مهندسین مشا ورراهم بیک میزا ن متنا بهی تقلیـــل دا دکه ا زیک شلث گما ن میکنم با لاتر بـــــــــــود . آنچیزیکه بنظرمن ا یرا دداشت

این قرارداد این بود که قرارادی که برای مدت هشت سال منعقد میشد بهیچوجه Sanction نداشت که اگر اینها کارشان رضایتبخش نباشد من بتوانم خاتمه بدهم به این قرارداد. این را به آنها گفتم این بنظر من یک عیب بزرگی است و این را باید رفع بکنید. این شخصی که از طرف بانک فرستاده شده بود به اسم برایسان کوهون صاحب مؤسسه برایسان کوهون بود که یک مهندسی مشاوری بود معتبر در انگلستان. این گفت کاملا" حق دارید و مدتش را دو سال کردکه اگر بعد از دو سال اینها کارشان رضایتبخش نباشد من بتوانم به کارشان خاتمه بدهم. بنظر من دو سال خیلی زیاد است و این باید مدتش کوتاه باشد اما متقاعد کرد مرا برای اینکه گفت که برای راهسازی باید یک تشکیلاتی داد که یک قسمت عمده‌اش این نقشه برداری است که اینکار خیلی وقت لازم دارد برای اینکه با یک عده‌ای اشخاص مهندس نقشه بردار و رد دنیا استخدام بکنند و الان هم موقعی است که خیلی کشورها برنامه‌های راهسازی دارند و اینقدر اشخاص وجود ندارد که بیکار باشند که اینها بتوانند استخدام بکنند. خب، قبول کردم این دو سال باشد. و خوشبختانه این ماده در قرارداد قید شد برای اینکه وقتی که در عمل دیدیم که جان مولر از عهده اینکار عظیم برنمیآید، برای اینکه گفتند یکی از بزرگترین برنامه‌های راهسازی دنیا است شش هزار کیلومتر، این یک چیز شوخی نیست، یک چیز کوچکی نیست. اینها نمیتوانستند درست اینکار را انجام بدهند و دلیلش هم این بود که اینها مهندس مشاور نبودند، اینها کارشان در انگلیس مقاطعه‌کاری بود. درساختمان، راهسازی هم میتوانستند بکنند اما بعنوان مقاطعه‌کار و بعد معلوم شد که اینها آمده بودند به این نیت که خودشان مقاطعه‌کاری را بگیرند، خودشان راه بسازند. وقتی این مطلب را به نمایندگان آنوقت وزارت راه گفتند، آنوقت معاون وزارت راه مثل اینکه حامی بود، او گفته بود که چه اهمیت دارد شما اینجا اینکار را بکنید. وقتی که به آنها گفته بودند اینها هم خب به طمع اینکه یک کار بزرگی را گرفتند و اینکار را می‌توانند انجام بدهند اینکار را قبول کردند و بعدها وقتی در عمل مشاهده شد که اینها صلاحیت ندارند من دچار گرفتاری زیادی شدم. برای اینکه در تمام مملکت تمام روزنامه‌ها، تمام نشریات و تمام مجلات ابرادبمن میگرفتند که این آدم رفته یک

مؤسسه انگلیسی را آورده که اینها اینکارها را بلدنیستندوازاینها حمایت میکنند. درصورتیکه اینها را من نیاورده بودم وبه اصرار دولت بودبخصوص شاه. فوق العاده اصرار داشت که این قراردادرا من زودترا مضاء بکنم. هی تأکیدمیکرد وبنده سفری هم که به آمریکا رفته بودتلگراف کرده بودکه این را به فلانی بگوئیدکه چرا امضاء نکردی. ومن بالاخره گفتم به آقای علا که نخست وزیربود وآقای انتظام وزیرخارجه وعلی امینی هم وزیردارائی هم حضورداشتنددرآن جلسه، بیخود وقت خودتان را تلف نکنید من تا یک چیزی را نفهمم امضاء نمیکنم. این براین کوهون که آمد این قرارداد را تغییرات عمده درآن دادوگفت که شما الان نمیتوانید به این اشخاص بگوئید. بعدازاینکه چندین مسافرت کردند، قبل ازاینکه من بیایم به سازمان برنامه. آمدندورفتندونشستندوقراردادرا تنظیم کردندودولت موافقت کردوترجمه شده به فارسی وحاضروآماده شده برای امضاء، تازه من بگویم که چون مهندس مشاورنیستیدمن قبول ندارم. برای اینکه این کارچندین سال عقب میافتدکه دوباره برویم یکنفررا پیدا بکنیم. گفت اگراین را، شرایط راکه من درآن گنجانده الان میتوانید باخیال راحت امضاء بکنید ونتیجه هم این شدکه ما درعمل وقتی ...

...

س ـ اخطارکتبی کرده بودید ؟

ج ـ بله که قراردادتان را به این جهات لغومیکنم. قبل ازاینکه دوسال برسد درعمل دیده میشد، این ژیرار فرانسوی بودکه دردفترفنی بودکه بسیارمردشایسته ای بود. خیلی واردبوددراین مسائل خودش نظیراینکارها را درمراکش کرده بود برای فرانسوی ها آنموقعی که هنوزجزومستعمرات بود. اومرتب گزارش میدادکه نقص کارشان اینست، پرودوم هم که رئیس دفترفنی بودوارددبودکلا" به این مسائل. یک نامه مستدلی نوشتیم که به این دلائل این را لغومیکنیم. اما قبل ازاین دوسال به آنها اخطارکردم که چون کار شما بدست من این شش هزار را تقلیل دادم به چهارهزار، درصورتیکه اینرا قانوناً" حق نداشتم، مطابق قراردادحق نداشتم. بعدازیک مدتی این چهارهزارتا را هم کردم درست هزارونمیدانم دویست سیصدکیلومتر، کاری که دردست داشتند. این را مهندس دفتریان که رئیس ارتباطات بود تمام این ارقام واین چیزها را خوب بخاطردارد.

بنا براین من این شش هزار کیلومتر را رساندم به هزار و گمان کنم دویست سیصد کیلومتر که در دست بود. و اینهم وقتی که دوسال رسید لفو کردم. همان وقت بود که یکی از دوستان من مهندس گنجه‌ای آمد گفت که یکی از انگلیسی ها اعضاء سفارت گفتند که به فلانی بگوئید که شنیدم میخواهید جان مولم را لفو بکنید عواقب خوبی برای شما نخواهد داشت. او هم گفته بود خودتان برو بدبگوئید چرا من پیغامتان را برسانم؟ تفاقاً آمد بمن گفت، گفتم من از این چیزها نمی ترسم. قرارداد را لفو کردم و همان کار را دادم به چندین شرکت خارجی از کشورهای مختلف. که یکی از آنها کاما کس بود، یکی آلبانی بود، یکی دیگر فرانسوی بود بنظرم. بهرحال تقسیم کردیم بین اینها و ادامه دادیم راهسازی را. راههائی که ساخته شد برای اولین بار در ایران یک نمونه صحیح از راهسازی بود که قبل از آن هیچوقت کسی توجه نداشت به زیرسازی جاده ها. برای اینکه موقعیکه جاده ها ساخته میشد من بارها رفتم برای بازدید و میدیدم چقدر کار دقیقی است که میبایست طبقات مختلفی ساخته بشود از یک عمق معینی که اول یک زیرسازی و بعد روی آن یک نوع دیگر بعد روی آن باز یک چیز دیگر تا برسد به آنچیزی را که بعد باید پر بکنند و این کف را بسازند این سطح جاده را بسازند، روی جاده را بسازند که هیچوقت در ایران این رعایت نمیشد. در تهران وقتی که شهرداری تهران راهسازی میکرد یک معاونی داشت، بادم نیست اسمش چه بود، یکروزی برای یک کاری آمده بود پیش من وقت خواسته بود گفت که ما الان راهسازی تهران را روی اساسی که شما در سازمان برنامه داشتید داریم همان کار را میکنیم تقلید میکنیم. درصورتیکه انتقاد میکردند مردم که راهسازی مهندس مشاور لازم ندارد. راهسازی را خیال میکردند که هرکسی، همانطوریکه ما میساختیم دیگر راهی میساختیم که یکسال هم دوام نمیداشت اینکا میونهای سنگین یکی از عیبهای بزرگ راهسازی در ایران هم این بود که قاعده‌ای نبود برای وضع وسائط نقلیه که روی این جاده‌ها کار میکرد، در تمام دنیا این مقررات هست که از یک وزن معینی وقتی تجاوز بکند موظف هستند که چرخهای متعددی داشته باشند که بار در یک نقطه معین این قشار از یک حد معینی بیشتر نباشد. این اصلاً مطلقاً وجود نداشت برای اینکه نظامات ما یک همچین چیزهائی را نداشت و حالا این را

خب بوسیله وزارت راه قبـــــــولاندیم که یک جا هائی یک کنترلهائی هم بکننـــد که رعایت این اصل بشود برای اینکه بما گفتند که بهترین راه دنیا را بسازید. اگر از آن حد مجاز وزن تجاوز بکند آن را هم بالاخره دوام نخواهد کرد. این اصولی بود کـــه در راهسازی میبایست رعایت بشود و شد و آنوقت همین راه خرمشهر به پهلوی را وزارت راه اصرار زیادی کردنـــد که تهران به قزوین را من بگذارم وزارت راه بسازد موافقت هـــم کردم. هرکسی که در این راه مسافرت میکرد متوجه میشد که این راه قزوین به تهران تفاوت دارد، فرق دارد برای اینکه با همان اصول خودشان درست کرده بودنـــــد. یک پرتگاههای مصنوعی درست میکردند برای اینکه عقلشان نمیرسید، خاک ریزی می - کردند و ارتفاع پیدا میکرد که وقتی که یک حادثه اتومبیل پیش میآمد خطرناک بـــود. برای اینکه یک ارتفاعی بود که این از آن بالا اتومبیل پرت میشد درصورتیکه هیـچ لازم نبود یک همچین کارهائی بشود. حالا چرا اینکار را میکردند؟ برای اینکه آشنا نبودند به اصول راهسازی. راجع به راهسازی گمان نمیکنم موضوع دیگری لازم باشد که بگویم.

س - یادتان هست چقدر راه زمان شما ساخته شد؟

ج - اینها را اگر بشود که از... برای اینکه بیش از هزار بنظرم هزار و پنجاه طـــرح درسال زمان برنامه بود در زمان من، بنابراین این امکان نداشت که من بتوانم... آن زمان میدانستم اما الان بعد از ۱۹۵۹ که میشود بیست و سه سال، بیست و سه سال است که از سال زمان برنامه رفتم و همیشه هم اطمینان داشتم که این پرونده ها خب در اختیار من هست و اینها را به ذهنم نمی سپردم و الان هم بهیچوجه برایم مقدور نیست... بعضـــی چیزهای خیلی برجسته مثلاً" همان موضوع نیشکر را بخاطردارم. آن را هیچوقت نمیتوانم ارقامش را فراموش کنم. ولی راهها را میدانم که هزار و دویست سیصد کیلومتر بود کـــه در دست اقدام بود و بعد دیگر راههـــــــــای ازقـــــــــزویـــــــــــــن به سرحد عراق را بنظرم کامکس عهده داشت.

س - راههای فرعی هم خیلی ساخته شد.

ج - راههای فرعی هم ساخته شد. راه اصلی وقتی کامل میشود که راههای فرعی بوجـــود

بیا یدکه دمات را مرتبط بکنندبا جاده ا سا سی . اثر اتی که این چیزها دا ردرمسا ئل اقتصا دی بخصوص کشا ورزی هیچ چیزی نمیتوا ندجای این را بگیرد. ترکیه برنا مه ها ئی دا شت ، یک برنا مه دا شت برای تشویق گندم کا ری خیلی کمک کرد ،خیلی خیلی کمک کرد برای اینکه آن بدبختی را که کشتند مندرس بوددیگر. این مندرس خیلی محبوبیت دا شت بین کشا ورزا ن ، مثل اینکه اصلا" از خانواده کشا ورزهم بود، نتیجه اش این شدکه محصول گندم ترکیه خیلی بالا رفت. وقتی که محصول بدست آمدنه راه دا شتند ونه انبا ردا شتندواین یک بحران عظیمی برای ترکیه ایجا دکردبطوریکه دربعضی جا ها گندم را سوزا ندندنمی توا نستندحمل کنند :درصورتیکه همان وقت درا روپا بعضی کشورها بود: ند که خریدا رگندم بودند منجمله ایتا لیا ، نتوا نستند این را برسا نند. اینجا ست که لزوم دا شتن برنا مه جا مع معلوم میشود احسا س میشود .میبا یستی درعین حا لی که تشویق میکردندکشت گندم را ، فکرراههایش را هم بکنند، انبا رها یش را هم بکنند، طریقه رسا ندن به با زا رهای دا خلی وبا زا رهای خارجی را هم بکنند.

س ـ یک مطا لبی راجع به اصلاحات ارضی میخوا ستیدبفرما ئید.

ج ـ بله. اصلاحات ارضی دررشته کا رهای من درسا زما ن برنا مه نبود مطلقا". برای اینکه این یکی ازا صلاحات تنها کشا ورزی نیست درواقع اجتما عی است برای اینکه اینکا ری را که کردیم درایران ، که من بکلی با آن مخا لف بودم بکلی ، درعین حا لی که معتقدم وهمیشه این اعتقا درا دا شتم ازوقتی که بچه بودم ما درم ملک دا شت درگیلان اصلا" نفرت دا شتم که من با زا رعین سروکا رپیدا بکنم ، پدرو ما درمن خیلی علاقه دا شتندکه من وا ردبشوم، من اصلا" نفرت دا شتم . نمیدا نم،احسا س میکردم اینها یک مشت اشخاص بدبخت وبیچا ره ای هستندوخو شم نمیآ مدازاینکار. بعدها که وا ردشدم به این مسا ئل معتقدشدم که ما لکیت به آن معنی که ما درایران دا ریم یک چیزی است که با یدریشه کن بشود، با یدا صلاح بشود ولی نه به آن طریقی که دولت ایران انجا م دا د. من درا ین زمینه سا لها مطا لعه دا شتم. میگویم ازبچگی با ین فکربودم ، هرجائی هم که

بودم ، مثلا" درموقعی که درصندوق بین المللی هم بودم با ملتهای مختلف ، با دولتهای مختلف ، کشورهای مختلف که سروکار پیدا میکردم این را بحث میکردم.
بالاخره به نتیجه ای رسیدم که برای خودم یک طرحی تهیه کردم، یک فکری پیدا کردم که چگونه با پدا ین مسئله مالکیت را حل کرد (۱) بهیچوجه من موافق با گرفتن املاک یک اشخاصی بزورودادن به دیگران نبودم ، بکلی مخالف این امر بودم . برای اینکه این یک عدم رضایتی درمردم ایجاد میکندکه این بهیچوجه صلاح یک دولت عاقلی نیست .(۲) دادن ملک بیک افرادی که هیچ وارد نیستند مطلقا پشت دربشت اجدادشان اینکا را نکردندکه اینها بدانندکه یک ملک را چه جوری باید اداره کرد، اینها عادت کردندنسل بعدازنسل با اینکه رعیت هما نطوریکه میگفتند ، باشندکه به دستور یک اشخاصی یک کاری را انجام بدهندوبیک سهم کوچکی قانع باشند. من معتقد بودم که برای اصلاح وضع مالکیت در ایران که یک عده ای یک املاک زیادی داشتندکه بهیچوجه نه علاقه داشتندبه اصلاح وضع زارعت ونه توانائی داشتند. مثلا" دررشت که یکی ازجاهای حاصلخیز ایران است مالکین بزرگی بودند که اصلا" نمیدانستند اینها چندجریب ، چندهکتار زمین دارند، نمیدانستنددرکجاها دارند ازبس که زیاد بود وگذشته ازاین علاقه هم نداشتند. اینها فقط راضی بودندواکتفا میکردندبه یک چیزیکه به آنها برسدکه خرج اینها راتأمین بکند. بعضی ازآنها مثلا" اشخاصی بودند که عادت داشتندمیرفتندفرنگ ، میرفتندروپا مثلا" یکی ازآنها سپه داربود. این دستگاهش درتهران همیشه درخانه اش با زبودوسفره ای داشت واشخاصی میآمدندوبعضی وقتها هم میرفت به اروپا ویک مخارجی میکرد. به همین قانع بودکه این اداره بشودوغالبا " هم مقروض بود برای اینکه درآمدکافی نداشت وقرض میکرد که ازسرمحصول میپرداخت . اما هیچ اصلا" بفکرنبودکه چه بایدبکندبرای اصلاح وضع کشاورزی اش . من به این نتیجه رسیدم که راه اصلاحات کشاورزی ایران ومالکیت ایران اینست که مالیات وضع بشودنسبت به یک هکتارزمین . نقاط مختلف ایران بسته به اوضاع جوی اش وخاکش تفاوت دارد، تفاوت عمده دارد. مثلا" گیلان را نمیشود

مقایسه کردبا کرمان وبایزد. گیلان هم زمینش مستعدبود وهم بارندگی کافی دارد و میتوانستندزراعت بکنند درصورتیکه درجاهای دیگرآب باندازه کافی نداشتند. میبایست قنات داشته باشند، مشکلات دیگری هم بود. بنابراین میبایست یک مساحت بشود درایران واین راهم باهواپیمادریایم فعلی درچندساعت میشود انجام داد که با نقشه برداری هوایی میتوانستندتعیین بکنندکه نقاط مختلف ایران را. مثلا" تقسیم میکردند ایران را به چندین ناحیه وبرای هرکدام یک حداکثر ویک حداقل تولید تعیین میکردند. آنوقت دولت اعلام میکردبمردم که به فاصله چندسال کلیه اشخاصی که ملک دارند اعم از اینکه زراعت میکنندیا بایراست، اعم ازاینکه خوب زراعت میکنندیا بدزراعت میکنند، برای هرهکتارزمینی که یک شخص مالک هست ازیک تاریخ معینی یک حداقل مالیات تعیین بشودوبا رعایت این اصل که درمراحل اولیه، سالهای اول که مردم آمادگی ندارند این میزانش نمی بایست خیلی گراف باشد، یک حداقل. هرکس، اعم ازاینکه زراعت میکنندیا نمیکند، اعم ازاینکه خوب زراعت میکنندیا بدزراعت میکنندبا یدهرهکتاری فلانقدر بسته به ناحیه اش مالیات بپردازد. نتیجه این عمل این میشد با اخباری که قبلا" میکردید که مثلا" این برنامه راسه سال بعدشروع میکنیم. ووقتی هم شروع میکردید بایک گفتم، مالیات معقول حداقلی که تدریجا" برود بالا. شما اخطار میکردیدبه تمام مالکین ایران که ازفلان تاریخ آقائی مثل سپهدارکده ها هزارهکتارزمین دارد که هیچ زراعت نمیشود وبرای اوهم فرق نمیکند. افتاده ودلش خوش است که بگوید این زمین مال من است، این ملک مال من است. آنچه هم که زراعت میشود بهیچوجه نزدیک به حداکثری که میتواننداززمین برداشت بکنندنیست. اما به این آدم اخطار میشدکه از فلان تاریخ باید این آدم برای هرهکتارزمینی که دارد مالیات بدهد. بالنتیجه این آدم درظرف این چندسال فرصت داشت که زمینش را بفروشد. زمینش را بفروشد به کی؟ اشخاصی که این زمین را میخریدندکه حاضربودندیعنی توانائی این را داشتندکه ازاین زمین استفاده بکنندکه بتوانندآن حداقل مالیات را بپردازند. این بتدریج مالکیت اصلاح میشد ومالک آن مقداراززمینی راکه میتوانست ازعهده بربیاید ومیتوانست آنطورزراعت بکندکه آن حداقل مالیات را بپردازد این اصلاحات بخودی خودش بعمل میآمد. بدون

اینکه ارا ضی را بگیرند وبدهند به یک عده ای که نا شی ، بی اطلاع ، بدون بلدیت بدون اینکه را هنمائی داشته باشند . وآنوقت جزو این برنا مه ای را که من پیشنهاد میکردم ازروزی که دولت این تصمیم را میگرفت موجبات Extension Program را بدست میآورد ، که چه جوربایدتهیه میکرد ، که چه دستگاهی را بایدبوجودآورد ، هما نطوری که درآمریکا دیدم هست ، که یک مراکزی هست . اولا" درآمریکا مثلا" هیچ حدی ، نه فقط آمریکا درهیچ جای دنیا نیست ، حدی برای مالکیت نیست . شما یک شخصی ممکن است به دهها هزارهکتا رزمین داشته باشد هیچکس به او ایرادنمیگیرد که شما چرا اینقدرزمین دارید . هما نطوریکه درصنایع هم محدودیت قائل نیستند که یک شخص یک شرکتی بیش ازچندتا کارخانه فرض بکنیدکه اتومبیل سازی بیشترنداشته باشد ، این هم همینطور . این را هنمایان مثلا" درآمریکا کاری که دولت میکندهمین کمک میکند . یکنفر میخواهد اطلاعاتی درموردد فعآفات داشته باشد . یک مرکزی هست میرودمیپرسد وبه اومیگویند یکنفرهم میفرستندکه به او کمک بکند ، میخواهدنوع زراعت وکشتی راکه بکند ، محصولی که میخواهدبعمل بیاورد . درتمام این مسائل کشاورزی راهنمائی هست ، برنامه هست ، دولت وظیفه اش این باشدوبه مردم هم فرصت بدهد . مردم اگرکسی اصرارداشت این زمین رانگه دارد بسیارخوب نگه دارد اما آن مالیات را باید بدهد . بعقیده من راه اصلاح کشاورزی ایران ازاین راه بودنه ازآن راه برای اینکه من پیش بینی میکردم که وقتی که تجزیه بکنند این نتیجه اش این خواهدشد که مردم توانائی اینکه این کارا بکنندنداشتند . درژاپن دیدم که مثلا" یک خانواده ای بود که دوتا سه تا Acre داشت . خیلی زیادبود چندتا ؟ چهارپنج تا Acre داشت . اما تمام حوائج خودخانواده اش را دراین دو Acre زمین تأمین میکرد . یک محصول نبود ، درزمینی دیدم که گندم میکارند ، صیفی کاری میکنندروی برنامه مثل یک باغچه اداره میکرد ، زراعتی راکه داشت ، مزرعه ای راکه داشت عینا" مثل یک باغ بودکه اداره میکرد برای اینکه بلدبود ، برای اینکه ازعهده برمیآمد . اما اگربه این آدم میخواستندده برابراین بدهند بهیچوجه نمیتوانست ازعهده بربیاید . این عقیده من بودراجع به اصلاحات ارضی .

س ـ پیشنها دکرده بودید این را ؟

ج ـ این را من تهیه‌کرده‌بودم درنسخه‌های متعدد. ووقتی هم که‌درزندان بودم اجـرا میشد این را فرستادم برای یکعده‌ازدوستانم که‌محض رضای خدا اگربتوانید مانع بشوید که‌این کاربشود ، این است راه‌آن . البتـــــــــــه من هیچ اطلاع ندارم چطور شد اما این اتفاقا " دراصلاحات ارضی موقعی شروع شدکه‌من درزندان بودم . این راتهیه کرده‌بودم ازسابق داشتم ، صدها نسخه‌ازاینها داشتم که‌هم به‌انگلیسی بودوهم بفارسی .

س ـ این پیشنهادی که‌برای اینکارشد به‌ابتکارکی بود؟

ج ـ من خیال میکنم یک جنبه‌سیاسی داشت که‌وقتی شاه رفت‌پیش‌کندی وخواست یکی از چیزهائی را به‌کندی بگوید‌که‌من میتوانم بکنم این بودکه‌داوطلب شدا ینکارا رابکنـــد. اشرف‌را هم‌که‌دردنیا خواهدکرد‌میدانست ودردنیا هم اشربخشید. همه‌گفتندکه‌چه شخـــص اصلاح طلبی است ووسیله تبلیغات بسیارخوبی بود برای او. بدون توجه‌به‌اینکه‌نتایجش چه‌خواهدبود، هیچ . تمام این کارهائی راکه‌میکردند مصنوعی بود. نمیدانم تعاونی کشاورزی درست میکردند، تمام این ساختگی بود. هیچکدام ازاینها روی یک پایـــــه صحیحی نبود. آمادگی نداشتندبرای دادن یک همچین تشکیلاتی .

درضمن اینکه‌من این کارهای برنامه‌خوزستان راشروع کردم به‌این نتیجه‌رسیده‌بودم کـه برای سرتاسرایران نواحی مختلف ایران که‌ایران راتقسیم میکردم به‌آذربایجان در شمال غربی ، مازندران وگیلان ، خراسان وکرگان . بعددرفارس یعنی اول اصفهـــان مرکزایران بعدفارس ، کرمان ، بلوچستان ولرستان . این قسمتها را من خیال داشتـم که‌لااقل چهارتا بلکه‌پنج تا ناحیه بشودکه‌نظیرا ین برنامه‌محلی مثل خوزستان درایـــــن نقاط انجام بشود. همینطورکه لیلینتال وکلپ راآورده‌بودم برای کارخوزستان ، چهار دستگاه‌دیگری راازکشورهای مختلف که‌آنها عبارت بودند ازفرانسه ، انگلیس ، آلمان ومثلا" ایتالیا . ایتالیا راشروع کرده‌بودم دربلوچستان وباشاه هم دراین خصـــوص صحبت‌کردم . اویک چیزی بمن گفت‌که‌قبول کردم . آذربایجان را درنظرگرفته بودم برای فرانسویها ، خراسان را درنظرگرفته‌بودم برای آلمانها ، فارس را برای انگلیسها وایتالیائی ها هم که‌درآنجا بودند. شاه گفت‌که‌این چیـــز راعوض‌بکنید بهتر است .

خراسان را بدهید به انگلیسها و فارس را بدهید به آلمانها برای اینکه انگلیسها در فارس نفوذ سیاسی دارند. بمحض اینکه گفت گفتم تصدیق میکنم، قبول دارم.
و آذربایجان را وارد مرحله مذاکره هم شدیم با فرانسویها. اصغیا را مأمور کردم که با فرانسویها تماس گرفت و مکاتبه کرد و تلگراف کرد و حاضر شده بودند. یک گروهی حاضر شده بودند که از فرانسه بیایند و اینکار را در آذربایجان بکنند نظیر خوزستان. و اگر من مانده بودم اینکارها را تکمیل میکردیم و تمام میدادم. برنامه کلی بجای خودش هست در توی آن برنامه برای حداکثر استفاده از امکانات این نواحی عین اینکاری که در خوزستان با Dev. Resources کردم با این دستگاهها از ملیتهای مختلف میکردم برای ایجاد رقابت. و همانطور که در آن برنامه شهرسازی آن کار را کردم و نتیجه خوب داد، اینها برای رقابت با یکدیگر نهایت کوشش را میکردند که نتیجه شان بهتر از دیگران باشد.
من این را یکی از کارهای مهمی میدانستم که در ایران باید اجرا شود. اصولش را با شاه صحبت کردم موافقت کرد و تغییری که بنظر او رسید این بود که قبول کردم. ایتالیائی ها را هم آورده بودم. همان پیه که مقام مهمی هم دارد الان در آن جامعه اروپائی یک سمت خیلی مهمی دارد، میدانید پیه چه مال فیات بود و در چند تا کنفرانس بین المللی با این من همکاری داشتم و او را بسیار مرد شایسته‌ای تشخیص دادم برای این کار. آنوقت خود این فیات هم یک دستگاههائی داشت که اینکارها را میکرد.
Ital Consult اسمش بود. این را هم آورده بودم در سیستان و بلوچستان شروع کرده بودند و گزارشی هم داده بودند. گزارشی داده بودند که یکی از چیزهائی که به آن تکیه کرده بودند گوسفندداری در آنجا است. گفت یک استعداد عجیبی دارد برای تهیه پشم مرینوس آنها گفتند یکی از بهترین جاها است برای انجام اینکار. خب ببینید اینکارها را من میخواستم سرتاسر ایران بکنم. این جزو آرزوهائی بود که داشتم.
س - سئوالی که میخواستم بکنم این بود که کار خوزستان بنظر شما اثراتش چه میبود اگر تمام و کمال آنطوریکه شما در نظر داشتید انجام میشد؟
ج - آرزوی من این بود که برنامه خوزستان یکعده‌ای از سرتاسر ایران در رشته کشاورزی، بهترین کشاورزهای نقاط مختلف ایران را جلب بکند و اینکار میشد، این ده‌ها هزار هکتار

زمین مستعد، زمین بی نظیر مطالعه‌شده که‌چه‌نوع زراعتی مناسب وشایسته‌است برای اینکه اینها را تمام Soil Survey کردندبرای اولین دفعه‌درایران که یک‌گروه هلنـــدی آوردند که‌اینها درا ندونزی کارکرده‌بودند موقعی که‌هلندی ها آنجا بودند. بسیار اشخاص با وجدان ووظیفه‌شناس، وارد که‌رفتم خودم دیدم اینها دهها هزارتجزیه‌کردندبـــرای خاک. اینها این راآماده‌کرده‌بودند. خب اینها راآنوقت عرضه‌میکردیم به‌اشخـــاص مختلف. مثلا" ازیزد ....

روایت کننده : آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریخ : ۲۵ آگست ۱۹۸۲

محل : شهرکان - فرانسه

مصاحبه‌کننده : علی اصغر عروضی

نوار شماره : ۳۷

این رابطه ورکلی بگویم که نتیجه این عملی که شاه میکرد که حکومت میکرد همین بود. خارجی ها بخودشان اجازه میدادند که بیایند یک چیزهائی ازاوبخواهند و در غالب موارد مجبور بودبکنند برای اینکه آنها را نرنجانند. درصورتیکه اگر یک دولتی بود دولت علاج داشت آدم یک کارهائی را انجام میداد یک کارهائی را انجام نمیداد. وقتی هم خیلی هم مثلا" میخواستند که موجبات رضایت کسی را فراهم بکنند اینها را عوض میکردند، اما وقتی خودش اینکارها را میکند نتیجه‌ی اینها همین است. وآنوقت بطور مثال این تقاضای نامشروعی را که میکردند که درمقابلش اگر مقاومت نمیشد ازطرف یک افرادی شاه این کارها را انجام میداد تقاضاها را انجام میداد

س - تحت فشار خارجی .

ج - خارجی ها . و برای این بود که خودش یک مرکز میخواست باشد که اشخاص دیگر اجازه نداشتند که تصمیم بگیرند واینجور مسائل را خودشان راء سا" حل بکنند . شاید از این نقطه نظر این توضیح لازم باشد، هان ؟

س - بله بله .

ج - هان، درتاءیید این نظر که چه جور خارجی ها مستقیما" مراجعه به شاه مراجعه میکردند وتقاضاهای نامشروعی میکردند و شاه درمحظور قرار میگرفت من دومورد را میتوانم ذکر بکنم یکی مو قعیکه دربانک ملی بودم و یک تصویب‌نامه‌ای راداشتند تهیه میکردم یعنی تهیه کرده بودم که به هیئت دولت بدهم راجع به سپرده هائی که مردم دربانک ملی وبانکهای خارجی

که آنوقت بانک شاهی بودوبانک ایران وروس ، آن زمان بانکهای دیگری تقریبا " وجودنداشت ،مگربانک کشاورزی که کارتخصصی خودش را میکرد وبانک رهنی . یک روزشاه مرا خواست وگفت که سفیرانگلیس Le Rougetel آمده است ومیگویدکه بانک ملی تصویبنامه‌ای تهیه کرده‌است راجع به‌همین سپرده‌های بانک شاهی که میبایست این را بانک شاهی واگذاربکند به بانک ملی واگر به‌این کیفیت این تصویبنامه قبول بشود بانک شاهی تعطیل خواهدکرد واین عمل دررابط ایران وانگلیس تاءثیرخواهدداشت . من به شاه گفتم که Le Rougetel سفیر انگلیس‌چه حق دارد بیایدحضورا علیحضرت ومستقیما " دراینجورکارها مداخله بکندوازرئیس بانک ناشراسکناس شکایت بکند ؟ مگر درلندن به محسن خان ،که آنوقت وزیرمختارایران درلندن‌بود،اجازه میدهندکه برودپیش کینگ جورج، آن زمان پادشاه انگلیس بودواز که رئیس Bank of England بودشکایت بکند ؟ گفتم چه فرقی هست بین لندن وتهران ؟ این آدم حق نداردا اینکاررا بکند.وآنگهی اینکار یکی ازواجب‌ترین کارهائی است که من بایدانجام بدهم . موقعی بودکه یک طرح قانونی وکلای مجلس به تصویب رسانده بودندو خودراسکناس را ممنوع کرده بودند. بطوریکه بانک ملی مقداری طلاداشت طلاها را نمیتوانست تبدیل به کاغذ به اسکناس بکندکه قروض‌خودش را بپردازد وایجن وضع بسیارخطرناکی برای بانک ملی ایجادکرده بودکه هرآن ممکن بود بانک ملی متوقف بشودوورشکست بشود ،وهرچه که‌سعی کردم این تصویبنامه را ، این قانون را هیئت وزیران اصلاح بکنند یک قانون جدیدی بیاورند تکلیف نشراسکناس را معلوم بکنندوبانک را ازاین وضع خطرناک نجات بدهندنشد. وچون نشددرصددا ین برآمدم که تنها راه دیگری که بود این بودکه اشخاصی که پولهایشان را ازبانک ملی میکشیدند اینها نمی بردندتوی خانه‌شان زیرفرش قایم بکنند یا چال بکنند.این را میبردندمیگذاشتنددریکی

ازاین بانک وکسی هم البته داشت توی بانک روس نمیگذاشت بیشتر ش راتوی بانک شاهی میگذاشتندکه یک بانک ۶۰ ساله انگلیسی بودکه درایران موردا عتمادمردم هم بود . وپیشنهاد کردم، اول تصویبنامه راتهیه کرده بودم که صددرصداین پولها راکه دربانک هست بگذارنددربانک ملی بعدبه ۸۰ درصدرساندم ، وهمکارانم استدلال کردند یکد فعه این کار خیلی زیاداست وآورده بودیم به ۵۵ درصد به نظرم ، ۵۵ درصد . وبه شاه گفتم ، گفتم اینکارواجب است لازم است برای حفظ بانک ملی برای نجات بانک ملی ازورشکستگی وازاضمحلال ومن اگراینکارراانکنم خیانت کردم ومیدانم بعدازمن کسی جراءت نخواهدکراینکارراکند پس من اگرنکنم خیانت است ومیکنم واگربخواهیدامرابفرمائید استعفا میدهم . گفت که "شماحق ندارید استعفا بدهید." جواب دادم که من ممکن نیست سرکاری بمانم که نتوانم آنچه راکه خودم معتقدهستم اجراء بکنم بنابراین چاره‌ی دیگری ندارم جزاستعفا . گفت ، "حق باشما است . شماحق دارید. اینکارردرست است اما ما به اینها الان احتیاج داریم وباید باآنها مماشات کرد." گفتم این ازآن مواردی نیست که من بتوانم اغماض بکنم ومماشات بکنم . این تسلیم شد قبول کرد. رفتم بعداین تصویبنامه راتفاقا "به هیئت وزیران که فرستادم مظفر فیروزکه آن زمان معاون نخست وزیربود، هنوزهم شایدمعاون نخست وزیر نشده بود یا اینکه .... بله شایدمعاون نخست وزیربود، امخالفت کرد وبمن تلفن کردندکه خودم درجلسه بعدبیایم و مدافعه بکنم ، رفتم استدلال را بیان کردم وقوام السلطنه خودش تصویبنامه راامضاء کردوبقیه هم همه امضاء کردند. وفردایش سفارت انگلیس یک یادداشتی برای نخست وزیرفرستادواعتراض کرد یعنی همان تذکررادادکه شنیدیم همچین تصویبنامه‌ای میخواهیدبگذارنید ، نمیدانستندتصویب شده ،

واین اشارت بدی خواهد داشت درروابط ایران وانگلیس . قوام السلطنه هم البته یک خرده ناراحت بودوهمان روزی که مرا خواست وبا او صحبت میکردم چون بستری بودوتوی رختخواب خوابیده بود تب داشت ، به اوگفتم که به سفیرانگلیس بفرمائیدکه با من صحبت بکند . بفرمائیدکه ر.س با نک مرکزی آمداستدلال کردوهیئت وزیران همه متقاعدشدندوخودش توضیح خواهدداد . اتفاقا" همینطورهم شد رفتم صحبت کردم وبلا آخره اینکارراکردم . یک موردیگری که دردوره‌ی تصدی من درسازمان برنامه پیش آمدبازهم نظیرهمین بود شاه گفت " Chapin سفیرآمریکا آمده است میگویدکه چرا شما تمام درآمدنفت رابه بودجه تان نمیبرید؟ جزودرآمدکل کشورنشان بدهیدتاکسربودجه نداشته باشیدوبرای کارهای عمرانی بجای اینکه عایدات نفت راکنارگذاریدبرای مخارج عمرانی برای مخارج عمرانی وام ازخارج بگیرید." گفتم Chapin غلط کرده ، Chapin چه حق داردکه بیایدیک همچین دخالتهائی بکند؟ این امرامکان ندارد واگربخواهیداینکارشودمن استعفا میدهم گفتم دلیل آن چیست . بمن میگویند که برای کارهای عمرانی تان بروید قرض بکنید ، میروم پیش بلاک رئیس بانک جهانی میگویم آمدم قرض بکنم میپرسد خب وضعتان را بیان بکنید چقدردارید ؟ درآمدچقدردارید؟ درآمدنفت چقدرهست ؟ بهاومیگویم که درآمدنفت راما درآن دخالت نداریم برای اینکه درآمدنفت راگذاشته‌ایم توی بودجه . میگویدچطوردرآمد نفت راگذاشتیدوازدرآمدنفت هیچ نمیخواهیدبرای کارهای عمرانی خرج بکنید؟ بگویم نه ، میگویدشما معتقدهستیدباینکه این برنامه عمرانی برای مملکت یک کارمهمی است ؟ میگویم البته ، میگوید خب شماکه معتقدهستید بخودتان زحمت نمیدهیدکه یک دینارازپول نفت بردارید بهاین مصرف برسانید پول نفت را میبرید برای پرداخت حقوق مستخدمین دولت یا مخارج ارتش آنوقت برای کارهای عمرانی

میخواهید تماما" بیائید از یک موٴسسه ی خارجی یا یک موٴسسه‌ی بین المللی قرض بکنید؟ بمن خواهد گفت که شما بروید مغزتان را به یک دکتری نشـــان بدهید شما اصلا" صلاحیت اینکار را ندارید . امکان ندارد که بمن قرض بدهد و من هم خودم را مفتضح میکنم هم مملکتم را مفتضح میکنم و هم راه اجـــرای برنامه مسدود میشود دیگر امکان ندارد که اینکار را بتوانیم بکنیـــــم . گفتم به اینجهت من ... گفت "من چه بکنم چه بگویم ؟" گفتم بفرمائید به Chapin که چون اینکار مربوط به ابتهاج است به ابتهاج که گفتیم گفت که اگر بخواهید ما را ربکنید من استعفا میدهم و بنابراییـــن ما چون نمیتوانیم بگذاریم نمیخواهیم بگذاریم که او برود تا چاریـــــم که از انجام اینکار امتناع بکنیم . ظاهرش هم خیال میکنم که خوشوقـــت شد که راه حلی پیدا شد . چند روز بعد رفتم به اسلامبول در جلسه‌ی سالیانـــه بانک جهانی و صندوق بین المللی که آن سال در اسلامبول بود در ۱۹۵۵ در ضمن دیدو بازدیدی که میکردم رفتم پیش جورج هامفـــــری که وزیر دارائـــی وقت بود وزیر دارائی آمریکا بـــــود و آدم خیلی متنفذی هم بـــــود از دوستان آیزنهاور بـــــود که رئیس جمهور بود. قائم مقام وزارت دارائی و یکی از معاونین وزارت دارائی هم توی اطاقش در هیلتـــون حضور داشتنـــد. جورج هامفـــری پرسید که کارهایتان چطور پیشرفت میکند؟ جورج ها مفری را من قبل از اینکه از واشنگتن برگردم به ایران موقعیکه در صندوق بین المللی بـــودم با او آشنا بودم ، یکی از روٴسای O C I که سابق آورده بودیـــم برای تهیه برنامه او یک آدم خیلی مهمی بود رئیس (؟) بود با و بمن توصیه کرد که من بروم و با او آشنا بشوم گفت این مرد یست خیلـــی خیلی با فهم خیلی مرد مطلعی است خوب است که شما با این آشنا بشوید. و رفته بودم و با او آشنا شده بودم بنابراین از این راه رفتم به او یک سلامـــــی بگویم و در جواب این مطلبی که این سئوال کرد که چطور کارهایتان پیشرفـــت

میکندیا نه ؟ گفتم که مشکلات زیادی دارم که یک قسمت مربوط به دولت شما است . پرسید چطور ؟گفتم که از طرف دولت شما آمده است پیشنهادی شده است به ایران که اینکار را بکنیم، درآمد نفت را توی بودجه ببریم وبرای مخارج عمرانی قرض بکنیم . گفت همچین چیزی ممکن نیست پیشنهاد کرده باشند . گفتم شاه بمن گفت، سفیرتان Chapin رفته این را به شاه گفته ،گفت که امکان ندارد همچین چیزی . گفتم آخر شاه که بمن بی ربط نمیگوید، من هم درجواب گفتم که من استعفا خواهم داد اگر یک همچین کاری را بخواهید بکنید . گفت کاملا" حق داشتید وچطور ممکن است آخر دولت ما همچین چیزی را پیشنهاد کرده باشد ؟ به تهران برگشتم این جریان را به شاه گفتم شاه چیزی نگفت . درچندروز بعد Chapin را در یک ضیافتی دیدم وبه او گفتم او هم حرفی نزد . سالها بعد در کنفرانس سانفرانسیسکو بودم یک کسی که درآن زمان دروزارت دارائی آمریکا کار میکرد ودرآنموقعی که من درکنفرانس سانفرانسیسکو بودم با Stanford Research Institute کار میکرد بمن گفت ؛ "آنموقعی که شما این مطالب را به Chapin گفتید تلگراف کردیه وزارت خارجه درواشنگتن وگفت که ابتهاج از اسلامبول برگشته یک همچین حرفهائی میزند وآنها به وزارت دارائی مراجعه کردند واز جورج ها مفری سئوال کردند جورج هامفری هم جواب داد که عین نظر من است . املا" چطور ممکن است که دولت ما یک چنین پیشنهادی به ایران کرده باشد ؟ این دومورد بخوبی نشان میدهد مقدار آن کاری که بارها به شاه هم من تذکرداده بودم وهم میدانم عده‌ی زیادی این فکررا داشتند واین عقیده را داشتند وبه او میگفتند که شاه نباید در امور مملکت مداخله علنی ومداخله‌ی مستقیم بکند . شاه باید سلطنت بکند، حکومت کردن باید دردست اشخاصی باشد که مسئولیت دارند واگر دچار یک اشتباهی میشوند بتوانند مورد استیضاح مجلس قرار بگیرند ومجلس اینها را برداردعوض بکند خودشاه بتواند اینها را تغییر بدهد که یک همچین مواردی پیش نیاید که سفیرخارجی دوتا مملکت ، حالا این دومملکتی است که

من وارد هستم ومیدانم دیگران هم اینکارا میکردندبدون شک سفیروشوروی هم بعضی وقتها یک تقاضائی میآمدمیکردکه شاه در محظورمیماندویک کارهائی میکردکه مخالف مصالح مملکت بود. وشاه دراینجورمواردبه آنشخص مربوط حالاوزیر بود یانمیدانم رئیس یک اداره مستقیمی بودبه ایشان دستور میداد بدون شک میکردند ونتایجش بدون شک بضررمملکت بود .واین شاه اگرازاینکارخودداری کرده بود سلطنت میکرد وموردا حترام مردم بود موردا حترام مجلس بود موردا عتمادمملکت بود ازاین مواردپیش نمیآمد که اودر محظوربا شدوبرای اینکه روابط خودش را با دولتهای خارجی حفظ بکند برای اینکه مبادا ازاورنجشی پیدابکنند ، وازاین مطلب اوخیلی خیلی میترسید وهمیشه ملاحظه میکرد ، یک دستورهائی بدهدکه بکلی مخالف مصالح مملکت است .

س ـ خواستیدراجع به تحریکات بانک شاهی برعلیه بانک ملی ...

ج ـ این یک موضوعی است که ازلحاظ تهمتهائی که بمن واردمیشدا همیت دارد . واقعاً " میشودگفت اکثریت ، شایدقریب به اتفاق ایرانیان استثنا بودند اشخاصی که خلاف این نظررا داشتند ، مرا متهم میکردندکه مرا دربانک ملی آوردندکه ازمنافع انگلیسهاحمایت بکنم . بلآخره مرا بقول خودشان آنگلو فیل ، اما درایران آنگلو فیلی یانمیدانم روسو فیلی به معنی این بودکه ازعمال آن ممالک هستند . دریک همچین موردی بانک شاهی که یک بانک قدیمی انگلیسی بودکه ۶۰ سال درمملکت ریشه دوانده بودویک زمانی هم امتیازنشراسکناس را داشت که اتفاقاً " یکی ازکارهای مهم ومفیدی که رضاشاه کردویقین دارم این رابه راهنمائی تیمورتاش کرد برای اینکه آن زمان تیمورتاش دراینکار مداخله داشت . راءساً " با بانک شاهی صحبت میکرد هیچ مربوط به وزارت دارائی ونخست وزیروهیئت دولت نبود. بعنوان وزیردراین مذاکره

را او میکرد. به بانک شاهی اخطار کردندکه باید ازامتیازنشراسکناس صرفنظر بکند وچون مدتی باقی بود اینها راحاضرشدندکه دویست هزارلیره بدهند واین را درواقع بخرند وبانک شاهی هم قبول کرد. بلا آخره بعدازمذاکرات خیلی خیلی زیادوبسیارمشکل اینکارراکردند. انتشاراسکناس راازیک موسسه‌ی خارجی گرفتند . یکی ازکارهای برجسته‌ی رضاشاه بود، برای اینکه کمترنظیرداشت . آنچه که من اطلاع دارم درمصرهم نظیراین قضیه‌ی بود National Bank of Egypt مثل Imperial Bank of Persia صاحب امتیاز صدوراسکناس بود . واوراهم درابتدای حکومت نجیب که نا چیزهمه کاره بود آن رالغوکردندوبرای اولین باریک نفرمصری زا به ریاست National Bank of Egypt انتخاب کردندومنصوب کردند که ازدوستان وآشنایان من بودکه درصندوق بین المللی عضوهیئت مدیره بود زکی صدر . این قضیه وقتیکه من به بانک ملی آمدم دستوراتی را میدادم ، دوتا بانک مجازبرد که یکی بانک ملی بود یکی بانک شاهی . بانک مجازیعنی بانکهائی که‌حق داشتندمعاملات ارزی انجام بدهند. بقیه بانکهائی هم که بودواقعا" بانک تجاری نبود. گفتم آن زمان تعدادبانکها خیلی محدودبود . این دوتا بانک حق داشت معاملات ارزی بکنند . دراولین برخوردی که من کردم که دیدم که بانک شاهی یک کارهائی دارمیکنندبرخلاف مقررات ارزی . به آنها اخطارکردم که شما بایداینکارها را موقوف بکنید بایداینکارها را به بانک مرکزی ، بانک ملی مراجعه بکنید ودستوربگیرید ودستورات بانک مرکزی را رعایت بکنید جواب دادندکه شماچه حق دارید یک همچین دستوری بما بدهید؟شما یک بانک مجازهستید ما یک بانک مجاز . ببینیدچه‌وضعیت مضحکی بودکه آنها میخواستندخودشان رابگذارنددرردیف بانک مرکزی . درصورتیکه بانک مرکزی تمام مسئولیت اجرای این قانون مقررات ارزی را عهده داربود.

بانک ملی موظف بودکه ارزهائی راکه خارجی ها میفروختند ، قشون انگلیس قشون روس بعدآمریکائی ها میفروختنددرمقابل این ریال بدهد. بانک ملی که بانک ناشراسکناس بود مطابق قانون مسئولیت حفظ ارزش پول ایران راداشت . درصورتیکه بانک شاهی هیچکدام ازاین وظائف رانداشت بانک شاهی فقط اینجا نشسته بودحداکثرسودرا ببردوانتقال بدهدکه درلندن به صاحبان سهام پرداخت بشود. وضع این دوبانک اصلا" قابل مقایسه نبود. آنها پیش خودشان این فکر راکرده بودندکه شما یک بانک هستید مایک بانک هستیم شماحق نداریدبما دستوربدهید .اگر بانک ملی این دستوررا نمیدادکس دیگری نبوداین دستوررا بدهد. خب ازاینجا اختلاف ما شروع شد وبعدتشدیدشد بطوریکه بانک شاهی دائم برعلیه من انتریک میکردبلا انقطاع. من میدانستم آوانتریک میکند اما مدرک نداشتم . تا یک روزی این مدرک بدست آمد . رئیس بازرسی بانک ملی یک نامه‌ای راآوردبمن ارائه داد وگفت که این .. این بعنوان یک مدیر یک روزنامه‌ای نوشته شده بود . گفت این آقای مدیر روزنامه که با من دوست است با همان نیرومند رئیس بازرسی دوست است ، گفت این رادوستانه بمن دادکه من بشمانشان بدهم . نامه رادیدم بخط اسماعیل دهلوی است . اسماعیل دهلوی درآن زمان کارمندارشد ایرانی بوددربانک شاهی ، کارچاق کن بود تمام کارهای آنها را درست میکرد. نامه‌ای به خط او ، برای اینکه این سالها زبردست من دربانک شاهی کارمیکرد وقتی من بانک شاهی بودم وخطش راکاملا" میشناختم، بخط اوبود. یک مقاله‌ای نوشته ویک نامه‌ای هم ضمیمه‌اش کرده به‌اسم این مدیر روزنامه نوشته‌است‌که این مقاله رافرستادم که درج بکنید بعد همدیگررا می بینیم، مقصودم اینستکه حتما" این همدیگررا می بینیم یعنی همان مطابق قراری که‌مثلا" داریم بشماچیزی میدهیم . دراین مقاله شروع کرده‌است ازاینکه ابتهاج ازعمال انگلیسها است‌وسالها

دربانک شاهیکارمیکرد والان هم هرکاری که میکندبه‌دستورانگلیس‌ها است ، یعنی همان حرفی راکه دشمنان من میزدند عین همان به تفصیل . خب من وقتی این رادیدم اصلا" بحدی متحیرشدم چطور آخریک همچین چیزی میشودکه این آدم اینجورمینویسد میدهددست‌طرف ؟ حالا این طرف هم کسی بوده‌که این مقاله را سابق چاپ میکرده چطورشده که یکدفعه به نیرومندداده معلوم نشد. تلفن کردم به ولتر رئیس بانک شاهی گفتم خواهش میکنم بیائید تا مد. به‌اوگفتم‌که‌شما دراینجا اجازه میدهیدکه برعلیه من که رئیس بانک ناشراسکناس هستم اعضاء تان تحریکات بکنند؟ گفت نه‌همچین چیزی نمیکنیم. گفتم درانگلستان اگریک همچین کاری رایکی ازبانکهای خارجی برعلیه Bank of England بکند وتحریکاتی رابکندومردم راوادارکندکه مقاله بنویسند ورئیس Bank of England رامتهم بکنندکه‌اوخیانت میکند همچین چیزی راا جازه میدهند ؟ گفت نه . نامه رابه‌اونشان دادم.گفتم این نامه‌ایست‌که دهلوی نوشته واین هم خط‌اواست . گفت‌که ممکن است که این رابمن بدهیدکه من به‌اونشان بدهم ؟ گفتم البته . به‌اودادم رفت. یکی دو سه روزبعدوقت‌خواست وآمد گفت‌که این نامه بخط دهلوی هست اما اونوشته ، من درست نفهمیدم گفتم چطورهمچین چیزی میشود یعنی چه؟ بخط اوهست اونوشته یعنی چه ؟ گفت یکی ازدوستانش این مقاله رانوشته بود سرراهش میبردکه به مدیرروزنامه بدهد آمدبه دیدن دهلوی وبه‌اونشان داد دهلوی گرفت‌ازروی این کپی کرد . گفتم که شما به این چیزی که میگوئید معتقدهستید ؟ گفتم کسیکه میخواهدکپی بکند اولا" چه لزومی داشت‌کپی بکند برای اینکه فردایش این راتوی روزنامه چاپ‌شده قشنگ وپاکیزه میدید ، کسیکه بخواهدکپی بکنددیگر تصحیح نمیکند ، این تصحیح شده گفتم این راکه دیگرمیدانید آشکار است ، چندجا تصحیح کرده . گفتم این راشما باورمیکنید ؟ گفت بله .

گفتم خیلی خوب من با شما دیگرکاری ندارم تشریف ببرید. چندی از این قضیه گذشت تا یک روزیکه شاه بمن گفت ، "بولارد دارد میرود خیلی خیلی گله دارد از رفتاری که شما با بانک شاهی کردید وشما بروید ببینید ،ببینید چه میگوید وزیادهم به او تندی نکنید ."به بولارد تلفن کردم که من میخواهم بیایم شما را ببینم رفتم . هما نوقت هم اولسرم هم خیلی اذیتم میکردم زخم معده ام خیلی اذیتم میکرد. رفتم نشستیم ومحبت کردیم گفتم خب شما چه ایرادی دارید ؟ چه شکایتی دارید ؟ گفت "از سخت گیریهائی که به بانک شاهی میکنید ."گفتم این مطلب را نگوئید برای اینکه بانک شاهی مرکز مخالفت با من شده وعضو رشد ایرانی بانک شاهی مقاله نوشته بخط خودش که خطی که من میشناسم بعد ولتر را خواستم وقتی به او گفتم بمن میگوید که این را او ننوشته خط او هست اما او ننوشته . گفت،" بله مستر ولتر بمن هم گفت ومن تصدیق میکنم که ننوشته". من اینجا دیگر بی اختیا رشروع کردم به دادوفریادکردن به او گفتم که شما این مطلبی را که گفتید توجه نکردید که چه میگوئید اما مقصود شما اینستکه یک حرفی را که یک انگلیسی میزند آن سند است . یک خارجی اعم از اینکه ایرانی باشد یا فرانسوی باشد یا آلمانی باشد درمقابل گفته ی یک انگلیسی ارزش ندارد . اینست این ایرادی که من به شما دارم.گفتم شما خیال میکنید که من نمیدانم دربانک شاهی چه خبربود؟گفتم من یک جوانی بودم توی بانک شاهی دررشت کار میکردم ، شعبه رشت را من میگرداندم یک انگلیسی بود به اسم کلارک. بعدکه من به تهران منتقل شدم بفاصله کمتر از یکسال، یک سال نشده بود،یک نامه ی بدون امضائی به بازرسی رسید ، من هم آنوقت در بازرسی کار میکردم،پیش مکلیسن که یکی ازدوستان من بود . او بمن نامه را نشان داد نوشتندکه این درمعاملات اورزی که آن زمانی که من در شعبه بودم تمام این معاملات را من انجام میدادم وقتی من رفتم این

معاملات را رئیس انگلیسی شعبه دردست گرفت . روی این معاملات ارزی خریدلیره ودلار دزدی میکند . هرلیره‌ای را دوریال هردلاری یک ریال یک همچین چیزی روی این میکشد واستفاده شخصی‌میبرد واسامی واین چیزشان را ذکر کردند. این مکلین پاشد به رشت رفت با مراجعه‌ی به دفاتر ارز وتاریخ هائی که داده بودندونرخ مسلم شدکه اینکارا میکنند. کلارک هم اعتراف کردکه اینکارا میکرده.ازهمانجا ازهمان رشت به انگلیس روانه‌اش کردند که هیچکس نفهمدکه یک انگلیسی‌رئیس شعبه دزداست . گفتم این یکی که خودم شاهدش بودم . یکی دیگر اطلاع دارم که Dewey که رئیس‌کل بازرسی بانک شاهی بود موقعی که در شیرازبود ازتمام خوانین فرش میگرفت ، رشوه‌میگرفت، میآ مدندخانه‌اش میدادند یکی دیگر.....

س - راجع به‌پیشنها دسا عدبرای عضویت در هیئت مذاکره درموردنفت .

ج - بله. اینهم ازمواردجالبی است که درهمان موقعی که همه مرا متهم میکردند من ازعمال انگلیس‌ها هستم کارنفت راکه بهیچوجه ارتباطی با بانک نداشت مطلقا من یک عده‌ای را برای رسیدگی به اینکارماء مور کردم که این کارها را میکرده ازهمانجا ازهمان رشت به‌انگلیس روانه‌اش کردندکه هیچکس نفهمدکه یک انگلیسی رئیس شعبه دزداست.گفتم این یکی که خودم شاهدآن بودم. یکی دیگراطلاع دارم که Dewey که رئیس‌کل بازرسی بانک شاهی بود درموقعیکه درشیرازبودازتمام خوانین فرش میگرفت ، رشوه میگرفت ، میآ مدندخانه‌اش میدادند. یکی دیگریک جانسونی بوددربابل آنوقت (؟) بوداین رابرای دزدی از هما نجا بیرونش کردند. گفتم این مطلب رابمن نگوئید برای اینکه من تمام اینها را میدانم ،شما اصلا"خجالت نمیکشید یک همچین چیزی را میگوئید حق دارد ؟ یک کسیکه من خط اورابدست آوردم این باقلم خودش یک مقاله‌ای را اصلاح کرده یک همچین سند دیگرازاین سندبالاترنمیشود.اوبمن میگوید

که خیرمن تحقیق کردم این را دهلوی ننوشته شما میگوشیدکه رئیس بانک حق دارد. گفتم فایده ندارد اینجورصحبت کردن با شما فایده ندارد خیلی دیگربریشان شدم وخیلی تندصحبت کردم. بلندشدم که بروم آمدتادم درب بمن گفت خیلی من متاءسفم که دوقعیکه میروم یک همچین صحنه‌ای بین ما پیش آمده باشد. بعدرفتم به شاه هم گفتم ، گفتم من تنهاکاری که نکردم کتکش نزدم، برای اینکه این یک همچین مطالبی را میگفت . دریک همچین موقعی میگویم‌مردم‌ایران یا اکثریت آنها میگفتندکه‌مرا این انگلیسها آوردند ومنافع آنها را حفظ میکنم . حالادریکی ازاین مواردما با بانک شاهی یک قراری گذاشتم که‌همان تصویبنامه‌ای راکه گذراندم که ۵۵ درصدازسپرده‌ها را آخرهرماه بایدحساب بکند سپرده‌های حسابهای اشخاص را پیش خودش و۵۵ درصدآن را پیش بانک ملی تودیع بکند. این بانکهای خارجی بود . ماه اول داد ماه دوم هم داد ،یک ماه گذشت بانک روس نداد ، ابراهیم کاشانی رئیس‌حسابداری بانک بود اورا خواستم چون روسی هم میدانست گفتم که‌به بانک روس تلفن بکنید بگوئیدتا فردا ساعت ده صبح به شما مهلت میدهم که‌مطابق این تصویبنامه عمل بکنید صورت سپرده‌هایتان را بدهیدواین ۵۵ درصدراهم چک بدهید که به بانک ملی پرداخت بشود واگربانک‌دیدمیفرستم بانک تان را می بندند. کاشانی یک‌خرده تاءمل کرد. گفتم آقای کاشانی همینطوری که‌گفتم برویدو عمل بکنید. واینکارا میکردم‌برای اینکه قدرت دیگری نبود . یک بانکی تصویبنامه ای صادرمیشود رعایت نمیکند وگفتم اگراستدلالتان اینستکه از این تصویبنامه‌خوشتان نمیآید،تشریف ببرید مسکو کسی شما را مجبور نکرده که درایننجا شعبه‌داشته باشید بانک داشته باشید . تاروزیکه درایران کارمیکنید شما تابع قوانین ایران هستیدوبایدقوانین ایران را رعایت بکنید . رفت گفت فردا صبح چک فرستادند ازآن روزببعدهم این تصویبنامه را اجرا میکردند . دوماه بعدازاجرای این عمل بانک شاهی

آمد، یک مطلب خیلی فنی است ، بـــه این استناد کردکه یک قسمت از وجـــوه ایرانیهائی که پیشنهاد آن را ندهد. این را یک توضیح مختصری میدهم تا مطلب روشن بشود. اسم سپرده های مردم در بانکها اطلاق میشود بـــــــه Deposits یعنی همان ترجمه Deposits است کـــــــه اعم از سپرده حساب جاری است یا سپرده مدت دار، Current Account یـــــــــــــا Fixed Deposit Account . یـــک اشتبـــاه لفظی در ایران هست در مورد اعتبارات اسنادی که بانکها با زمیکنـــــــد اعتبار اسنادی هم موردی با زمیشود که واردکننده ایرانی یک جنســـــی را سفارش میدهد فرض بکنید از انگلستان آنوقت مطابق وضع روز یا بانکها بـــه تشخیص خودشان یا مقامات دولتـــی به بانکها دستور میدهند، بسته به وضـــع روز، نسبت بهریک از کالاهائی که وارد میشود یک سپرده ای بگیرند. بعضـــی وقت ها بدون سپرده اعتبار را میگویند با زکنید . امـــا در مواردیکـــه نمیخواهند که ورود یک کالای بخصوص تشویق بشود میگویند که واردکننـــده باید یک قسمت از جنسی را که سفارش میدهـــد بعنوان پیش پرداخت به بانک بسپارد، بپردازد. من برای اینکـــه در آنموقع جنگ که جنسی که مـــورد احتیاج مملکت باشـــد نمیآمـــد یک مقداری بنجـــــل وارد میشـــد. مثلا" یک چیزهائی که مطلقا به درد مردمی که قماش به اندازه ای کافی نداشتند پارچه ابریشمی وارد میشد و قسمتی از آن هـــم از سوئیـــس میآمد .دستور دادم که این را با ید صدر صد سپرده بگذارند .کسیکه میخواهد این را وارد بکنـــد تمام پولـــش را از روز اول با ید بیـــاورد به بانک بدهد کـــه ایـــن خودش یک ترمزی است که مردمی که پول ندارند بیخود سفارش ندهند، واوهـــــم که پول دارد تا ءمل میکنند از روزیکه این را در بانک میگذارد تا روزیکـــه جنسش میرسد ممکن است هشت ماه یک سال طول بکشد . ایـــن خودش در حجم واردات آن کالای بخصوص تاءثیر دارد. حالا این را ما به اشتباه در ایران معمول شده بود اسم آن را سپرده گذاشته بودند، درصورتیکه سپرده ای نیست

این چیزی است یک بیعانه است یک پیش پرداختی است علی الحساب با بت قیمت جنس که بعداً زاینکه اسناد حمل آن رسید و بارنامه آن رسید اینها را وقتی که واردکننده میآید تسویه بکند آن چیزی را که قبلاً" پرداخته حساب میشود بقیه اش را از او میگیرند . این را به اشتباه در ایران معمول شده بود میگفتند سپرده . بانک شاهی بعد از اینکه دو ماه آن عمل را انجام داده همین سپرده ها را هم ۵۵ درصدش را به بانک پرداخت کرده دیه کردکه ما این را جزو سپرده ها بحساب بدهی محسوب بکنیم . وقتیکه آن دستوری که داده بودم به بانک شاهی که آنهم صددرصد بگیرد دستور این بودکه صددرصد را میگیرد و به بانک ملی میدهد .چرا ؟ فلسفه این برای این بودکه کمتر ارز مصرف بشود ، کمتر جنس بیهوده بیاید و واردکننده به این وسیله برایش یک مضیقه ای بود ، یک تحمیلی به واردکننده ی ایرانی میشدکه برود پولش را تهیه بکند و بیاورد در بانک بگذارد . این را من حاضر نبودم که یک بانک خارجی بگیرد بحساب خودش نگهدارد . این میگفتم سپرده ای است با بت ارزی که باید بعدها به این آدم فروخته بشود . آن ارز را کی میفروشد ؟ بانک ملی میدهد از ارزی که بانک ملی میدهد . بانک شاهی هروقت که ارز میفروخت هرروز هرهفته چند دفعه هروقت که لازم داشت صورت میداد که تا امروز ما اینقدر ارز خریدیم اینقدر ارز فروختیم .ما زاد فروشش برخریدش را بانک ملی میبایست بهش ارز بدهد یعنی ارزی که فروخته بود. وضع ارزی بانک شاهی را بانک ملی تعهد داشت که تسویه بکند . بنابراین آن هیچ مسئولیتی نداشت هیچ زحمتی بخودش نمیداد بانک ملی بودکه میبایست آنقدر ارز تهیه بکند از هرجائی که بدست میآیدکه بتواند جواب ارزهائی را که بانکهای مجاز فروختند بدهد . یعنی حواشج وارداتی مملکت را تاءمین بکند حوائج ارزی دولت را تاءمین بکند. این وظائف بانک ملی بود بانک شاهی هیچ

مسئولیتی نداشت . هرقدرکه مردم میخریدند، بشرط اینکه مطابق مقررات ارزی باشد، میفروخت کسری را بمحض اینکه ازبانک ملی تقاضا میکـــرد بانک ملی میبایست به او بدهد. این را نوشتندکه ما این را اشتباه کردیم، اشتباه کبـردیم هم نگفتنـد ،گفتندابن را ما نمیدهیم ، این پولـــی است که بایددربانک شاهی بماند . این مشمول آن قانون ، قاعده‌ی سپرده‌ها نمیشدکه ۵۵ درصدبدهیـــم . من گفتم استدلال بکنید ،استدلال کردنـــد فایده‌نبخشید . دستوردادم که دیگربه بانک شاهی ارزنفروشید . خـــب این دیگریک وضع بسیـــاروخیمی برای آنهـــا پیش‌آورد . برای اینکـــه آنهاکه نمیتوانستندبروندارز ازخودشان بفروشند . آنهایک بانک مجـــازی بودندکه کسری ارزشان را ما میبایست تاءمین بکنیم . اما چون راه‌دیگـــری نداشتم برای وادارکردن اینهاکـــه یک چیز حق مسلم مابوداینکا رراکردم رفتندبـــه نخست وزیروبه وزارت دارائی‌وبه‌سفارت انگلیس شکایت کردند، هیئت وزیـــران جلسه‌ای درقلهک تشکیل داد، همان سفارت آلمان ، یـــا آنجاسفارت آلمان بود یاآن روزبله یایک خانه‌ای راا جاره کرده بـــودند بهرحال درجریان بود . جلسه هیئت وزیران به ریاست ساعـــد و مرا هم خواستندکه توضیح بدهم . من تمام این جریان را به آنهاگفتم توضیـــح دادم که اینها مغلطـــه میکنندا ینهایک موضوع فنی راکه یک خـــرده بغرنج است وجنبه صددرصدفنی دارد دارندسوء تعبیـــرمیکنند ولـــی صددرصدحق با ما است . توی هیئت وزیران اشخاصی بودندکه علنی ازانگلیسهـــا حمایت میکردند، ازبانک شاهی ، یکی ازآنها فهیم الملک بودکه آنوقـــت وزیرمشاوربود. اشخاص دیگرهم بودند. آنهاآنطوربرجسته نبودند امـــا فهیم الملک خیلی درمن اثرکرد خیلی برای اینکه سالها بودمن فهیم الملک را میشناختم وبرای اویک احترامی قائل بودم خیال میکردم یک آدمی است متین است ، یک آدمی است باوجدان است ، یک آدمی است منصف اســـت . این هیئت وزیران وضع بسیار بسیاربدی پیداکرد بطـــوریکه من گفتـــم

که من خیال میکردم که این هیئت وزیران است . الان این بیشتر شباهت دارد به هیئت وزیران انگلیس ، برای اینکه من رئیس بانک ناشر اسکناس ایرانی هستم آمدم با استدلال به شما میگویم که این حق با بانک ملی است و آنها حرفی که میزنند نامربوط است . استنباط میکنم که هیئت دولت دارد به بانک شاهی حق میدهد . خیلی منقلب شدم فوق العاده وضعیت بدی بود ، پس فردایش هم میرفتم به جلسه‌ی سالیانه مجمع عمومی بانک که درکجا بود نمیدانم یادم نیست ولی به لندن هم رفتم . این هزارونهصد درست سالش را هم یادم نیست . همان سالی است که این تصویبنامه تازه بموقع اجرا گذاشته شده بود . بهرحال با این وضع رفتم ، هان رفتم چیز...

س - ۴۹ نبود؟

ج - ۴۹ بود در واشنگتن بود . ۴۹ بود در واشنگتن که کریپس وزیر دارائی انگلیس رئیس دلیگاسیون انگلیس بود در ۴۹ ، به ملاقات کریپس رفتم ، کریپس بمن گفت ش که شما خیلی سخت گیری میکنید به این بانک مایه این بانک شاهی ، گفتم که حیف است که شما از این بانک حمایت بکنید . گفت آخر من وزیر دارائی انگلیس هستم اینهم بانک انگلیسی است . گفتم تصدیق میکنم بله درست است من توجهی به این مطلب نکردم و اینها اشخاص درستی نیستند گفت ، "یک همچین اختلافی بمن گزارش دادند که شما خیلی به اینها زور میگوئید و مطالبی را که به آنها گفتید به آنها تحمیل کردید یعنی به آنها زور میگوئید ممکن است از شما خواهش بکنم سر راهتان در لندن این قضیه را به کابولت رئیس Bank of England بگوئید و با او صحبت بکنید و او نظر بدهد." گفتم با کمال میل ، آنا " گفتم با کمال میل ....

روایت کننده : آقای ابوالحسن ابتهاج
تاریخ : ۲۵ آگست ۱۹۸۲
محل : شهرکان - فرانسه
مصاحبه کننده : علیرضا عروجی
نوار شماره : ۳۸

بعدپیداکرد . حالا تعجب میکنندکه رئیس بانک انگلستان چطور این را روی کاغذآورده و مینویسد که اینها این مطلبی راکه میگویند مطابق حقیقت نیست . این رایکاپیزودی بودکه ازاینجهت گفتم که یک نفرایرانی به این مشکلات هم برخوردمیکرد. هیئت وزیران ساعد یک مردی بودخیلی خیلی وطن پرست ،ما مخ تحت نفوذوزرایش قرارمیگرفت ومسئله فنی بودکه فهما ندش کارآسانی نبود. این موضوع سپرده‌ها کارآسانی نیست ولی خوشبختانه این قضیه این شهامت این کابولت که ازآریستو کراتهای معروف انگلیس است . یک آدمی بودکه من بمحض اینکه اسمش را بردم ...هان وقتی که این را بمن کا بولد(؟) دادرفتم پیش کریپس برای خداحافظی برای اینکه با اوهم مذاکره‌ای راجع به‌همان قراردادتبدیل تضمین لیره‌ها داشتم ، آن قراردادکذائی Memorandum of Understanding ،پرسیدم که گزارش کالد(؟) را دیدید؟ گفت نه گفتم چطورندیدید بمن داد، گفت چیست ؟ گفتم . گفت خیلی خیلی خوشحالم ، دیگربانک شاهی اجازه نخواهدداشت که بیایدیک کلمه راجع به شما بخواهدشکایت بکند . گفت خیلی خوشحالم که این حل شد ومعلوم شد . گفتم بله این رابشما هم‌خواهدداد .

س - حالا راجع به پیشنها دسا عدبرای عضویت هیئت مذاکره درموردنفت

ج - بله . اینهم ازموارد جالبی است که درهمان موقعیکه همه مرا متهم میکردندکه من ازعمال انگلیسها هستم . کارنفت راکه بهیچوجه ارتباطی با بانک نداشت مطلقا من یک عده‌ای را برای رسیدگی به اینکار مأمورکردم

که این اشخاص عبارتندبودند اول عقیلی که این یکی ازکارمندان ، آنوقت معاون اداره‌ی بررسی های اقتصادی بود ، خردجو ، وکمان میکنم مهدی سمیعی هم درآن دخالت داشت .اینها ضوابط رابطه‌ی شرکت های نفتی را با دولتهائی که‌درکشورشان اینها کارمیکردند مخصوصا" ونزوئلا را مطالعه بکنندوببینیم که ما ازچه راهی میتوانیم یک وضع و شرایط بهتری‌بدست بیاوریم درموردنفته س - درمقابل شرکت های خارجی .

ج - درمقابل شرکت نفت ، شرکت همان Anglo - Persian ویک مطالعات عمیقی شد ویک پرونده‌ی قطوری پیداکردومن تمام این چیزها را به مراحلی که میرسیدکه ما نتیجه‌گیری میکردیم میفرستادم برای دفترمخصوص ، نخست وزیر ووزارت دارائی ، این یک پرونده‌ی مهمی شد که‌من این مطالعات راکردم ونتیجه را برایتان میفرستم ، تمام اینها دال براین بودکه حتی بیش از ۵۰ در صدمیشدگرفت برای اینکه ونزوئلا داشت یک چیزهائی که رویهمرفته بیش از ۵۰ درصدمیگرفت . مرتب میفرستادم . خب بعدازاینکه من ازبانک ملی رفتم ، به پاریس رفتم وبعدازنزدیک دوسال به‌دعوت صندوق بین المللی به واشنگتن رفتم ودرصندوق بین المللی کارمیکردم حسین مکی به دعوت بانک جهانی به‌واشنگتن آمد . علت اینکه اورا دعوت کردند این بودکه بانک جهانی چون یک وقتی بعنوان واسطه کاردرموضوع نفت دخالت کرد ومکی یکی ازاشخاصی بودکه ازسخنگوهای دولت درآن زمان بود . درکار نفت مداخله‌ی زیادی داشت‌که چندین بارهم به‌جنوب رفت برای مذاکره با رؤسای شرکت درمحل . واین‌آمدبه‌واشنگتن ومنزل حاج محمدنمازی ازمکی ویک عده‌زیادی ازایرانیها دعوتی کرد.آنجا مکی بمن گفت‌که من پرونده‌های بانک رادیدم ، بانک ملی رادیدم راجع به کارنفت وکارهائی که شما کردید . واینکارراهم همان آقای عقیلی کرد برای اینکه بعدها بمن گفت‌که این پرونده‌ها را ، یک عده‌ای رادعوت‌کرده بود منجمله‌بقائی را ، بقائی کرمانی را چون خودعقیلی هم کرمانی بودوبا اودوست بود

گفت به بقائی ومکی ویک عده‌ی دیگری این پرونده‌ها را نشان دادکه ببینید فلانی که موردتهمت شما ها هم بود موردحمله‌ی شما هم بود اینکارها را در این مدت میکرد وهیچ تظاهرهم نمیکردکه چه کارهائی را انجام داده درصورتیکه مطلقا اینکار ربه بانک ملی مربوط نبود. مکی گفت " اگرسه نفردرایران مثل شما اقدام کرده بودند وبخودشان زحمت داده بودندوآن اطلاعات راجمع آوری کرده بودند این قضایا این مشکلات نفت پیش نمیآمد" یعنی هما نوقت حل میشد. بهمین جهت بودگمان میکنم که یک روزی بمن ساعدکه نخست وزیربود دریک جلسه‌ای باهم بودیم گمان میکنم دربارربود ،باهم ازآن جلسه که بیرون میآمدیم بمن گفت، " یک هئیتی میآید ازانگلستان که همان گس بودکه برای مذاکره وتجدیدنظردرکارهای نفت ومن سه نفررا میخواهم تعیین بکنم که ازطرف دولت مذاکره بکنندومیخواهمکه شما جزواین سه نفر باشید."پرسیدم که آن دونفردیگرکی ها هستند؟ گفت، "یک نفرش رادرنظرگرفتم آقای تقی زاده ." چون ساعدترک بود واوهم ترک بودوخیلی به اوعقیده داشت. گفتم که باکمال میل قبول میکنم گفت سومی را بایدبعدتعیین بکنم .

س ـ این چه سالی بود ؟

ج ـ این همان سالی که‌گس‌گلشائیان ، قراردادمعروف گس‌گلشائیان دیگر که ، سالش راهیچ بخاطرندارم . اما اینهم بهاینجهت ، یقین دارم بهاینجهت بودکه میدیدکه من مرتب این گزارش رابرای نخست‌وزیر میفرستم که این مطالعاتی که ما داریم میکنیم ، کسی ازمن توقعی نداشت و بمن نگفته بودا ینکاررابکنم . اینکارراميکردم برای اینکه احساس میکردم یک خلائی هست‌کسی دراینخصوص بخودش زحمت نمیدهدکه یک‌مطالعات مستندی بکندکه باستناد به قراردادهائی که بین دیگران وجوددارد‌واجرا دارمیشود. که میگویم دراین قسمت این دونفر خیلی خیلی خدمت میکردند. یکی عقیلی ، یکی خردجو . درجمع آوری اینها

خیلی زحمت کشیدند مدتها ما همه‌اروی این کار کردند. وگفتم باکمال میل . یک مدتی گذشت خبری نشد . گذشت یا آمده‌بودیا بنا بودبیاید نصراله جهانگیریکی ازمعاونین من دربانک ملی بود وقتی آمدم بود ودرزمان منهم بود وتاآخرهم بود. این توی:اطاق من آمد ویک نامه‌ای بمن نشان داد، نامه‌ای است ازگلشائیان وزیردارائی که خطاب به نصراله جهانگیر مینویسند که یک کمیسیونی درنظرهست که تشکیل بشود تعیین بشود برای مذاکره باگذشت وقتی که میآید که باحضور وزیردارائی این اشخاص هم شرکت داشته باشندوبنا براین ازشما دعوت میشود ، ازشماکه نصراله جهانگیرباشد دعوت میشودکه دراین کمیسیون شرکت داشته باشید . ازمن آمداجازه بخواهدکه اجازه میدهید من اینکاررابکنم . علت اینکه به نصراله جهانگیراین پیشنها دراکرده بودند این بودکه‌قبل ازاینکه این به بانک ملی بیاید از وزارت دارائی رئیس اداره‌ی نفت بود دروزارت دارائی وآن زمانی که اوبه بانک آمده بود جانشین اوپیرنیا شده بودپیرنیائی که وکیل مجلس بود برادربزرگ با قرپیرنیا ، حسین پیرنیا ،حسین پیرنیا جانشین نصراله جهانگیر شده بودوآنوقت رئیس اداره‌ی نفت بودوبه‌اونوشتندکه شما ورئیس فعلی اداره‌ی نفت حسین پیرنیا ، حالاخاطرم نیست کس دیگری بودیانه ویاشایدهمین دونفر ، این دونفربا تفاق گلشائیان اینکار راانجام بدهند . من به جهانگیرگفتم ، گفتم که‌البته قبول بکنید خیلی هم‌خوب است . وآنوقت به‌اوگفتم ساعد یک همچین چیزی چندماه پیش بمن گفته بودوچه جوری شد امساحدس میزنم که وقتیکه یک اشخاصی شنیدندکه مرا درنظرگرفتند اورامنصرف کردند . برای اینکه میدانستند اگرمن آنجا بروم میایستم روی این عقیده‌ای که دارم ، عقیده‌ای که دارم ، مطالعاتی که کردم وشایدهم برای وزیردارائی خیلی راحت‌تربود که مثلا"سروکارش با یک اشخاصی مثل نصراله جهانگیر

وحسین پیرنیا باشد تا یک آدمی که اراده‌ی خودش را بخواهد مثلا" به دیگران تحمیل بکند مثل من . بهرحال گذشت هیچ من در اینکار مداخله نداشتم آنوقت هیاهوی بزرگی که سر این کارگس گلشائیان بلندشد که گس گلشائیان یکی ازجمله‌هائی بودکه اطلاق خیانت میکرد . بارها سالها هنوزهم شایدیک عده‌ای عقیده دارندکه گلشائیان راهم آنها درش اعمال نفوذ کردندیا گلشائیان تحت نفوذ یا گلشائیان راخریدند نمیدانم چه ، بهرحال این شهرت خوبی پیدانکرد گلشائیان .

س- قرار داد خوبی نبود .

ج - من الان واقعا" دیگرجزئیات آن را هیچ اطلاع ندارم الان بخاطرندارم اما من معتقدبودم که ما هم میتوانیم بیش از ۵۰ درصد از آنها بگیریم . بهرحال این را من باب روایت گفتم که چه جور من درکارنفت مداخله میکردم وهمان موقعی که اینکار را میکردم اتفاقا" خود این مکی با رهبا پشت تریبون مجلس بمن ایراد میگرفت حمله میگرفت ، شایدعلنی نمیگفت ، اما عقیده‌اش شایدهم این بودکه من اجنبی پرست هستم . وبعدکه پرونده‌های مرا دیده بود گفت که اگرسه نفرمثل شما بودند اینکار درست میشد ، راجع به رزم آراکه درهمین کارنفت ، کارنفت را درزمان رزم آرا، پیشنهادکرده بودندکه ۵۰ درصد بدهند این را بمن دفتری گفت ،چه چیزدفتری که معاون من دربانک رهنی بود وازبانک رهنی اورا آورده بودم به بانک ملی ...

س- عبداله ؟

ج - عبداله دفتری ! این درکابینه‌ی رزم آرا وزیرشد . بعدبه پاریس آمد موقعی که من پاریس بودم . یک چندچیزجالب راجع به رزم آرا بمن گفت یکی اینکه گفت که ، این را من میبایست درقسمت مربوط به رزم آرا گفته باشم . گفت که ..من راجع به پرکاری رزم آرا صحبت میکردم وعقیده اورا پرسیدم وراجع به نفت عقیده‌اش را پرسیدم .راجع به این دوموضوع گفت

"ما غالبا" پیش اوکمیسیون داشتیم چندتا ازوزراء بودیم پیش اونشسته بودیم رئیس دفترنظامی او این پرونده‌ها را میآورد واین درعین حالیکه با ما نشسته بودوصحبت میکرد این نامه‌ها راامضاء میکرد . امضای اوهم فقط چندتا خط بود هیچی اصلا" چیز دیگرنداشت ." گفتم عجب اینکه میگفتند این تمام نامه‌ها راخودش امضاء میکند وچقدرکار میکند ودقیق است .گفت "هیچ همچین چیزی نیست این را من دیدم جلوی من "راجع به‌نفت گفت‌که بعدازاینکه کشته شدتوی اوراق اوپیداشد توی جیب اومثل اینکه‌پیداشد پیشنهاد ۵۰ درصد وگفت اگراین هما نموقع آورده بودواین را مطرح کرده بود کشته نمیشد برای اینکه ازایرادهائی که به‌اوداشتند این بودکه اینها هم خیال میکردند و این مطلب را به‌اوتهمت میزدند که اوهم طرفدارخارجی هاست‌واینکا رنفت را نمیخواهددرست بکند . گفت "حدس میزنیم که‌این مقصودش این بود .چون اوخودش راخیلی آدم زرنگی میدانست میخواست بگذاردردیک موقع حساسی یک کارهائی که میخواهد انجام بدهد درآنوقت این رابیاورد بعنوان یک آتو مثلا" بکار ببرد .خوبدا اینکاری است‌که من کردم . وگویا مدتی بودکه این موافقت اینها راگرفته بودوابرازنکرده‌بود . درصورتیکه‌هدف من این بود قبل ازاینکه رزم آراء سرکار بیاید خیلی قبل ازاو هنوزگلشائیان نیامده‌بود تمام منظورمن این بود ، این مکاتباتی که میکردم اینکه حداقل اینستکه‌ایران ۵۰ درصدبخواهد واین حداقلی است‌که میتوانند بگیرد اگرایستادگی بکنیم . شرکت نفت بچه دلیلی این رانمیداد نمیدانم؟ امایک وقتی رسیدکه احساس کردندکه حالادیگرموقعی است‌که مجبورهستند اینکا ررا بکنند بهتراست اینکا ررا بکنند . پیشنهادهم به نخست وزیر وقت رزم آراء داده بودندواوروی یک ملاحظاتی خودداشت این رانگهداشته بود .این ازچیزهائی بودکه عبداله دفتری بمن گفت .

س- راجع به طرحی که باهنری نوس مطرح کردیددرموردکشورهای نفت خیز .

ج - این ازواردی است که من درکارنفت فکرمیکردم ومطالعاتی میکردم وسعی میکردم یک راهی پیدا بکنم که پیشنها دبکنم که هم برای ایران هم برای کشورهای نفت‌خیز دیگرمفیدباشد. به‌این نتیجه رسیده‌بودم که اگرکشورهای نفت‌خیزیا هرتعدادی ازاین کشورها که این اصولی راکه من درنظرداشتم قبول بکنند اینها یک گروهی را تشکیل بدهند آنوقت با شرکتهای عامل ، شرکت های فروشنده‌ی نفت داخل مذاکره بشویم ویک پایه‌ی جدیدی بگذاریم درروابط بین کشورهای نفت‌خیز وشرکت های عامل استخراج نفت وفروش نفت ،وآن این باشدکه ما بگوئیم که شرکت های نفت‌خیزتعهدمیکنند که تادینارآخرازدرآمدهای خودشان رابه مصرف کارهای عمرانی برسانند یعنی به‌این ترتیب که هریک ازاین کشورها یک برنامه‌هائی راتهیه بکنندکه مورد قبول یک مؤسسات بین المللی باشد ، موردقبول دنیا باشدکه‌این شرکتها، اینها قبل ازتاءسیس بانک جهانی بود، تعهدبکنندکه عایدات نفت بهیچ مصرفی نخواهدرسید مگر کارهای عمرانی ، وکارهای عمرانی طبق یک نقشه وبرنامه‌ای خواهد بودکه این کشورها تهیه میکنند ویک مرکزی که خودشان بعدبایدفکر بکنندوتعیین بکنند اوبیایدازلحاظ یک بینندهٔ بی طرفی اینها را رسیدگی بکنند وببینندکه اینها موزون هست ، اینها اقتصادی هست ، اینها بطورکلی یک برنامه‌ی جامعی برای این کشورها هست وآنوقت تعهدبکنند که ازپول نفتی که عایدشان میشود منحصراً " دراجرای این برنامه مصرف بشود. شرکتهای نفتی آنوقت درمقابل تعهدبکنندکه ۸۰ درصدازمنافع به کشورهای نفت‌خیزبدهند ۲۰درصد فقط متعلق بخودشان باشد. دراطراف این من یک فکرهائی کرده‌بودم به‌این ترتیب ، این کلیاتش بود. ودریک سفر که با هنری لوس ملاقات کردم . الان درست بخاطرندارم این کجا بود .

س - در سال ۴۹ نبود؟

ج - یقین ندارم اما دریکی ازتماسهائی که با هنری لوس داشتم برای اینکه هنری لوس راکسی میدانستم که اولا" نفوذفوق العاده درمطبوعات دارد . ثانیا" نبض کارهای اقتصادی دنیا را بخصوص آمریکا را دردست دارد خواستم عکس العمل اورا برای این فکرخودم بدانم . وقتی که این رابه اوتوضیح دادم بمن گفت ، "بسیارفکرخوبی است" پرسیدم که این را میشود به شرکت های نفت قبولاند ؟ گفتم این شرکت های نفت آخراین Lobby هائی که دارند اینها قوی هستند ، خیلی متنفذهستند شایدنتوانیم وزورمان نرسدکه این رابقبولانیم . گفت ، "نه من برعکس خیال میکنم که قوی همین ژکتهای نفت ، شرکتهای بزرگ نفت یک اشخاصی هستندکه وسعت دیدشان طوری است که اینها میتوانندتشخیص بدهندکه این بطورکلی به مصلحت دنیا است وخیال میکنم این پرنسیبی است اگراطمینان پیدا بکنندکه این عملی خواهدشد که این پولها نفله نمیشود خیال میکنم بتوانید به آنها بقبولانید ." خب من دیگربرکنارشدم ازاینکارها ، دیگررفتم دیگرمهلتی پیدانکردم ، فرصتی پیدانکردم که این افکارخودم رابقبولانم تا اینکه وقتی به ایران آمدم وسرپرست سازمان برنامه شدم اتفاقا" مصادف بودبا موقعیکه حکومت زاهدی ووزیردارائی اوعلی امینی مشغول مذاکره شده بودندباکنسرسیوم . دیگراصلا" مداخله نکردم و منجرهم شدبه قرارداد که درآمداولین سال ایران هم تاآنجاکه بخاطر دارم نودمیلیون دلاربود .

س - راجع به آمریکا واقتصادمیفرمودید .

ج - بله من ازچه تاریخی به این مسئله به این حقیقت بعقیده‌ی خودم برخورد کردم درست یادم نیست ، اما چیزیکه درابن تاء شیرداشت درایجادابن فکر درمن تاء شیرداشت یکی همان دوره‌ای بودکه درصندوق بین المللی بودم آنجاهم دائم سروکارم باهمین اکونومیست ها بود . اینها یک اشخاصی راتشخیص دادم که خیلی خیلی طرزفکرشان محدود به یک چهارچوب کوچکی است

وفوق العاده هم درعقایدشان تعصب دارند . وبرای خاطراین فکریک مطالب دیگری راهرقدرهم مهم باشد یک اصولی رادرنظرنمیگیرند. یکی ازچیزهائی که یک روزی باعث تاسف من شد این بودکه رئیس صندوق بین المللی که اسمش رااالان ، بعنوان روت خیلی معروف هم بود این رانگفتم این رابایدبعدپیداکرد ، این رابایدپیدابکنیم وبگوئیم . این دریک نطقی که دریکی ازمجامع سالیانه صندوق بین المللی کرد گفت، "کشورهای درحال رشد،برای کشورهای درحال رشد حفظ توازن درپرداخت های بین المللی مهمترازبرنامه های اصلاحی است ،برنامه های اصلاحات اقتصادی واجتماعی است ." که من متحیرشدم که این چطورکسی است که رئیس صندوق است وآمده مثلا" این عقیده اش است ، این عقیده ای است که نشان میدهدطرزفکر اکونومیست ها رابطورکلی . وباهمین تماسهائی که باآکونومیست ها داشتم وبعددرسازمان برنامه این رابازهم دیدم. یکی ازاولین کارهائی که درسازمان برنامه کردم این بودکه قیمت سیمان راپائین آوردم ،برای اینکه درزمان من سازمان برنامه کارخانه ها راهم خودش اداره میکرد . ازجمله کارخانه هائی که اداره میکردیکی کارخانه سیمان ری بودکه مال خودسازمان ، مال دولت بود. بنابراین میتوانستم قیمت سیمان رامن تعیین بکنم ،وهمین کاررااکردم شروع کردم بتدریج قیمت سیمان راپائین بیاورم که این اتفاقا" باعث کدورت برادرمن شدبرای اینکه اوهم یک کارخانه سیمان ایجادکرده بودوخیلی خیلی باعث ناراحتی اوشد ودیگران هم ازاوحمایت میکردند. مثلا" یکی دو مرتبه شاه یک صحبت هائی کردوشاهدخت اشرف هم ذی نفع بود وگمان میکنم صاحب سهم بود ،که یک جلسه ای هم بعددرحضوراوبودکه گفتگومیشدبرادرم که آنجابودکه هژیر گفت که "عجب جنگ زرگری ." اما من اینکارراکردم . ویک برنامه ای هم درست کرده بودم برای توسعه ی کارخانه های سیمان وافزایش تولیدسیمان.

دونفر، هنوز دفترا قتصادی و دفترفنی اینها نداشتم. در آن مراحل اولیه بودکه دوتا اقتصاددان اکونومیست بمن Stanford Research Institute داده بشود. یکی از آنها بلژیکی بود یکی از آنها آمریکائی. و این را چه جور فاینانس کردم این را هم درست بخاطر ندارم برای اینکه این یک دوره‌ی کوتاهی بودکه این دونفرپیش من بودند این دوتا بمن یک یا دداشتی فرستادندکه اینکاری که شما دارید میکنید صحیح نیست. افزایش سریع تولیدسیمان به این میزان بهیچوجه شایسته نیست. آنها را خواستم و از آنها پرسیدم که روی چه مأخذی شما این حرف را میزنید؟ گفتند، "روی Trend ی‌که در دنیا برقرار است هیچ مملکتی بیش از ده درصد افزایش در تولیدسیمان ندارد." گفتم ده درصد از چی؟ ده درصد از سال و سالهائی که متعلق به کشورهائی است پیشرفته. کارشان را کردند و راه افتادند تمام حوائج آنها تاء مین شده رشد اقتصادی میگویند بیشتر از ده درصد نباشد این را قبول دارم. اما ما از کجا داریم شروع میکنیم؟ ما از زیر صفر داریم شروع میکنیم. اینهم آخر حرف شد این چه استدلالی است. بعدها که این برنامه سیمان سازمان برنامه اجرا شد تازه یک قسمت از حوائج مملکت را تاء مین کرد. بعد از سیمانی که در ایران مصرف میشد به مراتب بیش از این بود بطوریکه ایران واردکننده‌ی سیمان بود. روی‌همرفته با تمام این دردها را گرفتن و تمام این مسائل من به این نتیجه رسیدم که از کسیکه میخواهد کارهای اطلاعات عمده‌ی اقتصادی و اجتماعی و عمرانی بکند این اگر بخواهد که تسلیم نظر اکونومیست ها بشود به هیچجا نمیرسد. و به این جهت من این اصل را چندین بار در چندین جا گفتم که اگر آمریکا صد سال قبل به اندازه‌ی امروز اقتصاددان میداشت هیچوقت آمریکا آباد نشده بود. هیچوقت آمریکا این پیشرفتی را که نصیبش شد نمیشد، این موفقیت هائی که پیدا کرد نمیکرد. چرا؟ برای اینکه این آقایان اکونومیست ها میآمدند به هزار و یک دلیل

میگفتند اینکاری که شما الان میخواهید بکنید چنین وچنان است ، عواقبش اینطور وآنطورخواهدبود .....

روایت کننده : آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریـــــخ : ۲۵ آگست ۱۹۸۲

محـــــل : شهرکان - فرانسه

مصاحبه کننده : علیرضا عروضـی

نوار شماره : ۳۹

بله درهمان جلسه‌ای که این برکنار د (؟) درسازمان برنامه حضورداشت ویک عده‌زیادی هم‌بودند منجمله‌لیلینتال اینها این مطلب راگفت ، گفت "شما یادتان میرودببینیدکه درترکیه نتیجه‌ی این تندروی چه شد."کـــه من فورا "متوجه شدم که راسل دور (؟) این راگفته برای اینکـــه راسل دور(؟)قبل ازاینکه به‌ایران بیاید نماینده ی بانک جهانی درترکیه بود. اینجا دیگرمن با خشونت وبا تندی گفتم که‌آمریکا اگرصدسال پیش اینقدر اکونومیست داشت به‌هیچ جانمیرسید ، هیچ ترقی نمیکرد. گفتم‌کـــــه تنها راه نجات ایران اینستکه سعی بکندبا یک برنامه‌ی وسیع وجامع الاطرافی یک کارهای عظیمی رانجام بدهد. شما با نظرتنگ بمن میگوئیدکه اینکـــار رانکن ، آن کارراانکن ، آن کاررانکن. پس‌کی این کشورهائی که عقب مانده‌اند باید امیدوارباشندکه به‌قافله‌ی دیگران برسند. گفتم که وضع یک کشـــور عقب مانده مثل یک مریضی است‌که دارد‌میمیرد اگریک فکری برای ایـــن نکنندیک علاجی نکنندا ین خواهدمرد.برای اینکه علل ابدکه‌نمیـــــــشود به این‌وضع دردنیای امـــروززندگی کـــــــــــــــرد. وایـــن عمل جراحی میخواهد.این کاری که ما باید‌دراین کشورها بکنیم مثل عمـــل جراحی است‌که شما دریک نفرمریض میکنید که‌اگراینکاررانکنید این قطعـــا" خواهدمرد . امّا یک نفر پیـــدا میشودکه میگویدکه آقا اینکاررانکنیـــد برای اینکه‌اگربخواهیدا ینکاررابکنید این آدم یک عواقبی‌پیدا خواهـــد کرد ،پس‌ازعمل جراحی یک عواقبی هم پیدا میشود تب میکند . یک مدتـــی خطردارد وعواقب دیگری دارد به‌اینجهت نکنید بگذاریدبه‌این حال بمانـــد

که بمیرد . گفتم طرزتفکرشما اینست . واین اثری کرد ودرلیلیتنتال آن چنان اثری کرد که توی خاطراتش این رااشاره کرده که این هم بی موردنخواهدبودکه بعداین راهم بایدبدهم بهت که بگوئی اینجا هم همان قسمت را quote بکنند این چیزهائی راکه اوشنیده ونقل کرده است . بعددرهمان سال بودکه سفری به واشنگتن کردم برای مشارکت درجلسه‌ی بانک جهانی وصندوق الان اسم آن شخص بخاطرم نیست اما رئیس مدرسه‌ای بودکه‌بانک جهانی تاءسیس‌کرده بودبرای پایه وران برجسته‌ی کشورهای عضو بانک که بعداینها یک دوره‌ی تعلیماتی درکارهای عمرانی میدادند . دوره اش هم گمان میکنم هشت ماه بود. ازنقاط مختلف پایه وزن ارشدوزارتخانه‌های اقتصاد ، وزارت دارائی اینها رامیآوردند اینها رااین دوره راطی میکردند ، دوره‌ی فشرده‌ای بود برای تخصص درکارهای عمرانی . این آدم هم رئیس‌این موءسه بود. بمن گفت " من اخیرا " درکلاس خودم ازقول شما این قضیه رانقل کرده که آمریکا اگرصدسال پیش اینقدرا کونومیست میداشت هیچوقت ترقی نمیکرد هیچوقت آبا دنمیشد." گفتم مگرشما موافق هستید ؟ گفت "اگرموافق نبودم که این رانمیگفتم." این گفته بودبرای اشخاص که یک کسی هست که این عقیده رادارد . وگفت "تصدیق میکنم ." منتهایش به بعضی اکونومیست ها برمیخورد. من معتقدم که اکونومیست مثل حقوقدان از ابزارهای ضروری ولازم است که بدون اینها شما نمیتوانیدکاربکنید. همینطوری که یک صاحب حرفه بدون ابزارنمیتواندکاربکند. اما اینها ابزارند نه اینکه تصمیم گیرنده ، اینها راصاحب کاربایدداشته باشدکه بتواندکارش راانجام بدهد .نظرمتخصصین حقوقی رابایدبگیرد نظراکونومیست ها بایدبگیرد و نظرمتخصصین دررشته‌های دیگررا هم همه رابایدبگیرد بعدازمجموع اینها خودش تصمیم بگیردکه چه بکند.

گفتم وای به حال یک دستگاهی اعم از اینکه یک شرکت عظیم از این colossal ها باشد که بخواهند تصمیم بگیرند یا اینکه یک دولتی که بخواهد تسلیم نظر این متخصصین بشود، برای اینکه اینها تعصب دارند اینها دایره فکرشان محدود است، اینها نمیتوانند اینقدر مسلط باشند برعموم کارها که بتوانند یک تصمیمی بگیرند که همه جانبه باشد بدون تعصب. این بود خلاصه‌ی نظر من نسبت به متخصصین اقتصادی که اکونومیست ها باشند ومتخصصین حقوقی. حقوقدان نباید به آدم بگوید آقا شما مصلحت نیست که سد بسازید، او این اظهار نظر را، او اصلا" صالح نیست که این را بگوید وکارش اینستکه شما قراردادی که دارید می بندید از لحاظ حقوقی بسنجند ایرادهای حقوقی آن را رفع بکند. متخصص اقتصادی هم همچنین. یکی از اینها آمد ما نمونه‌ای که من او را بلد کارم بود از صندوق بین المللی بمن گفت "آقا شما اینکارهائی را که میکنید خطرناک است چنین وچنان اینها این تولید تورم خواهد کرد". با زیدی از آن اشخاصی بود که درصندوق با من کار میکرد. گفتم این فکرها به درد اینجا نمیخورد. ما باید یک کاری بکنیم درعین حالی که این کار را میکنیم کمترین، کوچکترین ضرر را وارد بشود. تورم قابل احتراز نیست در کارهای عمرانی. شما در یک مملکتی که رسم نیست که یک طرحهای بزرگی را اجرا بکنند، وقتیکه شما شروع به اجرای یک طرح میکنید این قطعا" یک عواقبی خواهد داشت اما برای خاطر این عواقب نباید صرفنظر از یک اصل مسلم کرد وآن اینستکه این مریض شما باید با عمل جراحی از بزرگ نجات پیدا بکند والا این اصلا" میمیرد. آن کسیکه میخواهد دلسوزی به حال این مریض بکند باید درعین حالی که حاضر میشود که عمل جراحی در مورد این بکنند یک احتیاط هائی هم بکند که عواقب آن کشنده نباشد. در مورد برنامه عمرانی هم متصدیان امر باید بدانند که کارهای عمرانی بخودی خود اجا دتورم میکند ولی راههائی هم هست که درعین حالی که یک برنامه ضروری ولازم وحتمی باید اجرا بشود

یک اقداماتی هم بشود که در اثر تورمی این تخفیف حاصل بشود.
یک کاری بشود که خود آن اثرات جنبی اینکار خطرناک نباشد.
بله همین.
س - بفرمائید.
ج - موقعی که من رئیس بانک رهنی بودم. این را در یک جائی شرح دادم که یک جلسه‌ای در انجمن تربیت بدنی و آنجا سرلشکر امان الله میرزا جهانبانی را جمع به قیمت طلا از من سئوال کرد، وتعجب کردم چطور را جع به قیمت طلا وچه علاقه دارد؟ وبعدگفت که الان دولت دارد سعی میکند که یا نقره بگیرد یا طلا بگیرد. من در آنجا گفتم که من اطمینان دارم که میشود از متفقین درمقابل ارزی که از آنها میخریم صددرصد طلا بگیریم. علاء رئیس انجمن تربیت بدنی بود و آن زمان رئیس بانک ملی هم بود. از وزرای دیگری که بودند یکی تدین بود و به نظر من یکی دیگرهم به نظرم .. بهرحال این دوتا بودند. اینها معلوم میشود رفتند درهیئت وزیران این مطلب را گفتند ، امان الله میرزا رفت گفت که فلانی همچین ادعائی میکند که میتوانداینکار را بکند. هژبرکه وزیرتجارت وبازرگانی بود فردایش بمن تلفن کردکه همچین صحبتی درهیئت وزیران بود که گفتند که شما قادرهستید اینکار را بکنید گفتم بله من یقین دارم میشود اینکار را کرد. گفت "پس بروید بکنید." گفتم شما بمن میگوئید بروم بکنم ؟ من که نمیتوانم ، من رئیس بانک رهنی هستم شما وزیرتجارت هستید اینکه نمیشود اقلا" نخست وزیر این را مطرح بکند و بگوید. رفت به سهیلی گفت ، سهیلی مرا خواست وبه او گفتم ،گفت نمیتوانید اینکار را بکنید . گفتم چرا ؟ گفت روی همین نیمکت در وزارت خارجه بود که بولارد بود و با وزیرد ارائی به بولارد گفتیم نقره بده چنان با تشدد و برخاش این را ردکرد که غیرممکن است که شما بتوانید از آنها طلا بگیرید،

گفتم من با بولارد نمیروم صحبت بکنم ، بولارد وارد این چیزها نیست ،بولارد این چیزها را نمی فهمد . من قصدم این بود بروم صحبت بکنم با آیلیف که مستشار اقتصادی سفارت است ، گفت پس بروید بکنید خواهش میکنم . رفتم با آیلیف صحبت کردم که آن دنباله اش را هم بعد شرحش را مفصلا "گفتم. یک چیزی را که شاید نگفته باشم این بود هنوز به این مرحله نرسیدیم یا اینکه نه به این مرحله رسیده بودیم ولی فکر دیگرش عواقب دیگرش را نکرده بودیم . قوام السلطنه آمد نخست وزیر شد و مرا خواست و گفت ، عضدی به او گفته بود ،که راست است که شما آنوقت دو اطلب بودید که بتوانید صدر در صد بگیرید؟ گفتم بله . گفت حالا خواهش میکنم بروید بگیرید ،گفتم الان دیگر را زکا رگذشته است . قرارداد را دولت امضاء کرده ولایحه آن را هم به مجلس داده اند. گفت برای خاطر مملکت اینکار را خواهش میکنم بکنید. قبول کردم رفتم صحبت کردم ولایحه را پس گرفتند و اصلاح شد. در این اوان من با زهم رئیس بانک رهنی هستم به قوام السلطنه گفتم ما برای اینکه محظوری نداشته باشیم در مقابل خارجی ها بعقیده ی من باید پشتوانه ی طلا را قانونی کرد صددرصد که هرکس که میآید ما فردا بخواهیم از دیگران هم وقتی میخواهیم مطالبه بکنیم ، وقتی بخواهند از خودشان را تبدیل به ریال بکنند ما به آنها باید بگوئیم که ما وقتی میتوانیم اینکار را بکنیم که پشتوانه ی طلا داشته باشیم ،برای اینکه قانون میگوید. این فکر را پسندید . یک روز مرا خواست جلسه ی هیئت وزیرانش توی اطاق جنب دفترش تشکیل شده بود نشسته بودند این هم توی یک اطاق کوچکی توی همان کاخ سفید بود گمان میکنم ، نشست پشت میزش گفت خب حالا این لایحه چه جور باشد؟ من برایش دیکته کردم این قانون را نوشت ،طرح قانونی چه چیز را که پشتوانه را به صددرصد برسانیم ، صددرصد باید طلا باشد.

س - رئیس بانک ملی آنجا اصلا" نبود.

ج - نخیر من رئیس بانک رهنی بودم ، نخست وزیر نشست و این لایحه را بخط خودش

نوشت ورفت ، بعدتوی هیئت وزیرانش برد وتصویب شد وبردنددرمجلس هم تصویب شد . بعدهـــا این چه‌مشکلاتی برای من فراهم کردهمین کـــــار رئیس بانک ملی شدم . جنگ هم تمام شد. اما دردفاعی که وقتیکـــــــه قوام‌السلطنه مـرا خواست ، وقتی این موضوع مطرح بود چون دیگـــــر اووارد‌بودکه میدانست‌که اینکار را من کردم ، لایحه را هم پس‌گرفتیـــم درست‌کردیم ودوباره دادیـــم . مرا ازبانک رهنی خواست‌که آقـــا شما بیائید دفاع بکنید . آنجاکه دفاع میکردم گفتم ، اینها همـــــش مسخره میکردند کی بما ظلامیده، دلمان به همان خوش است‌که برای مـا بحساب ما ظلا میگذارند آنوقت "نفراقی که‌ازمخالفیـــــن شدیدبودگفت ، "یا اینکه تنها مصرفی که این ظلا دارد اینستکه بعدازمرگ ما مقبره‌ی مـــا یک گنبدطلائی درست‌کنند والا بدرد ... مانمیخواهیم آقا نمیخواهیـــم ظلانمیخواهیم بما قندوشکر وقمائی بدهند همین برای‌ماکافی است" من بـــه آنها گفتم که یک روزی این جنگ تمام میشود ما این ظلاها را میگیریـــــم باجیب پرازظلامیرویم دربازارهای دنیا آن چیزهائی راکه لازم داریـــم میخریم . ولی یک روزی خواهدرسیدکه تمام این آقایانی که امـــــروز اینجاحضوردارید پشیمان خواهیدشدکه صدبرابراین کاشکـــی ما ازمتفقیـــن ارزخریده بودیم یاارزی که قابل تبدیل به ظلااست . خب استدلال هـــای زیادی کردم که همه رامتقاعدکرد ، یک عده‌ی کمی را کوچکی راکه درمخالفت خودشان باقی مانده بودند که این منجمله همین نراقی بودکه اتفاقـــا" آن‌نماینده‌ی مجلس درهئیت نظارت اندوخته‌ی اسکناس بانک ملی بود .کـــه بعدهاکه من آمدم رئیس بانک ملی شدم این مـرا جزوعمال انگلیس میدانست این مطالبی راکه شنیده بود درآن جلسه‌ی خصوصی که‌من بیان کردم وبـــا آن حرارت بیان میکردم . ایرانی اصلا" باورنمیکند که محرک آدم ممکـــن است‌که اعتقادآدم باشد ایمان خودآدم باشد . این حتما" حمل میکردبـــه اینکه این آدم به اوماء موریت دادند ، این ذینفع است‌که ازایـــــن

دفاع بکند . وبنا براین رفتندیک لایحه‌ای تهیه‌کردند یک طرحی تهیه کردند که رئیس بانک ملی را ازبین هفت نفرکه دولت به مجلس شورای‌ملی معرفی خواهد کردیک نفررا مجلس شورای ملی انتخاب خواهدکرد بسمت رئیس بانک ملـــــی. برای اینکه جوردیگری نمیتوانستند مرا بردارند میخواستنداز این راه مرا بردارند . محرکش هم همین نراقی بود یکی دونفردیگرکه دراین مخالفتشان با من تعصب داشتند،که قوام السلطنه آمدودراینجا تازه میلسپـــــــــوهم رسیده بود . میلسپـــــوهـــم وقتی این مطلب راشنید گفت آقاچطورمیشـــود رئیس بانک مرکزی را مجلس انتخاب بکند ؟مجلس ممکن است بگویند تصویب بکنند اما مجلس نمیتواندانتخاب بکند این ازاختیارات هیئت اجرائیه است آنها بایدابتکاررا بکنند . بهرحال این لایحه را مانع شدندنـــــشد.تاوقتیکـــه وقتی که من به بانک ملی آمـــدم این آقای نراقی با من تماس پیداکـــرد ازنزدیک کار مرا دید . کاربجائی رسیدکه ازاشخاصی که موء من به مـــــن شداین آقای نراقی بود، ابوالقاسم نراقی ازطرفداران من شده بود اصلا" کسی جراءت نمیکرددرمقابل این ازمن انتقادبکند وبدبگوید . دوره‌ی دو ساله‌ی ، دوساله بودگمان میکنم این ، مال نراقی منقضی شد وحـــــالا میبایست مجلس یک اشخاص دیگری راانتخاب بکنند . شنیدم که دکتـــــــر ظاهری وطرفدارانش که خیلی درمجلس نفوذ داشتند میخواهندیک شخـــص دیگری رابجای نراقی بگذارند رفتم دکترظاهری رادیدم . گفتم آقـــــا این بایدحتما" نراقی باشد . باآن لهجه‌ی شیرین یزدیش بمن گفـــــــت، "آقاچطورمیشودهمچین چیزی این کسیکه اینطوربا شما مخالفت کرده اینطور چیزکرده " گفتم به تمام این دلایل خوداین آدم بابدبا شدبرای اینکه اگر عوضش بکنید یک عده بدبخت وبیچاره خواهندگفت که یک نفروطن پرست یـــــک آدم رشید بود ، یک آدم باجراءت ورک گوبودکه اوراهم برداشتنـــــــــد درنتیجه اعمال نفوذ ابتهاج اورابرداشتند یکی ازاشخاص و ازآدمهای خودش راآوردند . متقاعدش کردم انتخابش کردند .خب تمام این مطالب را نراقی میشنید

میدانست دیگر. من که به او نمیگفتم اما میشنید میدانست که دیدورق بکلی عوض شد. خب این یواش یواش ایمان پیدا کرد دید. آنوقت طلاهائی را که میگفت کدام طلا؟ چه طلا؟ میدیدکه من میآوردم. برای اینکه هیئت نظارت اندوخته اسکناس میبایست درب خزانه را باز بکنند و این طلاها را ببریم آنجا. اینها را یواش یواش دید بحدی خجل شد منفعل شد شرمسار شد وبعد ایمان پیدا کرد که از طرفداران صددرصدمن شده بود. همین آقای نراقی وموئیدا حمدی که او هم نماینده ی دوم مجلس بود واینها از چه جهت ما داشتیم صحبت میکردیم که به اینجا رسیدیم؟ داشتم توضیح میدادم راجع به ... هان، قرارداد ی که با انگلیسها بسته بودیم که این صددرصدگفتم پشتوانه داشته باشد که قوام السلطنه این فکررا پسندید ونوشت بخط خودش وبردندقانون کردند. حالابعدازجنگ، جنگ تمام شد همینطوری که به ایشان میگفتم جنگ تمام میشود حالابا طلاهائی که داریم ماهرچی دلمان میخواهد میخریم. موقعی رسیدکه حالامعتقدشدم که بایدایران برنامه داشته باشد. چهارسال روی این توی بانک ملی کارکردم لایحه اش را تصویب کردندوبردند به مجلس، من هم که نمیتوانم بروم درمجلس دفاع بکنم. درکمیسیون برنامه که یک کمیسیون خیلی بزرگی بود عبارت بوداز کمیسیون مالیه، کمیسیون عدلیه، کمیسیون قوانین، چندین کمیسیون باهم جمع شده بودند مرا دعوت کردند دراین جلسات این کمیسیون من شرکت کردم برای دفاع ازهمین لایحه ای که دادم برای برنامه هفت ساله. چندین روزپشت سر هم آنجا رفتم. درآنجا هم استدلال کردم برای اینکه یک عده ای مخالف بودندبا برنامه. خب توضیح دادم وهمه متقاعدشدندوتصویب شد. آنوقتی همکه به این جلسات میرفتم حالانمیدانم رئیس بانک ملی شده بودم با هنوزرئیس بانک رهنی بودم. برای اینکه درهمین اوان بودکه قوام السلطنه دردوره ی نخست وزیری اولش بانک ملی را بمن تکلیف کردکه قبول کردم.

بنابراین ممکن است که آنوقت رئیس بانک ملی شده بودم. جنگ که تمام شد گفتیم که حالا ... برنامه را هم که حاضرکردم چهارسال هم رویش کارکردم . حالابفکرافتادم که این موقعی رسیده‌است که یک مقدارازاین پشتوانه را ماآزادبکنیم ومنحصرا" خرج برنامه‌ی عمرانی هفت ساله‌ی اول بکنیم تاحدی که ممکن است . ن پیش بینی کرده بودم تادوسال یاسه سال ما میتوانیم به این‌ترتیب با پول خودمان اینکاررا شروع بکنیم بعدببرویم سراغ وام گرفتن ازخارج . اینجا دیگربرخوردکردم به مشکلات عظیمی که یکیش تقی زاده بود .که آقا اگربخواهیداینکاررابکنید این خیانت درامانت است . این طلاها مال مردم است اسکناسی که دردست مردم هست روی اطمینان این طلائی است که داریم . باوگفتم آقا این طلاهارا کی به آنها داده :طلاهائی است که من تهیه کردم باهمین ترتیب والایران طلائی نداشت واین طلاهائی است که گرفتم . آن روزهم آن قانون راگفتم من باعث شدم که‌این رابنویسند دالان آن روزرسیده‌است که‌میخواهیم خرج بکنیم . درهیچ جای دنیاکشوری نیست که صددرصد طلا پشتوانه داشته باشد . آمریکا ۲۵ درصددرصدداشت . هیچ کشوری درروی زمین پشتوانه‌ی طلانداشت . واستدلال هم کردم که آقامن آنوقت هم گفته بودم که آن روزمیرسد الان هم رسیده . ماالان این طلاهارا اینجاتوی خزانه بانک بگذاریم وآنوقت برویم قرض بخواهیم بکنیم ؟ اینکه کارعاقلانه‌ای نیست . وپیشنهادکرده بودم که برسد به ۵۰ درصد به نظرم که او میگفت نه‌همان ۶۰ درصدبکنیدکه بوده . چانه سرده درصد میزد گفتم آقادیگرسرده درصدچانه نزنید . بعدتوی مجلس رفت بخدای لایزال قسم خوردکه این بزرگترین گناهی است که مامرتکب میشویم اگر این راتصویب بکنید که بهم زد ، بهم زدبکلی اساسش رابهم زدکه آنوقت اختلاف من باتقی زاده بجائی رسیدکه دیگرمن مجبورشدم که آنوقت این تمام مکاتبات را منتشربکنم . وبلاآخره موفق شدیم‌که‌این راتقلیل بدهیم امابعدازمدتها ، مدتهاگذشت . این درجه‌زمانی اینکارشد ؟ بخاطر

ندارم برای اینکه بعددیگرمن ازبانک ملی رفتم ، بخارجه رفتم درزمان نخست وزیری مصدق ، مصدق چون حق داشت تصویبنامه قانونی صادر بکند با یک تصویبنامه‌ای این را عوض کرد .همان روزی که من میگفتم که ازراه قانونی بکنیم نکرد. اوعوض کرد . یک تصویبنامه صادر میکرد که اینقدراسکناس منتشربشود واسکناسها منتشرمیشد بدون توجه اصلا" به پشتوانه . این راگمان میکنم‌توضیح داده باشم حالابرای اینکه چطورشد که یک صددرصدبودودلیلش چه بود وچرا ما بعدهاخواستیم این را تقلیل بدهیم وبرای چه منظور . حتی درآن لایحه‌ای هم که من هی با تقلیلش مخالفت میکردم گفتم من بعنوان رئیس بانک ملی گفتم پیشنهادمیکنم بنویسیدکه اگربانک ملی یک دینارازاین طلاهائی که درنتیجه‌ی تقلیل پشتوانه بدست میآید یک دینارازاین رابه مصرف دیگری غیرازاجرای برنامه‌ی هفت ساله‌ای که به تصویب مجلسین رسیده اگربه مصرف دیگری برساند مجازاتش.گفتم‌مجازات را خودتان تعیین بکنید ده سال حبس بیست سال حبس این رابگذارید . ومن حالارئیس بانک ملی هستم . این راآخر گفتند خیلی خوب الان شما هستید بعدها چی ؟ گفتم خب آن هم مشمول همین قانون باشد که جراء ت نکندبانک این رایک دینار ... . آخر هی بمن میگفتند تاوقتی که شما هستید بسیارخوب بعدازشما چی ؟ گفتم‌برای این یک قانونی وضع بکنید که بگذاریداین لایحه را...گفتند آخرهمچین چیزی سابقه ندارد . گفتم این سابقه را ما ایجادبکنیم . من حاضرم،بعنوان رئیس بانک قبول میکنم که اگرتخلف ازاین کردم‌بیست سال حبس محکوم‌بشوم ،این یک همچین خیانتی محسوب‌بشود . این تاریخچه‌ای بودکه مختصر ازجریان این ازاول...

س - صددرصدرا ازکجا پیشنها دشده بودوشما چرا پیشنها دکردید ؟

ج - گفتم که وقتیکه میآیندمتفقین بمن میگویندکه ما میخواهیم ارزبفروشیم ما میگوئیم‌ارزشما رافقط وقتی میتوانیم بخریم که صددرصد بما طلا بدهید برای اینکه ما این ارزی راکه ازشما میخریم وریال به آن‌میدهم

اینقدر ریال نداریم این ریال را با یدازهیئت نظارت اندوخته اسکناس بگیریم . بعد ها من این بانک را تقسیم کردم به دوقسمت ، یکی قسمت بانکی یکی قسمت نشر اسکناس . بانک ملی هروقت ریال لازم داشت میبایستی ازخودش بگیرد من این را تقسیم کرده بودم به دوقسمت ، میبایستی بانک ملی قسمت بانکی مراجعه بکندبه قسمت نشر اسکناس وبگویدکه من اسکناس میخواهم ، آنها هم میگفتندبسیا رخوب شما با یدصددرصدطلابدهید ودرمقابلش اسکناس بگیرید والانمیتوانیم بدهیم . قانونا " نمیتوانیم بدهیم وتا صددرصدتحویل نمیدا دید نمیتوا نستید اسکناس بگیرید ،اسکناس را افزایش بدهید افزایش اسکناس هم بطرزوحشتناک ازهمان وقت شروع شد . تورم ایران ازهمان وقت شروع کردکه حوائج سه قشون راکه درایران خرج میکردند با چی میبایست تاء مین بشود ؟ با اسکناس ریال ، برای اینکه آنها که نمیتوانستندبروندحوائج شان را دربازاربخرند درمقابلش لیره بدهند یا دلار بدهند . این لیره ودلار را به بانک میدادند وریال ازبانک میگرفتند وخرج میکردند . وچون مصرف این ریالهائی که دردست مردم میآمدوافزایش عجیبی پیداکرد . کاشکی ارقامش راالان داشتم ندارم اما بطرزعجیبی نشر اسکناس بالارفت برای اینکه حوائج انگلیسها وروسها وآمریکائی ها راکه برای اداره کردن راه آهن مبلغ خطیری بود.اینها راتمام ما میبایست به آنها اسکناس بدهیم وازآنها ارزبگیریم . اینجا بودکه ما میگفتیم که ما نمیتوانیم ازشما ارزبگیریم مگراینکه این ارز قابل تبدیل به طلا باشد.ملاحظه میکنید؟بنا براین آن بما آنوقت کمک کرد . اما وقتی که جنگ تمام شد این طلاهائی راکه آنجا اندوخته کردیم انباشته کردیم توی خزانه‌ی بانک چه خاک باشد چه طلا باشد وقتی که شما این رانمیتوانید به‌مردم بدهید وقانون هم این بودکه مردم حق ندارند ازبانک درمقابل اسکناسی که دارند طلامطالبه بکنند . وبعدهم قانونی گذرانیدیم‌که نقره هم حق ندارندمطالبه بکنند . بنابراین شما این فلزات نقره راهم من درزمان خودم تمام رابه طلا تبدیل کردم . طلائی که ما درخزانه ما ن

داشتیم به هیچ مصرفی نمیتوانستیم برسانیم . فقط دلمان به‌این خوش بودکه طلا داشتیم .....

درست است که از یک تاریخ معینی شما شروع کردیدبه‌صددرصد ما قبل آن صددرصد نبود .بنابراین بطورخلاصه آنچه که بخاطردارم اگرمجموع اسکناس‌های منتشره را درتاریخی که من آمدم حساب میکردیم وپشتوانه‌اش را حساب میکردیم ما درحدودشاید ۸۰درصددرمقابل کل فلزات داشتیم . تمام‌را نداشتیم برای‌اینکه‌یک وقتی همچین قانونی وجودنداشت ، قانون سابق بنظرم ۴۰ درصدبود.

س - پس جواهرات چی بود ؟

ج - جواهرات هم درزمان خودمن اینکارها را میکردم ،من اینکار راکردم برای اینکه جواهرات را به بانک داده بودندظاهرا " به‌این منظوربودکه یک روزاینها را بانک بفروشدوپولش را بابت سرمایه‌ی بانک ، افزایش سرمایه بانک محسوب بکنند . خب من این را دیدم اصلا" بهیچوجه عملی نیست برای اینکه (؟) که آمده بودند جواهرهای فرانسه - پاریس جواهرات بانک را ارزیابی کرده بودند گفته‌بودندکه اگرشما یک روزی بخواهیداینها را عرضه بکنید تمام بازارجواهردنیا را میشکنید ، نمیتوانیدبفروشید . قصدفروش هم نداشتیم . بنابراین من این را تغییردادم به‌این شکل درآوردم‌که‌جواهرات سلطنتی علاوه برسفته‌هائی که دولت میدهد ، ازبانک قرض میکند ، علاوه برآن یک وثیقه‌ی اضافی بابت بدهی های دولت است . بنابراین جواهرات سلطنتی که متعلق به‌دولت بود بازهم تعلق به دولت داشت اما دربانک ملی بعنوان وثیقه‌ی بدهی های دولت بود علاوه برسفته‌هائی که داده بود . بنابراین ما برای این قیمتی تعیین نمیکردیم اما همیشه میگفتیم جواهرات سلطنتی جزو پشتوانه‌های اسکناسهای ایران است . این را به‌این شکل درآوردم که اصلا" یک چیزی باشدکه توی طرازنامه‌بانک ذکربشود اما بدون اینکه مبلغی رویش گذاشته باشیم ، یک وثیقه اضافی بود. Additional Collateral بود درمقابل اسکناس‌های منتشره‌ی بانک که یک قسمت آن را به دولت قرض داده‌بود.

س- پس با توجه به این تورمی که به آن اشاره فرمودید مصدق چطور اسکناس ...

ج - چاره دیگری نداشت ، چاره دیگر نداشت چه میتوانست بکند ؟ احتیاجات روزانه اش را میبایست رفع بکند . به بانک که میگفت بانک هم میگفتند که ما چیزی نداریم طلا نداریم . یک تصویبنامه قانونی صادر میکرد و میگرفت . و در ضمن هم این را پنهان میکردند و به کسی نمیگفتند بروز نمیدادند . در آن زمان بروز نمیدادند که چقدر اسکناس منتشر شده . دیگر آن کاری که من شروع کرده بودم که اسکناس منتشره را میبایستی هر ماهی دو بار ، هر ۱۵ روز یک بار منتشر میکردم . ارقام مربوط به اسکناس منتشره را در زیر عنوان قسمت نشر اسکناس بانک ملی نشان میدادم که چقدر اسکناس در گردش هست و چقدر در مقابلش پشتوانه داریم ، به ارز قابل به طلا چقدر . تمام اینها ، این را موقوف کردند دیگر منتشر نمیکردند . بنابراین کسی مطلع نمیشد از مقدار اسکناسی که در جریان هست . بعدها این قانون را در چه تاریخی یا در یک تاریخی آنونت اصلاح کردند که دیگر بعد عمل بانک ملی یک عمل قانونی شد . این را الان درست بخاطرم نداریم دیگر در چه موقعی است .

س- در مورد ملاقاتتان با هریمن میخواستید ...

ج - در موقعی که هریمن رأس رئیس جمهوری آمریکا آن زمان گمان میکنم ترومن بود ، ترومن بود . بگذار ببینم هزار و نهصد و پنجاه ....

س- ۱۹۵۲ بود که آیزنهاور آمد.

ج - ۱۹۵۱ مثل اینکه ۱۹۵۱ بود هنوز ترومن بود . گمان میکنم بله او بود . از طرف رئیس جمهوری به تهران میرفت برای مذاکرات راجع به نفت و سعی در پیدا کردن راه حل ، من موظفا" به فرودگاه رفتم ، برای اینکه به مملکت من میرفت و در فرودگاه از او استقبال کردم و به اتفاق رفتیم در سفارت آمریکا و آنجا آن فرمانده ناتو کی بود ؟ جالب بود . وقتیکه او پیش آمد گفت که "اه شما یک ستاره دیگر گرفتید چرا ندارید؟" معلوم شد خودش اینهم در اینکا ردخالت داشته برای این ستاره اضافه گرفتن . این هم مثل اینکه گفتش که بله نمیدانم متشکرم رسیده اما ... این یک جوانی بود . چطور اسم او را فراموش کردم ؟ بهرحال که بعد از آیزنهاور

بوددیگر نیست ؟ ۱۹۵۱ مثلا" ، گمان میکنم اولین ... آخراسمش راهم خوب میدانستم

س - (؟)

ج - نه نخیر نه . فرمانده ناتوبود . بهرحال این دربین راه ازفرودگاه تاسفارت وبعدهم درسفارت هم نشستم یک مقدار، با اوصحبت کردم . تقاضایش این بودکه‌ویزا داده بشودبه‌آن کلنلی که‌همراه خودش به تهران میبرد بعنوان مترجم کسی بود که‌معروف بود هفت زبان را مثل زبان مادریش حرف میزدکه‌الان این شهرت جهانی پیداکرده حتی الان هم روءسای جمهورا زوجودش استفاده میکنند . همین ریگان هم اورا به ماءموریت های مختلفی درآمریکای جنوبی فرستاده‌ودیگران هم بجاهای دیگر فرستادند . خیلی مردرشید ،قدبلند ، خیلی خوش‌هیکل واین‌فرانسه رامثل فرانسه‌ی حرف میزند . فرانسه وروسی وآلمانی این جزوهفت زبان این زبانهای عمده‌بودکه اینهارا واقعا" مثل زبان مادری اش حرف میزد. آنچه که‌من توانستم به هریمن راجع به‌اهمیت حل این قضیه گفتم وخب اوهم گفت،"من نهایت سعی را میکنم". ورفت موفقیت هم پیدانشد ، نشد نتوانست کاری بکند.

س - گفتید ویزایش راخودتان صادرکردید ؟

ج - هان بله . چون روزیکشنبه بود خودم با این ویلسون درسفارت آمدویزایش‌جزو گذرنامه‌اش دادم که.. مثل اینکه درپاریس پیداکردش ، آنوقت ویلسون یک ماءموریتی درفرانسه داشته شایدبا تو ماءموریتی داشته وازآنجابه‌اوملحق شدکه باهم به‌تهران رفتند. یک شخص دیگری هم که با اوبود همین گمان میکنم آن لیوی (؟) بودکه متخصص نفت اوبود. متخصص نفت بودکه آنوقت هم ... حالاهم میگویندخیلی شهرت دارد . الان هم زنده‌است ، الان هم‌یکی ازبزرگترین متخصصین نفت دنیا محسوب میشود . این یکی ازآن قدیمی ها است . اتفاقا" من سالهای سال است‌که با این سروکارداشتم قبل ازاین سفرهم به‌ایران آمده‌بود این لیوی (؟) . درچه مرحله‌ای بودبخاطرم ندارم اما میدانم که‌اسمش رابخاطردارم که درتهران با اوآشناشده بردم.

س - هریمن وقتی که ازپاریس برگشت ؟

ج - نه دیگرمستقیما" رفت ، دیگراز راه پاریس دیگرنرفت . درموقع رفتن

دربار ریس بود . من دیگربا اوتماسی نداشتم . اما هریمن رابعدها در..هـــان در۱۹۵۶ بودکه جنگ اول هندوپاکستان ، ۱۹۵۶ بودکه من درواشنگتـــــن بودم که‌برای مذاکره دین راسک مرا خواست ، که مرا واردیکنـــــــد که بیایم شهادت بدهم

س- ۱۹۵۶ که نه ، ۱۹۶۴ .

ج - هان ۶۰ وفلان . هان

س- ۱۹۶۴ بود

ج - ۱۹۶۵ بود نه . درآن موردبودکه من روزبعدش میبایستی بروم دین راسک راببینم ، شب قبلش منزل والتـر لیپمـــــــن دعوت داشتم . تولـــد والترلیپمـــــــن بود ازمی دعوت‌کرده بود درآنجا هریمن رادیدم . هریمن ازدوستان والترلیپمـــــــن بود ازاشخاصی که‌درآن جلسه حضور داشت ، یک عده زیادی بودند .

س- والترلیپمن راازکجا میشناختید؟

ج - لیپمـــــن رابا اوملاقات‌کرده بودم ، سابق با اوملاقات‌کرده بـــــودم و رفته‌بودم با اومصاحبه‌کرده‌بـــــــــــــودم وراجع به برنامه‌ی هفت ساله با اوصحبت‌کرده بودم . ،یکی ازاشخاص خیلی روشنفکربود ودرزنـــدان هم ازجمله اشخاصی که با اومکاتبه کردم‌یکی والترلیپمـــــــن بـــود که جواب هم ازاورسید ، که جواب خیلی خیلی مهربانی خیلی مختصر امـــا خیلی جواب مهربانی که ..

س- رفتید خانه‌ی لیپمن ؟

ج - رفتیم خانه‌لیپمـــــــــــــن وهریمن بود . به‌هریمن گفتم کـــــه فردا من به ملاقات‌دین راسک جورج بـــــــــال میروم وگفتم نمیدانـم موضوع چیست ، برای اینکه نمیدانستم. Don't pull your punches وتعجب هم کردم‌که‌این چطورهنوزهم شارب ووارداست . هان یکی ازچیزهائی‌که‌آنشب والترلیپمـــــن پیش‌بینی کرد این بودکه گفت‌که "سلطنت یونـــــــان منقرض میشود" این سلطنت یونان کی منقرض شد؟

س- ۱۹۶۸ .

ج - آن شب این ضمن صحبت از Stability و Instability کشورهای مختلف که بود .

س- این کودتای سرهنگ ها ۱۹۶۷ بود دیگر از آن ببعد وثوق ولق شد .

ج - بله . اشخاصی هم که بودند . وبعضی از آنها هم به نظرم ، البته خیلی جالب بود که کی ها مثلا "دعوت کرده درروز تولدش .

س- هریمن راجع به ملاقات شما با جورج بال میدانست .

ج - یعنی مثل اینکه من به او گفتم برای اینکه همانموقعی بودکه اینها در واشنگتن بوددیگر من به واشنگتن رفته بودم قصدهم نداشتم که به ملاقاتش بروم ، بعدروزشنبه مرا خواست ، روزجمعه این قضیه بنده جمعه است که دعوت هم داشتم که Mrs. Carey هم بود Mrs. Carey از نیویورک به واشنگتن آمد وبا هم رفتیم منزل والترلیپمن گفتن میکنم که آشنائی Mrs. Carey هم مربوط به کارمن بودبرای اینکه وقتی که کارمن ، قضیه‌ی من پیش آمد Mrs. Carey از اشخاصی بود که ، یکی از پایه‌هائی بودکه ایجاد Campaign برله مرا شروع کرد وآنوقت در این کارها تماس گرفته بودبا والترلیپمن و باجین بلاک وبا یک عده دیگری در نیویورک . یکی از آنها به نظرم فیشر بودکه مدیر مجله Harpers اینهم از اشخاصی بودکه امضاء کرده بود Petitionای به وزارت خارجه فرستاده بودند اعتراض راجع به توقیف من که من این را آنجا اطلاع پیدا کردم، خودش این را بمن گفت . بنظرم اسمش فیشر بود بله سی سال بودکه رئیس Harpers آن مجله Harpers رئیسش این بود . پس دیگر راجع به این موضوع بخصوص دیگر مطلبی ندارید . یکی از Inaccuracy هائی

که دیدم درکتاب نیلینتال ،اما تقصیر او نیست ، او نقل میکند از انصاری عبدالرضا انصاری،عبدالرضا انصاری که یک سمتی درکارهای خوزستان پیدا کرده بود .

س- رئیس آب وبرق بود ؟

ج - بله رئیس آب وبرق وخوزستان شده بود . به او میگوید که

" Ansari gave the background as explanation of Aramesh's opposition to the plan. This is when Ansari is director of regional programing that...

روایت کننده : آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریخ مصاحبه : بیست وپنجم آگوست ۱۹۸۲

محل مصاحبه : شهرکان - فرانسه

مصاحبه کننده : علیرضا عروضی

نوار شماره : ۴۰

س - میخواستم راجع به Impact Program یک مطالبی بفرمائید.

ج - درزمانیکه Chapin سفیرآمریکا بودمن بکرات می شنیدم ازاشخاص مختلف که این همه جا انتقادمیکنند ازکارهای من ودرست همصداشده بودبا تمام ایرانیهائی که ایرادمیگرفتندبه من که من هیچ کاری نمیکنم همش مطالعه میکنم. وهمان موقعی هم بودکه اتفاقاً " باسک حهانی برعکس این به من ایراد داشت که من دارم زیادتند میروم. Chapin ویک عده‌ای ازاعضاء سفارت آمریکا می شنیدم که میگویندکه بعنوان این Impact Program یک کارهائی لازم است درایران بشودکه مردم ببینند، بچشم خودشان ببینندوا میدوا ربشوندبه آینده‌شان.

من درزمان Chapin خب هیچ اعتناء نکردم به این مطلب اما پس ازاینکه او تغییرکردو Wells آمدوسفیرآمریکا شد بجای او، یکی دودفعه با Wells من آشنا شدم وصحبت کردم واستنباط من این بودکه این آدم بکلی با Chapin فرق دارد. به این جهت به شاه گفتم که من خیال دارم که این سفیرآمریکا راویک عده ازهمکارانش را دعوت بکنم که بیایند به سازمان برنامه ومن به اینها حالی بکنم که این حرفهائی که میزنند حرف پوچی است. برنامه من، برنامه‌ای که من دردست تهیه دارم، این یک مقدارازکارهای کوچک است. اینها اگرمقصودشان اینست که من تمام فعالیتم رابگذارم روی این کارهای Impact Program این اشتباه است ولی کارهائی داریم دیکنیم. مثلاً" این کارهای شهرسازی خودش این یک چیزمهمی است در Impact واثری که درمردم خواهدداشت. گفت بسیار فکرخوبی است. دعوت کردم Wells آمدومستشارسفارت

که اسمش الان یادم نیست وسه چهار نفر مستشار اقتصادی شان بودوچندنفر دیگربودند. یکعده هم جوانهایشان بودند. منهم تمام رؤسای ادارات سازمان برنامه را خبر کردم وبهشان گفتم که به چه منظور من این جلسه را دارم تشکیل میدهم. آمدندوبه یکایک ازرؤسای ادارات گفتم که شما توضیح بدهیدبرنامه هائی راکه دارید تهیه می کنید وکارهائی که داریم میکنیم. درقسمت کشاورزی، درقسمت راهسازی، درکارهای مال شهرسازی که بسیار مهم بود. پس از این توضیحاتی که اینها دادند اثر بسیار خوبی می بخشید. معلوم بودکه اینها وقتی که پاشدند ورفتندمتوجه شدند. اخیرا" من کتاب خاطرات لیلینتال را دراینجا درکسان سفارش دادم، برای اینکه آن کتابهای لیلینتالی که من داشتم وبه اسم منهم نوشته بود وهرکدام را پشتش یک چیزهائی نوشته بود، خیلی هم با نهایت احترام ومهربانی یک چیزهائی راکه نوشته بود من آنها را تمام درتهران گذاشتم که جزو سایر اشیاء غارت شد. اینجا سفارش دادم وازاین شش جلدی که منتشر شده بودپنج تایش را دست دوم پیدا کردندوبرای من خریدند وفرستادند. خوشبختانه توی این پنج تا جلدگمان میکنم سوم بودکه مربوط است به ۱۹۵۹ - ۱۹۵۵ بود. یعنی درست همان دوره‌ای که من درسازمان برنامه بودم.

س - جلدچهارم بود.

ج - درآنجا یک چیزی پیدا کردم که بسیار جالب است برای اینکه این مطلب را ازنقطه‌نظر سفارت آمریکا ذکرمیکند. درجلدچهارم صفحه ۳۲۴ میگوید:

" Ambassador Wells's opinion of Ebtehaj, in contrast to the line of the American mission (Embassy), for so long the point IV group, and the point IV group who knived with the ministries who hated Ebtehaj's guts for his obstinacy or would promote the idea of superficial impact programs which Ebtehaj was wise and farsighted enough to see were not basic, often more for political purposes..."

بنا براین حالا این خلاصه‌کردم ازاو، درآنجا این مطلب را میرساند که اینها معلوم میشود اشرهمان مذاکراتی است درسازمان برنامه‌ازآنها دعوت کردم آمدندومطلع‌شدند. برای اینکه‌یکا یک واردشدندوبه‌آنها توضیح دادم که اینها چه‌کارهائی دارندمیکنند. کارهائی که"اصلا" فکرش هم نکرده‌بودند، اصل چهار. فکرش را هم نکرده‌بود Chapin سفارت آمریکا. واینها نشسته‌بودندبا مخالفین من ایرانیها که‌عده‌شان هم بسیارزیادبود همه‌جا میگفتندکه‌ابتها ج این کارها رانمی‌کنندوبایدابنکارها رابکنند. که‌آنوقت وقتی اینها آمدندتوجه‌کردندگفتندکه‌این Impact Program که‌آنها اینقدرا صرارداشتنداین یک چیزی بوده‌احمقانه ومن اینقدرمقاومت کردم واینقدردورا ندیش بودم که‌اعتناء نکردم به‌این مزخرفاتی که‌اینها میگفتند. بنا براین ازاین حیث بسیارخوشوقت شدم.

Chapin ، حالا درجاهای دیگرگفتم وباز همشا یدمواردی پیدا بشودکه بگویم به‌تفصیل، یکی ازنالایق ترین سفرای آمریکا بودکه‌به ایران آمده‌بود. این همان کسی بودکه‌آمده‌بودبه‌شاه‌گفته‌بودکه‌چرادرآمدنفت تا ن را به‌بودجه‌تا ن نمی بریدکه‌کسربودجه‌نداشته‌باشیدوبرای کارهای عمرانی قرض‌بکنید؟ که‌من گفتم اگربخواهیدا صرا ریکنیدمن استعفا میدهم، من اینکارراانخواهم کرد، اینکارا حمقانه‌است که‌آنوقت وزیردارائی آمریکا را درجلسه‌سالیانه‌مجمع عمومی با نک جهانی دراسلامبول ملاقات کردم ووقتی به‌اوگفتم اواصلا" با ورنمیکرد. او میگفت چطورممکن است؟ امکان نداردولت آمریکا چنین پیشنها داحمقانه‌ای را کرده باشد. بعدوقتی که‌آمدم درتهران هم به‌شاه‌گفتم وهم Chapin، تلگراف کردبه وزارت خارجه، سفیرآمریکا تلگراف کردکه‌ابتها ج آمده‌یک همچین حرفهائی را میزند ازقول وزیردارائی، آنها مراجعه‌کردندـ وزارتخارجه‌شان مراجعه‌کردبه‌جورج همفری وزیردارائی وقت واوهم تأییدکردکه‌بله‌من اصلا" با ورنمیتوانم بکنم که‌یک همچین پیشنها داحمقانه‌ای را ما به‌دولت ایران کردیم.

س ـ میخواستم درارتباط با این موضوع ازشما سئوال بکنم که‌اصولا" نظرشما نسبت به سفرای آمریکا وانگلیس درایران درآن ادوارمختلف، چیست؟ آیاآدمهای برجسته

توی آنها بودیا بیشترنا لایق بودند؟ نظرتا ن چیست را جع به ا شخا صی که آ مدندبعنوا ن سفیر .

ج - وا لبه بطورکلی نمیشودگفت . یک ا شخا ص بسیا رلایق ، بسیا رمنصف ودوست ا یرا ن توی ا ینها دیدم . مثلا" جزوسفرای ا نگلیس که یکی دنیس را یت بودکه بهترا زا وسفیری نمیشدا زطرف ا نگلیس به ا یرا ن فرستا ده بشود ، برای ا ینکه دوست دا شت ا یرا نیها را ، نه فقط ا یرا ن را دوست دا شت ، ا یرا نیها را دوست دا شت . ا ین یک تفا وت عمده ا ست که یک عده هستند ا زمملکت خوششا ن میآیدا ما ا زمردمش نفرت دا رندنسبت به مردمش . ا ین هم ا یرا ن را دوست دا شت که به نقا ط مختلف ا یرا ن ،شا یدتما م نقا ط مختلف ا یرا ن را مسا فرت کرده بود و هم نسبت به ا یرا نیها علاقه دا شت ، ا حترا م دا شت برای ا یرا نیها یک عده زیا دی دوست وآشنا دا شت ا زا یرا نیها . درصورتیکه بعضی ها ا صلا" شا یدهیچوقت معا شرت ندا شتندبا ا یرا نیها . میآ مدنددوره مأ موریتشا ن سپری میشدومیرفتندو دوست وآشنا ئی ندا شتند ، حشرندا شتندبا ا یرا نیها برای ا ینکه علاقه ندا شتندبه ا یرا نیها . ا ین بنظرمن منا سب ترین ، صا لح ترین سفیری بودکه ا نگلیس دا شت . ا شخا ص دیگری بودند ، بولاردمثلا" . بولاردد رزما ن جنگ سفیرا نگلیس بودوبوا سطه رفتا ری که با و کرده بودنددروزا رتخا رجه ، قبل ا زشهریور ۱۳۲۰ که گمان میکنم برای ، من شخصا " ا ینطور ا ستنبا ط میکنم ا ینکه بگوش رضا شا ه برسدوخوش بیا یدا زا ینکه با خشونت رفتا رشده نسبت به سفیرا نگلیس . ا ین بعقیده من یک عقده ا ی پیدا کرده بودنسبت به ا یرا نیها وموقعیکه ا یرا ن را ا شغا ل کرد نـــد قشون ا نگلیس وروس وصا حب قدرت شـــد وا قعا " میشود گفت صا حب قدرت مطلق شـده بودبولارد . درست ا ست که شوروی ها هم درکا رها دخا لـت میکردندوخیلی هم به ضررا یرا ن ا قدا م میکردند ، خیلی . بطوریکه همان خا ئنین را که درحزب توده ا یرا ن بود نـــد تما م ا زا ینها پشتیبا نی میکردندوتقویتشـا ن میکردندحزب توده را تقویت کردندوروزنا مه ها ئی دا شتندکه جا نبدا ری میکردا زشـوروی وکا رها ی دیگری میکردند . ا ما قدرت وا قعا " دردست بولاردبودوآنوقت نها یت خشونت را میکردبا ا یرا نیها . با نها یت خشونت رفتا رکرد . جا لب ا ینستکه یکروزی دربـــــک ضیا فتی ، بنظرم دروزا رتخا رجه بود موقعی بودکه دا شت میرفت دیگرما موریتش نزدیـک

به ا تما م بود. بمن گفت که من در تا ریخ ا یرا ن در نظرا یرا نیها مثل عمر محـــــوب خوا هم شد و خیا ل میکنم که زیا د هم ا شتبا ه نکرده بود برا ی ا ینکه خیلی ا زا ونا را ضی بودند و نسبت به ا وخیلی کینه دا شتند. من خیا ل میکنم دلیلش همین بود که ا ین وقتی که ا ین قدرت را پیدا کرد خوا ست تلافی بکند ا زرفتا ری که نسبت به ا وشده بود. شخصـــا " یک آدم خیلی مؤمنی بود، یک آدم خیلی عقا یدمذهبی دا شت، یک معتقدا تی هـــم دا شت. مثلا" توی مهما نی های سفا رت در زما ن جنگ، هم قبل ا زا شغا ل هم بعـــدا ز ا شغا ل، ا ین تا بستا ن نمیرفت به قلهک گـــــــــرما ی تهرا ن را تحمل میکـــــرد وعقیده ا ش ا ین بود که موقعی که جوا نهای ا نگلیسی میروند در جبهه کشته میشوند معنـــی ندا ردکه ا عضاء سفا رت بروند برا ی رفا ه خا طرشا ن ا زهوای ییلاقی ا ستفا ده بکننـــد. نا ن سرمیزش نمیدا د در صورتیکه خب سا لاخره درست ا ست که ا نگلیسها زیا دنا ن نمیخورند ا ما سا یرین تما م خا رجیها، ا زخا رجیهای دیگرمی شنیدم که میگفتند ا ین آخه چـــرا همچین کا ری میکنند. دعوت میکنند نا ن نیست. ا روپا ئیها مثل ا یرا نیها عـــــا دت دا رند به ا اینکه بخورند یا غذا. ا ونمیدا د برا ی ا اینکه ا اینهم یکی ا زچیزها ئی بـــــود معتقدا ت ا وبود که با ید خودشا ن را محروم بکنند ا زا ین چیزها برا ی خا طرا شغا ل میکـــــه درجنگ هستند. دیگر Le Kougetel را من ا زنزدیم میشنا ختم. خیلی آدم گرمی بود. خیلی آدم مهربا نی بود، خیلی مرد مؤدبی بود، بسیا رمبا دن آدا ب ولـــی خب ا ینهم شا ید وظیفه ا ش بود. مثلا" رفته بود به شا ه شکا یت کرده بود ا زمن که من نسبـــت به ا نک شا هی یک نظرها ئی دا رم ومیخوا هم یک تصویب نا مه ا ی بگذرا نم که ا گرا ین تصویب نـــا مه بتصویب برسد وا جرا بشود با نک شا هی تعطیل خوا هد کرد وا ین عمل در روا بط ا یرا ن وا نگلیس تأ ثیر بدی خوا هد گذا شت. ولی رویهمرفته من یک آدم با فهم ومهربا نی دیده مش. دیگرا شخا ص دیگری که با آنهـــا سروکا ردا شتیم، بله آن را جرزا ستیونـــس بود که قبل ا زبولارد بود.

س - بعدا زا وبود.

ج - یعنی قبل ا زمیخوا هم بگویم که دنیس را یت بود. که دنیس را یت در زما ن ا ومستشا ر

بود. او هم آدم بدی بنظرم نمیآمد. راجع به او چیزی نشنیدم که او تحریکاتی کرده باشد آنطوریکه بعدها می شنیدم.

س ـ سفرای آمریکا چی ؟

ج ـ سفرای آمریکا، یکی از اشخاصی که بعقیده من بسیار خوب بود که در او اخر دوره من آمده بود لوی هندرسن بود. لوی هندرسن بود ولوی هندرسن در زمان کودتا هم بود. یعنی همان کودتای برعلیه مصدق. در آن زمان سفیر بود و وقتی که من به ایران آمدم هنوز هم سفیر بود. من وقتی از واشنگتن آمدم و به سازمان برنامه رفتم سفیر بود. آدم بسیار پخته ای بود. خیلی مجرب بود. این روسها را خیلی خیلی خوب میشناخت در سفارت آمریکا در مسکو نایب بود مرقعی که محاکمات معروف استالین که مخالفین خودش را به محاکمه کشید و اینها را تمام اعدام کرد. زینوویف و رادک و.... بله آین اشخاص خیلی برجسته ای بودند که تروتسکی را خب با لاخره تبعید کرد و دیگران را آورد در محاکمه. این در تمام آن محاکمات حضور داشت و برایم تعریف میکرد بسیار جالب بود. برای اینکه اینها یکی یکی آمدند، یعنی اینها زعمای حزب کمونیست شوروی بودند که استالین در مقابل اینها یک آدم بیسوادی محسوب میشد، اصلا" وارد نبود. تمام تئوریسین های شوروی، اشخاصی که کمونیسم را به آن معنی که اینها در روسیه پیاده کردند اینها در باره این کتاب نوشته بودند، بحث میکردند و وارد بودند. که متأسفانه الان بغیر از این رادک و زینوویف و اینها الان اسمها یشان را بعد بخاطر میآورم، اسمها یشان را فراموش میکنم. این (هندرسن) حضور داشت و میگفت بله میآمدند اعتراف میکردند و بعضی هایشان هم گفتند مجازات ما اعدام است تا درس عبرتی بشود برای دیگران. یکی پسری داشت میگفت به پسرم من وصیت میکنم که عبرت بگیرد و یکروزی مبادا به حکومت شوروی خیانتی بکند که من کردم. همانوقت مشهور بود که اینها بهشان یک چیزهائی، یک عملی با اینها کردند که اینها فاقد اراده شدند و آمدند اینجور با این صراحت اقرار میکنند و بهمین جهت هم محاکمه علنی بود. شوروی شناس درجه یک بود و آدم خیلی مجرب و پخته بنظر من با فهمی میرسید. یکی دیگر این جان وایلی بود که او یک لعبتی بود، یک لعبتی بود، آدم نالایق، آدم ناصالح، کسی بود دائم الخمر بود، ساعت ده صبح

مثلا" اتفاقا دکه ما درجلساتی که داشتیم، کمیسیون داشتیم برای رسیدگی به همین مسائلی که دائم داشتیم با آمریکائیها، این ساعت ده صبح لیوان ویسکی دستش بود و میلرزید دستش و ویسکی میخورد، داشما" مست بود. ظاهرا" من خیال میکنم آدم مهربانی بود، آدم خوبی بود ولی بی اختیار شده بود و این را هم اعضاء وزارت خارجه بعد شنیدم که هیچ آنها نمیدانستند وقتی که این را فرستادند به تهران به جای جورج آلن، اینها تعجب کردند. وقتی که شنیدند اینطور رفتار میکرد و اینطور مشروب میخورد و نمیدانستند که چطور شده که این عوض شده. برای اینکه جورج آلن وقتی که میرفت به من گفت که، من جورج آلن را سفیر خوبی میدانستم - خیلی وارد بود در مسائل ایران خیلی با ایرانیها حشر داشت. او بمن گفت که جانشین من که میآید یک مرد خیلی برجسته ای است. وقتی که این آمد اینطور در آمد من جورج آلن را در واشنگتن دیدم، اتفاقا "یک ضیافتی داد در بانک جهانی به افتخار من موقعی که در واشنگتن بودم، در یکی از مسافرتهائی که در واشنگتن بودم، که اشخاصی را که دعوت کرده بود به نهار در یکی از هتلرسن بود، یکی جورج آلن بود که سفیر سابق آمریکا در ایران بودند. آنجا صحبت از والیبالی کردم به جورج آلن. جورج آلن گفت که ما همه متحیر هستیم که این چطور شد که اینطور در آمد برای اینکه اینطور نبود عوض شد و به این مناسبت من اصلا" بهیچ وجه نمی پسندیدم طرز رفتارش را در ایران. وضیافتی که سه ماه قبل از نخست وزیر بود به افتخار والیبالی داده بود موقعی که والیبالی ایران را داشت ترک میکرد. یک شب تابستان توی یک باغ بزرگی بود در تجریش، اتفاقا" من نشسته بودم پهلوی خانم این والیبالی دیگران ایستاده بودند، خانم بمن گفت که شما چرا از زجان شوهرم انتقاد میکردید؟ چرا از این ناراضی بودید؟ گفتم که من شوهر شما را اتفاقا" بعنوان یک شخص که در معاشرت خیلی خوشم میآمد خیلی. برای اینکه بریج خوب بازی میکرد، با هم بریج بازی میکردیم. خیلی آدم سمپاتیکی بود. ولی این رویه را هیچ نمی پسندیدم که در تمام مسائل ایران دخالت میکرد. مثلا" راجع به نخست وزیر، کی نخست وزیر باشد نظر میداد. گفت غیر ممکن است

همچین چیزی . گفتم من بطورتحقیق میدانم. صداکرد جان ، جان ـ صداکرد شوهرش را . آمدونشست با ما . بعدا وگفت که فلانی میگویدکه شما یک همچین کاری میکردید ، نظرمیدا دیدبه شا ه که کی نخست وزیربا شد . گفت مطلقا ، ابدا " من همچین کاری نکردم. درصورتیکه شا ه به من گفته بود ، این احمق آمده پیش من میگویدکه من یک نخست وزیرخیلی خوبی برای ایران پیدا کردم وا و دکتر عبدالحسین راجی ا ست . ا و (راجی)رئیس مریضخانه من بوددربانک ملی. دکتررا جی بسیا رآدم خوبی بود، جراح خیلی خوبی هم بود ، ا ما من هیچوقت مثلا" دکتررا جی را برای نخست وزیری ایران توصیه نمیکردم. برای اینکه کوچکترین تجربه ای نداشت راجع به مسائل،هم مسائل سیاسی وهم اداره کردن امورمملکتی .تنها کاری که درعمرش کرده بود جراحی میکردوبسیا رجراح خوبی هم بود. مریضخانه بانک را هم بسیا ربسیا رخوب اداره کرده بود. اما خب این معلوم میشودکه مریض بودبردنش،پیش دکتررا جی یا دکتررا جی را خوا ستند. ازدکتررا جی خوش آمد. رفته به شا ه گفته که این دکتررا جی را چرا نخست وزیرنمیکنید. اتفاقا " یک روزی خودش بمن گفت . گفت که من با یک نفر، فرانسه هم میدانست این وایلی ، گفت که من یکنفرا برانسی پیدا کردم وبا ها ش آشنا شدم که این یک شخص فوق العاده ا ست . اول شروع کرد اینقدرا زاین تعریف کردکه این فرانسه ا ش اینقدرخوب ا ست ، مثل فرانسوی حرف میزند. بعدطرزفکرش وطرزبیا نش را ، شخصیتش وچه وفلان وا ینها . بعدمعلوم شد که مظفربقا ئی ا ست که آن Dooher این را میبردبه اینطرف ، طرف برای اینکه یک نخست وزیری پیدا بکنند، به این منظورمیرفتند، وا ین را دیده بودوا ین را میگفت بعقیده من این یکی ازا شخا صی ا ست که صلاحیت دا ردبرای نخست وزیری. یک آدمی بودکه تحت تأ ثیر شدیدا ین Dooher وا فکا رش عوض میشد، عقا یدش عوض میشد. ازیک طرف میرفت به طرف مخالف بدون هیچ دلیلی ، بدون اینکه معلوم بشودکه چرا اینطورمیکند. این تحت تأ ثیرقرا رمیگرفت . رفته دیده ا ین آدم را وا وهم بهش محبت کرده بود، ودرا وا شرکرده ، این را مثلا" لانسه میخوا ست بکندبرای نخست وزیری، ازاین جورا شخا ص رو Dooher میبردبه ملاقا ت .من هما نطوریکه

عقیده داشتم نسبت به Dooher هم معتقد بودم که Dooher هما نطور که خودش ادعا میکرد خیلی تأثیر داشته در تعیین رزم آرا برای نخست وزیری .

آها ن راستی یک چیز عجیبی است اینجا اینهم بد نیست بگویم. همین چند روز پیش درکان تماد فا " من را دیوتهران را گوش میدادم ، من کمتر به رادیوتهران گوش میدهم. داشت یک تاریخچه ای را میگفت که مربوط به نخست وزیری رزم آرا بود. گفت که رزم آرا وقتی که نخست وزیر شد به روسها گفت که من قصدم اینست که مستشارهای آمریکائی را از ارتش بیرون بکنم و از شما مستشار بیاورم و این را از قول روسها میگفت که روسها در را دیو فلان تاریخ این مطلب را گفتند. وضمنا " روسها را دیو مسکو گفته که رزم آرا طرفدار ما بود و اگر ما نده بود روابط ایران با شوروی چنین چنان میشد و خدماتی انجام میداد ، چه میکرد و این را آمریکائی ها کشتند. من متحیر ماندم این چطوری است . من هیچ نشنیده بودم که رادیو مسکو یک همچین چیزهائی را گفته باشد و از عجایب است . بعد یکی دو روز پیش به یک عده ایرانیها درهمین جاکان وقتی این مطلب را گفتم آنها هم گفتند ما همچین چیزی مطلقا نشنیدیم ولی بعید نیست که رادیوتهران اینها را جعل کرده باشد ، اینها را دروغ بگوید. من این را نتوانستم بفهمم . چطور ممکن است که از قول رادیو مسکو یک چیزهائی را بگوید علنی دیگر که همه دنیا هم که گوش میدهند این را دی شنوند و بعد یک عده بگویند که این را جعل کردند ، ساخته اند . و اما اگر حقیقت داشته باشد همچین چیزی بنظر من محال میآید که روسها گفته باشند که رزم آرا را آمریکائیها کشتند برای اینکه این قصدش این بود که با ما نزدیک بشود. اینهم یک چیز عجیبی است که من سر در نیاوردم. کی اینها را مینویسد؟ معلوم میشود یک سلسله مقالاتی است که تهیه کردند و این را بتدریج میخوانند در رادیوتهران راجع به سفرای دیگر، این Chapin یک آدم ناشی بود ، بحدی نظرهای عجیب و غریب میداد که یکیش همان بود که من اگر ایستادگی نکرده بودم شاه این مطلب را قبول میکرد. شاه بمن میگفت من چی بهش بگویم؟ این آمده یک همچین چیزی را میگوید. گفتم اصلا" چه حق دارد که بیاید یک همچین جسارتی را بکند ، بهش اجازه نباید بدهید که این بیاید یک همچین فضولی بکند.

به اوچه رسیده که بیا یدا ینطورا ظها رعقیده بکندکه شما اینکا ر ا ینکا ر را بکنیـــــد . یـــک کا ری که ازسرتا پا غلط است ، بکلی غلط اســـت که یک مملکتی پول نفـــت را بیا ورد منحصرا " توی بودجه اش وخرج حقوق وخرج ارتش بکند ، آنوقت بـــــرای کا رهای عمرا نیش بخوا هدبرودصددرصدقرض بکندبـطوریکه وزیردرا را شی آمریکا گفـــت همچین چیزی امکا ن ندا رد ، محال است واگرهمچین کا ری را کرده بودم من ، امکـا ن ندا شت که با نک جها نی به ما قرض بدهد . با نک جها نی میگویدکه شما اگرا عتقا ددا رید به برنا مه عمرا نی اگرلازم میدا نیدا ین را چرا ازپول خودتا ن یک مقدا ری نمیگذا رید که آنوقت بقیه اش را ازما قرض بکنید ؟ شما تما م پول نفت را میبرید یکجا خـــــرج پردا خت حقوق وقشون میکنید آنوقت انتظا ردا ریدکه ما تما م مخارج برنا مه عمرا نی ـ تا ن را بپردا زیم ؟ معلوم است که شما اعتقا دبه برنا مه عمرا نی ندا رید ، اگرمعتقـد بودیدکه اینکا رمسئله مهمی است ، حیا تی است برای ایرا ن وحتما " با یدا جرا بشـود اینکا ررا نمیکردید . بدون شک عکس العمل با نک ا ین میشدا گرا ینکا ررا کرده بودم . وا ین مثلا" آمده بودومعلوم میشودکه ، اینهم گما ن میکنم خودسرا نه کرده بودنـــد ، شا یدهم به State Department هم گفته با شدکه ما یک همچین نظری میدهیـــم ومن آنوقت حدس زدم که منظورشا ن ا ین بوده که آنوقت اینها به ایرا ن یک کمکی مـی ـ کردندبعنوا ن کمک بودجه ای ، برای کسرموا زنه بودجه ایرا ن . یکعده احمـــــق نشستندودرهم گفتندکه چه بکنیم که ازشرا ین مملکت خلاص بشویم که دیگرمجبورنشـــویم که Budgetary Aid بدهیم ، آمدندا ین را ه را پیدا کردندوآنوقت مستقیما " رفته (؟) آنهم روی ضعفی که دا شت بمن گفت من چه بگویم ؟ گفتم بفرما ئیدکه ا بتها ج که اینکا رمربوط به ا ومیشود ، وقتی بهش گفتیم گفته من ا ستعفـــا میدهم وما چون احتیا ج دا ریم به ا بتها ج نمیتوا نیم بگذا ریم برود . واطمینا ن هم دا رم که خیلی هم خوشوقت شدوهمینطورهم به آنها گفت . خب بدیهی است اینهم با عث میشد که Chapin نسبت به من عدا وتش بیشترمیشد ، برای من کوچکترین ا همیتی ندا شت که Chapin نسبت بمن چه عقیده ای دا رد . من اینکا رها را بخا طر Chapin یا رضا یت

خاطردولت آمریکا یا دولت شوروی یا دولت انگلیس نمیکردم، یا برای خاطر رضایت نمیدانم دیگران نمیکردم. من معتقدبودم‌به‌آن کارهائی که میکردم وکارهائی راکه میگفتم‌نمیکنم‌دلیل داشتم‌که‌چرا نمیکنم، مغرمیدانستم وتعجب میکردم‌از اینکه خارجیها بخودشان اجازه‌میدهندبیایندتا این حدبروندبخواهندازشاه‌کاین کارها بکنند .دیگرازسفرای آمریکا یکی Louis Dreyfus بودکه‌درزمان اوهنوز سفیرکبیرنبود، آنموقع هنوزسفارت آمریکا سفارت کبرا نشده‌بود. سفارتخانه‌ای بودوزیرمختارداشت که‌درموقع جنگ، اتفاقا" این Dreyfus من با Dreyfus خیلی خیلی نزدیک بودم، همباخودش هم باخانمش. خانمش هم یک زن فوق العاده مهربانی بود. خود Dreyfus را من یک مردبرجسته‌ای ندیدم. اما مردبا حسن نیتی، مردخیلی خوش قلبی، مردخیلی ساده‌ای تشخیص دادم. این را از تهران برش داشتندفرستادند به Reykjavik پایتخت. آن جزایرمال دانمارک درا قیانوس. آن جزایری که‌پایتختش Reykjavik است.

س- Greenland است

ج - نه Greenland نیست، (Iceland). یکجائی وسط اقیانوس بین اروپا وآمریکا درا قیانوس یک جزائری هست که‌متعلق به‌دانمارک بود ودرزمان جنگ یک اهمیتی پیدا کرد برای اینکه‌یکی ازایستگاههای مهم چیزهای هواپیمائی آمریکا شده‌بود. با دانمارک هم کنارآمده‌بودند وقراردادی بسته‌بودند. این را فرستادندبه‌آنجا. البته‌برای اویک تنزل رتبه‌بودوعلتش هم این بودکه‌ژنرال کانالی وقتی که‌به ریاست Persian Gulf Command آمدبه‌تهران اودرافتادبا Dreyfus سرچی ؟ من نمیدانم. اما همه‌کس میدانست که‌بین اینها اختلاف شدیدهست واقدام کرددربرداشتن این آدم. اینها دیگرچیزهای جالبی بودکه‌این تحریکات منحصربه‌ما تنها ایرانیها نبود. توی دستگاه آمریکائیها هم این دیده‌شد.

س- علی الاصول سفرای انگلیس بهتربودند...

ج - نمیشود. نمیشودبطورکلی قضاوت کرد. نه‌فرق میکرد. اولا" سفارت انگلیس که‌من باآنها آشنائی داشتم ونزدیک بودم مثلا" Le Rougetel کسی بودکه معتقدبودکه‌بایدانگلیس وآمریکا درنمام نقاط جهان همکاری داشته‌باشند. این را

با رها بمن میگفت . یک مأ موریتی هم مثل اینکه یکوقتی داشته درآمریکا قبل از اینکه بیاید به ایران. من خیال میکنم که اشخاصی را که به تهران می فرستادند انگلیسها کسانی بودند که یک روابطی با آمریکائیها داشتند و شاید معتقد به همکاری با انگلیس بودند .برای اینکه توی انگلیسها هم خیلی اشخاص پیدا میشد خیلی ها که نفرت دارند نسبت به آمریکا ـ ئیها . این نفرت هم بعقیده من در بسیاری از موارد نا شی از یک عقده حقارت است در مقابل آمریکائیها . یکوقتی انگلستان یک امپراطوری داشته و عظمتی داشته و قدرتی داشته و قدرت مطلق بوده در دنیا و یک عده از انگلیسها الان هم پیدا میشوند ، خیلی ها دیده میشود که اینها آن ایام را که بخاطر مأ موریت و رندیک احساس حقارت میکنند نسبت به آمریکائیها و از این جهت خوششان نمیآید . اما من خیال میکنم سیاست انگلیس در آمریکا این بوده که سفرائی در تهران داشته باشد که بتوانند با آمریکائیها حسن تفاهم داشته باشند . مثلا" Le Rougetel یکی از آنها بود . دنیس رایت گمان میکنم یکی از آنها بود . دنیس رایت خیلی دوست آمریکائی داشت و بعدهم که کنار رفت ، بازنشسته شد چندین بار دعوتش میکردند در آمریکا میرفت سخنرانیهائی میکرد . هم گمان میکنم آشنائی داشت به روحیه و اخلاق آمریکائیها و هم گمان میکنم معتقد بود که باید این دو مملکت با هم همکاری نزدیک داشته باشند . از طرف آمریکائیها این را تا این اندازه اطمینان ندارم . مثلا" خیال میکنم ، استنباط من اینست که والی نظر خیلی خوبی نسبت به انگلیسیها نداشت . اینهم بنظر من طبیعی میآید برای اینکه اصلا" ایرلندی بود و این ایرلندی های آمریکا یک کینه ای دارند نسبت به انگلیسها بطوریکه من وقتی رئیس بانک ملی بودم و میرفتم به جلسات سالیانه بانک جهانی صندوق ، دریک سفر با کشتی رفتم و در نیویورک نمایندگان میدلند بانک ، که میدلند بانک یک شعبه هم داشت در خود کوئین الیزابت بود یا کوئین مری بود برای اینکه با هردوتا یشان مسافرت کردم ،یک شعبه داشت . این نمیدانم چطور شده بود اطلاع داده بود و یکعده از نمایندگان میدلند بانک نیویورک آمدند توی کشتی و عرشه کشتی برای استقبال من . گفتند که شما یک کمی احتیاط بکنید ، انگلیسیتان با لهجه انگلیسی است ،مأ مورین گمرک اینها تمامشان ایرلندی هستند ،بیشترشان ایرلندی هستند و اگر احساس بکنند که یکنفر لهجه انگلیسی دارد با ها ش سختگیری میکنند . این احساس هست توی آمریکائیها که تمایل دارند به ایرلندی . حالا خون ایرلندی هم

ا گرداشته با شند دیگه بدتر. من خیا ل میکنم که وا یلی، خیا ل میکنم چیزی ندیدم، ا مـــا تصور میکنم که ا ین آدم دلش میخوا ست که مستقلا" یک طوری رفتا ربکند که دولت آ مریکـا آ نچنا ن مقا می پیدا بکند که بدون توجه مثلا" به ا نگلیس بتوا ندنخست وزیرتعیین بکند. ا ین را مثلا" یکی ا زوظا ئف خودش میدا نست وا ینکا را میکرد، درا ین رشته هم ا قدا م میکرد.

س ـ ا ین را که میفرما ئیدآ یا زما نی که شما با نک ملی بودیدوبعدرفتیدسا زما ن برنا مه مثلا" وقتی که میخوا ستندا عما ل سیا ست بکنندیا ا عما ل نظربکنندیا ا عما ل نفـــــوذ بکنند، سفرا ی ا نگلیس وآ مریکا با همدیگرهما هنگ میکردندکا رها یشا ن را وبعدمثـــلا" به شا ه میگفتند؟

ج ـ من گما ن میکنم ا ین آ زموا ردنا دری ا ست که بسیا را همیت دا شته وا ینکا را می ـ کردند، خیا ل میکنم. ا ما دربیشترموا ردنمیکردند. بهمین جهت هم شا ه میتوا نست، قا دربودکه با ا ینها با زی بکندیعنی ا غفا لشا ن بکندبرا ی ا ینکه شا ه یک مهـا رت فوق ـ ا لعا ده ا ی دا شت درا ینکه خودش را به ا ندا زه ا ی با محبت وبا ا حسا سا ت ودوست جلـــوه میدا دکه آ دم وا قعا " مجذوب میشد. یک Charm دا شت ا ین، یک قـــــوه جا ذبه ا ی دا شت که آ دم تحت تأ ثیرقرا رمیگرفت وا ین را ا عما ل میکردنسبت به طرفین. من خیا ل میکنم که با ا نگلیسها وقتی که صحبت میکردخودش را خیلی دوست ا نگلیسهـــا نشا ن میدا دوبا آ مریکا ئیها هم همین کا را را میکرد. من خیا ل میکنم که سیا ســـت شا ه ا ین بودوموا قعی هم حا لا دیدیم که درموا قع بحرا نی قبل ا زهمین ا نقـــلاب، هما ن روزهای آ خرسلطنتش، ا ول هردوتا یشا ن را میخوا ست وبا هم صحبت میکـرد، هم سولیوا ن را میخوا ست، هم Parsons را میخوا ست. توی کتا ب سولیـوا ن هست که بعددیگرفقط سولیوا ن را میخوا ست وتنها با ا وصحبت میکرد. شا یدهم ا حسا س کرده بودکه ا گربا ا ینها تنها صحبت بکندبهترمیتوا ندنتیجه بگیرد. ا ین رویه را شا ه دا شت که همیشه جلب دوستی یکی ا زا ین طرفها را، هیـن طورتوی ا فرا دهم همینجـور. ا فرا درا می پذیرفت ونها یت محبت را به آ نها میکرد. منجمله مثلا" با خـــودمـــن. من نسبت به وزرا یـــش میگفتم. میگفتم ا ین کرمهـــا را که ا طـــرا ف ا علیحضـــرت هستنـــدآ خه کی هستند. آ نوقـــت می شنیدم کـه میرفـــت بـــه وزراء میگفـــــت

که میدانید ابتهاج میگوید شما هاکرم هستید. این عادتش بود. یک مثلی راکه آدم با اطمینان بهش میگفت وخیال میکرد که این دیگر با زگونخواهد کرد میکرد. این یکی از اخلاق بدش بود، یکی از خصوصیات بدشاه این بود. اینهم آنا" اینکار را میکرد. ودیگر طوری هم شده بود که همه میدانستند که یک چیزی راکه اگر بهش بگویند میرود به مخالف آن شخص گوینده و تمام مطالب را تکرار میکند ویکی از عادات بدش بود. یک صفات خوبی داشت وآن این بود که سعی میکرد عقاید را از مردم بقاپد وبگیرد. وچون حافظه فوق العاده قوی داشت اینها را هم بخاطر می سپرد. درنتیجه آنوقت سی وچند سال سلطنت این یکی از مطلع ترین اشخاص دنیا شده بود. مطلع ترین شخص راجع به ایران بود. مثلا" من میدیدم که صحبت میکند از یکی از اشخاص برجسته مملکت. آنوقت راجع به روابط مثلا" زن وشوهر میدانست، میگفت برای من بعضی وقتها که این نسبت به زنش اینطور رفتار میکند. برای اینکه از تمام مقامات پلیسی، ساواک، آنوقت هم که ساواک نبود نمیدانم تأمینات، رکن دو ارتش اینها که خبر بهش میدادند هیچ چی، از طرف دیگر اشخاص که این دلقکهائی که میرفتند آنجا وخودشیرینی میکردند....

روایت کننده : آقای ابراهیم ابتهاج
تاریخ : بیست ونهم آگوست ۱۹۸۲
محل مصاحبه : شهرکان - فرانسه
مصاحبه‌کننده : علیرضا عروضی
نوار شماره : ۴۱

س - میخواستید یک مطلبی راجع به فرض دولت در زمان رضا شاه ازبانک شاهی بفرمائید.
ج - من از خاطراتی که راجع به وضع مغلوک مالی ایران در نظر دارم ، بیاد دارم - اینست که تازه وارد بانک شاهی شده بودم در ۱۹۲۰ ودرهمان اوانی بودکه ، بله همان خیـــــال میکنم که رضاشـــــاه ، یقین ندارم که هنوز نخست وزیر هم شده بود ، این را من یقین ندارم برای اینکه گمان میکنم یک فاصله‌ای بودکه از موقعیکه کودتا شد وآمدند ورضا شاه فرمانده قوا شده بود ، بعد وزیر جنگ شد ، بعد نخست وزیر شد. این قبل از این مراحل بودکه تازه من در بانک شاهی بودم. شاید مثلا" در ۱۹۲۱ بود این قضیه. شب عید بود وبرای پرداخت حقوق مستخدمین دولت پول نداشتند ، جم راکه آنوقت خیال میکنم یا رئیس خزانه بود یا وزیر دارائی بود این را بایدنگاه کرد ومعلوم داشت کـــه درچه تاریخی چه سمتها ئی داشته محمود جم ، اورا رضا شاه فرستاد به پیش ویلکنـــــــــــن رئیس ... آنوقت هم مک ماری بودگمان میکنم رئیـــس بانک شاهی . بله گمان میکنم مـــک ماری بود هنوز ویلکنـــــــــن رئیس بانک شاهی نشده بود. پیش رئیس بانک شاهی درهرحال فرستادبرای اینکه پانصدهزار تومان قرض بکنند. من این را بخاطـــر دارم که شرایطی که بانک شاهی پیشنهاد کرد برای دادن یک وام پانصدهزار تومانـــی بحدی سنگین بودکه بنظرم صرفنظر کرد رضا شاه. این یکی از مراحلی است که درخاطر من مانده که بحدی برای من که تازه وارد بانک شاهی شده بودم وبیست سالم بود ، این بحدی برمن اثر کرد که دولت ایران برای پانصدهزار تومان متوسل میشود به یک بانک اجنبـــی واینهم یک شرایط سنگینی قائل میشود. راجع به وضع مالی ایران باز هم یک نکتـــه دیگری هم که جالب است اینست که درآمد نفت درموقعیکه من از بانک ملی رفتم کـــــه

۱۹۵۰ بود درآمدنفت رسیده بودبه ده میلیون لیره که درآن زمان درحدودچهل میلیون دلاربود. این دونکته خیال میکنم که جالب باشدبرای اشخاصیکه تحقیق میکنند درآینده راجع به وضع مالی ایران. نکته سوم همچنین بودجه ای بودکه وقتی که من با تقی زاده یک نامه هائی ردوبدل کردیم واو افتخار میکردکه بودجه متعادل داشت درزمان وزارت دارائیش، بودجه اش بنظرم، گمان میکنم حتی درموقعی هم که میلسپو هم آمد بودجه بنظرم چهارصدمیلیون تومان بود، بودجه ایران.

س - این اواسط دههچهل بود.

ج - چهل بود. مثلا" ...موقعی که تقی زاده وزیردارائی بود.

س - بله.

ج - چهل بود؟ گمان نمیکنم. هزاروچی ؟ ۱۳۴۰

س - هزاروپنصدومثلا" چهل ...

ج - آهان نهصدوچهل. نه نهصدوچهل که ...قبل از ۱۹۴۰است برای اینکه ۱۹۴۱که ۱۳۲۰بود اشغال کردندایران را واین موقعی است که تقی زاده وزیردارائی بوددرزمان رضاشاه.

س - خب اگرقرار دادنفت را امضاء کرده بودآن ۱۹۳۳ بود. موقعی که وزارت دارائی که نفت را امضاء کرد

ج - بله. بله وزیردارائی بودکه امضاء کردولی این در... چندبودکه قرارداد را امضاء کرد؟ هزاروسیصدو...

س - ۱۳۱۲ میشود.

ج - بله، گمان میکنم که ۱۳۱۵ بودکه وزیردارائی بود.

س - بودجه چقدربود؟

ج - بودجه گمان کنم چهارصدمیلیون تومان بود. میلسپو هم وقتی که آمد ایران که در ۱۳۲۱ بود اینهم گویا گفتم دریک جائی که تقاضای وام کرد ازبانک ومن تعجب کردم. برای اینکه درآخرین گزارشش اشاره میکندبه یک اضافه درآمدی که دولت داشته. وتعجب کردم که چطورتقاضای وام میکنند ووقتی هم که بهش گفتم گفت شما چطور ازکجا میگوئید که ما اضافه داشتیم ؟ گفتم آخرین گزارش خودتان. این گزارشاتش هم روی میزش

چیده شده بود. آن بالائیش را برداشت و نگاه کرد دید که این حق با من است. پنجاه میلیون تومان اضافه درآمد دارد. رو کرد به رئیس خزانه داری آمریکائیش که لاکانت بود اسمش، او را هم از آمریکا با خودش آورده بود، یعنی بعداً زوارد شدنش به ایران استخدام کرده بود. او هم گفت که بله اشتباه کوچکی کردیم. این اشتباه کوچک پنجاه میلیون تومان اضافه درآمد به او پنجاه میلیون تومان کسر نشان میداد. یعنی تفاوت صد میلیون تومان که آنزمان من بخاطر دارم، که یعنی اینطور فکر میکنم که این صد میلیون تومان در حدود بیست و پنج درصد بودجه مملکت بود، آنوقت همخیال میکنم چهارصد میلیون تومان بود. گمان میکنم آنوقت چهارصد میلیون تومان بود که آنوقت گزارش بعدیش میگوید که بواسطه یک اشتباه کوچکی، این رقم بجای اینکه اضافه درآمد بود میبایست کسر درآمد با شد و این رقم اشتباه کوچک یک چهارم بودجه مملکت بود. از مسائل دیگری که میخواستم به آن اشاره بکنم راجع به نفت است.

میخواستم بگویم که این مطلب را باید تمام ما ایرانیها در نظر داشته باشیم که یکی از مسائل مهمی که در دنیا به ایران اهمیت میدهد، برای ایران یک اهمیتی ایجاد کرده مسئله نفت است. برای اینکه نفت خلیج فارس برای بقای اروپای غربی و در زمان سابق هم تا حدی آمریکا، الان خیلی خیلی کمتر اهمیت دارد. من خیال میکنم که طولی نخواهد کشید، من شخصاً خیال نمیکنم بیش از بیست سال طول بکشد که غرب از نفت ایران بی نیاز شود و دلائلم هم اینست که همین بحرانی که ایران و سایر کشورهای نفتخیز در دنیا ایجاد کرده اند بواسطه ترقی فوق العاده قیمت که سه تا چهار سر برقیمت سابق شد، این خودش باعث شد که هم آمریکا هم کشورهای اروپای غربی منجمله همین فرانسه اینها در مصرفشان خیلی دقت کردند و مصرف را پائین آوردند بمیزان متنابهی. هم این از یکطرف باید در نظر گرفته شود که مصرف به آن حدی که سابق رشد میکرد نیست و هم اینکه بجای نفت یک مواد دیگری پیدا کردند و این به جائی خواهد رسید که تا یک حد زیادی اگر صد درصد جای نفت را نگیرد تا حد زیادی جای نفت را خواهد گرفت. و آنروزی که یک همچین وضعی در دنیا پیش بیاید که دنیای غرب این احتیاج ضروری را به نفت ایران نداشته باشند از اهمیت سوق الجیشی ایران کاسته خواهد شد. این یکی از چیزهائی است که چون

من دیدم بعضی وقتها اینها تصور میکنند که، همینطور که در دوره مصدق همه عقیده‌شان این بود، که اگر ایران ندهد دنیا مستأصل خواهد شد و بزانو خواهد نشست. این یکی از انتظاراتی است که غلط بود همانطوریکه هم دیده شد. روزهای آخر مصدق شاید خودشان هم متوجه شدند که همچین چیزی نیست، دنیا میتواند بدون نفت ایران زندگی بکند. این را هم بعقیده من همیشه باید ما ایرانیها در نظر داشته باشیم که یکروزی ممکن است برسد که ایران فی حد ذاته ممکن است اهمیت سوق الجیشی اش را داشته باشد بواسطه نزدیکی به شوروی اما امروز اهمیت خاص ایران و کشورهای نفتخیز درخلیج فارس اینستکه هرچیزی را که الان عربها مثلا" ، الان که ایرانی دیگر اصلا" وجود ندارد، بخواهند کم و بیش میتوانند تحمیل بکنند به غرب برای اینکه غرب به نفت اینها احتیاج دارد. ولی یکروزی که آن وضع پیش بیاید واین تأثیر بمراتب مهمتر خواهد داشت در یک کشوری مثل عربستان سعودی، عربستان سعودی که از هیچ رسیده به جائی که الان یک مبالغ گزافی، میلیاردها در سال دارد - خرج میکند، یک خرجهای ظاهرا" خیلی غیرلازمی هم - شهرهائی دارد ایجاد میکنند که همین شرکت بزرگ بکتل در سانفرانسیسکو که این اشخاص مهمی را مثل جورج شولتز و واینبرگر را اینها را استخدام کرده بود. اینها برای همین است که این شرکت یک قرار دادهای عظیمی دارد، میلیاردها دلار دارد میگیرد برای اینکه یک شهرهائی را - بوجود بیاورد، یک چیزهائی را که اصلا" نیاید بهیچ وجه احتیاجی بهش نداشته باشند. این یکی از چیزهائی است که این کشورها اگر توجه بهش نکنند یک روزی غافلگیر خواهند شد که می بینند که خودشان ماندند با یک درآمد خیلی ناچیزی و آنوقت در وسط کارها معطل خواهند شد. هم از لحاظ اهمیت سیاسی شان و هم از لحاظ وضع اقتصادیشان، وضع مالیشان.

س - شما فکر میکنید شاه چه وقتی خودش به اهمیت برنامه ریزی در ایران پی برد؟

ج - همانطوریکه اشاره کردم در زمان رضاشاه من یک نظری داده بودم به علا و در شورای عالی اقتصاد تشکیل شده بود که نتیجه‌ای گرفته نشد. بعد زمان متین دفتری هم که

نخست وزیرشد به‌او هم پیشنهاد داده‌بودم که‌آن هم بدون نتیجه‌ماند. ودرزمان قوام‌السلطنه‌بودکه‌این موضوع را بطورجدی تعقیب کردواین برنامه، برای تهیه برنامه‌هفت ساله‌اول دربانک ملی یک عده‌ای راجمع کرده‌بودم واینکاردرآنجا شروع شد. درآنزمان شاه بهیچ وجه من‌الوجوه دراینکارها مداخله‌نداشت هیچ مطلق. قوام‌السلطنه‌ودولتهائی که‌بعدازقوام‌السلطنه‌آمدند. چون قوام‌السلطنه... بله، این دوره‌چقدرقوام‌السلطنه‌طول کشید، اما دولتهای دیگرآمدند این مرحله‌برنامه‌ریزی چهارسال طول کشید تا اینکه‌بتصویب مجلس رسید. آنچه‌که من بخاطردارم‌دفعه‌اولی‌که‌شاه‌خیال میکنم که‌متوجه‌اهمیت این موضوع شدکه‌در۱۹۴۹ برای اولین بار رفت به‌ملاقات ترومن رئیس‌جمهورآمریکا.

س- این اولین سفرش بود؟

ج - اولین سفرش بود. خوب بخاطردارم که‌این اعلامیه‌مشترکی که‌رئیس‌جمهوری آمریکا وشاه‌ایران که‌سفررسمی کرده‌بودبه‌آمریکا منتشرشد، برجسته‌ترین چیزی که‌من دراین اعلامیه‌دیدم این اشاره به‌آن برنامه‌وسیع عمرانی وکارهای اقتصادی واجتماعی بود. خیال میکنم که‌شاه‌آنوقت متوجه‌شد و پی بردبه‌اهمیت برنامه.

س-خارجی های دیگر دراین شاه را تشویق میکردند؟

ج - نخیر، ابدا" تشویق که‌نمیکردندهیچی، یک عقیده‌عموم این غربی ها آنوقت این بود، درهمین مذاکراتی که‌میکردیم درطول این چهارسال، برای اینکه میگویم این دوره‌چهارسال طول کشید،که همیشه‌این رایک موضوع سیاست‌چپی ها میدانستند، یک سیاست سوسیالیستی میدانستندوزیادمثل اینکه‌خوششان نمیآمداز این عمل.و - اینهم حقیقت داشت برای اینکه‌درآن زمان دردنیا کس‌دیگری، کشوردیگری نبود جزشوروی که‌برنامه‌نداشت. شورویها بودندکه‌برنامه‌پنج ساله‌داشتند. حالا بخاطر ندارم که‌کی شروع شد اما برنامه‌آنها درزمان گمان میکنم که‌حتی قبل ازاستالین هم شروع شدکه۱۹۲۴ لنین مردواستالین سرکارآمد، درآنزمان اینها برنامه‌ریزی داشتند برنامه‌های پنج ساله. منهم هیچ الهام ازشوروی هانگرفتم برای اینکه

من اصلا" هیچوقت سروکار نداشتم با چیزهائی که سیاست شوروی ولیترا تورهائی که مربوط به عملیات شوروی بود. این عقیده شخصی خودم بود که با همان استدلال خیلی ساده‌ای که بیان میکردم که ضمن مذاکراتم در این بحث‌ها به آن اشاره کردم. ولی غربی‌ها زیاد تمایل نداشتند. بعضی‌ها از لحاظ همین که این یک چیز سوسیالیستی است زیاد خوششان نمیآمد. یک عده دیگری بودند که تردید داشتند میگفتند که فکر ممکن است خوب باشد اما با تردید زیاد اظهار میکردند که این در ایران چطور اجرا خواهد شد. یک مصاحبه‌ای یک نویسنده معروفی، Alsop که دو تا برادر بودند آنوقت، Stewart and Joseph که این Stewart آمده بود بتهران و مصاحبه‌هائی کرد و راجع به ایران دو مقاله نوشت در روزنامه‌هائی که تمام این مقالاتش را اینها Syndicated بودند که چاپ میشد و برای من این از جاهای مختلف رسید برای اینکه یک قسمتش مربوط به من بود. اصولا" توی Herald Tribune چاپ شده بود.

س - این چه سالی بود؟

ج - گمان میکنم ۱۹۴۸ یا ۱۹۴۹ بود. این را من بزحمت بدست آوردم. نداشتم گم شده بود، از پرونده‌های من گم شده بود. این را بوسیله یکی از دوستانم از کتابخانه کانگرس بدست آوردم. وقتیکه گفتم که درجه‌حدودی بوده، آن خانم خسروپور هم بود که خودش کتابداری در آمریکا تحصیل کرده بود. این را رفت در آنجا و پیدا کرد منتهی آنها گفتند که باید نویسنده‌اش اجازه بدهد که ما بدهیم فتوکپی اش را. من به Stewart Alsop نوشتم و او اجازه داد. این را گرفتند برای من فرستادند و این را دادم فتوکپی کردند در تهران و خیلی هم خوب فتوکپی کرده بودند خیلی خوب. این را بتعداد زیادی داشتم و به یک عده از دوستان و آشنایانم هم داده بودم که در آنجا اشاره میکنند به ملاقاتش با شاه، مصاحبه با شاه و مصاحبه با قوام السلطنه. آنوقت مصاحبه‌ای که با من کرده بود راجع به برنامه یک شرحی نوشته مفصل، که فکر خیلی خوب است اما با تردید گفته بود که این را ایران بتواند پیاده بکند و اجرا بکند.

س- یک مطلبی راجع به ایرج پزشکزاد و بدبینی ایرانیها نسبت به ...

ج - بله، این یکی از چیزهائی که در تلویزیون تهران، یک برنامه‌ای داشتند که مدت مدیدی هم نشان داده میشد.

س- دائی جان ناپلئون.

ج - دائی جان ناپلئون. این یکی از خارجیها بنظرم دنیس رایت بود، همان دنیس رایت بود سفیر انگلیس. یکروزی صبحت از این میکرد گفت که شما این را می‌بینید؟ من اصلا" توجه نداشتم، گفتم نه من اصلا" کمترهم برنامه تلویزیون تهران نگاه میکردم. گفت این خیلی جالب است. چندین برنامه‌اش را نگاه کردم و بسیار خوشم آمد از این، برای اینکه این پزشکزاد طرز فکر و طرز قضاوت ایرانیها را راجع به مسائل دنیا و مسائل ایران در چهارچوب وقایع دنیا بحدی ماهرانه جلوه میدهد که من نظیرش را کمتر دیدم. شاید مثلا" مورد دیگری که من دیدم که یک کسی این اخلاق ایرانی، این طرز فکر ایرانی را و عقیده‌اش را خوب بیان کرده باشد، روحیه‌اش را خوب بیان کرده باشد این حاجی بابا است که مال صدو چهارسال پیش است که من تردید دارم که این را یک انگلیسی James Morier نوشته باشد. برای اینکه بنظر من امکان ندارد که یک نفر خارجی بتواند به این نحو تجزیه و تحلیل بکند روحیه ایرانی را، قضاوتهای ایرانی را و عقاید ایرانی را. این یک موردبود که خیلی در من اثر گذاشت و اینهم یکی این بود که متأسفانه میکند آن مطالبی را که من بارها گفتم و حتی الان هم میگویم. الان هم در موقعی که بحث میشود راجع به وقایع ایران و این بدبختی که برای مملکت ما پیش آمده، تقریبا" میشود گفت بدون استثناء تمام ایرانی ها، منتهی بعضی ها میگویند انگلیسیها بعضی ها میگویند آمریکائیها، بعضی ها میگویند هردو تایشان، تمام وقایع و بدبختیهای ایران را ما همیشه یک محملی برایش پیدا کردیم و یک خارجی هائی را میخواستیم بگوئیم که این ما نبودیم، تقصیر ما نبوده، ما هیچکاره بودیم، بما مربوط نیست مسائلی که در مملکت ما اتفاق میافتد. تمام این مقدرات یک ملتی را خارجی ها

تعیین میکنندوما فقط یک ناظروتماشاچی هستیم . عینا " مثل اینکه راجع به یک موضوعی داریم بحث میکنیم که مربوط به ما نیست ، ما یک تماشاچی هستیم ، ماکنار نشستیم وداریم قضاوت میکنیم راجع به یک موضوعی . این آدم این کاری که کردبعقیده من یکی ازخدمات بزرگی است که بطوربرجسته ای نشان میدهدکه توهم بجائی رسیده که وقایع روزانه عادی خانوادگی را ، اختلاف زن وشوهررا مثلا" این مربوط میداندبه انگلیسها . وخیال میکنم که این اگراشخاصی که بخواهندراجع به ایران تحقیقا تی بکنندیا خودایرانیها اگربخواهندراجع به خودشان یک تجزیه وتحلیل عمیق ومنصفانه ای بکنندیا بدتوجه کردبه این نشریه . بخوانندببینند. ایرانی عوض نشده ، ازصدسال پیش همان است همان نظری است که سابق داشت . من نمی گویم که خارجی ها دخالت نداشتنددروقایع ایران . خیلی طبیعی است وقتی یک ملتی دریک موقعیتی واقع است که موقعیت حساسی است ، دریک موضع جغرافیائی حساسی است این انیقدربی اراده است ، اینقدرماحیان نفوذش ودولتها یش ومتصدیان امورش بحدی اینها ترسوبی عرضه هستندکه تشویق میکنداین خارجیها را . خب چرا ما یک همچین تمایلاتی قبلا تی ازآنها نداشته باشیم ،ازآنها یک انتظاراتی نداشته باشیم ، اینها وقتی به محض اینکه یک چیزی را به آنها میگوئیم خودشان را موظف میدانندکه این راقبول بکنندووسائل اجرای آن را فراهم بکنند. اگریک کمی ایرانیها بیشترتوجه داشته باشندبه اینکه یک ملتی این مقدراتش تا یک حدزیادی دست خودش است . اگربتوانندیا حزم با اعتمادبنفس ، بخصوص اعتمادبنفس وقتی که یک ملتی افرادش بخودشان اطمینان داشتنداین جامعه یک جامعه ای میشودکه دارای یککارآکتر است ، نمیشودوادارش کردیک کارهائی را بکنندبصرف اینکه محرمانه زیرگوش آدم بگویندکه این جزوخواستهائی است که... خب البته دولت همسایه مان خارجی ها خواستند ووقتی اینطورگفته شدمثل اینکه تمام راهها ، درهابایدبازشود، راهها حاضروآماده بشودکه این کارانجام شود. این یک چیزی است که خوشبختانه شنیدم ، حالا خیرا " شنیدم که این کتاب را میخواهنددرفرانسه چاپ بکنند

وبه‌تعدادزیادی هم چاپ بکنند برای اینکه‌گویا یک عده‌زیادی طالب هستندو از همان سابقه‌ای که‌داشت درتهران که‌بمن هما نموقع میگفتندکه‌وقتی که‌شب پخش برنامه‌دائی جان نا پلئون هست ، هرکاری که‌داشتندتعطیل میکردندمیرفتند جلوی تلویزیون می نشستندولذت میبردند. تعجب میکنم که‌درعین حالی که‌این اینطورا ثربخشید آیا تأ ثیری کرددرطرزفکرا یرانیان یا نه؟ آیا تأ ییدکرد این فکرها نیشان‌را یا اینکه‌بیدارشان کرد، هشیارشان کرد. این را من نمیدانم اطلاع ندارم برای اینکه‌یکنفرا گرتحقیقاتی میکردراجع به‌این موضوع اینهم بد نبودبرای اینکه‌هریکی ازاین دواحتمال ممکن است وجودداشته‌باشد،بعضی ها ممکن است مؤیدفکرشان باشد. میگویندخب ببینیدهمینطوری که‌ما عقیده‌داریم این دریک خانواده‌ای ، یعنی درروابط اعضای یک خانواده‌ای این تأ ثیر را داشته بنا براین این چیزهائی راکه‌میگویندصحیح است. یا بلعکس ممکن است متوجه‌شان کرده‌باشد، بیدارشان کرده‌باشد. آخه‌دیگرمضحک است که‌آدم تا این پایه معتقدباشدکه‌نفوذ خارجی است که‌تمام وقایع ایران را حتی روابط اعضای یک خانواده‌ای را تحت تأ ثیرقرار بدهد.

س - راجع به‌تصدیق صدورمیخواستیم درزمان داوریک چیزهائی بفرمائید.

ج - بله. بطورکلی بایدشاره‌بکنم به‌اینکه، موقعی که‌من هنوزدربانک شاهی بودم، گمان میکنم گفتم که‌درچندموردداورنظرمرا خواست ومن همیشه‌مخالفت کردم ، ونظر مرا خواست راجع به‌اینکه‌قانون کنترل ارز، نظارت ارزرا برقرار بکند. من مخالف بودم . یکدفعه‌هم امیرخسروی که‌رئیس بانک ملی بود اوراخواست ومنهم آنوقت در بانک شاهی بودم ، دوتائیمان را. ما رفتیم‌آنجا واین را مطرح کرد. امیرخسروی اظهارعقیده‌زیادی نکردولی من مصراً مخالفت میکردم. برای اینکه‌میگفتم که‌کنترل ارزعلاج دردایران را نمیکند. عیب کار ایران اینست که‌تقاضاهای دولت را بیشتربرای کارهای دولتی که‌ارزی راکه دولت .... یکروزاطلاع پیداکردم که، یعنی غیرمستقیم، متوجه‌شدم که‌هما نروز داور -

میخواهدلایحه را ببرد به مجلس . برای اینکه صبح به من تلفن کرد که خواهش میکنم که با نک شاهی امروز از معاملات ارزی خود داری بکند و به بانک ملی هم دستور داده شده که خود داری بکند تا بعد تکلیف معلوم شود . من رفتم مجلس ، موقعی رسیدم که این لایحه مطرح بود . لایحه را در مدت کوتاهی بقیه دوؤه ریت برده بودند تصویب شد . برگشتم با نک شاهی تلفن زد که بیائید مرا ببینید ، رفتم . گفتم بلاخره اینکار را کردید ؟ گفت شما از کجا میدانید؟ گفتم من آنجا بودم . گفت من شما را ندیدم شما کجا بودید؟ گفتم توی یکی از آن لژهای بالا بودم وگفتم خب آقا بالاخره تمام این دلائلی را که به شما ابراز کردم که بهش توجه ای نکردید وکردید اینکار را . گفت حالا دیگر اینکار شده است حالا یه کمک بکنید در اجرایش . یک جلساتی هم تشکیل شد در حضور ابوالقاسم فروهر که برادر بزرگ فروهر که معاون وزارت دارائی بود در حضور او تشکیل میشد ، یک نمایندگانی از بانک ملی میآمدند که یکی گیلیها یمر آلمانی بود ، یکی هم گمان کنم ژرار بود اسمش یک فرانسوی بود . این دو تا نمایندگان بانک ملی بودند و من از طرف بانک شاهی که یک بانک انگلیسی بود من یکنفر ایرانی میآمدم و آنجا برای تهیه آئین نامه اجرای قانون وزارت ارز . خب آنچه که من به عقلم میرسید میگفتم و یک چیزهائی تهیه شد . ولی در حین عمل اینها برخورد میکردند به یک مشکلاتی و مشکل اساسی اش همان بود که روز اول به مرحوم داور گفتم . گفتم اگر دولت که خودش آنوقت بزرگترین مصرف کننده ارز بود ، برای اینکه یک چیزهائی را مثلا" تجارت خارجی را دولت دخالت داشت . مثلا معاملات با شوروی فقط منحصرا" با دولت بود ، معاملات بزرگی و یدهای بزرگی که میکردند از آلمان و جاهای دیگر تمام دست دولت بود . دولت بود که یک شرکتهائی درست کرده بود ، شرکت مرکزی . شرکت مرکزی درست کرده بود آنوقت این یک شعبه هائی داشت که شامل تمام صادرات ایران میشد . اینها مصرف مهم ارز را اینها داشتند برای واردات ایران . اگر میتوانستند مخارج ارزی را در حدود عواید ارزی نگه دارند موازنه ارزی بدست میآمد و دیگر احتیاجی به کنترل ارز نداشتند . اما چون اینکار را نمیکردند در حین عمل به مشکلاتی برخورد کردند . در طی این مراحل به یک مرحله ای رسیدند

این حالا قبل از این بود که من از بانک شاهی بیایم و وارد دستگاه دولتی بشوم، وفکر کرده بودند و یک راه حلی بنظرشان رسیده بود که به این نحو حل بکنند که ارز بمنظور واردات وقتی فروخته بشود ظرف بانکهای مجاز که ما درکننده قبلاً ارزی به دولت توسط بانکهای مجاز فروخته باشد، بعد آن ارز را بفروشند به واردکننده. بنا براین برای تأمین این نظر که از ارز موجود تجاوز نکنند و یک وضعی بوجود نیاورند که سرداشته با شند در تواز ن ارزی و حسابهای ارزی یعنی پرداختهای بین المللی ایران، اینطور فکر کردند که اینکارا را بکنند. بنا براین یک قانونی گذاردند که به واردکننده وقتی ارز فروخته خواهد شد که تصدیق صدور بیاورد و آن ورقه را هم گذاشته بودند تصدیق صدور. به این معنی که یک کسی که جنسی را از ایران صادر کرده و در گمرک تعهد سپرده که معادل آن مبلغ - اینجا هم بایدحاشیه بروم و یک توضیحی بدهم که تمام مقررات این کشور بدبخت روی این پایه بود که ارزیابهای گمرک تقلب نکنند، دزدی نکنند و جنس صادرات را بقیمت واقعی ارزیابی بکنند که این محال بود ممکن نبود اینکار بشود، ارزیاب گمرک آنزمان بنظرم در حدود سیصد تومان حقوق میگرفت، حالا یکنفر آمده پنبه میخواهد صادر بکند، این پنبه فرض بکنید صد هزار تومان قیمت واقعیش است - این آدم این گمرکی اگر این را سی هزار تومان، ده هزار تومان تعیین میکرد این میشد مدرک برای تعهد ارزی که این صادرکننده در گمرک می سپرد. آنوقت تعهد ازاو می - گرفتند به چند نسخه که یکی در گمرک ضبط میشد یکی فرستاده میشد به کمیسیون ارز و کمیسیون ارز آنوقت این را میفرستاد به بانکهای مجاز و آنوقت این میشد مدرک تعهد این صادرکننده که فلان قدر ارز باید بفروشد. یعنی معادل فرض بکنید ده هزار تومان با ید ارز بفروشد به بانکهای مجاز. بنا براین این آمار که بوجود میآمد هیچ کدام شان با حقیقت تطبیق نمیکرد برای اینکه بدبختانه همانطور یکه گفتم مثل بیشتر موارد یکه قوانین در ایران وضع میشد بیشترشان اینطور بود. در دوران تجربه من، زندگی من این بوده که این قانون به دست یک اشخاص میبایست اجرا بشود که هیچ نوع کنترل در آن نداشتند. این اشخاص بدبخت و بیچاره ای بودند که حقوقشان با ندازه ای نازل

ونا چیزبودکه مجبوربودندبرای تأ مین زندگیشا ن یک چیزها ئی بگیرند. یک کسی که سیمدتوما ن حقوق میگرفت اگربهش سه هزارتوما ن میدا دند خب بدیهی است این آدم منحرف میشدوبرا یش هم ... چیزی هم نبودکه بتوا نندشا بت بکنند. اگریکروزی یک کسی میرفت رسیدگی میکرد. مثلا" حالا بگوئیدکه من را جع به پنبه گفتم. پنبه تا یک ا ندا زه ای شا یدمیشدکنترل کرد ا ما وقتی که میرسیدبه خشکبا روکتیرا وپوست گوسفندوپوست بز، روده این چیزهای ما درا ت ا یرا ن آنوقت همین ا قلام بود. تشخیص این بعدا زا نجا م عمل، بعدا زاینکه جنس رفته تقریبا " محا ل بود وا مکا ن نداشت که کسی بتوا ندیکدستگا هی بیا ورد ا ینهارانظا رت بکند، کنترل بکند. پس بنا برا ین ا ین پا یه ا ش بحدی غلط بودکه مربوط بودفقط به نظرآن ا رزیا ب گمرک حالابه اینهم اکتفا نکردندو گفتندکه ما درموقعی ا رزمیفروشیم به وا ردکننده هما نطوریکه توضیح دا دم،که ما درکننده برودتصدیق صدوربخرد ا زآن ما درکننده وبیا ید ا زبا نک مجا زبتوا ندا رزبخرد. یعنی به ا ین ترتیب بودکه، حالا یک فرضی ا ست، یک شخصی فرض بکنیدکه یک جنسی ما درکرده، خشکبا رما درکرده، یا پنبه ما درکرده تعهدا رزی هم سپرده ودرمقا بل موقعی که تعهدا رزی می سپردبه ا ویک تصدیق صدورمیدا دند که فلان شخص به ا ین میزا ن جنس ما درکرده به خا رج وتعهدکرده ا ست که به ا ین مبلغ ا رزبفروشدبه با نک مجا ز. این میشدتصدیق صدور. وا ردکننده ای که میخوا ست جنس وا ردبکندمیبا یست برود یک تصدیق صدوری بخردمعا دل ا رزی که میخوا هد بخردبرای وا ردات مجا ز. میرفت توی با زا ر، آنوقت این یک با زا ری دا شت یک بورسی پیدا کرده بوددربا زا رتهرا ن وا ین معا ملات هم تما م درتهرا ن میشد برای ا ینکه ا ین درولایا ت ا ین وسا ئل وجودندا شت که ا ینها هرروزصبح یکعده دلال نرخ تصدیق صد رارا تعیین میکردند. چون پول ا یرا ن وا بسته به لیره بودا ین روی پا یه لیره حسا ب میشد. مثلا" میگفتندکه ا مروزتصدیق صدور یک لیره ا رزشش ده تومن است، یکروزمیشدهشت تومان، یکروزمیشدهفت تومان، یکروزمیشدده ا زده تومان وا ین را کی تعیین میکرد ؟ چندتا دلالی که منحصرا " ا زکلیمی های بغدا دبودند. ا شخا صی

بودندکه دردلالی خیلی زبردست بودندوتجربیات داشتندواطلاع داشتندومیتوانستند این را اداره بکنند، بازارشان هم خیلی گرم بود، خیلی گرم بود. بنابراین مملکت ما یک وضعی پیدا کرده بودکه با وجودیکه مقررات ارزی داشتیم وبقول خودمان نرخ ریال را با ارزهای معتبردنیا ما تعیین کرده بودیم یعنی مقامات دولتی، بانک مرکزی، وزارت دارائی تعیین میکرد، بهیچ وجه درعمل اینطورنبود. یکعده‌ای دلال روی عرضه وتقاضا بطوریکه خودشان تشخیص میدادند، بطوریکه وضع خریدوفروش را خودشان نشان میدادند: میآمدندتعیین میکردندنرخ لیره را درهرروزکه نرخ تصدیق صدورا مروزفلان مبلغ است. این آنوقت اضافه میشدبه آن نرخ رسمی لیره. نرخ رسمی لیره آنزمان الان درست بخاطرندارم اما درحدودشا یدنه تومان، ده تومان یک همچین چیزهائی بود. این نرخ ثابت بود. ولی آن نرخ تصدیق صدورهرروز تغییرمیکرد. اگریکروزی نرخ تصدیق صدوردربازارده تومان بود این نتیجه‌اش این میشد که یک کسی که میخواست وارداتی بکندومیبایست لیره بخرد یا ارزهای وابسته به لیره بخرد برای اینکه گفتم پول ما وابسته به لیره بود، این میبایستی یک لیره را بقیمت نرخ رسمی با اضافه نرخ تصدیق صدوربخرد. درحقیقت نرخ لیره آنروزده تومان نرخ رسمی نبود، ده تومان با اضافه ده تومان احیانا" نرخ تصدیق صدوردربازار بیست تومان میبایستی بخرد. البته یک مشکلات عظیمی ایجادمیکرد ازلحاظ تهیه آمارصادرات وواردات مملکت، یک مشکلات عظیمی که ازلحاظ اغفال وپوچ بودن این آمار نظیرش را من هیچ جای دنیا سراغ نداشتم. برای اینکه آمارگمرکی رسمی دولت ایران وقتیکه صادرات وواردات را نشان میداد فقط اتکاء میکردبه نرخ رسمی. هیچ اصلا" توجهی نداشت به تفاوت قیمتی که بین نرخ رسمی و نرخ واقعی وحقیقی ای که صادرکننده و واردکننده میبایست بپردازندیا بخرندوجود داشت. مثلا" گمرک درموقع صدورتعهدمیگرفت، ارزیابی میکرد. یک چیزی را فرض میکنیم ارزیابی میکردصدهزارتومان وآنروزنرخ رسمی فرض کنیدکه ده تومان بود بنابراین این آدم میبایستی معادل صدهزارتومان ارزبفروشدبه دولت که میشد

ده هزار لیره، ده هزار لیره میبایستی بفروشد که معادل صد هزار تومان جنس صادر کرده بود. یعنی به نرخ رسمی دولت تعهد میکرد که این معادل صد هزار تومان بفروشد ده هزار لیره میشد. درصورتیکه واردکننده که همین تصدیق صدور را از این آدم میخرید میبایستی برود این را دویست هزار تومان بخرد برای اینکه بتواند ده هزار لیره جنس وارد بکند. ده هزار لیره جنس وارد میکرد صد هزار تومانش را می‌بایست بد هد به بانک مجاز، صد هزار تومانش را میبایست بد هد به آن مادرکننده‌ای که به او تصدیق صدور فروخته. مادرکننده عایدش میشد دویست هزار تومان، صد هزار تومانش را از بانک گرفته بود، صد هزار تومانش از خریدار، خریدار تصدیق صدور بمنظور واردکردن. واردکننده دویست هزار تومان میپرداخت که فقط صد هزار تومانش عاید دولت میشد، صد هزار تومانش عاید آن مادرکننده‌ای میشد که در بازار به نرخ روز تصدیق صدورش را فروخته. بنابراین تمام این آمارگمرک دولت شاهنشاهی از اول تا آخرش بکلی غلط بود آنوقت نه غلطی که مثلا "پنج درصد، ده درصد ـ غلطی که در بیشتر موارد صد درصد بود. برای اینکه قیمت تصدیق صدور رسیده بود، قیمت تصدیق صدور بخاطر رم در بازار تهران رسیده بود به قیمت بالاتر از خود نرخ لیره. یعنی اگر لیره فرش بکنید که ده تومان بود تصدیق صدور بیشتر از ده تومان بود در بازار. خب در یک همچین وضعی دلمقامات رسمی دولت ایران خوش بود به اینکه موازنه برقرار کرده.

س ـ اینها همه زمان داوراست.

ج ـ اینها زمانی است که بله حالا مقررات ارزی برقرار شده، حالا این کمیسیون ارز است که مثلا" این ابتکارها را بخرج میدهد، متخصصین مثلا" معاملات ارزی هستند که اینها این ابتکارات را میکنند که میخواهند حالا موازنه برقرار بکنند به این وسیله. خب نتیجه این عمل ـ درعمل دیدیم اینطور نیست ـ برای اینکه این اشخاصی که وارد میکنند وما درمیکنند قیمت واقعی وحقیقی‌ای که آنها میپردازند بکلی فرق دارد با نرخ رسمی لیره، نرخ رسمی ارزیک جزء کوچکی است از مجموع پولی که عایدما درکننده میشود و

وا ردکننده با یدبپردا زد. من وقتیکه وا ردکا رشدم درهما ن روزهای ا ول یک جلسه ای درحضورمرحوم دا ورتشکیل شدکه مطا بق معمول تما م ا ین آقا یا نی که خودرا شتند رئیس ا دا ره تجا رت بودکه درآن زما ن صا دق وشیقی بود، که بسیا ربسیا رمرد ا مین ودرست ولایقی بود یکی دیگرعلی ا مینی بودکه رئیس گمرک بود ویکی هژیر بودکه رئیس کمیسیون ا رزبود. کها طلاعات با نکی ا ش وا قتصا دی ا ش صفربود. آدمی بودکه فوق ا لعا ده حا فظه خیلی قوی ای دا شت وآدم خیلی زرنگ وبا هوشی بود. خیلی آدم زحمت کشی هم بود. درعین حا لی که رئیس ا دا ره ا رزبود، رئیس شرکت قما ش هم بود. شرکت قما ش هم یکی ا زشرکتها ئی بودکه ا نحصا ری بود که تما م قما ش ا یرا ن را آن شرکت وا ردمیکردوتوزیع میکرددرا یرا ن.

س ـ شما چه سمتی دا شتیدآن موقع ؟

ج ـ من تا زه وا ردشده بودم. من تما م شرکتهای دولتی را درا ختیا رمن گذا شتند بودندکه من میبا یستی تما م کا رها ی اینها را رسیدگی بکنم. درعین حا لی که رسیدگی میکنم حق دا رم، یک تصویبنا مه ای گذرا ندمرحوم دا وررا جع به ا ین کا رمن که بدبختا نه ا لان دردسترسم نیست، ا ین ا صلا" تا ریخی ا ست ا ین تصویبنا مه. ا ین تصویبنا مه بمن یک ا ختیا را تی دا ده بودکه گما ن میکنم کم نظیربود، هم حق نظا رت دا شتم هم حق وا ردشدن درطرزمدیریت شرکتها. آنوقت خودم بودم با یک قدوسی نا می ما شین نو یس جوا نکه ما شین نویس من بود. ولی تما م ا ین کا رها را یعنی تما م ا ین شرکتها ئی که درجا های مختلف ا یرا ن تشکیل شده بود هم نظا رت بکنم وهم مدیریتشا ن را، درمدیریت به آنها را هنما ئی بکنم. هیچ ا صلا" بهیچ ـ وجه من ا لوجوه ا مکا ن پذیرنبود. کهبتدریج رفتم گفتم یک عده ای را ا ستخدا م کردم ا زبا نک شا هی که بعدمرحوم دا ورهم مجبورشدکه بمن بگویدکه آقا دیگربس ا ست برای ا ینکه رئیس با نک شا هی آمده شکا یت کرده که ما با نکما ن را با یدببندیم بزودی ا ینطوری که ابتهاج را دا دا عفاء خوب ما را میبرد. درهرحا ل برگردیم به آن کمیسیونی که دردفترمرحوم دا ورتشکیل شد. ا ین کمیسیون برای بحث درمسا ئل ا رزی

بود. برای اینکه‌ها گرفتار نمیشدند ومیدیدندبا ایـــن ارزموازنه‌برقرار نمیشود. علت اساسی همین بود. بجای اینکه‌سعی بکنندکه‌تقاضاها را،درخواست‌ها را اعـم ازاینکه‌دولتی یا شدیا غیردولتی محدودبکنندبه‌آن چیزیکه‌دارند میدیدندایـــن درست درنمی آید. وبعدهم این مقررات مربوط به‌تصدیق صدوری‌که‌برقرارکردنـــد اینهم دیدندبی‌نتیجه‌است درضمن آن صحبت یکدفعه‌یکنفرازاینها گفت، اشاره‌کـرد به‌این مطلب که‌تصدیق صدورهائی که‌بدون محل فروخته‌شده. من با یک حیرتی وبـا یک حالت وحشتی سئوال کردم موضوع چیست؟ مرحوم داورگفت که‌نه‌حالا اینقـدر دست پاچه‌نشوید.بعدتوضیح دادنـدکه‌بانک ملی یکروزی به‌یک ملاحظاتی تصمیـم گرفته‌ارزبفروشندبرای واردات به‌کسی که‌تصدیق صدورنخریده، دربازارتصدیـــق صدورنبوده، باندازه‌کافی تصدیق صدورنبوده، یعنی کسی صادرنکرده‌بوده‌کـــه تصدیق صدوردربازارعرضه‌بکند. بانک ملی برای خودش تصدیق صدور نوشتـــــه روی یک کاغذی این را تصدیق صدورصادرکرده‌وبه‌استنادآن ارزفروخته. هم پـــول تصدیق صدورگرفته هم پول ارزگرفته. من بحدی متحیرشدم که‌وحشتناک بودبرای من که‌اصلا"باور کردنی نبود،چطورمیشودهمچین چیزی؟ خب اینها دیدندومتوجه‌شدندکه خب طبیعی است این عکس‌العمل من طبیعی است اما خیلی بداست که‌یک همچین اثری داشته‌باشد دریک کمیسیون. گفتندخب حالا عجول نباشیدویک فکری بایدبـــرای این کرد. این بودیکی ازطرزکارباین مملکت برای برقرارکردن موازنه‌بیـــن پرداختهـــا ودریافتیهای ایران.

حالا واردمیشوم‌دربحث اینکه‌وقتی که‌قشون انگلیسها درشهریور۱۳۲۰به‌ایران آمدند واولین کابینه‌ای که‌تشکیل شد کابینه‌مرحوم فروغی بود. مشرف‌نفیسی که‌یکی از دوستان من بودوزیردارائی شد. علی امینی هم همین موقع معاون‌وزیرئیس گمرک بوددرست بخاطرندارم. اما بواسطه‌نسبتی که‌با مشرف‌نفیسی داشت، خواهر علی امینی زن مشرف‌نفیسی بود، مشرف‌نفیسی با تنها دخترفخرالدوله‌ازدواج کرده بود. مشرف‌الدوله‌یک آدم بسیاردانشمندی بود، خیلی آدم دقیقی بود، خیلـــی

آدم با وجدانی بود ، درفرانسه تحصیل کرده بود . درفرانسه تحصیلاتش هم تحصیلات حقوقی بود . خوب چیز مینوشت هم بفرانسه هم بفارسی . یک دوره‌ای هم یک روزنامه‌ای هم منتشر میکرد که اسم روزنامه‌اش را هم الان بخاطر ندارم . اما خوب مینوشت . این را غبطه یکعده‌ای می شناختند به نیک نامی و به‌داشتن تقوی و آدمی است که تحصیل کرده است و معلومات می دارد . وکالت هم میکرد ـ در دادگستری وکالت میکرد و شرکت نفت استخدامش کرده بود به‌عنوان مشاور حقوقی شان ، وکیل عمده‌شان. مشرف نفیسی اصلا" فوق العاده سمپاتی داشت به‌فرانسوی ها خیلی وآنگلوساکسون ها خوش نمیآمد . یا یکی از Trait های مشرف نفیسی بود . بنابراین این کسی نبود که برای خاطر سمپاتی و دوستی ای که نسبت به انگلیسها داشته باشد یک کاری بنفع آنها کرده باشد . مطلقا اینجور نبود . برعکس از انگلیسها خوش نمیآمد . درشرکت نفت هم یک مدت زیادی نماند ، خوش نیامد وول کرد . حالا قشون انگلیس وقشون روس وارد شدند بدون اجازه مقامات شاهنشاهی وزدند و کشتند یکعده‌ای را گرفتند و داغون کردند . یکعده بدبختهائی را درجنوب درنیروی دریائی خیلی ضعیف وبدبخت ایران کشتند که آن باینده مثلا" یکی از افسرهای برجسته بود ، یک آدم بیگناه . اینها را شب حمله کردند ، این بدبختهای بیچاره با آن وسایل خیلی محقری که داشتند میبایست مثلا" مقاومت بکنند در مقابل اینها .خب ،نه درنیروی دریائی ونه درنیروی زمینی هیچکدام مقاومت نکردند . قشون هم متواری شد . یکی از بدبختیهائی که آنوقت به‌چشم دیدم همین بود که این ارتش ، البته آنوقت با سم ارتش شاهنشاهی نبود اما ارتشی بود که رضا شاه بهش تکیه داشت وخیلی هم برایش زحمت کشیده بود ، بکلی متلاشی شد . افسرها گذاشتند رفتند ، سربازهای نظام وظیفه را مرخص کردند توی کوچه‌ها ویلان وسرگردان این بدبختها پاره پاره میرفتند بطرف دهشان . یک وضع واقعا" اسفناکی بود . دریک همچین موقعی آمدند انگلیسها به وزارت دارائی . اول آمدند رزبفروشند . حالا جزو مقرراتی که آنروز جاری بود این بود که هروارد کننده‌ای میبایستی با تصدیق صدور بیاید رزبخرد . یعنی میبایست قیمت رسمی را بپردازد و قیمت تصدیق صدور را هم

دربا زا ربرودبپردا زد. یعنی یک لیره درحدود... آنچه که بخا طـــــــــردا رم بین هیجده وبیست ویک تومان یعنی صدهشتا دریا ل ودویست وده ریا ل یا دویست و بیست ریا ل برای وا ردکننده تما م میشد. صا درکننده هم همین قدرعا یدش میشد. یعنی کسی که یک لیره میفروخت درحدودبیست تومان عا یدش میشدکه یک قسمتش را با نک مجا زبعنوا ن نرخ رسمی لیره بهش میپردا خت، بقیه ا ش هم ا زفروش. آن تصدیق صدوردربا زا ربه نرخ روزبدست میآ ورد. ولـــی درا ین مقررا ت چندا ستثناء قا ئل شده بودند. یکیش ا ین بودکه محصلین ا رزرا به نرخ رسمی بخرند. اشخا صی که بچه شا ن درخا رجه تحصیل میکردبا آوردن گوا هینا مه وفلان وا ینها یک مبلـغی هـم که کمیسیون ا رزتعیین کرده بودا ینها مجا زبودند که لیره را به نرخ رسمی بخرند. دیگرا ینها ا حتیا ج ندا شتندکه بروندتصدیق صدوربخرند. یکی دیگرتما م حوا ئـج دولت بدون تصدیق صدور، دولت برای وا ردا تش هرچه که لازم دا شت، مثـــلا" کا رخا نه وا ردمیکرد، ما شین آلات وا ردمیکرد، هرچیزکه وا ردمیکرد بـــــــد ون تصدیق صدوربود. مگرآنها ئی که درکا رهای تجا رت بودند، مثلا" قما ش وا رد - میکردند یک ا ستثناء دیگرا ین بودکه سیا حان خا رجی میتوا نستندا زتصدیق صدور ا ستفا ده بکنند. مثلا" نظرشا ن ا ین بودکه آمدن سیا حان را بها یرا ن تشویـــــق بکنندوچون همه میدا نستندکه نرخی که برای ا رزتعیین کردندیعنی آن ده تومـــا ن یا هشت تومانی که برای لیره تعیین کردندا ین وا قعی نیست حقیقی نیست بنا برا ین اگربگویندکه توریست با یدبیا یدلیره ا ش را تبدیل بکندبه هشت تومان یا به ده تومان کسی نمیآ یدبها یرا ن وا ین یک چیزی ا ست که بضررا قتصا دمملکت ا ست، برای تشویق سیا حان گفتندا ستثنائا "به سیا حان که ا رزمیفروشنـــــد به نرخ تصدیق صدورا زشا ن ا رزبخرند. یعنی هم نرخ رسمی لیره را به آنها بپردا زندهم نرخ روزتصدیق صدور را ....

روایت کننده : آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریخ مصاحبه : بیست ونهم آگوست ۱۹۸۲

محل مصاحبه : شهرکان ـ فرانسه

مصاحبه کننده : علیرضا عروضی

نوار شماره : ۴۲

... بنابراین ، یک قسمت از این استثناء ها برای خریدارهای ارزبود ، یک قسمت از این استثناء ها برای فروشندگان ارز بود . خریداران ارزیکی دولت بودکه خریدار عمده بود ، یکی محللین بودند که به اینها بنرخ رسمی ارزفروخته میشد . برای فروشندگان ارزاستثنائی که قائل شده بودند یکی این بودکه درموردسیاحان آنها حق دارند ستفاده بکنند ازقیمت تصدیق صدور یعنی ارزشان را لیره شان را بمعنی خیلی بفارسی ساده اینست که این سیاح میتوانست لیره اش را بفروشدهیجده تومان یا بیست تومان . شرکت نفت ایران وانگلیس او موظف بودکه لیره ها یش را بنرخ رسمی بفروشدکه هشت تومان مثلا" نه تومان ده تومان . و به این وسیله بودکه دولت میتوانست ارزش را بنرخ رسمی بخرد برای احتیاجات رسمی دولت . مثلا" برای مأمورین وزارت خارجه ، پرداخت حقوق مأمورین وزارت خارجه درخارج ، این را دولت ارزمیتوانست بخرد بنرخ رسمی . واینهم تمام روی این تصوربودکه تمام اینها ازمحل فروش ارزی که شرکت نفت ایران وانگلیس برای مخارج جاریش میفروشد تأمین شده باشد و هیچکس هم همچین اطمینانی نداشت برای اینکه قاعده ای نبود ، دلیلی نبودکه این چیزها را موازنه بکند وهیچکس نمیدانست که شرکت نفت ایران وانگلیس چقدر ارزخواهد فروخت . میتوانست کم بشود ، میتوانست زیادبشود بسته به این میزان مخارجش بودکه درایران داشته یکی البته پرداخت حقوق مستخدمینش وکارگرهایش وو.. خب اما یک عملیاتی را هم که درایران اجرا میکردکه این مستلزم هزینه های

ریالی بود آنرا میتوانست کم وزیاد بکند .یکروزی تصمیم بگیرد که الان مثلا" اینقدر سرما یه گذاری نکنند در ایران ، اینقدر توسعه ندهد بنابراین اینمحدود میکرد. بهیچوجه را بطه مستقیمی وجود نداشت بین ارزی که شرکت نفت ایران وانگلیس برای مخارج جاری اش میفروخت وارزی که دولت میخرید برای حوائج دولتی وارزی که اولیاء محلین میخریدند برای فرستادن به بچه هایشان ، برای تحصیلشان . دریک همچین وضعیتی انگلیسها وروسها وارد ایران شدند. من حالا رئیس بانک رهنی هستم وهیچ اطلاعاتی ازداخله مطلقا ندارم هیچ . اما بعنوان یک ناظر ، یک ناظری که واردات درمسائل ارزی این را دارم میگویم این مطالب را .

س ـ شما در کمیسیون ارز نبودید؟

ج ـ نخیر .کمیسیون ارز رئیسش هژیر بود که هیچ اطلاعات نداشت ، مطلقا اطلاعاتی نداشت . هژیر یک آدمی بود که در ادبیات وشعر وکتاب وعربی وفارسی وارد بود هیچ اصلا" درعمرش تجربه ای درمسائل ارزی نداشت . نه درقماش اطلاعی داشت ، هر اطلاعی که پیدا کرد بواسطه هوشش بود ، ذکاوتش بود . این یک آدم خیلی باهوشی بود ، حافظه خیلی خوبی هم داشت . این ازآن را اکتساب کرده بود.

س ـ زمان داورهم هژیر رئیس کمیسیون ارز بود؟

ج ـ نه . یا شاید هم بود. اولین رئیس کمیسیون ارزکی بود ، نمیدانم. اما هژیر...

س ـ داورهم بود..

ج ـ بله . درکمیسیونهائی که میگویم من وقتی واردشدم درکمیسیونهائی که ازهمان روزاول شرکت کردم هژیر بود. همیشه این بود بعنوان رئیس کمیسیون ارز. بله ، رئیس کمیسیون ارز بود ، بعنوان رئیس شرکت قماش نمی آمد. آخر میگویم چندتا کارداشت . یک دفتر داشت در بانک ملی بعنوان بازرس دولت . بازرس دولت در بانک ملی کاو را تقی زاده تعیین اش کرده بود به؛ بین سمت ، ازهمان اوایل تأسیس . قبل ازاینکه داوری بیاید به وزارت دارائی . یکی رئیس کمیسیون ارز بود که بعدا زوضع مقررات نظارت ارز بوجود آمد که اورا داورقطعا" تعیین کرد. یکی هم

رئیس شرکت قماش بود. قماش به‌چه‌دلیل مربوط است به‌بانک ملی بوده‌من تا امروز هم نفهمیده‌م. قماش را داده‌بودند به‌بانک ملی، بنابراین سمت او به‌عنوان رئیس قماش از طرف رئیس بانک ملی بود، از این جهت او تابع رئیس بانک ملی بود. الان که فکر میکنم هیچ اصلا" ارتباطی نمی بینم چرا قماش را داده‌بودند به‌بانک ملی. اما اینطور بود، انحصار قماش را با بانک ملی اداره میکرد و او هم هژیر را تعیین کرده‌بود. در یک همچین موقعی آمدند که ارز بفروشند به‌ارتش انگلیس برای اینکه هنوز به‌روسها ارزی نمی فروختند. روسها اصلا" خارج از این مباحث بودند برای اینکه روسها وقتی که بعد من با آنها قرارداد بستم به‌دعوت مرحوم قوام السلطنه و مرحوم سهیلی، با آنها نظیر موافقتنامه‌ای که با انگلیسها بسته‌بودم، با آلیف بسته‌بودم با روسها هم بستم که آنوقت آنها قرار شد که برای تهیه ریالشان به‌ما دلار بدهند در مسکو. اما آن دلارها تضمین شده به‌طلا بود. ولی مثل مال انگلیسها نبود که هرشش ماه به‌شش ماه تبدیل بشود به طلا ودر آنجا باشد. مقدار طلائی را که کنار میگذاشتند بحساب ما تابع همان مقررات بود اما من موقعی که آمدم به‌بانک ملی آنطوری که در مورد انگلیسها کردم، که طلا را آوردم، عین شمش طلا را وارد کردم، که دفعه‌اول پانصد هزار دلار از آنها تقاضا کردم، دفعه‌دوم یک میلیون دلار تقاضا کردم، دفعه‌سوم یک میلیون و پانصد یا دو میلیون تقاضا کردم و اینها هر دفعه همینطور فرستادند منتها طول میکشید، تقریبا" یک پنج شش روز یک هفته طول میکشید تا آبلیف تلگراف میکرد، مستشار مالی سفارت انگلیس بود، تلگراف میکرد به‌لندن اجازه میآمد. وبعد روزی که یک چند دفعه این عمل تکرار شد به آلیف یکروزی گفتم که این تشریفات زائدی است آخر چرا معطل بشویم؟ این طلا مال ما است، توسط ارتش آمریکا هم من وارد می‌کنم. در زمان جنگ راه دیگری نبود. چرا این تشریفات را ما هر دفعه تکرار بکنیم؟ شما تلگراف بکنید چند روز بگذرد. خب طلا هم مال ما ست. آنها ایرادشان این بود که وسائل حمل ونقل نیست. گفتم من وسایل حمل ونقل وقتی فراهم کردم

ارتش آمریکا برای من میآورد، یا هواپیما میآورد، مفت ومجانی میآورد تـــــوی خزانه بانک تحویل میدهد ،چرا این تشریفـــات ؟ قبول کرد موافقت کردوآن تشریفات برداشته شد . بنابراین من هرقدرکه لازم داشتم خودم تصمیم میگرفتم میآوردم هیچ "املا" مراجعه به آنها هم نمیکردم . دراین موردبا شورویها خواستم همین عمل رابکنـــم دفعه اول پانصدهزار دلارخواستم، آن میگونـــــوف که نماینده تجارتی بودغالبـــا " میآمدپیش من ، مـرا هم دعوت میکردمیرفتم دردفترشان . یک آدم خیلی مؤدبـــی هم بود، یک آدم حسابی هم بنظرمیرسید، اوپانصدهزار دلاردفعه اول مطالبه کردم آورد. همان الگوی میخواستم مال انگلیسها را هم دراین مورد هـــم بخواهم اجرا بکنم، یـــک میلیون دلاری راکه خواستم این تقاضا رفت به مسکووجوابش نیامدکه نیامـــد . من هی تلفن میکـردم به میگونـــــوف که چطورشده؟ میگفت مسکوجواب نداده اســت . این رویه ای است که روسها دارندوقتی یک چیزی میگویند نـــت . اینجا هم میگوینـــد بمن مربوط نیست ، من منتظرجواب مسکوهستم. کهجواب نیامدوماندکه خیلی ازایرانیها منجمله تقی زاده که نماینده مجلس بودا نتقادی کهازبانک ملی کردواز من کردااین بودکـه بانک ملی این طلاهای موجودروسیه را جزوترازنامه اش آورده است . خب اینهم بدبختـی بیچاره ونادان املاًنمیدانستکه من نمیتوانم این رانیا ورم. اگرجزوموجودی بانـک سی آوردم تمام این خسارت میشد ، ضرربانک میشد. برای اینکه ما بهاینها ریـــال داده بودیم درمقابلش دلارگرفته بودیم درمسکو، یک قسمتش هم مطابق همان قرارداد با انگلیسها تبدیل میشدبه طلا، منتهی درپیش گـــــوش بانکشان بود ،بانک مرکزی شـان بود. که به اوجواب دادم که شما بفرضی که عقیده تان هم این باشدنبایداین مطلـــب را بگوئید. شما یک بهانه میدهیددست طرف که بگویدکه اینها را "املا" ما میتوانیم بخوریم. تادینارآخررا من ازآنها خواهم گرفت ، چطوری میتوانندآخر. این دولت شوروی کـه نمیتواندکه بخورد. اتفاقاً " گرفتم تاآخر منتها این رابعدازجنگ وبعدازاینکه من ازبانک ملی رفتم طلاها راآوردنددرزمان گمان میکنم مصدق هم بود، مصدق السلطنه بودکه آوردندتحویل دادند.

(طلاها بعدازکودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به دولت فضل الله زاهدی تحویل داده شد .)

س ـ قرارداد تان با آیلیف که نمیدید شد...

ج ـ قرارداد من با آیلیف آخرا ین مربوط بود فقط به دوره جنگ وموقعی که ارتش انگلیس قرارداد میفروخت . اما یک قرارداد دیگری بعدها بستم با وزارت دارائی و Bank of England که آن همان Memorandum of Understanding بود که سال بسال تجدید میشد . حالا میگردم به اصل موضوع . اینها که آمدند رزشان را بفروشند با نک مجازگفتند که ما فقط به نرخ رسمی ازشما میتوانیم بخریم . یعنی هشت تومان ، نه تومان ، ده تومان . خب اینها ایرادکردند که ما متفق شما هستیم ـ حالا به عبارت صحیحتری این است که با یدبگویند ما آمده ایم مملکت شما را اشغال کردیم ، به زور مملکت شما را اشغال کردیم ـ رفتاری که میخواهید با ما بکنید بدتر ازرفتاری است که به یک سیاح میکنید . یک سیاحی میآید تو و میرود به یکی ازشعبات بانک به شما پنجاه لیره میفروشد . شما این را ازا ومیخرید با نرخ رسمی به اضافه ی قیمت تصدیق صدور یعنی هیجده تومان ، نوزده تومان ، بیست تومان . چطور آنوقت ما که یک مبالغ عمده خواهیم فروخت برای مخارج ارتش میخواهید به ما فقط آن هشت تومان نه تومان ده تومان را بدهید ؟ خب این مشروهمکارانش در روزارت دارائی متوجه شدند که نمیتوانند حرف زور بگویند ، حرف زور به کی بگویند ؟ به یک کسی که آمده اشغال کرده مملکت را وحرفش حسابی است . میگوید که شما ازاشخاص غیرتا جرکه سیاحی با شد میخرید به قیمت رسمی وتصدیق صدور . مرا جزو این سیاح محسوب نمیکنید ؟ من که فروشنده عمده هستم بمراتب بیشتر از آنها هم میفروشم . این را نشستند وچانه زدند و اینها من درست ارقامش را بخاطر ندارم اما مثل اینکه جمعا " گفتند چهارده تومان ، خیال میکنم . این ارقام میگویم آخه ، این قضیه مربوط است به ۱۹۴۱ است . یعنی درست چهل ویکسال پیش . من اینها را الان بخاطر ندارم . اما نتیجه چه شد ؟ این البته تصویبنامه برد به هیئت وزیران ، هیئت دولت فروغی که یک آدمی بود که مورد اعتماد تمام ایرانیها بود . یک آدم بسیار شریف ، ـ بسیار عمیق ، یک آدمی که همیشه در وطن پرستیش ایرانیها قبولش داشتند ، هیچکس

نسبت و استنادخیانت به این نداده بود. آن تصویبنامه را تصویب کرد در هیئت وزیران، تصویبنامه ما درکردبه وزیردارائی هم اجازه داد که این کار را بکند. این بدبخت هم اینکار را کرد. ازفردای آنروزشروع کردندبه تهمت زدن به این بدبخت که مشرف نفیسی همان کسی است که توی دستگاه شرکت نفت کار میکرده، در صورتیکه یک دوره‌ای آنجا میگویم وکیلشان بودوبعدهم استعفا دادورفت. این آمده خیانت کرده، یک لیره‌ای راکه هشت تومان، نه‌تومان وده‌تومان ارزش داشت آمده دارد میخرد چهارده‌تومان برای اینکه به ارباب نش خدمت کرده باشد. خب ببینید مردم ایران هم.... اینهم ازدوجهت قابل توجه است این موضوع. یکی ازاینکه چرا مردم ایران یک عقایدی راکسب میکنند، وتکرار میکنند بطوریکه عموم ایرانیها معتقد میشوند به یک موضوعی. چرا؟ یکیش اینست که اهل تحقیق نیستند دقت نمیکنند، حوصله این راندارند که گوش بدهند. این مطلبی راکه من اینطور بیان کردم این حوصله میخوا هدکه یکنفربیایدازاول تا آخرگوش بدهدوبفهمدکه تصدیق صدورچی چی است وچطوری بوجودآمده وچطورا ین اعمال میشود. بدون اینکه یکنفر ازاین اشخاصی که این تهمت را میزدند، یکنفرشان مطلع نبودند ازاینها. برای اینکه ازآنزمان درظرف این چهل سال صدها بار ایرانیها آمدندپیش من گفتندآقا ما به قضاوت شما اطمینان داریم. شما دراین موضوع چی میگوئید مشرف خیانت کردیا نه؟ همین توضیحات رادادم برایشان همه‌شان متقاعدشدند. درهمین کان همین یکی دوسال اخیرچندنفرایرانیهای اینجا ازمن پرسیدندکه این چطورا ست؟ وقتی گوش دادندوفهمیدندگفتندعجب بی انصافی شده به این بدبخت. اینست، این نشان میدهدکه جا معه ایرانی یک عقیده‌ای پیدا میکندکه مبنایش روی غلط است، یک چیزی است که بهیچ وجه من الوجوه با حقیقت تطبیق نمیکندواین میشود افکار عمومی. بدبخت آن کسی است که باید ازخودش دفاع بکنددریک مسائل فنی. این یکی ازفنی ترین مسائل پولی دنیا است. ازاین غامض تر، پیچیده‌تردرروی زمین سیستم ارزی ماندا شتیم که یک اشخاصی بنشینندپیش خودشان یک خیالات خامی کرده باشندکه برای اینکه موازنه ارزی راحفظ بکنند متوسل بشوندبه یک همچین شعبده بازی

بندبازی . حتـــــــــــــــی یقین دارم تجاری هم که وارد کننده و یا صادر-کننده بودند و در بازار تصدیق صدور میفروختند و میخریدند توجه به این مطلب نداشتند . دقت نمیکنند . یک افکار عمومی بوجود میآید که توی مدهزار نفر شاید یک نفر مطلب را متوجه بود و این آدم را بیگانه میدانست . بقیه تمام عقیده شان این بود که ایـــن آدم خیانت کرده . این یکی از نتایجی است که از این بحث میگیریم . نتیجـه دوم اینکه مردم ایران تصور میکنند تمام ایرانیها اگر دستشان برسد دزدی مـیکننـــد . برای اینکه قرنها ست دیدند اینطور بوده . هرکس که یک مقامی داشته ، شاه هایش کـه اینکار را میکردند . احمدشاه فرمان آنوقت ولایت ، یکنفر والی میشد ، والی یـــک ایالتی مثل خراسان یا آذربایجان میشد پول میگرفت ، رسما " میبایست پول بدهـد این عملی بود ، این یک چیز رسمی بود . بعضی وقتها شکایت میکردند که چرا رود - احضار شان کردند که آقا من هنوز نتوانستم پولی را که به شما دادم دربیاورم ، چطـوری آخر مرا احضار میکنید؟ کاربه افتضاح میکشید ، مردم اطلاع پیدا میکردند . یکـی هم درضعفی که در مقابل خارجی ها ست . ایرانیها بطور عموم میشود گفت معتقدنـدکه کمتر ایرانی پیدا میشود که آنقدر اعتماد به نفس داشته باشد ، آنقـــــدر درخـــودش قدرت و توانائی داشته باشد که روی پای خودش بایستد در مقابل خارجی ها . میگویـــد همچین چیزی امکان ندارد . ممکن نیست این را باور نمیکند . بنابراین بمحض اینکه یک همچین چیزهائی را میشنود بدون تعمق ، بدون تحقیق آن را تکرار میکند و ایـــن میشود افکار عمومی ایران . واین نه اینکه منحصر باشد به این دوره ای که من الان دارم شرح میدهم ، قرنها ست که در ایران اینطور بوده . اشخاص خائن را جوردیگری جلـوه داده اند ، برای اینکه این آدم با یک وسائلی خودش را توانسته آدم حسابی معرفی بکنـد . اشخاص نالایق و بیعرضه که بکرات در عمرم دیدم ، هیچ ایرادی به آنها نداشتند ، میگفتنـد این آدم بسیار سرسپرده ئی است . شما میروید پیشش ، بمحض اینکه میگوئید آقا من یـک گرفتاری دارم فورا " برای شما یک شرحی برمیدارد مینویسد به آن وزیر ، به آن وکیـل به آن اداره که ، بدون اینکه شما را بشناسد ، این شخص آدمی اســت چنین اســت و چنان است ومن می شناسم و معرفی میکنم ودراین مورد کارش را انجام بدهیـــــد .

این کاغذرا میگرفته ومیبرده سالها میدویده ، هیچ نتیجه‌ای هم نداشته . اما نسبت به این آدمی که این نامه را ما درکرده وبه او داده راضی وخوشوقت است . من این را صدها بار گفتم آقا من ترجیح میدهم به شما از روز اول که میآئید بگویم نه نمیشود اینکار . تقاضای شما انجام پذیرنیست . این شما را راحت میکند ، تکلیفتان را معلوم میکند . شما بیخودوقت خودتان را تلف نمیکنید ومیروید . اما نه اینطور نبود . این آدم ترجیح میداد که من وقتی که میآید آنجا بگویم برایش چای بیاورند یک تعارفات دروغ وبی معنی هم بگویم ، یکی از این نامه ها هم بنویسم وبدستش بدهم . این آدم میرود دلش به این خوش است که این ببین چه مردخوبی است ، چه آدم مهربانی است ، چه آدم خیری است ، چه آدم خوش قلبی است که این را داد . این آدمهائی که این توصیه‌ها را میکردنددر ایران معروف بودند . یکیشان حاجی محتشم السلطنه بود . حاجی محتشم السلطنه که رئیس مجلس بود . اسفندیاری — بسیار بسیار آدم — نازنینی بود . هیچکس ناراضی از توی دفترش ، توی اداره‌اش ، توی خانه‌اش بیرون نمیرفت . هرکسی میآمد هرتقاضائی که داشت فورا " یک شرحی به خط خودش مینوشت به آن دوست عزیزش ، به آن دوست گرامیش ، به آن جناب فلانش که اینکار را انجام بدهید . ومردم بحدی از این قضیه راضی بودند . اینهم یکی ازچیزهای عجیب است . ازخصوصیات اخلاقی یک ملتی . من بهشان میگفتم آقا من نمیتوانم به شما دروغ بگویم . من میگویم این تقاضائی که شما ازمن دارید امکان ندارد ، نمیشود . این راحتتان میکند . اما نه این دلش میخواست که من بگویم بنده شما هستم ، چاکر شما هستم ، قربان شما میروم ویک نامه‌ای هم بدهم دستش برود ببود . یکسال بدود وبه نتیجه‌ای هم نرسد را ترجیح میدهد به آنکه به او بگویند همان دقیقه اول که آقا اینکار انجام پذیرنیست . این یکی ازخصوصیات اخلاقی ایرانی است که هزاران بار با آن برخوردکردم . روزی نبود ، کمتر روزی بود که من ازاین جور تقاضاها نداشته باشم . به من مثلا" میگفتند که اما شما اگر بخواهید میتوانید این دستور را بدهید . میگفتم البته اگر بخواهم میتوانم اما نمیکنم برای اینکه نمیخواهم . میخواهم برخلاف این سنت رفتار بشود . من نمیخواهم برای شما یک کاری بکنم که برای دیگران نکنم . من نمیخواهم برای شاه یک کاری بکنم

که برای دیگران نکنم. وقتی که در موردشاه خودش، خواهرهایش، برادرهایش میگویم نه، شما چه حقی دارید همچین توقعی از من داشته باشید؟ میرنجید برنجید. اگر یک آدم با انصافی باشید نباید برنجید. اما اگر آدم بی انصافی هستید میرنجید برنجید اهمیت نمیدهم. هر روز برای خودم دشمن ایجاد میکردم روی همین طرز رفتار. آسان نیست، کار کردن در ایران بسیار مشکل است برای اینکه کمتر آدمی پیدا میشود که بگوید برای من یکسان است. شما مرا خائن میدانید، شما مرا بداخلاق میدانید بدانید مرا دیکتاتور میخواهید بگوئید، هرچی میخواهید بگوئید اما من عوض نمیشوم، من تحت نفوذ تحت این نفوذ وزیر با این چیزها نمیروم. این یک نمونه‌ای از طرز فکر یک ملتی است که این بدبخت تا روزیکه مرد، تا روز آخر این همین لکه رویش ماند و این را اگر من الان میگویم برای اینکه این آدم را از نزدیک می شناختم. یک آدم بسیار شریفی بود، یک آدم بسیار لایقی بود، یک آدم بسیار وطن پرستی بود. وروی این صفات بود من یقین دارم که فروغی این را آورد وزیر مالیه اش کرد. این آدم تا آنجائی که من اطلاع دارم با فروغی اینها ارتباطی نداشت، هیچوقت وارد این چیزها نبود، یک آدم بسیار رهم تلخی بود، خیلی تلخ، در برخوردش خیلی تلخ بود. هیچ اصلا" تودل برو نبود که قربان صدقه وقربانت میروم ونمیدانم جون جونی من ویک کسی را راضی نگه دارد. او هم رک بود ومطلبش را میگفت. این آدم یکی دو دفعه سعی کرد یک چیزهائی بنوشت توی روزنامه‌اش اما کدام ایرانی است که حوصله این را داشته باشد که این را بخواند و فهمش را داشته باشد و بفهمد. خیلی‌ها نمی فهمند. اینکه اگر به این تفصیل من توضیح دادم امیدوارم در آینده اشخاصی که این را میخوانند و یا می شنوند درست مطلب را روشن کرده باشم برایشان. تا ببینند چه جور قضاوت یک ملتی، ملت ایران، قضاوت قریب باتفاق مردم ایران روی چه پایه‌های غلطی برخلاف حقیقت، برخلاف انصاف، برخلاف منافع ایران، من بارها وقتی دفاع میکردم از خودم در مقابل تهمت هائی که بمن میزدند و تهمت هائی بود که من تعقیب میکردم. من در بانک ملی هفتاد و چند محاکمه داشتم. هر روز نامه نگاری که یک مطلبی را مینوشت که قابل تعقیب بود بدون استثناء فورا" عرضحال میدادم. آنوقت در خیلی موارد اینها را توضیح میدادم در روزنامه ها،

درمصاحبه‌ها یم. این را میگفتم . میگفتم بشر احتیاج به‌تشویق دارد. اگر ملتهای پیشرفته‌ای که رشدشان قابل مقایسه با ملت ایران نیست از لحاظ فهم از لحاظ درک مسئولیت ، احساس مسئولیتی که نسبت به مملکتشان دارند دستگاهشان دارند، به‌دولتشان دارند، به‌وظائفی که بعهد خان هست دارد در این ممالک چرا یک تشویق هائی هست ؟ برای اینکه بشر احتیاج دارد به‌تشویق، بشر خوشش میآید که وقتی یک کاری را کرد، کار خوبی که کرد، بگویند به‌به‌چه کار خوبی کرده و به‌او نشان بدهند، به‌او لقب بدهند، به‌او انعام بدهند، عکسش را منتشر بکنند، در تاریخ بماند. این ملت انگلستان یکی از ملتهائی است که در رشد از خیلی از ملتهای دنیا جلو است . اینها چرا این القاب را دارند. انواع و اقسام القاب ، انواع و اقسام نشان . تمام اینها برای تشویق است که مردیکه خودش را به‌آب و آتش بیاندازد و برود، آنزمانی که امپراطوری بود برود کشته بشود در راه حفظ امپراطوری در راه افزایش نوسعه امپراطوری . بشر اگر بنا باشد که هر خدمتی که میکند این را خیانت جلوه بدهند، در یک بلیون ده میلیون شاید یکنفر پیدا بشود که حاضر است تمام این تهمت ها را قبول بکند، تمام این نسبتهائی را که به‌او میدهند قبول بکند، از راه انجام وظیفه‌اش منحرف نشود. این کار آسانی نیست برای اینکه با رها میگویم خارجی ها بمن میگفتند، همان موقعیکه میدیدند من اینطور سختگیری میکنم نسبت به‌آنها و آنوقت روزنامه‌ها را میخواندند که هر روز روزنامه‌ها بمن تهمت میزدند، هر روز . بمن میگفتند آخه شما برای خاطر کی اینکار را میکنید؟ میگفتم برای خاطر خودم، خودم. من باید در وجدان خودم از عملی که کردم راضی باشم و اطمینان داشته باشم. ولذت گفتم میبرم از اینکه یک کار صحیحی که کردم که کمتر کسی جرئت انجام این را دارد. این را طوری جلوه میدهند که مثل اینکه خیانت است . اما چون خودم میدانم این خیانت نیست ، خدمت به مملکتم است میکنم و از این لذت میبرم . بارها شده که در بانک ملی من خواستم یک کارهائی بکنم. یک موردش این بود که میخواستم تمام نقره‌ها را تبدیل به‌طلا بکنم و کردم.

اشخاصی که از دوستان من بودند و معتقد به من بودند آمدند به من گفتند نصیحت به شما میکنیم نکنید آقا اینکارها . کی از شما همچین توقعی را دارد؟ قبل از شما کسی اینکارها را کرده؟ شما چرا اینکارها را میکنید؟ اینکارها را نکنید برایتان تولید زحمت خواهد شد و حق هم داشتند. اعلام جرم شد بر علیه من . این را بر علیه من اعلام جرم کردند که یکی از موارد بود که وقتی که به قوام السلطنه گفتم که مرا احضار کردند به دیوان کیفر گفت که شما نباید بروید به دیوان کیفر. آن مستنطق را خواست و وزیر دادگستری را هم خواست وگفت در دفترشما تحقیق بشود. عین همان پیش بینی هائی که کرده بودند. یک مورد دیگری بود، از آن تصمیماتی دارم میگویم که احدی نمیگرفت در آن شرایط الیهودی که در ایران وجود داشت که هرکس هرتهمتی که میخواست به یکنفر میزد و مصون بود، هیچکس تعقیب نکرد. من وقتی که تصمیم گرفتم تعقیب...

... وقتی بردم در شورای عالی بانک اشخاصی مثل حکیم الملک یا رجاء ایمان و امانت و تقوی و حسن نیت گفت آقای ابتهاج ببینید روزی نیست که بمن تهمت نزنند بمن بدنگویند، اعتنا نکنید. گفتم آقایان من نمیدانم شما چطور میتوانید تحمل بکنید من نمیتوانم اگر نتوانم اینکارها را بکنم از بانک میروم. من که نمیتوانم بیایم مخارج محاکمه این را از جیب خودم بدهم، این مربوط به بانک است. من اگر اینکارها را نکنم بانک از بین خواهد رفت برای اینکه یواش یواش مردم باور میکنند، مردم بمحض اینکه باور کردند که رئیس بانک یک همچین آدم خائن پستی است که یک همچین کشافتکاری ها و خیانت هائی میکند دیگر اصلاً" اعتباری برای این بانک قائل نیستند. یک بانک شصت سال انگلیسی آنجا است، پول ها یشان را از بنجا میکشند و میبرند آنجا. این بانک باید اصلاً" درش را تخته کردو گرنه اصلاً" ورشکست میشود بنابراین خب با تفاق آرا تصویب کردند. یکی از موارد دیگری که من از آن تصمیماتی گرفتم که با علم به اینکه خطر برای من دارد این بود که خواستم خزانه بانک را، موجودی طلا و فلزات خزانه بانک ملی را رسیدگی بکنیم. من وقتی گفتم اینکارها را میکنم آمدند گفتند واویلا نکنید آقا، نکنید اینکارها. برای اینکه الان از اول تأسیس بانک تا حالا که خیال میکنم شانزده یا هیجده سال بود، برای اینکه بانک ملی تاریخ تأسیسش را الان درست

بخاطر ندارم اما خیال میکنم که شانزده یا هیجده سال بود آنوقتی که من این حرف را زدم وگفتم این تصمیم را میگیرم. گفتم که تازه ما اینکار را بکنیم کسر پیدا میشود. خب من این کسری را تأمین میکنم از پول بانک و اعلام هم میکنم که این طور شد. اینقدر کسر داشتیم. مردم از این ببعد بدانند که وقتی که ما میگوئیم که تا مثقال آخر طلا داریم بدانند که این راست است. شما تا حالا این تصدیقی را که گرفتید هیچیش را بدون اینکه اطلاع داشته باشید. خب یک عده‌ای متقاعد نشدند وکردم اینکار را. مدتها طول کشید برای اینکه یکایک تمام این فلز، شمش، مسکوک، زینت آلات طلا، اینها جزو پشتوانه بود، اینها را تمام را رسیدگی بکنند یک مدتی طول کشید. بعد از این معلوم شد که یک کیلو و فلان قدر طلا کسر داریم. این را من در بار طلا خریدم و توی گزارش بانک این را ذکر کردم. یک حملاتی شد، اما با تنها یت شهامت و صراحت گفتم. که این وظیفه‌ای بود که میبایستی اسلاف من کرده باشند، نکردند. من اینکاری که کردم این یک خدمتی است که به بانک کردم و این بمن تحمیل شده نکتم اما کردم برای اینکه این را از وظائف اولیه خودم میدانستم. من هراسی ندارم از اینکه یک کاری را که میکنم و معتقدهستم که درست کردم بکنم، و اهمه ندارم. یکی از موارد دیگری که، از کارهائی که کردم که هیچکس نمیکرد هیچ‌کس. نه فقط ایرانی نمیکرد خارجی هم نمیکرد. وقتی که تصمیم گرفتم طلا بفروشم میبایستی قیمت طلا را یک کسی تعیین بکند. قانون تأسیس بانک ملی میگوید که تعیین نرخ خرید و فروش زروسیم، طلا و نقره، با شورای عالی بانک است. خب من برخوردکردم به این اشکال. رفتم در شورا. گفتم که من تصمیم گرفتم که طلا بفروشم، این را برای نجات پول ایران از واجبات میدانم. این باید حتماً اینکار بشود. برخوردکردم به این اشکال. چه جوری اینکار را بکنیم؟ شما روزهای شنبه تشکیل جلسه میدهید. در یکروز ممکن است دو دفعه یا سه دفعه نرخ با ید عوض بشود. گفتند که نظر خودتان چیست؟ گفتم نظر من اینست پیشنهاد میکنم که بمن این حق تعیین نرخ فروش طلا را، که از آنکه میگوید خرید و فروش طلا و نقره با شما است، این را بمن واگذار بکنید. من در آخر هفته هر روز شنبه

به شما میگویم درهفته گذشته چه مقدار فروختیم، به چه قیمتهائی فروختیم وچرا نرخ تغییرکرد. باتفاق آراء تصویب کردند. خوشبختانه، نمیدانم این ازآن تصادفات عجیبی است، همه چیز هرچیزی راکه من کردم بمن تهمت زدند این یکی را اصلا" هیچ توجه نکردند. اگراین آمده بودبه محکمه ودیوان کیفر حتم دارم ازمن قبول نمی کردند، ازشورای عالی بانک قبول نمیکردند، آنها را هم درازمیکردند ومیگفتند قانون این حق را به شما داده، شما چه حقی داشتید این را تفویض بکنید به یکنفر رئیس، به یکنفر وآنهم به اراده خودش؟ اجرایش هم اینطوربودکه صبح که من میآمدم به بانک، رئیس فلزات اداره خزانه بود. اتفاقا" اسمش هم خزانه بود. درهمان مراحل اولیه آقای خزانه میآمدرئیس اداره خزانه بانک ومیگفت که دیروزفروش ما اینقدربود، هجوم زیادبود، تقاضا زیادبود. میگفتم دوتومان ببریدبالا. میرفت واین پرونده بسته میشدتوی مغزمن. اصلا" هیچ تا فردا که میآمدمیگفت اینطور. میگفتم باریک تومان ببریدبالا، دوتومان ببریدبالا، یا بیاوریدپائین. این نوسان این نرخ، گفتم ازآنجائی که بخاطرم هست ازچهل وهشت تومان بود- پهلوی چهل و هشت تومان تا هفتا دودوتومان - صدوبیست وچهارمیلیون تومان سودخالص بانک بود ازاین معاملات. حالا این را میگفتندجنون، میگفتند احمقی. آخرچطوریک همچین مسئولیتی قبول میکنید؟ اگراین مسئولیت را قبول نمیکردم اصلا" کاری انجام پذیربود. غیرممکن بودمن میتوانستم موفق بشوم دراجرای این فکرم که برای اعتبارپول ایران، برای حفظ پول ایران، من اینکارراواجب ولازم میدانستم، ضروری میدانستم، تنها راهی بودکه ایران نجات پیدا بکند. چرا؟ برای اینکه جنگ است. سه قشون اجنبی آمده است ایران. احتیاجاتی که به ریال دارند بیسابقه است. هیچوقت ایرانی اینقدرریال احتیاج نداشت که اینها برای قشونهایشان لازم داشتند. ازآنها ارز میگیرم تمام تبدیل شده به طلا. اما کدام ایرانی باور میکردکه این طلاها واقعیت دارد، باورنمیکرد. این طلاها را واردکردم حالا میخواهم به مردم ایران طلا بفروشم. هجومی که آوردندمیگویندتمام این باجه های بانک را خرد کردند. توی باجه های آهنی درست کردم تمام راشکستندازبس که هجوم آوردند.

تا میخریدند من فروختم. هی فروختم. هی نرخ را بردم بالا هی خریدند. تا رسید به یک جائی که، یکراً صلا" دیدند که اشباع شدند دیگر. عجله‌ای لازم نیست داشته باشند. هروقت میخواهند میتوانند بیایند بروند پشت باجه بخرند. یک چیزی شد عادی. اما این نجات دهنده پول ایران شد. تمام محافل بانکی دنیا این را میدانند چه چیز باعث شد که من توانستم پول ایران را حفظ بکنم. این را میدانستند ومیدانستند این ابتکار من است ومیدانستند که چه منافعی برای بانک هم دربردارد. اما دلم میخواهد اشخاصی را که جای من بودند وابتکار را میکردند پیدا بکنم. نمیگویم در ایران نبود، درخارجه- من سروکاری که داشتم با آمریکائیها، با انگلیسیها با سوئیسی ها، با فرانسوی ها، با آلمانها یکدامشان ابتکار را نمیکردند. میگفتند بمن چه آقا، مگر اینکه بروند قانون را عوض بکنند وقانون اجازه بدهد به شخص من. مگر همچین چیزی میشد؟ مگر امکان داشت که من بروم از مجلس اختیار بگیرم به شخص من یک همچین چیزی را بدهند؟ درهمان موقعی که من ابتکار را میکردم یک عده از همین آقایان نمایندگان مجلس مرا ناصالح میدانستند. چرا این مشکلات هست؟ برای اینکه عقیده عموم مردم بواسطه ضعف اخلاقیشان - ایرانی فکر میکند من سگ کی هستم که بتوانم درمقابل قدرت خارجی بمانم. من هیچوقت این عبارت را در عمرم بکار نبردم. دفعه‌ا ولی هم که شنیدم مصدق السلطنه در مجلس گفت من سگ کی هستم این یک شوکی برای من بود. من فکرکردم که اه این آدم که اینقدر مردم به‌ا وعقیده دارند چطور همچین چیزی را میگوید؟ آخر از این عبارت اینقدر من بدم میآید که آدم خودش را با سگ مثلا" مقایسه بکند وبگوید من سگ کی هستم که بتوانم همچین کاری را بکنم. نخیر، من یک کاری را که میتوانستم بکنم با نداشتم، خجالت هم نمیکشیدم که بگویم بله من اینکار را میتوانم بکنم وابتکار را بهتر از هرکس هم میتوانم بکنم. همانطوری که به میلسپو هم گفتم که در دنیا کسی نیست، در آمریکا کسی نیست که بتواند با تک ملی را مثل من اداره بکند. این را رفت کتاب نوشت. درکتابش مینویسد که این آدم بحدی خودخواه بود که عقیده‌اش این بود که برهر آمریکائی برتری دارد و این

عقیده را هم به من میگفت . بدیهی است میگفتم برای اینکه عقیده ام این بود و عین حقیقت بود . یک آمریکائی ممکن نبود بیاید در ایران و یک همچین تصمیمی را بگیرد . یک آمریکائی ممکن نبود بیاید در ایران و آشنائی داشته باشد به روحیه ایرانی آنطوریکه من داشتم که بتواند این بانک را اداره بکند . و بعد هم برخودش هم مسلم شد که همین طور هم بود و بعد بمن گفت که من الان بعد از چند ملاقاتی که با شما کردم تصدیق میکنم که شما از آن آقای لاهیجانی هستید که من در نظر گرفتم برای بانک ملی شما را و بمراتب صالح تر هستید . گفتم من این را که معتقد بودم ، متشکر هستم که از زبان شما می شنوم . ایرانی یک کسی است که باید با خضوع و خشوع اظهار عجز و خودش را کوچک بکند و بگوید بله من که جسارت نمی کنم ، بنده کسی نیستم . من از این چیزها بلد نیستم . این را باید ریشه کن کرد در ایران ، این را باید به ایرانی تزریق کرد که آقا نوآدمی بمان روی پای خودت ، شخصیت داری ، دفاع بکن از شخصیت بایست روی حیثیت . با هیچ انجکسیونی نمیشود این را تزریق کرد به ملتی مگر اینکه در یک محیطی باشد که ببیند . نه فقط رئیسش اینکار را میکند ببیند که اگر مرئوسش هم اینکار را کرد از او حمایت میکند . رئیس شعبه مرا متهم کرد . قوام السلطنه به من نوشت که منفصلش بکنید این کسی که رئیس شعبه پهلوی است . رفتم پیش گفتم آقا برای چی ؟ گفت برای اینکه این آدم طرفدار شوروی است و با شوروی ها رابطه دارد . گفتم کی گفت ؟ فرستادم و تحقیق کردند . وقت برای او دلائلم را آوردم که استاندار گیلان رفته و با وگفته است که تو باید برئیس انجمن ایران و شوروی باشی بزور گردنش گذاشته . به او گفتم . گفتم ملاحظه میکنید این است نتیجه این گفته . آنوقت گفتم این را کی گفته ؟ گفت پیشکارش در لاهیجان . گفتم برپدرشان لعنت . گفت نه نخیر نده . گفتم برپدرشان لعنت ، این همین است دیگر . این برای اینکه وام خواسته به او ندادند ، رفته یک همچین تهمتی زده . منهم اگر این را برداشته بودم یک آدم بیگناه ... گفتم اینست ، اینست که ایران را خراب میکند . با رها این را به شاه گفتم . در مواردبسیاری این را به شاه گفتم . گفتم مثلاً" همین قضیه خوزستان بود ، نیشکر خوزستان ، له و علیه ، اینقدر بمن دستور دادند از دربار ، علاوزبر دربار

نامه نوشت که زمینی را که خریدید برای نیشکر پس بدهید. گفتم پس نمیدهم، این شروع شد. وزارت خوزستان این نیست که شما میفرمائید که برای وضع خوزستان نباید یک عده‌ای ناراضی باشند. گفتم اینها دعا میکنند به من. کسی ناراضی است؟ آن اشخاصی که متضرر میشوند از این کارهائی که من میکنم. یک عده‌ای، یک شیخ پولداری. راه نجات ایران اینست. خب بایستد آدم آنوقت در این موارد وقتی که اول گفتند زمین گران خریده، بعد گفتند بزور گرفته. به شاه گفتم. گفتم ملاحظه میفرمائید علیحضرت چرا کار کردن در ایران مشکل است، چرا مردم دست به کارهای مثبت نمی زنند برای اینکه نتیجه‌اش اینست. من یک کاری را دارم میکنم که تردید نیست، بزرگترین کاری است که در ایران دارد میشود. نیشکر را درجائی میخواهم بکارم که نمونه خواهد شد، نمونه دنیا شد، رکورد دنیا را شکست. آن زمان نمیدانستم دنیا ... اما میدانستم برای اینکه بمن گفتند. آن متخصص گفت یکی از مستعدترین جاهای دنیاست. گفتم من اینکار را بخواهم بکنم آنوقت توسط دفترخودتان، وزارت دربار از من مواخذه کردند. بمن مینویسند نکنید. گفتم اینست مردم نمیکنند. یک کاری باید کرد که دفاع کرد. حمایت کردار اشخاصی که جرات اینکار را دارند. بهمین جهت هم است که در خارجه در خیلی کشورها، نشان میدهند، لقب میدهند، تبلیغ میکنند توی روزنامه‌ها آن کشورهائی که نان و این چیزها ندارند. حتی دموکراتیک ترین کشور دنیا هم نشان دارد. آمریکا هم نشان دارد هست. البته آن برای خدمات جنگی است. اما در موارد دیگر افکار عمومی را کمی تشکیل میدهد؟ مطبوعات. مطبوعاتی که وقتی یک حقیقتی را ببینند بیان میکنند دفاع میکنند از یک آدمی. یک آدم درستکاری را وقتی که بخواهد جامعه به غلط گناهکار جلوه بدهد، آزارش بدهد، زندانیش بکنند، آنطوری برای دفاع از این قیام میکنند کسی جرأت نمیکند یک همچین کاری بکند. اما در مملکت ما، اینهم از معجزاتی که وقتی که من زندانی شدم یک روزنامه‌هائی بودند که از من دفاع میکردند. واقعاً " معجزه است.

س - در ایران ؟

ج ـ در ایران . عباس مسعودی دارائیش همه اش در اختیار شاه بود. شاه یکروز اراده میکرد این را میتوانست نابود بکند. چه کرد؟ از من دفاع کرد. نه یکدفعه چندین بار وقتی که در زندان بودم. خب این چیزها برای من لذت بخش بود. روزنامه های دیگری که اصلا" نمی شناختم آنها هم دفاع میکردند. اما اینها استثناء بودند. اکثریت با آن اشخاصی بود که تهمت میزدند، واکثریت مردم هم با آن اشخاصی بود که این تهمت ها را باور میکردند. حالا من اگر یک بختی داشتم ، خوشبخت بودم از اینکه بمن این فرصت داده شد که بما نم وبتدریج ثابت بکنم که این مطالبی را که بمن تهمت میزنند وبمن میبندند صحیح نیست ، لااقل برای یک عده زیادی از ایرانیها . خوشبختی من این بود که نتوانستند مرا بردارند. اگر موفق میشدند ، همان روزهای اولی که من آمده بودم به بانک ، آن قانون را بگذرانند که هفت نفر دولت پیشنها د بکنند که یکی را آنها انتخاب بکنند. من جزو آن انتخاب شدگان نبودم بدون شک . یک نفر دیگر میآمد تا دنیا دنیا بود این لکه روی من میماند که این یک آدم بود اجنبی پرست خارجی ها آوردندش مجلس شورای ملی ، نمایندگان محترم مردم ایران ، اورا راندند. اما ماندم ونتیجه اش این شد که تمام آن اشخاصی که این تبلیغات را برعلیه من شروع کردند، ابوالقاسم نراقی ، مؤید احمدی آمدند وایمان پیدا کردند به من ، بدون اینکه بمن بگویند اما همه جا پشت سر من دفاع میکردند برای اینکه در عمل دیدند. این شانس را همه کس ندارد. این جرأت را هم همه کس ندارد . این وظیفه متصدیان امور است . هرکسی بخوا هد یک ملتی مثل ملت ایران را اصلاح بکند یکی از بزرگترین اصلاحاتش اینست که طرز فکرش را باید عوض کرد . تا زمانی که ایرانی به رایگان بتواند مردم را ، ایرانی ـ های دیگر را متهم بکند که نوکر اجنبی هستند. خلاف؛ بین را هم نمیشود ثابت کرد. من نمیتوانم بیایم دریک مرجعی بیایم ثابت بکنم، دلیل بیاورم ، برهان بیاورم که ثابت بکنم که من آقا اجنبی پرست نیستم ، من خائن نیستم. این خیلی مشکل است یک چیزی است که اثبات خلافش کار آسانی نیست . تا زمانی که این طرز فکر وجود دارد واین فکر اکثریت مردم یک قومی است امیدزیادی به این مملکت نمیشود داشت . برای

اینکه دزد و درست یکسان با آنها رفتار میشود. انسان ترجیح میدهد که دزد باشد اقلا" وقتی کنار رش گذاشتند، بیرونش کردند بتواند خودش وزن وبچه اش را حتی زندگی بکنند، یک ذخیره ای داشته باشد. این خیلی طبیعی است، این غریزه طبیعی افراد بشر است. این را باید عوض کرد. برای عوض کردن این چه اشخاصی لازم هستند؟ اشخاصی که ایمان داشته باشند خودشان به این اصول. از من مثلا" سئوال میشود که عقیده شما راجع به آینده مملکت تان چیست؟ اگر یکروزی این مملکت از شر این آدم - کش ها، آدم خورهائی که گرفتار شده خلاص شد. من تنها جوابی که میتوانم به آنها بدهم اینست که اشخاصی که دارند این ادعا را میکنند که میخواهند بروند ایران را نجات بدهند باید اشخاص صد درصد پاک باشند، مؤمن باشند. اگر جنبه شارلاتانی دارد توصیه من به اینها اینست که این کار را نکنند فایده ندارد. برای اینکه برعکس این گناه دارد. شما این جرأت را داشته باشید که بروید با این نیت که ما میرویم فقط و فقط با این مقصود با این منظور که به این مردم خدمت بکنیم و تعهد میکنیم جز این کار منظور دیگری نداشته باشیم. و اشخاصی را هم که دعوت میکنیم به همکاری خودمان اشخاصی باشند که اطمینان داشته باشیم دارای این نیت و این خاصیت هستند، نه اینکه یک اشخاصی هستند که با کمال وقاحت میآمدند بمن میگفتند آقا یک کاری بکنید که بما یک شغلی بدهند در خارج، می- خواستند بروند در یک جائی سفیر بشوند، وزیر مختار بشوند که حتی المقدور در یک مملکتی باشد که ایرانی کمتر باشد که از آن ایرانی عبورهم نکند که بروند آنجا راحت، بیندازند پایشان روی پایشان، عنوان داشته باشند حقوق داشته باشند ولی کار نکنند. باید به این چیزها خاتمه داد. باید اشخاصی به این کار خاتمه بدهند که خودشان مؤمن به این طرز فکر باشند، به این طرز عمل. والا اگر یک کسی بخواهد برود با همان نیتی که سابق در ایران هم میآمدند سرکار من امیدی برای آینده ایران نمی بینم. ممکن است وضع ظاهری ایران خیلی هم خوب بشود اما این مسائل اساسی همیشه وجود خواهد داشت. یک مملکت عقب مانده ای را باید افراد نجات بدهند، باید افراد اصلاح بکنند. بخودی خود که این کار انجام پذیر نیست. این افراد خارجی هم نمیتوانند باشند. این دیگر تکنولوژی خارجی در این کارها هیچ مؤثر نیست. شما بزرگترین متخصصین و ماشینهای

دنیا را بیاورید این تأثیری ندارد در این طرز فکر در این روحیه ایرانی. این را با یک فکری کرد برایش. ایرانی را با یدبه او تزریق کرد که آقا تو آدم هستی تو یک شخصیت داری تو بمان، کارت را صحیح بکن منهم پشت سرتو هستم. هیچ قدرتی نمیتواند تو را تکان بدهد، بشرطی که وظایف خودت را با امانت انجام داده باشی و این را وقتی که یکسال، دوسال، سه سال دید و در عمل دید که برای این کسی که در رأس این دستگاه قرار گرفته چیزیکه مهم است امانت است، انجام وظیفه است، حتی اگر به او هم بدبگویند حتی اگر بر علیه او هم کتاب منتشر کرده باشند. بزرگترین و بدترین تهمت ها را هم به او زده باشند ما این آدم اگر معلوم بشود که شخصی است که صلاحیت دارد به او کار بدهند. یک کسی را که متهم کردند به نادرستی اگر نادرست نیست هیچ قدرتی نمیتواند او را عوض بکند. یک کسی که مرتکب خیانت شده، دزدی شده، تقلب کرده بیرونش میکنند هیچ قدرتی در روی زمین نمیتواند این را برگرداند. اینها یک چیزهائی است که بعقیده من از تجربه یک عمر بدست من آمده که در ایران نتیجه میدهد بمن بارها میگفتند تو ایرانی را نمی شناسی، تو اصلا" نمیدانی با چه افرادی سروکار داری، مگر میشود این طرز در ایران کار کرد؟ من نشان دادم. در بانک ملی نشان دادم، در سازمان برنامه نشان دادم، یک دوره کوتاهی در سفارت ایران که پاریس بودم نشان دادم. طرز فکر شان طرز کار شان عوض شد. من معتقدم انسانی که به یک مسائلی ایمان داشته باشد و از راه راستی که برای خودش اتخاذ کرده اگر منحرف نشود میتواند صدها، هزاران، صدها هزار را فرا در ا تحت تأثیر قرار بدهد و وادار بکند که اینها درستکار باشند. ایرانی بدبخت گناهی ندارد وقتی که حقوقی که به او میدهند کافی نیست برای تأمین حداقل نان و غذای روزانه زن و بچه اش. هر ملتی را شما بگذارید جای ایرانی و با اوایین رفتار را بکنید یکنفر درستکار برای نمونه پیدا نمیشود. با زشکر میکردم افتخار میکردم، صباحات میکردم، با همین وضع بدبختی میدیدم یک افرادی با نهایت فلاکت زندگی میکنند اما درستکار هستند. این نشان میدهد که ایرانی همانطوریکه بارها گفتم هما نقدر استعداد دارد که درستکار باشد که نادرست باشد، بسته به اینست که چه محیطی باشد. وقتیکه برایش مسلم شد که دزدی و نادرستی صرف نمیکند

به‌ضررش است . او آنقدرشعوردارد که‌آن راه درستکاری را پیش بگیرد بشرط اینکه ازکسی که یک همچین توقعی دارید حداقل زندگیش راتأمین بکنید والا اگربنا باشد که‌زنش ناخوش بشودو وسیله‌نداشته‌باشد، پول نداشته‌باشد، استطاعت نداشته‌باشد برای معالجه‌اش، بچه‌هایش را استطاعت نداشته‌باشدبفرستدبه‌مدرسه، استطاعت نداشته‌باشدبه‌اینها غذای کافی بدهدآنوقت توقعتان بیجاست ـ توقعی است که‌فوق بشراست این توقع رانبایدداشت . این بطورخلاصه، حالا حاشیه‌رفتم چندین بار هم حاشیه‌رفتم اما این یک چیزهائی بودکه‌شایدجاهای دیگرمیبایست بیان شده باشد این را من حالا اینجا گفتم. راجع به‌مشکلات بانک ملی که‌بیان کردم چندتا ازآن را ذکرکردم . مثالهای متعددیگری هم هست اما شایدهمین کافی باشد.

س ـ شما فکرمیکنیدعلتی که‌گفتیدکه‌مردم ، کسی که‌کارمیکند تشویق لازم دارد یا لازم داردکه‌به‌یک نوعی برایش تبلیغ‌بشود . علت این رفتارروزنامه‌نگاران وجرایدد درزمان جنگ ویک دوره‌کوتاهی بعدازجنگ چه بود؟

ج ـ برای اینکه‌بیشترروزنامه‌نگاران ازپست‌ترین افرادبودند. یک اشخاصی بودند که‌تمام صفات رذل یک بشردراینها وجودداشت . بیشترشان خودشان را میفروختند، برای یک مبالغ ناچیزی میفروختند. نه‌فقط به‌ایرانی میفروختندبه‌خارجی هم می‌فروختند. شما ازیک همچین اشخاصی توقع ندارید. معجزه‌است بعقیده‌من که‌توی یک همچین طبقاتی ، توی یک همچین اشخاصی آنوقت پیدا بشوندآنها ئیکه‌بدون هیچ استفاده‌مادی دفاع بکنندازیک آدمی که‌تشخیص دادنددرستکاراست ، تشخیص دادند به‌وطنش ، به‌مملکتش دارد خدمت میکنندبدون اینکه‌یک دینارازاو استفاده‌برده‌باشند ازاین جوراشخاص من وقتی که‌میدیدم امیدوارمیشدم میگفتم هست این هست . من همیشه‌معتقدبودم که‌شایدازصدنفرایرانی پنج نفرشان قابل اصلاح نباشند، نودوپنج نفرشان را میشوداصلاح کرد. یک اقلیت کوچکی هستندکه‌اینها اصلاح پذیرنیستند آنها راآدم بایدکنارگذارد، صرفنظربکند، یک فکردیگری برایشان بکنندامآن نودو پنج درصدی که‌قابل اصلاح هستند هدف این باشدکه‌آنها راه راست هدایت بکنند البته‌این یک عملی نیست که‌درظرف چندروزیا چندسال انجام شود. این یک برنامه

دراز مدتی است که تمام اشخاصی که میآیند در مقامات حاکمه ایران قرار میگیرند اگر معتقد باشند، اگر واقعاً ایمان داشته باشند به این مسائل و شروع بکنند به اجرای این برنامه و اجرای این اصل روزی خواهد رسید که به آن نتیجه خواهند رسید و آن نتیجه را بدست خواهند آورد که ایرانی خودش تشخیص بدهد که مصلحتش در اینست که درستکار باشد وظیفه شناس باشد، راستگو باشد، با جرأت باشد، وظیفه خودش را اجرا بکند و اگر نمیتواند اجرا بکند سعی بکند به رفع مشکلات و در بیان موجباتی که مانع کارش میشود. بجای اینکه تشویق بکنند که آقا تو را چه کار به اینکارها؟ تو ساکت باش تو کارت را بکن، کسی از تو همچین توقعاتی را ندارد، تو بکن کار خودت را، مگر کسی قدرتر از میداند؟ با رها بمن گفتند تو برای کی اینکارها را میکنی؟ برای آن دنیا این کارها را میکنی؟ کسی که اصلاً" ترا به این صفات نمیشناسد، ترا قبول ندارند، ترا اصلاً" خائن میدانند، تو برای چه اینکارها را میکنی؟ ..

روایت کننده : آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریخ : ۳۰ آگست ۱۹۸۳

محل : شهرکان- فرانسه

مصاحبه‌کننده : علیرضا عروضی

نوار شماره : ۴۳

س - امروز اگر موافق باشید یک مطالبی درمورد خانواده‌تان و ایام کودکی تان و خاطراتی که از رشت در آن زمان دارید .

ج - پدرمن از اهالی گرکان بود، گرکان یک دهی است نزدیک تفرش و اهالی تفرش و گرکان به این معروف هستند که جائی است که مستوفی از آنجا میآیند . بیشتر مستوفی های ایران، که مقصود از مستوفی ها هم اشخاصی بودند که سواد فارسی و عربی و خط و حساب داشتند، معروف هستند به طبقه‌ی مستوفی و اینها بیشتر از تفرش و گرکان هستند ، اهالی تفرش و گرکان . پدرمن گرکانی بود و از خانواده‌ی روحانی . یا پدر پدرمن یا عموی پدرمن در آنجا مجتهد بود و بستگانش هم که بعضی وقتها از گرکان میآمدند تمام آنها از همین طبقه بودند طبقه‌ی آخوند . اما پدرم از بهائی های بسیار متعصب بود حالا درچه تاریخی و کجا و چطور این بهائی شده بود نمیدانم ؟ ولی بطور کلی میدانم که بعضی از همین خانواده‌های آخوند و روحانیون اینها وقتیکه تبلیغ میشدند و بهائی میشدند بسیار بهائی های متعصبی میشدند پدرمن از آنجمله بود فوق العاده در این عقیده‌ی بهائی تعصب داشت و خانه‌ی ما هم، که بعد هم تشریح خواهم کرد یک مرکزی بود برای ، درواقع مثل اینکه یک مهمانخانه‌ای بود ، بهائی هائی که میآمدند از ایران که بروند به اروپا یا از اروپا برمیگشتند چون سر راه بود ، آنوقت راه اروپا هم منحصربه رشت و انزلی بود . و مادرم از یک مسلمانهای بسیار بسیار متعصب بود بطوریکه من آنچه که بخاطر دارم همیشه مادرم سرنماز بود یا نشسته بود قرآن میخواند یا نماز میخواند دائم و این کانتراست عجیبی بود، تضاد عجیبی بود بین پدرم و مادرم ، بطوریکه

خواهرهای مرا مادرم تحت نفوذ قرارداده بودوآنها بیشترمسلمان تربیت شده بودند ، وپسرها یعنی من وبرادرم تحت نفوذ پدرم بودیم که خیلی تاءثیر داشت اخلاق وافکاراو. پدرم آدم بسیار بسیارقوی الاراده‌ای بود. یک آدمی بودکه ' اوشوخی نمیشدکرد ، یک آدمی بودکه دیسیپلین برقرار میکرد.وهمه هم ازاوملاحظه میکردندومیترسیدند هم درخانواده وهم درخارج درکارهایش بسیار بسیارجدی بود فوق العاده وباخشونت هم با مردم رفتار میکرد.یعنی کم حوصله بودواهل تعارف آن اخلاق معمولی ایرانی راکه به -عارف بگذرانند وسعی بکنندکه مردم راجلب بکنند مطلقا این صفات راندا شت . ریش داشت ولباسی که میپوشید اتفاقا" ازعجایب استکه Redingote میپوشید آنوقت معمول بودمردم سرداری میپوشیدند اما پدرمن سرداری نمیپوشید Redingote هم یک چیزی است شبیه به سرداری که به انگلیسی میگویند Frock Coat وفرانسه میگویند Redingote یعنی مثل سرداری است منتهایش یقه‌اش بازوبقه‌یدوبل که باآن فوکل وکراوات میبندند.بعضی وقتهاکراوات می بست وبعضی وقتها هم نمی بست همینجوربا پیراهن ایرانی ولی این Redingote را میپوشید هیچوقت بخاطرندارم که سرداری پوشیده باشد برای اینکه آنوقت معمول نبود ، مطلقا معمول نبودکه کت بپوشند . حتی موقعیکه من درتهران زندگی میکردم ودربانک شاهی بودم یعنی بعداز۱۹۲۰ با بعضی ازدوستانم‌که معاشرت داشتم منجمله‌با رضا بوشهری بودکه پسر حاجی معین تجاربوشهری بود. اویک روزی بمن گفت‌که ماعباهای خیلی خوب بوشهری داریم بیا بمنزل یکی ازاینها راانتخاب‌کن . من درعمرم عبادوش نکرده بودم .تعجب کردم گفتم ، یکدفعه بفکرم رسیدکه مبادا.. این بهاءگفتم ، مبادا مثلا" تونا راحت‌شوی که با من بیرون میآئی . آنها همه‌شان عبا داشتندومن عبا ندارم وعبانمی پوشم اگراینطوراست خب مجبورنیستی با من معاشرت بکنی . گفت نه نه من اصراری ندارم . اما هیچوقت من عبادوش نکردم وتمام

طبقه‌های جوان با سرداری میپوشیدند با عبا یا سرداری بدون عبا . ولی من درسرم عبا دوش نکردم وهمینجور مثل بقول آنوقتها فرنگی مآبانه لباس میپوشیدم که خیلی هم به نظرمردم زننده بود که آدم کت‌کوتاه بپوشد. پدر من به اینجهت لباس بلندمیپوشید ولی عین Redingote بود .در طفولیت ما درتهران زندگی میکردیم .خیلی خیلی کوچک بودم حالا دراست بخاطرندارم که خانه کجا بود اما مدرسه تربیت میرفتیم برادرم غلامحسین خان و من، غلامحسین‌خان دوسال ازمن بزرگتربود فرزندا ول بود ، من دوم بودم بعدسه تا دختر ، خواهرداشتم وآخری احمدعلی خان بودکه پسربود که شش تا اولادبودیم . ومدتی‌درتهران بودم که گفتم مدرسه تربیت میرفتیم وبعدا زیک مدتی آنهم بچه مناسبت نمیدانم رفتیم رشت سکونت کردیم ، هیچ بخاطرندارم هرچندبچه بودم دلیلش راهم نمیدانم . ولی قبلا" پدرم یک مدتی دررشت بود وما درم رآکه‌یک رشتی بود ازدواج کرده بود ، مادرم ازخانواده‌ای بودکه ملک داشتند درمثلا" فومن وشفت یک املاکی داشت که به اندازه‌ای بودکه میتوانستندنسبتا " راحت زندگی بکنند . شغل پدرمن هم آن زمانی که ما دررشت بودیم پیشکار سپهدار رشتی بود که املاک سپهدار دست اوبودواداره میکرد وبا درآمدی که ازملک مادرم میرسید وحقوق پدرم یک زندگانی‌میکردیم متوسط ومرفه‌ای داشتیم . بطوریکه مثلا" پدرم اسب ودرشکه داشت وازقفقاز اسب واردکرده بود ، یک‌جفت اسب کهربودندواین راخوب بخاطردارم که درخیابانهای سنگ فرش رشت هردفعه که ازدورصدای پای اسب اینها را می شنیدیم میدانستم که درشکه است یا اینکه‌پدرم دارد میآید. ویک سورچی داشتیم برج علی بود یک ترکی بودکه اوراچی میگفتند ش؟ همین مثل اینکه میگفتنددرشکه دارید زنش‌توی خانواده‌ی ماکارمیکردن خیلی بافهمی بود ، زن مسنی بودواین مثلا" کلفت ارشدبودکه موردا حترام مادرم بود میآمدمی نشست وبا مادرم با بچه ها . بعدیک کنیزخریده بودند. اینهم یکی ازغرایبی است که

خوش‌قدم نام است که ازآفریقا خریدند وآوردند واین را به نظرم آنوقت میگفتندکه ۱۲۰ تومان خریده بودند . وآنوقت معمول بود.این کنیزه این دختره آمدتوی خانواده ما بزرگ شد بعدما درم این را عروسی کردبرایش زن یکی ازنوکرهایمان شد . این دخترآن تایه‌هم که زن برج علی بود زن این سورچی بود درشکه دار ؟ کالسکه .... چی میگفتند نمیدانم درست اصطلاح اش راکالسکه چی یک همچیز چیزی (درشکه‌چی) .این زن اوهم ، زن او یک دختری داشت که اینهم دخترش هم درخانواده ما بزرگ شدوکلفت بود و مستخدم بود ، یکی هم یک زن دیگری هم بودکه اوهم ازبچگی درخانواده ما بزرگ شده بود اسمش شوکت بود . اینها و آنوقت ما یک لله هم داشتیم لله آقا داشتیم ویک رشتی هم بودکه مشتی علی بودکه این هم مثلا" پیشخدمت بود.اینها حقوقشان درآنچه ده بخاطردارم درحدوددرماه چهارتومان بود. وزندگی ما دررشت عبارت بودازیک خانه‌ی بزرگ درسبزه‌میدان که مشرف بر باغ سبزه میدان بود.این راپدرم اجاره میداد مستاءجرش‌هم همیشه ارمنی بودند. وارمنی ها دررشت آنوقت یک طبقه‌ی متمدن محسوب میشدند. برای اینکه بخاطردارم همین یارو، این ارمنی ای که مستاءجرما بودند. تاجرباشی بودیعنی ریاست برتجارارمنی دررشت داشت . این راتاجرباشی میگفتند وپسرهایش درروسیه تحصیل میکردند بخاطردارم وقتی که تابستان مرخصی میآمدند من خیلی ازطرزرفتارشان تعجب میکردم برای اینکه توی مدرسه درروسیه رفته بودندازاین کاسکت های افسری سرشان میکردندووقتی که به آدم دست میدادند پایشان رابهم میزدند مثل نظامی ها تقی صدا میکرد.واین تربیت آنوقت روسیه ی قبل ازجنگ بود که خیلی باعث حیرت من بود. این خانه‌ای راکه مشرف به‌سبزه میدان بود یک خانه‌ی دوطبقه بود بهمان معماری شمال ایران که تقلیدازقفقازبود دور تادورایین حیاط طبقه‌ی بالایش شیشه بنجره داشت وبه‌رنگهائی هائی هم رنگ آبی مثلا"این چوب را میکردند این تیپیکی ازمعماری رشت بودکه ازقفقاز

آمده بود. آنوقت متصل به این که راه به حیاط و اندرون مـــا داشت این هم یک حیاطی بودکه نسبتا" وسیع ومشجربود درختهای مرکبات داشت ، مرکبات خیلی خوب که زمستان اینها را با کولوش (کاه) میپوشاندندکه درمقابل سرما محفوظ باشد . یک حوض بزرگی وسط حیاط بود وآنوقت این قسمت اندورنـــی بود قسمت بیرونی که مشرف به کوچه‌بود اینهم یک دوطبقه بود همان بطـــرز معماری قفقازی ، طبقه بالامشرف به کوچه وشیشه‌هائی ، شیشه بندی مشـــرف به اندرون داشت . پـدرم پذیرائی هایش درهمان بیرونی بودکه وقتی هـــم مهمانی میدادتدبخاطرمدارم‌که علاوه برچلو، وخورشتهای ایرانی یک چیزهائـــی مثلا" بشکل کتلت درست میکردند این چیزهائی راکه همین هائی راهم که الان هم درست میکنیم کتلت هائی مثل همبرگر وسیب زمینی نمیدانم سرخ کرده دورش میگذاشتند این را مثلا" خیلی فرنگی مـآبانه بودا ینجورپذیرائی علاوه بـــر چلووخورشت . من درتهران که بودیم گفتم مدرسه تربیت میرفتم که خیلـــی بچه بودم رشت‌که آمدیم مدرسه‌رشدیـــه میرفتم درنزدیک خانه مان دررشت . در۱۹۱۲ پدرم من وغلامحسین خان راکه ازمن دوسال بزرگتربودبه‌پاریس فرستاد ازراه روسیه ، آنوقت به انزلی میرفتیم بادکوبه وازآنجا با ترن میرفتیـــم به‌اروپا . درحدودگمان میکنم پنج شش روزاین مسافرت طول میکشید. در۱۹۱۲ بودکه واردپاریس شدیـــم مرا دریک پانسیون گذاشتند، دریک پانسیونـــی درنزدیک Jardins de Luxembourg بود برای اینکه بخاطردارم کـــه میرفتیم توی Jardins de Luxembourg آنجا بازی میکردیم وتفریح ما هـــم آنوقت این Roller Skating بودکه خیلی خیلی متداول بود. وهمچنیـــن یک چرخهای بزرگی بوداز چـــوب که این راآدم میدوید این چرخ راهم راهنمائی میکرد این چرخهای خیلی بزرگی وبایک چوبی که آدم درنست داشت این را میزد ومیدوید . اینهم یکی ازتفریح های این بچه‌های آنوقت بودکه الان هیچ اصـــلا" وجودندارد نمی‌بینم . ما دراین پانسیون بودیـــم‌هیچ فرانسه نمیدانستیـــم هیچ . دراین پانسیون یک پیرمردی بودکه این پدربزرگ این اشخاصی بودکـــه ، جوانانی بودکه درآنجا زندگی میکردند واین ما رابجاهای مختلف میبرد. مثـــلا"

به(؟) Jardin میبردکه درواقع یک باغ وحش بود . ویک روزهم مارا به جائی که گاووگوسفندرا میکشتندبرد که بسیارتاءثیربدی درمن گذاشت که من بعدچندروزغیت نمیکردم گوشت بخورم برای اینکه وحشتناک بودآن چیزهائی راکه دیدیم طرزکشتن گاوها . بلا آخره اینهارادردوره‌ای بودکه هنوز به مدرسه نرفته بودیم وبعد وقتی مدرسه بازشد رفتیم به Lycée Montaine هم درهمان حول وحوش بلوار اسم این (؟) من اتفاقا" وقتی که بعدپاریس آمدم فکرکردم بروم ببینم اما نمیدانستم اصلا" این کجاهست .

(؟) بود واینجارفتیم ووارد Lycée شدیم . Lycée هم بنظرمن مثل یک سربازخانه بود برای اینکه دیسیپلینش یک جوری به نظرمن مثل زندگی سربازخانه بود . وآنجابچه‌های هم سن مابودند . دیگر فرانسه راهم یادگرفته بودیم میتوانستیم دیگرباآنها حرف بزنیم ومیتوانستیم سرکلاس حاضربشویم . دراینمدتی که درپاریس بودیم این عبدالبهاء که رئیس فرقه بهائی بود به پاریس آمد ومنزل دریفوس نامی منزل داشت که یکی ازبهائی های خیلی سرشناس فرانسه بودوآدم متمولی هم بود خانه‌ی خیلی مجللی داشت وچندین بارآنجارفتیم وعجیب بود عده زیادی که ازفرانسوی ها میآمدندومیرفتند دائم جمعیت میآمدومیرفت این عبدالبهاء هم باهمان لباس معمولی اش که لباده‌ی خیلی بلندسفیدیا نخودی کرم وریش بلندسفیدی وگیس های آویزان سفید ویک نوع عمامه‌ایکه مثل عمامه ایران نبود مثل عمامه‌ایکه درترکیه وهمین بیروت سرمیکردندکه درواقع مثل یک فینه‌ای بودکه دورش راپارچه سفیدپیچیده بودندوبسیارقیافه‌ی جذابی داشت فوق العاده برای اینکه ازهمان وقتیکه بچه‌ای ۱۲ ساله بودم این قیافه‌اش خیلی خیلی درمن اثرگذاشت یک صورت روحانی داشت . وجزواشخاصی که بدیدنش میآمدند بخاطردارم که‌گفته شدکه تقی زاده هم آمده بودکه بااو

ملاقات کرده بود. عده زیادی ازهمین ایرانی هائیکه که..گمان میکنم مثلا" ازجمله اشخاصی که اورا ملاقات کردندذکاءالملک فروغی بودکه اینجور اشخاص به دیدن اومیآمدند. درآنموقعی که آنجا بودماهمان با لباسهای مدرسه‌ای که شلوارهای کوتاه بایقه‌های سفیدگرد وباهمین لباس مدرسه پیش اومیرفتیم وازماهم مثل اینکه عکس برداشتند روی زانویش نشانده بود عکس‌هایش رابماداده بود عکس‌خودش راهم بماداده بود. یکی به‌اسم غلامحسین خان یکی به‌اسم ابوالحسن خان . اومثل اینکه گفته بود که به پدرم گفته بودندکه درپاریس‌چرا اینهارا فرستادند اینهارابفرستند بیروت‌که اینهادرآنجا باشند هم ازلحاظ زبان انگلیسی بهتراست وهم جای مناسب‌تری هم هست . بنابراین مابعدازیکسال مارا به بیروت بردند به مدرسه‌ی Syrian Protestant College

س- ۱۹۱۳.

ج - ۱۹۱۳ . وآنجا یک عده زیادی ایرانی ها درس میخواندند. یک عده خیلی زیادی بودندکه همه هم همدیگررا میدیدیم وتاآنجائیکه بخاطردارم بیشترشان هم بهائی بودند. ازآن دهقان ها بودند ، دهقانهای شیراز که عبدالحسین خان وعلی محمدخان دکترقاسم غنی بودکه برای من مسلم بودکه این بهائی است حالاتعجب میکنم اگراین راالان پرسش توجه ندارد ویانمیگوید اما من ..برای اینکه تمام این جرگه‌ای که ایرانیهائی که درآنجابودند ازهمان طبقه‌ی بچه‌هائی مثل ماکه درمدرسه ابتدائی اش بودیم تاآنهائی که تحصیل طب میکردند بعقیده من همه آنها بهائی بودند . عکس‌هائی هم ازهمین ایرانی هست‌که عده زیادی بودندکه میگویم آنچه که بخاطردارم دکترغنی بودواین شیرازی ها بودند . باقراوف هم بود باقراوف درتهران گراندهتل راداشت اولین هتلی که درتهران بوجودآمد توی این خیابان لاله‌زار ،آنوقت هم بعنوان یک هتل اروپائی مثل اینکه محسوب میشدمال این باقراوف بودکه ازقفقازآمده بودند . این صاحب نفت دربادکوبه بود بعدآمد ، متمول بود

دوتا ازپسرهای اوهم درآن مدرسه بودند .بهرحال یک عده زیادی بودند الان من تمامش رابخاطردارم اما آنچه که بخاطردارم خیال میکنم همه شان بهائی بودند. بعددر۱۹۱۴ ما به ایران آمدیم برای مرخصی تابستانی ، وقتیکه به ایران رسیدیم جنگ بین الملل شروع شد ، جنگ اول جهانی شروع شد بطوریکه دیگرنتوانستیم برگردیم یعنی راهها بسته بود ،یعنی میبایستی ازراه روسیه رفت ودیگرمیگفتندمسافرت نمیشودکرداز راه روسیه به اروپا. وبنابراین ماندنی شدیم . در آنجا یک مدرسه آمریکائی بودکه یک رئیس آمریکائی وزنش هردوتا درآنجا تدریس میکردند .

س- دررشت ؟

ج - دررشت . ویک عده معلم های ایرانی هم داشت . این هم مدرسه‌ی نسبتا" کوچکی بود . درآنجا هردوتا مان هم غلامحسین خان وهم من مشغول تحصیل شدیم واین مثلا" در۱۹۱۴ بود تا گمان میکنم ۱۹۱۵ بودیا ۱۶ بودکه پدرم ما را به‌تهران فرستاد ودرتهران ازمنزل دوتا خانم آمریکائی که یکیشان طبیب بود دکتر کلارک ویکی میس کاپیس که معلم مدرسه تربیت درتهران بود. آنجا پانسیونربودم یعنی اینجا من دیگرتنها بودم دیگرغلامحسین خان هم نبود. این هایک خانه‌ای درخیابان فردوسی داشتندکه آنوقت خیابان علا الدوله اسم داشت نزدیکهای توپخانه یک خانه‌ای داشتندکه مطابق همان معماری سبک ایرانی یک حیاطی بود دورتا دورآنهم اطاق بود ، قسمت شمالی اطاقها خوداین دکتر کلارک و میس کاپیس سکونت داشتند ومن هم این قسمت جنوبی بودم‌که یک اطاق مجزا داشتم وغذا باآنها میخوردم وآنجا هم پیش اینها درس میخواندم آن دکتر کلارک Homeopathic خوانده بودوطبش هم دراین رشته Homeopathy گمان میکنم آنوقت تنها پزشک بود این Homeopathic ها هم دواهای خیلی خیلی ساده‌ای میدادند خیلی خیلی ساده معتقدبه‌این طرزمداوای دیگران نبودندکه دواهای مفصل

وخوداین دکتر کـــلارک میگفت دواهائی میدهندکه بیشترش ازگیاه ساخته میشود وبسیارزن مهربانی بود ، زنی مسنی بود ، زن مسنی بود فوق العاده مهربان . میـــس کاپیـــس هم روزها درمدرسه تربیت درس میـــداد ووقتیکه میآمدآنوقت من ازاودرس خصوصی میگرفتم . میـــس کاپیـــس بمن انگلیسی درس میداد ، ریاضی درس میداد مثلا"جبر ومقابله پیـــش اوخواندم . آنوقت معلم فارسی داشتم که یک دبیرموءیدنامی بودکـــه یکوقتی دررشت بود ، اوهم یک وقتی آخوندبود اسم اوشیخ محسن بودعمامه داشت اما درتهران دیگر فوکل وکراوات می بست وخیلی فرنگی مآب شده بود وضع ماديش هم خيلي خوب بود. خواهراين دبيرموء يد زن يک نعيمي نامي بـــود که درسفارت انگلیس منشی ایرانی بود یعنی عضوارشدایرانی سفارت انگلیس بود . این به منزل میآمد بمن درس فارسی وعربی میداد ویک عبدالعظیـــم خانی هم بودکه اوهم گرکانـــی بود ، قریب ، پدراین قریب های جمشیـــد وهرمزقریب ، پدراین هم بمن فرانسه درس میداد ، هم فرانسه درس میداد هم به نظرم فارسی ، بنابراین هم پیش دبیرموء یدمیخواندم ، این فرانسه وفارسی بود ، برای اینکه میدانم که این دستورزبان فارسی راهـــم همانموقع این نوشته بود ، این عبدالعظیم خانم قریب .

س- چرامدرسه نمیرفتید ؟

ج - نمیدانم .اینهم یکی ازچیزهائی بودکه پدرم تصمیم گرفته بودکـــه مارا پانسیون بگذارد ودرهمانجاهم بخوانیم برای اینکه جای دیگرمـــن مثلا" اگربنا بودمدرسه بروم ، جای دیگرنمیدانم کجا میتـــوانست مارامنزل بدهد ، سکونت بدهد. درهمانجاترتیب داده بودکه ما ، من آنجازندگی بکنم هی میگویم مابرای اینکه من خیال میکردم من وبرادرم بودیم ، اینجـــا دیگرمن تنهابودم . درآنجاشبانه روزبودم پانسیونـــربودم غذاباآنهـــا میخوردم ویک اطاقی داشتم توی اطاق خودم درس میخواندم این معلم هائی

که میآمدند اطاق من میآمدند. من آنوقت وقتیکه درس از میس کاپیس میگرفتم میرفتم توی اطاق روبرو درقسمتی که آنها سکونت داشتند. زندگی خیلی خیلی پاکیزه‌ی خیلی کوچک مرتبی داشتند. گمان میکنم درآمدزیادی نداشتند. دکتر کلارک که طبابت میکردواینها دوتایشان با هم زندگی میکردند یکیشان مسن بود، میس کاپیس نسبتا" جوانتربود وازکجای آمریکا آمده بودند نمیدانم اما اینها سالها درتهران بودند. یک خانم آمریکائی دیگری هم بود اوهم دکتر بود، دکتر مودی بوداوهم درهمسایگی ما منزل داشت اوهم بهائی بود. اوبرای خودش طبابت میکرد. اما اینها با همدیگر خیلی نزدیک بودند وهمسایه هم بودند.

س - این خانمهائی هم که شما با آنها زندگی میکردید بهائی بودند؟

ج - هردوشان، متعصب، متعصب، متعصب خیلی‌هم متعصب. که یکی جوانتربود ویکی مسن بود وآنکه مسن بود خیلی باکاژکتر بوداین خانم خیلی. مثلا" وقتیکه من با نک شاهی رفتم واردشدم .....

واردبانک شاهی شدم یک مدتی بعدیکی ازاین انگلیسی ها بمن گفت یک روزاین دکتر کلارک آمد وگفت من نمیشناختم اوکی بود شروع کردبا همان لهجه آمریکائی ازحسن، حسن، آنها مرا حسن صدا میکردند، گفت هی گفت حسن اینطوراست آنطور تعریف وتمجید، اینها گفتم نمی فهمم اصلا" راجع به کی داردصحبت میکنند. بعدمعلوم شدکه راجع به شما داردمیگوید. آمده بود پیش خودش که مثلا" مرا به آنها معرفی بکند که چنین پسری است همچین است همچنان است نمیدانم فلان اینها مدتی پیش ما، با ما زندگی میکرد وتوصیه وتعریف وتمجیدوحالادنبالهٔ همان زندگی رشت را بگویم. درشت .....

س - وقتی که تحصیل تان اینجا تمام شد با اینها آنوقت چه‌کارکردید کجا رفتید برگشتید رشت؟

ج - حالا از ۱۹۰۰ مشـــــــــــــلا"۱۹۱۵بـــودم تا ۰۰ ۱۹۱۷-
که انقلاب شوروی بوقوع پیوست ومن مرخصی میرفتم به رشت ، راه بیـــــن رشت ، مسافرت ازرشت به‌تهران با کالسکه بود . سابق میگفتند دستگـــــاه دستگاه ، دستگاه یک چیزی بود عبارت از این کالسکه‌هائی بود چرخهـــای آهنی وچها رنفرجا میگرفتند ، دونفریک طرف ، دونفرهم آنجا روبروی همـــم می نشستند واین مثل چیزهای ازآن کالسکه‌های سلطنتی نیست که درهایش دوتا پنجره‌هایش بالامیرود این یک همچین چیزی بود پنجره‌هایش دوتـــــا پنجره‌هایش بالا میرفت وشیشه‌هایش بالامیرفت ومیشد پائین زد. وازرشـــت به‌تهران این قابل وصف نیست که چه به آدم میگذشت برای اینکه ازموقعی که آدم توی این کالسکه می نشست این تکان میخورد حرکت میکرد گـــــردن من بطوری دردمیگرفت تا تهران برای اینکه چرخ آهنی آنوقت روی جاده‌هائی که آسفالت نبود ، جاده‌ساخته نبـــود جاده خاکی جاده‌هائی که‌ناهمـــوار وآنوقت آن کوههای راه رشت به‌قزوین ازدره‌ی مـــلاعلی بحدی خطرنـــاک بود بحدی ناراحت‌کننده‌بـــــودومگس ، مگسی که‌ازرشت توی کالسکـــه میآمد پرمیشد تا تهران باآدم بود هرکاری که میکردیدکه نمیشـــــــد دیگراین مگسها رادفع کرد. پنجره را می بستیدگـــــرم میشد پنجره رابا ز میکردید خاک ومگس آنچنان ...میکی ازخاطرات پچگـــی دارم این زجـــر رفتن ازرشت به تهران با کالسکه . آنوقت توی این راه هم یک اربـــاب بهمنی بود زردشتی برادرارباب‌کیخسرو این امتیازاین راه راگرفتـــــه بودواین دستگاهها مال اوبود یک مسافرخانه‌هائی هم که بقول خودش مهمانخانه بود اسمش مهمانخانه بود . امادراستـــاسیونهـــــــــــای معینی برای اینکه چنـــد شب توی راه آدم میماند وقتی واردمیشد اسبها رامیبایست عوض بکنند وشب هم آدم میبایست بخوابد درچندجا درطول راه این مسافرخانه داشت که تمام متعلق به همان ارباب بهمن بود . تمام این تشکیلات ، تشکیلات

عظیمی بود خب دیگر اسبها را میبایست عوض بکنند دوتا اسب میبایست عوض بکنندکه بعدآدم برودبه این مسافرت ، روزی هم نمیدانم چندفرسخ بیشترمسافرت نمیشد چندین روزطول میکشید . من وقتی که تهران تصمیم گرفتم که بروم رشت در۱۹۱۷ برای مرخصی تابستانی بدون اینکه به پدرومادرم بگویم واجازه بگیریم تصمیم گرفتم با دوچرخه بروم با بی سیکلت برای اینکه ورزش من بی سیکلت بود دوچرخه داشتم وسوارمیشدم واشخاصی راهم که باآنها سوارمیشدم یک تقی خان بودکه برادرش تقی‌خان ، که آنها هم بهائی بودند تقی خان وبرادرش‌که شوفربعدرضاشاه شده بودکه گمان میکنم که این کسی همکه اخیرا" میر میر چی ....

س- میر صادقی ؟

ج - آره صادق خان بود . گمان میکنم این پسرآن صادق خان بود صادق خان بودکه بسیار بسیار مرد سربوئی بود خیلی معقول کمتحرف میزد . اینها تمامشان دوچرخه سازی داشتند یک مغازه دوچرخه داشتنددرخیابان چراغ برق ، آنوقت هم معمول بودکه مردم دوچرخه سوارمیشدند اینها برای تعمیر دوچرخه وتعویض دوچرخه دوچرخه سازی داشتند وباهم دوچرخه سواری میکردیم وبرای اینکه بتوانیم به رشت برویم یک دوره‌ی تمرین میگذاشتیم که ازتهران تادزاشیب با دوچرخه بدون توقف میرفتیم واین خودش یک کارفوق العاده بودبرای اینکه جاده آنجا نبود ، جاده رشت به تهران ، ازتهران به شمیران جاده ی بسیار بسیار مشکلی بود خط خاکی سنگ وکلوخ وخاک وروی این جاده سوارشدن با دوچرخه رفتن بخصوص که آدم توقف نکند این یکی ازتمرین های بسیار بسیار مشکل بود مدتی اینکارا میکردیم که آماده شدیم که به رشت برویم .

س- با همین تقی خان ؟

ج - با همین تقی خان . هفت نفر بودیم که راه افتادیم که رفتیم قزوین درقزوین چهار نفر بیشتر نشدند آن سه تا برگشتند نتوانستند . درصورتیکه راه تهران به قزوین راه بسیار آسانی بود . گرچه هیچ نبود نه آسفالت ، آنهم سطحش هیچی نبود جاده صاف نبود یک جاده خاکی بود ازقزوین به رشت بسیار بسیار کارمشکلی بود برای اینکه تمام این گردنه‌ها و این ارتفاعاتی که درآنجا گردنه ملاعلی یکی ازکارهای عجیب بود .البته این را روسها یک زمانی یک راهی ساخته بودند . حالا این را کی این راه را روسها ساخته بودند نمیدانم اما در۱۹۱۷ گمان میکنم اینکاری بودکه ازلحاظ ارتشی قشونی روسها این راه راساخته بودند .ولی گردنه‌ها را مثلا" شما میبایست طی بکنید جاده‌ای بود مثلا" به‌عرض شاید پنج شش متر شش متر ولی سطحش این هم بازناصاف بود بطوریکه ما این ارتفاع این گردنه ملاعلی را یک قسمتش را پیاده میرفتیم سربالا را نمیتوانستیم به زحمت دوچرخه میرفت . ولی باتمام این مشکلات وقتیکه رسیدم به رشت وخواستم دوباره به‌تهران برگردم به پدر ومادرم گفتم که من بشرطی میروم که با دوچرخه برگردم . برای اینکه آن کالسکه را اینقدرازآن وحشت داشتم که‌بهیچوجه حاضرنمیشدم . نمیدانم درظرف سه روزاین راه را رفتم باخودمان هم غذا برمیداشتیم این کیفی که معمولا" برای آچار واین چیزها بود این را ازآذوقه پرمیکردیم وخوشبختانه این تقی خان هم بدکه اگربی سیکلت عیب میکرد بطوری هم که عیب‌کرد اوهمه اینکارهایش را میکرد وغذا برداشتیم خوشبختانه که برداشته بودیم . برای اینکه ۱۹۱۷ مصادف بود با عقب نشینی قزاق های روسیه ازایران که میرفتندبه روسیه برای اینکه روسیه انقلاب شده بود

دیگر اصلا" هیچکس به هیچکس نبود اینها این بدبخت ها در روسیه میرفتند چه بکنند ، اما عقب نشینی میکردند . وچون اینها عقب نشینی میکردند وهرجائی که توی راه قهوه خانه‌ای بود یا چیزی بود میچاپیدند غارت میکردند میبردند تمام قهوه خانه های راه قزوین رشت بسته بود تمامشان بسته بود . همه شان فرار کرده بودند . بطوریکه ما این غذاهائی که داشتیم تمام شد ، غذای ما طوری نبودکه بتوانیم تمام روز برای تمام روزکافی نبود برای اینکه آدم کار میکرد وزحمت میکشید میخورد خیلی هم اشتها داشت بواسطه این ورزشی که میکردیم . وبه وضع اسفناکی گرفتار شدیم بامیدا اینکه شاید قهوه خانه‌ی بعدی یک چیزی باشد هی رفتیم هی رفتیم هیچ جا پیدا نکردیم . بلا آخره دریکی از دهات رفتیم توی یکی از دهات وآنجا غذا پیدا کردیم وخیلی هم بما خوش گذشت وخیلی هم خوشحال شدیم یک مقداری هم از آنها آذوقه گرفتیم وادامه دادیم . از منجیل که حرکت میکردیم باران گرفت وما تمام آن روز را در باران با دوچرخه به رشت وارد شدیم ومن یک دانه پولیورقرمز پوشیده بودم که این تمام رنگ داده بود . کلاهم هم کلاه ایرانی بود کلاه مقوائی ای ایرانی این کلاه مقوائی ایرانی تبدیل به یک مشت خمیر تبدیل شده بود . ودررشت که رسیدیم خواستیم حالاخودمان را سروضع مان راحسابی بکنیم که برویم پیش پدرومادرمان وآنها هم نمیدانستندکه من با دوچرخه دارم میآیم برای اینکه میترسیدم که اجازه ندهند . رفتیم جلوی نرسیده به شهر رشت روسها آنجا یک عده‌ای سرباز داشتند قزاق ها آنجا بودند . واینها یک چیزی شبیه داشتندبه وان ازچوب این برای اینکه اسبها آب بخورند . این بیرون این سربازخانه‌شان بود . ما با لباس رفتیم توی آن حمام آب سرد آب باران وخودمان راشستیم که سروضعی پیدا بکنیم برای اینکه گلی بودچه جور رنگ پس داده بود چه جور ولباس

مان را با این آب شستیم وسوار شدیم خیس راه افتادیم ورفتیم رشت ، وقتیکه وارد منزل شدیم یک غوغائی شد ، دادوفریاد که شما چه کردید چه نکردید گفتیم بسیارهم خوش گذشت . فردایش هم سوار شدیم صبح رفتیم انزلی آن راه انزلی هم با راه پهلوی آنهم خراب بود . صبح با دوچرخه رفتیم وعصر برگشتیم که آنهم خودش یک مسافتی است . آنوقت برگشتن من آنجا ماندم یکی دوماه به‌نظرم ماندم بعدکه خواستم برگردم با زشرط هم کردم که باید با دوچرخه بروم بلا آخره هرجور بود قبول کردند برای برگشتن به تهران این تقی خان آمد به رشت وباهم حرکت کردیم یک کسی هم با ما بودکه اینهم نظامی بود وتوی قزاق خانه نبود مثل اینکه یک قشون دیگری هم بوددرزمان سابق قبل ازکودتاکه اینها میگفتند اینها راجی .. یک اسم دیگری داشت نه ژاندارم بود نه قزاق بود. این از آن افسرها بود اینهم با ما آمد دوچرخه اش توی راه شکست ومانند دیگرا "طوری شکست که نمیشد قابل ترمیم نبود تعمیر نبود. بهر حال به‌تهران برگشتیم دوباره درمنزل میس کاپیس ودکتر کلارک بودم تا ۱۹۱۹ . ۱۹۱۹ دیگربه رشت برگشتم ، به رشت برگشتم حالا بخیال اینکه دوباره به‌تهران برگردم یا نه . اما وارد رشت شدم دیدم که این خانه ماکه درسبزه میدان هست وبه آن تاجرباشی ارمنی اجاره داده‌بودند این را یک عده ازنظامی های انگلیس اشغال کردند، حالا اشغال کرده بودند به‌پدرمن کرایه خانه میدادند یا نمیدادند نمیدانم اما بنابراین توی بیرونی ما یک کلنل کاکل بودودیک مازوری‌هم بود یاکاپیتن بود یا رایان به‌نظرم اینها هردوتاشان آفریقای جنوبی بودند و درآنجا اینها خیلی تماشائی بود وخیلی جالب بود برای اینکه من بیکاربودم روزها آنجا میرفتم ، خب اینها هم دیدندکه من انگلیسی نسبتا " بلدم خوب بلدم وباهم صحبت میکردیم آشنا ودوست شدیم ویکی ازصحنه‌هائی که دیدم این یک عده‌ای ازایرانیها

هـــــــم مشـــــــل South Persian Rifles . S P R اینها را تربیت کرده بودند که با آنها بودند که اینهـــا مثلا" مثل وکیل باشـــی بودند . اینها یک روزیکی از اینهـــا دیگرنمیدانم یک نا درستی کرده بود چه تقلبی کرده بود که اورا تنبیه میکردند اورا به یکی از ستونهای توی حیاط بستند ویک نفربا چوب بایکی از این چوبهای مخصوص این را پشتش را همینجورمیزد که میبایست ایـــــن۲۰ تا بزند. این نمیدانم ازده دوازده تا که تجاوزکرد این مرتبکه غش کرد از حال رفت ویک مرتبکه خیلی گردن گلفتی بود وتمام پشتش زخم شد ، من این را خوب بخاطردارم ما ایستاده بودیـــــم ما تماشا میکردیم وبحدی مـــــن تحت تاء شیـــر این وحشی گـــری اینها قرار گرفتم ، این به نظرمن خیلی زننده بود اما برای آنها خیلی عادی بـــــود این مجازاتی بودکه مثل اینکه درپیش اینها مرسوم بود که اشخاصی راکـــه میخواستند مجازات بکنند می بستند وبسته به مجازاتشان چندضربـــــــه شلاق نبود با چوب میزدند با چوبهای مخصوص که برای اینکار داشتند.
بلا آخره درنتیجه همین آشنائی که ما پیدا کردیم این کلنـــــــــل کاکـــل وآن یکی بمن گفتندکه خب شما که الان که بیکار هستید چرا اینجا نمیائیـــد کار بکنید بیائید مترجم بشوید وضمنا" هم بمن حقوقی دادند ما هـــــــی به نظرم ۷۰ تومان . ۷۰ تومان آنوقت خیلی خیلی پول بود.بـــرای اینکه بعدهاکه من دربانک شاهی رفتم وشروع بکارکردم با ماهـــــــی ۳۰ تومان شروع کردم . آنجا بمن ۷۰ تومان میداد.نـــــــــــــد دفعه اولی بودکه ازخودم پولی پیداکردم وآنوقت آنجا دوچرخه داشتـــم یا نداشتم نمیدانم اما خیلی خوش بودم ، روزها آنجا میرفتم کاری هـــــم نبود کارترجمه‌ای نبود خب با همین هـــا نشسته بودیم وصحبت میکردیـــم ومن ماهی ۷۰تومان هم حقوق میگرفتم . ویکی ازعلل اینکه ما معروف شدیم به اینکه انگلوفیـــل هستیم همین برای اینکه خانه‌ی ما را اینهـــــا

نشسته بودند ومن هم آمدم حالا آنجا کلی طبیعی هم هست انگلیسها میتوانند با اینها .. ومعاشرت هم داشتم ضمنا" حقوقی هم میگرفتم . یک مدتی به این ترتیب گذشت اینها آنوقت رفتند. هان این میرزا کوچک خان آنوقت درجنگل بود واین میرزا رضا خان افشارهم وزیر مالیه اش بود این میرزا رضا خان افشار معلوم میشود با انگلیسها رابطه داشت ، یک روزی گذاشت با یک مقداری پولی از میرزا کوچک خان برداشت وفرار کرد. این رضا خان افشار یک قوم وخویشی دوری هم مثل اینکه با پدرمن داشت ، حالاچه اهل ارومیه بود ، هان یکی از زعمای من هم مثل اینکه مقیم رضائیه ، ارومیه آن زمان بود بنابراین بعضی وقتها میآمدند از اینجا عبورمیکردندبه ارومیه میرفتند منزل ما منزل میکردند. یکی از اقوام پدرمن هم درروسیه یک جائی یک زن روسی گرفته بود وافسر بود افسرکجا بود من حالادیگرنمیدانم اما بخاطردارم آمده بودبه منزل ما همان توی بیرونی منزل ما آنجا یک مدتی بود با زن روسش این زن روسش هم چون دچا رغربت بود وشبها می نشست ماء رانگاه میکردوگریه میکرد وبه اوبسیار بدمیگذشت هیچکس اصلا" زبانش را نمیدانست واین یک کلمه ی دیگربغیرازروسی نمیدانست . واین حالاچه افسر کجا بود بخاطر ندارم نمیدانم اما یک شیروخورشید بزرگی روی کلاهش بود ولباس نظامی سبیل های نا صرالدینشاهی واونیفورم عجیب وغریبی داشت . این شغلش چی بود ؟ اصلا" بخاطرندارم . این در۱۹۱۹ بودکه وقایع جنگل پیش آمد ، واینها انگلیسها عقب نشینی کردند وروسها آمدندبعنوان گرفتن کشتی هائی که درانزلی ، کشتی هائی روسی گفتندکشتی های جنگی روسی بود انزلی اینها رابگیرندوبه این بهانه آمدند. اما ضمنا .. ،هان دراین بین چیزآمد ، نه این دیگرمال بعداست ، این مال بعداست در... چطورشدمن بندرپهلوی رفتم وغلامحسین خان هم درپهلوی بود چه سمتی داشت یادم نمیآید. من رفتم پهلوی یک مدتی درپهلوی زندگی میکردم و

یکی از اقوام تیمورتاش ، سردار معظم خراسانی حاکم پهلوی بود و من درآنجا یک شغلی بمن دادندکه شغل من عبارت ازاین بودکه جوازمیبایست به این ترکمن ها بدهم که میخواستندبروندزیارت میخواستندبروند ومیبایست ما به اینها جوازبدهیم که بروند ازکدام راه کجا میخواستند بروند درست بخاطرندارم . شاید میخواستندبه مشهدبروند ومیبایستی باکشتی مثلا" به بندرگزبروند ، درهرحال ما میبایست به آنها جوازبدهیم حالاچرا ما میبایست به آنها جوازبدهیم نمیدانم . اما من روزی چندصد نفرمیآمدند که به اینها جوازمیدادیم . ودرپهلوی وقتی که بودم آنوقت بمن پیشنهادکردند که ، همین انگلیسهائی که با ما آشنا شده بودندکه همان دسته‌ی کل و اینهاکه من برم به عنوان مترجم با یک Detachment بروم به بندرجز، وبندرگزهردوتا میگفتند که بعدبندرشاه بعدهاشد . رفتم ،رفتم بندرگزهم یک دهی بود فقط یک گمرک نسبتا" معتبری داشت‌که این اشخاصی هم که رئیس گمرکش بعدها درتهران معاون کل گمرک شده بود اوهم آدم خیلی بود گمان میکنم آنها هم بهائی بودند اینها درآنجا دوتا برادربودندکه یکیشان رئیس گمرک بود یکی دیگرهم درآنجا کارمیکرد باآنها هم معاشرت داشتم .ورفتم آنجا دریک خانواده ارمنی دربندرگز پانسیونرشدم ویک مدتی هم آنجا بودم وبسیارهم خوش گذشت برای اینکه به شکارمیرفتیم باهمین افسرانگلیسی شکار Woodcock که به فارسی چه میگفتند اینها را ؟

س- بلدرچین؟

ج - نه نه فقط مال قسمت شمال است . نه‌نه این مرغ های دریائی نبود جنگلی بود گوشت خیلی خیلی لذیذی داردوشکارش هم بسیارشکارجالبی است اینطوری که این یارومیگفت . شکارمشکلی بود میگفتش که یکی ازبهترین‌شکارگاههای دنیا است. اینجا برای Woodcock ،آن انگلیسی میگفت ، میگفت اگرمردم بدانندکه یک همچین شکارگاهی اینجا هست یک همچین وسائلی موجودهست اینقدرپرنده اینجا هست ، قرقاول بود اما

او بیشتر علاقه به Woodcock داشت برای اینکه شکار Woodcock میگفت شکار بسیار مشکلی است شکار قرقاول نسبتا" آسان است برای اینکه قرقاول میرود وصاف ، وقتی که بلند میشود صاف حرکت میکند .Woodcock همش زیکزاک میرود واین بودکه این خیلی خیلی مباهات میکرد . مثلا" یک روزی با تفنگ دولول دوتا Woodcock را زدومیگفت این دیگر ازآن Fit هائی است که برای یادگار میماند خیلی خیلی آدم معروفیت پیدا میکند . خیلی به شکار علاقه داشت . خب شکار میرفتم . شبها شکار خوک میرفتم با همین ارمنی ها تفنگ برمیداشتیم ازاین تفنگهای وینچستر تفنگهای با گلوله ، شب میرفتیم توی مزارع وآنجا درانتظار خوکهای جنگلی ها خوکهای وحشی ، میرفتیم که برای شکار خوک ویک دانه خوک هم نزدیم هیچ ، آنها شکارچی بودند من آنجا شکار را یادگرفتم وفوق العاده ازاین حیث خوش گذشت برای اینکه درخانواده‌ی ارمنی بودم که سطح زندگیشان خیلی بالاتر ازایرانی ها بود. اینها فرنگی مآبانه مثلا" زندگی میکردند مربا نمیدانم یک کیک این چیزهائی که خودشان می پختند . ودرخت های خانه‌شان هم ، خانه های چوبی بود تخته بود اینها سالم بود تمیز بود . یک کمی هم آنجا ارمنی یادگرفتم وخیلی بمن خوش گذشت با اینها دانما" معاشرت داشتم ،ویک عده‌زیادی هم آنجا ارمنی بودند دعوت میشد ازاینجا به آنجا اینها هم همه جا مرا دعوت میکردند. یک چندماهی هم آنجا بودم . واینها برای چی آنجا رفته بودند آنجا دربندرگزبرای چه رفته بودند هیچ نفهمیدم اما اینها یک عده گئورکا بودند که ازآن سربازهای گئورکا که یک کمی هم گئورکا یادگرفته بودم . اینها هم وحشی بودند ،برای اینکه با اینها اصلا" نمیشد حرف زد هیچی ، هیچ . هرچه سعی میکردم که با اینها یک مکالمه‌ای بکنم

نمیشد . فوق العاده اینها تیپ مخصوصی هستند. یکی ازبهترین افراد قشون انگلیس هستندکه هنوزهم‌هستندکه دراین جنگ آرژانتین هم یک عده‌گئورکا فرستادند. واینها افسرهای انگلیسی تمام زبانشان را میدانستند با گئورکا با اینها صحبت میکردند واینها تعلیماتی که درروزهائی که به آنها مشق میدادند من میرفتم میدیدم که اینها تمام به گئورکا با آنها صحبت میکردند. آنها انگلیسی نمیدانستند افسرهای انگلیسی به زبان آنها آشنا بودند . بلا آخره پس ازیک مدتی من به رشت برگشتم در۱۹۱۹ که روسها چطورشد دررشت‌که ما فرارکردیم رفتیم درده ، حالا این فرارکردیم ازدست ...

س- میرزاکوچک خان آمدرشت .

ج - میرزاکوچک خان که رشت آمد . اینها رابله . اما چرا رشت آمد اورا راندند ودوباره توی جنگل رفت ، رفت جنگل ، روزیکه میرزاکوچک خان به رشت آمد من خوب یخاطردارم منزل یکی ازاعیان رشت ، یکی ازاقوام سردارمعتمد این سردارمعتمد پدرمحمدخان اکبر وحسن اکبر اینها یک چیزی داشتند ، دختر سردارمعتمد یعنی خواهرمحمدخان اکبر زن یک امجد السلطنه نامی بود که اوهم یکی ازاعیان رشت بود، میرزا کوچک خان خانه‌ی اوآمده بود آنجا منزل کرده بود،که دسته دسته به تماشای اومیرفتند وضمنا " من هم رفتم لباس کاکی نظامی پوشیده بود ونشانی که ازروسیه به‌اوداده بودندبه سینه‌اش بود. روسها به‌اونشان داده بودند گمان میکنم نشان همان ستاره‌ی معمولی روسیه است ستاره سرخ . وروابطش با روسها بسیار بسیار خوب بود بطوریکه یک قراردادی هم باآنها بسته بود ، یک قراردادی هم با روسها داشت‌که خیلی مورداحترام هم بود وآمده بود دیگر برای اولین دفعه ای بودکه جنگلی ها واردرشت شدند ویک مدتی هم دررشت بود. بعداوضاع‌بهم‌خورد. هان مثل اینکه موقعی بود

که ازتهران قشون فرستادندکه میرزاکوچک خان را بگیرند . میرزاکوچک خان متواری شد دردهات رفت ،واوضاع رشت با زبهم‌خورد. حالا برای ، گمان میکنم ، فرارازدست روسها بود برای اینکه روسها به نظرم همانوقت آمده بودند بهرحال ما با لباس ، من وغلامحسین خان لباس زنانه پوشیدیم چادر ازرشت رفتیم به‌دهات ، یک مدتی پیاده رفتیم ازرشت ازشهرخارج شدیم بعدبرایمان اسب آورده بودند ازده اسب سوارشدیم ورفتیم چوکوسر یکی ازاملاک مادرم که نزدیک فومن بود . آنجا یک خانه‌ی ، پدرم یک خانه‌ای ساخته بود برای اینکه هروقت خودشان میرفتند مثل خانه‌های مثلا" اعیانی ده که دوطبقه بود طبقات پائین آن تمام روی ستونهای چوبی وطبقه بالایش دور تادورایوان بود وتابستان بودایین ولی این بالا جریان هوا طوری بودکه بسیار بسیارخنک بود خیلی هم خوب بودمنتها پیش‌فقط حصیر بود ازاین حصیرهای رشتی کفش . آنجا منزل داشتیم که یک شب بعدازنیمه شب بود چه ساعتی یک عده‌ای مسلح آمدند وگفتنداز طرف میرزاکوچک خان آمدندکه پدر مرا ببرندوازاو تحقیقاتی بکنند. چندنفرمسلح بودند ما بیدارشدیم همه دستپاچه ونگران پدرمن هم .....

روایت کننده : آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریخ مصاحبه : سی ام آگوست ۱۹۸۲

محل مصاحبه : شهرکان ـ فرانسه

مصاحبه کننده : علیرضا عروضی

نوار شماره : ۴۴

ج ـ بله این را برده بودند. نظامی که نبودند ، تمام از همین جنگلی ها بودند مسلح بودند. اینها معلوم شدکه آقا میربودنمیدانم یک همچین اسمی میگفتندکه این ازروٴسای جنگلی ها بود. بعدازچندروزیکی ازهمان کشاورزهای محلی مال خودمان آمدوگفت که پدر مرا کشتنددرفلان ده. خب دیگه البته چه غوغائی شد این موضوع. مادرم وخواهرم وهمه اینها دادوشیون وفریادواینها. رفتندوجنازه را پیدا کردندتوی جنگل ، کشته بودندوهمین جورگذاشته بودندورفته بودندکه آن زارع رعیت آمدخبردادکه درفاصله زیادی هم نبودازمحلی چوکوسرکه ماسکونت داشتیم. خب این قضیه وقتی پیش آمدهمه مان راه افتادیم وآمدیم به رشت.

س ـ (؟)

ج ـ من حدسی که میزنم این بودکه یکی ازاشخاصی که ازمستأجرین سپه دار بود ، آدم بدحسابی بوده ، بدهی اش را نمی پرداخته. پدرم همین طورکه اخلاقش بودبا نهایت سختگیری ازاوخواسته وصول بکندپول راواین الان ازروٴسای جنگلی ها بود. خب این توأم البته با بهائیت هم بودبرای اینکه تمام رشت میدانستندکه پدرمن بهائی است وابن دوتا دلیل براین شده بودکه این آدم یک عده ازهمین جنگلی ها راآورده بود ، حالا میرزا کوچک خان درآن دخالت داشته یا نه نمیدانم اما گمان نمی کنم. شایدمیرزا ـ کوچک خان اطلاعی نداشته ، مربوط به میرزا کوچک خان نبود. اما همین کافی بودکه یک عده ای مسلح مثل همین زمان حال ، مثلاً" یک عده مسلح ازهمین پاسداران راه ـ

بیا فتند بروند انتقام بخواهند بگیرند، روی مسائل شخصی بروند انتقام بگیرند. بلکه ما با وجودیکه رشت نا امن بود آمدیم رشت وجنازه پدرم را هم بعد ما درم فرستاد درقم دفن کردند برای اینکه ما درم خیلی بالاخره این عقیده مذهبی که داشت. در رشت بودیم که یکروزی یک عباس خانی بود که آنوقت توی بانک شاهی بود. من هنوز توی بانک شاهی نبودم. آمد گفت که فوراً" فرار کنید برای اینکه روسها دارند میآیند. ما هم از همه جا بیخبر که روسها از کجا میآیند و برای چی میآیند. آمدم دیدم تمام مردم توی کوچه دارند میروند، فرار میکنند. ما درم گفت که حتماً" من وغلامحسین خان برویم. ما یک لباسی پوشیده بودیم ... همان لباسی که در تهران داشتیم، همان کفشی که پوشیده بودیم و یکی از نوکرهایمان هم با ما آمد و ارروانه کردیم. با خودمان هیچی برنداشتیم، راه افتادیم. راه افتادیم راه جاده قزوین را دیدیم عجب محشری است. اینجا عینا" مثل خیابان لاله زار است. تمام جمعیت رشت دارند فرار میکنند. بعضی ها با الاغ، بعضی ها با قاطر، بعضی ها با ارابه، بعضی ها با دوچرخه، بیشتر پیاده. ما هم جزو آن پیاده ها بودیم. آمدیم تا ... تمام این راهی را هم که میآمدیم با زقهوه خانه ها تمام بسته بودند و فرار میکردند. درضمن صدای توپ را از پشت میشنیدیم که روسها دارند میآیند، از پهلوی دارند میآیند به رشت و قزاقها هم هما نموقع آنجا بودند. قزاقها مثلا" میبایست اینها جلوی روسها را بگیرند اما قزاقها هم شروع کردند به عقب نشینی و یک وضع اسفناکی. ما آمدیم تا نزدیکی های رودبار بدون غذا. این کفشهایمان هم پاره شد، منبدرس. یعنی یک جور عجیبی این گل وکثافت. آدم وقتی که حال این اشخاص بدبخت دیگر، زنها را میدید دیگر فراموش میکرد وضع خودش را. اما گرسنه مان شده بود شدید و هیچ قهوه خانه چیزی هم نبود. یکمقداری پول توی جیبمان بود ولی چقدر بود من نمیدانم. اما رسیدیم به یک جائی که، یک قهوه خانه ای که تخلیه شده بود یکی از رشتیها آنجا داشت کته می پخت. یک اجاقی گذاشته بود و کته ای و ما را شناخت وصدا کرد که بیائید. رفتیم ونشستیم آنجا. یک کته ای درست کرده بود نمک نداشت، یک کته بی نمکی خوردیم و راه افتادیم. حالا عجله هم داریم. هی

میگویند توقف نکنید برای اینکه دارند میآیند از پشت سرقشون روس . رسیدیم به منجیل. درمنجیل آنجا یک قاطرهائی پیدا کردیم که از راه کوهستان میبردند به قزوین ، یکعده‌ای را میبردند . ما قاطری گرفتیم ودوتائی مان... آنجا دیگر آن نوکرمان را مرخص کردیم که برگردد . ما دوتائی‌مان سوار قاطرشدیم واز کوههای طالقان که میرودبه راه آن دهی که از راه چالوس میروندبه ...کجا بودش ، جای خیلی باصفائی است ..

س - کلاردشت .

ج - کلاردشت . این بههمان کوههای کلاردشت میرود وکوههائی که باسم Assassin مال همان

بهرحال یک کوههای بسیار بسیار دشواری را با این قاطرها با وضع عجیبی رفتیم. رفتیم وشب رسیدیم به خانه‌کدخدای آن ده . ما را بردندآنجا وآنجا بما یک غذائی دادندوخوابیدیم، بالباس خوابیدیم . صبح که پاشدیم تمام بدن ما راکنه‌زده بود ودرتمام مدتی که میزد، با وضع غریبی هم، هیچ اصلا" متوجه‌نشده‌بودیم ، ازبس که خسته‌بودیم اصلا" عین خیالمان نبود. ازآنجا رفتیم تا رسیدیم به‌قزوین . درقزوین رفتیم منزل یکی ازدوستان قدیمی‌مان ، امیرشاهی . امیرشاهی بودکه ملک داشت درقزوین . ازدوستان قدیم من بودکه‌اسماعیل امیرشاهی اوهم آشنائی با هم پیدا کردیم ولی اوهم مترجم انگلیس‌ها بود ، درانزلی ورشت وقزوین وسالها بعددربانک رهنی بودویک آدم بسیارنازنین ومهربانی ازدوستان قدیم من بود. دوستی ما هنوزادامه‌داشت تااین اواخر. منزل اوبودیم . قزوین پراز قزاقهای ایرانی بود که عقب‌نشینی کرده‌بودند ، پاره‌وپوره ، مثل گداها توی کوچه‌های قزوین میچرخیدند. هما نموقعی بودکه‌رضاخان واميرموشق وتمام این افسرهای قدیمی ازقزاق خانه آمده بودنددرقزوین ، عقب‌نشینی کرده‌بودند. درمنجیل گفتنداانگلیسها جلوی روسها را میگیرند. قشون انگلیس که‌آنوقت قزوین بود ، آنها گفتنددیگر آنجا سنگربندی کردندکه‌روسها ازمنجیل نمیتوانندجلوتربیایند . اما همین جورمیآمدندپشت سر این عده‌ای که‌فراری بودند. ازقزوین رفتیم تهران . تهران نخست وزیرسپهدار بود

همین سپهدا رزشتی . چون خودش گیلانی بودبرای این گیلانی ها یک تمویبنا مه‌گمان میکنم گذرانده‌بودند، گمان نمیکنم قانون بودکه‌به‌مهاجرین رشت یک کمک خرجی میدادند. به‌من وبرادرم هم یک کمک خرجی میداد . ماتوی گراندهتل منزل کردیم ، همان گراندهتلی که‌مال باقراوف ها بودوتوی لاله‌زار بود. آنجا دیگر یک جائی بودکه‌تمام این جوانها ، رجال ، نمیدانم مردم‌مثل اینکه‌دریک هتلی جمع‌بشوند آنجا جمع میشدندروزها ویک ارکسترقفقازی بودوا شخاصی که‌آنجا مثلا" میآمدند این عشقی شاعر، دیگریک ترکهائی بودند، آن ترکها چرا فرارکرده‌بودندازآن ترکیه‌نمیدانم یک سرهنگی بودآنجا منزل داشت . روزنامه‌نگاران آنجا زیادمیآمدندوسیاستمداران هم آنجا پربودند درهمان سالن گراندهتل ، تنها جائی بودکه‌میگوییم ایرانیها جمع میشدند. درآن ضمن یک انگلیسی هم آمدآنجا که‌ایستا مستخدم نصرت الدوله بود. His Serene Highness میگفتندنصرت الدوله‌این راپیش پیش مثل اینکه‌فرستاده بودکه‌خودش هم بنا بودکه‌بیایدبه‌تهران ، واین نصرت الدوله‌یک رولزرویسی داشت واین یا راننده‌رولزرویس بودیا یک همچین سمتی داشت ، اما اوهم توی گراندهتل منزل داشت . ازجمله‌اشخاص دیگری هم که‌درگراندهتل منزل داشتند لیانازوف‌بود لیانازوف بودکه‌امتیازشیلات شمال راداشت ویک زن خیلی خوشگلی داشت که بعدها زن رضا بوشهری شدکه‌این دوفرزندی که‌رضا بوشهری داشت ، مهدی وپرویز، اینها بچه‌های همین خانم بودند.

س- این خانم کجائی بود؟

ج - این خانم روسی بود برای اینکه‌شوهرش لیانازوف بود، خیلی خیلی متمول بود اینها صاحب امتیازشیلات بودند. شوهرش یک آدم معقولی بود، تربیت شده‌بود، فرانسه خیلی خوب حرف میزدامازیادآدم باارادهای نبود. بیکاربیکارهم بود. آنجا زندگی میکرد. همانجا هم بارضا بوشهری آشنا شد. منهم باآنها آشنا شده‌بودم . حضر داشتیم وداعشما" همدیگررا میدیدم وبارضا بوشهری واینها . این بعدها دیدم زن رضا بوشهری شد. خیلی زن خوشگلی برد، فوق العاده‌وجیه‌بود. فرانسه‌هم خوب میدانست. وقتی که‌روسها فرانسه‌خوب بدانندازطبقات اشرافی هستند، اعیانشان هستند، تحصیلکرده-

هایشان هستند . یک مدتی درآنجا ویلان وسرگردان بودم وهمانموقع بودکه سپهدار گفت که بروم پیش قزاق خانه که سردارهمایون که بجای سارا سلسکی شده بود . سارا سلسکی رئیس بریگاد قزاق بود ودراین شکست شمال گفتندکه این بابلشویکها ساخته بودوبه این جهت این را برداشتند ، معزولش کردند . وقزاق خانه هم دیگر چیزی ازآن باقی نمانده بود بکلی متلاشی شده بود . اما این سردارهمایون راکه رئیس همان چیزی بودکه بخاطرنمی آورم اسمش راکه نه قزاق بود ، نه ژاندارم بود اینها یک اسم دیگری داشتند که من هرچه فکرمیکنم این را نمیتوانم بخاطربیاورم . اورئیس آن دستگاه بودکه این راسپهدارکردرئیس بریگاد قزاق بجای سارا سلسکی . وبه من هم توصیه کردکه بروم پیش او ، گفت که به او گفتم . منهم رفتم آنجا را دیدم اوضاع بحدی خراب است ، هیچکس آنجا نیست برای اینکه اصلا" ازقزاق خانه چیزی باقی نمانده بود ، یک اسمی بود . درهمین ارکان حرب ای که سرچهارراه قزاق خانه تهران خیابان ... معروف بودبه قزاق خانه .. ارکان حرب همیشگی بودکه رضا شاه هم وقتی آمددرآنجا مستقرشد . درآنجا رفتم که بعدها یکوقتی هم که رزم آرا را دیدم که رئیس ارکان حرب بود ، دفترش آنجا بود ، خیابان سوم اسفند .. یک همچین چیزی بود ..

س ـ که با شگاه افسران توی آنجا بود .

ج ـ همان ، آن خیابان بود . بعددرآنجا که بودم ول کردم آنجا را . یکروزی نصرالله خانی بودکه رئیس صندوق بانک شاهی بود . این را ازقدیم میشناختم ، این ازشاگردان مدرسه آمریکائی بود . این بمن گفت که دربانک یک محلی خالی است اگربیائید میتوانید آنجا استخدام بشوید . رفتم پیش همان اداره استخدامشان ، یک امتحانی کردند که قبول شدم . با ماهی سی تومان شروع کردم دربانک شاهی دریک قسمتی که مربوط به کارهای ارزی بودکه غلامرضا آذرمی درآنجا کار میکردکه بعدها اورا آوردم دردستگاه نوبدم دربانک ملی . رؤسای ارشد اینکارهای دستگاههای فنی بانک تمامشان ارمنی بودند . یک اوونسی بودکه مسلط به هرکاری بودوبهیچ قیمتی حاضرنبودکه این اعضاء تازه را وارد بکند ، یا بدهد . یک حسودی داشت . یکجوری هم

کا رمیکردکه مثل ا ینکه همه چیزرا مخفی میکرد. خب ا ما من درهما ن قسمت فـــروش ا رزدرا دا ره ا رزکا رکـــر دم با همین غلامرضا آذرمی وهردوتا یما ن درا بن قسمت ا دا ره ا رزکا رمیکردیم ودرآنجا یک چیزها ئی یا دگرفتم، همینجوربا Practice علیرغم آن آقای ا وون . بنظـــرم ۱۹۲۱ یا ۱۹۲۲ بودکه شعبه رشت را که تعطیل کرده بودنددرزما ن میرزا کوچک خا ن جنگلی ها وآ مدن روسها وا ینها ، دوبا ره تصمیـم گرفتندکه شعبه رشت را دا ئربکنند . ویک مک لیـــــن کها هل ا سکا تلند بـــود وبا ا ین آشنا ئی پیدا کرده بودم درهما ن تما سی که دربا نک دا شتم ، ا وآنوقـــت در با زرسی با نک کا رمیکرد، با ا ین روا نه شدم. ا ین مأ مورشدکه بیا یدشعبه را دا یـــر بکندوبا ا ین منتقل شدم به رشت . دوتا ئیما ن رفتیم به رشت . با نک شا هی خا نـه دا شت ، هم خا نه دا شت هم سا ختما ن دفترش ما ل خودش بود ـ شعبه ا ش ما ل خودش بود ، کها زخا نه های سپه دا ربودکه خریده بودند. آنجـــــا را تعمیرکردندکه بیتوا نـــد ا ین سکوتت بکندوبا نک را هم درست کردیم . ا عضای قدیمی با نک هم که پرا کنـــده شده بودندآمدندوشعبه دا ئرشد. ومن با وجودیکه تقریبا " نزدیک به دوسا ل بودکه مثلا" وا ردبا نک شده بودم ، من سمت معا ون شعبه را پیدا کردم. ا ین مک لیـــن بعدا زیک مدتی که شعبه را دا یرکردرفت به تهرا ن . خب آنجا هم خیلی خیلی با همدیگرنزدیـک شدیم ، شب وروزبا هم بودیم. ا ین مردبسیا رخوشقلبی هم بود. خیلی مهربا ن بود خیلی خیلی . ا ین خیلی خیلی بمن کمک کرد .خیلی دریا ددا دن چیزهای با نکی و ا ینها خیلی . وا ین رفت به سرجا یش ، معا ون با زرسی با نک بودرتهرا ن . یکنفر دیگرآ مد ، یک بـــــــــــا ری نا می آ مدوبعدهم یک کلارک نا می آ مد . درتما م مدتی که من درشت بودم ،تا ۱۹۲۴ درشت بودم نزدیک مثلا" دوسا ل یا سه سا ل درشت بودم، تما م کا رها ئی که میبا یست رئیس شعبه بکندمطا بق مقررات دا خلی با نک شا هـــی مثلا" دفترکل که General Ledger میگویند، ا ین یک دفا ترخیلی بزرگی بـــود که ا ینها تما م ملزومات ش را ا زا نگلستا ن میآ وردندوقفل میشدا ینها . ا ین قفـــل دا شت که نمیشددست .. ا ین فقط مطا بق مقررات با نک شا هی میبا یستی رئیس ا نگلیسی ا ین General Ledger را بنویسد. من General Ledger را مینوشتم ،

کتاب Risk را مینوشتم، سروکارم با دلالها - یک سه‌چهارتا دلال بودکه‌هرروز صبح میآمدندونرخ میگرفتند، نرخ ارزرا، برای خریدوفروش ارز. آنوقت یک مقداری هم اسکناس دلاروا سکناس لیره‌وا سکناس دلارکانا دا ازقفقازقاچاق میآوردند ایرانیها ومیآوردندبه‌بانک شاهی میفروختند. اینها را من میبایست به‌آنها نرخ بدهم، بخرم. آنوقت اینها را صورت تهیه بکنم‌که‌بفرستیم لندن که‌وصول بکنند وبحساب بگذارند. این کار خیلی خیلی توسعه‌پیدا کردوخیلی زیاد شد. هفته‌ای دودفعه‌پست میآمدازبا کووهردفعه‌که‌پست میآمدیکمقدارزیادی اسکناس لیره‌انگلیسی ودلارآمریکائی ودلارکانادائی میآوردندومیفروختند. وکاربه‌جائی رسیده‌بودکه من بواش بواش میتوانستم تشخیص بدهم لیره‌انگلیسی را. بطوریکه‌یکروزی یک لیره‌انگلیسی پنج لیره‌ای را بنظرمن مسکوک رسید فقط ازلمس‌کردن برای اینکه آن پنج‌لیره‌ای کاغذی سفیدبود که‌فقط سرّش درآن کاغذش بود. کاغذ خیلی نازک اسکناس‌های بزرگ، سفیدسفید، نقش‌فقط سیاه‌رویش بودو Watermark دا شت‌ولی این نوع کاغذش بود درلمس‌این کاغذ. ومن ازبس‌که‌با این اسکناسها سروکار دا شتم احساس‌کردم که‌این کاغذش بنظرمن عجیب میآید. گفتم این را بعدا زوصول میخرم یعنی این را میفرستم وقتی که‌وصول شدپولش را میدهم. فرستادیم وتقلبی درآمد، معلوم شد تقلبی است. اسکناسهای کانادا تمامشان صددلاری بود. ازکجا اینها میآمد من هیچ نفهمیدم. اسکناسهای کانادا را که اول آوردند، برای اینکه‌هیچ سابقه‌نداشتیم این دفعه اولی بودکه‌اسکناس صد دلاری کانادا دیده‌بودم هیچ کس را هم نمی شناختیم،اینها را بعدا زوصول خریدیم. مدتی خریدیم وفرستادیم وخبررسیدکه‌پردا خت شده، پولش را بعدادیم. یک مدتی وقتی که‌به‌این ترتیب خریدکردیم وعادت کردیم و رفت وپردا خت شدوتمامشان یکسری بود، تمامشان تاریخش یک تاریخ وتمامشان صددلاری وشماره‌سری اش یکی. بعد ازیک مدتی گفتم خب دیگرحالا این معنی ندا ردکه‌ما بعدا زوصول بحریم. وازتجاری هم میخریدیم که‌معتبربودند. یکی که‌فروشنده‌عمده‌اش بود، اسمش را الان یادم نیست طرندارم باید که‌یادم بیایدبگویم، ابن عمده‌فروش بود. تنها اونبود یک عده‌دیگری

بودند که تجارتشان در واقع همین شده بود. از اینها تعهد میگرفتیم که این اسکناس‌های دارای این شماره را من فروختم، اگر اینها تقلبی در بیاید به محض مطالبه بانک شاهی ملزم هستم که بپردازم. خب اینها را هم برای تشریفات میگرفتیم، برای اینکه دیگر اطمینان داشتیم اینها تمام این اسکناسها از همان نوعی است که قبلا" فرستادیم، مدتها ست هم فرستادیم و پرداخت شده است. یکروزی بعد از نمیدانم شاید بیش از یکسال و نیم خبر رسید که تمام این اسکناسهای کانادا تقلبی است. اه چه جوری تقلبی است؟ حالا ما از این بدبختها بایدا اینها را مطالبه بکنیم، اینهم مبلغ زیادی شده که در این مدت خرج دیه، که از شان هم تعهد گرفتیم. من بایداسم این شخص را بخاطر بیاورم برای اینکه این عمده فروشنده بود. به این بدبخت مراجعه کردیم. اینهم گفت آخر... اظهار عجز و لابه که من کاری نکردم. ما هم سختگیری کردیم که تو بالاخره تعهدی دادی و باید بدهی. برای اینکه این را تعقیب بکنیم به تهران گفتیم که وکیل بفرستید. شریعت زاده را فرستادند که وکیل آنجا با بانک شاهی بود آمد به رشت. واز آنجا من آشنا شدم با شریعت زاده، سروکارمان زیاد پیدا کردم.

س - اسم کوچکشان چیست؟

ج - احمد شریعت زاده. این آمد و خب یک شخصیتی داشت، عنوانی داشت. مردم رشت همه میشناختندش به اسم و به دیدنش آمدند. بنظرم در گراند هتل رشت منزل کرده بود. اینها را خواستم، این فروشنده‌ها را مخصوصا" این فروشنده عمده را. این وقتی که دیدکارخیلی جدی است، یک شخصی مثل شریعت زاده آدم محترمی از تهران پا شده آمده برای تعقیب قضیه. این آمد و متوسل شد. آهان این یکروزی آمد خواست به من رشوه بدهد. با فحش بهش جواب دادم. بمن گفت آخه آقا من در تمام عمرم در روسیه بودم. به هر روسی که پول دادم گرفته، به تمام مأمورین ایرانی دادم، شما دفعه اولی است که کسی میگوید که ندهم من گناهی که نکردم. من آخه به او فحش بد دادم. گفت من گناهی نکردم، من اینکار را خیلی طبیعی دانستم که شما خب بالاخره یک زحمتی برای من میکشید. این بحدی تعجب میکرد از این قضیه، بحدی برایش

تازگی داشت این. میگفت اول دفعه‌ای است که من به یکنفر یک پولی میدهم رد میکند. گفت همیشه در تمام مدت تجارتم با هرکس که سروکار داشتم هم روسیه و هم ایران گرفتند. اوبعداً مدوبا این شریعت زاده نشستیم ویک راه حلی پیدا کردیم که این بدبخت وبیچاره یک مبلغی به اقساط بدهد. حالا ایرادمن که آنوقت، بچه بودم به این بانک شاهی بوددرمرکز. گفتم تمام این گناهان به‌گردن آنهاست. برای اینکه ما یک مدتی تمام اینها را گرفته بودیم ومیفرستادیم برای وصول. چطورشد آخه اینها. میگفتند آخه تا بفرستند به بانک Royal Bank of Canada گفتم خب ازلندن به‌کانادا که راهی نیست، چیزی نیست. اینها چه غفلتی کرده بودند، مقصر بودند. درست من نفهمیدم چه غفلتی کرده بودند که این را متوجه نشده بودند. چرا اینقدر طول کشیده بودتا فهمیدند که این یک سری بوده که معلوم میشود خودروس ها تقلب کرده بودند. اما اینقدر در خوب تقلب کرده بودند که درنظرا ول این اشخاصی که درلندن بودند اینها هیچکدام نتوانستند تشخیص بدهند که تقلبی است. این قرار این آدم را که عمده فروشنده این چیزها بود به دیگران هم همینجوردادیم و شریعت زاده هم برگشت به تهران و اینهم برای ما یک موفقیتی بود. بعداز ۱۹۲۴ بودکه مرا انتقال دادند به تهران که کفیل دارالترجمه بانک بشوم. یعنی بالاترین مقامی که یک ایرانی در بانک داشت Chief Interpreter بودکه مهدی خان مبصرالدوله بودکه‌ا وبرای خودش یک مقامی داشت، یک شهرتی داشت. رئیس بانک اوایل Wood بود اسب ودرشکه داشت. اینهم یک اسب ودرشکه داشت عینا "مثل مال Wood دیگر بعدکه آنها تبدیل کرده بودند به ماشین، این آقای مهدیخان با اسب ودرشکه‌اش میآمد ولقب مبصرالدوله هم گرفته بود وبا تمام اشخاص با نفوذ درتهران سروکار داشت. با دربار وبا شاه وبا وزراء ونخست وزیران جزو رجال معروف تهران مشهور بود...

... این چندماه که میرفت مرخصی اروپا من شدم جانشین این. حالا کار Chief Interpreter چه بود؟ گذشته از اینکه دارالترجمه بود که یک عده اعضاء نشسته بودند و ترجمه میکردند، نامه‌ها را از فارسی به انگلیسی و از انگلیسی

به فا رسی وروزنا مه ها را ترجمه میکردند. آنوقت ملاقا تهای را بط بین با نک وا شخا ص. مثلا" هرا عیا نی ، متشخص ، صا حب مقا می که با با نک شا هی کا رداشت عوض اینکه برود رئیس با نک را ببیند میآمدا ین آدم را میدید ، میآمدپیش مبصرا لدوله وا ووا سطه بود بین رجا ل وا شخا ص ، صا حبا ن سرما یه ، صا حبا ن عنوا ن وبا نک . هیچ ا یرا نی مراجعه نمیکرد مستقیم به ویلکنسن یا مک ما ری وقتی که رئیس بودند. خب درا ین دوره ، بعد متوجه شدند که طرزکا رهمین ترجمه ها عوض شده . مثلا" بعن آن Deputy Manager با نک گفت که ما یکدفعه ا حسا س کردیم حا لا میفهمیم ا ین چیزها ئی را که ا زروزنا مه ها ترجمه میشود. سا بق ا صلا" نمیفهمیدیم . برا ی اینکه اینقدربدبود. خب یکروزی هم آنوقت مک ما ری مرا خوا ست وگفت که شما با یدبروید پیش محمدحسن میرزا که نا یب ا لسلطنه بود ولیعهدبود ا ما چون ا حمدشا ه مدتی رفته بودودرا روپا بود ا ین نا یب ا لسلطنه بود. گفت که با یدبروید پیش ا و وبمن هم مثلا" یا د میدا دکه چجورباید احترا م بکنم وچجورباید تعظیم بکنم وا زا ین چیزها . منهم که به ا ین چیزها آشنا نبودم بیست وچها رسا لم بود. رفتم قصرنیا وران که بعدها کا خ سلطنتی شده بود، وتعمیرا ت کرده بودند ، همان چیزی که مشرف به شهربود. ا زا ین ا رسی های قدیمی دا شت که شیشه های رنگی که با لامیرفت ویک منظره خیلی خوبی دا شت . یک سالن بزرگی بود. رفتم آنجا وا ین محمدحسن میرزا آمدومن یک تعظیم مختصری کردم. ا ولین سئوا لی که ا زمن کردگفت که شما رشتی هستید؟ گفتم بله. گفت ا زقوم وخویش میرزا کریم خان هستید؟ میرزا کریم خان رشتی یکی ا زکا راکترهای خیلی جا لبی بود که یکی ا زآن گردن کلفتها بود. ا تفا قا" خوب شدکه ا سم ا ین میرزا کریم خان هم پیش آمد. میرزا کریم خان برا درش سردا رمحی بود. سردا رمحی یکی ا زروسای ا نقلاب بود. یعنی کسی بودکه ا نقلاب را با یک عده ای ا زا نقلابیون ا زرشت آمدبه تهران هما نطوریکه بختیا ری ها آمدندبه تهران وتهران را گرفتند. ا ینهم با یک عده ای تفنگدا رآمد ، جزومجا هدین رشتی آمدبه تهران.

س- همان سپهدا را عظم ؟

ج - نه .آن سپهدا لار بود. ا وما زندرا نی بود. چنددسته بودند. یک عده

بختیاریها بودند که از صفهان آمدند. سپهسالار بود که از تنکابن آمده بود. این آقای سردارمحی هم از رشت آمده بود با یک عده‌ای تفنگدار. این میرزا کریم‌خان برادر سردارمحی بود اما اصل کار میرزا کریم‌خان بود، مغز این نهضت رشتی، انقلاب رشت میرزا کریم خان بود. سردارمحی یک آدم خیلی ظاهرخیلی گیرنده‌ای داشت. قدبلندوسبیل های، همان زمانی که علامت شخصیت و اعیانی بود، خیلی خوب لباس میپوشیدوخوش ترکیب بود. مردخیلی خوش ترکیبی هم بود. اما بیعرضه بود. مغز اصل کار این میرزا کریم‌خان بود که این یک مقامی پیدا کرده بود در تهران که عجیب بود بعدها. از اشخاص خیلی نزدیک شده بود به رضا شاه. آهان این چیزی که میخواستم بگویم که یادم آمده. موقعی که رشت بودم و بیکار بودم یک کسی آمد با من صحبت کرد. این میرزا کریم‌خان ادعا داشت نسبت به لشت نشا. لشت نشا یک املاک بسیار بسیار وسیع ومعتبری است درگیلان نزدیک لاهیجان که متعلق به فخرالدوله، فخرالدوله قاجار زن پدرعلی امینی، امین الدوله. زن امین - الدوله بود. امین الدوله یک آدم خوبی از نزدیکان قاجار بود دیگر. اما او هیچ کاره بود همه کاره‌اش زنش بود. بقول رضا شاه گفته بود که خانواده قاجار تنها یک مرد داشتند که آنهم فخرالدوله بود. این یکی ادعائی داشت میرزا کریم - خان نسبت به لشت نشا که سالهای سال اینها توی عدلیه دعوا داشتند لشت نشا را هم فخرالدوله تصرف داشت، تصرف داشت و عمل میکرد. خیلی عایدات زیادی هم داشت آنزمان. گمان میکنم شاید بزرگترین عایدات فخرالدوله همان از لشت نشا بود. چه طورشده بود که یک کسی را سیاستی حکم باشد و مثل اینکه یک انگلیسی حکمیت میاستی داشته باشد و میرزا کریم خان به یک وسیله‌ای بمن چیزکرده بود که من بروم با این انگلیسی در این دعوای لشت نشا که مثلا" اعمال نفوذ بکنم بنفع میرزا کریم خان. این را پدرم شنید. یکی از چیزهائی را که پدرم ایستادگی کرد و بمن یک درسی داد این بود. که میگفت بهیچ وجه من الوجوه نباید اینکار را قبول بکنی. درصورتیکه با میرزا کریم خان و با سردار محی و با سردار معتمد و اینها

همه مربوط بود. گفت مطلقا نبایداین کار را بکنی. با توپ وتشرکه چطورهمچین کاری را میتوانی بکنی. اینها ذینفع هستند در اینکار. اگرتوبا اینها رابطه داشته باشی بخواهی بروی اینقدرا عمال نفوذ بکنی که این آدمی که ... آنچه بخاطردارم انگلیسی بود، حالاچرا میبایستی انگلیسی اینکار را بکندوداخلت بکند، آخه آنوقت نفوذ داشتند معلوم میشودکه مثل اینکه میخواستندتوافق بکنندکه این آدم بیایدحکمیت بکند، اینها بخواهندبه این منظورتورا بفرستندکه اعمال نفوذ بکنی دراین کار این اصلا" خیانت است، غلط است، بداست ودادوفریاد. ومن هم اینقدرمأیوس شدم برای اینکه من خوشم میآمدکه بروم وببینم حالا مثلا" در یک همچین کاری مداخله بکنم وببینم چه جوری است، چه جوربایدحل شود. این را هیچوقت فراموش نمیکنم. آنوقت خیلی بمن برخورد اما بعدها فهمیدم که چقدر حق داشت که اینکار را کرد. درتهران میرزا کریم خان به یک مقامی رسیده بودکه تنها ایرانی بودکه همه جا علنا" می نشست ومخالفت میکردبا قاجاریه ومیگفت قاجاریه بایدبرود. یکروزی که میگویندمجلس ختمی بود، ختم کی بودکه ولیعهدآمده بود برای برچیدن ختم، ولیعهدهم که نایب السلطنه بود، همه پاشدند این سرجایش نشست واعتنا نکرد، علنی. بطوریکه وقتی که من رفتم پیش ولیعهدکه نایب السلطنه بودپرسیدکه رشتی هستید؟ میرزا کریم خان از اقوام شماست؟ گفتم نه میرزا کریم خان را میشناسم اما از اقوام من نیست.

س ـ لقب داشت

ج ـ نه. کریم خان نعیمی بنظرم نعیمی. اما کسی که اسم فامیلش را نمیگفت. مطلق میرزا کریم خان بود. واز شخاصی بودکه چون دخالت داشت دربرانداختن قاجاریه با رضا شاه خیلی خیلی نزدیک بود، خیلی مربوط بود. یکی ازمشاورین رضا شاه بود یکی ازنزدیکان رضا شاه بود. اما یکروزی رضا شاه اورا تبعیدکرد وزندانی بودتا انقراض تبعیدکرده بودبه کاشان، یک همچین جائی. میرزا کریم خان معروف بودکه خیلی آنگلوفیل است ووقتی هم که برگشت به تهران اوضاع بهم خورده بود خبروی سابقه رشتی بودن ودوستی که با هم داشتیم وابنها خیلی خیلی

امرا رداشت که با مسیو ترات آشنا بشود. ترات را هم از زمانی که در رشت بودم، آخه آنوقت انگلیسی ها قنسول داشتند در رشت، یکوقتی یک برنن بود که ایرلندی بود، خیلی مردمهربانی بود، بدون سروصدا، غالبا" مرا دعوت میکرد میرفتیم می نشستیم مثلا" رادیو تازه درآمده بود رادیو مثلا" گوش بدهیم. صدای لندن یک وزی میکردکه میگفتیم عجب چیزی است، هیچ چیزی نمی فهمیدیم تازه اختراع شده بود. بعد ترات آمد. ترات یکی از آن اشخاصی بودکه فارسی خیلی خوب میدانست، شعرمیگفت به فارسی، عربی میدانست وبعد آمدجانشین چیزشد. Oriental Secretary شد. بنابراین یک مقامی پیدا کرد. Oriental Secretary کسی بودکه سروکار داشت با ایرانیها. واین امرا رداشت که من او را با ترات آشنا بکنم. با ترات هم آشنا کردم. این از آن شخاصی بودکه معتقد بودکه تمام وقایع دنیا به دستور انگلیسی ها است. این عقیده داشت به این کار. خب اینهم دلش خوش بودکه با ترات حالا آشنا شده، آمدکه دوباره وارد سیاست بشود. وهمین طورهم شد، من اتفاقا" وادارش کردم که برود پیش شاه، خیلی امرارکردم. به شاه هم نزدیک شدو آنوقت دیگر یکشبی بنظرم شنبه شب، شام با شاه بود. خیلی خیلی نزدیک شده بودند. که یکشبی هم مرا خبرکردند دوسه تائی مان نشستیم پوکربازی کنیم. وقتی اینها بمن گفتندکه سرچه مبلغی بازی میکنند من وحشتم گرفت. گفتم آخه من که نمیتوانم. گفتند نخیر. سه نفری بازی کردیم بعد معلوم شدشوخی است، بردوباخت هست اما پول نمیگیرند، پول نمیدهند.

س ـ شما ومیرزا کریم خان وشاه؟

ج ـ بله. سه تائی مان پوکربازی کردیم. چه جوری حالا سه تائی پوکربازی کردیم نمیدانم. اما چون میرزا کریم خان را من وادارکرده بودم که برود وخب با شاه هم خیلی نزدیک بودم آنوقت. درهرحال گفتم من با میرزا کریم خان مربوط نیستم. بعد صحبت شدکه نمیدانم این راگفته باشم شاید درمصاحبه با حبیب لاجوردی، ولی گفت که شما سردار سپه را یا رضا خان راگفت نمیدانم، می شناسید؟ گفتم نه

ندیدمش . گفت که بله یک قدبلندی دارد . من وقتی با او صحبت میکنم سرم را باید بالا بگیرم که با او بتوانم صحبت بکنم . گفت که خب یکعده از اشخاص بدطینت و تحریک کننده اینها میانه ما را بهم زدند . میانه سلسله قاجاریه احمدشاه را ، و ما خوشبختانه اینکار درست شد . حالا سردار سپه یا رضاخان آمد و قرآن را مهر کرد و وفا دارید را نسبت به احمدشاه ، الحمدالله حالا دیگر خیالمان راحت است .

س - مهر زد که به قاجاریه خیانت نکند .

ج - بله . بعد این گذشت . حالا هم یادم نیست چه کاری داشت . موضوع بانک ازبین رفت برای اینکه یک مدتی ایستاده با هم صحبت میکردیم توی همان چیز . خیلی خوشم آمد از رفتارش . خیلی خیلی سمپاتیک بود وخیلی مؤدب وخیلی هم مهربان . خب البته منهم بعنوان مثلا" یک موسسه آمده بودم که اینهم برای اینها قابل احترام بود . همین میگویم شغلی که آقای Chief Interpreter داشت این چیزها بود . بعد از یک فاصله کوتاهی ، بنظرم چندماهی بیشتر نگذشت که سلطنت بهم خورد و محمدحسن میرزا را هم آمدند روانه کردند . شنیدم که ، بنظرم مرتضیخان یزدان پناه بود که از طرف رضاشاه آمد که این را روانه اش بکنند ، وسائلش را تهیه کرده بودند و او تو مبیلش و فلان و اینها رفت . منهم مرخصی رفته بودم پاریس بنظرم ۱۹۲۴ بود . انقراض چه تاریخی بود ؟

س - ۱۹۲۵ بود .

ج - پس این بعد از انقراض بود . برای اینکه من مرخصی رفته بودم پاریس ، توی ریوولی راه میرفتم دیدم محمدحسن میرزا است . هم او من را شناخت وهم من او را شناختم ولیعهد سابق . گفت که چه میکنید الان ؟ گفتم هیچی . گفت برویم یکخورده راه برویم . رفتیم و از روی ریوولی رفتیم توی شانزه لیزه ، روی یکی از نیمکتهای شانزه لیزه نشسته بودیم . صحبت میکردیم . من از او هم نوقت داشتم میپرسیدم که احمدشاه چه میکند ؟ گفت هیچی احمدشاه کتاب میخواند و وقتش را به این وسیله میگذراند . در این ضمن رویلز رویس احمدشاه از جلوی ما توی شانزه لیزه آمد رد شد . گفت که حلال زاده است ، صحبت که میکردیم . گفتم خب چطور است وضع زندگی ، مالیش ؟

گفت که ، آنوقت او از قصه شرلوک هولمز را برای من تعریف کرد. گفتم عجب . من تعجب کردم از اینکه احمدشاه تا این اندازه Sense of humor دارد و اطلاعات دارد. گفت که نه سوادش بد نیست خوب است ، میخواند. همیشه کتاب میخواند خیلی در این چیزها وارد است که این قضیه شرلوک هولمز را مثال زده است . مثل اینکه قبلاً نگفتم ، حالا میخواهی بازهم بگویم.

گفت که وضع من شبیه آن کسی است که بقتل رسیده بود. رفتند شرلوک هولمز را آوردند که بیاید کشف بکند که این آدم کی است و چطور شده ، کی کشته او را .

آمد و یک مدت کوتاهی دولا شد و معاینه کرد این آدم را ، بعد بلند شد و گفت که این کسی است که یکوقتی متمول بوده ، کار و بارش خیلی خوب بوده ، این اواخر وضع مالیش خوب نبود. اما آنقدر بد نبود که به نان شب محتاج باشد. گفتند آخه شما با یک نگاه چطور شد این را تشخیص دادید؟ گفت لباسش دوخت یک خیاط خیلی معروفی بوده که این در چندین سال پیش یک خیاط معروفی بوده. مد لباسش هم مال آن زمان بوده. این معلوم میشود آنوقت کار و بارش خیلی خوب بوده ، لباسش را پیش این خیاط میدوخته . وضعش بعدی بد نشده بوده که این لباس را ببرد بفروشد ، گرو بگذارد. اما اینقدر نداشته که برود پیش همان خیاط لباس مد آنروز را بدوزد. احمدشاه میگوید من خیلی شبیه هستم به آن مرد. هرکس مرا با این رویلزرویس می بیند میداند که یکوقتی وضعم خوب بوده اما مدل امروز رویلزرویس نیست مدل آنروز است . این بحدی در من اثر کرد که گفتم عجب بابا خیلی خوب تشبیه کرد. گفت نخیر خیلی معلوماتش خوب است ، اطلاعاتش خوب است . یعنی برخلاف آنچه که شما تصور میکنید که همچین ... چون من احمدشاه را از دوره دیده بودم سابق ، در رشت بودم اتفاقاً " پهلوی بودم. وقتی احمدشاه آمد که برود اروپا ، همان آخرین سفری که بود که رفت که رفت. نصرت الدوله وزیر خارجه بود. تیمورتاش حاکم رشت بود ، والی رشت بود. همه رفته بودیم پهلوی . من آنوقتی بود که در پهلوی سکونت داشتم. ما همه رفتیم دیدن آن بقول روسها کورپس اسکله . شاه وارد شد با اتومبیل وارنشده انگلیسی . آنوقت نصرت الدوله هم وزیر خارجه اش پشت سرش آمد و خیلی با افاده و خیلی

ازخودراضی . احمدشاه هم یک لباس مفتضحی پوشیده بود. کت وشلوار میپوشید بدون کراوات ، پیراهن معمولی که آدم یک دگمه میگذارد وآنوقت یک چیز بلندی هم مثل پالتوی نازک چوخه ای بریشمی وبا همان کلاه ایرانی. ریخت خیلی عجیبی داشت . چاق هم بودخیلی بیریخت . رفت روی عرشه کشتی ای که حالا با آن کشتی باید برود. سارا سلسکی هم با او بود ، سارا سلسکی که فرمانده قزاق خانه بود. تیمورتاش اینجا ازهمه اینها درخشنده تر بود ، درشخصیتش وهمه چیزش . اینجا برای او آب خواست ، روی عرشه ایستاده بود آب ... آبی که آوردند پیشخدمت مخصوص آوردکه از آن لیوانهائی که یک درهم داردکه بسته میشود وآنجا گفتندکه این باندازه ای ازمیکروب میترسدکه همیشه دستکش دستش میکند . آب را مثلا" باید آب جوشیده باشد ، پیشخدمت خودش باید آن آب را بیاورد ودر آن فاصله ای هم که میآوردکه میکروب وارد آب نشود ، این سرش باید پوشیده باشد . اینقدربمن برخوردوقتی که گفتند این شوفرش انگلیسی است . آمدنمحبت هم کردندکه چقدربه اوبدهند ، یک انعامی هم به اودادند. بنظرم آنوقت انعام گزافی هم میرسید. آمدازآنجا رفت به اروپا که دیگرهم برنگشت .

س - چرا به شما برخورد؟

ج - برای اینکه چرا پادشاه ایران باید راننده اش انگلیسی باشد . انگلیسی ای که مثل اینکه ازسفارت انگلیس به اوداده بودند ، مثل اینکه نظامی بود ، مثل اینکه شوفرش لباس نظامی انگلیسی پوشیده بود .

س - این راننده دائمی اش بود؟

ج - نه ، گمان نمیکنم. همان دراین راه با او آمده بود . بهرحال صحبت ولیعهد میکردم درپاریس .آنوقت بمن گفت که شما یکشب باید ببائید درکلوبی که من هستم اینها تمام این پرنس های ، گراندوکهای روسیه میآیند به آنجا . گفت باید حتما " ببائید یکشب ، شما ببائید ببینید . گفت اینها تمام شان فراری وآمدند و هیچی هم ندارند ، یکنفرازاینها نمانده . گفت ازخانواده ما فرمانفرما ، گفت میرود

تعظیم میکنند با این رفا خان و تما مثا ن سا ختند با این . گفت تفا وت خا نوا ده سلطنتی روسیه را میخوا ست مقا یسه بکند با خا نوا ده سلطنتی قا جا ریه خودش ان . گفت خب من را چه میگویند در ایرا ن ؟ گفتم میگویند ولیعهد سا بق. گفت من را به چه ا سمی می نا مند؟ گفتم ولیعهد سا بق . دیگرا زسئوا لاتی که میکرد را جع به ... آها ن گفت یا دتا ن میآ ید آ سروز من آ ن مطلب را به شما گفتم؟ گفتم بله ، با رها این فکرر ا کردم. گفت دیدید چطورما را ا غفا ل کرد ؟ ا ین یا دش بود ، منهم خوب یا دد ا شتم. بهرحا ل ا زهم جدا شدیم ودیگرهمدیگررا ندیدیم. همان موقعی بودکه رفته بودم مرخصی ا زطرف با نک شا هی. حا لا برمیگردم به موضوع با نک شا هی که آنجا بودم جای میصرا لدوله تا میصرا لدوله برگشت وقتی برگشت شدم معا ون با زرسی کل . ا ین دیگربا لاترین عنوا نی بودکه به یک ا یرا نی ممکن بودبدهند. رفتم آنجا ودرآنجا تما م کا رهای محا کما تی با نک شا هی با من بود. مثلا" شریعت زا ده میآ مدپیش من . مقبل هم ا زشا گردهای شریعت زا ده بود. مقبل هم وقتیکه شریعت زا ده خودش نمی آ مدمقبل میآ مد. شریعت زا ده دیگرآ نوقت کمترکا رهای محا کما تی میکرد. بیشترکا رهایش را هم ا حمدمقبل میکرد. مقبل میآ مدمستقیما " پیش من وا زمن دستورمیگرفت ومیرفت . شریعت زا ده هم با من سروکا رد ا شت ، تما م کا رهای با دستگا هیای دولتی که مربوط به مطا لبات بودبا من بود درآنجا بودکه قضیه چیزپیش آ مد. ا ین عرضحا ل دا دندوراث سپهسا لار، خلعتبری ها ، که جواهرات سلطنتی را که دربا نک ا ما نت گذا شته بودندا ینها یک قبضی آ وردندبه ا مضای Wood بود که زما نی که رئیس با نک بود ، درزما نمظفرا لدین شا ه وا ین قبض به ا سم دونفرما درشده بود، یکی محمدولی خا ن سپهسا لار ، یکی صنیع ا لدوله وزیردا را ئی . سپهسا لاروزیر گمرکات بود. ا ین صنیع ا لدوله وزیردا را ئی بود. ا ین جواهرات را ا زطرف ، ما که نمیدا نستیم آ نوقت ، مظفر ا لدین شا ه آ ورده بودندگروگذا شته بودندوچهل هزا ر تومان ا زبا نک شا هی قرض کرده بودندکه تقا ضای حکمیت هم کردند ، که اینها را گما ن می - کنم که حکا یت کرده با شم گفته با شم ، که سرحکم وشوق ا لدوله بود، حکم ورثه سپهسا لار دا وربودکه وزیردا دگستری بود ، منهم حکم با نک شا هی بودم. شروع کردم به تحقیقا ت که ببینم ا ین چطورا ست . هیچ ا ثری هم دربا نک وجودنداشت که ا ین جواهرات چی هست

چطور شده در بانک بوده، هیچ چیز نبود. شروع کردم به تحقیقات از رجال آنزمان. یک عده زیادی را دیدم. فرمانفرما را دیدم، صاحب اختیار را دیدم، از جمله اشخاص دیگر شاید وثوق الدوله را دیدم که از آنها تحقیق بکنم. همه آنها اظهار بی اطلاعی کردند. رفتم پیش حاج مخبر السلطنه که نخست وزیر بود. او گفت که اگر مرآت السلطنه را ببینی، پدر اسماعیل مرآت که وزیر فرهنگ شده بود، او در وزارت دارائی احتمالا" ممکن است اطلاعاتی داشته باشد راجع به این جواهرات رفتم پیش او، او آنوقت رئیس خالصه جات بود. گفت که من اطلاع صحیحی ندارم اما آن آقای چیزکه همیشه اسمش بخاطرم بود، که رئیس بیوتات هست قانع بصیری گفت قانع بصیری است که رئیس بیوتات است. او ممکن است که اطلاعاتی داشته باشد. رفتم پیش قانع بصیری دفترش توی حیاط وزارت خارجه آنزمان بود که بعد شد وزارت دادگستری بود آنجا؟ بهرحال یک حیاط بزرگ، باغ بزرگی داشت وزارتخارجه. رفتم، یک اطاق تاریکی بیچاره داشت. رفتم پیش او وبه او گفتم که یک همچین چیزی است موضوع چیست؟ گفت این جواهرات سلطنتی است که مظفرالدین شاه گرو گذاشت پیش بانک شاهی وپولش را هم دادوپس گرفت. گفتم میتوانید یک مدارکی پیدا بکنید؟ گفت بله. چند روز بعد بمن تلفن کرد، رفتم. یک طوماری درآورد. از آن طومارهای کذائی که چندین متر، عرضش اینقدر اما چندین مترطولش، با سیاق ـ حاشیه یک چیزی با همین قلم ایرانی با مرکب سیاه که میشد پاک کرد اما خیلی خوش خط نوشته بودند، چون آنوقت هم آشنا بودم به سیاق میتوانستم بخوانم، خودش هم که اهل سیاق بود. پدرمنهم میگویم اصلا" حسابهایش با سیاق برد. نوشته که، یک گوشه کوچکی روی این طومار، فلان تاریخ این جواهرات تودیع شد در مقابل چهل هزار تومان ودر فلان تاریخ هم چهل هزار تومان پرداخته شد. اینها را یادداشت کردم وآمدم بانک شاهی. کتاب دفاتر وام آن تاریخ را خواستم، نگاه کردم دیدم نوشته که پرداخته است منتهی به اسم این دوتا بود که اینها را گروگذاشتند در فلان تاریخ هم اینها را رها کردند واین قبض را هم که داده برای اینکه کسی متوجه نشود این دوتا وزیر معلوم میشود آمدند

پیش خودشان آمدند در بانک پیش Wood. این بخط خودش نوشته و رسید داده وهیچ آثاری از این رسید در بانک نیست، مگر اینکه آدم بداند که این ارتباط دارد به آن وام. آمدم به ویلکنسن رئیس بانک بود گفتم که من امروز یک ایرانی را دیدم که افتخار میکنم، مباهات میکنم که یک همچین شخص درستکار و امینی پ سدا کردم با این وصف. یک آدمی است که از حیث لباس و ظاهرش معلوم است که یک آدم فقیری است، چیزی ندارد و در کمال سختی هم زندگی میکند. این آدم بمن این مدرک را داد و پیدا کردم. گفت با یدیک هدیه خوبی از انگلستان برایش بخواهیم. گفتم غیرممکن است. گفتم ممکن نیست من این ژستی را که به این قشنگی این را نشان داد من این را خراب بکنم و بروم به او یک پولی بخواهم بدهم، یک کادوئی بدهیم. گفتم غیرممکن است یک همچین کاری بکنم. جلسه هم تشکیل شد در منزل دا ور. رفتم قبل از اینکه وثوق الدوله برسد گفتم که پیدا کردم. این مال اینها نیست، این جواهرات سلطنتی است. دا ور گفت عجب، عجب مردمان پستی هستند، من استعفا میکنم از حکمیت آنها. گفتم اگر این را پیدا نکرده بودم چی؟ گفت محکوم میشدیم بانک شاهی میگفتند هفت میلیون لیره اینها را بانک شاهی برده فروخته در British Museum هم هست این جواهرات. یک چیزهائی ساخته بودند تا آن آخر. وچون علی الحساب سیصد هزار تومان مطالبه کردند اینکه نسبت به پولی که ادعا میکنند بدتمیز الحاق بکنند. ما حق داریم آدم یک چیزی را علی الحساب مطالبه بکند و بعد تطبیق بکند.